

عبد الرحمن بن أحمد

جامع

نقد البصير

في شرح نقض الفصير

بإمضاءه وتصحيحه وتعليقه

وإلياً محبتك

وإيشكفتك

سيد جلال الدين أشتياني



مؤسسة مطابعات اتحادات و تجمعات و فرقه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مرکز تحقیقات علوم پزشکی

عبد الرحمن بن أحمد
جامی

نقد النصوص

فی شرح تفسیر الفصول

بالمقدمین وتصحیح و تعلیقاتنا

و یلیاً من جناتک

و نیشکنتک
سید جلال الدین استیانی



مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
تهران: ۱۳۷۰

چاپ اول: ۱۳۵۶

چاپ دوم: ۱۳۷۰

۰۱۸۶۰۷

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

نقد النصوص

شماره: ۶۵۶

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار: ۱۳۷۰

چاپخانه: چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

بها: با جلد شمیز ۱۸۰۰ ریال با جلد گالینگور ۲۳۰۰ ریال

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

جامی، عبد الرحمن بن احمد، ۸۱۷-۸۱۸ ق.

نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص / عبد الرحمن بن احمد جامی، با مقدمه

و تصحیح و تعلیقات ویلیام چیتیک و پیشگفتار جلال الدین آشتیانی، - تهران:

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.

۶۰، هشتاد و هفت، ۵۱۸، xlii ص.

مقدمه و صفحه عنوان به انگلیسی:

Naqd al-nusus...

۱. عرفان - متون قدیمی تا قرن ۱۴. الف. ابن العربی، محمد بن علی،

۵۶۰-۶۳۸ ق. نقش الفصوص، شرح، ب. چیتیک، ویلیام،

ویرایشگر، ج. آشتیانی، جلال الدین، ۱۳۵۶- مقدمه نویسنده، د.

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ه. عنوان.

۲۹۷/۸۳

ن ۱۵۹ الف

ج ش /

ن ۲۸۳/۲ BP

ج ۲ /

فهرست مطالب

۲۵	پیشگفتار از سید جلال‌الدین آشتیانی
يك	مقدمه
	۱. نقد النصوص فی شرح نقش النصوص و اهمیت آن در عرفان ایران
يك	۲. تکالیف درباره زندگانی جامی
هفت	۳. آثار جامی
سیزده	۱. ادبیات
شانزده	۲. علوم نقلی
هفده	۳. علوم عقلی
بیست و يك	۴. برخی از شخصیت‌های برجسته مکتب شیخ اکبر
بیست و نه	الف. شیخ اکبر
سی	ب. صدرالدین قونبوی
سی و سه	ج. مویزالدین الجندی
سی و پنج	د. سعدالدین سعید فرغانی
سی و شش	ه. عبدالرزاق کاشانی
سی و هفت	و. داود بن محمود قیسری

۵. سیر شروح فصوص
- الف. فکوک
- ب. شرح جنیدی
- ج. شرح کاشانی
- د. شرح قیصری
- ه. شرح جامی و نقدالنصوص
- و. شرح نابلسی
- ز. خلاصه نتایج این بخش
۶. نگاهی اجمالی به مباحث نقدالنصوص
- الف. اهمیت مقدمه نقدالنصوص
- ب. مباحث مقدمه جامی
- ج. مباحث نقش الفصوص و شرح آن
۷. مآخذ نقدالنصوص
- الف. خلاصه مآخذ
- ب. مآخذی که خود جامی مشخص کرده است
- ج. نقل قولهایی که به آنها تصریح نشده است
- د. جزئیات نقل قولها
۱. ابن عربی
۲. صدرالدین قونوی
۳. مویدالدین الجندی
۴. سعدالدین فرغانی
۵. الف. شارحان فصوص
- ب. دیگران
۸. روش تصحیح متن
- سی و هشت
- سی و هشت
- سی و نه
- چهل و یک
- چهل و یک
- چهل و دو
- چهل و سه
- چهل و چهار
- چهل و پنج
- چهل و پنج
- چهل و شش
- چهل و نه
- پنجاه و سه
- پنجاه و چهار
- پنجاه و چهار
- پنجاه و پنج
- پنجاه و هفت
- پنجاه و هشت
- پنجاه و نه
- شصت
- شصت و یک
- شصت و دو
- شصت و پنج
- شصت و هشت

شصت و هشت	الف. نسخه‌های خطی
هفتاد	ب. مقابله نسخه‌ها
هفتاد	ج. حواشی تقدالنصوص
هفتاد و دو	د. دو روایت تقدالنصوص
هفتاد و سه	ه. کلیات جامی متعلق به کتابخانه ملی به خط مؤلف نیست
هفتاد و پنج	و. صحت و اختلاف نسخه‌ها
هفتاد و شش	ز. تعیین رسم الخط
هفتاد و هشت	ح. نقطه گذاری
هشتاد و پنج	ط. تعلیقات



نقش الفصوص

۱	
۱۵	نقدالنصوص فی شرح نقش الفصوص
۱۷	دیباچه (ف) ^۱
۲۰	مقدمه
۲۰	سه مرتبه موجودیت (ع-ف)
۲۲	وصل اتحاد وجود واجب با حقیقت آن (ع-ف)
۲۴	وصل مفهوم لفظ «وجود» در مورد واجب (ف-ع)
۲۵	وصل هستی خدا از همه چیزها پیداتر است (ف)
۲۶	وصل اطلاق ذات حق (ف-ع)
۲۷	وصل مجهولیت ذات مطلق (ع)
۲۸	وصل اعتبار معلومیت ذات (ع)

۱. ف یعنی مطلب به فارسی است، ع یعنی به عربی است، ف-ع یعنی به هر دو زبان ولی فارسی بیشتر است، و ع-ف یعنی به هر دو ولی عربی بیشتر است.

- ۲۹ وصل شش مرتبه کلی وجود (ع)
- ۳۰ وصل ایضاً (ف)
- ۳۱ وصل حضرات خمس (ف)
- ۳۲ وصل تعینات کلی وجود (ع)
- ۳۴ فصل (۱) تعین اول
- ۳۴ وحدتی که منشأ احدیت و واحدیت است (ع-ف)
- ۳۵ وصل احدیت و واحدیت (ع)
- ۳۶ وصل ذات و معانی و نسب آن (ع)
- ۳۶ وصل اعتبارات تعین اول (ع)
- ۳۸ فصل (۲) تعین ثانی
- ۳۸ تعریف تعین ثانی (ف)
- ۳۸ وصل مرتبه الوهیت و مراتب پائین تر از آن (ع-ف)
- ۳۹ وصل اعتبارات تعین ثانی (ع)
- ۴۰ وصل تعین اسماء الهی در این مرتبه (ف-ع)
- ۴۲ وصل حقایق اشیاء و اعیان ثابته (ف-ع)
- ۴۳ فصل (۳) اعیان ثابته
- ۴۳ اعیان غیر مجعول اند (ع)
- ۴۴ وصل رابطه اعیان با علم حق (ف)
- ۴۵ وصل معنی «ممکن» و «غیر» و «سوی» (ع)
- ۴۶ وصل رابطه ممکنات با مراتب وجود (ع)
- ۴۷ وصل وجود و اعیان هر دو ابدأ در بطون اند (ف-ع)
- ۴۹ فصل (۴) عالم ارواح (ف)
- ۵۲ فصل (۵) عالم مثال
- ۵۲ تعریف عالم مثال (ف-ع)

- ۵۴ وصل عالم مثال به منزله برزخی بین ارواح و اجسام است (ع)
- ۵۵ وصل حقیقت عالم مثال و رابطه آن با مثالات مفید (ع)
- ۵۶ وصل غیب امکانی و غیب محالی (ع)
- ۵۸ فصل (۶) عالم اجسام
- ۵۸ انواع اجسام (ف)
- ۵۸ وصل تمامیت ظهور وجود (ع)
- ۶۰ فصل (۷) انسان کامل
- ۶۰ لزوم انسان کامل برای تکمیل خلق (ع-ف)
- ۶۱ وصل جامعیت انسان کامل (ع)
- ۶۲ وصل مقصود از خلق عالم انسان است (ف)
- ۶۳ وصل مرتبه انسان کامل و ظهور کمال در او (ع-ف)
- ۶۳ وصل مراتب وجود از دیدگاه جمع و اجمال و تفرقه و تفصیل (ف)
- ۶۵ فصل (۸) وحدت وجود
- ۶۵ مقدمه (ف)
- ۶۶ وصل اعتباریت مراتب و حضرات (ف)
- ۶۶ وصل مثال موجهای دریا برای «غیر» و «سوی» (ع)
- ۶۷ وصل دو اعتبار وجود حق (ع)
- ۶۸ وصل مثال حروف و اعداد برای وحدت وجود (ع)
- ۶۹ وصل وجود ممکنات از اوصاف کمالی حق است (ع)
- ۷۱ وصل مثال نور و رنگهای آن (ف-ع)
- ۷۲ وصل موجودات شئون حق اند (ع)
- ۷۳ وصل وحدانیت و اعتبارات وجود: اسماء الهی (ع)
- ۷۶ فصل (۹) ضرورت سلوک
- ۷۶ مجرد خواندن بی فایده است (ف)

۷۷ وصل سه مرتبه توحید (فس-ع)

۸۲ ۱. فص حکمة الهية في كلمة آدمية

۸۲ معنی فص و حکمت و دلیل اختصاص این حکمت به آدم (ع-ف)

۸۴ اسماء الهیه بالذات طالب عالم اند (ع)

۸۵ آدم سر و روح عالم است (ع)

۸۵ مثال حقیقت نوعیه انسانیه برای حضرت احدیت جمع (ف)

۸۶ انسان کامل به همه اسماء حق علم دارد (ع)

۸۷ علم انسان از خداوند توسط نظیر است (ع)

۸۸ صفات حق همه در انسان است (ف)

۸۹ انسان به منزله روح عالم است (ع)

۸۹ تجلیات حق در عالم توسط انسان است (ع-ف)

۹۰ انسان پیش از تعیین صورت جسمانی خود به معنی موجود بود (ف)

۹۱ عالم انسان کبیر است (ع-ف)

۹۲ انسان عالم صغیر، بلکه کبیر است (ف-ع)

۹۳ انسان مختصری است از حضرت الهیه (ع)

۹۳ انسان بر صورت خداوند است (ع)

۹۴ معنی «صورت الهی» (ع-ف)

۹۶ مقصود از آفرینش عالم انسان است (ع-ف)

۹۶ انسان نگهدارنده عالم است (ع-ف)

۹۹ تجلیات آخرت مانند تجلیات دنیا توسط انسان است (ع)

۹۹ دنیا و آخرت دو صفت نشأت انسان است (ع)

۱۰۰ دلیل بقاء نفوس و ختمیت انسان در آخرت (ع)

۱۰۰ فیض و قبول فیض دائمی است، فقط تعیین تغییر می کند (ف)

- ۱۰۰ ممکنات واجب الوجود بالغیر می‌شوند (ع)
- ۱۰۰ انسان اول و آخر است (ف-ع)
- ۱۰۱ انسان ظاهر و باطن است (ع)
- ۱۰۳ انسان عبد و رب است (ف-ع)
- ۱۰۳ انسان خلیفه الله است (ع)
- ۱۰۴ همه افراد انسان از خلافت نصیب دارند (ف-ع)
- هم در اثر انصاف به عبودیت و هم در اثر انصاف به ربوبیت
- ۱۰۴ عده‌ای از انسانها گمراه شده‌اند (ع-ف)
- ۱۰۵ انسان مرآت است ذات وجهین (ف)
- ۱۰۶ انسان برزخی است بین عالم و حق (ع)
- ۱۰۶ خلاصه مطالب فص آدمی (ع)
- ۱۰۷ عزت و ذلت انسان (ع) *مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی*
- ۱۰۷ معنی خلق انسان توسط هر دو دست خداوند (ع)
- شیطان از انسان مدد می‌یابد و در نتیجه انسان خود را گمراه
- ۱۰۹ می‌کند (ف)
- ۱۱۰ خلاصه مطالب این فص به نظم (ف)

۱۱۱ ۲. فص حکمة نفسیة فی کلمة شیثیة

- ۱۱۱ معنی کلمه «نفس» (ع)
- ۱۱۱ علوم روحانیه و عزایم و فسون (ف)
- ۱۱۲ دلیل اختصاص این حکمت به کلمه شیثی (ع)
- ۱۱۳ اقسام عطاء حق (ع)
- ۱۱۳ عطاء ذاتی و عطاء اسمائی (ع)
- ۱۱۴ مراتب عطایای ذاتی و فیض حق (ف)

- ۱۱۵ اهل ذوق میان اقسام عطاء تشخیص می کنند (ع)
- ۱۱۵ تجلی ذات و تجلی صفات و تجلی افعال (ف)
- ۱۱۶ تجلیات و قبول عطایا و فیض بر حسب استعدادات قوایل است (ع)
- ۱۱۷ تفاوت موجودات در نقص و کمال در اثر استعدادات است (ع)
- ۱۱۷ شیئیت ثبوت و شیئیت وجود (ع)
- ۱۱۷ استعدادات کلی غیر مجعول و استعدادات جزئی وجودی (ع)
- ۱۱۸ فیض اقدس و فیض مقدس (ف)
- ۱۱۹ عطاء بر حسب سؤال حال است (ع)
- ۱۱۹ فرق میان استعداد و حال (ف)
- ۱۲۰ سؤال به قول (ع)
- ۱۲۰ سؤال به طبع (ع-ف)
- ۱۲۰ سؤال برای امتثال امر الهی (ع-ف)
- ۱۲۱ دعاء (ف)
- ۱۲۱ سؤال در اثر حکمت و معرفت (ع)
- ۱۲۲ اولیائی که سؤال نمی کنند (ف)
- ۱۲۳ علم حق تابع معلوم یعنی عین ثابته است (ف)
- ۱۲۳ اولیائی که اجمالاً یا تفصیلاً بر سر قدر واقف اند (ف-ع)
- ۱۲۴ کشف احوال عین ثابته (ف)
- ۱۲۵ فیض اقدس و فیض مقدس (ف)
- ۱۲۶ ۳. فص حکمة سبوحية في كلمة نوحية
- ۱۲۶ دلیل اختصاص این حکمت به نوح (ع)
- ۱۲۶ تنزیه تفیید است (ع)
- ۱۲۷ معرفت کامل جمع بین تنزیه و تشبیه است (ف)

- ۱۲۸ مرتبه تنزیه حق (ع)
- ۱۲۹ مرتبه تشبیه (ع)
- ۱۲۹ معرفت کامل را شرایع الهی آورده‌اند (ع)
- ۱۳۱ عقل از معرفت شرایع تجاوز نمی‌کند و باید بدان اقرار کند (ع)
- ۱۳۱ نقص عقل و وهم و فهم (ف)
- عارف حقیقی صاحب دو معرفت است : معرفت عقل و معرفت
- ۱۳۲ شرایع (ع)
- ۱۳۲ تنزیه و تقدیس صحیح از انبیاء و رسل به‌ما رسیده‌است (ف)
- ۱۳۳ نقصان تنزیه عقلی (ع)
- ۱۳۵ مجهولیت ذات مطلق (ع)
- ۱۳۶ خلاصه معرفت جمعی بین تشبیه و تنزیه (ف)
- ۱۳۷ .۴ فص حکمة قدوسیه فی کلمه ادرسیه
- ۱۳۷ مناسبت بین ادریس و نوح (ع)
- ۱۳۷ معنی «تقدیس» و فرق بین «قدوس» و «سبوح» (ف-ع)
- ۱۳۸ علو مکان و علو مکانت (ع)
- ۱۴۰ نسبت دو علو به‌حق بر حسب مراتب ظهور است، نه بر حسب ذات (ع)
- ۱۴۱ نسبت دو علو به آدمی بر حسب علم و عمل است (ع)
- ۱۴۱ دو اعتبار اعیان ثابته (ف)
- ۱۴۳ به اعتبار ظهور وجود حق اعیان دارای علو ذاتی‌اند (ف)
- ۱۴۳ به اعتبار غیریت اعیان و عالم دارای علو اضافی است (ف)
- ۱۴۴ علو مفاضلت (ع)
- ۱۴۴ قوای نفس مثالی است برای ظهور وجود حق (ف)
- ۱۴۵ ظهور واحد در اعداد مثالی دیگر است (ف)

- ۱۳۷ ۵. فص حكمة مهيمية في كلمة ابراهيمية
- ۱۴۷ تحقق هيمان در ابراهيم (ع)
- ۱۴۸ همه کاملان از هيمان نصيبی دارند (ف)
- ۱۴۹ تحقق و تخلق به احكام صفات الهی ثبوتی (ع)
- ۱۵۰ معنی «فناء» (ع)
- ۱۵۰ فناء و بقاء (ف)
- سريان وجود حق در قوا و جوارح عبدی که به مقام بقاء
- ۱۵۱ رسیده است (ع)
- ۱۵۲ حب نوافل و حب فرائض (ع)
- ۱۵۳ تقرب الی الله توسط فرائض و یا توسط نوافل (ف)
- ۱۵۳ چهار مرتبه قرب الهی (ع)
- ۱۵۳ ادراك عبد بر حسب استعداد محل است (ع)
- ۱۵۵ ۶. فص حكمة حقیة في كلمة اسحاقية
- ۱۵۵ سبب ظهور احكام عالم مثال در فرزند خلیل (ع)
- ۱۵۶ رابطه «حق» با اسحاق (ف)
- ۱۵۶ حضرت خیال (ع-ف)
- ۱۵۶ واقعه و مکاشفه (ف)
- ۱۵۷ صوری که در حضرت خیال ظاهر می شود همه صادق است (ع)
- ۱۵۸ کشف مجرد و کشف مخیل (ع)
- ۱۵۸ انواع واقعات و منامات (ف)
- ۱۶۰ اسباب صدق در کشفیات (ع)
- ۱۶۱ در معرفت کشف مخیل آدمیان یا عالم یا متعلم اند (ع)

۱۶۲ تعبیر خواب ابراهیم (ع)

۱۶۳ کشف صوری (ع)

۱۶۵ ۷. فص حکمة علیة فی کلمة اسماعیلیة

۱۶۵ سبب اختصاص این حکمت به اسماعیل (ع)

۱۶۵ وجود عالم مقتضی کثرت نسبی در موجود است (ع)

۱۶۶ وحدت و کثرت (ع)

۱۶۷ تربیت : موجودات تحت ربوبیت اسماء مختلفاند (ف-ع)

۱۶۸ عالم ممکن است وقابل مر وجود را (ع)

۱۶۹ تکوین از طرف عالم است (ع)

۱۶۹ اشیاء در حالت عدمی خود وجود علمی دارند (ف)

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱۷۱ ۸. فص حکمة روحیة فی کلمة یعقوبیة

۱۷۱ «روحیه» یا مفتوح الرأ است، یا مضموم الرأ (ع)

۱۷۱ ذوق توسط شم کمیاب است (ع)

۱۷۲ اسلام انقیاد است (ف)

۱۷۲ انقیاد امر ارادی و امر تکلیفی (ع)

۱۷۳ مفاهیم مختلف لفظ «دین» (ف)

۱۷۴ دین مأمور به و دین معتبر (ع)

امر بواسطه (= امر تکلیفی) و امر بی واسطه (= امر

۱۷۵ تکوینی) (ع-ف)

۱۷۴ فایده تکلیف الهی تمییز مستعد قبول مأمور به از غیر مستعد است (ف)

- ۱۷۷ .۹. فص حکمة نورية في كلمة يوسفية
- ۱۷۷ نور حقیقی و ضیاء و ظلمت (ع)
- ۱۷۹ عالم مثال نورانی است (ع)
- ۱۷۹ علم تعبیر (ع)
- ۱۸۰ عارف عالم خارجی را نیز تعبیر می کند (ع)
- ۱۸۱ حضرات خمس (ف)
- ۱۸۱ عارف از حس و شهادت به غیب پی می برد (ف)

- ۱۸۳ .۱۰. فص حکمة احدية في كلمة هودية
- ۱۸۳ سه مرتبه احدیت (ف-ع)
- ۱۸۴ غایات همه راهها نزد خداست (ع)
- ۱۸۵ همه راهها مستقیم اند (ع)
- ۱۸۵ اما فقط بعضی از راهها به سعادت می انجامند (ع)
- ۱۸۸ به اعتباری دیگر همه راهها به سعادت منجر می شوند (ع)
- ۱۸۹ مآل همه موجودات به رحمت سابقه حق است (ف)
- ۱۸۹ برای اهل جهنم نیز رحمت بر غضب سابق است (ف-ع)
- ۱۹۱ رحمت مطلق امتنانی و رحمت مقید وجوبی (ع)
- ۱۹۲ عبدمتقی محامد را به حق و مدام را به خود نسبت می دهد (ف-ع)

- ۱۹۳ .۱۱. فص حکمة فتوحية في كلمة صالحية
- ۱۹۴ مناسبت این حکمت با صالح (ع)
- ۱۹۴ نتیجه فقط در اثر فردیت به وجود می آید (ع)
- ۱۹۵ ایجاد عالم در اثر تثلیث است (ع)

۱۹۶ نتیجه در نظر عقلی و استدلال نیز بر پایه تثلث است (ع)

۱۹۸ ۱۲. فص حکمة قلبية في كلمة شعبية

۱۹۸ سبب اختصاص این حکمت به شعیب (ع)

۱۹۸ قلب عارف شناسای «الله» است (ف)

۱۹۹ قلب عارف از رحمت الهی وسیع تر است (ع)

۱۹۹ حق در مقام جمع راحم است و در مقام تفصیل مرحوم (ف)

۲۰۰ هر قلب پنج وجه و جنبه دارد (ع)

۲۰۰ معنی سعت در مورد رحمت و قلب و علم (ع)

۲۰۲ انسان حقیقی قلب جمع و وجود است (ع)

۲۰۲ حق در صور متنوع تحول و تغلب می کند (ع)

ارباب استعدادات مخصوصه حق را به صور اعتقادات خود تعقید

۲۰۳ می کنند (ع) مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۲۰۳ تجلیات حق تابع اعتقادات است (ف)

۲۰۳ عارف حق را در هیچ مظهر تجلی انکار نمی کند (ف)

۲۰۴ عقل تعقید می کند و لذا فقط قلب حق را می شناسد (ع)

۲۰۵ رابطه بین قلب و قبول و قابلیت (ع)

۲۰۵ جمیع تجلیات را فقط انسان حقیقی الهی درک و قبول می کند (ع)

۲۰۶ ۱۳. فص حکمة ملكية في كلمة لوطية

۲۰۶ سبب اختصاص این حکمت به لوط (ع-ف)

۲۰۷ ضعف حاصل از معرفت (ع)

۲۰۷ دو چیز عارف را از تصرف باز می دارد: ۱. مقام عبودیت کامل (ف)

۲۰۸ ۲. احدیت متصرف و متصرف فيه (ع-ف)

۲۰۹ لوط متحقق به «ضعف معرفت» بود (ع)

- ۲۱۰ هر اسم الهی خاصیت و تأثیری دارد (ف)
- ۲۱۱ ۱۴. فص حکمة قدریة فی کلمة عزیزیه
- ۲۱۱ تعریف قضاء و قدر (ع)
- ۲۱۱ سر قدر و سر سر قدر (ع)
- ۲۱۲ علم حق تابع معلوم است (ع)
- ۲۱۳ اعیان ثابتة مجموع نیستند (ع)
- ۲۱۳ رسول و نبی و ولی (ع-ف)
- ۲۱۴ ولایت و نبوت (ف-ع)
- ۲۱۵ ۱۵. فص حکمة نبویة فی کلمة عیسویة
- ۲۱۵ سبب اختصاص این حکمت به عیسی (ع)
- ۲۱۵ تأثیر روح بر حسب مزاج آن چیزی است که متأثر است (ع)
- ۲۱۶ حق توسط ارواح مظاهر خود را تربیت می کند (ف)
- ۲۱۶ نفع الهی به قدر استعداد مزاج است (ع)
- ۲۱۷ جبرئیل و اسماعیل (ف)
- ۲۱۸ ۱۶. فص حکمة رحمانیة فی کلمة سلیمانیة
- ۲۱۸ سبب اختصاص این حکمت به سلیمان (ع)
- ۲۱۹ تکریم بلقیس نامه سلیمان را در اثر عنایت ازلی بود (ع-ف)
- ۲۲۰ مقام آصف وزیر سلیمان (ع)
- ۲۲۱ خلق جدید (ع-ف)
- ۲۲۲ ماهیت و حقیقت جن (ع)
- ۲۲۲ فضل آصف بر آن جنی در تصرف بود (ف)

- ۲۲۲ کرامات از اقطاب کم صادر می‌شود (ف)
- ۲۲۳ تجدید خلق در مورد عرش بلقیس (ع)
- ۲۲۴ تجدید خلق در همه عالم ساری است (ع)
- ۲۲۵ افتقار عالم به تجلی دائم (ع)
- ۲۲۵ اهل عالم از تجدید خلق غافل‌اند (ف)
- ملک خاص سلیمان تسخیر و تصرف در مجموع عالم به مجرد امر بود (ع)
- ۲۲۷ پیغمبر اسلام (ص) نیز صاحب تصرف بود (ف)
- ۲۲۸ هر نبی و ولی بر همه معجزات و تصرفات قادر است (ف)
- ۲۲۹ تسخیر سلیمان به مجرد امر لفظی بود (ع)
- سلیمان برای ملکی که از حق خواسته در آخرت باز خواست
 نمی‌شود (ع)
- ۲۲۹

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱۷. فص حكمة وجودية في كلمة داودية
- ۲۳۱ سبب اختصاص این حکمت به داود ظهور کمال وجود در اوست (ع)
- ۲۳۲ نبوت و رسالت به اختصاص الهی است (ع)
- ۲۳۲ نبوتی که به پایان رسیده است نبوت تشریح است، نه مقام نبوت (ع)
- ۲۳۴ نبوت و معرفت داود به محض امتنان بود (ف-ع)
- ۲۳۴ حق از داود در مقابل این موهبت و امتنان چیزی نخواست (ع)
- ۲۳۵ ذنبی که به رسول (ص) اطلاق می‌شود ذنب امت اوست (ع)
- ۲۳۵ شکر تکلیفی و شکر تبرعی (ع)
- ۲۳۶ شکر تبرعی ادا نمی‌شود مگر پس از کمال شکر تکلیفی (ف)
- ۲۳۷ داود بر خلافت منصوص است، بر خلاف دیگران (ع)
- ۲۳۸ رجحان خلافت داود بر خلافت آدم (ع)

- ۲۳۸ خلافت مستلزم تحکم و تصرف در عالم است (ع)
- ۲۴۰ ۱۸. فص حکمة نفسية في كلمة يونسية
- ۲۴۰ نفسیه یا بافتحه ویا بافتحتین صحیح است (ع)
- ۲۴۱ اگر یونس به جای غضب رضا داشت بهتر بود (ع-ف)
- ۲۴۲ برکت یونس به کشتی رانان هم سرایت کرد (ع)
- ۲۴۳ یونس و ابتلای او مثالی برای گرفتاری روح در بدن است (ع)
- ۲۴۵ ۱۹. فص حکمة غيبية في كلمة ايوبية
- ۲۴۵ احوال ایوب همه غیبی بوده است (ع)
- ۲۴۷ شکایت به خدا بارضا منافات ندارد (ع)
- ۲۴۸ به دوست نالیدن صنوبر است (ف)
- ۲۴۹ ایوب توسط آب معالجه شد (ع)
- ۲۵۰ رخصت ایوب در مورد زن خود مثالی است برای درامه سهل اسلام (ع)
- ۲۵۱ معنی کفاره (ع)
- ۲۵۱ انواع بلاها و محنتهای انبیاء و اولیاء (ع)
- ۲۵۴ ۲۰. فص حکمة جلالية في كلمة يحيوية
- ۲۵۴ سبب اختصاص این حکمت به یحیی (ع)
- ۲۵۴ یحیی از وحدت الهی نصیب خاصی داشت (ع)
- ۲۵۵ همت در موجودات تأثیر می کند (ع)
- ۲۵۷ ۲۱. فص حکمة مالكية في كلمة زكرياوية
- ۲۵۷ سبب اختصاص این حکمت به زکریا (ع)

- ۲۵۷ همت مؤثر است (ع)
- ۲۵۹ .۲۲. فص حکمة ایناسیة فی کلمة الیاسیة
- ۲۵۹ سبب اختصاص این حکمت به الیاس انس او باملایکه است (ع)
- ۲۵۹ الیاص همان ادریس است (ع)
- ۲۶۰ خلق هم به معنای تقدیر است وهم به معنای ایجاد (ع)
- ۲۶۱ تأویل داستان الیاس و رفتن او به لبنان (ع)
- ۲۶۲ .۲۳. فص حکمة احسانیة فی کلمة لقمانیة
- ۲۶۲ مراتب احسان و سبب تخصیص این حکمت به لقمان (ع)
- ۲۶۲ رابطه بین احسان و حکمت (ع)
- ۲۶۲ شرك ظلم است (ع) *مرکز تحقیقات کلامی و تفسیری*
- ۲۶۳ معنای حکمتی که خداوند به لقمان داده بود (ع)
- ۲۶۴ .۲۴. فص حکمة امامیة فی کلمة هارونیة
- ۲۶۴ هارون بین دو قسم امامت جمع کرد (ع)
- ۲۶۴ معنای «اولوالعزم» (ع)
- ۲۶۵ اولیاء از انبیاء ارث می برند (ع)
- ۲۶۶ وراثت حقیقی الهی و رهبی است، نه نقلی (ع)
- ۲۶۷ انواع وراثت (ع)
- ۲۶۹ .۲۵. فص حکمة علویة فی کلمة موسویة
- ۲۶۹ تخصیص این حکمت به موسی در اثر علورتبت اوست (ع)
- ۲۶۹ دلیل کشته شدن ابناء بنی اسرائیل برای موسی (ع)

- ۲۶۹ حکمت در قتل عام (ف)
- ۲۷۰ مؤثر بودن جمعیت همت (ع)
- ۲۷۲ ۲۶. فص حکمة صمدية في كلمة خالدية
 خالد معجزه خود را برای بعد از وفات خود گذاشت (ع)
- ۲۷۴ ۲۷. فص حکمة فردية في كلمة محمدية
 سر اختصاص این حکمت به رسول (ص) (ع)
- ۲۷۴ انواع حقایق علمیه (ع)
- ۲۷۵ معجزه بودن قرآن (ع)
- ۲۷۵ حضرت پیغمبر (ص) مظهر اسم «الله» است (ف)
- ۲۷۶ جمعیت همت معجزه است (ع)
- ۲۷۷ حتی نقایص پیغمبر (ص) کمالات است (ع)
- ۲۷۸ سه مرحله حیرت (ع)
- ۲۸۰ حیرت نظار و حیرت اولوالبصار (ف)
- ۲۸۱ ختم کتاب (ف)
- اختلاف نسخ
- ۲۸۳
- تعلیقات
- ۳۱۸
- فهرستهای تقدالنفوس
- ۳۶۷ ۱. فهرست آیات قرآنی
- ۳۶۸ ۲. فهرست احادیث نبوی
- ۳۷۶ ۳. فهرست اقوال بزرگان و ضربالمثلها
- ۳۸۱ ۴. فهرست اشعار فارسی
- ۳۸۲ ۵. فهرست اشعار عربی
- ۳۸۹

۳۹۱	۶. فهرست اشخاص و قبایل
۳۹۷	۷. فهرست کتب
۴۰۰	۸. فهرست اماکن
۴۰۱	۹. فهرست اصطلاحات و تعبیرات
۵۰۰	۱۰. فهرست منابع
۵۰۸	استدراکات
۵۰۸	مقدمه ۳. آثار جامی
۵۰۹	۷. مآخذ نقدالنصوص
۵۱۰	۸. روش تصحیح متن
۵۱۰	ج. حواشی نقدالنصوص
۵۱۳	د. دو روایت نقدالنصوص
۵۱۳	متن کتاب
۵۱۴	تعلیقات
۵۲۰	تصحیحات





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

مولانا عبدالرحمن عمادالدین مشهور به نورالدین جامی یکی از اکابر علمای اسلام در قرن نهم هجری است که در علوم متداول عصر خود متبحر و در علم سلوک و تصوف از اساتید بی چون و چرا و مسلم زمان و از مؤلفان نامی دوران اسلامی، و در ادبیات عربی و فارسی از اکابر عصر خود، بل که از اعظم ادوار و اعصار است. در فنون شعر و ادب فارسی او را «خاتم شعرا» خوانده‌اند و در عربیت شرح او بر کافیه از کتب عالیة درسی در حوزه‌های تعلیماتی قدیم است. شرح جامی در نحو بارها در ایران چاپ و منتشر شده است و مورد توجه اساتید فن نحو و قواعد علم نحو عربی است.

نگارنده در مقام معرفی مقام و مرتبة عرفانی جامی به تفصیل نیستم. آقای ویلیام چیتیک در این باب بحث کرده‌اند. به نحو اجمال معروض می‌دارد: مولانا جامی در تصوف نظری یکی از شارحان و مروجان نامی مرام و مسلک شیخ اکبر محیی‌الدین بن عربی اندلسی است. جامی آنچه در عرفان نظری نوشته است تقریر و تحریر مبانی عرفانی شیخ اکبر است، و از طریق شیخ کبیر محمد بن اسحاق قونوی و دو تلمیذ نامدار و عظیم‌الشان قونوی عارف محقق سعیدالدین سعید فرغانی شارح اول

تالیه ابن فارض و عارف متبحر مؤبدالدین جندی شارح اول فصوص الحکم ابن عربی در درجه اول، و در درجه ثانی از راه شرح عارف بارع ابوالغنائم ملاعبدالرزاق کاشانی^۱ و عارف کامل داود بن محمود قیصری به آثار ابن عربی و افکار او آشنا شده و در مقام تحقیق در افکار ابن عربی و غور در مبانی او تا آخر عمر با آثار ابن اساتید عالیقدر سروکار داشته است.^۲

جامی مانند دیگر بزرگان از اتباع ابن عربی صدرالدین رومی قونوی را بزرگترین

۱. مؤبدالدین جندی و فرغانی و کاشانی - سهرکن بزرگت عرفان به سبک ابن عربی - فارسی زبان بوده اند. و در بین تلامیذ قونوی فخرالدین عراقی و اوحدالدین مراغی دورکن بزرگت شعر فارسی و ناشر افکار عرفانی، و مولانا قطب الدین علامه شیرازی که در علم خدیث از تلامیذ قونوی است، نیز فارسی زبان می باشند.

۲. جامی از حیث تحقیقات شخصی و تقریر مضامین و حل عویصات عرفانی و ضرورت امهات از مباحث همسنگ محققان از عرفا نمی باشد، و هنر او در انتخاب مطالب زبده و احاطه او در اقوال و افکار محققان ظاهر شده است. جامی در مقام تلخیص مباحث و مسائل عرفانی در مطالب تصرف نمی کند و اکثر عین عبارات را نقل می کند. و در این کار اشتباهاتی نیز دارد و در مقام تلخیص گاهی جمله‌ئی را حذف می کند که در ارتباط جمله‌های موجود طلبه عرفان حیران می ماند. در «وصل» صفحه ۴۵ و ۴۶ مقدمه از محقق جندی نقل نموده است، «الممكن هو الوجود المتعين»، الی قوله، «و اما اسم الغير والسوی»، الی قوله، «ولكن غيريته في أحدية جمعه الاطلاقى مطلقه عن الكلية والجزئية والاطلاق...». در شرح فصوص جندی، فص شیشی، آمده است، «ولكن غيريته في أحدية جمعه الاطلاقى التي يخلصه، ولا يوجد في الجزء ولا في الكل، فان تلك الاحدية الجمعية الاطلاقية مطلقه عن الكلية والجزئية والاطلاق، فافهم. و هذا التفصيل لا يعلمه الا العلماء بالله خاصة... عرفوه في الاصل المطلق في شهودهم... فما في الحقيقة الوجود مطلق... والاطلاق والتعين... نسب ذاتية له.» از این قبیل تسامح در منقولات جامی در موارد متعدد دیده شده است.

جامی در حل کلیه عویصات عرفان از عین عبارات یا تلخیص عبارات به آن نحوی که ذکر شد استفاده نموده و اصلاً فکر خود را به کار نینداخته است، ولی در مقام تدریس از قرار معلوم مطالب را به انحاء مختلف تقریر می نموده است و همه درس او را ستوده اند. کسانی که عبارات دیگران را در کتب خود آورده اند کم نیستند، ولی محققان از آنها در مقام تحریر مشکلات از خود مایه گذاشته اند و دارای سبک و مشرب مخصوص به خود می باشند، و کلمات آنان مشخص و ممتاز است.

شاگرد حوزه و مکتب ابن عربی می‌داند و برای او تالی قائل نمی‌باشد و تصریح نموده است که مبانی ابن عربی از طریق تلمیذ و خلیفه او در حوزه‌های عرفانی رواج پیدا نمود، چه آنکه عظمت قونوی در عرفان و خبرگی او در تدریس و حسن سلیقه او در تقریر مبانی و قدرت و قوت فکر و نظر او در بیان و تحریر مسائل سبب شد که طالبان معرفت از اطراف و اکناف جهان اسلام به خدمت او بشتابند و مطلوب و معشوق خود را در او بیابند. جمعی از افاضل ایرانی نیز به حوزه او رونق دادند و از بزرگترین تلامیذ حوزه او گردیدند. تلامیذ قونوی بر تلامیذ استاد او کما و کیفاً ترجیح دارند و در نشر افکار استاد نیز بسیار موفق بوده‌اند و مبانی و قواعد تصوف را از طریق تدریس و تألیف ترویج نمودند.

قونوی با اینکه مبانی استاد را به دیگران آموخته و افکار ابن عربی را سرو صورت داده سعی کافی مبذول داشته است که استقلال فکری خود را حفظ نماید و جدیت نمود که آثارش یکسره مشتمل باشد بر زبده مباحث و مانند برخی از آثار پراز غث و سمین نباشد. حقاً قونوی دارای استقلال فکری است و هر چه نوشته است همه‌اش زبده و درخشان و تازه و محققانه است. صدرالدین علاوه بر ذوق و استعداد بی‌مانند در عرفان از قدرت فکری و قوت نظر حیرت‌آور بهره دارد، و در دو طریق بحث و ذوق راسخ، و اثر وجودی و سهم او در تربیت شاگردان نامدار و محقق و تألیف آثار بی‌نظیر، و در بین اساطین معرفت در دوران اسلامی بی‌مانند است، و دومی در طریقه خود ندارد.

قونوی بنا به تصریح مؤیدالدین جندی و شارح تائیه سعیدالدین فرغانی^۱ آنچه را که تدریس می‌نموده است تلامیذ تقریرات او را می‌نوشتند، کما اینکه شخص قونوی در مقدمه‌ئی که بر شرح تائیه نوشته تصریح نموده است که تقریرات من را حول تائیه تلامیذ می‌نوشتند، و تقریرات فرغانی از همه بهتر به نظر آمد. جندی نیز نوشته است که هنگام قرآئت فصوص الحکم نزد استاد مطالب شرح خود را به استاد نشان می‌دادم.

یکی از تلامیذ معروف قونوی عقیف‌الدین تلسانسی از مردم مغرب عربی

۱. نام فرغانی به تصریح خود او و استادش «سعیدالدین سعید فرغانی» است.

است که بر منازل السالکین شرح نفیس نوشته و فصوص ابن عربی را شرح نموده است. محققان از او به «الامام العارف» تعبیر نموده‌اند. باید شرح او را دید. اگر او شرح خود را در زمان قونوی به اتمام رسانده باشد، شارح اول فصوص است. این امر نیز مسلم است که شارح منازل السالکین در رتبه بعد از فرغانی و جندی قرار دارد و شرح او بر فصوص عظمت شرح جندی را ندارد. از آنجا که مؤیدالدین جندی مورد توجه استاد خویش و خود نیز دارای حوزه گرم تدریس بوده، و تلامیذ قونوی در مقام حل عویصات به او مراجعه می‌نموده‌اند، همین توجه افاضل به تقریرات او حول مطالب کتاب فصوص سبب شده است که او را شارح اول فصوص بدانند. اگر مراد از «شرح اول» اول شرحی است که بحسب تقدم زمانی بر فصوص نوشته شده است، باید به شرح عقیف‌الدین نیز رجوع شود؛ و گرنه، نمی‌توان گفت که مافعلا بنا را بر این قرار می‌دهیم که شرح جندی شرح اول است، مگر آنکه خلاف آن ظاهر شود، چه آنکه در این قبیل از موارد علم و قطع حجت است، و در صورت عدم قطع، شك بجای خود باقی و استوار خواهد بود. مگر آنکه از قول جامی قطع حاصل شود به اینکه شرح جندی اول شرح است.^۱

محقق جامی بنا به تصریح خودش در مقام حل مشکلات و تحریر مقاصد آثار ابن عربی به آثار قونوی، فصوص و فکوک و تفسیر و شرح حدیث، مراجعه می‌نموده است. و همچنین شرح تائیه فرغانی - منتهی المدارک و مشارق الدراری - و شرح جندی بر فصوص مورد توجه تام او بوده است. از آنجا که این اکابر از قدرت تقریر و تحریر فوق‌العاده برخوردار بودند و اصول و قواعد تصوف را به بهترین وجه

۱. محقق جندی در زمان قونوی قسمتی از مقدمه را شرح نموده است و موانع او را از این کار بازداشته است. بعد از رحلت قونوی شروع به شرح بقیه کتاب نموده، و عوائق او را از ادامه بازداشته، و بعد از گذشت مدتی مجدداً به اتمام شرح خود همت گماشته و این مهم را به پایان رسانده است. احتمال قوی می‌رود که عقیف‌الدین زودتر از جندی موفق به تألیف شرح خود شده باشد. واللہ اعلم.

نقیرر نموده‌اند، جامی عبارات پراکنده در آثار این اعاضم را در شرح خود بر فصوص و به‌خصوص در مقدمه نقدالنصوص و برخی از دیگر آثار خود آورده و با به‌فارسی ترجمه نموده است، و هیچ ایراد بر او وارد نیست، چون خود را ترجمان افکار اعاضم معرفی نموده و بهتر بود بفرماید، «ناقل عبارات دیگران هستم.» و اگر شخصی وارد به قواعد و آشنا به مباحث عرفان با آثار جامی انس داشته باشد، برای او مسلم خواهد بود که محقق جامی در تحریر مباحث قدرت کامل دارد و می‌توانسته است با تغییر عبارات تمام آنچه را که از اعاضم فن نقل نموده است در آثار خود بیاورد، ولی او نسبت به مشایخ فن خاضع و حق متقدمان را می‌شناسد که «الفضل للمتقدم». ^۱ شرح جامی بر لمعات بهترین دلیل است بر کمال تسلط جامی به مبانی عرفان. مؤلف در این اثر با کمال خیرگی به تقریر و تحریر و تحقیق در مشکلات تصوف پرداخته است، و شرح او بنا به نقل استاد حقیر نظیر ندارد و بردیگر شرحها ترجیح دارد.



نقدالنصوص از آثاری است که همیشه مورد توجه اهل فن در مملکت ایران بوده است. ملاصدرا و ملامحسن فیض و ملاعبدالرزاق لاهیجی و ملاعلی نوری و آقا علی مدرس و میرزای جلوه و حکیم سبزواری و آقا محمد رضا قمشه‌ئی و برخی دیگر از اساتید از نقدالنصوص مطلب نقل کرده‌اند. ^۲ جامی در فن تألیف یکی از

۱. ولی این مطلب را نباید جداً از حقیر تلقی به قبول نمود، چون شخص محقق صاحب نظر نمی‌تواند جلو آنچه را که قهراً از فکرش تراوش می‌نماید بگیرد.
 ۲. حقیر نسخه‌ئی از شرح فصوص قیصری در دست دارد که مشتمل است بر حواشی مفصل از آقا محمد رضا و یکی از تلامیذ فاضل آن مرحوم که در حواشی از نقدالنصوص مطالب زیاد نقل کرده است. ولی شرح قیصری بر فصوص در ایران رواج کامل داشت و از مهمترین کتب درسی در اعصار متماذیه بود، و در حوزه طهران علاوه بر شرح فصوص قیصری تمهیدالقواعد ابن‌ترکه و کتاب‌نهایی عرفان شرح ابن‌فناری بر مفتاح الغیب قونوی به نام مصباح‌الانس تدریس می‌شد. و در حوزه عرفانی آقا میرزا هاشم چندین نفر تربیت شدند که ازعهده تدریس کتب مذکور به‌نحوی بر می‌آمدند. یکی از تلامیذ آقا میرزا هاشم مرحوم آقا میرزا محمد علی شاه‌آبادی بود که چند سال در قم تدریس می‌نمود ولی در آن زمان طلاب در مضیقه شدید قرار گرفتند، روزها دریا بانها و باغات و شبها در کمال خفیه به حجرت خود می‌آمدند و بین الطلوعین متواری می‌شدند. لذا از حوزه آقای شاه‌آبادی استفاده کامل نشد، فقط يك نفر به کمال مطلوب رسید.

با سلیقه‌ترین مؤلفان است و آنچه را که مؤلف يك فن باید واجد باشد واجداست؛ روانی قلم، حسن انتخاب غرر و درره طالب، اجتناب از اطناب خسته کننده و احتراز از ایجاز ملال آور، تسلط به فن و علمی که در آن علم کتاب می نویسد، احترام به مشایخ فن، مهارت تام و تخصص کامل در زبانی که به آن زبان کتاب تألیف می نماید.

از همه مهمتر تحریر مقدمه نافع بر کتابی که آن را شرح می نماید، از جمله همین نقدالنصوص و اشعة اللمعات، که بعد از غور در این دو کتاب، قواعد و مبانی ثنی را که باید مراجعه کننده به شرح او به تحقیق به آن مبانی و قواعد آشنا باشد به سبکی جالب با تقریری عالی در سلك تحریر آورده؛ و الحق اگر کسی مقدمه نقدالنصوص را نزد استاد ماهر و مسلط به مباحث عرفانی قرائت نماید و دارای استعداد و ذوق سرشار باشد، خود می تواند از عهده فهم و درک قصوص و فکوک و نصوص و نقش الفصوص و شروحنی که حول آثار عرفانی نوشته اند بر آید و از راه ممارست و مراجعه به آثار مهمه تصوف خود در صدد تألیف و تحریر مباحث عرفانی بر آید. مقدمه جامی بر اشعة اللمعات با آنکه موجز است عالی و عالمانه است و یکی از عالی ترین آثار به زبان فارسی و از آثار کم نظیر در عرفان و تصوف است و از برای آشنائی به افکار شعرای فارسی زبان مثل عطار و مولانا و سنائی و دیگر عرفای ایرانی بهترین کتاب است که باید در دانشکده های ادبیات تدریس شود.

کتاب نقدالنصوص جهت تدریس در مدارس عالییه بی نظیر است،^۱ چه آنکه متن این شرح - یعنی نقش الفصوص - مختصری است از فصوص الحکم که مؤلف آن، ابن عربی، آن را برای کسانی که بخواهند خلاصه ثنی از افکار او را در مقامات و درجات نبوت و ولایت و در نتیجه زبده عقاید او را در اسماء حاکم بر

۱. کسانی که خیال ورود در مباحث عرفانی دارند و هنگام مطالعه آثار سنائی و مولانا و عطار و شبستری و جامی و دیگر ادبا و شعرای فارسی زبان در خود احساس کمبود می نمایند و از راه مطالعه آثار عرفانی به تدریس یا تألیف مطالب عرفانی می پردازند بدون تحصیل یکی از متون عرفانی مسلماً در کار خود توفیق حاصل نمی نمایند. آنهایی که به تدریس آثار متأخران از حکما و یا مطالعه در افکار فلاسفه بعد از ملا صدرا می پردازند خوب می دانند که تحصیل عرفان چقدر ضرورت دارد.

هر نبی و کیفیت تعیین آن نبی و ولی در مقام واحدیت و نحوه ظهور او در عالم شهادت و نحوه سهم او از جمال و جلال الهی و نصیب او از اسماء و صفات وجود ربوبی جهت نیل به وجود خاص خود برای اظهار آثار مترتبه بر حقیقت او که از اطوار وجود مطلق و از تعیینات جامعه و کلمه کلیه صادر از حق یا تعیین عارض بر وجود مطلق می باشد، بدانند، تألیف نموده است.

* * *

ابن عربی حقیقت وجود را واحد شخصی می داند که این واحد شخصی از آنجا که به وحدت مطلقه متصف است دارای شئون و مظاهر و درجات و مراتب است و منظور به اطوار و تعیینات مختلفه از کلیه و جزئیه. حقایق خلقیه و مظاهر کونیة صورت و مظهر و مرآت و درجات الهیه و شئون ربوبیه اویند که در مقام واحدیت او به تعیین مناسب مقام علم حق متعین اند، و اعیان ثابته هر نبی جامعتر و محیط بر اعیان تابعان خود، و اولوا العزم و کامل از انبیاء بحسب عین ثابت محیط بر اعیان دیگر انبیاء، و اکمل از اولوا العزم بحسب عین ثابت و دائره ولایت اوسع از کلیه انبیاء می باشد. هر نبی و ولیئی که سهم او از تجلیات اسماء الهیه بیشتر باشد دائره ولایت کلیه او وسیعتر و جامعیت او نسبت به کمالات وجودی بیشتر و شریعت او جامعتر و کاملتر است.^۱

هر نبی مبعوث جهت نبوت او منقوم به جهت ولایت اوست، و جهت ولایت جهت حقیقی و مقام ارتباط با حق است. با آنکه انبیاء از جهت باطن و ولایت به حق و منبع وجود اتصال دارند، بین جهت ولایت آنان شدت و ضعف موجود است. هر چه استعداد ولی و نبی جهت قبول کمالات منجلی از منبع فیض تمامتر و هر چه استعداد او بیشتر، ظهور تجلیات اسمائی بیشتر و دائره ولایت او اوسع و تمامتر می باشد. در هر نبی و جهت باطن او، احکام برخی از اسماء الهیه ظاهرتر و تجلیات متوالیه وارده از آن اسماء یا اسم خاص مشهودتر است.

۱. از آنجا که حقیقت هر شیء عبارت است از نحوه تعیین او در علم حق و مقام واحدیت،

سعه و ضیق دائره ولایت و خواص و لوازم و آثار مترتب بر نبوت او در مقام خلق تابع نحوه تعیین اوست در علم حق بحسب نحوه ظهور.

باید توجه عمیق داشت که استعداد کامل در عین ثابت هر نبی و ظهور اسماء الهیه بر طبق این طلب خاص در هر نبی ارتباط مستقیم دارد با اجتماع و قومی که این نبی مبعوث است بر آن قوم و اجتماع و ملت. پیغمبری که بر قوم و طائفه بت پرست مبعوث می شود، حکم یا احکام اسماء مشعر به تنزیه حق از صفات خلایق و اجسام بر عین ثابت و مظهر تام این نبی اظهر است.

لذا شارح محقق فصوص مؤید الدین جندی گفته است، «فص کل حکمة انما هو قلب ذلك النبي الكامل الذي اسندت تلك الحكمة الى كلمتها الخصبية بها. والحكم تقوس العلوم الخاصة بالاحكام التي أمر النبي أمته بها وظهرت فيهم على الوجه الذي يقتضى تلك الحضرة.»

چون قرآن مجید منزل از مقام حضرت احدیت جمعی کمالیه مختص به حضرت ختمی مقام محمد بن عبدالله است، و خصوصیات و حقایق یا مزیت خاص هر پیغمبر کلمه مختص هر نبی در قرآن مذکور است، شیخ اکبر حقایق مذکور را از قرآن نقل نموده است و مدعی شده است که حضرت ختمی در مبشره ثی این حقایق را به او القا نموده است. و چون حکمت جمعی احدی مضاف به حضرت الوهیت به آدم ابوالبشر به حد کمال رسید، لذا شیخ در فص آدمی فرمود، «حکمة الهية»، و در فص شیثی فرمود، «ثم حکمة نفثية في كلمة شيثية»، چه آنکه مرتبه فیض جودی (الفيض الجودی والوہب الجودی) به وساطت نفس رحمانی به حضرت شیث افاضت شد. مرتبه و هیبت خاص کلمه شیثی است، چه آنکه او اول انسانی است که علوم لدنیة و هیبه به او نازل شد. لذا حکمت نفث بعد از حکمت الهیه خاص آدم و تالی آن می باشد. قبول علوم و هیبه و نفث روعی از مقتضیات عین ثابت شیث است،^۱ و حکمت الهیه مورد طلب ابوالبشر آدم علیه السلام می باشد،

۱. آنچه در عالم قبول وجود و لوازم وجود (اعم از ذاتیات و عرضیات) می نماید، و یا از ممکن غیب وجود ظاهر می شود، مسبوق است به طلب و اقتضاء و سؤال و دعا که از مقتضیات و لوازم عین ثابت آن می باشد. به نظر تحقیق اصل ماهیت ذات و سؤال و طلب و اقتضاء نیز بالآخره مفاض یا ظاهر از غیب جمع و وجود در مرتبه واحدیت است. لذا قال الشيخ الاکبر فی فصوصه، «والقابل من فیضه الاقدس». وعن اهل العصمة والطهارة: «یا مبتدأ بالنعمة قبل استحقاقها». السنة سائلان مختلف است، و اظهر و در عین حال اضعف السنة زبان —

و در قرآن به هر دو مقام تصریح شده است.

* * *

این نکته قابل توجه است که اگر چه ابن عربی با تألیف آثار کم نظیر بلکه بی مانند انقلاب عظیمی در تقریر و تحریر و نحوه تحقیق در مبانی و اساس عرفان و تصوف نظری به وجود آورد، ولی خلیفه و مروج طریقه او صدرالمحققین عارف قونوی در پروراندن عقاید استاد و مبانی مرشد خود از راه تألیف عالی ترین آثار و از طریق تربیت تلامیذ نامدار و محقق تأثیر بسزائی دارد، و او بود که نام استاد را زنده نگه داشت و با به وجود آوردن بزرگترین حوزه تدریس و تألیف بهترین کتب درسی در عرفان افاضل زمان را به خود متوجه نمود، و از اطراف و اکناف

→ قال وخواهش مطلوب است از مبدأ کل. وچون دعا وطلب به زبان ظاهر و قال اغلب بصوری، وشرائط اصل دعا غیر حاصل است، استجابت به ندرت واقع می شود، به جز اولیاء الله که سؤال به لسان قال نیز در آنان مستجاب است به واسطه علم اولیاء به مقدرات و مجاری قضا و قدر الهی؛ مگر ادعیهائی که از باب امثال او امر حق جاری بر السنة اهل الله می شود.

قال بعض الاکابر، «اول سؤال وقع فی دار الوجود هو استدعاء الاسماء و الصفات الالهية بلسان مناسب لمقامها و طلب الظهور فی حضرة الواحدية من حضرة الغیب المطلق و اجابها بافاضة القیض الاقدس... فی الحضرة الجمعیة: فظهرت الاسماء و الصفات. و الاول من الاول هو الاسم الجامع برب الانسان الجامع الحاکم علی الاسماء و الصفات الالهية و الظاهر بظهورها، ثم بتوسطه سائر الاسماء علی ترتیبها من الحیطة و الشمول. و بعد ذلك سؤال الاعیان الثابتة و صور الاسماء الالهية. و الاول من بينها هو صورة اسم الجامع الالهی و العین الثابتة الانسانی، ثم سائر الاعیان بتوسطه...». انتهى ما ذکره سید الاساطین و رئیس الملة و الدین، ذکرته تیناً بافادته. اینکه در اول این تعلیفه گفته شد، «مگر ادعیهائی که از باب امثال او امر حق باشد»، لان همتهم غیر متعلقه بالاستجابة، الا اذا کان مراد الله اجابتهم. و این منافات ندارد با فرموده حق «ادعونی أستجب لکم». طلب به زبان استعداد ذات مطلقاً غیر مردود و دعا مستجاب است. لذا حق هر ماهیتی را که ممکن الحصول است، و صرف امکان ذاتی کافی از برای صدور فیض از جواد مطلق است، موجود نموده است، و هر ممکنی که وجود خارجی آن توقف بر حصول شرایط و متممات وجودی دارد بعد از تحقق شرایط ایجاد می نماید.

سؤال به زبان ظاهر در صورتی که موافق لسان حال و استعداد باشد مسموع و مستجاب است، و عدم اجابت برخی از ادعیه علیی دارد، از جمله عدم سازش آن با نظام اتم و عدم توافق آن با استعداد و احوال سائل، چه آنکه خفی ترین السنه لسان ذات و استعداد است، و عارف به سر قدر از آن آگاه است. قونوی با عباراتی موجز در نصوص و به تفصیل در مفتاح در این بحث تحقیق نموده و فهم عبارات او در دو کتاب بسیار مشکل است.

ممالک اسلامی مستعدان به سوی او شتافتند. و جمعی در حوزه او تربیت شدند و به حد کمال رسیدند و خود از ناحیه تدریس و تألیف منشأ فیض قرار گرفتند و حوزه های تصوف را تحت شعاع افکار ابن عربی قرار دادند. اگر ابن عربی به تربیت چنین شاگرد بزرگی موفق نمی شد، این قسم مبانی او عالمگیر نمی گردید.

از باب مثال، صدرالتألهین اگر چه در عصر خود موفق به تأسیس مکتب حکمت متعالیه گردید و به حق در مقام تجدید حیات فلسفی به خدمت بزرگی نائل آمد و کلیه شعب فلسفی را تحت الشعاع قرار داد، ولی تلامبذ او نتوانستند حق مکتب استاد را ادا نمایند. لذا سالیان متمادی مدرسان معروف همان کتب اساتید قبل از ملاصدرا را تدریس می نمودند، اگر چه تأثیر افکار آخوند در آثاری که به وجود آورده اند هویدا است. ولی تا زمان آخوند نوری فلسفه آخوند ملاصدرا و حکمت متعالیه او مقام خاص خود را به دست نیاورد، و فلسفه او به دست بزرگترین فیلسوف متاله و محقق عالی مقام ملاعلی نوری احیا شد، و او حدود هفتاد سال کتب ملاصدرا را تدریس نمود. و با آنکه اساتید او در حکمت متعالیه تخصص نداشتند، آخوند نوری از نواحی فکر نقد و قدرت استعداد و نبوغ فطری چنان به مبانی آخوند ملاصدرا سرو صورت داد که بعد از او در حوزه های فلسفی اساتید صرفاً به تحقیق در مبانی ملاصدرا پرداختند و تا عصر ما این رویه ادامه پیدا نموده است.^۱

محقق قونوی معروف به «شیخ کبیر» نه تنها شارح و مروج مبانی ابن عربی است، بلکه دارای استقلال فکری و قوه تحقیق و تدقیق و صاحب ذهنی وقاداست. و آنچه نوشته است نفیس و زیبا و مملو است از مطالب عالی و تازه خالص محققانه و سره، مبترا از مطالب قلندرانه و بی اساس، برخلاف استاد او، که در آثار خود به خصوص مفصلات از آثارش جمع کرده است بین غث و سمین و زیبا و زشت، که گاهی انسان خیال می کند دشمنان او برخی از مطالب را وارد در آثارش کرده اند. در برخی از آثارش متوکل و بعضی دیگر از سفاکترین حکام را از

۱. حقیر کلیه آثار ملاعلی نوری را جمع آوری نموده و در نظر دارد همه آثار او را

اقطاب شمرده و در جایی دچار تعصب ناپسند نیز شده است، مثل اینکه نقل می‌کند از رجیون که رفضه را در مکاشفات خود در صورت خنازیر دیده‌اند. در صورتی که رجیون از باب صفاء باطن پیروان مرتضی علی صورت خویش را در مرآت باطن رفضه دیده‌اند، واشتبه علیهم الامر.

درک مطالب آثار قونوی بسیار مشکل است و انسان باید بعد از تحصیل عرفان و قرائت یکی از کتب درسی تصوف به مطالعه آثار قونوی بپردازد و آن قدر به مطالعه خود ادامه دهد تا به زبان او آشنا شود. فهم فصوص و فکوک و مفتاح الغیب قونوی مشکل‌تر از فصوص ابن عربی است. لذا در دوره آقا محمد رضا قمشه‌ئی و آقا میرزا هاشم رشتی بعد از قرائت تمهید القواعد و شرح فصوص قیصری طالبان به قرائت مصباح الانس (شرح مفتاح قونوی تألیف ابن فناری) می‌پرداختند.



سعیدالدین سعید فرغانی و مؤیدالدین جندی از تلامذ نامی قونوی و شاید بزرگترین شاگردان حوزه قونوی می‌باشند. با آنکه نسبت به استاد خود عشق می‌ورزند و خود را فانی در استاد معرفی می‌نمایند خود از محققان عرفا در ادوار اسلامی و شاید بعد از قونوی بزرگترین مؤلف در عرفان علمی بوده‌اند، که در محققان بعد از خود فراوان اثر گذاشته‌اند و در احتراز از کلمات خطایی و احياناً سست که در آثار برخی از صوفیه به چشم می‌خورد به استاد خود تاسی نموده‌اند. شرح عربی و فارسی فرغانی بر تالیف ابن فارض^۱ پر است از مطالب عالیه، و مؤلف به طرز بی‌سابقه اصول و قواعد عرفانی را تقریر و تحریر فرموده، و آنچه در شرح مقامات در آثار متأخران از او از اتباع ابن عربی دیده می‌شود مأخوذ از شارح محقق فرغانی است. و شارح مفتاح قونوی ابن فناری مشکلات و عویصات راهمه‌جا به مدد شارح فرغانی حل نموده است، و متأخران از عرفای ایران شارح فرغانی

۱. حفر شرح فارسی محقق فرغانی بر تالیف ابن فارض را چاپ نموده و تصمیم دارد

شرح عربی او را که «منتهی المدارک» نام دارد چاپ و منتشر نماید.

را در تحریر مراتب و مقامات و تحقیق در مشکلات مباحث عرفانی ستوده‌اند و از او در همه جا متأثر شده‌اند. نگارنده و راقم این سطور در شرح تالیف فرغانی به هر مطلب مهم و دقیق در شرح مشکلات و تقریر مراتب و مقامات برخوردیم، آنرا در شرح مفتاح یعنی مصباح الانس فناری قبلا دیده بودم، چه آنکه حمزه فناری به مدد شرح او به شرح مفتاح پرداخته است. آنچه از دقایق در آثار متأخران دیده می‌شود، اصل و اساس آن در شرح تالیف موجود و حاضر است.

شرح مؤیدالدین جندی بر فصوص نیز حاوی مطالب عالیه است،^۱ و در مقدمه کتاب به ذکر مطالبی پرداخته است که بسیار نفیس و قابل توجه است، ولی متأخران بیشتر به نقل مطالب فرغانی پرداخته‌اند، مگر در چند بحث که اساس تحقیقات متأخران محسوب می‌شود. شرح جنسیدی به طور کلی به منزله دریا و اقیانوسی است که شرح شارحان بعد از او جداول این بحر قنقار محسوب می‌شود، و از باب مقایسه تقریباً شرح او بر فصوص به منزله حواشی آیت الله العظمی آقا سید محمد کاظم یزدی است بر مکاسب شیخ اعظم انصاری، و هر که بعد از سید بر مکاسب حواشی نوشته است از او قهراً متأثر شده است. شرح مسلا عبدالرزاق کاشی نیز محققانه است ولی پرواضح است که این شرح با مطالعه شرح جنسیدی نوشته شده است به انضمام برخی از نکات و دقائق و تحقیقات که موجب امتیاز شرح او می‌باشد، با این فرق که شرح کاشی از باب اختصار برای تدریس مناسب‌تر است. کاشانی شاگرد محقق جندی و از مستفیدان حوزه پرفیض او و خود از اکابر عرفا به شمار می‌آید.

محقق جندی در بیان حقیقت حمد و اقسام و مراتب و درجات و مظاهر آن مفصل بحث نموده است، و آنچه متأخران در این زمینه نوشته‌اند مأخوذ از مقدمه اوست بر فصوص. و در مراتب کتاب و کلام و فرق بین این دو بسیار زیبا بحث فرموده و آنچه نوشته است تحقیقی و قابل استفاده است.

این امر نیز مسلم است که فرغانی و جندی هر دو در عویصات صاحب نظراند و در مقام تحریر مباحث روش محققانه دارند. در مطاوی شرح جندی

۱. نگارنده این شرح را مهیا از برای چاپ و انتشار نموده‌ام.

عالی‌ترین مباحث موجود است و گویا بین او و فرغانی الفت عمیقی وجود داشته است و آثار یکدیگر را دیده‌اند، و لذا آنچه را که فرغانی در شرح تالیه به سلك تحریر آورده جندی سعی کرده است آن مطالب را تکرار نماید. این آن چیزی است که حقیر فهمیده است از مراجعه به آثار این دو نحیر عظیم. در مقامات حمد و درجات کلام و برخی دیگر از مباحث که جندی مفصل به بحث در اطراف آنها پرداخته است فرغانی به تفصیل بحث نکرده است.^۱

حقیر در مقدمه بر شرح قیصری بر فصوص الحکم که آنرا با حواشی آقا محمد رضا قمشه‌ئی عارف متاله و حکیم نامدار قرن اخیر و تعلیقات تلامیذ و معاصران او مهیا از برای چاپ نموده است در تصوف به طریقه ابن عربی و فرق بین طریقه او و محققان قبل از او و معاصران او و خصوصیات شروح فصوص و نحوه تأثیر آثار قونوی^۲ بر افکار شارحان فصوص و تأثیر متأخران از جندی و فرغانی و جهات فرق بین شروح و بحث کامل حول این اصل که آیا شیخ اکبر بنیان‌گذار عرفان نظری است و یا مکمل آن می‌باشد بحث کرده است.

* * *

ملا عبد الرزاق کاشی دارای ذوقی سرشار و قلمی تواناست و قادر است که مطالب مفصلی را با کمال سهولت روان و جذاب و قابل فهم به صورت اختصار در آورد. شرح او بر منازل السائرین یکی از عالی‌ترین آثار در تصوف عملی است و دلالت بر تفضلع مؤلف در عرفان عملی دارد. در بین شرحهائی که حقیر بر منازل دیده است رتبه اول را حائز است و از این جهت الگوی کار شارحان محقق بعد از او واقع شده است. شرح عقیف الدین را ملا عبد الرزاق اول شرح دانسته در حالتی که قبل از او بر منازل شرح نوشته شده است که ملا عبد الرزاق آن را ندیده

۱. جندی نیز در مقام تحقیق اطراف کلام و کتاب در مسأله مراتب سبعة و بطون هفتگانه قرآن و کتاب تکوین به مناسبت آنکه فرغانی به تفصیل در آن سخن گفته است به تفصیل پرداخته است.

۲. به عقیده این حقیر کلید فهم آثار قونوی را باید در شرح تالیه فرغانی و شرح فصوص جندی جستجو نمود.

و به فرض آنکه آن را می‌دید به آن توجه نمی‌نمود، ولی شرح تلمسانی که ملا عبدالرزاق از مؤلف به «الامام العارف» تعبیر می‌کرده مورد توجه او بوده است. شارح محقق فصوص داود بن محمود قیصری یکی از تلامذ ملا عبدالرزاق بامراجعه به شرح استاد خود و شرح محقق جنیدی فصوص را شرح نموده است و در مقام حل عبارات و تحقیق در معضلات نشان داده است که از استعداد و ذوق سرشار برخوردار است و از ناحیه همین جودت فکر و قوت نظر مبانی فهم عرفان را در دوازده فصل به طرز عالی تقریر نموده و فصوص را قسمی شرح کرده است که به صورت بهترین اثر در تصوف جهت تدریس مبانی عرفانی درآمده است. لذا این کتاب سالیان متمادی مورد استفاده طلاب این علم قرار گرفته و بزرگترین اساتید به تدریس آن اشتغال داشته‌اند. حقیر شرح قیصری را از روی نسخه آقا محمد رضا و آقا میرزا هاشم تصحیح و با حواشی مفصل آن را برای چاپ مهیا نموده و بر آن به فارسی شرح مفصل نوشته است که جز اول آن را منتشر نموده، و اشتغال به کار چاپ مشارق الدراری و تمهید القواعد و تصحیح شرح جنیدی و بعضی از رسائل مهم فلسفی و عرفانی که در دست چاپ یا تهیه دارد چاپ خود را موکول به بعد نمود، چه آنکه به خود اجازه ندادم با وجود آثار بی نظیر در عالم تصوف اثر ناچیز خود را چاپ نمایم. با مطالعه شرح جنیدی و منتهی المدارک و مشارق الدراری لازم آمد که در شرح خود تجدید نظر نمایم و بعد از چاپ شرح فارس بر فصوص قونوی و رسائل قیصری به چاپ شرح خود بر فصوص اقدام می‌نمایم.^۱

* * *

تصوف در ایران بعد از ملا صدرا نحوی دیگر جلوه نمود، و از آنجا که صدر المتألهین خود دارای ذوقی سرشار و استعداد و قوه ذکاوتی بی نظیر بود علاوه بر تمحض در حکمت بحثی و تبصر در حکمت ذوقی اشراقی به مباحث عرفانی علاقه خاص داشت، و سلوک راه باطن به سبک و روش محققان از علمای شریعت و موحدان

۱. مسأله چاپ در کشور ما با وضع ناراحت کننده توأم شده است، و با ترقی حیرت آور صنعت چاپ مهنوز به سبک قرن گذشته آن هم در صورت امکان باید کتاب خود را چاپ کنیم چون دسترسی به وسائل چاپ مدرن برای امثال بنده زود است.

از اولیاء روش نهائی و خاص اوست. ملاصدرا در تصوف طریقهٔ ابن عربی را اختیار نموده و با آنکه در مباحث فلسفی طریقهٔ خاصی ابداع کرد و از محضر استادی متضلع در حکمت مشائی استفاده نمود و به کمال رسید، هرگز طرفداری بکجانبه از مشرب‌مشاء ننمود و کثیری از اشکالات حکمای اشراق را پذیرفت و مبانی‌ئی را که غیر برهانی می‌پنداشتند استوار ساخت و کثیری از مبانی‌ئی را که اشراقیون مورد انتقاد قرار داده‌اند مورد تحقیق قرار داد و مسلم ساخت که در حکمت مشائی و اشراقی استاد مسلم است.

ملاصدرا مبانی عرفانی را مورد تحقیق قرار داد و بر مسائل عالی‌ئی که حکما آن مسائل را خطابی و یا غیر برهانی و یا مخالف با برهان و از اوهام می‌دانستند برهان اقامه نمود، و با اقامهٔ براهین عقلیهٔ متقنه طریق تصوف و عرفان را بر دیگر مسالک ترجیح داد، و از طریق تفکر در قرآن و اخبار نبویه و ولویه مسلم داشت که عقل نظری بدون استمداد از مشکات و ولایت و نبوت از درک کثیری از مباحث نفس ناطقه و نحوهٔ ظهور آن در عالم خلق و کیفیت رجوع آن به مبدأ وجود و خصوصاً احوال و نشأت بعد از موت عاجز است، بل که تصریح نمود که عقل و نظر صرف از درک اولیات از مباحث مربوط به نشأت بعد از موت عاجز است. مسألهٔ وحدت وجود و توحید خاصی یکی از مباحثی است که تابعان مسلك عرفا از تقریر آن با برهان عاجز بودند و حقیقت آن را به مکاشفه حواله داده‌اند و آن را «طوری و راء طور عقل» پنداشته‌اند. ملاصدرا آن را برهانی نمود و بر آن فروعات و نتایج کثیره‌ئی منفرع ساخت و در حل کثیری از عویصات از آن استمداد نمود.

صدر المتألهین در مبحث علم حق در دو موطن از علم - مقام احدیت و واحدیت، یعنی مقام شهود کثرات در وحدت و شهود المفصل مجملاً و مقام شهود کثرات در واحدیت و شهود المجمل مفصلاً - کلیهٔ اشکالات اهل نظر را بر عرفا دفع نمود، و در الهیات اسفار در مقام تقریر مرام عرفا بعد از تذکر این مهم که ارباب عرفان و صاحبان شهود و اهالی مکاشفه در مقام تحریر و تقریر مقاصد خود پابند به بیان مرام خویش از راه برهان نبوده‌اند، و باید سعی نمود به لب مرام آنان رسید، با تقریری بی نظیر فرمودهٔ آنان را تحریر نموده است و از برای اتباع و شارحان کلام خود

در تحقیق در مباحث عرفانی موازینی مقرر فرموده است. لذا بعد از ملاصدرا تا بهمان مکتب او به مباحث عرفانی علاقه خاصی نشان دادند و در قرون اخیر متخصصان در عرفان از مریدان مکتب ملاصدرا می‌باشند. این اعظام مباحث عرفانی را با مباحث نظری توأم ساختند و در جمیع موارد چون از قدرت و قوت در نظر و فکر برخوردار بودند نحوی مسائل عرفانی را تقریر نموده‌اند که هیچ مناقشه بر این مسائل وارد نشود. نتیجه ظهور مکتب ملاصدرا مقایسه کلی بین افکار عرفا و حکما در جمیع موارد و ترجیح جانب عرفان بر دیگر طرق متصدیان معارف عقلی می‌باشد. ملاصدرا در روبرو قرار دادن آراء علمی و تقریر مسأله واحد به مشارب مختلف و ارائه حق و واقع در ضمن تقریر و بحث در ادوار فلسفه و عرفان تالی و دومی ندارد، و اغلب بعد از بررسی کامل در این روش نظر خود را با عبارتی کوتاه و موجز بیان می‌کند و می‌گذرد، لیفهم من یفهم.



عرفا در موارد متعدد گفته‌اند، «حقایق خارجی قبل از وجود خارجی در مقام احدیت دارای تحقق و ثبوت اند»، و از این تحقق و ثبوت که ملاک علم تفصیلی حق به اشیاء قبل از وجود خارجی آنهاست تعبیر به «عین ثابت» نموده‌اند و تصریح کرده‌اند که این ماهیات و اعیان به تبع اسماء و صفات به وجود تبعی تقرر دارند؛ و نیز گفته‌اند، «الاعیان الثابتة ما شئت رائحة الوجود ولم تشم». در موردی فرموده‌اند، «حقیقت هر شیء عبارت است از نحوه تعین آن شیء در علم حق». در مواردی نیز گفته‌اند، «اعیان ثابتة نزد اهل الله وجودات خاصه علمیه‌اند که ملاک انکشاف اشیاء در مقام علم حق و حضرت و احدیت و ارتسام‌اند» (مراد آنان صورت مرتسمه نزد مشائبه نمی‌باشد چون تصریح به بطلان این مسلک نموده‌اند). بر گفته آنان ایراد زیاد شده است، چه آنکه ثبوت ماهیات منفکة عن كافة الوجودات، چه در خارج و چه در علم و ذهن، محال است، و مفصل در مقام ابطال قول به ثابتات ازلیه در سقیم بودن این مرام بحث شده است.

اعیان ثابتة چون صورت اسماء الهیه‌اند، و اسماء الهیه به اعتبار وجود عین وجود صرف‌اند، و اعیان نیز به تبع تحقق اسماء و صفات در مقام احدیت عین وجود صرف‌اند و از تجلی حق در واحدیت از ناحیه تجلی اسمائی متحقق شده‌اند و اثر

و ظهور وجود مطلق اند، اثر وجود وجود است نه مفهوم و سنخ ماهیت. مضافاً بر اینکه علم حق به حاق حقیقت اشیا تعلق می گیرد، و صادر از وجود صرف نفس وجود اشیا می باشد، و هذا لا یلائم ما ذکره. درجائی فرموده اند، حقایق خارجی و وجودات عینیه ظل و سایه و صورت و ظهور و فرع اعیان ثابته اند، و اعیان جهت حقیقت و بطون و اصل حقایق خارجی اند. و این اعیان که اصل صور عینیه اند خود صورت و تعین و ظهور و فرع اسماء الهیه متجلیه در این اعیان اند. و مقام صرف الوجود در احدیت - که مقام و مرتبه «کمال التوحید نفی الصفات عنه» می باشد - باطن و اصل و حقیقت و تمام و کمال این اسماء الهیه است، که حق در مقام احدیت - از باب آنکه احدیت مقام تجلی ذات للذات و ظهور ذات للذات است - مشاهده نماید اسماء و صفات و صور اسماء و صفات و تعین این صور اسماء و صفات را که حقایق خارجی باشند به شهود واحد، شهود المفصل مجعلاً، کشود الشجرة فی النواة به نحو تحقق الکثرة فی الوحدة. لذا این مقام تعین واحد عارض بر اصل وجود حق است که مقام غناء عن العالمین باشد که لا اسم له ولا رسم له.

و اولین تعین عارض بر حقیقت ذات که از آن بوی کثرت استشمام می شود همین احدیت است که به اعتباری متعلق آن بطون ذات است، از باب آنکه صورت و تعین ذات است. و از آنجا که کثرت واقعی ندارد، نسبت به تعینات امکانیه به شرط لا است. و تمام حقیقت واجب الوجود نزد حکما همین مرتبه است، که جلوه ذات و مقام تجلی ذاتی است. و به اعتباری متعلق احدیت ظهور ذات است، از این باب که واسطه است از برای قبول ذات تجلی در کسوت اسماء و صور اسماء را از برای شهود خود در کسوت اعیان و باطن اعیان شهود المجمع مفصلاً، که از آن به «کمال جلاء یا استجلاء» در لسان بعضی تعبیر شده است.

* * *

در لسان ارباب عرفان مشهور است که اعیان ثابته از باب آنکه صور اسماء الهیه اند غیر مجعول اند. از آنجا که هر ماهیت و عین ثابتی دارای لوازم و در مقام ذات مستعد از برای قبول این لوازم است، گفته اند، استعدادات و لوازم استعدادات اعیان - مانند نفس تقرر اعیان - غیر مجعول اند بلا مجعولیه ذاته المقدسه. در جای خود مبرهن است که لوازم ذاتی در جعل تابع ملزومات اند. اگر ملزوم مجعول

باشد لوازم آن مجعول، و اگر غیر مجعول باشد لوازم غیر مجعول اند بلا مجعولية الذات، برخی از ابناء تحقیق عقول مجرده را نیز از آنجا که باقی بقاء الله اند از لوازم ذات حق و غیر مجعول می دانند، نه بالذات، بل بلا مجعولية الذات ای تبعاً.^۱

از این قبیل مناقشات یا مؤاخذات پیرامون کلمات عرفا در آثار علما و در کتب متأخران زیاد دیده می شود، از قبیل شرح مواقف و مقاصد و حواشی تجرید.

* * *

در کتب ارباب عرفان خصوصاً آثار تلامیذ شیخ کبیر صدر الصدور محقق قونوی مذکور است که هر موجود خارجی دارای عین ثابت و ماهیتی است در علم حق و مقام واحدیت که مظهر و صورت اسمی از اسماء الهیه است. و نیز مسطور است که عین ثابت حضرت ختمی مرتبت با حقیقت محمدیه مظهر اسم الله است، و اسم الله مقام جمع جمیع اسماء الهیه است که مظهر آن بر اعیان ثابتة دیگر موجودات سمت سیادت دارد، و جمیع مظاهر از اجزاء و فروع و افراد آن اصل کلی جامع مطلق اند. لذا فرموده اند، «ان العالم صورة للحقیقة الانسانیة»، از این باب که حقایق خارجی مظهر حقایق علمیه اند.

برخی از ناظران به کتب فلاسفه که به اصالت وجود گرویده اند خیال کرده اند که ارباب تحقیق از عرفا متعلق علم حق به اشیاء خارجی را مفاهیم و ماهیات ذهنیه دانسته اند و بر محققان ایراد نموده اند که چون ماهیات حدود و جودات اند و منتزع از حد و جودات، به چه نحو معقول است که این ماهیات قبل از تحقق و جوداتی که منشأ انتزاع آنها می باشد متحقق باشند؟ لان عالم الغیب او العلم قبل الشهادة و العین. و دیگر آنکه امکان ندارد ملاک علم به اشیاء و حقایق وجودیه معانی و مفاهیمی باشند از سنخ ماهیات، در حالتی که صوادر از حق و جودات خاصه اند، نه ماهیاتی که فی نفسها نه موجود اند و نه معدوم. متعلق علم باید حاق خارجیات و مشخصات و جزئیات باشد، نه مفاهیم کلیه.

۱. در جلد اول منتخبات فلسفی در فصل راجع به ملاشما گیلانی در این مقوله بحث شده است و کلیه مناقشات در این زمینه را نقل و از جانب ملا صدرا مفصل جواب داده ایم.

باید توجه داشت که ارباب تحقیق خود به این مباحث توجه داشته‌اند، لذا فرموده‌اند، «لکل عین من الاعیان الخارجیة عین ثابتة فی العلم الالهی می‌اصل ماهوفی الخارج، و ماهوفی الخارج ظل لهذا الاصل.» یعنی همانطوریکه حکمای اشراق رب النوع هر فرد مادی موجود در عالم شهادت و ماده و اجسام را اصل و متبوع و مربی افراد مادی می‌دانند و معتقداند که افراد دائرة مادیه بعد از نیل به مقام تکامل به اصل خود که رب لنوع است می‌پیوندند، و چه بسا بعضی از افراد انسان مثل انبیاء و کمل از اولیاء بعد از اتصال به رب النوع از مقام عقول عرضیه ترفع پیدا نموده و در رتبه عقل اول قرار گیرند، کما اینکه برخی از مشائخ اسلام نیز معتقداند که حضرت ختمی مرتبت و بعضی از افراد عترت او درجات بین حق و عقل عاشر را پیموده و همدوش عقل اول و متصل به حق شوند، بعضی از نفوس کامله به مشرب عرفا چه بسا بعد از طی درجات و مراتب موجود بین عین ثابت و حقیقت اصلیه متحقق در مقام واحدیت به عین ثابت خود و اصل و با آن متحد شوند و به مرجع و غایت وجود خود که همان اسم الله متعین به عین ثابت و مربی وجود است جذب شوند، و بالاخره به حکم «النهايات هي الرجوع الى البدايات» به اصل خود و اسم مربی عین متصل شوند، و کمل از اولیاء محمدین بالوراثة چه بسا از مقام واحدیت عبور نموده و به مقام احدیت که از آن به «مقام اودنی» تعبیر شده متصل شود و در این هنگام متحد با اسم اعظم و اسم الله گردد، و اعیان ثابت دیگر موجودات از اجزاء و ابغاض عین ثابت او، بل که مظهر ذات و حقیقت او محسوب شوند، و در آن مقام جمیع حقایق کلیه و جزئیة موجود در علم و کلیة حقایق متحقق در عین را پرتو و شعاع و فرع و سایه و اجزاء و ابغاض حقیقت کلیة خود مشاهده نماید. لسان این مرتبه «آدم و من دونه تحت لوائی» می‌باشد. لذا محقق قیصری فرموده است، «فی ان العالم صورة الحقيقة الانسانیة»^۱ و مراد او از حقیقت انسانیه عین ثابت انسان کامل محمدی است که اصل الاصول جمیع حقایق است، و هر نبی و ولی کامل نسبت به اتباع و اشیاع خود همین حکم را دارا می‌باشد، چون کمال امری اضافی و نسبی است، ولیکن انسان کلی جبروتی که از آن به «حقیقت انسانی» «الحقیقة الانسانیة»

تعبیر نمودداند و جمیع کمالات انسانی در آن تحقق دارد تکثر افرادی ندارد، و چنین حقیقتی مظهر جمیع کمالات الهیه و موصوف است به جمیع صفات جمالیه و جلالیه غیر از وجوب ذاتی که از خواص ذات اقدس الهی است.

تحقیق در این مسأله که اساس و اصل علم توحید است و سر پیدایش کثرت در عالم به طریقه محققان در آن موجود است، بلکه در ک ظهور کثرت اسمائی و صفاتی نیز بر آن مبتنی است از این قرار است: اصل حقیقت وجود، که به آن «مقام غیب الغیوب» و «ذات» اطلاق نموده اند در مرتبه احدیت ذاتیه دارای اسم و رسم و عنوان که معرف حقیقت آن باشد نیست، چه آنکه کلیه تعینات از جمله تعیین اسمی و صفتی متأخر از ذات و منبعث از ذات است. اصل حقیقت در مقام و مرتبه احدیت جمعی که متأخر از احدیت ذاتیه است دارای اسمی است جامع جمیع اسماء، و این جامعیت دارای دو اعتبار است: اول، جامعیت مبدأ اعیان و اشیاء نسبت به اشیاء و اصل نسبت به فرع، چه آن که علت مبدأ فیاض وجود معلولات در بردارد جمیع معلولات را به وجود جمعی اصلی ذاتی به نحو تحقق کثرات در وجود واحد فرد. اسم جامع در این مقام اسم ذات است. دوم، اسم جمع، جامع به نحو بساطت و تحقق کثرت در وحدت به وجودی جمعی بسیط خارجی نمی باشد، بل که نظیر جامعیت جمله و کل نسبت به اجزاء است و آحاد، نظیر حدود للاجناس و الفصول.

اسم الله به اعتبار اول جامع کلیه اسماء است از باب آنکه اسماء کلاً مندمج در این اسم اند؛ و جمیع صفات کلیه به این اعتبار بحسب مفهوم متکثر و در خارج به وجود جمعی ذات متحداند، و اعیان و ماهیات با کثرت عناوین و تباین به وجود اسماء متحداند، و نحوه تحقق آنها همان تحقق به وجود جمعی اسماء و صفات است. و تغایر در مفهوم است نظیر تغایر ماهیت با وجود، نه آنکه اعیان و حقایق علمیه و وجودات ذهنیه باشند، چه آنکه حق دارای وجود ذهنی و علم حصولی نیست. حقیقت محمدیه یا حقیقت انسانی و انسان جبروتی مظهر اسم الله ذاتی، و اسم جامع منشأ جمیع اسماء کلیه و جزئیه است. فمنه ینشأ جمیع الاسماء، کما أن مسماه (وهو

الذات مندمجة) فَمِنْهُ يَنْشَأُ جَمِيعُ الْأَسْمَاءِ . مَسْمَايَ آتَى - وجود بهت و صرف واجب الوجود - منشأ جميع وجودات الهیه و امکانه است. ^۱ این اسم مقدم بر کافه اسماء و مقوم اسماء و مقدم بر جميع مظاهر علمی و عینی اسماست، و مظهر هر يك از اسماء و مظهر کلیه اسماء متقوم به مظهر اسم اعظم اند که حقیقت محمدیه عبارت از آن است؛ فاذا كان العالم مظهر جميع الاسماء الالهية، فكان مظهر اسم الله و صورته . وفي الشواهد : « فالعالم صورة الحق واسمه، والغيب معنى الاسم الباطن و الشهادة معنى الاسم الظاهر ».

* *

تجلیات و ظهورات حق متفاوت و مختلف است اگر چه در جميع موارد ظهور و تجلی - علماً و عیناً - مظهر صورت ظاهر است و شیء واحد به اعتباری ظاهر و به اعتباری مظهر است، چه آنکه وجود به مشرب اهل الله واحد شخصی است؛ و از آنجا که وحدت آن اطلاقي است و « رفیع الدرجات ذوالعرش المجید » است، در هر موطنی دارای حکمی خاص است، و اصل وحدت ساری در مراتب حافظ و وحدت است.

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

تجلی به اعتباری منقسم می شود به تجلی تام و تمام و تجلی غیر تام. در قسم اول متجلی و ظاهر به تمام هویت ظاهر می شود، و بین ظاهر و مظهر حجاب و واسطه تحقق ندارد، بل که ظاهر و مظهر و ظهور امری واحد است که تغایر بین آنها بوجه من الوجوه دیده نمی شود، مثل اینکه محققان از متأخران گویند، «العقل والمعقول والعامل امر واحد بلا تغایر فی الذات و الاعتبار». این معنی در علم حق به اشیاء در مقام ذات و در علم نفس و هر مجردی به ذات خود ثابت و محقق است. به اصطلاح عرفا تجلی حق در مقام احدیت ذاتیه و در موطن ظهور ذات للذات و مقام تجلی ذاتی که حقیقت

۱. همین اسم ذات و الله ذاتیه است که مظهر خود حقیقت محمدیه را در قوس صعود به جانب خود جذب می نماید و از انواع تلوین او را رهائی بخشیده و قلب او را هدف سهم «فأحییت» قرار داده و او را به تشریف حبیب الله مقتخر نموده، و لذاکان «حبیب الله» من خواص اسمائه علیه السلام. و حب به صفت او یعنی کمال از اولیاء تابعان وی به صریح قرآن واجب و اجر رسالت شمرده شده است.

وجود در آن مشهد لذاته و فسی ذاته و بذاته متجلی است از این قسم است، و در مقام تعیین اول تجلی عین متجلی و عین جلوه و ظهور است، و هویت متعین به تعیین اول و تعیین احدی يظهر فی تلك المراتبة لذاتها بذاتها. و این امر منحصر است در واجب تعالی، و وجود ماسوی و حقیقت ممکن به واسطه تعیین امکانی نسبت به مشاهده حق در حجاب وجود و تعیین خود مستور است،^۱ بل که از شهود نفس ذات خود نیز به وجهی در حجاب است، اگر چه به اعتباری غیر محتجب عن نفسه، چون خاصیت هر مجردی آن است که به ذات خود عالم است و قبل از ادراک هر چیزی خود را ادراک می نماید، و پایه و اساس هر ادراکی عدم غفلت نفس انسانی است از ذات خود.

قسم دیگر از تجلی ظهور و جلوه غیر تام است به این معنا که نفس تجلی به لحاظی مظهر و به اعتبار حجاب است، چون در این مقام متجلی از مقام ذات تنزل می نماید و خود را در مظهر شهود می نماید. مظهر در این مقام حجاب و سترو صورت متجلی و ظاهر است. تجلی حق در صورت اسماء و صفات از این قسم است، به این معنا که اگر چه اسماء الهیه ظهورات و جلوات ذات اند، ولی در عین حال حجب ذات و استار طلعت ذات نیز می باشند، و ذات در کسوت اسماء خود مخفی و مستور است، و اسماء در عین آنکه ظهور و جلوه ذات اند در عین جلوه و ظهور حجب نوریه ذات اند، و هر اسمی نیز حجاب اسم دیگر می باشد. مثلاً، اذ اتجلی الحق علی الاسم العظیم (یعنی در کسوت اسم عظیم ظاهر و متجلی در اعیان گردد، حافظ خواص همان اسم عظیم خواهد بود)، و یشهده المشاهد فی ذلك الاسم، لیس متجلیاً بعین ذلك التجلی فی الاسم القدير (یعنی و کسی که حق را به اسم عظیم شهود نماید و مظهر اسم عظیم گردد از تجلی حق به اسم قدیر یا متکلم و قائل در حجاب است).

علم با آنکه اشرف اوصاف و اسماء الهیه است اگر حجاب مشاهده شود،

۱. چون ممکن مقوم است به علت خود و در مقام شهود ذات خود از باب آنکه حق نزدیکتر است از او به ذات خود، مقدم بر ادراک ذات خود حق را مشاهده می نماید بطم بیط.

دیگر اسماء به طریق اولی هر يك حجاب دیگری می باشد؛ مگر آنکه سالک در مقام سیر در اسماء و صفات از جمیع مراتب تلوین خلاص گردد و به اعلی درجات تمکین واصل شود. در این صورت هر اسمی نزد او اسم اعظم و تجلی هر اسمی عین تجلی دیگر اسماست. شهود مشاهد در مقام تجلی ذاتی تام و تمام و جامع جمیع انواع مشاهده است.

این از خواص تجلی حق در مقام احدیت و تعین اول است که تجلی و متجلی و مظهر متجلی در مرتبه واحد قرار دارند و بین اسماء و مظاهر اسماء خفا و حجاب مرتفع است و مشاهد بالغ به این مرتبه از سلوک هیچ اسمی را حجاب اسم دیگری به اعتبار وحدت صفات باذات در مقام کمال تو حید که مقام نفی صفات و کلیه تعینات زائده برذات است نمی بیند. اما در مقام و مرتبه متأخر از تعین اول که حق متجلی در اسماء متکثره است و قهراً سالک مشاهد در این مقام به مقام جمعیت اسماء الهیه واصل نشده، مرتبه او منزل از مرتبه متجلی است، قهراً در حجاب اسماء واقع است.

* * * حقیقت کبریا * * *

حقیقت محمدیه از آن جهت مظهر جمیع اسماء و متحد با اسم الله است که در مقام قوس صعود و رجوع الی الله قبل از تشریف به مقام ختمیت و نیل به مقام اکملیت در مقام سیر در اسماء هر اسمی که در او تجلی نموده در آن سیر به واسطه تمامیت استعداد سیر نموده و نتیجه از تلوین لازم هر اسمی خلاصی حاصل نموده و بعد از سیر در کلیه اسماء ظاهری به مقام جمعیت این اسماء واصل و بعد از سیر تام در کلیه اسماء باطنی به مقام جمع الجمع این اسماء و به مقام جمعی اسماء ظاهر و باطن نائل و با اسم اعظم متحد شده است. لذا عین ثابت او با اسم الله بحسب وجود متحد است، نظیر اتحاد وجود با ماهیت خاص آن وجود. نتیجه عقل اول همانطوریکه صادر از اسم الله است صادر است از مظهر این اسم نیز که حقیقت محمدیه باشد، «کما ان العقل الصادر عن الوجود الخاص بالماهية صادر عن الماهية المتحدة بهوینسب اليها». لذا می گوئیم، «زید آمد و عمر و رفت»، و نمی گوئیم، «وجود زید آمد و وجود عمر و رفت».

* * *

باید توجه داشت که حقیقت محمدیه مظهر اسم الله ذاتی است، نه الله وصفی

که عقل اول مظهر آن می باشد. لذا عین ثابت این حقیقت در مقام واحدیت صورت و مظهر اسم الله و متحد با آن می باشد و در مقام احدیت - که مقام تجلی ذاتی است - حقیقت محمدیه متجلی در اسماء الهیه است و عین ثابت او به این اعتبار بر کلیه اعیان سمت سیادت دارد.

از مطاوی آنچه که ذکر رفت معلوم شود وجه اطلاق حقیقت محمدیه بر مقام احدیت و واحدیت و صادر نخست (به اصطلاح عرفا، که از آن به وجود عام و کلی و مطلق و وجود منبسط و نفس رحمانی و حق مخلوق به و فیض مقدس و صورت اسم رحمن و غیر اینها از القاب و اسامی تعبیر نموده اند). قال استاذ مشایخنا العظام وحید عصره و فرید دهره،^۱ «الحقیقة الانسانية و قد عرفتها، و قد عرفت أنها العین الثابتة المحمدية - ص - مظهر الاسم الله و متحد به فی الوجود اتحاد الماهية بوجودها الخاص بها؛ وهوان الماهية عین الوجود فی الخارج و غیره فی العقل . فالعقل الصادر عن الوجود الخاص بالماهية صادر عن الماهية المتحدة به و ينسب اليها»، چه آنکه وجود در مقام خلق و ایجاد به صورت اعیان متعین است و اثر صادر از وجود متعین مستند است به وجود متعین. لذا گفته می شود، «ضرب زید»، و لا یقال، «ضرب وجود زید». لذا اهل معرفت گفته اند، «اعلم ان الاثر لا یكون لوجود اصلا من كونه وجوداً فقط؛ بل لا بد من انضمام امر خفی اليه یکون هو المؤثر او عليه یتوقف الاثر...».^۲

لذا اسم الله همان وجود حق متعین به تعین اسم اعظم و متحد با عین ثابت حقیقت محمدیه است که مظهر آن جامع جمیع درجات وجودی است صعوداً و نزولاً و وجود مطلق و منبسط فعل، و وجودات مقیده متعین به ماهیات اثر آن، و عقل اول اولین تعین عارض بر آن می باشد. و مما ذکرنا ظهر سرما قال الشيخ العارف:^۳

۱. عارف ربانی آقا محمد رضا قمشهئی در حواشی و تعلیقات شرح فصوص در این قبیل از مباحث تحقیقات نفیسی دارد که حقیر، همانطوریکه ذکر رفت، این تعلیقات را با حواشی برخی از تلامبذ آن استاد و جید مهیا از برای چاپ نموده است.

۲. نقدالنصوص، ص ۴۶-۴۷.

۳. آقا محمد رضا در حواشی شرح فصوص.

« ... فموجودات العالم مظهر الاسماء و محال ولايتها، و محال ولاية الاسماء محال ولاية ذلك الاسم الجامع، و محال ولاية ذلك الاسم محل ولاية مظهره وهو الحقيقة الانسانية، فالعالم محل ولاية الحقيقة الانسانية ومظهرها. »
 باید توجه داشت که عین ثابت حقیقت محمدیه در مرتبه تفصیل اسماء و واحدیت صورت و مظهر اسم الله و در مقام و مرتبه اجمال و تعیین اول باطن و روح اسم اعظم است. ^۱ لذا مظهر اسم الله ذاتی و صورت و تعیین غیب ذات است.

* * *

در مقدمه تفصیلان خصوص و آثار دیگر عرفا مذکور است که «الاعیان الثابتة غیر مجعولة بلامجموعية الذات.» و نیز اهل عرفان گفته اند، «الاعیان ما شمت رائحة الوجود» و در مواضعی فرموده اند، «الاعیان الثابتة وجودات خاصة علمية.»

برخی خیال کرده اند که اعیان به وجودات ذهنیه و علمیه که منشأ ترتب اثر نمی باشد موجود اند و گمان کرده اند که در کلام عرفا که گفته اند، «عقل اول صورت عین ثابت خود، و عین ثابت او صورت اسم اعظم، و اسم الله صورت تعیین اول، و تعیین اول صورت و تعیین مقام ذات است» (نظیر گفته ارباب اشراق که افراد جسمانی از هر نوع معلول فرد برزخی، و فرد برزخی و مثالی معلول فرد عقلانی و رب النوع، و رب النوع به جهات نوریه متجلیه از عقول طولیه مستند می باشد) تناقض و تهافت یا ابهام وجود دارد. استاذ مشایخنا العظام رضی الله عنه در تعلیقات می فرماید، «فان قلت، الوجود الخاص للماهية وجود خارجي لها، لذلك يعقله يستند اليها بان ماصدر عن الوجود الخارجي للشيء ماصدر عنه، لان الوجود منسوب اليه؛ واما العقل الصادر عن الاسم الله، لا يجب ان يسند الي مظهره، لانه وان كان متحداً به - الا انه موجود بالوجود العلمي، وليس ذلك الوجود الاسمي الالهي بوجود خارجي لتلك الحقيقة الانسانية - فليس قياسها اليه قياس الماهية بالوجود الخاص بها؛ اقول، يجب ان يعلم ان قياس العین الثابتة

۱. چه آنکه آن حقیقت در مقام صعود به تفصیل در کلیه اسماء کلیه و جزیه، ظاهریه و باطنیه، سیر نموده و به مقام جمعیت اسماء نائل آمده، تا به مقام اکمیت و «اوادنی» تشریف حاصل نموده است.

الى الاسم الظاهر فيها بالماهية الى وجودها لا فارق له بان يكون الوجود للماهية وجوداً خارجياً، وللعين الثابتة وجوداً ذهنياً. وتحقيق المتمام ان الاعيان الثابتة صور الاسماء الالهية، وهى للاسماء كالابدان للارواح، لا كالصور المعقولة للعاقل. فوجود الاسماء عين وجود الاعيان، لانها موجودات ذهنية، فتكون فى الاسماء كالمعقولات الذهنية للعاقل حتى ينسب العقل الى العاقل دون المعقول، بل هى تعيينات للاسماء...».

چون اسماء الهیه به اعتبار اضافه به ذات و وجود مطلق مطلق اند و به اعتبار صورت و تجلی در اعیان متعدد و متکثر می شوند و قبول تعیین می نمایند، و حقیقت وجود بدون تعیین و بدون تنزل و تقید به مرتبه یا مراتب منشأ اثر و مبدأ خلق و ایجاد نمی شود، لذا ماهیات تعیینات وجود و منشأ تعدد و تکثر و امتیاز در وجودات می گردند، و هر شیء از ناحیه تعیین و امتیاز ادراک می شود - و لایقال، «الوجود قام او قعد»، و یقال، «زید قام و عمرو قعد».

فالوجودات الالهية الاسماء ليست الا وجودات الاعيان الثابتة فى العلم الالهى. علم حق به حقایق در مقام تفصیل معلومات همان صور اسماء اوست، و این صور بالذات جهت انکشاف و ظهور حقایق در مشهد علم اند، نه آنکه به وجود علمی و ذهنی معرا از اثر متحقق باشند، چه آنکه به وجود اسماء الهیه تحقق دارند و بالآخره به وجود حق متحقق اند، و حیثیت ذات آنها عین انکشاف و ظهور و انحاء تعیینات تعقل حق اند، نه آنکه به وجود ذهنی غیر منشأ اثری تحقق داشته باشند.^۱

وان سئلت الحق، وجود ذهنی عاری از اثر منحصر است در علوم ارتسامی و انتزاعی انفعالی مخصوص نفوس حادثه به اعتبار آنکه حکایت از خارج نمایند و عنوان حقایق خارجیه اند؛ به وجود ذهنی تحقق دارند بدون آنکه اثر خارج بر آنها مترتب شود.

* * *

اگر کسی بگوید، بنابر آنچه که بیان شد حقیقت محمدیه یا عین ثابت احمدی - صلوات الله علیه - به لحاظ تعیین واحدی مظهر اسم الله و اسم اعظم است، لذا مظهر

۱. هذا بناءً على ما حققناه في موضعه من وحدة الوجود والموجود في عين كثرتهما والقول بتحقيق التفاوت في المظاهر لافي المراتب.

تجلی الله وصفی است و اسم الله به این اعتبار مضاف به اعیان است به لحاظ تجلی عینی، در جواب گوئیم، اسم الله و مظهر آن دارای دو مرتبه از ظهور و تعین هستند و به اعتباری به تعین تفصیلی و به لحاظی به تعین اجمالی و جمعی متصف می‌باشند. لذا این حقیقت کلیه اطلاقیه جمعیه متجلی در صورت اسماء و اعیان است، و ماسوی الله - یعنی اسماء و اعیان - مظهر و مجلای آن حقیقت کلیه‌اند.

اسماء و اعیان به اعتباری تجلیات این حقیقت و به اعتباری اجزا و تفصیل آن می‌باشند. این حقیقت دارای مقام اجمال و مرتبه جمعی و جمع‌الجمعی است به اعتبار بودن آن تعین ذات در مقام احدیت، و دارای مقام تفصیل و مرتبه فرق و ظهور مفصل است به اعتبار بودن آن تعین ذات با تقید آن به صورت صفت و تجلی در اسم اعظم. لذا اسم الله به اعتبار تفصیل صورت حقیقت محمدیه، و به اعتبار اجمال و جمع باطن این حقیقت، و این حقیقت کلیه صورت و ظهور آن می‌باشد. «فکل ذرة من ذرات العالم من الازل الى الابد جزء من اجزاء تلك الحقيقة باعتبار ونجل من تجلياتها باعتبار آخر. و الحقيقة المحمدية هي المتجلية في الاسماء و الاعيان و الحقائق الملكوتية و الكونية. و الهيكل الشخصي، یعنی محمد بن عبدالله المبعوث على العالم الانساني، صورة اجمال الوجود.»

و مما حققناه ظهر سر ما قال عز من قائل ، « ان الله وملائكته يصلون على النبي ، يا ايها الذين آمنوا ، صلوا عليه و سلموا تسليماً . » صلوات در اینجا به معنای رحمت است و آن حضرت در هر عالمی از عوالم دارای شئون و ظهورات و اوصاف مخصوص آن مرتبه می‌باشد. ^۱ در مقام «او ادنی» و مرتبه احدیت نصیب آن حضرت تجلیات ذاتیه حق است که احدی را از آن تجلیات بالأصالة نصیب نمی‌باشد، و کمال از اولیاء او بالوراثه از رقائق آن تجلیات دارای نصیب‌اند. لذا در نماز در تشهد صلوات بر آل او - عترت و اهل بیت او از حضرات ائمه، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام - واجب است.

۱. از آنجا که عین ثابت آن حضرت در مقام تفصیل ظهور و مرتبه واحدیت تعین اسم الله می‌باشد، عوالم خلقی مستنداند به آن حقیقت و هر شیء از ناحیه تعین در غیر تأثیر می‌نماید. کما اینکه از ناحیه تعین مورد لحاظ عقل و تعقل قرار می‌گیرد.

شیخ محقق ابن فارض در این مقام فرماید:

« و مطلعها فی عالم الغیب ما وجدت ... »

بشائر اقرار بصائر عبرة سرائر آثار ذخائر دعوة »

نتیجه صلوات در عالم ملکوت و جبروت و عالم عقول مجرد و ملائکه مقربین و عالم برزخ و مراتب در سماوات «ماخصت بهمن الاسراء...»

مدارس تنزیل محارس غبطة مغارس تأویل فوارس منعة»

قبول حقایق تنزیل من رب العالمین و فتوحات حاصله از تجلیات حق در مراتب جبروت و ملکوت و ملک. جهت تفصیل این مطلب رجوع شود به شرح نالیه ابن فارض به قلم فرغانی.^۱

* * *

شیخ اکبر در فص شبی فصوص فرموده است، «والتجلی من الذات لا یكون ابدأ الا بصورة استعداد المتجلی له»، و در نقش الفصوص، «ولا یقبل القابل هذه الاعطیة الا بما هو علیه من الاستعداد».^۲ چون تحقیق در این بحث ملازم است با ذکر انواع تجلی، علاوه بر این معنا که بحث گذشته ما را کامل می نماید، نحوه تفکر متأخران از ارباب عرفان نیز از این مسأله واضح، و هویدا می گردد که تصوف تا این اواخر در مملکت ما با کمال تحقیق و تدقیق مورد بحث قرار می گرفت و در اثر تسامح در مدتی نسبت کم جای افاضل گذشته را کسی نگرفت و مدعیان کاذب ظهور و بروز نمودند.

در مبحث گذشته گفته شد که حق در مقام تجلی ذاتی به ذات خود متجلی است و تجلی و متجلی و متجلی له یک حقیقت است، که از آن به «ظهور ذات در عرصه ذات»، یعنی ظهور از مقام غیب در مرتبه احدیت، و «مقام علم اجمالی در عین کشف تفصیلی» به اصطلاح حکمای متألهین و «شهود المفصل مجملا» در زبان ارباب عرفان تعبیر می نمایند.

مرحله دوم تجلی تجلی حق در کسوت اسماء و صفات است، که در این مقام

۱. مشارق الدراری، چاپ انجمن شاهنشاهی فلسفه، صفحات ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹ الی ۵۲۰.

۲. نقدالنصوص، صفحه ۱۱۶.

حق از مقام احدیت به صورت تفصیلی اسماء منزل است، که این تنزل همان تجلی است به امری منفصل فائض از مقام غیب ثانی و احدیت و متجلی در واحدیت، و صورت و جلوه آن شهودالمجمل مفصلاً، و نتیجه آن شهود ذات در کسوت صفات است در صورت «فاحیبت اناعرف».

«در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق ظاهر شد و آتش به همه عالم زد»

تجلی در قسم اول ظهور حق و در ثانی حجاب حق در عین ظهور است، چون تجلی با ظهور همراه است.

مرتبه سوم تجلی ظهور در کسوت خلایق است بنا بر اقتضای ذاتیه لازم اعیان در مقام واحدیت، و نتیجه آن اعطاء وجود است به هر شیء بحسب استعداد آن شیء که

به هر کس هر چه لایق بود دادند

حق در مقام تجلی در کسوت اسماء و یا تجلی در صورت خلقی به نفس ذات منزل از مقام ذات خود نمی شود، بل که نتیجه تجلی صورت فائض و ظاهر از حق است بدون آنکه در مقام ذات نجافی حاصل شود و ذات به تمام هویت متجلی در مظهر شود. و لذا قال عزمین قائل، «لن ترانی یا موسی، ولکن انظر الی الجبل»، یعنی، انظر الی الجبل لتنظر الی وترانی من وراء حجاب التجلی. «فلما تجلی ربه للجبل جعله دكاً، و خر موسی صعقاً»: کنایت از آنکه شهود ذات حق به تمام هویت در غیر حق و مشاهده نفس ذات بدون حجاب محال است، و نظر در جبل و شهود ذات در وراء حجاب تجلی ممکن است، و اگر تجلی موجب فناء مشاهده گردد، حق او را به بقاء بعد از فناء سوق می دهد. تجلی تارة منشأ فناء می گردد و تارة نتیجه آن فناء نمی باشد، کما اینکه تجلی گاهی موجب رؤیت می شود و گاهی نتیجه آن رؤیت نمی باشد.

فناء در ذات نیز دو قسم است. اول فناء استهلاك است، نظیر فناء ضیاء نور کواکب در نور خورشید، که در این مورد عین ذات باقی است و حکم آن مرتفع است که از آن به «بقساء بعد از فناء» و «فسوق بعد از جمع» تعبیر شده است. قسم دوم نظیر فناء امواج در دریا هنگام آرامش دریاست، که در این مورد عین فانی زائل و اثر آن مرتفع می باشد بدون بقاء بعد از فناء و فرق بعد از جمع.

در مقام تجلی حق به نفس ذات در مظهري از مظاهر دو صورت متصور است: یکی آنکه حق از مقام ذات و مرتبه غناء عن العالمین تنزل می نماید، و این تنزل ملازم با تجافی ذات از مقام غناء ذاتی و نزول در عین مظهر است؛ و با آنکه مظهر جای خود را خالی نموده و به مقام ذات صعود می نماید. صورت اول ملازم است با تغیر ذات و تبدل حقیقت غنی و بی نیاز صرف به فقیر بالذات و ممکن من جمیع الجهات، و صورت دوم ملازم است با تبدل وجود و تغیر آن بدون علت، بل که عین اقتضای شیء است هلاک ذات و بطلان وجود خود را.

* * *

تجلیات الهیه به اعتباری بردو قسم است: تجلیات ذاتیه و اسمائیه، که تجلی به اسماء ذات «تجلی ذاتی» و تجلی به اسماء صفات «تجلی اسمائی» نام دارد. برخی از اسماء مفاتیح غیب وجوداند، و برخی مفاتیح ظاهر وجود. در تجلی ذاتی دو اصطلاح در عرف ارباب عرفان وجود دارد، چون تجلی در مواردی موجب فناء مظهر و متجلی له می شود و در مواردی موجب فناء نمی شود. کما عرفته.

تجلی حق به وحدت ذاتیه قهریه و ظهور از ناحیه اسماء حاکم در قیامت موجب صعق و فناء مظاهر می گردد: «و نفتح فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض». نتیجه تجلی به اسم مفنی و معید و وارث و ممیت استهلاك و فناء اعیان ممکنات است. در این هنگام حق خود مجیب و سائل می شود، کما قال، «لمن الملك الیوم»، فاجاب نفسه، «الله الواحد القهار».

در مقابل این تجلی، یعنی تجلی بی که موجب صعق و فناء می گردد، تجلی ذاتی - یعنی تجلی به اسماء ذات مثل علیم و قدیر - و تجلی به اسماء صفات قرار دارد. در تجلی به اسم علیم سالك حق را در حجاب صفت علم و صورت علم مشاهده می نماید. در این صورت مظهر خود حجاب ذات است در عین ظهور. در مقام تجلی حق در مظهري از مظاهر به اسم جامع و اعظم مثل اسم الله جامع کلیه اوصاف، متجلی و ظاهر در مظهر کامل حق مطلق است در جلایب صفات، با این ملاحظه که برخی از صفات از اسماء مستأثره اند و در غیب وجود پنهان و مستوراند و مظهر به خود نمی گیرند و در صورتی آشکار نمی شوند، کما نص علیها الشیخ الاکبر و غیره من الاعاظم - قدس الله اسرارهم. به عبارت دیگر تجلی منقسم می شود به ذاتی و غیر ذاتی. مراد از ذاتی آن

است که متجلی و تجلی و متجلی له در این مقام به وجودی واحد موجوداند مثل تجلی حق در احدیت. غیر ذاتی آن است که تجلی در کسوت و عین ثابت غیر خود تجلی نماید. در این صورت مظهر به اعتبار آنکه غیر است حجاب است و به اعتبار آنکه ظهور ذات است ظهور و جلاست، مثل تجلی حق در انسان کامل و عقل اول. به تقسیم دیگر تجلیات الهیه یا ذاتیه است یا اسمائیه. اگر متجلی و ظاهر به اسماء ذات تجلی نماید (و شیخ اکبر در انشاء اللہ و الکر اسماء ذات را در سی اسم منحصر نموده است مثل تجلی به اسم رب و الله و الملك و القدوس تا السميع و البصیر)، آن را «تجلی ذاتی» گویند. و اگر تجلی به غیر اسماء ذات تحقق پذیرد مثل تجلی حق به اسم المبدء و الوکیل یا المجیب و الرزاق و غیر اینها آن را «تجلیات غیر ذاتی» به معنای اسمائی با صفاتی نامند.

ثمره تجلی در مواردی موجب فناء مظهر و متجلی له می شود مثل تجلی حق به اسم قهار و ممیت، و گاهی ثمره تجلی فناء مطلق نمی باشد. قسم دوم منقسم می شود به اعتباری به تجلی ذاتی و تجلی اسمائی. تجلی اسمائی مثل تجلی حق به اسم علیم که در این مورد سائلک مشاهده ذات حق را در کسوت علم مشاهده می کند، و این علم خود حجاب است از ذات و بقیه اسماء («العلم حجاب الله الاکبر»).

تجلی ذاتی در مقابل تجلی اسمائی عبارت از تجلی حق در مقام احدیت و مرتبه و مشهد ظهور ذات للذات و شهود خویش در عرصه ذات که

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

نتیجه آن و ثمره مترتب بر آن تجلی حق است در کسوت اسماء و صفات به نحو تفصیل و ظهور اسماء و صفات در کسوت اعیان ثابتة ممکنات بدون ملاحظه ظهور خلقی و تجلی به اسمی در کسوت خلق در عالم ایجاد و اکوان.

و اذا تأملت فيما حققناه لا بأس بنقل كلام الشيخ و تقرير مراده: قال في الفص الشيشي، «... فاما المنح والهبات والغطايا الذاتية، فلا تكون ابدأ الا عن تجل الهی، و التجلی من الذات لا يكون ابدأ الا بصورة استعداد المتجلی له، غير ذلك لا يكون. فاذا المتجلی له ما رأى سوى صورته في مرآة الحق، و ما رأى الحق ولا يمكن ان يسراه مع علمه انه ما رأى صورته الا فيه، كالمرآة في الشاهد.»

قال شيخنا الاقدم في حواشيه، «فان قلت ان الكامل مظهر لاسم الله، فاذا تجلی ربه

بصورة اسمه الجامع يجب ان يشاهده بجميع کمالاته، لا بصفة دون صفة، فكيف لا يراه وكيف يمتنع رؤيته، ولم يكن المانع الاحيطته، والكامل مظهر الحيطه؛ والجواب ان الكامل مظهر عدة کمالاته لا شدة کمالاته، وشدة کمالاته لا مظهر لها. كيف؟ والمظهر دون الظاهر والتجلى دون المتجلى وان كان ذاتياً.^۱

از آنجا عين ثابت هر ممکن که قبول تجلى عينى مى نمايد صورت تجلى حق و متعين در مقام واحدیت است که از تجلى ثانى به واسطه فيض اقدس متعين شده است، و اين عين ثابت همان وجود خاص اسم متعين در مقام عالم اسماء و صفات است، و فيض حق مطابق اقتضاء خاص در هر عين و طلب خاص در هر اسم در اعيان متجلى و ظاهراست. هر مظهرى متأخر از حق متجلى با اسم یا اسمائه مى باشد، و تنزل از مقام متجلى و قبول تعين از مقام قابل تجلى شرط ظهور و تجلى است.

«اذا تجلسى المتجلى باسمه القدوس، لا يرى المتجلى له سوى ذات القدوس... ويكون على صورة غير صورة نفس ذاته المقدسة المطلقة و على تنزل عن درجته، و لا صورة زائدة على ذاته لذاته ليكون على تلك الصورة، و لا يتجلى الا بصورة يستعد المتجلى له»، چون هيچ مظهرى از مظاهر اسمائيه قبول صورت مطلقه وجود و حقيقت ذات ننمايد، و هيچ ظاهر و متجلى در مقام تجلى از مقام شامخ تجافى ننمايد - و ان الفيض على قدر استعداد المستفيض - و هيچ مظهرى در مقام قبول تجلى از مقام خود به مقام متجلى عروج و صعود ننمايد. «ولا بد من ان يكون المتجلى له طاهراً مطهراً عن الادناس و من العوارض الغيرية. فلا صورة له الا صورة عينه الثابت، فلا محالة يتجلى تلك الصورة. و الحق المتجلى بصورة عين من الاعيان نفس ذلك العين الثابت، لان العين الثابت هو الحق المتجلى بصورته، فيكون المتجلى عين المتجلى له، فما يرى المتجلى له الا عينه الثابت فيما يرى الحق المطلق و يرى عينه الثابت. فالمرئى فى التجلى الذاتى عين المتجلى له...»

۱. مثل اینکه در جای دیگر گفته اند، انسان کامل ختمی محمدی جامع کلیه صفات الهیه است مگر وجوب ذاتی که مظهر تام از وجوب ذاتی حظی ندارد. استاد اعظم خاتم العرفاء و الفقهاء ادام الله برکاته در حاشیه فرموده اند، «حتى الوجوب ولكن بنحو المظهرية». در واقع مظهر وجوب ذاتی همان وجوب غیرى مى شود.

از آنچه ذکر شد معلوم می‌شود مراد شیخ اعظم از عبارات فصوص که فرمود، «والتجلی من الذات لا یكون ابدأ الابصورة استعداد المتجلی له، غیر ذلك لا یكون...». مراد آن است که فیض حق به اعیان در کسوت اسماء به استعداد و اقتضاء و طلب قابلی ذاتی اعیان تعیین پیدا می‌نماید با آنکه فیض از جهت اضافه و اتصال به حق مطلق است. و از آنجا که مستفیض و متجلی له منزل از مقام اطلاق اسماء الهیه است، در رتبه مفیض قرار ندارد و نسبت به متجلی مقید است، فرمود، «فاذا المتجلی له ما رأی صورته فی مرآة الحق ولا یمكن ان یراه»، با آنکه مطلق و مقید معیت وجودی دارند، ولی مقید در مرتبه اطلاق به وصف اطلاق تحقق ندارد.

این گفته مطابق است با کلام اهل حکمت و نظر که گویند، «معلول مرتبه نازله علت، و علت مقام عالی معلول است، و هر علتی در بردارنده معلول را نه به حد عدمی، بل که از این باب که علت مفیض وجود بحسب ذات مرتبه اقتضاء معلول، و معلول در ذات علت بدون حد عدمی متحقق است»، و از آن به «وجوب سابق» تعبیر نموده‌اند. اینکه شیخ فرموده، «مع علمه انه ما رأی صورته الا یراه»، مراد آن است که مشاهده سالک در مقام مشاهده عین ثابت و حقیقت خود که منزل از اسم متجلی بر مظهر اوست با اینکه داناست به عین ثابت خود و آن را تجلی ذاتی حق مشاهده می‌نماید، نحوه تعیین خود در علم حق را شهود می‌نماید، و چون حقیقت او مقید است و مقید در مرتبه ذات مطلق نیست، حق را به وجه اطلاق شهود نمی‌کند. مثلاً ماهیت هر شیء با وجود خاص شیء متحد، و عین ثابت عین وجود خاص مفاض از علت است، و وجود خاص مرتبه نازله وجود مطلق و با مطلق متحد است (اتحاد حقیقت و رقیقت)، و وجود مطلق در مقام ظهور همان وجود مطلق متعین است که مثلاً «انسان» نام دارد، و انسان در وجود مطلق مشاهده می‌شود بدون آنکه اصل مطلق بما هو مطلق دیده شود.

* * *

دوست دانشمند فاضل بارع و مدقق برادر عزیز آقای ویلیام چیتیک و فقه‌الله تعالی و حرمه عن العاهات از حقیر خواستند که بر کتاب حاضر مقدمه بنویسد. آنچه را که لازم بود حول این اثر منیف نوشته شود معظم له خود مرقوم فرموده‌اند ولی از اینکه دوست عزیز به انجام چنین کار مهمی توفیق حاصل نموده در خود شوق و

شعف زائدالوصف احساس نموده بانهایت امتنان بهتقریر این مختصر مبادرت شده است.

اهل فن بعد از سیر اجمالی در این کتاب نفیس بهمراتب و درجات فضل و کمال واستعداد وجودت فهم ذاتی ودقت نظر جبلی توأم با سعی و کوشش وافر آقای چیتیک پی می برد.

جناب چیتیک از مردم ایالات متحده آمریکا است که دوران تحصیل را در آنجا طی نمود، وبعد از طی دوران دبیرستان وارد دانشگاه شد و به تحصیل در رشته تاریخ پرداخت، وجهت تحصیل زبان عربی (برای تکمیل رشته خود) به کشور عربی لبنان مسافرت کردند و در دانشگاه آمریکائی بیروت تحصیلات خود را دنبال نمودند. آقای چیتیک در اثناء مطالعات به عرفان و تصوف اسلامی علاقه پیدا نمود و بعد از حضور در جلسات سخنرانی استاد دانشمند جناب آقای دکتر سیدحسین نصر این علاقه شدید شد و بعد از مراجعت به آمریکا برای آشنائی به عرفان شرقی به مطالعه ترجمه انگلیسی کتاب *مثنوی ملای رومی* پرداخت و نتیجه مطالعات خود را چاپ و منتشر نمود. مرکز تحقیقات کلمه پیر علوم اسلامی

شوق و عشق به تصوف معظم له را روانه ایران نمود و از برای درك آثار عرفانی که به زبان فارسی تألیف شده است در دانشگاه طهران مشغول تحصیل در رشته ادبیات فارسی شد و نقدالنصوص محقق جامی همین اثر کم نظیر پایان نامه تحصیلی دوست عزیز نگارنده است به راهنمایی حضرت آقای دکتر نصر دامت افاضاته. آقای چیتیک در اثر سعی و کوشش به زبان فارسی آشنائی پیدا نمود و در مدتی نسبتاً کم از ناحیه مطالعه آثار عرفانی و تحریر مباحث این فن در مکالمه و مطالعه و تحریر مسائل به زبان فارسی تسلط یافت و کتاب حاضر بهترین گواه این حقیق است و دلیل بر آشنائی مصحح محترم به زبان عربی. عشق آقای چیتیک به تصوف و ذوق و استعداد توأم با کار منظم و تلاش علمی مرتب دست به دست هم دادند و آقای چیتیک را موفق به انجام کار مهمی نمودند.

نگارنده چند سال قبل که آقای چیتیک را در دانشگاه طهران ملاقات نمودم بازحمت به فارسی تکلم می نمود. وقتی اظهار داشت که بنادارد نقدالنصوص را تصحیح نماید و بر آن مقدمه بنویسد، باور نکردم که بتواند از عهده بر آید و کلام او

را جدی تلقی ننمودم، چه آنکه به تصریح محقق جامی در مقدمه هر قسمت از نقد النصوص از جایی اخذ شده است و تصحیح کامل و نقد چنین اثری اقتضا می نماید که مصحح به کلیه مآخذ مراجعه نماید و مواردی را که محقق جامی از جایی گرفته است که اغلب به صورت کتاب خطی در کتابخانه‌ها موجود است مشخص نماید. سیر کامل در کلیه آثار صدرالدین قونوی و تلامیذ بنام او سعیدالدین فرغانی و مؤیدالدین جندی و محققان بعد از آنها عبدالرزاق کاشی و قیصری و دیگر آثار ارباب عرفان که مورد مراجعه مؤلف بوده اند کار مشکل و به دست آوردن مطالب از آثار مفصل و مجمل عرفانی کار هر کس نمی باشد و آشنائی به مبانی عرفانی و تلاش مرتب شرط اول انجام این مهم است.

بعد از مدتی آقای چیتیک نسخه‌ئی کامل از نقد النصوص را برای حقیر فرستادند که مشتمل بود بر فهرستهای مختلف با تصحیح کامل کتاب و مقابله آن بانسخ متعدد و ارائه کلیه مآخذ و منابع که محقق جامی در مقام تألیف این اثر به آن مآخذ رجوع نموده به انضمام مقدمه‌ئی بسیار نافع در بیان خصوصیات کتاب با ترجمه احوال محققان فن عرفان که جامی از آنان استفاده نموده و تهیه فهرست آثار جامی با قلمی روان و پخته و مرقوم داشته بودند که این اثر را به زودی چاپ و منتشر خواهم نمود. حقیر بعد از دریافت کتاب و مطالعه اجمالی آن در حیرت فرورفتم و به آقای چیتیک آفرین گفتم.

مطالعه این کتاب نگارنده را به چاپ کتاب مشارق الدراری، شرح فارسی بر قصیده تالیف ابن فارض مصری تألیف محقق نامدار سعیدالدین فرغانی تشویق نمود. آقای چیتیک نگارنده را مورد لطف خود قرار دادند و در تهیه فهرست مفصل اصطلاحات و آیات و روایات و اشعار فارسی و عربی کتاب مشارق یاری نمودند و اهل فن می دانند که تهیه چنین فهرست مفصل از اصطلاحات چه اندازه اهمیت دارد. نگارنده به تشویق آقای چیتیک شرح مفصل و بی نظیر مؤیدالدین جندی بر قصص الحکم ابن عربی را مهیا از برای چاپ نموده ام و امیدوارم که در طبع این کتاب نیز حقیر را یاری نماید.

این دوست عزیز در اثر ممارست و مطالعه دائم و فهم و استعداد ذاتی به مباحث

عرفانی چنان انس پیدا نموده که از نحوه و روش عبارات عرفانی و سبک مطالب نویسنده آن را می‌شناسد. نگارنده در اثناء مباحثه به آنچه که ذکر شد پی برده‌ام. آقای چیتیک بین حفظ قوی و دقت نظر و سرعت انتقال جمع نموده و این دقت توأم با ممارست فراوان سبب امتیاز کارهای اوست. این برادر عزیز روح خود را به زیور ملکات فاضله انسانی و تقوی آراسته و هرگز گرد موجبات آلودگی نگشته است. دوستی صمیمی و رفیقی مشفق و مهربان و با احساس و شخصی معتدل مبراز افراط و تفریط و عاشق کار و کوشش علمی است.

از خداوند توفیق او را خواستارم و امیدوارم که از استعداد خداداد و قدرت و قوه جوانی در طریقی که واقع شده است حداکثر استفاده نموده و در عصر زمانی که ابناہ آن منغم در مشتہیات نفسانیہ اند به سیر خود در معنویات ادامه داده و منشأ خدمات گرانبھائی قرار گیرد.^۱

جلال‌الدین آشتیانی

دھم شوال المکرم سنہ ۱۳۹۷



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۱. حوزه‌های فلسفی و عرفانی در عصر ما مانند همه رشته‌ها رنگ و بوی بی‌تاریکی ندارند، نه در استادان شور و حالی وجود دارد و نه در تلامیذ. چه کارهای مهم و لازم وجود دارند که کسی به فکر انجام آنها نمی‌افتد. تکیه بر منبع ثروت اتفاقی بخش مهمی از مردم ما را به تبذیر کشانده است که خوردن و خوابیدن و تحمل گرائی را شیوه مرضیه بل که حق طلق خود پنداشته‌اند، و به قول آن استاد دانا «اصالت خرج کردن» فلسفه زندگی آنان شده است. ولی غضب حق از نواحی قهر طبیعت بهای سنگینی را از ما مطالبه خواهد نمود. «باش تا صبح نکبت بدمد». نگارنده اگر پنج نفر همکار جلدی مانند آقای چیتیک داشتم به خدمت عظیمی توفیق حاصل می‌نمودم. بعضی از مدارس عالی ما به قهوه‌خانه اشبه است از مدرسه، نالایق‌ها پر کرده‌اند مدارس ما را از بدوی و سرفی.

مقدمه

۱- نقدالنصوص فی شرح نقش الفصوص و اهمیت آن در عرفان ایران

کتاب نقدالنصوص فی شرح نقش الفصوص، اثر عارف و شاعر نامی ایران مولانا عبدالرحمن جامی، یکی از کتابهای معتبر در عرفان نظری مکتب شیخ اکبر محیی الدین بن عربی است. وجود لاقبل یک نسخه و معمولاً چند نسخه از کتاب نقدالنصوص در بیشتر کتابخانه‌های ایران و ترکیه و شبه قاره هند نشان دهنده اهمیت زیاد این کتاب است. در کتابخانه سلیمانیه در استانبول بیش از ۲۵ نسخه از آن موجود است، و به قول خان بابا مشار این کتاب چهار بار نیز به چاپ سنگی رسیده است.^۱ بدون شک این اثر پرارزش در گسترش مکتب عرفانی خاص شیخ اکبر همواره یکی از مهمترین کتابها به شمار می‌رفته و در اشاعه آن سهم خاصی داشته است. آشنائی با بعضی از آثار دانشمندان اخیر ایران، مانند فیض کاشانی و عبدالرحیم دماوندی، نشان می‌دهد که در دوره صفوی و پس از آن نقدالنصوص کاملاً شناخته شده و مورد استفاده بوده است.^۲

۱. سه بار در هندوستان و یک بار در ایران. رک مؤلفین کتب چاپی، تهران، ۱۳۴۰-

۱۳۴۲ ش، ج ۳، ص ۸۰۶.

۲. فیض (ف ۱۰۹۰) تقریباً ده درصد از کتاب کلمات مکنونه خود را مستقیماً از نقدالنصوص بدون ذکر مأخذ، ولی گاهی با عبارت «اهل معرفت گویند» و مانند آن، نقل کرده است، و قسمت معتابه بقیه این کتاب از سایر آثار جامی است. در اصول معارف نیز فیض چندین بار از نقدالنصوص نقل قول می‌کند. عبدالرحیم دماوندی در کتاب مفتاح اسرار الحسینی-

اما با وجود این همه نسخه‌های خطی و چاپی که از نقدالنصوص در دست است،

→ (تاریخ کتابت: ۱۱۶۰) نیز چند بار از نقدالنصوص نقل قول می‌کند و دوبار از آن نام می‌برد. برای اثبات این مطالب صفحات دقیق این نقل قولها ذکر می‌شود. شماره صفحات دست‌راست دو نقطه (:) اعداد زیر مربوط به کتابی است که در بالای اعداد نام برده شده است و شماره صفحات دست چپ دو نقطه مربوط به کتاب نقدالنصوص است (مثلا ۸-۹: ۲۶/۲-۲۵/۸-۲۶/۲ به این صورت خوانده می‌شود: شماره‌های ۸-۹ شماره صفحات کتاب کلمات مکتونه و ۲۵/۸-۲۶/۲ یعنی صفحه ۲۵ سطر ۸ کتاب نقدالنصوص تا صفحه ۲۶ سطر ۵۴مین کتاب).

کلمات مکتونه (به تصحیح عزیزالله عطاردی قوجانی، تهران، ۱۳۴۳ش): ۸-۹: ۲۵/۸-
 ۲۶/۲: ۱۲/۴: ۲۵/۵-۱۳/۴: ۲۲/۱۷-۲۳/۱۷: ۲۳/۲۵-۲۷/۲۳: ۲۳/۱۱-۲۴/۱۴: ۲۶/۱۲-۱۵/۱۵-
 ۲۴: ترجمه ۲/۴۲-۶/۴۲: ۱۵/۲۷-۱۴/۲۳: ۴۴/۸-۳۸/۱: ۲۴/۱۴۱-۲۴/۱۴۲: ۱۶/۳۱-
 ۴۶/۱۹-۲۲/۸: ۴۶/۱۷-۳۷: ۶۵/۱۵-۶۶/۳: ۱۲/۱۲۵-۱۲/۱۲۶: ۳۸/۱-۱۳/۶۹-۱۶/۴۶-
 ۳۹: ۱۹/۱۴۴-۱۹/۱۴۵: ۲/۲۰: ۶۸/۱۲-۶۸/۱۲: ۲۶/۲۶-۲۶/۶۸: ۶۷/۸-۹: ۴۱/۱۲-۱۲/۱۳-
 ۴۲: ترجمه ۱۵/۱۲۷-۱۷/۴۳: ۱۲۷/۲۵-۱۲۷/۲۵: ۱۸/۱۲۷-۲۱: ترجمه ۱۳۴/۳-۱۰/۱۰-
 ۱۳۱/۸-۱۱/۴۲-۲۳/۴۲: تحریر ۱۵/۱۲۹-۲/۱۳۰: ۲۲/۱۲۸-۱۲/۱۲۸: ۴۷/۳-۱۸۳/۳-
 ۱۸۴/۶-۱۷/۱۸۴: ۱۸/۴۸: ۴۴/۱۳-۲۳/۴۵: ۴۵/۸-۴۸/۴۹-۱۱/۱۱۸: ۱۱۹/۳-
 ۴۹: ۱/۲۲۴-۷/۴۹: ۵۰/۲۲۴-۹/۱۰-۵۱/۱۲۴-۱۵/۱۸-۵۲/۴۲-۱۹/۲۲۴: ۲۲۴/۴-
 ۲۲۵/۵-۸/۵۳: ۲۲۵/۸-۱۲/۵۴: ۲۲۵/۱۳-۷/۲۲۶: ۲۲۶/۷-۵۵/۱۸-۱۶/۲۲۶-
 ۲۲۴/۲۳-۲۵/۵۸: ۱۶/۱۶۵-۳/۱۶۶: ۱۶/۱۶۶-۷/۱۶۶: ۵۸/۱۶-۵۸/۵۹: ۱۶۷/۱۷-
 ۱۶۷/۲۱-۱۶۸/۸: ۶۰-۶۱: ترجمه و خلاصه ۱۶۸/۹-۱۶۹/۱۴: ۶۱-۶۲: ۱۶۹/۱۵-
 ۱۷۰/۱۱-۶۲-۶۳: نقل و تحریر ۱۸۱/۵-۱۵/۶۳-۶۴: ۱۸۱/۱۶-۲۴/۶۴-
 ۲۹/۱۱-۳۰/۲: ۳۰/۲۳-۷۱/۷۱: ۵۴/۳-۵۵/۹: ۷۱/۵۴-۳/۵۳: ۷۱/۵۴-۷۱/۷۲: ترجمه
 ۵۲/۸-۱۰/۱۳: ۵۶/۱۳-۹۲: خلاصه و ترجمه ۱۸۴/۱۱-۱۸۵/۵ و ۱۸۷/۱-۱۰/۱۰-
 ۹۲-۹۳: ۱۸۷/۱۰-۱۸۸/۸: ۹۳/۱۷-۱۸۸/۱۷: ۱۸۹/۲-۹۴/۳: ۱۸۹/۳-۱۸-۹۵/۱۵-
 ۲۱۲/۵-۲۱۳/۴: ۹۷/۵-۲۱۳/۹: ۹۸/۱۰-۲۲۷/۱۴: ۹۹/۱۵-۱۷۵/۱۵-
 ۱۷۶/۱-۱۷۳/۵-۲۰/۱۷۲-۲۱/۹۹: ۱۰۰-۱۰۰/۲-۱۷۳/۲۴: ۱۰۲/۲-۱۷۶/۴-
 ۱۰۱-۱۰۲: ۱۷۶/۵-۲۲/۱۰۲: ۱۳۰/۱۲-۲۰/۲۰: ۱۳۱/۱-۲/۱۰۹-۱۱۰/۱۱۰-
 ۱۹/۱۹۲-۲۰/۲۰: ترجمه ۱۹۲/۱۵-۱۷/۱۷ و ۱۹۳/۳: ۱۱۰/۲۱-۱۹۲/۲۱-۱۹۳/۳-
 ۱۱۲: ترجمه ۱۵۰/۱-۵/۱۵۰: ۵/۱۵۰-۸/۱۵۰: ۸/۱۵۰-۱۲/۱۱۳: ۱۵۱/۱۶-۱۵۲/۲۶-۱۵۳/۴-
 ۱۵۱/۲۱-۲۲/۱۵۱: ۲۶/۱۵۱-۳/۱۱۶: ۲۷۵/۱۳-۲۵/۱۱۷: ۲۶/۱۱۸-۴/۶۱-
 ۲/۶۱-۸/۲۰/۹۶-۲۴/۱۱۸-۱۱۹/۹۶: ۹۶/۹-۱۹/۱۲۰: ۸۹/۴-۱۲۱/۲-۲۱/۸۹-←

جامی اکتفاء کرده است، و بنابراین فسر ق بین این دو اثر، یعنی نقد النصوص و شرح النصوص، را روشن نکرده است.^۱

نقد النصوص شرحی است بر نقش النصوص شیخ اکبر ابن عربی. نقش النصوص خود در مجموعه آثار این مؤلف اهمیت خاصی دارد. همانطور که آقای عثمان یحیی در کتابشناسی ابن عربی^۲ تصریح کرده، شیخ اکبر از پرکارترین مؤلفان اسلامی بوده است، و ۹۰۰ کتاب و رساله به او نسبت داده اند. در میان این همه کتاب و رساله کتاب فصوص الحکم به قول جامی «خاتم مصنفات وی است» (نقد النصوص، ۱۸/۱۹ - یعنی صفحه ۱۸ سطر ۱۹)، زیرا در آن شیخ به بهترین وجه نظریات و کشفیات و عقاید خود را خلاصه و بیان کرده است، به طوری که در تاریخ عرفان اسلامی این کتاب مقام خاصی دارد و در عرفان نظری شاید مهمترین کتاب درسی به شمار آید.

فصوص الحکم متنی بسیار مشکل است و در گذشته به مبتدیان و حتی شاگردان متوسط عرفان تعلیم داده نمی شده است. به همین دلیل است که بیش از ۱۱۰ شرح بر آن نوشته شده است،^۳ من جمله شرح خود جامی، که در بخش پنجم این مقدمه به تفصیل راجع به آن سخن خواهیم راند. نظر به اهمیت مباحث این کتاب خود ابن عربی رؤوس مطالب را خلاصه کرده و آنرا «نقد النصوص» نامیده است.^۴ همین فشردگی و ایجاز سبب شده که درک مباحث آن مشکلتر شود، چنانکه خواندن و فهمیدن کتاب و درک معانی آن بدون کمک شرحی برای کسی که در عرفان نظری مکتب شیخ درس نخوانده و متحمل رنجهای فراوان نشده باشد ممکن نیست.

→ هفت اورنگ جامی به تصحیح مدرس گیلانی، ص ۱۱۲ و ۱۱۳ و چهار، شماره های ۳۲ و ۳۳. در دیوان کامل جامی به تصحیح هاشم رضی، مقدمه، ص ۲۹۵ و ۲۹۴، شماره های ۱۸ و ۱۹، ظاهراً مؤلف نفهمیده است که نقد النصوص شرحی بر فصوص الحکم نیست، با اینکه این مطلب از عبارات استاد حکمت در کتاب جامی، ص ۱۶۹ - ۱۷۰، که ماخذ آقای رضی بوده، به خوبی دانسته می شود.
۱. ص ۱۶۱.

Histoire et classification de l'oeuvre d'Ibn Arabi. ۲

Damas, 1964, p. 14.

۳. رک کتابشناسی ابن عربی، ص ۲۴۱ به بعد.

۴. به قول محمد بن عبدالرحمن سخاوی، مورخ مصری (۹۰۲) و مؤلف کتاب -

این است که نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص در روشن کردن رؤوس مطالب و اهم بحثهای مکتب شیخ کتابی بی همتاست: ^۱ به دنبال هر «فصی» از فصوص الحکم که شیخ در نقش الفصوص تلخیص کرده است، مولانا جامی بهترین و برگزیده ترین شرحها و بیانهای پیشینان خود را به صورت بسیار منظم و منقح گرد آورده و بر خواننده عرضه کرده است. جامی خود تصریح می کند (۱۵/۱۸) که کتاب نقد النصوص «کلمه ای چند است از نصوص ارباب خصوص»، یعنی از شیخ اکبر و تابعان او، که آن «جمع کرده می شود... چون مرقع صوفیان، هر پاره ای از جایی اندوخته» (۲۳-۲۱/۱۸). خود عبارت «نقد النصوص» به معنی جدا کردن و تمیز دادن نوشته های خوب از نوشته های بد است، و شکی نیست که کمتر کسی به اندازه جامی با آن مقام بلند عرفانی و ادبی شایستگی و لیاقت این کار را داشته است.

نوشته های مختلف و متون متفرقی که جامی از آنها در این کتاب استفاده کرده است بعضی به فارسی و بعضی به عربی است. در حدود ۳۵ درصد از نقد النصوص به فارسی است، و ۶۵ درصد به عربی. در بخش هفت این مقدمه راجع به ماخذ آن به تفصیل سخن خواهیم گفت. با اینکه جامی با فروتنی تمام گفته است که هر پاره ای را از نقد النصوص

→ القول المنبئی عن ترجمة ابن العربي، این کتاب از شاگرد ابن عربی اسماعیل بن سودکین النوری (۶۶۶) است. رک کتابشناسی ابن عربی، ص ۴۰۷. اما این قول نمی تواند صحیح باشد. مهم ترین شاگرد ابن عربی، یعنی صدرالدین قونوی، شرحی بر نقش الفصوص نوشته است (کتابشناسی ابن عربی، ص ۲۵۵)؛ به قول استاد آشتیانی نسخه ای از این کتاب مفصل در يك مجموعه شخصی در مشهد موجود است، و در بعضی از آثار دیگر خود قونوی از نقش الفصوص نقل قول می کند و صریحاً آن را به ابن عربی نسبت می دهد (رک فکوک، تهران، ۱۳۱۵ ق، ص ۲۰۸-۲۰۹). بسیار بعید به نظر می رسد که ابن شاگرد مهم شیخ اکبر در انتساب این اثر به استاد خود مرتکب اشتباه شده باشد، خصوصاً که قونوی و اسماعیل بن سودکین با هم دوست بوده اند (رک شرح فصوص جندی، نسخه شماره ۳۴۳ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، برگ ۴۰ رو و پشت).

۱. لاقول ۹ شرح دیگر بر نقش الفصوص نوشته اند. رک کتابشناسی ابن عربی،

شش

نقدالنصوص

ازجائی اندوخته است، درحقیقت کتابی تازه وبکر تألیف کرده است که قسمت معتنا بهی از آن به قلم خود اوست. حتی اگر کار او در این کتاب منحصر به جمع کردن متون برگزیده بود، باز نظر به مقام و اهمیت مولف در عرفان و ادبیات فارسی از ارزش آن کاسته نمی شد.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۲- نکاتی درباره زندگی جامی

به قول استاد حکمت در میان شاعران و نویسندگان بزرگ ادبیات فارسی شخصیت دیگری پیدا نمی‌شود که به اندازه جامی زندگی و شرح حال او بر ما شناخته شده و راجع به او تا این حد کتب معتبر نوشته شده باشد.^۱ استاد حکمت از بیشتر این مآخذ در کتاب بسیار مفید و هنوز بی نظیر خود جامی استفاده کرده‌اند. تذکره‌های مختصرتر ولی در عین حال دقیق نیز به زبان فارسی و زبانهای خارجی وجود دارد.^۲

نگارنده این سطور مطلب تازه‌ای بر آنچه در این مآخذ یافت می‌شود نمی‌تواند بیفزاید، ولی- به قول بابر- اگر فقط از باب تیمن و تبرک هم باشد^۳، نوشتن مختصری در شرح حال جامی ضروری است.

مولانا نورالدین عبدالرحمن بن نظام‌الدین احمد بن شمس‌الدین محمد جامی

-
۱. رک جامی، ص ۵۵. از کتابهای مهمی که در شرح حال جامی نوشته شده می‌توان آثار ذیل را نام برد: تکملة حواشی نفحات الانس، نوشته رضی‌الدین عبدالنفورلاری (۹۱۲هـ)، از شاگردان خاص جامی، به تصحیح آقای بشیر هروی، کابل، ۱۳۴۳ ش؛ رشحات عین الحیات، نوشته در سال ۹۰۹ توسط صفی‌الدین علی بن حسین واعظ کاشفی؛ خمسة المتحیرین. نوشته دوست دانشمند جامی میرعلیشیر نوائی (۹۰۶هـ). رک جامی، ص ۵۵-۵۸.
 ۲. من جمله شرح حال او در کتاب براون، از سعیدی تاجامی، ص ۷۴۵ به بعد؛ و مقاله «Djami» نوشته هانری ماسه، در دائرة المعارف اسلامی جدید (رک فهرست مآخذ کتاب حاضر).
 ۳. «جامی را حاجتی به مدح و ستایش نیست، بلکه ذکر نام او از باب تیمن و تبرک است». ظهیرالدین بابر، مولف بابرنامه و موسس سلطنت گورکانیان هندوستان. جامی، ص ۲.

به سال ۸۱۷ در خرجرد (باخرگرد) جام از نواحی هرات چشم به جهان گشود. پدر او نظام‌الدین احمد دشتی از دشت اصفهان به خرجرد مهاجرت کرده بود. جامی در سنین کودکی همراه پدر خود به هرات رفت و در آنجا شروع به کسب علوم دینی و ادبی کرد. از اوایل حال استعداد عجیبی در فهم مسائل علمی از خود نشان می‌داد و در طی چند سال در علوم نقلی و عقلی متبحر شد. صفی‌الدین علی در رشحات عین الحیات، یکی از کتابهای معتبر در شرح حال جامی، نقل می‌کند که در جوانی حتی در علم نجوم با بزرگان نامدار عصر خود مثل قاضی زاده رومی هم‌پایه شد.^۱

در مورد تبحر جامی در هیات و نجوم عبدالنفور لاری راجع به علی قوشچی (۸۷۹۹)، که خود از بزرگان متأخر علم نجوم و مأمور تشکیل رصدخانه الغ بیگک در سمرقند بود و زیج الغ بیگک را به پایان رساند، چنین می‌نویسد: مدتی قوشچی را «مسئله‌ای مشکل بوده است در علم هیات... و از هیچ محل مشکل وی حل نمی‌گشته، تا آنکه اتفاقاً به شرف صحبت حضرت ایشان (یعنی جامی) رسیده است و از ایشان استفسار نموده، و ایشان حل مشکل وی کرده است».^۲

لاری قدرت قوه عقلی و تعمق جامی در علوم متعدد را معلول انتساب او به طریقه صوفیه نقشبندیه می‌داند، که آن «ممد تعقل و مقوی قوت مدرکه» او بوده است.^۳ شک نیست که برای درک مقام علمی و شعری جامی فهم این نسبت در درجه اول اهمیت است. خود جامی نیز این نسبت را در زندگی و افکار خویش کاملاً مؤثر می‌دانست. تصوف از نظر او حقیقت اسلام بود، و از پرتو سیروس لوك صوفیانه بود که به اعلام مراحل عرفان نظری و عملی رسیده بود. مقصود از «عملی» این است که عرفان او فقط «علمی» و نظری نبود، بلکه به حقایق اسلام از طریق ذوق نیز پی برده بود. حقیقت

۱. کتاب جامی، ص ۶۳.

۲. لاری اسم قوشچی را ذکر نمی‌کند، ولی از مقابله این حکایت با حکایتی که صفی‌الدین علی نقل می‌کند (رک جامی، ص ۶۳) معلوم می‌شود که قوشچی مقصود است. و نیز رک حاشیه آقای هروی بر این داستان در تکملة حواشی نفعات الانس، ص ۴۹.

۳. تکملة، ص ۱۰.

اسلام توحید است، و توحید برای اینکه در وجود انسان تحقق یابد نمی تواند ذهنی بماند، بلکه باید در دل سالک سرایت کند. به قول جامی، «فرق است میان یکتا گفتن و یکتا بودن»^۱، و او خود بدون شك به مرحله «یکتا بودن» رسیده بود، چنانکه عبدالغفور لاری در ضمن شرح حال او مکرر به این نکته اشاره کرده است.

استغراق و استهلاك جامی در حقیقت دین و عرفان ناچار در تمام آثار او متجلی شده است، چنانکه عبدالغفور لاری نقل می کند که جامی درباره خود گفته است، «سروحدت و معنی توحید چنان غالب شده است که دفع وی را از خود نمی دانیم، و در این هیچ اختیاری نیست. هیچ چیز قبل از این معنی در خاطر نیاید. این معنی پیش همه گرفته است. «ما رأیت شیئاً الا ورأیت الله قبله»^۲ پس از نظر عملی و ذوقی جامی مظهر مقام فناء و بقاء بود، زیرا خورد به این مرحله از سیر و سلوک رسیده بود؛ و از نظر عقیده و رأی چون تابع مکتب شیخ اکبر بود، ناچار مقام وصال خود را به شیوه این مکتب بیان می کرد. رابطه جامی با طریقه نقشبندیه یا «طریقه خواجگان» را عبدالغفور لاری به تفصیل شرح داده است، و تذکرة او در این مورد از جمله منابع موثق به شمار می رود، زیرا وی خود مرید و شاگرد بلافصل جامی بوده و بنا بر این به آداب و شیوه سیر و سلوک این طریقه کاملاً وارد بوده است.

استاد معنوی و مرشد جامی سعدالدین کاشغری (ف. ۸۶۰) بوده، که بادو واسطه مرید مؤسس طریقه نقشبندی خواجه بهاءالدین محمد بن محمد نقشبند بخاری (ف. ۷۹۱) بوده است.^۳ به قول لاری جامی ابتدا خواجه سعدالدین را در واقعه ای^۴ دیده بوده

۱. تکمله، ص ۲۹.

۲. تکمله، ص ۱۶.

۳. رك تکمله، ص ۱۴. جامی شرح حال سعدالدین و همچنین پيشروان او در سلسله نقشبندی در تفحات الانس آورده است. رك سعدالدین کاشغری، تفحات، ص ۴۰۳؛ خواجه نظام الدین خاموش، ص ۴۰۰؛ خواجه علاء الدین عطار، ص ۳۸۹؛ خواجه بهاء الدین نقشبند، ص ۳۸۴.

۴. برای معنی این کلمه رك نقد النصوص، ۲۳/۱۵۶ به بعد.

و سپس به خدمت او رسیده و به فقر مشرف شده است.^۱ هنگامی که جامی به صحبت خواجه رسیده او گفته بوده است، «شاهبازی به چنگک ما افتاده».^۲ این می‌رساند که در همان بدایت کار استعداد معنوی جامی در نظر حقیقت بین خواجه کاملاً مشهود بوده است. ظاهراً جامی در ابتدا شش ماه در خلوت نشسته^۳، زیرا همانطور که رسم صوفیان است مرید در بدو امر به «چله» یا خلوت چهل روزه (و گاهی کمتر و گاهی بیشتر از چهل روز) می‌نشیند تا تعلق او به دنیا و عسادهای دیرین خود قطع شود و زندگی تازه‌ای را آغاز کند.

در کتاب جامی از «استادان معنوی جامی» سخن رفته است (ص ۶۶-۷۶)، و همانطور که استاد حکمت تصریح کرده است جامی در طول عمر خود نسبت به دو نفر از بزرگان مشایخ نقشبندی ارادت تمام داشته است. یکی از آنان خواجه سعد الدین است، که نام وی قبلاً ذکر شد، و دیگری خواجه نصیرالدین عبیدالله - معروف به خواجه احرار (م ۸۹۵)^۴ - که جامی به اسم او مثنوی *تحفة الاحرار* را سروده است و همه جا از او به عنوان استاد و «مخدوم» خود یاد می‌کند.^۵ لیکن تا آنجا که بر نگارنده معلوم است هیچ کس تا کنون ارتباط این دو مرشد را بایکدیگر شرح نداده است. این امر را خود جامی در *نفحات الانس* روشن می‌کند: پس از ذکر سال وفات خواجه سعدالدین می‌گوید، «امروز مظهر آیات و مجمع کرامات و ولایات طبقه خواجهگان و رابطه التیام و واسطه انتظام سلسله شریفه ایشان قدس الله تعالی اسرارهم حضرت خواجه (یعنی عبیدالله) و مخلصان و نیازمندان ایشان اند».^۶ از این عبارت معلوم می‌شود که در حدود سال ۸۸۳ (سال تحریر کتاب *نفحات الانس*) مرشد

۱. تکمله، ص ۱۲-۱۳، و نیز جامی، ص ۶۷.

۲. تکمله، ص ۱۴.

۳. عبارت لاری چنین است: «در ابتدای شغل به این طریق... مدت شش ماه خود را از مردم بر کران گرفته بوده اند». تکمله، ص ۱۴.

۴. *رک نفحات الانس*، ص ۴۰۶-۴۱۳. این از مفصلترین شرح حالهای این کتاب

است.

۵. جامی، ص ۷۲.

۶. ص ۴۰۶.

طریقه نقشبندی و جانشین خواجه سعدالدین خواجه احرار بوده است. در جای دیگر در تفحات الانس ضمن شرح حال شیخ سعدالدین سعید فرغانی^۱ جامی از کتاب او به اسم *مناهج العباد الی المعاد*، که آن «مالابد هر طالب و مرید است»، درباره انواع انتساب مریدان به مشایخ نقل قول می کند. از اینجا می توانیم نتیجه بگیریم که انتساب جامی به خواجه سعدالدین از نوع «خرقه ارادت گرفتن» بوده است، «که آن را جز از یک شیخ سندنروا نباشد». و این نوع معمولاً بانواع دیگر انتساب، یعنی «تلقین ذکر»، توأم است. و انتساب او به خواجه احرار از نوع سومی بوده، یعنی «به صحبت و خدمت و تأدب به آن»، زیرا «در نسبت خرقة ارادت و نسبت تلقین ذکر از دو شیخ گرفتن مذموم است، اما در نسبت صحبت محمود است، لیکن به شرط اجازت یافتن شیخ اول».^۲

آثار جامی در عرفان نظری ثمره رابطه او با تصوف است، زیرا بدون آن رابطه او نمی توانست کتبی مانند *لوامع و لوائح* را با آن وضوح و زیبایی و سلاست نثر بنویسد، چنانکه خود می گوید، «باعث برتسوید اوراق در باب تصوف آن بود که در مبادی حال که در سخنان این طایفه شروع کردیم، فهم مقاصد قوم (یعنی صوفیه) از تحت عبارات ایشان به غایت مشکل بود. نذر کردم که اگر این باب مفتوح گردد (و توسط سیر و سلوک مفتوح گشت)، مقاصد قوم بروجهی بیان کرده شود که مردم به سهولت فهم کنند».^۳

بر خورداری از فیض و برکت معنوی جامی به استفاده از آثار او منحصر نبود. از مرشد خود اجازه بیعت و دستگیری نیز داشت، و با به قول متصوفة ایران به عنوان «شیخ» از طرف قطب تعیین شده بود. و با اینکه گفته است، «تحمیل بار شیخی را ندارم»^۴، گاهی مریدان را قبول می کرد. عبدالغفور لاری حکایت سرسپردگی مریدی را، که جامی او را تلقین ذکر کرده بود، نقل می کند. «آن شخص ... به فرموده ایشان

۱. ص ۵۵۹-۵۶۲.

۲. تفحات الانس، ص ۵۶۱.

۳. تکمله، ص ۱۷.

۴. تکمله، ص ۳۱.

۵. در حواشی تکمله مصحح گفته است که به قول صفی الدین علی در رشحات آن مرید

خودلاری است. تکمله، ص ۶۴.

مشغول گشته، فی الحال دروی اثر معهود این طایفه به ظهور آمده...»^۱. و به قول لاری، «در او آخر حال ارباب طلب را طالب بودند. می فرمودند که در بفا، طالب یافت نیست. طالب بسیار اند، اما طالب حظ نفس خود»^۲.
در پایان این مقال ذکر عقیده بر اون در خلاصه شرح حال و اهمیت جامی مناسب بنظر می رسد:

«هیچ استاد سخن و گوینده فارسی زبان در تنوع موضوع و تفنن به فنون مختلفه به پایه کمال اون می رسد، و اعجاب و تحسین معاصران وی نسبت به قریحه فروزان او بجا و سلطنت او در ملک سخن بسزاست»^۳.

جامی که آفتاب سپهر کمال بسود

تصنیف کرد علم به هر نسخه بی حسیب

رفت از جهان و خواند میان سخنوران

تاریخ قوت خویشتن «اشعار دلفریب»^۴

(۸۹۸ درس ۸۱ سالگی)

مرکز تحقیقات کتب و اسناد

۱. تکمله، ص ۳۴.

۲. تکمله، ص ۳۱.

۳. از سعدی تا جامی، ص ۷۹۲.

۴. ایضا.

۳- آثار جامی

آثار جامی را استاد حکمت در کتاب جامی برای اولین بار در دوران معاصر با دقت بر شمرده است، و فهرست ایشان اساس همه کارهای بعدی است. از روی این فهرست آقای مدرس گیلانی در مقدمه مثنوی هفت اورنگ و آقای هاشم رضی در مقدمه دیوان کامل جامی هر یک فهرست جداگانه‌ای تهیه کرده‌اند. ولی هر کدام از این سه فهرست به عللی ناقص است، و با اینکه نگارنده این سطور فقط تاحدی درباره آثار جامی تحقیق کرده است، لازم می‌بیند که برای بار سوم فهرست آثاری که استاد حکمت آورده است تصحیح کند. علاوه بر این، چون هر یک از این فهرست‌ها بدون اتخاذ روش خاصی تهیه شده است، چنانکه نه مطابق تاریخ تالیف است و نه موضوع و نه حتی تنظیم القبائی، لذا تقسیم بندی موضوعی این آثاری فایده نیست. در اینجا لازم به تذکر است که به علت فقدان مآخذ^۱ حل بعضی از مسائل - مانند انتساب برخی از کتب مشکوک به جامی - برای نگارنده این سطور میسر نبود. امید است که در آینده محققان این کار را به انجام رسانند.

اساس کار استاد حکمت فهرستی بوده است از چهل و پنج اثر جامی که سام میرزای صفوی در تحفه سامی آورده است، و «این جامعترین فهرستی است از مؤلفات جامی که در کتب تذکره قریب به زمان او ثبت شده است» (کتاب جامی، ص ۱۶۲). تکمله

۱. کتابهای جامی و آثار منسوب به او در کتابخانه‌های مختلف ایران و ترکیه و افغانستان و هند و پاکستان پراکنده است، و برای اینکه مسائل کتابشناسی او کاملاً و دقیقاً بر ما روشن شود، لازم است تحقیقات وسیعی در این منابع صورت گیرد.

عبدالغفورلاری، که به قول استاد حکمت «البته معتبرتر از تحفه سامی است»، دورساله را به فهرست سام میرزا اضافه می‌کند. نویسندگان متأخر تدریجاً آثار دیگری را به جامی نسبت داده‌اند، و در زمان حاضر نیز آثار متعددی به فهرست کتابهای جامی اضافه شده است. این امر ظاهر نتیجه شتابزدگی فهرست نویسانی است که به مجرد اینکه اسم جامی را پشت جلد یک نسخه خطی می‌بینند در کتابهای خود آنرا به نام جامی ضبط می‌کنند. شاید به این دلیل است که در کتابهایی مانند فهرست نسخه‌های خطی فارسی از آقای منزوی کتابهای زیادی به جامی نسبت داده شده است که در فهرستهای قدیم نیست. البته در این زمینه مشکلی دیگر نیز وجود دارد، و آن این است که هر کتاب و رساله جامی معمولاً دو و گاهی چند اسم دارد. در نتیجه در همان فهرست نسخه‌های خطی فارسی ملاحظه می‌شود که در بعضی از موارد یک اثر با دو یا چند اسم در دو یا چند جای آن کتاب آمده است.^۱ بدیهی است که این مشکل در بیشتر فهرستها وجود دارد. بنابراین این در فهرست زیر سعی شده است که نامهای مختلف هر رساله و نیز آغاز و انجام پاره‌ای از آنها نوشته شود.^۲ تاجلوی این نوع تکرارها گرفته شود. به هر تقدیر گمان می‌رود که فهرست زیر تمام آثار مهم جامی را دربرگیرد. کتابهای دیگری که اسم آنها در منابع مختلف آمده است به احتمال قوی یا از جامی نیست یا تکرار همین رسائل فهرست ماست با نامهای دیگر.

در این فهرست نخست اسم یا اسمهای هر کتاب ذکر می‌شود، سپس تاریخ تألیف آن اگر معلوم باشد، سپس تعداد صفحات چاپ شده آن اگر چاپ شده باشد، و اگر نه، تعداد تخمینی صفحه‌ها در صورتی که به زیور طبع آراسته شود، و سپس توضیحات مختصر درباره موضوع آن. سرانجام در بین الهالین شماره هرائر در

۱. مثلاً سخنان خواجه پارسا (رد شماره ۴۱ فهرست ما) زیر عنوان «اثبات واجب الوجود» (ص ۷۲۸) و «حواشی مؤلفات پارسا» (ص ۱۱۳۶) و «شرح رباعیات پارسا» (ص ۱۲۳۶) در آن کتاب آمده است، و نیز رساله طریق خواجگان (شماره ۲۰ فهرست ما) به نام «نقشبندیه» (ص ۱۴۶۶) و «نوریه» (ص ۱۴۷۳) ضبط شده است.

۲. به دلیل موضوع کتاب حاضر کار ذکر آغاز و انجام هرائر فقط در مورد کتابها و رساله‌های صوفیانه و عرفانی جامی انجام شده است.

فهرست استاد حکمت (جامی، ص ۱۶۱-۱۶۲)، آقای مدرس گیلانی (هفت اورنگ، ص نوزده - سی و چهارم) و آقای هاشم رضی (دیوان کامل جامی، مقدمه، ص ۲۹۳-۳۰۰) داده خواهد شد. هر گاه کتابی به زبان عربی باشد تصریح خواهد شد، و هر گاه تصریح نشده باشد آن کتاب به زبان فارسی است. در باور قیاسی شده است که بعضی از جزئیات طبع این آثار داده شود، منتها به چاپهای معروف و یا چاپهایی که نگارنده دیده است اکتفا شده است، و قصد آن نبود که تمام چاپهای مختلف هراتر قید شود.

در تقسیم بندی آثار جامی به سه بخش عمده توجه می شود: اول ادبیات به معنی متداول لفظ، یعنی شعرا و انشاء و نثرهای ادبی؛ دوم علوم نقلی (قرآن، حدیث، سیره، فقه، تصوف، علوم زبان)، سوم علوم عقلی (موسیقی، عرفان و حکمت). ناگفته نماند که دیوان جامی و مثنوی هفت اورنگ و منشآت او هر کدام سرشار از مطالب عرفانی و حکمی است، و ممکن بود اینها را نیز تحت عنوان «عرفان و حکمت» قرار دهیم. ^۱ لیکن از آنجا که این نوشته ها بیشتر جنبه ادبی دارد، آنها را تحت عنوان «ادبیات» قرار دادیم و قسمت «عرفان و حکمت» را به کتب و رسائل جداگانه اختصاص دادیم.

۱. جامی در ساده کردن مباحث مشکل عرفانی و در به نظم آوردن آنها نبوغ خاصی از خود نشان می دهد، خصوصاً در مثنوی هفت اورنگ. و همان طوری که اود در بسیاری از موارد چنانکه در بخش هفت این مقدمه نشان خواهیم داد - آثار بزرگان را به نثر ترجمه می کند، گاهی در هفت اورنگ این آثار منثور را به نظم درمی آورد. رک آقای دکتر علی شیخ الاسلامی، «تأثیر رسالة حلیة الابدال محیی الدین عربی در سلسله الذهب عبدالرحمن جامی»، مجموعه مقالات چهارمین کنفرانس تحقیقات ایرانی، شیراز، ۱۳۵۴ ش، ج ۳، ص ۹۲-۹۸.

۱. ادبیات

الف. نثر

۱. بهارستان، ۸۹۲، چاپی^۱، ۱۱۶ص. کتابی است به اسلوب کلاستان سعدی (۲۶، ۱۵، ۳۰).
۲. منشآت یارقمات یا انشاء، چاپی^۲، حدود ۸۰ص. نامه‌هایی که جامی به اشخاص مختلف نوشته است. بعضی از آنها شامل نکته‌های نظری عرفانی نیز هست (۳۴، ۱۸، ۳۷).

ب. نظم

(مثنوی هفت اورنگ)^۳

۳. سلسله الذهب، ۸۷۳-۸۷۷، چاپی، ۳۰۸ص (۱۹، ۴۵، ۱۹).
۴. سلامان و ابسال، ۸۸۵، چاپی، ۵۴ص (۲۰، ۴۶، ۱۹).
۵. تحفة الاحرار، ۸۸۶، چاپی، ۷۸ص (۲۱، ۴۷، ۲۰).
۶. سبحة الابرار، ۸۸۷، چاپی، ۱۰۸ص (۲۲، ۴۸، ۲۱).
۷. یوسف وزلیخا، ۸۸۸، چاپی، ۱۷۱ص (۲۳، ۴۹، ۲۲).
۸. لیلی و مجنون، ۸۸۹، چاپی، ۱۶۱ص (۲۴، ۵۰، ۲۳).

-
۱. این از نخستین کتابهای جامی است که مستشرقین به اهمیت آن پی بردند و دروین در سال ۱۸۴۶ توسط بارون اشلخنا اوتقار تصحیح و چاپ شد، و نیز در هندوستان و استانبول و تهران بارها به طبع رسیده است.
 ۲. برای شرح محتویات آنرک جامی، ص ۲۰۵-۲۰۷. این کتاب چهار بار در هندوستان به چاپ رسیده است. رک مؤلفین کتب چاپی، ج ۳، ص ۸۰۱.
 ۳. چاپ در تهران، ۱۳۳۷ ش. برای شرح محتویات این شویها رک جامی، ص ۱۸۳-۲۰۳.

۹. خردنامه اسکندری ، در حدود ۸۹۰ ، چاپی ، ۱۰۳ ص (۲۴ ، ۵۱ ، ۲۵) .
 (دیوانهای سه‌گانه، چاپی) ^۱
۱۰. دیوان اول، تدوین و تنظیم ۸۸۴ (۲۶ ، ۴۱ ، -) .
 ۱۱. دیوان دوم، تدوین و تنظیم ۸۸۶ (۲۷ ، ۴۲ ، -) .
 ۱۲. دیوان سوم ، تدوین و تنظیم ۸۹۶ (۲۸ ، ۴۳ ، -) .

۲. هلو اقلی

الف. علوم قرآنی

۱۳. تفسیر تا به آیه «وایای فارهبون» (سوره بقره، آیه ۳۸). ظاهراً رساله کوتاهی است به عربی. يك نسخه از آن نزد استاد حکمت بوده است ^۱ (۱ ، ۱۹ ، ۱) .

ب. حدیث

۱۴. اربعین یا ترجمه چهل حدیث ، ۸۸۶ ، چاپی ^۲ ، در حدود ۱۰ صفحه .
 احادیث به رباعیهای فارسی ترجمه شده است (۱۲ ، ۱۳ ، ۱۲) .

ج. سیره نبوی و شرح احوال بزرگان

۱۵. شواهد النبوة ، ۸۸۵ ، چاپی ، ۲۳۴ ص ^۴ . سیره نبوی و نیز شامل شرح حال تابعین تا صدر اول صوفیه است (۲ ، ۲ ، ۲) .

۱. تهران ، ۱۳۴۱ ش ، ۸۴۴ ص . برای شرح محتویات آنها ر.ك مقدمه دیوان ، ص ۲۲۴ به بعد .

۲. از سندی تا جامی ، ص ۷۶۲ ، پاورقی .

۳. در هندوستان به چاپ رسیده است . در افغانستان نیز به صورتی بسیار زیبا و به خطهای مختلف توسط آقای حسین وفا سلجوقی در سال ۱۳۴۳ ش چاپ شده است. در این چاپ به ۴۱ صفحه بالغ شده است، ولی اگر به صورت سربی معمولی چاپ شده بود، از ۱۰ صفحه تجاوز نمی کرد.

۴. این کتاب ۴ بار در هندوستان به چاپ سنگی رسیده است. ر.ك مؤلفین کتب چاپی،

ج ۳، ص ۸۰۰. برای شرح محتویات آن ر.ك جامی ، ص ۱۷۹ - ۱۸۰ .

۱۶. نفحات الانس، ۸۸۳، چاپی، ۶۳۶ص^۱. شرح حال ۶۰۶ تن از صوفیه بزرگه اسلام (۴۱، ۱۲، ۳۸).
۱۷. مناقب شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری، چاپی، ۲۲۲ص. تا مدتی پیش گمان می‌رفت که این اثر منقود شده است، ولی مصحح آن، مستشرق معروف آربری، اثبات کرده است که به احتمال قوی نسخه منحصراً به فردی که در دهلی موجود است همان رساله جامی است. کاتب این رساله، که به گمان آربری از روی خط جامی آن را استنساخ کرده است، در آخر آن می‌نویسد، «رساله شریفه صورت اتمام نیافته بود و سمت اختتام پذیرفته». چنانکه آربری می‌گوید تقریباً دو سوم این رساله را جامی در نفحات الانس آورده است، ولی یک سوم دیگر آن در جای دیگر دیده نشده است (۱۴، ۲۴، ۱۴).
۱۸. مناقب موثوی. اطلاعی از این کتاب در دست نیست (۴۳، ۳۵، ۴۱).

د. اصول دین و فقه و شرعیات

- (۳). اعتقاد نامه یا عقاید، چاپی، ۱۳ص. این مثنوی کوتاه بیانی است از اصول اسلامی که با وحدت وجود شروع می‌شود و با درجات بهشت به آخر می‌رسد. جامی این اثر را به مثنوی سلسله الذهب الحاق کرده است، ولی ظاهراً در اصل اثر مستقلی بوده، و به این دلیل است که به صورت جداگانه چاپ شده^۲ و در بعضی از مجموعه‌های خطی قدیم نیز به صورتی جدا محفوظ است (-، ۱، ۴۳).
۱۹. رساله مناسک یا ارکان حج، ۸۸۷، حدود ۸۰ص با حواشی مفصل از خود جامی. رساله فقهی است در بیان مناسک حج و زیارت اماکن مقدسه در حجاز طبق مذاهب اربعه سنی^۴ (۱۷، ۴، ۱۷).

۱. به تصحیح آقای مهدی تسوید بود، تهران، ۱۳۳۶ ش. ر. ک جامی، ص

۱۷۳ - ۱۷۲.

۲. «Jami's Biography of Ansari», *Islamic Quarterly*, 1963, ۲
vol. 7, pp. 57 - 82

۳. ر. ک فهرست کتابهای چاپی فارسی، به کوشش خان بابا مشار، تهران، ۱۳۵۰ ش،

ج ۱، ص ۴۱۳.

۴. ر. ک جامی، ص ۱۷۲ - ۱۷۳.

۵. تصوف و آداب عملی آن

۲۰. رساله طریق صوفیان ، رساله در طریق خواجگان ، رساله پاس انفاس، رساله طریق توجه خواجه‌ها ، رساله در شرایط ذکر، رساله در طریق نقشبندیه، رساله سررشته ، فوریه ، نقشبندیه. چاپی^۱، حدود ۵ ص . در بیان مسائل عملی تصوف و ارکان آن ، یعنی ذکر، توجه و مراقبه، رابطه با پیر پرورنده . شبیه است به آنچه در شرح آخرین رباعی رساله شرح رباعیات جامی (رک شماره ۳۳) و در بعضی از مواضع نفعات الانس^۲ و همچنین در صفحات زیادی از تکلمه عبدالغفور لاری آمده است (۳۲، ۳۳، ۳۹).

آغاز : سررشته دولت‌ای برادر به کف آرز

وین عمر گرامی به خسارت مگذار . . .

بدان... أفناك الله عنك وأبقاك به - که حاصل طریقه خواجه بزرگوار و خلفای ایشان... انجام: حق سبحانه و تعالی همگنان را از آنچه نشاید نگاه دارد، و از آنچه نباید در پناه. جمله سرخصواص و عوام گفته شد، و السلام و الاکرام، و الحمد لله رب العالمین.

۲۱. رساله لاله الا الله یا رساله تهلیلیه، حدود ۵ ص. در شرح معنی «لا اله الا الله» و اهمیت ذکر آن و کلمه «محمد رسول الله». در این رساله در باره معانی و رموزه حرف «الف و لام و هاء» که در کلمه طیبه لاله الا الله آمده است نیز بحث می‌شود (۱۳، ۲۳، ۱۳).

آغاز: من طلب البر من الباری، فهو مشرک من الباری. عشق دوئی برنتابد،

۱. این رساله چندبار به چاپ رسیده است. از آن جمله يك بار در حاشیه مقامات خواجه نقشبند ، بخارا، ۱۳۲۷ ق ، ص ۱۳۹ - ۱۵۷؛ و بار دیگر در ذیل صلوة مسعودی از مسعودی محمود ن یوسف سمرقندی ، تاشکند ، ۱۳۲۹ ق، ص ۳۹۸ - ۳۹۹. به قول آقای مایل هروی در مقدمه شرح رباعیات جامی (ص ۱۴) آقای عبدالحی حبیبی این رساله را به اسم رساله سررشته تصحیح کرده است.

۲. رک شرح رباعیات ، به تصحیح آقای مایل هروی ، کابل، ۱۳۴۳ ش، ص ۷۷-۸۴. در نفعات الانس این مطالب مخصوصاً در شرح احوال بزرگان طریقه نقشبندیه آمده است . مثلاً رک شرح حال خواجه احرار، مرشد دوم جامی، ص ۴۰۶ به بعد.

قبله گاهوی ذات معشوق است و بس...
 انجام : تا خاطر خود زغیر صافی نکنی
 شایسته سر لا یزالنی نکنی
 والحمد لله . . . یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

و. علوم زبان: دستور ، لغات، فنون شاعری

۲۲. صرف فارسی منظوم و منثور . رساله‌ای درباره‌ی صرف عربی به زبان فارسی است (۴۹، ۳۷، ۴۶).
۲۳. فوائد الضیائیة فی شرح التکافیة (عربی)، ۸۹۷، چاپی، ۲۲۳ص. یکی از کتابهای معتبر نحو عربی است که هنوز کتاب درسی است. بارها به چاپ رسیده است (۳۸، ۴۰، ۳۵).
۲۴. تجنیس اللغات یا تجنیس الخط، چاپی^۱. منظومه ایست که در آن راجع به لغات عربی که به آسانی تصحیف می‌شود بحث می‌شود (۴۶، ۸، ۴۷).
۲۵. رساله در قافیه یا مختصر وافی فی علم قوافی یا الرسالة الوافیة فی علم القافیه، چاپی^۲، حدود ۱۰ صفحه (۲۵، ۱۱، ۲۸).
۲۶. رساله در عروض، حدود سی صفحه (۳۵، ۲۹، ۳۲).
۲۷. رساله کبیر در معما موسوم به حلیه حل^۳، ۸۵۶، در حدود ۸۰ص. منتخب و تحریری است از کتاب حل مطرز در معما و لغز از شرف‌الدین علی یزدی (۳۱، ۲۷، ۹).
۲۸. رساله متوسط در معما، یا طبق بعضی از نسخه‌های خطی، مختصری در بیان قواعد معما، حدود ۳۵ ص (۳۲، ۲۷، ۲۹).

۱. کلکته ، ۱۸۱۸ . رک جامی ، ۱۸۳ .

۲. برای شرح محتویات این رساله رک جامی ص ۱۶۸ - ۱۶۹ . این رساله در هند و ترکیه چند بار به چاپ رسیده است و در سال ۱۸۷۲ توسط بلو کمان تصحیح و به انگلیسی ترجمه شده است، در کتاب
 Blochmann, *Prosody of the Persians*,
 Calcutta, 1872, pp. 75-86.

۳. رک جامی ، ص ۱۶۶ - ۱۶۷ .

۲۹. رساله صغیر در معما ، حدود ۳۰ ص (۳۳ ، ۱۰ ، ۳۰) .
 ۳۰. رساله منظومه اصغر در معما ، ۸۹۰ ، چاپی ۲ ، حدود ۶ ص در ۶۸ بیت
 (۳۴ ، ۲۸ ، ۳۱) .

۴. علوم عقلی

الف. ریاضیات

۳۱. رساله در موسیقی ، ۸۹۰ ، چاپی ۲ ، حدود ۵۰ ص. رساله ای است فنی در
 باره دستگاهها و مایه های موسیقی که حاوی جداول توضیحی نیز هست (۳۶ ،
 ۳۰ ، ۳۳) .

آغاز: بعد از ترنم به نغمات سپاس خداوندی ، که شعبه دانان مقامات بندگی
 را گوش امید بر آوازه نوید لطایف انعام و افضال اوست...
 انجام: این است بیان آنچه از اصول و فروع این فن میسر شد. والله سبحانه
 ملهم الصواب، ومنه المبدأ والیه المآب. وتیسر ذلك الانمام فی غرة رجب
 المرجب سنة تسعين وثمانمائة.

ب. عرفان و حکمت

بخش اول: آثار طویل

۳۲. نقد النصوص فی شرح نقش النصوص (عربی و فارسی در هم آمیخته) ، ۸۶۳ ،
 ۱۲۸ ص در چاپ سنگی و ۲۶۶ ص در چاپ حاضر . اولین اثر عرفانی جامی و
 اساس تحقیقات بعدی اوست (۴۰ ، ۶ ، ۳۲ ، ۴) .
 ۳۳. شرح رباعیات ، چاپی ۴ ، ۸۴ ص. جامی این کتاب را در شرح رباعیاتی از

۱. رك جامی ، ص ۱۶۷ - ۱۶۸ .

۲. به تصحیح آقای بشیر هروی ، مجله ادبی هرات ، ۱۳۴۱ ش؛ رك تكمله ، ص ۷۸ .

۳. متن این رساله با ترجمه هروی و شرح و عکس نسخه به کوشش بلیا پوا در ۱۹۶۰ در
 تاشکند به چاپ رسیده است. برای آگاهی از محتویات و نسخه های خطی آن رك محمد تقی
 دانش پژوه ، «صد و اند اثر فارسی در موسیقی» ، مجله هنر و مردم ، شماره ۹۵ ، شهریور ماه
 ۱۳۴۹ ، ص ۴۶ - ۴۷ .

۴. رك پاورقی شماره ۲ ، ص نوزده .

نمود، که فهم پازه‌ای از اشارات آنها برای برخی مشکل بوده، نوشته است. از آنجا که تکلف خاصی در سبک این کتاب دیده نمی‌شود، و نیز چون جامی بک‌سوم عبارات آن را عیناً یا به صورت ترجمه از نقد النصوص نقل می‌کند^۱، در حالی که عبارات نقد النصوص به صورت مفصل در هیچ کدام از آثار دیگر او پیدا نمی‌شود، به نظر نگارنده این کتاب را باید از آثار اولیه جامی شمرد. در این کتاب جامی به بحثهای مشکل عرفانی می‌پردازد (۷، ۱۶، ۷).

آغاز: حمداً لا اله الا هو بالحمد حقیق

در بحر نوالش همه ذرات غریق . . .

انجام: هم فاتحه هم خاتمه اش جمله توئی

فاتح بالخیر رب و اختم بالخیر

۱. نقل قولهای شرح رباعیات از نقد النصوص به این قرار است: ۳: ۴/۲۰ - ۱۰.
- ۴: ۱۳/۲۱ - ۱۵، ترجمه ۳/۲۵ و ۵-۶/۲۴ - ۲/۲۵ - ۵ - ۶: ترجمه ۸/۲۰ -
- ۱۱/۲۱، ۲/۲۱ - ۷: ۱۲ - ۶/۲۲ - ۹: ۲۳ - ۱۰: ۱۰ - ۱۲/۲۶
- ۱۵ - ۲۵/۲۳ - ۱۲: ۲۷ - ۶/۲۶ - ۸: ۱۲/۱۳۱ - ۱۳: ۱۴ - ۱۱/۲۴ - ۱۹/۲۵ -
- ۱۴ - ۱۵: ترجمه ۱۸/۲۸ - ۱۶: ۵/۲۹ - ۱۱/۲۵ - ۱۸: ۱۲ - ۸/۲۷ - ۱۶ -
- ترجمه ۲۱/۲۸ و ۲۳ - ۱۴/۲۸ - ۱۶: ۱۹ - ۷/۲۹ - ۲۲/۲۹ - ۲۰: ۲۷ - ۱۹/۳۱ -
- ۲۰: ۵/۳۲ - ۲۱: ترجمه ۳/۳۰ - ۲۱: ۱۶ - ۲۲ - ۶/۳۱ - ۲۳: ۱۵ - ۱/۴۵ - ۴ -
- ۲۶ - ۲۷: ترجمه ۲/۴۳ - ۱۱/۴۴ - ۲۳: ۱۴۱ - ۱۶/۱۴۲ - ۳۰: ۱۶ - ۲۴/۱۴۲ -
- ۳۱: ۲۲/۱۴۳ - ۷/۳۴ - ۸: ترجمه ۱۱/۳۴ و ۱۳ - ۳/۳۵ - ۱۱ - ۳۳ - ۳۴: ۱۹/۸۵ -
- ۴۰: ۲۰/۸۶ - ۲۱/۳۹ - ۲۲: ۲۴ - ۲۳: ۲۳ - ۳/۲۱۱ - ۴۳: ۱۳ - ترجمه و تحریر
- ۵: ۲۱۲ - ۹/۲۱۳ - ۲۴: ۲۴ - ۲۲/۲۲۵ - ۲۲: ۲۲۶ - ۲۲/۲۲۶ - ۴۵: ۲۲/۲۲۵ - ۱۳/۲۲۵ - ۱۵: ۴۶ -
- ۲۴/۲۲۶ - ۲۶: ۱۶/۲۲۶ - ۱۸: ۴۸ - ۴۹: ۲۲۴ - ۱۹/۲۲۴ - ۱۲/۲۲۵ - ۴۹ -
- ۵۰: ترجمه ۲۵/۱۱۶ - ۱۰/۱۱۷ - ۵۳: ۵۴ - ۱۱/۷۱ - ۵۸: ۸/۷۲ - ترجمه
- ۲۴/۶۸ و ۲۷ - ۱۳/۶۸ - ۱۵ - ۱۵/۶۸ - ۱۶: ۵۹ - ۶۰: ۱۲/۱۴۵ - ۱۹: ۶۰ -
- ۲۰/۱۴۵ - ۲۶: در شرح رباعیات سعی جامی بر این بوده است که همه مطالب به فارسی باشد و بنابراین در تمام موارد بالا که متن نقد النصوص به عربی است آن را به فارسی ترجمه کرده است. از میان این ترجمه‌ها چند فقره قابل توجه خاص است، زیرا که ترجمه عبارات تونیوی است، و جامی در خود نقد النصوص تقریباً چیزی از وی ترجمه نکرده است (ردک عبارات بالا از شرح رباعیات، ص ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۱۹ و مخصوصاً ۴۸ - ۵۰).

۳۴. لوائح، حدود ۸۷۰، چاپی^۱، ۷۷ص. از کتابهای بسیار مهم و مبتکرانه جامی است که در آن موضوعات اصلی مکتب شیخ اکبر به صورت منقح و به نثر فارسی فصیح و روان تحریر شده است. جامی معمولاً در بیشتر کتابهایش که به این قبیل بحثها می پردازد آثار عرفانی دیگران را شرح می کند. اما این کتاب در حد خود کتابی مستقل است (۸، ۳، ۸).

آغاز: لأحصى ثناء عليك، كيف... خداوندا سپاس تو بر زبان نمی آریم، و ستایش تو بر تو نمی شماریم...

انجام: چون لال توان بود در او گرهس از این

لب بگشائی به نطق خاکت بدهن

۳۵. لوامح یا شرح قصیده میمیه ابن فارض، ۸۸۳، چاپی^۲، ۸۹ص. شرح قصیده

خمیره معروف ابن فارض است، با مقدمه ای سی صفحه ای در بیان مراحل وجود و حقیقت محبت. در این کتاب جامی به عقاید شیخ اکبر توسل می جوید تا معنی قصیده مزبور را شرح دهد. نثر او در این کتاب شیرین و پخته است، و حقایق عرفانی را به اسلوبی شیواتر و گیراتر از کتب پیشین خود بیان می کند (۵، ۷، ۵).

آغاز: سبحان من جمیل لیس لوجه نقاب...

ای گشته نهان ز غایت پیدائسی

و ندر همه عالمی ز بس یکنائی...

۱. این کتاب چند بار به طبع رسیده است، من جمله در هندوستان، و لااقل دو بار در چاپهای سنگی در تهران، و توسط مستشرق معروف انگلیسی وینفلد، که آن را به انگلیسی نیز ترجمه کرده است، و توسط آقای محمدحسین تسیحی، تهران، ۱۳۴۲ش. صحیح ترین چاپ آن همان چاپ اخیر است، گرچه آن نیز بسیار مغلوط است، و این متن مهم هنوز مستلزم چاپ دقیق و بی غلط است.

۲. در کتاب جامی تاریخ کتابت لوامح ۸۷۵ دانسته شده است، و در خود لوامح به تصحیح آقای حکمت آل آقا (تهران، ۱۳۴۱ش) ۸۸۳. این دو تاریخ از روی حساب جمل در رباعی آخر کتاب گرفته شده است، زیرا که جای تردید است که تاریخ آن «شهر صفر» (۸۷۵) است یا «از شهر صفر» (۸۸۳). نگارنده از روی معنی رباعی و نیز سبک کتاب تاریخ دوم را ترجیح می دهد.

انجام: آن لحظه که شد تمام آورد بدر

تاریخ مه و سال وی از شهر صفر

۳۶. شرح بعضی از ابیات قصیده قائیة فارضیه ، حدود ۳۵ ص. در این اثر جامی بدون مقدمه به ترجمه و شرح ۷۵ بیت (از مجموع ۷۵۰ بیت) قصیده قائیة کبرای ابن فارض معروف به «نظم الملوث» می‌پردازد، و هر بیت را در پنج یا شش سطر فارسی زیبا و روان شرح و تفسیر می‌کند. به نظر می‌رسد که بیشتر مطالب این رساله از مشارق الادراری فرغانی (رک بخش چهارم این مقدمه) تحریر شده است. برای آشنائی با نمونه‌ای از سبک این رساله رک نقد النصوص ۲۴۸/۷-۲۱. در آنجا جامی شرح یک بیت را از رساله مزبور نقل می‌کند (۶، - ، ۶).

آغاز: پا کا خداوندی که صفحات کاینات نامه سپاس و ستایش اوست، و صحیفه مکونات نسخه بخشش و بخشایش او ...
انجام: هر خسته دل اختیار یازی کرده است

ما را زمینان همه مختار توئی

۳۷. اشعة المعات ، ۸۸۶، چاپی ۱۵۱، شرح المعات است. اصل این کتاب یعنی المعات را فخرالدین عراقی پس از حضور در مجلس درس صدرالدین قونوی نوشته و جامی به شرح آن پرداخته است. این کتاب از آثار بسیار مهم جامی در عرفان نظری است ، و مخصوصاً مقدمه آن شامل فواید بسیار است (۳، ۵، ۳).

آغاز: لولا المعات برق نور القدم من نحو حمی الجود...
پا کا خداوندی که آینه حقیقت محمدی را ملاح اشعة المعات جمال جمعی احدی ساخت...

انجام: واذ قال أنمته قد بدا بما قال تساریخ إتمامه

۳۸. رساله تحقیق مذهب صوفی و متکلم و حکیم یا اللمدة الفاخرة (عربی)، ۸۸۶، چاپی ۲، ۴۷ ص. مقایسه ایست بین آرای متکلمین اشعری و حکماء و صوفیه

۱. در ۱۳۰۲ ق در تهران به چاپ سنگی رسیده و اخیراً چاپ سریبی آن نیز توسط آقای حامد ربانی منتشر شده است، تهران، ۱۳۵۲ ش.

۲. ضمیمه کتاب اساس التقدیس از امام فخر رازی ، مصر، ۱۳۲۸ ق، ص ۲۴۸ به بعد. این کتاب را استاد نیکولاس هیر (Nicholas Heer) از دانشگاه اورگان آمریکا به صورت

در مسائل وحدت وجود و اسما و صفات و علم و قدرت و اراده و کلام الهی و صدور کثرت از وحدت. در آن جامی از آثار صدرالدین قونوی و خواجه نصیر طوسی و اشارات شیخ الرئیس و شرح فناری بر مفتاح الغیب و کتابهای دیگر اقوالی آورده است (۱۵، ۲۵، ۱۵).

آغاز: الحمد لله الذي تجلى بذاته لذاته، فتميّن في باطن علمه مجالي ذاته و صفاته، ثم انعكست آثار تلك المجالي...

انجام: فيمكن أن يكون الصادر أولاً بالوجود العيني أكثر من واحد، كما ذهب إليه الصوفية الموحدة قدس الله أرواحهم.

۳۹. شرح فصوص الحکم (عربی)، ۸۹۶، چاپی، حدود ۳۰۰ ص. آخرین اثر

مهم عرفانی جامی است. این مسئله جالب توجه و حاکی از مسلك جامی است که اولین و آخرین اثر عرفانی او، یعنی نقد النصوص و شرح فصوص، هر دو مستقیماً یا من غیر مستقیم در شرح کتاب فصوص الحکم است. در بخش پنجم این مقدمه به تفصیل راجع به این کتاب سخن خواهیم راند (۴، -، ۱۸ و ۳۷).

آغاز: الحمد لله الذي زين خواتم قلوب أولى الهمم بفصوص فصوص الحکم و ختم بها باب النبوة...

انجام: لقد وفق للفراق عن فك ختام هذه الفصوص و كشف إبهام هذه النصوص العبد... عبدالرحمن بن أحمد الجامي... غرة جمادى الأولى المنتظمة في سلك شهر سنة ۸۹۶. والله اعلم.

بخش دوم: آثار کوتاه

۴۰. رساله فی الوجود یا الوجودية یا رساله وجيزه در تحقيق و اثبات واجب الوجود (عربی)، چاپی، ۲ حدود ۱۰ ص. بحثی فنی در باره وجود و ماهیات، که

منقح و با اضافه حواشی متعدد خود جامی تصحیح کرده است و اکنون از طرف موسسه مک گیل در تهران در دست طبع است. تاریخ کتابت این کتاب را بنا به تحقیق آقای هیر معلوم گشته است. ۱. این اثر لااقل دو بار به چاپ رسیده است، بار اول در حاشیه شرح فصوص ناپلسی،

مصر، ۱۳۰۴-۱۳۲۳ ق، و بار دوم به صورت مستقل در فیروز آباد: دستان، ۱۹۰۷.

۲. اخیراً آقای هیر این رساله را تصحیح و به انگلیسی ترجمه کرده است:

بیشتر بر مذاق متکلمین و حکما است تا بر مذاق عرفا (۱۱، ۲۲، ۱۱).
آغاز: الوجود اى ما بانضمامه إلى الماهیات تترتب علیها آثارها المخصصة لها . . .

انجام: إلى انحصار الوجود الواحد فى كونه قائماً بكل واحد منهما و كونه قائماً بالمجموع ، فلا یجدى نفعاً.

۴۱. سخنان خواجه پارسا یا الحاشية القدسية (فارسی و عربی درهم آمیخته) ، حدود ۱۰ ص. ^۱ این سخنان را ، که مشتمل بر بحثهای نظری مشکل عرفانی است ، جامی از حواشی بعضی از کتابهایی که متعلق به خواجه پارسا بوده جمع کرده و به رشته تحریر در آورده است (۴۵، ۱۴، ۴۲ و ۵۰).

آغاز: بعد از گشایش مقال بستایش خجسته مآل ملك متعال و توسل به درود فرخنده ورود صاحب آیات تکمیل و اکمال...
انجام: لا یجوز أن یفعل عن نبعیة نوره لنور الشمس.

→
«Al - Jami's Treatise on Existence», Islamic Philosophical Theology, ed. by P. Morewedge , Albany, 1977.

۱. در باره خواجه پارسای بخارایی رك تعلیقه كتاب حاضر مربوط به ۲۱/۹۴-۲۲.
آقای احمد طاهری عرفانی در مقدمه‌ای که بر قدسیه خواجه پارسا (نهران. ۱۳۵۴ ش، ص ۷۶) نوشته است می‌گوید که نام‌گرد آورنده رساله سخنان خواجه پارسا معلوم نیست. بعد از آن در ص ۹۲ به دلیل اینکه هرمان‌انه نوشته است که این رساله از جامی است می‌گوید که نویسنده حواشی کتاب قدسیه (رك همان کتاب ، ص ۷۳-۸۸) «ظاهرأ ... عبدالرحمن جامی است». اما گذشته از اینکه این استدلال صحیحی نیست در هیچ کدام از آثارى که نگارنده دیده است ذکرى از حواشی جامی بر قدسیه نرفته است ، با اینکه در بعضی از منابع اسم رساله سخنان خواجه پارسا به صورت الحاشية القدسية ضبط شده است. به علاوه کافی است که کسی که با سبک نوشته‌های جامی آشنائی دارد این حواشی را بخواند تا بفهمد که جامی آن را ننوشته است. عبارات آن ثقیل است و شیرینی خاص آثار او را ندارد. در نوشته‌های عرفانی جامی، حتی آنهایی که در باره مطالب عملی سیر و سلوک است (رك شماره ۲۰ و ۲۱ این فهرست) ، از اصطلاحات خاص مکتب ابن عربی به حد و افر استفاده شده است، در حالی که در این حواشی چنان اصطلاحاتی کمتر به کار رفته است. به علاوه این حواشی کمترین شباهتی با حواشی خود جامی بر نقدالنصوص ، چه از نظر سبک و چه از نظر مطلب، ندارد.

۴۲. شرح بیت خسرو دهلوی، حدود ۵ ص. رساله‌ای منشور و منظوم است در شرح بیت ذیل:

زدریای شهادت چون نهنگ «لا» بر آرد سر

تیمم فرض گردد نوح را در وقت طوفانش^۱

جامی در این رساله کوتاه طبق عقاید ابن عربی (رک کتاب حاضر، ص ۱۲۶) صحبت از نوح به عنوان نماینده صفات تنزیهی پیش می‌آورد و می‌گوید که راه رجوع عبد به عدم اصلی خویش ذکر است، که ماسوی را فانی می‌سازد (۴۳، ۴۴، ۴۰).
آغاز: یا من لا رب غیره ولا إله سواه

وقفنا فی القول والعمل لمانحبه وترضاه

انجام: مرغ غم او به حیل شد با ما رام

خاموشی که مرغ رام را رنم ندهی

۴۳. شرح حدیث ابو رزین العقیلی با شرح حدیث العلماء، حدود ۳ ص. اسم صحیح این اثر در هیچ کدام از فهرستهای سه گانه آثار جامی نیامده است. جامی در نقدها مخصوص بدون ذکر اسم ابورزین حدیث او را، که معروف است به «حدیث علماء»، آورده است (۱/۱۴۰). در شرح این حدیث جامی به شش مرتبه ظهور وجود متوسل می‌شود (۱۰ و ۲۱، ۴۷ و ۳۶، ۱۰ و ۴۴).
آغاز: ای پاک زحیز و مبراز مکان

خالی ز تونی درون و بیرون جهان . . .

انجام: هر حرف خطا که جسته باشد ز قلم

شوئید به آب عفو باران کرم

۴۴. شرح دو بیت مثنوی یا نیناعه یا الرسالة الثانیة، چاپی^۲، ۹ ص. بحثی منشور

۱. در مقدمه دیوان کامل جامی، ص ۲۹۹، هاشم رضی یک بیت دیگر را بدون یادی از مأخذ آن ذکر کرده است. بیت بالا در رساله‌ای به این نام در نسخه‌ای از کلیات جامی که در حدود ۸۹۵ نوشته شده است و در کتابخانه ملک موجود است آمده است. آقای منزوی نیز در فهرست نسخه‌های خطی فارسی در شرح این رساله همین بیت بالا را ذکر کرده است.

۲. چندبار به چاپ رسیده است، من جمله در ذیل اشعة اللمعات، چاپ سنگی و چاپ جدید، توسط وحید دستگردی در مجله ارمغان، سال ۱۷، شماره ۷؛ و در کابل. رک از سعدی تا جامی، ص ۷۶۳، پاورقی.

و منظوم مبتنی بر دو بیت اول مثنوی مولوی در بارهٔ عدم اصلی موجودات و اینکه چرا و اصلان از یار ستمکار شکایت می‌کنند. در قسمتهای منثور آن رابطهٔ جامی با مکتب شیخ اکبر روشن است، به خصوص در بحثی در بارهٔ مراتب وجود، که بعضی از عبارات آن عین عبارات ۱۵-۶/۳۱-۶ نقد النصوص است (۹، ۱۷ و ۲۰، ۹).

آغاز : عشق جز نائی و ما جز نی نئیم

او دمی بی ما و ما بی وی نئیم . . .

انجام : در بقای او شوی فانی تمام

باقی جاوید باشی و السلام

بخش سوم : آثاری که ظاهراً مفقود است

۴۵. شرح بعضی از مفتاح الغیب منظوم و منثور. به قول لاری این کتاب «به بیاض نرفته». ^۱ مفتاح الغیب از کتب مهم صدرالدین قونبوی است و جامی از آن در نقد النصوص مکرراً نقل قول می‌کند (۳۹، ۳۱، ۳۶).

۴۶. رسالهٔ جواب سؤال از هندوستان ^۲ یا رسالهٔ سوال و جواب هندوستان. ظاهراً در جواب مسئله‌ای است - به احتمال قوی در عرفان - که از هندوستان از جامی پرسیده‌اند (۱۶، ۲۶، ۱۶).

۴. رسالاتی که از موضوع آنها اطلاعی در دست نیست

۴۷. رسالهٔ منظومه. ممکن است این رساله همان اعتقاد نامه باشد (رک توضیحات قبلی بین شماره‌های ۱۸ و ۱۹) یا همان رسالهٔ صغر در معنا (۳۰) (۲۹، -، ۴۳).

۱. تکمله، ص ۳۹.

۲. طبق متن کتاب تکلمه عنوان صحیح این کتاب به این صورت است. رک حاشیه

مصحح تکمله، ص ۷۲.

۴. برخی از شخصیت‌های برجسته مکتب شیخ اکبر

پیش از این اشاره کردیم که جامی در عرفان نظری پیرو مکتب شیخ اکبر محیی‌الدین بن عربی بوده است. این مکتب تاریخ دراز و پیچیده‌ای دارد و بیان جزئیات آن از احاطه این سخنان بیرون است. اما اهمیت و مقام جامی را بدون آشنائی با شخصیت‌های بزرگ و مهم این مکتب نمی‌توانیم درک کنیم. به علاوه جامی در نقد انصوص از بزرگان این مکتب به تفصیل نقل قول می‌کند، پس از این جهت نیز شایسته است که آنان را اندکی بشناسیم.

ناگفته نماند که نفوذ ابن عربی در حیات عقلی اسلام از چند جهت درخور توجه است، ولی ما در اینجا فقط به مکتب خاص او توجه خواهیم کرد، و گرنه تأثیر و نفوذ آراء وی در زمینه‌های دیگر، مخصوصاً در شعر عرفانی فارسی و در فلسفه و کلام اسلامی، نیک آشکار است.^۱

الف. شیخ اکبر

شیخ محیی‌الدین محمود بن علی بن عربی (۶۲۸هـ)^۲ به قول جامی «قدوة

۱. در مقاله سید حسین نصر به انگلیسی، «تصوف قرن هفتم و مکتب ابن عربی»، که در آن مفصل‌راجع به این موضوع بحث شده است؛ کتاب التذکار - محیی‌الدین بن عربی، قاهره، ۱۳۸۹ق، ص ۳۵۷ - ۳۶۳؛ و نیز در کتاب دکتر نصر، *Sufi Essays*, London, 1972, pp. 97 - 103.

۲. در شرح حال ابن عربی نسبة تحقیق زیاد به عمل آمده است. یکی از بهترین شرح‌های احوال و افکار او فصل سوم کتاب سه حکیم مسلمان از دکتر سید حسین نصر است، که در آنجا مأخذ مهم نیز ذکر شده است؛ چاپ تهران، ۱۳۴۵ش.

القائلین بوحدة الوجود» است (نقدالنصوص ، ۱۶/۱۸)، یعنی مؤسس مکتب عرفان نظری به صورت کامل و مفصل ومدون آن و به عبارت دیگر «بنیان گذار عرفان بحثی» است.^۱

همانگونه که در بخش اول مقدمه ذکر شد ابن عربی از لحاظ کثرت تألیفات بی رقیب است. ولی از میان آثار وی دو کتاب دارای اهمیتی خاص است. اول فتوحات مکیه است، و آن کتاب عظیمی است که چاپ سربی آن بر ۲۵۰۰ صفحه بالغ می شود و شامل تقریباً تمام بحثهایی است که در عرفان نظری قابل تصور است.^۲ این اثر کتاب درسی نبوده و بیشتر جنبه یک کتاب مرجع را دارد. کتاب دومی که فوق العاده اهمیت دارد فصوص الحکم است، که در ۱۶۰ صفحه چاپ جدید آن شیخ تمام نظریات خود را به طور خلاصه و موجز بیان کرده است.^۳ این کتاب در بیست و هفت «فصل» نوشته شده است، و هر یک از آنها به یک پیغمبر اختصاص دارد. در آنها شیخ جنبه های مختلف حکمت الهی و معارف یقینی را به صورت «کلمه» یا پیامی که هر نبی و رسول برای امت خود آورده است به بهترین وجه بیان کرده است. نفوذ و تأثیر این کتاب در عرفان نظری بی نظیر است. استاد سید جلال الدین آشتیانی می گوید: «شاید بتوان گفت هیچ کتابی به اندازه فصوص مورد توجه طلاب و محصلان این فن قرار نگرفته است. به همین مناسبت شرح و تعلیقات فراوانی بر این کتاب از عربی و فارسی و ترکی نوشته اند».^۴

ب. صدرالدین قونوی

ابوالعالی صدرالدین محمد بن اسحاق بن یوسف بن علی قونوی (ف ۶۷۳) بعد از شیخ اکبر مهمترین شخصیت این مکتب است. صدرالدین در سال ۶۰۷ در قونیه چشم به جهان گشود. وی پسر مجدالدین اسحاق بود که از اهالی ملطیه و ظاهراً

۱. استاد سید جلال الدین آشتیانی در شرح مقدمه قیصری، مشهد، ۱۳۴۴، ص ۳۳۷، باورقی.

۲. چاپ بیروت در چهار جلد، بدون تاریخ. آقای عثمان یحیی مشغول طبع منقح فتوحات است، و تاکنون چهار جلد مشتمل بر حد اکثر یک ششم کتاب به طبع رسیده است.

۳. چاپ مصر به تصحیح ابوالعلاء عینی، ۱۹۴۶.

۴. مقدمه بر شرح مقدمه قیصری، ص ۱۲، باورقی.

برخی از شخصیت‌های برجستهٔ مکتب شیخ اکبر سی و یک

از مشایخ صوفیه بوده است. ابن بی بی در تاریخ خود حکایت می‌کند که سلطان غیاث‌الدین کبک‌خسرو بن قلیچ ارسلان پس از فوت پدرش قونیه را به تصرف خود در آورد و «شیخ مجدالدین اسحاق را، که در وقت غیبت و غربت سلطان از ممالک روم به دیار شام انتقال کرده بود»، دعوت کرد که دوباره به قونیه بیاید. در جاهای دیگر تاریخ خود ابن بی بی از مجدالدین با القاب «شیخ ربانی» و «قدوة الطوائف أسوة العباد شرف الأوتاد» و «شیخ عالم پیشوای آفاق» یاد می‌کند. مجدالدین در موقع حج در مکه با ابن عربی آشنا شد و همراه شیخ اکبر به اناطولی برگشت. آنطور که معروف است پس از وفات مجدالدین مادر صدرالدین به عقد محیی‌الدین درآمد، و سپس صدرالدین به حلقهٔ شاگردان شیخ اکبر پیوست و مهمترین شاگرد او شد.^۱ به قول جامی، «مقصود شیخ در مسألهٔ وحدت وجود بروجیهی که مطابق عقل و شرع باشد جز به تتبع تحقیقات وی (یعنی صدرالدین) و فهم آن کما ینبغی میسر نیست.»^۲ او جامع منقول و معقول و علوم ظاهری و باطنی بود. حلقهٔ درس وی در قونیه مجمع دانشمندان بود، و شاگردان بسیار تربیت کرد، مانند مؤبدالدین جندی و سعدالدین فرغانی - که ذکر آنان خواهد آمد - و فخرالدین عراقی، که نعت خود را در اثر درس وی نوشته است، و غنیف‌الدین تلمسانی و علامه قطب‌الدین شیرازی، که پیش وی حدیث خوانده بود. میان صدرالدین و مولانا جلال‌الدین بلخی نیز دوستی نزدیک برقرار بوده، و می‌گویند که بعد از وفات مولانا صدرالدین نماز میت را بر او خوانده است.

بروکلیمان در تاریخ ادبیات عرب از ۳۲ اثر قونیوی نام برده است، و در

۱. در بارهٔ شرح حال قونیوی ر.ک رسالهٔ دکتری اخیر استفان روسپولی، شاگرد شرق شناس معروف استاد هانری کرین: Stéphane Ruspoli, *La Clef du Monde Suprasensible*, Paris, Sorbonne, V Section, 1975 (?), pp. 3 - 14.

و نیز ر.ک تاریخ ابن بی بی: *الوامر العالیة فی الامور العالیة*، به تصحیح نجاتی لوغال و عدنان صادق‌ارزی، آنقره، ۱۹۵۷، ج ۱، ص ۱۳۲، ۱۳۴، ۲۱۷ و ۲۱۸. و نیز ر.ک مقاله «ابن عربی» نوشتهٔ احمد آتش در *دائرة المعارف اسلامی جدید*، ج ۳، ص ۷۰۷-۷۱۱.

۲. نفعات الانس، ص ۵۵۶.

تحقیقی جدیدتر استفان روسپولی ۳۹ کتاب و رساله از او برمی شمارد.^۱ آثار قونیوی بدون شك در اشاعه افکار و عقاید شیخ اکبر در سرزمینهای شرقی اسلام اهمیت خاصی داشته است. حتی ممکن است ادعا کنیم که عرفا و حکمای پس از شیخ اکبر همیشه وی را با چشم صدرالدین می دیدند، چون راه آشنائی با افکار و عقاید وی، آثار صدرالدین و شاگردان وی بوده است.

به قول جامی فهم و درك «مقصود شیخ در وحدت وجود» فقط توسط آثار قونیوی برای نسلهای بعد - و مخصوصاً جهان شرقی اسلام - میسر شد. دلیل این مطلب این است که صدرالدین افکار شیخ را از «لسان سامی» عرفان به لسان عرفان در محیط ایرانی منتقل کرد. اسلوب و طرز بیان عرفان به لسان سامی به طور کلی به لوازم برق می ماند، زیرا این طرز بیان از الهامات پی در پی که بر صحیفه قلب می تابد سرچشمه می گیرد، و عناصر آن رابطه «افقی» و بسا منطقی طبق نظر عقل استدلالی ندارد، در حالی که اساساً مباحث عرفانی در جو و محیط فکری ایران با یکدیگر تسلسل و رابطه منطقی مستقیم دارد، و کسانی که استعداد درك مباحث عرفانی را داشته باشند می توانند توسط این بحثها پله پله از نردبان معرفت صعود کنند.^۲ به عبارت دیگر مباحث عرفان ایران به صورت نسبتاً مستمر و پیوسته مطرح می شود، در حالی که مباحثی از قبیل آنها که در کتب شیخ اکبر آمده است به صورت لمعات نور و الهامات ظاهراً مستقل و از هم بریده بیان می شود. استاد سیدجلال الدین آشتیانی در بیان اهمیت شیخ صدرالدین این نکات را از دیدگاه عرفان مدون و منظم ایران به اختصار چنین شرح می دهد: صدرالدین «در سر و صورت دادن به مبانی عرفانی بی نظیر است و بر محیی الدین در بیان حقایق و ترتیب مسائل به صورت تحریر کتب عقلی و فلسفی . . . رجحان دارد. در کلمات محیی الدین حرفهای خارج از موازین علمی زیاد است. ولی صدرالدین قونیوی مبانی مهمه استاد را با طرز شیوا و بیان خاص

1. Brockelmann, C., *Geschichte der arabischen Litteratur*, ۱

Leiden, 1937 - 49, vol. 1, pp. 449 - 450. Ruspoli, *La Clef du Monde Suprasensible*, pp. 15-26.

۲. درك مقاله آقای دکتر سیدحسین نصر «Persia and the Destiny of Islamic

Philosophy», *Studies in Comparative Religion*, 1972, vol. 6, pp. 31 - 42, esp. pp. 39 - 40.

برخی از شخصیت‌های برجسته مکتب شیخ اکبر سی وسه

تقریر کرده است، و خود او شخصی متصرف و صاحب نظریه و مطالب تازه است. مفتاح الغیب^۱ از تصنیفات اوست. این کتاب بهترین کتاب در عرفان علمی است...»^۲

از آثار مهم دیگر قونیوی که جامی در نقد النصوص از آنها استفاده کرده کتابهای ذیل است: کتاب الفکوک، که شرح مفصل آن در بخش بعدی مقدمه می آید؛ النصوص^۳، که لااقل بعضی قسمتهای آن را قونیوی از کتب دیگر خود گردآوری کرده است؛ التفحات الالهية^۴؛ اعجاز البیان فی تاویل ام القرآن یا تفسیر الفاتحه (این کتاب تنها اثر صدرالدین است که به صورت چاپ سربی، دو بار در حیدرآباد و اخیراً زیر عنوان «التفسیر الصوفی للقرآن» در مصر، منتشر شده است)؛ نبصرة المبتدی- این کتاب به فارسی نوشته شده است و از نقل قولهایی که جامی در نقد النصوص از آن می کند می توان گفت که این اثر از متنهای بسیار فصیح و شیوای عرفانی به زبان فارسی است.^۵ المفاوضات- در این کتاب قونیوی سؤالاتی را برای خواجه نصیرالدین طوسی مطرح می کند، و در جلد آخر آن، که معروف است به رسالة الهادیة، خود به جوابهای خواجه نصیر پاسخ می دهد.

ج. شیخ مؤیدالدین الجندی

مؤیدالدین بن محمد بن صاعد بن محمد الحامی الصوفی الجندی محتملاً

۱. مفتاح الغیب در حاشیه شرح آن از فناری در سال ۱۳۲۳ ق در تهران به چاپ سنگی

رسیده است.

۲. شرح مقدمه قیصری، ص ۳۳۷، پاورقی.

۳. چاپ در تهران در ذیل شرح منازل السائرین، ۱۳۱۵ ق، ص ۲۷۴ به بعد، و نیز

در ذیل تمهید القواعد، ۱۳۱۶ ق، ص ۱۸۲ به بعد. استاد آشتیانی اخیراً این کتاب را تصحیح و از نو چاپ کرده است و به زودی منتشر می شود.

۴. چاپ سنگی در تهران، ۱۳۱۶ ق.

۵. رك نقد النصوص، ۳/۴۹ - ۳/۵۲، ۵/۵۱ - ۳/۵۲، ۳/۵۳ - ۳/۵۸، ۱۵ -

۱۰/۶۲ - ۱۳/۶۳، ۲۳/۲۸۰ - ۱۶/۲۸۱. نگارنده این سطور مشغول تصحیح و تنقیح این

اثر و رسالة ارزنده دیگر قونیوی به فارسی مطالع الایمان است، و امید می رود که این دو رساله در آینده نزدیک به چاپ برسد.

از اهل جند در ترکستان بوده است، شهری که در قرن هفتم هجری توسط مغولان ویران شد. سال وفات وی را بروکلمان در تاریخ ادبیات عرب ۶۹۰ و حاجی خلیفه در کشف الظنون ۷۰۰ می‌دانند. حاجی خلیفه می‌گوید که وی در سال ۶۹۱ لایبهای را با شرحی فارسی انشاء کرده است.^۱

جامی در تفهات الانس در باره جندی چنین می‌نویسد: «وی از شاگردان و مریدان شیخ صدرالدین است. جامع بسوده است میان علوم ظاهری و باطنی. بعضی از مصنفات شیخ بزرگ را، چون فصوص الحکم و مواقع النجوم، شرح کرده است، و مأخذ سایر شروح فصوص شرح وی است، و در آنجا تحقیقات بسیار است که در سایر کتب نیست، و کمال وی از آن معلوم می‌شود.»^۲ مطالعه‌ای سطحی در دو شرح معروف فصوص، یعنی شرح کاشانی و شرح قیصری، نشان می‌دهد که در شرح کاشانی موارد زیادی وجود دارد که شارح عیناً و با خلاصه و تحریر و تصرف مطالبی را از جندی نقل قول می‌کند، و در شرح شاگرد وی قیصری نیز مواضعی وجود دارد که به وضوح از جندی متأثر است.^۳ گمان می‌رود که مطالعه دقیق این دو شرح

۱. *Geschichte der arabischen Litteratur*, vol. 1, p. 451.

کشف الظنون، ج ۵، ص ۲۹۷.

۲. ص ۵۵۸.

۳. این مطلب قابل ذکر است که کاشانی نسخه‌ای از فصوص داشته است که جندی بر قونیوی خوانده بود («وقد وجدت فی نسخة قرأها الشیخ العارف موید الدین الشارح للکتاب هذا علی الشیخ الکامل صدرالدین القوی بخطه...» شرح فصوص کاشانی، قاهره، ۱۳۸۷ق، ص ۱۲). برای چند نمونه از نفوذ جندی در کاشانی و قیصری موارد زیر ذکر می‌شود. اول صفحات شرح کاشانی و قیصری آورده می‌شود، و سپس صفحات نقدالنصوص که در آنجا جامی اصل عبارت کاشانی یا قیصری را از جندی نقل کرده است، و یا اینکه شماره برگها در نسخه خطی شرح جندی که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است نوشته می‌شود.

شرح کاشانی: ۷۳: ۱۳۸/۱۹ - ۲۷: ۹۰ - ۱۶/۱۵۲ - ۲۵: ۱۰۳ - ۶/۱۶۳ -

۱۰: ۱۲۳ - ۱۲/۱۸۹ - ۱۷/۱۹۰ - ۱۹۱: ۲۳/۲۰۸ - ۲۰۹: ۷/۲۰۹ - ۲۰۹: جندی ۱۸۱

پشت و ۱۸۲ رو. ۲۵۴: ۴/۲۴۰ - ۲۴۷: ۹: جندی ۱۹۸ پشت و ۱۹۹ رو. ۲۵۹:

۱۳/۲۴۶ - ۲۶۷: ۱۸: جندی ۲۱۲ رو. ۲۹۱: ۱۴/۳۸ - ۳۰۴: ۵/۳۹ - ۳۰۵: جندی

۲۳۰ پشت تا ۲۳۱ پشت. ۳۲۴ - ۳۲۵: جندی ۲۴۶ رو و ۲۴۷ رو.

شرح قیصری: ۲۱۸: جندی ۱۴۲ رو. ۴۶۹: جندی ۲۴۷ رو.

برخی از شخصیت‌های برجستهٔ مکتب‌شیخ‌اکبر سی و پنج

موبد کلام جامی خواهد بود که مأخذ بیشتر مطالب آنها شرح‌جندی است. علاوه بر دو کتاب عربی که جامی از آنها نام برده است جندی چند کتاب به فارسی نیز تألیف کرده است. نسخه‌ای از یکی از آنها، نفحة الروح و نفحة الفتوح در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (نسخهٔ خطی شمارهٔ ۲۳۹۳) محفوظ است. کتابی است بسیار فصیح در ۲۷۱ صفحه و دو قسمت: عرفان نظری و عرفان عملی. در آنجا مؤلف از سه اثر دیگر خود به فارسی نام می‌برد: خلاصة الارشاد، ارشاد الاخلاصة و اکسیر المعاملات.

برای نمونه از سبک نثر فارسی جندی این چند سطر از نفحة الروح در بارهٔ انواع اولیاء نقل می‌شود: «صنفی را «رجال العدد» خوانند، و هیچ‌زمانی از این اولیاء خالی نباشد. و قیام عالم به وجود این اشخاص است. و ایشان در هر عصر سیصد و شصت نفس اند علی‌الاکثر. بزرگتر و کاملتر همه یک نفس باشد، که او قطب الاقطاب و کامل عصر و رجل الوقت و مظهر تام حق است. و بعد از او در مرتبه دو امام اند، یکی قطب عالم غیب، و دوم قطب عالم شهادت...»
«صنف دوم از اولیاء «افراد» اند، و ایشان خارج العدد اند. و قطب الاقطاب را بر ایشان حکم نباشد، و شاید که یک یک از ایشان مساوی قطب باشد در کمال» (ص ۱۲۵ - ۱۲۶).

د. شیخ سعدالدین سعید فرغانی (ف: در حدود ۷۰۰)

حساجی خلیفه نام وی را «السعید محمد بن احمد الفرغانی» و «سعدالدین محمد بن احمد الفرغانی» می‌نویسد و می‌گوید که به «السعید الفرغانی» معروف است. جامی نیز در نقد النصوص (۲/۱۹) «سعدالدین سعید» می‌نویسد. در برخی از منابع اسم وی «سعدالدین» آمده است.

در صفحات الانس جامی در بارهٔ فرغانی چنین می‌نویسد: «وی از کمل ارباب عرفان و اکابر اصحاب ذوق و وجدان بوده است. هیچ کس مسائل علم حقیقت را چنان مضبوط و مربوط بیان نکرده است که وی در دیباجة شرح قصیدهٔ تائیهٔ فارسیه بیان کرده. اولاً آن را به عبارات فارسی شرح کرده بوده است و بر شیخ خود، شیخ صدرالدین قونیوی قدس سره، فرموده، و شیخ آن را استحسان بسیار کرده...»

و ثانیاً از بسرای تعمیم و تمییم فایده آن را به عبارت عربی نقل کرده و فواید دیگر بر آن مزید ساخته « ۱ . اسم شرح فارسی او مشارق الدراری الزهرفی کشف حقائق نظم الدرر است، و اخیراً استاد آشتیانی آن را در ۶۴۸ صفحه چاپ کرده است. ترجمه عربی شرح او «منتهی المدارک» نام دارد و در سال ۱۲۹۳ ظاهراً در استانبول به طبع رسیده است. در نقدالنصوص جامی هم از شرح فارسی فرغانی و هم از شرح عربی وی به تفصیل نقل قول کرده است (رک بخش هفتم این مقدمه).

۵ . عبدالرزاق کاشانی

شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشانی (ف ۷۳۶) جامع علوم ظاهری و باطنی بوده و صاحب تألیفات زیادی است، هم به عربی و هم به فارسی . در تصوف مرید شیخ نورالدین عبدالصمد نطنزی (ف ۶۹۹) بود، و به صحبت مشایخ بسیار دیگر نیز رسیده بود، مانند شیخ روزبهان بقلی ثانی (ف ۶۸۵) و ظهیرالدین عبدالرحمن علی بن بزغش شیرازی (ف ۷۱۶).^۱ از مهمترین آثار وی شرح فصوص الحکم، تأویلات القرآن، شرح منازل السائرین و اصطلاحات الصوفیه است .^۲ شرح فصوص او از مهمترین شروح آن کتاب است و همواره مورد مطالعه طالبان عرفان بوده است. از تألیفات فارسی وی می توان تحفة الاخوان فی خصائص الفتیان در فتوت نام برد.^۳

۱ . ص ۵۵۹ - ۵۶۰

۲ . عبدالرزاق نامهای بعضی از مشایخ خود را در نامه معروفی که به علاءالدوله سمنانی نوشته است برده است. متن این نامه و جواب علاءالدوله را جامی در تفحات الانس نقل می کند . رک تفحات الانس، ص ۴۸۳ - ۴۹۱ .

۳ . شرح فصوص الحکم وی چند بار در مصر به چاپ رسیده است. تأویلات القرآن به نام «تفسیر ابن عربی» در دو جلد در هندوستان و بیروت (۱۳۸۷ق) چاپ شده است . شرح منازل السائرین در تهران به چاپ سنگی رسیده (۱۳۱۵ق) و اخیراً تجدید چاپ شده است . اصطلاحات الصوفیه در حاشیه شرح منازل طبع شده است.

۴ . رک رسائل جوانمردان ، با تصحیحات و مقدمه مرتضی صراف، تهران، ۱۳۵۲ش،

و . داود بن محمود قیصری

شیخ شرف‌الدین داود بن محمود بن محمد قیصری (ف ۷۵۱) اهل قرمان در جنوب‌شرقی قونیه بوده است. در جوانی به مصر رفته و سالهای درازی در آنجا درس خوانده است. در تصوف مرید شیخ عبدالرزاق کاشانی مذکور بوده و فصوص را نزد وی خوانده است. بعد از مراجعت قیصری به ترکیه ارخان - سلطان دوم عثمانی (۷۲۶ - ۷۶۱) - اولین مدرسه را در مملکت خود برای وی بنا کرده است.^۱ مهمترین تألیف او شرح فصوص الحکم است. قصیدهٔ تالیف ابن فارس را نیز شرح کرده است، و صاحب رسائل کوتاه زیادی است، که استاد آشتیانی فعلاً مشغول چاپ پاره‌ای از آنها است.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۵. سیر شروح فصوص

با اینکه مشهور است که شروح زیادی بر فصوص نوشته شده است، تا آنجا که برنگارنده این سطور معلوم است تا کنون کسی روشن نکرده است که فرق میان این شروح چیست و سیر تکامل و تحول آنها از چه قرار است.^۱ ذکر پاره‌ای توضیحات در این باره از لحاظ کمک به فهم اهمیت کتاب تقدانصوص و در عین حال شرح فصوص جامی خالی از فایده نیست، هر چند البته فقط می‌توان به مشهورترین شروح و به خصوص به شروحي که خود جامی در نقد النصوص از آنها استفاده کرده است اشاره کرد.

الف. الفکوک

به‌طور کلی شارحان فصوص در اوایل سیر خود کلیات عقاید ابن عربی را شرح و بسط می‌دهند و در طول زمان کم‌کم به جزئیات آن عقاید توجه بیشتری می‌کنند، و در عین حال مسائل لغوی و دستوری را در اول به صورت اجمال و کم‌کم به صورت مفصل‌تر مورد مطالعه قرار می‌دهند. ظاهراً اولین کتابی از پیروان ابن عربی که می‌توان آن را شرحی بر فصوص دانست کتاب الفکوک از صدرالدین قونبوی

۱. استاد سیدجلال‌الدین آشتیانی در شرح مقدمه قیصری مقدمه‌ای را برای مطالعه این سیر فراهم ساخته (مقدمه، ص ۱۲ به بعد) و گفته‌اند که در مقدمه شرح فصوص خود که هنوز به طبع نرسیده است به تفصیل راجع به این موضوع بحث خواهند کرد.

است^۱، که به اسم «فک الختوم» نیز معروف است. آن مشتمل است بر مقدمه‌ای کوتاه و بحث نسبتاً مختصری در باره هر یک از فصهای کتاب فصوص. «فک الختوم» به معنای «گشودن مهرها» است، و به قول صدرالدین، این کتاب را نوشته‌ام «تا مهرهای کتاب فصوص را بگشایم و سر منبع آن را بیان کنم و رازهای آن را آشکار سازم و جاهای قفل شده آن را باز کنم به وسیله آنچه سخنان مجمل آن را تفصیل می‌دهد» (ص ۱۸۵).

بنابر این با آنکه فک فصول فصل کتاب فصوص را دنبال می‌کند و زمینه‌مباحث مهم آن را توضیح می‌دهد یک «شرح» به معنای اخص این کلمه نیست، بلکه مقدمه‌ای است که می‌تواند خواننده را برای درک مطالب آن آماده کند.

ب. شرح جنیدی

اولین کتابی که فصوص را به معنی معروف و معهود کلمه «شرح» شرح می‌دهد شرح فصوص الحکم از مؤیدالدین جنیدی است. ولی جنیدی نیز مانند شیخ صدرالدین فقط وارد بحثهای نظری و فکری می‌شود و به شرح و تفسیر لغوی کلمات نمی‌پردازد. بدون شک معنی لغوی فصوص برای صدرالدین و مؤیدالدین آشکار بوده است، و اشکالات لفظی و دستوری که شارحان بعدی به تفصیل در باره آنها بحث کرده‌اند برای آنان تقریباً وجود نداشته است. جامی در تفحات الانس در باره احاطه این دو نفر بر کتاب فصوص اشاره‌ای می‌کند: جنیدی «گفته است، خدمت شیخ صدرالدین قدس سره خطبه فصوص را از برای من شرح کرد، و در اثنای آن واردی غیبی بر وی ظاهر شد، و اثر آن ظاهر و باطن مرا فروگرفت. آنگاه در من تصرفی کرد عجیب و مضمون کتاب را به تمام در شرح خطبه مفهوم من گردانید، و چون این معنی از من دریافت، گفت که من نیز از حضرت شیخ درخواستم که کتاب فصوص را بر من شرح کند. خطبه را شرح کرد و در اثنای آن در من تصرفی کرد که مضمون تمام کتاب

۱. این کتاب در حاشیه شرح منازل العائین در تهران، ۱۳۱۵ ق، ص ۱۸۳ به بعد، چاپ شده است. خود شیخ اکبر نیز دو کتاب دارد که به وجهی شرحی است بر فصوص: یکی البته همان نقش الفصوص است و دیگر مفتاح الفصوص. در کتابشناسی ابن عربی، ص ۳۸۰.

۲. در کتابشناسی ابن عربی عثمان یحیی به شرحی بر فصوص از عقیف‌الدین تلمسانی

مرا معلوم شد...»^۱

حدود يك هفتم شرح جندی شرح خطبة فصوص است، وهم در آنجا و هم در شرح متن کتاب مباحث فصوص را به صورتی که در هیچ کدام از شروح دیگران دیده نمی شود شرح و تفصیل می دهد، و این است که همانطور که نقل کردیم جامی در باره شرح او گفته است که «در آنجا تحقیقات بسیار است که در سایر کتب نیست».

→ اشاره می کند که ممکن است قبل از شرح جندی نوشته شده باشد (ص ۲۴۲). ولی ما اینجا از جامی پیروی می کنیم ، زیرا او در نقد النصوص دو بار می گوید که جندی شارح اول فصوص است (۱/۱۹-۲، ۳/۲۴۰-۴). به هر حال جامی ظاهراً از شرح تلمسانی اطلاعی نداشته است، و الا حتماً در صفحات الانس در شرح حال تلمسانی ذکری از آن به میان می آورد. در آنجا فقط از شرح منازل السائرین و دیوان روی یاد می کند (ص ۵۷۰ - ۵۷۱). همانطور که حاجی خلیفه توضیح می دهد (ج ۲، ص ۸۶) تلمسانی نیز از شاگردان قونوی بوده است، و بنابراین او از این حکم کلی که شارحان فصوص آن کتاب را از دیدگاه صدرالدین می بینند خارج نیست.

۱ ص ۵۵۸. عین عبارات جندی چنین است: «و نقد کان سیدی و سندی و قدوتی الی الله تعالی - الامام العلام علم العلماء الاعلام، شیخ مشایخ الاسلام، حجة الله فی الانام، سلطان المحققین، کھف العارفین الواصلین، ذخر العالمین بالله فی العالمین، امام الوریثة المعتمدین، مکمل الافراد و النذر من الاولاد الالھین، ابر المعالی صدر الحق والدين، محیی الاسلام و المسلمین، محمد بن اسحاق بن یوسف القونوی رضی الله عنه و أرضاه به منه شرح لی خطبة الكتاب. وقد أظهر وارد الغیب علیه آیاته، و نفع النفس الرحمانی بنفحاته، و استغرق ظاهری و باطنی روح نسماته و فوح نفائس انفاسه و نفثاته. و تصرف بباطنه الکریم تصرفاً عجیباً حالیاً فی باطنی، و اثر تأثیراً کمالیاً فی راجلی و فاطنی. فأفهمنی الله من ذلك مضمون الكتاب کله فی شرح الخطبة، و ألهمنی مضمون أسرارہ عند هذه القرية. فلما تحقق الشیخ رضی الله عنه منی ذلك و أن الامر الالهی وقع بموقعه من هنالك، ذکر لی أنه استشرح شیخنا المصنف رضی الله عنه هذا الكتاب، فشرح له فی خطبته لباب ما فی الباب لاولی الالباب و أنه رضی الله عنه تصرف فی تصرفاً غریباً علم بذلك مضمون الكتاب. فسرت بهذه الاشارة و علمت أن لی أوفر حظ من تلك البشارة. ثم أشار الی بشرحه و أمرنی برعاية الطالب فی ذلك و نصحه. فکتبت عن أمره بمحضر منه شرح الخطبة فی الحال علی ما شرح بالمقال و رشح بالوقت و الحال امثالاً لامره و اجلالاً لقدره...» (نسخة خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۳۴۳، برگ ۹۰ و ۹۱).

در شرح کتاب فصوص روش جندی این است که يك يا چند سطر را از فصوص نقل می‌کند و آنوقت به بحث مفصل درباره تمام جوانب و فروع این عبارات می‌پردازد، بدون اینکه درباره کلمات و یا صرف و نحو آنها سخنی بگوید. چنین معلوم می‌شود که جندی به این مسائل تفصیل بیش از اندازه داده است، تا بدانجا که بسیاری از شارحان بعدی آن را اطناب دانسته‌اند. جامی در تقدالنفصوص مکرر از او نقل قول می‌کند، ولی تقریباً بدون استثنا و برخلاف نقل قولهایی که از سایر شارحان می‌کند چند جمله و گاهی نصف عبارات او را حذف می‌کند. درجائی از تقدالنفصوص هم (۲۲/۲۰۸) از یکی از شارحان دیگر فصوص نقل می‌کند و می‌گوید که جندی کلماتی در این باب دارد که یکی از شارحان به این صورت تلخیص کرده است. شاید دلیل اینکه با وجود اهمیت فوق العاده‌ای که شرح جندی دارد هنوز به طبع نرسیده است همانا اطناب آن است. به هر حال استاد آشتیانی مشغول تصحیح این شرح است.



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

ج. شرح کاشانی

در شرح کاشانی، که شاید حدود سی یا چهل سال پس از شرح جندی نوشته شده، بحثها از يك طرف بسیار مختصرتر می‌شود و از طرف دیگر توضیح بیشتری در باره معنی کلمات داده می‌شود. جندی معمولاً چند جمله را از فصوص نقل می‌کند و آنوقت به مسائل مربوط به آن می‌پردازد، بدون اینکه در واقع سعی کند معنی الفاظ و جمله بندی عبارات شیخ را توضیح دهد. ولی کاشانی آگاه است که خواننده ممکن است خود عبارات شیخ را نفهمد. این است که نخست معنی عبارات را شرح می‌دهد، و سپس به مباحث مربوط به آن می‌پردازد. کاشانی نیز مانند جندی خود صاحب نظر است و گاهی مباحث و مطالب تازه‌ای را بر فصوص می‌افزاید.

د. شرح قیصری

این شرح، که ظاهراً مدتی بعد از شرح کاشانی نوشته شده، از نظر سبک شرح کتاب فصوص به شرح کاشانی شباهت دارد، ولی قیصری خیلی بیشتر از کاشانی

به حل رموز و مشکلات آن کتاب و کمتر به اظهار نظریات خود پرداخته است. در روشنی و سلاست نثر نیز برکاشانی ترجیح دارد، و رویهمرفته برای فهمیدن خود فصوص بیشتر مورد استفاده تواند بود. به علاوه قیصری در «مقدمه» معروف شرح خود مطالب علمی مکتب شیخ را به صورتی منظم و مدون کرده است که همواره مورد علاقه و استفاده حکمای بعدی بوده است.

ه. شرح جامی و نقدالنصوص

در شرح فصوص جامی، که لااقل ۱۵۰ سال بعد از شرح قیصری نوشته شده است، اثر گذشت زمان به وضوح مشهود است، زیرا تمام سعی این شرح در معنی کردن عبارات و شرح معنی کلمات و اشاره به نکات دستوری است. قونیوی و جندی هر کدام متفکری هستند مستقل و صاحب نظر. با اینکه تابع شیخ اکبر اندر مباحث نظری، معارف غیبی با سلاست و روانی خاصی بر قلم آنان جاری می شود، و نکات تازه ای که شیخ با اصلاً متذکر نشده و یا در جای دیگری غیر از مورد شرح بیان کرده است در کلام ایشان فراوان دیده می شود. منتها در قونیوی بیانات مختصر و مجمل است و در جندی مفصل. کاشانی هم هنوز استقلال فکری دارد، و لطایف و اشاراتی تازه در گفتار او به چشم می خورد، ولی با این فرق که او بیشتر از پیشروان خود به متن اصلی کتاب مقید است و جمله جمله دنبال شیخ پیش می رود، و نکات تازه و ابتکاری کمتری دارد. قیصری نیز همین جهت را ادامه می دهد، منتها عبارات شیخ را بیشتر از کاشانی شرح می دهد و کمتر به اظهار نظر و رای مستقل خود می پردازد. اما جامی چند کلمه چند کلمه و یا کلمه کلمه پیش می رود و از اصل مطلب تقریباً هیچ وقت دور نمی شود. قصد و غرض او در نوشتن شرح این است که خواننده بتواند عبارات فصوص را از نظر کلمات و دستور زبان بفهمد و کمتر به بحثهای زمینه ای و فرعی می پردازد و تقریباً هیچ وقت مستقلاً اظهار نظر نمی کند.

شک نیست که در میان این شروح برای کسانی که هنوز به تمام رموز مکتب شیخ وارد نشده اند بهترین «شرح» به معنی متداول این کلمه همان شرح جامی است. هر یک از شرحهای دیگر کم و بیش کتاب مستقلی است که از يك سو چون در آنها

به اندازه کافی به کلمات و عبارات توجه نشده، جز برای کسانی که در معنای کلمات و عبارات متبحر و چیره دست باشند چندان قابل استفاده نیست، و از سوی دیگر تا حد زیادی حاوی مباحثی است که ممکن است مورد علاقه کسانی که می‌خواهند متن خود فصوص را مطالعه کنند نباشد.

نکته جالب توجه دیگر این است که در کتاب نقدالنصوص، که جامی آن را سی و سه سال پیش از کتاب شرح فصوص نوشته است، و نیز در کتب متعدد دیگری که در فاصله تألیف بین این دو کتاب نوشته - مانند وایح و شرح رباعیات - درباره مطالب کتاب فصوص بحثهای موضوعی مفصل عنوان کرده است. نقدالنصوص از بعضی جهات، مخصوصاً از این حیث که می‌کوشد تا مطالب عرفانی را به تفصیل بیان کند، به شرح جنیدی و یا به برخی از کتب قونیوی شباهت دارد. ولی شرح فصوص ناچار ترتیب فصوص را دنبال می‌کند، و این است که در هر قسمت و هر فصل ممکن است چند بحث مختلف بدون نظم و ترتیب ظاهری عنوان شود، و در فصلهای بعدی به دفاست همان بحثها تکرار شود. اما چون نقدالنصوص روی موضوعهای اساسی و اصلی هر فصل مرتب و منظم شده است، در هر فصل بیشتر از دو یا سه بحث اصلی عنوان نمی‌شود، و خواننده از کثرت مباحث گیج نمی‌شود. به علاوه جامی توانسته است به قول خود بهترین متون پیشینیان خود را «نقد» و انتخاب کند و آنها را دنبال هم به صورت منطقی ترتیب دهد.

و . شرح نابلسی

بعد از شرح جامی شرح متعددی دیگر بر فصوص نوشته شده است، مانند شرح معروف بالی افندی (ف ۹۶۰) و شرح حکیم متأخر ایران آقا محمد رضا قمشاهی (ف ۱۳۰۶)، ولی از آنجا که در وهله اول قصد ما این است که مقام جامی را در سیرشروح فصوص تا زمان او مشخص کنیم و تأثیر پیشروان او را بر او نشان بدهیم، بحث در باره همه شرح بعد از او را در این مقام ضروری نمی‌بینیم، و فقط در خاتمه برای اشاره کردن به چگونگی ادامه این سیر بعد از جامی کافی است که در باره يك شرح معروف دیگر، یعنی جواهر النصوص فی حل کلمات الفصوص از عارف متأخر عبدالغنی نابلسی (ف ۱۱۴۳)، سخنی بگوئیم. ناگفته نماند که نکاتی که در

بارۀ این شرح متذکر می‌شویم در بارۀ تمام شروح متأخر فصوص، و مخصوصاً آنها که در محیط فکری بسیار زنده و درخشان حکمت اسلامی در ایران در دورۀ اخیر نوشته شده است، صدق نمی‌کند.

نابلسی مسیری را که در شروح فصوص بدان اشاره شده است ادامه می‌دهد، تا جائی که از لحاظ درازگوئی به جندی شباهت دارد، ولی جندی در مباحث عرفانی نظری سخن را به تفصیل و اطناب می‌کشاند، و نابلسی در مباحث لفظی و دستوری. در این کتاب نابلسی فصوص را تقریباً کلمه به کلمه شرح می‌دهد. از مضمون شرح او کاملاً آشکار است که تا چه حد درک مطالب عرفانی در عصر و محیط وی به ضعف و قوتورگرائیده و فهم متون عقلی و نظری از میان رفته بوده است، زیرا حتی آنجا که شارح به شرح مسائل نظری می‌پردازد به بحث نسبتاً سطحی اکتفا می‌کند.

ز. خلاصه نتایج این بخش

در پایان می‌توان مبحث فوق را بدین صورت خلاصه کرد: در سیر تحول شرحهائی که بر فصوص نگاشته شده است شرح جامی حد وسط میان اجمال و تفصیل است، هم در بحثهای نظری و هم در مباحث لفظی و دستوری، و نقد النصوص وی را نیز باید بهترین گلچین از لب مطالب عمیق عرفانی این شروح دانست.

۶ - نگاهی اجمالی به مباحث نقدالنصوص

الف . اهمیت مقدمه نقدالنصوص

شاید مبنکرانه‌ترین قسمت نقدالنصوص مقدمه آن است ، که در واقع نه فقط مقدمه‌ای بر این کتاب خاص بلکه مقدمه‌ای بر خود مکتب شیخ اکبر است . جامی اولین کسی نیست که سعی کرده مقدمه‌ای بر این مکتب بنویسد . قبل از او فرغانی در منتهی المدارك و مشارق الدراری و فیصری در شرح فصوص الحکم و دیگران بر این راه رفته‌اند . مقدمه فیصری در این میان بسیار معروف است ، و حال که مشارق الدراری چاپ شده است امید می‌رود که به اهمیت مقدمه آن نیز توجه شود . البته در منتهی المدارك ، که تحریر عربی مشارق الدراری است ، فرغانی بر مطالب مشارق الدراری افزوده است ، و به همین دلیل است که جامی گفته است که فرغانی مشارق الدراری را «به عبارت عربی نقل کرده و فواید دیگر بر آن مزید ساخته» (بخش قبل ، ص ۱۰۱ و ۱۰۲) . استاد سید جلال الدین آشتیانی به نویسنده این سطور فرموده است که تأثیر مقدمه منتهی المدارك در حکمای متأخر ایران بسیار زیاد است ، و کمتر کسی توانسته است مانند فرغانی مطالب مکتب شیخ را تحریر کند . به قول جامی ، «هیچ کس مسائل علم حقیقت را چنان مضبوط و مربوط بیان نکرده است که وی در دیباجه شرح قصیده ثابته فارسیه (یعنی منتهی المدارك و مشارق الدراری) بیان کرده» .

۱ . مقدمه منتهی المدارك در چاپ قدیم آن ، که هر صفحه آن در از سر از چاپهای

امروزی است ، ۱۰۳ صفحه است ، در حالی که مقدمه مشارق الدراری در طبع اخیر ۷۰ صفحه است .

در هر يك از این چهار مقدمه مذکور به وجهی سعی شده تا مهمترین نظریات و عقاید مکتب شیخ اکبر را تشریح و تبیین شود . به علاوه از آنجا که شارحان در مقدمه‌های خود به متنی مفید نبوده‌اند ، عقاید و استنباطات شخصی را واضح تر و روشن تر نوشته‌اند . بدون شك مطالعه این چهار مقدمه و مقایسه آنها با هم بسیاری از جنبه‌های ناشناخته عرفان ایران را روشن خواهد کرد. برای اینکه گام کوچکی در این راه برداشته شود مفید به نظر می‌رسد که مهمترین مباحث مقدمه نقدالنصوص شماره شده ، سپس با کمک همین تقسیم‌بندی مباحثی که جامی در مقدمه خود مطرح کرده است می‌توانیم مهمترین مطالب و موضوعهای کتاب نقدالنصوص را مشخص کنیم. از این راه هم پیش در آمدی برای مقایسه مقدمه‌های مختلفی که بر مکتب شیخ نوشته شده است فراهم می‌آید و هم به مهمترین مطالب کتاب نقدالنصوص اشاره می‌شود.



ب . مباحث مقدمه جامی

به‌طور کلی مقدمه جامی به این شکل است : بحث از وجود حق و علم ما در باره حق شروع می‌شود، به عوالم و حضرات مختلفی که از حق صادر می‌شود اشاره می‌شود، وحدت همه این عوالم باهم نشان داده می‌شود، و آنگاه لزوم سیر و سلوک و طی مراحل معنوی برای درک حقیقی این مطالب و رسیدن به مقام اصلی انسان، که مقام انسان کامل است، مطرح می‌گردد. در همین چند جمله می‌توان تمام مباحث مهم این مقدمه و مکتب شیخ اکبر را خلاصه کرد.

اما اگر بخواهیم به این مطالب با تفصیل بیشتری توجه کنیم، باید چنین بگوئیم: در اول مقدمه جامی شرح می‌دهد که حق وجود محض است، و این وجود مانند نور در ذات خود اقتضای ظهور می‌کند. ذات حق مجهول مطلق است، و ادراك انسان به هیچ عنوان بر آن احاطه پیدا نمی‌کند. ولیکن شناخت حق توسط شناخت ظهورات و صادرات وی ممکن است . این ظهورات را «عوالم» و «حضرات» و «مراتب» می‌گویند . بعد از توضیحات مختلفی در باره اعتبارات متعدد این مراتب از دیدگاه تنی چند از پیشینیان به شرح يك يك مراتب وجود می‌پردازد.

مرتبه اول و دوم تعیین اول و ثانی است، یا احدیت و واحدیت . احدیت یعنی ذات حق با نفی هر نوع اعتبار و اضافت و نسبت از آن، و واحدیت یعنی ذات به اعتبار اینکه بر همه اعتبارات و نسب و اضافات اشتمال دارد . در فصل اول و دوم مقدمه جامی به شرح فرق میان این دو مرتبه و به توضیح نامهای متعدد آنها از نظر گاههای مختلف می پردازد.

در آخر فصل دوم جامی متذکر می شود که اعتباراتی که در مرتبه دوم - که عبارت از همان تعیین ثانی یا مرتبه الوهیت است - متعین می شود تمیزات علم حق است، و یا از دیدگاهی دیگر همان اسماء الهی است، و صورت این اسماء اعیان ثابت است، یعنی حقایق اشیاء یا ماهیات . در فصل سوم جامی به تفصیل در باره اعیان ثابت بحث می کند . اول می گوید که اعیان غیر مجعول اند، و آنگاه به شرح در باره معنی «ممکن» در مقابل «واجب» می پردازد. در باره کلمات «غیر» و «سوی» که به موجود ممکن اطلاق می شود توضیحاتی می دهد و نشان می دهد که به چه اعتبار موجودات - که تعیین و تمیز وجود حقیقی اند به سبب اینکه اعیان ثابت در وجود آثاری را از خود می گذارند - ما سوی الله اند و اینکه در حقیقت هم وجود وهم اعیان ثابت دائم در بطون اند، و فقط آثار اعیان و یا تجلیات وجود حق ظاهر است .

در فصل چهارم جامی مرتبه سوم وجود، یعنی عالم ارواح - که به آن «عالم غیب» و «عالم ملکوت» نیز می گویند - و موجودات مختلف آن را از انواع فرشتگان و جن و شیاطین شرح می دهد. فصل پنجم بحثی است درباره مرتبه چهارم وجود، که عبارت است از عالم مثال. در این فصل جامی می گوید که عالم مثال برزخی است بین عالم ارواح و عالم اجسام، مانند نفس، که برزخی است میان روح و جسم . به علاوه عالم مثالی که قبل از این عالم و مربوط به تنزل وجود است غیر از عالم مثالی است که بعد از این عالم و مربوط به صعود و خروج وجود است. در حقیقت این عالم مثال و برزخ دومی صورت اعمال و اخلاق دنیوی انسان و نتیجه افعال وی در نشأت اخروی است. در فصل ششم در باره انواع موجودات عالم اجسام، یعنی مرتبه پنجم وجود، و اینکه در این مرتبه وجود به کمال ظهور خود می رسد توضیح داده می شود.

فصل هفتم بحث است در باره حقیقت انسان و اینکه انسان کامل مقصود از آفرینش عالم است، چون تمام اسماء حق که در عوالم مختلف به صورت تفصیل ظهور پیدا می کند در انسان کامل به صفت اجمال بروز می کند، و اوجامع است میان وجوب و امکان و محیط است بر هر چیزی که در سلسله موجودات به ظهور می رسد. خلاصه «آدمی مرکب است از جمیع عوالم، و اکمل موجودات است» (۱۰/۶۲).

فصل هشتم بیانی است از وحدت وجود و یگانگی تمام این عوالمی که شرح آنها گذشت. «سوی» و «غیر» مانند امواج دریا برپهنه بحر هستی است، یا مانند حروف مختلفی است که همه از همان «الف» به وجود آمده است، یا شبیه به اعداد است، که همه برمی گردد به همان عدد «یک»، یا مثل رنگهای گوناگونی است که یک نور همه آنها را ظاهر می سازد. گذشته از این تمثیلهای جامی از بحثهای مشکل نظری قونیوی استفاده می کند تا نشان بدهد که وجود دو اعتبار دارد، اعتبار ظهور و اعتبار بطون، و هر دو اعتبار برای وجود حق کمال است. اسماء متعددی که به حق نسبت داده می شود، مانند واحد، ذات، الله، رحمن و غیره، همه اعتبارات مختلف همین وجود است.

در فصل نهم، که آخرین فصل مقدمه است، جامی به یک موضوع اساسی توجه می کند، که همانا لزوم و ضرورت عمل و سیر و سلوک در مقابل علم و بحث و فحص است. در این فصل به وضوح عقیده ای را که در بعضی از کتابهای دیگر به تفصیل مطرح کرده است (رک فهرست آثار وی، شماره ۲۰ و ۲۱) بیان می کند، یعنی:

علمی که در او خون جگر باید خورد

حفظ و ادب و کتاب کسی دارد سود؟

مپس به توضیح در باره مراتب مختلف توحید و «یکتا بودن» - نه «یکتا گفتن» - می پردازد، تا «هر کس به واسطه گفت و گوی این سخنان و پندار ادراک معانی آن به خود گمان کمال نبرد» (۴/۷۷). عقیده جامی در باره سیر و سلوک و جنبه عملی عرفان و راه رسیدن به مراحل مختلف توحید در رباعی اول رساله طریق خواجگان او خلاصه می شود:

سررشته دولت ای برادر به کف آر وین عمر گرامی به خسارت مگذار
دایم همه جا با همه کس در همه کار میدار نهفته چشم دل جانب یسار

ج. مباحث نقش الفصوص و شرح آن

می توان گفت که در نقش الفصوص و شرح جامی بر آن توجه مؤلف و شارح بیشتر به دو بحث کلی معطوف است؛ از یک طرف مرتبه تعیین ثانی و در نتیجه اسماء الهی و اعیان ثابته ای که در آن مرتبه متعین می شوند، و از طرف دیگر انسان کامل و مراتب مختلف سالکان الی الله در رسیدن به مقام کمال مورد توجه است. این دو مباحث کلی در واقع همان مباحث فصلهای دو و سه و هفت و نه مقدمه است. ضمناً در سراسر کتاب عقیده به وحدت وجود، یعنی مطلب فصل هشت مقدمه، منعکس است.

به عبارت دیگر در این کتاب مهمترین موضوع و مبحث ماهیت «ماسوی الله» است. ذات مقدس حق مجهول مطلق است (ص ۲۶-۲۹، ص ۸۷-۸۸، ص ۱۳۵). بنابر این بیشتر از اشاره ای به آن ممکن نیست. اما در مرتبه واحدیت و تعیین ثانی اسماء الهی متعین می شوند، و سخن درباره آنها رواست. خداوند به اعتبار اسماء دارای کثرت نسبی است و مبدأ و منشأ عالم است. پس هر چیزی که درباره عالم گفته می شود در واقع به یک اعتباری به مبدأ عالم بر می گردد، یعنی به همان اسماء، یا از دیدگاهی دیگر، به اعیان ثابته. از اینجا معلوم می شود که شناخت خدا یا الوهیت (یعنی مرتبه ثانی) شناخت عالم را در بر دارد، و شناخت حقیقی عالم مستلزم شناخت خداست. به علاوه آدمی، که به یک اعتبار جزء عالم است، در حقیقت خود - یعنی در مرتبه کمال انسانی خود - کل عالم و جامع جمیع حقایق آن است (ص ۶۳، ص ۹۱-۹۲). پس شناخت حقیقی عالم محتاج به شناخت انسان کامل نیز هست.

در سراسر نقش الفصوص به طور کلی ابن عربی به شناخت حقیقت مطلق، که آن با شناخت اسماء شروع می شود و توسط شناخت انسان کامل به شناخت عالم منجر می شود، توجه می کند. برای وی در این کتاب مبحث اخیر، یعنی شناخت عالم، که عبارت از همان مباحث فصلهای ۴ و ۵ و ۶ مقدمه است (یعنی عالم ارواح و عالم مثال و عالم اجسام)، از همه کمتر اهمیت دارد، ولی از آن کاملاً صرف نظر نمی کند و مخصوصاً به عالم مثال نسبتاً زیاد توجه می کند (۶. فص اسحاقی، ۹. فص یوسفی؛ درباره ارواح رگ ۱۵. فص عیسوی، ۱۸. فص یونسی).

با این مقدمه و این اشاره به بعضی از مباحث فرعی می‌توانیم مهمترین مباحث خود متن نقد النصوص را (صرف نظر از مقدمه آن) زیر این دو عنوان کلی، یعنی (۱). مرتبه تعیین ثانی و (۲). انسان کامل، خلاصه کنیم. هر کدام از این دو مبحث نیز دو قسمت دارد.

الف (= فصل ۲ مقدمه). اسماء الهی، که در مرتبه دوم متعین می‌شوند، بالذات طالب وجود عالم اند (ص ۸۴). به اعتباری دیگر نفس وجود عالم اقتضای کثرت نسبی در موجد می‌کند، و برای شناخت این موضوع لازم است رابطه بین وحدت و کثرت کاملاً درک شود (فص اسماعیلی). خود ایجاد عالم بدون وجود تثلیث و سه گانگی در خالق ممکن نیست (۱۱. فص صالحی).

ب (= فصل ۳). اعیان ثابتة حقایق اشیاء در علم باری هستند و لازمه همان کثرت نسبی حق‌اند. استعدادات جزئی و جودی مخلوقات، یعنی وجودات و احوال خارجی مخلوقات در این عالم، اثر استعدادات کلی غیبی مخلوقات است، که در اصل همان اعیان ثابتة یا حقایق علمی آنهاست. پس وجود و احوال وجودیه‌ای که به اشیاء می‌رسد - یا به عبارت شیخ اکبر فیضها و عطایائی که از حق بر موجودات افاضه می‌شوند - همه نتیجه حقایق و اعیان ثابتة همان اشیاء است (۲. فص شبلی).

سر قضا و قدر نیز از اینجا معلوم می‌شود: اعیان ثابتة - یعنی حقایق اشیاء - غیر معمول‌اند، زیرا که نسبت‌های ازلی در علم حق‌اند، و استعدادات اشیاء نتیجه اعیان آنهاست. پس هر چیزی که به موجودی می‌رسد اقتضای عین و ذات همان موجود است. خداوند بر کافر و عاصی به دلخواه خود حکم کفر و معصیت نمی‌کند، بلکه این اقتضای اعیان آنهاست («بل باقتضاء اعیانهم و طلبهم بلسان استعداداتهم أن يجعلهم کافراً أو عاصياً» . ۲/۲۱۳-۳). علم حق از معلوم - یعنی عین ثابتة - پیروی می‌کند، و حق به هر مخلوق آن چیزی را می‌دهد که آن مخلوق در ذات خود - یعنی در حالت معلومیت خود در علم حق - طالب آن است (۱۴. فص هزیری). سر دین و تکلیف و پیروی از آن نیز از اینجا معلوم می‌شود: با اینکه انسان می‌تواند از امر تکلیفی و دستورات دینی سر باز زند، مجبور است از امر تکوینی، که مقتضای همان عین ثانیة خودش است، پیروی کند (۸. فص یعقوبی).

الف (= فصل ۷). بحث درباره انسان کامل مفصلترین قسمت نقد النصوص است. فص آدمی (فص اول) جوانب و ابعاد مختلف او را به تفصیل مطرح می‌کند،

و در فصهای دیگر به بعضی از فروع و لوازم حقیقت وی توجه می‌شود: قلب انسان کامل حتی از رحمت الهی وسیعتر است، و او خود قلب تمام وجود است (۱۲، فص شعبی). از خاصیت‌های کاملان قوت تأثیر و تصرف در عالم است، که توسط آن تمام خلقت تحت فرمان ایشان است. فقط در انسان معنی حقیقی آیات مختلفی که مشعر است بر «مسخر بودن» عالم برای انسان تحقق می‌یابد (۱۶، فص سلیمانی). تأثیر و تصرف انسان کامل به واسطه همت اوست (ص ۲۵۵، ۲۱، فص زکریاوی، ۲۵، فص موسوی). اما معرفت وی از حق گاهی وی را از تصرف باز می‌دارد (۱۳، فص لوطی). کاملترین کاملان انبیاء و رسل اند (ص ۲۱۳-۲۱۴). نبوت و رسالت در اثر اختصاص الهی است، و کسب در آن دخالت ندارد (۱۷، فص داودی). اولیاء و رثه انبیاء هستند (۲۴، فص هارونی).

۲ ب (= فصل ۹). توحید حقیقی حق نتیجه معرفت کامل به اوست، و آن معرفت اثر جمع بین تشبیه و تنزیه از یک طرف و بین عقل و وحی از طرف دیگر است (۳، فص نوحی). اما تصور نشود که معرفت به معنی علم حصولی کافی است، زیرا که فقط علم حضوری است که انسان را از مقامات مختلف توحید بهره‌مند می‌کند. تا انسان نفی وجود خود نکند و در حق فانی و به او باقی نشود، در واقع موحد نیست و از مراحل مختلف قرب الهی به دور مانده است (۵، فص ابراهیمی). در راه رسیدن به بالاترین مقام توحید و کمال انسانی آدمی از مقامات متعددی عبور می‌کند. بعضی از مقاماتی که در نقدالنصوص به آنها توجه خاصی شده عبارت است از نفوا یا متقی بودن عبد (ص ۱۹۲-۱۹۳)، شکر تکلیفی و شکر تبرعی (ص ۲۳۵-۲۳۶)، رضا و بلاهاتی که انسان در راه حق باید تحمل کند (۱۹، فص ابوبی)، و مراحل مختلف حیرت (ص ۲۷۸-۲۸۱).

و اما مبحث وحدت وجود (= فصل ۸) مبحثی است که جامی در سراسر کتاب به آن توجه دارد، ولی مخصوصاً در حکمت هودی (فص ۱۰) در مورد شمول رحمت الهی بر همه موجودات در باره آن بحث می‌شود. و در حکمت ادریسی (فص ۴) نیز، وقتی که گفته می‌شود علوم مکان و علو مکانت به حق نسبت داده می‌شود، اما فقط بر حسب مظاهر او - که همان موجودات عالم است - در واقع سخن درباره وحدت وجود است. اعیان موجودات به یک اعتبار غیر حق‌اند، و به این اعتبار

علوی که به آنها نسبت داده می‌شود علو اضافی است، چون علو ذاتی متعلق به خداوند است و بس. لیکن به اعتباری دیگری عیان عین حق‌اند، و به این اعتبار عالم ذاتاً دارای علو است، چون ذات آن ذات حق است.

به این صورت مهمترین مباحث نقدالنصوص تلخیص و مطابق تقسیم‌بندی خود جامی تنظیم شده است. واضح است که خود کتاب نقش‌النصوص به هیچ عنوان چنین نظم‌ی را ندارد. چون، همانطور که گفتیم (ص سی)، اصولاً بحث‌های شیخ‌اکبر مانند الهاماتی بی‌درپی است که بایکدیگر رابطه صرفاً افقی و استدلالی ندارد. به علاوه به سادگی ممکن است در مطالب نقش‌النصوص تقسیم‌بندی‌های دیگری را به وجود آورد (کتاب فصوص‌الحکم نیز، و به‌طور کلی تمام کتاب‌های شیخ، نظم و ترتیب خاصی ندارد). از همینجاست که شارحان مختلف هر کدام به نوبه خود سعی کرده‌اند که به آن نظم‌ی بدهند. همانطور که جامی در خصوص یکی از مباحث نوشته است، اولیاء «هریکی از مقام خود خبری داده‌اند» (۳/۵۱-۴). درباره مکتب شیخ‌اکبر نیز می‌توانیم بگوئیم که هرکسی از مقام خود به آن نظم و ترتیبی داده است، و بدون شك خبری که جامی از مقام خود درباره این مکتب داده است حائز اهمیت خاصی است.

۷- مآخذ نقدالنصوص

در دیباچه نقدالنصوص جامی چنین می نویسد: « این کلمه ای چند است از نصوص ارباب خصوص که ... جمع کرده می شود ... چون مرقع صوفیان هرپاره ای از جایی اندوخته ... بعضی از انقاس متبرکه شیخ بزرگوار، و بعضی از معارف قدسیه متابعان او از مشایخ کبار: چون ... القونیوی ... و مریدان و مستفیدان او، چون ... الجندی ... و ... الفرغانی ... و غیر ایشان از ارباب ذوق و وجدان ... به تخصیص، شارحان فصوص الحکم» (۱۸/۱۵-۱۹/۴).

اما در متن خود کتاب جامی معمولاً مآخذ هر قسمت را ذکر نمی کند و به این اشاره ای که در دیباچه خود نوشته است اکتفا می کند. بنابراین در این بخش از مقدمه قصد ما این است که مآخذ نقدالنصوص را، اعم از آنها که جامی خود مشخص می کند و آنها که مشخص نمی کند، پیدا کنیم و نشان بدهیم که تا چه حد نقدالنصوص شبیه به «مرقع صوفیان» است. به این منظور نخست خلاصه نتایج این تحقیق، دوم منابعی را که خود جامی ذکر کرده است، سوم منابعی که ذکر نکرده ولی نگارنده توانسته آنها را پیدا کند، و چهارم جزئیات تمام مآخذ و منابع نقدالنصوص بیان خواهد شد. اینجلازم است به نکته مهمی درباره منابع این کتاب و کار جامی اشاره کنیم، و آن ترجمه های درازی است که جامی از کتابهای دیگران، مانند شرحهای فصوص قیصری و کاشانی، انجام داده است. در تاریخ تفکر اسلامی کمتر به چشم می خورد که بزرگی به مقام جامی آثار دیگران را - آن هم بایک سلاست و روانی شگفت انگیز - ترجمه کرده باشد. مواردی وجود دارد، مانند ترجمه های خیام و سهروردی از بعضی از آثار ابن سینا، ولی راقم این سطور اطلاعی ندارد که در

موردی دیگر کسی که مقام او در نثر نویسی و به طور کلی در ادبیات فارسی نظیر مقام جامی باشد قطعاتی از آثار دیگران را ترجمه کرده باشد. تا آنجا که نگارنده توانسته تحقیق کند رویهمرفته ۲۱ صفحه از نقدالنصوص ترجمه و یا ترجمه و تحریر آثار پیشینیان جامی است.

الف. خلاصه ماخذ

نقدالنصوص دارای ۲۶۶ صفحه است، و به طور متوسط هر صفحه دارای ۲۳ سطر است. از این صفحات منابع ۱۷۱ صفحه، یعنی ۶۴ درصد کتاب، به دست آمده است، و بدون شك با تحقیق بیشتر منابع اکثر مطالب باقی مانده کتاب نیز روشن خواهد شد. به طور کلی ۲۳ صفحه نقدالنصوص، که شامل است بر ۱۰ صفحه خود نقش الفصوص، از «شیخ بزرگوار» ابن عربی است، ۴۵ صفحه از قونیوی، ۲۱ صفحه از جندی، ۹ صفحه از فرغانی، و $\frac{1}{4}$ صفحه از «غیرایشان از ارباب ذوق و وجدان»، مسن جمله $\frac{1}{4}$ صفحه از «شارحان فصوص الحکم» غیر از جندی، یعنی ۱۴ صفحه از کاشانی و $\frac{1}{4}$ صفحه از قیصری.

ب. ماخذی که خود جامی مشخص کرده است

۱. شیخ بزرگوار: از ابن عربی جامی در ۱۵ مورد از ۷ کتاب مختلف با ذکر اسم کتاب و در ۱۰ مورد بدون ذکر اسم کتاب نقل قول می کند.
۲. قونیوی: جامی از ۶ کتاب قونیوی در ۱۸ موضع با ذکر اسم نقل می کند.
۳. جندی: در ۳ مورد با ذکر اسم از او نقل می شود.
۴. فرغانی: با ذکر اسم از او نقل نمی شود.
۵. «غیرایشان از ارباب ذوق و وجدان»
- (الف). شارحان فصوص: در ۱۱ مورد از کاشانی با ذکر اسم نقل قول میشود ولی از شرح فصوص وی نقل نمی شود.
- (ب). دیگران
- (۱). عزالدین کاشانی: در يك مورد با ذکر اسم از مصباح الهدایه

نقل می‌شود.

(۲). ابواب ابراهیم اسماعیل المستملی: در دو مورد از شرح تعرف نقل قول می‌شود.

(۳). سلطان ولد: جامی سه بار از وهد نامه و یک بار از دیوان وی با ذکر اسم وی نقل می‌کند.

(۴). صحاح اللغة: در ۱۲ موضع با ذکر اسم کتاب نقل می‌شود.

(۵). ابن جوزی: در سه مورد از تاریخ المنتظم نقل می‌شود.

(۶). الکشاف: یک مورد.

(۷). تاج المصادر: یک مورد.

(۸). علی بن ابی طالب (ع): در یک مورد شعری از آن حضرت نقل می‌شود.

(۹-۱۳). شعرای مختلف: از مولانا جلال الدین هفت مرتبه با ذکر منبع نقل می‌شود و از سنائی، حلاج، اوحد الدین کرمانی و ابن فارض هر کدام یک مورد نقل می‌شود.

۶. جامی نیز از «بعضهم» و «بعض اهل النظر» و مانند آن در ۳۰ مورد نقل قول می‌کند. مأخذ ۱۷ فقره از آنها معلوم شده است: یک مورد خواجه نصیر الدین طوسی (۲/۲۲)، یک بار سید شریف جرجانی (۶/۲۲)، دو بار جندی (۲۱/۱۶۸)، (۱۹/۲۳۷)، یک بار فرغانی (۱۰/۵۹)، پنج بار عبدالرزاق کاشانی (۲۴/۱۶۹، ۲۳/۲۰۸، ۲۲/۲۳۶، ۲۵/۲۴۸، ۲۳/۲۰۸، ۱۱/۱۵، ۱۵/۸۷، ۱۵/۹۵)، چهار بار عزالدین کاشانی (۱۰/۲۴۵، ۳/۴۳) و دو بار قیصری (۱۲/۱۳۰، ۲۰/۱۰۸).

ج. نقل قولهایی که به آنها تصریح نشده است

۱. شیخ بزرگوار

(الف). فصوص الحکم: نقل قول ۱۳ بار، رو بهمرفته ۳۰ سطر؛ ترجمه ۴ بار، ۲۵ سطر؛ ترجمه و تحریر ۶ بار، ۴۸ سطر.

(ب). فتوحات مکیه: نقل قول ۲ بار، ۳۲ سطر.

۲. قونیوی

(الف). فکوک: ۳۷ بار، ۳۳۸ سطر.

(ب). تفسیر الفاتحه: ۱۳ بار، ۲۲۳ سطر.

(ج). تبصرة المبتدی: ۴ بار، ۸۰ سطر.

(د). مفتاح الغیب: ۱۰ بار، ۷۸ سطر.

(ه). نفعات الالهیه: ۱ بار، ۱۹ سطر.

(و). فصوص: ۵ بار، ۱۹ سطر.

(ز). رساله الهادیه: ۱ بار، ۳ سطر.

(ح). منابع دیگر (۱): ۲ بار، ۶۲ سطر.

۳. جندی، شرح فصوص: نقل قول ۴۷ بار، ۴۰۲ سطر؛ ترجمه ۳ بار، ۵۱ سطر؛

ترجمه و تحریر ۱ بار، ۸ سطر. مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

۴. فرغانی

(الف). مشارق الدراری: ۱۲ بار، ۸۳ سطر.

(ب). منتهی المدارک: ۱۲ بار، ۱۱۳ سطر.

۵. «غیرایشان از ارباب ذوق و وجدان»

(الف). شارحان فصوص^۱

(۱). کاشانی: نقل قول ۳۴ بار، ۲۱۰ سطر؛ ترجمه ۵ بار، ۴۰

سطر.

(۱). تعداد شروحی که بر فصوص نگاشته شده است غیر از آنچه در اینجا ذکر شده بسیار است، و بعید نیست که جامی از بعضی از آنها نیز استفاده کرده باشد. از شروح مهم دیگر فصوص که به نظر نگارنده رسیده ولی ظاهراً جامی از آنها استفاده نکرده است دو شرح فارسی فصوص است، یکی شرح بابا رکن الدین شیرازی و دیگری شرح خواجه پارسای بخاری، که نسخه خطی هر دو در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

- (۲). قیصری: نقل قول ۸۱ بار، ۴۰۶ سطر؛ ترجمه ۳۲ بار، ۲۱۴ سطر.
(ب). دیگران
- (۱). عزالدین کاشانی، مصباح الهدایه: ۶ بار، ۱۰۰ سطر. شرح قصیده تالیه: ۷ بار، ۳۵ سطر.
- (۲). ابو محمد حامد اصفهانی، قواعد التوحید: ۵ بار، ۵۷ سطر.
- (۳). سید شریف جرجانی، شرح المواقیف: ۲ بار، ۲۴ سطر؛ تسدید القواعد: ۱ بار، ۲۱ سطر.
- (۴). حمزه فناری، مفتاح الانس: ۱۰ بار، ۲۱ سطر.
- (۵). خواجه نصیر، مفاوضات: ۱ بار، ۸ سطر.
- (۶). شیخ محمود شبستری، حق الیقین: ۲ بار، ۶ سطر؛ گلشن راز: ۱ بار، دو سطر.
- (۷). مولانا جلال الدین، مثنوی: ۱۳ بار، ۲۸ سطر؛ دیوان شمس: ۵ بار، ۲۷ سطر.
- (۸). عطار، منطق الطیر: ۳ بار، ۷ سطر؛ دیوان: ۱ بار، ۱۰ سطر.
- (۹-۱۱). شعرای دیگر: عراقی، ۴ سطر؛ سنائی، ۱ سطر؛ خواجه ابوالوفاء، ۲ سطر؛ حلاج، ۲ سطر.

۵. جزئیات نقل قولها

لازم است چند نکته را در خصوص جدول زیر یادآوری کنیم: عدد اول و دوم نمودار صفحه و سطر آغاز هر عبارت نقل شده است. عدد سوم نمودار تعداد سطرهای نقل شده است. حروف سیاه نمودار این است که جامی خود مآخذ نقل قول را مشخص کرده است. «ج س» یعنی جمع سطور، و «ج کس» یعنی جمع کل سطور. مآخذ دقیق این نقل قولها را می توان توسط رجوع به تعلیقات کتاب حاضر مربوط به صفحه و سطر که در جدول ذکر شده است به دست آورد.

۱. ابن عربی

۱۲ ۱۸/۲۰۳	۷ ۸/۲۲۹	صوص الحکم
۸ ۶/۲۰۸	۶ ۲۷/۲۲۹	نقل قول صریح
۴۸ ج س	۲ ۱/۲۳۵	۳ ۹/۷۲
جک س ۱۴۶	۵ ۸/۲۵۹	۲ ۲۵/۱۱۹
فتوحات مکیه	ج س ۵۹	۱ ۶/۱۲۰
۶ ۱۶/۲۹	تحریر	۲ ۱۰/۱۲۱
۱۱ ۱۱/۵۴	۲ ۲۶/۱۲۱	۲ ۲/۱۲۸
۶ ۲۲/۵۴	۸/۲۳۷	۱ ۶/۱۵۸
۸ ۱۹/۶۲	ترجمه	۴ ۱۵/۱۶۱
۹ ۱۷/۱۲۹	۲ ۴/۱۲۱	۱ ۸/۱۲۰
۴ ۲۳/۱۴۲	۸ ۱۲/۱۲۴	۱ ۱۶/۱۷۴
۸ ۲۳/۱۹۵	۳ ۷/۱۳۶	۲ ۲۶/۱۸۰
۲۹ ۲۰/۲۳۲	۱۲ ۱۹/۲۲۷	۱ ۵/۱۹۵
۳ ۱۲/۲۳۵	ج س ۲۵	۱ ۴/۲۱۳
۱۵ ۱۵/۲۳۵	ترجمه و تحریر	۵ ۱۳/۲۱۴
۹ ۱۹/۲۴۷	۷ ۲/۹۹	۲ ۲۳/۲۱۶
ج س ۱۰۸	۳ ۱۸/۱۲۱	۴ ۷/۲۲۴
کيفية السلوك	۷ ۳/۱۲۳	۶ ۱۳/۲۲۷
۲۰ ۱۵/۲۶۵	۱۱ ۱۲/۱۲۳	۲ ۳/۲۲۹

پنجاوله

ماخذ قدا لصوص

۳ ۱۹/۱۴۲	القسم الالهی	انشاء الدوائر
۱ ۵/۱۵۴	۳ ۴/۹۷	۱۰ ۱۳/۱۰۳
۱ ۱۹/۲۱۳	عتقاء مغرب	۹ ۲/۱۰۶
ج ك س ۳۱۳	۳ ۱۲/۱۰۳	کتاب الاله
	معلوم نیست	۹ ۱۴/۱۹۵

۲ . صدرالدين قونیوی

۳ ۱۱/۲۵۲	۳۹ ۸/۱۷۷	فکوک
۳ ۱۷/۲۵۲	۲ ۲۵/۱۷۸	۵ ۳/۲۸
۳ ۱۵/۲۵۵	۴ ۹/۱۷۹	۲ ۲۴/۸۳
۱۷ ۳/۲۵۷	۵ ۶/۱۸۳	۳۶ ۹/۹۷
۲ ۷/۲۶۲	۷ ۱۲/۱۸۴	۳ ۱۳/۱۱۲
۲ ۱۲/۲۶۳	۲ ۱۰/۱۹۴	۲ ۲۴/۱۱۴
۱۱ ۳/۲۶۴	۷ ۴/۱۹۸	۴ ۳/۱۳۷
۹ ۱۰/۲۶۴	۵۰ ۱۳/۲۰۰	۳ ۷/۱۳۷
۱۳ ۳/۲۶۸	۵ ۳/۲۰۶	۱۳ ۱/۱۴۱
۳ ۱۶/۲۶۸	۱۰ ۱۳/۲۱۱	۲ ۳/۱۴۷
ج س ۲۵۵	۷ ۱۵/۲۱۲	۵ ۲۱/۱۴۸
تفسیر الفاتحه	۱۱ ۷/۲۱۸	۳ ۳/۱۴۹
۱۹ ۱۵/۷۲	۱۲ ۱۸/۲۳۱	۸ ۱۰/۱۴۹
۷ ۱۱/۷۳	۱۴ ۶/۲۳۸	۷ ۳/۱۵۵
۳۹ ۱۸/۷۳	۱۷ ۱۵/۲۴۰	۹ ۱۰/۱۵۵
۲ ۲۵/۷۳	۲۳ ۲۲/۲۴۲	۱ ۱۶/۱۵۶
۲ ۲۴/۹۴	۳۵ ۲۱/۲۵۱	۷ ۵/۱۶۵

شفت

نقد النصوص

نصوص	٢ ٨/٢٧	٥ ١٢/١١٦
٢ ١١/٢٣	٨ ١٨/٣٧	٢ ١/١٢٩
٣ ١٢/٢٦	٢ ١٢/٦٧	٩ ١٨/١٢٥
١ ٢٥/٣٢	٨ ١٨/٦٧	٣٢ ٥/١٦٦
٥ ١٢/٢٧	٩ ٢/٦٨	٩ ١١/١٨٢
٢ ١٦/٨٤	١٨ ١٨/٦٩	١٤ ١١/١٨٥
٥ ٦/١٢٧	٦ ٢/١١٨	٣ ٢/١٨٧
ج س ٢٠	١٧ ١٩/١٢٣	١٣ ١١/١٨٧
نفحات الالهيه	١٠ ١٦/١٢٨	١٢ ٣/١٩١
١٩ ٢١/١١٦	٦ ٥/١٢٥	١٥ ١٩/٢٢٢
شرح الحديث	ج س ١٢٣	٥٣ ٢١/٢٧٨
٢٠ ٧/٣٢	بصرة المبتدى	ج س ٢٣٨
رسالة الهادي	٣٧ ٣/٤٩	مفتاح الغيب
٣ ٨/٢٨	٨ ٢٢/٥٠	٣ ١١/٢٨
معلوم نيست	١٣ ٣/٥٢	٣ ١٤/٢٨
٢١ ٣/٥٢	١٣ ٣/٥٨	١٠ ١٨/٢٨
٢١ ٢٢/١٨٥	١٠ ١٠/٦٢	٣ ٢١/٢٨
ج س ٦٢	١٧ ٢٣/٢٨٠	٨ ١٨/٢٥
ج ك س ١٠٣٨	ج س ٩٨	٨ ٢٣/٢٦

٣ . موييدالدين الجندی

٢ ٨/٦٧	٨ ٢/٣٦	شرح نصوص الحكم
٥ ٢٠/٨٢	٦ ١٢/٣٨	نقل قول صريح
٢ ٥/٨٥	٢٣ ١٠/٢٥	١٥ ٨/٢٧
٢ ١٨/٨٥	١١ ١٢/٦٣	٣ ١١/٢٩

شخصياتك

ماخذ تقدا للنصوص

٢٠ ٨/٢٤٥	١٠ ١٦/١٥٢	١١ ١٠/٨٩
١٢ ٢/٢٤١	١٨ ٢٠/١٦٢	٢٧ ١٢/٩٩
١٩ ١٢/٢٤٥	٥ ٢/١٦٢	٣ ١٠/١١١
١٦ ١٢/٢٤٧	٣ ٣/١٦٥	١ ١٨/١١١
١ ٥/٢٧٢	٣ ١٢/١٦٧	٣ ٩/١١٢
٥ ٩/٢٧٢	٨ ٢١/١٦٨	١ ٢٤/١١٢
ج س ٢٣٠	٥ ١٧/١٧١	٣ ٩/١١٢
تحرير	١ ٢/١٧٧	٢ ٣/١١٥
٣ ١٢/١٩٢	١٠ ١/٢٠٣	١ ١٢/١١٩
ترجمه	٢ ٧/٢٠٢	٢ ٨/١٢٠
٧ ١٥/١٠٠	١٢ ١/٢٠٥	٦ ١٢/١٢٧
١٤ ١٨/١٦٧	٦ ٨/٢١١	٢ ١٣/١٢٩
٣٠ ١٢/١٨٩	٣ ٦/٢١٢	٥٨ ١٢/١٣٣
ج س ٥١	١٣ ١٢/٢٣٢	٩ ١٩/١٣٨
ترجمه و تحرير	١٣ ١٩/٢٣٧	٥ ٦/١٤٧
٨ ٢/١٧٢	١١ ٢/٢٤٠	١١ ١٢/١٤٧
ج ك س ٢٩٢	٢ ٣/٢٤٥	٦ ٢٣/١٥١

٣. سعدالدين فرغانى

١١ ٥/١٥٣	١٣ ١٣/٣٦	منتهى المدارك
ج س ٩٧	٣ ١٥/٣٨	نقل صريح
ترجمه	١٨ ٧/٣٩	٥ ١٩/٢٦
١٦ ٢٢/٤٣	٦ ٩/٢٠	٢٥ ١٣/٢٩
مشارك اللىدارى	١ ٦/١٥٢	٢ ١٠/٣٢
نقل صريح	٢ ٩/١٥٢	٩ ٣/٣٥

فہست و دو

تقدالصوص

۲ ۲۲/۱۹	۲ ۲۲/۱۱۸	۴ ۶/۲۶
۱۱ ۸/۲۴۸	۲ ۲/۲۰۸	۵ ۲۲/۲۹
ج س ۱۶	۶ ۲۷/۲۷۵	۱۱ ۲۰/۳۱
ج ك س ۱۹۶	ج س ۶۷	۱۴ ۷/۲۰
	تحریر	۳ ۱۰/۵۹
	۳ ۹/۱۹	۲۰ ۵/۹۰

الف . شارحان فصوص

(۱) . عبدالرزاق كاشانی

تحریر	۳۴ ۹/۲۲۰	شرح فصوص الحکم
۲ ۶/۱۱۱	۷ ۱/۲۲۲	نقل صریح
ترجمہ	۷ ۱۲/۲۲۹	۲ ۲/۲۰
۲۰ ۵/۱۸۱	۱۵ ۳/۲۳۱	۲ ۶/۸۲
۱۱ ۱/۲۱۷	۲ ۲۲/۲۳۴	۱ ۵/۱۰۸
ج س ۳۱	۱ ۲/۲۳۵	۶ ۸/۱۰۸
ترجمہ و تحریر	۲ ۵/۲۴۵	۱ ۹/۱۱۹
۳ ۱/۱۳۹	۲ ۱۸/۲۴۶	۳ ۲۲/۱۱۹
۴ ۳/۱۸۳	۴ ۸/۲۵۴	۱ ۳/۱۲۶
۲ ۱۱/۱۸۳	۲ ۱۴/۲۵۴	۱۲ ۹/۱۵۷
ج س ۹	۵ ۳/۲۵۹	۱ ۱/۱۶۹
ج ك س ۲۱۵	۶ ۱۶/۲۶۰	۴ ۱۱/۱۶۹
اصطلاحات الصوفیہ	۱۴ ۱/۲۶۹	۸ ۱۱/۱۹۸
۵ ۹/۱۷	۱ ۷/۲۷۲	۱۲ ۲۳/۲۰۸
۸ ۱۷/۴۰	۷ ۳/۲۷۴	۸ ۳/۲۱۵
۹ ۱۱/۴۱	ج س ۱۷۳	۳ ۱۷/۲۱۵

ثقت و صه

مآخذ قدا النصوص

ج س ٣٨	ج س ٥٩	٤ ١٣/٥٢
شرح منازل المالكين	ثاويلات اهرآن	٣ ٦/٥٤
١٣ ١٢/٨٠	٦ ٢١/١٠٣	٢ ٢١/٦٩
معلوم نيت	٢ ٢٤/١١٧	٣ ٢٥/٨٢
٢ ٣/١٨١	٥ ٢٢/٢٢٦	٦ ٢١/٩٨
ج ك س ٣٢٧	٧ ٢٥/٢٢٨	٧ ٢٥/١٠٧
	١٨ ٢٦/٢٢٩	١٢ ٢٤/١٢٢

(٢) . داود قيصري

٢ ١٣/١٣٩	٣ ٢/١٠٣	شرح فصوص الحکم
٢ ٧/١٤٠	٢ ٢١/١٠٧	نقل صريح
٣ ١٩/١٤١	١ ٥/١٠٨	٣ ٢٥/٢٣
٨ ١١/١٤٧	٢ ٦/١٠٨	٢ ٥/٢٤
١٢ ١/١٥٠	٣ ٢٤/١٠٨	٤ ٦/٢٢
٢٤ ١٥/١٦٠	٣ ٥/١٠٩	٦ ١٠/٢٢
١٠ ١٩/١٦١	٤ ٦/١١١	٢ ٣/٢٣
٢ ٢٦/١٦١	١ ٧/١١٣	٢ ٣/٥٣
٣ ١٥/١٦٢	٤ ٢/١١٤	٢٧ ٢٠/٥٥
٢ ١١/١٦٣	١ ٨/١١٤	١٣ ٢٢/٥٦
١٠ ١٢/١٦٣	٣ ١٢/١١٤	٢ ٤/٨٢
١ ١٢/١٧٠	٦ ٥/١١٥	١ ٧/٨٢
١٤ ٣/١٧١	٢ ١١/١١٩	٧ ٣/٨٢
٦ ٣/١٧٣	٢ ١٤/١١٩	٢ ١٣/٨٢
٧ ٢١/١٧٤	١ ٦/١٢٠	٧ ١/٩٧
٢ ١/١٧٥	١٠ ٣/١٢٦	٥ ٩/٩٩
٢ ٣/١٧٧	١ ٢٧/١٢٨	٣ ٢٣/١٠٢

شصت و چهار

تقدیرالموس

۱۳ ۷/۱۳۸	۳ ۱۲/۲۵۹	۱۲ ۱۲/۱۸۰
۶ ۴/۱۳۹	۲ ۱۱/۲۷۰	۲ ۲۰/۱۹۱
۸ ۲۳/۱۴۱	۲ ۳/۲۷۲	۲ ۲۲/۱۹۲
۶ ۸/۱۴۲	۱۵ ۶/۲۷۳	۲ ۲۶/۱۹۲
۷ ۳/۱۴۳	۳ ۹/۲۷۴	۷ ۳/۱۹۴
۶ ۱۱/۱۴۳	۲ ۱۱/۲۷۷	۲ ۹/۱۹۵
۴ ۱۶/۱۴۵	۱۰ ۱۵/۲۷۷	۱ ۱۳/۱۹۹
۷ ۲۰/۱۴۵	ج س ۲۰۶	۳ ۱۴/۲۰۲
۵ ۹/۱۴۸	تحریر	۵ ۳/۲۱۱
۶ ۲۶/۱۵۲	۴ ۱۶/۱۰۳	۱ ۵/۲۱۲
۳ ۱۰/۱۵۶	۲ ۱۹/۱۹۸	۳ ۱/۲۱۳
۱۵ ۱۵/۱۶۹	۹ ۳/۲۶۲	۵ ۵/۲۱۳
۱۱ ۱۲/۱۷۶	ج س ۱۵	۱۱ ۱۰/۲۱۳
۱۲ ۱۷/۱۸۸	ترجمه	۳ ۱۳/۲۱۹
۴ ۳/۱۹۳	۴ ۵/۶۳	۳ ۴/۲۲۳
۷ ۲۲/۱۹۹	۵ ۵/۱۰۲	۷ ۱۴/۲۲۳
۵ ۸/۲۰۶	۱۱ ۱۰/۱۰۹	۲ ۹/۲۲۴
۴ ۱۸/۲۰۸	۲ ۸/۱۱۳	۷ ۱۲/۲۲۴
۱۱ ۲/۲۱۶	۳ ۱۴/۱۱۳	۱ ۱۲/۲۲۷
۱۰ ۱۰/۲۲۲	۱۰ ۱۶/۱۱۴	۳ ۱۰/۲۲۵
۴ ۲۲/۲۲۲	۳ ۸/۱۲۱	۱۳ ۶/۲۲۷
ج س ۲۱۴	۵ ۶/۱۲۴	۳ ۳/۲۲۹
ترجمه و تحریر	۵ ۵/۱۲۵	۲ ۱۲/۲۵۱
۱۰ ۲۱/۸۹	۷ ۱۱/۱۳۶	۳ ۱۷/۲۵۱
۵ ۱۸/۱۱۹	۵ ۱۰/۱۳۷	۳ ۲/۲۵۶

شصت و پنج

مآخذ تقدالصوص

۶ ۲۷/۲۱۳	التوحيد و النبوة	۸ ۱۴/۱۲۲
۳ ۸/۲۱۴	نقل صريح	۴ ۱۹/۱۴۲
۱۳ ۱۳/۲۷۵	۱۳ ۱۸/۶۶	۱۸ ۱۶/۱۷۳
ج ۳۰ از التوحيد	۱ ۷/۲۱۴	۶ ۴/۱۹۹
ج ۲۲۶ كس	ترجمه و تحرير	ج ۵۱
	۴ ۲۱/۲۱۳	ج ۳ از شرح فصوص ۶۸۶

۵ ب . ديگران

۱ ۴/۱۲۵	۸ ۲۲/۲۳۸	(۱) عزالدین کاشانی
۳ ۱۲/۱۲۸	۲ ۲۴/۲۷۰	مصباح الهدایه
۱۰ ۱۶/۱۳۰	ج ۳۵	۷۶ ۸/۷۷
۱ ۱۱/۱۵۱	ج ۲۱۱ كس	۲۴ ۱۲/۱۱۵
۱ ۱۵/۱۵۱	مزیّن	۲ ۲۶/۱۱۵
۲ ۱/۱۹۳	(۲) مولوی	۴ ۱۲/۱۳۱
۶ ۷/۱۹۳	مثنوی	۱۰ ۲۳/۱۵۶
۲ ۲۲/۲۱۹	۴ ۱۸/۱۹	۴۸ ۸/۱۵۸
۱ ۱/۲۲۰	۳ ۱۴/۴۷	۱۲ ۱۵/۱۵۹
ج ۵۵	۳ ۲۲/۹۰	ج ۱۷۶
دیوان شمس	۲ ۲۴/۹۶	شرح قصیده نالیه
۶ ۸/۶۵	۷ ۱۴/۱۰۱	۵ ۵/۸۷
۴ ۱۹/۶۸	۴ ۲۴/۱۰۹	۱۱ ۱۵/۹۵
۶ ۱۳/۹۵	۱ ۱۷/۱۱۸	۲ ۱۶/۱۰۸
۱۰ ۲۲/۱۰۶	۲ ۶/۱۲۱	۴ ۲۰/۱۰۸
	۲ ۱۲/۱۲۲	۳ ۱۲/۱۳۰

شہت و شش

تقدالتموص

۱ ۲۶/۹۷	۴ ۱۶/۲۳	۸ ۲۲/۱۲۲
۱ ۲۰/۱۳۴	۲۰ ۷/۴۳	۱ ۲۳/۲۰۷
۲ ۱۷/۱۲۲	تسدید القواعد	۴ ۱۴/۲۰۸
۱ ۲۴/۱۶۱	۲۱ ۶/۲۲	۴ ۸/۲۰۹
۲ ۲۴/۱۶۷	ج ك س ۴۵	ج س ۴۳
۱ ۲۶/۱۶۷	(۶) . المستملی	ج ك س ۹۸
۲ ۱۶/۲۴۵	شرح تعرف	(۳) . سلطان ولد
ج س ۱۹	۱۹ ۱۳/۱۵۰	ولدناہ
(۹) . عطار	۵ ۱/۲۴۸	۲۴ ۱۱/۲۴
دیوان	ج س ۲۴	۱۸ ۱۱/۸۸
۱۰ ۲/۱۴۶	(۷) . فناری	۲۲ ۵/۲۲۸
منطق الطیر	مفتاح الانس	ج س ۶۴
۲ ۱۵/۱۳۶	۴ ۲۳/۶۹	دیوان
۵ ۶/۲۷۶	۶ ۷/۷۰	۱ ۱۹/۳۰۴
ج س ۱۷	۹ ۱۶/۷۰	ج ك س ۶۵
(۱۰) . ابن الجوزی	۲ ۲۱/۷۱	(۴) . ابو محمد اصفہانی
تاریخ المنتظم	ج س ۲۱	قواعد التوحید
۵ ۱۶/۱۴۹	(۸) . جوہری	۱۱ ۱۷/۵۸
۶ ۱۹/۲۶۰	صاح الفلک	۲۴ ۲/۶۰
۲ ۱۷/۲۶۲	۱ ۱۹/۲۰	۱۰ ۱۱/۶۱
ج س ۱۳	۲ ۱۴/۲۹	۴ ۵/۶۲
(۱۱) . شبتری	۱ ۱۸/۵۳	۸ ۱۲/۹۶
حق الیقین	۲ ۲۳/۶۶	ج س ۵۷
۲ ۸/۲۵	۲ ۱۹/۹۰	(۵) . سید شریف جرجانی
۴ ۱/۲۶	۱ ۲۳/۹۱	شرح المواظف

شصت و هفت

ماخذ نقد النصوص

(۱۸). خواجه ابوالوفاء	۳ ۸/۹۵	گلشن راز
۲ ۵/۲۷	۱ ۳/۱۷۰	۲ ۱۳/۲۵
(۱۹). شاهنامه فردوسی	(۱۵). حلاج	ج س ۸
۱ ۲/۹۰	۲ ۸/۸۲	(۱۲). سنالی
۱ ۱۲/۱۰۱	۲ ۳/۲۸۱	حدیقة الحقیقه
(۲۰). تاج المصادر	(۱۶). اوحدالدین کرمانی	۱ ۱۰/۶۳
۱ ۲۲/۱۰۹	۲ ۱۲/۷۶	۹ ۱۸/۱۳۱
(۲۱). ابن قاری	(۱۷). الکشاف	(۱۳). علی بن ابی طالب (ع)
۱ ۷/۲۳۸	۳ ۲۳/۱۵۷	۳ ۴/۹۲
		(۱۴). لمعات عراقی



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۸. روش تصحیح متن

الف. نسخه‌های خطی

در تصحیح متن نقدالنصوص شش نسخه خطی در دست بود، که پنج نسخه از آنها مسلماً و یکی از آنها احتمالاً در زمان حیات جامی نوشته شده بود. مشخصات نسخه‌ها بدین قرار است:

۱. بدون تاریخ کتابت. این نسخه متعلق به يك مجموعه از کلیات جامی در کتابخانه ملی در تهران است (مجموعه شماره ۱۳۳۵). این مجموعه در دو مجلد و به خط نسخ بسیار خوانا نوشته شده است (نصویر ۳). کاغذ و خط مجموعه به کاغذ و خط کتابهای دوره حیات جامی بی شباهت نیست. در آخر رساله ارکان حج در این مجموعه چنین آمده است: «وَأَنَا الْفَقِيرُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَحْمَدَ الْجَامِي وَفَقَهُ اللَّهُ مَبِجَانَهُ لَمَا يَجِبُهُ وَيَرْضَاهُ». اما به دلایلی که خواهیم گفت این نسخه از خود جامی نیست. در هیچ جای مجموعه تاریخ کتابت به چشم نمی‌خورد. این نسخه از نقدالنصوص دارای ۵۵ برگ، و هر برگ آن حاوی ۲۷ سطر است.

۲. تاریخ کتابت ۸۹۰. نسخه‌ای است متعلق به مجموعه بشیر آقا (ایوت) در کتابخانه سلیمانیه در استانبول تحت شماره ۹۳/۱. خط تعلیق با حذف بسیاری از نقطه‌ها. ۱۹ سطر، ۹۳ برگ.

زیر عنوان کتاب در صفحه اول قبل از شروع متن به خطی غیر از خط متن چنین نوشته شده است: «الأسطر التي بعد البسمة خط أستاذ الطريقة و الحقيقة مولانا عبدالرحمن الجامي قدس الله روحه و نور ضريحه. و كذا في آخر الكتاب». سطوری که در اول کتاب آمده است و به خط جامی است چهار تا است و

به خط نسخ زیبائی نوشته شده است (تصویر ۲). در آخر کتاب با همان خط ولی با دقت کمتر چنین آمده است:

«قد فرغ من تسويد هذه النسخة الشريفة والصحيحة المنيفة أجل إخوان التجريد و أعز خلان التفريد ، الذي توجه من ساحل الوجود إلى لجة الفناء، الأخ في الله مولانا مصطفى الرومي وفقه الله لما يحبه و يرضاه و أغناه به عمّا سواه، في أواخر شهر جمادى الأولى سنة تسعين وثمانمائة. و أنا الفقير عبد الرحمن بن أحمد الجامي عفى عنه» (تصویر ۱). از مطالعه این نسخه کاملاً آشکار است که آن بر جامی خوانده نشده است.

۳ . S تاریخ کتابت ۸۷۶ . شماره ۱۳۵۶/۳ از مجموعه شهید علی پاشا در کتابخانه سلیمانیه . خط تعلیق خوانا با حذف بعضی از نقطه‌ها . ۱۹ سطر ، ۱۰۶ برگ (تصویر ۷).

آخر نسخه : «تمّ فی ۱۷ شوال ۸۷۶ فی بلدة کرمان علی يد الفقير الجاني جلال الاسلام الكرمانی بلغه الله غاية الأمانی».

۴ . D تاریخ کتابت ۸۷۷ . شماره ۷۴۰/۳ از مجموعه داماد ابراهیم پاشا در کتابخانه سلیمانیه . خط نسخ بسیار خوانا گاهی بدون نقطه . ۱۵ سطر ، ۱۹۴ برگ (تصویر ۶).

آخر نسخه : «تمّ فی عاشر ربيع الأول سنة سبع و سبعين وثمان مائة» .
۵ . P تاریخ کتابت ۸۸۲ . نسخه شماره ۱۲۶ از کتابخانه ملی پاریس . خط نسخ بسیار خوانا . ۲۱ سطر ، ۱۰۵ برگ (تصویر ۸).

در آخر این نسخه رساله نقش الفصوص به همان خط ضمیمه شده است، و در آن چنین آمده است: «تمّ کتاب نقش الفصوص لصاحب الفصوص رحمه الله. نبشته شد روز دهم از ماه رمضان از سال دو و هشتاد و هشتصد».

۶ . A تاریخ کتابت ۸۸۳ . نسخه شماره ش ۴۲۰۷ از مجموعه ایاصوفیه در کتابخانه سلیمانیه . خط نسخ واضح ، ۲۷ سطر ، ۶۶ برگ (تصویر ۵ و ۴).
آخر نسخه :

« این نسخه مقتبس از انقاس کرام

کز وی نفحات انست آید به مشام

از هجرت خیر بشر و فخر انام

در هشتصد و هشتاد و سیم گشت تمام

«والحمد لله على الاتمام والصلوة على خير الأنام وآله البررة الكرام والسلام».
میکروفیلم نسخه‌های ۲ تا ۴ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

ب . مقابله نسخه‌ها

در مقابله این شش نسخه از روشی استفاده شده است که نگارنده فکر اصلی روش را مدیون استاد محترم آقای دکتر صلاح الصاوی است . روش کار چنین بود که نخست یکی از نسخه‌ها را با صدای بلند خواندم و با ضبط صوت ضبط کردم و بعد نسخه دوم را با گوش دادن به نسخه اول با آن مقابله کردم . هر کجا اختلافی بود آن را در زیر نسخه اول ثبت کردم . سپس بقیه نسخه‌ها را با همین روش مقابله کردم ، با این فرق که در نسخه‌های بعدی هر کجا اختلافی به چشم می‌خورد با تمام نسخه‌های قبلی مقابله می‌شد ، و نه فقط با نسخه اول . مثلاً اگر در نسخه چهارم دیده می‌شد که به جای کلمه «با» کلمه «به» آمده است ، این مورد اختلاف با نسخه دوم و سوم هم دوباره مقابله می‌شد . به این ترتیب موارد زیادی پیدا شد که در مقابله اول به جهت عدم دقت کافی مشاهده نشده بود . با این روش همه اختلافات به جز آنها که صرفاً جنبه املائی داشت در آخر هر صفحه ثبت گردید . در تهیه نسخه منقح در هر مورد که اختلافی وجود داشت بر اساس ضوابط معین بهترین صورت انتخاب شد . این ضوابط عبارت بودند از تعداد دفعاتی که عین يك کلمه در نسخه‌های متعدد ثبت شده است ، صحت دستوری ، تناسب معنی ، و اگر از يك متن دیگر اخذ شده ، صورت صحیحی که در آن متن ضبط شده است .

ج . حواشی نقدالنصوص

نسخه‌های کهنه نقدالنصوص همه دارای حواشی متعددی از خود جامی است . بامروز زمان این حواشی در نسخه‌های متأخرتر معمولاً کم کم حذف می‌شود و در نسخه‌های جدیدتری که نگارنده دیده است معمولاً تعداد حواشی یا بسیار کم بوده و یا آنها به کلی حذف شده است . در چاپ سنگی نقدالنصوص که در دسترس بود

(به‌بشی ، ۱۳۰۶) ، هیچ کدام از حاشیه‌ها به طبع نرسیده است . جامی در بعضی از کتابهای دیگر خود ، مانند المدرة الفاهرة و ارکان حج (رك فهرست آثار او ، شماره‌های ۱۹ و ۳۸) ، از حواشی استفاده کرده است . حواشی جامی همه‌جا با کلمه «منه» مشخص شده است ، ولی چون همه حاشیه‌ها در هیچ کدام از نسخه‌ها نیامده است و ضمناً احتمال می‌رود که اشتباهاً حاشیه‌ای را به جامی نسبت داده باشند ، معیار آوردن حاشیه‌ای در متن نقدالنصوص این بوده است که لااقل در دو نسخه از نسخه‌های ششگانه آمده باشد . شش حاشیه که فقط در يك نسخه آمده و دارای کلمه «منه» است در آخر قسمت «اختلاف نسخ» (ص ۳۱۶) ضبط شده است .

در متن حاضر ۲۳۷ حاشیه چاپ شده است ، ولی هیچ نسخه بیشتر از ۲۲۷ حاشیه ندارد . تعداد حاشیه‌هایی که هر نسخه از ۲۳۷ حاشیه کم دارد بدین قرار است : H : ۱۰ ، D : ۱۱ ، J : ۱۹ ، A : ۲۲ ، S : ۲۸ ، P : ۷۰ . در ۷ مورد يك حاشیه فقط در دو نسخه ، در ۹ مورد در سه نسخه ، در ۲۳ مورد در چهار نسخه و در ۶۰ مورد در پنج نسخه آمده است . یعنی فقط در ۱۲۸ مورد يك حاشیه در هر شش نسخه آمده است .

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

قصد جامی در حواشی البته این بوده است که نکته‌ای یا مطلبی از متن را توضیح دهد . ولی به طور کلی می‌توانیم حواشی را مطابق نوع بیان و توضیحی که در بردارد تقسیم بندی کنیم : (۱) . در ۹۳ حاشیه جامی سعی کرده است که در باره مطلبی شرح بیشتری بدهد و یا اینکه توضیحاتی فرعی که مستقیماً رابطه‌ای با مطلب اصلی ندارد اضافه کند . (۲) . در ۵۵ حاشیه جامی با آوردن شاهی از شاعر یا نویسنده دیگری به توضیح مطلب می‌پردازد (۳) . در ۵۶ مورد جامی کلمه‌ای را که در متن آمده است تعریف می‌کند و یا شرح می‌دهد . (۴) . در ۱۷ مورد در باره متن نقدالنصوص و یا نقش النصوص توضیحات دستوری می‌دهد . (۵) . در ۶ مورد اعتباراتی دیگر و یا نظر گاههای نویسندگان دیگر را در باره يك موضوع یادآوری می‌کند.^۱

۱ . البته این تقسیم بندی مطابق سلیقه و تشخیص نگارنده این سطور است و ممکن است تقسیم بندیهای دیگر نیز داده شود . شماره این حواشی بر اساس این تقسیم بندی چنین است :
(۱) . ۷ ، ۵ ، ۴ - ۱۲ ، ۹ - ۱۲ ، ۱۵ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۴ ، ۲۷ - ۳۰ ، ۳۹ ، ۴۸ ، ۵۰ ، ۵۹ -

۵. دو روایت نقدالنصوص

در شش نسخه‌ای که از آنها استفاده شده است ظاهراً چهار نسخه (HSPA) به يك اصل و دو نسخه دیگر (JD) به يك اصل دیگر برمی گردد. بین این دو روایت حدود ۱۱۵ مورد اختلاف است، که بیشتر آنها غلط از طرف نسخه‌های JD است. از چهار نسخه HSPA نیز ممکن است که SP يك اصل مشترك داشته بود، زیرا که حدود ۲۵ مورد وجود دارد که این دو نسخه مشتركاً با سایر نسخه‌ها اختلاف دارند. ولی از آنجا که نسخه P بسیار مفلوط است و نسخه S نیز نسبتاً غلط زیاد دارد این ۲۵ مورد اشتراك چندان اهمیت ندارد. به هر حال مطالعه اختلاف نسخ در این شش نسخه نشان می دهد که هیچ کدام از دیگری استنساخ نشده است.

در باره اختلافات مربوط به دو روایت HSPA و JD می توان گفت که از ۱۱۵ مورد که این دو روایت با هم اختلاف دارد در ۱۰۴ مورد روایت HSPA صحیح تر به نظر رسید و در ۱۱ مورد روایت JD در متن حاضر البته در هر مورد از روایت صحیح تر پیروی شده است. اختلافات مربوط به این دو روایت در پائین صفحات متن نوشته شده است.

مرکز تحقیقات کتب و خطاطی اسلامی

→

- ۷۳، ۷۸، ۸۱-۸۳، ۸۵-۸۷، ۹۱-۹۵، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۶-۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۸-۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۳-۱۷۶، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۳-۲۰۵، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۴۸۵، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۰، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۰۸، ۱۵۰۹، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹، ۱۵۲۰، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳، ۱۵۲۴، ۱۵۲۵، ۱۵۲

۵. کلیات جامی متعلق به کتابخانه ملی به خط مؤلف نیست

همانطور که اشاره کردیم گفته می‌شود که نسخه کلیات جامی که در کتابخانه ملی در تهران تحت شماره ۱۳۳۵ محفوظ است به خط جامی است، و در آن نسخه آمده است که «أنا الفقیر عبدالرحمن بن أحمد الجامی». در فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی چنین نوشته‌اند: «معروف است خود جامی آنرا تحریر کرده . . .»، و در جای دیگر، «کاتب آن محتملاً مؤلف است».

اما دو دلیل وجود دارد که عدم صحت انتساب این نسخه را به جامی نشان می‌دهد. دلیل مهمتر وجود غلطهای فراوان در نسخه ن است، زیرا که قابل قبول نیست که مؤلف مرتکب این همه اشتباه در استنساخ کتاب خود شده باشد. و دلیل دوم مقابله خط نسخه ن با نوشته‌ای که بادلا بل قویتر به جامی منسوب است. این مقابله نشان می‌دهد که خط نسخه ن با خط آن نوشته اختلاف دارد.

اما دلیل اول: مقابله نسخه‌های ششگانه نشان داده است که غلطهای فراوان نسخه ن مانع از قبول این فرض است که این نسخه به خط شریف مؤلف باشد. درست است که اگر جامی کاتب آن بوده باشد، باید آن را در اواخر عمر استنساخ کرده باشد، زیرا وجود مثنوی هفت اورنگ حاکی از آن است که این مجموعه پس از سال ۸۹۰ نوشته شده است. اما بعید به نظر می‌رسد که وی در پیری فرتوت شده و دقت خود را از دست داده باشد، زیرا دو کتاب بسیار مهم و بزرگ او، یعنی شرح فصوص الحکم و فوالد الضیایة فی شرح الکافیة، مربوط به سالهای آخر عمر اوست.

صرف نظر از ۱۹ حاشیه که در نسخه ن نیامده است، ۶ سطر و ۱۴۰ کلمه نیز حذف شده و یا به متن اضافه شده است. اغلاط متعدد این نسخه در جدولی که خواهد آمد شمرده شده است. به علاوه در این نسخه اغلاط زیادی هم وجود دارد که در جدول نوشته نشده است، چون اهمیت آنها کمتر است. این اغلاط مخصوصاً از قبیل آوردن فعل مذکر (مثلاً «بفعل») به جای فعل مؤنث (مثلاً «نفعل») است در مواردی که به لحاظ قواعد دستور زبان عربی غلط محسوب می‌شود. بعید است

۱. فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی، فراهم آورده سید عبدالله انوار، ج ۳، تهران،

که نویسنده کتاب فوائد الضیائیة تا این اندازه نسبت به صرف و نحو عربی بی توجه بوده باشد.

گذشته از این همه همانطور که گفتیم روایت JD نقدالنصوص دارای صدو اندی اختلاف با متن مصحح ماست که بسیاری از آنها غلط محض است. به علاوه دریک مورد (۱۹/۲۶۶) در روایت JD يك کلمه که بدون آن نمی توان متن را صحیح دانست حذف شده است، و کاتب نسخه D متوجه این مطلب شده و جای کلمه محذوف را خالی گذاشته است، در حالی که کاتب نسخه J ظاهراً به این نکته پی نبرده است. راقم این سطور یقین دارد که مطالعه دقیق اختلافات روایت JD - که در پائین صفحات متن آورده شده است - و همچنین اختلافاتی که منحصراً به نسخه J است، که در قسمت « اختلاف نسخ » (ص ۲۸۳ به بعد) ذکر شده است، برای اعتقاد به اینکه خود جامی در استنساخ نسخه J دستی نداشته است کافی خواهد بود. اما دلیل دومی که نشان می دهد که نسخه J به خط جامی نیست مقایسه خط آن با اول و آخر نسخه H است. همانطور که اشاره شده اول نسخه H به خط مؤلف است (ر ک ص شصت و هشت)، و در آخر آن نیز جامی مطالبی را اضافه کرده است. دلیلی وجود ندارد که ما فرض کنیم این خط از خود جامی نیست، زیرا ظاهراً محلی برای جعل کردن و یا اشتباه کاتب در این مورد وجود ندارد. اما می توانیم تصور کنیم که کاتب نسخه J اسم جامی را نیز استنساخ کرده باشد. چهل سال پیش مرحوم ایوانف نشان داده بود که سه نسخه ای که ظاهراً به خط جامی بود، من جمله نسخه معروف سن پترزبورغ^۱، هیچ کدام به خط جامی نیست، با وجود اسم جامی در هر کدام از آنها. ایوانف شرح داده است که ظاهراً کاتب اسم جامی را از روی نسخه ای دیگر استنساخ کرده بود^۲. نسخه J نیز می توان از همین قبیل باشد. مقایسه خط جامی که در نسخه H آمده است با خط J (ر ک تصویر ۳ و ۲) نشان می دهد که این خطها از یک نویسنده نیست. بنابراین اگر آن چند سطر نسخه H به خط جامی

۱. ر ک از سعدی تا جامی، ص ۷۴۹.

۲. W. Ivanow, «Genuineness of Jami's Autographs», *Journal of the Bombay Branch of the Royal Asiatic Society*, 1934, vol. 10, no. 1-2, pp 1-7.

است، نسخهٔ J به خط وی نمی‌تواند باشد.

و. صحت و اختلاف نسخه‌ها

بهترین نسخه از نسخ ششگانه نسخهٔ A است. ولی این نسخه نیز با نسخهٔ نهائی مصحح حدود ۲۵۰ اختلاف دارد، که بسیاری از آنها اغلاط فاحشی از قبیل انداختن سطر و کلمه است.

با توجه به جدول زیر می‌توان درجهٔ صحت نسخه‌های مختلف را مقایسه کرد. در این جدول تعداد اختلافات هر نسخه با متن تصحیح شده ذکر شده است. البته بعضی از اختلافات کم اهمیت مانند اختلافات رایج املائی، وجود کلمانی از قبیل «شعر» و «نظم» قبل از اشعار^۱، نوشتن «صلی الله علیه و علی آله وسلم» به جای «صلی الله علیه وسلم» (مخصوصاً نسخهٔ D)، رعایت نکردن قواعد دستوری عربی در مورد افعال مذکر و مؤنث، و اضافه کردن کلمات دعائی مانند «دام فضله» بعد از «منه» در حواشی (مخصوصاً نسخهٔ H) - در این جدول به حساب نیامده است. ولی تمام اختلافات هر نسخه یا در پائین صفحات متن و یا در قسمت «اختلاف نسخ» ضبط شده است.^۲

۱. استعمال این کلمات در نسخه‌های خطی غالباً به منظور مشخص کردن اشعار و جدا کردن آنها از بقیهٔ متن کتاب است. در بسیاری از موارد و در بعضی از نسخه‌های نقدالنصوص نیز این کلمات با مرکب قرمز نوشته می‌شود، که نشان می‌دهد که منظور همان تعیین اشعار است. از مطالعهٔ روش استفاده از این کلمات در نسخه‌های خطی ششگانهٔ نقدالنصوص نگارنده به این نتیجه رسیده است که یا جامی در اصل کتاب از این کلمات استفاده نکرد و یا به هیچ وجه طرز استفادهٔ او از آنها در نسخه‌ها منعکس نشده است، چون هیچ نوع رابطه بین استعمال این کلمات در نسخه‌های مختلف وجود ندارد. به علاوه منظور از آنها تعیین اشعار است، و توسط چاپ کتاب اشعار کاملاً مشخص می‌شود، پس آوردن این کلمات در متن چاپ شده بی‌فایده به نظر می‌رسد.

۲. معمولاً اختلاف نسخ یا در پائین صفحات یک کتاب و یا در آخر آن آورده می‌شود. دلیل اینکه در این کتاب یک مقداری از نسخه‌ها در متن و بقیه در آخر کتاب آمده است این است که در میان اختلافات متعدد اکثریت بی‌اهمیت و به وضوح اشتباه است، و فقط بعضی از نسخه‌ها در پائین صفحات آورده شود. این است که در این کتاب کوشش شد تا تمام اختلافات مهم را در پائین صفحات آورده شود. این اختلافات مهم غالباً عبارت است از نسخه‌های بدلهائی که مربوط

P	S	H	J	D	A	نسخه
۷۰	۲۸	۱۰	۱۹	۱۱	۲۲	تعداد حاشیه‌های محذوف
۲۳	۱۷	۶	۶	۲۰	۴	تعداد سطرهای افزوده و محذوف
۳۱۳	۲۲۲	۱۹۷	۱۳۸	۱۳۸	۶۱	تعداد کلمات افزوده و محذوف و سطرهای تکرار شده
۵۱۱	۲۶۱	۲۳۷	۲۸۱	۲۳۹	۱۱۳	تعداد کلمات تحریف شده و غلط و کلمات پیش و پس شده
۳۵	۲	۶	۴	۷	۵۷	تعداد اغلاط مربوط به تعیین متن نقش النصوص و جدا کردن آن از شرح
۹۵۲	۵۳۰	۴۵۶	۴۴۸	۴۱۵	۲۵۷	تعداد کل اختلافات با متن چاپ شده ما

از این جدول روشن است که کاتبان نسخه‌های J و D نسبتاً با دقت بوده‌اند، و ۱۰۴ اختلاف از ۴۴۸ اختلاف نسخه J و از ۴۱۵ اختلاف نسخه D در حقیقت ناشی از نسخه اصل واحدی بوده که این هر دو از آن استنساخ شده بوده است.

ز - تعیین رسم الخط

در مورد رسم الخط فارسی از قواعد توصیه شده در دفتر نکاتی در باب رسم الخط

→ به دو روایت HSPA و JD نقدالنصوص است، و اختلافاتی که به دلایلی وجهی دارد، و مواردی که نگارنده یقین کامل در انتخاب يك کلمه خاص نداشته است. بقیه نسخه‌های بدلهای، که به نظر نگارنده اهمیت چندانی برای تعیین متن نقدالنصوص نداشته است، در آخر کتاب (ص ۲۸۳ به بعد) آمده است. به این ترتیب مهمترین نسخه بدلهای هر صفحه در همان صفحه آمده است و در عین حال تمام موارد اختلاف محفوظ است.

فارسی^۱ پیروی شده است، و در همه جا نهایت کوشش به کار رفته است تا رسم الخط یکنواخت باشد. اما از آنجا که فارسی تقدماً خصوصاً با عربی درهم آمیخته است، گاهی در مواردی که مطابق قواعد دفتر مزبور رسم الخط فارسی کلمه‌ای بر رسم الخط عربی آن ترجیح داده شده، ولی استعمال رسم الخط عربی غلط محسوب نشده است، برای حفظ تناسب و هم‌آهنگی میان املاهای فارسی و عربی از رسم الخط عربی پیروی شده است. مثلاً از رسم الخطی که در فقره ۲۰ دفتر مزبور توصیه شده پیروی نشده است، و بنابراین همزه‌های که در آخر برخی از کلمات عربی بعد از الف می‌آید حفظ شده است (مانند عطاء، فناء، بقاء).

اما رسم الخط شش نسخه مذکور - که تاریخ کتابت پنج نسخه از آنها معلوم است و هر پنج در فاصله زمانی نسبتاً کم، یعنی ۱۵ سال، نوشته شده است - همه جا نزدیک به هم است. نکته قابل توجه این است که این نسخ در دوره‌های نوشته شده است که رسم الخط فارسی در حال تحول و دگرگونی بوده و کم‌کم به صورت کنونی خود درمی‌آمده است. به این دلیل در بیشتر نسخ گاهی در یک مورد از یک قاعده به خصوص پیروی نشده است، بلکه دو شکل متفاوت بدون دلیل مشخص به کار رفته است (رک به نمونه‌های ذیل). اینک پاره‌ای از خصائص مهم رسم الخطی را با شرحی درباره استفاده از آن در هر کدام از نسخه‌ها می‌نویسیم:

۱. پ فارسی به صورت ب نوشته می‌شود. در J و S و A و D معمولاً چنین است ولی گاهی به صورت پ نوشته می‌شود. در H و P به صورت پ است.
۲. چ فارسی به صورت ج نوشته می‌شود: در کلیه نسخ به استثنای P.
۳. گ فارسی به صورت ك نوشته می‌شود: در کلیه نسخ.
۴. که و چه در موقع اتصال به صورت ك و چ نوشته می‌شود (مانند آنك، آنچ و غیره): در D و P و A گاهی این قاعده رعایت می‌شود و در J و H و S به همان صورت که و چه است.
۵. الف کلمه «است» گاهی حذف می‌شود، چه بعد از حرف مصوت و چه

(۱). تهیه شده توسط دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۵۱ ش.

بعد از حرف صامت (اینجاست، هستیست، وقتست، آنست، وغیره): در کلیه نسخ.
۶. کلمات مختوم به الف در حالات اضافه و وصف گاهی باهمزه نوشته می شود (بقایاء رسوم، اقتضاء آن): در کلیه نسخ.

۷. کلماتی نظیر « از آن، در او، در این » به صورت « ازان، درو، درین » نوشته می شود: در کلیه نسخ.

۸. کلماتی نظیر « فایم، قایل، حقایق، شاید » همه جا به این صورت وبدون همزه نوشته می شود: در نسخه های J و H و D و A. در نسخه S معمولاً بادون نقطه است، ولی گاهی علاوه بر آن همزه ای هم نوشته می شود. در P معمولاً همزه به کار می رود.

۹. کلماتی مانند « بینائی، شنوائی، گشائی » به صورت « بینایی، شنوایی، گشایی » نوشته می شود: در همه نسخه ها غیر از P.

۱۰. همزه بدون توجه به قواعد عربی نوشته می شود (مانند شئون به جای شؤون، مسئول به جای مسؤول): در همه نسخ، ولی P از همه کمتر.

۱۱. یاء نکره مانند کسره اضافه نوشته می شود (مثلاً «مرتبه از مراتب»): در همه نسخه ها.

ح. نقطه گذاری

استفاده از نقطه گذاری در تصحیح متون قدیم مسئله بسیار مهمی است که به اندازه کافی به آن توجه نمی شود. به نظر نگارنده یا به شیوه قدما از نقطه گذاری نباید استفاده کرد، و یا اینکه اگر از آن استفاده شود، باید در آن از یک نظم و ترتیب یکنواخت پیروی کرد. نگارنده کمتر متنی به زبان فارسی دیده است که مطابق نظم و ترتیب خاصی نقطه گذاری شده باشد. گاهی عدم رعایت اصول و قواعد وعدم یکنواختی به حدی می رسد که گوئی مصحح به دلخواه و مطابق میل و سلیقه خود یک مشت نقطه و ویرگول را در سراسر صفحه پاشیده و توجه نکرده است که این نقطه ها و ویرگولها به کجای صفحه اصابت می کند.

البته ممکن است در بیشتر متون نقطه گذاری امر مهمی نباشد و ارزش زیادی نداشته باشد. اما در متون فنی و دشواری نظیر کتاب حاضر نقطه گذاری نهایت اهمیت را دارد، چه می تواند درك متن را نسبتاً آسان کند و یا لاقلاً مانع فهم آن نباشد؛ و یا می تواند درك آن را چند برابر مشکلتر کند^۱.

این است که نگارنده نهایت کوشش را به کار برده است تا يك روش منطقی برای نقطه گذاری فارسی و عربی تعیین کند و از آن در همه جا پیروی کند. این روش بر پایه يك قاعده اصلی و چند قاعده فرعی بنا شده است^۲. قاعده اصلی این است که هر جایی که فاعل و مسند الیه و «نهاد» جمله عوض می شود، یکی از علامتهای نقطه گذاری برای مشخص کردن این تغییر فاعل به کار می رود. مانند بیشتر قواعد این قاعده نیز استثناهائی دارد، که در ضمن شرح قواعد فرعی به آنها اشاره خواهد شد.

۱. نقطه (۰) : در آخر هر جمله کامل به کار می رود.

۲. دو نقطه (:): تقریباً به معنی «یعنی» است و نشان می دهد که کلماتی یا جمله ای یا جملاتی که پس از آن می آید توجیه و بیان و شرح مطالبی است که پیش از آن آمده است.

۳. ویرگول (،): اصولاً و پر گول اجزای نیمه مستقل يك جمله کامل را از هم تفکیک می کند^۳. اما جزئیات استفاده از این علامت در متن حاضر چنین است:

۱. يك مثال از این نوع اخیر «تصحیح» لوائح جامی، به کوشش محمد حسین تسیحی، تهران، ۱۳۴۲ ش. اگر مصحح هیچ نقطه گذاری نکرده بود، خواندن این کتاب به مراتب آسانتر می شد.

۲. باید در نظر داشت که منظور از طرح این قواعد وضع دستور کامل برای نقطه گذاری در فارسی و عربی نیست، بلکه روشن کردن کلیات روشی است که عملاً در این کتاب مفید بوده و به کار رفته است. بنا بر این همه جزئیات يك طرح جامع نقطه گذاری، و یاد در تمام موارد تعریف و توضیح کامل برای جزئیات هر قاعده، ذکر نشده است. قواعدی که ذکر شده در تصحیح کتاب حاضر مفید بوده است، ولی ادعا نمی شود که به طور کلی برای هر کتاب و هر نوشته قابل استفاده است.

۳. در فارسی بسیاری از نویسندگان ویرگول را در واقع به جای سکون عربی و برای نشان دادن اینکه کلمات را با کسره اضافه نباید خواند به کار می برند، ولی به نظرمی رسد که اگر این

الف . هر جا که در يك جمله فاعل جمله عوض می‌شود، ویرگول این تغییر را نشان می‌دهد. من باب مثال، «انسان عسالم کبیر است، وعسالم انسان صغیر» (۲۱/۹۱). «پس بر مقتضای این اعتبار غیر از وجود حق در خارج هیچ نیست، و اعیان را ثبوتی جز در حضرت علم نه، و بوئی از وجود خارجی به مشام اعیان نرسیده است» (۲/۱۴۲-۲۷/۱۴۱). «فحقائق العوالم وأعیانها رعایا لسه، وهو خلیفة علیها» (۱۸/۸۹). «مارت هذه السماء موراً، وسارت الجبال سیراً، و دکت الأرض دکاً، و انثرت الکواکب» (۷-۶/۹۷).

(۱). به طور کلی و به استثنای قاعدهٔ ب که ذیلاً ذکر خواهد شد در جملهٔ مرکبی که فاعل آن عوض نمی‌شود ویرگول فعلهای مختلف آن جمله را جدا نمی‌کند، ولی گاهی به دلیل درازی جمله و پیچیدگی آن ویرگول لازم می‌شود؛ «میوه در مرتبهٔ علم بر اینها مقدم است و در مرتبهٔ وجود از همه مؤخر» (۱۰-۹/۱۰۱). اما، «صفات حق ظاهر را در هر مظهر از عین همان مظهر داند، و در نمود مظاهر از شهود ظاهر محروم ماند» (۸-۶/۱۰۵).

ب. انواع جمله‌هایی که مستلزم جواب به صورت جملهٔ دومی است از جملهٔ دوم با ویرگول جدا می‌شود، چه فاعل جملهٔ دوم همان فاعل جملهٔ اول باشد و چه نباشد: «اگر وجود حق را مرآت اعتبار کنی، ظاهر در وی احکام و آثار اعیان است» (۶-۵/۴۸). «و تا این کامل در عالم باقیست، استمداد می‌کند از حق تجلیات ذاتیه...» (۲۴-۲۳/۸۹). «چون آدمی را صفات کونی به صفات حقانی مبدل شود، به جمیع قوی مشاهدهٔ جمال حق کند» (۲۲-۲۰/۹۶). «فاذا کان كذلك، فالتقدم والتأخر لا موجب له إلا تفاوت الاستعدادات» (۲۶-۲۵/۱۱۶). «مهما رجح الحق إفاضة نور الوجود علی ذلك الوجه المعین، بقی موجوداً» (۵-۴/۴۶). «لما سئل ابن

علامت در چنین مواردی در نصیح متون قدیم به کاربرد، یا تعداد ویرگول در جمله از حد اعتدال خارج خواهد شد، یا در استعمال آن یکخواهی رعایت نخواهد شد. بنابراین در این کتاب در مواردی که ممکن بود چنین اشتباهی پیش آید از خود سکون استفاده کردیم: «منشأ این توحید نور مشاهده است» (۵/۷۹). «آدم به اعتبار آنکه تربیت عالم می‌کند از مرتبهٔ خلافت مظهریست جامع مر اسماء و صفات الهیه را» (۵-۲/۱۰۳). «پس از آن به فیض مقدس اعیان را خلعت وجود بخشید» (۱۴-۱۳/۱۱۸).

که شد مری بسو مرقوم - یا خود فرقی ز صل سلطوم
 منوبس بلوح اقبارش - در ملک مل کن سارش
 از بزم صفا بشاد کامی - بکلام حواله کن بجای
 زان جام دوام مست و آله - دارش بگرد و آسبه
 قد فرغ من تسود هذه النسخة السريعة والصحة المنسفة
 اجل احوان التجريد و اعز خلاص التوفيق الذي استقر
 الفتح على الطغى و تفرجة من ساجل الوجود الى الجنة العنا
 الاخ في لفته مولانا مصطفى الرومي وقعت له لئلا يحتمه
 ويرضاه و انما به به عما سواه في اواخر شهر جماد
 الاوسط سنة تسعين و مائة و انا الفقيه
 احمد الطاهر عمى عيسى

۵ مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي جعل صفايح قلبه ففدى الهمم
 قابله لتعش نصره الجلمه والصلوة على
 المنظر الاثم لا يسه الا اعظم محمد واله الماديين
 الى الطويق الاقومه سياسه في قياس شاره خبر
 عز ودری عالی مدین کرد مع مر است خود عامر و محمود استمع بزبان
 م شایسته محاسن و نهای خود سرایه و در لباس مهر شوده لهما مال خود
 • هر چه در زمین است • عکس حسن در بر او حاصل است •
 • که برین صفت منی می نسی • ز نور و زنی در وجود اندک ساس •
 • در کسب ساس و بود • امام اس و ان لاس و بود •
 • محسن شکر و نخل شکر و است • ان و نخل بدوان تو بوست •
 • سخن بجای است سده سخن • هم بکنار ز به و دست مفر •
 • کز ساسی هم عرفان آدمی • اصل و رخ بجای سنی یکی •
 و درود ما محمد و در سر و ز شنوان مطلق است سواد آدم من ما و عین و در
 شکر و تعظیم از وین بر خون ساکارف خیر حقان کونی و نبی اما قد بصیر ارنا
 الاسباه کما یح علی شایع طاع • سا با شایع طاع •

در بیان معنی کلمات

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي جعل صفايح قلبه ففدى الهمم
 قابله لتعش نصره الجلمه والصلوة على
 المنظر الاثم لا يسه الا اعظم محمد واله الماديين
 الى الطويق الاقومه سياسه في قياس شاره خبر
 عز ودری عالی مدین کرد مع مر است خود عامر و محمود استمع بزبان
 م شایسته محاسن و نهای خود سرایه و در لباس مهر شوده لهما مال خود
 • هر چه در زمین است • عکس حسن در بر او حاصل است •
 • که برین صفت منی می نسی • ز نور و زنی در وجود اندک ساس •
 • در کسب ساس و بود • امام اس و ان لاس و بود •
 • محسن شکر و نخل شکر و است • ان و نخل بدوان تو بوست •
 • سخن بجای است سده سخن • هم بکنار ز به و دست مفر •
 • کز ساسی هم عرفان آدمی • اصل و رخ بجای سنی یکی •
 و درود ما محمد و در سر و ز شنوان مطلق است سواد آدم من ما و عین و در
 شکر و تعظیم از وین بر خون ساکارف خیر حقان کونی و نبی اما قد بصیر ارنا
 الاسباه کما یح علی شایع طاع • سا با شایع طاع •

سبب شرح صورت حکم

بسم الله الرحمن الرحيم

نخستین که از جمله صنایع قلوب ذوی الهم فالیه لفتش بنحوی حکم والصلح علی المظلم لام
 لاسم الاعظم محمد صالح الهادی بن اذ الطریق الاوم کسایت قد قاس شارحین و خلدونی تعالی و قدس
 که در جمیع مراتب وجود حامد و مجود اوست و بیس بزبان مرستانند تعادت خود و کتای خود سزاید و در کتب
 هرستوه معاهد جمال و کمال خود نماید ^{بیاد} موجود چشم جهات بینت نکوست ^{عکس} ممکن حسن برتو احسان اوست
 که بآت احسان حسن ایمن شناس از نودنی در وجود آید سبب در حقیقت آن سبب است وجود
 نام این و آید سبب است وجود همین شکر و نظر شکر اوست آن در مغز آدمیان در پوست ^{بجز}
 لیکن اینجا پوست باشد همین مغز چشم بکش از زود و حدت مغز ^{بجز} که کشتای چشم هر کس اندک اصل و ذریع ایجابی
 و در حد محدود مثلوار پیشوای کتب بنیاد و آدم بن الماء و الطین و وانی و حقیقت فعلت علم الاولین
 و الاخرین عارفان حقیقی گوئی و آئی تا در بصیرت ارباب الاشیا کای ^{بجز} بلبل شاخ سارایع بلایع
 شاه با دشمنین با نایع داشت چشم محشر بودی نیز روشنی ز کحل ندیدیم چون بنظر آن جهان بود است
 هر دو اینکه که در دستناخت کای بکشد غما یعنی قدم است و آید بدان نفا یعنی عدم است
 گفتا المیز که سیدیک ^{بجز} گران اثر را بعد از این حتی به جلد و علی آه و اسرار علوم و مقامات و احوال
 این کلام جداست از صورتی ارباب خصوص که در شرح سطر مشرف العروس کاشی کامل کحل قوه القایین بود
 الوجود واسوه القایین بشهید الحق فی کل موجود المم العارفين قطب المومنین می الخ و الماء والین محمد بن
 علی العزیز قدس الله تعالی سره و احوالی ذکر از کتاب بنحوی حکم کاتم معنی فایده است اخلاص از هر است
 در ماحول و اما حاکم آن انصار نوبت بجهت تصحیح عبارات در توضیح اشکال آن می شایند نکاتی در خارج تعریفی
 جمع کردی شود و جنت عین و استر شاد در قید کتای است آورده می آید جمله برقع صوفیان مریان از جانب اندیشه
 و برشته مناسب و با بطن طایبت بر یکدیگر و بیخته از سر گوشه نوشه و از هر جزئی خوشه بعضی از اناس سزگار
 شیخ سزگار و بعضی از معارف قدسیه مشایخ از ان مشایخ حرق شیخ عالم مدفن و حروف کامل معنی و از دست علوم
 سید لریلیون صدیق الحق و المله و الدین محمد بن احمد الغزالی ریح الله قلبه و در عظم منوره در بر و ان سفیدان
 چون شیخ عالم قدس من رید ایزدنا المبتدی که شرح اولی صومر من الحکم است و شیخ سواد الدین سعید الغزالی که شرح
 نصیف تا به فارسیاست و غیر ایشان از ارباب ذوق و هوش و احوال کتب و عرفان مخصوص شرح من
 حکم در راه نقلی از امام شایخ خود را بدین وسیله توان بر مقرر کرد و است این صاحب و در این دست و در
 محبان و معتمدان ایشان بگویند و چنانچه شیخ مشایخ مشایخ خود را بدین شرح که با هم گفتا که و ستود این معنی ارباب
 خصوص سبب که در بنویسند در شرح نفس الله ^{بجز} چرا که ارباب کتب در این است و عبد الطال و صاحب

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت کتابخانه
 ۱۳۸۴/۱۰۰/۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰
 تاریخ ثبت ۱۳۸۴/۱۰/۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المجده الذي جعل صنایح تطویب ذوی الصم و قابله نشتر منصرم الحکمه والخلق من المغن الا تم نمرنا عظم
مجد و آل العادین الملطریق الاقوم . ساسنه فیاس شاعضرت خراوندی تغلق و تقدس که در حج و اشید جود جمد
و مجود اوست و بس بزبان مرستانید لغات جد و شای خود سراید و در بیاس مرستود معات جمله کال خود نماید
سج و چشم جهان بست نکوست . مگر جن و بر تو اچان اوست . کبریا اچان و چشم ای حق شناس
از تو روزی در جود آید بیاس . بصفت آن بیاس او بود . نام این و آن بیاس بود . چنین نکره نکره نکره
آن او مغز آمد و آن تو پوست . لیکن ایچا پوست با چشم بیاز . چشم کجا وزن و عدت مغز .
سکرت و چشم هر فای مذکی . اصا ذوق ایچا جو بی جو . و در دهه محدود و سزوا بیجو و مضق است نش
و آدم بین شاه و الطین و دانی محقق نعمت عمر و زین و نخرین عارف و غیره بی جو و زانی . قد حیران
ناش . کایو س بلدی شخ سار . ذایع بیخ . شام با شین با ذایع . داشت چشم نرس جود بی بره
موشی و کوردی سمر . چون سلطان جهان بر تخت . مرید و یکدیگر دیده شدت . کایچ کیک ایچا بی بره است
و ایچ بدان نغای برده است . کک شایخیر کله سیدیک ککن شتر زا هر د الکره . حسیه علیه وهی زور ف
علمه و مقامات و جواد اصا بعد بین کله جندست از نضمر لریاب حضور که در شرح معانی نشتر النضمر
که شیخ کامل محفل قدوقه القابین بوجه الوجود واسوه القابین بظهور الحق ذکر موجود انه العارفین قطب
الموحذین بحی الحق والملة والدين محمد بن علی الصوفی قدس الله تعالی سره و اهل ذکره از کت بسفصر الحکمه که کاتم
مصنفات و بست اختصار فرموده است و بر احوال اشاعت آن اقتضای فرموده بجه نصیح جبارت و توضیح
اشارات آن فاشایب تکلیفی و عارفه نظری جمع کرده و شود . و نیت جن و استرشاد و فیدکنا سآورد . می آید
چون متوقع صوفیان بر پایه از جالی اند و خند و برشته مناسبت و رابطه ثابت بر یکدیگر و خند از کوشه نوشت
و از هر خدی نوشت بعضی از انقاس شبرکه شیخ سکر . و بعضی از سعادت قدسیا سنا جان او زمت شیخ کابو چون شیخ
عالم مدقی و عارف کامل محقق و اهل علوم سید المرسلین صلوات الله و علیهم و آله و سلم و الذین یحذرون الحق الغوی بری روح الله
تطویرده و عظم فرجه و سوزیدک و مستفیدان او چون شیخ عارف کابیل مویذالین الخبذی که شایخ قدسیا در تاریخ
فارغیت است . و غیر ایشان از ارباب ذوق و وجدان و اصحاب کشف و عرفان و مخلص شارحان منصرم حکمه
قدس الله تعالی را چه شاید که خود را بدین وسیله توان بر فتر اک و دلتابن صاحب کلماتی بسن و بزمه
عجای و مستفیدان ایشان بیستین هجرت این شیخ مشارالیه مستقل آید بر نضمر که انتقاد کرده می شود از سخنان
ارباب منصرم منشی که کرده بر نضمر منصرم شیخ نشتر النضمر لریاب کیم ارباب منصرم و انقاس است و اید بالظن
اصحاب بیترهادی که وجود مستفید این جمع و تألیف که بجز و تصور معترفت و نقلت بظاهت دیدن

این کتاب از شیخ محمد باقر قزوینی است که در سال ۱۱۰۰ هجری قمری در تبریز تألیف شده است و در این کتاب به بیان احوال و عقاید شیخ محمد باقر قزوینی پرداخته شده است.

نفس

من لا يظن ان الله تعالى له عقل
 لا يظن ان الله تعالى له علم
 لا يظن ان الله تعالى له قدرة
 لا يظن ان الله تعالى له ارادة
 لا يظن ان الله تعالى له خلق
 لا يظن ان الله تعالى له تدبير
 لا يظن ان الله تعالى له حكم
 لا يظن ان الله تعالى له رزق
 لا يظن ان الله تعالى له قدر
 لا يظن ان الله تعالى له نهي
 لا يظن ان الله تعالى له امر
 لا يظن ان الله تعالى له مجازاة
 لا يظن ان الله تعالى له عقاب
 لا يظن ان الله تعالى له ثواب
 لا يظن ان الله تعالى له جزاء

كان الخطاب والاجزاء مخرجه كذا. حقيقاً لزمه في ذلك وبنية ناصره وباري الخالقين شأه حقيقياً
 فيها طلبه وان شئت استقامت العبودية في اجابته على من لم ينال اسمه في مسائله في دولته وان ذلك
 من نفسه من غير عيبه في ذلك خفة سببه وهذا ما في جميع ما ينال الله فيه والله اعلم .
 نص حكمة وجودية في حكمة الابدان . اما حكمة العقل في الابدان بالحق اليهودية . ان الوجود
 قائم بالخلاف الابدية في الصورة الانسانية . واول من ظهر في الخلق في هذا النوع كان آدم عليه السلام . و
 من كل فيه اخلافاً في اختياره حيث يخرجه الله الى الجبال والظهور في ترجيح الشيبه مع كمال الخلق في الجبال
 مودته في الحسنى في الاشياء في الطبيعة مشورة كل الاواب وجمع الله فيه بين ملكة الحكمة والنبوة في غير
 وشدة ملكة وآية الفكر . ومفضل الخطاب . ومفضل بالاختلاف في الظاهر حياً حواء عليه السلام وكان
 استقامة الملكة في اختياره لربهم طبعه بانفسه وهب سليمان فكره لذلك كما قاله لفتايت ذود
 سليمان حقيقياً في ذلك الذي نفعه من عبادة للثمنين . وقال فيمن خصه سليمان وحكماً
 آتياً حكماً وعلياً وكان ثمرة في الخلق ما خصص الله به من كل الصفات في العلوم فيخ الوجود بوجوده
 كما في ظهوره منها في شدة في كل الحكمة للفاعلية بالحكمة السليمانية وتقديم السليمانية على الابدان
 لحرية الظاهرة في حقيقته وان داود عليه السلام كان مظهر لتمام الاصلاح الاحيائية واخذت
 اربابته وان تار الروحانية والعبودية الطبيعية وبعضها فاحسن الطبع منها في الخلافة واجها وحكمة
 الحكمة ومفضل الخطاب وورث سليمان في الجمع بينهما في التيسير والتفصيل والحكم الظاهر الميزان والخيبر حكام
 حلي في انهم في الوجود احسن الناس طبعاً ولما كفاه ولا يقدر عليه لان ما يقع ظهوره
 باقرانه ظهوره من اثار الرجعية والاشواق التي بين كل ما يعطى في الخلق الى الاكل من حرفة العلم
 في ارضه وبعث لظهوره من اثار الرجعية والاشواق التي بين كل ما يعطى في الخلق الى الاكل من حرفة العلم
 ما نحن من حرفة الطوبى له حرفة الطبيعة من منتهى صلاحها في انهم بروزاً من حرفة السودان
 حرفة الطوبى فاند اشرف الاطهر من بطون الحبوب من طوبى فيخص من الاطن اخذ الطوبى وانكس
 علم من اللبنة والرسالة كونا في الاختصاص التي علمت ان كسبها بما ناله من قول في ارضها من سابق
 حنة وطاعة كونا في حقيقته منها ولا تفكر في عبادة مستغصه من طوبى منها كما ناله كذا في الميصلان
 حرة في كسب . وهذا كذا في حقيقته من من اجل النظر في ان كسبها بما ناله من قول في ارضها من سابق
 عندهم عبادة عن كمال الطوبى والحصل من كل طوبى وما ناله في نفوسهم وهذا ما ظل والالكان كل من
 تظاير طوبى وعلا رسولا نبيا حيا في ويزال طوبى الحكمة التي ما اشرف من غير ان يلبس الامم الاختصاص
 التي ومن لوانها كالا العلم والحل ولا يتقوت في حقيقته مما انما في حقيقته في حقيقته الامم انما حقيق
 بعد المردم لا في العكس وهذا ظاهر . ولما كان من انفسها من التي لم يظن فيها جزاء وكفراً

است اعنى برباب وبهندويي . غير فاعتبره هو الاسم المسمي
 وذلك لسريانه في كل شئ بنوره الفائق المقدس عن التجري
 والانتظام والحلول في الارواح والاجسام ولكن كل ذلك
 متحاب وكيف شاء، وهو في كل وقت وحال قابل للمدين
 الحكيم المذكورين المتضادين بذات لا بامرنا عليه
 اذا شاء ظهر في كل صورة وان لم يشار لا يضاف اليه
 لا يتضح تيمنه وتخصه بالصورة واتصافه بصناعاتها
 في كمال وجوده وعزته وقده ولا ينافي ظهوره في الاشياء
 واطهان تيمنه وتقيد بهما و باحكامهما من حيث علوقه
 واطلاقة عن كل القيود و غناه بذات عن جميع ما وصف
 بالوجود بل هو سبحانه الجامع بين ما تتألف من الحقائق
 وتخالف من وجهه فياتلف وبين ما تنافر وتباين فيختلف
 وصل حقيقة الحروف الف مشكلة باشكال مختلفة
 في اللفظ والخط فهي آية مبصرة لمن تبصره الله بالمائلة
 على الوجود المطلق الذي هو اصل الموجودات المقيدة لا

في ايامنا
 في ايامنا
 في ايامنا
 في ايامنا
 في ايامنا
 في ايامنا
 في ايامنا
 في ايامنا

في ايامنا
 في ايامنا
 في ايامنا
 في ايامنا
 في ايامنا
 في ايامنا
 في ايامنا
 في ايامنا

الألفي بليتها واحتجتها من تكيل قواها بها وينبأ ان تلاقها صورة الفرقان العنقلى
 بين العالى الشريف والسافل الضعيف من قواها وحقايق ذاتها والصورة
 الفرسية المنقلبة من ناري نفس الناطقة وهي فرد في صورة فرس من نار فتصوفا
 الدارية لشدة الشوق والطلب الالادى لاجراق القوى الشهوية واحراق جهب الما
 عن الانسلاخ والتقديس والطهارة عن الأوساخ والصورة الفرسية الحقيقية هي
 المتوقفة الى اعالي ذرى العروج وجميع الاله صورة كامل قواها الروحانية للانس
 والمفارقة عن الاضاس والانسلاخ لاجل السير والسلوك الروحاني الذي كاريض
 فلما امربا الركوب عليه ركبته فقطعت القوى الشهوية منه عن التعلق بالملذات الجسدية
 الطبيعية فبقي روحا مجردا عن الشهوات كلالاثة والادراج

قص حكمة احسانية في كلمة لقمانية

الاحسان له ثلث مراتب احدها فعل ما ينبغي كما ينبغي قال عليه السلام ان
 الله كتب الاحسان على كل شئ فاذا اذنتهم فاحسنوا الذمعة واذا اقتلتهم فاحسنوا
 القتل للعديت وتابنها العباد بتخصوهم تامه كان العابد يشاهد ذمته كما قال عليه
 السلام الاحسان ان تعبد الله كأنك تراه وتابها العباد على المشاهدة دون
 كان كما قيل لبعض الاكابر هل رأيت ربك فقال لست اعبد ربك بل انه وانما خصت
 للحكمة الاحسانية بالكلمة اللقمانية لانه صاحب الحكمة بشهادة قوله تعالى ولقد
 اتينا لقمان الحكمة قال الحكمة وضع الشئ في موضعه فهي اي الحكمة والموتبة الاولى
 من الاحسان من واخذ وايضا الحكمة تستلزم الاحسان فلذلك نسبت الحكمة
 اليها علم لقمان ان الشرك باس ظلم عظيم للشريك مع الله لانه ابي الشرك وجود
 متعين هو عين الوجود الحق المطلق مع التعيين الذي هو من جملة شؤنه
 وتجلياته وقد اعتمد الشرك وجودا مغايرا لاشياء كاله تعالى في موتبة الالهية

عباس رضی الله عنهما عن روية النبي عليه السلام ربه، أخبر أنته رآه» (۱۷۷/۱۶-۱۷).
ج. به طور کلی اگر يك جمله دومی برای تکمیل معنی جمله اول لازم باشد به طوری که اگر جمله دوم نباشد، جمله اول از نظر دستور زبان یا معنی ناقص می ماند، از ویرگول استفاده نمی شود، در حالی که اگر جمله دوم برای تکمیل معنی ضرورت نداشته باشد ویرگول به کار می رود.

(۱). ویرگول قبل از جمله هائی قیدی که حاکی از نتیجه و یا دلیل است به کار برده می شود و بنابراین پیش از کلماتی مانند «زیرا»، «چه»، «تا»، «لأن»، «ف» و غیره استعمال می شود: «ونشأت انسان جامع است، زیرا که همه دروی . . .» (۹۲/۲۰-۲۱). «لیکن به اذن حق تعالی، چه حق سبحانه عین جوارح و عین قوای روحانی و جسمانی ایشان شده است» (۲۲۲/۱۷-۱۸). «پس حقیقت آدم خود مفضل نفس خود بوده باشد در حقیقت، تا هر کس را از افراد خود به کمالی . . .» (۱۰۹/۱۱-۱۳). «و ابلیس لم یعرف ذلك، لأنه جزء من العالم» (۱۰۹/۳). «لم یثبت أن ذلك أيضاً تقييد منافی للاطلاق الحقیقی، إذ الاطلاق الحقیقی یشرط فیہ أن . . .» (۱۲۷/۵-۶). در تمام این موارد ملاحظه می شود که اگر جمله دوم حذف شود، باز هم جمله اول کامل خواهد بود.

(الف). وقتی که کلمه «لأن» پس از «إنما» برای تکمیل جمله لازم است و بدون آن جمله ناقص می ماند، ویرگول نباید قبل از آن به کار رود، و همچنین در موارد نظیر این، مانند «ما . . . الا»: «إنما خصت الحكمة النفسية بالكلمة الشيشية لأنه أول إنسان حصل له العلم . . .» (۱۱۲/۸-۹). «ما من كلمة من كلمات القرآن مما يكون لها في اللسان عدة معان الا وكلها مقصودة للحق» (۱۳۵/۱۸-۱۹).

(ب). به طور کلی پیش از کلمه «ف» در جملات عربی همیشه ویرگول و یا نقطه به کار می رود. معمولاً اگر «ف» به معنی «بنابراین» آمده باشد، آن اول جمله محسوب می شود و قبل از آن استعمال نقطه لازم می آید، اما اگر معنی آن «زیرا که» یا «پس» باشد، ادامه جمله است و پیش از آن ویرگول آورده می شود. به هر حال معنی آن هر چه باشد «ف»

نقدالنصوص

احتیاج به يك علامت پیش از خود دارد (مثال در متن فراوان است).
(۲). جمله‌ای وصفی پس از «كه» موصول در فارسی و «الذی» و «التي» و امثال آنها در عربی که این جمله برای تمام کردن معنی جمله اول ضروری است و بدون آن جمله اول ناقص می ماند باید بدون ویرگول باشد، و هر جمله‌ای که بعد از «كه» و «الذی» و «التي» می آید و برای اتمام معنی جمله اول ضروری نیست و در واقع قابل حذف است با ویرگول و یا گاهی با تیره از جمله اصلی جدا می شود. همچنین در مواردی که در عربی پس از اسم نکره‌ای کلمات «الذی» و «التي» به کار نمی رود ولی جمله دومی که می آید برای تکمیل معنی جمله اول لازم است و ویرگول به کار نمی رود: «قسمی دیگر آن اند که به عالم اجسام تعلق دارند به تدبیر و تصرف» (۵/۵۰). «المرتبة التي قبل النشأة الدنياوية هي من مراتب التنزلات» (۱/۵۷-۲). «... أو حكماً أو لازماً أو صفةً يشارك فيه...» (۱۵/۱۶۶). «ان كانت في مرتبة تفيد التعدد الوجودي...» (۱۱/۳۲). اما، «وهمچنین ارواح ناری، که ایشان را «جن» و «شیاطین» خوانند، از جنس ملکوت اسفل اند» (۲۲/۵۰-۲۳). «لما كان بعد المرتبة الالهية و المبدئية عالم الأرواح، التي هي المقول المجردة، ولهم تنزيه الحق...» (۵-۴/۱۲۶).

(۳) وقتی که جمله‌ای در حکم فاعل یا مفعول يك فعل است، به منزله يك كلمه است، و بنابر این اگر چه فاعل عوض می شود، و ویرگول به کار نمی رود. مثلاً جمله «هم آن را وهم این را می داند» از نظر ساختمان جمله و استفاده از ویرگول عین این جمله است: «هم آنکه آن نبات است وهم اینکه این حیوان است می داند». «فحكموا من هذين التصورين أن الكل على الصراط المستقيم والطريق الحق وأن نسبة الكل إلى الله نسبة واحدة» (۳-۴/۱۸۶) «لا يصح أن يحكم عليه بحكم أو يعرف أو يضاف إليه نسبة ما...» (۱۲/۲۶-۱۳).

(۴). وقتی که جمله دومی پس از حرف اضافه یا حرف جرّ می آید، با اینکه فاعل عوض می شود، نباید از ویرگول استفاده شود، چون جمله

دوم در حکم يك كلمه است. مثلاً حکم «از آن» مساوی است با حکم «از آنچه او گفت»، زیرا که همه کلمات این جمله زیر سایه حرف اضافه است: «القدم الموضوع في المحنم هو الباقي في هذا العالم من صور الكمل مما لا يصحبهم في النشأة الجنانية» (۱۳/۹۸-۱۴) .

(۵). پیش از کلماتی مانند « چون » فارسی و « ک » عربی معمولاً ویرگول به کار می‌رود، اما گاهی عبارتی که بایکی از این کلمات شروع می‌شود بیان و توضیحی درباره عبارت قبل نیست، بلکه خود خبر است، و در این حالت از ویرگول استفاده نمی‌شود: « مریدان و مستفیدان او، چون شیخ عارف کامل . . . » (۱/۱۹). « الاعتبارات الغير المتناهية، كالنصفية و الثلثية . . . » (۷-۶/۳۵). اما، « الاسباب المراجعة الى النفس كالنوجه التام الى الحق والاعتقاد . . . » (۱۸-۱۷/۱۶۰). « كان ذلك الولي الوارث كأنه هو ذلك السبي المورث بعينه » (۱۰/۲۶۷) .

(۶). کلمه «ای» در عربی و کلمه «یعنی» مستلزم ویرگول پیش از خود است: « مع الحجاب، أي مع حجابية العين الاسمي » (۳-۳/۱۱۵). « اما محقق همیشه مشاهده هر دو مرآت می‌کند، اعنی مرآت اعیان و مرآت حق، و مشاهده صوری . . . » (۱۵-۱۴/۱۴۲) .

(د). بعد از کلمه «گفتن» وقتی که جمله‌ای نقل می‌شود بدون کلمه «که»، ویرگول لازم است، ولی اگر «که» آمده باشد، ویرگول زاید است. در جمله‌های عربی فعل «قال» همیشه مستلزم ویرگول است (زیرا که «إن» پس از «قال» حکم اول جمله دارد). « اگر گویند، پیش از تحقق . . . » (۵/۹۰). « فان قيل، كيف يوصف الضوء بانه مضيء . . . » (۳/۲۱). « چون توان گفتن که حق بر بعضی قادر است و بر بعضی قادر نیست » (۱۵-۱۴/۲۲۸). « كقوله تعالى، وما أمرنا . . . » (۲۰/۱۱۴). « مثل قوله صلى الله عليه وسلم، إن لاهلك . . . » (۳/۱۲۲) .

۴. پوئن ویرمول (!): با اینکه این علامت در فارسی چندان رایج نیست، به نظر نگارنده برای رعایت قواعد فوق و در عین حال برای جلوگیری از افراط در به کار بردن ویرگول استعمال آن ضروری است. استعمال پوئن ویرگول وقتی لازم می‌شود که در يك جمله طبق قواعد ویرگول تعداد ویرگولها زیاد می‌شود، و

درعین حال جمله قسمت دیگری داشته باشد به طوری که برای جدائی از آن به ویرگول نیاز باشد. در چنین مواردی از پوئن ویرگول استفاده می‌شود تا این دو قسمت جمله از هم متمایز شود. چون ذکر نمونه‌هایی از این قسم به تطویل می‌انجامد، خواننده را به متن کتاب ارجاع می‌دهیم: ۳/۲۵-۶، ۱۵-۱۸/۲۶، ۱۷/۲۷-۱۹، ۱۸/۲۸-۳/۲۹، ۳/۳۰-۵، و غیره.

۵. تیره (-): این علامت برای جدا کردن جملات و عبارات معترضه و توضیحی و گاهی برای جلوگیری از افراط در استعمال ویرگول به کار می‌رود. استعمال آن تا حدی شبیه به استعمال ویرگول است، ولی تیره از ویرگول «قوی‌تر» است و جدائی بیشتری را از جمله اصلی نشان می‌دهد: «اعیان ثابتة - که عبارت از حقایق موجودات است - صور علمیه ایست . . .» (۲۳/۱۴۱). «كذلك فیضه و أمره - كما أخبر - لاكثره فیہ» (۱۹/۱۱۶-۰۲).

الف. در متون فارسی گاهی تیره و یا ویرگول برای جدا کردن جمله‌های دعائی از جمله اصلی به کار می‌رود، ولی اگر قواعد فوق رعایت شود، این استعمال موجب افراط در تعداد علامات می‌شود، و بنابراین در چنین مواردی از هیچ نوع علامت استفاده نشده است: «کنه ذات حق و غیب هویت مطلق او تعالی و تقدس مدرک و مفهوم . . .» (۶/۲۶). «محمد بن علی العربی قدس الله سره و اعلی ذکره . . .» (۱۸/۱۸-۱۹).
۶. گیومه («»): جاهائی را نشان می‌دهد که تصریحاً نقل قول شده است.

هر جا که اصل نقل قول یافت نشده باشد (به استثنای احادیث و نقل قول‌های يك یادو سطری) از این علامت استفاده نشده است، زیرا تشخیص اول و آخر نقل قول گاهی مشکل است، و نیز معلوم نیست که قسمتی از آن حذف شده باشد یا نه تا از سه نقطه (قاعده هفت) استفاده شود. مثلاً در يك جا جامی تصریح می‌کند که از کتاب شرح احادیث نقل قول کرده است (۱۱/۳۳)، ولی چون این کتاب به دست نیامد علامتی به کار برده نشده^۱. به علاوه گیومه برای مشخص کردن مواردی که راجع

۱. مثالی از اشتباهاتی که در اثر عدم رعایت این قاعده پیش می‌آید مورد زیر است: در رساله نقدالنقوه فی معرفة الوجوه از سید حیدر آملی به تصحیح هنری کرین و عثمان یحیی (تهران، ۱۳۴۷ ش) درجائی آملی از فصوص قونیوی نقل قول می‌کند. ولی چون مصححان مأخذ این نقل قول را پیدا نکرده بودند گیومه را در ص ۶۳۹ س ۱۶ بسته‌اند در حالی که نقل قول تا ص ۶۴۰ س ۳ ادامه دارد. پس در واقع چند سطری از فصوص اشتهاً به آملی نسبت داده‌اند.

به يك كلمه به عنوان اسم یا اصطلاح بحث می‌شود استعمال می‌شود: «حکماء «ماهیات» خوانده‌اند آن را» (۲-۳/۲۵). «از شناسائی هیچ يك شناسائی اسم «الله» لازم نمی‌آید» (۷-۶/۱۹۹).

۷. سه نقطه (...): در جاهائی که تصریحاً نقل قول شده و اصل آن پیدا شده است این علامت نشان می‌دهد که کلمه‌ای یا عبارتی یا جمله‌ای یا جملاتی در ضمن نقل قول حذف شده است. برای مثال رك ۲۷/۱۳ و ۱۴، ۳/۲۸، ۵/۴۳ و غیره.

۸. علامت سؤال: ؟ .

۹. علامت تعجب و تأکید: ! .

۱۰. در يك یا دو جای متن نقدها و انصوح برای جمله‌ای که در وسط آن جملات معترضه دراز آورده شده بود چاره‌ای بسته شد. در متون قدیم گاهی دیده می‌شود که جمله معترضه به صورت چند جمله و یا يك بند (پاراگراف) و یا گاهی يك صفحه و بیشتر است. اگر این جملات معترضه توسط نقطه گذاری از جمله اصلی خوب متمایز نشود، ممکن است موجب حیرت و سرگردانی خواننده شود. در چنین مواردی پس از خط تیره اول، که علامت آغاز جمله معترضه است، همه جملات معترضه به صورت يك یا چند پاراگراف مستقل از سرخط آغاز می‌شود، منتها تمام این جملات از لبه صفحه بافاصله بیشتری چاپ شده است. باخط تیره دوم، که پایان جملات معترضه است، بقیه جمله اول از سر سطر آغاز می‌شود. برای نمونه رك ص ۱۹۱ .

ط . تعلیقات

در تعلیقات نقدها و انصوح کوشش بر این بوده است که اشارات و مأخذ متن توضیح داده شود. به این منظور اسمای خاص و منبع آیات قرآنی و احادیث نبوی و نقل قولهای متعدد کتاب مختصری شرح داده شده و از توضیح و تشریح بحثهای علمی و مطالب عرفانی و فلسفی کتاب خودداری شده است.

حقیر در پایان وظیفه خود می‌داند که از استادانی که در مراحل مختلف او را یاری کرده‌اند تشکر کند. اول از همه دوست دانشمند و بزرگوار و استاد بی نظیر تاریخ معارف و علوم اسلامی جناب آقای دکتر سید حسین نصر، که همواره مشوق و راهنمای این بنده بوده‌اند. ایشان هشت سال پیش با کمال لطف و محبت راهنمایی رساله دکتری بنده را در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران قبول فرمودند و پیشنهاد کردند که متن نقدالنصوص جامی را تصحیح کنم. در آن زمان اسم نقدالنصوص را نشنیده بودم و قدرت خواندن آن را هم نداشتم. در طول سالهای بعد جناب آقای دکتر نصر در تمام مراحل مطالعه عرفان اسلامی و اطلاع بر متون مختلفی که درک آنها برای فهم کتاب حاضر لازم بود و نیز در تصحیح و آماده کردن متن منقح کتاب مرا راهنمایی و هدایت کرده‌اند. در واقع اگر در این زمینه به نوفیقی نایل شده باشم مدیون ایشان هستم.

از استادان دیگری که به بنده کمکهای فراوانی کرده‌اند یکی پروفیسور توشیهیکو ایزوتسو استاد انجمن فلسفه ایران و صاحب نظر یگانه رشته فلسفه تطبیقی است. اکنون پنج سال است که این بنده همراه تنی چند از دوستان از سعادت مطالعه فصوص الحکم با راهنمایی دقیق ایشان برخوردار است. ایشان متن تصحیح شده نقدالنصوص را نیز با کمال دقت خوانده و درباره آن اظهار نظر کرده‌اند. استاد فاضل و متبحر جناب آقای سید جلال‌الدین آشتیانی نیز در دو سال اخیر به اینجانب لطف و محبت فراوان داشته‌اند و مقدار زیادی از وقت گرانبهای خود را صرف تدریس بحثهای مشکل عرفانی و حل بعضی از رموز نقدالنصوص کرده‌اند. از ایشان نیز بی نهایت سپاسگزار هستم. دوستان دانشمند و گرامی آقایان دکتر غلامعلی حداد عادل و دکتر غلامرضا اعوانی نیز مقدمه کتاب حاضر را خوانده و تصحیحات زیادی در آن به عمل آورده‌اند. مراتب امتنان خود را به ایشان تقدیم می‌دارم.

شک نیست که مسئول تمام اشتباهات و کوتاهیهای که هنوز در این کتاب دیده می‌شود خود این حقیر است. امیدوارم اهل فضیلت و ذوق تصحیح فرمایند و بنده را نیز آگاه سازند تا این گونه نقایص ان شاء الله در چاپ بعد برطرف شود.

نقش الفصوص

محيى الدين بن العربي



بر اساس متن

قدانصوص في شرح نقش الفصوص جامي

پاورقی ها از نسخه نقش الفصوص
چاپ حیدرآباد دکن است.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فص حكمة الیهیة فی كلمة آدمیة (١)

- ٣ اعلم أن الأسماء الالهیة الحسنی تطلب بذواتها وجود العالم. فأوجد الله العالم جسداً مسوی وجعل روحه آدم؟ وأعنى بـ«آدم» وجود العالم الانسانی. وعلّمه الأسماء کلّتها ، فانّ الروح هو مدبّر البدن بما فيه من القوى ، وكذلك
- ٦ الأسماء للانسان الكامل بمنزلة القوى . ولهذا يقال فی العالم، انه الانسان الكبير، ولكن بوجود الانسان فيه . وكان الانسان مختصراً من الحضرة الالهیة، ولذلك خصّه بالصورة، فقال ، «ان الله خلق آدم على صورته»، وفي رواية : «على صورة الرحمن». وجعله الله العین المقصودة من العالم ، كالنفس الناطقة من الشخص الانسانی . ولهذا يخرب الدنيا بزواله ، وينتقل العمارة الى الآخرة من أجله .
- ٩ فهو الأوّل بالقصد والآخر بالایجاد والظاهر بالصورة والباطن بالسورة، أى المنزلة . فهو عبد لله ربّ بالنسبة الى العالم، ولذلك جعله خليفة وأبناءه خلفاء. ولهذا ما ادعى أحد من العالم الربویة الا الانسان لما فيه من القوة ؛ وما أحكم أحد من العالم مقام العبودیة فی نفسه الا الانسان . فبعدم الحجارة والجمادات ، التي هي أنزل الموجودات وأسفلها. فلا أعز من الانسان بربویته ، ولا أدل منه بعبودیته.
- ١٥

س ٣ الالهیة:— || س ٤ روح آدم: روحه آدم عليه السلام || س ٥ يخرب: تخرب ||
ينتقل: تنتقل || س ١٢ لله: الله || الى العالم: العالم || س ١٤ نفسه: نفسها || س ١٥ وأسفلها:— ||

فان فهمت، أبنت لك عن المقصود بالانسان . فانظر الى عزته بالأسماء الحسنى
 وطلبها ايّاه . فمن طلبها ايّاه تعرف عزته ، ومن ظهوره بها تعرف ذلكته .
 ٣ فافهم . ومن ههنا يعلم أنّه نسخة من الصورتين : الحق والعالم .

فص حكمة نفثية في كلمة شيشية (٢)

اعلم أنّ أعطيات الحق سبحانه على أقسام:
 ٤ منها أنّه يعطى لينعم خاصةً من اسمه «الوهاب»، وهي على قسمين: هبة ذاتية
 وهبة أسمائية . فالذاتية لا تكون إلا بتجل . وأما الأسمائية، فتكون مع الحجاب .
 ولا يقبل القابل هذه الأعطية إلا بما هو عليه من الاستعداد، وهو قوله، «أعطى كلّ
 ٩ شىء خلقه» . فمن ذلك الاستعداد .

وقد يكون العطاء عن سؤال بالجمال ، لا بدّ منه، أو عن سؤال بالقول .
 والسؤال بالقول على قسمين : سؤال بالطبع ، وسؤال امتثال للأمر الإلهي و
 ١٢ سؤال بما يقتضيه الحكمة والمعرفة، لأنّه أمير مالك يجب عليه أن يسعى في إيصال
 كلّ ذى حقّ الى حقه، مثل قوله، «انّ لأهلك عليك حقاً و لنفسك و لعينك و
 لزورك» الحديث .

فص حكمة سبوحية في كلمة فوحية (٣)

التنزيه من المنزّه تحديد للمنزّه ، اذ قد ميّزه عمّا لا يقبل التنزيه .
 فالاطلاق لمن يجب له هذا الوصف تقييد . فما ثمة إلا مقيّد أعلاه باطلاقه .
 ١٨ واعلم أنّ الحق الذي طلب أن يعرفه هو ماجاءت به ألسنة الشرائع
 في وصفه . فلا يتعدّاه عقل . وقبل ورود الشرائع ، فالعلم به سبحانه تنزيهه عن
 سمات الحدوث .

٢١ فالعارف صساحب معرفتين : معرفة قبل ورود الشرائع ومعرفة تلقاها
 من الشارع . ولكن شرطها أن يردّ علم ماجاءت به الى الله سبحانه . فان كشف

س ١ ابنت : فقد ابنت || س ٢ فمن طلبها ايّاه : - || س ٣ ههنا : هنا || يعلم :
 تعلم || س ٥ أعطيات : عطيات || س ٧ بتجل : بتجل للأسماء || س ٨ اعطى : واعطى || س ١٥ و : - ||
 س ١٢ يقتضيه : يقتضيه || س ١٧ ثمة : ثم || س ١٨ طلب : طلب من العباد || س ١٩ و : - ||
 سبحانه : - || س ٢١ معرفتين : معرفتين بالله || س ٢٢ الشارع : الشرائع || سبحانه : - ||

له عن العلم بذلك ، فذلك من باب العطاء الالهي الذاتى ، وقد تقدم فى شيت.

فص حكمة قدوسية فى كلمة ادريسية (٤)

- ٣ العلو علوان : علو مكان ، مثل قوله تعالى ، «الرحمن على العرش استوى»، والعماء والسماء؛ وعلو مكانة: «كل شيء هالك الا وجهه» .
والناس بين علم وعمل . فالعمل للمكان ، والعلم للمكانة .
- ٤ وأما علو المفاضلة ، فقوله ، «وأنتم الأعلون والله معكم» . فهذا راجع الى تجلته سبحانه فى مظاهره ، فهو سبحانه فى تجل ما أعلى منه فى تجل آخر ، مثل «ليس كمثلته شيء» ومثل «اننى معكما أسمع وأرى» و مثل «جعلت ، فلم تطعمنى» .
- ٩

فص حكمة مهيمية فى كلمة ابراهيمية (٥)

- لا يد من اثبات عين العبد ، وحينئذ يصح أن يكون الحق سمعه وبصره
١٢ ولسانه و يده ورجله . فعم قواه وجوارحه بهويته على المعنى الذى يليق به سبحانه . وهذه نتيجة حب النوافل .
- وأما حب الفرائض ، فهو أن يسمع الحق بك ويبصر بك . والنوافل ،
١٥ فهو أن تسمع به وتبصر به . فتدرك بالنوافل على قدر استعداد المحل ؛ و يدرك بالفرائض كل مدرك . فافهم .

فص حكمة حقيقية فى كلمة اسحاقية (٦)

- ١٨ اعلم ان حضرة الخيال هى الحضرة الجامعة الشاملة لكل شيء وغير شيء .
فلها على الكل حكم التصوير . وهى كلها صدق وتنقسم قسمين : قسم مطابق لما صورته الصورة من خارج ، وهو المعبر عنه بـ«الكشف»؛ وقسم غير مطابق ، وفيه يقع التعبير .
- ٢١ والناس هنا على قسمين : عالم و متعلم : والعالم يصدق فى الرؤيا ،

س٣ علوان: علو أن || س٧ سبحانه (٢٢دقه): - || س٨ ليس:- || س١٥ مهيميه:

مهيميه || س١٣ سبحانه:- || س١٥ فهو ان:- || فتدرك : فقدرك || ويدرك: وتدرك ||

س١٩ مطابق : يطابق ||

والمتعلم يصدق الرؤيا حتى يعلمه الحق ما أراد بتلك الصورة التي جلّى له .

فص حكمة عليّة في كلمة اسماعيلية (٧)

٣ وجود العالم - الذي لم يكن، ثم كان - يستدعى نسباً كثيرة في موجدته سبحانه، أو أسماء - مساشتت . فقل ، لا بدّ من ذلك . و بالمجموع يكون وجود العالم .

٤ فالعالم موجود عن إحدى الذات منسوب إليها أحديّة الكثرة من حيث الأسماء ، لأنّ حقائق العالم تطلب ذلك منه .

٩ ثمّ انّ العالم ان لم يكن ممكناً، فما هو قابل للوجود . فما وجد العالم الاّ عن أمرين: عن افتدّار الهى منسوب اليه ما ذكرناه وعن قبول ، فانّ المحال لا يقبل التكوين . ولهذا قال تعالى عند قوله ، «كن» ، «فيكون» . فنسب التكوين الى العالم من حيث قبوله .

١٢ فص حكمة روحية في كلمة يعقوبية (٨)

«الدين عند الله الاسلام» . ومعناه الانقياد . ومن طلب منه أمر ، فانقاد الى الطالب فيما طلب ، فهو مسلم . فافهم ، فانه يسرى .

١٥ والدين دينان : دين مأمور به ، وهو ما جاءت به الرسل ؛ ودين معتبر ، وهو الابتداء الذي فيه تعظيم الحق سبحانه . فمن رعاه حقّ رعايته ابتغاء رضوان الله سبحانه ، فقد أفلح .

١٨ والأمر الالهى أمران : أمر بواسطة ، فما فيه الاصيغته ؛ وأمر بلا واسطة ، وهو الذي لا يتصور مخالفته . وبلا واسطة قديخالف . وليس المأمور بلا واسطة الا الكائن خاصّة ، لا الموجود .

٢١ فص حكمة نورية في كلمة يوسفية (٩)

النور يكشف ويكشف به . وأتمّ الأنوار وأعظمها نفوذاً النور الذي

س ١ جلّى: حل || س ٤ سبحانه:- || س ٨ ثم ان: ثم || س ١٥ «كن» ، «كن» قال || التكوين:- || س ١٣ امر: امر || س ١٤ يسرى: يسرى || س ١٦ سبحانه:- || س ١٧ سبحانه:- || س ١٨ فيه: فيه من الامر الالهى || و امر بلا:- || س ١٩ المأمور: و امر بلا المأمور || س ٢٥ الا: والا || الكائن: لكان || س ٢٢ نفوذاً: نفوذاً

يكشف به ما أراد الله بالصورة المتخيَّلة المرثية، وهو علم التعبير، لأنَّ الصورة الواحدة تظهر بمعان كثيرة مختلفة يراد منها في حق صاحب الصورة معنى واحد. فمن كشفه بذلك النور، فهو صاحب النور، فإن الواحد يؤذّن، فيحج؛ وآخر يؤذّن، فيسرق؛ وصورة الأذان واحدة. و آخر يؤذّن، فيدعو إلى الضلالة. و آخر يؤذّن، فيدعو إلى الضلالة.

٣

فص حكمة أحادية في كلمة هودية (١٥)

٦

غايات الطرق كلها إلى الله سبحانه، والله غايتها. فكسلها صراط مستقيم، لكن تعبتنا الله بالطريق الموصل إلى سعادتنا خاصة، وهو ما شرعه لنا. فلأول وسعت رحمته كل شيء، فالمال إلى السعادة حيث كان العبد، وهو الوصول إلى الملائم. ومن الناس من نال الرحمة من عين المنّة، ومنهم من نالها من حيث الوجوب - ونال سبب حصولها من عين المنّة. وأما المتقى، فله حالان: حال يكون فيه وقاية لله تعالى من المدام؛ و حال يكون الله له وقاية فيه، وهو معلوم.

٩

١٢

فص حكمة فتوحية في كلمة صالحية (١١)

لما أعطت الحقائق أن النتيجة لا تكون إلا عن الفردية، والثلاثة أول الأفراد، جعل الله سبحانه إيجاد العالم عن نفسه وإرادته وقوله. والعين واحدة، والنسب مختلفة. فقال، «انما قولنا لشيء إذا أردناه أن نقول له كن فيكون». ولا يحجبنا تركيب المقدمات في النظر في المعقولات، فانتها وان كانت أربعة، فهي ثلاثة، لكون المفرد الواحد من الأربعة يتكرر في المقدمتين. فالتثليث معتبر في الإنتاج، والعالم نتيجة بلاشك.

١٥

١٨

فص حكمة قلبية في كلمة شعيبية (١٢)

٢١

اعلم أن القلب وان كان موجوداً من رحمة الله، فانه أوسع من رحمة الله،

١ س المتخيلة: المتجلية || المرثية: المرثية في النوم || علم:- || س٢ بمعان:

له معان || س٥ و آخر: والآخر || س٧ سبحانه:- || س١٢ تعالى:- || س١٦

سبحانه:- || س٢٢ اللهم فانه: فانه ||

لأنّ الله أخبر أنّ قاب العبد وسعه ، ورحمته لانسعه، فانّهما لا يتعلّق حكمهما الا بالحوادث . وهذه مسألة عجيبة ان عقلت .

٣ واذا كان الحقّ سبحانه - كما ورد في الصحيح - يتحوّل في الصور ، مع أنّه تعالى في نفسه لا يتغيّر من حيث هو، فالقلوب له كأشكال الأوعية للماء : يتشكّل بشكلها مع كونه لا يتغيّر عن حقيقته . فافهم . ألا ترى أنّ الحقّ «كلّ يوم هو في شأن» ؟ كذلك القلب يتقلّب في الخواطر . ولذلك قال سبحانه ، ٤ «انّ في ذلك لذكرى لمن كان له قلب» ، ولم يقل ، «له عقل» ، لأنّ العقل يتقيّد ، بخلاف القلب . فافهم .

٩ فص حكمة ملكية في كلمة لوطية (١٣)

قال الله تعالى ، «الله الذي خلقكم من ضعف ثمّ جعل من بعد ضعف قوة ثمّ جعل من بعد قوة ضعفاً» . فالضعف الأوّل بلا خلاف ضعف المزاج ١٢ في العموم والخصوص . والقوة التي بعده قوة المزاج ، وينضاف اليه في الخصوص قوة الحال . والضعف الثاني ضعف المزاج ، و ينضاف اليه في الخصوص ضعف المعرفة ، أي المعرفة بالله : تضعفه حتى تلصقه بالتراب ، فلا يقدر على شيء ، فيصير في نفسه عند نفسه كالصغير عند أمّه الرضيع . ولذلك قال ١٥ لوط عليه السلام ، «أو آوى الى ركن شديد» ، يريد القبيلة ؛ ويقول رسول الله صلى الله عليه وسلم ، «رحم الله اخي لوطاً ، لقد كان يأوى الى ركن شديد» ، يريد صلى الله عليه وسلم «ضعف المعرفة» . «الركن الشديد» هو الحقّ سبحانه مدبّره ومربيّه . ١٨

فص حكمة قدريّة في كلمة عزيرية (١٤)

«الله الحجّة البالغة» على خلقه ، لأنّهم المعلومون ، والمعلوم يعطى العالم ٢١ ما هو عليه في نفسه ، وهو العلم . ولا أثر للعلم في المعلوم ، فلا حكم على المعلوم الاّ به .

اعلم أنّ كلّ رسول نبيّ ، وكلّ نبيّ وليّ ، فكلّ رسول وليّ .

من ٣ سبحانه: - || س ٢ تعالى: - || س ٥ يشكّل : يشكّل || س ٦ سبحانه: - ||
 من ٧ له عقل: عقل || س ١٥ الله الذي: الذي || س ١٤ تضعفه: يضعفه || تلصقه: يلصقه || س ١٦
 عليه السلام: - || س ١٧ رحم : لرحم || اخي: - || س ١٦-١٧ صلى الله عليه وسلم: - ||
 من ١٨ سبحانه: - || س ٢١ فلا: فما || س ٢٣ فكلّ : وكلّ ||

فص حكمة نبوية في كلمة عيسوية (١٥)

- ٣ من خصائص الروح أنه ما يمرّ على شيء إلاّ حيي ذلك الشيء . ولكن
 إذا حيي ذلك الشيء ، يكون تصرفه بحسب مزاجه واستعداده ، لا بحسب الروح ،
 فإن الروح قدسى . ألا ترى أن النفخ الالهيّ في الأجسام المسوّاة مع نزاهته و
 علوّ حضرته كيف يكون تصرفه بتقدير استعداد المنفوخ فيه ؟ ألا ترى أن السامريّ
 ٤ لمّا عرف تأثير الأرواح كيف قبض ؟ فخار العجل ، فذلك استعداد المزاج .

فص حكمة رحمانية في كلمة سليمان (١٦)

- ٩ لمّا كانت له من حيث لا يشعر ، قالت بالقوّة في كتاب سليمان ، انه
 كتاب كريم . وما ظهر آصف بالقوّة على الاتيان بالعرش دون سليمان الا ليعلم
 الجنّ أن شرف سليمان عظيم ، اذ كان لمن هو حسنة من حسناته هذا الاقتدار .
 ولما قالت في عرشها ، « كأنه هو » ، عثور على علمها بتجديد الخلق
 ١٢ في كلّ زمان ، فأنت بكاف التشبيه . و أراها صرح القوارير كأنه لجة ، و ما كان
 لجة ، كما أن العرش المرثي ليس عين العرش من حيث الصورة ؛ والجوهر واحد .
 وهذا سار في العالم كله .
 ١٥ والملك الذي لا ينبغي لأحد من بعده الظهور بالمجموع على طريق
 التصرف فيه .
 تسخير الرياح تسخير الأرواح النارية ، لأنها أرواح في رياح .
 ١٨ « بغير حساب » : لست محاسباً عليها .

فص حكمة وجودية في كلمة داودية (١٧)

- ٢١ وهب لداود فضلاً معرفةً به لا يقتضيها عمله . فلو اقتضاها عمله عليه السلام ،
 لكانت جزاءً . و وهب له سليمان عليه السلام ، فقال تعالى ، « ووهبنا لداود
 سليمان » . وبقي قوله تعالى ، « ولقد آتينا داود منا فضلاً » . هل هذا العطاء عطاء

س ٣ ذلك الشيء : - || س ٥ ان : - || س ٨ تشعر : يشعر || س ١٥ الجن : الحق ||
 هذا : له هذا || س ١٣ المرثي : المرثي || س ٢٥ عليه السلام : - || س ٢١ له : له فضلاً ||
 تعالى : - || س ٢٢ تعالى : - || عطاء : - ||

جزاء أو بمعنى الهبة ؟

- وقال تعالى، «وقليل من عبادى الشكور»، ببنية المبالغة ليعم شكر
 ٣ التكليف وشكر التبرع . فشكر التبرع : «أفلا أكون عبداً شكوراً» - قول النبي
 صلى الله عليه وسلم . وشكر التكليف ما وقع به الأمر ، مثل «واشكروا الله» و
 «واشكروا نعمة الله» . وبين الشكرين ما بين الشكورين لمن عقل من الله .
 ٤ و داود عليه السلام منصوص على خلافته والامامة ، وغيره ليس كذلك .
 ومن أعطى الخلافة، فقد أعطى التحكم والتصرف في العالم . ترجيع الجبال
 معه بالتسبيح والطير يؤذن بالموافقة ، فموافقة الانسان له أولى .

فص حكمة نفسية في كلمة يونسية (١٨)

- عادت بركته على قومه ، لأن الله سبحانه أضافهم اليه ، و ذلك لغضبه
 فيه . فكيف لو كان حاله عليه السلام حال الرضا؟ فظن بالله سبحانه خيراً ، فنجاه
 من الغم . و كذلك ينجى المؤمنين ، يعنى الصادقين فى أحوالهم . ومن لطفه
 ١٢ أنبت «عليه شجرة من يقطين» اذ خرج كالفرخ ، فلو نزل عليه الذباب ، آذاه .
 لما ساهمهم ، أدخل نفسه فيهم ، فعمت الرحمة جميعهم .

فص حكمة غيبية في كلمة أيوبية (١٩)

- لما لم يناقض الصبر الشكوى الى الله سبحانه، ولا قاوم الاقتدار الالهى بصبره،
 وعلم هذا منه، أعطاه الله «أهله و مثلهم معهم». و ركض برجله عن أمر ربه،
 ١٨ فأزال بتلك الركضة آلامه ، ونبع الماء ، الذى هو سر الحياة السارية فى كل حى
 طبيعى . فمن ماء خلق، وبه برىء . فجعله رحمة وذكرى لنا وله .
 ورفقه فيما نذرته تعليماً لنا، لنتميز فى الموفين بالندرة . و جعلت الكفارة
 ٢١ فى أمة محمد صلى الله عليه وسلم لتسترهم عما يعرض لها من العقوبة فى الحنث .
 والكفارة عبادة ، والأمر بها أمر بالحنث اذا رأى خيراً مما حلف عليه، فراعى

س ٢ تعالى: - || س ٢ صلى الله عليه وسلم: عليه السلام || الله: الله || س ٥ عقل
 من: عقل عن || س ٦ عليه السلام: - || س ٨ يؤذن: تؤذن || س ١٥ سبحانه: - || س ١١ فيه: - ||
 كان: كان فيه || عليه السلام: - || سبحانه: - || س ١٢ ينجى: تنجى || س ١٦ سبحانه: - || بصبره:
 لصبره || س ١٩ برىء: برىء || رحمة: رحمة له || س ٢٥ لنتميز: لنتميز || س ٢١ لتسترهم: لتسترهم ||

الإيمان. وإن كان في معصية ، فإنه ذاكر لله. فيطلب العضو الذاكر نتيجة ذكره
إياه سبحانه . وكونه في معصية أو طاعة حكم آخر لا يلزم الذاكر منه شيء.

فص حكمة جلالية في كلمة يحيوية (٢٥)

٣

أنزله منزلته في الأسماء ، فلم يجعل له من قبل سمياً . فبعد ذلك
وقع الافتداء به في اسمه ليرجع إليه .

وأنثرت فيه همة أيه لما أشرب قلبه من مريم ، فجعله حصوراً بهذا
التخييل . والحكماء عثرت على مثل هذا ؛ فإذا جامع أحد أهله ، فليخيل في
نفسه عند انزال الماء أفضل الموجودات ، فإن الولد يأخذ من ذلك بحفظ وافر ،
إن لم يأخذ كله .

٤

٩

فص حكمة مالكية في كلمة زكرياوية (٢١)

لما فاز زكرياً عليه السلام برحمة الربوية ، ستر نداه ربه عن اسماع
الحاضرين . فناده بسره ، فأنتج من لم تجر العادة بانتاجه : فإن العقم مانع ، و
لذلك قال ، «الريح العقيم» ، و فرق بينها وبين «اللواقح» . وجعل الله يحيى ببركة
دعائه وارث ما عنده ، فأشبهه مريم ، ووارث جماعة من آل ابراهيم .

١٢

فص حكمة ايناسية في كلمة الياسية (٢٢)

١٥

يقول ، «أحسن المخالفين» ، ويقول الله تعالى ، «أ فمن يخلق كمن لا يخلق» .
فخلق الناس التقدير ، وهذا الخلق الآخر الأيجاد .

فص حكمة احسانية في كلمة لقمانية (٢٣)

١٨

لما علم لقمان أن الشريك ظلم عظيم للشريك مع الله ، فهو من مظالم
العباد . وله الوصايا بالجناب الالهي ، وصايا المرسلين ، وشهد الله له بأنه سبحانه
آتاه الحكمة - فحكم بها نفسه - وجوامع الخير .

٢١

س ١ معصية : معصيته || س ٢ سبحانه : - || س ٤ اثرت : آثرت || مريم : مريم ،
وكانت منقطعاً من الرجال || س ٨ انزال : انزاله || س ١١ عليه السلام : - || س ١٢ مريم و : - ||
س ١٤ تعالى : - || س ٢٥ سبحانه : - ||

فص حكمة امامية في كلمة هارونية (٢٤)

٣ هرون لموسى بمنزلة نواب محمد بعد انفصاله الى ربه . فليستظر
الوارث من يرث وفيما استنيب . فتعينه صحة ميراثه ليقوم فيه مقام رب المال ،
فمن كان على أخلاقه في تصرفه ، كان كأنه هو .

فص حكمة علوية في كلمة موسوية (٢٥)

٦ سرت اليه حبوة كل من قتله فرعون من أجله . ففراره لما خاف انما
كان لابقاء حياة المقتولين ، فكانت فر في حق الغير . فأعطاه الله الرسالة والكلام
والامامة ، التي هي الحكم . كلمه الله تعالى في عين حاجته لاستفراغ همه فيها .
٩ فعلمنا أن الجمعية مؤثرة . وهو الفعل بالهمّة . ولما علم من علم مثل هذا ، ضل
عن طريق هداه حين امتدى غيره به . فأقامه مقام القرآن في المثل المضروب ،
فقال تعالى ، «يضل به كثيراً ويهدى به كثيراً وما يضل به إلا الفاسقين» . وعم
١٢ الخارجون عن طريق الهدى ، الذي هو فيه .

فص حكمة صمدية في كلمة خالدية (٢٦)

١٥ جعل آيته بعد انتقاله الى ربه . فأضاع الآية وأضاع قومه ، فأضاعوه .
ولهذا قال النبي صلى الله عليه وسلم في ابنته ، «مرحبا بابنة نبي أضاعه قومه» .
وما أضاعه الأبنوه ، حيث لم يتركوا الناس ينبشونه لما يطرأ على العرب من
العار المعتاد .

فص حكمة فردية في كلمة محمدية (٢٧)

١٨ معجزته القرآن . والجمعية اعجاز على أمر واحد لما هو الانسان عليه
من الحقائق المختلفة ، كالقرآن بالآيات المختلفة بما هو كلام الله مطلقاً وبما هو
٢١ كلام الله و حكاية الله . فمن كونه كلام الله مطلقاً هو معجز ، وهو الجمعية . و
على هذا يكون جمعية الهمّة .

س ٢ محمد ؛ محمد صلى الله عليه وسلم || س ٣ يرث ؛ ورت || س ٧ فر ؛ - || س ٨

تعالى ؛ - || عين ؛ غير || س ٩ لما علم ؛ لما علم علم || س ١١ تعالى ؛ - || س ١٢

هو ؛ - || س ١٤ الآية ؛ آلائه || س ١٥ النبي ؛ - || بائنة ؛ بائته ||

« وما صاحبكم بمجنون»، أي ما شرعنه شيء، «ولابضنين»، فما بخل بشيء مما هو لكم، ولا بظنين، أي ما يتهم في أنه بخل بشيء من الله هو لكم .
 لما كان الخوف مع الضلال، قال سبحانه، «ما ضلّ صاحبكم وما غوى»، أي ما خاف في حيرته ، لأنه من علم أن الغاية في الحق سبحانه هي الحيرة ، فقد اهتدى ، فهو صاحب هدى وبيان في إثبات الحيرة .

٣



مركز تحقيقات الكمبيوتر علوم إسلامي



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

نقد النصوص
فی شرح نقش الفصوص
عبدالرحمن بن احمد جامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله الذي جعل صفائح قلوب ذوى الهمم قابلةً لنقش فصوص الحكم،
 ٣ والصلوة على المظهر الأتم لاسمه الأعظم (١) محمد وآله الهادين الى الطريق
 الأقوم . (٢)
- ٤ سباس بى قياس نثار حضرت خداوندى تعالى وتقدس كه در جميع
 ٥ مراتب وجود حامد ومحمود اوست ويس . به زبان هرستانده نغمات حمد و
 ثناء خود سرايد، و در لباس هرستوده لمعات جمال وكمال خود نمايد.
 هرچه در چشم جهانبينت نکوست عكس حسن و پرتو احسان اوست
-
- ٩ (١). «الاسم الأعظم» هو الاسم الجامع لجميع الأسماء . وقيل، هو
 «الله»، لأنه اسم الذات الموصوفة بجميع الصفات ، أى المسماة بجميع الأسماء.
 ولهذا يطلقون الحضرة الالهية على حضرة الذات مع جميع الأسماء.
 ١٢ و عندنا هو اسم الذات الالهية من حيث هي، أى المطلقة الصادق عليها
 مع جميعها أو بعضها أو لا مع واحد منها، كقوله تعالى، «قل هو الله أحد» .
 من كتاب اصطلاحات الصوفية للشيخ كمال الدين عبدالرزاق الكاشي
 ١٥ رحمه الله . منه .
 (٢) . أى الأعدل، وهو طريق التوحيد الذاتى . منه .

- گر بر آن احسان و حسن ای حق شناس
در حقیقت آن سپاس او بود
همچنین شکر تو ظل شکر اوست
لیکن اینجا پوست باشد عین مغز
گر گشائی چشم عرفان اندکی
و درود نام محدود سزاوار پیشوای مطلق «کنت نبیاً و آدم بین الماء والطین»
و دانای محقق «فعلمت علم الأولین و الآخرين»، عارف خبیر حقایق کونی و
الهی، ناقد بصیر «أرنا لأشیاء کماهی».
- ۳
- ۶
- ۹
- ۱۲
- گفت: «الخير کله بيدیک لکن الشر لا یسعود الیک»
صلی الله علیه وعلی آله، وارثی علومه و مقاماته و أحواله.
- ۱۵
- ۱۸
- ۲۱
- ۲۴
- ۲۷
- شاهباز نشیمن «ما زاغ»
روشنائی ز کحل «بسی یبصر»
هر بد و نیک را که دید شناخت
وانچه بد از نقائص عدم است
بلسبل شاخمار بساغ بسلاغ
داشت چشم سرش چو دیده سر
چون به نظاره جهان پرداخت
کانچه نیک از خصائص قدم است
اما بعد، این کلمه ای چند است از نصوص ارباب خصوص که در
شرح معانی نقش الفصوص - که شیخ کامل مکمل، قدوة القائلین بوحدۃ
الوجود و أسوة الفائزین بشهود الحق فی کل موجود، امام العارفين، قطب
الموحدین، محیی الحق و الملة و الدین، محمد بن علی العربی قدس الله تعالی
سره و اعلی ذکره، از کتاب فصوص الحکم، که خاتم مصنفات وی است،
عبارات و توضیح اشارات آن بی شائبه تکلفی و عارضه تصرفی جمع کرده
می شود، و به نیت تیمن و استرشاد در قید کتابت آورده می آید؛ چون مرقع
صوفیان هر پاره ای از جانی اندوخته و به رشته مناسبت و رابطه ملائمت بر یکدیگر
دوخته؛ از هر گوشه ای توشه ای، و از هر خرمنی خوشه ای؛ بعضی از انفاص
متبرکه شیخ بزرگوار، و بعضی از معارف قدسیه متابعان او از مشایخ کبار؛
چون شیخ عالم مدقق و عارف کامل محقق، وارث علوم سید المرسلین، صدر
الحق و الملقوالدین، محمد بن اسحق القونیوی روح الله تعالی روحه و عظم

- فتوحه ، و مریدان و مستفیدان او ، چون شیخ عارف کامل ، مؤیدالدین الجندی ،
 که شارح اول فصوص الحکم است ، و شیخ سعدالدین سعیدالفرغانی ، که
 ۳ شارح قصیده تائیه فارسیه است ، و هیر ایشان از ارباب ذوق و وجدان و
 اصحاب کشف و عرفان ، به تخصیص ، شارحان فصوص الحکم قدس الله تعالی
 ارواحهم . شاید که خود را بدین وسیله توان بر فترک دولت این صاحب دولتان
 ۶ بستن ، و به زمره محبتان و معتقدان ایشان پیوستن .
- و چون این شرح مشارالیه مشتمل آمد بر نصوصی که انتقاد کرده می شود
 از سخنان ارباب خصوص ، مسمی می گردد به «نقدالنصوص فی
 ۹ شرح نقش الفصوص» . رجاء به کرم ارباب دانش و اثق است ، و امید به الطاف
 اصحاب ینش صادق ، که وجود متصدی این جمع و تألیف را - که به عجز
 و قصور معترف است و به قلت بضاعت در این صناعت منتصف و منصف - در
 ۱۲ میان نبینند و زبان قدح بر سخنان کبراء دین و عظماء اهل یقین نگشایند ، و از
 صورت عیبجوئی و سیرت بدگوئی اجتناب فرمایند .
- چو دانی که مقصود گوینده چیست ^{میان ای برادر که گوینده کیست}
 ۱۵ نباید بدین قدر گوهر شکست که از دست بی قدری آید به دست
 کی افتد در اعجاز قرآن شکی اگر خواندش بی خرد کودکی
 و فی المثنوی المولوی قدس الله سر من أفاده :
- ۱۸ چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه پاکان برود
 و در خدا خواهد که پوشد عیب کس کم زند در عیب اهل دل نفس
 نکته ها چون تیغ پولاد است تیز گسرداری تو سپر واپس گریز
 ۲۱ پیش این الماس بی اسپر میا کز بریدن تیغ را نبود حیا
- و اکنون پیش از شروع در مقصود و رجوع به شرح موعود ناچار است
 از تمهید مقدمه ای سابق که ممد باشد در فهم معانی لاحق . والله هو الموفق .

مقدمة

- حقيقة الحق سبحانه وتعالى ليست غير الوجود البحت (٣) من حيث
 ٣ هو وجود (٤)، زیرا که موجودات را به تقسیم عقلی سه مرتبه می تواند بود :
 اول، موجودی که وجود وی مستفاد از غیر بود، چون ممکنات موجوده.
 دوم، موجودی که حقیقت وی مغایر وجود وی باشد و مقتضی آن
 ٦ بوجهی که انفکاک وجود از وی محال باشد، و اگرچه بنا بر تغایر میان ذات و
 وجود تصور انفکاک ممکن است، چون واجب الوجود بر مذهب متکلمین .
 سیم، موجودی که وجود او عین ذات او باشد . یعنی به ذات خود
 ٩ موجود بود، نه به امری مغایر ذات . و لاشک چنین موجود واجب بود، ضرورت
 استحالة تصور انفکاک الشئ عن نفسه فضلاً عن انفکاکه .
 وان أردت زيادة توضیح لما صورناه من المراتب الثلاث فی الموجودية،
 ١٢ فاستوضح الحال فيما نوردہ فی هذا المثال، وهو أن مراتب المضيء فی كونه
 مضيئاً ثلاث أيضاً:
 الأول المضيء بالغير، أي الذي استفاد ضوءاً من غيره، كوجه الأرض،
 ١٥ الذي استضاء بمقابلة الشمس. فهنا مضيء وضوء يغيره وشيء ثالث أفاده الضوء.
 والثاني المضيء بالذات بضوء هو غيره، أي الذي يقتضي ذاته ضوءاً
 بحيث يمتنع تخلقه عنه، كجرم الشمس اذا فرض اقتضاؤه لضوئه كذلك .
 ١٨ فهذا المضيء له ذات وضوء يغير ذاته .

(٣) . « البحث » الصرف ؛ و « شراب بحث » ، أي غير ممزوج . كذا
 في الصحاح . والمراد به ههنا المطلق، و قوله ، « من حيث هو وجود » ، يان و
 ٢١ تفسير له . منه .

(٤) . اذا قالوا، « الوجود من حيث هو وجود » ، أرادوا به ذات الوجود
 و حقيقته، أي الوجود من حيث هو بلا اعتبار قديمه؛ أعني تصوّره و تحقيقه من
 ٢٢ حيث أنه وجود لا بشرط الشيء و لا بشرط اللا شيء - وذلك يكون بتجرّده عن
 جميع الاعتبارات والنسب والاضافات - المعبر عنه « الحضرة الأحديّة الذاتية » .
 منه .

- والتالث المضيء بالذات بضوء هو عينه ، كضوء الشمس؛ فانه مضيء بذاته ، لا بضوء زائد على ذاته. فهذا أعلى وأقوى ما يتصور في كون الشيء مضيئاً.
- ٣ فان قيل ، كيف يوصف الضوء بأنه مضيء مع أن معنى المضيء كما يتبادر الى الأفهام ما قام به الضوء ؟ قلنا، ذلك المعنى هو الذي يتعارفه العامة، وقد وُضع له لفظ «المضيء» في اللغة؛ وليس كلامنا فيه ، فاننا اذا قلنا، الضوء مضيء بذاته، لم نرد أنه قام به ضوء آخر، فصار مضيئاً بذلك الضوء؛ بل أردنا به أن ما كان حاصله لكل واحد من المضيء بالتعبير والمضيء بضوء هو غيره - أعني الظهور على الأبصار بسبب الضوء - فهو حاصل للضوء في نفسه بحسب ذاته ، لا بامر زائد على ذاته . بل الظهور في الضوء أقوى وأكمل؛ فانه ظاهر بذاته ظهوراً تاماً لا خفاء فيه أصلاً و مُظهر لغيره على حسب قابليته للظهور .
- ١٢ واذا انكشف لك حال هذه المراتب في الأمور المحسوسة ، فقس عليها حالها في الأمور المعنوية المعقولة .
- وبوشيده نما نذكه اكمل مراتب وجود (٥) مرتبة سيم است ؛ وفطرت سليمه جازم است به أنكه واجب تعالی می باید که بر اکمل مراتب وجود باشد.
- ١٥ پس حقیقت واجب تعالی عین وجود وی باشد .

- (٥) . الوجود عند الحكيم والمتكلم عارض للماهيات والحقائق ، والماهيات والحقائق معروضات للوجود . وعند المحقق والموحد الوجود معروض ، والموجودات المقيدة عارضة له على حسب الاضافة والنسبة . و بينهما بون بعيد . ولهذا ذهب المتكلم والحكيم الى أن الوجود المطلق ليس له وجود في الخارج، بل وجوده ذهني، وهو أمر كلي عام موجود تحت أفرادهِ.
- ٢١ وذهب العارف المحقق الى أن الوجود المطلق موجود ، وليس لغيره وجود أصلاً في الحقيقة، وان كان في الاعتبار يمكن هذا. والعجب كل العجب أن الحكيم والمتكلم يصفان الوجود المطلق بأنه نقيض العدم المطلق و بأنه مقسم للموجودات كلها وبأنه خير محض وبأنه واحد وبأنه لا ضد له ولا مثل ، ثم يقولون، انه معدوم في الخارج . منه .

وصل

قال بعض أهل النظر (٤) ، «أما البرهان الموضح بتحقيق كون وجوده
٣ سبحانه عين ماهيته وأن ليست له حقيقة وراء الوجود، فهو أنه لو كان له وجود
وماهية ، لكان مبدأ الكلّ اثنين، وكلّ اثنين محتاج الى واحد هو مبدأ الاثنين.
والمحتاج الى مبدأ لا يكون مبدأ للكلّ .

٤ (٤) . وقال بعضهم، كلّ مفهوم مغاير للوجود، كالإنسان مثلاً، فانه
مالم ينضمّ اليه الوجود في نفس الأمر بوجه من الوجوه ، لم يكن موجوداً فيه
قطعاً؛ بل، ومالم يلاحظ العقل انضمام الوجود اليه، لم يمكن الحكم بكونه موجوداً.
٩ فكل مفهوم مغاير للوجود، فهو في كونه موجوداً في نفس الأمر محتاج الى غيره،
الذي هو الوجود. وكلّ ما هو محتاج في كونه موجوداً الى غيره، فهو ممكن، اذ لا
معنى للممكن الا ما يحتاج في وجوده الى غيره ، أي يحتاج في كونه موجوداً
١٢ وفي اتصافه بالوجود الى غيره . فكل مفهوم مغاير للوجود، فهو ممكن ، و
لا شيء من الممكن بواجب . فلا شيء من المفاهيم المغايرة للوجود بواجب.
وقد ثبت بالبرهان أن الواجب موجود . فهو لا يكون الا عين الوجود الذي هو
١٥ الموجود بذاته ، لا بأمر مغاير لذاته. وما عداه لا يكون موجوداً الا به، كالضوء،
فانه مضيء بذاته ، لا بضوء آخر، وما عداه لا يكون مضيئاً الا به . فان قلت، قد
يتّجه على المقدمة القائلة ، «كلّ ما هو محتاج في كونه موجوداً الى غيره، فهو
١٨ ممكن» ، منع لطيف، وهو أن المحتاج في كونه موجوداً الى غيره هو
موجد ممكن قطعاً، لا المحتاج في كونه موجوداً الى غيره هو وجوده؛
قلنا ، يندفع ذلك بنظر دقيق ، وهو أنه لما احتاج في موجوديته وكونه
٢١ متصفاً بالوجود الى غيره ، فقد استفاد ذلك من غيره وصار معلولاً له موقوفاً
في ذلك عليه. وكلّ ما هو كذلك، فهو ممكن، سواء سمى ذلك الغير الموقوف
عليه «وجوده» أو «موجدته» . ومما يؤيد أن الوجود هو عين الواجب أن الوجود
٢٢ في حدّ ذاته ينافي العدم، وهو أبعد المفاهيم عن قبول العدم ، اذ كلّ ما عداه ،
فانه لا يمتنع لذاته عن قبول العدم ؛ بل بواسطة الوجود. ولا شك أن الواجب
هو الذي ينافي لذاته قبول العدم ، لاما ينافيه بواسطة غيره . منه .

- « فان قيل ، الماهية موصوفة ، والوجود صفة ، والموصوف متقدم على الصفة القائمة به ، فالمبدأ الأول واحد ، وهو الماهية ؛ قيل ، الماهية على تقدير تقدمها على الوجود لا تكون موجودة ، فاذن يكون مبدأ الموجودات غير موجود - وهذا محال . (۷) »
- ۳ واین مقدمه ، که اتحاد وجود واجب است سبحانه با حقیقتش ، میان حکماء متقدمین ، که اصحاب نظراند ، و صوفیة موحدین ، که ارباب کشف و شهوداند ، متفق علیهاست . اما پیش حکماء جزئی حقیقی است و متعین است به نسبتی که عین ذات اوست علی طریقه الوجود . و پیش صوفیة موحدیه نه کلی است و نه جزئی (۸) و نه خاص و نه عام (۹) ؛ بلکه مطلق است از همه قیود ، تا حدی که از قید اطلاق نیز .
- ۶ فان قید بالاطلاق يشترط فيه أن يتقيد بمعنى أنه وصف سلبی ، لا بمعنى أنه اطلاق ضده التقييد - بل هو اطلاق عن الوحدة والکثرة المعلومتين و عن الحصر أيضاً في الاطلاق والتقييد وفي الجمع بين ذلك أو التنزه عنه - فيصح في حقه كل ذلك حال تنزهه عن الجميع
- ۹ واین را حواله به کشف صریح و ذوق صحیح می کنند . و این طور است
- ۱۲ (۷). فان المفيد للموجود ولا بد وأن يلحظ العقل له وجوداً أو لا حتى يمكنه أن يلاحظ له افادة الوجود . وذلك لأن مرتبة الابدان متأخرة عن مرتبة الوجود بالضرورة ، فان ما لا يوجد في نفسه لم يتصور منه ايجاد قطعاً ، سواء كان ايجاد غيره أو ايجاد نفسه . منه .
- ۱۵ (۸) يعنون به أنه ليس عين الكلّية والجزئية وأنه ليس شيء منهما داخلًا فيه ، بل كل واحد منهما زائد عليه . فاذا اعتبر مع الكلّية ، كان كلياً ، واذا اعتبر مع الجزئية ، كان جزئياً ؛ واذا لم يعتبر مع شيء منهما ، لم يمكن أن يحكم عليه بأنه كلي أو جزئي . ولا يعنون به أنه منفك عن الكلّية والجزئية معاً حتى يلزم الواسطة . وكذا الحال في سائر الصفات المتقابلة . منه .
- ۱۸ (۹) . ويلزمه هذه الأشياء بحسب مراتبه ومقاماته المنبته عليها بقوله ، « رفيع الدرجات ذو العرش » . فيصير مطلقاً ومبتدأً و كلياً و جزئياً و عاماً و خاصاً و واحداً وكثيراً من غير حصول التغير في ذاته و حقيقته . منه .
- ۲۴
- ۲۷

۳ وراه طور عقل؛ یعنی، قوه عقلیه به ادراک آن وافی نیست، نه آنکه منافی طور عقل است (۱۰)، زیرا که به مقدمات عقلیه نه اثبات آن می توان کرد، و نه نفی آن. والله تعالی أعلم.

وصل

۶ وهو، أى الوجود، أظهر من كل شيء تحقّقاً وانبئةً - حتى قيل، انه بديهی - وأخفى من جميع الأشياء حقيقة (۱۱). وليس عبارة عن الكون والحصول

۹ (۱۰). وفي كلام حجة الاسلام رحمه الله: واعلم أنه لا يجوز أن يظهر في طور الولاية ما يقضى العقل باستحالته؛ نعم، يجوز أن يظهر في طور الولاية ما يقصر العقل عنه، بمعنى أنه لا يدرك بمجرد العقل. ومن لا يفرق بين ما يحيله العقل وبين ما لا يناله العقل، فهو أخس من أن يخاطب، فليترك وجهه. منه.

۱۲ (۱۱). واز انقاس قدسیة ولد است رحمه الله: وحق تعالی از همه مخلوقات و موجودات ظاهر تر است و از غایت پیدائی پنهان است، که خفی لشده ظهوره، زیرا هر مخلوقی را از آدمی و غیره به او صافش توان شناختن. مثلاً چون صورت آدمی رامی بینی، اگر از تو می پرسند که چه کس است، می گوئی، نمی شناسمش. بعد از اختلاط، که افعال و اقوال و اخلاق و هنرهای او را مشاهده می کنی، می گوئی که نیکش شناختم. آنچه از او دیدی که موجب شناخت شد یقین که صورت او نیست، معنی بی چون و چگونگی اوست. اکنون چون بدان مقدار اخلاق و افعال معنی آدمی بر تو پیدا شد، حق تعالی - که جمله مخلوقات افعال و اقوال و آثار اوست - چون پنهان ماند؟ از این روی می گویند، «الحق أظهر من الشمس، فمن طلب البیان بعد العیان، فهو فی الخسران».

۲۱ هر که بر هستی حق جوید دلیل او زیانمند است و اعما و ذلیل «اگرچه معنی آدمی را به چشم ندیدی، از افعال و اقوالش شناختی و می گوئی که در او جوهریست که این همه از او می آید. چرا با خود نگوئی که حق تعالی نیز چنین ذاتی است که هر چه دیدم و خواهم دیدن همه صنع و آفریده اوست؟ پس دایم خدای تعالی را از همه پیداترین و مگو که نمی بینم.»

والتحقق اذا أريد بها المعاني المصدرية ، لأنها مفهومات عقلية اعتبارية ، لا تحقق لها الا في الذهن .

- ۳ پس چون لفظ «وجود» بر واجب تعالی اطلاق کنند، بدان موجودی خواهند که به ذات خود موجود است، نه به امری زائد، ووجود همه اشیا علماً و عیناً به اوست؛ چون نور، که به نفس خود روشن است، نه به روشنائی دیگر، وروشنی همه چیزها بدوست، كما مرّ تفصیل ذلك . ۶

وصل

- هستی خدای تعالی پیداتر از همه هستیهاست، زیرا که او به خود پیداست، وپیدائی سایر هستیها بدوست . «الله نور السموات والأرض» . همه اشیا بی هستی عدم محض است ، ومبدأ ادراك همه هستی است، هم از جانب مدرك و هم از جانب مدرك . وهرچه ادراك کنی ، اول هستی مدرك شود، اگرچه از ادراك این ادراك غافل باشی، واز غایت ظهور مخفی ماند . ۱۲
- همه عالم به نور اوست پیدا کجا او گردد از عالم هویدا زهی نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان
- ۱۵ اگر غیر این دانی وینی مثلش چنان باشد که کسی در باغ گوید که برگه را می بینم و باغ را نمی بینم . نه موجب مضحکه باشد؟
- این چنین فهم کن بعداً را هم در همه روی او بین مردم
- ۱۸ می نگر هر صباح در فالح زانکه خلق است مظهر خالق
- زاسمان وزمین وهرچه در اوست جز خدا را مبین همان در پوست
- نیک و بد را چو حق کند پیدا دیدن غیر او بد است و خطا
- ۲۱ صاف معنی است وین صور در داند اهل معنی ز نقش جان بردند
- در سرای امان شدند مقسیم همه رفتند شاد سوی نعیم
- آن سرا چون نه زیر و نه بالاست در گمش زان ز خالق ناپیدا است «
- ۲۴ منه .

ادراك مبصری واسطه نور دیگر چون شمع صورت نبندد، با آنکه شمع از غایت ظهور در آن حالت غیر مرئی می نماید؛ تا طائفه ای انکار آن می کنند. نوری که واسطه ادراك شمع بود: بر آن قیاس باید کرد «نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء» . ۳

وصل

- ۶ کنه ذات حق و غیب، هویت مطلق او تعالی و تقدس مدرک و مفهوم و مشهود و معلوم هیچ کس نتواند بود (۱۲)، کما أخبر هر عن نفسه بقوله، «ولایحیطون به علماً». «غیب هویت حق» سبحانه اشارت است به اطلاق او
- ۹ سبحانه به اعتبار لائعیته، یعنی، حضرت ذات بی تقید به اعتبار ماعدا و عدم اعتبار ماعدا. و این حضرت را «غیب الغیب» و «باطن کل باطن» و «هویت مطلقه» نیز گویند.
- ۱۲ و حق سبحانه از حیثیت اطلاق مذکور لا یصح أن یحکم علیه بحکم أو یرف أو یضاف الیه نسبة مآمن و وحدة أو وجوب وجود أو مبدئیه أو اقتضاء ایجاد و صدور اثر او تعلق علم منه بنفسه أو بغيره، زیرا که این همه مقتضی تعیین و تقید است. و شك نیست در آنکه تعقل هر تعیینی مسبوق است به لائعیته، و او به اعتبار لائعیته مجهول مطلق؛ چه هیچ شبهه نیست که جواسیس تخیلات و اوهام را پیرامین این حضرت و مقام راهگذر بر بسته است، و طایران عقول و افهام را در طیران هوای او دون درك المرام بال و بر شکسته . ۱۸

(۱۲). وانما تأتي هذا الحكم السلبي بأحد وجهين: أحدهما الاخبار الالهی بقوله، «ولایحیطون به علماً». و ثانيهما انقطاع أكمل الادراكات وأوسع الشهودات والفهوم عنه واعترافه بالعجز والقصور والحيرة فيه، كما قال صلی الله علیه وسلم فی مناجاته، «لأحصى ثناءً عليك، لأبلغ كل ما فيك، ربّ زدني تحيراً». منه . ۲۱

به خیال درنگنجد تو خیال خود مرنجان

ز جهت بود مبراً مطلب به هیچ سوبش

۳ آنها که در معرفت یگانه اند، و در بی نشانی، نشانه از بی نشانی ذات چنین نشان باز داده اند :

ای آنکه به جز تو نیست در هر دو جهان برتر ز خیالی و مبراً ز گمان

۶ هر چند که عین هر نشانی لیکن اینست نشانت که ترا نیست نشان

وصل

«الهویة الذاتية مطلقة بالاطلاق الحقيقي ، وهي تقتضى بحقيقتها أن

۹ لاتعلم ولا تحاط (۱۳) . وحقیقة العلم الاحاطة بالمعلوم و كشفه على سبيل التمييز

عن غيره : فحقیقة العلم لاتتعلق بها، از حقیقة الذات تقتضى أن لاتعلم، والشیء

اذا اقتضى أمراً لذاته ، فانه لايزال عليه ما دامت ذاته. . . و ليس فى قوة

۱۲ الحقیقة العلمیة أن تحیط بما يقتضى عدم الاحاطة به لذاته، لأن العلم سواء أضيف

الى الحق أو الى الخلق لانخرجه الاضافة عن حقیقته ، إذ الحقائق لاتتبدل

«والعلم على كل حال نسبة من نسب الذات ، متمیزة عن غيرها

۱۵ فلاتحیط بالذات الغير المحاطة ؛ والا لزم قلب الحقائق، وخرجت الذوات عن

مقتضياتها الذاتية . وذلك بین البطلان .

«فان قبل ، العلم الذاتى عين الذات ، فلا يكون من هذا الوجه غيرها ،

۱۸ فلا تمتنع على العلم الذاتى الاحاطة بالذات ؛ قلنا ، فعلى هذا لا يكون الاحاطة

للسبب العلمیة من حيث هى كذلك . بل ، يكون الاحاطة للذات (۱۴) . ومرادنا

قصور النسبة العلمیة فى حقیقتها - من كونها نسبة من النسب الالهیة - عن الاحاطة

۲۱ بكنه الذات المطلقة تعالت و تقدست . فعلى كل تقدير الاحاطة بالذات المطلقة

(۱۳) . واین از کمال ذات متعالیه و بی نهایتی اوست، نه از قصور نسبت

علمیه و نقصان آن . منه .

(۱۴) . بل لامعنى لاحاطة الذات بالذات لامتناع احاطة الشیء بنفسه ،

۲۲

اللهم الا أن يقال ، المراد بالاحاطة عدم تخلف الذات عن نفسها وعدم فقدانها

ایاها . منه .

- محال، فلا تعلم أصلاً» (١٥). هكذا قال الشيخ مؤيد الدين الجندی في شرحه
لفصوص الحكم .
- ٣ وفي كتاب الفكوك : «ان تعلق علم الحق بذاته على نحوين . . . :
فان للحق تعيّن في عرصة تعقله نفسه، ولهذا التعيّن الاطلاق بالنسبة الى تعيّن
كل شيء في علم كل عالم ؛ بل، وبالنسبة الى تعيّن الحق في تعقل كل متعقل .
- ٤ ويتعلق علمه تعالى أيضاً بذاته على نحو آخر، وهو معرفته بذاته من حيث اطلاقها
وعدم انحصارها في تعيّناتها في نفسها. وهذه المعرفة هي معرفة كليّة جمليّة» .
- وقال بعضهم ، «من ذهب من المحققين الى أن حقيقة الحق مجهولة ،
٩ فانما يعنى بذلك أن الحق من حيث الاطلاق المشار اليه لا يتعيّن في تعقل ولا
يتجلّى في مرتبة ولا ينضبط بمدرك» . (١٦)
- وفي كتاب مفتاح الغيب : «ان الجهل بهذه الذات عبارة عن عدم معرفتها
١٢ مجردة عن المظاهر والمراتب والتعيّنات لاستحالة ذلك، فانه من هذه الحيثية
لانسبة بين الله سبحانه وبين شيء أصلاً» .
- وأيضاً فيه : « ويتعذر معرفة هذه الذات أيضاً من حيث عدم العلم بما
١٥ انطوت عليه من الأمور الكامنة في غيب كنهها التي لا يمكن تعيّناتها و ظهورها
دفعاً ، بل بالتدرّج» .

وصل

- ١٨ ولما كان الحق سبحانه من حيث حقيقته في حجاب عزّه لانسبة بينه و

(١٥). أي لا تعلم بحيث تعيّن وتميّر وتنضبط. فذلك لا ينافي القول
بالمعرفة الاجمالية ، كما يشعر به كلام الفكوك . منه .

- ٢١ (١٦). اعلم «أن الحق سبحانه لا يحاط به علماً و أن نسبة ما تعيّن
لك من الحق علماً أو شهوداً الى عالم يتعيّن لك أو لفيرك نسبة المتناهي الى
غير المتناهي ونسبة المقيّد الى المطلق، الذي لا ينضبط». كذا في مفتاح الغيب .

- بین ماسواه ، كان الخوض فيه من هذا الوجه و التشوف (۱۷) الى طلبه تضييماً للوقت و طلباً لما لا يمكن تحصيله، ولا الظفر به الا بسوجه جملي؛ و هو أن وراء ماتعين أمر به ظهر كل متعين . لذلك قال سبحانه بلسان الرحمة و الارشاد، «ويحذر كم الله نفسه والله رؤف بالعباد». فمن رأفته أن اختار راحتهم و حذرهم عن السعي في طلب ما لا يحصل. (۱۸)
- لكن لهذا الوجود الحق من حيث مرتبه عروض و ظهور في نسب علمه التي هي الممكنات . و تتبع ذلك العروض أحكام و تفاصيل و آثارها بتعلق المعرفة التفصيلية و فيها ومنها يقع الكلام . و أمّا ما وراء ذلك ، فلا لسان له ، ولا خطاب يفصله ؛ بل ، الاعراب عنه يزيده اعجاباً ، و الافصاح ابهاماً .

وصل

- ما في الوجود الا عين واحدة هي عين الوجود الحق المطلق و حقيقته ، وهو الوجود المشهود ، لا غير . ولكن هذه الحقيقة الواحدة و العين الأحادية لها مراتب ظهور لا تنهاى أبداً في التبعين و التشخيص . (۱۹) ولكن كليات هذه
- (۱۷). «تشوفت الى الشيء ، أى تطلعت . يقال ، النساء يتشوفن من السطوح ، أى ينظرون و يتناولن» . صحاح . منه .
- (۱۸) . قال رضى الله عنه في الفتوحات المكية ، «قيل لى في واقعة ، «ما تعلم من الله و ما تجهل؟» فقلت ،
- «العلم بالله دينى اذ أدين به و الجهل بالعين ايمانى و توحيدى» . فقيل لى ، «صدقت ؛ هذا قوله تعالى ، «ويحذر كم الله نفسه» . فما عندك في تجليته؟» فقلت ، «فى كل مجلى أراه حين أشهده ما بين صورة تنزيه و تحديده» .
- فقيل لى ، «سبحان من تنزه عن التنزيه بالتشبيه و عن التشبيه بالتنزيه» . منه .
- (۱۹) . بعضى از حقايق كلتى هم چون محطها اند مر ظهور ساير حقايق كلتى و جزويات و لوازم ايشان را ، چنانكه هر حقيقتى چند كللى يا جزوى يا متبوع يا تابع به يكى از آن محال متعلق باشند ، بحيث لو قدر ظهورها ، يكون تحت حكم ذلك المحل و يكون ظهورها بحسبها . و ايشان را «مراتب» و «عوامل» و «حضرات» خوانند . و المراتب من حيث هي مراتب لا وجود لها الا بالمتعينات المترتبة فيها و جوداً تتميز به عن المتعين بها و فيها . منه .

- المراتب منحصرة في خمس ، اثنتان منها منسوبتان الى الحق سبحانه ، وثلاث منسوبة الى الكون ؛ وسادستها هي الجامعة بينها .
- ٣ و ذلك لأن هذه المراتب لما كانت مظاهر ومجالي ، فلا تخلو اما أن تكون مجلى ومظهراً يظهر فيه ما يظهر للحق سبحانه وحده ، لالأشياء الكونية؛ أو تكون مظهراً يظهر فيه ما يظهر للحق وللأشياء الكونية أيضاً . فالأول يسمى «مرتبة الغيب» ، لغيبه كل شيء كوني فيها عن نفسه وعن مثله . فلا ظهور لشيء فيها الا للحق تعالى . وانتفاء الظهور للأشياء يكون بأحد وجهين : أحدهما بانتفاء أعيانها بالكلية - حيث « كان الله ، ولا شيء معه » - فينتفى الظهور لها علماً و وجداناً
- ٩ لانتفاء أعيانها بالكلية . وذلك المجلى هو التعيين الأول والمرتبة الأولى من الغيب . والوجه الثاني بانتفاء صفة الظهور للأشياء عن أعيان الأشياء مع تحققها وتميزها وثبوتها في العلم الأزلي وظهورها للعالم بها - لأنفسها و أمثالها - كما هو الأمر في الصور الثابتة في أذهاننا . وهذا المجلى والمظهر هو التعيين الثاني و عالم المعاني والمرتبة الثانية . ويعمهما اسم « الغيب » لما ذكرنا .
- و أما ما يكون مجلى يظهر فيه ما يظهر للأشياء الكونية أيضاً علماً و وجداناً ، فهو ثلاثة أقسام : فأنه إما أن يكون مظهراً ومجلى يظهر فيه ما يظهر للأشياء الكونية الموجودة البسيطة في ذاتها ، فذلك يسمى «مرتبة الأرواح» ؛ أو مظهراً ومجلى يظهر فيه ما يظهر للأشياء الموجودة المركبة ، فذلك الأشياء الموجودة المركبة إما أن تكون لطيفة - بحيث لا تقبل التجزئة والتبعض والخرق والالتيام - فمجلاها ومحل ظهورها و محل الظهور لها يسمى «مرتبة المثال» ؛ وإما أن تكون الموجودات المركبة كثيفة - بالنسبة الى تلك اللطائف - أو على الحقيقة بحيث تقبل التجزئة والتبعض و الخرق والالتيام - فمجلاها ومحل صفة ظهور ما يظهر لها فيه يسمى «مرتبة الحس» و «عالم الشهادة» و «عالم الأجسام» .
- والانسان الحقيقي الكامل جامع للجميع .
- ٢٢ وقد انحصرت أقسام المراتب الكلية بعون الله تعالى .

وصل

- مراتب كلياته شش است :
- ٢٧ مرتبة اولى ، و آن غيب مغيب است و نام کرده شده است به «غيب اول»

و «تعیّن اول» .

- ۳ مرتبه ثانیه غیب ثانی است ، که مسماست به «تعیّن ثانی» . و این مرتبه را «غیب ثانی» نامیده‌اند به واسطه غیبت اشیاء کونیّه دروی از نفس خود و از مثل خود ؛ زیرا که منفی است صفت ظهور (۲۰) از اعیان ثابته با وجود تحقق و ثبوت ایشان در این مرتبه ، چه این اعیان در حضرت علم‌اند .
- ۶ مرتبه ثالثه مرتبه ارواح است . و این مرتبه ظهور حقایق کونیّه مجردّه بسیطه است مرفس خود را و مر مثل خود را ، چنانکه ارواح در این مرتبه مدرك اعیان خود اند و ممیّز حقایق خود .
- ۹ مرتبه رابعه مرتبه عالم مثال است . و این مرتبه وجود است مراشیاء کونیّه لطیفه را ، که قابل تجزیه و تبعیض و خرق و التیام نباشد .
- ۱۲ مرتبه خامسه عالم اجسام است . و این مرتبه وجود اشیاء کونیّه مرکبه کثیفه است ، که قابل تجزیه و تبعیض اند . و این مرتبه را نام کرده‌اند «مرتبه الحس» و «عالم الشهادة» .
- ۱۵ و مرتبه سادسه مرتبه جماعه است مر جمیع مراتب را . و آن حقیقت انسان کامل است ، زیرا که او جامع جمیع است به حکم برزخیتی که دارد .

وصل

- ۱۸ و گاه باشد که تعیّن اول و ثانی را - لاشتراکهما فی غیبه کل شیء کونیّ فیهما عن نفس و مثله - مرتبه واحده اعتبار کنند و مراتب کلیه را منحصر در پنج مرتبه دارند . و آن را «حضرات خمس» خوانند :
- اول را «حضرت و مرتبه غیب و معانی» گویند ، و آن حضرت ذات است بالتجلی والتعیّن الأول والثانی وما اشتملا علیه من الشؤون و الاعتبارات اولاً و الحقائق الالهیه و الکونیّه ثانیاً .
- ۲۱ و دوم را ، که در مقابله اوست ، «مرتبه شهادت و حس» خوانند . و آن از حضرت عرش رحمانیست تا به عالم خاک و آنچه در این میان است از صور اجناس و انواع و اشخاص عالم .

- وسيم را ، که تلو مرتبة غيب است متازلاً ، «مرتبة ارواح» گویند .
 وچهارم را ، که تلو عالم حس است متصاعداً ، «عالم مثال و خیال
 ٣ منفصل» خوانند .
 وپنجم ، که جامع ایشان است ، تفصيلاً حقیقت عالم است واجمالاً
 صورت عنصری انسانی .

وصل

٦

- قال بعضهم، التعيّنات العارضة للوجود ان كانت في مرتبة لا تفيد نسبة
 الوجود اليها بأن لا تفيد التعدّد الوجودي ، بل التعدّد العقلي فقط ، يسمّى
 ٩ ذلك التعيّن «شيئية الثبوت» ، وتلك المرتبة حضرة المعاني والأسماء والحقائق .
 وهي المسمّاة بـ«عالم الجبروت» عند الامام الغزالي رحمه الله .
 وان كانت في مرتبة تفيد التعدّد الوجودي الاضافي ، يسمّى «شيئية
 ١٢ الوجود» .

- فان لم تبلغ الى حدّ تدركها القوة الجسمانية من الخيال والحس -
 بل انما يدركها العقل بآثارها ، كالتقوى السبع الجسمانية المودعة في البدن (٢١) -
 ١٥ تسمّى تلك المرتبة «حضرة الأرواح النورية والملكية من العقول والنفوس» .
 وهي حضرة الملكوت الأعلى والأسفل ؛ وعند الشيخ الكبير رضى الله عنه ، عالم

- (٢١) . وهي القوة الغذائية المتصرفّة في مادة الغذاء المحيطة الي شبيه
 ١٨ أجزاء المغتذى بدلاً لما يتحلّل ؛ والنامية ، التي توجب الزيادة في الأجزاء على
 تناسب محفوظ في الأقطار حتّى يبلغ الى كمال مقداره ؛ والمولدة ، التي
 توجب اختزال (٢٢) فضلة من المادة ليكون مبدأً لشخص لبقاء النوع ؛ والجاذبة
 ٢١ لمدد الغذاء ؛ والهاضمة المعدة للتصرف ؛ و الماسكة ، التي تحفظ الغذاء الي
 تمام الفعل ؛ والدافعة للثقل . وهذه الأربع الأخيرة خادمة للغذية ، وهي للقوتين
 الباقيتين ، أعنى النامية والمولدة ، والنامية خادمة للمولدة . منه .

- ٢٢ (٢٢) . اختزل ، أى اقتطع . منه .

- الجبروت عالم النفوس .
- وإلا ، فإن بلغت إلى حدّ يدركها الخيال المطلق ، فهي حضرة المثال المطلق ، البرزخ الجامع بين الطرفين . ۳
- وإن بلغت إلى حدّ يدركها الخيال المقيّد بالحيوان ، فهي حضرة المثال المقيّد . (۲۳)
- وإن بلغت إلى حدّ مسن شأنه أن يدركها الحس ، فهي حضرة الحس والشهادة والملك . ۶
- فهذه المراتب الكلية الخمس تُسمّى «الحضرات الخمس» ؛ ولكونها مرتبة التعيينات الكلية التي لاتعيّن فوقها تُسمّى «الأسماء الذاتية» و «المفاتيح الأول» . ۹
- كذا ذكره الشيخ (۲۴) رضی الله عنه في شرح الحديث .
- و چون انحصار مراتب کلیه در عدد مذکور معلوم شد ، اکنون در بیان آنها فصلی چند نوشته می شود از سخنان اهل تحقیق . والله ولی التوفیق . ۱۲
-
- (۲۳) این قائل مرتبه مثال را به اعتبار اطلاق و تقييد دو حضرت داشته است از حضرات خمس و مرتبه انسان کامل را علی حده حضرتی نداشته است ، لعدم مغایرتها سائر الحضرات ، لأنها ليست إلا أحديّة جمعها . منه .
- (۲۴) . یعنی الشيخ صدرالدين قدّس سرّه . منه .

فصل (۱)

- اول که هنوز حکم ظهور در بطون، و واحدیت در احدیت، مندرج بود، و هر دو در سطوت وحدت مندمج، نام عینیت و غیریت و اسم و رسم و نعت و وصف و ظهور و بطون و کثرت و وحدت و وجوب و امکان منتهی و نشان ظاهریت و باطنیت و اولیت و آخریت مخفی بود. شاهد خلوتخانه غیب هویت خواست که خود را بر خود جلوه دهد: اول جلوه‌ای که کرد به صفت وحدت بود. پس اول تعیینی که از غیب هویت ظاهر گشت وحدتی بود که اصل جمیع قابلیت است، و او را ظهور و بطون مساوی بود. و به اعتبار آنکه قابل ظهور و بطون نیز بود، احدیت و واحدیت از وی منتشی شدند.
- ۳
- ۶
- ۹
- والتعیّن الثالی لغیب الهویة و اللاتعیّن هسی هذه الوحدة الثی انتشت منها الأحدیة والواحدیة . فظلت برزخاً جامعاً بینهما . وهسی عین قابلیة الذات لبطونها و غیبتها و انتفاء الاعتبارات عنها و حکم ازلیتها و لظهورها أيضاً و ظهورها تضمنت من الاعتبارات المثبته حکم ابدیتها لنفسها إجمالاً ثم تفصیلاً .
- ۱۲
- پس تعین اول (۲۵) عبارت از تمیّز ذات (۲۶) بود به اعتبار قابلیت مذکوره.
-
- ۱۵
- (۲۵) . و إنما سُمی «التعیّن الأول» لأنه أول تعیّن امتاز به الاسم «الظاهر» محیطاً بما احتواه من التعیّنات و الشؤون عن الاسم «الباطن» و مرتبة اللاتعیّن . منه .
- ۱۸
- (۲۶) . تمیّز ذات را در هر مرتبه و حضرتی از مراتب و حضرات «تعیّن» و «تجلّی» و «تنزل» گویند . و التعیّن من حیث قطع النظر عمّن تعیّن به - و هو الوجود - لیس إلا نسبة لا تحقّق لها بدون المتعیّن به . منه .

واين تعيّن أول را « مرتبة الجمع والوجود » و « احديت جامعه » و « احديت جمع » و « مقام جمع » و « حقيقة الحقائق » نيز می گویند . (٢٧)

ولتلك الوحدة اعتباران أوليان: أحدهما سقوط الاعتبارات عنها بالكلية. ٣

وسمى الذات بهذا الاعتبار « أحداً » ، و متعلقه بطون الذات و إطلاقها و أزليتها . و على هذا يكون نسبة الاسم «الأحد» إلى السلب أحق من نسبه إلى الثبوت والایجاب . والاعتبار الثاني ثبوت الاعتبارات الغير المتناهية لها مع اندراجها فيها في أول رتبة الذات ، كالنصفية والثلثية والرابعة الثابتة والمندرجة في الواحد العددي ، الذي ينشئ منه الأعداد . والذات بهذا الاعتبار تُسمى «واحداً» ، اسماً ثبوتياً، لاسليباً . و متعلق هذا الاعتبار ظهور الذات و وجودها وأبديتها . ولامغايرة بين هذين الاعتبارين ولا بين اعتبار واعتبار في أول رتبة الذات ، لأن المغايرة من أحكام الكثرة ، ولا كثرة ثمة .



وصل

١٢

الأحدية والواحدية ذاتيتان للذات الواحدة . أما أحديتها ، فمقام انقطاع الكثرة النسبية والوجودية و استهلاكها في أحدية الذات . وأما واحديتها و إن انتفت عنها الكثرة الوجودية ، فالكثرة النسبية متعلقة التحقق فيها ، إذ الواحد من كونه مبدأً للعدد نصف الاثنين وثلث الثلاثة وربع الأربعة و جزء من أى عدد فرض . وهذه النسب ذاتية التحقق للواحد . ولكن ظهورها مشروط

(٢٧) . اعلم أن للذات المشار إليها من حيث التعيّن الأول اعتبارين :

١٨

اعتبارها من حيث جمعها وإحاطتها و وحدتها ، و اعتبار كونها ليست غير الحقائق الالهية والكونية التي اشتملت عليها . فمن حيث نسبة الاحاطة و الجمع تُسمى «حضرة الجمع» و «مرتبة أحدية الجمع» و نحو ذلك . و من حيث أن الوجود الظاهر المنبسط على أعيان المكوّنات ليس سوى صورة جمعية تلك الحقائق تُسمى «الوجود العام» و «التجلى السارى في حقائق الممكنات» ؛ و هذا من

٢١

تسمية الشيء بأعم أوصافه و أولها حكماً و ظهوراً للمدارك تقريباً و تفهيماً ، لا أن ذلك اسم مطابق للأمر في نفسه . منه .

٢٢

بتعدد الواحد بذاته في تفاصيل مراتب العدد وجوداً وعلماً . فافهم : تفهم تقدم مقام الأحدية على مقام الواحدية والحضرات الأسمائية ، إن شاء الله تعالى .

وصل

٣

الذات الالهية حقيقة واحدة أحدية جمعية لكل المعاني والنسب بالذات، فهي فيها هي ليست زائدة عليها - وإن تعقّلت كذلك، فليس ذلك إلا في التعقّل. وكذلك الذات المطلقة أيضاً تُتعقّل مطلقاً عنها، وليست في الوجود مجردة عن هذه النسب، ولا هي زائدة عليها . ولكن العقل ينتزع الحقائق الجمعية الأحدية ويتعقّل كل واحدة على حدتها ويحكم عليها بأنها زائدة على الذات في التعقّل و يتعقلها مجموعة أحدية بمعنى استهلاك الكثرة الوجودية عنها . وليس له أن يحكم عليها أنها زائدة على الذات في الوجود، فلاتمايز ولا تباير إلا في التعقّل. ولكن العقول الضعيفة تغلط : فتحفظ ، إن شاء الله العزيز .

مرکز تحقیقات کلامی و فلسفی
وصل

١٢

و عبّر عنه ، أي عن التعيّن الأول ، بعض الأكابر من حيث البرزخية المذكورة ؛ «حقيقة الحقائق» ، لكليته وكونه أصلاً لكل اعتبار وتعيّن وباطن كل حقيقة إلهية أو كونية وأصلته الذي انتشى منه . و هو سار بكليته فيه بحيث يكون في الالهية إلهية و في الكونية كونية ؛ و الكل مظاهره و صور تفصيله . و سمّاه بعضهم «البرزخ الأكبر» الجامع لجميع البرازخ و أصلها السارى فيها. و كنى عنه الشرع بمقام «أوأدنى» ؛ فانه باطن مقام «قاب قوسين»، (٢٨) أي قرب قوسى الوحدة والكثرة - أو قل : الفاعلية والقابلية ؛ أو قل : قوسى الوجود و الامكان - و جمعهما و جعلهما دائرة واحدة متصلة ، لكن مع أثر ما خفى من

٢١ (٢٨). مراد از «قاب قوسين» تعيّن ثانى است، كه صورت شده است مرتعيّن اول را - كه مقام «أوأدنى» است. و مراد از «قوسين» وحدت و كثر است ، يا وجوب و امكان ، يا فاعليت و قابليت . منه .

التمييز والتكثر بينهما. و باطن هذا المقام - و هو مقام « أو أدنى » من قرب القوسين المذكورين - لم يدع أثر التمييز والتكثر في دائرة الجمعية بين حكم الأحادية و الواحدية أصلاً . و كنى عنه بعضهم بـ « الحقيقة المحمدية » الثابتة في حاق الوسطية و البرزخية و العدالة بحيث لم يقلب عليه حكم اسم أوصفة أصلاً .



مركز تحقيقات كليات علوم إسلامي

فصل (۲)

- و بعد از تنزل به مرتبه تعیین اول تنزل است به مرتبه تعیین ثانی .
- ۳ و آن مرتبه دوم ذات است ، که ظاهر می شود اشیاء به صفت تمیّز علمی در او .
ولهذا این مرتبه را نامیدند به «عالم معانی» . و این تعیین به حقیقت صورت
تعیّن اول است ، زیرا که چون کثرت و تمیّز منتفیست از تعیین اول به طریق
۶ تفصیل و ثابت است مر او را به طریق اجمال ، پس آنچه قابل است صورت
تفصیل را ظل و صورت است مر آن حضرت را که جمیع اعتبارات در او مندرج و
مندمج است ، و این حضرت واحدیت است . و این مرتبه را « حضرت
۹ عمائیة » (۲۹) نیز خوانده اند ، به جهت آنکه برزخ و حایل شده است میان وحدت و
کثرت و مانع آمده است از اضافت نقائص به حق به وجهی از وجوه ؛ چنانکه
« عماء » اسم شده است مرغیمی رقیق را که حایل می شود میان ناظر و قرص
۱۲ شمس و مانع می آید ابصار را از رؤیت نور او .

وصل

- و يتعیّن فی هذه المرتبة المرتبة الجامعة لجميع التعیّنات الفعلية
- ۱۵ (۲۹) . وهذه الحضرة العمائیة هی التي يظهر فیها الحق بصفات الخلق
متنزلاً من رتبته المختصة به ، وهی حضرة الوجود . فیضاف إلیه تعالی و
تقدّس کل ما یضاف إلی الخلق من تعجّب و تردّد و ضحك و أمثال ذلك . منه .

المؤثرة ، (۳۰) و هي مرتبة الألوهية ؛ ثم المرتبة التفصيلية لتلك المرتبة الجمعية الالهية ، و هي مرتبة الأسماء و حضراتها ؛ ثم المرتبة الجامعة لجميع التعيّنات الانفعالية التي من شأنها التأثير والانفعال و الانسفال و التقيد و لوازمها ، و هي المرتبة الكونية الخلقية ؛ ثم المرتبة التفصيلية لهذه الأحدية الجمعية الكونية ، و هي مرتبة العالم ؛ ثم هكذا في جميع الأجناس والأنواع والأصناف والأشخاص.

وصل

- ثم إن هذا التعيّن الثاني المذكور سُمّي بأسماء كثيرة بحسب اعتبارات ثابتة فيه ، مع توحد عينه :
- ۹ فباعتبار أنه أصل ظهور التعيّنات و منشأها و منشأ جميع الكمالات المضافة إلى كل واحد منها وقبلة توجهاتها ومرجعها، سُمّي بـ «مرتبة الألوهية».
- و باعتبار تحقق جميع المعاني الكلية و الجزئية وتمييزها فيه، سُمّي بـ «عالم المعاني» . ۱۲
- و باعتبار ارتسام الكثرة النسبية المنسوبة إلى الأسماء الالهية و الكثرة الحقيقية المضافة إلى الكون و حقائقه فيه، سُمّي بـ «حضرة الارتسام».
- و باعتبار تعلق العلم الأزلي - الذي هو ثاني تعيّناته الكلية التي أولها الحياة - بباقيها على كثرتها و إحاطته بجميعها وحدة و كثرة ، حقيقة و نسبية، سُمّي بـ «حضرة العلم الأزلي».
- و باعتبار كون المعلومات التي تعلق العلم الأزلي بها ما بين واجب ظهوره و تحققه بنفسه ، و بين ممتنع ظهوره في نفسه في شيء من المراتب الكلية و

- (۳۰) . منشأ ومبدأ تأثير وتأثر عالميت ومعلوميتي است كه از ملاحظه علم معبّر بـ «تجلّي بذاته لذاته» خطور می كند به خاطر. و بس ظاهراست كه هر يك از حیثیتین عالمیت ومعلومیت را - واگرچه تمايز بين العالم والمعلوم به محض اعتبار باشد - اقتضای چند خاص هست، چون وحدت واحاطت و تأثیر عالمیت را، ومقابلات این امور معلومیت را. پس انتشاء اسماء الهی از حیثیت عالمیت است، و انتشاء حقایق كونی از حیثیت معلومیت . منه.

الجزئية ، و بين متوسط بينهما نسبه إليهما على السواء ، سُمّي المتوسط « مرتبة الامكان » .

٣ و باعتبار أنه صورة التعيين الأول - الذي هو أول مرتبة للذات الأقدس - سُمّي بـ «المرتبة الثانية» .

فسمّي جميع هذه الأسماء عين هذا التعيين الثاني المذكور .

وصل

٤

و در اين مرتبه اسماء الهى (٣١) و حقايق كونى متميز مى شوند . و اصول اسماء الهى هفت است كه به « ائمه سبعة » (٣٢) معبر مى شوند :

٩ (٣١) . أسماء الاله عبارة عن ظاهر الوجود من حيث تقيده بمعنى . و

ذلك لأن كل اسم إلهى إنما هو ظاهر الوجود - الذى هو عين الذات - لكن لا من حيث هو هو ، بل من حيث تعيينه و تقيده بمعين . و ذلك كـ «الحى» مثلاً ؛ فانه اسم للوجود الظاهر المتعين ، لكن من حيث تقيده بمعنى - هو الحية .

١٢ فبالنظر إلى عين الوجود ، فان « الحى » هو عين الذات ؛ و بالنظر إلى التقيده بذلك المعنى ، فانه غير الذات . فاذا فهمت ما ذكرنا ، عرفت معنى قولهم بأن

١٥ الاسم لاهو عين المسمى و لاغيره . و إن شئت ، قلت ، هو عين المسمى و هو غيره أيضاً . منه .

(٣٢) . « ائمة الأسماء هى الأسماء السبعة الأول المسماة «أسماء الالهية» ، و

١٨ هى «الحى» و «العالم» و «المريد» و «القادر» و «السميع» و «البصير» و «المتكلم» ، و هى أصول الأسماء كلها . و بعضهم أورد مكان «السميع» و «البصير» «الجواد»

و «المقسط» . و عندى إنتهما من الأسماء الثانية لاحتياج الجود و العدل إلى العلم و الارادة و القدرة ، بل إلى الجميع ، لتوقفهما على رؤية استعداد المحل ،

٢١ الذى يفيض عليه « الجواد » الفيض بالمقسط ، و على سماع دعاء السائل بلسان الاستعداد و على إجابة دعائه بكلمة « كن » على الوجه الذى يقتضيه استعداد السائل

٢٤ من الأعيان الثابتة . فهما كـ «الموجد» و «الخالق» و «الرزاق» ، التى هى من أسماء الربوبية» . كذا فى اصطلاحات الكاشى رحمه الله . منه .

- حی (۳۳) و عالم و مرید و قائل و قادر و جواد و مقسط .
 ۳ و امر ایجادی ، که مطلوب حقیقی - که کمال جلاء و استجلاء (۳۴) است - بر وی مترتب است ، بر این اسما موقوف است ؛ چه «حی» موجب حضور است با بایستگی ایجاد و شعور به مصلحت و تدبیر کلی در آن باب که مطلوب حقیقی به وی باز بسته است . و «عالم» مفصل آن تدبیر است به استحضار
 ۶ مفردات حقایق متبوعه و تابعه و تعینات وجودی اسمائی مضاف به هر حقیقی و احکام او . و «مرید» مخصص و مرتب ایشان است در ظهور فی مرتبه او مراتب . و «قائل» مباشر امر ایجادیست ، به معنی کلمه «کن» . و «قادر» ممد
 ۹ اوست و مؤثر بذلك القول . و «جواد» معین و معطی حصص وجودیست به هر حقیقی . و «مقسط» مثبت و معین محل و مرتبه ای که آن موجود در وی ظاهر

- (۳۳) . وفي اصطلاحات الكاشي رحمه الله: «جعلوا «الحی» إمام الأئمة
 ۱ لتقدمه على «العالم» بالذات ، لأنّ الحيوة شرط العلم ، والشرط متقدم على المشروط طبعاً . وعندی إنّ «العالم» بذلك أولى ، لأنّ الامامة أمر نسبي يقتضى مأموماً و كون الامام أشرف من المأموم ؛ والعلم يقتضى بعدالذی قام به معلوماً ،
 ۱۵ والحيوة لاقتضى غير «الحی» ، فهي عين الذات غير مقتضية للنسبة . و أما كون العلم أشرف منها ، فظاهر ، ولهذا قالوا ، إنّ «العالم» هو أول ما يتعيّن به الذات ، دون «الحی» ، لأنّه في كونه غير مقتضى للنسبة كـ «الموجود» و
 ۱۸ «الواجب» . ولا يلزم من التقدم بالطبع الامامة: ألا ترى أنّ المزاج المعتدل للبدن شرط الحيوة؟ ولا شك أنّ الحيوة متقدمة عليه بالشرف» . انتهى كلامه . ولا يخفى عليك أنّه متى جعل «العالم» إمام الأئمة ، يكون إمامته بالنسبة إلى سائر الأسماء ،
 ۲۱ لا بالنسبة إلى المعلوم . فكذا إمامة «الحی» إنّما تكون بالنسبة إليها ، فلا يقدح في إمامته عدم اقتضاه صفة الحيوة غير «الحی» . فلوا كُنْفي في أولوية «العالم» بالامامة بكون المتقدم بالشرف أنسب بها من المتقدم بالطبع ، لكان أولى . منه .
 ۲۴ (۳۴) - «كمال جلاء» عبارت است از ظهور ذات مقدّسه تباركت و تعالت در هر شأنی ، متعیّنه بحسبه متنوّعة بموجب حکمه . و «كمال استجلاء» عبارت است از رؤیت و شهود همین ذات مقدّسه مرخودش را در هر شأنی ،
 ۲۷ كذلك متعیّنه بحسبه متنوّعة بموجب حکمه . منه .

خواهد شد ، و مثبت و مبین برزخیت و حکم عدالت او نیز در آن مرتبه که حکم
ایجادى او لا و ثبات و بقاء او ثانياً بر آن موقوف است.

وصل

۳

- حقایق اشیاء تعینات و تمیزات وجود حق است سبحانه در مرتبه علم.
و منشأ آن تعینات و تمیزات خصوصیات شؤون و اعتباراتی است که مستجن
است در غیب ذات . الوجود يتجلّى بصفة من الصفات ، فيتعیّن و يتمیّز عن
الوجود المتجلّى بصفة أخرى ، فيصير حقيقةً ما من الحقائق الاسمائية. و صورة
تلك الحقيقة في علم الحق سبحانه هي المسمّاة بـ «الماهية» و «العین الثابتة». و إن
شئت قلت ، تلك الحقيقة هي الماهية ، فانه أيضاً صحيح . ۶
- فالأعيان الثابتة هي الصور الاسمائية المتعیّنة في الحضرة العلمية. و تلك
الصور فائضة من الذات الالهية بالفيض الأقدس و التجلّي الأول بواسطة الحب
الذاتی و طلب مفاتيح الغیب - التي لا يعلمها إلا هو - ظهورها و كمالها، فان
الفيض الالهی ينقسم إلى الفيض الأقدس و الفيض المقدّس؛ و بالأول تحصل الأعيان
و استعداداتها الأصلية في العلم، و بالثاني تحصل تلك الأعيان في الخارج مع
لوازمها و توابعها. ۹
- ۱۲
- ۱۵

فصل (٣)

- الأعيان الثابتة - وهي التي يسميها الحكماء «ماهيات» - غير مجعولة.
- ٣ فقال بعضهم، نفى مجعوليتها إنما هو من حيث أنها صور علمية، «لأنها حينئذ معدومة في الخارج، والمجعول لا يكون إلا موجوداً؛ كما لا يوصف الصور العلمية والخيالية التي في أذهاننا بأنها مجعولة مالم توجد في الخارج.... فالجعل إنما يتعلق بها بالنسبة إلى الخارج.»
- ٤ وههنا بحث حاصله أن الماهية الممكنة كما أنها محتاجة إلى الفاعل في وجودها الخارجي، كذلك محتاجة إليه في وجودها العلمي، سواء كان ذلك الفاعل مختاراً أو موجباً. فالمجعولية - بمعنى الاحتياج إلى الفاعل - من لوازم الماهية الممكنة مطلقاً، فانتها أيما وجدت كانت متصفة بهذا الاحتياج، سواء كان اتصافها به بيتاً أو غير بيت. وإن فسّر المجعولية بأنها الاحتياج إلى الفاعل في الوجود الخارجي، كان الكلام صحيحاً، والتقييد تكلّفاً. (٣٥)
- ١٢ فالصواب أن يقال، المراد بكون الماهيات غير مجعولة أنها في حدّ أنفسها لا يتعلق بها جعلٌ جاعلٌ وتأثيرٌ مؤثّرٌ. فانك إذا لاحظت ماهية السواد مثلاً، ولم تلاحظ معها مفهوماً سواها، لم يُعقل هناك جعلٌ؛ إذ لا مغايرة بين
- ١٥

- (٣٥) . كلام شيخ صدر الدين و متابعان او قدس الله تعالى أرواحهم ناظر به آن است كه نفى مجعوليت از اعيان ثابتة به اعتبار انتفاء جعل خارجي است وعدم تصرف و تعلق ارادت و قدرت بدان. و اين سخن، اگر چه صحيح است في نفسه، راجع به اصطلاح است، كما لا يخفى. منه .
- ١٨

الماهية ونفسها حتى يتصور توسط جعل بينها، فيكون أحدهما مجموعة تلك الأخرى. وكذا لا يتصور تأثير الفاعل في الوجود بمعنى جعل الوجود وجوداً ؛ بل، تأثيره في الماهية باعتبار الوجود، بمعنى أنه يجعلها متصفة بالوجود، لا بمعنى أنه يجعل اتصافها موجوداً متحققاً في الخارج؛ فان الصبغ مثلاً إذا صبغ ثوباً، فانه لا يجعل الثوب ثوباً ولا الصبغ صبغاً؛ بل، يجعل الثوب متصبغاً بالصبغ في الخارج، وإن لم يجعل اتصافه به موجوداً في الخارج. فليست الماهيات في أنفسها مجموعة، ولا وجوداتها أيضاً في أنفسها مجموعة؛ بل، الماهيات في كونها موجودة مجموعة.

و هذا المعنى مما لا ينبغي أن ينازع فيه. ولا منافاة بين نفي المجعولية عن الماهيات بالمعنى الذي ذكرناه أولاً وبين إثباتها لها بما بينناه آنفاً. فالقول بنفي المجعولية مطلقاً و باثباتها كلاهما صحيح إذا حملا على ماصورتاه.



حضرت ذوالجلال والافضال در ازل آزال ذات خود را به ذات خود می دانست. و قد أفادوا ذلك بقولهم، «تجلتني بذاته لذاته». و بهمان دانستن هر چه از آغاز آفرینش باز پر نوهستی بر آن افتاده یاخواهد افتاد إلى ابد الآباد، در این جهان یا در آن جهان، حتی المحسوسات، مجموع می دانست؛ زیرا که حقیقت حق (۳۶) سبحانه عبارت از تعین است کلی که جامع جمیع تعینات کلیه و جزویه ازلیه و ابدیه است، که آن را «تعین اول» گویند. پس علم او به تعینات نامتناهی به عین علم او باشد به ذات خودش. و چون اشیاء را باسرها در ضمن علم او به ذات او معلومیتی اندراج داشته، هر آینه از آن هر چه به ظهور آید چنان و چندان تواند بود که اقتضای آن معلومیت ضمنی بود؛ زیرا که آن فرع معلومیت ذات مقدسه از تغییر و تبدل است ازلاً و ابدأ، و اقتضای مضاف به معلومیت فرع راجع به اصل. و این مقتضیات آبی از تناهی مذکوره است «اجنۃ اشیاء در مشیئة مشیئت اولی»؛ و همان است که به عرف صوفیه یاد از آن

(۳۶). وفي كتاب النصوص: «حقيقة الحق عبارة عن صورة علمه بنفسه

من حيث تعينه في تعقله نفسه». منه.

نظراً إلى ذاتها به «شؤونات ذاتیه» (۳۷) رفته ، و با ملاحظه جانبین بطون و ظهور به «حروف عالیات» (۳۸) و «حروف اصلی» ، و بعد از اعتبار تمایزی که لازم نورانیت علم است به «اعیان ثابتة» و «حقایق ممکنه» ، که قدماء حکماء «ماهیات» خوانده اند آنرا .

و چون تأمل رود که هر یک از شؤونات مذکوره را صلاحیت تعلق ارادت به بروز او از علم به عین حاصل است ، ظاهر شود که منشأ امکان و تساوی نسبت به بطون و ظهور - که به «عدم» و «وجود» تعبیر از آن کنند - کمال تنزه و تقدس ذاتی حق است سبحانه و تعالی از تقيّد به مقتضای اسماء متقابله .

وصل

الممكن هو الوجود المتعيّن . فامكانه من حيث تعينه ؛ و وجوبه من حيث حقيقته ؛ و ذلك أنّ التعيّن نسبة عقلية ، فهي بالنسبة إلى المرجّح واجبة للمتعيّن . والتعيّن هو حدوث ظهور الوجود من وجه معيّن يعينه القابل المعيّن للوجود بحسب خصوصه الذاتى . فيمكن بالنظر إلى كل تعيّن حادث للوجود أن ينسلخ الوجود عنه و يتعيّن تعيّن آخر ، و يندعم التعيّن الأول ؛ إذ نفس التعيّن هو الواجب للوجود (۳۹) الحق السارى فى الحقائق ، لا التعيّن المعيّن . وليس

(۳۷) . مراد از «شؤونات ذاتیه» اعتبارات واحديت است ، که مندرج است در مرتبه اولی و ظاهر می گردد در مرتبه ثانیه و مانحت او به صور حقایق متنوعه . پس اعتبارات واحديت به اعتبار اندراج و اندماج در مرتبه اولی شؤون ذاتیه است و به اعتبار تفصیل در مرتبه ثانیه صور آن شؤون مذکوره است و مسمی بـ «اعیان ثابتة» و «ماهیات» . منه .

(۳۸) . می خواهند از «حروف عالیات» اعیان کاینات را که خالی باشند از تعيّن در اعلى مراتب تعيّنات ، که عبارت است از تعيّن اول . و این حروف عالیات را «حروف علویه» و «حروف اصلیه» نیز خوانند . منه .

(۳۹) . و هذا التعيّن الواجب إنّما هو شرط لظهوره سبحانه فى المراتب ، لا لتحقيقه فى ذاته ، وإلا انقلب الواجب ممكناً . منه .

٣ كل تعيّن معيّن واجباً له على التعيين ، إلا لموجباته . فيمكن أن ينعدم ، و
يتعيّن الوجودُ تعيّنًا آخر، إذ الوجود المتعيّن لا ينقلب عدماً ؛ بل، يتبدّل
تعيّناته بتعيّناتٍ أخرى غير تعيّنات قبلها . فيتحقّق من هذا حقيقة الامكان للتعين
المعيّن ، و هو نسبة عدمية في الوجود ، فهو بين عدم و وجود : مهما رجّح
الحق إفاضة نور الوجود على ذلك الوجه المعين ، بقى موجوداً . والكشف
٤ يقضى بالتبدّل مع الآتات ؛ و إن أعرض عنه التجلّي الوجودي ، انعدم وعاد إلى
أصله . هذا أصل الامكان .

٩ و أمّا اسم «الفير» و «السوي» للممكنات ، فذلك من حيث امتيازاتها
النسبية و الذاتية بالخصوصيات الأصلية . فهي من هذا الوجه أغيارٌ بعضها
مع بعض . و أمّا غيريتها للوجود المطلق الحق ، فمن حيث أن كلاً منها
تعيّنٌ مخصوص للوجود الواحد بالحقيقة يغيّر الآخر بخصوصيته ؛ والوجود
١٢ الحق المطلق لا يغيّر الكل و لا يغيّر البعض ، لكون كلية الكل و جزئية الجزء
نسباً ذاتية له . فهو لا ينحصر في الجزء . ولا في الكل . فهو مع كونه فيهما عينهما
لا يغيّر كلاً منهما في خصوصتهما . ولكن غيريته في أحديه جمعه الاطلاق
١٥ مطلقة عن الكلية و الجزئية و الاطلاق . فما في الحقيقة إلا وجود مطلق و وجود
مقيّد ، و حقيقة الوجود فيهما حقيقة واحدة . و الاطلاق و التعيّن و التقيّد نسب
ذاتية له . قافهم .

وصل

١٨

وجود ممكنات عبارات است از تعيّن و تميّز وجود حقيقي در مرتبه اي
از مراتب ظهور به سبب تلبّس اوبه احكام و آثار اعيان ثابتة - كه حقايق ممكنات
٢١ است . و الايجاد عبارة عن تجلّيه سبحانه في الماهيات الممكنة الغير المجرولة
التي كانت مرايا لظهوره و سبباً لانبساط أشعة نوره .
اعلم أن الأثر لا يكون لوجود أصلاً من كونه وجوداً فقط ؛ بل، لا بد
٢٢ من انضمام أمر آخر خفي إليه ، يكون هو المؤثر ، أو عليه يتوقف الأثر . ولما
كان أمر الكون محصوراً بين وجود و مرتبة ، و تعذّر إضافة الأثر إلى الوجود -
كما مرّ - تعيّن إضافته إلى المرتبة . و مرتبة الوجود المطلق الألوهية ؛ فاليها

و إلى نسبتها المعبر عنها ؛ «الأسماء» تستند الآثار .

- والمراتب كلها أمور معقولة غير موجودة في أعيانها ؛ فلا أثر إلا
لباطن. (٢٥) و متى أضيف إلى ظاهر ، لغموض سرّه و صعوبة إدراكه بدون
الظاهر ؛ فمرجه في الحقيقة إلى أمر باطن من ذلك الظاهر و فيه . فاعرف .
واین تأثیر در نسبت ظهور است، نه در ثبوت و تحقق شیء مرئی دیگر
را ؛ إذ کل ما هو ثابت للوجود الحق الواجب ، فهو ثابت له أزلاً و أبداً ؛ و
كذا كل ما هو ثابت للممكن . لكن كل واحد منهما مرآة للآخر يظهر به
أحكامه . فالمعرفة بالصفات والأحكام و النسب و المراتب و ظهورها للممكنات
هي الحادثة بحدوث الممكنات ، لا بثبوتها و انتفاؤها لمن هي ثابتة له أو منتفية
عنه . فافهم . (٢١)

وصل

- أعظم الشبه والحجب التعددات الواقعة في الوجود الواحد بموجب ١٢

(٢٥). و في المثنوى المولوى :

- پیش معنی چیست صورت بس زبون چرخ را معنیش می دارد نگون
گردش این قالب همچون سپر هست از روح مستر ای پسر
گردش این باد از آن معنی اوست همچو چرخى کو اسیر آب جوست
منه .

- (٢١) . و في كتاب مفتاح الغيب : « كل ما ينسب إلى الحق تعالى من ١٨

- اسم وصفه ينظر فيه ، فان جازت إضافته إليه ، فهو أمر اقتضاه لذاته أزلاً ، لكنه
ما ظهر حكمه للممكن إلا فيما بعد ؛ و إن كان مما لا يجوز أن يكون سبحانه من
حيث ذاته يقتضيه ، فهو أمر اقتضاه بعض الممكنات في بعضها ، لكن ظهر بالحق
سبحانه . فحدث العلم للممكن ، وحدث ظهوره لنفسه ولمثله و تحققه في الخارج .
لم يحدث ثبوت الحكم للحق أو للممكن ، بل ما هو للحق هوله أزلاً ، و كذلك
ما للممكن . فالمعرفة بالصفات والأحكام و النسب و المراتب و ظهورها للممكنات
هي الحادثة بحدوث الممكنات ، لا بثبوتها و انتفاؤها لمن هي ثابتة له أو منتفية
عنه . فاعلم ذلك . منه .

- آثار الأعيان الثابتة فيه ، فتوهم أنّ الأعيان ظهرت في الوجود و بالوجود . و إنما ظهرت آثارها في الوجود ، ولم تظهر هي ولا تظهر أبداً ؛ فالظهور إنما هو للوجود، لكن بشرط التعدّد مع آثار الأعيان فيه. والبطون صفة ذاتية للأعيان، وللوجود أيضاً من حيث تعقّل وحدته .
- ۳
- اگر وجود حق را سبحانه و تعالی مرآت اعتبار کنی ، ظاهر در وی احکام و آثار اعیان است ، نه اعیان بذواتها - فانّها ما شمّت رائحة الوجود - و نه وجود من حیث هو ، كما هو شأن المرأة . و اگر اعیان را مرآت اعتبار کنی ، ظاهر در وی اسماء و صفات و شؤون و تجلّیات وجود است ، یا وجود متعیّن بحسب هذه الأمور ، نه وجود من حیث هو ، و نه اعیان ، لما عرفت من شأن المرأة . پس وجود حقیقی و اعیان ثابتہ ، هر دو ازلاً و ابداً در مرتبة بطون اند . و ظاهر یا احکام و آثار اعیان اند به اعتبار اول ، و یا اسماء و صفات و شؤون و تجلّیات وجود حق سبحانه و تعالی - یا وجود متعیّن بحسب هذه الأمور - به اعتبار ثانی .
- ۹
- ۱۲
- ممکن ز تنگنای عدم ناکشیده رخت
- ۱۵
- در حیرتم که این همه نقش غریب چیست
- بر لوح صورت آمده مشهودِ خاص و عام
- هر يك نهفته ليك ز مرآتِ آن دگر
- ۱۸
- برداشته ز جلوهٔ احکامِ خویش کام
- باده نھان و جام نھان و آمده پدید
- در جامِ عکسِ باده و در باده رنگِ جام

فصل (۴)

- و بعد از تنزل به مرتبه تعیین ثانی تنزل است به مرتبه ارواح ،
 ۳ که آنرا «عالم غیب» و «عالم امر» و «عالم علوی» و «عالم ملکوت» گویند .
 و آن عبارت از عالمیست که اشارت حسی بدان راه نیابد ؛ چنانکه عالم
 شهادت عبارت از عالمیست که اشارت حسی بدان راه یابد - و آنرا «عالم
 خلق» و «عالم سفلی» و «عالم ملک» نیز گویند. «فلا أقسم بماتبصرون» اشارت
 به عالم خلق است، و ؛ «ما لا تبصرون» اشارت به عالم امر .
 و موجودات عالم امر بر دو قسم اند:
- ۹ قسمی آن اند که به عالم اجسام به وجهی از وجوه تعلق ندارند به حسب
 تصرف و تدبیر، و ایشان را «کروبیان» خوانند. و ایشان دو قسم اند: قسمی آن اند که
 از عالم و عالمیان به هیچ وجه خبر ندارند. هاما فی جلال الله و جماله منذ خلقهم.
 ۱۲ و ایشان را «ملائکه مهیمة» خوانند . و مصطفی صلی الله علیه و سلم از ایشان خبر
 چنین می دهد: «إن الله تعالى أرضاً بیضاء مشحونة خلقاً ، مسيرة الشمس فيها
 ثلاثون يوماً ، هي مثل أيام الدنيا ثلاثين مرة ؛ و هم لا يعلمون أن فی الأرض
 ۱۵ خلقاً يعصونه . و إنهم لا يعلمون أن الله خلق آدم و إبليس» . و قسمی دیگر
 آن اند که اگرچه به عالم اجسام تعلق ندارند و در شهود قیومیت شیفته و
 منحیر اند، اما ایشان حجاب بارگاه الوهیت اند و وسایط فیض ربوبیت . و
 ۱۸ رئیس ایشان فرشته ایست که آن را «روح اعظم» خوانند ، و در آنجا از او

- عظیم تر فرشته‌ای نیست. و به اعتبار دیگر او را «قلم اعلی» خوانند، که «أول ما خلق الله القلم». و به اعتبار دیگر «عقل اول» گویند، که «أول ما خلق الله العقل».
- ۳ و این روح اعظم صلوات الله علیه در صف اول این طایفه است، و روح القدس - که او را «جبرئیل» گویند - در صف آخر. «وما منّا إلاّ له مقام معلوم» .
- و قسمی دیگر آن‌اند که به عالم اجسام تعلّق دارند به تدبیر و تصرف، و ایشان را «روحانیان» گویند. و ایشان نیز بر دو قسم‌اند: قسمی ارواحی‌اند که در سماویات تصرف می‌کنند، و ایشان را «اهل ملکوت اعلی» خوانند. و قسمی دیگر آن‌اند که در ارضیات تصرف می‌کنند، و ایشان «اهل ملکوت اسفل»‌اند؛ و چندین هزار از ایشان بر نوع انسان موکّل‌اند، و چندین هزار بر معادن و نبات و حیوان. لا بل بر هر چیزی یکی موکّل است. و در کلمات انبیاء علیهم السلام آمده است که «إن لكل شیء ملكاً». و از صاحب شریعت ما صلی الله علیه وسلم وارد شده است، «ینزل مع کل قطرة ملك». و اهل کشف چنین گویند که تا هفت فرشته (۴۲) نباشد، برگی از شاخ بیرون نیاید. مکنذا جرت سنّة الله، «و لن تجد لسنة الله تبديلاً». و همچنین در حدیث دیگر «ملك الجبال» و «ملك الريح» و «ملك الرعد» و «ملك البرق» و «ملك السحاب» آمده است. و تا جمال «فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء» نقاب برنیندازد، این معنی به تحقیق نتوان دانست.
- ۱۸ جسم را چون سایه‌دان و شخص را چون جان شمر سایه را بی شخص هرگز کی بود هستی پدید و تا موجودی نبود ملکوتی، جسم را خود وجود متصور نشود. و این از اسرار بزرگ است، و قتل علی وجه الأرض من حیط بفهمه.
- ۲۱ و همچنین ارواح ناری، که ایشان را «جن» و «شیاطین» خوانند، از جنس ملکوت اسفل‌اند. و بعضی از ایشان را بر نوع انسان مسلط کرده‌اند، و ابلیس سیّد و رئیس ایشان است. و دانستن سر تسلیط ایشان بر جنس انس از
- (۴۲) . مراد بدین هفت فرشته همان قوای سبعة جسمانیه است که تفصیل آن در بعضی از حواشی گذشته مذکور شد. منه .

شعب سر قدر است . و بعضی از ایشان قابل تکلیف اند و مخاطب به وحی ،
 كما نطقت به الشريعة الحقة . و علی الجملة پیش ائمه طریق و سادات تحقیق
 ۳ در حقیقت و ماهیت ایشان اختلاف بسیار است ، و هر یکی از مقام خود خبری
 داده اند ؛ و شرح آن دراز است و در این مختصر ننگند . « اللهم أرنا الأشياء
 كما هي و سدّنا و اشغلنا بك عمّن سواك ».



فصل (۵)

- وبعد از تنزل به مرتبه ارواح تنزل است به مرتبه مثال ، که واسطه است
- ۳ میان عالم ارواح و عالم اجسام . و جماعتی از علماء حکمت آنرا «عالم مثال» خوانند. و به لسان شرع «برزخ» گویند. و آنرا پیش محققان تفصیلی است؛ بعضی از آن آن است که قوای دماغی در ادراک آن شرط است، و آنرا
- ۶ «خیال متصل» می خوانند؛ و منامات و عجایب آن در این عالم است. و بعضی را قوای دماغی در ادراک آن شرط نیست، و آنرا «خیال منفصل» می خوانند؛ و تجسد ارواح و تروح اجساد و تشخیص اخلاق و اعمال و ظهور معانی به صورت
- ۹ مناسب و مشاهده ذوات مجردات در صور اشباح جسمانی ، همه در این عالم است. و مصطفی صلی الله علیه وسلم جبرئیل را علیه السلام بر صورت دحیه کلبی در این عالم دیدی . و ارواح گذشتگان از انبیاء و اولیاء که مشایخ در صور
- ۱۲ اشباح مشاهده می کنند در این عالم است . و خضر (۴۳) را علیه السلام در این
-
- (۴۳). و فی کتاب اصطلاحات الصوفیة : «کون الخضر شخصاً انسانياً باقیاً من زمان موسی علیه السلام إلی هذا العهد أو روحاً یتمثل بصورته لمن برشده ، فغیر محقق عندی ؛ بل ، قد یتمثل معناه له بالصفة الغالبة علیه ، ثم یتضحل ، و هو روح ذلك الشخص أو روح القدس».
- ۱۵ و قال بعضهم ، الحق أنه رجل من الناس ، وإنما سُمی به لأنه جلس علی فروة (۴۴) بیضاء ، فاذا هی تهتز من خلفه خضراء .
- ۱۸ و ذکر الشیخ ابن العربی رضی الله عنه ، إننی صحبت الخضر و أخذت

عالم می بینند. (٤٥) و صوری که در آئینه‌ها و چیزهای صافی می‌نماید، همه از صور این عالم است. و هر موجودی را - کائناً ما کان - صورتی در این عالم مناسب این عالم هست؛ و حکم او شامل است جمله مراتب و افلاک و غیرها را. و النفوس الانسانیة الكاملة أيضاً بتشکلون فی هذا العالم بأشکال غیر أشکالهم المحسوسة. و هم فی دار الدنيا و یظهرون بها علی من یریدون الظهور علیه لقوة انسلاخهم من أبدانهم؛ و بعد انتقالهم إلى الآخرة أيضاً، لازدیاد تلك القوة بارتفاع المانع

عنه فی وصیته أوصائها. و قال، لبست خرقه التصوف من بد أبي الحسن علی بن عبد الله بن جامع بالمعلی خارج الموصل، و لبسها ابن جامع من يد الخضر علیه السلام.

و ذکر الشيخ رکن الدین علاء الدولة فی کتاب العروة أنه حکى لى أحد من أصحاب الشيخ جمال الدین عین الزمان الجبلی أن أصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد العصر فی غزوة تبوک سمعوا منشداً ینشد،

فوارس هبجاء إذ الیوم آیوم رتیمت کبیر رهابین ظلماء إذ اللیل ألبیل رجال محاریب و حرب و کسبهم لربهم أنفالههم و التفتل ولم یروا شخصه. فحکوا صورة الحال لرسول الله صلی الله علیه وسلم. فقال، «هو أخی الخضر ینی علیکم». و کتبت البیتین علی ظهر مجموعة، فوقع نظر الخضر علیه، فتبسم. فسألته، «أهكذا کان»، فقال، «بلی»، و صدق. منه.

(٢٢). «الفروة قطعة من نبات مجمعة یابسة». صحاح. منه.

(٢٥). هكذا فی التبصرة للشيخ صدر الدین قدس سره. و ذهب الشيخ رکن الدین علاء الدولة السمنانی و کثیر من المشایخ قدس الله أرواحهم إلى وجود الخضر یدنه العنصری. و سمعت ممن أثق به أن الشيخ رضی الله عنه صرح فی الفتوحات بوجود أربعة من الأنبياء بأبدانهم العنصریة، إثنان منهم فی السماء - إدريس و عیسی - و إثنان فی الأرض - خضر و إلیاس - علی نبینا و علیهم السلام. منه.

البدني ، وهؤلاء هم المسمون بـ « البدلاء » . (٤٦)

وصل

- ٣ اعلم أنه لما كان عالم الأرواح متقدماً بالوجود والمرتبة على عالم الأجسام، وكان الامداد الرباني الواصل إلى الأجسام موقوفاً على توسط الأرواح بينها وبين الحق سبحانه؛ وتديرها - أعني تدير الأجسام - مفوض إلى الأرواح؛
- ٤ (٤٦). «البدلاء هم سبعة رجال يسافر أحدهم عن موضع ويترك جسداً على صورته فيه بحيث لا يعرف أحد أنه فقد . وذلك المعنى «البدل» ، لاغير . وهم على قلب إبراهيم عليه السلام.» كذا في كتاب اصطلاحات الصوفية، لكنّه
- ٩ يخالف كلام الشيخ رضي الله عنه من وجهين : أحدهما في تسمية هؤلاء السبعة بـ «البدلاء» ، وثانيهما في الحكم عليهم بأنهم على قلب إبراهيم . قال رضي الله عنه في الفتوحات المكية ، «ومنهم رضي الله عنهم الأبدال ، وهم سبعة - لا يزيدون ولا ينقصون - يحفظ الله بهم الأقاليم السبعة . لكل بدل إقليم فيه ولايته . الواحد منهم على قدم الخليل عليه السلام، وله الاقليم الأول - وأسوقهم على الترتيب إلى صاحب الاقليم السابع . والثاني على قدم الكليم عليه السلام ، والثالث على قدم هارون، والرابع على قدم إدريس، والخامس على قدم يوسف ، والسادس على قدم عيسى، والسابع على قدم آدم على الكل السلام.... وسمّوا هؤلاء «أبدالاً» بكونهم إذا فارقوا موضعاً ويريدون أن يخفّوا بدلاً منهم في ذلك الموضع لأمر يروونه فيه مصلحةً وقربةً، يتركوا به شخصاً على صورته لا يشك أحد ممّن أدرك رؤية ذلك الشخص أنه عين ذلك الرجل ، وليس هو ، بل هو شخص روحاني يتركه بدله بالقصد على علم منه . وكل من له هذه القوة ، فهو البدل . ومن يقيم الله عنه بدلاً في موضع ما، ولا علم له بذلك، فليس من الأبدال المذكورين.»
- ٢١ وقال أيضاً رضي الله عنه ، «و منهم رضي الله عنهم إثناعشر نفساً ، وهم البدلاء ، ما هم الأبدال . وهم في كل زمان لا يزيدون ولا ينقصون . سمّوا «بدلاء» لأن الواحد منهم لو لم يوجد الباقون، ناب منابهم وقام بما يقوم به جميعهم . فكل واحد منهم في عين الجميع .
- وما على الله بمستنكر أن يتجمع العالم في واحد
- ٢٧ ويلتبس على الناس أمرهم مع الأبدال من جهة الاسم . منه .

- و تعذر الارتباطُ بين الأرواح والأجسام للمباينة الذاتية الثابتة بين المركب و البسيط - فإنّ الأجسام كلّها مركّبة ، والأرواح بسيطة ؛ فلامناسبة بينهما ، فلا ٣ ارتباط ؛ و مالم يكن ارتباط ، لا يحصل تأثيرٌ ولا تأثيرٌ ولا إمداد ولا استمداد - فلذلك خلق الله سبحانه عالمَ المثال برزخاً جامعاً بين عالم الأرواح وعالم الأجسام ليصحّ ارتباطُ أحد العالمين بالآخر، فيتأتى حصولُ التأثير والتأثير و وصولُ ٦ الأمداد والتدبير . فبعالم المثال وخصايته تتجسّد الأرواح في مظاهرها المثالية المشار إليها بقوله تعالى ، « فتمثّل لها بشراً سوياً » . وإلى عالم المثال يترقى المتروحنون في معارجهم الروحانية الحاصلة بالانسلاخ من هذه الصور الطبيعية ٩ العنصرية و اكتسابِ أرواحهم المظاهر الروحانية .
- و هكذا هو شأن روح الانسان مع جسمه الطبيعي العنصري الذي يدبّره و يشتمل عليه علماً وعملاً ، فانه لما كانت المباينة المشار إليها ثابتةً بين روحه ١٢ و بدنه ، و تعذر الارتباط الذي يتوقف عليه التدبير و وصولُ المدد إليه ، خلق الله نفسه الحيوانية برزخاً بين الروح المفارق والبدن . فنفسه الحيوانية من حيث أنّها قوة معقولة هي بسيطة تناسب الروح المفارق ، و من حيث أنّها ١٥ مشتملة بالذات على قوى مختلفة متكثّرة منبثّة في أقطار البدن ، متصرفّة بتصرفات مختلفة ، و محمولة أيضاً في البخار الضبابي (٤٧) الذي في التجويف الأيسر من القلب الصنوبري ، تناسب المزاج المركب من العناصر . فحصل الارتباطُ و ١٨ التأثيرُ والتأثير ، وتأتى وصول المدد و التدبير .

وصل

- ثمّ اعلم أنّ العالم المثالي هو عالم روحاني من جوهر نوراني شبيه ٢١ بالجوهر الجسماني في كونه محسوساً مقداريّاً ، وبالجوهر المجرد العقلي في كونه نورانياً . وليس بجسم مركّب مادي ، ولا جوهر مجرد عقلي ، لأنّه برزخ وحدّ فاصل بينهما ؛ وكل ما هو برزخ بين الشيتين ، لا بدّ وأن يكون ٢٤ غيرهما . بل له جهتان يشبه بكلّ منهما ما يناسب عالمه ، اللّهمّ ألاّ أن يقال ، إنّ جسم نوري في غاية ما يمكن من اللطافة . فيكون حدّاً فاصلاً بين الجوهر المجردة اللطيفة و بين الجواهر الجسمانية المادية الكثيفة ، وإن كان بعض من هذه الأجسام

أيضاً أطف من البعض ، كالتساويات بالنسبة إلى غيرها . فليس بعالم عرضي ، كما زعم بعضهم - لزعمه أن الصور المثالية منفكة عن حقائقها ، كما زعم في الصور العقلية. والحق أن الحقائق الجوهرية موجودة في كل من العوالم الروحانية والعقلية والخيالية ، ولها صور بحسب عوالمها. وإذا حققت ، وجدت القوة الخيالية التي للنفس الكلية المحيطة بجميع ما أحاط به غيرها من القوى الخيالات محل ذلك العالم و مظهره .

٣
٦
وإنما سُمي بـ «العالم المثالي» لكونه مشتملاً على صور ما في العالم الجسماني ، ولكونه أول مثال صوري لما في الحضرة العلمية الإلهية من صور الأعيان والحقائق . ويُسمى أيضاً بـ «الخيال المنفصل» لكونه شبيهاً بالخيال المتصل . فليس معنى من المعاني الممكنة ولا روح من الأرواح إلا له صورة مثالية مطابقة لكمالاته .

٩
١٢
١٥
١٨
والمثالات المقيّدة - التي هي الخيالات - متصلة بهذا العالم مستنبرة منه ، كالقوى والشبابيك التي يدخل منها الضوء في البيت. ولكل من الموجودات التي في عالم الملك مثال مقيّد ، كالخيال في العالم الانساني ، سواء كان فلكاً أو كوكباً أو عنصراً أو معدناً أو نباتاً أو حيواناً. غاية ما في الباب أنه في الجمادات غير ظاهر كظهوره في الحيوانات. قال تعالى ، «وإن من شيء إلا يسبّح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم». وقد جاء في الخبر الصحيح ما يؤيد ذلك : (٢٨) «من مشاهدة الحيوانات أموراً لا يشاهدها من بني آدم إلا أرباب الكشف أكثر من أن يحصى». و ذلك الشهود يمكن أن يكون في عالم المثال المطلق ، و يمكن أن يكون في المثال المقيّد . والله تعالى أعلم .

وصل

٢١
و عليك أن تعلم أن البرزخ الذي تكون الأرواح فيه بعد المفارقة من النشأة الدنياوية هو غير البرزخ الذي بين الأرواح المجردة والأجسام ، لأن مراتب (٢٨) . و چون وارد در اخبار صحیحہ مخصوص است به حیوانات ، آنرا مؤید مدعای خود داشت ، نه مثبت ، چنانکه آیت کریمه را . منه .

تنزلات الوجود و معارجه دورية ، والمرتبة التي قبل النشأة الدنياوية هي من مراتب التنزلات، ولها الأولوية؛ والتي بعدها من مراتب المعارج، ولها الآخريّة. ٣ و أيضاً الصور التي في البرزخ الأخير إنما هي صور الأعمال و نتيجة الأفعال السابقة في النشأة الدنياوية ، بخلاف صور البرزخ الأوّل . فلا يكون كل منهما عين الآخر ، لكنهما يشتركان في كونهما عالماً روحانياً و جوهراً نورانياً غير ماديّ مشتملاً على مثال صور العالم . و قد صرح الشيخ رضي الله عنه في الفتوحات بأنّ هذا البرزخ غير الأوّل . و سمي الأوّل بـ « الغيب الامكاني » والثاني بـ « الغيب المحالي » ، لامكان ظهور ما في الأوّل في الشهادة و امتناع رجوع ما في الثاني إليها إلا في الآخرة . و قليل من يكشف به بخلاف الأوّل . لذلك يشاهد كثير منّا البرزخ الأوّل ، فيعلم ما يقع في العالم من الحوادث ، و لا يقدر على مكاشفة أحوال الموتى . والله هو العليم الخبير .



فصل (۶)

- و بعد از تنزک به مرتبه مثال تنزک است به مرتبه اجسام . و آن بر دو
- ۳ قسم است، علویات و سفلیات. اما علویات : چون عرش و کرسی و سماوات سبع و ثوابت و سیارات . و به اتفاق اهل کشف عرش و کرسی را «طبیعی» گویند، نه عنصری، و اصلاً قابل کون و فساد و فناء و زوال نیستند ؛ چه سطح کرسی زمین بهشت است، و عرش سقف بهشت، چنانکه صریح حدیث نبوی صحیح و دلالت نص قرآن عزیز به آن ناطق است. و دیگر سماوات قابل فساد و خرق و التیام اند .
- ۹ و اما سفلیات : چون بسایط عنصریات و آثار علوی - مانند رعد و برق و ابر و باران - و مرکبات ، چون معادن و نبات و حیوان و بدن انسان، که اشرف عالم عناصر است - و عموم و خصوص در ادراک اکثر این اجسام
- ۱۲ مشترک اند؛ و اما حقایق ملکوت جز خواص را بر آن اطلاع نبود- و همچنین عوالم دیگر که توابع عالم اجسام اند، چون حرکت و سکون و ثقل و خفت و لطافت و کثافت و الوان و اضواء و اصوات و روابح و انواع و اصناف آن.
- ۱۵ و هم از این قبیل عوالم دیگر است که تابع عالم ارواح است.

وصل

- ظهور الوجود فی عالم الأرواح أتم من ظهوره فی عالم المعانی ، ثم عالم المثال ، ثم عالم الأجسام - و فی هذا العالم تم ظهور الوجود . ولعلمهم
- ۱۸

- أرادوا ؛ « تمامية ظهور الوجود وأكملتته » (٣٩) في المرتبة الأخيرة أن ما يكون
 مدركاً على سبيل الاجمال و معقولا على سبيل التفصيل و مخيلاً أو موهوماً و
 ٣ محسوساً بالحواس الظاهرة ، فان خواص الوجود و آثاره تكون فيه أكثر و
 أكمل مما لا يكون مدركاً بجميع هذه الوجوه ، على أن من البيّن أن الانبيّة
 المدركة المنصرفّة في المرتبة الأخيرة مدركة بجميع هذه الادراكات، بخلاف
 ٤ الانبيّة المدركة المنصرفّة في المراتب الباقية التي هي فسوق هذه المرتبة . و
 الانسان المستكمل لا يكون كماله إلا بأن تحصل له ملكات هذه الادراكات في مراتبها،
 ولا يكون الادراك الحسّي وما يلزمه من القيود الحاصلة له مانعاً لسائر الضروب
 ٥ الباقية .

- (٣٩) . و قال بعضهم قدس الله أرواحهم، المراد بـ «تماميته» أنه تمّ
 ظهور الوجود من حيث كليات مراتبه ، التي هي مرتبة الأرواح و مرتبة المثال و
 ١٢ مرتبة الحس. فبلغ الغاية من حيث كليات مراتبه. منه .

فصل (٢)

- لما كانت الهوية الواحدة بالوحدة الحقيقية أحكام الوحدة فيها غالباً
- ٣ على أحكام الكثرة - بل ، كانت أحكام الكثرة منمحية بمقتضى القهر الأحدي فسي مقام الجمع المعنوي؛ ثم ظهرت في مظاهر متفرقة غير جامعة من مظاهر هذه العوالم العينية على سبيل التفصيل والتفريق ، بحيث غلبت الكثرة في أحكامها على
- ٤ أحكام الوحدة، وخفي هناك أمر الوحدة بحسب اقتضاء التفريق الفعلي والتفصيل العيني - أراد أن يظهر ذاته في مظهر كامل يتضمن سائر المظاهر النورية والمجالي الظلبيّة ويشتمل على جميع الحقائق السريّة والجهريّة و يحتوي على
- ٩ جملة الدقائق البطنية والظهيرية، فإن تلك الهوية الواجبة لذاتها إنّما تدرك ذاتها في ذاتها لذاتها إدراكاً غير زائد على ذاتها ولا متميّز عنها، لافي التعقل ولا في الواقع؛ وهكذا تدرك صفاتها و أسماءها نسباً ذاتية غيبية غير ظاهرة الآثار ولا متميّزة
- ١٢ الأعيان بعضها عن بعض . ثم إنتهت لما ظهرت بحسب الارادة المخصصة والاستعدادات المختلفة والوسائط المتعددة مفصلة في المظاهر المتفرقة من مظاهر هذه العوالم المذكورة، لم تدرك ذاتها وحقيقتها من حيث هي جامعة لجميع الكمالات
- ١٥ العينية وسائر الصفات والأسماء الالهية ، فإن ظهورها في كل مظهر و مجلى معيّن إنّما يكون بحسب ذلك المظهر ، لا غير . (٥٠) ألا ترى أنّ ظهور الحق سبحانه

(٥٠) . سؤال اگر کسی گوید، به حکم «کل شیء فيه كل شيء» هر

- ١٨ موجودی جامع است مرجع کمالات را ، پس این جامعیت مخصوص به انسان نباشد، و حق سبحانه و تعالی همه را در همه مشاهده کند؛ جواب گوئیم

فی العالم الروحانی لیس کظهوره فی العالم الجسمانی ؟ فانه فی الأول بسیط
فعلی نورانی و فی الثانی ظلمانی انفعالی ترکیبی.

- ۳ فانبعث انبعثاً إرادياً إلى المظهر الكلي والكون الجامع الحاصر للأمر
الالهی ، و هو الانسان الكامل ؛ فانه الجامع بین مظهرية الذات المطلقة و بین
مظهرية الأسماء والصفات و الأفعال بما فی نشأته الكلية من الجمعية والاعتدال و
۶ بما فی مظهريته من السعة و الكمال . و هو الجامع أيضاً بین الحقائق الوجودية و
نسب الأسماء الالهية و بین الحقائق الامكانية و الصفات الخلقية . فهو جامع بین
مرتبتی الجمع و التفصیل، محیط بجميع ما فی سلسلة الوجود، لیظهر فيه بحسبه
۹ و يدرك ذاتها حسب ما ذكرنا من الحيثية الشريفة الجامعة والجهة الكاملة.

وصل

- الحقیقة الانسانية الكمالية حاصرة لجميع المظاهر فی كل المراتب :
۱۲ فانّ المرتبة الأولى - أعنی التعیّن الأول - یوجد فیها العلم بالذات و بسائر
الصفات و التعیّنات و الماهیات علماً إجمالاً غیر تفصیلی . و فی المرتبة الثانية -
أعنی التعیّن الثاني - یوجد فیها العلم بجميع علماً تفصیلاً . و فی سائر المراتب -
۱۵ أعنی المرتبة الروحانية و المثالية و الحسیة - توجد تلك المعانی و جوداً عینياً
تفصیلاً . و فی المرتبة الانسانية الكمالية یوجد جميع ما فی هذه المراتب، لاشتمالها

- که کینونت کل شیء فی کل شیء به اعتبار سرائت تعین اول است بکلیته در
۱۸ جميع موجودات . و شك نیست که جامعیت او مر کمالات را بالقوه و علی سبیل
الاجمال است . پس در هیچ مظهر بر سبیل تفصیل ظاهر نشود ، مگر آنچه
خصوصیت آن مظهر مقتضی آن باشد . و چون انسان احدیت جمع جميع
۲۱ مظهریات است ، همه کمالات در وی بالفعل و التفصیل ظاهر شود - ولو علی
سبیل التدریج - و مشاهد حق سبحانه و تعالی گردد علی وجه جامع بین الاجمال ،
الذی كان فی التعیّن الأول ، و بین التفصیل ، الذی كان فی المظاهر المتفرقة
۲۴ الكونية . و این جامعیت است که مخصوص است به انسان و علت غائی امر
ایجادی است . منه .

عليها مع اشتغالها على معنى الأهمية الجمعية الحقيقية الكمالية التي لا يتصور
الزيادة عليها من جهة التمام والكمال .

٣ فظهر أن الصورة الكاملة الالهية الظاهرة بحسب جميع هذه المظاهر لا يمكن
ظهورها من حيث هي كذلك إلا في هذا المظهر . و بهذا يندفع ما يقال ، لما
كان حقيقة الحق وصورته الحقيقية هي الوجود المتعين بجميع التعينات وسائر
٤ الصفات والأضافات، صبح أن يكون مظهرها مجموع أجزاء العالم الكبير الواحد
بالموضوع وبالهيئة الصورية الاجتماعية المتألفة، مثل مجموع الانسان المتألف
من النفس المجردة والقوى الحساسة والبدن المادى .

وصل

٩ آدمى مركب است از جميع عوالم ، و اكمل موجودات است . و
پيش اهل بصيرت ميان او و ميان حق عز سلطانه هيچ واسطه اى نيست . و مقصود
١٢ از همه افعال اوست ، الا مقربان ملا اعلى ، كه مستثنى اند . (٥١) و سر «لولاك ،
لما خلقت الأفلاك» در حق سيد المرسلين آمده است صلوات الله عليه ، و عند
ذوى البصائر والتحقيق مقرر است . و تخصيص او بدین معانى از برای آن
١٥ است كه به اتفاق اهل كشف و عظام مشاهده او اكمل اولين و آخرين است .
و اگر نه ، مطلق اهل معرفت محبوبان جناب ازل اند : « كنت كنزاً مخفياً ،

(٥١) . هكذا فى التبصرة للشيخ صدر الدين قدس سره . و كآنته مبنى
١٨ على فضل الملائكة على البشر ، كما ذهب إليه الشيخ رضى الله عنه . قال فى الفتح
المكى ، «وأما المسألة الطويلة التى بين الناس و اختلافهم فى فضل الملائكة
والبشر ، فاننى سألت عن ذلك رسول الله صلى الله عليه و سلم فى الواقعة ، فقال
٢١ لى ، «إن الملائكة أفضل» . فقلت له ، «يارسول الله ، فان سئلت ، «ما الدليل
على ذلك» ، فما أقول ؟» فأشار الى أن «قد علمتم أنى أفضل الناس ، و قد صبح
عندكم و ثبت ، وهو صحيح . إنى قلت عن الله أنه قال ، «من ذكرنى فى نفسه ،
٢٢ ذكرته فى نفسى ؛ و من ذكرنى فى ملا ، ذكرته فى ملا خير منهم» . و كم ذا كرهه
تعالى ذكره فى ملا أنافيهم ، فذكره الله فى ملا خير من ذلك الملا الذى أنافيهم .
فما سررت بشىء سرورى بهذه المسألة» منه .

فأحببت أن أعرف» .

۳ فرسنادیم آدم را به صحرا
برای يك دل بینا نهادیم
جمال خویش بر صحرا نهادیم

وصل

۶ مرتبة انسان کامل عبارت است از جمع جمیع مراتب الهیه و کونیه از عقول و نفوس کلیه و جزئیه و مراتب طبیعت تا آخر تنزلات وجود. و این مرتبه را «مرتبة عمائیه» نیز گویند، از برای مشابهت این مرتبه به مرتبة الهیه . و فرق میان این دو مرتبه به ربوبیت و مربوبیت است ؛ و لهذا ، سزاوار خلافت حق و مظهر و مظهر اسماء و صفات جناب مطلق اوست.

۹ تو به قیمت و رای دو جهانی چه کنم قدر خود نمی دانی
فالانسان الكامل هو خليفة الحق سبحانه و تعالی ، و هو الذي يظهر فيه الكل من حيث هو كل . و ظهور الكل من حيث هو كل لا يكون إلا في الكل ؛ ولكن الكل له ثلاث مراتب: الأولى مرتبة جمع الجمع والأحادية، وهي الحقيقة الالهية الانسانية التي حذى آدم عليها. والثانية صورة التفصيل الالهى الانسانى، أعنى العالم بشرط وجود الانسان الكامل فيه . والثالثة صورة أحادية جمع الجمع الانسانى الكمالى . و ظهور الكل فى مرتبة جمع الجمع الأحدى أحدى ، لا تفصيل فيه ، وله مرتبة الاجمال . و ظهور الكل فى المرتبة التفصيلية فرقانى ، و الكل ظاهر فيها بالكل فى الكل، لا فى كل واحد. و ظهور الكل فى مرتبة صورة أحادية جمع الجمع الانسانى ظهور كل جامع بالقوة دفعة وبالفعل فى كل زمان بالتدریج، كما قال المترجم :

۲۱ تجتمعت فى فؤاده همم
ملا فؤاد الزمان إحداهما
فان أتى دهره بأزمة
أوسع من ذا الزمان أبداها

وصل

۲۲ تعیین اول مرتبة جمع و اجمال است. و این جمع و اجمال را تفرقه و تفصیلی نسبت که اورا «تعیّن ثانی» خوانند . و این تفرقه و تفصیل را جمع و

- اجمالی است که او را «قلم اعلی» خوانند . و این جمع و اجمال را تفرقه و تفصیلی است که او را «لوح المحفوظ» خوانند بما اشتمل علیه من الأرواح و الملائكة. و این تفرقه و تفصیل را جمع و اجمالی است، و آن «عین هبائی» (۵۲) است. و این جمع و اجمال را تفرقه و تفصیلی است که عبارت از عرش و کرسی و جمیع صور مثالبه است. و این تفرقه و تفصیل را جمع و اجمالی است که او را «عنصر اعظم» (۵۳) خوانند . و تفرقه و تفصیل او ارکان اربعه و سماوات سبعة و مولدات ثلاثة است. و این تفرقه و تفصیل را جمعی حقیقی و اجمالی غائیست که آن صورت آدم است علیه السلام.
- ۳
- ۹ و تفرقه و تفصیل او من حیث کلیات ماکان معناه و صورته جامعاً له إنما كان حقائق الخلفاء والكمّل. و صورة جمعیه الجميع و احدى جمع تفرقتهم الكلية و جملة تفصیلهم الحقیقی تابعهم و منبوعهم إنما كانت الصورة المحمدية الأکملية و معناه و حقیقته الأجمعية . و تفرقه و تفصیل این احدیت جمیع حقایق کمّل و خلفاء و اقطاب و ابدال است و من کان تحت حیطة کل واحد منهم من هذه الأمة المحمدية .
- ۱۲
- ۱۵ (۵۲). «الهباء» هو المسمی عند بعضهم بـ «الهبولی الكل» . و مراد از وی ماده ایست که حق تعالی بگشاد در وی صور اجسام عالم را، و او را «عنقاء» نیز گویند. و وجه تسمیه آن است که هباء معلوم می شود، اما ظاهر نمی گردد؛ و اگر ظهور باشد، صورت را باشد، نه ماده را . و عنقاء نیز شنیده می شود و ظهور - بلکه وجود - ندارد. منه.
- ۱۸
- ۲۱ (۵۳). مراد از «عنصر اعظم» ماده ایست که اصل آسمانها و زمینهاست، و آن ماده مرتوق بود پیش از آفریدن آسمانها و زمینها . بعد از آن مفتوق گشت. و پیش فلاسفه آسمانها عنصری نیستند و قبول فساد نمی کنند. و چون در قرآن کریم مذکور است که آسمانها را حق تعالی از دود آتش آفریده است، پس عنصری باشند و قابل مر فساد را، چون باقی عنصریات، کمایشهد به ذوق أریاب الکشف. منه.
- ۲۴

فصل (۸)

- از تقریر این معانی و تمهید این مبانی و بیان مراتب و حضرات و شرح درجات بعضی از اسماء و صفات و ذکر تنزیلات وجود تا آخر انواع عالم شهود چون آفتاب روشن می گردد
- ۳ کین مختلفات جمله از يك اصل است
- ۶ وین جمله چگونهها از آن بیچون است.
حضرت مولوی فرماید قدس الله تعالی سره ،
- | | | |
|----|-------------------------------|-------------------------------|
| ۹ | کاروان غیب می آید به عین | لیک از این زشتان نهان آید همی |
| | نغزرویان سوی زشتان کی روند | بلبل اندر گلستان آید همی |
| | پهلوی نرگس بروید یاسمین | گل به غنچه خوش دهان آید همی |
| | این همه رمز است مقصود این بود | کان جهان در این جهان آید همی |
| ۱۲ | همچو روغن در میان جان شیر | لامکان اندر مکان آید همی |
| | همچو عقل اندر میان خون و پوست | بی نشان اندر نشان آید همی |

وصل

- ۱۵ از غیب مطلق تا آخرین مرتبه مظاهر حق يك وجود است که به حسب اختلاف تجلیات و تعینات مسمی به «مراتب» و «حضرات» گشته است . و این تعینات اعتبارات محضه و اضافات صرفه است ؛ چنانکه اگر واحد را

- «ربع اربعه» و «ثلث ثلاثه» و «نصف اثنین» گویند، این نسب و اضافات قادح در واحدیت او نیست. همچنین اطلاق اسماء «مراتب» و حضرات «به اعتبار تجلیات و تعینات بر ذات رفیع الدرجات مانع احدیت او نیست.
- ۳ جز یکی نیست نقد این عالم
گل ابن باغ را توئی غنچه
ساز بین و به عالمش مفروش
سر این گنج را توئی سرپوش
- ۶ پرده بردار تا ببینی خوش
آن شناسد حدیث این دل مست
دست با دوست کرده در آغوش
که از این باده کرده باشد نوش
- موجب مباحثت و دوری سالک به غیر از این نسب وهمی و احکام
۹ امتیازی، که حقیقت خود را بدان محفوف گردانیده و مدارک خویش را بدان
مغشی ساخته، امری دیگر نیست.
- تَوَهَّمْتُ قِدْمًا (۵۴) أَنْ لَيْلِي تَبْرَقَتُ
وَأَنْ لَنَا فِي الْبَيْنِ مَا يَمْنَعُ اللَّهُمَّا (۵۵)
- ۱۲ فلاحت فلا والله ما نم مانع
مژغی سوی آن عینی کان عن حسنہا عمی
- ۱۵ معشوقه عیان بود نمی دانستم
گفتم بطلب مگر به جائی برسم
با ما به میان بود نمی دانستم
خود تفرقه آن بود نمی دانستم

وصل

- ۱۸ ليس حال ما يطلق عليه «السوى» و «الغیر» إلا كحال الأمواج علی
البحر الزخّار، فإنّ الموج لاشك أنه غير الماء عند العقل من حيث أنه عرض
قائم بالماء؛ و أمّا من حيث الوجود، فليس شيء غير الماء. فمن وقف عند
۲۱ الأمواج- التي هي وجودات الحوادث و صورها - و غفل عن البحر الزخّار،
الذي يتموّجه يظهر من غيبه إلى شهادته و من باطنه إلى ظاهره هذه الأمواج،

(۵۴). «يقال، «قدماً كان كذا وكذا»، و هو اسم من القدم، جعل اسماً

۲۴ من أسماء الزمان». كذا في الصحاح. منه.

(۵۵). «الثم» القبله، و «لثمتُ فاهاً» بالكسر، و ربّما جاء بالفتح.

يقول بالامتياز بينهما ويثبت الغير والسوى. ومن نظر على البحر وعرف أنها أمواجه، والأمواج لا تحقق لها بأنفسها، قائل بأنها أعدام ظهرت بالوجود؛ فليس عنده إلا الحق سبحانه، وما سواه عدم يُخيّل أنه موجود متحقق. ٣ فوجوده خيال محض، والمتحقق هو الحق، لا غير. لذلك قال الجنيد قدس سره، «الآن كما كان»، عند سماعه حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم، «كان الله، ولم يكن معه شيء».

ولله درّ الشيخ مؤيد الدين الجندی حيث قال،

٩ «البحر بحرٌ على ما كان في قديم لا يحجبك أشكالٌ تشاكلها موجهائي كه بحر هستی راست ٩
١٢ إن الحوادث أمواجٌ و أنهار عمّن تشكّل فيها فهي أستار» جملة مرآب را حجاب بود در حقیقت حجاب آب بود راست چون هستی سراب بود ١٢

فصل في تمييز الوجود

١٥ الوجود العارض للممكنات المخلوقة ليس بمنابر للوجود الحق الباطن المجرد عن الأعيان والمظاهر، إلا بنسب و اعتبارات، كأظهار والتعيين والتعدد الحاصل بالاقتران و قبول حكم الاشتراك و نحو ذلك من النعوت التي تلحقه بواسطة التعلق بالمظاهر.

١٨ فالوجود اعتباران: أحدهما من حيث كونه وجوداً فحسب، وهو الحق.

وإنه من هذا الوجه لا كثرة فيه ولا تركيب ولا صفة ولا نعت ولا اسم ولا رسم ولا نسبة ولا حكم، بل، وجود بحت. والاعتبار الآخر من حيث اقترانه بالممكنات

٢١ و شروق نوره على أعيان الموجودات. و هو سبحانه إذا اعتُبر تعيّن وجوده

مقيّداً بالصفات اللازمة لكل متعيّن من الأعيان الممكنة، فإن ذلك التعيّن

والتشخيص يُسمّى «خلقاً» و «سوى»؛ و يضاف إليه سبحانه إذ ذاك كل

٢٢ وصف، و يُسمّى بكل اسم و يتقبّل كل حكم و يتقيّد بكل رسم و يدرك

بكل مشعر من بصر و سمع و عقل و فهم.

لي حبيب قد يسمّى باسم كل من يسمّى فأنا عن ذلك أكنى في صريح أو معنى

- ٣ لست أعنى برباب و بهند و بسلمى غيرَه فاعتبروه فهو الاسم والمسمى و ذلك لسريانه في كل شيء بنوره الذاتى المقدس عن التجزئىء و الانقسام والحلول فى الأرواح والأجسام ؛ ولكن كل ذلك متى أحب و كيف شاء. (٥٦)
- ٤ و هو فى كل وقت و حال قابل لهذين الحكمين المذكورين المتضادين بذاته ، لا بأمر زائد عليه. إذا شاء، ظهر فى كل صورة ؛ وإن لم يشاء ، لا ينضاف إليه صورة . لا يقدر تعيينه و تشخصه بالصور و اتصافه بصفاتهما فى كمال وجوده و عزته و قدسه ، ولا ينافى ظهوره فى الأشياء و إظهار تعيينه و تقيده بها و بأحكامها من حيث هي علوه و إطلاقته عن كل القيود و غناه بذاته عن جميع ما وُصف بالوجود. بل ، هو سبحانه الجامع بين ما تماثل من الحقائق و تخالف من وجه، فيألف ؛ و بين ما تنافر و تباين، فيختلف .

وصل

- ١ حقيقة الحروف ألف مشكّلة بأشكال مختلفة فى اللفظ والخط. (٥٧)
- ١٥ فهى آية مبصرة لمن تبصّر دالّة بالمعاني على الوجود المطلق، الذى هو أصل الموجودات المقيّدة : لا قيد فيه ولا ظهور له إلا فى ضمن وجود مقيّد. و حقيقة المقيّد هو المطلق مع قيد. فحقيقة جميع أجزاء الوجود وجود واحد ظاهر بسبب تعييناتها ، محتجب بها ، كظهور الألف بالحروف و احتجابها بأشكالها . فمن كاشفه الله بحقيقة الوجود المطلق، أغناه عن تعلّم حقائق وجود الأشياء - كمن

١٨ (٥٦) . للحضرة المولوية :

- يا اى عشق خوش صورت چه صورت های خوش دارى
 كه من دنگم در آن رنگى كه نى سرخيست نى زردى
 ٢١ چو صورت اندر آئى تو چه خوب و جان فزائى تو
 چو صورت را بيندازى همان عشقى همان فردى
 منه .

- ٢٢ (٥٧) . المراد : «الألف اللفظية» صوت ممتد مطلق غير مقيّد بالاعتماد على مخرج خاص ، ولا بعدمه ؛ و «الألف الخطية» امتداد خطى غير مقيّد بشكل مخصوص من الأشكال المختلفة الحرفية ، ولا بعدمه. منه .

- أغناه عن تعلم حقائق الحروف بعدما أراه حقيقة الألف. (۵۸) وللشيخ عز الملة
والدين محمود السكاشي، شارح القصيدة الفارضية، رحمه الله في هذا المعنى
رباعية: ٣
- دل گفت مرا علم لدنی هوس است تعلیم کن گرت بدین دسترس است
گفتم که الف گفت دگر گفتم هیچ در خانه اگر کس است یک حرف بس است
و كما أن في الحروف سر التوحيد و احتجاب الوحدة بالكثرة،
فكذلك في الأعداد، لأن العدد هو الواحد المحتجب بلباس العدد. ألا ترى أن
العدد ملتئم من مادة - هي الواحد - وصورة - هي الوحدة -؟ أما كون مادته
من الوجدان، فلا ريب فيه؛ وأما وحدة صورته، فلا أن كل عدد واحد من جنسه -
كالثنتين والثلاثة والأربعة - كل منها فرد من أفراد العدد. فالكل واحد محتجب
بلباس العدد عن نظر القاصرين، كيلا يحظى برؤيته إلا نظر أرباب البصيرة
النافذة عن سجاج الحكمة. وللشيخ المذكور أيضاً: ١٢
- كثرت چو نيك در نگری عين وحدت است
مآرا شکی نماند در این گرا ترا شکیست
در هر عدد ز روی حقیقت چو بنگری ١٥
گر صورتش بینی و گر ماده پکیست
- وصل
- كل ما لا تحويه الجهات، و كان في قوته أن يظهر في الأحياء،
فظهر بنفسه (۵۹) أو توقف ظهوره على شرط أو شروط عارضة و خارجه
عنه (۶۰). ثم اقتضى ذلك الظهور (۶۱) و استلزم انصاف
٢١ (۵۸). الألف يشاربه إلى الذات الأحادية، أي الحق من حيث هو أول
الأشياء في أزل الأزال. منه.
(۵۹). أي بلا واسطة شرط وجودي، كالحق سبحانه. منه.
٢٢ (۶۰). كثير الحق سبحانه من المعاني الغيبات و الحقائق الكليات و
كالملائكة والجن من الروحانيات و كالكمّل من الأناسي المتروحات. منه.
(۶۱). أي النفس أو الشرطي. منه.

وصف (٦٢) أو أوصاف (٦٣) إليه ليس شيء منها يقتضيه لذاته ، فأنه لا ينبغي أن
تُنْفَتَى عنه تلك الأوصاف مطلقاً ويُنزَه عنها، و تُستبعد في حقّه و تُستنكر، ولا
أن تُثبِت له أيضاً مطلقاً و يُسترسَل في إضافتها إليه . بل ، هي ثابتة له بشرط
أو شروط ، منتفية عنه أيضاً كذلك. و هي له في الحالتين (٦٢) و (٦٣) و على كلا
التقديرين أوصاف كمال ، لانقص (٦٥) ، لفضيلة الكمال المستوعب والحيطة
و السعة التامة مع فرط النزاهة والبساطة . ولا يقاس غيره (٦٦) ممّا يوصف ٣
٤

- (٦٢) . كالأمكن بوجه واحد في العقل الأول. منه .
(٦٣) . كالأحكام الامكانية التي فيما بعد العقل الأول. منه .
(٦٤) . أي حالتى الثبوت والانتفاء. منه. ٩
(٦٥) . أي لأنها من حيث الثبوت دلائل استيعابه الكمالات و شواهد
حيطته التامة و سعته الكاملة و من حيث الانتفاء أثر استغناء ذاته و فرط نزاهته و
بساطته . منه. ١٢
(٦٦) . بأن يقال، ثبوت المذام والمحامد و انتفاؤهما بالنسبة إلى غيره
أيضاً أوصاف كمال، لانقص. وكذا لا يقاس هو على غيره بأن يقال، ثبوت المذام
له سبحانه صفة نقص، و انتفاؤها صفة كمال؛ و ثبوت المحامد صفة كمال، و انتفاؤها
صفة نقص. وذلك لأن كل مظهر هو صورة حقيقة مخصوصة يكون ظهور أحكام
حقيقته فيه كمالاً له، و إن كان بالنسبة إلى من لا يلائمه مذمة و نقصاناً ؛ و عدم
ظهورها أو الخلل فيه بالعكس، كالهداية للأنبياء والأولياء والأضلال للشياطين. ١٥
فكل منهما الكونه كمالاً نسبياً - أي بالنسبة إلى من خلق له، لا إلى من خلق لما
يقابله و بضاده - يكون منشأ المحمّدة والمذمة خصوصية محلّه التي منها
الملائمة و عدمها. فمن لا يكون له خصوصية الافتضاء - بل يكون بذاته مستغنياً
عن الكل و بحسب شروطه مقتضياً للكل - يكون كل في محلّه مقتضى حكمته
و دليل قدرته و آية كماله و فضيلة حيطته مع فرط نزاهة جلاله . فالقياس
مع فارق عليّة الخصوصية و عدمها أو الملائمة و عدمها قياس مع وجود الفارق أو
عدم الجامع . منه . ٢٢

- بتلك الأوصاف عليه ، لا في ذمّ نسبي - إن اقتضاه بعض تلك الأوصاف التي يُطلَق عليها لسان الذمّ أو كَلَمَها - ولا في محمّدة ، فإنّ نسبة تلك الأوصاف و إضافتها إلى ذات شأنهما ذكرنا (۶۷) تُخالف نسبتها إلى ما يغيرها من الذوات . (۶۸) والشروط اللازمة لتلك الأضافة يتعدّر وجدانها في المقيس عليه . وهذا الأمر شائع في كل ما لا يتحيّز ، سواء كان تحقّقه بنفسه ، كالحق سبحانه و تعالی ، أو بغيره ، كالأرواح المملّكية . ۳
- وهذه قاعدة من عرفها أو كُشف له عن سرّها عرف سرّ الآيات والأخبار التي توهم التشبيه عند أهل العقول الضعيفة و اطلّغ على المراد منها ؛ فسلم من ورطتي التأويل (۶۹) والتشبيه (۷۰) و عابن الأمر كما ذُكر مع كمال التنزيه . ۶ ۹

وصل

- نور وجود حق سبحانه و تعالی - «والله المثل الأعلى» - به مثابة نور محسوس است ، و حقایق و اعیان ثابتة به منزلة زجاجات متنوّعة متلوّنة ، و تنوّعات ظهور حق سبحانه در آن حقایق و اعیان چون الوان مختلفة . همچنانکه نمایندگی الوان نور به حسب الوان زجاج است ، که حجاب اوست - و فی نفس الأمر او را لونی نیست ، تا اگر زجاج صافی است و سفید ، نور در وی صافی و سفید نماید ؛ و اگر زجاج کدر است و ملوّن ، نور در وی کدر و ملوّن نماید ؛ مع أنّ النور فی حد ذاته واحد بسیط محیط ، لیس له لون ولا شکل - همچنین نور وجود حق را سبحانه و تعالی باهر یک از حقایق و اعیان ظهوریست . ۱۲ ۱۵ ۱۸

(۶۷). من أن لها فضیلة الكمال المستوعب . منه .

(۶۸). التي لیس لها فضیلة الكمال المستوعب . منه .

(۶۹). لكونها حقيقة من حيث المظاهر . منه .

(۷۰). لكون الحق منزهاً عنها من حيث غیب أحدىته و کمال وجوده .

منه .

اگر آن حقیقت و عین قریب است به بساطت و نوریت و صفاء - چون اعیان
 عقول و نفوس مجردة - نور وجود در آن مظهر در غایت صفاء و نوریت و
 بساطت نماید ؛ و اگر بعید است - چون اعیان جسمانیات - نور وجود در آن
 ۳ کثیف نماید ، با آنکه فی نفسه نه کثیف است و نه لطیف . پس اوست تعالی و
 تقدس که واحد حقیقی است منزّه از صورت و صفت و لون و شکل در حضرت
 ۶ احدیت ؛ و هم اوست که در مظاهر منکثرة به صور مختلفه ظهور کرده به حسب
 اسماء و صفات ، و به تجلی اسمائی و صفاتی و افعالی خود را بر خود جلوه
 داده .

و هذا بعينه كما أنك لو قلت ، «إنّ النور أخضر لخصرة الزجاج» ،
 ۹ صدقت ، و شاهدك الحسن . وإن قلت ، «ليس بأخضر ولا ذی لون» ، لما أعطاه لك
 الدليل ، صدقت ، و شاهدك النظر العقلي الصحيح .

۱۲ اعیان همه شیشه‌های گوناگون بود کافتاد بر آن پرتو خورشید وجود
 هر شیشه که بود سرخ یا زرد و کبود خورشید در آن هم به همان رنگ نمود

مرکز تحقیقات کتب و اسناد
 وصل

۱۵ المسماة « موجودات » تعینات شؤونه سبحانه ، و هو ذوالشؤون .

فحقائق الأسماء والأعیان عين شؤونه التي لم تتميز عنه إلا بمجرد تعینها منه -
 من حيث هو غير متعین . والوجود المنسوب إليها عبارة عن تلبس شؤونه
 ۱۸ بوجوده ؛ و تعددّها و اختلافها عبارة عن خصوصياتها المستجئة في غيب
 هويته . ولا موجب لتلك الخصوصيات ، لأنها غير مجعولة . ولا يظهر تعددّها
 إلا بتنوعات ظهوره ، لأنّ تنوعات ظهور ذاته في كل منها هو المظهر لأعيانها ،

۲۱ ليتعرف البعض منها من حيث تميزه البعض و من أي وجه يتحد ، فلا يفايره ؛
 و من آية يتميز ، فيسمى «غيراً» و «سوى» . و إن شئت ، قل ، كان ذلك
 ليشهد هو خصوصيات ذاته في كل شأن من شؤونه .

۲۴ ومثال هذا التقلب في الشؤون - «ولله المثل الأعلى» - تقلب الواحد
 في مراتب الأعداد لظهور أعيانها ولاظهار عينه من حيثها ؛ فأوجد الواحد العدد ،
 و فصل العدد الواحد ؛ بمعنى أن ظهوره في كل مرتبة - مما نسميه في حق

- الحق «شأناً»، كما أخبر سبحانه عن نفسه (٧١) - يخالف ظهوره في المرتبة الأخرى و يتبع كل ظهور من حيث كل شأن من الأسماء والأوصاف والأحوال والأحكام بمقدار سعة ذلك الشأن و تقدمه على غيره من الشؤون. فكل ما يرى و يدرك بأي نوع كان من أنواع الإدراك، فهو حق ظاهر بحسب شأن من شؤونه القاضية بتنوعه و تعدده ظاهراً من حيث المدارك، التي هي أحكام تلك الشؤون، مع كمال أحديته في نفسه - أعني الاحدية التي هي منبع لكل وحدة و كثرة و بساطة و تركيب و ظهور و بطون. ولو احد منهم قد من الله أسرارهم :
- ٣
- ٤
- ٥
- ٦
- ٧
- ٨
- ٩

وصل

- اعلم أن الوجود، كما أنه من حيث حقيقته واحد غير منقسم، فكذلك من حيث صورته هو واحد مصمت. والفواصل (٧٢) المعددة لهذه الصورة العامة الوجودية المشار إليها المشهودة لكل معان مجردة بظهر أثرها، لا عينها. والظاهر العيني ليس إلا صورة واحدة و طلسة واحدة، لا يتحكم عليها بالانقسام إلا من حيث أحكام هذه المعاني المتحدثة للتمييز والمظهرة للتعدد في الأمر الواحد الغير المنقسم في ذاته انقسام تجزئة و تبعض. فالوجود رق واحد منشور، والفواصل برازخ معقولة ذات أحكام مشهودة بعينها.
- ١٢
- ١٥
- ١٨
- ٢١

(٧١). بقوله تعالى، «كل يوم هو في شأن». منه .

(٧٢). كالأمر الفاصل بين الظل والشمس والفواصل التي بين الأجسام

الشخصية من لطف وكثافة وأين وصلابة ونحو ذلك. منه .

- فتسميته «واحداً» هو باعتبار معقولة تعينه الأول بالحال الوجودي بالنسبة إليه إذ ذاك ، لا بالنسبة إليه من حيث تعين ظهوره في شأن من شؤونه و بحسبه . ٣
- و تسميته «ذاتاً» هو باعتبار ظهوره في حالة من أحواله التي تستلزم تبعية الأحوال الباقية لها ؛ و أحواله ، و إن كانت - كما قلنا - بعضها تابعة و بعضها متبوعة ، و حاكمة و محكومة ، فإن كلاً منها من وجه له الكل ، بل هو عينه . ٤
- و تسميته «الله» هو باعتبار تعينه في شأنه الحاكم فيه على شؤونه القابلة منه أحكامه و آثاره .
- و تسميته «الرحمن» عبارة عن انبساط وجوده المطلق على شؤونه الظاهرة بظهوره ؛ فإن الرحمة نفس الوجود ، و «الرحمن» الحق من كونه وجوداً منبسطاً على كل ما ظهر به ، و من حيث كونه أيضاً - باعتبار وجوده - له كمال القبول لكل حكم في كل وقت بحسب كل مرتبة و حاكم على كل حال . ١٢
- و تسميته «رحيماً» هو من كونه مخصصاً و محصصاً ، لأنه خصص بالرحمة (٧٣) العامة كل موجود ، فعم تخصيصه .
- و ظهوره سبحانه من حيث الحال المستلزمة الاستشراف على الأحكام المتصلة من بعضها بالبعض تبعية و متبوعية و تأثيراً و تأثيراً - كما قلنا - و اجتماعاً و افتراقاً بتناسب و تباين و اتحاد و اشتراك يسمي «علماً» ؛ و هو من تلك الحيثية ، و باعتبار كونه مدركاً لنفسه و ما انطوت عليه في كل حال و بحسبه ، سمي نفسه «عالمًا» . ١٨
- و السريان الذاتي الشرطي من حيث التنزه عن الغيبة و الحجة و دوام الإدراك المتعدى حكمه إلى سائر الشؤون يسمي «حياة» ؛ و هو «الحي» بهذا الاعتبار . ٢١
- و الميل المتصل من بعض الشؤون بسر الارتباط بشؤون آخر بموجب حكم المناسبة الثابتة في البين ، المرجحة تغليب بعض الشؤون على البعض و إظهار التخصيص الثابت في الحالة المسماة «علماً» لتقدم ظهور بعض الشؤون على البعض يسمي «ارادة» ؛ و هو من حيثها يكون «مريداً» . ٢٤

والمحالة التي من حيثها يظهر أثره في أحواله بترتيب يقتضيه التخصيصُ
المذكور والنسب المتفرعة عن كل حال منها تسمى «قدرة»؛ وهو من حيثها
يكون «قادرًا». ٣

وانتظم أمر الوجود وارتبط، و زهق الباطل وسقط.
وهاقد فُتح لك باب لا يلججه ولا يطرقه إلا الندرُ من أهل العناية الكبرى.
٤ فان كنت ممن يستحق مثل هذا، فلج وافتح بهذا المعجل مفصله، وكن بكليتك
لله : «فمن كان لله ، كان الله له».



مركز تحقيقات كليات علوم إسلامية

فصل (۹)

- ۳ بر طالب خبیر پوشیده نماند که به مجرد حفظ مقالات ارباب توحید و تخیل معانی آن اکتفاء کردن ، و آنرا مرتبه‌ای از مراتب کمال شمردن، غایت خسران و نهایت حرمان است.
- ۶ علمی که در او خون جگر باید خورد حفظ و ادب و کتاب کی دارد سود نه هر که از مشاهدات صوفیه تعبیر کند صوفی مشاهد باشد ، و نه هر که از معارف ارباب توحید دم زند عارف موحد گردد.
- ۹ این همه گفت و گوی توحید است راه وحدت به ترک و تجرید است سخن وحدت است همچو سراب از سراب ای پسر که شد سیراب سخن وحدت آنگه از عامی (۷۴) زان چه خیزد به غیر بدنامی و رضوان الله علی الشیخ الربانی ، أوحده الدین الکرمانی، حیث قال :
- ۱۲ اسرار حقیقت نشود حل به سؤال (۷۵) نه نیز به درباختن حشمت و مال
-
- (۷۴). مراد به «عامی» اینجا مقابل عارف است. پس شامل باشد صاحب معرفت تقلیدی به را، و اگرچه از مهره ارباب علوم رسمیه باشد. منه .
- ۱۵ (۷۵). توحید حق ای خلاصه مختصرات باشد به سخن یافتن از ممتنعات رو نفی وجود کن که از خود یابی
- ۱۸ سرتی که نیابی ز فصوص و لمعات

منه .

تا دیده و دل خون نکنی پنجه سال هرگز ندهند راحت از قال به حال (۷۶) پس بنابراین واجب آمد نقل کلمات قدسیه ارباب مواجید در بیان مراتب توحید ، تا کاذب از صادق جدا شود ، ومقلد از محقق ممتاز گردد ؛ و هر کس به واسطه گفت و گوی این سخنان و پندار ادراک معانی آن به خود گمان کمال نبرد و خود را از زمره ارباب توحید نشمرد.

وصل

قال صاحب ترجمه العوارف قدس الله تعالى روحه ،
«توحید را مراتب است: اول توحید ایمانی، دوم توحید علمی، سیم توحید حالی ، چهارم توحید الهی .»

« اما توحید ایمانی آن است که بنده به تفرّد وصف الهیت و توحید استحقاق معبودیت حق سبحانه بر مقتضای اشارت آیات و اخبار تصدیق کند به دل و اقرار دهد به زبان . و این توحید نتیجه تصدیق مخبر و اعتقاد صدق خبر باشد ، و مستفاد بود از ظاهر علم . و تمسک بدان خلاص از شرک جلی و انحراف در سلك اسلام فائده دهد . و منصوفه به حکم ضرورت ایمان با عموم مؤمنان در این توحید مشارک اند ، و به دیگر مراتب متفرّد و مخصوص .»

« و اما توحید علمی مستفاد است از باطن علم ، که آن را «علم یقین» خوانند . و آن چنان بود که بنده در بدایت طریق تصوف از سر یقین بداند که موجود حقیقی و مؤثر مطلق نیست الا خداوند عالم جل جلاله ؛ و جمله ذوات و صفات و افعال را در ذات و صفات و افعال او محو و ناچیز داند . هر ذاتی را فروغی از نور ذات مطلق شناسد و هر صفتی را پرتوی از نور صفت

(۷۶). شخصی حکایت کرد که در اثناء تفکّر و تعمق در مسأله توحید خوابش در ربود. کتابی در نظرش داشتند ، بر حاشیه آن سطری چند نوشته ، مضمونش آنکه دریافت سر توحید جز به زوال تعینات و فناء رسوم و عادات دست ندهد ، و تصرف کردن در آن به نظر عقلی محل خوف سوه خائمت است - أعاذنا الله سبحانه و جمیع المسلمین من ذلك. منه.

- مطلق داند ؛ چنانکه هر کجا علمی و قدرتی و ارادتی و سمعی و بصری یابد ،
 آن را اثری از آثار علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر الهی داند ، و علی
 ۳ هذا در جمیع صفات و افعال ، و این مرتبه از اوایل مراتب توحید اهل خصوص
 و متصوفه است ، و مقدمه آن با ساقه توحید عام پیوسته .
- « و مشابه این مرتبه مرتبه ایست که کوتاه نظران آن را «توحید علمی»
 ۴ خوانند ، و نه توحید علمی بود ؛ بلکه توحیدی باشد رسمی ، ساقط از درجه
 اعتبار . و آن چنان باشد که شخصی از سر ذکاء و فطنت به طریق مطالعه یا سماع
 تصویری کند از معنی توحید ، و رسمی از صورت علم توحید در ضمیر او مترسم
 ۹ گردد . و از آنجا در اثناء بحث و مناظره گاه گاه سخنی بی مغز گوید ، چنانکه
 از حال توحید هیچ اثر در او نباشد .
- « و توحید علمی اگرچه فرود مرتبه توحید حال است ، و لکن از توحید
 ۱۲ حالی مزجی به آن همراه بود . «و مزاجه من تسنیم عیناً یشرّب بها المقرّبون»
 و صف شراب این توحید است . و از این جهت صاحب آن بیشتر در ذوق و
 سرور بسود ، و به تأثیر مزج حالی بعضی از ظلمت رسوم او مرتفع شود ؛
 ۱۵ چنانکه در بعضی تصاریف بر مقتضای علم خود عمل کند و وجود اسباب را -
 که روابط افعال الهی اند - در میان نبیند . اما در اکثر احوال و اوقات به سبب
 بقایای ظلمت وجود از مقتضای علم خود محجوب شود . و بدین توحید بعضی
 ۱۸ از شرک خفی برخیزد .
- « و اما توحید حالی آن است که حال توحید و صف لازم ذات موحد
 گردد ، و جمله ظلمات رسوم وجود او - الا اندک بقیه ای - در غلبه اشراق
 ۲۱ نور توحید متلاشی و مضمحل شود ؛ و نور علم توحید در نور حال او مسترو
 مندرج گردد بر مثال اندراج نور کواکب در نور آفتاب .
- فلما استبان الصبح أدرج ضوءه باسفاره أضواء نور الكواکب
 ۲۴ و در این مقام وجود موحد در مشاهده جمال واحد چنان مستغرق عین جمع
 گردد که جز ذات و صفات واحد در نظر شهود او نیاید ؛ تا غایتی که این
 توحید را صفت واحد بیند ، نه صفت خود ، و این دیدن را هم صفت او بیند .
 ۲۷ و هستی او بدین طریق قطره وار در تصرف تلاطم امواج بحر توحید افتد و

غرق جمع شود. و از اینجاست قول جنید قدس الله سره، «التوحيد معنى يصحل فيه الرسوم، و يندرج فيه العلوم، و يكون الله كما لم يزل»؛ و قول ابن عطاء رحمه الله، «التوحيد نسيان التوحيد فسي مشاهدة جلال الواحد حتى يكون قيامك بالواحد، لا بالتوحيد».

«و منشأ این توحيد نور مشاهده است، و منشأ توحيد علمی نور مراقبه، و بدین توحيد اکثري از رسوم بشریت منتفی شود، بر مثال نور آفتاب، که در غلبه ظهور او بیشتر اجزاء ظلمت از روی زمین سرخیزد. و به توحيد علمی بعضی از آن رسوم مرتفع گردد، بر مثال نور ماهتاب، که به ظهور او بعضی از اجزاء ظلمت منتفی شود، و اکثر همچنان باقی ماند. و سبب وجود بعضی از بقایای رسوم در توحيد حالی آن است تا صدور ترتیب افعال و تهذیب اقوال از موحد ممکن بود. و بدین جهت در حال حیات حق توحيد چنانکه باید گزارده نشود. و از اینجاست قول استاد ابوعلی دقاق رحمه الله: «التوحيد غريم لا يقضى دينه و غريب لا يؤدى حقه». و بدین توحيد بیشتر از شرك خفی برخیزد.

«و خواص موحدان را در حال حیات از حقیقت توحيد صرف، که به یکبارگی آثار و رسوم وجود در او متلاشی شود، گاه گاه لمحای بر مثال برقی خاطف لامع گردد، و فی الحال منطقی شود، و بقایای رسوم دیگر باره معاودت کند. و در این حال به کلی بقایای شرك خفی مرتفع گردد. و وراء این مرتبه در توحيد آدمی را مرتبه ای دیگر ممکن نیست.

«و اما توحيد الهی آن است که حق سبحانه و تعالی در ازل آزال به نفس خود، نه به توحيد دیگری، همیشه به وصف وحدانیت و نعت فردانیت منعت و موصوف بود. «کان الله، و لم یکن معه شیء». و اکنون همچنان بر نعت ازلی واحد و فرد است: «والآن کماکان»، و تا ابد آباد هم بر این وصف بود. «کل شیء هالك إلا وجهه». نگفت، «یهلك»، تا معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود او امروز هالك است، و حوالت مشاهده این حال به فردا در حق محبوبان است. و الا ارباب بصائر و اصحاب مشاهدات، که از مضیق زمان و مکان خلاص یافته باشند، این وعده در حق ایشان هین

نقد است : يوم « يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَنَرِيهِ قَرِيْباً » . عزتِ فردانیت و قهرِ وحدانیتِ او خودِ غیر را در وجودِ مجالِ نداد . و این است حق توحید .
 ٣ و این توحید است که از وصمتِ نقصانِ بریست . و توحید ملائکه و آدمی به سبب نقصانِ وجودِ ناقصِ آمد .

« و شیخ ابو اسمعیل عبدالله انصاری قدس الله تعالی روحه در این معنی گفته است ،
 ٦

ما وَّحَدَ الْوَاحِدَ مِنْ وَاحِدٍ إِذْ كُلُّ مَنْ وَحَدَهُ جَاوِدٌ
 تَوْحِيدٌ مَنْ يَنْطِقُ عَنْ نَعْتِهِ عَارِيَةٌ أَبْطَلَهَا الْوَاحِدُ
 ٩ تَوْحِيدُهُ إِتْيَاهُ تَوْحِيدُهُ وَنَعْتٌ مَنْ يَنْعَتُهُ لِأَحَدٍ
 و فی شرح منازل السائرین للشیخ کمال الدین عبدالرزاق الکاشی رحمه الله :

« یعنی ما وَّحَدَ الْحَقُّ تَعَالَى حَقُّ تَوْحِيدِهِ أَحَدٌ ، إِذْ كُلُّ مَنْ وَحَدَهُ أَثْبِتَ فَعَلَهُ وَرَسَمَهُ بِتَوْحِيدِهِ . فَقَدْ جَعَلَهُ بِأَثْبَاتِ الْغَيْرِ ، إِذْ لَا تَوْحِيدَ إِلَّا بِفَنَاءِ الرَّسْمِ وَالْآثَارِ كُلِّهَا .
 ١٢

« تَوْحِيدٌ مَنْ يَنْطِقُ عَنْ نَعْتِهِ عَارِيَةٌ » ، إِذْ لَا نَعْتُ فِي الْحَضْرَةِ الْأَحَدِيَّةِ وَلَا نَطْقٌ وَلَا رَسْمٌ لَشَيْءٍ ، وَالنَّطْقُ وَالنَّعْتُ يَقْتَضِيَانِ الرَّسْمَ . وَكُلُّ مَا يُشْمُ مِنْهُ رَائِحَةٌ الْوُجُودِ ، فَهُوَ لِلْحَقِّ ، عَارِيَةٌ عِنْدَ الْغَيْرِ ؛ فَيَجِبُ عَلَيْهِ رَدُّهَا إِلَى مَالِكِهَا حَتَّى يَصِحَّ التَّوْحِيدُ ، وَيَبْقَى الْحَقُّ وَاحِداً أَحَداً . فَلِذَلِكَ أَبْطَلَ الْوَاحِدُ الْحَقِيقِيَّ تِلْكَ الْعَارِيَةَ الَّتِي هِيَ ذَلِكَ التَّوْحِيدُ مَعَ بَقَاءِ رَسْمِ الْغَيْرِ ، فَانَّهُ بَاطِلٌ فِي نَفْسِهِ فِي الْحَضْرَةِ الْأَحَدِيَّةِ .
 ١٥

« تَوْحِيدُهُ إِتْيَاهُ تَوْحِيدُهُ » ، أَي تَوْحِيدِ الْحَقِّ ذَاتَهُ بِذَاتِهِ هُوَ تَوْحِيدُهُ الْحَقِيقِيَّ . « وَنَعْتٌ (٧٧) مَنْ يَنْعَتُهُ لِأَحَدٍ » ، أَي وَصْفِ الَّذِي يَصِفُهُ هُوَ أَنَّهُ مُشْرِكٌ ، جَائِزٌ عَنْ طَرِيقِ الْحَقِّ ، مَائِلٌ عَنْهُ : لِأَنَّهُ أَثْبِتَ النَّعْتُ ، وَلَا رَسْمَ لَشَيْءٍ فِي الْحَضْرَةِ
 ٢١

(٧٧) . الظاهر أن « النعت » في هذا البيت مصدر مضاف إلى فاعله ، والمعنى أن نعته سبحانه ممن ينعته بنعت الوجدانية لأحد ، أي مائل عن طريق التوحيد الحقيقي ، لأنه يقتضي إثبات النعت والناعت ، والتوحيد الحقيقي بأبي ذلك . منه .
 ٢٤
 ٢٧

الأحدية : وإلا لم تكن أحدىة».

- ۳ واکنون چون به مدد توفیق الهی و تأیید نامتناهی تقدیم آنچه در این مقدمه واجب بود به وقوع پیوست، و تصدیق آنچه در این دیباجه مناسب می نمود به حصول انجامید، وقت است که در مقصود شروع کنیم و به شرح موعود رجوع نمائیم . والتکلان علی الملك المستعان؛ إنّه ولیّ الاجابة والاحسان .
- ۶ شیخ امام محقق و عالم راسخ مدقق ، مظهر حکم الهی، مظهر اسرار نامتناهی ، محیی الملة والدين، ابو عبدالله محمد بن علی بن العربی الطائی الحاتمی الأندلسی رضی الله عنه وأرضاه وجعل أعلى الدرجات مثواه می فرماید،



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(١)

فص حكمة الالهية في كلمة آدمية

٣

« فصّ الشيء » خلاصته وزيدته . و «فصّ الخاتم» ما يُزَيَّن به الخاتم و يُكتب عليه اسم صاحبه. وقال ابن السكيت، «كل ملتحى عظيم، فهو فص». و «الحكمة» هي العلم بحقائق الأشياء و أوصافها و أحكامها على ما هي عليه و بالأقوال والأفعال الإرادية على وجه يقتضى سدادها . و «الالهية» اسم مرتبة جامعة لمراتب الأسماء والصفات كلها .

٩ پس «فص حكمة الهية» عبارات بود از خلاصه علوم و معارفی که متعلق باشد به مرتبة الوهيت ؛ يا خود عبارات بود از محل انتقاش آن علوم و معارف ، که دل انسان کامل است ، فانّ (٧٨) الفص كما أنته قد انطوى على قوسى حلقة الخاتم واشتمل على أحدية جمعهما (٧٩) ، و كما أنته يختم بما ينطبع فيه

(٧٨). إشارة إلى الجامع بين فص الخاتم و قلب الانسان الكامل بوجوه أربعة. منه.

١٥ (٧٩). المراد من «أحدية جمع الأشياء المتعددة» إمّا الأمر الكلى الشامل لها، كما يقال مثلاً، «الحقيقة الانسانية أحدية جمع زيد و عمرو و بكر وغيرهم»؛ أو الكل المشتمل عليها، كما يقال مثلاً، «البيت أحدية جمع السقف والجدران». و بالجملة ، كل ما يتحد به الأمور المتكثرة ، فهو أحدية جمعها. منه. ١٨

- من الصور و یُعرب عن کلبتها ، و کما أنه تابع لقلبه من الخاتم فی التریب و التلیث والتدویر و غیرها و مستتبع لما یرد علیه ، كذلك قلب الانسان الكامل له الانطواء علی قوسی الوجوب والامکان والانطباق علی أحدیة جمعها ؛ وله أن یُعرب عما فیہ من صور الحقائق وینبئ عن أحدیة جمعها ؛ وكذلك له صورة تابعة لمزاج الشخص ، کما أن له أن یرتبع تجلّی الحق و یصوره بصورته ، علی ما نصّ علیه الشیخ رضی الله عنه فی الفص الشعیبی من فصوص الحکم .
- ۳ و می شاید که « فص (۸۵) حکمت الهیه » عبارت بود از احدیت جمع آن علوم و معارف مذکورہ ، بناءً علی أن أحدیة جمع الأشياء زبدتها و خلاصتها ؛ أو علی أن الفص - الذي هو ملتقى قوسی حلقة الخاتم أو ملتقى کل عظیمین - بمنزلة أحدیة جمعها .
- ۶ فالحاصل أن خلاصة العلوم والمعارف المتعلقة بمرتبة الألوهية ، أو المحلّ القابل لها ، أو أحدیة جمعها ، منحققة فی کلمة آدمية .
- ۹ والمراد بـ «الكلمة» فی کل موضع من هذا الكتاب عين النبي المذكور فيه من حيث خصوصيته و حفظه المتعین له ولأمته من الحق سبحانه . و هي فی عرف التحقيق عبارة عن هیأة اجتماعية حرفية من حروف النقیس الرحمانی .
- ۱۲ پس براین تقدیر همه موجودات کلمات الله باشند ، کما قال سبحانه : «قل لو كان البحر مدادا لکلمات ربی» الآية . و موجودات را از آن سبب «کلمات» خوانند که مشابهتی دارد به کلمات لفظیة انسانیة ، چه اعیان موجوده عبارت است از تعینات واقعه در نقس رحمانی - که عبارت از انبساط وجود و امتداد اوست به سبب مرور او بر مراتب ؛ چنانکه کلمات لفظیة عبارت است از تعینات واقعه در نقس انسانی به واسطه مرور او بر مخارج .
- ۱۵ و فی کلام بعضهم : إن الحقائق العلمية إن كانت معتبرة لا بأحوالها ، تُسمی «حروفاً غیبیة» ، ومع أحوالها ، «کلمات غیبیة» ؛ والحقائق الوجودية
- ۱۸ (۸۵) . و فی کتاب الفکوک قدس سرّ مصدره : «الفص عبارة عن خاتمة علوم کل مرتبة من المراتب المذكورة فی هذا الكتاب و صورة (۸۱) أحدیة جمعها» . منه .
- ۲۴ (۸۱) . عطف تفسیری للخاتمة . منه .
- ۲۷

إن كانت معتبرة لا بأحوالها ، تسمى « حروفاً وجوديةً » ، و مع أحوالها ، « كلمات وجوديةً » .

٣ و حكمت الهية از آن جهت تخصیص کرده شد به کلمه آدمیه که آدم

عليه السلام چون مخلوق بود از برای خلافت ، و مرتبة او جامع جميع مراتب عالم - که مظاهر اسماء الهیه اند - پس آینه مرتبة الهیه آمد و قابل ظهور همه

٦ اسماء شد ، و غیر اورا استعداد این مرتبه و قابلیت چنین ظهور نه . و در حقیقت مظهر اسم «الله» اوست ، كما قبل ،

سبحان من أظهر ناسوته سر سنا لاهوته الثاقب

٩ ثم بدا في خلقه ظاهراً في صورة الأكل والشارب

اعلم أن الاسماء الالهية الحسنى ، (٨٢) التى كلياتها تسع و تسعون

أو ألف و واحد ؛ و أمّا جزئياتها ، فغير محصورة ، لأن الأسماء هي التعيّنات

١٢ الالهية في حقائق الممكنات وهي غير متناهية لعدم تناهى الممكنات ، (٨٣) تطلب

و تقتضى تلك الأسماء بذواتها وجود العالم روحاً و مثلاً و حساً ، ليكون مرآة

لأنوارها المكنونة و مجالى لأمرارها المخزونة التى باعتبارها قال سبحانه ،

١٥ «كنت كنزاً مخفياً» الحديث . وإنما أسند ذلك الطلب و الاقتضاء إلى الأسماء (٨٤)

التى هي الذات مقيّدة بالصفات - لا إلى الذات نفسها ، لأن الذات من حيث إطلاقها

لا يضاف إليها حكم ، و لا تتعيّن بوصف و لا رسم . ليس نسبة الاقتضاء إليها

١٨ أولى من نسبة اللاقتضاء ، لأن كل ذلك يقضى بالتعيّن و التقيّد ؛ و لا شك أن

تعقل كل تعيّن يقضى بسبق اللاتعيّن عليه .

ثم اعلم أن ثبوت الكمال للحق سبحانه من وجهين : أحدهما كماله

٢١ (٨٢) . ولما كانت حضرة الأسماء موطن النسب المستتبعه لكمالها المسمى

بـ «الحسن» - الذى هو من الصفات اللازمة لها - وصفها بـ «الحسنى» . منه .

(٨٣) . عدم تناهى ممكنات به حسب نشأت اخرويه است ، نه به حسب نشأت

٢٢ دنيويه . پس لازم نياید ابدیت دنیا . منه .

(٨٤) . « الاسم » باصطلاحهم ليس هو اللفظ ، بل هو ذات المسمى

باعتبار صفة وجودية - كـ «العليم» و «القدير» - أو عدمية - كـ «القدوس» و

٢٧ «السلام» . منه .

- من حيث الذات - وهو عبارة عن ثبوت وجودها منها ، لامن غيرها ؛ فهي غنية في وجودها و بقائها و دوامها عما سواها . والكمال الثاني هو كمال تفصيلي للحق سبحانه من حيث أسماؤها الحسنى . وذلك إنما يكون بظهور آثار النسب المرتبية والحقائق الأسمائية و نفوذ أحكامها في عوالمها و مظاهرها .
- ۳
- وكان الحق الواجب الوجود في كماله الذاتى و غناه الأحدى يرى ذاته في ذاته رؤية ذاتية غير زائدة على ذاته ولا متميزة عنها ؛ ويرى اسماءه و صفاته أيضاً نسباً ذاتية لها و شؤوناً غيبية مستهلكة الأحكام تحت قهر الأحدية غير ظاهرة الآثار ولا متميزة الأعيان بعضها عن بعض . لكنه شاء أن يظهرها من حيث كماله الأسمائى و يراها في مظاهرها متميزة الأعيان والآثار . فأوجد من حيث الاسم «الله» العالم ، و بسط نوره الوجودى على الممكنات المعلومه فى الخلاء المتوهم . فصار مظهراً تفصيلياً لحقائق الأسماء و مجلى فرقانياً لصفات الاعتلاء .
- ۶
- لكنه كان بدون وجود آدم جسداً مسوى و مزاجاً معدلاً ، لاروح فيه . و بيان ذلك أن المقصود الأسمى و العلة الغائية من إيجاد العالم أن يحصل كمال الجلاء و الاستجلاء ، اللذين هما عبارة عن ظهور ذاته سبحانه و رؤيته إياها فى كل شأن سبق فى علمه الذاتى ظهوره فيه متميئناً بحسبه ، متنوعاً بموجب حكمه . و يظهر كل فرد من أفراد مجموع الأمر كله بصورة الجميع و وصفه و حكمه بحيث يضاهى كل شأن من الشؤون الشأن الكلى الذى هو مفتاح مفاتيح الغيب ،
- ۹
- أعنى التعمين الأول ؛ (۸۵) فإذا لم يحصل الكمال المذكور على النحو المطلوب

(۸۵). حقيقت نوعیه انسانیه را صنعت کتابت و شعر و علم و فضل و

- غيرها بالقوه حاصل است ، و اين اوصاف همه در وى مندرج من غير امتياز بعضها عن بعض . و چون اين حقيقت در هريك از افراد خود به يكى از اين اوصاف ظهور كند - مثلاً در زيد به شعر و در عمرو به كتابت و در بكر به علم و در خالد به فضل - اين اوصاف بريكديگر مقول نشوند و به احكام يكديگر منسب نباشند ؛
- ۲۱
- نتوان گفتم كه كاتب شاعر است و عالم و فاضل ، يا شاعر كاتب است و عالم و فاضل ، و على هذا القياس . اما اگر اين اوصاف در ذات واحد - كه بشر است
- ۲۴

- ٣ في العالم ، لم يكن له سرٌ و روح. ولا شك أن ذلك لا يحصل إلا في المظهر الأحدى الجمعى الكمالى الانسانى. فالعالم من غير وجود الانسان فيه كان كمزاج معدّل و جسد مسوى ، لا روح فيه.
- ٤ ومن شأن الحكم الالهى أنه ما سوى جسدأ ولا عدل مزاجاً إلا و كملّه بنفخ الروح فيه. فانبعث انبعثاً إرادياً إلى تكميل جسد العالم، وجعل روحه، أى
- ٥ روح العالم و سرّه المطلوب منه ، آدم . و حيث لم يكن هذا الحكم مختصاً بآدم أبى البشر عليه السلام ؛ بل يشاركه فيه اولاده الكاملون ، عمّم الحكم و قال، و أعنى بـ «آدم» وجود العالم الانسانى، أى الحقيقة النوعية الانسانية الكمالية
- ٩ الموجودة فى ضمن أى فرد كان من أفرادها.
- وعلمه، أى علم الله سبحانه آدم ، يعنى الانسان الكامل، (٨٦) الاسماء

- ١٢ مثلاً - جمع شوند ، هر آينه هر يك از اين اوصاف به ماعدای خود موصوف گردد. پس توان گفت که كاتب شاعر است و عالم و فاضل ، و شاعر كاتب است و عالم و فاضل، الى غير ذلك. و همچنین هر يك از اين اوصاف مضاهى گردد آن شأن كلى حقيقت انسانى را که قابليت اوصاف مذكوره است در اتصاف به همه و عدم خصوصيت به وصفى دون وصفى . پس حقيقت نوعية انسانيه - «ولله المثل الأعلى» - به منزله حضرت احديت جمعياً الهيه است، و صنعت كتابت و شعر و غيرهما به مثابه شؤون الهى، و زيد و عمرو و بكر و خالد نمودار مظاهر تفصيلى فرقانى - که عالم است - ، و بشر مثال مظهر احدى جمعى انسانى ، که در وى هر يك از افراد شؤون به رنگ همه بر آمده است و مضاهى شأن كلى - که مفتاح مفاتيح غيب است - گشته. منه.

- ٢١ (٨٦). إنما قُبِدَ الانسان بـ «الكامل» لأن اسم «الانسان» قد يُطلق على المشبه به فى الصورة ، كما يقال فى زيد، «إنه إنسان»، و فى عمرو، «إنه إنسان». و إن كان زيد قد ظهر فيه الحقائق الالهية، و ما ظهرت فى عمرو، فعمرو فى الحقيقة حيوان على صورة الانسان، كما أشبهت الكرة الفلك فى الاستدارة - و أين كمال الفلك من الكرة ؟ منه.

٣ كلها ، علم ذوق و وجدان بأن جعلته جامعاً لجميع الأسماء الالهية الفعلية الوجودية و مشتملاً على جميع الصفات والنسب الربوبية . فهو واجب الوجود بربه ، عرش لله بقلبه ، حي ، عالم ، قدير ، متكلم ، سميع ، بصير ؛ و هكذا جميع الأسماء .

٦ و قال بعضهم في قوله تعالى ، «وعلم آدم الأسماء كلها» ، «أى ركب في فطرته من كل اسم من أسمائه لطيفة» ، و هيأه بتلك اللطائف للتحقق بكل الأسماء الجمالية والجلالية . و عبّر عنهما بـ «يديه» . فقال لابلis ، « مامنعك أن تتسجد لما خلقت يدي» . و كل ما سواه مخلوق بيد واحدة ، لأنه إما مظهر ٩ صفة الجمال ، كملائكة الرحمة ، أو الجلال ، كملائكة العذاب والشيطان .

اعلم أنك لا تعرف الغائب إلا بالشاهد . و معناه أنه كلما سألت عن كيفية ، فلا سييل إلى تفهيمك إلا أن يقرّر لك مثال من مشاهدتك الظاهرة أو الباطنة في نفسك بالعقل . فاذا قلت ، «كيف يكون الأول عالماً بنفسه؟» فجوابك الشافى أن يقال ، « كما تعلم أنت نفسك» . فتفهم الجواب . ١٢ و إذا قلت ، «كيف يعلم الأول غيره؟» فيقال ، « كما تعلم أنت غيرك» . ١٥ فتفهم .

و إذا قلت ، «كيف يعلم بعلم واحد بسيط سائر المعلومات؟» فيقال ، « كما تعرف جواب مسألة دفعة واحدة من غير تفصيل ، ثم تشتغل بالتفصيل» . و إذا قلت ، «كيف يكون علمه بالشىء مبدأ وجود ذلك الشىء؟» فيقال ، « كما يكون توهمك للسقوط على الجذع عند المشى عليه مبدأ السقوط» .

و إذا قلت ، «كيف يعلم الممكنات كلها؟» فيقال ، «يعلمها بالعلم بأسبابها ، كما تعلم حرارة الهواء في الصيف القابل بمعرفتك تحقياً أسباب الحرارة» . ٢١ و إذا قلت ، «كيف يكون ابتهاجه بكماله و بهائه؟» فيقال ، « كما يكون ابتهاجك إذا كان لك كمال تميز به عن الخلق ، و استشعرت بذلك الكمال» .

٢٤ و المقصود أنك لا تقدر أن تفهم شيئاً عن الله تعالى إلا بالمقايسة إلى شىء في نفسك . نعم ، تدرك في نفسك أشياء تتفاوت في النقصان والكمال ، فتعلم مع سداً أن ما فهمته في حق الأول سبحانه أعلى وأشرف مما فهمته في حق نفسك؛ فيكون ذلك إيماناً بالغيب مجملاً . وإلا ، فتلك الزيادة التي توهمتها لا تعرف ٢٧

- حقیقتها ، لأنّ مثل تلك الزيادة لا يوجد في حقك .
- فاذن إن كان للأول سبحانه أمرٌ ليس له نظير فيك ، فلا سبيل لك إلى
- ۳ فهمه ، البتّة . و ذلك هو ذاته ، فانه وجود بلاماهية ، هو منبع كل وجود . فاذا قلت ، « كيف يكون وجود بلاماهية ؟ » فلا يمكن أن يُضرب لك مثل من نفسك ؛ فلا يمكنك إذن أن تفهم حقيقة الوجود بلاماهية وحقيقة . و إنّ الأول سبحانه و
- ۶ خاصّته هو أنّه وجود بلاماهية زائدة على الوجود ، لأنّ إنّيته و ماهيته واحدة . وهذا لانظير له فيما سواه ؛ فانّ ماسواه جوهر أو عرض ، وهو ليس بجوهر و لا عرض . وهذا أيضاً لا يتحقّقه الملائكة : فانّهم أيضاً جواهر وجودها غير ماهيتها .
- ۹ و إنّما وجود بلاماهية ليس إلاّ الله تعالى . فاذن لا يعرف الله إلاّ الله .
- و از انفاس متبرکة ولد است رحمه الله :
- « حقّ تعالى چون آدمی را آفرید ، قابلیت آتش داد که او را بشناسد .
- ۱۲ پس از هر صفت بی پایان خود اندک اندک در او تعبیه کرد ، تا از این اندک آن بسیار و بی نهایت را تواند فهم کردن ، چنانکه از مثنی گندم انباری را ، و از کوزه آب جوئی را . بینائی داد تا معلوم شود که بینائی چه چیز است ، و همچنین شنوائی و
- ۱۵ دانائی و قدرت ، الی ما لانهاية .
- نورشان ریخت بر سر از رحمت
- خلق را چو ساخت در ظلمت
- از صفات قدیم و علم و سخا
- اندر ایشان نهاد گوهرها
- ۱۸ وز صفتهاش ذات او بینی
- تا تو در خود صفات او بینی
- آورد در دکان و در بازار
- همچو عطار کو زهر انبار
- همه را ناورد به یکبار او
- اندکی آورد نه بسیار او
- ۲۱ پر و در هر یکی دو صد خروار
- باشد انبارها ورا بسیار
- قدر هر طبله ای به کلبه برد
- نهد از هر یکی به طبله خود
- عاقلی زین بداند آن بی شک
- گرچه در طبله ها بود اندک
- اندر و نش صفات الرحمن
- هست دکان حق تن انسان
- ۲۴ گرچه اندک بود بدان ز صفا
- پس تو در خود بین صفات خدا
- سیرکن زین قلیل سوی کثیر
- که چه سانست آن صفات منیر

- زین صفات قلیل رو سوی اصل
 مکن اندر میان هر دو تو فصل
 دل به حق ده اگر دلی داری
 چون از او می رسد ترا یاری»
- ۳ و إنما علم الله سبحانه الانسان الكامل أسماء الحسنی وأودعها فيه ،
 فان الانسان الكامل روح العالم ، والعالم جسده - كما سبق - وإن الروح هو
 مدبر البدن والمتصرف فيه بما يكون فيه من القوى الروحانية والجسمانية.
- ۶ وكذلك ، أى مثل ذلك المذكور من القوى، الاسماء الالهية للانسان الكامل ؛
 يعنى، إنتها له بمنزلة تلك القوى الروحانية والجسمانية. فكما أن الروح يدبّر
 البدن و يتصرف فيه بالقوى، كذلك الانسان الكامل يدبّر أمر العالم و يتصرف
 فيه بواسطة الأسماء الالهية .
- ۹ اعلم أن كل حقيقة حقيقة من حقائق ذات الانسان الكامل و نشأته برزخ
 من حيث أحدية جمعها بين حقيقة ما من حقائق بحر الوجود وبين حقيقة مظهرية
 لها من حقائق بحر الامكان هي عرشها، وتلك الحقيقة الوجودية مستوية عليها. فلما
 ورد التجلى الكمالى الجمعى على المظهر الكمالى الانسانى ، تلقاه بحقيقته
 الأحدية الجمعية الكمالية ، وسرى سر هذا التجلى فى كل حقيقة من حقائق ذات
 الانسان الكامل. ثم فاض نور التجلى منها على ما يناسبها من العالم . فما وصلت
 الآلاء والنعماء الواردة بالتجلى الرحمانى على حقائق العالم إلا بعد تعيينه
 فى الانسان الكامل بمزيد صبغة لم تكن فى التجلى قبل تعيينه فى مظهرية الانسان
 الكامل . فحقائق العوالم و أعيانها رعايا له ، و هو خليفة عليها . وعلى الخليفة
 رعاية رعاياه على الوجه الأنسب الأليق ؛ و فيه يتفاضل الخلائف بعضهم على
 بعض .
- ۲۱ حق سبحانه وتعالى در آئینه دل انسان کامل - که خليفة اوست - تجلى
 می کند ؛ وعكس انوار تجلیات از آئینه دل او بر عالم فایض می گردد ، و به
 وصول آن فیض باقى می ماند. و تا این کامل در عالم باقیست ، استمداد می کند
 ۲۴ از حق تجلیات ذاتیه و رحمت رحمانیه و رحیمیه به واسطه اسماء و صفاتی که
 این موجودات مظاهر و محل استواء اوست. پس عالم بدین استمداد و فیضان
 تجلیات محفوظ می ماند مادام که این انسان کامل در وی هست. پس هیچ معنی
 ۲۷ از معانی از باطن به ظاهر بیرون نیاید مگر به حکم او ؛ و هیچ چیز از ظاهر به باطن

در نیاید مگر به امر او. و اگر چه این کامل در حال غلبه بشریت نداند، فهو البرزخ بین البحرین (۸۷) و الحاجز بین العالمین. و إليه الإشارة بقوله سبحانه، «مَرَجَ (۸۸) البحرین يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان». آری،

- ۳ جهان را بلندی و پستی توئی ندانم چه ای هر چه هستی توئی
سؤال اگر گویند، «پیش از تحقق و تعیین این صورت آدمی عالم و دوران
۶ افلاک ثابت و قائم بود؛ و از عدم تعیین این صورت آدمی هیچ خللی و
نقصی در عالم و دوران افلاک نبود، پس اوقطب او نباشد»؛ جواب گوئیم، «هر
چند حساً نبود، اما معنی و حکماً بود؛ زیرا که چون به حکم «فأحببت أن أعرف»
۹ مقصود از ایجاد عالم کمال پیدائی بود، و کمال پیدائی بر ظهور حقیقت
جمعیت ذات اجمالاً و تفصیلاً موقوف بود، و مظهر آن حقیقت جمعیت کما
هی جز این صورت عنصری انسانی نبود - زیرا که هر چه غیر او می نماید از
۱۲ افلاک و عناصر و مولدات و مافوقها و ماتحتها، هر یک مظهر صفتی و حقیقتی و اسمی
از این حضرت جمعیت پیش نبودند؛ (۸۹) و لهذا از حمل امانت مظهریت
این کمال جمعیت و پیدائی همه ابناء کردند، چنانکه فرمود، «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ»،
۱۵ أی مظهریة هذه الجمعية و کمال الظهور، «على السموات»، أی ماعلا من العالم،

- (۸۷). أی بحرى الظاهر والباطن، فانه لو لم يكن ذلك الانسان، التحق
الظاهر بالباطن، لأنه أصله الذى يطلب الرجوع إليه بالذات. وحينئذ يرتفع اسم
۱۸ «الباطن» أيضاً، إذ باطنية الباطن إنما هي بالنسبة إلى ظاهرية الظاهر. منه.
(۸۸). «مرجت الدابة، أمرجها...، إذا أرسلتها ترعى. وقوله تعالى،
«مرج البحرین يلتقيان»، أی خلأهما، لا يلتبس أحدهما بالآخر». صحاح.
۲۱ منه.

- (۸۹). از نفوس پاک اختروش مدد
ظاهر آن اختران قوام ما
سوی اخترهای گردون می رسد
باطن ما گشته قوام سما
۲۴ پس به صورت عالم اصغر توئی
پس به معنی عالم اکبر توئی
منه.

«والأرض» ، أى ماسفل منه، «والجبال»، أى مابينهما ، « فأبين أن يتحملتها » ،
 لعوز (۹۰) فى كمال القابلية بغلبة حكم القيد والجزئية عليها ، « وحملتها
 ۳ الانسان » ، أى بهذه الصورة العنصرية لكمال القابلية - و چون به سبب حکمت و
 مصلحت عظیم کلتی ایجاد عالم را بر تعیین این صورت عنصری انسانی تقدیم
 کردند، قبله آن توجه ایجادی این صورت انسانی بود؛ از جهت آنکه مقصد
 ۶ و مقصود او بود. پس مدد و بقاء اجزاء عالم پیش از تعیین این صورت به آن
 کینونت او معنی و حکماً در آن توجه ایجادی مضاف بود. و چون در حس
 متعین شد، مر حفظ و مدد قیام و بقاء عالم را به این صورت متصدی گشت ، و
 ۹ در مقام قطبیت و مرکزیت واقع آمد .»

ولهذا، أى لكون العالم بمنزلة الجسد وكون الانسان الكامل بمثابة روحه،
 يقال فى حق العالم، «انه الانسان الكبير»، فانه كما أن الانسان عبارة عن جسد
 ۱۲ و روح يدبره ، كذلك العالم عبارة عنهما (۹۱) مع أنه أكبر منه صورة. ولكن
 هذا القول إنما يصح و يصدق بوجود الانسان الكامل فيه ، أى فى العالم، فانه
 لو لم يكن موجوداً فيه ، كان كجسد ملقى ، لا روح فيه. ولا شك أن إطلاق
 ۱۵ «الانسان» على الجسد الذى لا روح فيه (۹۲) لا يصح إلا مجازاً.

وكما يقال للعالم ، « الانسان الكبير » ، كذلك يقال للانسان ، « العالم
 الصغير». و كل من هذين القولين إنما يصح بحسب الصورة . و أمّا بحسب
 ۱۸ المرتبة ، فالعالم هو الانسان الصغير، والانسان هو العالم الكبير.

جميع آنچه در عالم است مفصلاً ، مندرج است در نشأت انسان
 مجملًا. پس انسان عالم صغير مجمل است از روى صورت ، و عالم انسان
 ۲۱ كبير مفصل. أمّا از روى مرتبه انسان عالم كبير است، و عالم انسان صغير؛
 زیرا که خلیفه را استعمالست بر مستخلف علیه.

(۹۰). عوز الشیء عوزاً، إذا لم يوجد. صحاح. منه.

(۹۱). فیصح إطلاق لفظ «الانسان» علیه . و أمّا وصفه بـ «الكبير» ،
 ۲۴ فوجهه ظاهر. منه.

(۹۲). كاطلاقه على الصورة المنقوشة على الجدار. منه.

- ای آنکه تراست ملک اسکندر و جم از حرص مباش در پی نیم درم
عالم همه در تست ولیکن از جهل پنداشته‌ای تو خویش را در عالم
- ۳ قال أمير المؤمنين كرم الله تعالى وجهه ،
- «دواؤك فيك و ما تُشعِر و داؤك منك و ما تُبصِر
و تزعم أنك جرمٌ صغير و فيك انطوى العالمُ الأكبر
و أنت الكتاب المبين الذي بأحرفه يظهر المضمَر»
- ۶ گر تو آدم زاده‌ای چون او نشین
جمله ذرات را در خود بیسین
- ۹ چیست اندر خم که اندر نهر نیست
چيست اندر خانه کان در شهر نیست
- این جهان خم است و دل چون جوی آب
- ۱۲ این جهان خانه است و دل شهر عجب
حضرت مولوی قدس الله سره از عالم به «خم» و «خانه» تعبیر فرموده
است، و از دل انسان کامل به «نهر» و «شهر». و در این اشارت است به آنکه
هر چه در عالم هست در نشأت انسان هست. و در نشأت انسان امری هست که در
عالم نیست، (۹۳) و آن دو چیز است: (۹۴) یکی آنکه هر يك از شئون و صفات
الهیة در مرتبه انسان کامل به رنگ همه بر آمده است و به احکام همه منصب گشته،
۱۸ مضاهياً للشأن الكلي الذي هو التعيين الأول، كما سبق بيانه. و دیگر آنکه شئون و
صفات در مرتبه جمعیت الهیه مجمل است و بالقوه، و در مظاهر متفرقه عالم
مفصل و بالفعل؛ و نشأت انسان جامع است بین الاجمال و التفصیل والقوة
والفعل، زیرا که همه در وی دفعه مجمل است و بالقوه، و علی سبیل التدریج
۲۱ (۹۳). و از اینجا به وجه دیگر معلوم شد که انسان به حسب معنی عالم
کبیر است، و عالم انسان صغیر. منه.
- ۲۴ (۹۴). فأحد هذين الأمرين ظهور كل شأن بصورة الجميع و وصفه ،
والآخر الجامعية بين الاجمال والتفصيل، إذ ليس شيء منهما حاصلًا للعالم من غير
وجود الانسان الكامل فيه. منه.

- مفصل است وبالفعل. (٩٥)
- ٣ خاطر به يكى لطيفه حاضر نشود كان از تو به روزگار ظاهر نشود
مجمل سخن اين است كه در عمر دراز تفصيل كمالات تو آخر نشود
- و كان (٩٦) الانسان الكامل كتاباً مختصراً منتخباً من أم الكتاب ، التي
هي عبارة عن الحضرة الأحديّة الجمعيّة الالهية ، مشتملاً على حقائقها الاسمايّة
- ٦ الفعلية الوجودية و منطوياً على رقائق نسب صفاتها الربوبية بحيث لا يشذ عنه
شيء منها سوى الوجوب الذاتي ؛ فانه لا قدم فيه للممكن الحادث، وإلاّ لزم
قلب الحقائق .
- ٩ ولذلك ، أى لكون الانسان مختصراً من الحضرة الالهية، مشتملاً على
ما فيها من حقائق الصفات والأسماء اشتمالاً أحدياً جمعياً ، خصه ، أى الله (٩٧)
- سبحانه الانسان ، بالصورة الالهية ، أى جعل الصورة مختصة به بحسب الذكر -
١٢ و إن كان العالم أيضاً على الصورة ؛ لأن كل ما إلى الوحدة أقرب ، فاضافته
إلى الحق أولى ؛ وصورة الانسان صورته الأحديّة الجمعيّة، وصورة العالم صورته
التفصيلية .
- ١٥ فقال على لسان نبيّه صلى الله عليه وسلم ، « ان الله خلق آدم » ، أى قدره
أولاً في العلم وأوجده ثانياً في العين ، « على صورته » (٩٨) الألوهية الكاملة وصفته
(٩٥) . وأيضاً به اعتبار مرتبة روحانيت مجمل است وبه اعتبار مرتبة قلبيه
- ١٨ مفصل . منه .
- (٩٦) . لفظة « كان » فى أمثال هذه المواضع تفيد استمرار الأزمنة ، كما
قال الشيخ رضى الله عنه فى ما ألحق بقوله ، « كان الله ، ولم يكن معه شيء » ، أعنى ،
٢١ « والأّن كما كان » ، إنّه لا حاجة إلى ذلك لدلالة « كان » عليه . منه .
- (٩٧) . ويجوز أن يعود ضمير القاعل فى « خصّه » و « قال » إلى النبي
صلى الله عليه وسلم . منه .
- (٩٨) . قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ، « خلق الله تعالى آدم على
٢٤ صورته ، طوله ستون ذراعاً » الحديث . أخرجه البخارى ومسلم والترمذى
رحمهم الله . وقيل ، الضمير فى « صورته » يرجع إلى « آدم » عليه السلام ، لأنّه أقرب ،

٣ الربوبية الشاملة. وحيث احتمل أن يعود الضمير في «صورته» إلى آدم ، كما ذهب إليه بعض ، أردفه بقوله ، وفي رواية أخرى ، «على صورة الرحمن» ، نفيًا لذلك الاحتمال ، ليكون نصًا في مقصوده .

٤ وفي رواية معانى الأخبار للشيخ أبى بكر بن إسحق رحمه الله : « لا تُقبَّحوا الوجوه ، فان ابن آدم على صورة الرحمن » . وفي الصحيح : « إنته صلى الله عليه وسلم قال في وصيته بعض أصحابه فى الغزو ، « إذا ذبحت ، فأحسن الذبحة ؛ و إذا قتلت ، فأحسن القتلة واجتنب الوجه ، فان الله خلق آدم على صورته» . (٩٩)

٩ قيل ، «الصورة» هى الهيئة ، و ذلك لا يصح إلا على الأجسام . فمعنى الصورة «الصفة» ، يعنى ، «خلق آدم على صفة الله عز وجل» ، أى حياً ، عالماً ، مريداً ، قادراً ، سميعاً ، بصيراً ، متكئاً . ولما كان الحقيقة تظهر فى الخارج بالصورة ، أطلق «الصورة» على الأسماء والصفات مجازاً ، لأن الحق سبحانه بها يظهر فى الخارج . هذا باعتبار أهل الظاهر .

١٢ و أمّا عند المحققين ، ف«الصورة» عبارة عما لا تعقل الحقائق المجردة الغيبية ولا تظهر إلا بها . و«الصورة الالهية» هو الوجود المتعين بسائر التعيينات التى بها يكون مصدراً لجميع الأفعال الكمالية والآثار الفعلية .

→
١٨ والمعنى أن ذرية آدم خلقوا أطواراً وينشأون صناراً ، وخلق آدم فى أول الأمر على ما عرّف من صورته الحسنة و شكله و هيأته من الجمال والكمال وطول القامة . ثم إن أولاده لم يزالوا ينقصون فى الجمال والطول حتى الآن . فاذا دخلوا الجنة ، عادوا إلى ما كان عليه أبوهم من الحسن والجمال وطول القامة ، كما نطق به الحديث الصحيح . هكذا فى بعض الرسائل التى جمعها العارف المحقق خواجه محمد پارسا البخارى قدس سره . منه .

(٩٩) . ذكر هذه الرواية الشيخ صدر الدين القونبوى قدس سره فى تفسير الفاتحة و أشار إلى أنها رافعة « للاحتمال الذى ركن إليه أرباب العقول السخيفة ، الجاهلون بأسرار الشريعة والحقيقة» . وكأنه قدس سره أراد بذلك الاحتمال عود الضمير فى «صورته» إلى «آدم» . منه .

- وقال بعضهم ، اكر سائلى گوید كه اطلاق «صورت» بر الله تعالى چگونه
توان کرد، جواب گوئیم كه به قول اهل ظاهر به مجاز باشد ، نه به حقیقت ، كه
نزد ایشان اطلاق اسم «صورت» بر محسوسات حقیقت باشد ، و بر معقولات
مجاز. اما نزد ابن طایفه چون عالم بجمیع اجزائه الروحانية والجسمانية و
الجوهريّة والعرضية صورت حضرت الهیه است تفصیلاً ، و انسان كامل صورت
اوست جمعاً ، پس اضافت صورت به حق حقیقت بود ، و به ما سواى او مجاز ؛
إذ لا وجود عندهم للسوى. والله در من قال ،
یاری دارم كه جسم و جان صورت اوست
- ۳
- ۶
- ۹
- چه جسم و چه جان هر دو جهان صورت اوست
هر معنى خوب و صورت پاکیزه
كاندر نظر تو آید آن صورت اوست
- ۱۲
- ومن مقولات الحضرة المولوية وأنفاسها القدسية بلسان الجمع، (۱۰۰)
به هر طرف نگری صورت مرا بینی
اگر به خود نگری یا به سوى آن شر و شور
- ۱۵
- (۱۰۰). قوله ، «بلسان الجمع» : قال بعض العارفين ، « إذا تجلّى الله
سبحانه بذاته لأحد ، يرى كل الذوات والصفات والأفعال متلاشياً في أشعة
ذاته وصفاته و أفعاله و يجد نفسه مع جميع المخلوقات كأنها مدبرة لها ، وهي
أعضاؤها ؛ لا يلمّ بواحد منها شيء إلا و يراه ملماً به ؛ و يرى ذاته الذات
الواحدة وصفته صفتها و فعله فعلها لاستهلاكه بالكلية في عين التوحيد . وليس
للانسان وراء هذه المرتبة مقام في التوحيد.... ولما انجذب بصيرة الروح إلى
مشاهدة جمال الذات ، استتر نور العقل الفارق بين الأشياء في غلبة نور الذات
القديمة ، و ارتفع التمييز بين القدم والحدوث لزهوق الباطل عند مجيء الحق .
و يُسمّى هذه الحالة «جمعاً».... و لصاحب الجمع أن يضيف إلى نفسه كل أثر
ظهر في الوجود و كل صفة و فعل و اسم ، لانحصار الكل عنده في ذات واحدة .
فتارة يحكى عن حال هذا ، و تارة عن حال ذلك. و لانعنى بقولنا ، «قال فلان بلسان
الجمع» ، إلا هذا». منه.
- ۱۸
- ۲۱
- ۲۴

- ۵۱ زاحولی بگریز ود و چشم نیکو کن
که چشم بد بود امروز از جمال دور
- ۳ به صورت بشرم هان و هان غلط نکنی
که روح سخت لطیف است و عشق سخت غیور
- ۶ و جعله ، ای جعل الله الانسان الكامل ، العین المقصودة والغاية
المطلوبة من إيجاد العالم و إبقائه ، كالنفس الناطقة، التي هي المقصود من
تسوية جسد الشخص الانساني و تعديل مزاجه الطبيعي الجسماني.
- ۹ مقصود کلی و غرض اصلی از آفرینش عالم دانش و بینش بنی
آدم است . مشکات تعینات نور شهود و مرآت تنوعات ظهور وجود
دل پاک و فهم درآک اوست، و مستجمع جمیع انواع علوم و ادراکات احدیت
جمع علم و ادراک او .
- ۱۲ الحقيقة السارية في الكل تدرك ذاتها بذاتها و ما عدا ذاتها من لوازم
ذاتها علماً عينياً إجمالياً في الانسان الكامل و الكون الجامع المتضمن لسائر
المظاهر ، المشتمل على جملة المراتب . ثم إنها تدرك الأمرين جميعاً فيه ببعض
التعینات و الأسماء الالهية إدراكاً عقلياً تفصيلاً على حسب ما فيه من القوابل .
- ۱۵ و تدركهما أيضاً ببعض تعینات و أسماء أحر إدراكاً وهمياً و خيالياً على حسب
ما فيه من قوابل أحر . و تدرك أيضاً ببعض تعینات و أسماء أحر إدراکات
حسبیه على حسب ما فيه من القوابل التي تتعلق بها تلك التعینات . فهي إنما
تدرك الكل بالكل بحسب ما فيه من الكل إدراكاً تاماً كاملاً لا مزيد عليه أصلاً .
- چون آدمی را صفات کونسی به صفات حقانی مبدل شود ، و دیسه
بصیرتش به ذرور و حدث مکحل گردد ، به جمیع قوی و مشاعر در جمیع
۲۱ مجالی و مظاهر مشاهده جمال حتی و ادراک وجود مطلق او کند، و ثمره شجره
آفرینش او جز این دانش و بینش نیست .
- ۲۴ آدمی دیدست باقی پوستست دید آن باشد که دید دوستست
چون که دید دوست نبود کور به گرسلیمانست از وی مور به
و لهذا ، ای لأن المقصود من إيجاد العالم و إبقائه الانسان الكامل ،
كما أن المطلوب من تسوية الجسد النفس الناطقة ، يخرّب الدار الدنيا بزواله،
أي بزوال الانسان الكامل وانتقاله عنها، كما أن الجسد يبلى ويفنى بمفارقة النفس

- ٣ الناطقة عنه، فانه تعالى لا يتجلى على العالم الدنيوي إلا بواسطته. فعند انقطاعه ينقطع عنه الامداد الموجب لبقاء وجوده وكمالاته، فينتقل الدنيا عند انتقاله، ويخرج ما كان فيها من المعاني والكمالات إلى الآخرة.
- ٤ قال رضى الله عنه فى كتابه المسمى؛ «القسم الالهى بالاسم الربانى»، «الأتري أن الدنيا باقية مادام هذا الانسان فيها، والكائنات تتكون، والمسخرات تتسخر؟ فاذا انتقل إلى الدار الأخرى، مارت هذه السماء موراً، (١٥١) وسارت الجبال سيراً، و دكت الأرض دكتاً، وانتشرت الكواكب، وكورت الشمس» إلى غير ذلك.
- ٩ و فى كتاب الفكوك: «الانسان الكامل الحقيقى هو البرزخ بين الوجود والامكان والمرآة الجامعة بين صفات القدم وأحكامه و بين صفات الحدثان.... و هو الواسطة بين الحق والخلق. و به و من مرتبه يصل فيض الحق والمدد الذى هو سبب بقاء ماسوى الحق إلى العالم كله، علواً و سفلاً. ولولاه من حيث برزخيته التى لاتغاير الطرفين، لم يقبل شىء من العالم المدد الالهى الوجدانى لعدم المناسبة والارتباط، ولم يصل إليه، فكان يقنى. و إنّه عمد السموات والأرض. و لهذا السر برحلته من مركز الأرض - التى هى صورة حضرة الجمع وأحدثه و منزل خلافة الالهية - إلى الكرسي الكريم والعرش المجيد المحيطين بالسموات والأرض، ينخرم نظامها، فبدل الأرض غير الأرض والسموات.
- ١٨ «ولهذا نبه أيضاً عليه السلام على ما ذكرنا بقوله، «لاتقوم الساعة وفى الأرض من يقول، «الله الله.» وأكده بالتكرير، يريد، «وفى الأرض من يقول، «الله»، قولاً حقيقياً»، إذ لو أراد «من يقول كلمة «الله»، لم يؤكد بالتكرار. ولا شك أنه لا يذكر الله ذكراً حقيقياً - و خصوصاً بهذا الاسم الجامع الأعظم المنعوت بجميع الأسماء - إلا الذى يعرف الحق المعرفة التامة. و أتم الخلق معرفة بالله فى كل عصر خليفة الله، وهو كامل ذلك العصر. فكانته يقول صلى الله عليه وسلم، «لا تقوم الساعة وفى الأرض إنسان كامل». و هو المشار إليه بأنه العبد المعنوى

(١٥١). «قوله تعالى، «يوم تمور السماء موراً»: قال الفراء، «تموج

٢٧ موجاً.» صحاح. منه.

الماسك؛ وإن شئت، فقل، «الممسوك لأجله». (١٥٢) فاذا انتقل ، انشقت السماء، وكورت الشمس ، وانكدرت النجوم وانتثرت ، و سيرت الجبال ، و زلزات الأرض ، وجاءت القيامة . ٣

«ولولا ثبوته من حيث مظهريته في الجنة التي محلها الكرسي والعرش المجيد ، لكان الحال فيهما كالحال في الأرض والسموات . وإنما قيّدت ثبوته بقولي ، «من حيث مظهريته»، من أجل ما أطلعني الله عليه من أن الجنة لاتسع إنساناً كاملاً؛ وإنما يكون منه في الجنة ما يناسب الجنة، وفي كل عالم ما يناسب ذلك العالم وما يستدعيه ذلك العالم من الحق من حيث ما في ذلك العالم من الانسان . بل أقول، «ولو خلقت جهنم منه، لم تبق ؛ و به امتلأت.» ٩

« و إليه الإشارة بـ «قدم الجبار» المذكور في الحديث عند قوله عليه السلام، «إن جهنم لاتزال تقول ، «هل من مزيد؟» ، حتى يضع الجبار فيها قدمه؛ فاذا وضع الجبار فيها قدمه، ينزوي بعضها إلى بعض، ويقول، «قطّ قطّ»، أي «حسبي حسبي.» و أخبرت من جانب الحق أن القدم الموضوع في جهنم هو الباقي في هذا العالم من صور الكمال مما لا يصحبهم في النشأة الجنانية . وكنى عن ذلك الباقي بـ «القدم» لمناسبة شريفة لطيفة : فإن القدم من الانسان آخر أعضاء صورته ؛ فكذلك نفس صورته العنصرية آخر أعضاء مطلق الصورة الانسانية ، لأن صور العالم بأجمعها كأعضاء لمطلق صورة الحقيقة الانسانية . و هذه النشأة آخر صورة ظهرت بها الحقيقة الانسانية ، و بها قامت الصور كلها التي قلت ، «إنها كأعضاء.» ١٢ ١٥ ١٨

و ينتقل العمارة منها الى الدار الاخرة من أجله ، أي من أجل الانسان،

٢١ (١٥٢). و في اصطلاحات الصوفية قدس الله أسرارهم : «الماسك» و «الممسوك به» و «الممسوك لأجله» هو العمد المعنوية ، و هي حقيقة الانسان ، كما قال ، «لولاك، لما خلقت الأفلاك». قال الشيخ أبوطالب المكي قدس سره ٢٤ في كتاب قوت القلوب ، « إن الأفلاك تدور بأنفاس بنى آدم » . و قال الشيخ محيى الدين قدس الله سره في مفتاح بعض كتبه ، « الحمد لله الذى جعل الانسان الكامل معلّم الملك وأدار سبحانه وتعالى تشريفاً و تنويهاً بأنفاسه الفلك » . كل ذلك إشارة إلى ما ذكره . منه . ٢٧

أو بسبب انتقاله لما سبق .

- ٣ مادام كه انسان كامل در دنيا بود، عالم محفوظ و خزائن الهى مضبوط باشد. و چون از اين عالم منتقل شود به آن عالم و از دنيا مفارقت كند و مقيم دار آخرت گردد - و در افراد انسان كسى نماند كه متصف به كمالات الهيه شود تا قائم مقام او گردد ، و حق تعالى او را خزينه دار خزائن خود سازد - هر چه در خزائن دنيا باشد از كمالات و معانى با آن كامل از خزينه بيرون برند ، و اين بعضى دنيوى لاحق گردد به آنچه در خزائن اخرويست ، و كار خزانه دارى و خلافت به آخرت افتد.
- ٩ التجليات الالهية لأهل الآخرة إنما هي بواسطة الكامل، كما فى الدنيا. والمعانى المفصلة لأهلها متفرعة من مرتبه و مقام جمعه أبدأ ، كما تفرع منه أزلًا. وما للكامل من الكمالات فى الآخرة لا يقاس على ما له من الكمالات فى الدنيا،
- ١٢ إذ لاقياس لنعم الآخرة على نعم الدنيا. وقد جاء فى الخبر الصحيح : «إن الرحمة مائة جزء، جزء منها لأهل الدنيا ، وتسعة وتسعون لأهل الآخرة» .
- و اعلم أن دار الوجود واحدة ، وانقسامها إلى الدنيا والأخرى بالنسبة إليك ، لأنهما صفتان للنشأة الانسانية . فأدنى نشأتها الوجودية العينية النشأة العنصرية. فهى «الدنيا» «دناءتها» بالنسبة إلى نشأتها النورية الالهية ، أو «دنواها» عن فهم الانسان الحيوان.
- ١٨ ولما كانت النشأة الانسانية الكلية فى الدنيا نشأتين ، نشأة تفصيلية فرقانية و نشأة أحدى جمعية قرآنية ؛ وهذه النشأة الدنيوية كثيفة ، و صورتها مقيدة سخيفة من مادة جامعة بين النور و الظلمة ؛ والنفس الناطقة المتعلقة بها من بعض قواها القوة العملية ، و هى ذاتية لها و بها ؛ يعمل الله سبحانه لأجلها فى كل نشأة و موطن صورة هيكليّة تنزل معانيها فيها و يظهر قواها و خصائصها و حقائقها بها . و كانت هذه النشأة الجامعة بين النور و الظلمة لا تقتضى السدوام ؛
- ٢١ بل لا بد لها من الانخرام والانصرام لكونها حاصلة من عناصر مختلفة متباينة متضادة تقتضى بحقائقها الانفكالك ، و كون قسوى مزاجها العنصرى غير وافية بجميع ما فى النفس من الحقائق و الدقائق - فان فى النفس ما لا يظهر بهذه النشأة

- العنصرية ، مثل ما يظهر بنشأتها الروحانية النورانية ؛ وقد حصل لها بحمد الله
سبحانه فى مدّة عمرها التى كانت تعمر أرض جسدها من الأخلاق الفاضلة
والملكات الكاملة والعلوم والأعمال الصالحة الحاصلة كمال^١ فعلى^٢، لما صار بها
جميع ما كان بالقوة بالفعل ، فيُنشئ^٣ الله سبحانه للنفس بالقوة العملية - إذا
خرجت عن الدنيا - صورة^٤ أخروية^٥ روحانية^٦ ملائمة^٧ لها فى جميع أفعالها و
خصائصها من مادة^٨ روحانية^٩ حاصلة^{١٠} لها من تلك الأخلاق والملكات والعلوم والأعمال ؛
فتظهر بحقائقها وخصائصها وآثارها فى تلك الصورة ظهوراً يقتضى الدوام إلى
الأبد ، لأن مادتها روحانية^{١١} وحدانية^{١٢} نورية^{١٣} . فانتضت تلك النشأة^{١٤} الروحانية^{١٥}
الدوام والبقاء لرسوخ حقائقها وأصولها الروحانية فى جوهر الروح ودوام
التجلى^{١٦} النفسى^{١٧} الإلهى^{١٨} فيها . فاذا انتقل الأمر^{١٩} إلى الآخرة ، وظهرت النفوس^{٢٠} و
الأرواح^{٢١} الانسانية^{٢٢} فى صورها^{٢٣} الروحانية^{٢٤} البرزخية^{٢٥} والمثالية^{٢٦} أو الحشرية^{٢٧} ، وغلبت
الروحية^{٢٨} على الصور^{٢٩} ، والنورية^{٣٠} على الظلمة^{٣١} ، واختزن الحق^{٣٢} الأسرار^{٣٣} والأنوار^{٣٤}
والحقائق^{٣٥} فى تلك الصور^{٣٦} الأخروية^{٣٧} ، كان الانسان^{٣٨} بأحدية^{٣٩} جمعه^{٤٠} ختماً^{٤١} على تلك
النشأة^{٤٢} الأخروية^{٤٣} ، حافظاً^{٤٤} لها^{٤٥} إلى الأبد^{٤٦} . فافهم^{٤٧} .
- ١٥ فيض وقبول فيض دائمست . هر قابلى كه به صفت وجود متصف شد
واجب الوجود گشت به وجود حق دائم . پس عدم بر او طارى نشود ؛ اما
تعيّنات و ظهورات و نشآت بر او طارى مى شود . و اين مخالف آيت كريمة
« كل من عليها فان »^{١٨} نىست ، زیرا كه متعلق فناء^{١٩} تعيّن شخصيست ، نه متعيّن .
پس وجود متعيّن بعد از زوال تعيّن ظهور مى كند در تعيّن ديگر ، اعم از
آنكه برزخى بود يا حشرى يا جنانى يا جهنمى . و اين تجليات و ظهورات
٢١ باقيست ابد الأبدين ، وقابل ومقبول هر دو باقى و دائم بالحق الدائم الباقي .
- الممكنات كلها شؤون الحق فى غيب ذاته و أسمائه . و وقع اسم
«الغير» عليها بواسطة التعيّن والاحتياج إلى من يوجد لها فى العين . وبعد الاتصاف
٢٤ بالوجود العينى صار واجباً بالغير لا يندم أبداً ؛ بل يتغير و يتبدل بحسب
عوالمه و طريان الصور عليه .
- ^٢
٢٧^١ فهو ، أى الانسان الكامل هو ، الاول بالقصد والارادة ، لما جعله الله
٢٧ سبحانه العين المقصودة والملة الغائية من إيجاد العالم ؛ و من شأن الملة الغائية

التقدم في العلم والارادة ، كما أن من شأنه أيضاً التأخر في الوجود ، كما أشار إليه بقوله ، والآخر ، أي ذلك الانسان هو المتأخر عما عداه ، بالايجاد في سلسلة الموجودات ، فان أول ما أوجد بالوجود العيني هو القلم الأعلى ، ثم اللوح المحفوظ ، ثم العرش العظيم ، ثم الكرسي الكريم ، ثم العناصر ، ثم السموات السبع ، (۱۰۳) ثم المولّدات ، ثم الانسان : فانه منتهى تلك الآثار و مجتمعا . ۶

نشاندۀ درخت تانخت ملاحظۀ ميوه نكند ، درخت نشاند . وچون ملاحظۀ ميوه كرد ودرخت نشاند ، ناساق درخت بلند نشود وشاخه ها نجهاند وهرگ ييرون نيارد و شكوفه نكند ، ميوه ندهد . پس ميوه در مرتبۀ علم برايها مقدم است ودر مرتبۀ وجود از همه مؤخر . و برهمن قياس است نسبت بني آدم با ساير اجزاء عالم . ۹

نخستين فکرت پسین شمار تسوي خوشتن را به بازی مدار و في كتاب المثنوي قدس الله سرناظمه : ۱۲

ظاهراً آن شاخ اصل ميوه است باطناً بهر ثمر شد شاخ هست گير نبودي ميل و اميد ثمر کسی نشاندی باغبان بيخ شجر پس به معنی آن شجر از ميوه زاد گر به صورت از شجر بودش ولاد بهر اين فرموده است آن ذوفنون (۱۰۴) رمز «نحن الآخرون السابقون» ۱۵

گر به صورت من ز آدم زاده ام من به معنی جد جد افتاده ام کز برای من بدش سجده ملک وز پی من رفت بر هفتم فلک اول فکر آمد آخر در عمل خاصه فکری کو بود وصف ازل ۱۸

وهو الظاهر المحسوس بالصورة الجسمية العنصرية. وهو الباطن الغير المحسوس أيضاً، لكن بالسورة، (۱۰۵) أي المنزلة والشرف ، فانتها باعتبار ۲۱

(۱۰۳). أخرت السموات السبع عن العناصر لأن مذهب المحققين من أهل الكشف أنها عنصرية قابلة للكون والفساد، كما مر في المقدمة . منه. ۲۴

(۱۰۴). صلى الله عليه وسلم . منه.

(۱۰۵). «سوره» شرف ومنزلت است، چنانکه نابغه شاعر گوید ، ←

روحانيته. أو نقول، هو الظاهر في عرصة الوجود العيني بالصورة الأحادية الجمعية من جسم و روح و عقل و قوى وغيرها مما يصدق عليه إطلاق «الخلقية»، و هو أيضاً الباطن، لكن بمرتبة التي هي الخلافة، فإن المراتب لا تزال أموراً معقولة لا وجود لها إلا بالمتعينات المترتبة فيها وجوداً تتميز به عن المتعين بها وفيها، كالسلطنة مثلاً؛ فإن العقل يميز بينها وبين صاحبها - أعني السلطان - ولا يظهر لها في الخارج صورة زائدة على صورة صاحبها، لكن يشهد أثرها ممتن ظهر بها ما دام له الظهور بها. ومتى انتهى حكمها، لم يظهر عنه أثرها، وبقي كسائر من ليست له تلك المرتبة.

٩ فهو من حيث صورته الجسمية العنصرية، أو صورته الأحادية الجمعية المذكورة آنفاً، عبد مخلوق مربوب لله سبحانه و تعالى؛ و من حيث معناه و روحه أو مرتبته رب يتحقق ربوبيته بالنسبة و الاضافة الى أفراد العالم كله، غيبه و شهادته، روحانيه و جسمانيه. (١٥٦)

١٢ قال رضى الله عنه في إنشاء الدوائر، «الإنسان نسختان: نسخة ظاهرة و باطنة. فنسخته الظاهرة مضاهية للعالم بأسره، و نسخته الباطنة مضاهية للحضرة الالهية.

١٥ فالإنسان هو الكلى على الاطلاق و الحقيقة، اذ هو القابل لجميع الموجودات، قديمها و حديثها. و ما سواه من الموجودات لا يقبل ذلك، فان كل جزء من أجزاء العالم لا يقبل الألوهية، و الاله لا يقبل العبودية. بل العالم كله عبد، و الحق سبحانه و وحده

١٨ إله واحد صمد لا يجوز عليه الاتصاف بما يناقض الأوصاف الالهية، كما لا يجوز على العالم الاتصاف بما يناقض الأوصاف الحادثة العبودية. فالإنسان ذو نسبتين

→

ألم تر أن الله أعطاك سورةً ترى كل ملك دونها يتذبذب
 ٢١ مى گوید، «نمی بینی که حق تعالی داده است ترا، که ممدوح منی، منزلتی که هر
 ملكی که غیر ودون آن منزلت است متذبذب است؟»، یعنی منزلت منی. منه.

(١٥٦). قال رضى الله عنه، «أول ما يبايع القطب هو العقل الأول، ثم
 ٢٢ من يليه في المرتبة». وقد صنف كتاباً سماه بـ «كتاب مبايعة القطب» و ذكر فيه
 أنه شاهد كيفية مبايعتهم معه وما سألوا منه. منه.

- كاملتين : نسبة يدخل بها إلى الحضرة الالهية ، ونسبة يدخل بها إلى الحضرة
الكيانية. فيقال فيه ، «عبد» ، من حيث أنه مكلف ولم يكن ، ثم كان ، كالعالم ؛ و
٣ يقال فيه ، «رب» ، من حيث أنه خليفة ومن حيث الصورة ومن حيث أحسن تقويم .
آدم به اعتبار أنه تربيت عالم مي كند از مرتبة خلافت مظهر يست جامع
مراسم و صفات الهية را و مرآت هويت است. پس به اين اعتبار رب باشد.
٤ و به اعتبار آنکه او نیز مربوب ذات است و به صفت عبوديت موصوف عبد
باشد. يا خود چنين گوئيم که آدم را صورتيت جسماني و معني روحاني ؛ به
جسم از عالم خلق است و به روح از عالم امر. پس اگر گوئيد ، «به اعتبار « قُل
٩ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي » يا به حکم « نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي » حق است ،
شايد. و اگر گوئيد که به مقتضای «خمر طينة آدم بيده أربعين صباحاً» خلق است ،
شايد. شيخ رضي الله عنه در عنقاء مغرب مي فرمايد ،
١٢ حقيقة الحق لا تحد و باطن الرب لا يعد
فباطن لا يكاد يتخفى و ظاهر لا يكاد يتبدو
فان يتكن باطناً فرباً و باطن لا يكاد يتخفى و ظاهر لا يكاد يتبدو
١٥ ولذلك ، أي لكون آدم له جهة ربوية بها يناسب الحق سبحانه و جهة
عبودية بها يناسب الخلق ، جعله الله سبحانه خليفة فسي خلقته ، ليأخذ بجهة
الربوية و نشأته الروحانية عن الله سبحانه ما يطلبه الرعايا ، و يبلغه بجهة العبودية
١٨ و نشأته الجسمانية إليهم . فبهاتين الجهتين يتم أمر خلافته ، كما قال سبحانه ،
« ولوجعنا ملكاً لجعلناه رجلاً و لتلبسنا عليهم ما يلبسون» ، (١٥٧)
ليجانسكم ، فيلغكم أمرى .
-
- ٢١ (١٥٧) . « أي » لوجعنا « الرسول » ملكاً ، لجعلناه رجلاً ، أي
لجسدناه ، لأن « الملك » نور غير مرئي بالبصر . وهم ظاهريون لا يدركون إلا
ما كان محسوساً ؛ و كل محسوس ، فهو جسم أو جسماني . و لا صورة تناسب
٢٤ الملك الذي ينطق بالحق حتى يتجسد فيه إلا الصورة الانسانية ، إما لكونه
نفساً ناطقة يقتضى هذه الصورة ، و إما لوجوب وجود الجنسية ، التي لو لم
تكن ، لما أمكنهم السماع منه و أخذ القول . كذا في تأويلات الشيخ كمال الدين
٢٧ عبدالرزاق الكاشي رحمه الله . منه .

و كذلك جعل سبحانه أبنائه الكاملين خلفاء في العالم كله والغير
الكاملين فيما يتعلق به ، فان لكل فرد من الأفراد الانسانية نصيباً من هذه الخلافة
٣ يُدبّر به ما يتعلق به، كتدبير السلطان لملكه وصاحب المنزل لمنزله ؛ و أدناه
تدبير الشخص لبدنه. والخلافة العظمى إنما هي للانسان الكامل.

٤ هرفردى از افراد انسان را نصیبی از این خلافت هست، که بدین نصیب
به تدبیر آنچه بدو متعلق است قیام می نماید ، چون تدبیر سلطان در مملکتش و
٥ تدبیر صاحب منزل در منزلش؛ و ادنای آن تدبیر شخص است در بدن خویش.
و این نصیبها اولاد را به طریق وراثت از والد اکبر حاصل است . و خلافت
٦ عظمی انسان کامل راست .

از پشت پادشاهی مسجود جبرئیلی
٧ ملك پدر بجوئی ای بی نوا چه باشد
٨ تو گوهری نهفته در کاهگل گرفته

گر رخ ز گل بشوئی ای خوش لقا چه باشد
٩ بی سر شوی و سامان از کبر و حرص خالی

١٠ و آنکه سری بر آری از کبریا چه باشد

ولهذا، أى لمعنى اشتغال آدم على جهنم الربوبية والعبودية، ما ادعى أحد
من أفراد العالم الربوبية والاتصاف بصفاتهما فى أعلى درجاتها الا الانسان لما
١١ فيه ، أى فى الانسان، من القوة والتمكّن من الاتصاف بالأوصاف الربوبية
والنسب الفعلية الوجوبية، فمنى شاهدها فى نفسه، ولم يفتح الله عين بصيرته،

لم يهتد إلى أنها صفات الحق انعكست فى مرآة استعداده؛ فتوهم أنها له على
١٢ سبيل الأصالة. فظهر بدعوى الربوبية والألوهية ، كالفراغة.

و كذلك ما أحكم أحد من أفراد العالم مقام العبودية فى نفسه، (١٠٨)
أى ما جعله محكماً راسخاً بالهبوط فى أقصى دركاته ، الا الانسان ؛ فانه متى
١٣ شاهد تلك الأوصاف والنسب فى غيره وتوهم أنها له بالأصالة، أقر له بالعبودية،

(١٠٨). و فى اكثر النسخ : «فى نفسها» ؛ والضمير ا «لعبودية»، أى
فى نفس الأمر. منه.

- ۳ كعبدة الأوثان ؛ فعبدة الحجارة وغيرها من الجمادات التي هي أنزل الموجودات وأسفلها، لعدم خروج ما في قوتها القابلية فيها من الصفات الوجودية - كالحياة والعلم و ما يتبعهما - إلى الفعل.
- محبوب را ، که دیده حق بین و دل حقیقت دان ندارد ، چون وجه حق و جمال مطلق متلبس به حجب تعینات و محتجب به صور تنزلات در
- ۶ مجالی اکوان و مظاهر اشکال و الوان مشاهده افتد، صفات حق ظاهر را در هر مظهر از عین همان مظهر داند ، و در نمود مظاهر از شهود ظاهر محروم ماند . اگر نظر بر صفات کمال خود اندازد ، نعره « أنا ربکم الأعلى » زند؛ و اگر به تماشای جمال غیر پردازد ، خود را بر خاک مذلت و زمین عبودیت افکند .
- ۹ چو ره بندد قضا بر آدمی زاد نگردهد از حجاب صورت آزاد گهی از سرکشی و خود ستائی زند با همسران لاف خدائی
- ۱۲ گه از سنگی بتی سازد چو آرزو به رسم بندگی پیشش نهد سر خوش آن روشن دلی کش چشم ادراک ز جز نور ازل دیدن بود پاک ز لوح دل تراشد حرف اغیار نیند در دیار غیر دیار
- ۱۵ همه کون و مکان یک نور بیند ولی از دیگران مستور بیند بود در دید وحدت فتح بابش نگردهد کثرت صورت حجابش
- ۱۸ فلاشیء اعز و أرفع مرتبة من الإنسان بر بویته ، ای بواسطه اتصافه بصفات الربوبية وظهورها به ، فانه لا مرتبة أرفع منها . و كذلك لاشیء أذل و أنزل مرتبة منه ، ای من الانسان، بعبوديته ، ای بسبب اتصافه بصفات العبودية ؛ فانه كما أن الربوبية أرفع المراتب ، كذلك ما يقابلها - أعنى العبودية - أنزلها .
- انسان مرآتیت ذات و جهیز : دریک رویش خصایص ربوبیت پیدا ، و در دیگر رویش نقایص عبودیت هویدا . چون به خصایص ربوبیت نگری ، از همه موجودات بزرگوارتر است ؛ و چون نقایص عبودیت شمری ، از همه کائنات خوارتر و بی مقدارتر .
- چون در خود از اوصاف تو یابم اثری حاشا که بود نکوتر از من دگری

- وان دم که فتد به حال خویشم نظری در هر دو جهان نباشد از من بتری
و فی إنشاء الدوائر : كأن الانسان « برزخ بین العالم والحق تعالی و
جامع لخلق و حق . وهو الخطّ الفاصل بین الظلّ والشمس ، وهذه حقیقته ؛ فله ۳
الکمال المطلق فی الحدوث والقدم . والحق له الکمال المطلق فی القدم ، و
لیس له فی الحدوث مدخل - تعالی عن ذلك . والعالم له الکمال المطلق فی
الحدوث ؛ لیس له فی القدم مدخل . فصار الانسان جامعاً . فما أشرفها من حقیقة !
وما أظهره من موجود ! وما أخسها وما أدنسها أيضاً فی الوجود ! إذ کان منها
محمد صلی الله علیه وسلم و أبو جهل ، و موسى علیه السلام وفرعون ؛ فتحقق
أحسن تقویم ، و أجعله مرکز الطائعتین المقرّبتین ؛ و تحقق أسفل سافلتین ،
و أجعله مرکز الکافرین الجاحدین . فسبحان من «لیس کمثله شیء» وهو السميع
البصیر .»
- ۱۲ فان فهمت ما سبق من البیان ، فقد أُنبت و كشفت لك حجاب الابهام
عن وجه المقصود بالانسان ، أى الحقیقة التى تُقصد بلفظ « الانسان » و یعبر
به عنها .
- ۱۵ وحاصل ما أبانه رضی الله عنه أنه ، أى الانسان ، حقیقة مطلوبة لأسماء
الله الحسنی لكونه أحدیة جمع جمیع حقائق مظهریاتها مقصودة من إبداع
العالم ؛ نسبتها إليه نسبة الروح إلى البدن ، مدبرة له بما هو لها بمنزلة القوى
مما أودع الله سبحانه فیها من أسمائه ؛ مختصرة من الحضرة الالهية ، مخلوقة
على صورتها ، متوسطة بینة و بین خلقه فی إیصال فیضه إليه ، جامعة بین عز
الربوبية وذلّ العبودية . فسبحان الله ، ما أشرف حال الانسان و ما أعلى أمره إذا
عرف قدره ولم يتعدّ طوره ا
- ۲۱ بگسل ز بی اصولان مشنو فریب غولان
که تو از شریف اصلی که تو از بلندجائی
- ۲۴ تو به روح بی زوالی ز درونه با جمالی
تو از آن ذوالجلالی تو ز پرتو خدائی
- تو هنوز ناپدیدى ز جمال خود چه دیدى
سحرى چو آفتابى ز درون خود بر آئى
- ۲۷

- تو چنین نهان دریغی که مهی به زیر میغی
بدران تو میخ تن را که مهی و خوش لقائی
- ٣ تو چو باز پای بسته تن تو چو کُنده بر پا
تو به چنگ خویش باید که گره زپا گشائی
- ٤ و إذ فهمت ما أُنبتُ لك ، فانظر بعين بصيرتك الي عزته ، أي عزّة
الانسان و شرفه الحاصل له بالاسماء الحسنی ، أي بسبب اتّصافه بها ، و بسبب
طلبها ، أي طلب تلك الأسماء ، إياه ، أي الانسان ، ليكون لها مظهراً كاملاً و
مجليّ شاملاً. فمن أجل طلبها ، أي طلب تلك الأسماء ، إياه ، أي الانسان ، و
- ٥ اقتضائها وجوده لها ، تعرف عزته ، أي عزّة الانسان و شرفه ؛ لأنّ عزّة
المطلوب و شرفه إنّما هي بقدر عزّة الطالب و شرفه. و كذلك من أجل ظهوره ،
أي الانسان ، بها ، أي بتلك الأسماء ، و وجوده بها مع عدمه في حدّ ذاته و
- ٦ خفائه في نفسه ، تعرف ذلته ، إذ لا ذلّة أعلى من الأنقهار تحت حكم العدم و
الاحتياج في الوجود إلى الغير. ولشدة غموض هذا المقام و صعوبة فهم المرام ،
تردّد الشيخ (١٠٩) رضی الله عنه في فهم المخاطب أولاً و أمره به ثانياً بقوله ،
- ٧ فافهم .
- ٨ و من ههنا ، أي من هذا المقام ، حيث يفهم منه كون الانسان ربّاً من
حيث باطنه عبداً من حيث ظاهره ، يعلم أنه ، أي الانسان ، نسخة منسوخة
من الصورتين مطابقة لهما: صورة الحق المشتمل عليها نشأة جمعيته الباطنة ،
- ٩ و صورة العالم المشتمل عليها نشأة تفرقة الظاهرة. وهاتان الصورتان هما يدا
الحق اللتان خلق بهما آدم .
- ١٠ قال سبحانه لإبليس ، « ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي » . ولما
كان الفاعل والقابل شيئاً واحداً في الحقيقة ، ظاهراً في صورة الفاعلية تارة و
القابلية أخرى ، عبّر عنهما بـ « اليمين » . (١١٠) فيمناهما الصور الفاعلية المتعلقة
- ١١ . حيث قال ، « فان فهمت ما أُنبتُ لك » إلخ. منه .
- ١٢ (١١٠) . « اليمين » هما أسماء الله تعالى المتقابلة ، كالفاعلة والقابلة . ولهذا
ويخّ إبليس بقوله تعالى ، « ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي » . ولما كانت

- ٣ بحضرة الربوبية، وهى اليد المعطية؛ وبسراهما الصور القابلية المتعلقة بحضرة العبودية، وهى اليد الآخذة . بل كلتا يدى الرحمن يمين ، لأن القابلة فى قوة القبول تساوى الفاعلة فى قوة الفعل ، لا تنقص منها.
- ٤ والأكثر إنتهم يفسرون «الدين» بالصفات الجمالية والجلالية. (١١١) ويجمع المعنيين تفسيرهما بالصفات المتقابلة : (١١٢) والصفات المتقابلتان هما
- ٦ بدا الحق اللتان توجهتا منه سبحانه على خلق الانسان . و خلقه سبحانه الانسان الكامل بيديه عبارة عن استتاره بالصورة الانسانية و جعل الانسان الكامل متصفاً بالصفات الجمالية والجلالية . و إبليس (١١٣) رأى من آدم صفات العالم من الانفعاليات القابلة، كالخوف والرجاء ، ولم يتر الصفات الفعلية ولم يعرف أن
- ٩
- ١٢ الحاضرة الأسمائية مجمع حضرتى الوجوب والامكان، قال بعضهم ، إن الدين هما حضرتا الوجوب والامكان. والحق أن التقابل أعم من ذلك، فإن الفاعلة قد تتقابل - ك «الجميل» و «الجليل» ، و « اللطيف » و « القهار » ، و « النافع » و « الضار » - وكذا القابلة - ك « الأيس » و « الهائب » ، و « الراجى » و « الخائف » ، و « المنتفع » و « المتضرر » . كذا فى اصطلاحات الصوفية للشيخ كمال الدين عبدالرزاق الكاشى رحمه الله . منه.
- ١٥
- (١١١). الصفات تنحصر باعتبار الأنى والهيبة عند مطالعتها فى الجمالية ، ك « اللطيف » ، والجلالية، ك « القهار » . منه.
- ١٨ (١١٢). سواء كان التقابل بين الصفات مطلقاً باعتبار الفاعلية والقابلية ، أو كان بين الصفات الفعلية باعتبار الجلال والجمال. منه.
- (١١٣). قال بعض العارفين، «العقل الأول ملك مقرب و كنه الله تعالى بالدعوة إليه سبحانه، والعقل الثانى ملك و كنه الله تعالى بالدعوة إلى عالم الصورة لتعميره. فصار لبعده عن الحضرة ودعوته الانسان إلى أكل شجرة الطبيعة شيطاناً، وهو لا يزال يدعو الانسان إلى الدنيا وعمارتها بمعاونة القوى الطبيعية، التى هى
- ٢١ رفقاء النفس». وماتوهم بعضهم أن إبليس هو القوة الوهمية الكلية التى فى العالم والقوى الوهمية التى فى الأشخاص الانسانية والحيوانية أفرادها - سميت «شيطاناً» لمعارضتها مع العقل الهادى طريق الحق ، فقد أبطله الشيخ شرف الدين داود القيصرى فى شرحه للفصوص، فليطلب ثمة. منه.
- ٢٧

القابلة أيضاً صفات الله سبحانه: فانها من الاستعداد الفاضل عن القیض الأقدس. فلو لم يكن لآدم تلك القوابل، لم يعرف الحق سبحانه بجميع الأسماء ولم يعبد به. و إبليس لم يعرف ذلك، لأنه جزء من العالم، لم يتحصّل له هذه الجمعية. فمعرفة آدم من العالم. فاستكبروا تعزّز لاحتجابه عن معرفة آدم. ومعرفة أن الذي حسبه نقصاً كان عين كماله. ولم يحصل لابليس هذه الجمعية التي لآدم لأن إبليس مظهر اسم «المضل»؛ وهو من الأسماء الداخلة في الاسم «الله»، الذي مظهره آدم عليه السلام. فلا يكون لابليس استعداد القبول لجمعية الأسماء والحقائق. فلذلك شطن، (۱۱۴) أي بعد.

حقيقت آدم به حسب مرتبة خلافت تربيت می کند همه عالم را و مدد می دهد مظاهر جميع اسماء و صفات را؛ و شیطان - که مظهر اسم «مضل» است - هم تربیت از حقیقت آدم می یابد. پس حقیقت آدم خود مضل نفس خود بوده باشد در حقیقت، به مظهر اسم «المضل»، و خود را از بهشت به زمین آورده باشد، تاهر کس را از افراد خود به کمالی که لایق او باشد برساند، و به یکی از آن دو خانه - که «بهشت» و «دوزخ» نام ویست - برسد، چنانچه مقتضای استعداد اوست.

و اگر نه آن بودی که شیطان مدد از آدم یافته بودی، بر آدم کی سلطنتش میسر شدی؟ و از اینجا ظاهر می شود سر قول حق سبحانه و تعالی، «فلاتتلمونی ولوموا أنفسکم». شیطان گوید در قیامت کبری، «ما ملامت میکنید به سبب وسوسه و اغواء؛ نفس خود را ملامت کنید»، زیرا که اعیان انسان تقاضای آنچه کرد و استعداد آنچه داشت بدان رسید. پس اضلال شیطان آدم را و اخراج او از جنت منافی خلافت و ربوبیت آدم نیست. (۱۱۵)

(۱۱۴). «الشطون» دور شدن، و بعدی: «عن» - من حد «نصر». کذا فی تاج المصادر. منه.

۲۴	(۱۱۵). يك نشان آدم آن بد از ازل	که ملايك سر نهندش از محل نهندش سر که منم شاه ورثيس او نبودی آدم او غيری بدی
۲۷	هم سجد هر ملك میزان اوست	هم ججود آن عدو برهان اوست

آدمی چیست برزخسی جامع نسخهٔ مجمل است و مضمونش متصل با رقایق جبروت باطنش در محیط وحدت غرق يك صفت نیست از صفات خدا هم علیم است و هم سمیع و بصیر همچنین از حقایق عالم خواهی افلاك خواهی ارکان گیر صورت نيك و بد نوشته در او گر نه مرآت وجه باقی بود بود عکس جمال حضرت پاك	صورت خلق و حق در او واقع ذات حق و صفات بیچونش مشمول بر حقایق ملکوت ظاهرش خشك لب بساحل فرق که نه در ذات او بود پیدا متکلم مرید و حی و قدیر همه چیزی بود در او مدغم خواه کان یا نبات و حیوان گیر سیرت دیو و دد سرشته در او از چه رو شد فرشته را مسجود اگر ابلیس پی نبرد چه باک	۳ ۶ ۹
--	--	-------------



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

(٢)

فص حكمة نفثية في كلمة شيشية

- ٣ لمّا سبق ذكر معنى «الفص» و«الحكمة» و«الكلمة» ، لم يبق ما يجب التنبيه عليه في ترجمة كل فص إلا معنى انبصاف كل حكمة بصفتها و سبب اختصاص تلك الحكمة بالنبي الذي نسبت إليه الكلمة .
- ٤ فأقول، «النفث» لغة إرسال النفس رخوياً، وههنا عبارة عن إرسال النفس الرحمانى ، أعنى إفاضة الوجود على الماهيات القابلة له والظاهرة به ؛ أو عن إلقاء العلوم الوهية والعطايا الالهية فى روع من استعداد لها وقلبه - قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ، « إن روح القدس نفث فى روعى أن نفساً لن تموت حتى تستكمل رزقها؛ ألا فأجملوا فى الطلب» -؛ أو عن النفث المخصوص (١١٦) بأهل علم الروحانية والنيرنج والعزائم والرقى ، شرعيها وحكميها ؛ وهوبت الروحانية و بسطها فى النفس و إرسالها صورة إلى الأمر المتوجه إليه .
- ١٢ ارباب علوم روحانية و اصحاب عزائم وفسون و نيرنجات حكميه و اهل معارف اسماء و حروف و دعوات شرعيه بعد از قرائت و تلفظ واعمال مخصوصه نفس بدان امر متوجه اليه درمى دمنند ؛ چنانكه مشهور است كه رسول صلى الله عليه وسلم دعوات خواندى و دردميدى ؛ وهمچنين از كبار امت ماثور است . و حكمت در آن آن است كه باطن منطويست بر معانى الفاظ جاريه بر لسان، و هر معنئى از معانى منطوى بر سر رست از اسرار الهى، كه معبر ميشود
- ١٨ (١١٦). و كيفيته أن يرسل النفس من مخرج حرف « الثاء » مضموناً إرسالاً رخوياً . منه .

- به «روحانیت» آن ؛ و خواننده بث آن روحانیت می کند به بسط کردن آن در
نقدس و ارسال آن به حسب صورت در آن چیز که متوجه آن است.
- ۳ پس حاصل معنی این کلام آن باشد که خلاصه (۱۱۷) علومى که منعلق
است به عطاهاى حاصل آمده از مرتبة فیاضیت و مبدئیت حق سبحانه، یا خلاصه
علوم حاصل آمده بر سبیل وهب و تفضل، لاعلى سبیل الکسب والتعمّل، یا
۶ خلاصه علوم روحانیات، متحقق و ثابت است در حقیقت روحانیت شیث علی
نبینا و علیه الصلوة والسلام.
- و إنما خصت الحكمة النفسية بالكلمة الشیثية لأنه أول إنسان حصل
له العلم بالأعطیات الحاصلة من مرتبة المصدرية والمفیضية، ونزلت علیه العلوم
الوهبية الدينية، ونزلت علیه علوم الروحانیات والملائكة الخصیصة بالتسخیر
والتصرف والتصرف فى الأکوان بالأسماء والحروف والكلمات والآیات وما
۱۲ شاکل ذلك.
- ولما كان أول المراتب المتعقلة التعین الجامع للتعینات كلها، و
له أحدية الجمع؛ وكان المرتبة التي تليه مرتبة المصدرية والفیاضية؛ و كان
۱۵ آدم علیه السلام صورة المرتبة الأولى، كما كان شیث علیه السلام مظهر
الثانية، (۱۱۸) قدم الفص الأدمى فى الذکر وجعل الشیثى تلوه، موافقاً للوجود
الخارجى.
- ۱۸ و چون آدم علیه السلام بعد از مفارقت هابیل از حضرت وهابى حق
سبحانه و تعالی موهبتى طلبید که تسکین توجع فقدان هابیل به آن حاصل آید،
حق سبحانه شیث را علیه السلام از محض وهب بدو عطاء فرمود. (۱۱۹) و
۲۱ همچنین هر چه حاصل شد او را از محض عطاء بود. لاجرم شیخ رضی الله عنه
-
- (۱۱۷). إنما اقتصر ههنا على بعض المعانى المذكورة للفص اكتفاء
بما سبق فى الفص الأدمى. منه.
- ۲۴ (۱۱۸). ویفهم من هذا وجه آخر لتخصیص الحكمة النفسية بالكلمة
الشیثية. منه.
- (۱۱۹). و لهذا سُمى «شیثاً»، لأن معناه فى اللغة العبرانية «الهبية» .
۲۷ منه .

در این فص بحث عطاء و تحقیق بعض اقسامش می کند و می گوید ، اعلم أن أعطیات الحق سبحانه - «الأعطیات» إما بفتح الهمزة وتخفيف الیاء جمع «أعطیة»، و می جمع «عطاء» ، فهی جمع الجمع ؛ وإما بضم الهمزة و تشدید الیاء جمع «أعطیة» ، علی وزن أمیة - و بالجملة ، فأعطیات الحق سبحانه و تعالی مشتملة علی أقسام جمّة و أنواع كثيرة . منها ، آی من تلك الأقسام ، أنه ، آی الحق سبحانه و تعالی ، یعطى عطاءً لینعم ، آی یظهر إنعامه و جوده ، بأن یکون مقصوده تعالی إظهار الانعام خاصة بلا طلب عوض من المعطى له من حمد أو شکر أو غیر ذلك . آنچه از یاد «الواهب» می رسد از عطایا جز بهر اظهار جود نیست . و در مقابل آن از موهوب له نه عمل طلبد و نه حمد و نه شکر منعم و نه ثناء .

زهی فیض فضل تو از حد فزون نگنجد در افضال تو چند و چون
 منزّه عطایت ز شوب غرض مبراً نوالت ز نیل عوض
 اگر کسی گوید ، «منعمٌ علیه مطالب است به شکر منعم در شریعت» ، جواب گوئیم که شکر منعم که بر منعم علیه واجب است از جهت عبودیت است ، نه از جهت انعام منعم ، که هر کس که شکر منعم حقیقی از جهت نعمت کند ، او عبد المنعم باشد ، نه عبد الله . ولا یکون هذا العطاء إلا من اسمه «الواهب» ، الذی هو المعطى ابتداءً من غیر مقابله و جزاء ، بحيث یتملک الموهوب له الشیء الموهوب بعد قبوله إیّاه و وقوعه عنده بأطیب موقع . و تمام ذلك لا یکون إلا فی النشأة الجنائیة أوفیما یدوم أثره ، کالایمان و التوفیق للأعمال الصالحة ، فانّ ما عداها ممّا یتعلّق بهذه النشأة الدنیویة کلها أمانة و عاریة واجب ردّها ، فلا یتملکها الموهوب له حقيقةً .

و هی ، آی الأعطیة الحاصلة الواصلة من اسمه «الواهب» إلی القابلین المستعدّین لها ، منظویة علی قسمین ، مندرجین تحتها ؛ أحدهما هبة و عطیة ذاتیة ، آی مستندة إلی ذات الألوهیة ، أحدیة جمع جمیع الأسماء ؛ إذ الذات من حیث هی لا تعطى عطاءً ولا تتجلّى تجلیاً . و ثانيهما هبة و عطیة اسمائیة من حیث حضرة من حضرات الأسماء ، بحسب قبول المتجلّى له و خصوص قابلیته و مقامه .

- فان قلت ، «العطايا الحاصلة من الاسم «الوهاب» اسمائية . فكيف تنقسم إلى الذاتية والاسمائية ؟» قلت ، «المراد بـ«العطايا الذاتية» ما يكون مبدأه الذات من غير اعتبار صفة من الصفات معها - وإن كان لا يحصل ذلك إلا بواسطة الأسماء والصفات ، إذ لا يتجلى الحق سبحانه من حيث ذاته للموجودات إلا من وراء حجاب من الحجب الاسمائية - و بـ«الاسمائية» ما يكون مبدأه صفة من الصفات من حيث تعيينها و امتيازها عن الذات . فعلى هذا يمكن أن يكون بعض العطايا الحاصلة من الاسم «الوهاب» ذاتية» .
- فالذاتية ، أى فالعطايا الذاتية ، لا تكون أبداً الا بتجل إلهى ، أى بتجلى حضرة هذا الاسم الجامع الذى هو أحدية جمع جميع الأسماء ، لا بتجلى الذات الأحدية، لما عرفت غير مرة أن لاحكم ولا رسم ولا اسم ولا تجلى و لا غير ذلك فى الأحدية الذاتية . فیکون تعین التجلى من حضرة الألوهية .
- فیضاف التجلى لهذا السرّ الی ذات الألوهية ، لا إلى مطلق الذات. والتجلى من الذات لا يكون إلا على صورة المتجلى له - وهو العبد - و بحسب استعداده، كما أن الحق يظهر فى مرایا الأعیان بحسب استعداداتها و قابلياتها بظهور أحكامه بها. غیر ذلك لا يكون .
- عطاياى ذاته (۱۲۰) را مراتب است: اول فیض اقدس است ، که فیض می شود از ذات حق هم برداشت ، و حاصل می گردد از او اعیان و استعداداتش. و دویم آنکه فیض می شود بر طبایع کلیه خارجیه از این اعیان. و سیم آنکه فیض می شود از آن طبایع بر اشخاص موجوده به حسب مراتب ایشان. و این عطاء ذاتی همیشه احدی النعت است - کفوله تعالی ، «وما أمرنا إلا واحدة کلمنج بالبصر» - و به حسب اسماء و صفات و مظاهر و قوایل آن متکثر و متعدد می گردد. و عطایای اسمائیه به خلاف این است ، چه صادر از اسم «رحیم» را مضادّ است با صادر از اسم «منتقم» ، از برای تقيّد هربك
- (۱۲۰). الفیض إذا اعتبر من حيث مشرعه و محتده كان واحداً و یسمى بهذا الاعتبار «عطاء ذاتياً» ، لأنه صادر عن الحق بمقتضى ذاته ، لا موجب له سواه ؛ و إذا اعتبر تعدّد صور ذلك العطاء فى القوایل و تنوعه بحسبها ، سُمى «عطاءً اسمائياً» . منه.

به مرتبه‌ای معین. و مصدر عطاء ذاتی از روی اسماء اسم «الله» است و «رحمن» و «رب» و غیر آن از اسماء ذات.

۳ و أما العطايا الاسمائية، فتكون أبدأ مع الحجاب، أي مع حجابية التعيين الاسمي، بما به يمتاز أحدُ الأسماء عن الآخر و بغيره، لا غير.

۶ و أهل الذوق والوجدان يفرق بينهما، أي بين العطايا الذاتية والاسمائية، عند حصول الفيض والتجلي. و يعرف منبع فيضانه بميزانه الخاص له الحاصل من كشفه. والمراد بـ «أهل الذوق» من يكون حكم تجلياته نازلاً من مقام روحه و

۹ قلبه إلى مقام نفسه و قواه، كأنه يجد ذلك حساً و يدركه ذوقاً؛ بل يلسو ح ذلك من وجوههم. قال تعالى، «تعرف في وجوههم نضرة التعميم». وهذا مقام الكمل والأفراد. ولا يتجلي الحق بالاسماء الذاتية إلا لهم.

تجلي سه قسم است :

۱۲ یکی «تجلي ذات». و علامتش اگر از بقایای وجود سالك چیزی مانده بود، فناء ذات و تلاشی صفات است در سطوات انوار. و آن را «صعقه» خوانند،

۱۵ چنانکه حال موسی علیه السلام، که او را بدین تجلی از خود بستند و فانی کردند؛ «فلما تجلی ربه للجبل جعلته دكاً و خثر موسی صعقاً». و اگر

از بقایای وجود فانی به کلی منخلع شده باشد، و حقیقتش بعد از فناء وجود به بقای مطلق واصل گشته، به نور ازلی ذات ازلی را مشاهده کند. و این خلعتی

۱۸ است که خاص رسول را صلی الله علیه و سلم بخشیدند، و شربتی است که خاصه او را چشاندند. و از صبایات (۱۲۱) این جام جرعه‌ای در کام جان خواص

متابعان او چکانیدند. (۱۲۲)

۲۱ قسم دویم از تجلیات «تجلي صفات» است. و علامت آن اگر ذات قدیم به صفات جلال تجلی کند - از عظمت و قدرت و کبریا و جبروت - خشوع و

۲۴ خضوع بود: «إذا تجلی الله لشیء، خضع له»؛ و اگر به صفات جمال تجلی کند - از رأفت و رحمت و لطف و کرامت - سرور و انس. و معنی این نه آن

(۱۲۱). «الصبابة» باقی آب در مشک و غیره. منه.

(۱۲۲). و این معنی اقتضاء تفضیل ولی بر نبی نکند، چه ولی این مرتبه

۲۷ نه به خود یابد، بلکه به کمال متابعت رسول صلی الله علیه و سلم یابد. منه.

- ٣ است که ذات ازلی تعالی و تقدّس به تبدّل و تحوّل موصوف بود تا وقتی به صفت جلال متجلّی شود و وقتی به صفت جمال . و لکن بر مقتضای مشیّت و اختلاف استعدادات گاهی صفت جلال ظاهر بود ، و صفت جمال باطن ؛ و گاهی برعکس .
- ٤ قسم سیم «تجلّی افعال» است . و علامت آن قطع نظر از افعال خلق و اسقاطِ اضافتِ خیر و شر و نفع و ضرر بدیشان و استواء مدح و ذم و قبول و رد خلق بود، چه مشاهدهٔ مجردِ فعلِ الهی سالک را از اضافتِ افعال به خود معزول گرداند .
- ٩ و اوّل تجلّی که بر سالک آید تجلّی افعال بود ، و آنگاه تجلّی صفات ، و بعد از آن تجلّی ذات . شهود تجلّی افعال را «محاضره» خوانند ، و شهود تجلّی صفات را «مکاشفه» ، و شهود تجلّی ذات را «مشاهده» .
- ١٢ ولا يقبل القابل هذه الاعطية ، أى أعطيات الحق سبحانه ، ذاتية كانت أو اسمائية ، الا بما هو عليه ، أى إلا بمقدار ما يكون القابل عليه ، من الاستعداد ، فانّ التجليات فى حضرة القدس و ينوع الوحدة وحدانية النعت، هيولانية الوصف. لكنّها تنصبغ عند الورد بحکم استعدادات القوابل و مراتبها الروحانية و الطبيعية و المواطن و الأوقات و توابعها ، كالأحوال و الأمزجة و الصفات الجزئية. فيُظنّ لاختلاف الآثار أن التجليات متعدّدة بالأصالة فى نفس الأمر، و ليس كذلك. قال سبحانه و تعالی ، « و ما أمرنا إلا واحدة كلمح بالبصر». فكما أن الحق سبحانه واحد من جميع الوجوه، كذلك فيضه وأمره - كما أخبر - لا كثرة فيه إلا بالنسبة إلى القوابل.
- ٢١ اعلم أنّ من المتفق عليه عند أهل الكشف و أهل النظر الصحيح من الحكماء أنّ حقائق العالم المسمّاة عند بعضهم بـ «الماهيات الممكنة» غير مجعولة، و كذلك استعداداتها الكلية - التى بهاتقبل الفيض الوجودى من المفيض الحق سبحانه. والوجود الفائض واحد بالاتفاق بيننا و بينهم، و هو مشترك بين جميع الماهيات الممكنة. فاذا كان كذلك، فالتقدّم و التأخّر الواقع بين الأشياء فى قبول الوجود الفائض من الحق لا موجب له إلا تفاوت استعدادات تلك الماهيات. فالنامة الاستعداد منها قبلت الفيض أسرع و أتمّ و بدون واسطة،
- ٢٧

كالقلم الأعلى المسمى بـ «العقل الأول» . وإن لم يكن الاستعداد تاماً جداً ،
تأخر القبول ، و كان بواسطة أو وسائط ، كما وقع و ثبت شرعاً و كشافاً و
عقلاً . ٣

و الموجب للتفاوت بالنقص والتمام الاستعدادات ، لاغير . والفيض
واحد ، والاستعدادات مختلفة متفاوتة ، مثل ورود النار على النفط والكبريت و
الحطب اليابس والأخضر : فلاشك أن أولها وأسرعها قبولاً للاشتعال والظهور
بصورة النار للنفط ، ثم الكبريت ، ثم الحطب اليابس ، ثم الأخضر . فأنت إذا ممنت
النظر فيما ذكرنا ، رأيت أن علته سرعة قبول النفط للاشتعال قبل غيره ، ثم الكبريت -
كما ذكر - ليست إلا قوة المناسبة بين مزاج النفط والنار و اشتراكهما فى
بعض الأوصاف الذاتية ، التى بها كانت النار ناراً . و كذلك سبب تأخر قبول
الحطب الأخضر للاشتعال إنما موجه حكم المباينة التى تضمنتها الحطب
الأخضر من البرودة والرطوبة المنافية لمزاج النار و صفاتها الذاتية . ١٢

و هو ، أى الاستعداد ، قوله ، أى ما يدل عليه قوله عز و علا ،
«أعطى كل شىء» - سواء كانت شئئيه شئئيه ثبوتية أو وجودية (١٢٣) - ،
فإنه كما أن الحق سبحانه أعطى الأشياء الثبوتية فى مرتبة العلم الاستعدادات
الكلية الغير المجعولة التى بها تقبل الوجود ، كذلك أعطى الأشياء الوجودية

(١٢٣) . والفرق بين الشئئيين أن شئئية الثبوت هو المذكور فى قوله تعالى ،
«إنما قولنا لشيء إذا أردناه أن نقول له كن فيكون» ، وهو الثابت فى علم الله سبحانه ،
لأما هو الثابت عند المعتزلة ، فإن الثابت عندهم هو المتقرر المتحقق فى الخارج
منفكاً عن صفة الوجود ؛ وشئئية الوجود هو المذكور فى قوله ، «هل أتى على الإنسان
حين من الدهر لم يكن شيئاً مذكوراً» ، وهو الموجود المتحقق . هكذا قيل . ولا
يخفى أنهم لو ذكروا فى بيان شئئية الوجود قوله تعالى ، «خلقتك من قبل ولم
تكن شيئاً» ، لكان أولى ، لأن الظاهر أن النفى فى الآية المذكورة راجع إلى
المذكورية ، لا إلى الشئئية . قال صاحب التأويلات فى معنى هذه الآية ، «أى كان
شيئاً فى علم الله - بل فى نفس الأمر لقدم روحه - و لكنته لم يذكرفيما بين
الناس لكونه فى عالم الغيب وعدم شعور من فى عالم الشهادة به» . منه .

- ففي مرتبة العين الاستعدادات الجزئية المجعولة التي بها تقبل الأحوال الوجودية. «الاستعداد الكلي» ما به قبلت مثلاً الوجود من الحق سبحانه حال تعيين الارادة لك من بين الممكنات و توجه الحق نحوك للإيجاد . و «الاستعداد الجزئي» ما تلبست به بعد الوجود من الأحوال الوجودية ، إذ كل منها يعدك لما يليه ، كما قال تعالى ، «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» ، أي حالاً هو متولد عن حال.
- والكلي الذي به قبلت وجودك ليس وجودياً؛ بل هو عبارة عن حالة غيبية لعينك الثابتة . وما سواه من الاستعدادات الجزئية المشار إليها، فوجودية. وبالجملة، فهو سبحانه «أعطى كل شيء» علماً و عيناً «خلقته» ، أي ما قدر له من الاستعداد الكلي والجزئي و ما يتبعهما . فمن ذلك ، أي من قبيل ما قدره الله سبحانه وأعطاه كل شيء، الاستعداد ، كلياً كان أو جزئياً .
- حضرت ذوالجلال والاکرام جواد علی الاطلاق و فیاض علی الدوام است. نخست به حسب فیض اقدس به صور استعدادات و قابلیتات (۱۲۴) تجلی فرمود ، و خود را در مرتبه علم به رنگ همه اعیان بنمود . پس از آن به فیض مقدس اعیان را علی قدر استعداداتهم خلعت وجود بخشید و لباس هستی پوشانید . فالقابل لا یكون إلا من فیضه الأقدس ، و المقبول إلا من فیضه المقدس .
- آن یکی جودش گدا آرد پدید وان دیگر بخشد گدایان را مزید وبعد اتصاف الأعیان بالوجود هر حالی از احوالشان معدّ حالی دیگر است، و هر کمالی ممدّ کمالی دیگر ابدأ الأبدین . استعدادات در فزایش است ، و کمالات علی حسب الاستعدادات در نمایش ؛ نه استعدادات را غایتی ، و نه کمالات را نهایی .

- (۱۲۴). قال بعضهم قدس الله أسرارهم ، «فرق میان قابلیت و استعداد آن است که قابلیت وصفی ذاتی است بی انضمام شرطی و امری زاید، و استعداد تمتّۀ اوست به انضمام وصفی و امری دیگر خارجی» . و كان هذا القائل أراد بـ «القابلية» الاستعداد الكلي و بـ «الاستعداد» الاستعداد الجزئي. منه.

۳. تعالی الله زهسی دریای پرشور کز او برتشنه آرد تشنگی زور
گر از وی تشنه‌ای صد جرعه نوشد برای جرعه‌ای دیگر خروشد
گذشت این جست و جوی از چون و از چند نه آب آخر شود نی تشنه خرسند
۶. وقد يكون العطاء ، ذاتياً كان أو أسمائياً ، عن سؤال واقع من المعطى له بالحال الاستعدادى ، أو الحال الباعث على السؤال باللسان . ولم يُرد رضى الله عنه ههنا (۱۲۵) ؛ «الحال» ما يقابل الاستعداد ؛ بل ما يشملهما جميعاً: أمّا أولاً، فلا نته لم يكن حينئذ أحد الأقسام الذى هو «السؤال بالاستعداد» مذكوراً ؛ وأمّا ثانياً ، فلا نته لا يصح حينئذ قوله ، لا بد منه ، أى من السؤال بالحال ، فإنه قد يصل العطاء إلى المعطى له من غير سؤال منه بلسان الحال، كما إذا صادف كنزاً بغتة ؛ فان ذلك مما يسأل بلسان الاستعداد ، لا بلسان الحال. ومثال السؤال بلسان الاستعداد سؤال الأسماء الالهية ظهور كمالاتها ؛ وسؤال الأعيان الثابتة وجوداتها الخارجية . ومثال السؤال بلسان الحال سؤال الجائع يطلب بجوعه الشبع، والعطشان يسأل بعطشه الرى. وإلى لسان الحال أشار من قال، و فى النفس حاجات و فيكم فطانية
۱۵. سكوتى بيان عندكم و خطاب چه حاجت است كه گويم كه حال من چون است
۱۸. چو روى زرد من از خون دیده گلگون است و فرق میان استعداد و حال آن است (۱۲۶) كه صاحب استعداد را شعور نمى باشد به تفاصيل استعدادات جزئيه كه مقتضى بود فيضان معانى جزئيه را، إلا إذا كان من كمال الأفراد المكاشفين بأحوال الأعيان الثابتة فى علمه سبحانه ، العارفين بسر القدر. و صاحب حال را - كائناً من كان - شعور مى باشد به حال خویش، و مى داند كه باعث بر سؤال حال اوست. و أيضاً لا بد فى العطاء من سؤال الاستعداد ، ولا يتخلف عنه العطاء. و أمّا الحال ، فهو الباعث على
۲۴. (۱۲۵). كما أراد فى فصوص الحكم. منه.
- (۱۲۶). و فى فصوص الحكم : «الاستعداد من العبد لا يشعر به صاحبه ، و يشعر بالحال، لأنه يعلم الباعث - و هو الحال». منه.

- الطلب ، وهو أيضاً من الاستعداد. فلو لم يكن في الاستعداد الطلب ، لم يحصل الداعية . ولكن قد يكون العطاء بدونه ، و هو لا يقتضى حصول العطاء على القطع . ٣
- أو عن سؤال ، أى و قد يكون العطاء عن سؤال ، بالقول باللسان . والسؤال بالقول مشتمل على قسمين : أحدهما سؤال بالطبع ، بأن يكسبون الباعث على السؤال الاستعجال الطبيعي ، فانّ الانسان خلق عجولاً ؛ يسأل و يطلب الكمال قبل حلول أوانه. و ذلك لأنّ من شأن الطبيعة وطين قابليتها اللازم أن يلتصق بما يستشعر فيه كماله عاجلاً . و هذا القسم من السؤال إمّا أن يوافقه سؤال الاستعداد أو لم يوافقه. فان وافق، فلا بد من وقوع المسؤول في الحال؛ و إن لم يوافق ، فلا يقع في الحال، البتة .
- سائلي كه استعجال طبيعى - كه به حكم « خلق الانسان عجولاً » در ١٢
وى مر كوز است - باعث مى گسردد او را تا از حق سبحانه و تعالى چیزی مى طلبد و ملتمس خود مى خواهد ، و حال آنكه هنوز وقت رسيدن آن مطلوب نرسیده است ، هر آينه از سر « الأمور مرهونة بأوقاتها » غافل است ، و سؤال او پیش از وقت بی حاصل . ١٥
- چو پیش از وقت در کاری شتابی ز جست و جو بجز حرمان نیابی
نشان میوه پیدا نیست بر شاخ میفکن سنگ سوی شاخ گستاخ
و ثانيهما سؤال بغير الطبع ، و هو أيضاً قسمان : (١٢٧)
- الأول سؤال امتثال للأمر الإلهي في قوله تعالى ، « ادعوني أستجب لكم ». فهذا السائل هو العبد المحض الذي لا يشوب صرافة عبوديته نسبة اختيار ١٨
- (١٢٧). وإنما احتج إلى هذا التكلّف لأنّ الشيخ رضى الله عنه ذكر ٢١
أولاً أنّ السؤال بالقول على قسمين و أورد آخراً ثلاثة أقسام. ولا يبعد أن يقال،
« لمّا لم يكن همّة السائل الممثل متعلّقة بالمسؤول، فليس سؤاله سؤالاً حقيقةً .
٢٤ فلذلك قال رضى الله عنه، « على قسمين »، وأورد سؤال الامتثال على سبيل الاستطراد
لكونه من قبيل السؤال صورة . « لكنّ الأنسب حينئذ تأخيرها ، لا توسيطها ، كما
وقع في الفصوص. و كأنّ رضى الله عنه وسّطه لطول ذيل القسم الأخير لئلا يلزم
٢٧. بعد بين الأقسام بحسب الصورة. منه.

- ولا ارادة مطلوب ولا طلب مراد، كما قيل،
سقط اختیاری منذ فتیت بجهتکم عنی فلا أرجو ولا أتطلب
۳ ليس المحب حقيقة من يشتهي أو يشكى أو يرتجى أو يرهب
پس سؤال این داعی به لسان مقال از برای امثال امر حضرت ذوالجلال
است، نه از برای حصول حاجات و وصول به مرادات -
- ۶ چون طمع خواهد ز من سلطان دین خاک بر فرق قناعت بعد از این
او گدائی خواست شاهی چون کنم او مذلت خواست عزت کی تنم
بچه او مبراً است از طلب غیر حق و معرأ است از مشاهده غیر جمال
مطلق . نه او را میل مطالب دنیویه ، و نه رغبت مآرب اخرویه ؛ بل نظره
۹ علی الحق جمعاً فی مقام وحدته و تفصیلاً فی مظاهره . فاذا اقتضى الحال
السؤال اللفظی ، سأل عبودية ؛ وإذا اقتضى التفویض والسکوت ، سکت .
- ۱۲ در بجز صفات پاک بی چون و چرا کشتی صفتم فناده نی دست و نه پا
ملاح ارادت است بر من حاکم گر وقفه و گر سیر کنم در دریا
دعاء را ازمانی است خاص که در آن زمان دعاء فاضلتر ؛ و آن وقتی
۱۵ بود که بنده در دل خود رغبتی صادق و انشراحى و انفساحى و استیناسى به
دعاء مشاهده کند . و سکوت را اوانى است معین که در آن اوان سکوت
فاضلتر ؛ و آن وقتی بود که بنده در دل خود هیبتى و تحرّجى و انقباضى و
۱۸ احتشامى در دعاء یابد . ایّوب صلوات الرحمن علیه در حالت ابتلاء و شدايد
معنت و بلاء مادام که حالش مقتضى رفع بلاء نبود، طریق مصابرت می سپرد .
و چون حالش مقتضى آن گشت، فریاد «ربّ ینّی متسنّی الضمر» بر آورد .
- ۲۱ نالم ایرا ناله‌ها خوش آیدش از دو عالم ناله و غم بایندش
و الثانى سؤال بما یقتضیه الحکمة و المعرفة ، أى بسبب اقتضاء
الحکمة و المعرفة السؤال . وذلك لانه ، أى السائل بمقتضى الحکمة و المعرفة،
۲۴ أمير متصرف فی رعایاه - سواء كان رعیته أهل العالم كله أو أهل مملکته
أو أهل داره أو بدنه - بقواه العلمیة و العملیة علی حسب مرتبة السائل، مالک أزمّة
أمورهم ، کفیل لمصالحهم ، عالم بأنّ عند الله أموراً من مصالحهم قد سبق
۲۷ العلم الالهى بأنّها لا تنال إلا بعد سؤال ؛ فیسأل الله سبحانه و یدعوه لیحصل

- تلك الأمور ويوصلهم إليها، لأنه يجب عليه، أي على ذلك السائل، أن يسعى حسب المقدور في إيصال كل ذي حق من رعاياه إلى حقه. والذي يدل على هذا الوجوب مثل قوله صلى الله عليه وسلم، «ان لاهلك»، الذين يستأهلون لتربيتك، كالأزواج والأولاد في الآفاق وكالقوى الروحانية والجسمانية في الأنفس، «عليك حقاً» ينبغي أن توصلهم إليه. «و» كذلك «لنفسك»، أمارة كانت أو لوامة أو مطمئنة، فإن لها في كل مرتبة عليك حقاً يجب إيصالها إليه. «و» كذلك «لعينك»؛ فلا تمنعها عن حقها، كالنوم مثلاً، كل منع. «و» كذلك «لزورك» الذين يزورونك الحديث. این است بیان حال ارباب سؤال به لسان مقال. ۹

- واز اولیاء الله طایفه ای هستند که بالکلیه زبان مقال از سؤال فرو بسته اند و همواره در زاویه سکوت و رضا نشسته.
- ۱۲ از رضا که هست رام آن کرام جستن دفع قضاها شد حرام در قضا ذوقی همی بینند خاص کفرشان آید طلب کردن خلاص و باعث ایشان براین معنی آن است که دانسته اند که هرچه حضرت حق عز شأنه از کمال و نقصان و ربح و خسران نسبت بسا ایشان در قضا سابق خویش تقدیر فرموده است بی آنکه طلب و سؤال و تضرع و ابتهال ایشان در میان باشد بدیشان خواهد رسید. پس ایشان به تطهیر محل که قابل واردات و تجلیات حقانی است مشغول گشته اند و باطن را از کدورات تعلقات فانیه و تخیلات فاسده پاک کرده تا - چون آینه دل های ایشان از زنگ علایق و رنگ عوایق جلاء یابد - اعیان حقایق در وی جمال نماید، و صور تجلیات الهی مکشوف و معاین شود. ۲۱
- اندیشه را رها کن و دل ساده شو تمام چون روی آینه که به نقش و نگار نیست
- ۲۲ چون ساده شد ز نقش همه نقشها در اوست آن ساده روز روی کسی شرمسار نیست چون روی آهنی ز صفا این هنر بیافت تا روی دل چه یابد کور را غبار نیست ۲۷

گویم چه یابد او نه نگویم خمش بهست

تا دلستان نگوید کسو رازدار نیست

۳ و جماعتی از این طایفه مذکوره بعد از علم به قضاء سابق حق سبحانه

و تعالی و تقاعد از تلبس به سؤال و دعاء به یقین می دانند که علم حق سبحانه در

جميع احوال تابع است مرآن امر را که عین ثابتۀ بنده حَالَة الثبوت در غیب

۶ مطلق بر آن بوده پیش از پوشیدن خلعت وجود عینی، و به تحقیق درمی یابند

که آنچه از منافع مرایشان را حاصل است و آنچه از مضار بدیشان و اصل هم از

ایشان است؛ زیرا که حکم قضاء و قدر تابع علم حق است سبحانه، و علم تابع

۹ معلوم - که عین ثابتۀ است. و اِلی هذا اُشار من قال ،

ای عین تو نسخه کتاب اول مشروح در آن صحیفه اسرار ازل

احکام قدر چو بوده در روی مدرج حق کرده به احکام کتاب تو عمل

۱۲ و هیچ جماعت از اهل الله بزرگ قدر تر و صاحب کشف تر از این جماعت

نیستند. ایشان اند که بر سر قدر واقف و مطلع اند.

و این جماعت نیز بر دو قسم اند: یکی آنکه سر قدر را علی طریق

۱۵ الاجمال می دانند، و دیگری آنکه بروجه تفصیل می شناسد. و این قسم اخیر -

که مفصلاً می دانند - اعلی و اتم است از آنکه مجملاً می دانند. (۱۲۸) و این

(۱۲۸). ولیکن این علم تفصیلی در بعضی اوقات نسبت به بعضی از

۱۸ احوال عین ثابتۀ باشد، نه نسبت به جمیع. قال صاحب مفتاح الغیب قدس سره،

«فان قدر له» - ای للانسان - «فی وقت شهود حقیقته، التي هی نسبة معلومیته

فی علم ربّه اُزلاً، و شهد أيضاً أعیان الأحوال اللازمة لتلك الحقیقة علی نحو ما

۲۱ كان الجميع علیه فی علم الله اُزلاً و یکون اُبدأ، عرف حالته ما یتعیّن له من

تلك الأحوال فی هذه النشأة والدار وما شاء الله من العوالم واستشرف علی ما تحتوی

علیه ذاته من الأمور بوجه جملی مع طرف من التفصیل.... وهذا الاطلاع مع عزته

۲۲ وقلته واجدیته والفاهمین له یقل زمانه و یتحیل دوامه لسر یتعذر کشفه و بیانہ....

و صاحب هذا الشأن المشار إلیه یکون فی غالب أمره علی بصیرة من أحواله:

یستقبلها و یتلقاها عن شهود محقق بعلم سابق سواء وافقه أو لم توافقه و سواء

علم حاصل علی سبیل التفصیل یا به اعلام حق باشد بنده را به آنچه عین او اعطاء می کند از علم ، بدان طریق که القاء کند در روح و قلب بنده و او را دانا سازد ۳ بدانکه عین ثابتة او مقتضی این احوال معینہ است، بی آنکه مکاشف شود به عین ثابتہ و احوالش ؛ یا به رفع کردن حجاب از روی عین ثابتہ و اطلاع دادن بر طریق انتقال احوال غیر متناهیہ بر آن، تابنده مشاهده عین ثابتہ کند و مطلع گردد بر لوازم و احوال او. پس اگر عین این عبد مظهر اسم جامع باشد - چون عین ثابتة خاتم النبوة صلی اللہ علیہ وسلم - اطلاع او بر عین خویش عین اطلاع باشد بر جمیع اعیان، چه عین او محیط همه اعیان است، چون احاطة آن اسم که این عین مظهر اوست بر جمیع اسماء را ؛ و اگر قریب باشد بدان عین در احاطه، اطلاع او بر اعیان به حسب آن تواند بود؛ و اگر او را اصلاً احاطه نباشد، جز بر عین خویش مطلع نشود .

۱۲ و این مکاشف مطلع بر عین ثابتة خود از آن قسم دیگر اعلی است ، چه علم او به نفس خود به منزلة علم حق است بدو ، بدان سبب که اخذ این هر دو علم از معدن واحد است - که آن عین ثابتة عبد است. و فرق بین العلمین آن است ۱۵ که علم حق سبحانه بدان عین لذاته است، نه به واسطه امری دیگر؛ و علم عبد به عین خویش و احوالش به واسطه عنایت الهیست در حق او. و عین این عنایت

كانت حسنة أو قبيحة عند الناس أو في نفس الأمر لعلمه أنه لا محيص له عنها . ۱۸ « و يكون في ادعيته أيضاً كذلك: ما اقترن منها بالاجابة، وما تأخرت عنه الاجابة. وأكثر ادعية من هذا شأنه على اختلاف صورها مستجابة ، لأن كشفه يمنعه أن يسأل إلا فيما يجب وقوعه بشرط السؤال أو يمكن . و إنما ذكرت «الامكان» من أجل ما لم يتعين معرفته له تفصيلاً ، بل أخفى سره في ما أجمل له وأبقى عليه من أسباب الرد والمنع لسر الاقتداء والجمع وخفض العبودية و الرفع» ، أريد قوله عليه السلام لما ذكر سؤاله ربه في ثلاث ، فقال ، و«سألته أن لا يجعل بأسهم بينهم، فتمتعنيها» الحديث، وهو صحيح. «فيري فيما رأى من صور أحواله التي يستقبلها صورة الدعاء مع المنع ، و لا يقدر على التوقف والدفع». منه.

- نیز از جمله احوال عین ثابتۀ اوست. و صاحب این کشف چون به عنایت حق
بر احوال عین ثابتۀ خویش مطلع شود، دریابد که این عنایت هم از جمله مقتضیات
۳ احوال عین ثابتۀ اوست. لاجرم گوید ،
کان قدم نیستان شکرم هم زمن می‌روید و من می‌خورم
اما بدان که عنایت حضرت حق و فیض پادشاه مطلق سبحانه و تعالی بر
۶ دو قسم است: قسمی آن است که عین ثابتۀ به استعداد خود اقتضای آن می‌کند؛
و این عنایت به حسب فیض مقدس است و تابع مرعین ثابتۀ را. و قسمی دیگر
آنکه ذات الهیه مقتضی آن است ، نه عین ثابتۀ ؛ و این عنایت به حسب فیض
۹ اقدس است، که اعیان و استعداداتش اثری از آثار اوست، و فیض مقدس نیز
تابع اوست . فالأمر کله يرجع إليه سبحانه ، منه ابتداءه و إليه انتهاؤه ؛ ولا
إله غیره .



(٣)

فص حكمة سبوحية في كلمة نوحية

- ٣ «السبوح» المسبوح والمنزه عن كل نقص وآفة ، كـ «القدوس» بمعنى المقدس. ولما كان بعد المرتبة الالهية والمبدئية عالم الأرواح ، التي هي العقول المجردة ، ولهم تنزيه الحق سبحانه من النقائص الامكانية - لأن جميع كمالاتهم بالفعل موجودة ، ونقصانهم إنما هو احتياجهم وإمكانهم بحسب وجوداتهم المتعيّنة وذواتهم المتقيّدة؛ وكل منزّه إنما هو ينزّه الحق عمّا فيه من النقص -
- ٤ أردف الحكمة النفثية بالحكمة السبوحية. ولما كان الغالب على نوح عليه السلام تنزيه الحق سبحانه ، لكونه أوّل المرسلين - و من شأن الرسول أن يدعو أمته إلى الحق الواجب المنزه عن النقائص الامكانية و ينفي الالهية عن كل ما وقع عليه اسم «الغيرية»؛ وإن كان يعلم أنه أيضاً مجلى إلهي - و كان الغالب على قومه
- ١٢ عبادة الأصنام، وهو ينزّه عنها، قارن الحكمة السبوحية بالكلمة النوحية. ولما كانت الحكمة السبوحية عبارة عن علوم ومعارف متعلّقة بتنزيه الحق سبحانه، صدر النص المشتمل عليها بالبحث عن التنزيه، فقال ،
- ١٥ التنزيه ، أي تنزيه الحق سبحانه ، الصادر من العبد المنزه عن أمور بموجب استحسانه و استباحه بفكره العادي وعقله العرفي تحديداً و تخصيص منه للمنزه الحق سبحانه بما عدا ما يثبت له تلك الأمور ، إذ قد ميزه أي العبد
- ١٨ المنزه الحق المنزه ، عما لا يقبل التنزيه عن تلك الأمور ، ولا يكون تلك

- ۳ الأمور منتفیه عنه. ولا شك أن تمييزه عنه تحديد و تخصيص له بما سواه، فيكون التنزيه عين التحديد. وعلى قياس ذلك، فالاطلاق أيضاً لمن يجب له هذا الوصف، أي الاطلاق، و يتقيد به، تقييد له بالاطلاق. فما ثمة، أي عند التقييد بالاطلاق، الا إله مقيد بالاطلاق، أعلاه العبد المنزه باطلاقه، أي جعل رتبته فوق رتبة المقيّدات بسبب تقييده له بالاطلاق؛ ولم ينبّه أن ذلك أيضاً تقييد مناف للاطلاق الحقيقي، إذ الاطلاق الحقيقي يشترط فيه أن يتعقل بمعنى أنه وصف سلبي، لا بمعنى أنه إطلاق ضده التقييد - بل هو إطلاق عن الوحدة والكثرة المعلوماتين و عن الحصر أيضاً في الاطلاق والتقييد و في الجمع بين كل ذلك أو التنزه عنه - فيصح في حقه كل ذلك حال تنزهه عن الجميع. فنسبة كل ذلك إليه و غيره و سلبه عنه على السواء؛ ليس أحد الأمرين بأولى من الآخر.
- ۱۲ وكما أن المنزه بالتنزيه العقلي ناقص المعرفة - لكونه مقيّداً للمطلق و محدداً لما لاحد له - فكذلك المشبه من غير تنزيه غلط، لأن التشبيه تقييد و تحديد أيضاً للمطلق - الذي لا احد له يقيده و يحصره. و ذلك لأن المشبه يشبهه تعالى بالجسمانيات و يحصره فيها، والمنزه ينزهه عنها كذلك. فكل واحد منهما يقيده إذن بمفهومه و يحدده بمعلومه. و حقيقته تعالى تقتضي الاطلاق واللاحصر.
- ۱۸ قائل به تنزيهه بلا تشبيه از آن جهت كه مقيّد حق مطلق است ناقص المعرفة است، زیرا كه محدّد حق غير محدود است. پس به مقدار آن امور كه حق را از آن تنزيه کرده است از معرفت تعيّنات نور و تنوعات ظهور او سبحانه محروم و مهجور است.
- ۲۱ لا تقل دارها بشرقى نجد كل نجد للسامرية دار و لها منزل على كل ماء و على كل دمنة آثار
- ۲۴ و همچنين مشبه من غير تنزيه ناقص است - همچون مجسمه، كه در تشبيه حدی پیدا کردند و مطلق را مقيّد دانست.
- ۲۷ اما کسی كه میان تنزيه و تشبيه جمع كرد و هر يك را در مقام او ثابت داشت و حق را سبحانه و تعالى بوصفی التنزيه و التشبيه نعت كرد، فهو العارف

- المحقّ والكامل المحقّق. قال الشيخ رضی الله عنه،
 فان قلتَ بالتنزیه كنتَ مقیداً وإن قلتَ بالمشابهة كنتَ محدّداً
 ۳ وإن قلتَ بالأمرین كنتَ مسدّداً (۱۲۹) و كنتَ إماماً فی المعارف سیّداً
 یعنی ، چون دانستی که هیچ تنزیهی بی شائبه تقیید نیست ، و هیچ تشبیهی
 بی غائله تحدید نی ؛ پس اگر قائل به تنزیه شوی ، مقید باشی ، و اگر
 ۶ قائل به تشبیه گردی ، محدّدی . و اگرین الأمرین جمع کنی ، بر طریق استقامت و
 سدادی ، و در میان ارباب معارف امام و اوستاد ؛ زیرا که روی به متابعت
 انبیاء علیهم السلام نهاده ای ، و داد این دو مقام کما ینبغی داده . تنزیه از حیث
 ۹ حقیقت و ذات و تجرّد از مظاهر کائنات است ، و تشبیه به اعتبار ظهور او در
 مراتب اکوان و نمود او در ملابسات اشکال و الوان . و فی المثنوی المولوی قدس
 سرّ من افاده :
- ۱۲ گاه خورشید و گهی دریا شوی گاه کوه قاف و گاه عنقا شوی
 تو نه این باشی نه آن در ذات خویش ای برون از وهمها وز بیش بیش
 از تو ای بی نقش با چندین صورت هم موحد هم مشبه خیره سر
- ۱۵ قدوة المحققین شیخ صدرالدین قونیوی رضی الله عنه در کتاب مفتاح
 الغیب به اعتبار مرتبه تنزیه می فرماید ، « کل ما یدرک فی الأعیان و یشهد من
 الأكوان بأی وجه أدركه الانسان و فی ای حصره حصل الشهود - ماعدا الإدراک
 ۱۸ المتعلق بالمعانی المجردة والحقائق فی حصره عینها بطریق الكشف ، و لذلك
 قلت ، « فی الأعیان » ، ای ما أدرك فی مظهر ما ، کان ما کان - فانما ذلك المدرك
 ألوان و أضواء و سطوح مختلفة کیفیة ، متفاوتة کمیة ، أو أمثلتها تظهر فی
 ۲۱ عالم المثال المتصل بنشأة الانسان أو المنفصل عنه من وجه علی نحو ما فی الخارج
 أو ما مفرداته فی الخارج . و كثرة الجميع محسوسة ، والأحادية فیها معقولة أو
 محدوسة . و كل ذلك أحكام الوجود - أو قل ، « صور نسب علمه » ، أو « صفات لازمة
 ۲۴ له من حیث اقتترانه بكل عین موجود بسرّ ظهوره فیها و بها ولها و بحسبها » ، کیف
 شئت و أطلقت - لیس هو الوجود ، فان الوجود واحد ، ولا یدرک بسواه من
 حیث ما یغایره .»

- ٣ ودر تفسير فاتحه به اعتبار مرتبه تشبيه مى فرمايد، «كل ما يرى ويدرك بأى نوع كان من أنواع الادراك، فهو حق ظاهر بحسب شأن من شؤونه القاضية بتوابعه وتعدده ظاهراً من حيث المدارك، التى هى أحكام تلك الشؤون، مع كمال أحديته فى نفسه، أعنى الأحديّة التى هى منبع لكل وحدة و كثرة و بساطة و تركيب و ظهور و بطون. فافهم.»
- ٤ و چون شيخ رضى الله عنه تشبيه كرد بر نقصان معرفت حق سبحانه و تعالى به حسب صفات تنزيهى فحسب، و حال معرفت اوبه اعتبار تشبيه فقط به مقايسه معلوم شد، تصريح مى فرمايد به معرفت كامله جامعه بين التشبيه والتنزيه، كه بنده از قبيل شارع به آن مأمور است، و به مقتضای شرايع بر آن مأجور.
- ٩ پس مى گويد، واعلم أن الطريق الحق الذى طلب الله سبحانه بمثل قوله، «أحْبَبْتُ» أو «أردتُ أن أعرف، فخلقت الخلق»، أن يعرفوه به هو ما جاءت به ألسنة الشرائع (١٣٥) المنزلة على الرسل صلوات الله عليهم أجمعين - كما يشير إليه قوله، «وتعرفتُ إليهم»، أى بألسنة الشرائع، «فعرفوني»، أى على ما عرفتهم فيما تعرفتُ إليهم - فى وصفه الجامع بين التنزيه والتشبيه؛ لأنه تعالى نزّه وشبّه و جمع بينهما فى آية واحدة، فقال، «ليس كمثل شىء»، فنزه، «وهو السميع البصير»، فشبّه. و هو جمع بينهما. بل فى نصف هذه (١٣٥). قال رضى الله عنه فى الفتح المكى فى تفسير قوله تعالى، «وَلْيُؤْمِنُوا بِي»، و لئىكن إيمانهم بى، لا بأنفسهم، لأنه من آمن بنفسه، لا بالله، لم يستوعب إيمانه ما استحقتّه. فاذا آمن بى، و فى الأمر حقّه، فأعطى كل ذى حق حقّه. و هذا هو الذى يصدق بالأخبار كلها. و من آمن بنفسه، فانه مؤمن بما أعطاه دليله؛ و الذى أمرته بالإيمان به متناقض الدلالة متردد بين تشبيه و تنزيه. فالذى يؤمن بنفسه يؤمن ببعض و يكفر ببعض تأويلاً، لا رداً. فمن تأول، فإيمانه بعقله، لا بى. و من ادعى فى نفسه أنه أعلم منى، فمأعرفنى ولا آمن بى. فهو عبد يكذبنى فيما تسببته إلى نفسى بحسن عبارة. فاذا سئل، يقول، «أردتُ التنزيه». وهذا من حيل النفوس بما فيها من العزة و طلب الاستقلال والخروج عن الاتباع. منه.

- الآية - وهو قوله، «ليس كمثله شيء» - جمع بين التنزيه والتشبيه على قول من يقول، «إن الكاف غير زائدة»، فإن فيه نفى مماثلة الأشياء لمثله. فمثله المنزه، وهو إثبات للمثل المنزه. وهو عين التشبيه في نفس التنزيه، بمعنى أن المثل إذا نُزِه، فبالأولى أن يكون الحق منزهاً عن كل ما يُنزه عنه مثله، لأنّ تنزيه المثل المثبت في هذه الآية موجب لتنزيهه بالأحرى والأحق. (۱۳۱).
- و كذلك النصف الثاني: فأنّه صريح في التشبيه، ولكنّه في التحقيق و تدقيق النظر الدقيق عين التنزيه الحقيقي في صورة التشبيه، لأنّ قوله، «و هو السميع البصير»، (۱۳۲) يفيد تخصيصه بآيات السميعية والبصيرية، بمعنى
- ۹ (۱۳۱). وأيضاً لما تقرر وجوده سبحانه، فانتفاء مثل مثله لا يمكن إلا بانتفاء مثله، لأنّه لو كان له مثل، لكان هو سبحانه مثلاً لمثله، فلا يصح حينئذ انتفاء مثله. فافهم. منه.
- ۱۲ (۱۳۲). قال بعضهم قدس الله أسرارهم، «السمع والبصر وغيرهما من الصفات في أي موصوف كان هو لله سبحانه حقيقة». وقوله تعالى، «وهو السميع البصير»، إشارة إلى تخصيصه عز وجل بالصفات والأسماء». وفي
- ۱۵ المنوى المولوى قدس الله سره:
- خلق را چون آب دان صاف و زلال
علمشان و عدلشان و لطفشان
۱۸ پادشاهان مظهر شاهى حق
قرنها برقرنها رفت اى همام
آب مبدل شد در اين جو چند بار
داد داد حق شناس و بخشش
۲۱ عكس آخر چند پايد در نظر
حق چو بخشش كرد بر اهل نياز
۲۲ فربهى گر رفت حق در لاغرى
جان چه باشد كمش تو سازى مستند
منه.
- اندر آن تابان صفات ذوالجلال
چون ستاره چرخ درآب روان
عالمان مرآت آگاهى حق
وين معانى بر قرار و بر دوام
عكس ماه و عكس اختر برقرار
عكس آن دادست اندر پنج و شش
اصل بينى پيشه كن اى كج نظر
با عطا بخشيدشان عمر دراز
فربهى پنهانت بخشد آن سرى
چون به عشق خویش زنده ات می کند

۳ آنه لاسمیع ولا بصیر فی الحقیقه إلا هو . فهو السميع بعین سمع کل سمیع و البصیر بعین بصر کل بصیر . فهو تنزیهه تعالی عن أن یشارکه غیره فی السمع والبصر . وهو حقیقه تنزیهه المحققین .

۶ فلا یتعداده ، ای لایتجاوز ما جاءت به السنة الشرائع فی وصفه تعالی ، عقل منور و فهم کامل . بل یؤمن به علی الوجه الذی اراده الله من غیر تأویل بفکره . فتنزیهه الفکری یجب أن یشارکه بما أنزله علی السنة الرسل صلوات الله علیهم و فی کتبه المنزلة علیهم ؛ و إلا ، فهو منزّه عن تنزیهه العقول البشرية بأفکارها ، فانّ العقول المتعینة فی القوی المزاجية المقيّدة الجزئية مقيّدة جزئية كذلك بحسبها - وأنتی للمقيّد الجزئی أن یدرك الحقائق المجردة المطلقة من حیث هی كذلك إلا أن ینطلق عن قیودها ، أو یتقیّد المطلقات بحسب شهودها و وجودها ؟

۱۲ هرچه در عقل و وهم و فهم و حواس و قیاس گنجد ذات حق سبحانه از آن منزّه و مقدّس است ، چه این همه محدثات اند ، و محدث جز ادراک محدث نتواند کرد . دلیل وجود او هم وجود اوست ، و برهان شهود او هم شهود او .

۱۵ تو بدو بشناس او را نی به خود
راه ازو خیزد بدو نی از خود
و صاحب روشنائی حکیم سنائی فرماید قدّس سرّه ،

۱۸ عقل رهبر ولیک تا در او
گرنه ایزد ورا نمودی راه
بخودش کس شناخت نتوانست
ذات او هم بدو توان دانست

۲۱ ای شده از نهاد خود عاجز
تو که در ذات خود زبون باشی
عقل بسی کحل آشنائی او
کی شناسی خدای را هرگز
عارف کردگار چون باشی
بی خبر بوده از خدائی او
۲۲ نیست از راه وهم و عقل و حواس
عقل را خود کسی کند تمکین
کم ز گنجشگی آید از هیبت
جز خدا هیچ کس خدای شناس
در مقامی که جبرئیل امین
جبرئیلی بدان همه صولت

- قد علم مما ذكر أن معرفة الحق سبحانه بعد ورود الشرائع وإرسال الرسل
 إنما هي بالجمع بين التنزيه والتشبيه على وجه يطابق ما جاءت به الشرائع . و
 ۳ أما قبل ورود الشرائع و أخذ العلم والمعرفة منها ، فالعلم به سبحانه تنزيهه
 عن سمات الحدوث والتركيب والافتقار . وهو التنزيه المشهور عقلاً ، ولا
 يتجاوزه العقل بمقتضى فكره أصلاً .
- ۶ فالعارف حقيقة صاحب معرفتين : إحداهما معرفة يقتضيها العقل
 والدليل قبل ورود الشرائع و أخذ العلم والمعرفة منها . و ثانيتهما معرفة
 تلقاها العارف وقتيلتها من قبل الشارع . ولكن شرطها ، أى شرط المعرفة
 ۹ المأخوذة من الشارع ، أن يرد العارف علم ما جاءت الشرائع به عن الدليل
 العقلى الى الله سبحانه و يؤمن به و بكل ما جاءت به الشرائع على الوجه الذى
 أراد الله سبحانه ، من غير تأويل بفكره ولا تحكّم على ذلك برأيه وأمره ، لأن
 ۱۲ الشرائع إنما أنزلها الله سبحانه لعدم استقلال العقول البشرية بادراك الحقائق
 على ما هي عليه فى علم الله سبحانه .
- فان كشف الله سبحانه له ، أى للعارف ، عن العلم بذلك ، أى بما جاءت
 ۱۵ به الشرائع ، و وهبه علماً بمراده من الأوضاع الشرعية و متنحه اطلاعاً على
 حكمه من الأحكام الدينية الأصلية و الفرعية بالآخبارات الالهية - التى يحيلها
 العقل بقوته الفكرية - فذلك الكشف والاطلاع من باب العطاء الالهى والفيض
 ۱۸ الرحمانى الذاتى . وقيد «الذاتى» لم يوجد فى بعض النسخ . و قد تقدم
 بيان العطاء الالهى و أقسامه فى فص شيت عليه السلام؛ فمن أراد الوقوف عليه ،
 فليرجع إليه .
- هرچند عقل به قوت فكريه و دلايل نظريه تنزيه حق كند، چنان نباشد
 ۲۱ كه به اتباع رسل كند ، چه فرموده رسل فرموده حق است سبحانه ؛ و
 چنانچه حق ذات خود را داند ، كسى ديگر نداند . و يكسى از حكمتهاى
 ۲۴ ارسال رسل صلوات الله عليهم آن است كه عقول بشرى به استقلال از ادراك
 حقايق اشياء عاجز است - و چگونه عاجز نباشد ، كه عقل نيز مقيد است
 به آنچه حاصل است نزد او و از آن تجاوز نمى تواند كرد؛ والله تعالى شأنه أن
 ۲۷ يحيط به فكر .

- ۳ واگر علی سبیل الذرّه بعضی از عقول چنان افتد در استعداد خویش که دریافت حکمت احکام حق تعالی بروجهی تواند کرد که مطابق فرموده رسل باشد و موافق اوضاع شریعت، این از قبیل فیض الهی و تعلیم سبحانی باید شمرد، و اضافت آن به فکر عقل نتوان کرد.
- ۶ پس تنزیه و تقدیسی که لایق جناب رب الارباب است آن باشد که انبیاء و رسل از آن اخبار کرده باشند به لسان شریعت خود، یا آنکه سیمرغ روح کاملی به ذرّوه کوه قاف معارف برپرد و غطاء از بصر بصیرت او برداشته شود، تا به مکاشفه و مشاهده بیند آنچه بیند و رسد به آنچه رسد؛ و فتکشفنا
- ۹ عنك غطاءك فبصرک اليوم جدید» وصف حال او گردد. هر تنزیه و تقدیس که او کند البته موافق شریعت باشد، که از منبع حقیقت آورده بود؛ و معتمد علیه آن است، زیرا که از کشف تام آید، و باقی خام و ناتمام بود.
- ۱۲ اعلم أن المعرفة الحاصلة للعقلاء توجب باتفاقهم و تقتضي باجماعهم وإطباقهم تنزیه الحق سبحانه عن صفات المحدثات والجسمانيات وسلب النقائص عن جنابه و نفی النعوت الكونية الحدوثية عنه. فالعقول مطبقة على ذلك. ولو
- ۱۵ كان المراد الالهي من معرفته هذا القدر، لكان بالعقول استغناء عن إنزال الشرائع والكتب و إظهار المعجزات والآيات لأهل الحجب. ولكن الحق سبحانه وتعالى غني عن تنزیه العقول بمقتضى أفكارها المقيّدة بالقوى الجزئية المزاجية ويتعالى
- ۱۸ عن إدراكها ما لم تتصل بالعقول الكلية. فاحتاجت من حيث هي كذلك في معرفته الحقيقية إلى اعتناء ربّاني و إلقاء رحمانی يهبها استعداداً لمعرفة ما لا يستقلّ العقول البشرية بإدراكه مع قطع النظر عن الفيض الالهي. فلما جاءت السنة
- ۲۱ الشرائع بالتنزیه والتشبيه والجمع بينهما، كان الجنوح إلى أحدهما دون الآخر باسحسان فكري تقيّداً أو تحديداً للحق بمقتضى الفكر والعقل من التنزیه عن شيء أو أشياء أو التشبيه بشيء أو أشياء. بل مقتضى العقل المنصف المتصّف
- ۲۴ بصفة نصفه أن يؤمن بكل ما وردت به الشرائع على الوجه المراد للحق من غير جزم بتأويل معين ولا جنوح إلى ظاهر المفهوم العام، مقيّداً بذلك، ولا عدول إلى ما يخرج عن ظاهر المفهوم من كل وجه، محدداً لذلك.
- ۲۷ ولكن الأحق والأولى أن نأخذ القضية شرطية، فنقول، إن شاء الحق

- سبحانه ، ظهر في كل صورة ؛ و إن لم يشاء ، لم تنصف إليه صورة . بل الحق أن الحق منزّه في عين التشبيه و مطلق عن التقيّد و الحصر في التشبيه و التنزيه .
- و ذلك لأنّ التنزيه عن سمات الجسائيات و صفات المتحيّزات تشبيه استلزامي و تقييد تضمّني بالمجرّدات العريّة عن صفات الجسمانيات من العقول و النفوس -
- التي هي عريّة عن سمات المتحيّزات ، بريّة عن أحكام الظلمانيات . و إن نزّه الحقّ أيضاً منزّه عن الجواهر العقلية و الأرواح العلية و النفوس الكلية ، فذلك أيضاً تشبيه معنوي بالمعاني المجرّدة عن الصور العقلية و النسب الروحانية و النفسانية . و إن نزّه عن كل ذلك ، فذلك أيضاً إلحاق للحقّ بالعدم ، إذ الموجودات المنحققة الوجود و الحقائق المشهودة على النحو المعهود منحصرة في هذه الأقسام الثلاثة ؛ و الخارج عنها تحكّم وهمي و توهم تخيّل ، لا علمي ؛ و ذلك أيضاً تحديد عدمي بعدمات لا تتناهي . و على كل حال ، فهو تحديد و تقييد .
- و ذلك تنزيه ليس له في التحقيق وجه سديد ، و حقيقة الحقّ المطلق تأباه و تنافيه . و لاسيّما و قد نزلت الشرائع بحسب فهم المخاطب على العموم ، و لا يسوغ أن يخاطب الحقّ عبده بما يخرج عن ظاهر المفهوم . فكما أمرنا أن نكلّم الناس بقدر عقولهم ، فلا يخاطبهم أيضاً كذلك إلا بمقتضى مفهومهم و معقولهم . ولو لم يكن المفهوم العامّ معتبراً من كل وجه ، لكان ساقطاً ، و كانت الاخبارات كلها مرموزة . و ذلك تدليس ، (۱۳۳) و الحقّ تعالى يجلّ عن ذلك .
- فيجب الايمان بكل ما أخبر به من غير تحكّم عقلي و لا تأويل فكري ، إذ لا « يعلم تأويله إلا الله » و الراسخون في العلم يقولون آمناً به . (۱۳۴)

- (۱۳۳) . « التدليس » ... كتمان عيب السلعة عن المشتري ؛ و « المدالسة » كالمخادعة . صحاح . منه .
- (۱۳۴) . قال بعضهم قدّس الله أرواحهم ، جملة صفاتي كه در قرآن و حديث آمده است ، و عقل و وهم ما از آن معنی تشبيه فهم می کنند و از ادراك حقيقت آن كما هو مراد الله و رسوله في نفس الأمر قاصر اند و از آن جهت به تأويل ميل می کنند - مثل « وجه » و « عين » و « يد » و « يمين » و « اصبع » و « قبضة » و « جنب » و مانند اينها و همچون « ضحك » و « تعجب » و « تردّد » و امثال اينها - اين جمله را صفات او می بايد دانست و بهوي اضافت كرد ، امّا نه به معنی تشبيه و تأويل و تصرف به عقل و وهم در اين جمله ، بل به معنی ای كه او داند و او خواهد و لایق حضرت او باشد . منه

- و حيث أقرت العقول بالعجز عن إدراك الحقائق ، فعجزها عن إدراك حقيقة الحق أحق ؛ فلا طريق لعقل عاقل ولا وجه لفكر مفكر أن يتحكم على الذات الالهية باثبات أمر لها أو سلب حكم عنها إلا باخباره عن نفسه، فإن الذات المطلقة غير منضبطة فى علم عقلى ولا مدركة بفهم فكرى، ولا سيما لوجه للحكم بأمر على أمر إلا بادراك المحكوم به وبالمحكوم عليه وبالحكم حقيقة وبحقيقة النسبة بينهما. وهذا مقرر عقلاً وكشفاً وإيماناً؛ فليس لأحد أن يتحكم بفكره على إخبارات الحق عن نفسه و بأولتها على ما يوافق غرضه ويلائم هواه؛ فإن الاخبارات الالهية مهما لم يرد فيها نص بتعيين وجه و تخصيص حكم ، فهى متضمنة لجميع المفهومات المحتملة فيها من غير تعيين مفهوم دون مفهوم . وهى إنما تنزل فى العموم على المفهوم الأول و فى الخصوص على كل مفهوم يفهمه الخاصة من تلك العبارة . (١٣٥) والحق إنما ذكر تلك العبارة عالماً بجميع المفهومات ، محيطاً بها. وجميعها مراد له بالنسبة إلى كل فاهم ؛ ولكن بشرط الدلالة اللفظية بجميع وجوه الدلالة المذكورة على جميع الوجوه المفهومة عنها فى الوضع العربى أو غيره، أى لغة كانت تلك الاخبارات بها؛ لأن للحق ظهوراً فى كل مفهوم و معلوم و ملفوظ و مرقوم ، وفى كل موجود موجود ، سواء كان من عالم الأمر أو من عالم الخلق أو من عالم الجمع. فهو الظاهر فى الكل بالكل، وهو عين الكل والجزء وكل الكل. فهو الظاهر فى كل مفهوم بحسبه ، غير
- ٣
- ٦
- ٩
- ١٢
- ١٥
- ١٨ (١٣٥). و فى تفسير الفاتحة : ما من كلمة من كلمات القرآن مما يكون لها فى اللسان عدة معانٍ إلا وكلها مقصودة للحق ؛ ولا يتكلم متكلم فى كلام الحق بأمر يقتضيه اللسان الذى نزل به، ولا يقدر فيه الأصول الشرعية المحققة ، إلا وذلك الأمر حق ومراد الله، فاماً بالنسبة إلى الشخص المتكلم وإما بالنسبة إليه وإلى من يشاركه فى المقام والذوق والفهم . ثم كون بعض معانى الكلمات فى بعض الآيات والسور أليق بذلك الموضع و أنسب الأمور مستروحة من قرائن الأحوال، كأسباب النزول وسياق الآية والقصة أو الحكم أو رعاية الأعم والأغلب من المخاطبين وأوائلهم ونحو ذلك. فهذا لا ينافى ما ذكرنا، لأن للقرآن ظهوراً و بطناً وحداً و مطلعاً، ولبطنه بطن إلى سبعة أبطن أو إلى سبعين. منه.
- ١٨
- ٢١
- ٢٢

- منحصر فيه ولا في غيره من المفهومات . و هو الباطن عن كل فهم و مفهوم ، إلا
من رزق الله تعالى فهم الأمر على ما هو عليه : وهو أن يرى أن العالم صورة الحق ،
وهوية العالم هوية الاسم «الظاهر» ، وصورة العالم هو الاسم «الظاهر» ، و هوية
العالم هو الاسم «الباطن» ، وهو من حيث هو المطلق عن التقييد بالظاهر والباطن و
الحصر في الجمع بينهما : و هو الغير المتعين المطلق مطلقاً في عين تعينه بعين
كل عين من أعيان العالم . فافهم . والله الملهم .
- حضرت حق سبحانه و تعالی متجلی و ظاهر است در هر مفهوم و مدرک ،
و مخفیست و باطن از هر فهم و ادراک - مگر از فهم کسی که همه عالم را صورت
حق و مظهر هویت او داند ، و در مقام اضمحلال رسوم و آثار هستی موهوم
خوبش به حکم «بی یبصر» هم به بصر حق مشاهده او در جمیع مظاهر تواند .
بایزد رحمه الله می گوید ، « سی سال است که با حق سخن می گویم ، و خلق
پندارند که با ایشان می گویم . اما بیاید دانست که این فهم نیز به حسب ظهور و
تجلی حق است ، نه به حسب حقیقت ، از آنکه حقیقت و ذات حق ابدأ از مدارک
فهوم بیرون و از حیث احاطه افزون است .
- «آن» مگو چون در اشارت نایدت دم مزن چون در عبارت نایدت
نی اشارت می پذیرد نی نشان نی کسی زو علم دارد نی عیان
و مشاهده او به حسب ظهور و تجلی بوجه تفصیل در جمیع مظاهرش نیز متعذر
است ، زیرا که تفصیل مظاهر حق سبحانه غیر منتهی است ، اگر چه به حسب
امتهات نهایت پذیر تواند بود . والله أعلم .

(٤)

فص حكمة قدوسية في كلمة ادرسية

- ٣ إنَّما ذكر الشيخ رضى الله عنه إدريس بعد نوح لمناسبة مخصوصة بينهما من حيث أنَّ الصفة القدوسية تلى الصفة السبوحية فى المعنى والمرتبة : فإنَّ « السبوح » هو المبرأ المنزه عن أن يلمَّ به نقص ، (١٣٤) و « القدوس » هو الطاهر المقدس عما يتوهم فيه من إمكان تطرُق نقصٍ ما إليه بشينه . (١٣٧) ٤
- وأمَّا سرُّ اختصاص هذه الصفة بإدريس ، فلاجل أنَّ الكمال الذى حصل له إنَّما كان بطريق التقديس . وهو تروحه وانسلاخه عن الكدورات الطبيعية و النقاىص العارضة له من المزاج العنصرى . ٥
- « قدوس » به معنى مقدس است ، مشتق از تقديس . و « تقديس » در لغت تطهير است و در اصطلاح تطهير حق از هر چه لايق جناب او نيست ، از امكان و ١٢
- (١٣٤) . فى السبوحية نفي تطرُق النقص ، و فى القدوسية نفي إمكان التطرُق . فالقدوس أبلغ ، ولهذا أختر . منه .
- (١٣٧) . قال بعضهم ، التقديس هو تطهير الذات عما يشوب به صرفاً ١٥
- تنزهاً وخالص إطلاقها من التباعد عن القيود الذى يستلزم التحديد على ما يتضمَّنه معنى التسييح . فيكون أتمَّ فى نادية تلك الحقيقة منه ، و لذلك تراه مطلقاً منتسباً إلى الحق دون التسييح فى قوله تعالى ، « و نحن نُسبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ » . منه . ١٨

- ۳ احتیاج و نقایص کونیه مطلقاً ، و از جمیع آنچه معدود باشد از کمالات نسبت با غیر او از موجودات مجردة و غیر مجردة ؛ زیرا که حق سبحانه و تعالی و کمالات ذاتیه او اعلاست از هر کمال که مدرک گردد به عقل و وهم و خیال، چنانکه اهل کمال در مخاطبه جناب کبریا و جلال او گفته اند ،
- ۶ ای پاک ز نقص وای مبرا ز عدم در وصف تو کی پیش نهاد عقل قدم کی کور به سمع بیند الوان و صور یا کر به بصر بشنود الحان و نغم ، از آنکه کمالات منسوبه به غیر حق منزّل است از مقام اصلی و متقیّد و خارج از اطلاق حقیقی و متفرّع بر کمال الهی .
- ۹ و «قدوس» از روی کیفیت و کمیت اخص است از «سبوح» ، یعنی اشدّ و اکثر است در تنزیه ، چنانکه در مقام تنزیه به حسب ذات می گوئی ، «جلّ الحق أن یُنزّه و یُسبّه» . پس تنزیه می کنی از تنزیه و تشبیه . و این اگر چه نوعیست از تنزیه، ولی مبالغه در وی بیشتر است، چنانکه «فناء عن الفناء» ابلغ است از «فناء» .
- ۱۵ و می شاید که گویند، «تسبیح» تنزیه است به حسب مقام جمع فقط ، و «تقدیس» به حسب مقام جمع و تفصیل ؛ پس از روی کمیت اکثر باشد . و لهذا می گویند ، «تنزیه نوح علیه السلام تنزیه عقلی بود ، و تنزیه ادریس علیه السلام تنزیه عقلی و نفسی» (۱۳۸)
- ۱۸ و چون این حکمت را از روی معنی و مرتبه مناسبتی با حکمت متقدّمه
-
- (۱۳۸) . و الفرق بین التنزیه النوحی والادریسی أنّ دعوة نوح علیه السلام وذوقه تنزیه عقلی ، و تنزیه ادریس علیه السلام تنزیه عقلی و نفسی ، فانّ ادریس علیه السلام ارتاض حتّی غلبت روحانیته علی طبیعته و مزاجه ، فتروحن وکان کثیر الانسلاخ و المعراج . وخالط الملائکة و الأرواح وعاشرهم . و خرج عن صنف البشر وبقی ستّة عشر سنّة لم ینم ولم یأکل ، حتّی بقی عقلاً مجرداً و عرج به إلی السماء ؛ بخلاف نوح علیه السلام ، لأنّه کان قائماً بحفظ النفس و الروح و تزویج ، و ولد له ، و هو الأب الثانی . فتنزیه ادریس ابلغ و أتمّ ، فانه نزّه الحق من حیث تعینّه فی عینه عن أوساخ الطبیعة و الجسمانیات وبقی فی نفسه عقلاً مجرداً ، و سقطت عنه شهوته . منه .
- ۲۱
- ۲۴
- ۲۷

- بود، شیخ قدس سره هر دو را مقارن یکدیگر ساخت. و چون ابلغ به تأخیر
اولی است، قدوسی را از سبوحیه تأخیر کرد، باوجود آنکه نوح علیه السلام
به حسب زمان از ادریس علیه السلام متأخر است. (۱۳۹) ۳
- و این حکمت را تخصیص به ادریس علیه السلام از آن جهت مناسب
دید که ادریس مبالغه داشت در تطهیر نفس خویش به ریاضات شاقه و در
تقدیس از صفات حیوانیه، تا روحانیت او بر حیوانیتش غالب شد، و
کثیرالانسالخ گشت از بدن وصاحب معراج آمد، و او را مخاطبه باملایکه و
ارواح مجرّده دست داد. و گویند، «شانزده سال نخورد و نخفت، تا عقل
مجرّد باقی ماند.» ۹
- ولما نزل فیہ علیہ السلام أنّه رفیع مکاناً علیاً، وکان العلوّ علی قسمین،
أشار رضى الله عنه إليهما بقوله، العلوّ، أى العلوّ المتفاهم لجمهور الخلائق، (۱۴۰)
علوان : ۱۲
- أحدهما علو مكان . و ما يقتضى نسبة العلوّ المكانی إليه سبحانه هو
مثل قوله تعالى ، « الرحمن على العرش استوی » ، فان العرش أعلى الأماكن ،
و هو مستوی علیہ بحسب ظهوره فیہ . (۱۴۱) و مثل العناء المذكور فی قوله
۱۵
- (۱۳۹) : روی ابن الجوزی فی تاریخہ عن ابن عباس رضی الله عنهما أنّه
قال ، « أول نبی بُعث فی الأرض بعد شیث ادریس علیهما السلام . » ونقل أيضاً
عن علماء السیر أنّ الله تعالى نبأ ادریس فی حیوة آدم علیه السلام قد مضى من
۱۸ عمر آدم ستمائة و اثنان و عشرون سنة . و ذکر أيضاً أنّ نوحاً علیه السلام ولد
بعد وفاة آدم بمائة وست و عشرين سنة ، وهو من أولاد ادریس ، فأنّه نوح بن
۲۱ لمك بن متوشلخ بن ادریس علیهما السلام . منه .
- (۱۴۰) . وإنما قیّد بذلك لمكان العلوّ الحقیقی الذاتی ، كما سیجیء .
منه .
- (۱۴۱) . قال بعضهم قدس الله ارواحهم ، «حق تعالى بر عرش مستویست»
۲۴ نه به معنی ای که مفهوم خلق باشد از استقرار و تمکّن و جهت و نشستن و خاصتن
و تکیه زدن و احاطه ذات او به مکان با احاطه مکان به ذات او ، تعالی الله عن

- ۳ صلی الله علیه وسلم ، «كان في عمام ما فوقه هواءٌ و ما تحته هواءٌ» ، في جواب الأعرابي حيث قال ، «أين كان ربنا قبل أن يخلق خلقه؟» . و مثل السماء المذكور في قوله تعالى ، «وهو الذي في السماء إله» ، و في الحديث الوارد بنزوله سبحانه كل ليلة إلى السماء الدنيا . (۱۴۲)
- ۶ و ثانيهما علو مكانة ، أي مرتبة . وما يقتضي نسبة علو المكانة إليه قوله ، «كل شيء هالك الا وجهه» ، وقوله ، «و إليه يُرجع الأمر كله» ، وقوله ، «إله مع الله» ؛ إذ البقاء مع هلاك الأشياء و كونه مرجع الأمور والانفراد بالالهية منزلة عظيمة و مكانة رفيعة ، لا يمكن أن تكون فوقها مرتبة . و قد يخصّ علو المكانة بولاية الأمر - كالسلطان والحكام والوزراء والقضاة - و كل ذي منصب . و يُسمّى ما عدا ذلك ؛ «العلو الصفاتي» ، (۱۴۳) كعلو العلماء على غيرهم بسبب صفة العلم . والأول في معرض الزوال بخلاف الثاني .
- ۱۲ ثم اعلم أن نسبة العلوتين المكانية والمرتبى إليه سبحانه إنما هي بحسب المراتب والمظاهر والأسماء والصفات . و أمّا بحسب الذات ، فهو منزلة
- جميع ذلك علو آ كبيراً ؛ بلکہ بہ معنی ای کہ از استواء او خواہد ولایق حضرت او باشد . و «ہر سحری بہ آسمان دنیا نزول کند» نہ چنان نزولی کہ مفہوم ماست از انتقال از مکان بہ مکانی ، بل نزولی کہ او داند و او خواہد ولایق حضرت او باشد ؛ و «بہ بندگان خود می گوید کہ هیچ خوانندہ ای هست تا اورا اجابت کنم ، و هیچ ۱۵
- آمزش خواہندہ ای هست تا او را بیامرزم ، و هیچ توبہ کنندہ ای هست کہ از ۱۸ گناہان و طلب ہوا ی نفس خود بہ من و طلب رضای من باز گسردد تا من او را قبول کنم و بہ توفیق و ہدایت او باز گردم؟» این جملہ بگوید نہ همچون گفتار ما ، بل چنانکہ او داند و او خواہد ولایق حضرت او باشد . منہ . ۲۱
- (۱۴۲) . قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ، « إن الله تعالى ينزل كل ليلة إلى السماء الدنيا ، فيقول ، « هل من تائب ، فأتوب عليه ؛ هل من مستغفر ، فأغفر له ؟ » . منہ . ۲۴
- (۱۴۳) . فعلى هذا يكون القسمة مثلثة ؛ و إذا ذكر العلو الذاتي ، صارت مرتبة . منہ .

- ۳ عنهما. أما تنزّهه عن العلو المکانی، فواضح لعدم تحيّرّه. و أما التنزّه عن علو المکانة، فلأنّ كل على بمکانة، فانه يتقيّد بها؛ و إن علوه إنّما يثبت فيها من حيث هي لا غير. وهو سبحانه يتعالى عن ذلك. فلا اشتراك بين الحق سبحانه و بين غيره فيما يفهمه الجمهور من العلو. ولذلك قال سبحانه، «سَبِّحْ اسمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»، بمعنى أنه متى أضيف العلو إلى الحق بحسب معتقدهم، فالحق أعلى من ذلك، والسرفيه أن الحق في كل متعبّن غير متعبّن. فكما ينتفى عنه الاشارة الحسية، ينتفى عنه الاشارة العقلية. فتقدّم عما يتوهّم فيه من الاشتراك بسبب المفهوم من المعية حيث أخبر أنه تعالى مع كل شيء، مع أن الأشياء لا تخلو عن أحد العلويّن. فهو سبحانه مقدّم عن مفهوم الجمهور من العلويّن، منزّه عنه. فعلوه حيازته الكمال المستوعب كلّ وصف وعدم تنزّهه عما يقتضيه ذاته من حيث إحاطتها و اتّسام كل وصف بصفة الكمال من حيث إضافة ذلك الوصف إليه. فاعلم ذلك؛ تعرف سرّ العلو الحقيقي الذاتى اللائق إضافته إلى الحق و تنزّهه عن العلويّن المفهومين للجمهور المضافين إلى الغير.
- و الناس موصوفون بالعلويّن، لأنّهم دائرون بين علم بالله وعمل له سبحانه. فبعضهم يترقون في مراتب العلم بالله، كالعارفين؛ و بعضهم يتدرّجون في درجات العمل، كالعبّاد والزهاد؛ و بعضهم يجمعون بينهما، كالكمّل. فالعمل الصالح الخالص للمكان العلى، يعنى أنه يثمر العلو المکانى، كالجنة و درجاتها. والعلم بالله للمكانة العلية، فانه يوجب العلو فى مراتب القرب إلى الله سبحانه. و ذلك لأنّ المكانة للروح، كما أنّ المكان للجسم. والعلم روح العمل، والعمل جسده. فاقضى كل منهما بحسب المناسبة ما يشبهه ويمثله. فعلو المكانة للعالم، وعلو المكان للعامل؛ و من جمع بينهما، فله العلوان.
- ۱۵ له سبحانه. فبعضهم يترقون فى مراتب العلم بالله، كالعارفين؛ و بعضهم يتدرّجون فى درجات العمل، كالعبّاد والزهاد؛ و بعضهم يجمعون بينهما، كالكمّل. فالعمل الصالح الخالص للمكان العلى، يعنى أنه يثمر العلو المکانى، كالجنة و درجاتها. والعلم بالله للمكانة العلية، فانه يوجب العلو فى مراتب القرب إلى الله سبحانه. و ذلك لأنّ المكانة للروح، كما أنّ المكان للجسم. والعلم روح العمل، والعمل جسده. فاقضى كل منهما بحسب المناسبة ما يشبهه ويمثله. فعلو المكانة للعالم، وعلو المكان للعامل؛ و من جمع بينهما، فله العلوان.
- ۱۸ المکانى، كالجنة و درجاتها. والعلم بالله للمكانة العلية، فانه يوجب العلو فى مراتب القرب إلى الله سبحانه. و ذلك لأنّ المكانة للروح، كما أنّ المكان للجسم. والعلم روح العمل، والعمل جسده. فاقضى كل منهما بحسب المناسبة ما يشبهه ويمثله. فعلو المكانة للعالم، وعلو المكان للعامل؛ و من جمع بينهما، فله العلوان.
- ۲۱ يشبهه ويمثله. فعلو المكانة للعالم، وعلو المكان للعامل؛ و من جمع بينهما، فله العلوان.
- ۲۴ اعيان ثابتة - كه عبارت از حقایق موجودات است - صور علمیه ایست که موجود نیست مگر در علم حق. و اعیان را دو اعتبار است: اول آنکه اعیان مرایای وجود حق و اسماء حق و صفات حق است. دوم آنکه وجود حق مرآت آن اعیان است. پس به اعتبار اول ظاهر نمی شود در خارج مگر وجودی که متعیّن است در مرایای اعیان و متعدد است به تعدّد اعیان. پس بر مقتضای
- ۲۷

- این اعتبار غیر از وجود حق در خارج هیچ نیست ، و اعیان را ثبوتی جز در حضرت علم نه، و بونی از وجود خارجی به مشام اعیان نرسیده است. و این بیان حال موحدیست که شهود حق بروی غالب است . ۳
- از قمة عرش (۱۴۴) تا به ایوان سماک
وز طارم چرخ تا به مطمورة خاک (۱۴۵)
- ۶ هر ذره که هست آینه خورشید است
در دیده آن کو نظری دارد پاک
و به اعتبار دوم در وجود غیر از اعیان هیچ نیست ؛ و وجود حق - که
۹ مرآت اعیان است - در غیب است و متجلی و ظاهر نیست مگر از وراء تنق
غیب و سرادقات جمال و جلال. و این بیان حال کسی است که شهود خلق بروی
غالب است. و اِلٰی هٰذین الاعتبارین اُشار من قال،
- ۱۲ اندر نظر کمال ارباب فهم خالق مشهود است و خلاق موهوم
و اندر نظر طایفه محجوبان خلق است که ظاهر است و خالق مکتوم
اما محقق همیشه مشاهده هر دو مرآت می کند، (۱۴۶) اعنی مرآت
۱۵ اعیان و مرآت حق، و مشاهده صوری که در هر دو مرآت است بی انفکاک و
امتیاز . (۱۴۷)

(۱۴۴). «القمة» أعلى الرأس و أعلى كل شیء. منه.

(۱۴۵). «المطمورة» حفرة یطمر فیها الطعام، أی یُخبأ. منه.

- (۱۴۶). قال الشیخ رضی الله عنه، إبتا کم والجمع والتفرقة، فان الأول
یورث الزندقة والالحاد ، والثانی تعطیل الفاعل المطلق . وعلیکم بهما ، فان
۲۱ جامعهما موحد حقیقی، و هو المسمی بـ «جمع الجمع» و «جامع الجميع» ، و
إنه المرتبة العلیا والغایة القصوی. منه.

(۱۴۷). والقوم رضی الله عنهم إلی هذه المراتب الثلاث أشاروا حیث

- ۲۴ قالوا، «ذوالعقل» هو الذی یرى الخلق ظاهراً والحق باطناً ، فیکون الحق عنده
مرآة للخلق لاحتجاب المرآة بالصورة فیها احتجاب المطلق بالمقید. و «ذوالعین»
هو الذی یرى الحق ظاهراً والخلق باطناً ، فیکون الخلق عنده مرآة الحق لظهور

- ۳ ما از حق و حق نیز زما نیست جدا بنگر همه در خدا و در جمله خدا بل هر چه ببینی همه خلق است نه حق لابل همه حق نه خلق بیند بینا پس از آن حیثیت که اعیان مرایبای وجود حق اند، و در مرآت ظاهر نمی شود مگر عین مرئی و صورت او، موجودات مسمی به «محدثات» صور تفصیل حق است. پس این موجودات علیه لذاتها باشند، زیرا که
- ۶ حق علی ذاته است، لا بالاضافه. پس در عالم از این حیثیت، یعنی از حیثیت وحدت عین، علو اضافه نیست؛ بلکه علو همه عالم به ذات اوست، چه ظاهرش ظاهر حق است، و باطنش باطن حق، و مجموع راجع به عین واحده - که آن عین حق است.
- جز یکی نیست نقد این عالم باز بین و به عالمش مفروش و لیکن اگر چه کل عالم را از حیثیت احدیت علو بالذات است،
- ۱۲ به اعتبار دیگر - که آن جهت غیریت و اعتبار کثرت است - علو اضافی حاصل است، زیرا که تفاضل در وجوه وجودیه - که مظاهر است - ظاهر است، چه بعضی متصف اند به علوم و احوال، و بعضی به جهل و ضلال،
- ۱۵ و درجات اول چون درجات ثانی متفاوت. پس حاصل باشد علو اضافی در عین واحده - که ذات است - از وجوه کثیره متفاضله. و الی هذا أشار الشیخ رضی الله عنه بقوله،
-
- ۱۸ الحق عنده و اختفاء الخلق فيه اختفاء المرآة بالصورة. و «ذوالعقل والعین» هو الذی یری الحق فی الخلق و الخلق فی الحق ولا یحتجب بأحدهما عن الآخر، بل یری الوجود الواحد بعینه حقاً من وجه خلقاً من وجه. فلا یحتجب بالكثرة
- ۲۱ عن شهود الوجه الواحد بالأحد...، ولا یزاحم فی شهوده أحدیة الذات المتجلية فی المجالی کثرتها. قال الشیخ رضی الله عنه،
- «فی الخلق عین الحق إن كنت ذا عین
- ۲۴ و فی الحق عین الخلق إن كنت ذا عقل
- و إن كنت ذا عین و عقل فما تری
- سوی عین شیء واحد فیہ بالشکل.»

- و أما علو المفاضلة ، أى العلوّ الاضافى الذى تكون لبعض العالمين فيه
فضيلةً على بعض ، فقولهُ ، أى فما يقتضى نسبتَهُ إلى الحق سبحانه قوله
تعالى ، « و أنتم الاعلون و الله معكم » ، حيث أثبت الأعلوية للمخاطبين ۳
و أخبر أنّه معهم فى هذه الأعلوية ، فيلزم إثبات الأعلوية له سبحانه . فهذا
العلوّ، أى علوّ المفاضلة ، راجع الى تجليه سبحانه و ظهوره فى مظاهره
المتكثّرة المتفاضلة، لا إلى أحدية ذاته. فهو سبحانه فى تجلّياته ۶
أعلى منه فى تجلّ آخر منها . فاذا تجلّى بصفة التنزيه مثلاً ، مثل قوله ،
« ليس كمثله شيء » ، فهو أعلى منه إذا تجلّى بصفة التشبيه . و فى التجلّى
بصفة التشبيه إذا تجلّى بالصفات الكمالية ، فهو أعلى منه إذا تجلّى بغيرها ۹
بحسب الظاهر : و الأوّل مثل قوله ، « انى معكما أسمع و أرى » ، حيث
تجلّى بصفتي السمع و البصر ، اللذين هما من الصفات الكمالية ؛ و الثانى
مثل قوله ، « جعت ، فلم تطعمنى » ، حيث تجلّى بصفة الجوع ، التى هى ۱۲
من الصفات الغير الكمالية . فظهر أنّ علوّ المفاضلة له سبحانه إنّما هو
باعتبار كثرة التجليات و الاعتبارات ، لا باعتبار أحدية الذات، وأنّ فى مرتبة
الأحدية ليس إلاّ العلوّ الذاتى الحقيقى ، لا الاضافى. ۱۵
- شيخ رضى الله عنه در فصوص ظهور عين واحده را به وجوه كثيره
تفهيماً للطالين و توضيحاً للسالكين دو مثال واضح و دو نظير لايج
مى نمايد : ۱۸
- يكى آنكه هر انسان به وجدان خویش درمى يابد كه نفس را حديثى
هست كه خود متكلّم است به آن، و خود سامع آن ، و خود عالم به آنچه
خود گفت و خود شنيد ، و ديگرى را در ميانه از اين گفت و شنيد و علم ۲۱
نصيبي نه. پس عيني واحده و ذاتى يگانه مى يابيم - يعنى نفس - كه به صور
مختلفه برمى آيد و به وجوه كثيره ظاهر مى شود از شنوائى و گويائى و دانائى .
و ازوى به حسب هر صورتى حكّمى و اثرى صادر مى گردد ، و اين كثرت وجوه و ۲۴
اختلاف احكام در وحدت حقيقى او مطلقاً قاذح نيست.

- هر لحظه رسد ز منهی روحانی صد نکته به گوش جان ترا پنهانی
نی نی غلطم که در میان غیر تو نیست خود گوئی و خود نیوشی و خود دانی
- ۳ همچنین وجود حق وهستی مطلق اگر چه به سبب اختلاف مرائی و
مظاهر متعدد و متکثر می نماید ، فی حد ذاته بر همان وحدت حقیقی و
بساطت اصلی خود است که ازلاً بود و ابدأ خواهد بود . لا ینافی ظهوره
۶ فی الأشياء و تعینهُ و تقیدهُ بها و بأحكامها من حیث هی وحدته و إطلاقه
عن القیود ، و لا غناه بذاته عن جمیع ما وُصف بالوجود . بل هو سبحانه
الجامع بین ما تماثل من الحقائق و تخالف من وجه ، فیألف ؛ و بین ما تنافر
۹ و تباین ، فیختلف ، بتجلیه الوحدی . ظهرت الخفیات ، و تنزل من الغیب
الی الشهادة البرکات . إذا شاء ، ظهر فی کل صورة ؛ و إن لم یشاء ، لا ینضاف
إلیه صورة .
- ۱۲ مثال دیگر آنکه واحد در مراتب اعداد - از اثنین الی ما لا نهابة
له - ظهوری دارد که در هر یک خاصیتی و فائده ای می دهد که در آن دیگر
نیست . (۱۴۸) و حقیقت هر یک معایر حقیقت دیگر است . و همه تفصیل مرتبه
۱۵ واحد می کنند - یعنی میبسن آن اند که واحد است که در این مراتب به تکرار
ظهور کرده است - زیرا که اثنین دو واحد است ، و ثلثه سه واحد ، و همچنین
جمیع اعداد ، که آن در هیاتی وحدانی مجتمع گشته است ، و از آن اثنان و
۱۸ ثلثه و غیرهما من الأعداد حاصل شده . پس ماده اعداد واحد متکرر است ،
و صورت اعداد هم واحد . پس همه اعداد به واحد موجوداند ، و واحد بر
- (۱۴۸) . پیدا کردن واحد به تکرار خویش اعداد را مثالی است مر پیدا
۲۱ کردن حق خلق را به ظهور خویش در صور کونیه ، و تفصیل عدد مراتب
واحد را مثالی است مر اظهار اعیان احکام اسماء و صفات را ، و ارتباط
میان واحد و عدد - که او موجد این ، و این مفصل مرتبه آن است - مثالی
۲۴ است مر ارتباط میان حق و خلق را . و آنکه گوئی ، « واحد نصف اثنین
است و ثلث ثلثه و ربع اربعه » ، مثالی است مر نسب لازمه را ، که « صفات
حق » خوانند . منه .

- واحدیت خود ازلاً و ابداً باقیست.
- گر هر دو کون موج بر آرند صد هزار
- ۳ جمله یکیست لیک به تکرار آمده
- در باغ عشق يك احدیت که تافتست
- شاخ و درخت و برگ و گل و خار آمده
- ۶ يك عین متفق که جز او ذره‌ای نبود
- چون گشت ظاهر این همه اغیار آمده
- عکسی ز زیر پرده وحدت علم زده
- ۹ در صد هزار پرده پندار آمده
- غیری چگونه روی نماید چو هر چه هست
- عین دیگر یکیست پدیدار آمده



مرکز تحقیقات کتب و تاریخ اسلامی

(٥)

فص حكمة مهيمية في كلمة ابراهيمية

- ٣ «الهيمن» شدة العشق . وهو صفة تقتضى عدم انحياز صاحبها إلى جهة بعينها - بل إلى المحبوب في أية جهة كان، لأعلى التعيين - وعدم امتياز صاحبها بصفة مخصوصة تقيده .
- ٤ وهذه المرتبة تحققت أولاً في الأرواح العالية المهيمية : تجلّى لهم الحق سبحانه في جلال جماله، فهاموا فيه وغابوا عن أنفسهم، فلا يعرفونها ولا غير الحق ؛ وغلب على خليقتهم حقيقة التجلّى ، فاستغرقهم و استهلكهم ؛ وثانياً من كمل الأنبياء في إبراهيم عليه السلام، حيث غلب عليه محبة الحق حتى تبرأ عن أبيه في الحق وعن قومه وذبح ابنه في سبيل الله وخرج عن جميع ماله مع كثرته المشهورة لله. (١٣٩) و أيضاً من شدة المحبة جعل يطلبه في مظاهر الكواكب
- ١٢ (١٣٩). نقل أن ملائكة لله تعالى قالوا، «لا بد مع هذا الخير والبركة والنعمة والمال والوجاهة والنبوة والملك والكتاب الذى أعطى الله إبراهيم أن يحبّه ، وليس ذلك بجانب هذه العطايا كثيراً» . فقال الحق لهؤلاء الملائكة ، «جربوه» . فتجسّدوا له في صورة البشر وذكروا الله تعالى له بالتنزيه . فقالوا، «سبح، قدّوس، رب الملائكة والروح» . فلما سمع إبراهيم عليه السلام هذه الكلمات، أخذها الوجد والهيمن في الله تعالى، و استدعى منهم أن يعبدوا عليه الكلمات. فطلبوا من ماله أجراً على إعادة الكلمات، فأعطى ثلث ماله. فذكروا

- لظهور النورية فيها ، ومن غلبة الهيمنان قال ، «لئن لم يتهديني ربِّي لأكوننَّ
من القوم الضَّالِّين» ، أي الحائرين في جمال الحق . وعند كمال الهيمنان فني عن
نفسه ، وتجلَّى له الحق ، فبقى بالحق في مقام الجمع والفرق . وأدرکه في مظاهر
سماوات الأرواح و أرض الأجسام والأشباح ، فقال ، «إني وجهت وجهي للذي
فطر السَّموات والأرض» بتجليه الوجودي عليها و سريان ذاته فيها «حنيفاً»
مسلماً قانياً عن الأفعال والصفات والذات في أفعاله و صفاته و ذاته ، « وما أنا من
المشركين » المشبتين للغير ، لوجداني الذات الالهية في صور جميع الأكوان
بالكشف والعيان .
- ۳
- ۶
- ۹ و همچنين هريك را از كاملان - كه محبوبان حق و مجذوبان جمال
مطلق اند - به حسب اختلاف طبقات و تفاوت درجات ایشان نصیبی است از
هيمنان : بعضی را در ابتداء حال ، چون جذبه پیش از سلوك بود ، و بعضی را
در انتهای كمال ، چون جذبه بعد از سلوك بود ، تا بدان جذبه به مقصد اقصی و
مطلب اسنی رسیده ، انخراط در سلك مهتمین یابند . و كآته إلی هذا المقام
أشار من قال ،
- ۱۲
- ۱۵ ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی و اندر همه عالم مشهور به شیدائی
در نامهٔ مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سر دفتر دانائی
ای باده فروش من سرمایهٔ جوش من از تست خروش من من نایم و توانائی
سرمایهٔ ناز از تو هم اصل نیاز از تو هم وامق شیدائی هم دلبر عذرائی
گر زندگیم جوئی در من نفسی در دم من مردهٔ صد ساله توجان مسیحائی
اول تو و آخر تو باطن تو و ظاهر تو مستور زهر چشمی در عین هویدائی
- ۱۸
- ۲۱ قد ظهر ممّا سلف وجه اختصاص حکمة التهيمم بكلمة إبراهيم . وإنما
قرنها بالحكمة القدوسية لأنه وجب أن يذكر بعد الصفات التنزيهية السلبية
أحكام الصفات الثبوتية و مراتبها و أول مظاهرها الانسانية لتكميل مرتبة المعرفة
- ۲۴ له الذكر . فاستعاده منهم كرةً أخرى و أعطاهم الثلث الثاني . فسبحوا له الله
بالمذكور من الذكر . فطاب وقت إبراهيم عليه السلام ، و ازداد هيمنانه ، فاستعاد
الكلمات منهم و أعطى الثلث الباقي . فأعادوا له . فلمّا تمّ امتحانهم له ، ذكروا
له أنّهم ملائكة الله سبحانه و تعالى . منه .
- ۲۷

- بالذات، فإن السلوب لا تفيد معرفةً تامّةً أصلاً. و كان الخليل عليه السلام أولَ
مرآةٍ ظهرت بها أحكامُ الصفاتِ الالهيةِ الثبوتيةِ وأولَ من حاز التخلّقَ بها. (١٥٥)
٣. فله أوّلية الظهور بالصفات الالهية الثبوتية، بمعنى أنّه بحقيقته كسا الذات
بالصفات. ولهذه المناسبة ورد في الصحيح، «إنّ أولَ من يركسى من الخلق يوم
القيامة إبراهيم»، لأنّه الجزاء الوفاق.
٤. ولما كان الخليل عليه السلام متحقّقاً بالفناء في الحق سبحانه، وكان لمتوهم
أن يتوهم أنّ الفانى لا شيءٌ محض، واللاشيء يستحيل أن يتّصف بالصفات
الثبوتية. فكيف يتّصف الخليل عليه السلام بالصفات الالهية الثبوتية؟ دفعه الشيخ
٩. رضى الله عنه بقوله، لا بد، أى في مقام الفناء في الله، من اثبات عين العبد (١٥١)
- (١٥٥). و أمّا لنبينا صلى الله عليه وسلم، فكان التحقّق بها. والفرق
بين التخلّق والتحقّق هو أنّ التخلّق يحصل بالكسب والتعمّل في التحلّي
بها، فيكون صاحب التخلّق محلاً لأحكامها وهدفاً لسهام آثارها. والتحقّق
١٢. بها لا يصحّ إلاّ لمناسبة ذاتية تقضى بأن يكون المتحقّق بها مرآةً للذات والمرتبة
الجامعة للصفات، يرسم فيه جميع الأسماء والصفات ارتساماً ذاتياً، لا على سبيل
١٥. المحاكاة للارتسام الالهى فيه. أعنى بصاحب التحقّق تظهر و تنفذ آثار الصفات
والأسماء في المتخلّقين بها و غيرهم من المجالى الذين هم محال آثارها من
الأناسى وغيرهم. منه.
١٨. (١٥١). لبعض الفضلاء:
- لابدّ من عين عبد و هى ثابتة
حتى يصحّ محاكاة من الحاكي (١٥٢)
٢١. فى حبّ نقل سماع العبد كان به
و فى الفرائض تعكيس لدراك
الدرك نقلاً على استعداد صاحبه
٢٢. و الدرك بالفرض تعميم لادراك
هذا فمن معضلات الفنّ إن فهموا
إيّاك إيّاك من إشراك أشراك
٢٧. منه .

- الفانی فیہ و ذاته ، إذ لیس المراد بـ«الفناء» ههنا انعدام عین العبد مطلقاً ؛ بل المراد منه فناء جهة البشرية فی الجهة الربانیة ، إذ لكل عبد جهة من الحضرة الالهیة ، هی المشار إليها بقوله تعالی ، «و لكل جهة هو مولیها» . و ذلك لا يحصل إلا بالتوجه التام إلى جناب الحق المطلق سبحانه ، إذ به تقوی جهة حقیته ، فتغلب جهة خلقیه إلى أن تقهرها و تفتیها ، كالقطعة من الفحم المجاورة للنار : فانها بسبب المجاورة و الاستعداد لقبول الناریة و القابلیة المختفیة فیها تشتعل قليلاً قليلاً إلى أن تصیر ناراً ، فیحصل منها ما یحصل من النار من الاحراق و الانضاج و الاضاءة و غیرها . و قبل الاشتعال كانت مظلمة ككرة باردة . و ذلك التوجه لا یمکن إلا بالمحبة الذاتیة الكامنة فی العبد . و ظهورها لا یكون إلا بالاجتناب عما یضادها و یناقضها ، و هو التقوی مما عداها . فالمحبة هی المركب ، و الزاد التقوی . و هذا الفناء موجب لأن یتعیّن العبد بتعیّنات حقانیة و صفات ربانیة ، و هو البقاء بالحق ؛ فلا یرتفع التعیّن منه مطلقاً .
- ۳ «لفظ «فناء» و «بقاء» دو لفظ اند متداول میان این طایفه که گویند ، «فانی فانی شده است یا باقی شده است» . و به معنی «فناء» و «بقاء» نه آن خواهند که اهل لغت خواهند ، از بهر آنکه نزدیک اهل لغت «باقی» آن است که به وقت ثانی بقاء یابد ، و آن بر دو گونه است : «بقاء إلى مدّة» ، چون بقاء دنیا و اهل او ؛ و «بقاء لا إلى مدّة» ، چون بقاء آخرت و اهل او و بقاء حق تعالی و صفات او . فأما «فانی» نزدیک اهل لغت آن باشد که او را بقاء نماند . و چون بقاء او را نهایت آید ، او را «فانی» خوانند .
- ۱۲ «اما اهل اصول» ، یعنی کلام ، «چنین گویند که «بقاء» صفت باقی است ، و «فناء» صفت فانی نیست ، از بهر آنکه باقی شیء باشد ، و شیء را صفت روا باشد ؛ اما فانی لاشیء باشد ، و لاشیء را صفت محال باشد . وجود موصوف باید تا صفت بهوی قائم گردد . پس مراد به «فناء» و «فانی گشتن» عدم است . . .
- ۱۵ «فانی» نزدیک اهل لغت آن باشد که او را بقاء نماند . و چون بقاء او را نهایت آید ، او را «فانی» خوانند .
- ۱۸ «اما به نزدیک این طایفه فناء و بقاء را معنی ای دیگر است : از «بقاء» بقاء ذات چیزی نخواهند ، بقاء صفات او خواهند . و از «فناء» فناء ذات چیزی

(۱۵۲) . أي فی الحدیث حکایة عن الله . منه .

- نخواهند ، فناء صفات او خواهند ، به آن معنی که مراد از هر چیزی عین آن چیز نیست. لکن معنی آن است که چون این معنی در آن چیز موجود باشد، آن چیز را نام «بقاء» دهد، از بهر آنکه مقصود از آن چیز حاصل است. و چون از آن چیز معدوم گردد، آن چیز را «فانی» خوانند، از بهر قوت مقصود از او. و این در تعارف ظاهر است...، که چون کسی پیر و ضعیف گردد، گوید، «من نه آنم که بودم». مرد همان است، لکن صفات دیگر شده است. کذا فی شرح التعارف.
- ۳
- ۶ فناء ممکن در واجب به اضمحلال آثار امکان است، نه انعدام حقیقت او، چون اضمحلال انوار محسوسه در نور آفتاب.
- ۹ چراغ آنجا که خورشید منیر است میان بود و نابودی اسیر است شیخ جنید فرموده است، «المحدث إذا قورن بالقدیم، لم یبق له أثر».
- چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف حادث را گلیم
- ۱۲ و اضمحلال آثار امکان در لطیفه انانیت عارف باشد در هوش و ادراک او، نه در جسم و روح و بشریت او، اگر چه به حکم «وللارض من کأس الکرام نصیب» اینها را نیز حظتی باشد.
- ۱۵ ای برادر تو همین اندیشه ای ما بقی تو استخوان و ریشه ای پس تو آن هوشی و باقی هوش بوش خویشتن را گم مکن باوه مکوش و حیننڈ، ای و حین إذ أثبت عین العبد حال الفناء فی الله، و بقی
- ۱۸ ببقائه سبحانه ولم ینعدم مطلقاً، یصح أن ینضاف إلیه الأمور، و یکون الحق سمعه الذی به یسمع و بصره الذی به یبصر و لسانه الذی به ینطق و یده الذی بها یبطش و رجله الذی بها یمشی. ففهم الحق سبحانه و تعالی قواه، ای قوی العبد الظاهرة و الباطنة، و جوارحه و أعضائه البدنیة بهویته الساریة فی الموجودات کلها علی المعنی الذی یملیق ذلك المعنی به سبحانه.
- بشیر رضی الله عنه إلی ما یخطر لبعض المحجوبین أن الحق تعالی،
- ۲۴ إذا کان عین سمع أو بصر أو غیر ذلك، کان محدوداً بحدّه، وهو غیر محدود. فنبّه علی أن عموم الحق قوی العبد و جوارحه إنما یکون علی وجه یملیق به سبحانه، وهو أن یحیط بالکل و یتفرق بالکل غیر منحصر فی الكل. لم یفادر

- صغيرةً ولا كبيرةً إلا أحصيتها بعينه، فكان عينها، ولم يتعين في عين على التعيين. فلم يتحدّد بحد مخصوص على التخصيص والتمييز؛ فلم يدركه حدٌّ، ولم يبلغه حصر. وإن كان محدوداً بكل حد، فأنه غير محصور في ذلك. فافهم، إن شاء الله العزيز.
- وهذه، أي كون الحق سمع العبد وبصره وعمومه سائر قواه وجوارحه، فنتيجة حب النوافل و قربها في السير المحبّي و تقدّم السلوك على الجذبة و سبق الفناء على البقاء، حيث يتجلّى الحقُّ بالاسم «الباطن» و يكون آلةً لأدراك العبد المتجلّي له.
- وأما حب الفرائض و قربها، أي نتيجهما في السير المحبوبي و تأخر السلوك عن الجذبة و تقدّم البقاء الأصلي على الفناء، حيث يتجلّى الحقُّ سبحانه بالاسم «الظاهر»، و يكون العبد المتجلّي له آلةً لأدراك الحق المتجلّي، فهو أن يسمع الحق بك على أن يكون المدرك هو الحق سبحانه، و أنت آلة لأدراكه، و يبصر بك كذلك. و أمّا حب النوافل، فهو، أي نتيجه، أن تسمع به و تبصر به على أن يكون الحق سبحانه آلةً لأدراكك على عكس قرب الفرائض.
- اعلم أن الوجود الحق هو الأصل الواجب وهو الفرض؛ و وجود العالم - وهو العبد - نفل و فرع عليه. فاذا ظهر الحق، خفي فيه العبد. فكان العبد سمع الحق وبصره و سائر قواه و جوارحه، كما قال صلى الله عليه و سلم، «إن الله قال على لسان عبده، «سمع الله لمن حمده». «هذه يد الله»، و اليد يد محمد صلى الله عليه و سلم. و كذلك هو الرامى حقيقةً في «إذ رميت». فيده يد الحق. و هو الرامى لنفيه الرمي عن محمد صلى الله عليه و سلم في قوله، «و ما رميت»، و إثباته الرمي للحق سبحانه بقوله، «ولكن الله رمى». هذا قرب الفرائض.
- و أمّا قرب النوافل، فهو كون الحق سبحانه محمولاً في إنسيّة العبد، مستوراً باطنياً فيه. فهو سمع العبد و بصره و لسانه و سائر قواه.
- حال از دو امر خالی نیست: یا حق ظاهر است، و خلق باطن؛ یا خلق ظاهر است، و حق باطن. اگر تجلّی اسم «الظاهر» را بود، خلق

- ٣ مختفى و باطن گردد در حق، و حق ظاهر باشد. و در این مرتبه بنده سمع و بصر حق گردد، چنانچه در تقرب إلى الله بالفرائض است. و اگر تجلّی اسم «الباطن» را باشد، حق در خلق مختفى گردد، و خلق ظاهر باشد. و در این مرتبه حق سمع و بصر و ید و رجل بنده گردد، چنانچه در تقرب إلى الله بالنوافل است.
- ٤ اعلم أن مراتب القرب - التي هي العلة الغائية لرفع الموانع من وجهي العناية بالجذبة والهداية بالسلوك - منحصرة في رتب أربع: أولها رتبة المحبة المترتبة على الجذبة المعنية بقوله، «ما تقرب أحد أحب إلى من أداء ما افترضته عليه»، أو على السلوك المعنية بقوله، «ولا يزال العبد يتقرب إلى بالنوافل حتى أحبه». والثانية رتبة التوحيد المبينة على المحبة المعنية بقوله، «فاذا أحبيته، كنت سمعه و بصره». والثالثة رتبة المعرفة المعنية بقوله، «في يسمع و يبصر و يبى يعقل»، المعبر عنها في لسان القوم بـ «مقام البقاء بعد الفناء». والرابعة رتبة التحقيق، و هي رتبة الخلافة و الكمال المشتملة على الجميع، الجامعة بين البداية و النهاية و أحكامهما و أحكام الجمع و التفرقة و الوحدة و الكثرة و الحقیة و الخلقية و القيد و الإطلاق عن حضور من غير غيبة و يقين بلا ريبه. ثم فوق كل ذلك طوراً أكملية المخصصة بالحضرة المحمدية صلى الله عليه وسلم.
- ١٥ فتدرك أنت بالنوافل، أي بسبب القسرب الحاصل منها حيث كان الحق سبحانه آلة لأدراكك، على قدر استعداد المحل، الذي هو أنت لتجلّي الحق فيه بصفة السمع و البصر و غيرهما، فإن تجلّيه سبحانه بأي صفة كان ليس إلا بمقدار استعداد المتجلّي له، لا على ما هو عليه في حد ذاته؛ فإن ذلك لا يسمعه مجلى، ولا يضبطه مظهر. كيف؟ ولو لم يكن الأمر كذلك، لزم أن يكون كينونة الحق سمع عبده و بصره و عقله واقعة على نحو ما هو الحق عليه في نفسه؛ فيرى العبد إذن كل مبصر و يسمع كل مسموع سمعه الحق و أبصره. و لزم أيضاً أن يعقل كل ما عقله الحق و على نحو ما عقله. و من جملة ذلك، بل الأجل من كل ذلك، عقله سبحانه ذاته على ما هي عليه، و رؤيته لها كذلك، و سماعه كلامها و كلام سواها أيضاً كذلك. وهذا غير واقع لمن صح له ما ذكرنا و لمن تحقّق بأعلى المراتب و أشرف الدرجات. فما الظن بمن دونه؟

- و يدرك الحق سبحانه بك حيث تكون آلة له سبحانه بالفرائض، أى
بسبب القرب الحاصل منها. و فى بعض النسخ «وتدرك» بصيغة الخطاب، وحيث
يكون من قبيل إسناد الفعل إلى الآلة، أى يدرك الحق بك، أو تدرك أنت حيث تكون ٣
آلة لأدراكه كل مدرك من غير اختصاص بشيء دون شيء؛ لأن المدرك حيث
هو الحق سبحانه، فيسرى حكم إحاطته إلى الآلة. قال الشيخ رضى الله عنه، «إذا
كنت مع الحق أينما كان فهو معك أينما كنت، فأنت الرجل». وهذا من قرب ٤
الفرائض. ولا يخفى عليك أن تلك الاحاطة الادراكية لا يمكن وقسوعها إلا
بالتدريب والقوة، لادفعة وبالفعل، لما مرّ آنفاً. فافهم، فانه دقيق وبالتأمل
حقيق. والله ولى الهداية والتوفيق. ٥



(٤)

فص حكمة حقبة في كلمة اسحاقية

- ٣ لما كان أخصُّ أحكام الصفات السلبية سلبَ الكثرة عن وحدة الحق سبحانه، كانت الموجودات الصادرة عن الحق من حيثية الصفات السلبية التنزيهية أقربها نسبةً إلى الوحدة و أبعدا من مرتبة الظهور ، و هي الأرواح ، بخلاف
- ٤ الصفات الثبوتية : فانه يجب أن يكون الموجودات الصادرة عن الحق من حيثها أقرب نسبةً إلى الظهور و أتمَّ تحقُّقاً به. وقد سبق أن أوَّل حامل و ظاهر بأحكام
- ٥ الصفات الثبوتية الخليل عليه السلام. فلزم أن يظهر في ولده - الذي هو نتيجته - حكم عالم المثال ، (١٥٣) الذي إذا اعتبر مطابقته للواقع ، يسمّى «حقاً» .
- (١٥٣). لأنَّ عالم المثال مرتبة بين عالم الأرواح و عالم الأجسام. اعلم أن أوَّل منازل التجلّي الوجودي من غيب الهوية الالهية طلباً لكمال الجلاء و الاستجلاء هو عالم المعاني . و يليه عالم الأرواح ، و ظهور الوجود فيه أتمَّ منه
- ١٢ في عالم المعاني. و يليه عالم المثال - و هو المنزل الثالث - و ظهور الوجود فيه أتمَّ منه في عالم الأرواح. و يليه عالم الحس - و هو المنزل الرابع - وفيه
- ١٥ تمَّ ظهور الوجود . و لهذا كان العرش - الذي هو أوَّل الصور المحسوسة و المحيط بها - مقام الاستواء الرحمانى، فانَّ عنده تمَّ ظهور التجلّي الوجودي و استقرتْ، فانَّ «الرحمة» نفس الوجود، و «الرحمن» الحق من كونه وجوداً، و لذلك
- ١٨ لم يُضف الاستواء إلى اسم آخر قط سواه حيث ورد. منه.

- فلذلك وُصفت تلك الحكمة بـ «الحقیّیة»، واختصت المحكمة الحقیة بالكلمة الاسحاقية ، و قرن فصّها بالفص الابراهیمی.
- ۳ این حکمت را به «حکمت حقیّیه» از آن مسمی گردانید که خواب ابراهیم علیه السلام در حق او محقق گشت از چند جهت : یکی تلقی نمودن او این امر خطیر را به وجه منبسط و قبولی تام . و دیگری فدا فرستادن حق تا خواب خلیل محقق گردد . و دیگر آنکه ارادت حق در این واقعه ابتلاء خلیل و ظهور صورت تسلیم ذبیح بود ، و هر دو محقق گشت . و ایضاً اسحاق رؤیای ابراهیم را علیهما السلام حق دید و گفت ، «یا اَبْتِ افْعَلْ ما نُوْمِرُ ستَجِدُنِي اِنْ شاء الله من الصّابرين» .
- ۹ و چون خیال مقيّد مثال وانمودج عالم مثال مطلق است ، و این هر احدی را حاصل است ، پس هر کس به ملاحظه این مقيّد راه به مطلق تواند برد ، و از ادراك کیفیات فرع اطلاع بر اصل حاصل تواند کرد . لاجرم شیخ رضی الله عنه حضرت مثال مطلق را تعرض نفرمود و بر ذکر حضرت خیال مقيّد اختصار نمود . پس گفت ، اعلم أن حضرة الخيال ، یعنی المرتبة الجامعة للصور المرسمة في القوة المتخيّلة المتصلة بنشأة الانسان وأي متخيّل كان .
- ۱۲ ويُسَمّى «مثالاً مقيّداً» ايضاً ، كما يسمّى عالم المثال «خيالاً مطلقاً» ؛ ونسبتها إلى حضرة المثال نسبة الجداول إلى النهر العظيم الذي منه تفرّعت - هي الحضرة الجامعة الشاملة لكل شيء موجود في الخارج و لكل غير شيء موجود فيه ، يعني الموجودات والمعدومات كلها ، فلها ، أي لحضرة الخيال ، على الكل ، أي على كل واحد من الموجود والمعدوم ، حكم التصوير و قدرة عرضهما على النفس في صور المحسوسات ، نوماً بالنسبة إلى عموم الناس و بقظة بالنسبة إلى بعضهم ، سواء كان مع الغيبة عن الاحساس أم لا .
- ۲۱ اهل خلوت را گاهگاه در اثناء ذکر و استغراق در آن حالتی اتفاق افتد که از محسوسات غایب شوند ، و بعضی از حقایق امور غیبی بر ایشان کشف شود ، چنانکه نائم در حالت نوم . و متصوّفه آن را «واقعه» خوانند . و گاه بود که در حال حضور - بی آنکه غایب شوند - این معنی دست دهد . و آن را
- ۲۴

- ٣ «مكاشفه» خوانند . و واقعه بانوم در اكثر احوال مشابه و مناسب است. و از جمله واقعات بعضى صادق باشد، و بعضى كاذب، همچنانكه منامات. و مكاشفه هرگز كاذب نبود ، چه مكاشفه عبارت است از تفرّد روح به مطالعه مغیبات در حال تجرّد از غواشى بدن. و در بیشتر وقایع و منامات نفس با روح مشترك بود ، و در بعضى مستقل ، و صدق صفت روح، و كذب صفت نفس. مكاشفات همه صادق باشند ، و واقعات و منامات بعضى صادق و بعضى كاذب .
- ٤ و هى ، أى حضرة الخيال والصور المرتسمة فيه، كلها صدق ، مطابقة للواقع، بشرط أن يكون انطباعها فى الخيال من الجهة العلوية أو القلب النوراني،
- ٩ لا من الجهة السفلية ، فانّ المعنى الكلى العلمى ينزل من أم الكتاب إلى عالم اللوح المحفوظ - وهو بمثابة القلب للعالم - و منه إلى عالم المثال ، فيتجسّد فيه؛ ثمّ إلى عالم الحسّ ، فيتحقّق فى الشاهد؛ وهو المرتبة الرابعة من الوجود
- ١٢ النازل من العالم العلوى إلى العالم السفلى و من الباطن إلى الظاهر و من العلم إلى الكون. والخيال من الانسان هو عالم المثال المقيّد ، كما أنّ عالم المثال هو الخيال المطلق ، أى خيال العالم . فللخيال الإنسانى وجهٌ إلى عالم المثال -
- ١٥ لأنّه منه ، فهو متصل به - و وجهٌ إلى النفس والبدن. وكلّما انطبع فيه نقشٌ من هذه الجهة السفلية ، و تمثّلت فيه صورةٌ ، كان ذلك محاكاةً لهيأة نفسانية أو هيأة مزاجية ، أو لبخار يرتفع إلى مصعد الدماغ ، كما للمحرورين وأصحاب
- ١٨ المالبخوليا ، ولا حقيقة له؛ و يسمّى «أضغاث أحلام». (١٥٣) وكلّما انطبعت فيه صورة من الجهة العلوية، أى من عالم المثال أو من القلب التورانى الإنسانى، فيتجسّد فيه ، كان حقّاً ، سواء كان فى النوم أو فى اليقظة.
- ٢١ و تنقسم الصور المرتسمة فى حضرة الخيال قسمين : قسم مطابق لما صورته حضرة الخيال ، الصورة الكائنة من خارج ، أى من خارج ما فى
- (١٥٣). «أضغاث أحلام» تخاليطها و أباطيلها و ما يكون منها من حديث نفس أو وسوسة شيطان. و أصل الأضغاث ما جمع من أخلط النبات و حزم. الواحد «ضغث». فاستعيرت لذلك، و الأضافة بمعنى «من»، أى «أضغاث من أحلام». كذا فى الكشاف. منه.

حضرة الخيال . يعنى يكون الصورة الخارجية مطابقة لما صورته القوة المتخيّلة. و هو ، أى القسم المطابق هو ، المعبر عنه بـ «الكشف المجرد» عن تصرفات القوة الخيالية . و قسم آخر غير مطابق لما صورته الصورة من خارج ، لأن القوة المصورة تصرفت فيه وألبسته صورة مناسبة له ، وإن لم تكن مطابقة . وهذا القسم يسمّيه بعضهم بـ «الكشف المخيّل» . و فيه ، أى فى القسم الغير المطابق ، يقع التعبير ، و هو الجواز من صورة ما رآه إلى أمر آخر .

هر يك از واقعه و منام منقسم می شود به سه قسم :

- ۹ قسم اول «كشوف مجرد». و آن چنان بود كه به دیده روح مجرد از خیال صورت حالی كه هنوز در حجاب غیب بود در خواب یا واقعه مطالعه كند ؛ و بعد از آن همچنانكه دیده باشد بعینها در عالم شهادت واقع شود ، یا از حجاب غیب به عالم شهادت آمده باشد، ولكن نسبت با بیننده آن هنوز حكم غیب دارد به سبب غیبت آن از حسی ظاهر او؛ چنانكه مثلاً كسى به خواب بیند كه فلان جای دینه ایست بر این صفت. چون باز جوید به همان صفت بیاید.
- ۱۵ و این معنی اگر به طریق مشاهده ادراك افتد، مدرك آن بصیرت روح بود؛ و اگر به اسماع هواتف و القاء سمع معلوم شود، واسطه ادراك آن سمع روح بود؛ چنانكه وقتی در بغداد درویشی بود كه طریق توكل سپردی و راه سؤال مسدود داشتی. روزی احتیاجش به غایت رسید. خواست كه فتح الباب سؤال كند، پشیمان شد. با خود گفت، «حالی كه با حق سبحانه چندین گاه بسر برده ام، اکنون نقض آن نكنم». شب به خواب دید كه هاتفی آواز داد كه «فلان جای خرقه ای ازرق نهاده است و دروی قراضه ای چند زر بسته. بردار و در مصالح خود صرف كن.» درویش به همان جای رفت و آن خرقه را به همان وصف یافت. و مثل این قسم در واقعات حكایت آن درویش است كه مجاور مكّه بود. دوستی داشت به بغداد. خبر وفات او شنید. متألّم شد. خواست كه به تحقیق معلوم كند. نقسى غایب شد، در واقعه دید كه آن دوست در میان بازار بغداد بر اشتري نشسته. چون باز آمد، یاران را از صورت واقعه خبر داد . بعد از تفحص بلیغ معلوم شد كه حال آن دوست در همان وقت بر همان صفت بود . و این درویش
- ۲۷

- حکایت کرد که «در آن حال آواز عطرقه آهنگران بغداد به گوش من رسید». و در این قسم کذب صورت نبندد اصلاً، چه روح در این کشف متفرّد بود، و کذب از او منفی. (۱۵۵) ۳
- اما قسم دوم از اقسام نوم و واقعه «کشف مخیله» است. و آن چنان بود که روح انسانی در خواب یا واقعه بعضی از منیبات دریابد؛ و نفس به جهت تعلق بدو با وی در آن مشارکت و مداخلت نماید، و به قوت متخیله آنرا از خزانه کسوت صورتی مناسب از محسوسات درپوشاند، و در آن کسوتش مشاهده کند. پس معبر یا شیخ در تعبیر و تفسیر آن به وجه مناسب از صورت خیالی عبور کند، و حقیقت آنرا که مدرک روح بود دریابد و بیان کند. و در این قسم امکان مداخلت کذب باشد. ولیکن کذب محض در آن صورت نبندد، به سبب آنکه از ادراک روح خالی نباشد. پس اگر در حال ادراک روح خواطر نفسانی بامدرک روحانی منضم نشود، و متخیله جز حقایق مدرکات روح را لباس خیالی نپوشاند، آن واقعه یا خواب صادق بود. و اگر بعضی از خواطر نفسانی بامدرکات روحانی پیوندد، و متخیله جمله را کسوتهای خیالی
- ۱۵ (۱۵۵). و این کشف بعد از دلالت شواهد اخبار نبوی عقلامرا دلیل است بر آنکه ارواح را بعد از مفارقت اجساد شعور به جزئیات این عالم از مبصرات و مسموعات و غیر آن حاصل بود؛ چه بی شک آن درویش مشاهده صورت حال آن دوست نه به دیده حس ظاهر کرده بود، از جهت تعطیل آلت؛ و نه به دیده حس باطن، بدان سبب که قوت متخیله معانی مرثیه را در نوم و واقعه از کسوت خیال مجرد نبیند و محتاج گرداند به تعبیر. و شعور روح به جزئیات موقوف نبود بر حواس ظاهره و باطنه، بلکه او را از استعمال حواس حیاتی چند اکتساب افتد که در حال تجرّد از بدن بدان هیأت محسوسات را دریابد، چنانکه از استعمال حس بصیر هیأت ابصار در او مترسّم گردد، و از استعمال حس سَمع هیأت سَمع، و علی هذا القیاس فی جملة الحواس. و هر که اکمه بود اینجا و مبصرات مشاهده نکرده باشد، آنجا از ابصار محروم بود. «من کان فی هذه أعمى فهو فی الآخرة أعمى» بر این معنی هم صادق است. منه.

۳ پوشاند ، بعضی از آن صادق بود ، و بعضی کاذب . پس معبر به قوت علم تعبیر حقایق مدرکات روحانی را از شواہب خواطر نفسانی منتح و خالص گرداند و آنرا تعبیر کند .

۶ و اما قسم سیم «خیال مجرّد» بود . و آن چنان بود که خواطر نفسانی بردل غلبه کند ، و به غلبه آن روح از مطالعه عالم غیب محجوب ماند . پس در حال نوم یا واقعه آن خاطر قوی تر گردد ، و متخیله هریکی را کسوتی خیالی درپوشاند ، و مشاهده افتد ، یا صور آن خواطر بعینها بسی تصرف متخیله و

۹ تلبیس او مرئی و مشاهده شود ؛ چنانکه کسی را پیوسته خاطر گنج یافتن غالب بود ، در خواب بیند که گنجی یافت . یا مرتاضی که داعیه قبول خلق او را بر

آن باعث بود در واقعه بیند که مسجود خلایق است . معبر داند که این مشاهده آرزوی نفس است که بر بیننده مصور گشته . لاجرم آنرا اعتباری نکند . و این

۱۲ اگر در خواب افتد ، «اضغاث احلام» خوانند ؛ و اگر در واقعه ، «واقعه کاذبه» . و در این قسم صدق اصلاً صورت نبیند ، چه نفس به استقلال منشی آن خواطر

بود ، و صدق از صفات او دور .

۱۵ وللصدق والاصابة أسباب بعضها راجع إلى النفس ، وبعضها إلى البدن ، وبعضها إليهما جميعاً :

۱۸ أمّا الأسباب الراجعة إلى النفس كالتوجه التام إلى الحق سبحانه و الاعتقاد بالصدق وميل النفس إلى العالم الروحاني العقلي وطهارتها عن النقائص

وإعراضها عن الشواغل البدنية و اتصافها بالمحامد ، لأن هذه المعاني توجب تنويرها و تقويتها . و بقدر ما قويت النفس و تنورت ، تقدر على خرق العالم

۲۱ الحسّي و رفع الظلمة الموجبة لعدم الشهود ؛ و أيضاً تقوى المناسبة بينها وبين الأرواح المجردة لا تصافها بصفاتهما . فيفيض عليها المعاني الموجبة للانجذاب

۲۲ إليها من تلك الأرواح ، فيحصل الشهود التام . ثم إذا انقطع حكم ذلك الفيض ، ترجع إلى الشهادة متصفة بالعلم ، منتقشة بتلك الصور بسبب انطباعها في

الخيال .

و الأسباب الراجعة إلى البدن صحته و اعتدال مزاجه الشخصي و

مزاجه الدماغى .

- ٣ و الأسباب الرجعة إليهما الايتان بالطاعات و العبادات البدنية و الخيرات و استعمال القوى و آلائها بموجب الأوامر الالهية و حفظ الاعتدال بين طرفى الإفراط و التفريط فيه و دوام الوضوء و ترك الاشتغال بغير الحق دائماً بالاشتغال بالذكر وغيره خصوصاً من أوّل الليل إلى وقت النوم .
- ٤ و أسباب الخطاء ما يخالف ذلك من سوء مزاج الدماغ و اشتغال النفس باللذات الدنيوية و استعمال القوى المتخيّلة فى التخيّلات الفاسدة و الانهماك فى الشهوات و الحرص على المخالفات ، فان كل ذلك ما يوجب الظلمة و ازدياد الحجب . فإذا أعرضت النفس من الظاهر إلى الباطن بالنوم ، يتجسّد لها هذه المعانى ، فتشغلها عن عالمها الحقيقى . فيقع مناماته أضغاث أحلام لا يؤبه بها ، (١٥٦) أو يرى ما تخيلته المتخيّلة بعينه . ١٢
- و الناس هنا ، أى فى معرفة القسم الثانى من المنامات ، على قسمين : أحدهما عالم بموطن الرؤيا ، يعلم ما أراد الله سبحانه بالصورة المرئية ، كنبينا صلى الله عليه و سلم حيث أتى فى المنام بقدر لبن . قال ، « فشربتُه حتى خرج الرى من أظفارى ، ثم أعطيت فضلى عمر » . قيل ، « ما أولته يا رسول الله؟ » قال ، « العلم » . (١٥٧) وما تركه لبناً على صورة ما رأى لعلمه بموطن الرؤيا وما يقتضيه من التعبير . ١٨
- و هذا العلم لا يحصل إلا بانكشاف رقائق الأسماء الالهية و المناسبات التى بين الأسماء المتعلقة بالباطن و بين الأسماء التى تحت حيلة الظاهر ، لأن الحق سبحانه إنما يهب المعانى صوراً بحكم المناسبة الواقعة بينها ، لأجزاء كما يظنّ المحجوبون أن الخيال يخلق تلك الصور جزافاً ، فلا يعتبرون و يسمونها « أضغاث أحلام » - بل المصوّر هو الحق من وراء حجابيّة الخيال ،
- ٢٤ (١٥٦) . « فلان لا يؤبه له ولا يؤبه به ، أى لا يبالي به » . صحاح .
- (١٥٧) . و إنما أوله صلى الله عليه وسلم بالعلم لأنه غذاء الأرواح ، ٢٧ كما أن اللبن غذاء الأجسام . منه .

- ولا يصدر منه ما يخالف الحكمة. فمن عرف المناسبات التي بين الصور ومعانيها و عرف مراتب النفوس التي يظهر الصور في حضرة خيالاتهم بحسبها يعلم علم التعبير كما ينبغي. ولذلك يختلف أحكام الصورة الواحدة بالنسبة إلى أشخاص مختلفة المراتب. وهذا الانكشاف لا يحصل إلا بالنجلى الالهي من حضرة الاسم الجامع بين الظاهر والباطن.
- ٣
- ٤
- ٥
- ٦
- ٧
- ٨
- ٩
- ١٠
- ١١
- ١٢
- ١٣
- ١٤
- ١٥
- ١٦
- ١٧
- ١٨
- ١٩
- ٢٠
- ٢١
- ٢٢
- ٢٣
- ٢٤
- ٢٥
- ٢٦
- ٢٧

الصوري . (١٥٨)

وسرّ ذلك أن الوارد إذا نزل من الخارج على القلب ، ثم انعكس من القلب إلى الدماغ ، فصوّرتَه القوةُ المصوّرةُ في المتخيّلة و جسدته ، خرج على صورة الواقع ، لأنّ عكس العكس مطابق للصورة الأصلية . فيشاهد صاحب الكشف المذكور شاهد الوارد مطابقاً للصورة الأصلية على ما رآه في عالم الخيال ، وكان متشاهداً إبراهيم عليه السلام على هذا ، وقد تعود بذلك . ثمّ لما نقله الله سبحانه إلى مقام من وسع قلبه الحقّ ، و صار محلّ الاستواء الالهي ، فلا ينطبع في قلبه غالباً أمرٌ من خارج ؛ بل من قلبه يكون المنبع ، والانطباع الأوّل في الدماغ . فانبعث الوارد - يعنى القربان - من قلبه إلى القوة المتخيّلة . فصوّرت له المصوّرة ذلك القربان - وهو الكبش - على صورة إسحاق (١٥٩) عليه السلام لمناسبة واقعة بينهما ، وهي إسلامه لوجه الله وانقياده

١٢ (١٥٨) . الكشف الصوري ما يحصل في عالم المثال أو الخيال من طريق الحواس الخمس : إمّا على سبيل المشاهدة ، كرؤية المكاشف صور الأرواح المتجسّدة ؛ أو على طريق السماع ، كسماع النبي عليه السلام الوحي النازل عليه كلاماً منظوماً ؛ أو على سبيل الاستشاق ، كما قال عليه السلام ، «إنتى لأجيد نقتس الرحمن من قبل اليمن» ؛ أو على سبيل الملامسة ، كما قال عليه السلام أيضاً ، « فوضع الله كفته بين كفتي ، فوجدت بردها بين نديي » ؛ أو على طريق الذوق ، كمن يشاهد أنواعاً من الأطعمة ، فاذا ذاق منها ، اطلع على معان غيبية . فأما الكشف المعنوي ، فهو ظهور المعاني الغيبية والحقائق العيية مجردة عن الصور من تجليات الاسم «العليم» و «الحكيم» . و هو أيضاً أنواع ليس هذا موضع بسطها . منه .

(١٥٩) . قال بعض الأفاضل ، حاشا منصب الخلّة عن مثل هذا الخطاء! والحق في ذلك - والله أعلم - أن إبراهيم عليه السلام رأى في المنام أنه مباشر للذبح ، بمعنى أنه أضجع ابنه وأخذ المديّة وأمرها على حلقومه ليقطعه ، ولكن لم يحصل القطع . وهذا هو المراد بقوله ، «إنتى أرى في المنام أنتى أذبحك» ، أي «رأيت أنتى مشتغل بافعال الذبح» . ولا يلزم منه تمامه . وقد وقع منه في اليقظة ما

٣ لأحكامه. وأيضاً كان الكباش صورة السرّ الذي أوجب عليه القربان، وهو استسلامه لله وفناؤه فيه؛ و«الولد سرّ أبيه». وحيث كان الانطباع واحداً، لم يظهر بصورة الأصل. فاحتاج الى التأويل المُعرب عن الأمر المراد بذلك التصوير على نحو انبعاثه من القلب. فلما استيقظ عليه السلام، لم يفسّر رؤياه بمقتضى الموطن. بل جرى على سيرته الأولى على ما اعتاده.

٤ وكان مشهد إسحاق عليه السلام أيضاً من هذا القبيل. فلما قال له، «يا بُنى إنتى أرى فى المنام أنتى أذّ بحكك»، أى لله قرباناً، قال، «يا أبتِ افعل ما تُؤمر ستجدنى إن شاء الله من الصابرين».

٩ رآه فى المنام بعينه، ووطن نفسه هو وابنه للانقياد. لذلك، فلما تمّ العزم، ووجد مقدمات الذبح، حصل المقصود من الابتلاء، فتداركهما الله تعالى برحمته باعطاء الذبح ليذبح فداءً له. والله أعلم بحقائق الأسرار. منه.

(٧)

فص حكمة عليّة في كلمة اسماعيلية

- ٣ إنّما خصّت الكلمة الاسماعيلية بالحكمة العلية لما شرف الله سبحانه
إسماعيل عليه السلام بقوله ، « و جعلنا له لسان صدقٍ عليّاً » ؛ و لأنّه كان
صديقاً في الوعد - وذلك دليل على علو الهمة في الفعل والقول . وأيضاً كان كالوعاء
٦ الحامل لسرّ الكمال المحمّدي الذي نسبته إلى ذات الحق أتم ، كما أنّ
إسحاق كان وعاءاً لأسرار الأسماء التي كان الأنبياء مظاهرها . والاشارة إلى ذلك
من القرآن العزيز قوله تعالى في سورة العنكبوت في قصّة الخليل عليه السلام ،
٩ « و وهبنا له إسحق ويعقوب وجعلنا في ذريّته النبوة والكتاب » . فكل
نبي هو مظهر اسم من الأسماء ، و«الكتاب» ههنا الأمر الجامع للشرائع . وانفرد إسماعيل
بنيّتنا عليهما السلام الجامع لخواص الأسماء بشريعة جامعة لأحكام الشرائع .
١٢ فكان له علوٌ بالنسبة إلى بقية أولاد الخليل عليهم السلام .
و چون اسماعيل عليه السلام مظهر اسم «العلي» بود ، و آن اسميست از
اسماء ذات ، شيخ رضي الله عنه خواست تا دو مرتبه كه آن اسم راست احديت
١٥ ذاتيه و احديت كثرت اسمائيه - در اين حكمت بيان كند . فقال مبتدئاً بما يفضي
إلى بيانها ، وجود العالم ، الذي لم يكن ، كما قال صلى الله عليه وسلم ، «كان
الله ، ولم يكن معه شيء» ، ثم كان ، أي وجد بتكوين الحق إياه و إيجاد له ،
١٨ يستدعي بحسب ما فيه من الأعيان والحقائق القابلة للتجلّي الوجودي والفيض
الوجودي نسباً كثيرة متعلّقة في موجدّه سبحانه ، أو أسماء أوصاف أو غير

ذلك ، ما شئت من العبارات . فقل ، إذ لا مشاحة فيها ، لا بد في وجود العالم من ذلك ، أي من تحقق الكثرة الأسمائية في موجد سبحانه . و بالمجموع ، أي بمجموع تلك النسب والأسماء و أحدية كثرتها ، يكون وجود العالم ، لا باعتبار أحدية الذات ، لأن الواحد من حيث هو واحد لا يكون منبعاً للكثرة من حيث هي كثرة ، إذ لا يصح أن يظهر من شيء - كان ما كان - ما يضافه من حيث الحقيقة . ولا خفاء في منافاة الوحدة للكثرة والواحد للكثير . فتعذر صدور أحدهما عن الآخر من الوجه المنافي . لكن للواحد والوحدة نسب متعدّدة ، وللکثرة أحدية ثابتة . فمتى ارتبطت إحدیهما بالأخرى أو أثرت ، فبالجامع المذكور .

و صورته فيما نروم بيانه أن للواحد حكيمين :

أحدهما كونه واحداً لنفسه فحسب ، من غير تعقل أن الوحدة صفة له أو اسم أو نعت أو حكم ثابت أو عارض أو لازم ، بل بمعنى كونه هو نفسه هو .

و ثانيهما هو كونه يعلم نفسه بنفسه ويعلم أنه يعلم ذلك ويعلم وحدته و مرتبته و كون الوحدة نسبة ثابتة له أو حكماً أو لازماً أو صفة لا يشارك فيها ، ولا تصح لسواها . و هذه النسبة هي حكم الواحد من حيث نسبة . و من هذه النسبة انتشت الكثرة من الواحد بموجب هذا التعدد النسبي الثابت من حيث أن معقولة نسبة كونه يعلم نفسه بنفسه و كونه واحداً لذاته لا شريك له في وجوده مغايرة لحكم الوحدة الصرفة . فالتعدد بالكثرة النسبية أظهر التعدد العيني .

و إذ قد نبهنا على مرتبة الوحدة ، فلننبه على مرتبة الكثرة أيضاً ، فنقول ، الكثرة على قسمين :

أحدهما كثرة الأجزاء والمفومات التي تلتئم منها الذات ، كجزئي المادة والصورة أو الجوهر والعرض بالنسبة إلى الجسم على اختلاف المذهبين ، و كالأجناس والفصول بالنسبة إلى الأنواع الحاصلة منهما ؛ و بالجملة ، كثرة يُفتقر إليها أو لا يُتصور حصول الشيء منها ثانياً .

و القسم الثاني كثرة لوازم الشيء . وهو أن يكون الشيء الواحد في نفسه

- الوحدة الحقيقية أو المركَّب من أجزاء أو مقومات تلزمه بعد وجوده - كيف
ما كان - معانٍ و أوصافٍ في ذاته، ولا يكون ذاته ملتزمةً منها، سواء كان في نفسه
ملتزماً من غيرها أو لم يكن . بل تتبع ذاته ضرورةً و وجوداً بحيث لا يتصور
وجود ذلك الشيء أو تعقله إلا و يلزمه تلك المعاني، كالستة مثلاً، التي لا
يتصور وجودها إلا أن تكون زوجاً - لا أن الزوجية جزء من أجزاء الستة،
بل هي لازمة لها لزوم اضطرار و تأخر في الرتبة - و تتضمن أيضاً معقولة
النصف و الثلث . و من هنا يتنبه الفطن الذي لم يبلغ درج التحقيق لمعرفة
سرّ الاحاطة مع كون المحيط ليس ظرفاً للمحاط به ، ولا المحاط به جزءاً من
أجزاء المحيط، و كون الصفات اللازمة غير قادحة في أحديته ، و غير ذلك .
- فالعالم بكثرته الحقيقية و وحدته النسبية موجود صادر عن موجود
أحدى الذات ، أي واحد بالوحدة الحقيقية الذاتية ، منسوب اليها أحدية
الكثرة النسبية و جمعيتها من حيث الاسماء و الصفات ، لان حقائق العالم
تطلب ذلك المذكور من أحدية الكثرة الاسمائية و جمعيتها منه ، أي من وجوده
سبحانه . و ذلك لأن الموجودات كلها ، و إن كانت تحت ربوبية الاسم «الله»
و إلهيته - والله هو رب الأرباب - ولكن كل جنس جنس و نوع نوع و شخص
شخص له حصّة خاصّة من مطلق ربوبية الله برّبه بها ، و لا يصلح لتربيته
إلا هي .
- همة موجودات اكرچه در تحت ربوبيت الله اند - كه رب الأرباب
است - اما هر جنسى و نوعى و شخصى را حصّه اى خاص هست از مطلق
ربوبيت - كه آن مربى و مقوم اوست - كه جز آن او را نشايد كه تربيت كند .
مثلاً در علويات مريخ را از رب الأرباب - كه الله است - تربيت از جهت
صفات قهریه - كه آن غلبه و شدت و استعمال و استيلاء و قتل و فنك (۱۶۰) و
هتك (۱۶۱) و امثال آن است - رسيد؛ و اين حقايق به ربوبيت مريخ برخاستند ،
۲۴ (۱۶۰) . «الفنك» أن يأتي الرجل صاحبه - وهو غار غافل - حتى يشد
عليه ، فيقتله . و فيه ثلاث لغات : فتنك و فتنك و فتنك . صحاح . منه .
(۱۶۱) . «الهتك» خرق السترة و راءه . صحاح . منه .

- و تعین ربوبیت خویش به نسبت بسا مرئخ از اسماء الله - که آن القوی والقادر والقاهر والشدید الغالب و غیرهاست - درخواستند ، و در سفلیات هر چیز را که تعلق به مرئخ داشت به همین صفات یاراستند؛ همچنانکه ربوبیت مشتری از علم و حلم و عدل و صلاح و عفت و رأفت و لطف رسید. و این حقایق به ربوبیت مشتری قیام نمودند، و از اسماء لطفیه - مثل العليم الحليم العدل اللطيف الرحيم الرؤوف - تعین ربوبیت ایشان به اتمام انجامید . و در سفلیات هر چه متعلق به مشتری بود از آن تربیت و انتظام یافت . پس مرئخ و مشتری به مثل مظهر اسم «الله» باشند، لکن من حیث الربوبية الخاصة.
- ٣
- ٤
- ٥
- ٦
- ٩
- ١٢
- ١٥
- ١٨
- ٢١
- ٢٤
- ثم ان العالم ليس بواجب ، فهو ممكن ، لأنه ان لم يكن ممكناً ، فهو ممتنع ؛ و إذا كان ممتنعاً ، فما هو قابل للوجود ؛ لکنه قابل للوجود ، فهو ممكن . والممكن نسبتاً طرفی الوجود والعدم إليه متساويتان . فلا بد في وجوده من فاعل يرجح جانب وجوده على عدمه ومن قابلية من جانبه . فما وجد العالم - الذي ثبت إمكانه - الا عن أمرين : عن اقتدار الهی منسوب إليه ، أي إلى موصوفه - یعنی الذات الالهية - ما ذكرناه من أحدية كثرة الأسماء والصفات ، ليرجح جانب وجوده على عدمه ، و عن قبول لصفة الوجود من جانبه ؛ فانه لو لم يكن قابلاً للوجود ، لم يكن ممكناً ، فلا يتمكّن الفاعل الموجد من تكوينه ، فان المحال لا يقبل التكوين من الموجد تعالى .
- ولهذا ، أي لكون العالم بحيث لم يوجد إلا عن الأمرين المذكورين ، قال تعالى عند قوله «كن» الدال على تعلق صفة الاقتدار بالشيء المراد ، «فيكون» ، (١٦٢) مقول لقوله ، «قال» . وذلك في مثل قوله تعالى ، «إنما
- ٢١ (١٦٢) . قال بعضهم رحمهم الله ، «يحتمل أن يعود ضمير «يكون» إلى الأمر ، أي «يكون هو» ، من كونه عين المعلوم المعدوم العين المأمور بالكون من كونه ثابتاً في العلم . فيكون فيه هو بموجب ما أمر ، والمأمور مظهر لكونه فيه ؛ لأن الكون أمر وجودي ، فالأنسب أن ينسب الأمر الوجودي إلى الوجود الحق المتعين في قابلية المظهر ، لا إلى ما لا وجود له ، فانه ليس للممكن القابل إلا أن

أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون»، أي فلم يلبث أن يمثل الأمر، فكان عقيب الأمر . فنسب التكوين ، أي التكوّن - على أن يكسب المصدر مبنياً للمفعول، أو يكون للمبالغة في الكون، كـ«التقتيل» للمبالغة في «القتل» - إلى العالم من حيث قبوله للكون و استعداده له ، فإن الكون كان كامناً فيه معدوم العين ، ولكنه مستعد لذلك الكون بالأمر. فلما أمر ، وتعلقت إرادة الموجد بذلك، و اتصل في رأى العين أمره به ، ظهر الكون الكامن فيه بالقوة إلى الفعل . فالمتظهر لكونه الحق ، والكائن القابل للكون . فلو لاقبوله واستعداده للكون ، لما كان. فما كونه إلا عينه الثابتة في العلم باستعداده الذاتى الغير المجهول و قابليته للكون وصلاحيته لسماع قول «كن» و أهليته لقبول الامتثال . فما أوجده إلا هو، ولكن بالحق وفيه .

٣
٤
٥
٦
٧
٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١
٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢
٣٣
٣٤
٣٥
٣٦
٣٧
٣٨
٣٩
٤٠
٤١
٤٢
٤٣
٤٤
٤٥
٤٦
٤٧
٤٨
٤٩
٥٠
٥١
٥٢
٥٣
٥٤
٥٥
٥٦
٥٧
٥٨
٥٩
٦٠
٦١
٦٢
٦٣
٦٤
٦٥
٦٦
٦٧
٦٨
٦٩
٧٠
٧١
٧٢
٧٣
٧٤
٧٥
٧٦
٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠

و قال بعضهم ، «ذات الاسم «الباطن» هو بعينه ذات الاسم «الظاهر» . والقابل بعينه هو الفاعل فالعين الغير المجهولة عينه تعالى . والفعل والقبول له يدان فهو الفاعل باحدى يديه والقابل بالأخرى . والذات واحدة؛ والكثرة نقوش فصح أنه ما أوجد الشيء إلا نفسه، وليس إلا ظهوره» .

١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١
٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢
٣٣
٣٤
٣٥
٣٦
٣٧
٣٨
٣٩
٤٠
٤١
٤٢
٤٣
٤٤
٤٥
٤٦
٤٧
٤٨
٤٩
٥٠
٥١
٥٢
٥٣
٥٤
٥٥
٥٦
٥٧
٥٨
٥٩
٦٠
٦١
٦٢
٦٣
٦٤
٦٥
٦٦
٦٧
٦٨
٦٩
٧٠
٧١
٧٢
٧٣
٧٤
٧٥
٧٦
٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠

اگر گویند ، «اشياء پیش از وجود معدوم اند ، پس چگونه متصف شوند به امتثال و قبول امر و انقیاد ، و این معانی حاصل نمی شود مگر از آنچه اورا وجود باشد ؛ و نیز چگونه ممکن بود تکون چیزی که وجودش مستفاد از غیر است به نفس خود؟» جواب گوئیم که اشياء موجوداند به وجود علمی الهی ازلا و ابدأ ، اگرچه نسبت باوجود خارجی معدوم اند . و این صفاتی که مذکور شد تنها از لوازم وجود خارجی نیست، بلکه از لوازم وجود است مطلقاً . پس اشياء درحالت اتصاف به وجود علمی نیز بدین اوصاف موصوف اند . غایة ما فی الباب: ظهور این صفات به حسب عوالم مختلف باشد، چون تفاوت لطافت و کثافت در اعیان به حسب عالم ارواح و اجسام . و سر نسبت تکوین به اعیان و کشف تحقیق آن آن است که اعیان از آن روی که از حیثیت حقیقت عین حق اند

يمكن الكون فيه بموجب الأمر . فالمتظهر القابل صالح لظهور كون الوجود فيه متعیناً بحسب ما كان كامناً في عينه الثابتة بموجب أمر الأمر ... لكن الشيخ رضى الله عنه يبين سياق الآية ، فذهب إلى نسبة التكوين إلى الأمور . منه .

- ایشان را ظهور و اظهارنفسه در جمیع مراتب وجود هست به واسطه اتصاف به صفات الهی. لاجرم ،
- ۳ نسبت فعل و اقتدار به ما هم از آن روی بود که ما شد، اگرچه از آن روی که اشیاء متعیّن اند به تعینات خاصّه مستمدّ اند از ذاتی که منزّه است از تعین. و اشیاء را عجز و ضعف و فقر و مسکنت به اعتبار ثانیست . و به ملاحظه این تحقیق دفع می شود مناقضه میان این کلام که شیخ رضی الله عنه فعل را نسبت به عین عبد کرد و میان آنکه در فصوص در کلمه اسماعیلیه فرموده، «لا فعل للعین، بل الفعل لربّها. فاطمأنت العین من أن یضاف إليها فعل». تدبّر، تدبّر ما قلنا. آری،
- ۹ در چشم تو صورت ارچه بسیار آمد چون درنگری یکی به تکرار آمد
گر قدرت فعل هست ما را نه زماست زان است که او به ما پدیدار آمد
- ۱۲ فلا تضيّتی صدرك ممّا سمعت واحمد ربك علی ما فهمت .

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

(٨)

فص حكمة روحية في كلمة يعقوبية أ

- ٣ الظاهر أن « الروح » مفتوح الراء - و هو الراحة - أورده ملاحظاً لقوله تعالى عن لسان يعقوب عليه السلام ، « ولا تباؤا من رَوْح الله إنته لا يباؤا من رَوْح الله إلا القوم الكافرون » ، كما ذكر في حكمة كل نبي ما جاء في حقه في التنزيل ؛ لأنه يبيّن في هذه الحكمة أن الدين هو الانقياد ، و بالانقياد تحصل الراحة الحقيقية ، و يترتب عليه الروح الدائم السرمدي ؛ لأن من انقاد لأوامر الحق وانتهى عن نواهيه وأسلم وجهه إلى الله ، نال الدرجة العليا و وجد الراحة القصوى.
- ٩ و يمكن أن يكون مضموم السراء ، لأن معنى « الدين » - الذي هو الانقياد - من شأن الروح المدبّر للبدن ؛ و إليه مال صاحب الفكوك قدس سره . و تخصيها بالكلمة اليعقوبية لأنه عليه السلام كان يعلم علم الأنفاس و الأرواح ، و كان كشفه روحانياً . لذلك قال ، « لا تباؤا من رَوْح الله » ، فانه يجد في مقام روحه بقاء يوسف و أخيه وجداناً إجمالياً ، كما قال ،
- ١٥ « إنتى لأجيد ريح يوسف » ؛ ولا يجده عياناً تفصيلاً . لذلك « أبيضت عيناه من الحزن ».
- و ذوق أهل الأنفاس عزيز المنال . قد جعل الله لهم التجلّي والعلم في الشمّ . قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ، « إنتى لأجيد نفّس الرحمن من قبّل اليمن » . قيل ، إنته عليه السلام كنى بذلك عن الأنصار ، و هم صور القوى
- ١٨

- الروحانية التي نُصِرَ بهم على صور القوى الطبيعية. و«اليمين» أيضاً من «اليمين»، وهو إشارة إلى الروحية و عالم القدس .
- ۳ «الدين عند الله الاسلام». و معناه ، أى معنى «الاسلام» لغةً ، الاقياد . فالدين هو الاقياد . مراد از «اسلام» اقياد بنده است مر حکم حق تعالى را به هر وجهی که انبياء و علماء - که ورثة انبياء اند - از آن اخبار کرده باشند ظاهراً و باطناً . أمّا ظاهراً ، باتيان بما أمر الله و رسوله ؛ و ۶ أمّا باطناً ، به تصديق به دل و بى توقفي آن را به قبول تلقى کردن . و حقيقت اقياد باطن آن است که بسى حرجى و تنگيى و ترددى نفس تسليم حکم خداوند تعالى و رسول او شود ، كما قال عز من قائل ، «فلا وربك ۹ لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت و يستلموا تسليماً» .
- ۱۲ و من طلب منه أمر ، كائناً من كان ، فانقاد الى الطالب و امثل أمره فيما طلب ذلك الطالب منه ، فهو ، أى ذلك المنقاد الممثل ، مسلم . فافهم ما ذكرته من أن كل من طلب منه أمر ، فانقاد ، فهو مسلم ؛ فانه ، أى هذا ۱۵ الحكم ، يسرى و يتعدى إلى الخلق كلهم ، موافقين كانوا أو مخالفين ، بل إلى الحق سبحانه و تعالى :
- أما سرايته إلى الخلق إذا كانوا موافقين مطيعين لأوامر الحق و نواهيهِ ، فظاهر ، لا حاجة إلى البيان . و أمّا إذا كانوا مخالفين غير منقادين لأوامره و نواهيهِ ، فلا ن الأمر الالهى ينقسم قسمين : أحدهما الأمر الارادى ، و الآخر التكليفى ، كما سنذكر . و المخالفون وإن لم ينقادوا إلى الأمر التكليفى ، ۲۱ فقد انقادوا إلى الأمر الارادى . و هذا ما قال بعض المحققين : إن لله تعالى أمراً إيجابياً و أمراً إيجابياً ، فلا يدخل المخالفة الأمر الإيجابى . و ممّا وقع فى هذا المعنى بالفارسية قول الناظم ،
- ۲۴ ای بر تو بديد هرچه پنهان کردم
عصيان همه بسرايمد خسران کردم
گيرم که بسى خلاف فرمان کردم
آخر نه هر آنچه خواستى آن کردم ۲۷

- گفتنی که بکن کار و یسئ دستم گفتنی که بزن تیر و بریدی شستم
بر موجب فرمان تو گر زانکه نیم بر وفق ارادت تو باری هستم
و أمّا سراپته إلى الحق سبحانه ، فبیانه أن العبد المكلف إما منقاد
بالموافقة، وإما مخالف. فالموافق المطیع لا کلام فیہ لوضوحه ، لأنه سبحانه
ینقاد إليه بما یرضیه من إعطاء الجنة والخیر والثواب. والمخالف یطلب بخلافه
أمر الحق أحد الأمرین : إما العفو والمغفرة ، لیظهر کمال الاسم « العفو » و
« العفور » وحکمهما ، وحينئذ ینقاد إليه الحق سبحانه بما یرضیه من العفو و
التجاوز عن سيئاته ؛ و إما المؤاخذه بذلك الخلاف ، لیظهر حکم « المتقمم »
و « القهار » ، وحينئذ ینقاد إليه بما لا یرضیه من العذاب والعقاب . فعلى كل حال
ینقاد الحق سبحانه إلى عبده باعطاء ما یطلب منه بحسب استعداداته الجزئية
الوجودية .
- ولا یخفى أن ما یطلبه العبد إنما هو جزاء لأعماله و أحواله؛ فيتحقق
«الدين» هنا بمعنى ثانٍ ، (۱۶۳) وهو «الجزاء» . والجزاء حال من أحوال العبد، یعقب
حالا آخر . فیصدق الدين بمعنى ثالث ، وهو «العادة» ، لأنه عاد إليه ما یقتضيه
و یطلبه حاله .
- لفظ «دين» رابه حسب وضع لغوی مفهومات است که به اشتراك لفظی بر آن
اطلاق کرده می شود ، و آن «انقیاد» است و «جزاء» و «عادت» ، كما سبق إليه
إشارة . و مجموع این مفهومات در موضوع له او به حسب وضع شرعی معتبر
است، زیرا که انسان تا انقیاد احکام الهی ظاهراً و باطناً نکند و براتیان به او امر و
انتها از نواهی عادت نکند و جزاء اعمال را یوم الجزاء معتقد نشود، مؤمن و
صاحب دین نباشد. و این دین خالی از آن نیست که صادر است از حضرت جمع
الهی به ارسال رسل و انزال کتب، یا صادر است از حضرت تفصیل او، که مظاهر
اسماء اویند. و اول دین است که حق سبحانه آن را برگزیده است و آن را به انبیاء
علیهم السلام عطاء داده و ایشان را شناسای آن ساخته و باقی مؤمنان را به واسطه
ایشان شناسا گردانیده؛ و بدین تعریف و تبلیغ رسالت و تبیین دین حجّت حق

(۱۶۳). و أمّا المعنى الأول ، فهو الانقياد . منه.

- بر خلق گشتند . و دوم طریقه ایست خاص در انقیاد امر حق سبحانه و رسول او صلی الله علیه و سلم که راه یافتگان به نور حق و متفکران در عالم امر و خلق از نزد خود بر نفس خود تکلیف کرده‌اند ، و در مقام عبودیت حق حق ربوبیت حق و شکر نعمت حق بجای آورده‌اند ، و ملازم عتبه عبودیت گشته‌اند ؛ و آنچه حق تعالی بر ایشان فرض فرموده از غایت شفقت بر نفوس ضعیفه ایشان - اما فضیلت آنرا به زبان انبیاء یا به لسان انوار در باطن ایشان و ایشان نموده - ایشان آنرا به جای فرض داشته‌اند و بر نفوس خود لازم گردانیده‌اند.
- ۳
- ۶
- ۹ و إلى هذين القسمين أشار الشيخ رضي الله عنه بقوله ، والدين بحسب العرف الشرعي دينان :
- ۱۲ أحدهما دين مأمور به ، أمر الله سبحانه عباده به . و هو ، أي الدين المأمور به من عند الله هو ، ما جاءت به الرسل و نزلت به الكتب من الأوضاع الشرعية والأحكام الأصلية والفرعية . و هذا هو الذي اصطفاه الله و أعطاه الرتبة العلية على دين الخلق . فقال تعالى ، « و وصى بها إبراهيم بنيه ويعقوب يا بني إن الله اصطفى لكم الدين فلا تموتن إلا وأنتم مسلمون » ، أي منقادون إليه .
- ۱۵ و ثانيهما دين معتبر ، اعتبره الله سبحانه اعتبار ما شرعه من عنده ، لأن الغرض منه موافق لما أَرَادَهُ اللهُ سبحانه من الشرع الموضوع من عنده ، و هو تكميل النفوس علماً و عملاً . و هو ، أي الدين المعتبر هو ، الابتداء ، أي الطريق المبتدع المخترع ، الذي فيه تعظيم الحق سبحانه و طلب لمرضاته ، اصطلاح عليه طائفة من أهل الصلاح استحساناً منهم ، يؤدي إلى سعادة المعاد و المعاش .
- ۱۸ كالرهبانية ، التي ابتدعها الراهبون ، أعنى علماء دين المسيح عليه السلام . قال تعالى ، « و رهبانية ابتدعوها ما كتبناها عليهم » ، أي ما فرضنا عليهم تلك العبادة ، « إلا ابتغاء رضوان الله فمارعوها » ، أي الذين كلّفوا نفوسهم بها ، « حق رعايتها فأتينا الذين آمنوا » بها ، أي بتلك العبودية « أجزهم » ، من الأنوار القدسية و الملكات النفسية ، التي هي الأخلاق الشريفة و الملكات الفاضلة . « و كثير منهم » ، أي من هؤلاء الذين شرعت فيهم هذه العبادة - وهم المقلدون - « فاسقون » ، أي الخارجون عن الانقياد إليها .
- ۲۱
- ۲۴
- ۲۷

- ٣ وكطريقة الصوفية فى هذه الأمة ، فانهم أتوا بأمر زائدة على الطريقة النبوية ، موافقة للغرض منها - ما فرض الله ذلك عليهم - كتقليل الطعام و المنع من الزيادة فى الكلام والمخلطة بالأنام والخلوة والعزلة عنهم و كثرة الصيام و قلة المنام والذكر على الدوام وغير ذلك مما ذكره فى كتبهم - وفقنا الله تعالى لاقتفاء آثارهم والاهتداء بأنوارهم.
- ٦ فمن رعاها ، أى الدينَ المعتبرَ من هؤلاء الذين شرعوه أو الذين اتبعوهم ، - بق رعايته ، بالايان به أو لا والايان بما أمروا به والانتها عما نهوا عنه ثانياً ، ابتغاء رضوان الله سبحانه ، أى خالصاً لوجهه و طلباً لمرضاته ، لا لأمر آخر من المطالب العاجلة و المعارب الآجلة ، فقد أفلح و فاز بالسعادة الأبدية والكرامة السرمدية .
- ٩ ولما ذكر الأمرَ الالهى فى الأول من قسمى الدين ، و كان ينقسم إلى قسمين ، أراد الشيخ رضى الله عنه أن يشير إليهما ليُعلم المراد منهما فى هذا المقام . فقال ، و الامر الالهى ، أى الصادر من مرتبة الجمع الالهى ، أمران :
- ١٢ أحدهما أمر بواسطة ، أى بواسطة الأنبياء و الرسل صلوات الله عليهم أجمعين ، حيث توسطوا بين الله سبحانه و بين عبده ، فبيّنوا شرائعهم و بلغوا أوامره و أحكامه إليهم . فما يجب فيه ، أى فى الأمر بواسطة من حيث أنه أمر بواسطة مع قطع النظر عن الأمر التكويني ، الا صيغته ، أى صيغة الأمر - وهى « افعل كذا » - سواء تعلق الإرادة بتكوين الفعل المأمور به أو لم تعلق. و يُسمى هذا القسم بـ « الأمر التكليفي ».
- ١٥ و ثانيهما أمر بلا واسطة ، أى بلا واسطة الأنبياء و الرسل صلوات الله عليهم أجمعين . و هو « الأمر التكويني » الارادى المتعينُ بكلمة « كن » ، المتعلقُ بتكوين الشيء المعدوم المعلوم الذى لا يتصور من المأمور المراد تكوينه مخالفته ، أى مخالفة ذلك الأمر ، لامتناع تخلف المراد عن إرادته سبحانه ، كما قال تعالى ، « إنما أمرنا لشيء إذا أردناه أن نقول له كن فيكون » . و الأمر بالواسطة قد يخالف ، أى يخالفه المأمور ولا يتقاد إليه . وذلك إذا لم

یوافقه الأمرُ بلا واسطة.

- چنانکه وجود عبدِ مأمورٌ به ایجاد حق است سبحانه و تعالی، همچنین
- ۳ وجود فعلِ مأمورٌ به نیز به ایجاد اوست. پس مادام که امر تکوینی به وجود فعلِ مأمورٌ به تعلق نگیرد، انقیاد امر تکلیفی از عبدِ مأمور ممتنع است. آری، چیزی را که به خود وجود نباشد چون تواند به خود بر معدومی دیگر
- ۶ افاضه وجود کردن و او را از کتم عدم به صحرای وجود آوردن؟ عزیز من «واللهُ خلقتکم و ما تعملون» می خوان و هستی ذات و فعل خود از حضرت بیچون می دان!
- ۹ عین ممکن که پیش اهل شهود نیست فی حد ذاته موجود فعلش از وی وجود چون یابد نیست از نیست بود چون یابد آن مثل یاد کن که صاحب هوش «ثبت العرش» گفت «ثم انقش»
- ۱۲ اگر سائلی پرسد که چه فایده باشد در آن که حق تعالی بنده را به چیزی امر فرماید که «بکن» و نخواسته باشد که آن فعل از وی صادر گردد، جواب گوئیم که تکلیفٌ حالست از احوالِ عین ثابتة عبد، و عبد را استعدادی خاص هست مرتکلیف را که آن استعداد خاص مغایر استعداد فعلِ مأمورٌ به است.
- ۱۵ پس عین عبد به آن استعداد خاص خویش از حق سبحانه طلب می کند که «مرا به چیزی تکلیف کن که در استعداد من مطلقاً قبول آن نهاده باشی».
- ۱۸ پس حق سبحانه به آن طلب استعداد خاص او را به آن تکلیف می فرماید و نمی خواهد که آن مأمورٌ به از آن عبدِ مأمور واقع گردد. چرا، که حق تعالی عالم است به آن که او را در اصل استعداد قبول آن نیست. پس هر آینه وقوع
- ۲۱ ضد مأمورٌ به از وی متوقع باشد. و فایده و حکمت در این تمیز مستعد قبول مأمورٌ به باشد از غیر مستعد. والله أعلم.
- و ليس المأمور بالأمر بلا واسطة الا الشيء المعدوم المعلوم الكائن
- ۲۲ عند الأمر و به خاصة، لا الشيء الموجود قبل الأمر، ضرورة امتناع إيجاد الموجود بخلاف المأمور بواسطة، فانه ليس إلا الموجود خاصة لامتناع تكليف المعدوم بالأوامر والنواهي.

فص حكمة نورية في كلمة يوسفية

- ٣ لمّا كان عالم المثال عالماً نورانياً ، و كان كشف يوسف عليه السلام مثالياً ، وأيضاً ظهر فيه عليه السلام سلطنة النورية العلمية المتعلقة بكشف الصور الخيالية والمثالية ، وهو علم التعبير على الوجه الأكمل ؛ وكل من يعلم بعده ذلك العلم ، فمن مرتبته يأخذ ومن روحانيته يستفيد ، أضاف رضى الله عنه الحكمة النورية إلى الكلمة اليوسفية.
- ٩ اعلم أن النور الحقيقى يدرك به ، وهو لا يدرك ، لأنه عين ذات الحق سبحانه من حيث تجرّدها عن النسب والاضافات. ولهذا حين سئل النبي صلى الله عليه وسلم ، «هل رأيت ربك؟» ، قال ، «نور» ، أنتى أراه؟» ، أى النور المجرد لا يمكن رؤيته . وكذا أشار الحق فى كتابه لمّا ذكر ظهور نوره فى مراتب المظاهر. وقال ، «الله نور السموات والأرض». فلمّا فرغ من ذكر مراتب التمثيل ، قال ، «نور على نور». فأحد النورين هو الضياء ، والآخر هو النور المطلق ؛ ولهذا تمّ ، فقال ، «يهدى الله لنوره من يشاء» ، أى يهدى الله بنوره المتعين فى المظاهر إلى نوره المطلق الأحدى.
- ١٥ ولمّا سئل ابن عباس رضى الله عنهما عن رؤية النبي عليه السلام ربه ، أخبر أنّه رآه ؛ فأخبر بقول غايشة عن النبي صلى الله عليه وسلم ، وقد سألته عن رؤية ربه وقوله عليه السلام ، «نور، أنتى أراه؟» فراجع السائل ابن عباس فى ذلك ، فقال ابن عباس ، «ويحك، ذلك إذا تجلّى فى نوره الذى هو نوره» ،
- ١٨

- أى إنَّما يتعذَّر الرؤية والادراك باعتبار تجرُّد الذات عن المظاهر والنسب و
الاضافات ؛ فأما في المظاهر و من وراء حجابية المراتب ، فالادراك ممكن ،
كما قيل ، ٣
كالشمس تمنعك اجتلاءك وجهها
فاذا اكتست برقيق غيم أمكنا
٤ خورشيد چو بر فلک زند رايت نور در پرتو او خيره شود ديده زدور
واندم که کند ز پرده ابر ظهور فالناظر يجتليه من غير قصور
و إلى مثل هذا أشار النبي صلى الله عليه و سلم في بيان الرؤية الجنانية
٩ المشبهة برؤية الشمس و القمر . فأخبر عن أهل الجنة أنهم يرون ربهم و
أنه ليس بينه و بينهم حجاب إلا رداء الكبرياء على وجهه في جنة عدن ؛
فنبه صلى الله عليه و سلم على بقاء رتبة الحجابية ، و هي رتبة المظهر . فاعلم
١٢ ذلك .
و إذ قد نبهت على شأن النور الحقيقي و أنه يدرك به و هو لا
يدرك ، فاعلم أن الظلمة لا تدرك ، ولا يدرك بها ، و أن الضياء يدرك ،
١٥ و يدرك به . و لكل واحد من الثلاثة شرف يختص به : فشرف النور الحقيقي
هو من حيث الأولية والأصالة ، إذ هو سبب انكشاف كل مستور . و شرف
الظلمة هو أنه باتصال النور الحقيقي بها يتأتى إدراك النور مع تعذُّر ذلك
١٨ قبل الاتصال . و شرف الضياء هو من حيث الجمع بالذات بين الأمرين و
استلزام ذلك حيازة الشرفين .
ثم إنَّ النور المحض المشار إليه لا يغير الوجود الحق . ولا شك
٢١ أن الوجود المحض يتعقَّل في مقابلة العدم المضاد له ؛ فإنَّ للعدم تعيُّناً
في التعقُّل ، لا محالة ؛ و له الظلمة ، كما أن الوجود له النورية . و لهذا
يوصف الممكن بالظلمة و أنه يتنور بالوجود ، فيظهر . فظلمته من أحد وجهيه ،
٢٤ الذي هو العدم . و إليه الإشارة بقول النبي عليه السلام ، « ان الله خلق (١٦٤)
(١٦٤) . «خلق» ههنا بمعنى التقدير ، فانَّ التقدير سابق على الإيجاد . و
«رشد النور» كناية عن إفاضة الوجود على الممكنات . منه .

- المخلق فى ظلمة. ثم رشّ عليه من نوره ، فظهر» .
- و إذا تقرّر هذا ، فالعدم المتعقّل فى مقابلة الوجود لا تحقّق له بدون التعقّل. والوجود المحض لا يمكن إدراكه. فمرتبة العدم من حيث تعقّل مقابليته للوجود كالمراة له. والمتعيّن بين الطرفين هو حقيقة عالم المثال. والضياء صفته الذاتية .
- ٣
- ٤ ثمّ لما كان الغالب على عالم المثال النورية، لقربها من عالم الأرواح وما فوقه من عوالم الأسماء والصفات - كما أنّ الغالب على صور عالم الكون والفساد الظلمة ، لكونها فى مقابلة عالم الأرواح ، الذى هو عالم النور - و
- ٩ كان من حكم كل متوسّط بين شيئين أنّه إذا كان نسبته إلى أحد الطرفين أقوى من نسبته إلى الطرف الآخر أن يوصف بما يوصف به ذلك الطرف الغالب ويسمى باسمه، لقبّ الشيخ رضى الله عنه هذه الحكمة بـ «النورية». وإلا، فهى
- ١٢ فى الحقيقة ضيائية ، لا نورية محضة.
- و عبّر عن الضياء بـ «النور» حيث قال : النور ، أى ما عدا النور الوجودى الحقيقى - الذى هو ذات الحق سبحانه - يكشف ، أى يدرك لذاته ، و يكشف به أى يدرك به ما سواه . و أتمّ الانوار التى تكشف و يكشف بها فى الكاشفة و أعظمها نفوذاً فى الأشياء بالكشف عن حقائقها هو النور التام العلمى الذى يكشف به و يدرك ما أراد الله بالصورة المتخيّلة المرئية فى النوم ، المتغيّرة عمّا كانت عليه فى عالم المثال، ويصير مشاهداً فى عالم الحسّ بتصرف القوّة المتصرّفة. و هو، أى الكشف عمّا أراد الله بها هو، علم التعبير .
- ١٥
- ١٨
- ٢١ و إنّما كان ذلك النور التام العلمى أتمّ الأنوار و أعظمها نفوذاً لأن الصورة الواحدة المتخيّلة المرئية فى النوم قد تظهر فى خيال أشخاص متعدّدة بمعان كثيرة مختلفة لتفاوت استعدادات تلك الأشخاص و اختلاف أمزجتهم وتباين أمكتهم و أزمنتهم و غير ذلك . لكن يراود منها، أى من هذه الصورة ، فى حق صاحب الصورة ، أى صاحب كان، معنى واحد من تلك المعانى الكثيرة . فمن كشفه ، أى المعنى المراد ، و ميّزه عن غيره و
- ٢٢

- عبّر الصورة المرئية به بذلك النور التامّ العلمي ، فهو صاحب النور الأتمّ .
 و نوره أتمّ الأنوار لأنه يتميّز به ما هو في غاية الالتباس و نهاية الاشتباه .
- ٣ و إنّما قلنا ، «إنّ الصورة الواحدة تظهر بمعان كثيرة» ، فإن الشخص الواحد
 من جماعة قد يرى في النوم أنّه يؤذّن ، فيحجّ في عالم الحسن . و شخص
 آخر منهم يرى فيه أنّه يؤذّن ، فيسرق في الحسن . أمّا الحجّ ، فمن قوله
 ٤ تعالى ، «و أذّن في الناس بالحجّ» . وأمّا السرقة ، فمن قوله تعالى ، «ثمّ أذّن
 مؤذّن أيتها العير إنّكم لسارقون» . و صورة الأذان واحدة ، لكنّ
 التعبير مختلف ، لاختلاف الرائيين . و كذلك شخص آخر يرى فيه
 ٩ أنّه يؤذّن ، فيدعو إلى الله على بصيرة . و شخص آخر يرى أنّه
 يؤذّن ، فيدعو إلى الضلالة . و ذلك لاشتراك الأذان مع هاتين الدعوتين
 في مطلق الدعوة إلى أمرٍ ما . و إنّما اختلف المدعوّ إليه لاختلاف الرائي .
- ١٢ اعلم أنّ كلّ ما يظهر في الحسن هو مثل ما يظهر في النوم ؛ والناس
 غافلون عن إدراك الحقائق و معانيها التي تشمل الصور الظاهرة عليها ، كما
 قال صلى الله عليه و سلم ، «الناس نيام ، فإذا ماتوا ، انتبهوا» . و كما يعرف
 ١٥ العارف بالتعبير المراد من الصور المرئية في النوم ، كذلك يعرف العارف
 بالحقائق المراد من الصور الظاهرة في الحسن ؛ فيعبر عنها إلى ما هو
 المقصود منها . فالعارف إذا شاهد صورة في الحسن أو سمع كلاماً ، أو
 ١٨ وقع في قلبه معنى من المعاني ، يستدلّ منها على مبادئها و يعلم مراد الله من
 ذلك . و من هذا المقام ما يقال ، «إنّ كلّ ما يحدث في العالم رسل من الله
 تعالى إلى العبد ، يلبّغون رسالات ربّهم ؛ يعرفها من يعرفها ، و يعرض عنها
 ٢١ من يجهلها» . قال تعالى ، «و كآيتين من آية في السموات والأرض يمرّون
 عليها . و هم عنها معرضون» ، لعدم انتباههم و دوام غفلتهم . و لا يعرف هذا
 الخلق إلا من يكشف جميع المقامات العلوية والسفلية ، فيرى الأمر النازل من
 ٢٤ الحضرة إلى العرش والكرسى والسموات والأرض ويشاهد في كلّ مقام صورته .
 قال رضي الله عنه ،

إنّما الكون خيال و هو حقّ في الحقيقة

- کل من یفهم هذا حراز أسرار الطريقة
و من مقولات الشيخ کمال الدین عبدالرزاق القاشی رحمه الله :
- ۳ يك موج ز بحر عشق و عالم طوفان يك شعله ز نار عشق و کونین دخان
اعیان دو کون چون جبال اند و عصی ماران به خیال عقل و عشقت ثعبان
بدان که عوالم مع کثرتها منحصر در پنج است ، و آن را « حضرات
- ۶ «خمس» خوانند؛ و این پنج حضرت جای ظهور و بروز حق است در آن به صفتی
از صفات خویش؛ و صفت لازم ذات است. اول حضرت ذات است، که آن را
«غیب مطلق» گویند، که از آن هیچ کس حکایت نتواند کرد، زیرا که آنجا
۹ اسم و رسم نگنجد، و عبارت چون اشارت مجال ندارد.
- بی دل از بی نشان چه گوید باز؟
- دویم حضرت اسماء است ، که در آن بروز حق است به الوهیت .سیم حضرت
۱۲ افعال است - یعنی عالم ارواح - ، که در آن بروز حق است به ربوبیت؛
چهارم حضرت مثال و خیال، که آن جای بروز است به صور مختلفه داله بر
معانی و حقایق. پنجم حضرت حس است و مشاهده ، که جای بروز است
۱۵ به صور متعینه کونیه .
- پس حضرت اعلی غیب مطلق باشد، و حضرت انزل شهادت مطلق.
و تو از این حضرت که انزل و اسفل حضرات است به طریق قهقرا باز گرد و
۱۸ بین که هرچه در عالم محسوس است مثالی و صورتیست مر آن چیزی را که
در عالم مثال است، و هرچه در عالم مثال است صورت و مثال شانی از شئون
حضرت ربوبیت است، و هرچه در حضرت ربوبیت است صورت اسمیست از
۲۱ اسماء الله، و هر اسمی صورت صفتی ، و هر صفتی وجهی مر ذات متعالیه را، که
به آن وجه ظهور و بروز می کند در کونی از اکوان. پس عارف بداند که هرچه
در عالم حس ظاهر می گردد صورت معنی است غیبی و وجهیست از وجوه
۲۴ حق باقی که ظاهر و بارز شده به آن.
- کل ما فی الکون وهم أو خیال أو عکوس فی مرایا أو ظلال
لاح فی ظل سوی شمس الهدی لا تکن خیران فی تیه الضلال
۲۷ کیست آدم عکس نور لم یزل چیست عالم موج بحر لا یزال

عکس را کی باشد از نور انقطاع
 عین نور و بحردان این عکس و موج
 رهروان عشق را بنگر که چون
 آن یکی در جمله ذرات جهان
 وان دگر ز آینه هستی عیان
 وان دگر در هر یکی آن دیگری
 ۳
 ۶
 وقتنا الله للخروج من مضيق العلم إلى فضاء العین و رزقنا الجمع بین هاتین
 الحسینین.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

فص حكمة أحدية في كلمة هودية

- ٣ بدان كه احديت را سه مرتبه است :
- اولش احديت ذات، كه در آن مرتبه به هيچ وجه كثرت را اعتبار و گنجاني
 نيست ، كه «قل هو الله أحد» بيان آن مرتبه احديت مطلقه است. و هي الأحدية
 الذاتية المطلقة . و ليست الوحدة من هذا الوجه نعتاً للواحد ، بل هي ذاته .
- ٦ فمتى ذُكرت الأحدية الذاتية ، وكان المترجم عنها الحق سبحانه أو أحد من
 أكابر المحققين الراسخين في العلم ، فانما يطلقها بهذا الاعتبار . و لكل شيء
 ٩ أحدية تخصّه ؛ و هي اعتباره من حيث عدم مفايرة كل شأن من الشؤون الذاتية
 للذات المنعوتة بالأحدية بالتفسير المشار إليه .
- و دويمش احديت اسماء و صفات است. يعنى كه همه اسماء و صفات
 ١٢ مع كثرتها التي لا تحصى با ذات يكىست. و به اين اعتبار گویند كه الله واحد
 است - « هو الله الواحد القهار » - يعنى جميع اسماء و صفات در آن ذات
 مستهلك و عين ذات اند. و هذه الأحدية هي أحدية الالهية. و الوحدة بهذا الاعتبار
 ١٥ نعت للواحد ، لا ذاته ، و تسمى بـ «وحدة النسب و الاضافات» ، أى «وحدة
 تعدده» ، لا باعتبار الوجود المتعدد و التمييز الحقيقى، بل تعدد نسبي من حيث
 أن ذلك المتعدد عين ذلك الواحد ؛ كـ «الخالق» و «القادر» و «العالم» من حيث
 ١٨ الذات التي ثبت لها هذه الأحكام ، فانها ، أى تلك الأسماء من هذه الحيثية - أى
 حيثية وحدة الذات - واحدة .

- سینمش احذیت افعال و تأثیرات و مؤثرات است. یعنی که آن ذات متعالیه است که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال و مؤثر در منفعلات است و به حکم تربیت هر یکی را به حسب قابلیتات سوی حضرت ذات می کشاند، كما قال تعالی، «ما من دابة إلا هو آخذٌ بناصيتها إن ربي على صراطٍ مستقيم».
- کش کشانش می کشد که «إنا إليه راجعون»
- و هذه الأحذية هي أحذية الربوبية .
- و چون غالب بر هود علیه السلام شهود احذیت کثرت ربوبیت بود، که تربیت رب واحد در مظاهر مربوبات متکثره مشاهده می نمود، (۱۶۵) لاجرم حکمت احذیت یعنی احذیت ربوبیت - مخصوص گشت به کلمه هودیه.
- غایات الطرق التي يسلكها السالكون، صورية كانت أو معنوية، كلها راجعة الى الله سبحانه، والله غايتها. (۱۶۶) وذلك لأن الحق سبحانه لما كان
-
- ۱۲ (۱۶۵). فانه عليه السلام ذكر «الأخذ بالنواصي» و «المشي» و «الصراط»: و كل هذه أحكام التصرف والتصرف، و إنه الفعل، لا محالة؛ غير أنه غلب في أخباره وحدة الفعل على التعددات العارضة له في المحال المتأثرة والمعددة إياه؛ فان مقتضى ذوقه أن الأسباب والوسائط معدّات، لا مؤثرات، و أن الفعل في أصله واحد وأنه أثر الحق، لا أثر فيه لسواه من حيث ذات الفعل من كونه فعلاً. ولهذا أضاف «الأخذ» إلى الهوية - التي هي عين الذات - حتى أنه لم يذكر «بدأ» ولا صفة ولا غير ذلك، منه.
- ۱۵ (۱۶۶). قيل، «الطرق إلى الله بعدد أنفاس الخلائق»؛ و قيل، «بعدد الأنفاس الالهية»، والمراد بـ «الأنفاس الالهية» الشؤون المتجددة منه، في كل آن على كل مظهر، هر طريقي و راهی به حسب اسمی از اسماء الله. تواند بود، و هر اسمی را مظهری است، و آن مظهر تابع و مربوب او، كما قيل، «إند لكل اسم عبداً هو ربه، وذلك جسم هو قلبه». و چون اسماء همه اسم يك ذات اند، و اعيان وجوديه جمله مستند بدان اسماء اند و جاری و سالك به مجری و مسلك ایشان، و ایشان منتهی به اسم «الله»، پس جمله بسر راه «الله» باشند، و «الله» غایت طرق متعدده متکثره ایشان باشند. منه.

- محيطاً بكل شيء وجوداً وعلماً ومصاحباً كل شيء بمعية ذاتية مقدسة عن المزج والحلول والانقسام وكل ما لا يليق بجلاله، كان سبحانه منتهى كل صراط وغاية كل سالك، كما أخبر سبحانه بعد قوله، «وإنك لتتهدى إلى صراط مستقيم ٣ صراط الله الذى له ما فى السموات وما فى الأرض»، بقوله، «ألا إلى الله تصير الأمور». فنبه أن مصير كل شيء إليه. وكل من الأشياء يمشى على صراط، إما معنوى أو محسوس بحسب سالكه. والحق غاية، كما قال، «وإلى الله المصير». فعترف سبحانه نبيته صلى الله عليه وسلم ليُعرفنا. فقال، «وإنك لتتهدى إلى صراط مستقيم» منها بالنسبة إلى غيره. فهو تعالى غاية السائرين، كما أنه دليل الحائرين. ٩

- فكلها، أى كل الطرق، صراط مستقيم، باعتبار أنها موصلة إليه تعالى استقامة مطلقة، لا بالنسبة إلى الغير. لكن لا شرف فى مطلقاته التى يرتفع فيها التفاوت، كمطلق معيته ومصاحبه ومطلق استقامة صراطه ومطلق الانتهاء إليه من حيث إحاطته ومطلق توجهه الذاتى والصفاتى معاً للإيجاد؛ فانه لا فرق بين توجهه إلى إيجاد العرش والقلم الأعلى وبين توجهه إلى إيجاد النملة ١٢ من حيث أحدية ذاته ومن حيث التوجه. قال تعالى، «ما ترى فى خلق الرحمن من تفاوت». وهكذا الأمر فى معيته الذاتية وصحبته، فانه مع أدنى مكوناته كهو مع أشرفها وأعلها بمعية ذاتية قدسية لا تفتقر. وهكذا الأمر فى إحاطته؛ فانه بكل شيء محيط رحمة وعلماً. ورحمته هنا وجوده، إذ ليس ثمة ما يشترك فيه الأشياء على ما بينها من التفاوت والاختلاف إلا الوجود. و علمه سبحانه فى حضرة أحدية ذاته لا يفاير ذاته ولا يمتاز عنه، إذ لا تعدد هناك بوجه أصلاً. ٢١

- فإذن بمجرد ثبوت أنه غاية كل شيء ومنتهى كل طريق ومع كل شيء ومحيطاً بباطن كل شيء وظاهره، لا تعم الفائدة، ولا يتم السعادة؛ (١٦٧) ٢٤
- (١٦٧). قال بعضهم رحمهم الله، اعلم أن جماعة من المنحرفين عن الصراط المستقيم سمعوا قول الله تعالى، «ما من دابة إلا هو آخذٌ بناصيتها إن ربي على صراط مستقيم»؛ وسمعوا قول النبي صلى الله عليه وسلم، «الطريق إلى الله بعدد أنفاس الخلائق»؛ فتصوروا من الآية أن جميع الخلائق، بل جميع ٢٧

وإنما يظهر الفوائد بتمييز الرتب و اختلاف الجهات والطرق وتفاوت ما به

الموجودات ، على الصراط المستقيم ، و من الخبر أن الطرق إليه هسى الطرق
المشتهرة من الملل والنحل والمذاهب . فحكموا من هذين التصورين أن الكل
على الصراط المستقيم و الطريق الحق و أن نسبة الكل إلى الله نسبة واحدة ،
وليس لأحد مزيد على الآخر ، لامن الأنبياء والأولياء و لامن غيرهم من العلماء
و العارفين والملائكة المقربين . وعطلوا بذلك جميع الأحكام الشرعية والقوانين
الالهية؛ وما التفتوا إلى العلم والعمل والقيام بالتكليف و غير ذلك ونظروا إلى
الجميع بعين واحدة و نظر واحد . و هذه مفسدة عظيمة في الدين - نعوذ
بالله منهم .

و جماعة أخرى منهم توهموا من قوله تعالى ، «و الله بكل شئ محيط» ،
و من قوله ، « وهو معكم أينما كنتم » ، أن قرب الجميع و بعده بالنسبة إلى الله
متساو ، وليس لأحد مزية على الآخر من الأنبياء والأولياء وغيرهم . وهذا التوهم
أيضاً من أعظم المهالك و أكبر المفاسد ، فوجب علينا رفعه بعناية الله و حسن توفيقه
غيرة على الدين و شفقة على المسلمين .

فنقول ، ينبغى أن يُعرف أن الطريق و القرب من الله تعالى إلى
الموجودات خلاف طريقهم و قربهم إليه سبحانه ، لأن طريقه و قربه إليهم من
حيث الوجود و الاحاطة ، و قربهم و طريقهم إليه من حيث السلوك و الاستعداد ؛

وبينهما بون بعيد ، لأن القرب و الطريق الذي هو من طرق الحق إليهم واقع أزلاً
و أبداً على وتيرة واحدة ، لا يختلف فيه شئ ولا يتبدل - « لا تبدل لكلمات الله » ؛
بل هو « الآن كما كان » في الأزل ؛ « فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبدل »

لخلق الله . وليس هذا المعنى مخصوصاً بزمان ولا مكان ، وليس لأحد فيه مزيد
على الآخر . والحجر والمدر والنبات والحيوان والانسان والملاك فيه على سواء ،
لأن نسبة المحيط إلى المحاط نسبة واحدة ، ونسبة المظهر إلى الظاهر كذلك . و

مثال ذلك قرب المداد بكل حرف من حروف هذا الكتاب ، لأنه ليس المداد من
حيث هو مداد أقرب إلى حرف منه إلى حرف آخر ، وإن كان بينهما نسبة بالتقدم
والتأخر بحسب الكتابة .

و أمّا القرب و الطريق الذي هو من طرق المخلوقات والموجودات

- يصحبك وما إليه يدعوك ويجذبك. فلذلك تعبدنا الله ، أى أخذنا عباداً نعبده،
 بالطريق الموصل لنا إلى سعادتنا - التى هى الفوز بالنجاة والدرجات -
 ٣ خاصة ، لا بأى طريق كان ، فان كل طريق وإن كان يوصلنا إليه من حيشة اسم
 من الأسماء - لأن كل اسم من وجه عين المسمى - فذلك لا يجدى نفعاً ولا
 يورث سعادة ؛ فانها ، أى الأسماء ، من حيث حقائقها و آثارها مختلفة : فأين
 ٤ «الضار» من «النافع» و «المعطى» من «المانع»؟! و أين «المنتقم» من «الغافر»
 و «المنعم اللطيف» من «القاهر»؟!
 و هو ، أى الطريق الموصل لنا إلى سعادتنا هو ، ما شرعه الله سبحانه
 ٩ لنا على لسان رسوله و أمره بأن يدعونا إليه بقوله ، «قل هذه سبيلى أدعو إلى
 الله على بصيرة أنا ومن اتبعنى وسبحان الله و ما أنا من المشركين». ولما
 كان فى الدعوة إلى الله مما يكون المدعو فيه و عليه إبهام من وجه بأن الحق
 ١٢ متعبن فى الغاية مفقود فى الأمر الحاضر ، وكان حرف «إلى» المذكور فى قوله ،
 «أدعو إلى الله» ، حرفاً يدل على الغاية و يوهم التحديد ، أمره أن ينبه أهل
 اليقظة واليقين على سر ذلك. فكانته يقول لهم ، «إنى و إن دعوتكم إلى الله
 ١٥ بصورة إعراض و إقبال ، فليس ذلك لعدم معرفتى أن الحق مع كل ما أعرض
 الشريفة ، فهو من حيث الاستعداد والسلوك . و لهذا لا يحصل أصلاً إلا بعد
 الاستعداد الذاتى و السلوك الحقيقى ؛ أعنى قربهم و طريقهم إليه بعد الاستعداد
 ١٨ الذاتى يكون بقدر سلوكهم ومجاهدتهم و رياضتهم.
 فالصراط المستقيم السلوكى غير الصراط المستقيم الوجودى ، و لهذا
 لا يصل إليه كل أحد ؛ وإن وصل إليه أحد ، لا يكون إلا بعد مجاهدة شاقة ورياضة
 ٢١ صعبة مع وجود شيخ كامل ومرشد واصل . و يُعرف تحقيق هذا من قرب النبى
 صلى الله عليه وسلم ليلة المعراج -الذى كان من حيث السلوك - فى قوله تعالى ،
 «قارب قوسين أو أدنى» ، لأن هذا القرب قرب لا يمكن أقرب منه ، ولا يمكن
 ٢٢ حصوله لأحد غيره أصلاً . و معلوم أن الله سبحانه قال ، « و نحن أقرب إليه
 من جبل الوريد» . فلو كان هذا القرب كافياً ، لم يكن النبى صلى الله عليه وسلم
 و لا غيره محتاجاً إلى السلوك و طلب القرب. فافهم، فانه دقيق . منه.

- ٣ عنه المُعْرَض ، كهو مع ما أُقْبِلَ عليه ؛ لم يعد من البداية ، فيُطَلَب في الغاية . بل «أنا و مَنْ اتَّبَعَنِي» في دعوة الخلق إلى الحق «على بصيرة» من الأمر . «وما أنا من المشركين» ، أي لو اعتقدتُ شيئاً من هذا ، كنتُ محدّداً للحق و محجوباً عنه ؛ فكنتُ إذاً مشركاً . «و سبحان الله» أن يكون محدوداً متعيّناً في جهة دون جهة أو منقسماً ، أو أن أكون من المشركين الظانين بالله ظنّ السوء .
- ٤ وإنما موجب الدعوة إلى الله اختلاف مراتب أسمائه بحسب اختلاف من يُدعى إليه . فيُعرضون عنه من حيث ما يتنقّى عنه ويُحذَر ، و يُقبلون عليه بما هدى و بصّر لهما . يَرجى من الفوز به و بفضله . «فافهم و تدبّر» .
- ٩ فـلـلـأوّل ، أي فـلـأمر المذكور أوّلاً - و هو كونه تعالى غايةً لكل طريق و محيطاً بكل شيء - و سعت رحمته الرحمانية ، بل الرحيمية أيضاً ، كل شيء من الأشياء . وإذا وسعت رحمته كل شيء ، فالأمال والرجوع عاقبة
- ١٢ الأمر إلى السعادة حيث كان العبد من الجنة والنار . ولما كان لمتوهم أن يقول ، «السعادة هو الوصول إلى الجنة و درجاتها ، فكيف يكون مأل كل أحد إليها مع خلود بعض في النار؟» ، عتمّ الأمر و قال ، و هو ، أي السعادة هو (١٦٨) ،
- ١٥ الوصول إلى الأمر الملائم لمزاج العبد ، سواء كان من درجات النعيم أو درجات الجحيم .
- ارواح به حسب فطرتِ أصلية قابلِ توحيد و طالبِ راهِ راست بودند؛ چنانچه در اوّل کسه ملوٲ به الواٲ و محتجب به حجب نگشته بودند ، چون خطاب رسید که «ألتستُ بربّکم» ، جمله از سرِ صفاءِ اصلی «بلی» گفتند . و این چون مختص به بعضی دون بعضی نبود - به دلیلِ حدیثِ «کلُّ مولود یولد علی الفطرة؛ فأبواه یهوّدانه و ی نصرّانه و یمجّسانه» - پس ضلالی که ایشان را بود عارضِ استعدادِ تعینِ ایشان گشته بود ، نه عارضِ استعدادِ ذاتیِ اصلیِ حقّانی . و چون غواشیِ طبیعتِ آن را فرو گرفت ، و حجبِ ظلمانیه -
- ٢١ که مناسب استعدادِ تعینِ بود - او را محتجب گردانید ، ضلالِ عارضِ آن ارواح گشت ، و آن ضلالِ عارضِ طالبِ عارضِ شدنِ غضبِ گشت .

(١٦٨) . تذکیر الضمیر باعتبار الخبر . منه .

۳ پس هم ضلال عارض باشد ، و هم غضب عارض باشد ؛ و رضا و رحمت به حکم « سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي » ذاتی باشند . والعرض يزول، والذاتی لا يزول .

۶ پس مال همه به رحمت سابقه حق سبحانه و تعالی باشد . از مجرم عاصی غرامت به عذاب و ملامت بستانند و از درن ذنوب او را پاک گردانند و به رحمت جنت و نعمت باز رسانند . و کافر خالد فی النار را هم از رحمت رحیمی محروم نگذارند . نه آنکه از جهنم بیرون آرند ؛ بلکه هم در جهنم عاقبه الامر فاقد آلام و عذاب گردند به آنکه احساس عقاب و عذاب از ذوات ایشان مرتفع گردد ، یا ایشان را نعیمی زائد بر فقدان آلام ارزانی فرمایند به حسب استعدادات نفوس ایشان، بعضی را زیاده از بعضی، چنانکه نعیم بهشتیان ؛ اما نعیم ایشان مابین نعیم بهشتیان باشد .

۱۲ اعلم أن العبيد وإن استحقوا العقاب ودخلوا دار الشقاوهی جهنم . فلا بد أن يسبق رحمته غضبه في الأخير، فيقلب العذاب عذاباً عند أهل النار، و أن يؤول عواقب أهل العقاب إلى الرحمة بعد الأحقاب . (۱۶۹) وذلك لأن أهل النار الذين هم خالدون فيها إذا أدخلوها ، كانوا على أحوال ثلاث :

حالت اولی آن است که عقوبت و عذاب بر ظواهر و بواطن ایشان گماشته شده باشد، بایکدیگر به مخاصمه و معاتبه در آیند و زبان به مطاعنه و ملامت بکشایند . و « يَكْفُرُ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَمَأْوِيَهُمُ النَّارُ وَمَالَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ » . « فيقول الضعفاء للذين استكبروا » ، « ربنا هؤلاء أضلونا فآتيهم عذاباً ضعفاً من النار » . « قالوا بل ... أنتم قد متموه لنا فبئس القرار » . و ۲۱ قالوا ، « إنا كنا لكم تبعاً فهل أنتم مغنون عنا نصيباً من النار » . و « قال الذين استكبروا للذين استضعفوا أن نحن صددناكم عن الهدى بعد إذ جاءكم بل كنتم مجرمين » و أمثال هذه المخاطبات و المعاتبات النسي بها ۲۴ تخصم أهل النار والعذاب . قد أحاط بهم سرادق ناره، وتسلط على ظواهرهم و بواطنهم بشراره .

(۱۶۹) . «الأحقاب» جمع حَقْب، وهو ثمانون سنة كل سنة ثلاثمائة

۲۷ و ستون يوماً كل يوم كآلف سنة من أيام الدنيا . منه .

حالت ثانیه آن است که چون از تخفیف عذاب نومید شوند و خطاب «اِحْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُون» بشوند، دانند که نه در جزع و فزع سودیست، و نه در مخاصمه و ملاعنه امید بهبودی. با یکدیگر گویند، «سواء علينا أجزعنا أم صبرنا ما لنا من محيص». دل بر عقاب بنهند و تن به عذاب در دهند. ناگاه رحمت کامله و عاطفت شامله حق جل شأنه ایشان را دریابد و شعله «نار الله الموقدة التي تطلع على الأفئدة» را از بواطن ایشان بنشانند؛ راحت در درون و جراحات بر بیرون بماند.

حالت ثالثه آن است که چون احقاب و اعصار در حالت ثانیه بر ایشان بگذرد، به انواع عذاب الفت گیرند و به تعاقب عقاب انس پذیرند؛ لایحسون بحدته و لایتالمون بشدته مع طول مدته. به واسطه خدر و عدم احساسی که خداوند تعالی از محض رحمت و کمال رأفت ایشان را اعطاء فرماید، به هیچ حال از آن آتش متألم نگردند، کما قال سبحانه، «لایموت فیها ولا یتحیی»؛ بلکه چنان مألوف طباع و مانوس مزاج ایشان گردد که اگر فی المثل رایحه ای از روایح روح افزای ریاض جنان برایشان بوزد، از وزیدن آن متنفر شوند، و اگر فایحه ای از فوایح راحت بخش دارالقرار به مشام ایشان برسد، از شنیدن آن منصرف گردند؛ کالجعل و تعوذه و تغذیه بالقاذورات و تعوذه و تغذیه برائحة الورد. و کأنته إلی هذه الحالة الثالثة أشار النبی صلی الله علیه و سلم بقوله، «إن بعض أهل النار يتلاعبون فيها بالنار»، وبقوله، «سیأتی علی جهنم زمان تنبت من قعرها الجرجیر».

این است شرح کلام حضرت شیخ و تقریر سخنان تابعان ایشان قدس الله تعالی أرواحهم. و اگر کسی را در خاطر خلجانی افتد بنا، توهم مخالفت آن باظاهر بعضی از آیات و احادیث، باید که بر انکار اصرار ننماید و به طعن در اولیاء خداوند سبحانه مبادرت نجوید و بر قصور فهم خود حمل کند، نه بر نقصان حال ایشان. آمنا بما جاء من عند الله علی مراد الله و بما جاء من عند رسول الله علی مراد رسول الله و بما جاء من عند الکمّل الراسخین فی العلم علی مرادهم - أحياناً الله علی ملتهم و أماننا علی سیرتهم و حشرنا فی زمرة منهم و جعلنا منهم

و معهم أو ممن أحبهم و اتبعهم.

و لما كانت الرحمة المشار إليها آنفاً نوعين -

- ٣ رحمة ذاتية مطلقة امتنانية ، هي التي وسعت كل شيء . ومن هذه الرحمة كل عطاء يقع لا عن سؤال أو حاجة و لا لسابقة حق أو استحقاق لو صف ثابت للمعطى له أحوال مرضى يكون عليه، كالدرجات والخيرات الحاصلة في الجنة لقوم بالسرا المسمى في الجمهور «عناية» ، لا لعمل عملوه أو خير قدموه ؛ كما ورد أنه يبقى في الجنة مواضع خالية يملأها الله بخلق يخلقهم لم يعملوا خيراً قط ، إمضاءً لسابق حكمه وقوله ، «لكل واحدة منكم ما ملؤها» . و منعلق طمع إبليس هذه الرحمة الامتنانية التي لا تتوقف على شرط و قيد . (١٧٥)
- ٦ والرحمة الأخرى هي الرحمة الفائضة عن الرحمة الذاتية و المنفصلة عنها بالقيود التي من جملتها الكتابة المشار إليها بقوله ، «كتب ربكم على نفسه الرحمة» ، وبقوله ، «فتسأ كتبها للذين يتقون» ، فهي مقيدة موجبة بشروط من أعمال وأحوال وغيرهما .
- ٩ - أراد الشيخ رضى الله عنه أن يشير إليهما ، فقال ، و من الناس من زال الرحمة و أصابها من عين المنة و محض الفضل من غير سابقة فعل يوجبها أو صدور عمل يجلبها ، بل بها يحصل القدرة على كل الأفعال و التمكّن من جميع الأعمال .
- ١٢ و منهم ، أى من الناس ، من قالها ، أى الرحمة ، من حيث الوجوب ، أى من جهة وجوبها على الله بإيجابه إيّاها على نفسه فى مقابلة أعماله التي كلفه بها مجازاة له و عوضاً عن عمله ؛ ولكن ذلك على سبيل الامتنان : فإن العبد يجب عليه طاعة سيّده و الاتيان بأوامره . فإذا أوجب على نفسه شيئاً فى مقابلة أعماله ، يكون ذلك رحمةً و امتناناً منه عليه . و إلسى ذلك أشار رضى الله عنه بقوله ،
- ١٥
- ١٨
- ٢١
- ٢٤ (١٧٥) . ذكر أن سهلاً التسترى رضى الله عنه رأى إبليس ، فقال له ، «هل ترجو رحمة من عند الله؟» قال ، «نعم ، لأن رحمة وسعت كل شيء» . فقال سهل ، «لكنه قبدها بقوله ، «فتسأ كتبها للذين يتقون» الآية» . فقال إبليس ، «مه يا سهل ، فإن التقييد صفتك ، لاصفته» . منه .
- ٢٧

- و نال سبب حصولها ، أى سبب حصول الرحمة الوجودية - الذى هو ذلك
 الأيجاب - من عين المنة ؛ فانه ليس فى مقابلة عمل ولا جزاء فعل. و يحتمل
 ٣ أن يراد بـ «سبب حصولها» أعمال العبد و أفعاله ؛ فان التمكين والاقدار عليها ،
 بل إيجادها فيه ، من الرحمة الامتنانية أيضاً .
- و أما العبد المتقى ، (١٧١) الذى كتب الله سبحانه على نفسه الرحمة
 ٦ له ، كما قال تعالى ، «فأكتبها للتذين يتقون» ، فله حالان :
- أحدهما حال يكون ذلك العبد المتقى فيه ، أى فى ذلك الحال ،
 وقاية (١٧٢) لله تعالى ؛ أى اتخذ نفسه وقايةً يقى بها الله سبحانه من نسبة
 ٩ المذام والنقائص إليه ، فانه يضيفها إلى نفسه ، لا إليه ، كما يقتضيه التحقيق ،
 إذ المذام والنقائص والقبايح كلها أحكام العدم اللازم للعبد الممكن القابل .
 و إليه الاشارة بقوله عليه السلام ، «اللهم اغفر لى هزلى و جدى و خطائى و
 ١٢ عمدى و كل ذلك عندى» ، وبقوله عليه السلام ، «والشر ليس إليك» .
- و ثانيهما حال يكون الله له ، أى للعبد المتقى ، وقاية فيه ، أى فى
 ذلك الحال ، من أن يضاف إليه المحامد ، فانه يضيف الفضائل والمحسن و
 ١٥ المحامد والكمالات إلى الله سبحانه . فكان وقاية له من إضافة ما ليس له من ذاته
 بالحقبة ، لكونها أموراً وجودية ، والوجود للحق ؛ بل الوجود هو الحق
 حقيقة . و هو ، أى كون الله سبحانه وقاية للعبد المتقى فى الحال الثانى ، أمر
 ١٨ معلوم مكشوف لظهور استناد الأمور الوجودية إليه سبحانه .
- افعال و اقوال آدمى به تمام منحصر است در محامد و مذام . متقى آن
 است كه در نسبت محامد حق سبحانه وقاية خود سازد و اضافت همه فضائل و
 ٢١ كمالات به حضرت او كند تا سلوك مسالك ادب و انتهاج مناهج علم به
 تقديم رسانيده باشد ، و در نسبت محامد به حق از ظهور انائيت و تقيد به قيد
 هستى خلاصى يافته .
-
- ٢٢ (١٧١) . «الاتقاء» مأخوذ من «وقى يقى» . يقال ، «وقيته» ، فاتقى ،
 أى اتخذ الوقاية . منه .
- (١٧٢) . أى آلة وقاية ، كما فى قوله تعالى ، «خذوا حذركم» ، أى
 ٢٧ آلة حذركم . منه .

- علتی بدتر ز پندار کمال
نیست در جان تو ای مغرور ضال
- ازدل و ازدیده‌ات بس‌خون رود
تا ز تو این معجبی بیرون رود
- ۳ و در اضافت مذام خود را وقایه حق سبحانه گرداند؛ زیرا که توحید اگرچه مقتضی استناد خیر و شر است به حق سبحانه و تعالی، اما اگر سالک پیش از طهارت نفس هر دو را به حق اسناد کند، ممکن که در بوادی اباحت هلاک شود. و اگر بعد از آن اسناد کند، به اسامت ادب موسوم گردد.
- گفت آدم که ظلمنا نفسنا
او ز فعل حق نبد غافل چو ما
- در گنه او از ادب پنهانش کرد
زان گنه بر خود زدن او بر بخورد
- ۹ بعد توبه گفتش «ای آدم نه من نی که تقدیر و قضای من بدان
- گفت «ترسیدم ادب نگذاشتم»
گفت «من هم پاس آنت داشتم»
- ۱۲ هر که آرد حرمت او حرمت برد
هر که آرد قند لوزینه خورد
- و شیخ رضی‌الله عنه در بعضی از مواضع فصوص متقی کسی را داشته است که حق را سبحانه و تعالی وقایه خود گرفته باشد، در ذات و صفات و افعال: افعال او در افعال حق فانی شده باشد، و صفات او در صفات حق مستهلک، و ذات او در ذات حق مستتر.
- تسترت عن دهري بظل جناحه
فیعینی تری دهری و لیس یرانی
- ۱۸ فلو تسأل الأیام ما اسمی مادرت
و این مکانی ما درین مکانی
- تن باخت به نرد درد سرمایه خویش
دل ساخت ز طوق شوق پیرایه خویش
- ۲۱ می‌خواست اجل زجان من وایه خویش
عشق تو مرا نهفت در سایه خویش
- گم شدن در گم شدن دین من است
نیستی در هستی آئین من است
- ۲۲ گم شدم چون سایه اندر آفتاب
یا چو بوی گل در اجزای گلاب
- و هو أعلم بالصواب، و إليه المرجع والمآب.

فص حكمة فتوحية في كلمة صالحية

- ٣ لما كان «الفتوح» عبارة عن حصول شيء مما لم يتوقع ذلك منه، نسب رضى الله عنه حكمته إلى كلمة صالح عليه السلام، لخروج الناقة - التي هي معجزته - من الجبل ؛ و هو مما لم يتوقع خروجها منه. و أيضاً لما كان
- ٤ «الفتوح» مأخوذاً من «الفتح» - إذ هو جمعه ، كـ «العقول» «للعقل» و «القلوب» «للقلب» - و صالح مظهر الاسم «الفتاح» - لذلك انفتح له الجبل ، فخرج منه الناقة - و هو من جملة مفاتيح الغيب ، قرن الحكمة الفتوحية إلى كلمته و بين فيها
- ٩ الابداع و كونه مبنياً على الفردية .
- و إنما قال ، «فتوحية» ، ولم يقل ، «فاتحية» ، (١٧٣) لأن الفتوح أنواعٌ عددها عدد مفاتيح الغيب؛ فراعى في ذلك الأدب الالهي و قصد الموافقة
- ١٢ للحق سبحانه (١٧٤) في التنبيه على البدء الابداعي من الغيب الذاتى والوجود المطلق الاحاطى.
- لما أعطت الحقائق ، و اقتضت معرفتها على ما هي عليه، أن النتيجة
- ١٥ ذهناً و خارجاً لا تكون ، أى لا توجد ، أو لا تكون صادرةً ، الا عن الفردية (١٧٣) . مع أنه أنسب بحسب اللفظ ، كما وقع فى بعض نسخ الفصوص . منه.
- ١٨ (١٧٤) . يعنى كما أنه سبحانه أورد صيغة الجمع - التى هي «المفاتيح» - أورد رضى الله عنه صيغة الجمع - التى هي «الفتوح» - رعايةً للأدب و قصداً للموافقة . منه .

- العديدية، (١٧٥) التى هى عدم الانقسام بمتساويين عما من شأنه الانقسام، (١٧٦) والثلاثة أول الافراد (١٧٧) و أقل ما به يتحقق الفردية - التى شُرطت فى ظهور النتيجة - ضرورة أن الفردية بالتفسير المذكور لاتشتمل الواحد، جعل الله سبحانه ايجاد العالم عن أمور ثلاثة: (١٧٨) نفسه ، أى ذاته، وإرادته، التى هى نسبة التوجه بالتخصيص لتكوين أمر ما، وقوله ، الذى هو مباشرة الأمر الابدادى بمعنى كلمة «كن». والعين ، يعنى الهوية الالهية فى هذه الصور، واحدة وحدة حقيقة؛ والنسب والاعتبارات مختلفة متكررة كثرة اعتبارية، فانها باعتبار ظهورها فى حالة من أحوالها التى تستلزم تبعية الأحوال الباقية لها
- ٩ (١٧٥) . فالمراد بـ «الفرد» ههنا ما يقابل الزوج ، لا الفرد الذى هو اسم من أسماء الذات بمعنى الواحد . منه .
- ١٢ (١٧٦) . ولو فسّر الفردية بعدم الانقسام إلى متساويين مطلقاً، لم يكن الفرد من خواص العدد ، إلا أن يجعل الواحد أيضاً عدداً ، كما ذهب إليه بعض .
- وحيثذ يكون أول الأفراد هو الواحد، لا الثلاثة . منه .
- (١٧٧) . قال الشيخ رضى الله عنه فى كتاب الألف ، «انظر ياسيدى بعقلك : هل يصح نتيجة قطع عن واحد؟ لا يصح أبداً . وإنما يكون النتيجة بظهور معنى الوجدانية فى مرتبتين ، و بازدواج واحدتين يكون الوجود . ولكن أكثر الناس ممن لا يعرف يتخيل أن النتيجة إنما هى عن الاثنين، وهو باطل، وإنما هى عن الثلاثة ، و هو الاثنان و الفرد؛ فان الواحد مهما لم يصحب الاثنين ، لم يكن بينهما قوة النتاج أصلاً . انظر الأثنى و الذكر : ما أنتجا إلا بالحركة المخصوصة على الوجه المخصوص . ولو لا ذلك ، لم يكون النتاج .
- ٢١ و قد كان الاثنان موجودين، و لم يكن ثم حركة مخصوصة على وجه مخصوص . فلم يكن ثم نتاج . فثبت أن الحركة أمر ثالث ، و هو الواحد الفرد . منه .
- (١٧٨) . وفى الفتوحات : «الاعتداد الالهى على التكوين لم يقم إلا من اعتبار ثلاثة أمور ، و كذلك هو الانتاج فى العلوم بترتيب المقدمات ؛ و إن كانت كل مقدمة مركبة من محمول و موضوع، فلا بد أن يكون أحد

- تُسمى «ذاتاً» ، و باعتبار التوجه التخصيصي المذكور «مريداً» ، و باعتبار مباشرتها للإيجاد بكلمة «كن» «قائلاً» .
- ٣ فقال سبحانه و تعالى مشيراً إلى الأمور الثلاثة ، «انما قولنا الشيء إذا أردناه أن نقول له كن فيكون» . فأشار إلى الذات في ثلاثة مواضع و إلى الإرادة في موضع واحد و إلى القول في موضعين . و في تكرير الذات في
- ٤ المواضع الثلاثة إشارة إلى اعتباراتها الثلاثة مع وحدة العين ؛ و في الدلالة عليها آخرها بالضمير المستتر في القول إيماء إلى استتارها بصورة الشيء المراد تكوينه عند تعلق القول به . و لما كان الذات و الإرادة في التكوين بمنزلة
- ٩ المادة التي بها الشيء بالقوة ، و القول بمنزلة الصورة التي بها الشيء بالفعل ، وقع ذكر القول مرتين ، ضرورة أن الصورة من الشيء - التي هي الغاية للحركة الإيجابية - لها تكرّر : تقدم ذاتي أولاً على الكل وتأخر رتبتي ثانياً عنه .
- ١٢ ثم أعلم أنه كما ظهرت الفردية الثلاثية في جانب المكوّن الموجد سبحانه ، كذلك ظهرت في جانب الشيء المراد تكوينه : وهي شبيّهة الثبوتية بأزاء ذاته سبحانه ، و سماعه أمر «كن» بأزاء إرادته ، و قبوله و امتثاله لما أمر به من
- ١٥ التكوّن بأزاء قوله .
- ولا يحجبك ، أي لا يمنعك عن التصديق بما قلنا من اشتراط الفردية في صدور النتيجة ، تركيب المقدمات (١٧٩) المنتجة من أربعة أجزاء في النظر الفكري
- ١٨ في المعقولات ، فإنها ، أي تلك المقدمات ، و إن كانت بحسب الأجزاء أربعة ، ضرورة تركيب كل من مقدمتي القياس من أمرين - محكوم عليه و محكوم به - فهي في الحقيقة ثلاثة ، تكون المفرد الواحد من تلك الأربعة - و هو الحد
- ٢١ الأربعة يتكرّر ، فيكون في المعنى ثلاثة و في التركيب أربعة . فوقع التكوين عن الفردية ، و هي الثلاثة لقوة نسبة الفردية إلى الأحادية . فقوة الواحد ظهرت الأكوان . فلولم يكن الكون عينه ، لما صح له ظهور . فالوجود المنسوب
- ٢٢ إلى كل المخلوقات هو وجود الحق ، إذ لا وجود للممكن ؛ لكن أعيان الممكنات قوا بل لظهور هذا الوجود . فتدبر . منه .
- (١٧٩) . جمعية المقدمات إما باعتبار أن المراد بها ما فوق الواحد ،
- ٢٧ أو باعتبار كثرة المواد . منه .

الأوسط - يتكرر فى المقدمتين ، أى الصغرى و الكبرى . و التكرار لا يخل
 بوحده فى نفسه، فيرجع إلى ثلاثة أجزاء الحدة، الأصغر و الأكبر والأوسط.
 فافهم ذلك . فالتثليث معتبر فى الانتاج ، ذهناً كان أو خارجاً، و العالم نتيجة
 بلا شك . فالتثليث معتبر فى ما ينتجُه ، كما سبق.



فص حكمة قلبية في كلمة شعبية

- ٣ إنما خصت الحكمة القلبية بالكلمة الشعبية لأمرين :
- أحد هما رعاية المفهوم من اسمه عليه السلام ، و هو «التشعيب» ، فإن شعيباً عليه السلام كان من العرب ، و اسمه اسم عربي - كذا ورد في النقل أن هوداً و صالحاً و شعيباً و يونس و لوطاً كانوا من العرب . و بالجملة ، فلما كان القلب منبع الشعب المنبثّة في أقطار البدن الانساني - بل في سائر الحيوانات الثامّة المخلقة ؛ و هو أول ما يتكوّن من الانسان و الحيوان - و كان شعيب عليه السلام أيضاً كثير الشعب لكثرة نتائجه و أولاده ، ناسب التخصيص المذكور .
- ٤ و الأمر الآخر أنه كان الغالب على شعيب عليه السلام الصفات القلبية من الأمر بالعدل و إيفاء الكيل و الوزن بالقسط . و القلب هو مظهر العدل و صورة أحدية الجمع بين الظاهر و الباطن و اعتدال البدن و عدالة النفس ، و منه يصل الحيوية و الفيض إلى جميع الأعضاء على السوية بمقتضى العدل .
- ٥ وله أحدية جمع القوى الروحانية و النفسانية و البدنية . و منه ينشعب هذه القوى بالقسطاس المستقيم و تتوزع على كل عضو عضو بمقتضى استعداده و قوة قبوله ، و يأتي المدد إليها دائماً على نسبة محفوظة القدر بالعدل . و له إيفاء كل ذي حق حقه .
- ٦ أعلم أن القلب ، يعنى قلب العارف بالله ، لأن قلب غيره لا يسمى

«قلبا» فی عرفهم إلا مجازاً ، كما قيل ،

- ۳ دل یکی منظریست ربّانی خانه دیو را چه «دل» خوانی
آنکه «دل» نام کرده‌ای به مجاز رو به پیش سگان گوی انداز
- ۶ و إنما قلنا «بالله» لأن قلب العارف بغيره من الأسماء ليس له السعة
المذكورة فيما بعد. اسم «الله» احدیت جمع جمیع اسماء الهیست . پس هر دل
که شناسای آن شد ، شناسای همه اسماء شد ، به خلاف سایر اسماء ، که از
شناسائی هیچ یک شناسائی اسم «الله» لازم نمی آید. پس این سعت و گنجائی
که بعد از این مذکور خواهد شد ثابت نباشد مگر دلی را که عارف به «الله»
۹ باشد . و در شأن چنین دل گفته است آنکه گفته است ،
این گوهر بحر آشنائیت نه دل سرچشمه فیض کبرپائیت نه دل
القصة بطولها سخن دور کشید مجموعه اسرار خدائیت نه دل
- ۱۲ و ان كان، أي القلب، موجوداً من رحمة الله، أي الوجود المفاض عنه
على عباده، أو ما به يتعطف عليهم ويشفق عليهم و يرحمهم، فيهب لهم الوجود،
فانه، أي القلب ، أوسع من رحمة الله ، لان الله أخبر على لسان رسوله صلى الله
۱۵ عليه و سلم في حديث قدسی أن قلب العبد وسعه جمعاً و تفصيلاً ، حيث
قال سبحانه ، «ما وسعني» ، أي من حيث مرتبتنا جمعی و تفصیلی ، «أرضي» ،
أي الأجسام السفلية ، «ولاسمائي» ، أي الأرواح العلوية ، «ووسعني» من حيثهما
۱۸ «قلب عبدي المؤمن» ، فانه ينقلب معي و في و بي و لي بحسب تقلبي في
الشؤون . و رحمته لا تسعه إلا في مرتبة تفصيله ، فانها ، أي الرحمة ، لا يتعلق
حكمها الا بالحوادث ، التي هي مرتبة تفصيله .
- ۲۱ فان قيل: «رحمته تسع القلب، والقلب لا يسع نفسه، فلا يكون القلب
أوسع»؛ قلنا ، «القلب يسع نفسه من حيث الاحاطة العلمية ، و كيف لا ، و قد
وسع الحق جمعاً و تفصيلاً ، فلا يشذ عنه شيء من الموجودات .»
- ۲۴ معتقد عموم خلایق آن است که حق سبحانه و تعالی راحم است
مطلقاً و به هیچ وجهی از وجوه مرحوم نیست . اما مشهود ارباب کشف و
شهود آن است که هم راحم حق است ، و هم مرحوم او ؛ و هم عالم حق

است، و هم معلوم او؛

- اوست هست مطلق اینجا غیر نیست -

- ٣ و اغیار - که مسمّاست به «عالم» - عین اوست، نه غیر او . آری،
در مذهب اهل کشف و ارباب شهود عالم همه نیست جز تفصیل وجود
چندین صور ارچه ظاهر از وی نمود چون در نگری نیست بجز یک موجود
- ٦ پس حق سبحانه و تعالی رحم نکرد مگر نفس خود را. اوست راحم در مقام
جمع احدیت ، و اوست مرحوم در مرتبة تفصیل و کثرت.
- ٩ همسایه و همنشین و همره همه اوست با دلق گدا و اطلس شه همه اوست
در انجمن فرق و نهانخانه جمع بالله همه اوست ثم بالله همه اوست
و هذه ، أى کون القلب أوسع من رحمة الله سبحانه ، مسألة عجيبة
و فائدة غريبة ان عقلت و فهمت منها المراد و استغدت منها ما ينبغي أن يُستفاد.
- ١٢ والله ولى الرشاد و الموفق للسداد.
- اعلم أن لكل قلب خمسة أوجه : وجهٌ مواجهه حضرة الحق سبحانه،
لا واسطة بينه و بين الحق ؛ و وجه يقابل به عالم الأرواح ، و من جهته يأخذ
من ربّه ما يقتضيه استعدادُه بواسطة الأرواح ؛ و وجه يختص بعالم المثال ، و
يحتظى منه بمقدار نسبه من مقام الجمع و بحسب اعتدال مزاجه و أخلاقه و
انتظام أحواله فى تصرفاته و حضوره و معرفته ؛ و وجه يلى عالم الشهادة و
يختص بالاسم «الظاهر» و «الأخر» ؛ و وجه جامع يختص بأحدية الجمع، وهى
التي تليها مرتبة الهوية المنعوتة بالأولية و الآخريّة و الظهور و البطون و الجمع
بين هذه النوع الأربعة .
- ٢١ و لكل وجه مظهر من الأناسى . و الذى هو صورة قلب الجمع و
الوجود ، كنبينا صلى الله عليه و سلم ، فان مقامه نقطة وسط الدائرة الوجودية.
فوجوه قلبه الخمسة تواجه كل عالم و حضرة و مرتبة و تضبط أحكام الجميع
و تظهر بأوصافها كلها بالوجه الجامع المنبته عليه آنفاً .
- ٢٤ و إذا عرفت هذا ، فنقول ، أعظم الأشياء الموصوفة بالسعة من جانب
الحق الرحمة و القلب الانسانى و العلم ، فانه قال فى سعة الرحمة، «ورحمتى
وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» ؛ و قال فى الرحمة و العلم معاً بلسان الملائكة ،
- ٢٧

- «ربنا وسعت كل شيء رحمة وعلماً» ؛ و قال في سعة القلب الانساني ،
 «ما وسعني أرضي ولاسمائي، و وسعني قلب عبدي المؤمن» الحديث. ولاشك
 ٣ أن بين سعة كل واحدة من هذه الثلاثة و بين الآخرين تفاوتاً لا يُعرف حقيقته
 ما لم يُعرف حقيقة الرحمة و أحكامها و حقيقة العلم و كيفية تعلقه بالمعلومات
 و حقيقة القلب الذي وسع الحق .
- ٤ فلنبداً - بتأييد الله و إمداده - بذكر سعة العلم الذاتى الالهى و تعلقه
 بالحق و بالمعلومات ، فنقول ، اعلم أن تعلق علم الحق بذاته على نوعين ،
 و كذلك تعلقه بالمعلومات : فان للحق تعييناً فى عرصة تعقله نفسه ، ولهذا
 ٩ التعيين الاطلاق بالنسبة إلى تعيين كل شيء فى علم كل عالم و بالنسبة إلى تعيين
 الحق فى تعقل كل متعقل ؛ فعلمه سبحانه يتعلق من حيث تعيينه فى نفسه و من
 حيث تعيينه فى تعقل كل متعقل . و يتعلق علمه تعالى أيضاً بذاته على نحو
 ١٢ آخر ، و هو معرفته بذاته من حيث إطلاقها و عدم انحصارها فى تعيينها فى
 نفسها . و هذه المعرفة هى معرفة كلية جمالية .
- و يتعلق علمه بالمعلومات أيضاً على نحوين : أحدهما باعتبار تعيينها
 ١٥ فى علمه و تعقل امتياز بعضها عن بعض ، غير أن هذا النحو من التعلق العلمى
 لايشمل جميع الممكنات؛ بل يختص بما قدّر دخوله فى الوجود فى دور أو
 أدوار محصورة. و أمّا بالنسبة إلى جميع الممكنات من حيث أنّها غير متناهية،
 ١٨ فان العلم لا يتعلق بها إلا تعلقاً كلياً جمالياً ، كما أشرت إليه فى شأن الحق
 سبحانه من حيث إطلاقه .
- و علّة هذا الشبه و الاشتراك التام بين الحق و الممكنات هو أنّها
 ٢١ فى التحقيق الأوضح شؤون ذاته الكامنة فى إطلاقه و غيب هويته ، و لامخلص
 لأحد فى علمه بالحق من تجاوز التعيينات التعقلية و الانتهاء إلى تعيين الحق
 فى تعقله نفسه و شهوده اتصال ذلك التعيين من وجه بالاطلاق الذاتى الغيبى
 ٢٤ العديم الوصف و الاسم و الرسم و الحصر و الحكم ، إلا لمن كان حقيقته
 البرزخ الجامع بين الوجود و الامكان و أحكامهما؛ فانه يواجه باطلاقه غيب
 الذات باعتبار عدم مغايرته له دون توهم تعدد و امتياز. فافهم و تدبر غريب
 ٢٧ ما أسمعت و ما عليه نبّهت ، تعرف أنه ليس شيء أوسع من العلم بشرط

- معرفة على الوجه المذكور .
- ٣ وأما سعة الرحمة المشار إليها في الكتاب والسنة، فتختص ببعض المحدثات المتعينة في اللوح المحفوظ بكتابة القلم الأعلى . وهي المنشعبة إلى مائة شعبة ، كما إشار إليه صلى الله عليه وسلم .
- ٤ و أما سعة القلب الذي وسع الحق ، فهي عبارة عن سعة البرزخية المذكورة الخصبية بالإنسان الحقيقي ، الذي هو قلب الجمع والوجود . فالإنسان الحقيقي الذي هو قلب الجمع والوجود ، و قلبه برزخية ، و علمه المنبّه عليه آنفاً . فافهم .
- ٩ و اذا كان الحق سبحانه - كما ورد في الصحيح - يتحول يوم القيامة لأهل المحشر في الصور، أي صور اعتقاداتهم بحسب قابلياتهم وموجب استعداداتهم، مع أنه تعالى في نفسه لا يتغير عما هو عليه من حيث هو ، فالقلوب المتجلى لها له ، أي للحق سبحانه ، كأشكال الأوعية المتشكلة بأشكال مخصوصة ، كالاستدارة والتلث والتربيع وغيرها ، للماء ، الذي ليس مقيّداً بشكل مخصوص ؛ لكنه يتشكل بشكلها ، أي الأوعية ، مع كونه في حد ذاته لا يتغير عن حقيقته المائية . فافهم ما ذكرنا من المثال لتعرف منه حال الممثل له ، فانه كما أن الماء لا شكل له في نفسه يتقيد به - بل يتشكل بشكل وعانه - كذلك الحق المطلق سبحانه ليس له في ذاته صورة مخصوصة يتجلى بها ؛ بل يتجلى على صورة العبد المتجلى له ، فان أهل التجليات إنما يرد عليهم التجلى بحسب استعداداتهم و خصوص قابلياتهم الوجودية . وكذلك استعداداتهم في عرصة الوجود العيني إنما تكون بموجب استعداداتهم الغيبية الغير المجعولة في حضرة العلم الذاتي . فمهما حصل تجلٍ لتجلى له في حضرة الوجود العيني ، فانما يحصل على صورة استعداد العين الثابتة الأزلية التي لهذا المتجلى له . (١٨٥)

(١٨٥). هر شش جهنم ای جان منقوش جمال تو

٢٤ در آینه در تابی چون یافت صفال تو

آئینه تو را بیند اندازة عرض خود

در آینه کی گنجد اشکال کمال تو

- فأرباب الاستعدادات المخصوصة - التي تعطيم استعداداتهم الاعتقادات الجزئية التقليدية - إذا تجلّى الحق لهم ، رأى كلُّ أحدٍ صورةً معتقده فيه ؛ ۳
فما رأى سوى نفسه وما جعله في نفسه من صور الاعتقاد. والعبد الكامل ليس كذلك، فإن له استعداداً كلياً وقابليةً أحاديةً جمعبةً ، وتخصوصه الاطلاق من كل قيد والسراح من كل حصر والخروج عن كل طور . فهو يقابل باطلاقه عن نقوش القيود ۶
الاعتقادية إطلاق الحق و يقابل كذلك كلَّ حضرةٍ حضرةٍ من الحضرات التي يكون منها وفيها وبحسبها التجلّي بما يناسبها ممّا فيه من تلك الحضرة. فيقبل جميع التجليات مع الآتات بمرائيه و مجاليه التي فيه من غير مزاحمة . ۹
و التجلّي الذاتي الغيبي دائم الاشراق من الغيب المطلق الالهي الذاتي على غيب قلبه المطلق الالهي الأحدي الجمعي الكمالي - جعلنا الله و إيتاك من أهله بحوله وطوله. تجليات حق سبحانه تابع اعتقادات است ، و اعتقادات به حسب ۱۲
استعدادات جزئية وجوديه، و استعدادات جزئية وجوديه به موجب استعدادات كلية غيبية ، كه صفت اعيان ثابتة ارباب تجليات است ؛ و اعيان ثابتة مع استعداداتها فايض از فيض اقدس ، كه عبارات است از تجلّي ذات به صور ۱۵
اعيان و استعداداتش. و در آن تفاوت بسیار است، چه بعضی از آن اعيان صورت اسماء جزئيه اند على اختلاف درجاتها، و بعضی صورت اسماء كلية على تفاوت طبقاتها ، و بعضی صورت اسمی كه جامع است جميع جزویات و کلیات را. ۱۸
پس حق را سبحانه و تعالی دو تجلیست ؛ یکی تجلی ذاتی غیبی، كه مفیض اعيان ثابتة است مع استعداداتها الكلية - و لاشك سعت و احاطة استعداد متجلّي له به مقدار سعت و احاطة آن است . و دیگر ۲۱
تجلّي وجودی شهادی ، و آن تابع استعداد متجلّي له است و به حسب سعت و احاطة آن.

- و چون اعتقادات متنوع است ، و استعدادات متفاوت ، پس چون ۲۲
حق سبحانه تجلی کند ، هر كه اورا تقیید کرده باشد به صورت اسمی و رسمی مخصوص انكار کند اورا در غیر آن صورت ؛ و هر كه اطلاق کرده باشد اورا از تقیید به صورتی دون صورتی - چون کاملان و عارفان - در هیچ صورتی

- از صور تجلیات انکار او نکند؛ (۱۸۱) بلکه حق تعظیم او بجای آرد و عبادتی که مناسب مقام اوست به تقدیم رساند. چه تجلیات حق و صور آنرا نهایتی نیست که کامل عارف و حق شناس واقف بر آن وقوف کند.
- ۳ تعمّم أو تَمَمَّص أو تَقَبَّأ فلا و أیك إلا ازداد حُبًّا
گر در بر او قباو گریهرهن است در هر صورت که بینمش جان من است
- ۶ الأثری - هذا توضیح و تنویر لما سبق من تحوّل الحق فی الصور -
أن الحق «کل یوم»، أي کلّ آن - فان «الآن» هو یوم الذات، لا ینقسم أبداً -
«هو فی شأن» - و ما أعظم شأن ذی الشأن الذی هذا شأنه فی کلّ آن! كذلك،
۹ أي كما یتقلّب الحق سبحانه فی شؤونه، كذلك، القلب یتقلّب حسب تقلّبه
سبحانه فی الخواطر و الصفات و الأحوال. و لذلك، أي و لتقلّب القلب فی
الخواطر، قال سبحانه، «ان فی ذلك»، أي القرآن، «لذکری لمن کان له
۱۲ قلب» یتقلّب فی أنواع الصور و الصفات. ولم یقل، «له العقل»، لان العقل
یتقید بالاعتقادات الجزئیة، فیحصر الأمر الالهی - الذی لا ینحصر - فیما
یدرکه، (۱۸۲) بخلاف القلب، فانه لکونه محلاً لتجلیات مختلفة من الالهیة
۱۵ و الربویة و تقلّبه فی صورها یتذکّر ما نسیته ممّا کان یجده قبل ظهوره فی
هذه النشأة العنصریة، و یجد هنا ما أضاعه، كما قال علیه السلام، «الحکمة
ضالّة المؤمن». فافهم.
-
- ۱۸ (۱۸۱). مولانا ولد راست:
چو در خانه هو کسی نیست جز تو به هر شکل کائی بدائم که آنی
منه.
- ۲۱ (۱۸۲). از بهر مرغ خانه چون خانه ای بسازی
اشتر در او نگنجد با این همه درازی
- ۲۴ آن مرغ خانه عقل است وان خانه این تن تو
اشتر جمال عشق است با قد و سرفرازی
منه.

- اعلم أن بين «القلب» و«القبول» و«القابلية» مناسبة معنوية و لفظية : أما المعنوية ، فلأن له قابلية قبول صور جميع التجليات ؛ و أما اللفظية ، فلأنه لولا قبليّة بعض حروف «القلب» و «القابل» و قلبه ، لكان هو هو - و قلب الشيء لغة أن يجعل أوله آخره أو ظاهره باطنه جمعاً و فرادى . و إذا قلبت لفظ «القلب» ، فإن «القبول» و «القابلية» من تقاليبه .
- ٣
- ٤ و أما «العقل» لغة ، فهو القيد والربط والضبط . فمقتضاه التقييد . (١٨٣)
- ٥ و حقيقة الذكري بالحق عن الحق - المطلق عن كل قيد ، حتى عن قيد الاطلاق الذي يقابله التقييد - تنافي العقل ، الذي حقيقته القيد و الضبط . و لهذا ظهر هذا الحصر و القيد أولاً في العقل الأول ، الذي عتقل نور التجلي المطلق باستعداده الخصوصي التقيدي . فأقامه الله لمظهرية هذا السر ، وهو القيد . فحقيقته تقييد نور المطلق . فقال له الحق ، «اكتب» ، أي قيّد و اجتمع
- ٦ علمي في خلقي إلى يوم القيامة . و ذلك قيد لقيد في قيد . و قبول جميع التجليات الغير المتناهية دائماً أبداً ليس إلا للحقيقة الانسانية الالهية الأزلية الأبدية الكمالية الجمعية الأحادية ، فهي قلب الوجود الحق ، و له حقيقة الذكري .
- ٧
- ٨ (١٨٣) . عقل بند رهروان است اي پسر
- ٩ بند بشكن ره عيان است اي پسر

(١٣)

فص حكمة ملكية في كلمة لوطية

- ٣ «الملك» بفتح الميم وسكون اللام هو الشدة والقوة التامة. و
إنما قرن الشيخ قدس الله روحه هذه الحكمة بالصفة الملكية مراعاةً للأمر الغالب
على حال لوط وأمه و ما عامل الحق به قومته من شدة العقوبة في مقابلة
٦ الشدة التي فاساها (١٨٢) لوط منهم ، حتى نطق لسان حاله معهم بقوله ،
«لو أن لي بكم قوة أو آوى إلى ركن شديد» .
لوط عليه السلام در قومش ضعیف بود، و ایشان اقویاء و شدید الحجاب،
٩ و انقیاد فرمان حق و قبول دعوت نمی کردند و به واسطه اشتغال به شهوات
بهیمیة و انهماك در امور طبیعیہ در زمین افساد می کردند ، تا لوط گفت ،
«لو أن لي بكم قوة أو آوى إلى ركن شديد» . پس التجاء به حق - که قوی
١٢ شدید است - آورد ، تا حق به شدت عذاب آن قوم را استیصال کرد .
قال الله تعالى ، «الله الذي خلقكم من ضعف» ؛ أي أساس أمركم وما عليه
جبلتكم وبنيتكم الضعف الذي هو عدم القوة - فانه خلقكم «من تراب» (١٨٥)
١٥ (١٨٢) . «المقاساة» رنج چیزی کشیدن . منه .
(١٨٥) . «من تراب» تخلق آدم منه ، أو من الاغذية التي يتكون منها
المنى ؛ «ثم من نطفة» ، أي منى من النطف ، و هو الصب ؛ «ثم من علقه» ،
١٨ أي قطعة من الدم جامدة ؛ «ثم من مضغة» ، أي قطعة من اللحم ، وهي في الأصل

- ٣ ثم من نطفة ثم من علقه ثم من مضغة مخلقة وغير مخلقة ... ثم يُخْرِجُكُمْ طفلاً . « ثم جعل من بعد ضعف قوة » حيث بلغت وقت الاحتلام والشبية؛ و تلك حال القوة إلى الاكتهال و بلوغ الأشد . « ثم جعل من بعد قوة ضعفاً و شبية » ، أي رددتم إلى أصل حالكم - و هو الضعف - بالشيخوخة و الهرم . فالضعف الاول بلاخلاف ضعف المزاج في فهم أرباب العموم و
- ٤ الخصوص جميعاً . و القوة التي بعده ، أي بعد الضعف الأول ، قوة المزاج بحسب مفهومها الظاهر عندهم جميعاً ؛ و ينضاف إليه ، أي إلى مفهومها الظاهر ، في فهم أرباب الخصوص قوة الحال ، و هي التي تقتضى التصرف و التأثير في العالم بالهمة . و الضعف الثاني ضعف المزاج بموجب مفهومه الظاهر عند الجميع ؛ و ينضاف إليه في فهم أرباب الخصوص ضعف المعرفة ، أي ضعف حصل بسبب المعرفة ، أي المعرفة بالله ، تضعفه و تُخرجه عن قوته العرضية و تردّه إلى ضعفه الأصلي ، حتى تلتصقه بالتراب - الذي هو أصله - و تلحقه به ، فيرجع إلى ضعفه الأول ، فلا يقدر على شيء بالتصرف و التأثير بقوة الهمة . فيصير في نفسه ، أي في حد ذاته مع قطع النظر عن ظهور الصفات الالهية فيه ، عند نفسه ، أي في نظره و اعتقاده ، كالصغير عند أمه الرضيع ، أي كالطفل الصغير الرضيع عند أمه ؛ فكما أنه لا يرى لنفسه قوة و لا قدرة و يكل أمره بالكلية إلى أمه التي تُرضعه و تربيّه ، فكذلك العارف بالنسبة إلى الوجود الحق الرب المطلق .
- ١٨

عارف صاحب تصرف را مانع از تصرف دو امر است :

- ٢١ يكى تحقق به مقام عبوديت و ظهور به ضعف حقيقى و عدم اصلى خویش ، چه عدم اصل هر متعین است ، و رجوع همه امور كونه به سوى اوست .

نو ز كجا می رسد كهنه كجا می رود گر نه و رای نظر عالم بی منتهاست

- ٢٢ قدر ما يُمضغ ؛ «مخلقة وغير مخلقة» : مساواة، لانقص فيها و لا عيب ، وغير مساواة ؛ أو تامّة و ساقطة ؛ أو مصوّرة و غير مصوّرة . منه .

- و قوت و شدت بالأصالة حق راست ، و غیر اورا بالتبع . پس هر چند به سبب تحقق به مقام عرفان مرتبه تأثیر و تصرف در عالم به همت یافته باشد ، حضرت حق را بر خود اختیار کند و آن تصرف را به حق ایثار کند ؛ ۳
- ممکن که بود حقیقتش محض عدم حاشا که تواند زدن از هستی دم هر چند که بیند ز خود آثار قدم آن به که برون نهند از اندازه قدم۔ ۶
- لا سیما وقتی که آیه کریمه «و انْفِقُوا مِمَّا جَعَلْنَا لَكُمْ مَسْخُوفِينَ فِيهِ» شنیده باشد و دانسته که هر چه در دست اوست نه از اوست؛ بلکه او در آن امر خلیفه حق است سبحانه و نایب مناب او . و با این همه به موجب فرموده «فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا» مأمور است که حق را در آن امر خلیفه و وکیل خود سازد. ۹
- پس با وجود این معرفت و شهود عارف را کجا آن همت باقی ماند که بدان تصرف تواند کرد؟ چه همت اثر نکند مگر به جمعیت تمام که صاحب همت را گنجائی توجه به غیر امر متصرف فیه نماند. و این معرفت مفرق جمعیت همت اوست و موجب رجوع او به عدم اصلی و عجز جبلتی. ۱۲
- از دور بینی تو مرا شخص روننده ۱۵
- زان شخص مپرهیز که او غیر عدم نیست پیش آی و عدم شو که عدم معدن جان است
- لیکن نه چنین جان که بجز غصه و غم نیست و امر دوم احدیت متصرف و متصرف فیه است ؛ زیرا که عارف چون بداند که متصرف و متصرف فیه در حقیقت واحد است – اگر چه به حسب صورت مختلف است – وجود اغیار از نظر شهود او برخیزد . پس همت بر چه دارد و جمعیت خاطر بر که گمارد؟ ۲۱
- و للشيخ الكامل العارف مؤيد الدين الجندی رحمه الله ههنا كلام ، لخصه بعضهم بهذه العبارات : «والوجه الثاني – و هو شهود أحدية المتصرف و المتصرف فيه – كما يمنع من التصرف، فقد يقتضى التصرف ، لأنه واقع فى نفس الأمر ، إذ ليس فى الوجود إلا الحق وحده ، و التصرف واقع. فلو تصرف العارف بالأحادية المذكورة ، ما كان ذلك التصرف إلا للحق سبحانه ؛ و لاسيما العبد الكامل: فانه هو الذى له جميع مال الرب من الحقائق الاسمائية ۲۷

الالهية وما للعبد من الصفات العبدانية بأحدية العين، وإلا لم يكن كاملاً. لكن لا يكون بارسال الهمة وتسلطها لثلاً يخلّ بمقام العبودية، بل باظهار الحق ذلك منه وظهوره تعالى على مظهره بالتصرف من غير تقيّد منه بذلك ولا إرسال همة ولا تسلط نفس ولا ظهوره . فالمانع بالحقيقة هو الوقوف في مقام العبودية الذاتية له و ردّ أمانة الربوبية العرضية إلى الله تأدباً بأداب أهل القرب. فلا يتصدى للتصرف والتسخير، و يتوجّه بالكلية إلى الله الواحد الأحد المتفرّد بالتقدير والتدبير».

گويند عشق چيست بگو ترك اختيار
آن کو ز اختيار نرست اختيار نيست

عارف شهنشيهست دو عالم برو نثار
هيچ التفات شاه به سوى نثار نيست

کار من اگر به اختيارم بودی
گر من نظری به کار خود داشتمی

و لذلك، أى للضعف الحاصل بسبب المعرفة بالله و عدم الاقتدار على
شيء بالتصرف فيه ، قال لوط عليه السلام ، «لو أن لى بكم قوة» ، أى لى

لى بكم قوة من الهمة القوية أقاومكم بها وأقاويكم، «أو آوى» ، أى ألتجىء،
«الى ركن شديد» ، يريد لوط عليه السلام بـ «الركن الشديد» بحسب الظاهر

القبيلىة القوية الغالبة على أعدائها . و يقول رسول الله صلى الله عليه وسلم
مشيراً إلى ما أراده لوط عليه السلام بـ «الركن الشديد» بحسب الباطن، «رحم الله

أخى لوطاً، لقد كان ياوى الى ركن شديد» ، يريد صلى الله عليه وسلم
«ضعف المعرفة» ، (۱۸۶) أى يشير بهذا الكلام إلى ضعفه الحاصل له بسبب

معرفة بالله حيث تعطف عليه أو لا بالدعاء له بالرحمة - فان ذلك ينبىء عن ضعفه
وعجزه عليه السلام - ونسبه ثانياً إلى نفسه بالأخوة المشعرة بمشاركته إياه فى

هذا الضعف الظاهر تحقّقه صلى الله عليه وسلم به . فـ «الركن الشديد» الذى

(۱۸۶). چون سرّ قدر طعمه ابدال شود
هم مفتى شرع را جگر خون گردد
این جمله قیل و قال پامال شود
هم خواجه عقل را زبان لال شود

- التجأ إليه لوط عليه السلام بحسب الباطن هو الحق سبحانه مدبره الذي
 يدبر أمره بمقتضى علمه و حكمته و مربيه الذي يربيه بموجب لطفه و رحمته.
- ۳ لوط عليه السلام عارف بود به آنکه هر اسمی را خاصیت است و تأثیری
 و مظهري که در آن مظهر خاص و خواص و تأثیر آن اسم به ظهور می پیوندد،
 چه افعال او سبحانه در خارج جز به واسطه مظاهر به ظهور نمی رسد و از قوت
 به فعل نمی آید . پس به ظاهر التجاه او به مظاهر بود - نفس او و قبیله - و
 به باطن به حضرت حق سبحانه. و هر که به باطن متوجه استمداد از حضرت
 اسمی از اسماء الهی شود و به ظاهر قصد آن مظهر کند که خاصیت آن اسم
 ۹ را از قوت به فعل آورد بی توقف به مراد رسد . والله الموفق.



فص حكمة قدرية في كلمة عزيرية

- ٣ «القضاء» عبارة عن الحكم الكلي الالهي في أعيان الموجودات على ما هي عليه من الأحوال الجارية من الأزل إلى الأبد . و «القدر» هو تفصيل ذلك الحكم بإيجادها في أوقاتها و أزمانها التي تقتضي الأشياء وقوعها فيها باستعداداتها الجزئية . فتعلق كل حال من أحوال الأعيان بزمان معين و سبب معين عبارة عن «القدر» .
- ٩ و سرّ القدر أنه لا يمكن لعين من الأعيان الخلقة أن يظهر في الوجود ذاتاً و صفةً و فعلاً إلا بقدر خصوصية قابليته و استعداده الذاتي . و سرّ سرّ القدر أن هذه الأعيان الثابتة ليست أموراً خارجة عن الحق - قد علمها أزلاً ، و تعيّن في علمه على ماهي عليه - بل هي نسب أو شؤون ذاتية ، فلا يمكن أن تتغير عن حقائقها؛ فأنها حقائق ذاتيات، وذاتيات الحق سبحانه لا تقبل الجعل والتغيير و التبديل و المزيد و النقصان . فهذا علم أن الحق سبحانه لا يسمي من نفسه شيئاً أصلاً - صفةً كان أو فعلاً أو حالاً أو غير ذلك - لأن أمره واحد ، كما أنه واحد . و أمره الواحد عبارة عن تأثيره الذاتي الوجداني بإفاضة الوجود الواحد المنبسط على الممكنات القابلة له، الظاهرة به و المظهرة إيّاه، متعدداً متنوعاً مختلف الأحوال و الصفات بحسب ما اقتضته حقائقها الغير المجعولة المتعينة في علم الأزل .
- ١٨ فكان من مقتضى حقيقة عزير عليه السلام و أحكام لوازمها انبعث رغبة

٣ منه نحو معرفة سرّ القدر وانتشاء فكره في القرية الخربة بصورة استبعاد إعادتها على ما كانت عليه . فأظهر الله له بواسطة فكره و استبعاده أنواعاً من صور الأعادة و أنواعاً من أحكام القدرة . (١٨٧) فلذلك (١٨٨) نسب رضى الله عنه الحكمة القدريّة إلى الكلمة العزيرية.

٦ «الله الحجة البالغة» النامة القوية على خلقه فيما يعطيهم ويحكم به عليهم من الكفر والايان و الطاعة والعصيان - لالخلق عليه ، كما قالت الجهتهلة البطلة الظلمة فى حكمهم على الله سبحانه أنه قدر على الكافر و الجاهل و العاصى الكفر و المعصية و الجهل ، ثم يؤاخذهم عليها بما ليس فى قوتهم و وسعهم - لانهم ، أى الخلق هم ، المعلومون له ، و هو العالم بهم . و المعلوم ، كائناً ما كان ، يعطى العالم به ، كائناً من كان ، أى يجعله بحيث يدرك ، ما هو عليه فى نفسه ، أى فى حدّ ذاته من الأحوال الجارية عليه من الأزل إلى الأبد و استعداداتها . ٩ وهو ، أى ذلك الإدراك هو ، العلم . و لا أثر للعلم فى المعلوم بأن يحدث فيه ما لا يكون له فى حدّ ذاته ، بل هو تابع للمعلوم ، (١٨٩) و الحكم على المعلوم تابع له . فلا حكم من العالم على المعلوم إلا به ، أى بالمعلوم و بما يقتضيه

١٥ (١٨٧). أحدها حفظ الصورة المعهود سرعة تغييرها و عدم بقائها ، فحرسها عن التغير و أبقاها على ما كانت عليه . و هذا كان شأن طعام عزيز و شرايه . و الثانى حفظ صورته عليه السلام من التحليل و انفكاك الأجزاء مع أعراض الروح المدبّر لصورته ، ثم إمدادها بقوة و أمر يكسبها ضرباً من الاعتدال؛ اتصّلت بها الحياة ، و استعدت لعود إقبال الروح عليها . و الثالث حفظ جواهر صورة حماره - و إن تحلّت أجزاءها - ثم إنشاء أعراض آخر حاملة لتلك الجواهر شبيهة بالأعراض المتقدمة . منه . ٢١

(١٨٨) . أى لما ذكر من الجعاث رغبته نحو معرفة سرّ القدر و ظهور أحكام القدرة له . منه .

٢٤ (١٨٩) . قال بعض المحققين من أهل النظر ، المراد بكون العلم تابعاً للمعلوم هو كون العلم و المعلوم متطابقين على وجه . إذا تصوّرهما العقل ، حكم بأن الأصل فى هيئة التناطبق هو ما عليه المعلوم ، و كأنه محكى عنه ؛ و ما عليه العلم فرع عليه ، و كأنه حكاية عنه . منه . ٢٧

- بحسب استعداده الكلی و الجزئی . فما قدر الله سبحانه على الخلق الكفر
و العصیان من نفسه ، بل باقتضاء أعيانهم و طلبهم بلسان استعداداتهم أن يجعلهم
كافراً أو عاصياً ، كما يطلب عين الكلب صورته الكلبية و الحكم عليه بالنجاسة
العينية . و هذا هو عين سرّ القدر . ۳
- فان قلت ، «الأعيان و استعداداتها فائضة من الحق تعالى ، فهو جعلها
كذلك» ؛ قلت ، «الأعيان ليست مجعولة» ، كما مرّ غير مرّة ؛ بل هي صور
علمية للأسماء الالهية التي لا تأختر لها عن الحق سبحانه إلا بالذات ، لا
بالزمان . فهي أزلية أبدية غير متغيرة و لا متبدلة . و المراد بـ «الافاضة» التأختر
بحسب الذات ، لا غير . ۶
- اعلم أن كل رسول نبي من غير عكس كلي ؛ فالرسالة خصوص
مرتبة في النبوة . و كل نبي ولي من غير عكس كلي ؛ فالنبوة خصوص
مرتبة في الولاية . فكل رسول ولي ، كما أنّه نبي . فالرسل صلوات الرحمن
عليهم أعلى مرتبة من غيرهم لجمعهم بين المراتب الثلاث - الولاية و النبوة
و الرسالة - ثمّ الأنبياء لجمعهم بين المرتبتين ؛ لكن مرتبة ولايتهم أعلى من
نبوتهم ، و نبوتهم أعلى من رسالتهم ، لأن ولايتهم جهة حقيقتهم لقنائهم فيه ،
و نبوتهم جهة متلكيبتهم - إذ بها يحصل المناسبة للعالم الملائكة ، فيأخذون
الوحي منهم - و رسالتهم جهة بشريتهم المناسبة للعالم الانساني . و إليه أشار الشيخ
رضي الله عنه بقوله ، ۱۲
- مقام النبوة في برزخ دوين السولي و فوق الرسول
أى النبوة دون الولاية التي لهم و فوق الرسالة .
- «نبي» آن كس باشد كه فرستاده شود به خلق از برای هدايت و ارشاد
ایشان به كمالي كه مقدر است به حسب استعداد اعيان ایشان را . و «نبي»
فعليلست به معنی فاعل از «نبا» - كه عبارت است از خبر - يعنى مخبر از حق
تعالى و ذات و اسماء و صفات او مريندگان او را ؛ يا به معنی مفعول ، يعنى
او را حق تعالى اخبار کرده است از امور مذكوره . و «رسول» آن نبي را
گویند كه مأمور بود به وضع شريعتی ابتداءً يا به نسخ بعضی از احكام شريعتی
كه پیش از او موضوع بوده . و «ولايت» مأخوذ است از «وَلّٰى» - كه قرب ۲۱
- ۲۴
- ۲۷

- است - و آن منقسم می‌شود به دو قسم ، «عامه» و «خاصه» : «ولایت عامه» شامل باشد جمیع مؤمنان را به حسب مراتب ایشان ، و «ولایت خاصه» شامل نباشد الا واصلان را از سالکان . پس آن عبارت باشد از فانی شدن بنده در حق ، به آن معنی که افعال خود در افعال حق و صفات خود در صفات حق و ذات خود را در ذات حق فانی یابد .
- ۳
- ۶ نامیست زوی بر وی و باقی همه اوست
فالولی هو الفانی فی الله سبحانه والباقی به و الظاهر بأسمائه وصفاته .
وولایت باطن نبوت است . نبی از راه ولایت - که باطن وی است -
از حق عطاء و فیض می‌ستاند و از راه نبوت - که ظاهر وی است - به خلق
افاضه می‌کند و می‌رساند . و آنچه منقول است از بعضی از اولیاء الله که
ولایت از نبوت فاضلتر است ، مراد آن است که جهت ولایت نبی از جهت
نبوت او فاضلتر است ، نه آنکه ولایت ولی تابع فاضلتر است از نبوت نبی
متبوع . قال الشيخ رضی الله عنه ، «إذا سمعت أحداً من أهل الله ، أو ينقل
إليك عنه أنه قال ، «الولاية أعلى من النبوة» ، فليس يريد ذلك القائل إلا
ما ذكرنا» - و هو أن ولاية النبي أعلى من نبوته - «أويقول ، «إن الولی فوق
النبي والرسول» ، فانه یعنی بذلك «فی شخص واحد» ، و هو أن الرسول من
حيث أنه ولی أتم منه من حيث أنه نبی أو رسول ، لا أن الولی التابع له
أعلى منه .» ۱۸

(١٥)

فص حكمة نبوية في كلمة عيسوية

- ٣ إنما خصت الحكمة النبوية بالكلمة العيسوية - وإن كانت جميع هذه الحكم نبوية - لأن نبوته فطرية غالبية على حاله ؛ وقد أنبأ عن الله في بطن أمه بقوله ، «لأنحزني قد جعل ربك تحك سرياً» ، و في المهد بقوله ، «آتاني الكتاب و جعلتني نبياً» ، إلى وقت بعثه - وهو الأربعون من سنة ، لقوله عليه السلام ، «ما بعث نبي إلا بعد الأربعين» .
- ٤ و قيل ، إنها ليست مهموزة من «النبأ» ، بل ناقصة من «نبا ينبونبوا» بمعنى «ارتفع» ، لارتفاع مقامه من أبناء البشر و لقوله تعالى ، «بل رفعة الله» ، و لختم الولاية عليه .
- ٥ من خصائص الروح - الذي هو نفس رحمانى من صفاته الذاتية الحيوية - أنه ما يمر على شيء من القوابل ولم يباشره بصورته المثالية الاحيى ذلك الشيء بقوة قبوله ، و ظهر فيه خاصية الحياة و أثر من آثارها بحسب تلك القوة . و لكن اذا حيى ذلك الشيء - الذي مر عليه الروح و باشره ، و سرت الحياة فيه - يكون تصرفه ، أى تصرف الروح و تأثيره ، بحسب مزاجه ، أى مزاج ذلك الشيء و استعداده ، لا بحسب الروح نفسه ، فإن الروح أمر قدسى ، ليس له حسب معين و حيثية مخصوصة . فاذا كان ذلك الشيء ذا مزاج معتدل قابل للحياة ، ظهر فيه الحس و الحركة و جميع خواص الحياة بحسب المزاج المخصوص . وإن لم يكن ، ظهر فيه أثر من الحياة بحسب صورته ، كالخوار
- ٦
- ٩
- ١٢
- ١٥
- ١٨

لصورة البقر على مايجىء.

- ۳ ارواح مظاهر اسم «رب» اند، زیرا که حلق سبحانه بدان ارواح تربیت می کند مظاهرش را. و اول صفت که به حسب وجود لازم ارواح است حیات است، و آن اصل جمیع صفات وجودیه است، و لهذا اسم «حی» امام ائمه سبعه گشت، بدان سبب که علم و ارادت و قدرت و غیرها من الصفات متصور الوجود نیست مگر بعد از حیات. و هر چیزی را روحیست ۶ خاص که فایض است بروی از ریش؛ و او را حیاتیست خاصه مناسب او، که ظاهر می شود در وی آن حیات و توابع او من العلم و القدرة و الإرادة و غیرها به حسب مزاج آن چیز. پس اگر مزاج او قریب به اعتدال باشد. ۹ چون انسان - ظاهر می شود در وی جمیع خواص یا اکثرش؛ و اگر بعید باشد از اعتدال، خاصیت حیات و لوازش در وی مخفی می گردد. ۱۲ چون جماد و معدن.
- ألا ترى أن النفخ الإلهي، أي الروح الإلهي المنفوخ، في الأجسام المساواة لنفخ الروح فيها، مع نزاهته عن خواص تلك الأجسام و علو حضرته في حد ذاته عن التقيّد بصفاتنا، كيف يكون تصرفه، أي تصرف الروح في الجسم المنفوخ فيه أو فيما عداه بتوسطه، بقدر استعداد الجسم المنفوخ فيه و قابليته، لبحسب الروح في نفسه؟ ألا ترى أن السامري لما عرف تأثير الأرواح فيما تمرّ عليه وتباشره كيف قبض «قبضة» من أثر الرسول؟ يعني الروح الأمين- ۱۸ الذي هو جبرئيل - حين ظهر متمثلاً على البراق؛ و كان البراق أيضاً روحاً متمثلاً. فأثر ذلك في التراب الذي مرّ عليه، و سرت الحيوّة فيه، فعرف السامري ذلك بنور باطنه و قوّة استعداده. فقبض قبضةً من أثره، فنبذها على صورة العجل المتخذة من حلى القوم. فخار العجل بعد ما حيى. فذلك، أي الخوار، سببه استعداد المزاج التابع لصورة العجل. فلو كان صورة حيوان آخر، لنسب إليها اسم الصوت الذي لتلك الصورة، كالرغاء (۱۹۰) للابل، ۲۴ و الثوابع (۱۹۱) للكبش، واليعار (۱۹۲) للشاة، و غير ذلك.

(۱۹۰). بضمّ الراء المهملة و بالفتح المعجمة. منه.

- جبرئیل علیه السلام نزدیک ارباب عرفان عبارت از روحیست که
 مسلط است بر سماوات سبع و ما فیها من العناصر و الموالید؛ (۱۹۳) و محل^۳
 سلطنت او سدرۃ المنتهی است. و هر روحی از ارواح که در مرتبه‌ای از
 مراتب عالیه واقع است در ما تحت خود از مراتب سافله مؤثر می‌باشد. پس
 ارواح باقی سماوات - که در تحت سبع واقع اند - اعوان و اتباع جبرئیل
 ۶ باشند.
- و اما روح فلك قمر - که پیش فلاسفه مسمی است به «عقل فعال»
 - عند ارباب التحقیق مسمی به «اسماعیل» است، نه به «جبرئیل»، كما زعمت
 ۹ الفلاسفة. و این اسماعیل ملکیت مسلط بر عالم کون و فساد از اعوان و اتباع
 جبرئیل علیه السلام، و لیس له حکم فیما فوق فلك القمر، كما لاحکم لجبرئیل
 فیما فوق السدرۃ. و الله تعالی أعلم.
-
۱۲. بضمّ التاء المثلثة . منه (۱۹۱)
۱۳. بضمّ الیاء المنقوطة بنقطتین من تحت وبالین المهملة. منه.
- (۱۹۳). هكذا قال الشيخ مؤید الدین الجندی رحمه الله . وقال بعضهم،
 ۱۵ و ما قبل «إن جبرئیل عند العرفاء هو ما يختصّ أمر سلطنته بالفلك السابع و
 مادونه»، فهو غیر ما علم من تصفح کلام الشيخ رضی الله عنه، فانه قد صرح
 فی کتاب عقلة المستوفز أن فلك البروج - الذي هو الفلك الأطلس عنده -
 ۱۸ فیخلق عالم المثل الانسانية والحجب الجسدانية، وفي هذا الفلك مقام جبرئیل؛
 و إليه ينتهی علم علماء الرصد، لایجاوزہ أصلاً. منه .

فص حكمة رحمانية في كلمة سليمان

- ٣ إنَّما اختصَّت الكلمة السليمانية بالحكمة الرحمانية لعموم حكمهما،
فإنَّه كما أنَّ للاسم «الرحمن» شمولاً حكم على الموجودات كلها ، كذلك
للكلمة السليمانية إحاطة سلطنة و تصرف في العالم كله، فسخر الله له العالم
٤ الأعلى و الأسفل :
- فأمَّا تسخير له العالم السفلى ، فواضح بتحكّمه في الجنّ والانس
و الوحش و الطير و سائر الحيوانات البرية و البحرية و تعدّى حكمه إلى
٩ العناصر ؛ فسخر له الريح ، تجرى بأمره . و سخر له الماء ، تفوص له فيه
الشياطين النارية ؛ و هذا من أعظم التسخيرات لما فيه من الجمع بين ما من
النار مع الماء و مع ما من الماء مع تضادّ طبائعهما . و لذلك نبّه سبحانه و
١٢ تعالى بقوله ، «و من الشياطين من يغوصون له و يعملون عملاً دون ذلك » ؛
فأخبر تعالى أنَّ كلَّ ما كانوا يعملون له ، فهو دون غوصهم ، لما ذكرت من
صعوبة الجمع بين الأضداد . و سُخِّرَت له الأرض ، ينبوُّ منها حيث يشاء .
- ١٥ و أمَّا تسخير الحق له العالم العلوى، فواضح أيضاً عند المستبصرين،
فإنَّ كلَّ ما تيسر له عليه السلام في هذا العالم ، فإنَّه من آثار تسخير الله له
ذلك العالم و تعليمه إيَّاه أسباب التصريفات . فافهم .
- ١٨ لما كانت بلقيس خالصة له ، أى لسليمان عليه السلام بالانقياد إليه و
الايمان به ، من حيث لا تشعر هى بذلك، أى بكونها له - وذلك لمناسبة فطرية

- ومجانسة ذاتية و توفيق إلهي - قالت لقومها ظاهرة بالقوة ، أي بقوة الهمة
والتصرف بها فيهم لينقادوا إليه في حق كتاب سليمان حين ألقاه الهدهد إليها،
و أرتهم إيتاه، انه كتاب كريم، حيث قالت، «إنتي ألقى إلي كتاب كريم»،
أى مكرم عليها معظم عندها . «إنته» ، أى هذا الكتاب الكريم ، «من سليمان»
هذا بيان لمرسل الكتاب أو إشارة إلى عنوانه - «وإنته»، أى مضمونه، «بسم الله
الرحمن الرحيم ألا تعلوا على و أتونى مسلمين» .
- فتكريم بلقىس وتعظيمها لكتاب سليمان كان لعناية أزلية و مناسبة جبلية،
لا لما قال بعض أهل الظاهر من المفسرين من أن السبب فيه تقديم سليمان اسمه
على اسم الله - فانه إنما قدم اسمه على اسم الله وقاية له أن يقع عليه الخرق؛
و إنته إن وقع الخرق ، يكون على اسمه ، لاعلى اسم الله ؛ و إن اسمه لكمال
مهابته فى قلوب البرية مانع لهم عن الخرق - أمّا أوّلاً ، فلان قوله، «إنته
من سليمان» ، لیس من مضمون الكتاب ، كما سبق إليه إشارة . و أمّا ثانياً ،
فلان بلقىس لو كانت مريدة للخرق و ما كانت موفقة لاکرام الكتاب، لم يكن
تقديم اسمه حامياً له من الخرق ، و لا تأخيره . بل كانت تقرأ الكتاب و تعرف
مضمونه ، كما فعل كسرى ، ثم كانت تمزقه لو لم تكن موفقة .
- چون بلقىس نامه سليمان را بگشاد و بر مضمون آنش اطلاع افتاد،
سابقه عنایت ازلی و رابطه مناسبت جبلتی در حرکت آمد ، به حسب باطن
ایمان آورد و انقباد نمود و مضمون آن را بر اتباع و اشباع خویش عرضه
فرمود ، تا هر که را با او در آن جنسیت و مناسبت مشارکتی باشد بر قبول
آن اقبال نماید ، چه سرمایه ایمان به انبیاء و رسل علیهم السلام آن مناسبت و
جنسیت است ، نه مشاهده معجزات و مطالعه خوارق عادات .
- موجب ایمان نباشد معجزات بوی جنسیت کند جذب صفات
معجزات از بهر قهر دشمن است بوی جنسیت پی دل بردن است
- و لهذا چون کسری را از آن مناسبت و جنسیت اثری نبود، و از عنایت ازلی
و سعادت اصلی خبری نه ، بر قبول نامه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
اقبال ننمود . و بعد الاطلاع بر مضمون آن قاعده عناد و استکبار پیشه کرد و
به تمزیق و تفریق آن نامه همایون گستاخی و بی ادبی پیش آورد .

- چون خدا خواهد که پرده کس درد
 و ما ظهر آصف، وزیر سلیمان علیه السلام، بالقوة و جمعیة الهمة
 ۳ علی الاثبات بالعرش، آی عرش بلقیس من سبا قبل ارتداد طرف الناظر إليه،
 دون سلیمان، مع كونه علیه السلام أقوى و أقدر منه، الا لیعلم آصف العجن،
 الذی ادعی عفريت منهم أنه یأتی به قبل قیام القائم من مقامه - غیرة منه علی
 ۶ سلیمان و ملكه - أن شرف سلیمان عظیم، اذ كان لمن هو حسنة من حسناته و
 أحد من خاصته هذا الاقتدار العظیم والتصرف القوى؛ فكيف كان الحال لو
 تصرف هو نفسه؟
- ۹ اعلم أن آصف بن برخیا مع فنون علومه كان مؤبداً من عند الله،
 معاناً من عالم القدرة باذن الله و تأییده؛ أعطاه الله التصرف فی عالم الكون و
 الفساد بالهمة و القوة الملكوتية، فتصرف فی عرش بلقیس بخلق صورته
 ۱۲ عن مادته فی سبا و إيجاده عند سلیمان، فان النقل بالحركة أسرع من ارتداد
 طرف الناظر إليه محال، إذ النقل زمني، و حركة البصر نحو المبصر و عنه
 آنية، لوقوع الابصار مع فتح البصر فی وقت واحد. فاذن ليس حصول
 ۱۵ عرش بلقیس عند سلیمان بالنقل من مكان إلى مكان و لا بانكشاف صورته علی
 سلیمان فی مكانه، لقوله تعالى، «فلمّا رآه مستقراً عنده». فلم یبق إلا أنه كان
 بالتصرف الالهي من عالم الأبد و القدرة. (۱۹۴) فكان وقت قول آصف،
- ۱۸ (۱۹۴). قال بعضهم قدس الله أسرارهم، عين واحد - یعنی وجود حق
 و هستی مطلق - به چندین هزار صور ظاهر شد، و هر صورتی که در هر زمانی
 موجود اند معدوم می شوند، و مثل آن به تجلی اسم «فاطر» و «خالق» - که
 ۲۱ از آن عین واحد فایض می شود - موجود می گردند، و از غایت سرعت احساس
 نمی توان کرد. اگر صورتی معین در زمانی معین در مکانی معین - مثلاً
 در مشرق - معدوم شود، و در همان زمان مثل آن در مغرب موجود گردد،
 ۲۴ محال نیست، زیرا که جایز باشد که در يك مكان در يك زمان چیزی موجود
 معدوم شود، و مثل آن موجود گردد. همچنین مستحیل نباشد که در يك
 زمان آنچه در مکانی معین - مثلاً در مشرق - موجود خواهد گشت در مغرب

- ۳ «أنا آتیک به قبل أن یرتد إلیک طرْفُک» ، عین وقت انعدام العرش فی سبا و بجاده عند سلیمان علیه السلام. و هذا التصرف أعلى مراتب التصرف الذی خصّ الله به من شاء من عباده و أقدره علیه. و ما کان ذلك إلا کرامة لسلیمان علیه السلام حیث وهب الله لبعض أصحابه و أحد خاصته هذا التصرف العظیم. و هو من کمال العلم بالخلق الجدید، فانّ الفیض الوجودی و النقیس الرحمانی دائم
- ۶ السریان و الجریان فی الأکوان، کالماء الجاری فی النهر، فانّه علی الاتصال بتجدّد علی الدوام . فکذلك تعینات الوجود الحق فی صور الأعیان الثابتة فی العلم القديم لا تزال تتجدّد علی الاتصال . فقد ینخلع التعیّن الأول الوجودی عن
- ۹ بعض الأعیان فی بعض المواضع ، و یتصل به الذی یعقبه فی موضع آخر . و ما ذلك إلا لظهور العین العلمی فی هذا الموضع و اختفائه فی الموضع الأول ، مع کون العین بحاله فی العلم و عالم الغیب .
- ۱۲ و لما کان آصف عارفاً بهذا المعنی ، معیناً به من عند الله، مخصوصاً منه بالتصرف فی الوجود الکونی - و قد آثر الله تعالی سلیمان بصحبته و آزره و قواه بمعونته إکراماً له، و إتماماً لنعمته علیه فی تسخیر الجنّ و الانس و الطیر و الوحش ، و إعلاء قدره ، و إعظاماً لملکه - سلط الغیرة علی
- ۱۵ آصف، فغار علی سلیمان و ملکه الذی آتاه من أن یتوهّم الجنّ أن تصرفهم
-
- ۱۸ موجود گردد و در مشرق معدوم شود ، چون یک عین است که به این صورتها ظاهر می شود ، و آن عین واحد را مشرق و مغرب و جنوب و شمال و فوق و تحت یکسان است ، زیرا که نور خدای محدود و متناهی نیست . اوست که به صور و صفات ممکنه مصوّر و موصوف است به هر صورت و صفت که در
- ۲۱ مشرق موجود است . اگر خواهد ، در مغرب موجود شود و در مشرق معدوم گردد ؛ و اگر خواهد ، به عکس، زیرا که اوست که در جهات ظاهر می شود و از جهات مخفی می گردد؛ چنانکه دریای محیط که در جهت مشرق و مغرب و
- ۲۴ جنوب و شمال متموج می شود - دریا یکی باشد ، و موجها صور دریا ، و ظاهر او . و چنانکه دریا دایم در تموج است ، نور خدای دایم در تجلّی است، و صور مختلف - که دایم محسوس اند - ظاهر خدای اند، و وجود عین
- ۲۷ واحد - که مبسوط است و از حد نهایت مقدّس - باطن خدای است. منه.

- ۳ -الذی أعطاهم الله تعالى-أعلى و أتم من تصرف سليمان وذويه . فأعلمهم أن الملك و التصرف الذی أعطی بعض أصحابه من خوارق العادات أعلى و أتم من الذی خص الجن به من الأعمال الشاقة والخارجة عن قوة البشر والخارقة للعادة بحسب الفكر و النظر .
- ۶ و اعلم أن الجن أرواح قوية متجسدة في أجرام لطيفة، يغلب عليها الجوهر الناري و الهوائي ، كما غلب علينا الجوهر الأرضي و المائي . و للطافة جواهر أجسادهم و قوة أرواحهم أقدرهم الله على التشكل بأشكال مختلفة و التمکن من حركات سريعة و أعمال عس و سع البشر متجاوزة ، كالملائكة ، إلا أنها سفلية ، و الملائكة علوية . والله أعلم .
- ۹ فضل آصف بر آن جنسی - که گفت ، «أنا آتیک به قبل أن تقوم من مقامک» - به تصرفات نفسانیست با معاونت از تأثیرات فلکی و خواص طبایع اشیاء ، چه رجوع طرف به ناظر^{۱۱} اسرع است از قیام قائم از مقامش .
- ۱۲ پس آصف در عمل اتم بود از آن جنسی ، زیرا که تصرف کرد در عین عرش به اعدام و ایجاد در آن واحد . پس اعدام کرد در موضعش و ایجاد کرد نزد سلیمان ، از آنکه قول کاملان مثل قول حق است سبحانه چیزی را که وجود او مطلوب باشد . پس چون کامل «کن» گوید ، همان زمان آن چیز موجود شود ، ولیکن به اذن حق تعالی ، چه حق سبحانه عین جوارح و عین قوای روحانی و جسمانی ایشان شده است ، و به سبب این نسبت آن کامل وزیر سلیمان علیه السلام بود .
- ۱۸ جز صحبت عارفان کامل مگزمین جز جانب بندگان مقبل منشین
- ۲۱ شد هیزم تیره نور از صحبت نثار شد زنده غذا چو گشت بازنده قرین
- و سلیمان قطب وقت خود بود و متصرف و خلیفه بود در عالم . و خوارق عادات از اقطاب و خلفاء کم صادر می شود ، بلکه از وزراء و نایبان ایشان واقع می شود ؛ زیرا که اقطاب قائم به عبودیت تامه و متصف به فقر کلی اند . تصرف نمی کنند از برای خود در چیزی .
- ۲۴ ولما قالت بلقیس فی جواب السؤال عن عرشها ، حیث قبل لها ،

«أهكذا عرشك»، «كأنه هو»، أي كأن العرش المشاهد المشار إليه هو العرش الذي خلقتُه في سبأ، ففيه، أي فيما قالت بلقيس، عثور واطلاع منّا على علمها، أي على كونها عالمةً، بتجديد الخلق بالأمثال في كل زمان، بل في كل آن؛ فأتت بلقيس بكاف التشبيه في قولها، «كأنه هو»، وحكمت بالمغايرة و المشابهة، فإن التشبيه لا يكون إلا بين متغايرين، وصدقت فيما قالت لما ذكرنا من تجديد الخلق بالأمثال؛ فإن مثل الشيء لا يكون عينه من حيث التعيين، و هو هو من حيث الحقيقة.

و أراها، أي سليمان بلقيس، صرح (١٩٥) القوارير. فحسبته كأنه لجة، أي ماء، ف «كشفت عن ساقبها» حتى لا يصيب الماء ثوبها. وما كان لجة في نفس الأمر، كما أن العرش المرئي الموجد عند سليمان ليس عين العرش الذي خلقتُه في سبأ من حيث الصورة، فإنه قد انخلع عن الصورة الأولى وتلبس بصورة أخرى. و لكن الجوهر الذي تعاقبت عليه الصورتان واحد، و الصورتان متماثلتان.

فنبهها بذلك على أن حال عرشها كحال الصرح في كون كل منهما مماثلاً مشابهاً الآخر: أمّا العرش، فلا نته انعدم، وما أوجده الموجد مماثل لما انعدم؛ و أمّا الصرح، فلا نته من غاية لطفه و صفاته صار شبيهاً بالماء الصافي، مماثلاً له، وهو غيره. فنبهها بالفعل على أنها صدقت في قولها، «كأنه هو»، فإنه ليس عينه، بل مثله. و هذا غاية الانصاف من سليمان عليه السلام، فإنه صوّبها في قولها، «كأنه هو». و هذا التنبيه الفعلي كالتنبيه القولي الذي في سؤاله، «أهكذا عرشك»، حيث لم يقل، «أهذا عرشك». فافهم.

و هذا، أي تجديد الخلق مع الآفات، ليس مخصوصاً بعرش بلقيس؛

(١٩٥). «الصرح» القصر؛ و قيل، «صحن الدار». و روى أن سليمان أمر قبل قدومها، فبنى له على طريقها قصر من زجاج أبيض، و أجرى من تحته الماء. فلما رأته بلقيس، حسبته لجةً و كشفت عن ساقبها. فنادى بها سليمان، «إنه صرح ممرّ من قوارير». «الممرّد» المملّس الذي لا عوج فيه ولا نتوء منه.

- بل هو سار في العالم كله ، (١٩٦) علوه و سفله ، فان العالم بمجموعه متغيّر
أبدأ ، و كل متغيّر يتبدّل تعيينه مع الآتات . فيوجد في كل آن متعيّن غير
المتعيّن الذي هو في الآن الآخر ، مع أنّ العين الواحدة التي يطرأ عليها هذه ٣
التغيّرات بحالها ، فالعين الواحدة هي حقيقة الحق المتعيّنة بالتعيّن الأوّل
اللازم لعلمه بذاته. وهي عين الجوهر المعقول الذي قبيل هذه الصور المسمّاة
«عالمًا» ؛ و مجموع الصور أعراض طارئة متبدّلة في كل آن . و المحجوبون ٤
لا يعرفون ذلك . فهم في لبس من هذا التجدّد الدائم في الكل . (١٩٧) وأمّا
أهل الكشف ، فانهم يرون أنّ الله تعالى يتجلّى في كل نفس ، و لا يتكرّر
التجلّي؛ فانّ ما يوجب البقاء غير ما يوجب الفناء ، و في كل آن يحصل البقاء ٩
و الفناء ؛ فالتجلّي غير مكرّر . و يرون أيضاً أنّ كل تجلّ يعطى خلقاً جديداً
و يذهب بخلق . فذهابه هو الفناء عند التجلّي المسوجب للفناء و البقاء ، لما
يعطيه التجلّي الآخر الموجب للبقاء بالخلق الجديد . و لما كان هذا الخلق من ١٢
جنس ما كان أولاً ، التبس على المحجوبين ، و لم يشعروا التجدّد و ذهاب
ما كان حاصلًا بالفناء في الحق ، لأنّ كل تجلّ يعطى خلقاً جديداً و يفنى في
الوجود الحقيقي ما كان حاصلًا . و يظهر هذا المعنى في النار المشتعلة من الدهن ١٥
و الفتيلة ؛ فانّه في كل آن يدخل منهما شيء في تلك النارية و يتّصف بالصفة
النورية؛ ثمّ تذهب تلك الصورة بصيرورته هواءً . هكذا شأن العالم بأسره ، فانّه
يستمدّ دائماً من الخزائن الالهية ، فيفيض منها و يرجع إليها . والله أعلم بالحقائق. ١٨
اعلم أنّ إمداد الحق و تجلّياته واصل إلى العالم في كل نفس . و
في التحقيق الأتمّ ليس إلاّ تجلّ واحد، يظهر له بحسب القوابل و مراتبها و
استعداداتها تعيينات . فيلحظه لذلك التعدّد و النعوت المختلفة و الأسماء و ٢١

- (١٩٦) . دم بدم نومی شوددنی و ما غافلیم از نو شدن اندر بقا منه .
(١٩٧) . جواد مطلق عزّ قدرته به حسب كرور لحظات و مرور لمحات ،
٢٤ بل به حسب تتالی آتات ، ما نیازمندان را خلعت وجود می بخشد ، و ما از
افاضة این موهبت غافل . اللهمّ وفتنا لشكر نعمك ، التي لا تحصر ولا تحصى . منه .

الصفات، لا أن الأمر في نفسه متعدد، أو وروده طارٍ و متجدد. و إنما التقدم و التأخر و غيرهما من أحوال الممكنات بوجه التجدد و الطربان و التقيّد و التغيير و نحو ذلك، كالحال في التعدد. و إلا، فالأمر أجل من أن ينحصر في إطلاق أو تقييد أو اسم أو صفة أو نقصان أو مزيد.

و هذا التجلّي الأحدى المشار إليه ليس غير النور الوجودي؛ ولا يصل من الحق إلى الممكنات بعد الاتصاف بالوجود و قبله غير ذلك. و ماسواه، فانما هو أحكام الممكنات و آثارها تتصل من بعضها ببعض حال الظهور بالتجلّي الوجودي الوجداني المذكور. و لما لم يكن الوجود ذاتياً لسوى الحق - بل مستفاداً من تجلّيه - افتقر العالم في بقائه إلى الامداد الوجودي الأحدى مع الآتات دون فترة ولا انقطاع؛ إذ لو انقطع الامداد المذكور طرفة عين، لفنى العالم دفعة واحدة، فان الحكم العدمي أمر لازم للممكن، و الوجود عارض له من موجد.

از نفاذ فرمان قهرمان وحدت حقیقت که در محل ظهور آثار اسم بزرگوار «الظاهر» هیچ چیز را بهره از ثبات و قرار اصلاً نیست - حتی زمان متعارف موهوم الاتصال، که معنی «بقاء» بی ملاحظه آن تصور نمی توان کرد - و از دقایق الطاف الهی که جلال نعم نامتناهی اشتمال دارد بر آن در اکل کتب، که به افضل رسل علیه و علیهم الصلوة و السلام فرود آمده هدایت و راهنمایی خلافت را، مخلوقات به «کلمات الله» مؤدی شده، و حال آنکه کلمات را در نسخه جامع مطابق - «وفي أنفسكم أ فلا تبصرون» - عدم ثبات و استقرار چنان ظاهر است که واهمه را در آن مکنّت دغدغه و تشکیک نیست؛ (۱۹۸) تا از اطلاع بر آن تطابق و اندیشه در آن حال طالب صادق

(۱۹۸). حقیقت آدمی، بل هر ذره‌ای از عالم، بالنسبة إلى ذاته و حقیقتش - لا إلى علم موجدہ تعالی بها - نیستی است که به رابطه وجودی علمی، که صورت معلومیت او را در علم قدیم حق تعالی بود، از فیض جود حق تعالی وجود بروی به حسب قابلیتش عارض و طاری می شود. قال تعالی، «أ و لا بتذكر الانسان أننا خلقناه من قبل ولم يك شيئاً». و بعد از یافتن این هستی

- دریابد که
مالك ملك بقاء جز واحد قهار نیست
۳ فہرہ آن کز غیر در وادی او دیتار نیست
اوست کز نور ظہورش می نمایند این و آن
و آنچه می پنداریش عالم بجز پندار نیست
۶ آنکہ هست و بود و باشد برتر از ادراک ماست
و آنکہ هستش می شمارد بینش ابصار نیست
و چون بر حسب فرمودہ «کلُّ یَعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهِ» از هستی و یگانگی
۹ حقیقی حضرت صانع سبحانہ اثری در مصنوعات ظہور می یابد کہ پرتو شعور
اہل تمیز از صفار و کبار بر آن می تابد ، اکثر مردم مدرکات بہ حواس را -
تا بريك و تیرہ می یابند۔ موجود می دانند بہ وجودی کہ در بدو حدوث یافته و
۱۲ مستمر مانده . و در واقع استمرار نمایش آن مدرکات - کہ ہر آینہ از
قبیل اعراض تواند بود - از وصول رحمت ایجادی بود ، کہ لحظہ فلحظہ بہ
هريك رسد . و اشارت بہ این است «المرض لا یبقی زمانین» کہ شیخ اشاعرہ
۱۵ رحمۃ اللہ و رضوانہ علیہ بر لوح بیان نگاشتنہ و بقاء را ثامن صفات سبعة الہیہ
داشته . و بعضی امور معقول کہ بہ رأی رؤیت «جوہر» نماید ، و نمایش
بريك و تیرہ مدتہا پاید ، آن نمایندگی و پایندگی از دیمومیت قیومیت
۱۸ آفرینندہ و پرورندہ او باید شناخت و خود را بہ غلط نینداخت .
حادث ممکن کہ نباشد بہ خود فیض وجودش متعاقب رسد

→

- ۲۱ - کہ او را عارضی است - بر موجب «کل شیء یرجع إلی أصله» ہر دم او را بہ
اصل خودش ، کہ نیستی است ، بالذات میل حاصل می شود . ولیکن بہ سبب
مددی کہ از صفت بقاء حق تعالی دم بہ دم بہ وی می پیوندند ، او از فناء محفوظ
۲۲ می ماند و از بقاء محفوظ می شود ، کہ از این جهت هیچ دمی اثر موجدی و
خالقی حق از وی منقطع نیست ، ہر چند او را از وصول آن اثر آگاہی نیست . و لہ
الإشارة بقولہ تعالی ، «بل ہم فی لبس من خلق جدید» . منہ .

- بی‌خبر از سرّ «شدید العقاب» ره نبرد معنی «سرّ السحاب»
 گو بنگر روشنی مستنیر کوزمضی چون شده تابش پذیر
 ۳ تابش هر آن نه در آن آن رسد بهره‌ز هستی به همان سان رسد
 آنچه نماید چو نیاید در آن سهو بود نسبت هستی به آن
 وانکه به خود هست بود لایزال برتر از اندیشه و هم و خیال
 ۶ عقل در این دایره سرگشته ایست حایراز این معرکه برگشته ایست
- والمک الملک الذی لاینبغی لأحد من بعده ، أی من بعد سلیمان علیه السلام
 - کما سأل عن ربّه بقوله ، «رب اغفر لی وهب لی ملکاً لا یتنبغی لأحد
 ۹ من بعدی» - هو الظهور فی عالم الشهادة بالمجموع ، أی بمجموع الأملاک
 المتعلقة بالعالم ، علی طریق التصرف فیهِ ، أی فی العالم ، لا الظهور ببعضها
 - فانه علیه السلام قد شورك فی کل جزء جزء من الملک الذی أعطاه الله - ولا
 ۱۲ الاقتدار و التمكن من مجموعها من غیر ظهور به : فان الأقطاب والکمل
 متحققون بهذا المقام قبله و بعده ، لکن لا یظهرون به . ألا تسرى أن رسول الله
 صلی الله علیه وسلم کیف مکنه الله سبحانه تمکین قهر من العفریت الذی جاءه
 ۱۵ باللیل لیُضِلّ به ؟ فهم بأخذه و ربطه بساریة من سواری المسجد، (۱۹۹) حتی
 یصبح ، فیلعب به ولدان المدينة . فذکر صلی الله علیه وسلم دعوة سلیمان علیه
 السلام ، فردّه الله - أی العفریت - خاسماً عن الظفر علیه . فلم یظهر صلی الله علیه
 ۱۸ وسلم بما أقدره الله علیه ، وظهر بذلك سلیمان علیه السلام .
- ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند از رسول صلی الله علیه وسلم
 که گفت ، «دو شب عفریتی می خواست که قطع صلوات من کند . خداوند
 ۲۱ سبحانه مرا قادر گردانید برگرفتن او . می خواستم که او را بگیرم و برستونی
 از ستونهای مسجد بر بندم تا کبودگان مدینه و همه شما در او نظر کنید . پس
 به یاد آوردم دعوت برادر خود سلیمان را که گفته بود ، «رب اغفر لی وهب لی
 ۲۴ ملکاً لاینبغی لأحد من بعدی» ، و آن عفریت را از نیل ظفر بر مراد نومید و
 حسرت زده گذاشتم .»
 چون رسول صلی الله علیه وسلم خبر داد که «حق تعالی مرا بپراخند او

- ۳ قادر گردانید»، دریافتیم که موهبت تصرف از حق یافت . بعد از آن به تذکیر حق سبحانه تذکر دعوت سلیمان کرده طریق ادب مرعی داشت . (۲۰۰) پس معلوم شد که آنچه مختص است به سلیمان علیه السلام ظهور است به ملك موهوب در میان عموم خلایق ، نه تمکّن و اقتدار او بر آن .
- ۶ مثنوی ولد رحمه الله : « هر نبی و ولی بر همه معجزات و کرامات قادر بود . اگر چه هر یکی معجزه‌ای و کرامتی ظاهر کرد ، الا بر تمامت قادر بود . به حسب اقتضاء هر دوری یکی شقّ قمر کرد ، و یکی مرده زنده کرد ، و همچنین اِلی ما لانهايه . چنانکه طبیب هر رنجوری را دوائی دیگر کند لایق رنجش نه از آن است که همان قدر می‌داند ، اما در آن محل آن می‌باید . نظیر این بسیار است .
- ۹ «چون انبیاء و اولیاء علیهم السلام مظهر و آلت حق‌اند ، هر چه آلت کند، در حقیقت صانع کرده باشد؛ همچنانکه قلم در دست نویسنده مختار نیست؛ اختیار در دست کاتب است . پس چون از صورت ایشان معجزات و کرامات را حق تعالی می‌نماید، چون توان گفتن که حق بر بعضی قادر است و بر بعضی قادر نیست؟ این سخن و این اندیشه فی الحقیقه کفر باشد .
- ۱۲ هرولسی جمله کرامت داشت
هر یکی را هزار چندان بود
- ۱۸ و انبیاء گزیده تا آدم
معجز هر یکی دگرگون بود
- ۲۱ قدرت و معجزات از حق خاست
انبیاء آلت‌اند و حق بر کار
- آب اگر چه شود ز لوله روان
گرچه هر یک یکی دو زان افراشت
اندکی گرچه بهر خلق نمود
مثل موسی و عیسی مریم
هر یکی سوی حق رهی بنمود
گرچه جمله ز یک نشد ظاهر
کی بود عجز آن طرف که خداست
همه بی اختیار و او مختار
نبود اصل آب لوله بدان
- ۲۴ (۲۰۰) . وفي کتاب الفتوحات: إن الله سبحانه أجاز سلیمان علیه السلام لئلی ما طلب منه بأنّه ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم بدعوة أخیه سلیمان حتی لا یبضی ما قام بخاطره من إظهار ذلك . منه .

- اصل آن آب باشد از دريا گرچه از لوله‌ها شود پيدا
 تن چو لوله است و قدرت حق آب در مسبب نگر گذر ز اسباب»
- ٣ تسخير الرياح ، الذى اختص به سليمان و فضل به على غيره ، و جعله الله له من الملك الذى لا ينبغى لأحد من بعده ، هو تسخير الارواح النارية التى تكون لنوع الجن ، كما قال تعالى ، «خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ» ، لانها ، أى الأرواح النارية ، أرواح متصرفه فى رباح ، هى كالأبدان لها .
- ٤ قال الشيخ رضى الله عنه ، التسخير من حيث هو تسخير ليس مما يختص به سليمان ، «فان الله يقول فى حقتنا كلنا من غير تخصيص بأحد منّا ، و ستخر لكم ما فى السموات و ما فى الأرض جميعاً منه» ؛ و قد ذكر تسخير الرياح و النجوم و غير ذلك ، و لكن لاعتنا أمرنا ، بل عن أمر الله . فما اختص سليمان - إن عقلت - إلا بالأمر من غير جمعية ولا همّة ، بل بمجرد الأمر . وإنما قلنا ذلك لأننا نعلم أن أجرام العالم تنفعل لهمم النفوس إذا أقيمت فى مقام الجمعية . و قد عايننا ذلك فى هذا الطريق . فكان من سليمان مجرد التلطف بالأمر لمن أراد تسخيره من غير همّة ولا جمعية . يريد رضى الله عنه أن التسخير المختص بسليمان هو التسخير بمجرد أمره ، لا بالهمّة و الجمعية و تسليط الوهم ولا بالأقسام العظام و أسماء الله الكرام . و الظاهر أنه كان له أو لا بأسماء الله و الكلمات التامات و الأقسام ؛ ثم تمرن حتى بلغ الغاية ، و انقادت له الخلائق ، و أطاعه الجن و الانس و الطير و الوحش و غيرها بمجرد الأمر و التلطف بما يريد منها من غير جمعية ولا تسليط وهم وهمّة ، عطاءً من الله و هبة . و كان «أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون» . و يحتمل أن يكون ذلك اختصاصاً له من الله بذلك ابتداءً .
- ٥ قوله تعالى ، «بغير حساب» ، حيث قال سبحانه ، «هذا عطاؤنا فامنن» ، أى أعطى ، «أو أمسك بغير حساب» ، معناه لست يا سليمان محاسباً فى الآخرة عليها ، أى على ما أعطاكه الله من الملك و المال و تسخير الرياح و غير ذلك . وفى بعض النسخ : «ليست» على صيغة الغيبة ، أى ليست تلك الأمور محاسباً عليها فى الآخرة .
- ٦ قال رضى الله عنه ، «علمنا من ذوق هذا الطريق أن سؤاله عليه السلام

كان عن أمر ربّه. و الطلب إذا وقع عن الأمر الالهي ، كان الطالب له الأجرُ
 التامّ على طلبه»، لكونه مطيعاً لربّه في ذلك ، ممثلاً لأمره . «و الباريء تعالى
 ٣ إن شاء ، قضى حاجته فيما طلب منه ؛ و إن شاء ، أمسك ؛ فانّ العبد قد وفي
 ما أوجب الله عليه من امثال أمره فيما سأل ربّه فيه . فلو سأل ذلك من نفسه عن
 غير أمر ربّه له بذلك ، لحاسبه به. و هذا سارٍ في جميع ما يسأل الله فيه.» و
 ٤ الله أعلم .



(١٧)

فص حكمة وجودية في كلمة داودية

- ٣ إنَّما خصَّصت الكلمة الداودية بالحكمة الوجودية لأنَّ الوجود إنَّما تمَّ بالخلافة الالهية في الصورة الانسانية، و أولُّ من ظهر فيه الخلافة في هذا النوع كان آدم عليه السلام ، و أولُّ من كمل فيه الخلافة بالتسخير - حيث سخَّر الله له الجبال و الطير في ترجيع التسييح معه ، كما قال تعالى ، «إِنَّا سَخَّرْنَا الجبال معه يسبحن بالعشيِّ و الاشراق و الطير محشورة كلُّ له أوَّاب» - و جمع الله فيه بين الملك و الحكمة و النبوة ، في قوله تعالى ، «و شدَّ دنا ملكه و آتينا الحكمة و فصل الخطاب»، و خاطبه بالاستخلاف ظاهر أصريحا ، هو داود عليه السلام . و لما كان التصرف في الملك بالتسخير أمراً عظيماً لم يتمَّ عليه بانفراده ، و به سليمان و شرَّكه في ذلك ، كما قال ، «و لقد آتينا داود و سليمان علماً و قالوا الحمد لله الذي فضَّلنا على كثير من عباده المؤمنين»؛ ١٢ و قال تعالى ، «ففهَّمناها سليمان و كلا آتينا حكماً و علماً» . و كان تتمَّة لكماله في الخلافة بما خصَّصه الله به من كمال التصرف في العموم . فبلغ الوجود بوجوده كماله في الظهور . و هذا هو السرُّ في اقتران الحكمة الداودية بالحكمة السليمانية . و تقديم السليمانية على الداودية للمزية الظاهرة له بخصوصيته :

١٨ فانَّ داود (٢٥١) عليه السلام كان مظهر كليات الأحكام السماوية و

(٢٥١). فيه عليه السلام بلغ الوجود مرتبة الأتمية، فلها انُسبت حكمته إليه.

- الصفات الربانية والآثار الروحانية والقوى الطبيعية و مجتمعا ، فاستحقّ لظهور مقام الخلافة وأحكامها وأحكام الحكمة وفصل الخطاب؛ وورثه سليمان
- ٣ فى الجمع و زاد فى التفصيل الفعلى و الحكم الظاهر العلى و التسخير العام الكلى العلى . فما ظهر فى الوجود أحد من الناس أعظم ملكاً و لا أعم حكماً منه ، و لا يظهر بعده ، لأنه لما بلغ ظهور ما قدر الله ظهوره من أسرار
- ٤ الربوبية و الأمور التى سبق ذكرها المضافة إلى الحق و إلى الكون من حضرة العلم إلى أقصى درجات الظهور المعلومة عند الله ، وقع التحجير باجابة دعوته ، فعادت هذه الأمور بعد كمال ظهورها راجعة من حضرة الظهور إلى حضرة
- ٩ البطون بنحو من التدرج الواقع فى أزمنة بروزها من حضرة البطون إلى حضرة الظهور؛ فاته ما ثمّ إلا ظهور من بطون أو بطون من ظهور. فما نقص من الباطن ، أخذه الظاهر ، وبالعكس .
- ١٢ اعلم أن النبوة و الرسالة تكونان بالاختصاص الالهى وليستا بكسب ولا مجازاة عن عمل أو ثواباً عن سابق حسنة و طاعة تكونان نتيجة عنها، ولا لشكر أو عبادة متوقعة منهم عليهما . و إذا كانتا كذلك ، فلا تحصلان لأحد
- ١٥ بتعمّل و كسب و عمل، كما توهم القائلون من أهل النظر الفكرى بأنهما تحصلان لمن كمل علمه و عمله ؛ فإن النبوة عندهم عبارة عن كمال العلم و العمل ؛ فمن كمل علومه و أعماله ، فهو نبي فى زعمهم . و هذا باطل، و إلا
- ١٨ لكان كل من تكامل علمه و عمله رسولاً نبياً يوحى إليه، و ينزل عليه الملك بالوحي و التشريع . (٢٥٢) فصحّ أنّهما ليستا إلا من اختصاص إلهى ، و

(٢٥٢). قال رضى الله عنه فى الفتح المكي، «النبوة التى انقطعت

- ٢١ بوجود رسول الله صلى الله عليه وسلم إنّما هى نبوة التشريع، لامقامها. فلا شرع يكون ناسخاً لشرعه صلى الله عليه وسلم ، ولا يزيد فى حكمه شرعاً آخر . و هذا معنى قوله صلى الله عليه وسلم، «إنّ الرسالة و النبوة قد انقطعت، فلا رسول
- ٢٢ بعدى و لانبى» ، أى لانبى بعدى يكون على شرع يخالف شرعى ؛ بل إذا كان، يكون تحت حكم شريعتى ؛ ولا رسول ، أى لا رسول بعدى إلى أحد من خلق

←

من لوازمها كمال العلم و العمل . فلا يتوقف تحققهما على لوازمها : فان

-
- ٣ الله بشرع يدعوهم إليه . فهذا هو الذي انقطع ، و سُدَّ بابه ، لا مقام النبوة ، فانه لا خلاف أن عيسى عليه السلام نبي و رسول ؛ و إنه لا خلاف أنه ينزل في آخر الزمان حكماً مقسطاً عدلاً بشرعنا ، لا بشرع آخر و لا بشرع الذي تعبد الله به بنى إسرائيل من حيث ما نزل هو به ؛ بل ما ظهر من ذلك هو ما قرره
- ٤ شرع محمد صلى الله عليه وسلم ، و نبوة عيسى عليه السلام ثابتة محققة . فهذا نبي و رسول قد ظهر بعده صلى الله عليه وسلم ، و هو الصادق في قوله أنه لاني بعدة . فعلمنا قطعاً أنه يريد التشريع خاصة ، و هو المعبر عنه عند أهل النظر
- ٩ ؛ «الاختصاص» ، و هو المراد بقولهم ، «إن النبوة غير مكتسبة» .
- «و أمّا القائلون باكتساب النبوة ، فأنهم يريدون بذلك حصول المنزلة عند الله المختصة من غير تشريع ، لا في حق أنفسهم ولا في حق غيرهم . فمن لم تعقل النبوة سوى عين الشرع و نصب الأحكام قال بالاختصاص و منع الكسب . فاذا وقفتم على كلام أحد من أهل الله أصحاب الكشف يشير بكلامه إلى الاكتساب ، كأبي حامد الغزالي و غيره ، فليس مرادهم سوى ما ذكرنا»
- ١٢
- ١٥ «فالنبوة مقام عند الله سبحانه يناله البشر ، و هو مختص بالأكابر من البشر : يعطى للنبي المشرع و يعطى للتابع لهذا النبي المشرع الجارى على سنته . قال تعالى ، «ووهبنا له ... أخاه هرون نبياً» . فاذا نظر في هذا المقام بالنسبة إلى التابع و أنه باتباعه حصل له ، هذا المقام سُمي «مكتسباً» ، و التعمل بهذا الاتباع «اكتساباً» . ولم يأت شرع من ربه يختص به ، ولا شرع يوصله إلى غيره . و كذلك كان هارون عليه السلام . فسدونا باب إطلاق لفظ
- ٢١ «النبوة» على هذا المقام مع تحققه ، لثلاً بتخيّل متخيّل أن المطلق لهذا اللفظ يريد «نبوة التشريع» ، فيغلط ، كما اعتقده بعض الناس في الامام أبي حامد؛ فقال عنه ، «إنه يقول باكتساب النبوة في كيميا السعادة و غيره» - معاذ الله أن يريد أبو حامد غير ما ذكرناه» . منه .
- ٢٤

- تحقق وجود اللازم إنما هو بتحقق وجود الملزوم ، لا بالعكس؛ وهذا ظاهر .
 و لما كانتا من اختصاص إلهي ، لم يطلب منهما جزاءً و لا شكوراً . و
 ٣ إن وقع الشكر منهم دائماً ، و أتوا بالأعمال الصالحات في مقابلتهما ، فليس
 ذلك مطلوباً بالقصد الأول من الاختصاص ، و لاهم مطالبون بذلك عوضاً عنهما .
 چون مرتبة نبوت و منصب رسالت اختصاصیست الهی و موهبتیست
 ٤ از مواهب نامتناهی - نه جزائی مترتب بر عملی سابق ، و نه عطائی منبعت از
 توقع شکر و عبادتی لاحق - و همچنین اکثر عطیاتی که متفرع است بر آن
 فایض است از محض فضل و احسان و کمال رحمت و امتنان، شیخ رضی الله عنه
 ٩ در این حکمت به بعضی از آنها که نسبت با داود علیه السلام به وصول رسیده
 است و به حصول انجامیده اشاره می فرماید و می گوید ، و هب الله سبحانه
 لداود فضلاً ، أي علی وجه التفضل و الامتنان ، معرفة متعلقة به ، بذاته و صفاته
 ١٢ و أفعاله ، معرفة لا يقتضيها عمله من أنواع العبادات و أصناف المبررات .
 فلواقضاها ، أي تلك المعرفة ، عمله عليه السلام - كما قال النبي صلى الله
 عليه وسلم ، «من عمل بما علم ، ورثه الله علم ما لم يعلم» - فكانت تلك المعرفة
 ١٥ جزاءً ، لا هبةً و عطاءً . و قد سبق أن النبوة و الرسالة اختصاص إلهي ، لا مدخل
 فيهما للكسب و التعمل ، و كذلك أكثر ما يترتب عليهما من المواهب و
 العطايا .
- ١٨ و كذلك و هب الله سبحانه له ، أي لداود ، سليمان عليه السلام ،
 ليكون تمةً في كماله في خلافته ، فقال تعالى ، «ووهبنا لداود سليمان» .
 و بقي قوله تعالى ، « و لقد آتينا داود منا فضلاً » في محل التوقف ، حيث
 ٢١ لم يصرح فيه بالهبة و لا بما يقابلها . هل هذا العطاء المعبر عنه بـ «إيتاء الفضل»
 عطاء جزاء لعمله ، فيكون فضلاً على مثل العمل - كقوله تعالى ، « من جاء
 بالحسنة فله عشر أمثالها » - أو هو عطاء بمعنى الهبة ، غير مترتب على عمل
 ٢٤ و لا مطلوب منه جزاء ؟ لكن الظاهر هو الثاني ، لأنه تعالى ذكر أنه آتسى
 داود فضلاً ، و لم يذكر أنه أعطاه ما أعطاه جزاءً لعمله . و لم يطلب منه جزاءً على ذلك

الفضل . و لما طلب الشكر على ذلك بالعمل، طلبه من آله ، لامنه، كما قال تعالى،
 «اعملوا آل داود شكراً»، لأن النعمة على الأسلاف نعمة على الأخراف؛ فهو
 ٣ في حق داود عليه السلام عطاء هبة و إفضال، و في حق آله لطلب المعاوضة .
 و قال تعالى بعدما طلب من آل داود الشكر بالعمل، «وقليل من عبادى الشكور» .
 فأورد «الشكور» ببنية المبالغة - فان صيغة «فعول» ههنا للمبالغة فى فاعل -
 ٦ ليعم ويشمل شكر التكليف، الذى كلف الله سبحانه به عباده، وشكر التبرع،
 الذى لم يكلفهم به، لكنهم أتوا به تبرعاً؛ فان المبالغة فى الشكر إنما هو
 بالآتيان بقسميه كليهما.

٩ فشكر التبرع ما يشير إليه قوله، «أفلا أكون عبداً شكوراً» - قول
 النبي صلى الله عليه وسلم حيث قام الليل كله حتى تورمت قدماه، فقبل له،
 «اقصر، فقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك» (٢٥٣) و ما تأخر». (٢٥٤) فقال

١٢ (٢٥٣). قد ثبت عصمته صلى الله عليه وسلم، فليس له ذنب، فلم يبق
 إضافة الذنب إليه إلا أن يكون هو المخاطب، والمراد أمته، كما قيل،
 «إيتاك أدعو و اسمعى يا جاره». منه.

١٥ (٢٥٤). «ما تقدم من ذنبك»، من آدم إلى زمانه، «وما تأخر»، من زمانه

إلى القيامة، فان الكل أمته؛ فانه ما من أمة إلا و هى تحت شرع من الله، و
 قد قررنا أن ذلك هو شرع محمد صلى الله عليه وسلم من اسمه الباطن من
 ١٨ حيث كان «نبياً، و آدم بين الماء والطين»، و هو سيد النبيين والمرسلين، فانه

سيد الناس. فبشر الله محمداً بقوله، «ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر»،
 بعموم رسالته إلى الناس كافة. و ما يلزم الناس رؤية شخصه، فكما وجهه فى زمان
 ٢١ ظهوره رسوله علياً و معاذاً إلى اليمن لتبليغ الدعوة، كذلك وجهه الرسل و

الأنبياء إلى أممهم من حين كان «نبياً، و آدم بين الماء والطين». فدعا الكل إلى الله،
 فالكل أمته من آدم إلى يوم القيامة. فبشره الله بالمغفرة لما تقدم من ذنوب
 ٢٤ الناس و ما تأخر منها، وكان هو المخاطب، و المقصود الناس. فيغفر الله لكل

و يسعدهم. و هو اللائق بعموم رحمته، التى وسعت كل شىء، و بعموم مرتبة

- صلی الله علیه و سلم ذلك. و شكر التكلیف ما وقع به الامر التکلیفی الالهی ،
 مثل قوله تعالی ، «واشکروا لله» ، وقوله تعالی ، «واشکروا نعمة الله» ، وغير
 ذلك مما ورد فی الكتاب والسنة . ۳
- وبین الشکرین - شکر التکلیف و شکر التبرع - من التفاوت والتفاضل
 ما بین الشکورین - الشکور المکلف و الشکور المتبرع ، فکما أن الشکور
 المتبرع أفضل من الشکور المکلف ، فکذلك شکر التبرع أفضل من شکر
 التکلیف. و ذلك ظاهر جلی لمن عقل وفهم الأمور من الله ، لامن نظره العلی . ۴
- سؤال اگر گویند ، «می شاید که شخصی از عهده شکر تکلیفی بیرون
 نیاید و به اداء شکر تبرعی قیام نماید؛ و لاشک شاکر مکلف که از عهده شکر
 تکلیفی بیرون آمده باشد از آن شاکر متبرع افضل خواهد بود ؛ پس حکم
 با فضیلت شاکر متبرع علی اطلاقه صحیح نباشد»؛ جواب گوئیم که مادام که
 شاکر متبرع از عهده شکر تکلیفی کما یبغی بیرون نیاید، شکر تبرعی از وی
 صورت نیندد ، زیرا که شکر تبرعی از نوافل است ، و تکلیفی از فرایض . ۵
- و هر گاه که اداء فریضه بر وجه قصور و نقصان است ، اقدام بر نافلة متمم و
 مکمل آن است . پس فی الحقیقه آن نافلة از فریضه واقع شده باشد ، نه از
 نفل . و این بعینه چنان است که شیخ رضی الله عنه در فتوحات می فرماید که
 نماز تهجد - که از نوافل است - وقتی از تهجد واقع شود که متهجد اداء
 فرایض بر وجه کمال کرده باشد ؛ والا آن تهجد متمم و مکمل فرایض
 او خواهد بود . پس فی الحقیقه آن از فرایض واقع شده باشد ، نه از نوافل .
 و تهجد از نوافل است . فافهم . ۶

-
- ۲۱ محمد صلی الله علیه و سلم ، حیث بعث إلى الناس كافة بالنص . و لم یقل ،
 «أرسلناک إلى هذه الأمة خاصة» ، وإنما أخبر أنه مرسل إلى الناس كافة .
- و الناس من آدم إلى يوم القيامة ، فهم المقصودون بخطاب مغفرة الله لما تقدم
 من ذنب و ما تأخر . منه . ۲۲

- و داود عليه السلام منصوص على خلافته عن الله سبحانه في الحكم على الخليفة و التصرف فيهم ، كما قال عز من قائل ، « يا داود إنا جعلناك خليفة في الأرض فاحكم بين الناس بالحق » ، على صورة التفويض ، مخاطباً إياه ، أمراً له بالحكم ، و الامامة ، أي و كذلك هو عليه السلام منصوص على إمامته ؛ فان الامامة بالنسبة إلى الخلافة كالولاية بالنسبة إلى النبوة ، فكل خليفة إمام من غير عكس .
- و غيره ، أي غير داود ، كآدم و الخليل عليهم السلام ، ليس كذلك - منصوصاً على خلافته و إمامته معاً ؛ أمّا الخليل عليه السلام ، فلا نية تعالى قال في حقه ، « إني جعلتك للناس إماماً » ، و لم يقل ، « خليفة » . و إن كنا نعلم أن الامامة ههنا خلافة ، و لكن ما هي مثلها لو ذكرها بأخص أسمائها ، أعني « الخلافة » . و أمّا آدم عليه السلام ، فلا نية و إن نص على خلافته ، فليس ما نص مثل التنصيب على خلافة داود عليه السلام ؛ فانه تعالى قال للملائكة ، « إني جعل في الأرض خليفة » ، و لم يقل ، « إني جعل آدم خليفة » . و ما ذكر في قصته بعد ذلك لا يدل على أنه عين ذلك الخليفة الذي نص الله عليه .
- و أيضاً لم يصرح سبحانه بتحكيمة في الناس . فيجوز أن يكون خلافته في الأرض أن يخلف فيها من كان قبله ، لا أنه نائب عن الله في خلقه بالحكم الالهي فيهم - و إن كان الأمر في نفسه كذلك - إذ ليس كلامنا إلا في التنصيب عليه و التصريح به .
- و قال بعضهم قد استأسرارهم ، « إن في قوله تعالى ، « إني جعل في الأرض خليفة » ، احتمالاً في حق آدم عليه السلام من كونه أول الخلفاء و أباهم . و لكن الاحتمال متناول غيره من أولاده ؛ و قرينة الحال تدل على أن الاحتمال في حق داود أرجح ، لأن آدم ما أفسد و لاسفك الدماء ، و حاجة الملائكة مع الرب تعالى في جواب قوله ، « إني جعل في الأرض خليفة » ، بقولهم ، « أتجعل فيها من يفسد فيها و يفسك الدماء » ، مرجحة للاحتمال في حق داود ، لأنه سفك دماء أعداء الله من الكفرة كثيراً و قتل جالوت و أفسد ملكه و جعل كما قال تعالى حكاية عن بلقيس ، « إن الملوك إذا دخلوا

- قرية أفسدوها و جعلوا أعزّة أهلها أذلةً و كذلك يفعلون». فظهر من داود عليه السلام هذا النوع من الفساد في الكفّار ، الذين أمر الله داود و أولى العزم من خلفائه بافساد ملكهم و حالهم ، لأنّه عين إصلاح الملك والدين . فصحّت ٣ في حق داود عليه السلام ما قالت الملائكة . فلنائل أن يقول ، «المراد على التعيين من قوله ، «إنتى جاعل فى الأرض خليفة» ، هو داود عليه السلام» .
- ٦ وفى كتاب الفكوك قدس سرّ من أفاده : «ومن جملة ما رجّحت به خلافة داود على خلافة آدم عليهما السلام أن حظّ آدم من الأسماء - على ما صرّح به - كان علمه بها . و أمّا داود ، فتحقّق بها علماً و عملاً و حالاً : ٩ فأما علماً... ، فلأنّه لا يخفى على الألباء أن أعظم الشروط فى التحقّق بمرتبة الخلافة و أولتها و أوليها هو العلم . و أمّا تحقّقه من حيث العمل ، فاخيار النبى صلى الله عليه وسلم عنه أنّه كان أعبد أهل الأرض . و أمّا تحقّقه بها - ١٢ أعنى بالأسماء - حالاً ، فكون الحق سبحانه قدّر له تزويج تسع و تسعين زوجةً ضربَ مثال للأسماء الحسنى ...
- «و أيضاً فانه» ، يعنى آدم ، «حين أعطى الخلافة لم يكن ثمة من ١٥ الناس من يحكم عليه . و أمّا الجنّ ، فلم يكن إلاّ إبليس ، الذى أبى أن يسجد له أولاً ، و أزله و زوجته ودلاهما بفرور ثانياً ؛ بخلاف داود و سليمان عليهما السلام : فانه نفذ حكمهما فى الجنّ و الانس و غيرها من الموجودات . ١٨ فكانت الجنّ و الشياطين محكومين لهما بين «بنساء و غواصّ و آخريين مقرّنين فى الأصفاد» . فشتان بين الأمرين!
- ٢١ و من أعطى الخلافة العامة عن الله سبحانه ، فقد أعطى التحكم و التصرف فى العالم كله . (٢٠٥) و داود عليه السلام من هذا القبيل : فلذلك

(٢٠٥) . وممّا يوهب فى هذا العالم للواصلين إليه التصرف فى الملكوت الأدنى بنزع الخواصّ من الأجسام و إبتائها خواصّ آخر ، و هو أصل خوارق العادات و المعجزات . و أرباب هذا التصرف على درجات : فمنهم من وهب له التصرف فى ملكوت العناصر فقط ، كتصرف إبراهيم عليه السلام فى ملكوت

- أعطى التصرف في أنواع الموجودات ، كما أشار إليه رضى الله عنه بقوله ،
 ترجيع الجبال وترديد أصواتها معه ، أى مع داود عليه السلام ، بالتسبيح ، بحيث
 ٣ كلما كان يرجع التسبيح و يردد صوته به ، كانت الجبال ترجعه و تردّد
 أصواتها به . وكذلك ترجيع الطير معه بالتسبيح يؤذن بالموافقة ، أى بموافقة
 هذين النوعين و انقيادهما له . و الوجه في تخصيص هذين النوعين بالموافقة
 ٤ و المتابعة هو أنّهما أشدّ أنواع الأكوان ترفعاً على الانسان و علواً عليه و
 إباءً لقبول الأذعان له ، لغلبة القساوة والخفة فيهما . و بيّن أنّ كلاّ منهما يمنع
 الانقياد و قبول التصرف ؛ أمّا الأول ، فلا فراطها في طرف الكثافة العاصية عن
 ٩ القبول . و أمّا الثانى ، فلتنزيهه في طرف الخفة و عدم استقراره بين يدي الفاعل
 عند التأثر و القبول . و بيّن أنّ الطرفين ، مع غلوّ إبانتهما و علوّهما على الانسان ،
 إذا دخلا في انقياده و موافقته ، فموافقة الانسان - الذى هو ممّافى أواسطهما
 ١٢ ممّا يقرب إلى حدّ الاعتدال - له ، أى لداود ، أولى و أحرى ، ضرورة أنّ
 رقيقة نسبته إلى الانسان أوثق و أظهر .
- ولا يخفى على الواقف المستبصر أنّ تأويل الجبال و الطير ههنا
 ١٥ ؛ «العظام» و «القوى» لا يوافق كمال خلافة داود عليه السلام و انقياد البرية له و
 تسلّطه عليها . ثمّ هذا المعنى وإن كان له وجه في حدّه عند الكلام على الحكم
 الأنفسية ، لكن لا يوافق المقصود ، فإنّه في صدد تسخير الأكوان الآفاقية له
 ١٨ على ما هو من خصائص خلافته عليه السلام .

- النار بالتبريد ، و تصرف موسى عليه السلام في ملكوت الماء و الأرض بالقلق
 و التفجير ، و تصرف سليمان عليه السلام في ملكوت الهواء بالتسخير ؛ و منهم
 ٢١ من وُهب له التصرف في ملكوت السماء أيضاً ، كتصرف النبي صلى الله عليه
 وسلم في ملكوت القمر بالشق . منه .

(١٨)

فص حكمة نفسية في كلمة يونسية

- ٣ قال الشيخ الكامل العارف مؤيد الدين الجندي رحمه الله - وهو الشارح الأول لفصوص الحكم - «إنما أضيفت الحكمة النفسية إلى الكلمة اليونسية لما نفّس الله بنفسه الرحمانى عنه كربه التى ألبت عليه من قبل قومه و أهله وأولاده و من جهة أنه «كان من المندحطين فالتقمه الحوت وهو مليم» ؛ فلما سبّح و اعترف واستغفر، «فنادى ... أن لا إله إلا أنت سبحانك إنتى كنت من الظالمين»، فنفس الله عنه كربه و وهبه أهله وسر به. قال تعالى، «نجينا من الغم وكذلك نتجى المؤمنين.» ٩
- و قال أيضاً رحمه الله، «وجدت بخط الشيخ المصنّف رضى الله عنه مقيداً بفتح الفاء فى «النفس»، فصحتنا النسخ به . و كان عندنا بسكون الفاء فيها. و قد شرح شيخنا الامام الأكمل أبو المعالى صدر الدين ، محيى الاسلام و المسلمين ، محمد بن إسحاق بن محمد فى فكّ الختم له على أنّها حكمة نفسية والوجهان فيها موجّهان.» ١٢
- ١٥ قال رضى الله عنه فى فكّ الختم ، «اعلم أنّ كل نبي وولى - ما عدا الكمل منهم - فانه مظهر حقيقة كلية من حقائق العالم و الأسماء الالهية الخصيصة بها و ارواحها، الذين هم الملائة الأعلى على اختلاف مراتبهم و نسبهم من العالم العلوى . و إليه الاشارة بقول النبي صلى الله عليه وسلم، «إنّ آدم فى السماء الأولى، و عيسى فى الثانية، و يوسف فى الثالثة، و إدريس فى الرابعة، و هارون فى

- الخامسة، و موسى فى السادسة، و إبراهيم فى السابعة صلوات الله عليهم أجمعين». و من البيّن أن أرواحهم غير متحيّزة . فليس المراد من ذلك إلاّ التنبية على قوّة نسبهم من حيث مراتبهم و علومهم و أحوالهم و مراتب أممهم إلى تلك السماء التى كانت أحوالهم هنا صورة أحكامها، أعنى أحكام المراتب و السموات. و من هذا الباب ما يذكره الأكابر من أهل الله فى اصطلاحهم بالاتفاق بأنّ من الأولياء من هو على قلب جبرئيل، و منهم من هو على قلب ميكائيل، و ثمّ من هو على قلب إسرافيل على جميعهم السلام و نحو ذلك.
- ٣ «و إذا تفرّر هذا ، فاعلم أن سرّ تسمية شيخنا قدس الله روحه هذه الحكمة ؛ «الحكمة النفسية» هو من أجل أن يونس عليه السلام كان مظهر للصفة الكلية التى تشترك فيها النفوس الانسانية و مثالها من حيث تدبيرها للأبدان العنصرية، و أحواله عليه السلام صور أحكام تلك الصفة الكلية و أمثلتها بحسب ما يقتضيه مرتبته و استعداده».
- ٩
- ١٢
- عادت بركته ، أى بركة يونس عليه السلام ، على قومه بأن آمنوا ، فنفعهم إيمانهم ، و كشف عنهم العذاب، لأن الله سبحانه أضافهم إليه و ألحقهم به إضافة الجزء إلى كلة و إلحاق الفرع إلى أصله، و حكم الأصل يسرى إلى الفرع. فلما وصلت عناية الله و رحمته إلى يونس، وصلت إلى قومه أيضاً ، كما قال تعالى، «فلولا كانت قرية آمنت فنفعها إيمانها إلا قوم يونس». و ذلك، أى عود بركته إلى قومه ، كان لغضبه عليهم فيه ، أى فى الله، حين خرج صدره لطول ما ذكرهم ، فلم يذكروا و أقاموا على كفرهم، ففارقهم. فظن أن ذلك يسوغ حيث لم يفعله إلا غضباً فى الله و تعصّباً لدينه و بغضاً للكفر و أهله. و كان عليه أن يصابر و ينتظر الأذن من الله فى المهاجرة عنهم . فابتلى بطن الحوت . و لما عادت بركته عليه السلام عليهم مع كون حاله معهم حال الغضب عليهم فى الله، فكيف كان الأمر لو كان حاله عليه السلام معهم حال الرضا عنهم فيه سبحانه؟
- ٢١
- ٢٢ غضب يونس عليه السلام بأقوامهم خالصاً لوجه الله بود، نه به هواى نفس و خوش آمد خاطر. لاجرم آثار و انوار آن در احوال اقبال مآل قومش لامع شد، و بركات و ثمرات آن به ایام سعادت فرجامشان راجع گشت .

- ۳ پس اگر بالفرض به جای مفارقت شیوة مواصلت پیش بردی و در مقام غضب طریق رضا و خشنودی سپردی ، شرف و قدر آن را که دانستی ، و قیاس یمن و برکت آن که توانستی ؟
- زان ماه چو خشم و ناز موزون باشد
- بنگر که رضا و مرحمت چون باشد
- ۶ فظن یونس علیه السلام بالله سبحانه خیراً ، كما أخبر سبحانه عنه بقوله ، «فظن أن لن نقدر عليه» ، أى لن نصیبق عليه فى مهاجرة قومہ من غیر انتظار لأمر الله . فنجاه الله سبحانه من الغم ببركة ذلك الظن . و كذلك ينجى الله سبحانه المؤمنين ، يعنى المؤمنين الصادقين فى أحوالهم ، كصدق يونس عليه السلام فى حاله ، أعنى الغضب فى الله .
- و من لطفه سبحانه وعنايته به عليه السلام أنبت «عليه شجرة من يقطين» ، أى اللدباء ، فان من فوائد اللدباء أن الذباب لا يجتمع عنده . فكان يستظل بها اذ خرج من بطن الحوت و نبت بالعراء ، كالفرخ الذى ليس عليه ريش .
- فلو نزل عليه الذباب ، آذاه .
- ۱۵ ثم إنه لما ساهمهم ، أى قارع أهل السفينة حين ذهب مغاضباً على قومه و ركب فى السفينة ، فوقفت ؛ فقالوا ، «ههنا عبد آبق من سيده» - و فيما يزعم البحارون أن السفينة إذا كان فيها آبق ، لم تجر - أدخل نفسه فيهم ، أى فى أهل السفينة ، فقال ، «اقترعوا» . فخرجت القرعة عليه . فقال ، «أنا الآبق» ، و أوقع نفسه فى الماء ، فالتقمه الحوت . فعمت الرحمة جميعهم ببركة إدخاله نفسه فيهم عند تلك المساهمة ، فان الحوت سار مع السفينة رافعاً رأسه ، يتنفس فيه يونس و يسبح ، ولم يفارقهم حتى انتهوا إلى البر . فلفظه سالمأ ، لم يتغير منه شىء . فلما شاهدوا ذلك ، أدركتهم الرحمة ، و أسلموا .
- قال صاحب الفكوك قدس سره ، «لما كانت النفوس فى الأصل منبعثة عن الأرواح العالية الكلية المسماة عند الحكماء بـ «العقول» ، وكان للنفوس الانسانية شبه قوى بتلك الأرواح من وجوه شتى - من جعلتها البساطة و دوام البقاء - ظننت أن تعلقها بالأجسام من حيث التدبير و التحكم لا يكسبها تقييداً و تعشقاؤها متى شئت ، أعرضت عن التدبير بصفة الاستغناء ، و كانت
- ۲۴
- ۲۷

- ٣ كالأرواح التى انبعثت عنها . و ذهلت عن نزول درجتها عن درجة تلك الأرواح فى هذا الأمر وعن عدم استغنائها عن التعلق و التدبير . فلما ألفت الأبدان و انصبغت بأحكام الأمزجة - حتى أثرت فيها، كما أثرت هى فى المزاج - و تعشقت بها ، و اشتدت تقيدها بصحبة البدن، أراها الحق عجزها و قصورها عن البلوغ إلى درجة من أوجدها الحق بواسطته . ورأت فقرها و تعشقتها،
- ٤ فرجعت متوجهة إلى الحق بصفة التضرع و الافتقار الذاتى من الوجه الذى لا واسطة فيه بينها و بين الحق . فأجاب الحق نداءها وأمدّها من لدنه بقوة و نور استشرفت به على ماشاء الحق أن يُظلمها عليه من حضراته القدسية ولطائف أسرارها العلية . فانعكس تعشقها إلى ذلك الجناب الأقدس، و اتصلت به . و حصل لها بذلك الاتصال الرافع لأحكام الوسائط ما أوجب انتظامها فى سلك أولى الأيدي و الأبصار . و انفتح لها باب كان مسدوداً . فصار تدبيرها
- ١٢ مطلقاً، غير مقيد بصورة بعينها دون صورة؛ بل حصل لها من القوة و الكمال ما تمكنت به من تدبير صور شتى فى الوقت الواحد دون تعشق و تقيدها ربّما أكسبتها العناية عزاً أنفت به أن تقف فى مراتب الأرواح العالية و تكون كهي،
- ١٥ لما رأته من حسن ما تجلّى لها من وراء باب الوجه الخاص الذى فُتح لها بينها و بين موجدتها و ما استفادته من ربّها من تلك الجهة . و سرى من بركة ما حصلته إلى صورتها - التى كانت مقيّدة بتدبيرها - قوى و أنوار سارية متعدية فى الموجودات علواً و سفلاً . و صارت حافظة بأحدية جمعها من حيث تلك الصورة التى كانت مقيّدة بتدبيرها صورة الخلاف الواقع و الثابت فى الموجودات صورة و معنى، روحاً و مثلاً.
- ٢١ «و إذا فهمت هذا، فاعلم أن يونس عليه السلام من حيث أحواله المذكورة لنا فى الكتاب العزيز مثال ارتباط الروح الانسانى بالبدن؛ والحوت
- ٢٤ مثال الروح الحيوانى المخصيص به ، و السرّ فى كونه حوتاً هو لضعف صفة الحياة فيه ، فانّ الحوت ليست له نفس سائلة - كذلك حيوانية الانسان ذات حياة ضعيفة ، و لهذا يقبل الموت بخلاف روحه المفارق ، فانّ حيوته تامة ثابتة أبدية - ؛ و اليمّ مثال عالم العناصر ، و وجهه شبهه باليمّ هو أنّ تراكيب الأمزجة المتكوّنة من العناصر غير متناهية .
- ٢٧

«و أمّا موجب النداء و الإجابة و سرّ قوله تعالى، «فظنّ أن لن نقدر عليه»، فقد سبقت الإشارة إليه آنفاً عند الكلام على أحوال النفوس المدبّرة للأبدان. و أمّا سرّ قوله تعالى، «وأرسلناه إلى مائة ألف أو يزيدون»، فانه إشارة إلى أمّهات حقائق العالم و قواه و أنّها على عدد الأنبياء - وهم مائة وأربعة و عشرون ألقاً - فإن كل نبي و وارث من الأولياء مظهر حقيقة كلية من حقائق العالم و الأسماء، كما أشير إليه في أوّل هذا الفصل. و أمّا سرّ قوله تعالى، «لمّا آمنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي في الحيوة الدنيا و متّعناهم إلى حين»، فهو مثال ما ذكر من أنّ لنفوس الكمّل بركة تسرى في أبدانهم و قواهم، فيحصل لها ضرب من البقاء، و لا تنحل صورة أبدانهم، وإن فارقتها أرواحهم؛ بل يبقى إلى زمان انتشاء النشأة الأخرى، كما قال النبي صلى الله عليه وسلم، «إنّ الله حرّم على الأرض أن تأكل أجساد الأنبياء».



(١٩)

فص حكمة غيبية في كلمة أيوبية

- ٣ لما كانت أحواله عليه السلام في زمان الابتلاء و قبله و بعده غيبيةً ،
أسندت هذه الحكمة الغيبية إلى الكلمة الأيوبية : (٢٥٦)
- ٤ أما قبل زمان الابتلاء ، فلأن الله تعالى أعطاه من الغيب بلا كسبه
٥ ما لم يعط أحداً من المال و البنين و الزرع و الضرع و الخول (٢٥٧)
والعبيد .
- ٦ و أما في زمان الابتلاء ، فلأنه كان يصعد له من الأعمال الزاكية مثل
٧ ما يصعد من أهل الأرض أو أوفى ، فغار عليه إبليس و بنوه ، و قصده بالأذية هو

-
- (٢٥٦) ٠ و ما قبل ، «لا يقال ، إنما سمى حكمته «غيبية» لأن أموره كلها
ما ظهرت إلا من الغيب أولاً و آخراً ، لأن أهل العالم كلهم لا تظهر أمورهم
١٢ إلا من الغيب ، فلا اختصاص حينئذ» ، فمدفوع بأن المراد أن أموره كلها
أولاً و آخراً ظهرت من الغيب من غير سبب معهود و موجب مشهود ، و أهل
العالم لا يظهر أمورهم في الأكثر إلا بأسباب معهودة و موجبات مشهودة ،
١٥ فظهر حينئذ الاختصاص . تأمل . منه .
- (٢٥٧) . «خول الرجل» حشمه . الواحد «خائل» . وقد يكون الخول
واحداً ، وهو اسم يقع على العبد والأمة . قال الفراء ، «هو جمع خائل ، وهو الراعي» .
١٨ صحاح . منه .

- و ذووه . و كانوا يستكبرون ما يعمل و يستكثرونه . و كان الله تعالى يشكره في
 الملائع الأعلی و يذكره . فقال إبليس ، «مع هذه المواهب و النعماء والآلاء
 ٣ التي أنعم بها الله عليه أعماله قليلة . فلو كان في حال الابتلاء و الفقر و صبر و
 لم يجزع ، لكان ما يأتي من الأعمال أعظم قدراً و أعلى مكانة» . فأذن له في اختباره
 و ابتلائه . و القصة مشهورة في بلائه . فسلط الشيطان على ما تمنى ، ففارت
 ٤ العيون ، و انقطعت الأنهار ، و خربت الديار ، و يبست الأشجار و الثمار ، و
 هلكت مواشيه ، و مات من كان من بناته و بنيه ، و هجره جيل أهله و ذويه . كل
 هذا ابتلاء غيبى من غير سبب معهود و موجب مشهود في مدة يسيرة . و بعد
 ٩ غيبته عن أهله و ماله مسه الشيطان بضر في نفسه . فظهرت من غيوب جسمه
 الآلام و الأسقام ، و تولد الدود في جسمه و غيوب أعضائه و أجزائه . فصبر لما
 عرف السر . و لم يجزع و لم يقطع الذكر و الشكر متلقياً بحسن الصبر هذا
 ١٢ الأمر . و لم يتشك إلى غير الله إلى انقضاء مدة الابتلاء .
 و أما بعد زمان الابتلاء ، فلا تته لما بلغ الابتلاء غايته ، و تناهى
 الضر نهائيه ، و لم ينقص من أعماله و طاعاته و أذكاره و أنواع شكره شيئاً ، و لم
 ١٥ يظهر الشكوى و الجزع ، تمت حجة الله على اللعين و على غيره من الشياطين .
 فتجلى من غيبه ربه تجلياً غيبياً ، فنادى ربه ، «إنى مسنى الشيطان بضر» .
 فكشف عنه ما به من ضر و وهب له أهله و مثلهم معهم رحمة» (٢٥٨) من عنده
 ١٨ و خزانة غيبه . و أظهر له من غيب الأرض مغسلاً بارداً و شراباً . و كل ذلك
 كان من قوة إيمانه بالغيب و ثقته بما ادخر الله له في الغيب . فكان أمره كله
 من الغيب .
- ٢١ لما لم يناقض الصبر الشكوى إلى الله سبحانه - و لذلك أنسى الله

- (٢٥٨) . قال بعضهم بلسان الإشارة في قوله تعالى ، «و آتينا أهله و
 مثلهم معهم» ، يعنى «آتينا» أيوب ، النفس المطمئنة الممتحنة بأنواع البلاء
 ٢٤ في الرياضة البالغة كمال الزكاء في المجاهدة «أهله» ، القوى
 النفسانية ، التي أهلكتها و أمتاها بالرياضة ، باحيائها بالحياة الحقيقية ،
 «و مثلهم معهم» من أمداد القوى الروحانية و أنوار الصفات القلبية» .
 ٢٧ منه .

- ٣ على أيّوب بالصبر مع دعائه فى رفع الضرّ عنه - ولاقاوم، يعنى أيّوب عليه السلام، الاقتدار الالهى بصبره وحبسه النفس عن الشكوى إليه تعالى؛ بل شكى إليه و ناداه، «أنتى مستنى الضرّ و أنت أرحم الراحمين» وعلم هذا الأمر، يعنى عدم المقاومة، منه، أى من أيّوب، أعطاه الله أهله بأن أحيى من مات من بنيه و بناته و رزقه مثلهم معهم من الأولاد.
- ٤ ذهب علماء الظاهر وأهل السلوك الذين لم يصلوا إلى مقام التحقيق بعدُ إلى أنّ الصبر هو حبس النفس عن الشكوى مطلقاً، زعماً منهم أنّ من يكون شاكياً لا يكون راضياً بالقضاء، سواء كانت الشكاية إلى الله أو إلى غيره. وليس كذلك، لأنّ القضاء حكم الله فى الأشياء على حدّ علمه بها وما يقع فى الوجود المقضى به الذى تطلبه عين العبد باستعداده من الحضرة الالهية. ولاشك أنّ الحكم غير المحكوم به والمحكوم عليه، لكونه نسبة قائمة بهما. فلا يلزم من الرضا بالحكم -
- ١٢ الذى هو من طرف الحق - الرضا بالمحكوم به؛ ومن عدم الرضا بالمحكوم به لا يلزم عدم الرضا بالحكم. وإنّما لزم الرضا بالقضاء، لأنّ العبد لا بدّ أن يرضى بحكم سيّده؛ وأمّا المقضى به، فهو مقضى عين العبد، سواء رضى بذلك أو لم يرض. وذهب المحققون من هذه الطائفة إلى أنّ الصبر هو حبس النفس عن الشكوى إلى غير الله، لا إلى الله، لأنّ الشكاية إلى الغير تستلزم الاعراض عن الله، وهو مذموم. و الشكاية إلى الله تستلزم إظهار العجز و المسكنة و الافتقار إلى الله سبحانه و
- ١٨ إظهار أنّ الحق قادر على إزالة موجبات الشكوى، وكلها محمودّة.
- قال رضى الله عنه فى فتوحاته المكية، «إن كان الدعاء إلى الله فى رفع الضرّ ودفع البلاء يناقض الصبر المشروع المطلوب فى هذا الطريق، لم يثن الله على أيّوب بالصبر؛ و قد أثنى عليه به. بل عندنا من سوء الأدب مع الله أن لا يسأل العبد رفع البلاء عنه، لأنّ فيه رائحة من مقاومة القهر الالهى بما يجده من الصبر و قوته. قال العارف، «إنّما جوتنى لأبكى». فالعارف وإن وجد القوة الصبرية، فليفرّ إلى موطن الضعف و العبودية و حسن الأدب، فإنّ القوة لله جميعاً. فیسأل ربه رفع البلاء عنه أو عصمته منه إن توهّم وقوعه. و هذا لا يناقض الرضا بالقضاء، فإنّ البلاء إنّما هو عين المقضى، لا القضاء؛ فيرضى بالقضاء ويسأل الله فى رفع المقضى عنه؛ فيكون راضياً صابراً.»

و فی شرح التعرف : «از دوست به غیر دوست نالیدن ناصبور است،
و از دوست هم به دوست نالیدن صبور است . آنکه به غیر دوست می نالد جز
دوست می بیند، و آنکه هم به دوست نالد جز دوست نمی بیند . و حق تعالی از
۳ ایتوب علیه السلام خبر نداد که از ما بنالید؛ لیکن خبر داد که به ما نالید. و گفت،
«نادی ربه أنتی مستنی الضر».

۶ و فی القصيدة الثائية الفارضية قدس الله سرناظمها:
و یحسن إظهار التجلّد للعدی و یقبح إلا العجز عند الأجابة
می گوید، «پسندیده می آید صبر فرا نمودن پیش دشمنان و بداندیشان»،
۹ زیرا که اظهار عجز و بیچارگی با ابشان شکایت از بار کردن است و پناه با اغیار
آوردن. «و ناخوش می نماید نزدیک دوستان جز داستان عجز و افتقار راندن و
جز طومار ضعف و انکسار خواندن»، چه اینجا دم از قوت مصابرت زدن به
۱۲ مقام مقاومت در آمدن است، و این دلیل خامی و علامت ناتمامیست.

در پیش حسود خود پسندی خوشتر و زعجز و فسروتنی بلندی خوشتر
و اینجا که زند دوست سرا پرده ناز و بیچارگی و نیازمندی خوشتر
۱۵ ستمون محب در بعضی خلوات در مقام مباسطت و مناجات این
بیت بر زبان راند که :

لیس لی فی سواک حظّ فکیف ماشئت فساخترنی
۱۸ فی الحال عسر البول را بروی گماشتند. به استغفار و عذرخواهی آن مدتی در
کوچه های بغداد می گشت و کودکان را به مزد می گرفت و می گفت، «ادعوا
لعمتکم الکذاب» .

۲۱ همه را مایه ای و عاشق را مایه عجز است و پایه مسکینی
و رکض ایتوب علیه السلام بر جله ، ای ضرب الأرض بها، رکضة
صادرة عن أمر ربه ، حیث أمره بها بقوله، «أرکض برجلک هذا مغتسل بارد
۲۴ و شراب». (۲۰۹) فأزال ربه بتلك الرکضة آلامه و أماطبها أسقامه ، و نبع

(۲۰۹) . قال بعضهم بلسان الإشارة فی قوله تعالی ، «ارکض برجلک
هذا مغتسل بارد و شراب»، «أی اضرب بقوتک، التي تلی أرض البدن من العقل

- أيضاً بها، أى بتلك الركضة ، من تحت رجله الماء، الذى هو سر الحياة و
أصلها، فإن بالماء حى ما حى من الأجسام الطبيعية العنصرية. فهو أصل الحياة،
أى الحياة السارية فى كل حى جسمانى طبيعى عنصرى، فإن كل ما له حياة ٣
من الأجسام الطبيعية العنصرية خلق من الماء، إذ النطف التى يخلق منها الحيوان
ماء . وما يتكون بغير توالد، فهو أيضاً بواسطة المائية المتعفنة. وكذلك النبات
لا تنبت إلا بالماء. فمن ماء ، يعنى النطفة، خلق ، و به ، أى بالماء حين نبع ٤
من تحت رجله، برىء من الآلام والأسقام، فانه عليه السلام لمّا ضرب برجله الأرض،
نبعت عينان ، فاغتسل باحديهما حتى ذهب الداء من ظاهره . ثم شرب من
الأخرى، فذهب الداء من باطنه . فجعله ، أى جعل الله سبحانه الماء النابع من ٩
تحت رجله، رحمة من عنده وذكرى ، أى تذكيراً، لنا وله ، أى لأيتوب عليه
السلام. يعنى جعله رحمةً وذكرى لكل واحد منا ومنه: أما كونه رحمةً له ،
فلما برىء به من الأسقام؛ و أمّا كونه رحمةً لنا، فلأن جعله تذكيراً لنا، هو ١٢
عين الرحمة . و أمّا كونه تذكيراً لنا ، فلأن إذا سمعنا بما أنعم عليه لصبره،
نرغب فى الصبر على البلاء ؛ و أمّا كونه تذكيراً له، فبالنسبة إلى سائر أحواله
و أوقاته . و يجوز أن يكون قوله «لنا وله» نشرأ على غير ترتيب اللف بأن ١٥
يكون رحمةً له و ذكرى لنا. و فى بعض النسخ : «رحمةً له و ذكرى لنا وله»،
فيكون رحمةً بالنسبة إليه عليه السلام و ذكرى بالنسبة إلى الكل.
- ورفق الله سبحانه به ، أى بأيتوب ، و رخص له فيما نذره حين حلف ١٨
فى مرضه ليضربن امرأته مائة إن برىء . (٢١٥) فلما برىء، أمره الله سبحانه
العملى المسمى «صدرأ»، أرض بدنك؛ تتبع عينان من الحكمة العملية والنظرية.
«هذا مغتسل» ، أى العملية المزكية للنفوس المطهرة من ألوات الطبائع ٢١
المبرئة من أمراض الرذائل ؛ «بارد» ، ذو روح و سلامة ، «و شراب» من
النظرية ، أى العلم المفيد لليقين الدافع لمرض الجهل و الزمانه عن السير.
فتغتسل منها و تشرب منه ، يبرأ بأذن الله ظاهره و باطنه ، و نصح و تقوى». ٢٤
منه .

(٢١٥) . اختلف فى سبب حلفه، فقيل ، «أبطأت ذاهبةً فى حاجة». و

أن يأخذ ضعفاً ، أى حزمة من الحشيش، يضرب بها امرأته . فحلل الله يمينه بأهون شيء عليه وعلينا، لحسن خدمتها إيتاه ورضاه عنها. ثم إنَّه سبحانه أخبرنا بذلك تعليماً و ترخيصاً لنا ، لنتميز بهذا الرفق و الترخيص في الموفين بالنذر، أى فيما بين الذين يوفون بنذورهم وأيمانهم، فان هذه الرخصة باقية . و عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه أتى بمخدج قد خبث بأمة ، فقال، «خذوا عنكالا فيه مائة شمراخ، (٢١١) فاضربوه بها ضربة».

٩ قيل، «أوهمها الشيطان أن تسجد له سجدة ليرد أموالهم الذاهبة» . و قيل ، «باعث ذؤابتن لها برغيفين ، و كانتا يتعلقت بهما أيوب عند قيامه» . و قيل ، «أشارت إليه بشرب الخمر» . و كلها إشارات، إلى التلويح بظهور النفس بابطائها و تكاسلها فى الطاعات؛ أو طاعة شيطان الوهم و انقيادها له فى تمنى الحظوظ؛ أو ترك ما يتعلق به القلب فى القيام عن مرقد البدن و التجرد عن الهيات المسقطه المضجعة من العلوم النافعة و الأعمال الفاضلة و استبدال الحظوظ القليلة المقدار اليسيرة الوقع و المخطر بها؛ أو المراآة بها لاستجلاب حظ النفس، أو شرب خمر الهوى و الميل إلى ما يخالف العقل.

١٥ و«حلفه» إشارة إلى نذره المخالفات الشاقة و الرياضات المتعبة و المجاهدات المؤلمة، أو ما ركز فى استعداده من محبة التجريد و التزكية بالرياضة و عزيمة تأديب النفس بالأخلاق و الآداب بالمخالفات المؤلمة بمقتضى العهد الأول و حكم ميثاق الفطرة.

٢١ و «أخذ الضغث و ضربه به» إشارة إلى الرخصة و الطريقة السهلة السمحة من تعديل الأخلاق بالاقصار على الأوساط و الاعتدالات من الرياضات و المخالفات لصفاء الاستعداد و شرف النفس و نجابة جوهرها دون الإفراط فيها و الأخذ بالعزائم الصعبة ، كما قال عليه السلام، «بُعِثت بالحنيفية السمحة السهلة». منه .

٢٤ (٢١١) . «المخدج» الضعيف الناقص . «عنكالك» شاخ خرما . «شمراخ» سر شاخ . منه .

- و جعلت الكفارة وشرعت في أمة محمد صلى الله عليه وسلم لتسترهم
 الكفارة عما يعرض لها ، أي لهذه الأمة ، ويتوجه إليها من العقوبة الواقعة
 ٣ في مقابلة الحنث في الإيمان . وفيه إشارة إلى أن الكفارة من «الكفر» بمعنى
 السر، سُميت بها لأنها تستر الحالف وتحفظه عما يعرض له من عقوبة الحنث .
 والكفارة عبادة مأمور بها . و الأمر بها قبل الحنث أمر بالحنث ، ضرورة
 ٤ توقف تحققها على تحققه ؛ فيكون الحنث أيضاً مأموراً به ، لكن إذا رأى
 الحالف خيراً مما حلف عليه، فراعى الله سبحانه الإيمان ، أي راعى حقها
 لاشتمالها على ذكره تعالى حيث شرع الكفارة المانعة عن أن يعرض للحالف
 ٩ عقوبة . و إن كان الحالف في معصية بسبب الحنث ، فانه ، أي الحالف ،
 ذاكرته في يمينه ببعض الأعضاء . فيطلب العضو الذاكر منه - وهو اللسان -
 نتيجة ذكره إياه سبحانه من الرحمة و الثواب و حفظه مع سائر الأجزاء من
 العقاب، فانه بالجزء الذاكر يحفظ باقي الأجزاء ، كما يحفظ العالم بوجود
 ١٢ الكامل ، الذي يعبد الله في جميع أحواله ، فكما أن الدنيا لا تخرب ، و لا
 يستأصل ما فيها ، مادام الكامل فيها ، فكذلك وجود العالم الانساني يكون
 ١٥ محفوظاً بالعناية الالهية مادام جزء منه ذاكراً للحق سبحانه . و كونه ، أي كون
 الحالف ، في معصية أو طاعة حكم آخر لا يلزم العضو الذاكر منه، أي من
 ذلك الحكم ، شيء من عقوبة و مشوبة ؛ فان الانسان - من حيث أنه مركب
 ١٨ من حقائق مختلفة روحانية أو جسمانية - كثير؛ ليس أحدى العين، و إن كان
 من حيث كلة المجموعى أحدياً . و ما يلزم من طاعة جزء ما و معصيته طاعة
 جزء آخر و معصيته .
- ٢١ اعلم أن البلايا و المحن التي تلحق بالأنبياء و الأكابر من أهل الله
 تنقسم إلى ثلاثة أقسام، لكل قسم منها موجب و حكم و ثمرة:
 فتارة تكون بالنسبة إلى البعض مصاقل لقلوبهم و متممات لاستعداداتهم
 ٢٢ الوجودية المجعولة ، ليتهيؤوا بتلك الأمور لقبول ما يتم به لهم أذواق
 مقاماتهم التي حصلوها، ولم يكمل لهم التحقق بها . فيكون تلبسهم بتلك
 المحن سبباً لاستيفائهم ذوق مقامهم الناقص و ترقيقهم فيه إلى ذروة سنامه

الموجب للاطلاع على ما فيه ؛ فأنته من لم يتكلم على المقام - أى مقام كان - ولم يترجم عنه بطريق الحصر لأصوله و الاستشراف على جملة ما فيه - فأنته إنما يتكلم على ذوقه من ذلك المقام - ليس بحاكم عليه و لا محيط به . فافهم .

٣

٦

٩

١٢

١٥

١٨

و موجب القسم الثانى هو سبق علم الحق سبحانه بأن المقام الفلانى سيكون لزيد ، لامحالة ، مع علم الحق أيضاً أن حصول ذلك المقام لمن قدّر حصوله له لا بدّ و أن يكون للكسب فيه مدخل ؛ فلا يتمحض الموهبة الذاتية فيه . فان ساعد القدر الالهى و التوفيق بارتكاب الأعمال التى هى شروط فى حصول ذلك المقام ، كان ذلك ؛ و إن لم يساعد القدر و لم يف العمر باستيفاء تلك الأعمال المشروط ارتكابها للتحقق بذلك المقام ، أرسل الله المحن على صاحب المقام و رزقه الرضا بها و الصبر عليها و حبس النفس فيها عن الشكوى إلى غير الله و الاستعانة فى رفعها بسواه . فكان ذلك كله عوضاً عن تلك الأعمال المشترطة فيما ذكرنا و قائمة مقامها . فحصل المقام المقدر حصوله لصاحبه بالشروط التى يتوقف حصوله عليها ، فانّ الصبر و الرضا و الاخلاص لله دون الالتجاء إلى غيره و طلب المعونة من سواه كلها أعمال باطنة يسرى حكمها فى الأحوال الظاهرة ، كالتبىة و نحوها . فاعلم ذلك و تدبّر ما ذكر لك ؛ تعرف كثيراً من أسرار محن أبوب عليه السلام و ما ابتلى به و ثمراته .

٢١

٢٤

و أمّا موجب القسم الثالث ، فهو سعة مرآة حقائق الأكابر المضاهية للحضرة الالهية المترجم عنها بقوله تعالى ، « و إن من شىء إلا عندنا خزائنه » . فمن كانت مرآة حقيقته أوسع ، كان قبوله ممّا فى الحضرة و حظّه منها أوفر . فكما أنّ حظّهم ممّا يعطى السعادة و ينمّر مزيد القرب من الحق سبحانه و الاحتذاء بعطاياه الاختصاصية أوفر ، فكذلك قبول ما لا يلائم الطبع و المزاج العنصرى الذى به تمت الجمعية ، وصحت المضاهاة المذكورة ، يكون أكثر .

فافهم ، فقد بيّن لك أسرار المحن و البلايا المختصة بالأكابر محصورة

الأقسام. وأما الخصيصة بعموم المؤمنين، فهي وإن كانت من بعض فروع القسم الأول، لكن قد أخبرت الشريعة بأحكامها و ثمراتها ؛ فإلحاجة إلى ضبط القول فيها . والله المرشد . ٣



مركز تحقيقات كميوتير علوم سعودي

فص حكمة جلالية في كلمة يحيوية

- ٣ إنَّما اختصَّت الكلمة اليحيوية بالحكمة الجلالية لأنَّ من شأن الجلال القهرُ لما يقال له «الغير» و «السوى» وإثباتُ الوحدة الاطلاقية ونفى ما يُشعر بالثنوية على ما هو مقتضى التعيّنات الجلالية ، و لذلك يستلزم الأوليّة والخفاء.
- ٦ وكان في يحيى أيضاً هذه الوحدة حتّى لا تغاير بين اسمه و صفته و صورته و معناه، وبه صار مظهراً للأوّلية بأن لم يكن له سميّاً قبله.
- و أيضاً كان الغالب على حاله أحكام الجلال من القبض و الخشية و
- ٩ الحزن و البكاء و الجدّ و الجهد في العمل و الهيبة و الرقة و الخشوع في القلب. روى أنّه بكى من خشية الله حتّى خدّت الدموع في خدة أخا ديد. و كان لا يضحك إلاّ ما شاء الله . و ورد في الحديث ما معناه أن يحيى و عيسى
- ١٢ عليهما السلام تفاوضا ، فقال يحيى لعيسى كالمعاتب له لبسطه، «كأنك قد أمنت مكر الله و عذابه» . فقال عيسى ، «كأنك أبيت من فضل الله و رحمته» . فأوحى الله إليهما أن «أحبكما إلى أحسنكما ظناً بي». و كل ذلك من مقتضيات
- ١٥ حضرة الجلال و القيام بحقّها . و لذلك قُتل في سبيل الله ، و قُتل على دمه سبعون ألفاً حتّى سكن دمه من فورانه.
- اعلم أنّه ليس في الوجود موجودٌ يستهلك كثرة صفاته و أفعاله في وحدة ذاته بحيث يضمحلّ لديها كلّ عدد و معدود إلاّ الحق سبحانه . فمن عنايته
- ١٨ بشأن يحيى عليه السلام أن جعل له من هذا الكمال نصيباً ، فأقامه مقام نفسه .

- فأدرج اسمه و صفته و فعله في وحدة ذاته بأن جمع في اسمه بين الدلالة على ذاته و بين الدلالة على صفته و فعله ؛ فاتحد الكل بحسب الوجود اللفظي :
 ٣ أمّا دلالة على ذاته ، فللعلمية؛ و أمّا على فعله ، فلأنّته صيغة فعل يدلّ على إحيائه ذكر زكريّا عليه السلام؛ و أمّا على صفته، فلأنّته ليس إحيائه ذكر زكريّا إلاّ لتتصاف بصفاته و الظهور بها .
- ٦ ولما كانت الوحدة تستلزم الأوليّة و عدم المسبوقية بالغير، أنزله ، أي أنزل الله يحيى، منزلته ، أي منزلة نفسه تعالى، في أوليّة الاسماء ؛ فكما كان لاسمه سبحانه الأوليّة - أعني الاسم «الله»، حيث لم يُسمّ به غيره سبحانه قبله و لا بعده - كذلك أعطاه الأوليّة في الاسم . فلم يجعل له ، أي ليحيى ، من قبل ، أي قبل تسميته ؛ «يحيى» ، سمياً ، أي مشاركاً له في هذا الاسم . و المراد بأوليّة اسم الشيء أن يكون اسميته و علميته أوّلاً بالنسبة إلى ذلك الشيء ، لا إلى غيره . فبعد ذلك ، أي بعد أن أعطاه الأوليّة في ذلك الاسم ، وقع من غيره الاقتداء به ، أي ينحى ، في اسمه هذا، ليرجع إليه ، ويُجعل أصلاً في التسمية بهذا الاسم . فمن سُمّي به إنّما سُمّي به على سبيل التفضل و التبعية . و أثرت فيه ، أي في يحيى ، همّة أبيه زكريّا عليه السلام - فإنّ الهمّة من الأسباب الباطنة - لما أشرب قلبه ، أي قلب أبيه زكريّا ، من حبّ مريم ، فإنّ أوّل الأسباب في وجود يحيى استحسان أبيه عليهما السلام حال مريم . فتوجّه بهمته ملتجئاً إلى ربه بدعائه . فاستجاب له ربه و رزقه يحيى عليه السلام . فجعله الله أو أبوه حضوراً لم يقرب النساء ، حصراً لنفسه، أي منعاً لها عن الشهوات، بهذا التخيل ، أي بسبب تخيله مريم و استحسانه أحوالها عند إرسال همته على وجود يحيى . و في بعض النسخ: «فجعله حضوراً هذا التخيل» ، على أن يكون «هذا التخيل» فاعلاً لقوله «جعله» .
- و الحكماء عثرت و اطلعت على مثل هذا ، فإذا جامع أحد أهله،
 ٢٤ فليخيل هو في نفسه و أهله أيضاً في نفسها عند انزال الماء في رحمها أفضل الموجودات المستحضرة عنده ، فإن الولد يأخذ من ذلك التخيل بحتّ وافر و نصيب كامل من الأمر المتخيل و أحواله و أوصافه و أخلاقه،
 ٢٧ إن لم يأخذ كله. و ذلك لأنّ الولد إنّما يتكوّن بحسب ماغلب على الوالدين

من الصفات و الهيآت النفسانية والأعراض الجسمانية و الصور الذهنية الخيالية. فالصورة التي يشهدها الوالدان أو يتخيلانها حال الواقعة لها تأثير عظيم في حال الولد؛ حتى قيل ، «إن امرأة ولدت ولداً صورته صورة البشر، و جسمه جسم الحيّة . ولما سُئلت عنها ، أخبرت بأنها حين الواقعة رأّت حيّةً .» ٣



مركز تحقيقات تكنولوجية و تعليمية
سعودي

(٢١)

فص حكمة مالكية في كلمة زكرياوية

- ٣ اعلم أن سرّ وصف حكمته بالحكمة المالكية هو من أجل أن الغالب على أحواله كان حكم الاسم «المالك»، لأن الملك الشدة، و المليك الشديد، و أن الله ذو القوة المتين، فأيدته الله بقوة سرت في همته وتوجهه، فأثمرت
- ٤ الاجابة و حصول المراد .
- و قد علمت أن الهمة من الأسباب الباطنة؛ و الأسباب الباطنة أقوى حكماً من الأسباب الظاهرة المعتادة و أحق نسبة إلى الحق . و لهذا كان أهل عالم الأمر أتمّ قوة من أهل عالم الخلق و أعظم تأثيراً . و أيضاً فلتنذكر
- ٩ قضية «و أصلحنا له زوجته»؛ فانه لولا إمداد الحق زكريا و زوجته بقوة غيبية ربانية خارجة عن الأسباب المعتادة ، ما صلحت زوجته ، و لا يستر لها الحمل منه. و لهذا لما بشره الحق يحيى ، استغرب ذلك وقال، «رب أنتى يكون لى غلام» و كانت امرأتى عاقراً وقد بلغت من الكبر عتياً». فأجابه الحق تعالى بقوله، «قال كذلك قال ربك هو على هين» وقد خلقناك من قبل ولم تك شيئاً»، أى و إن كان حصول مثل هذا من جهة الأسباب الظاهرة صعباً ، بل متعذراً ، فانه بالنسبة إلى ذى القدرة التامة و القوة و المثانة هين . ثم إنه كما سرت تلك القوة من الحق فى زكريا و زوجته، تعدت
- ١٨ منهما إلى يحيى. ولذلك قال له الحق سبحانه، «يا يحيى خذ الكتاب بقوة».

فاعلم ذلك . والله الهادى .

- ٣ لما فاز زكريا عليه السلام برحمة الربوبية ، بمعنى الترية بالنعمة و المدد و القيام بما فيه صلاحه ، و بمعنى الاصلاح أيضاً لقوله تعالى، «وأصلحنا له زوجة»، ستر نداءه ربه ودعاءه إياه سبحانه عن اسماع الحاضرين. فناداه بـره ليكون أجمع للهمة وأبعد عن التفرقة، فيكون أقوى تأثيراً. فأنتج نداؤه الخفى
- ٦ لقوة تأثيره من لم تجر العادة بإنتاجه ، و هو يحيى ، الذى ولد بين شيخ فان و عجوز عقيم لم يعهد إنتاجها ، فان العقم مانع من الانتاج. و لذلك ، أى لكون العقم مانعاً من الانتاج ، قال الله سبحانه، «الريح العقيم» . فوصف سبحانه الريح بالعقم لعدم إنتاجها خيراً ، و فرق بينها، أى بين الريح العقيم، و بين «اللواقح» ، ف «اللواقح» ما أنتجت خيراً من إنشاء سحب ماطر ، و «العقيم» ما كانت بخلافها، فالعقم أينما كان مانع من الانتاج.
- ١٢ و جعل الله يحيى بمركة دعائه ، أى دعاء زكريا عليه السلام حيث قال، «فهب لى من لدنك ولياً يرثنى ويرث من آل يعقوب»، و ارث ما عنده من العلم و النبوة و الدعوة إلى الهداية و الابعاد من الضلالة و غيرها. فأشبهه
- ١٥ يحيى عليه السلام مريم فى الوراثه، لأنه لما كفل زكريا عليه السلام مريم و تصدى لتربيتها ، أورث فيها بعض صفاتها الكمالية ، فهى ترث ما عنده؛ أو فى الحضورية، لأنها كانت من جملة ما كان عند زكريا لكفاله إياها ؛ فلما ورث يحيى ما عنده، ورث بعض صفاتها ، فأشبهها فيه. و كذلك جملة و ارث جماعة من آل ابراهيم من الأنبياء والأولياء و العلماء فى الأمور المذكورة آنفاً.

(٢٢)

فص حكمة ايناسية في كلمة الياسية

- ٣ إنَّما خصَّت الكلمة الالياسية بالحكمة الاليناسية لأنَّه عليه السلام قد
غلب عليه الروحانية والقوة الملكوتية حتَّى ناسب بها الملائكة وأنس بهم،
كما أنس بواسطة جسمانيته بالانس . فقد أنس بالطائفتين وخالط الفريقين .
٦ وكان له من كل منهما رفقاء بأنس بهم . وبلغ من كمال الروحانية مبلغاً لا يؤثر
فيه الموت، كالخضر وعيسى عليهما السلام .
- ٩ قال رضى الله عنه، «إلياس هو إدريس . (٢١٢) كان نبياً قبل نوح عليه
السلام . ورفعه الله مكاناً علياً، فهو في قلب الأفلاك ساكن - وهو فلك الشمس .
ثم بُعث إلى قرية بعلبك ... ثم مثَّل له انفلاق الجبل المسمَّى «لبنان»... عن
فرس من نار، وجميع آلاته من نار . فلما رآه، ركب عليه ، فسقطت عنه
-
- ١٢ (٢١٢) . كان الحكم بأنَّ إلياس عين إدريس مستفاد من الشهود للأمر
على ما هو عليه، فإنَّه رضى الله عنه كان يشاهد جميع أرواح الأنبياء عليهم السلام
في مشاهدته، كما صرَّح به في فص هو د عليه السلام من فصوص الحكم وفي غيره
١٥ من الكتب . ويؤيِّد ذلك قراءة ابن مسعود «وإنَّ إدريس» في موضع «إلياس»؛
وقراءة بعضهم «إدراسين» في موضع «إلياسين» على أنَّهما لغتان في إدريس و
إلياس . منه .

- الشهوة، فكان عقلاً بلا شهوة». (٢١٣)
- ٣ يقول إلباس عليه السلام مخاطباً لقومه العاكفين على عبادة صنم كانوا يسمونه «بعلاً»، «أ تدعون بعلاً وتذرون أحسن الخالقين»؛ جعل عليه السلام صفة المخالفة مشتركة بين الحق سبحانه وبين من سواه . و يقول الله تعالى ، «أفمن يخلق كمن لا يخلق»؛ أثبت الخلق لذاته ونفاه عمّن سواه . فبين الكلامين بحسب الظاهر تدافع و تناقض . فأشار رضى الله عنه إلى التوفيق بينهما بقوله ، ٦ فخلق الناس المفهوم من كلام إلباس عليه السلام هو التقدير - فان الخلق فى اللغة جاء على ثلاثة معان: أحدها التقدير؛ يقال، «خلقت النعل»، إذا قدرته . و ثانيها الجمع، ومنه «المخلقة» لجماعة المخلوقات. و ثالثها بمعنى القطع ؛ ٩ يقال ، «خلقت هذا على ذلك» ، أى قطعت على مقداره . فمعنى كونه أحسن الخالقين أنه أحسن المقدرين.
- ١٢ و هذا الخلق الاخر المذكور فى قوله تعالى ، «أ فمن يخلق كمن لا يخلق»، هو الابداع عرفاً شرعياً، لأن الموجد سبحانه يجمع بين الوجود و الماهية و يقطع من أشعة مطلق نور الوجود قدراً معيناً و يضيفه إلى الحقيقة الكونية بقطع نسبته من إطلاقه.
- ١٥ ١٨ حال إدريس عليه السلام فى الرفع إلى السماء كانت كحال عيسى عليه السلام . و كان كثير الرياضة ، مغلباً لقواه الروحانية على النفسانية، مبالغاً فى التنزيه . و قد تدرّج فى الرياضة و السير إلى عالم القدس و التجرد عن
- (٢١٣) . لما رأى إلباس عليه السلام تمادى قومه على كفرهم، دعا ربه أن يقبضه إليه، فيريه منهم. فقيل له، «انظر يوم كذا ، فأخرج فيه إلى بلد كذا. فما جاءك من شىء، فأركبه و لاتهبه». فخرج، و معه اليسع عليه السلام، حتى إذا كان بالبلد الذى ذكر له فى المكان الذى أمر به ، أقبل فرس من ناس حتى وقف بين يديه. فوثب عليه، فانطلق، وكساه الله الريش وألبسه النور و قطع عنه لذّة المطعم والمشرب. و طار فى الملائكة و كان إنسياً ملكياً سمائياً ٢٤ أرضياً. كذا فى تاريخ ابن الجوزى رحمه الله. منه .

- علائق الحسّ حتّى بقى ستّ عشر سنة لم يتنّم ولم يأكل ولم يشرب على ما نقل. فعرج إلى السماء الرابعة، التي هي محلّ القطب. ثمّ نزل بعد مدّة ببعلبك، كما ينزل عيسى عليه السلام على ما أخبرنا نبينا صلى الله عليه وسلم. ٣
- فكان «إلياس» النبي صلى الله عليه وسلم؛ و«الجبل المسمّى لبنان» حقيقة الجسمانية التي يبلغ فيها الروح الانساني الالهي لبانتها و حاجتها من تكميل قواها بها وفيها؛ و«انفلاقها» صورة الفرقان العقلي بين العالي الشريف و السافل السخيف من قواها و حقائق ذاتها؛ و«الصورة الفرسية المتمثلة من نار» نفسه الناطقة، وهي نور في صورة فرس من نار؛ فالصورة النارية لشدة الشوق و الطلب الارادي لاحتراق القوى الشهوية و إحراق حجبها المانعة عن الانسلاخ و التقديس و الطهارة عن الأوساخ؛ و الصورة الفرسية لحقيقة همته المترقية إلى أعالي ذرى العروج؛ و«جميع آياته» صورة تكامل قواه الروحانية للانسلاخ و المفارقة عن الأدناس و الأوساخ لأجل السير و السلوك الروحاني الذي كان بصدده. فلما أمر بالركوب عليه، ركب، فسقطت القوى الشهوية منه عن التعلّق بالملاذّ الجسمانية الطبيعية، فبقى روحاً مجرداً عن الشهوات، كالملائكة و الأرواح. ١٥

(٢٣)

فص حكمة احسانية في كلمة لقمانية

- ٣ الاحسان له ثلاث مراتب : أحدها فعلٌ ما ينبغي لما ينبغي كما ينبغي . قال عليه السلام ، «إن الله كتب الاحسان على كل شيء ؛ فاذا ذبحتم ، فأحسنوا الذبحة ؛ و إذا قتلتم ، فأحسنوا القتل» الحديث . و ثانيها العبادة بحضور تام
- ٤ كأن العابد يشاهد ربه ، كما قال صلى الله عليه وسلم ، « الاحسان أن تعبد الله كأنك تراه» . و ثالثها العبادة على المشاهدة دون «كأن» ، كما قيل لبعض الأكابر ، «هل رأيت ربك» ، فقال ، «لست أعبد رباً لم أره» .
- ٩ و إنما خصت الحكمة الاحسانية بالكلمة اللقمانية لأنه صاحب الحكمة ، بشهادة قوله تعالى ، « و لقد آتينا لقمان (٢١٣) الحكمة» . و الحكمة وضع الشيء في موضعه . فهي - أي الحكمة - و المرتبة الأولى من الاحسان
- ١٢ من وادٍ واحد . و أيضاً الحكمة تستلزم الاحسان . فلذلك نسبت حكمته إليه . لما علم لقمان أن الشرك بالله ظلم عظيم للشريك مع الله ، لأنه ، أى الشريك ، وجود متعين هو عين الوجود المطلق مع التبعين الذى هو من جملة شؤونه و تجلياته ؛ و قد اعتقده المشرك وجوداً مغايراً مشاركاً له
- ١٥ تعالى في مرتبة الألوهية: فوضعه في غير موضعه و أوقعه في غير موقعه؛ وليس
- (٢١٣) . اختلفوا في لقمان ، هل كان نبياً أو كان رجلاً صالحاً غير نبى .
- ١٨ فقال سعيد بن المسيّب ، «كان نبياً» . و الأكثرون على خلاف هذا . كذا في تاريخ المنتظم لابن الجوزى رحمه الله . منه .

المراد بـ «الظلم» إلا هذا . فهو ، أى الشرك ، من مظالم العباد عنده ، (٢١٥) لأنّ الشريك - كائناً ما كان - من جملة عباده سبحانه . قال تعالى ، «إن كل من فى السموات والأرض إلا آتى الرحمن عبداً» . فالظلم فى حقّه يكون من مظالم العباد . و لهذا بالغ فى وصيته لابنه بعدم الاشرار ، كما قال ، «يا بني لا تشرك بالله إنّ الشركَ لظلمٌ عظيمٌ» . وكما أنّ الشرك ظلم للشريك ، فكذلك هو ظلم للمرتبة الالهية ، فانه حكم بانقسامها و اشتراكها ، مع أنّ الأمر فى نفسه لا يقبل الاشتراك .

وله ، أى للقمان ، الوصايا بالجناب الالهى ، من الايمان به وعدم الاشرار معه والاثمار بأوامره و الانتهاء عن ما نهى عنه ، مثل وصايا المرسلين ، كما حكى الله سبحانه بعضها فى سورة من القرآن . و شهد الله له ، أى للقمان ، بأنه سبحانه آتاه الحكمة فى قوله تعالى ، «ولقد آتينا لقمان الحكمة» . فحكم (٢١٦) لقمان ، أى قيّد وضبط ، بها ، أى بتلك الحكمة ، نفسه . و من يقدر على ضبطه عن التصرفات الغير المرضية والأقوال الغير المفيدة والآراء و التصورات الفاسدة؟ و لما آتاه الحكمة ، آتاه جوامع الخير أيضاً ، أى الخيرات الجامعة الشاملة لجزئيات كثيرة ، كما قال تعالى ، «ومن يؤت الحكمة فقد أوتى خيراً كثيراً» .

(٢١٥) . أى عند لقمان ، و إنّما قيّد بهذا ليحسن وقوع قوله ، «فهو من مظالم العباد» ، جواب «لما» . تأمل منه .

(٢١٦) . «حكّم الرجل» بضم الكاف ، صار حكيماً . و «حكمت اللجام» حديثه المانعة من جماح الدابة ؛ يقول ، «حكمت الدابة حكماً ، وأحكمتها» . و «حكمت الرجل تحكيمياً» إذا منعه مما أراد . منه .

فص حكمة امامية في كلمة هارونية

- ٣ اعلم أن الامامة المذكورة في هذا الموضع اسم من أسماء الخلافة. وهي تنقسم إلى إمامة لا واسطة بينها وبين حضرة الألوهية و إلى إمامة ثابتة بالواسطة. و التعبير عن الامامة الخالية عن الوساطة مثل قوله تعالى للخليل عليه السلام ، «إني جاعلك للناس إماماً» ؛ والتي بالواسطة مثل استخلاف موسى هارون عليهما السلام على قومه حين قال له ، «اخلفني في قومي» .
- ٤ إذا عرفت هذا ، فنقول ، كل رسول بُعث بالسيف ، فهو خليفة من خلفاء الحق ؛ و إني من أولى العزم . (٢١٧) ولاخلاف في أن موسى و هارون عليهما
- ٥ اعلم أن كثيراً من الناس لم يعرفوا معنى «أولى العزم» . فأولو العزم هم الذين يبلغون رسالات ربهم و يلزمون من أرسلوا إليهم بالايمان؛ فان أبوا ، قاتلوهم ، بخلاف الرسالة إذا انفرد بها الرسول ولم يؤمر بالقتال ، فانه ماعليه إلا البلاغ؛ كما كان الأمر في أول عهد نبينا صلى الله عليه وسلم المنبته عليه في سورة «قل يا أيها الكافرون» وفي قوله ، «ماعليك إلا البلاغ» ،
- ١٢ وفي قوله ، «وقل الحق من ربكم فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر» ، و أمثال ذلك مما تكرر ذكره؛ بخلاف الحال فيما بعد ، فانه ورد الأمر بالقتال ، و انسحب الحكم و انبسط على الأموال و المهج . فنزل «اقتلوا المشركين كافة» ،
- ١٨ و «اقتلوهم حيث ثقفتموهم» و نحو ذلك . منه .

السلام بعثا بالسيف . فهما من خلفاء الحق الجامعين بين الرسالة والخلافة .
فهارون له الامامة التي لا واسطة بينه وبين الحق فيها ، و له الامامة بالواسطة
٣ من جهة استخلاف أخيه إبتاه على قومه . فجمع بين قسمي الامامة ، فقويت
نسبته إليها . فلذلك أضيفت حكمته إليها دون غيرها من الصفات . فاعلم ذلك .

هارون لموسى عليهما السلام حين استخلفه على قومه وذهب لميقات
ربه بمنزلة نواب محمد لمحمد صلى الله عليه وسلم بعد انفصاله عن هذه النشأة
٦ العنصرية ذاهبا الى ربه . فكما أن نواب محمد صلى الله عليه وسلم من الكمّل
و الأقطاب ورثته و خلفاؤه في أمته، يتصرفون فيهم كتصرفه صلى الله عليه
٩ وسلم ، فكذلك كان هارون وارثا لموسى عليهما السلام و خليفة عنه في قومه و
متصرفا فيهم مثل تصرفه .

فليُنظر الولي الوارث الذي يرث من قبله من الأنبياء من يرث منهم،
١٢ فإن الوارث إما محمدى أو غير محمدى؛ والغير المحمّدى إما وارث لموسى أو
عيسى أو إبراهيم أو غيرهم من الأنبياء صلوات الله عليهم أجمعين . (٢١٨) و لينظر

(٢١٨) . قال رضى الله عنه في رسالته المعمولة في كيفية السلوك،
١٥ «اعلم أن كل ولي لله تعالى، فانه يأخذ ما يأخذ بواسطة روحانية نبيه الذى هو
على شريعته، و من ذلك المقام يشهد . فمنهم من يعرف ذلك، ومنهم من لا يعرف
و يقول ، «قال لى الله» ، و ليس غير تلك الروحانية ... ، غير أن الأولياء من

١٨ أمة محمد صلى الله عليه و سلم قد يرث الواحد منهم موسى عليه السلام ، و
لكن من النور المحمّدى، لأن النور الموسوى، فيكون حاله من محمد صلى الله عليه
و سلم حال موسى عليه السلام منه صلى الله عليه و سلم . و ربّما يظهر من ولي

٢١ عند موته ملاحظة موسى وعيسى ، فيتخيّل العامى و من لا معرفة له أنه قد تهوّد
أو تنصّر لكونه يذكر هؤلاء الأنبياء عند موته ، و إنّما ذلك من قوّة المعرفة
بمقامه والانصاف ؛ إلا القطب ، فانه على قلب محمد صلى الله عليه وسلم . ولقد

٢٤ لقينا رجالاتا على قلب عيسى - وهو أول شيخ لقيته - و رجالاتا على قلب موسى و
آخرين على قلب إبراهيم و غيرهم عليهم السلام

- الوارث أيضاً فيما استنيب ، أى فى أى شىء أريد نيابته و وراثته ،
 إما فى العلم و الحال و المقام جميعاً ، أو فى العلم دون الحال و المقام ،
 ٣ أو فى العلم و الحال دون المقام ، (٢١٩) كذى مقام ينصب بحال ذى
 حال فى مقام آخر يوجب العلم و الحال ، إما بتأثيره الروحانى أو بكلامه و
 إرشاده ؛ فىسرى العلم و الحال. فإذا سُرَى عنه ، انصبغ بحال مقام هوفيه .
 ٤ فتعينه ، أى الولى الوارث، صحة ميراثه و قوة وراثته للنبي المورث
 ليقوم فيه ، أى فيما استنيب ، مقام ذلك النبي الذى هو بمنزلة رب المال .
 ٥ فيأخذ العلم مثلاً من المأخذ الذى أخذ النبي المورث أيضاً منه ، فان علوم
 الأنبياء كانت إلهية وهبية و كشفية بالتجلى ، لا بالكسب والتعمل. فوجب
 أن تكون الوراثة الحقيقية كذلك وهبية ، لانقلية و لاعقلية . فيرث الولى
 الوارث العلم من المعدن الذى أخذه النبي والرسول عنه؛ فليس العلم ما يتناقله
 ١٢ الرواة بأسانيدهم الطويلة ، فان ذلك منقول يتضمن علوماً لا يصل إلى حقيقتها

- «واعلم أن محمداً صلى الله عليه وسلم هو الذى أعطى جميع الأنبياء
 والرسول مقاماتهم فى عالم الأرواح حتى بعث بجسمه صلى الله عليه وسلم .
 ١٥ فتبعناه ، و التحق بنا من الأنبياء فى الحكم من شاهده أو نزل بعده. فأولياء الأنبياء
 الذين سلفوا يأخذون عن أنبيائهم ، وأنبيائهم يأخذون عن محمد صلى الله عليه
 وسلم . فشارك الولاية المحمدية الأنبياء فى الأخذ عنه. و لهذا ورد فى الخبر،
 ١٨ «علماء هذه الأمة أنبياء بنى إسرائيل». وقال تعالى فينا، «لتكونوا شهداء على
 الناس». وقال فى حق الرسل، «و يوم نبعث فى كل أمة شهيداً عليهم من
 أنفسهم». فنحن والأنبياء عليهم السلام شهداء على أتباعهم، فاصرف الهمة للوراثة
 ٢١ الكلية المحمدية». منه .

- (٢١٩). إنما لم يتعرض المقام الواقع بدون الحال والعلم لأنه لا ينفك
 عنهما، فإذا أقام الله أحداً فى مقام ، آناه حالاً و علماً يتعلقان به ؛ وكذا لم
 ٢٢ يتعرض الحال بدون العلم لاستلزامه إيتاءه . منه .

- و فحواها إلا أهل الكشف والشهود. و النبي الرسول إنما أخذ العلم عن الله،
 لا عن المنقول. فالورث الحقيقي إنما هو في الأخذ عن الله، لا عن المنقول .
- ٣ قال سلطان العارفين أبو يزيد البسطامي رضى الله عنه لبعض علماء الرسوم و
 نقلة الأحكام والآثار و الأخبار، «أخذتم علمكم ميتاً عن ميت، و أخذنا علمنا
 عن الحي الذي لا يموت». و كذا الحال في الأحوال و المقامات. فمن لم
 يأخذها عن الله كما أخذ الأولون عنه تعالى، بل حفظ كلماتهم و مقالاتهم و
 روى عنهم، فليس وارثاً على الحقيقة، بل بالمجاز .
- ٩ فمن كان من الأولياء الوارثين على أخلاقه، أى على أخلاق النبي
 المورث و صفاته، في تصرفه فيما يرثه باعطائه غيره أو في الخلق بالارشاد
 و التكميل، كان ذلك الولي الوارث كأنه هو ذلك النبي المورث بعينه،
 كما قال عليه السلام، «علماء أمتي كأنبيا بني إسرائيل» .
- ١٢ اعلم أن الأولياء الوارثين يأخذون العلوم و الأحوال و المقامات عن
 أرواح الأنبياء الذين كانوا فيها قبلهم. و يصل إمداد هؤلاء من أرواحهم و منهم
 من يأخذها - كما ذكرنا - عن الله، إما في مواد تلك الرسل و الأنبياء أو في
 الحضرات الالهية. و الوارث المحمدي يأخذ العلوم النبوية عن روح رسول الله
 صلى الله عليه وسلم بحسب نسبته منه. و الأعلى يأخذ عن الله في الصورة المحمدية أو
 عن روح خاتم السولاية الخاصة المحمدية أو عن الله فيه كذلك. فالمقامات
 الالهية و الأحوال و العلوم معمورة أبداً بعد الأنبياء بالورثة المحمديين و غير
 المحمديين. و يسميهم المحقق «أنبياء الأولياء»، كما أشار إلى ذلك رسول الله
 صلى الله عليه وسلم بقوله، «علماء أمتي كأنبيا بني إسرائيل»؛ و فى رواية،
 «أنبياء بني إسرائيل»، بلاكاف التشبيه. و الروايتان صحيحتان. فالأخذون عن
 أرواح الرسل من كونهم رسلاً ليست علومهم و أحوالهم و مقاماتهم جسدية
 أحدية محيطة. و الأخذون علومهم عن الله في الصورة المحمدية الختمية هم الكمل
 من أقطاب المقامات. و أكمل الكمل وراثته أجمعهم و أوسعهم إحاطة بالمقامات
 و العلوم و الأحوال و المشاهد، وهو خاتم السولاية الخاصة المحمدية في مقامه
 الختمى. فوراثة أكمل الوراثة في الكمال و السعة و الجمع و الاحاطة لعلوم
 رسول الله صلى الله عليه وسلم و أحواله و مقاماته و أخلاقه، و يطابقه في الجميع.
- ٢٧

فص حكمة علوية في كلمة موسوية

- ٣ إنما خصت الحكمة العلوية بالكلمة الموسوية لعلو مرتبة موسى عليه السلام و رجحانه على كثير من الرسل بأمور أربعة : أحدها أخذه عن الله بدون وساطة ملك و غيره . الثاني كتابة الحق له التورية بيده . (٢٢٥) الثالث
- ٦ قرب نسبه من مقام الجمعية التي خص بها نبيتنا صلى الله عليه وسلم ، المشار إليه بقوله تعالى ، «وكتبنا له في الألواح من كل شيء موعظة وتفصيلاً لكل شيء»؛ و باعتناء الحق به : لما وقر حظه من عطايا اسمه «الظاهر» ، أراد أن يريه طرفاً
- ٩ من أحكام الاسم «الباطن» ليجمع بين الطرفين ؛ فجمع بينه وبين الخضر عليهما السلام ، وأراه أنموذجاً من أحكام الإرادة . فعلم الفرق بينها و بين الأمر . الرابع إخبار نبيتنا صلى الله عليه وسلم في حديث القيامة حال عرض الأمم عليه
- ١٢ صلى الله عليه وسلم أنه لم ير أمة نبي من الأنبياء أكثر من أمة موسى عليه السلام؛ و قوله أيضاً صلى الله عليه وسلم ، «لا تفضلوني على موسى : فإن الناس يصعقون . فأكون أول من يفيق ، فأجد موسى باطشاً بقائمة العرش . فلا أدري
- ١٥ أ جوزي بصعقة الطور أو كان ممن استثنى الله تعالى» .

- (٢٢٥) . كتابة التورية أحد الأمور الأربعة التي باشرها الحق بنفسه دون واسطة على ما أخبرنا به النبي صلى الله عليه وسلم في تعيين ما باشره الحق بنفسه؛ فقال ، «إن الله تعالى كتب التورية بيده وغرس شجرة طوبى بيده وخلق الجنة عدن بيده و خلق آدم بيده» . منه .
- ١٨

- اعلم أنه لما أراد الله سبحانه إظهار آياته الكاملة في الكلمة الموسوية،
وسرى حكم هذه الإرادة في الأسباب العلوية والسفلية من الأوضاع الفلكية و
الحركات السماوية المعدة لمواد العالم والامتزاجات العنصرية والاستعدادات
القابلة للمهيأة لظهور ذلك، و قرب زمان ظهوره، تعينت أمزجة كثيرة بحسب
حقائق ما في الروح الموسوي قبل تعيين مزاجه الكامل النبوي، فتعلقت بها
أرواح جزئية. وكان حكماء الزمان أخبروا فرعون أن هلاكه وهلاك ملكه يكون
على يدي مولود يولد في ذلك الزمان. فأمر فرعون بقتل كل من يولد من أبناء
بنی اسرائیل حذراً مما قضى الله و قدر. ولم يعلم أن لامرداً نقضائه ولا معقب
لحكمه. فكان ذلك سبباً لاجتماع تلك الأرواح في عالمها وانضمامها إلى روح
موسى و عدم تفرقها و انبثائها عنه بالثعلق البدني و الانغمار في عالم الطبيعة.
فتقوى بهم، و اجتمعت فيه خواصهم، و اعتضد بقواهم. و كان كسل ذلك
اختصاصاً من الله لموسى و تأييداً بامداده بتلك الأرواح، كإمداده بالأرواح
السماوية. فلما تعلق الروح الموسوي ببدنه، تعاضدت تلك الأرواح - كألأرواح
السماوية - في إمداده بالقوة والنصرة، وسرت إليه حيوتهم. وإلى ذلك أشار
الشيخ رضي الله عنه بقوله،
- سرت إليه، أي إلى موسى عليه السلام، حيوة كل من قتله فرعون و
قومه من أبناء بنی اسرائیل من أجله، أي من أجل موسى، يعني لإرادة قتله،
فانتهم ما قتلوا أحداً من هؤلاء الأبناء إلا على توهم أنه موسى؛ أو المراد
أنهم قتلوا كل واحد منهم من أجل موسى ليتأيّد بروحانيتهم، ويسرى إليه
حيوتهم. (۲۲۱) فكان قتلهم في الحقيقة لأجله عليه السلام، و إن لم يكون لفرعون

۲۱. قال بعضهم قدس الله أسرارهم، اگر منافذ نور متکثر باشد،
ظهور نور چنان قوی نباشد که منافذ اندک باشد. یعنی اگر مشکلات را ده منفذ
باشد، و نور اواز هر ده نفوذ کند؛ چون بعضی مسدود گردد، هر آینه نور باقیات
منافذ قوی شود. چنانکه درختی که آنرا ده شاخ باشد؛ چون بعضی از آن
ببرند، لامحاله شاخهای باقی قوت گیرد؛ یا چشمه ای که از آن ده نهر جاری
باشد؛ چون بعضی از آن بسته گردد، نهرهای باقی غلبه و استیلاء پذیرد. و از

- وقومه شعور بذلك. ولما كانت حيوتهم سارية إليه ، ففراذه ، أى فرار موسى عليه السلام من فرعون و قومه ، لما خاف منهم أن يقتلوه، انما كان لابقاء حياة المقتولين فى ضمن حيوته، لا لابقاء حيوته فحسب . فكأنه فر شفقة و رحمة فى حق الغير ، الذى هو هؤلاء الأبناء المقتولون.
- ٣ فأعطاها الله سبحانه بواسطة تلك الرحمة و الشفقة الرسالة ، التى هى خصوص مرتبة فى النبوة ، و كذلك أعطاها الكلام بغير واسطة و الامامة ، التى هى خصوص مرتبة فى الرسالة و لقب من ألقاب الخلافة ، التى هى الحكم، أى التحكم و التصرف فى العالم . ثم إنّه لما أعطى موسى عليه السلام الكلام ، كلمه الله تعالى بالتجلى الصورى المثالى فى عين حاجته، أى فى صورة عين ما مست إليه حاجته، يعنى النار، لاستفراغ همه ، أى بذل همته بالكلية ، فيها ، أى فى تحصيل حاجته، التى هى النار. فتجلى له الحق سبحانه فى صورتها ليُقبل على الحق المتجلى الظاهر على صورة مطلوبه و لا يُعرض عنه؛ إذ لو تجلى له فى صورة غير الصورة النارية، لكان يُعرض عنه و يُقبل على مطلوبه لاجتماع همته عليه. ولو أُعرض، لعادحكم عمل إعراضه عليه، فكان يُعرض عنه الحق أيضاً مجازاة له.
- ١٢ فعلمنا من تجلى الحق سبحانه له فى الصورة النارية لاجتماع همته عليها أن الجمعية مؤثرة. وهو، أى الجمعية - وتذكير الضمير باعتبار الخبر-
- ١٥ الفعل و التأثير بالهمة ، (٢٢٢) التى هى القصد و التوجه بجميع القوى .

٢١ اينجا معلوم مى شود كه حكمت در قتل عام و وباه عام آن است كه مدد روح يكى مى كنند تا در علم به كمال رسد و عالم را سرى شود ، و اينها انبياء و اولياء باشند؛ يا در قدرت به غايت رسد و عالم را سرورى شود، و اينها ملوك و سلاطين باشند . و همين قياس كه در علم و قدرت دانستى در تمام صفات مى دان . منه .

٢٢ (٢٢٢). و معنى «الهمة» همّ مجموع فى حضرة اسم إلهى يقتضى الأثر المراد بحيث لا يتردد منها إلى غيرها ، فبؤثر ذلك الاسم فيما يراد بشرط جمع الهم . منه .

- و لما علم كون الجمعية مؤثرة من علم مثل هذا من المؤمنين المطيعين و من
غيرهم، ضل بعضهم عن طريق هداياه لصرفه جمعية همته في أمر غير مرضى ،
حين اهتدى غيره ، أى غير ذلك البعض، به ، أى بالفعل بالهمة و الجمعية ٣
حيث يصرفه في أمر مرضى. فأقامه، أى أقام الله سبحانه الفعل بالهمة و الجمعية، مقام
القرآن - الذى له جمعية جميع ما فى الكتب السماوية - فى المثل المضروب،
الذى ضربه نبي حقه. فقال تعالى، «يضل به كثيراً ويهدى به كثيراً وما يضل ٤
به إلا الفاسقين». وهم، أى «الفاسقون» هم، الخارجون ، فإن «الفسق» لفة هو
الخروج عن القصد، أى وسط الطريق، وفى العرف الشرعى عبارة عن الخروج
عن طريق الهداية . فالفاسقون هم الخارجون عن طريق الهدى ، الذى هو، ٩
أى ذلك الطريق، فيه ، أى فى القرآن ، فكما أن القرآن يُضل الله به كثيراً و
يهدى به كثيراً ، فكذلك الجمعية و الفعل بالهمة يُضل به كثيراً و يهدى به
كثيراً، كما عرفت . فهو قائم مقام القرآن فى ذلك الوصف . و كان الشيخ ١٢
رضى الله عنه أشار بهذا إلى بطن من بطون هذه الآية المنزلة فى شأن القرآن ،
فإن «القرآن» لفة هو الجمع . فافهم .

فص حكمة صمدية في كلمة خالدية

- ٣ «الصمد» يقال على ما لا جوف له : نقول ، «هذا مصمود»، أى ليس بمجوف ؛ و يقال للمقصد و الملجأ : قال الله تعالى ، «اللهم الصمد» .
ولمّا كان خالد عليه السلام في قومه مظهر الصمدية - يصمدون إليه
- ٦ في المهمّات و يقصدونه في الملمات ، فيكشف الله عنهم بدعائه البليات - وكان دعوته إلى الأحد الصمد، و مشهده الصمدية، و هجّيراه في ذكره الأحد الصمد، اختصّت الحكمة الصمدية بكلمته عليه السلام.
- ٩ لمّا استشرف خالد بن سنان عليه السلام كمال نبوة محمد صلى الله عليه وسلم و علم أنّه المبعوث رحمة للعالمين كافةً، تمنّى أن يكون له عموم إنباء و نبوة مستندة إلى العلم الحاصل للكافة بما فى البرزخ بعد الموت ،
- ١٢ فإن العامة لا يتقادون لانباء الأنبياء انقيادهم لانباء من ينبىء بعد أن يموت، فيحييه الله ، فيخبر بما شاهد هنالك؛ فإن تأثير مثل ذلك فى إيمان عموم الخلق أبلغ .
فلذلك جعل ، أى خالد عليه السلام، آيته الدائمة على نبوته بعد انتقاله إلى ربه
- ١٥ بالموت؛ وما أظهر نبوته فى الدنيا . لذلك قال النبي صلى الله عليه وسلم ، «إننى أولى الناس بعيسى بن مريم ، فأنه ليس بينى وبينه نبى»، أى نبى داع للخلق إلى الحق و مشرع . فأضاع الآية حيث لم يُظهرها فى حياته ؛
- ١٨ وأضاع قومه أيضاً، إذ لم يُطلبِهم عليها؛ فأضاعوه، أى أضاعوا وصيته ولم يبلغوه

- مراده جزاء له . ولهذا ، أى لأن قومه أضاعوه ، قال النبى صلى الله عليه وسلم فى حق ابنته حين جاءت إليه صلى الله عليه وسلم بعد البعثة ، «مرحباً بابنة نبى أضاعه قومه» ، انتهى الحديث . و يقول الشيخ رضى الله عنه ، و ما أضاعه الابنوه ، حيث لم يتركوا الناس المؤمنين ينبشونه لما يطرأ على العرب من العار المعتاد فيما بينهم لحميتهم الجاهلية .
- ٣
- ٤ و قصته أنه كان مع قومه يسكنون بلاد عدن . فخرجت نار عظيمة من مغارة ، فأهلكت الزرع و الضرع ، فالتجأ إليه قومه . فأخذ خالد يضرب تلك النار بعصاه حتى رجعت هاربة منه إلى المغارة التى خرجت منها . ثم قال لأولاده ، «إنى أدخل المغارة خلف النار حتى أطفئها» . و أمرهم أن يدعوه بعد ثلاثة أيام تامّة ، فانتهم إن نادوه قبل ثلاثة أيام ، فهو يخرج و يموت . و إن صبروا ثلاثة أيام ، يخرج سالماً . فلمّا دخل ، صبروا يومين . واستفزههم الشيطان ، فلم يصبروا تمام ثلاثة أيام ، فظنّوا أنه هلك . فصاحوا به ، فخرج عليه السلام من المغارة ، و على رأسه ألم حصل من صياحهم . فقال ، «ضيتموني وأضعتم قولى و وصيتى» . و أخبرهم بموته و أمرهم أن يقبروه ويرقبوه أربعين يوماً ، فانه يأتيهم قطع من الغنم ، يقدمها حمار أتر مقطوع الذنب . فاذا حاذا قبره و وقف ، فلينبشوا عليه قبره ، فانه يقوم و يخبرهم بأحوال البرزخ و القبر عن يقين و رؤية . فانتظروا أربعين يوماً ، فجاء القطيع ، و يقدمه حمار أتر . فوقف حذاء قبره . فهم مؤمنوا قومه أن ينبشوا عليه . فأبى أولاده خوفاً من العار ، لثلاثاً يقال لهم ، «أولاد المنبوش» . فحملتهم الجاهلية على ذلك ، فضيتوا وصيته و أضاعوه .
- ٥
- ٦
- ٩
- ١٢
- ١٥
- ١٨

فص حكمة فردية في كلمة محمدية

- ٣ إنما خصت الكلمة المحمدية بالحكمة الفردية لأنه صلى الله عليه وسلم أول التعينات الذي تعين به الذات الأحادية قبل كل تعين يظهر به من التعينات الغير المتناهية . وهذه التعينات مترتبة ترتب الأجناس والأنواع والأصناف والأشخاص، مندرج بعضها تحت بعض . فهو يشمل جميع التعينات . فهو واحد فرد في الوجود، لانظير له، إذ لا تعين يساويه في المرتبة، وليس فوقه إلا الذات الأحادية المطلقة المنزهة عن كل تعين و صفة و اسم و رسم و حد و نعت . فله الفردية مطلقاً . و أيضاً أول ما حصل به الفردية إنما هو بعينه الثابتة، لأن أول ما فاض بالفيض الأقدس من الأعيان هو عينه الثابتة . فحصل بالذات الأحادية و المرتبة الالهية و عينه الثابتة الفردية الأولى .
- ١٢ و توصيف هذه الحكمة بـ «الكلية»، كما وقع في بعض نسخ الفصوص، لشمول التعين الأول - الذي هو حقيقته عليه السلام - كل التعينات . اعلم أن الحقائق العلمية إن كانت معتبرة لا بأحوالها، تسمى «حروفاً غيبية»، و مع أحوالها، «كلمات غيبية»؛ و الوجودية بلا أحوالها، «حروفاً وجودية»، و معها، «كلمات وجودية»؛ فالدالة منهما على جملة منيدة، «آية»؛ و البعض الجامع لتلك الجمل، «سورة»؛ و مجموع المعقولات أو الموجودات باعتبار التفصيل، «فرقانا»، و باعتبار الجمع، «قرآناً». و لجمعيتها في الانسان الكامل سُمي نفسه أيضاً «قرآناً»؛ و عبارتها الواردة عليه من الحق أيضاً «قرآناً» .

- إذا عرفتَ هذا، فنقول، معجزته الدالّة علی نبوته صلی الله علیه وسلم
 ۳ هي القرآن، الذي هو نفسه و حقیقته باعتبار جمعيتها الحقائق كلها، أو
 العبارة الدالّة علی تلك الجمعية الواردة علیه صلی الله علیه وسلم من الحق
 سبحانه . و أياً ما كان، فهو معجز، فانه ليس لحقیقة من الحقائق هذه الجمعية،
 لأن الحقائق كلها داخلة تحت الحقیقة المحمدية دخول الجزء تحت الكل؛ و
 ۶ لالكتاب من الكتب الدالّة علی تلك الجمعية، فان القرآن أحديہ جمع جميع
 الكتب الالهية . و قد ورد عن النبي صلی الله علیه وسلم أنه قال، «أنزل الله مائة و
 أربع كتب من السماء. فأودع علوم المائة فی الأربع، و هي التوریه و الانجيل
 ۹ و الزبور و الفرقان. ثم أودع علوم هذه الأربع فی القرآن. ثم أودع علوم
 القرآن فی المفصل من سوره. ثم أودع علوم المفصل فی الفاتحة . فمن علم
 تفسير الفاتحة، علم تفسير جميع كتب الله المنزلة . و من قرأها، كأنما قرأ
 ۱۲ التوریه و الانجيل و الزبور و الفرقان».
- حضرت حق سبحانه به ذات خود مستغنی است از عالم و عالمان .
 اما اسماء نامتناهی الهی مقتضی آن است که هر يك را مظهری باشد، تا
 ۱۵ اثر آن اسم در آن مظهر به ظهور رسد؛ و مسمی - که ذات است تعالی شأنه -
 در آن مظهر بر نظر موحّد جلوه کند. مثلاً «الرحمن»، «الرزاق»، «القيوم»،
 هر يك اسمیست از اسماء حق سبحانه؛ و ظهور آن به راحم و مرحوم و رازق
 ۱۸ و مرزوق و قاهر و مقهور تواند بود، که تا در خارج راحمی و مرحومی نباشد،
 رحمانیت ظاهر نگردد، و همچنين رازقیت و قاهريت . و جميع اسماء را بر
 این قیاس باید کرد . پس سبب اظهار جميع موجودات جزویه طلب
 ۲۱ اسماء حق بود عز شأنه. و همه اسماء حق در تحت حیطة اسم «الله» است، که
 جامع جميع اسماء است و به همه محیط است. و او نیز اقتضاء مظهری کلی
 کرد، که آن مظهر را از راه جامعیت مناسبتی با اسم جامع باشد، تا خلیفة الله
 ۲۴ باشد در رسانیدن فیض و کمالات از اسم «الله» به ما سواه. و آن مظهر
 جامع روح محمدی بود صلوات الله علیه، که «أول ما خلق الله روحی»
 أو «نوری» عبارت از آن است.
- ۲۷ اصل و منشأ و معاد جمله خلایق حضرت حقیقة الحقائق است، و آن

- حقيقت محمدی و نور احمدیست، که صورت حضرت واحدی احدیست .
جامع جملة کمالات الهی و کیانی و واضح میزان همه مراتب اعتدالات مملکتی
و حیوانی و انسانی آن حضرت است؛ عالم و عالمیان صور و اجزاء تفصیل
او ، و آدم و آدمیان مسخر برای تکمیل او . و إلیه الإشارة بقوله صلی الله
علیه و سلم ، «أنا سید ولد آدم» ، و بقوله ، «آدم و من دونه تحت لوائی» .
آنچه اوّل شد پدید از جیب غیب بود نور جان او بی هیچ ریب
بعد از آن آن نور مطلق زد علم گشت عرش و کرسی و لوح و قلم
یک علم از نور پاکش عالم است یک علم ذریت است و آدم است
نور او چون اصل موجودات بود ذات او چون معطی هر ذات بود
واجب آمد دعوت هر دو جهانش دعوت ذرات پیدا و نهانش
ولما كانت جمعیة الهمة من بعض بطون معنی القرآن - كما وقعت
الإشارة إلیه فی الفص الموسوی - أراد رضی الله عنه أن ینبّه علی أن تلك
الجمعیة أيضاً إعجاز ، فقال ، والجمعیة اعجاز علی أمر واحد ، أي جمعیة
الهمة علی أمر واحد إعجاز، لما هو (٢٢٣) الإنسان علیه من الحقائق المختلفة
و القوى المتعددة المتکثرة الروحانية أو الجسمانية . ولكل من تلك الحقائق
و القوى اقتضاء خاصّ و حکم متعین یغایر أحكام ما عداه . فالجمعیة - التي
هی استهلاك تلك الکثرة فی الوحدة - أمر خارق لعادة الجمهور، فهو إعجاز .
و الانسان المتکثر بحقائقها المختلفة كالقرآن المتکثر بالآیات المختلفة ،
أي المنقسم ، بما هو کلام الله (٢٢٤) مطلقاً ، أي من غیر أن ینبّه علی
عن کلام أحد حکایة لفظیة ، و بما هو کلام الله من حیث أنه سبحانه تکلم
به، و لکنه فی الحقیقة لیس کلام الله، بل حکایة الله عن کلام منکلم آخر

(٢٢٣) . «هو» ضمیر مبهم یفسّره «الانسان» . و الضمیر المجرور عائذ

إلی الموصول . و «من الحقائق» بیان «لما» . منه .

(٢٢٤) . قوله ، «بما هو کلام الله» ، مع ما عطف علیه بدل عن

قوله ، «بالآیات المختلفة» . و یجوز أن یجعل الجارّ و المجرور متعلقاً
بـ «المختلفة» . منه .

٣ حكاية لفظية . فمن كونه ، أى فالقرآن من حيث كونه ، كلام الله مطلقاً هو معجز ، لامن حيث أن بعضه كلام متكلم آخر حكاه الله سبحانه بلفظه، فانه ليس يلزم أن يثبت له الاعجاز من هذه الحيثية . و هو ، أى كون القرآن المتكثر بآياتها المختلفة متحداً فى كونه كلام الله هو، الجمعية، التى تستلزم الاعجاز . و على هذا ، أى على طريق تلك الجمعية ، يكون جمعية الهمة للناس بحقائقها المختلفة . فكما أن تلك الجمعية إعجاز، فكذلك جمعية الهمة، لما عرفت .

٩ قال تعالى ، «وما صاحبكم» ، يعنى محمداً صلى الله عليه وسلم ، «بمجنون» ، من «الجنون» بمعنى الستر ، أى ماستر عنه شىء ، إذ لا يعزب عن علمه مثقال ذرة فى الأرض ولا فى السماء من حيث حقيقته ، و إن كان يقول ، «أنتم أعلم بأمر دنياكم» من حيث بشريته . و ذلك لأن الحقيقة المحمدية - التى هى صورة الاسم الجامع الالهى - هى التى ترب صور العالم كلها بالرب الظاهر فيها الذى هو رب الأرباب . فلا بد لها من الاتصاف بالصفات الالهية كلها من العلم الشامل والقدرة الكاملة وغيرهما ، ليتصرف بها فى أعيان العالم على حسب استعداداتها ؛ و لكن ذلك إنما هو من جهة حقيقتها ، لامن جهة بشريتها، فانتها من تلك الجهة عبد مربوب محتاج إلى ربها ، كما نبه سبحانه على هذه الجهة بقوله ، «قل إنما أنا بشر مثلكم يوحى إلى» ، و على الجهة الأولى بقوله ، «وما رميت إذ رميت و لكن الله رمى» ، فأسند ربه إلى الله .

٢١ و الحاصل أن ربوبيته للعالم بالصفات الالهية التى له من حيث مرتبته، و عجزه ومسكنته و جميع ما يلزمه من النقائص الامكانية من حيث بشريته ، الحاصلة من التقيّد والتنزل إلى العالم السفلى ، ليحيط بظاهره بخواص العالم الظاهر و بباطنه بخواص العالم الباطن؛ فيصير مجمع البحرين ومظهر العالمين .

٢٢ فنزوله أيضاً كماله ، كما أن عروجه إلى مقامه الأصلي كماله . فالنقائص أيضاً كمالات باعتبار آخر يعرفها من تنور قلبه بالنور الالهى .

١ «ولا بضنين» ، من «الضن» (٢٢٥) - و هو البخل - أى ليس

٢٧ (٢٢٥) . ضننت بالشىء ، أضنت به ، ضناً وضناً : بخلت به . منه .

- صاحبكم صلى الله عليه وسلم يبخل، فما بخل بشيء مما هو لکم، أى بشيء يكون
من جملة ما ينبغي لکم و يقتضيه استعداداتکم . ولا بظنين ، من «الظن»
بمعنى التهمة ، كما وقع فى بعض القراءات ، أى ما يتهم فى أنه بخل بشيء ٣
حاصل لديه من عند الله هو لکم ، لأنه صلى الله عليه وسلم برؤيته المذكورة
أعطى كل ذى حق حقه و أفاض عليه جميع ما احتاج إليه و استحقه .
ثم إنه لما كان الخوف لا يتحقق إلا مع الضلال ، الذى هو الحيرة -
فإن الخوف عبارة عن انسلاخ القلب عن طمأنينة الأمن لتوقع مكروه ممكن
الحصول، ولا شك أن توقع المكروه من غير جزم به حيرة و تردد - فحيث
أراد الله تعالى نفي الخوف عنه صلى الله عليه وسلم ، حكم بنفي الضلال عنه ،
كما قال سبحانه، «ما ضل صاحبكم و ما غوى». و لكن ينبغي أن تعلم أن
للضلال ثلاث مراتب: بداية و وسط و نهاية . و الضلال المنفى عنه صلى الله
عليه وسلم هو ما عدا المرتبة الأخيرة ، (٢٢٤) فإن المرتبة الأخيرة هى مقامه
صلى الله عليه وسلم الذى طلب المزيد فيه بقوله ، «رب زدنى فىك تحييراً» ،
كما أشار إليه رضى الله عنه بقوله، أى ما خاف فى حيرته ، التى هى المرتبة
الأخيرة التى يتمناها الكمل ولا يتعدونها أبد الأبد . وإنما لم يخف صلى
الله عليه وسلم فى هذه المرتبة لانه ، أى لأن الشأن أنه صلى الله عليه وسلم
علم أن الغاية القصوى فى معرفة الحق هى الحيرة، و من علم أن الغاية القصوى
فى معرفة الحق سبحانه هى الحيرة ، فقد اهتدى فى حيرته إلى أنها هى
الغاية . و من اهتدى فى حيرته إلى ذلك ، فهو صاحب هدى و بيان فى اثبات
الحيرة . و إنتها هى الغاية، فكيف يخاف فيها.
اعلم أن المرتبة الأولى من الضلال تختص بحيرة أهل البدايات من
جمهور الناس ، و حكم الثانية يظهر فى المتوسطين من أهل الكشف والحجاب،
و حكم الثالثة مختص بأكابر المحققين .
أما سبب الحيرة الأولى العامة، فهو كون الانسان فقيراً طالباً بالذات؛

(٢٢٤). ولا يبعد أن يجعل نفي الضلال إشارة إلى نفي المرتبة الأولى
و نفي الغواية إلى نفي الثانية . منه .

- ٣ فلا يمرّ عليه نفّسٌ يخلو فيه من الطلب . و ذلك الطلب متعلّقهُ فسى نفس الأمر الكمال الذى هو غاية الطالب . و الغايات تتعيّن بالهمم و المقاصد و المناسبات الداعية الجاذبة . فما لم يتعيّن للانسان وجهةً يترجّحها أو مذهب أو اعتقاد يتقيّد به ، بقى حائراً قلقاً . و أوّل مزيل لهذه الحيرة تعيّن المطلب المرجّح ، ثمّ معرفة الطريق الموصل ، ثمّ السبب المحصيل ، ثمّ ما يمكن الاستعانة به فى تحصيل الغرض ، ثمّ معرفة العوائق و كيفية إزالتها . فاذا تعيّنت هذه الأمور ، تزول هذه الحيرة .
- ٤ ثمّ إنّ حال الانسان بعد أن يتعيّن له وجهة ، و يرجّح أمراً يراه الغاية ، على ضربين: إمّا يستوعبه ذلك الأمر بحيث لا يبقى فيه فضلة يطلب بها المزيد ، كما هو حال أهل الاعتقادات و النحل غالباً ، أو يبقى فيه فضلة من صحو ، فتراه مع ركونه إلى حال معيّن و أمر مخصوص يفحص أحياناً و يتأمّح ، عساه يجد ما هو أتمّ ممّا أدرك . فإن وجد ما أقلقه و نبّته ، انتقل إلى دائرة المرتبة الثانية .
- ٥ و حاله فى المرتبة الثانية كحالهما فيما تقدّم من أنّه لا يخلو إمّا أن يكون فى كلّ ما يحصل له مطمئناً فاتراً عن طلب المزيد ، أو قد بقيت فيه فضلة تمنعه من الاستقرار؛ و سيّما إذا رأى المتوسطين: قد تفرّقوا شيعاً ، و كل منهم يرى أنّه المصيب و من واقفه و أنّ الغير فى ضلالة . و يرى مأخذ كسل طائفة و متمسّكها ، فلا يجده يقوم على ساق . و يرى الاحتمال متطرّقاً و النقوض واردة ، فانه يحار ولا يدري أىّ المعتقدات أصوب فى نفس الأمر . فلا يزال حائراً حتّى يغلب عليه آخر الأمر حكم مقامٍ ما من المقامات التى يستند إليه بعض أهل العقائد ، فينجذب إليه و يطمئن ، أو يفتق له بالعناية - أو بها و بصدقه فى طلبه و جدّه فى عزيمته و بذله المجهود - الحجاب ، فيصير من أهل الكشف .
- ٦ و حاله فى أوّل هذا المقام كحالهما فيما سبق من أنّه إذا سمع المخاطبات العلية و عاين المشاهدات السنية و رأى حسن معاملة الحقّ معه و ما فاز به ممّا فات أكثر العالمين ، هل يستعبده بعض ذلك أو كلّهُ؛ أو يبقى فيه بقية من غلّة الطلب . فينظر فى قوله تعالى ، «وما كان لبشر أن يكلمه الله إلاّ وحياً أو من وراء حجاب أو يرسل رسولا فيوحى بأذنه ما يشاء إنّه على حكيم» ، و فى

- أمثاله من الاشارات الربانية و التنبهات النبوية ، فيتنبه إلى أن كل ما اتصل بالحجاب أو تعين بالواسطة ، فالحجاب والواسطة فيه حكم ، لامحالة ، فلم يبق على طهارته الأصلية . فينطبق إليه الاحتمال ؛ و سيما إذا عرف سر الحال والمقام الذي هو فيه والوصف الغالب عليه ، وأن لكل مما ذكر أثرأ فيما يبدو له ويصل إليه . فلا يطمئن ، ولا تبقى له في حضرة الحق من جهة معينة و اعتبار مخصوص رغبة ، ويتعدى مراتب الأسماء والصفات وما ينضاف إليها من الأحكام والآثار والتجليات . فلم يتعين له الحق سبحانه في جهة معنوية أو محسوسة من حيث الظاهر أو الباطن بحسب العلوم والمدارك والعقائد والمشاهد والأخبار والأوصاف ، لشعوره بعزة الحق سبحانه وعدم انحصاره في كل ذلك أو في شيء منه ، ولعدم امتلائه ووقوف همته عند غاية من الغايات التي وقف فيها أهل المواقف - وإن كانوا على حق ووقفوا بالحق له فيه - بل أدرك بالفطرة الأصلية دون تردد أن له مستنداً في وجوده ، وأقبل عليه بأجل ما فيه ، بل بكليته ، وجعل حضوره في توجهه إليه سبحانه على نحو ما يعلم سبحانه نفسه في نفسه بنفسه ، لا على نحو ما يعلم نفسه في غيره ، أو يعلمه غيره ، ولا بحسب علومه الموهوبة أو المكتسبة .

- وهذه الحالة أول أحوال أهل الحيرة الأخيرة التي يتمناها الأكابر ولا يتعدونها ، بل يرتقون فيها أبد الآباد دنيا وبرزخاً و آخرتاً . ليست لهم وجهة معينة في الظاهر أو الباطن ، لأنه لم يتعين للحق عندهم رتبة يتقيد بها في بواطنهم وظواهرهم ، فيتميز عن مطلوب آخر . بل قد أشهدهم إحاطته بهم من جميع جهاتهم الخفية والجلية وتجلي لهم فيهم ، لافي شيء ولاجهة ولا اسم ولا مرتبة . فحصلوا من شهوده في يدياء التيه ، فكانت حيرتهم منه و به وفيه .

- وفي تبصوة المبتدى للشيخ صدرالدين قدس الله سره : « حيرت بردو
 ٢٢ گونه است : حيرت نظاراست ، وحيرت اولو الأبصار . (٢٢٧)

(٢٢٧) . اين اشارت به مرتبه ثانيه وثالثه است ، ومرتبه اولي راتعرض
 نقرموده است ، لظهورها اولعدم الاعتداد بها . منه .

- «حیرت نظار مذموم است، چه آن از تصادم شکوک و تعارض
ادله بود، چنانکه حسن منصور گوید،
- ۳ من رامته بالعقل مترشداً أسرحة فی حیرة یتلهو
و شاب بالتلیس أسراره یقول فی حیرته هل هو
راه توحید را به عقل مپوی
- ۶ دیده روح را به خارمخار
زانکه کردست قهر الا الله
عقل را از دو شاخ لابرदार
- ۹ «و حیرت اولو الأبصار محمود است، و این از توالی تجلیات و تنالی
بارقات بود در مشاهده کبریا و مباهنه توحید و عجایب امور و احکام ربوبیت.
«رب زدنی حیراً فیک» اشارت بدین مقام است.
- ۱۲ قد تحیرت فیک خذ بیدی یا دلایلا لمن تحیر فیک
چرا بروی یارای زلف هر ساعت دگرسانی
گاهی زنجیری از عنبر گهی از مشک چو گانی
- ۱۵ زره چندین چه می بافی نه داود زره بافی
فسون چندین چه می خوانی نه هاروت فسون خوانی»
- ۱۸ ولیکن هذا آخر ما أريد إیراده فی هذا الكتاب . والله هو المرجع،
وإليه المآب.
- فارغ شد از جمع این قواید و نظم این فراید پای شکسته زاویه خمول
و گمنامی، عبدالرحمن بن أحمد الجامی - وفقه الله لما یحبّه و یرضاه و جعل
۲۱ أخراه خیراً من أولاه - متمماً لها بهذه الكلمات المنظومة و مختتماً إیّاهما
بهذه الأبیات المرقومة :
- این تازه رقم که زد زمانه بر لوح بقای جاودانه
مفتاح خزانه و جسود است مصباح زجاجة شهود است
نموده به چشم اهل ایقان جز نقش فصوص علم و عرفان

نقد است در او نصوص کمال	
نامش بر ناقدان این فن	
الحمد لم لهم السراير	۳
پیوست زحسن سعی اقلام	
آسود بنان غصه فرسود	
زاسیب خراش رست نامه	۶
بنهاد دوات عنبرین دم	
یا رب به کمال بی نیازیت	
کز راقم این خجسته دفتر	۹
گوشد حرفی به سهو مرقوم	
منویس به لوح اعتبارش	
از بزم صفا به شاد کامی	۱۲
زان جام مدام مست وواله	
گاهی مجمل گهی مفصل	
زان «نقد نصوص» شد معین	
کآمد به مبارکی به آخر	
در هشت صد و شست و سه به اتمام	
زان بار که بروی از قلم بود	
وز زخم تراش جست خامه	
مهری به دهان خویش محکم	
یا رب به وفور کارسازیت	
وز ناظم این ستوده گوهر	
یا خود خزفی زجهل منظوم	
در سلك عمل مکن شمارش	
یک جام حواله کن به جامی	
دارش به محمد و آله	

اختلافی نسخ

نسخه بدل‌های مهمتر در پائین صفحات متن آورده شده است .

- ص ۱۷ ۱ بسم الله الرحمن الرحيم: بسم الله الرحمن الرحيم رب وفق للاتمام SDA؛
 بسم الله الرحمن الرحيم اعظم اسماء عليم حكيم P || ۶ و بس: بس H || ۷ و كمال: H ||
 نماید: نماید نظم S || ۱۳ قل: S || ۱۴ كتاب: H || الصوفية: H || ۱۵ منه: -
 HPD || ۱۶ منه: H؛ منه سلمه الله P؛ A؛
 ص ۱۸ ۶ مطلق: J || ۸ هي: هي نظم P؛ هي شعر S || ۱۶ الفائلين: الفائلين
 S || ۲۵ كبار: J ||
 ص ۱۹ ۱۱ صناعت: بضاعت S || ۱۵ نباید: باید P || ۱۷ افاده: افاده شعر S ||
 ۲۳ هو: A ||
 ص ۳۰ ۸ سيم: سيوم P || ۱۰ انفكالك: H || ۱۹ و: H || ۱۹ - ۲۰ كذا...
 المطلق و: H || ۲۰ به: J || ۲۱ منه: H || ۲۲ اذا: اذا A || وجود:
 وجودا A ||
 ص ۳۱ ۱۳ سيم: سيوم P || ۱۶ حاشية ۵: P || ۲۰ وجوده: وجود H || ۲۵
 منه: منه مد ظله H؛ A؛
 ص ۳۲ ۲ اما: S || ۱۲ وفي: اوفى J || ۱۶ قد: P || ۱۸ غير: غيره H ||
 ۱۹ موجودا: موجود P || ۲۱ متصفا: متصا P || له: S || ۲۵ فانه: S || ۲۶ منه:
 منه دام فضله H ||
 ص ۳۳ ۳ تكون: يكون A || ۵ سبحانه: H || ۱۱ سلبى: سلبى له S || ۱۴ تزهه:
 ينزهه J || ۱۶ المفيد: المقيد H || ۱۹ منه: منه دام عمره H || ۲۰ به: S || عين:
 غير S || ۲۴ معاصى: معاصى حتى J || منه: منه دام عمره H || ۲۵ حاشية ۹: A || ۲۷
 واحدا و: واحدا J || منه: منه دام درسه H؛ S؛
 ص ۳۴ ۲ مى توان: توان H || ۷ حاشية ۱۰: P || ۸ بغضى: يقتضى J || ۱۰
 فليترك: فليترك S || منه: منه مد ظله H || ۱۱ الله: الله تعالى J || ۱۳ ذبرا: ذبرا كه S ||
 را: S || ۱۴ مى پرسند: پرسند H || نمى شناسمش: نمى شناسم P || ۱۹ روى: روى S ||

- ۲۲ - ۲۳ : می گوئی : می گوئی و می گوئی J || ۲۳ از او : از وی S || ۲۴ حق : خدای
 A || نیز : A - || دیدن : دید H || ۲۵ بین : می بین A ||
- ص ۲۵ ۱۰ مدرک و : مدرک H || ۱۲ ماند : ماندنظم S ؛ ماند شعر P || ۱۵ کسی :
 کس H || ۱۸ می نگر هر صباح در فائق / زانکه خلق است مظهر خالق : زانکه خلق است مظهر
 خالق / می نگر هر صباح در فائق HSP || ۲۳ و : H - ||
- ص ۲۶ ۶ و تقدس : S - || ۱۸ شکسته : شکسته شعر SA || ۱۹ ثانی : بانی JA ||
 وجهین : الوجهین P || ۲۰ ولا : لا H || ۲۱ القصور و الحيرة : الحيرة والقصور P || ۲۲
 عليه : عليه وعلى آله D || ۲۳ منه : منه دام ظله H ؛ P ه ||
- ص ۲۷ ۴ باز : S - || اند : اند خواجه ابو الوفاء J ؛ اند شعر SA || ۸ می :
 هو D || تقتضی : يقتضی JA || بحقیقتها : تحقیقها J || ۱۰ بها : به S || ۱۳ تخرجه :
 یخرجه J || ۱۸ تمتع : تمتع $HDSPA$ || ۲۱ کل : S - || ۲۲ نسبت : نسبه A || ۲۳
 منه : منه مد ظله H ؛ P ه || ۲۴ لاحاطة : الاحاطة J || ۲۶ منه : منه دام فضله H ||
- ص ۲۸ ۱۹ تعین و تمیز و تضبط : یثین و ینمیز و ینضبط JHA || ۲۰ منه : منه دام
 بره H ؛ S ه || ۲۴ منه : SP ه ||
- ص ۲۹ ۷ تبع : تتبع A ؛ يتبع P || ۱۳ تناهی : يتاهی J || ۱۴ تطلعت :
 انطلقت A || ۱۵ منه : HSP || ۱۶ حاشية : ۱۸ ؛ P - || المکیة : المکی S || ۱۷
 تجهل : یجهل A || ۱۸ بالله : S - || ادا : ادا HDA || ۲۰ تحدید : تشبه S || ۲۱ منه :
 H - ||
- ص ۳۰ ۱ اثتان : اثنان P || ۴ تكون : يكون JA || ۵ تكون : يكون JP || ۷
 باحد : باحد من A || ۱۳ یعمها : یعمها S || ۱۹ تكون : يكون DA || ۲۰ ثقیل : یقیل
 A || ۲۳ الکامل : S - ||
- ص ۳۱ ۴ منعی : منعی P || ۲۳ و دوم : دوم P || ۲۶ حاشية : ۲۰ ؛ SP - ||
- ص ۳۲ ۱ سیم : سیوم P || ۴ پنجم : پنجم را S || ۷ قال : وقال P || ۹ ذلك :
 تلك SP || ۱۳ تبلغ : يبلغ JDA || تدرکها : یدرکها JH || ۱۵ تسمى : یرسمى JD || ۲۰
 اختزال : اختزان S || لیكون : لنكون P || ۲۲ للقوتین : القوتین H || ۲۳ منه : منه
 بارکه الله H || ۲۴ ای : P - || منه : HD - ||
- ص ۳۳ ۱۵ است از : از P || و مرتبة انسان کامل را : و مرتبة انسان کامل را و مرتبة
 انسان کامل را S || ۱۶ الاحدية : الاحدية A || منه : منه مد بره H || ۱۷ الشیخ : P - ||
 منه : HPA - ||
- ص ۳۴ ۳ عینیت : غیبیت S || ۱۵ الاسم : لاسم J || ۱۷ منه : منه مد بره H ||
 ۱۹ تجلی و تنزل : تنزل و تجلی P || ۲۰ نسبة : لنسبة H || المتعین به : التعین A || منه : منه

بارک‌الله H ||ص ۳۵ ۱-۲ احديت جمع : واحديت جمع H || ۴ سمي : يسمي P || ۲۰ تسمى :
يسمي JH || ۲۵ منه : منه مد بره H ||ص ۳۶ ۱ تفهم : تفهم A || ۴ واحدة : واحدية D || احدية : احد S || ۲۱ از :
به J || ۲۲ قوسين : قاب قوسين H ||ص ۳۷ ۳-۵ وكسى عنه ... اصلا : - P || ۳ عنه بعضهم : بعضهم عنه A ||
عنه : - D ||ص ۳۸ ۸ را حضرت : را J || ۱۰ چنانکه : چنانچه S || ۱۱ عماء : - S || مر :
بر H || ۱۵ و : - H || يظهر : تظهر A || ۱۶ رتبة : رتبة JS : المرتبة D || ۱۷ منه :
منه بارک‌الله H ||ص ۳۹ ۴ المرتبة الكونية : مرتبة الكونية P || ۲۰ منشاء و : منشاء P || ۲۴ امور :
- H || اسماء : اين اسماء S || ۲۵ است : - H || منه : منه بارک‌الله H ||ص ۴۰ ۳ الاول : - P || ۷ می شوند : می شود P || ۱۳ التقييد : التقييد P || ۱۴
فاذا : واذا A || فهمت : افهمت J || ۱۵ وهو : هو D || ۲۰ الجود : الجواد P || ۲۱
الارادة : لارادة A || ۲۳ على الوجه : و على الوجه A || ۲۵ رحمه الله : عليه الرحمة H ||
منه : منه دام بره H ||ص ۴۱ ۱۲ متقدم : مقدم P || ۱۴ قام : يقوم P || ۱۵ تقتضى : يقتضى J || ۱۷
لانه : لان D || ۱۹ بالشرف : بالشرف J || ۲۱ تكون : يكون JA || ۲۳ يكون : يكون J ||
۲۵ بحسبه : بحسب A || ۲۶ مقدسه : مقدسه را P || مر : - S || ۲۷ متنوعه : ومتنوعه P ||
منه : منه دام بره H ||ص ۴۲ ۱۲ مفاتيح : المفاتيح S ||ص ۴۳ ۳ جيند : ح $JHSPA$ || ۵ توجد : يوجد JDA || ۱۶ الله : - H ||
تعالى : - J || ۱۹ في نفسه : - H || منه : منه سلمه الله H ||ص ۴۴ ۱۸ جزويه : جزئيه P || ازليه و : ازليه S || ۱۹ خودش : خویش D || ۲۱
آيد : آمد P || ۲۳ مذكوره : مذکور H || ۲۵ حاشية : ۳۶ : - H || النصوص :
القصوص P ||ص ۴۵ ۱ نظرا : نظر D || رفته : - H || ۶ به بروز او از : به بيرون واز P || ۷
عدم و : عدم S || ۷-۸ تنزه و تقدس : تقدس و تنزه D || ۱۵ المعين : المعين P || ۱۶
ذاته : - S || واحديت است : واحديت J || ۱۸ واحديت : واحديت J || شوون : به
شوون J || ۲۰ وماهيات : - H || منه : منه سلمه الله H || ۲۱ می خواهند : می خواهد H ||
۲۷ اول : اولی S || ۲۳ منه : منه دام فضله H || ۲۴ انما هو : - HA || ۲۵ انقلب :

لزم أن ينقلب HA || منه : منه سلمه الله H ||

ص ٤٦ ٥ الوجه : الوجود S || ١٢ جزئية الجزء : جزوية الجزء $JHSDA$ || ١٣
الجزء : الجزء $JHSDPA$ || ١٥ الجزئية : الجزوية $JHSPA$ || ٢٣ اصلا : - H ||
بل : - J ||

ص ٤٧ ٣ لباطن : للباطن P || ٨ فالمعرفة : والمعرفة HSP || ١٢ التعدادات :
التعدادات A || ١٣ المولوى : المولوى شعر S || ١٥ همجسون : همجسو D || ٢٤
مالممكن : بالممكن J ؛ ما هو للممكن P || ظهورها : ظهوره J || ٢٥ منفية : منفية S ||

ص ٤٨ ٢ لم تظهر : لم يظهر A || ١٢ ثانى : ثانى شعر JSA ؛ ثانى نظم P ||
ص ٤٩ ٧ بما : ما SA || ١٠ خوانند : - H || ١٢ عليه : عليه وعلى آله D ||
١٢ - ١٣ خبر جنين : جنين خبر A || ١٤ هى : وهى P || ١٧ الوهيت اند : الوهيت J ||

ص ٥٠ ٢ الله العقل : العقل HS || ٣ صلوات : صلوات صلوات H || ٤ معلوم : -
 J || ٦ گویند : خوانند P || ١٠ لا : - S || ١٢ عليه : عليه وعلى آله D || ١٦ الذى : -
 H || بر : - HSP || ٢٥ حاشية ٤٢ : - H ||

ص ٥٢ ٨ ارواح : - H || ١٠ عليه : عليه وعلى آله D || ١٥ يتمثل : يتمثل بصورته
 J || ١٦ الشخص : الشيء J ||

ص ٥٣ ١ آئینهها : آئینها D || من نماید : من نماید P || ٢ ابن عالم است : ابن
عالم H || را : را که H || ٥ بها : - S || ١٠ الدولة : الدولة قدس سره D || ١١ الجبلى :

الجبلى S || ١٢ صلى الله عليه وسلم : عليه الصلوة والسلام P || عليه : عليه وعلى آله D ||
يشند : يشند شعر S || ١٣ اذ اليوم : اذ اليوم J || ١٤ لربهم : لردى ربهم S || انفالهم :
اعمالهم S || ١٥ رسول الله : رسول S || عليه : عليه وعلى آله D || فقال : قال J || ١٦

اخى الخضر : اخى خضر J || البيتين : البيت D || مجموعة : مجمعة H || نظمر الخضر :
نظر الخضر عليه السلام D || ١٧ منه : منه سلمه الله H || ١٨ القروة : - P || من : - DP ||
منه : - DPA || ١٩ حاشية ٤٥ : - P || ٢٤ السلام : الصلوة والسلام S || منه : منه
سلمه الله H ||

ص ٥٤ ٣ عالم الارواح : الارواح S || ٦ هم : - J || ٩ كلام : كلامه J || ١٢
يحفظ : لحفظ J || ١٣ له : هو D || ١٤ عليه السلام : - D || ١٦ ابدالاً : الابدال J ||
٢٠ هذه : هذا S || ٢٥ الجميع : الجميع شعر P || ٢٧ يلتبس : يلتبس J ؛ يتلبس A ||
منه : منه سلمه الله H ||

ص ٥٥ ٦ تجسد : يتجسد A || ٨ المتروخون : المتروخون D || ١٠ يدبره : تدبره
 P || ١١ يشتمل : تشتمل S || ١٣-١٤ والبدن ... المفارق : - D || ١٤ تناسب : تناسب
 H ؛ تناسب P || ١٧ تناسب : تناسب P || فحصل : فجعل A || ٢٧ منه : - H ||

ص ۵۶ ۲ لزعمه ان ... كما زعم: - S || ذم في: في D || ۷ المثالي: المثال H ||
 ۱۳ منها: منه D || ۱۶ ظاهر: ظاهرة HP || ۱۷ فقهسون: يفقهون JHPA || ۱۹ عالم:
 العالم HP || ۲۲ تكون: يكون JHDPA || فيه: فيها HSP || ۲۵ منه: منه سلمه الله
 || H

ص ۵۷ ۱ ومعارجه: - HSP || ۹ كثير: - P ||

ص ۵۸ ۱۴ انواع: - D ||

ص ۵۹ ۳ تكون: يكون JP || ۵-۶ المرتبة الأخيرة... المتصرفه في: - D || ۷
 تحصل: يحصل JHPA || ۱۰ ارواحهم: اسرارهم PA || ۱۱ ظهور الوجود: ظهوره HA ||
 مراتبه: مراتبه A || ۱۲ منه: منه سلمه الله H ||

ص ۶۰ ۴ هذه: هذا S || ۶ التفصيل: التفصلي SD || ۱۰ نسي ذاتها: - H ||
 عنها: عنها لا J || الواقع: الخارج H || ۱۵ ظهورها: ظهور S || ۱۶ ترى: يرى P ||
 ۱۷ فيه: في H || ۱۹ كوثيم: - S ||

ص ۶۱ ۵ نشأته: نشأة S || ۶-۷ الوجوبية و... بين الحقائق: - D || ۸ محيط:
 محيط D || ۹ يدرك: تدرك A || ذكرنا: ذكرناه J || ۱۵-۱۶ توجد تلك... الانسانية
 الكمالية: - D || ۱۷ كه: - SPA || ۱۸ جامعيت: جامعي است J || ۱۹ در: درهر P ||
 مگر: و مگر D || ۲۲ وتعالى: - D || على: وعلى S || ۲۴ غائي: غائية HA || ۲۵
 منه: منه سلمه الله H ||

ص ۶۲ ۱۰ مركب: مركبي S || ۱۱ واسطه ای: واسطه SA || ۱۳ عليه: عليه و
 سلامه D || ۱۷ صدر: الصدر H || قلم: قلم الله تعالى J ؛ قلم الله D || ۲۰ عن ذلك:
 ذلك عن D || ذلك: - P || ۲۳ ثبت: يثبت A || الله: الله تعالى HA || ۲۶ بشيء: -
 H || منه: منه سلمه الله H ||

ص ۶۳ ۱ اعرف: اعرف شعر JSA || ۹ اوست: است شعر J ؛ اوست شعر SA ||
 ۱۶ احدي: - H || ۲۰ المترجم: المترجم شعر JS || ۲۱ ملأ: ملء P || احداها:
 احديها P || ۲۵ تفصلي: تفصيل D || نسيست: است نسي S ||

ص ۶۴ ۱ اورا: او H || ۲ المحفوظ: محفوظ S || ۷ جمعي: جمع D || اجمالي:
 اجمال D || ۸ غائبيت: غايبي است D || ۱۳ تحت: - J || ۱۶ حق تعالى: - J || صور:
 صور صور J || ۱۷ اما: واما D || نمی گردد: نمی شود P || ۱۸ ظهور: ظاهر D || ۱۹
 منه: منه سلمه الله H || ۲۱ وآن: واين H || ۲۵ منه: منه سلمه الله H ||

ص ۶۵ ۴ گردد: گردد شعر JSPA || ۷ مولوی: مولو H || سره: سره شعر
 || JSD

ص ۶۶ ۲ واحدیت: وحدانیت D || ۴ این: صد P || ۹ خویش را: خویش P ||

١٠ نبت : نبت شعر SPA || ١٣ ثم : ثمة P || ١٤ عن : من S || ١٥ معشوقه : شعر معشوقه S || ١٩ - ٢١ فان الموج ... الزخار : - S || ٢٣ من القدم : القدم من J || ٢٤ منه : - H ||

ص ٦٧ ٢ امواجها : امواجه D || ٧ قال : قال شعر SDA || ١٠ موجهائي : شعر موجهائي JS || ١٥ بنسب و : بنسب و H || ٢٥ فهم : فهم شعر JSPA || ٢٦ يسمى (٢ بار) : تسمى P ||

ص ٦٨ ١٧ الله : الله تعالى DP || ٢٠ سرخيست : سرخ است و J ؛ سرخيست و D || ٢١ صورت اندر : در صورت در H || ٢٢ عشقي : عشق D || ٢٤ مقيد : - H || ٢٦ منه : منه سلمه الله H ||

ص ٦٩ ٢ رحمة الله : - H || ٣ رباعية : رباعية شعر S || ١٢ ايضا : ايضا شعر SA || ١٦ گر : ور J || وگر : ور J || ١٨ تحويه : يحويه H || ٢٢ منه : منه سلمه الله H || ٢٣ حاشية ٥٩ : - PA || منه : - H ؛ SA || ٢٤ حاشية ٦٠ : - P || كثير : لظهور H والحضائق الكليات : - J || ٢٥ منه : - H ؛ SA || ٢٦ اي : - HS ||

ص ٧٠ ١ اليه : - H || منها : منها HP || ٢ تنفي : بنفي HA || ٣ ثبت : ثبت P || ٧ كالامكان : قوله وصف كالامكان S || منه : - H ؛ SA || ٨ حاشية ٦٣ : - P || كلاحكام : وقوله او اوصاف كلاحكام S || منه : - H ؛ SA || ٩ اي : - H || منه : - H ؛ SA || ١٠ حاشية ٦٥ : - P || ١٤ على : علمه J || ١٦ نقص : نص J || ٢٠ خصوصية : خصوصيته A || ٢١ الملائمة : الملائكة J || خصوصية : خصوصيته J || ٢٣ آية كماله و فضيلة حيطته : فضيلة حيطته وآية كماله HS || نزاهة : نزاهته JA ؛ - H || فالقياس : بالقياس A || ٢٤ فارق : مارق A || ٢٥ منه : SA ||

ص ٧١ ٣ تخالف : يخالف HD || ٥ لا : - H || ٨ منها : - H || ١٧ واحد : - S || ١٩ حاشية ٦٧ : - PA || منه : - HD ؛ SA || ٢٠ حاشية ٦٨ : - PA || منه : - HD ؛ SA || ٢١ حاشية ٦٩ : - PA || منه : - HD ؛ SA || ٢٢ حاشية ٧٠ : - P || غيب : - D || وجوبه : وحدته H || ٢٣ منه : - H ؛ SA ||

ص ٧٢ ٦ به صور : در صور D || ٩ ان : - P || ١١ الصحيح : الصحيح شعر JS || ١٦ بمجرد : لمجرد D || ٢٢ ايه : اية H || وان : فان H || ٢٣ في الشؤون : - P || ٢٥ العدد : - H || ٢٦ العدد الواحد : الواحد العدد D ||

ص ٧٣ ٢ حيث : حيث D || ٥ ظاهرا : ظاهر H || ٧ اسرارهم : اسرارهم شعر S || ٨ سرور : سرور H || ٩ ادبود : - J || ١٢ هو : - P || ١٣ الوجودية : الوجودية H || ١٤ عليها : - H || ١٦ فالوجود : فالواحد S || ٢٣ واسماء شؤونه : - P || ٢٤ حاشية ٧١ : - SA || بقوله : لقوله J || تعالى : - HP || ٢٥ حاشية ٧٢ : - HSP ||

- ص ۷۴ ۱ هو : - P || ۲ نستزم : يستلزم JH || ۱۳ محصما : مخصما H || ۲۳
 آخر : آخر J || ۲۷ حاشیه ۷۳ : - J ||
 ص ۷۵ ۲ تسمی : یسمی JP ||
 ص ۷۶ ۴ است : است شعر J || ۵ حفظ : علم HPA || ۷ گردد : گردد شعر JSA ||
 ۱۱ قال : قال شعر JSA || ۱۳ به : از HS || ۱۴ مهره : زمره JA || منه : منه سلمه الله H ||
 ۱۹ منه : منه سلمه الله H - A ||
 ص ۷۷ ۲ آن : - S || ۸ سیم : سیوم HP || ۱۲ به دل : و به دل J || ۱۸ عالم : -
 S || ۲۰ صفتی را : صفتی H || ۲۵ منه : منه سلمه الله H ||
 ص ۷۸ ۳ مراتب : - P || ۷ مطالعه : - S || ۱۰ اثر : اثری D || ۱۱ لکن :
 لیکن HA || ۱۷ خود : - S || توحید : - H || ۲۲ آفتاب : آفتاب شعر S ||
 ص ۷۹ ۱ الله : - D || ۳ جلال : جمال S || ۷ بیشتر : بیشتر از D || ۱۲ ابو : ابی
 P || ۱۳ التوحید : - D || ۱۶ به : - H || ۱۷ لمحای بر مثال برقی : بر مثال
 لمعه برقی H || ۱۸ کند : کنند HA || ۱۹ ممکن : - P || ۲۳ هم : - S || ۲۵ حوالت :
 حالت D ||
 ص ۸۰ ۱ یوم : انهم S || ۳ توحید : توحیدی J || ۶ است : است شعر SDPA ||
 ۱۵ عاریة : عاریة ابطالها الواحد HP || ۱۶ التلقن : - S || ۲۴ هذا : هذه J || ۲۵
 سبحانه : سبحانه و تعالی P || ممن : ممن J || ۲۷ منه : منه سلمه الله H ||
 ص ۸۲ ۱۴ منه : منه سلمه الله H || ۱۸ کل ما : کلما J || فهو : فهمی A || منه :
 منه سلمه الله H ||
 ص ۸۳ ۲ جمعها : جمعها P || ۵ ان له : انه A || يستبع : تستبع H || ۹ او : -
 S ؛ D || ۱۰ جمعها : جمعها SP || ۱۶ کلمات : کلمة D || ۲۶ منه : منه سلمه الله H ||
 ۲۷ حاشیه ۸۱ : - DA || منه : منه سلمه الله H ||
 ص ۸۴ ۲ جمیع : - S || ۷ قیل : قیل شعر SDA || ۱۱ جزئیاتها : جزویاتها J ||
 ۱۳ تقتضی : يقتضی A || ۱۶ الی الذات : الی S || ۱۷ الاتضاء الیها : الاتضاء الیهما J ؛ الاتضاء
 الیه SP || ۱۸ للاتضاء : الاتضاء J || ۲۰ احدهما : - S || ۲۱ لکمالها : بکمالها P ||
 ۲۲ لها : - J || منه : منه سلمه الله H || ۲۴ منه : منه سلمه الله H || ۲۵ حاشیه ۸۴ : - H ||
 ص ۸۵ ۶ فی ذاته : فی ذاتها P || ۸ بظهرها : بظهر P || ۱۸ اضی : اضین S || ۲۲
 عمرو : عمرو H || ۲۴ عالم وفاضل : عالم فاضل P || ۲۵ اگر : - D ||
 ص ۸۶ ۷ فيه : - P || ۱۲ - ۱۳ وشاعر ... وفاضل : - P || ۱۳ عالم وفاضل :
 فاضل و عالم S || هربك : - P || ۱۴ کلی : کلی و P || كه : - P || ۱۶ حضرت : -
 J || ۱۷ غیرها : غیرها P || عمرو : عمرو HP || ۲۰ مفتاح : - S || است : - J || منه :

- منه سلمه الله H || ٢١ انما : وانما HP || ٢٢ عمرو : عمر H || ٢٣ عمرو و عمرو : عمر فعمر
 H || ٢٤ الانسان : انسان P || ٢٥ من : - A || منه : منه سلمه الله H ||
- ص ٨٧ ٣ قدير : قادر P || ٧ الجمالية : الكمالية P || ١١ يقرر : تقرر S || ١٢
الاول : الاول سبحانه HA : - P || ١٤ تعلم انت : انت تعلم D || ١٦ يعلم : - P || ١٧
تشتل : تشتل S || ١٩ توهمك : - P || ٢١ تعلم : تعرف P || ٢٢ بكماله :
لكماله SP ||
- ص ٨٨ ١ تلك : - P || ٥ يمكنك : يملك S || ٦ ماهية : ماهيته J || ٧-٨ وهو...
عرض : - P || ١١ آنش : دانش P || ١٢ پس : - S || ١٤ شنوائی : شنوائی داد S ||
١٥ نهاية : نهاية شعر J : نهاية نظم HS : نهاية مثنوی A || ١٨ تو : كه P || وز : از S ||
٢٢ كلبه برد : كلبه خود P ||
- ص ٨٩ ١ تو : - P || ٣ سبحانه : - P || الكامل : - P || ٤ وان : ان S || هو :
- P || ٥ البدن : للبدن S || فيه : - P || ٧ يدبر : مدبر H || ١٠ حقيقة حقيقة : حقيقة P ||
١٣ على ... الانساني : - H || ١٧ مظهرية الانسان : مظهرية D || ١٩ الالقي : - H ||
٢٥ فيضان : فيض P ||
- ص ٩٠ ٣ آرى : آرى شعر SA || ٧ قطب او : قطب JS || ١٧ لانه : كانه D ||
يرتفع : ترتفع J || ١٨ ايضا : - D || منه : منه سلمه الله H || ١٩ امرجها : امزجها H ||
٢٠ يلبس : يلبس J : يلبس D || صحاح : - DS || ٢٢ از : مثنوی از HDS || ٢٥
منه : منه سلمه الله H : - SP ||
- ص ٩١ ٩ آمد : - J || ١١ في : في P || ١٥ فيه : - H || ١٧ الصورة و اما
بحسب : - H || ٢٢ عليه : عليه شعر $JSDA$ || ٢٣ حاشية ٩٠ : - SP || منه : - HD ||
٢٥ فوجهه : فوجه J || ٢٦ كاطلاقه : كاطلاقه P ||
- ص ٩٢ ٣ وجهه : وجهه شعر S || ٥ الاكبر : الكبير H || ٧ گر : شعر گری : مثنوی
گر A || ١١ اين : آن P || ٢٢ از : - P || ٢٣ منه : منه سلمه الله H || ٢٥ ليس : - J ||
٢٦ منه : منه سلمه الله H ||
- ص ٩٣ ١ بالفعل : بالفعل شعر SDA || ٤ متخبا : متخبا D || ٩ اي : اي و P ||
١٥ عليه : عليه وعلى آله D || ١٦ اوجده : اوجد H || ١٧ قلبه : - H || ١٨ منه : منه
سلمه الله H || ١٩ لفظه : لفظ D || ٢٠ - ٢١ كان الله ... اعني و : - J || اعني و : بمعنى
 H || ٢١ انه : - S || منه : منه سلمه الله H || ٢٢ في : - J || ٢٣ عليه : عليه وعلى آله D ||
٢٤ عليه : عليه وعلى آله D || تعالى : - P ||
- ص ٩٤ ٦ عليه : عليه وعلى آله D || النزو : - D || ١٠ الله : الله تعالى و P || ١١
تظهر : يظهر J || ١٣ اهل : - J || ١٥ تظهر : يظهر A || ١٨ - ١٩ وطول ... الجمال :

- S - || ٢٠ عليه : S - || ٢٢ البخاري : - J || منه : منه دام عمره H || ٢٣ الرواية :
 الرواية J || ٢٦ منه : منه دام عمره H ||
 ص ٩٥ ٥ تفصيلا : - HD || ٧ قال : قال شعر JSA || ١٢ الجمع : الجمع شعر
 JSA || ١٥ حاشية ١٠٠ : - P || قوله بلسان الجمع : - S || ١٦ بذاته : - H ||
 متلاشية : - S || ١٨ منها : فيها S || ملما : علما S || ٢٠ وراء : وراء H || ٢١ استر :
 استر SD || ٢٢ الكل : الكمل J || ٢٥ يحكى : تجلى HS || هذا : هذه J || نغنى :
 معنى S || ٢٦ منه : منه باركه الله H ||
 ص ٩٦ ٣ و : - H || ٥ الله : الله P || ٩ نور : - P || مرآت : مراتب H || ١٣
 عينا : عينا P || ١٦ ايضا : - P || ١٧ ايضا : - P || ادراكات : ادراكا H || ١٨ تعلق :
 يتعلق JHA || ٢١ ذرور : ذرر H ؛ ذرور P || ٢٣ نيس : نيس شعر JSDA || ٢٤
 ديدست : ديدست و SDA || ديدآن : ديدن آن S || ٢٧ الداد : الداد A ||
 ص ٩٧ ٢ الامداد : الامداد و S || ٥ ترى : يرى H || ١٢ ماسوى : - S || ١٣
 شيء : - S || ١٥ والارض : - H || ١٦ حضرة : - S || الالهية : - H || ١٧ نظامها :
 نظامها فبدل نظامها P || ١٩ تقوم : يقوم JH || ٢٢ عليه : عليه و على آله D || ٢٥ تقوم :
 يقوم JH || ٢٦ حاشية ١٠١ : - P || تمور : تمور به A || ٢٧ صحاح : - J || منه : -
 HSA ||
 ص ٩٨ ٢ لا : لا S || ٩ تبق : يبق P || ١١ عليه : عليه وعلى آله D || تزال تقول :
 يزال يقول JD || ١٤ لا : لم H || ١٧ صود : صورة S || الحقيقة : الحقيقة J || ٢١
 حاشية ١٠٢ : - P || الله : - H || ٢٣ قدس : قدس الله A || ٢٥ الله : الله تعالى SA ||
 ص ٩٩ ٦ با : به HP || بيرون : برون H || ١٣ جزو جزو HS || ٢٢
 صورة : - S || ٢٥ تقتضى : يقتضى J ||
 ص ١٠٠ ١ النورانية : النورية A || ٧ فظهر : فيظهر JHD ؛ فظهر S || ١٣
 الصور : الصورة J || ١٥ قبول فيض : قبول P || ١٦ او : وى P || ٢٣ بعد : فى H ||
 ص ١٠١ ٢ الية : - H || ١١ عالم : عالم شعر SA || ١٣ ناظمه : ناظمه شعر SA ||
 ١٧ اين : آن P || ٢٠ آمد آخر : آخر آمد P || ٢١ و هو الظاهر : وهو الظاهر H || ٢٢
 فانها : فانها P || ٢٣ حاشية ١٠٣ : - P || ٢٥ منه : - H || ٢٦ حاشية ١٠٥ : - P ||
 چنانکه : چنانچه S || گويد : گويد شعر S ||
 ص ١٠٢ ٣ بمرتبه : بمرتبة H || ٢ تميز : يتميز SA || ٧ مادام له الظهور بها :
 P - || له : - S || ٩ حيث : حديث J || ١٢ روحانيه وجسمانيه : روحانية وجسمانية J ||
 ١٣ انشاء : نشأة J || الانسان : للانسان P || ٢٣ حاشية ١٠٦ : - P || ٢٤ صنف :
 وصف J ||

- ص ۱۰۳ - ۱۰ : P || ۱۱ فرمايد : فرمايد شعر JSA || ۱۵ سبحانه : S ||
 ۱۶ سبحانه : P || بجهت : بجهت SP || ۱۷ بجهت : بجهت P || ۱۸ سبحانه : سبحانه
 تعالى H || ۱۹ رجلا : بشرا P || ۲۱ حاشية ۱۰۷ : P || لو : ولو A || جعلنا : جعلناه
 J || ۲۲ لجدناه : لجدناه D ؛ لجدنا A || ۲۴ فيه : (كذا در همه نسخهها. در تاويلات
 «فيها» آمده است و صحيح تر به نظر مي رسد.) || الانسانية : الانسانية فيه A || ۲۶ تاويلات :
 تاويلات H || الشيخ : للشيخ S ||
 ص ۱۰۴ - ۱ : كذلك : لذلك S || خلفاء : خلفاء D || ۲ الافراد : افراد J || ۷ ادناى :
 ادنى P || بدن : بدن شخصي D || ۹ راست : راست شعر SDA || ۱۳ باشد : P - || ۱۶
 جهتي : جهة S || ۱۹ عين بصيرته : عين بصيرته عين بصيرته J || ۲۰ له : S - || ۲۱
 الالهية : الوهية A || ۲۲ كذلك : لذلك S || أحكم : حكم H ||
 ص ۱۰۵ - ۲ أسفلها : أسفلها P || ۷ هر : H - || ۸ اندازد : بدارد P || ۹ افكند :
 افكند شعر SD || ۱۴ درديار : دردياري D || ۱۶ صورت : ووحدت P || ۱۷ شيء : شيء
 P || ۱۸ مرتبة : مرتبه H || ۲۴ بزرگوارتر : بزرگتر J || ۲۵ بي مقدارتر : بي مقدارتر
 رابعه SD ؛ بي مقدارتر شعر A ||
 ص ۱۰۶ - ۳ حق : هذه حقيقته S || وهذه حقيقته : S - || ۸ عليه و : عليه وعلى
 آله و D || عليه : عليه الصلوة و D || ۹ ساقين : الساقين H || ۱۰ كمثل : كمثل H || ۱۲
 فقد : فقد P || ۲۱ طوره : طوره شعر JSA || ۲۵ ذو : ذي P ||
 ص ۱۰۷ - ۳ باز : بازى A || ۵ اذ : اذا SP || ۱۸ الحق : الحق J || ۲۳ القابلية :
 P - || ۲۵ حاشية ۱۱۰ : P - || تعالى : A - || ۲۶ ويخ : أويخ J ||
 ص ۱۰۸ - ۱ المتعلقة بحضرة : المتعلقة بحضرة J || وهي اليد المعطية : S - || ۳
 منها : منها J || ۶ - ۷ وخلق سبحانه الانسان الكامل : الكامل وخلق P || ۹ القابلية : القابلية
 D || ۱۱ حضرات : حضرت H || ۱۵ منه : منه مدبره H || ۱۶ حاشية ۱۱۱ : P - || مطالعتها :
 مطالعتها H || ۱۸ حاشية ۱۱۲ : P - || ۱۹ الجلال و الجمال : الجمال والجلال J ||
 منه : منه دام فضله H || ۲۰ حاشية ۱۱۳ : P - || ۲۲ شجرة الطبيعة : الشجرة الطبيعية S ||
 ۲۳ الطبيعية : الطبيعة JH || ۲۴ التي : S - || ۲۶ الحق : HA - || الشيخ : H - ||
 ۲۷ منه : منه دام يره H ||
 ص ۱۰۹ - ۴ من : S - || ۵ لادم : لادم عليه السلام P || ۶ اسم : الاسم J || ۹ همه :
 S - || ۱۳ آورده باشد : آورده P || ۱۷ حق : D - || ۱۸ گويد : گويد مرا J || مرا :
 J - || مرا ملامت مكنيد : P - || ۲۰ بدان : P - || ۲۱ او : او را J || نيست : نيست
 شعر SD || ۲۲ حاشية ۱۱۴ : DP - || ؛ : J || حد : J - || نصر : نصر A || ۲۴ حاشية
 ۱۱۵ : P - || يك : مثوى يك S || بد : بود S || اذ ازل : در ازل J || ۲۶ آدم او :

آدم H ؛ آدم و D || غیری : غیر J || ۲۷ سجود : سجودی H || ۲۸ منه : H ||
ص ۱۱۰ ۲ است و : است H ||

ص ۱۱۱ ۵ بالنبی : S || ۷ اعنی : S || افاضة : اضافة H || ۸ وقلبه : S ||
۹ عليه : عليه و علی آله D || نموت : تمت H || ۱۰ فی : P || ۱۵ - ۱۶ مشهور است
که : P || ۱۶ رسول : رسول الله P || عليه : عليه و علی آله D || ۱۸ معنی : معنی S ||
۱۹ حاشیة ۱۱۶ : P || ۲۰ منه : منه دام فضله H ||

ص ۱۱۲ ۶ روحانیت : S || ۸ الشیئة : S || ۹ المفیضة : المفیضة J || ۱۰
الدینیة : اللدنیة S || ۱۳ المتقلة : المتقلبة P || ۱۹ و تعالی : P || ۲۱ شد : بود H ||
۲۲ حاشیة ۱۱۷ : P || ۲۳ منه : منه دام عمره H || ۲۴ حاشیة ۱۱۸ : P || ۲۵ منه :
منه بربره H || ۲۶ حاشیة ۱۱۹ : SP || ۲۷ منه : منه دام فضله H ||

ص ۱۱۳ ۱ بعض : S || ۵ علی اقسام : علی اقسام D || انه : ان J || ۶ يعطی :
يعطى A || لينعم : لينعم A || يظهر : ليظهر S || ۷ خاصة : خاصة A || ۱۰ ثناء : ثناء شعر
 J || ۲۰ الدنیویة : D || و : S || ۲۵ ثانيهما : ثانيها H || ۲۶ قبول : القبول S ||
ص ۱۱۴ ۱ العطايا : العطاء H || ۸ بتجلى : بتجلى S || الهی : الهی P || ۱۰
ولاسم : P || ۱۲ لهذا : بهذا A || ۱۳ وبحسب : بحسب S || ۱۴ فی : من S ||
استعداداتها : استعدادتها S || ۱۶ عطاياي : عطاء H || ۱۸ دویم : دوم SPA || ۱۹ سیم :
سیوم P || بر : از آن H || ۲۴ حاشیة ۱۲۰ : P || مشرعه : مشرعة J || واحدا :
واجدا H || ۲۷ منه : منه دام عمره H ; AA ||

ص ۱۱۵ ۳ العطايا : العطاء A || ۹ قال : قال الله P || ۱۸ رسول : رسول الله P ||
عليه : عليه و علی آله D || ۱۹ صبابات : صبابات S || جان خواص : P || خواص : خواص
 H || ۲۱ دویم : دوم $HSPA$ || ۲۷ کمال : J || عليه : عليه و علی آله D || منه : منه دام
فضله H ||

ص ۱۱۶ ۵ سیم : سیوم P || ۷ بود چه : بوجه P || ۱۰ بعد از آن : آنگاه S ||
۱۶ مراتبها : مراتبه A || ۱۹ سبحانه : سبحانه و تعالی P || ۲۰ فيه : S || ۲۳ استعداداتها :
استعداداتها S || المفیض : D || ۲۷ وبدون : بدون S ||

ص ۱۱۷ ۶ و اسرعها : اسرعها S || ۸ الاشتغال : الاشتغال J || ۱۱ الاشتغال :
الاشتغال J || تضمنها : تضمنها J || ۱۳ عليه : S || ۱۴ شیئته : شیئة J || ۱۶ قبل :
يقبل J || ۱۶ و ص ۱۱۸ س ۱ الوجود ... بها قبل : H || ۱۷ و : A || الشیئین :
الشیئین J ; الشین D || ۱۸ نقول : يقول J || ۱۸-۱۹ فی علم ... الثابت : S || ۱۹
المقرر : المقرر P || ۲۰ هو : هو J ; انما هو H || قوله : قوله تعالی P || ۲۱ وهو :
وهو المذكور وهو P || الموجود : الموجود S || قبل : قالوا SPA || ۲۲ خلقتك من قبل : -

S || ٢٢ فى : فى فى D || ٢٦ شعور : شعوره D || من : - DA || منه : منه دام فضله H ||

ص ١١٨ ٥ قال : قال الله P || ٦ غيبة : غيبة J || ٧ و بالجملة : بالجملة H || ٩ فمن ذلك : فمن ذلك A || قدره : قدر S || ١١ ذو : ذى P || ١٣ همه : هم S || ١٦ المقدس : المقدس شعر S || ١٩ كمالي ديگر : كمال ديگر HP || استعدادات : استعداد A || ٢٠ الاستعدادات : الاستعدادات A || ٢١ نهايى : نهايى شعر SA || ٢٣ وصفى : وصف S : وصف P || ٢٥ الاستعداد الجزئى : استعداد الجزئى A || منه : منه دام فضله H ||

ص ١١٩ ٣ واز : از H || نى : نه HP || ٦ يشملها : يشملها J || ٧ حيثذ : ح JHSPA || السؤال : بالسؤال S || ٨ حيثذ : ح JHSDPA || ١٣ قال : قال شعر SDA || ١٤ فيكم : فيك S || ١٧ خون : - H || ٢٤ اراد : ارد J || قصوص : القصوص J || منه : - D || ٢٥ العبد : العين S || ٢٦ منه : منه بربره H ||

ص ١٢٠ ١ لم : لو J || ٦-٧ ويطلب : - S || ٨ بما : ما H || ١٥ بي حاصل : بي حاصل شعر SD || ١٨ و : و S || ٢١ اخج : احتيج P || التكلف : التكليف H || ٢٢ ان : لان A || ٢٣ همة : تمة A || الممثل : - A || فليس : قلت S || حقيقة : حقيقة H || ٢٥ لكن : ولكن D || حيثذ : - SP : فى A || كما : لما H || ٢٦ الفصوص : الفصوص S || الاخير : الاخر SP || ٢٧ منه : منه بربره H ||

ص ١٢١ ١ قيل : قيل شعر JSD || ٤ امر حضرت : حضرت امر H || ذو : ذى P || ٥ مرادات : مرادات شعر JSA || ١١ سكت : سكت شعر A : سكت رباعية JSD || ١٣ وقفه : وقفه كنم S || ٢٠ بر آورد : بر آورد شعر SDA || ٢٥ بقواه : بقواة J || ازمة : ازمة H ||

ص ١٢٢ ١ لانه : - S || ٢ على : الى H || ٣ عليه : عليه و على آله D || الذين : الذين P || يستأهلون : يتأهلون P || ٤ كالتوى : كالتوى كالتوى D || ٨ كذلك : لذلك S || ١٠ واز : واو J || ١١ نشسته : نشسته شعر JSDA || ١٥ با : به H || ١٨ را : - P || ٢١ شود : شود شعر SDA || ٢٧ يابد : يابد و H ||

ص ١٢٣ ١ نه : و P || ٣ از اين : زين P || ٥ است : - P || ٩ قال : قال شعر SDA || ١٥ مى داند : مى دانند S || مى شناسد : مى شناسند S || ١٦ مفصلا مى داند : مفصلا مى دانند S || ١٧ ليكن : لكن S || در بعضى : در بعضى DP || به بعضى : به بعضى P || ١٨ قبلس سره : - SP || ١٩ قلدر : قدر الله H || نسبة : نسبة A || معلوميته : معلومية JH || ٢٠ ايضا... (تا آخر حاشيه) : الخ P || ٢١ عرف : عرف فى H || حالتذ : حالتذ J || ٢٢ واجديه : واجديه H || ٢٦ تواقه : يواقه J ||

ص ١٢٤ ١ اعطاء : عطاء SP || ٣ مقتضى : مقتضى P || ٧ او : - P || ١١ -

۱۲ خویش... عین : - S || ۱۵ امری : امر P || ۲۰ یمنه : یمنه J || ۲۱ فی ما :
 فما S || ۲۲ خفض : بین الحفض H || ۲۳ قال : وقال H || ۲۴ فمغنیها : - H || ۲۶
 منه : منه دام فضله H ||

ص ۱۲۵ ۳ گوید : گوید شعر SA || ۵ و تعالی : - S || ۶ که : - H ||
 ص ۱۲۶ ۴ المرتبة : مرتبة P || عالم : مرتبة عالم P || ۵ من : عن P || ۷ ذواتهم :
 ذواتهم S || المتعبدة : المقبدة A || من : - S || ۱۲ - ۱۴ ولما ... قال : - SP (در
 نسخه A این جمله در حاشیه اضافه شده است) || ۱۶ استباحه : استباحه H || ۱۸ عمالا
 یقبل التنزیه : عمالا یقبل التنزیه P ||

ص ۱۲۷ ۲ ایضا : ایضا A || ۳ و یقید به : - P || لمة : ثم P || ۴ اله : اله P ||
 ۶ اذ : اذا H || ان : ان لا S || ۹ عنه : - S || عن : وعن J || ۱۴ - ۱۵ وذلك ... یحصره :
 - S || ۱۶ قنضی : یقنضی J || ۱۸ به : - P || ۱۹ محدد : محدود P || ۲۱ است : است
 شعر DP || ۲۵ کردند : کرده S ؛ کرده اند P || دانست : دانسته SP ||

ص ۱۲۸ ۱ عنه : عنه شعر SD || ۲ فان : ان S || ۳ فی : فی S || ۵ فی : - SP ||
 به : - P || ۶ به : - P || ۷ اوستاد : استاد HA ؛ استادی P || ۷ روی : اوروی A ||
 ۸ نهاده ای : نهاده J || دو : - P || ۱۰ مرائی : مرایا P || نمود : نمودن P || ۱۱ سر :
 سره P || افاده : افاده شعر JSA || ۱۲ وگه : گه H || ۱۵ قونبوی : قونوی P || ۱۶ و :
 - P || ۱۷ الاکوان : الالوان P || ۲۰ امثلتها : امثلتها P || ۲۱ بنشأ : منشأ P || ۲۵
 شت : (S) P || ۲۷ حاشیه ۱۲۹ : - SP ||

ص ۱۲۹ ۳ بتنوعه : تنوعه P || ۶ - ۷ و تعالی : - P || ۹ مامور : مورد J || ۱۱
 به : - J || ۱۲ اجمعین : - P || ۱۴ فیما : بما P || ۱۵ تعالی : - P || ۱۶ فزه : -
 P || فشه : وشبه P || فی : فی مثل P || ۱۸ ایمانهم : - S || بسی : - H || لانه : لان
 P || ۱۹ لم : ثم J || ۱۹ - ۲۰ فاعطی ... حقه : - P || ۲۱ اعطاء : اعطاء J || ۲۲
 تشیه و تنزیه : تنزیه و تشیه P || ۲۴ فاذا : واذا J || ۲۵ حیل : خیل J || ۲۶ منه : منهدام
 عمره H ||

ص ۱۳۰ ۲ لئله : بئله P || ۴ مثله : - S || ۵ بالاحری : بالآخری H || الاحق :
 اللاحق J || ۹ حاشیه ۱۳۱ : - P || وجوده : وجوهه A || مثل : مثل مثل A || ۱۰ له مثل
 لکان : - S || مثلا : مثلان A || ۱۲ حاشیه ۱۳۲ : - S ؛ (در نسخه P اشعار این حاشیه در
 صفحه قبل از قسمت اول آن آمده است) || السمع : السمع JP || البصر : البصر J || ۱۳
 کان : کا J || لله (کذا در متن صحیح است) : الله J || حقیقه : - P || تعالی : - P || ۱۴
 - ۱۵ وفی ... سره : - P || ۱۶ صاف و : صافی P || ذو : ذی P || بین ۱۸ و ۱۹ (نسخه
 A دو بیت دیگر از مشوی آورده است) :

قصرها بگذشت وین قرن نویست ماه آن ماه است و آب آن آب نیست
عدل آن عدل است و علم آن علم هم لیک مستبدل شد آن قرن و امم || ۲۰ شد :
گشت *P* || این : - *P* || و : - *H* || ۲۱ بخشش : بخشش *D* || پنج و : پنج *H* || ۲۲ -
۲۵ : - *P* || ۲۲ کج : کژ *D* || ۲۴ بخشد : بخشید *D* || ۲۵ توسازی : بسازی *H* ||
ص ۱۳۱ ۸ الجزیة : الجزویة *JHSDA* || ۹ جزئیة : جزویة *JHSDA* || الجزئی :
الجزوی *JHSDA* || ۱۰ ينطلق : تطلق *P* || ۱۳ جز : کجا *P* || ۱۴ نتواند : تواند *P* || ۱۵
او : او شعر *JSA* || ۱۶ نی (۲ بار) : نه *H* || ۱۷ سره : سره شعر *S* || ۱۸ یراو : بر او شعر
D || ۱۹ خدائی : خدایش *P* || ۲۴ وهم و عقل : عقل و وهم *S* || عقل و : عقل *H* ||
۲۶ گنجشکی : گنجشک *H* || آید : آمد *P* || جبرئیلی : جبرئیل *P* ||
ص ۱۳۲ ۳ اما : اما *P* || ۸ قبل : قبیل *P* || و : و *A* || ۱۲ انزلها : انزله *P* ||
۱۶ بحیلها : بجهلها *P* || ۱۹ الوقوف علیه : الوقوف *H* || ۲۱ نباشد : باید *P* || ۲۳ ذات :
- *S* || خود : حق *D* || ۲۴ الله : الرحمن *P* ||
ص ۱۳۳ ۲ کرد : بود *A* || ۵ تقدیسی : تقدیس *S* || ۷ قاف : کاف *S* || ۹ هر : -
P || ۱۰ حقیقت : حکمت *J* || ۱۲ للعقلاء : - *S* || تقضی : یقضی *JHA* || ۱۵ معرفته :
معرفة *H* || ۱۷ یتعالی : تعالی *P* || ۱۸ تتصل : يتصل *S* || ۱۹ یهبها : یهبها *P* || ما :
بما *P* || ۲۲ او : و *P* || ۲۷ ناخذ : یاخذ *JSDA* || فنقول : فیقول *JA* ||
ص ۱۳۴ ۱ تنصف : ینصف *HP* || ۲ فی عین : عن عین *P* || التقیید : التقیید *SP* ||
۵ هی : - *H* || ۶ فذلك : فذلك *S* || ۸ للحق : الحق *P* || بالعلم : بالمعدومات *P* ||
۱۳ تابه و تافیہ : یاباه و ینافیہ *P* || ۱۷ تعالی : سبحانه تعالی *P* || ۲۱ منه : - *SA* ||
۲۲ ارواحهم : اسرارهم *J* || وحدیت : - *H* || ۲۳ آمده : آمد *H* || وهم : فهم *J* ||
۲۴ به : - *D* || میل : - *D* || می کنند : می کند *P* || ۲۵ قبضه : قبض *P* || اینها و : اینها
JP || ۲۶ این : - *P* || ۲۶-۲۷ او می باید : باید *H* || ۲۷-۲۸ دانست... یل : داشت
و تاویل و تصرف به عقل و وهم در این جمله به یکسو می باید نهاد بلکه *P* || ۲۸ باشد :
باشد ایمان آورند *P* || منه : - *H* ; *P* ||
ص ۱۳۵ ۳ لها : - *S* || ۴ علم : علمی *S* || ۷ یاولها : یؤلها *P* || ۸ وجه : -
J || ۱۰ تنزل : یزل *JHP* || ۱۲ له : - *A* || ۱۷ فهو : وهو *DP* || ۱۸ کلمة : کلمات
P || ۲۰ الاصول : الاحوال *P* || ۲۱ مراد الله : مراد الله *SP* || ۲۳ الامور : لامور *SP* ||
مستروحة : مشروحة *P* || ۲۴ القصة : القضية *P* || ۲۵ وأوائلهم : أوائلهم *J* || فهذا : وهذا
H || ۲۵ - ۲۶ ظهراً و بطناً : بطناً و ظهراً *P* || ۲۶ حدأ : حد *J* || مطلقاً : مطلقاً *J* || او :
- *SA* || او الی سبعین : - *P* ||
ص ۱۳۶ ۱ فهم و مفهوم : مفهوم و فهم *S* || ۳ صورة : - *P* || ۳ - ۴ هویة العالم :

هوية صورة العالم P || ۵ في الجمع : والجمع P || ۱۱ رحمه الله : قدس الله سره A || ۱۴
فهوم : مفهوم P || است : است شعر SA || ۱۷ ومشاهدة او : - D || ۱۸ تفاصيل : تفصيل
 D || سبحانه : - D ||

ص ۱۳۷ ۳ نوح : نوح عليهما السلام PA || ۶ نقص ما : النقص ما H || ۸ تروحنه :
تروحه D || ۱۱ حق : حق است P || ۱۳ اخر : اخره P || ۱۴ قال : وقال P || به : -
 S || ۱۵ تنزهها : تنزيها H || ۱۶ مطلقا : - D || ۱۸ منه : منه باركه الله H ||

ص ۱۳۸ ۳ چنانکه : چنانچه P || ۴ اند : اند شعر $JSDA$ || ۵ و : - P || ۷
متزل : منزل P || ۱۲ چنانکه : چنانچه S || ۱۷ تنزيه : - A || نفسي : نفسي بود HP ||
۱۹ والفرق : الفرق P || ۲۰ عقی و : عقی D || ۲۱ فان ... السلام : - D || ۲۲ فتروحن :
فتروح D || ۲۵ بحظ : بحفظ A || ولدله : ولداه J || ادریس : ادریس عليه السلام PA ||
۲۶ الطیبة و : - P || ۲۷ منه : منه دام بره H ||

ص ۱۳۹ ۱ ساخت : ساخته S || ۲ کرد : کرد و P || ۴ تخصیص : تخصیص کرد
 A || عليه السلام : - J || مناسب : مناسب P || ۵ نفس : - S || ۸ گویند : گویند که J ||
۱۱ رضی الله عنه : رحمه الله P || العلو : - P || ۱۵ المذکور : - HS || ۱۶ انه : - P ||
۱۷ بعث : بعث الله P || ۱۸ السیر : السیران A || نبأ : بقا P || ۱۹ اثنان : اثنان P ||
عليه السلام : - P || ۲۰ بمائة : ثمانمائة P || ۲۱ لملك : ملك A || متوشیح : متوشح A ||
۲۲ حاشیة ۱۴۰ : - PA || ۲۳ منه : منه دام عمره H || ۲۴ قال : وقال P || قدس الله
ارواحهم : قدس سره العزيز P || ۲۵ معنی ای : معنی HP || و جهت : - A || ۲۶ با :
یا SA ||

ص ۱۴۰ ۱ عليه : عليه وعلى آله D || ۳ اله : اله و فی الارض اله S || سبحانه :
- S || ۵ الیه : الیه تعالی HA || قوله : مثل قوله P || ۸ تكون : يكون $JSDA$ || ۱۲
انما هی : - H || ۱۴ جميع : - P || معنی ای : معنی H || ۱۵ هر سحری : سحر P ||
نزولی : نزول HD || ۱۶ مکان : مکانی SPA || ۱۷ که : - J || همچون : همچنانکه SP || ۲۱ بل : بلکه
 JP || تا : که تا P || ۱۹ هوای : - J || ۲۰ همچون : همچنانکه SP || ۲۱ بل : بلکه
 A || منه : منه دام بره H || ۲۲ عليه : عليه وعلى آله D || ينزل : يقول A || ۲۴ منه : منه
بربره H || ۲۵ حاشیة ۱۴۳ : - A ||

ص ۱۴۱ ۱ اما : واما P || علو : العلو H || ۳ سبحانه : سبحانه وتعالی S || ۴ و :
- P || ۶ والسر : فالسر P || ۷ فقدس : فیتقدس P || ۱۰ الکمال : لکمال A || ۱۱ و
اتسام : او ارتسام P || ۱۲ الیه : - S || ۱۴ والناس : الناس S || ۱۷ العلی : العلی للکمال
العلی P || یعنی انه : فانه A || ۲۱ يشبهه : يشبهه ويناسبه S || ۲۳ حقایق : حقایق و S ||
صور علمیه ایست : صوریست علمیه A || ایست : است P || ۲۴ و : و آن A || ۲۵ وجود حق :

وجود حق سبحانه S || دوم : دویم J ||

ص ۱۴۲ ۳ موحدیست : موحد است P || است : است شعر JSPA || ۶ است :
 است A || ۸ دوم : دویم J || ۱۱ قال : قال شعر SPA || ۱۲ و : - H || ۱۶ امتیاز :
 امتیاز شعر JSPA || ۱۷ الرأس : الرأس J || منه : - HA || ۱۸ المطمورة : - S || بطمر :
 يظهر H || فیها : فيه JHSDA || منه : - HSP ; م A || ۱۹ الجمع و : الجمع J ||
 الجمع والتفرقة : التفرقة والجمع P || ۲۲ منه : منه بربره H || ۲۵ الخلق : الخلق S ||
 ۲۶ مرآة الحق : مرآة للحق H ||

ص ۱۴۳ ۵ باشند : باشد P || ۸ چه : که چه P || ۹ واحده : واحد P || است :
 است شعر JSPA || ۱۱ است : هست P || ۱۹ فی الحق : فی فی الحق S || ۲۵ عین و عقل :
 عقل و عین P || ۲۷ منه : منه دام عمره H ||

ص ۱۴۴ ۱ تكون : يكون JA || العالمین : العالمین SP || ۲ يقتضى : تقتضى D ||
 ۴ فیلزم اثبات الاعلویة : - S || ۵ سبحانه : سبحانه P || ۶ سبحانه : سبحانه P || تجل ما :
 تجلی ما S || ۷ قوله : قوله P || ۱۱ السمع والبصر : السمع والبصر J || ۱۲ قوله :
 قوله P || ۱۶ كثيره : كثير A || ۱۷ وتوضیحا : توضیحا P || ۲۲ عینی : عین D || ذاتی :
 ذات D || ۲۴ واز وی : واز وی D || ۲۵ نیست : نیست شعر JSP ||

ص ۱۴۵ ۱ ترا : تو P || ۲ نیوشی : بشنوی P || ۳ اگرچه : چه P || ۸ تماثل :
 یماثل P || تخالف : یخالف P || تنافر : ینافر P || ۹ تباین : یابین P || ۱۲-۱۳ مالا نهاییه
 له : غیرالنهاییه P || ۱۳ درهر : هر J || ۱۴ دیگرست : دیگر است P || ۱۵ می کنند :
 می کند P || ۱۶ سه واحد : سه واحد است P || وهمچنین : همچین P || ۱۷ از : - P ||
 ۱۸ غیرهما : غیرها S || ۱۹ هم : - S || بر : به P || ۲۰ مر : - P || ۲۲ اظهار : - D ||
 ۲۴ ارتباط : ارتباط را P || را : - P || گوئی : گویند D || ۲۶ حق : - P || منه : منه
 بارکه الله H ||

ص ۱۴۶ ۱ باقیست : باقیست شعر JSD || ۴ تافتست : یافتست S || ۵ آمده :
 - P || ۶ متفق : شوبین P || ۷ آمده : - P || ۱۰ - ۱۱ غیرى... آمده : يك پرتواو
 فکنده جهان گشته پرچراغ / يك تخم کشته این همه دربار آمده P ||

ص ۱۴۷ ۳ تقتضى : يقتضى J || ۴ اية : ای DA || ۶ المهیمة : المهیمة P ||
 ۸ حقیة : حقیة P || ۹ فی : - H || ۱۰ جمیع : - S || ۱۲ لله : الله P || ۱۳ والملك :
 - P || الله : الله سبحانه A || ۱۶ فلما : فاذا D || علیه السلام : - P || ۱۸ ماله : - H ||
 ص ۱۴۸ ۱ یهدنی : یهدن P || ۲ القوم : - H || الحائرین : حائرین P || ۶ من :
 - S || ۱۱ در : از H || ۱۴ قال : قال قدس سره PA ; قال شعر JSD || ۱۵ گشته و :
 گشته P || ۱۸ وامق : وامق و H || ۲۰ باطن تو و ظاهر تو : ظاهر تو و باطن تو HP || ۲۱

التهميم : التهميم D || ٢٤ فاستعاده : فاستيعاده J || ٢٥ السلام : P - || فاستعاد : فاستاد
 H || ٢٦ فاعادوا له : فاعادوا P || ٢٧ له : P - || سبحانه و : P - || منه : منه دام
 عمره H ||

ص ١٤٩ ١ تفيد : يفيد J || اصلا : S - || ٢ ان : انا P || ٥ ابراهيم : P - ||
 ٨ دفعه : دفع H || ٩ بقوله : P - || في مقام : قام P || ١٠ عليه : عليه و على آله D ||
 بها : بهما P || ١١ التعلل : الفعل D || ١٢ بها : بهما J || ١٣ يصح : يحصل P || تقضى :
 تقضى P || بان : ان P || ١٥ تظهور وتنفذ : يظهر وينفذ HDP || ١٧ منه : منه دام فضله H ||
 ١٩ عبد : عين D || هي : هو S || ٢١ كان : كانه J || ٢٣ نفلا (كذا در متن صحيح است):
 نفلا J ||

ص ١٥٠ ٢ فناء جهة : فناء جهته S || ٤ تقوى : يقوى JHA || ٥ تقيها : تقيها DA ||
 ٦ المجاورة : المجاورة للنار P || ٧ تشتعل : يشتعل JH || تصير : يصير JD || ١٠ ما :
 عما P || ١٣ فلاني : فلان P || ١٧ فاما : واما P || ٢١ نيست : P - || ٢٣ فاني : فناء
 P || ٢٤ به : P - || ٢٥ نخواهند : J ؛ بخوانند P || خواهند : نخواهند P ||
 ص ١٥١ ١ نخواهند : J || خواهند : بخوانند P || چیزی : چیزی P || ٣ دهد :
 دهند S || ٤ خوانند : خواهند J || از او : S - || ٨ آفتاب : آفتاب شعر $JSDP$ || ١٠
 اثر : اثر شعر JSP || ١٢ لطيفه : P - || ١٣ جسم و روح : روح و جسم S || الكرام : الكرام
 S || ١٤ باشد : باشد شعر SDP || ١٥ و : H - || ٢٠ و تعالى : PA - || ٢٢ سبحانه :
 سبحانه P || ٢٤ سبحانه : سبحانه و تعالى P ||

ص ١٥٢ ٢ التمييز : التميز J || ولم يبلغه : J - || ٣ بكل حد : J - || ٣ -
 ٤ ان شاء الله العزيز : S - || ٩ نتيجتهما : نتيجتها HA || فهو : فهو J || ١٤ ان : ان
 HA || لا دراكك : لا دراكه P || ١٨ عليه : عليه وعلى آله D || ٢٠ عليه : عليه وعلى آله D ||
 ٢١ عليه : عليه وعلى آله D || ٢٢ فهو : هو P || ٢٦ و : H - || ٢٧ الظاهر : ظاهر HP ||
 ص ١٥٣ ١ و در : در S || ٢ الباطن : باطن P || ٣ گردد : است S || ٦ رتب اربع :
 اربع مراتب P || ٩ الثانية : الثاني P || ١٠ الثالثة : الثالث P || ١٣ احكامهما : احكامها
 P || ١٦ منها : فيها P || ٢٤ سبحانه : S - || ٢٥ ذكرنا : ذكرناه P ||

ص ١٥٤ ٢ منها : فيها P || تدرك : تدركه H || ٣ يدرك : تدرك H || تدرك :
 يدرك J || تكون : يكون JH || ٤ آلة : آله P || كل مدرك : كل مدرك A || ٥ الى :
 في P || ٦ كهو : فهو P || وهذا : فهذا P || ٨ فافهم : فافهم PA ||
 ص ١٥٥ ٢ حبيته : حبيته D ؛ حيث P || التنزيهية : القهرية P || ٦ حيثها : حيثها
 P || ٨ نتيجته : نتيجة P || ١٣ منزل : نزل H || ١٤ فيه : فيه التجلي J || ١٥ تم ظهور
 الوجود : ظهور الوجود تم J || الصور : الاصور HD || ١٦ فان... التجلي : P - ||

التجلی : - J || ۱۷ استقر: استقر به P || الحق : - J || من: من حیث P || وجودا : جودا
 S || ۱۸ قط سواه : سواه قط D ||

ص ۱۵۶ ۳ گردانید : کرده اند P || ۲ یکی : - H || ۵ وجه : وجهی D ||
قبولی : قبول D || دیگری : دیگر A || ۱۰ هر : سر P || ۱۱ حاصل : حاصلی P || ۱۳
عنه : - A || ۱۹ قلها : فلها A || ۲۵ چنانکه : چنانچه S ||

ص ۱۵۷ ۲ وبعضی: بعضی H || همچنانکه: همچنان P || ۳ منیات : غیبات D ||
۴ باروح : - S || ۵ روح : روح است P || ۶ باشند : باشد P || ۹ ينزل: تنزل H || ۱۵
متصل به : مصباح P || وکلما : کلما P || ۱۶ کان : کانت H || ۱۹ عالم : العالم A ||
۲۰ کان حقاً : حقاً J || حقاً : مطابقاً P || ۲۴ النبات : للنبات J || ۲۶ منه : منه دام
فضله H ||

ص ۱۵۸ ۴ المصورة: المصرفة S || ۵ نکن : یکن JA || ۸ قسم : - P || ۱۰
خیال : خیال و P || ۱۲ نسبت : - P || ۱۴ ایست : است P || ۱۵ ادراك : و اتفاق P ||
۱۷ چنانکه : چنانچه S || ۱۸ الباب: باب P || ۲۰ فلان : به فلان P || ۲۱ زر: در P ||
۲۲ آن : همان H || همان وصف : همه وصف J || ۲۳ مجاورمکه : درمکه مجاور P ||
بود : بود و A || ۲۴ به بغداد : در بغداد P ||

ص ۱۵۹ ۲ مفرد: مفرد P || ۳ منفی: منفی S || ۴ دوم: دویم JD || ۷ صورتی:
صورت PA || ۸ تفسیر آن : تفسیر آن بود که P || ۹ صورت : صورتی D || ۱۰ لکن :
لیکن S || در آن : - A || ۱۲ نشود : شود D || ۱۳ خیالی : خیال S || یا : و S || ۱۴
پیوندد : پیوندد P || ۱۵ دلالت : دلالات H || عقلا : عقل P || دلیل : دلیلی A || ۱۶
ارواح : روح P || اجساد: اجساد و J || ۱۷ آن درویش : این درویش P || ۱۸ ازجهت
تعطیل آلت : - D || آلت : آن SP || ۱۹ مرتبه : مرتبه A || ۲۰ مجرد : مجرد A || ۲۳
بصر (کذا در متن صحیح است) : بصیرت J || ۲۳-۲۴ بصر... حس : - A || ۲۵ محروم
بود : محروم باشد P || ۲۶ براین : بدین D ||

ص ۱۶۰ ۲ سیم : سیوم HSP || چنان : خیال S || ۵ عالم : علم P || ۶ کسوتی :
کسوت P || ۷ یا : تا P || ۸ را : - H || ۹ گنجی : گنج P || مرتاضی : مرتاض P ||
۱۰ است : شد P || ۱۱ اعتباری : اعتبار H || نکند : نهسد S || ۱۲ اضغاث : اضغاث و
 S || ۱۳ خواطر : خاطر P || ۱۶ الیها : راجع الیها P || جمیعا : - P || ۱۷ سبحانه:
سبحانه و تعالی P || ۱۸ الاعتقاد : الاعتیاد P || ۲۰ بقدر: بعد P || ۲۱ تقوی : بقوی P ||
۲۴ ترجع : یرجع S ||

ص ۱۶۱ ۸ ما : ما P || ۱۰ تنشغها : فیشغها JD || ۱۱ او : و J || یری : تری
|| نخفته : نخله HSP || ۱۳ الناس: العین J || ۱۵ علیه : علیه وعلی آله D || ۱۹

رفائق : دقائق P || ٢١ بينها : بينهما S || ٢٢ يالى : ابالى D || به : - P || ٢٦ عليه :
عليه وعلى آله D ||

ص ١٦٢ ٦ لکنه : ولكن S || ٧ مستأهل : متأهل P || ٨ و : P || ٩ اي : ان H || ١٠
ما : بما P || الله : الله عليه D || ١٢ يعلمه : يعلم P || ٢٠ عالم المثال : العالم المثال
 HSA || المثال : المثالي HA || ٢٢ حبة : حبة SP || ٢٣ حبة : حبة P || ٢٤
الصلوة و : - P || ٢٦ الصلوة و : - P || ٢٧ حبتها : حبتها P ||

ص ١٦٣ ٦ مشاهد : يشاهد P || ١١ بينهما : - S || ١٢ او : و H || ١٤ او :
اذ A || عليه السلام : عليه الصلوة والسلام D ؛ صلى الله عليه وسلم A || ١٥ عليه السلام :
عليه الصلوة والسلام D ؛ صلى الله عليه وسلم A || ١٦ قبل : جانب A || الملامسة : الملاسة
 A || ١٧ عليه السلام : عليه الصلوة والسلام D ؛ صلى الله عليه وسلم A || ايضا : - S || ١٩
معان : معاني JD || غيبية : غيبة J || فأما : وأما SP || ظهور المعاني : ظهوراً لمعاني A ||
الغيبية (كذا در متن صحيح است) : الغيبة A || ٢٠ العينية (كذا در متن صحيح است) : الغيبة
 J || تجليات : كلييات P || والحكيم : الحكيم S || ٢١ انواع : آية P || منه : منه دام
عمره H || ٢٢ الخلة : الحكمة J || هذا : هذه D || ٢٤ المدينة : الدية J ؛ المدينة A ؛
المدينة S || امرها : امره SP || لقطعه : لقطعه A || لكن : ليكن J ||

ص ١٦٤ ١ هو : هي P || ٣ المراد : - J || ٥ سيرته : سيرته P || ٦ مشهد :
يشهد P || ايضاً : ايضاً ايضاً J ؛ - S || ٩ نفسه : - S || لذلك : و لذلك J || ١١
الاسرار : الامور SP ||

ص ١٦٥ ٤ له : لهم S || ٨ الخليل : خليل H || ٩ ذريته : ذريتهما H || فكل :
وكل P || ١٢ عليهم : عليه A || عليهم السلام : - P || ١٣ عليه السلام : - S || العلى :
على P || ١٤ رضى الله عنه : رحمه الله P || ١٥ احديت : - S || ١٦ عليه : عليه
وعلى آله D ||

ص ١٦٦ ٦ فتعذر : فيتعذر P || ١١ لنفسه : بنفسه P || ١٣ لنفسه : بنفسه P ||
١٤ هو : - P || ١٥ يشارك : تشارك P ||

ص ١٦٧ ١ تلزمه : يلزمه JSP || وجوده : جوده S || ٢ ولا يكون ذاته : - S ||
٣ تتبع : يتبع P || ٥ تكون : يكون JA || لأن : لان SA || ٦ لها : - J || تتضمن :
يتضمن JHA || ٧ الفطن : الفطن D || ٩ اجزاء : - S || ١٩ خاص : حاصلة P || ٢٣
هناك : - J || برخواستند : برخاسته اند P || ٢٤ حتى يشد : ليشد A || ٢٥ فيقتله : ويقتله
 J || فلك و فلك و : فلك فلك H || منه : - $JHSDPA$ || ٢٦ حاشية ١٦١ : - P ||
منه : - $JHSDA$ ||

ص ١٦٨ ١ تعين : تعين P || ٢ الشديد : الشديد و D || ٣ داشت : داشتند D ||

همچنانکه : و همچنانکه *J* || ۵ لطیفه : لطیفه *HSP* || ۶ تعین : تعین *P* || ۱۳ امکانه :
 ارکانه *S* || ۱۹ تعلق : - *D* || ۲۱ رحمهم : رحمه *A* ||
 ص ۱۶۹ ۴ کان : - *J* || ۵ و لکنه : لکنه *S* || ۱۵ پس : - *P* || ۲۲ باشد :
 شد *P* || ۲۳ عالم : عوالم *S* || ۲۶ بموجب : بموجب *A* || ۲۷ منه : منه دام بره *H* ||
 ص ۱۷۰ ۲ لاجرم : لاجرم شعر *JSDA* || ۹ آری : آری شعر *JSDA* || ۱۱ آمد :
 آید *S* ||

ص ۱۷۱ ۵ حکمة : کلمه *P* || ۶ بین : بتین *H* || الحکمة : الکلمه *P* || ۷ تحصل :
 يحصل *P* || ۱۸ علیه : علیه وعلی آله *D* || ۱۹ السلام : الصلوة والسلام *D* ||
 ص ۱۷۲ ۱ الطیبة : الطیمة *J* || ۸ تنگی : تنگی *HSP* || تردی : تردد *SP* ||
 ۱۱ ما : فیما *P* || ۱۲ من : من حیث *J* || ۱۲ امر : امرها *P* || ۱۳ المنقاد : المنقاد و *P* ||
 ۲۰ منذر : سذر *A* || ۲۳ الناظم : الناظم رباعیه *JD* ؛ الناظم شعر *SA* || ۲۷ خواستی :
 خواسته *P* ||

ص ۱۷۳ ۱ گفتی : رباعیه گفتی *J* ؛ اخری گفتی *H* ؛ شعر گفتی *A* || و (دوبار) : -
P || ۲ ارادت : ارادات *SD* || ۷ حبشند : ح *JHSDPA* || ۹ حبشند : ح *JHSDA* ||
 ۱۲ یطلبه : یطلب *S* || ۲۴ علیهم : علیه *A* || ۲۶ فهو : هو *D* ||
 ص ۱۷۴ ۱ دوم : دویم *J* || ۴ حق و شکر : و شکر *P* || ۵ نفرموده : نفرموده است
S || ۱۴ بنیه و : بنیه *A* || ۱۵ نموتن : نموتون *H* || ۲۲ کتناها : کتنا *S* ||
 ص ۱۷۵ ۱ کطریقه : کطریق *HS* || ۵ آثار هم : - *J* || ۷ حق رعایتنه : حق
 رعایتنه *A* || عما : بما *P* || ۹ فقدافلح : فقدافلح *A* || ۱۳ المقام : القسم *S* || ۱۶ اجمعین :
 - *P* || حیث : - *S* || ۱۷ اوامره : امره *D* || احکامه : احکام *S* || ۲۱ ای بلاواسطه : -
P || ۲۲ وهو : وهو *A* || ۲۵ نقول : یقول *A* || له : - *S* || ۲۶ الامر بالواسطه قد یخالف :
 والامر بالواسطه قد یخالف *A* ||

ص ۱۷۶ ۴ نگیرد : نگیرد و *S* || مأمود : مأمود به *P* || است : باشد *P* || ۵ دیگر :-
S || ۸ می دان : می دان شعر *SD* || ۱۳ بکن : کن *P* || و : که *S* || ۱۵ استناد فعل :
 فعل *J* || ۱۷ من مطلقاً قبول آن : من قبول آن مطلقاً *D* || ۱۸ به آن : زبان *S* || ۱۹
 عبد : - *J* ||

ص ۱۷۷ ۴ مثالی : - *D* || ۸ هو : - *H* || ۹ حین : - *J* || ۹ - ۱۰ النبی صلی
 الله علیه وسلم : علیه السلام *P* || ۱۰ علیه : علیه وعلی آله *D* || ۱۲ والارض : - *J* || ۱۶
 عنهما : عنه *P* || علیه السلام : صلی الله علیه وسلم *H* ؛ صلی الله علیه وعلی آله وسلم *D* || ۱۷
 صلی الله علیه وسلم : علیه السلام *P* || ۱۸ علیه السلام : صلی الله علیه وسلم *HD* ||
 ص ۱۷۸ ۳ قبل : قبل شعر *SDA* || ۴ تمنک : یمنک *J* || ۶ خورشید : شعر

خورشيد *J* || ٨ عليه: عليه وعلى آله *J* || ٩ ديهم: - *D* || ١١ عليه: عليه وعلى آله *D* || ١٢ لا يدرك: لا تدرك *P* || بها: لها *J* || ١٥ يدرك به: يدرك *H* || واحد: - *D* || ٢٢ عليه السلام: صلى الله عليه وعلى آله وسلم *D* || ٢٥ خلق: المخلق *P* || فان التقدير: - *J* || ٢٦ منه: منه دام عمره *H*: *P* ||

ص ١٢٩ ٣ نقل: يعقل *D* || ٢ مقابلته: مقابلته *D* || ٥ صفته: صفة *JSD* || ١٠ بما يوصف: - *P* || به ذلك: - *S* || ١١ يسمى: سمي *JP* || ١٢ اى: ان *A* || ١٥ تكشف: يكشف *A* || ١٦ بها: به *S* || ١٨ المتغيرة: المتغيرة *D* || ٢٢ قد: قد *P* ||
ص ١٨٠ ٢ يتميز: تميز *P* || ٣ انما قلنا: اما *P* || فان الشخص الواحد: فان الشخص الواحد *A* || ٧ وصورة الاذان واحدة: وصورة الاذان واحدة *P* || ٨ و شخص آخر: وشخص آخر *A* || ٩ يؤذن فيدعو الى الله على بصيرة و شخص آخر: يؤذن فيدعو الى الله على بصيرة وشخص آخر *A* || ١٠ يؤذن فيدعو الى الضلالة: يؤذن فيدعو الى الضلالة *A* || ١٣ الصور: الصورة *S* || ١٤ عليه: عليه وعلى آله *D* || ١٦ الصور: الصورة *S* || ٢٥ عنه: عنه شعر *JSD* ||
ص ١٨١ ٢ القاشى: الكاشى *S*: القاشى *P* || الله: الله شعر *JD*: الله تعالى نظم *S* || ٣ و (دوبار): - *P* || طوفان: طوفان شعر *A* || ٢ جبال: خيال *P* || ٦ خمسة: (كذا درهمه نسخها) || ٧ لازم: ملازم *P* || ٩ ندادرد: ندادرد *J*: ندادرد مصراع *HD* || ١١ دويم: دوم *SPA* || سيم: سيوم *P* || ١٢ حضرت: - *S* || ٢٣ معنى: معنى *JDA* || ٢٤ آن: آن شعر *JSDA* || ٢٥ وهم أو: وهم واو *J* ||

ص ١٨٢ ٢ دونى: دوى *P* || ٣ دگرگون: دگرگونه *S* || ٤ آفتابى: آفتاب *DP* ||
ص ١٨٣ ٧ احد: (كذا درهمه نسخها و در فكوك) || ١١ دويمش: دومش *PA* ||
است: - *S* || ١٤ احديّة: احد *H*: الاحديّة *A* || ١٥ تسمى: يسمى *A* || ١٨ ثبت: يثبت *P* || ١٩ حيثية: حيثية *A* ||

ص ١٨٤ ١ سيمش: سيومش *SP*: سومش *DA* || كه: - *P* || ٢ است و: و *S* || ٤ مستقيم: مستقيم *JHD*: مستقيم مصر *S* || ٦ احديّة: احد *J* || ٧ كه: - *H* || ٨ مربوبات: - *S* || ١٠ يسلكها: يسلكه *D* || ١١ الحق: الله *D* || ١٣ وانه وانه وانه *D* || ١٤ اخباره: اخباره *J* || التعدادات: التعدادات *H* || ١٥ المتأثرة و: المتأثرة *D* || ١٦ لسواه: لسواه *H* || ١٧ الاخذ: الاخذ *H* || ١٨ منه: منه مدظله *H* || ١٩ الخلايق: الخلايق *H* || ٢٣ اسم عبداً: اسم *P* || ٢٥ پس: - *P* ||

ص ١٨٥ ٢ لا: - *H* || ٦ او: واما *D* || ٧ عليه: عليه وعلى آله *D* || ١٠ الطرق: الطريق *H* || باعتبار: بمعنى *D* || موصلة: موصلة موصلة *D* || ١١ يرتفع: يرتفع *D* || ١٢ مصاحبه: مصاحبه *P* || ١٥ تعالى: - *P* || ٢٣ ومحيط ياطن كل شيء: - *S* || تم... يتم: (كذا درهمه نسخها) || ٢٤ حاشية ١٦٧: - *S* || ٢٤- ص ١٨٧ س ١٨: بـ

- P || ۲۶ عليه : عليه وعلى آله D || ۲۷ الله : الله تعالى J ||
 ص ۱۸۶ و ۲ : - J || ۶ المقربين : والمقربين H || الاحكام : لاحكام D || ۷
 بالتكليف : بالتكلف A || ۱۰ اخرى عنهم : - D || ۱۲ متساو : متساوي H || الاخر :
 الاخرى J || ۱۵ فنقول : فيقول J || تعالى : - HA || ۱۹ واحدة : واحد J || ۲۱ فيه :
 - D || ۲۴ بكل : بكلی J || ۲۵ بينهما : بينها A || ۲۷ طرق : طرف H : طريق A ||
 ص ۱۸۷ ۳ خاصة : خاصة P || ۴ فذلك : فذلك D || ۸ الله : الله P || ۹ قل :
 - P || ۱۰ انا : و P || ۱۶ الشريفة : الشريف A || ۱۷ الذاتى : - J || ۲۰ وان
 وصل اليه احد لا يكون : - H || ۲۱ واصل : فاضل P || ۲۲ عليه : عليه وعلى آله D || ۲۴
 ونحن : نحن J || ۲۵ فلو : ولو H || يكن : يكن غيره J || صلى الله عليه وسلم : - P ||
 ۲۶ منه : منه مد ظله H ||
 ص ۱۸۸ ۵ منقسماً : منقسماً P || ۱۸ چنانچه : چنانکه S || ۲۰ بعضی (دوبار) :
 بعض P || ۲۱ ضلالي : ضلال P || ۲۲ عارض : عارضی بود P || گشته بود : را P ||
 ۲۵ ضلال عارض : ضلال عارضی P ||
 ص ۱۸۹ ۱ پس هم : پس P || عارض (دوبار) : عارضی P || ۲ باشند : باشد
 S || المرض : المرضی P || ۸ ذوات : ذات P || ۱۳ الاخير : الاخر P || ۲۴ تخاصم :
 يخاصم P || ۲۶ حاشية ۱۶۹ : - H || الاجاب : - P ||
 ص ۱۹۰ ۲ بشوند : - S || ۹ بگذرد : بگذرد H || ۱۰ خنذر : خنذر A ||
 احساسی : احساس P || ۱۲ حال : حالت H || ۱۳ رایحه ای : رایحه H || ۱۵ فایحه ای :
 فایحه H || ۱۶ تغذیه : تغذیه A || ۱۷ عليه : عليه وعلى آله D || ۲۱ تعالى : - P ||
 در : بر H || ۲۲ با : به P || بعضی : بعض P || ۲۶ الله : الله تعالى S ||
 ص ۱۹۱ ۲ نوعین : - P || ۴ أوحاجة : وحاجة D || لسابقة : سابقة P || ۸ الله :
 الله سبحانه A || ۱۰ تتوقف : يتوقف JHA || ۲۳ بقوله : - P || ۲۷ منه : منه مد ظله H ||
 ص ۱۹۲ ۳ واقعاه : - D || ۶ تعالى : سبحانه S || ۷ فيه : فيه A || ۹ - ۱۰
 اليه فانه... النقائص : - J || ۱۱ السلام : الصلوة والسلام D || ۱۲ السلام : الصلوة والسلام
 D || ليس : - J || ۱۳ وقاية فيه : وقاية فيه A || ۱۴ - ۱۵ فانه... السحامد : - D ||
 ۲۰ را سبحانه : سبحانه را S || ۲۳ خلاصی : خلاص HP || ۲۴ الاتقاء : الوقاية D || وقته :
 وقته HSA || ۲۵ منه : منه بربره H || ۲۶ حاشية ۱۷۲ : - S || وقاية : الوقاية P ||
 خذوا : خذوا H || ۲۷ منه : منه مد ظله H ||
 ص ۱۹۳ ۳ سبحانه : سبحانه وتعالى JP || ۴ وتعالى : - D || ۵ يمكن : مسكن
 P || بوادی : وادی P || ۶ کند : - D || موسوم : موهوم H || گردد : گردد شمر JSA ||
 ۷ حق : خود D || ۹ گفتش : گفت H || و : - P || ۱۰ و : - H || ۱۲ لوزینه :

- نوزینه P || ۱۵ افعال: و P || شده: - P || ۱۶ مستر: مستر شعر $JSDP$ || ۱۹ تن: رباعیه تن J ؛ شعر تن SP || ۲۳ گم: مشوی گم JA ؛ شعر گم P || ۲۴ شدم: شدن P || ص ۱۹۴ ۳ منه: - P || ۴ کلمه: - D || ۷ الاسم: اسم P || ۸ و هو: فهو H || ۱۲ البدء: البدء S || ۱۶ حاشیه ۱۷۳: - J || نسخ: النسخ H || ۱۸ انه: ان الله P || ۲۰ للادب: الادب A || قصداً للموافقة: قصد الموافقة A ||
- ص ۱۹۵ ۲ به يتحقق: يتحقق به D || ۳ تشتمل: يشمل A || ۸ تستلزم: يستلزم JA || ۹ حاشیه ۱۷۵: - P || ۱۲ بعض: البعض P || ۱۳ حيثئذ: ح $JHSDPA$ || منه: منه مدظله H || ۱۴ رضى الله عنه: - P || ۱۵ يصح: تصح P || ۱۶ واحدين: الواحدین SA || ۱۷ من: فمن JH || الاثني: الاثنيين P || ۱۷-۱۸ و هو... الثلاثة (در S تکرار شد) || ۱۸ الثلاثة: ثلاثة PA ؛ ثلاثیه H || ۱۹ و: او J || ۲۰ المخصوصة: المخصوصة J || ۲۲ منه: منه بربره H || ۲۴ امور: - P || هو: - P ||
- ص ۱۹۶ ۸ تكونه: تكونه P || ۱۲ الثلاثية: الثلاثة P || ۱۳ شبيته: شبيته JP || ۱۵ التكون: التكوين HD || ۲۰ المفرد: المفرد P || ۲۱ يتكرر: يتكرر P || فى المعنى: - P || ۲۵ منه: منه بربره H || ۲۷ منه: منه مدظله H ||
- ص ۱۹۷ ۳ العالم: العلم J ||
- ص ۱۹۸ ۴ التشعب: التشعب P || ۶ وشعباً: - H || و بالجملة: فبالجملة S || ۸ الخلقه: الخلقية H || ۱۵ جمع: جميع SP || هذه: هذا S || ۱۶ تتوزع: يتوزع $JSDPA$ || ۱۷ يأتي: يأتيه S ||
- ص ۱۹۹ ۱ قيل: قيل شعر JSA || ۶ شد (دوبار): باشد P || ۸ به الله: - S || ۹ است: است شعر JA ؛ است نظم S || ۱۵ عليه: عليه وعلى آله D || وسعه: وسعه D || ۱۶ مرتبنا: مرتبناً A || ۱۸ قلبى: قلبه D || ۱۹ تسعه: تسعة J || ۲۰ تفصيله: تفصيلية P || ۲۱ يسع: تسع SDA || نفسه: نفساً H || ۲۴ سبحانه و: - A || ۲۵ مطلقاً: - S || ۲۶ و هم مرحوم: هم مرحوم H ||
- ص ۲۰۰ ۱ او: - P ؛ او JSD ؛ او مصراع H || ۴-۵ عالم همه... از وی نمود: - D || ۷ كثر: كثر شعر J || ۱۳ مواجه: يواجه P || ۱۴ جهته: جهة J || ۱۹ تليها: يليها P || ۲۲ كنيينا: كنيينا محمد P || عليه: عليه وعلى آله D || ۲۳ و مرتبة: - S ||
- ص ۲۰۱ ۲ الحديث: - S || ۷ على نوعين (كذا در همه نسخهها؛ اما در فوكوك و در ۳/۲۸، جائي كه جامي همين عبارت را آورده است، «على نحوين» آمده است، و از فرينه ص ۱۴ پائين نیز می توان نتیجه گرفت كه «على نحوين» صحيح تر است) || ۱۰-۱۱ فعله سبحانه... كل متعل: - D || ۱۰ سبحانه: سبحانه بذاته P || ۱۶ يشمل:

يشتمل D || ۱۹ حيث: H || ۲۱ الكامنة: الكاملة D || ۲۵ احكامهما: احكامها J ||
ص ۲۰۲ ۳ المنشبة: المتشعبة S || ۴ عليه: عليه وعلى آله D || ۱۵ منه: S - ||
۱۷ المطلق: S - || ۱۹ و خصوص ... استعداداتهم: A - || ۲۰ تكون: يكون JHA ||
۲۲ يحصل: تحصل H || ۲۳ حاشية ۱۸۰: P - || اي جان: جانا A || ۲۴ آينه: آينه
 JHD || ۲۵ آينه: آينه DA || ۲۶ آينه: آينه D || كمال: جمال D || ۲۷ منه: S - ||
|| HS

ص ۲۰۳ ۲ الجزئية: الجزوية $JHSDA$ || ۴ خصومه: خصوصية P || السراح:
انشرح P || ۶ حضرة: S - || ۸ فيقبل: فيقبل H || بمرائيه و مجاليه: بمرائيه و محالته
 P || ۱۱ اعتقادات است: استعدادات است D || واعتقادات: S - || ۱۲ و استعدادات جزئية
وجوديه: P - || ۱۶ جزئية: جزويه H || درجاتها: درجاتها بعضى S || ۱۷ جزويات:
جزئيات P || ۲۰ ديگر: ديگرى P || ۲۵ اطلاق کرده باشد اورا: اورا اطلاق کرده باشد
 D || ۲۶ تقيد: تقيد H ||

ص ۲۰۴ ۱ او نکند: نکند P || ۳ و: S - || واقف: D - || کند: کند شعر J || ۶
تنوير: تقرير P || ۹ كما يتقلب: كما تنقلب J || ۱۰ القلب: H - || القلوب D || ۱۱ أى
القرآن: D - || أى فى القرآن P || ۱۵ و قلبه: فى قلبه S || ۱۶ عليه: عليه الصلوة و D || ۱۷
فافهم: فافهم ذلك P ; فافهم A || ۱۸ حاشية ۱۸۱: HP - || ۱۹ هو: تو J || ۲۰ منه:
 S - || ۲۱ حاشية ۱۸۲: P - || ۲۲ عشق: عشقت S ; عقل A || ۲۵ منه: HSD ||
ص ۲۰۵ ۳ و قلبه: P - || ۸ تنافى: يتنافى JH || هذا: P - || ۱۰ التقيدى: S - ||

P || ۱۳ ابدأ: P - || ۱۵ حاشية ۱۸۳: P - || ۱۷ منه: HS - ||
ص ۲۰۶ ۱۰ لوط: لوط عليه السلام S || ۱۱ لى: S - || ۱۳ ما: D - || ۱۵
منه: H - || ۱۶ حاشية ۱۸۵: P - || ۱۷ منى: S - ||

ص ۲۰۷ ۲ الاحتلام: الاحتلام H || ۴ و شية: و شية H || حالكم: اجالكم S ||
۵ ارباب: ارباب A || ۷ بحسب مفهومها: بحسب مفهومها P || أى: A - || الى: H - ||
الى مفهومها: الى مفهومها P || ۸ ارباب: ارباب A || تقتضى: يقتضى JA || ۱۲ ترده:
ترده H || الذى: S - || ۱۳ تلحقه: يلحقه $JHPA$ || فيرجع: فيرجعه P || ۱۸ الى: S - ||
 S || ۱۹ از: S - || ۲۰ ضعف: ضعف J || ۲۲ اوست: اوست شعر $JSPA$ || ۲۴ و
غير مخلقة: D - || ۲۵ أوتامة: أى تامة D || منه: منه مدظله H ||

ص ۲۰۸ ۳ کند: کند شعر $JSDA$; کند رباعيه P || ۷ كه: J - || ۸ و با: با
 S || ۱۲ جميعت: P - || ۱۳ جبلى: جبلى شعر $JSDA$ || ۱۸ دوم: دويم HD || ۲۰
وجود: و وجود P || ۲۲ الكامل العارف: العارف الكامل S || ۲۴ يقتضى: يقتضى H ||
ص ۲۰۹ ۱ العبدانية: العبدية S || ۳ و ظهوره: فظهوره H || ۶ التسخير: التسخر

P || ۷ التدبير : التدبير شعر $JSDP$ || ۸ بگو: $S-$ || ۱۰ برونثار: نثار او P || ۱۲ کار: شعر کار JA || ۱۳ من نظری: من نظرم P || ۱۴ ولذلك: فلذلك D || ۱۶ ألتجىء: التجاء $JHSDA$ || ۱۹ مشيراً: يشير D || ۲۳ اياه: $P-$ || ۲۴ الضعف: لضعف P || ۲۵ حاشية ۱۸۶: $SP-$ (در H این حاشیه در برگ بعد تکرار شده است) || ۲۷ منه: JHD ||

ص ۲۱۰ ۱ بحسب الباطن: بحسب الباطن P || هو الحق سبحانه مدبره: هو الحق

سبحانه مدبره A || ۲ مریه: مریه A || ۹ الموفق: الموفق و هو المعین P ||

ص ۳۱۱ ۵ قمتضی: يقتمضی JA || ۱۲ تنغیر: يتغیر J || قبل: يقبل JH || الجعل:

الحول P || ۱۹ فكان: وكان P || عزیز: عزیز A ||

ص ۲۱۲ ۲ فآظهر: ناظهره S || صور: صورة S || ۴ العزیرية: العزیرية A || ۱۰

به: به HSD || ۱۱ استعداداتها: استعداداتها H || ۱۶ عزیز: عزیز A || ۱۷ التحليل: التحلل

P || ۱۹ لعود: $P-$ || ۲۰ آخر: آخر A || ۲۱ منه: منه مدظله H || ۲۲ حاشية

۱۸۸: $JP-$ || ۲۳ منه: منه مدظله H || ۲۵ مطابقين: مطابقين J || ۲۶ هبأة: هبأة A ||

۲۷ منه: منه مدظله H ||

ص ۳۱۳ ۲ يجعلهم: يجعله D || ۴ العينية: العينية S || ۷ سبحانه: تعالی P || ۸

الافاضة: الأضافة H || ۱۰ اعلم: واعلم P || ۱۱ وكل نبي ولى: وكل نبي ولى A || ۱۲

الرحمن: الله P || ۱۸ بقوله: بقوله شعر PA || ۲۳ فيليست: فيل است P || فاعل:

فاعل است D ||

ص ۳۱۴ ۵ را: $H-$ || فانی: $D-$ || يابد: يابد مصراع H ; يابد ع S ; يابد

مصراع P || ۸ و: $J-$ || ۱۰ بعضی از: بعضی SP || ۱۴ اليك: $S-$ ||

ص ۳۱۵ ۵ لا: الا P || جعل: جعلك H || ۱۰ لختم: بختم S || ۱۱ رحمانی:

الرحمانی H || ۱۳ آثارها: مآثرها S || ۱۴ ولكن ... الشيء: ولكن ... الشيء P || و

سرت: سرت D || ۱۷ ذا: اذا A ||

ص ۳۱۶ ۷ خاص: $S-$ || ۹ به اعتدال باشد: باشد به اعتدال P || ۱۰ اكثرش:

اكثر P || ۱۵ التقيد: التقيد P || ۱۶ فيه أو: أو D || ۱۷ ثرى: ثرى A || ان: $P-$ ||

۲۳ سبه: سبب A || استعداد المزاج: استعداد المزاج A || ۲۴ نسب: نسب P || ۲۵

اليعار: اليعاء P || ۲۶ حاشية ۱۹۰: $A-$ || بضم: الرغاء بضم P || المعجمة: معجمة

H || منه: $HDP-$ ||

ص ۳۱۷ ۳ مرتبه ای: مرتبه H || ۷ فمر: $S-$ || ۱۲ حاشية ۱۹۱: $A-$ || بضم:

الثواج بضم P || المثلثة: المثلثة والجيم H || منه: $P-$ || ۱۳ بضم: اليعار بضم HA ;

اليعاء بضم P || منه: $DP-$ || ۱۴ مؤيد: المؤيد H || ۱۵ جبرئيل: جبرئيل عليه السلام J ||

یختص : یحفظ P || ۱۶ علم : علیه J || کلام : کلام H || ۱۷ المستوفز : المستوفیر
 H : المستوفزة P || فلك : الفلك A || الذی : P || ۱۸ المثل : المثل A || وفي هذا الفلك
مقام جبرئیل : P || مقام : S || ۱۹ یجاوزه : یتجاوزه P || منه : منه مد ظله H ||
ص ۲۱۸ ۳ حکمهما : حکمها DP || ۹ تغوص : یغوص $HSPA$ || له فيه : فيه P ||
۱۰ هذا من : هذا P || ۱۱ طبائهما : طبائهما H || ۱۴ له : P || يشاء : تشاء A || ۱۸
بلقیس : بلقیس D || علیه السلام : D ||
ص ۲۱۹ ۱ مجانسة : مجانسته A || ۲ فی : فی A || القاه : القاه H || ۳ کتاب :
کتاب D || ۴ انه : انه HA || ای : S || من سليمان : من سليمان HA || ۵ وانه : وانه
 A || ۵-۶ بسم الله ... مسلمین : بسم الله ... مسلمین HA || ۱۰ علی اسمه : اسمه J || ۱۱
مهابته : مهابته J || ۱۶ مضمون آتش : مضمونش P || ۱۸ آورد و : آورد H || ۲۱
عادات : عادات شعر JD ; عادت شعر S ; عادات مشوی P || ۲۵ علیه : علیه وعلى آله ||
۲۶ کرد : گرفت PA || ۲۷ آورد : آورد شعر SA ||
ص ۲۴۰ ۲-۷ وماظهر آصف ... الاقتدار : وماظهر آصف ... الاقتدار A || ۲
ظهور : اظهر D || ۵ الذی : الذین P || ۶ وملکه : J || اذا : اذا H || ۱۰ التصرف :-
 P || ۱۱ بخلع : لخلع J || ۱۶ مکانه : مکان H || ۱۹ شد : شده H ||
ص ۲۴۱ ۸ تزال تجدد : يزال يتجدد $HSDA$ || ۲۰ صور : صور H || ۲۱
خواهد : خواهد که H || ۲۴ موجها : موجهای H || ۲۵ و : A || ۲۷ منه : منه مد ظله H ||
ص ۲۴۲ ۱ اعلى : D || ۵ يغلب : تغلب D || ۱۰ تقوم : يقوم J || ۱۴ در آن
واحد پس : P || ۱۸ شده : P || ۱۹ علیه السلام : P || بود : بود شعر JA ; بود
رباعیه S || ۲۱ شد زنده : شد پرنده P ||
ص ۲۴۳ ۲ فقيه : فقيه DPA || ۳ عالمة : عالمة J || بتجدید الخلق : بتجدید
الخلق A || ۵ متغایرين : المتغایرين H || ۷ الحقیقة : العین P || ۹-۱۰ ماء فکتفت ...
كما أن العرش : D || ۹ ساقیها : ساقها P || وما : ولما H || ۲۰ أمکذا : هكذا P ||
۲۳ قدومها : قدوم بلقیس P || له : لها P || ۲۵ فيه : له P || منه : منه بربره H ||
ص ۲۴۴ ۱ کله : کله P || متغیر : متغیراً H || ۴ التغيرات : التغيرات P || ۱۰
مکرر : مکرر P || تجل : تجلی S || يعطی : تعطی H || ۱۳ التجدد : لتجدد S || ۲۰
تجل : تجلی S || ۲۲ منه : H || ۲۵ نعمك : نعمتك SP || منه : منه مد ظله H ||
ص ۲۴۵ ۱ وروده : وجوده P || ۲ یسوهم : تسوهم S || التقييد : التقييد S || ۱۸
راهنمایی : راهنمای D || مخلوقات : به مخلوقات P || شده : شد D || ۲۴ ذره ای : ذره
 JHS || از : ازذرات S || ۲۳ وجودی : وجود D || ۲۶ يك : نك J ||
ص ۲۴۶ ۱ که : که شعر JHS || ۵ وانچه : وانکه S || ۶ آنکه : شعر آنکه A ||

۸ و چون : چون H || ۱۱ نا بريك وتيره : تاريك وتيره SD || بدو : بدء JDA || ۱۳
 ايجادی : ايجاد P || فلحظه : به لحظه P || ۱۶ بعضی : بعض P || نمايشش : نمايش S ||
 ۱۷ يك : - S || ۱۸ به غلط نینداخت : درغلط نباید انداخت P || نینداخت : نینداخت
 شعر SA || ۲۳ تعالی : سبحانه S || ۲۵ منقطع نیست : منقطع نمی شود S || ۲۶ من خلق : -
 S || منه : منه مدظله H ||

ص ۲۲۷ ۴ دو آن : روان P || ۵ وانکه : وانچه H || هست : هست و HS || ۶
 ایست (دوبار) : است P || بر : سر D || ۱۳ تری : یری HP || ۱۴ علیه : علیه و علی آله
 D || ۱۶ علیه : علیه و علی آله D || ۱۷ الظفر علیه : الظفر HS || الله علیه : الله علیه و علی
 آله D || ۲۱ می : من S || ۲۲ مدینه : مدینه به او بازی کنند P || ۲۳ سلیمان را :
 سلیمان را علیه السلام J || ۲۶ علیه : علیه و علی آله D || ۲۷ حاشیه ۱۹۹ : - PA ||

ص ۲۲۸ ۱ گردانید : گردانید و S || دریافتیم : دریافتم H || ۴ او : - S || ۵
 مثنوی ولد رحمه الله : پس P || ۸ رنجوری : رنجور S || دوائی : دوائی $JHDA$ || ۹ قدر :
 قدری P || ۱۳ ایشان : انسان S ; - D || ۱۴ که حق : که J || بعضی : بعض P || ۱۵
 بعضی : بعض P || باشد : باشد شعر JS ؛ باشد مثنوی P || ۱۶ یکی دو : يك و دو P ||
 افراشت : برداشت H || ۲۰ گر : که S || ۲۱ و : - HP || خاست : خواست J || ۲۲ و
 او : او H || ۲۳ شود : بود H || ۲۴ سبحانه : سبحانه و تعالی P || ۲۵ الی : ای JDA ||
 علیه : علیه و علی آله D || ۲۶ ما قام : فاقام J || منه : منه مدظله H ||

ص ۲۲۹ ۱ آب : - H || ۳ تسخیر : فتسخیر P || فضل (باشدید) : فضل (بدون
 تشدید) DP || ۷ من : هومن S || ۱۲ تفعل : ینفعل H || لهم : لهم J || ۲۱ اختصاصاً :
 اختصاً H || ۲۶ علیها : - H ||

ص ۲۳۰ ۳ فیماطلب : - P || ۴ عن : من P ||

ص ۲۳۱ ۶ انا : وانا H || ۸ الحکمة : الحکم P || ۱۲ فالأ : قال A || ۱۹ حاشیه
 ۲۰۱ : - SA || الاتمیة : الاتنییة P || ۲۰ منه : منه مدظله H ||

ص ۲۳۲ ۳ التسخیر : - P || ۴ لا : - H || اعظم : اعظم P || ۷ التحجیر : التحجر
 P || ۱۲ نكونان : یكونان JHD || الالهی : - D || ۱۳ ثواباً عن : ثواباً من S || نكونان :
 یكون H || ۱۴ تحصلان : یحصلان JHA || ۱۵ النظر الفکری : النظر والفکر P || ۱۶
 تحصلان : یحصلان $JHDA$ || ۱۸ تکامل : یكامل J || ۲۰ حاشیه ۲۰۲ : - P || ۲۱ علیه :
 علیه و علی آله D || ۲۳ علیه : علیه و علی آله D || ۲۴ ولانی : ولانی J ||

ص ۲۳۳ ۲ یدعوهم : تدعوهم J || ۶ علیه : علیه و علی آله D || ثابتة : - J ; ثابتة
 و H || ۷ علیه : علیه و علی آله D || ۹ الاختصاص : الاخلاص J || ۱۱ تشریح لافی : تشریح لا
 H || حق غیرهم : غیرهم D || ۱۲ تفعل : یعقل H || ۱۳ وقفتم : واقفهم S || الله : - D ||

١٤ غيره : غيرها A || ٢١ مع : - A || لهذا : بهذا H || ٢٣ باكتساب : باللسان J || في :
في كتاب D || ٢٤ منه : منه مدظله H ||

ص ٢٣٤ ٢ منهم : - P || شكوراً : شكوراً P || ٩ بعضى : بعض P || ١١ معرفة :
ومعرفة P || ١٤ عليه : عليه وعلى آله D || ١٦ أكثر : - P || يترتب : ترتب D ؛ ترتب
 P || عليهما : عليها P || ٢١ فيه : به S || يقابلها : يقابلهما H ||

ص ٢٣٥ ٢ على الاسلاف : على على الاسلاف H || ٣ المعاوضة : المعارضة P || ٦
الذى : - P || كلف : كلفه P || ١٠ عليه : عليه وعلى آله D || ١١ اقصر : اقصره P || ١٢ حاشية
٢٠٣ : - P || عليه : عليه وعلى آله D || ١٣ يكون : تكون J || ١٤ منه : منه مدظله H ||
١٥ حاشية ٢٠٤ : - P || ١٦ فانما : فان J || ١٧ قد قررنا : قررنا J ؛ قد قدرنا HD ||
عليه : عليه وعلى آله D || ١٩ لك الله (كذا در متن صحيح است) : لك J || ٢٠ فكما :
وكما J ||

ص ٢٣٦ ١ عليه : عليه وعلى آله D || ٢ و قوله : وقوله HPA ؛ قوله S || ٥ - ٦ و
الشكور المتبرع ... الشكور المكلف (در A تكرر شد) || من (٢ بار) : عن P || ٨
شخصى : شخص P || ١٠ حكم : - P || ٢١ عليه : عليه وعلى آله D || ٢٤ منه : منه مدظله H ||
ص ٢٣٧ ١ عليه السلام : - P || ٢ والامامة : والامامة A || ٧ وغيره : وغيره A ||
ليس كذلك : ليس كذلك A || ١٠ ذكرها : ذكرها D || ١٣ ولم يقل ... خليفة (در J تكرر
شد) || ١٤ عين : نوعين J || الله : الله ته P || ٢٢ آدم : الادم D || محااجة : محااجة P ||
٢٥ الكفرة : الكفر H || ٢٦ وجعل : - S ||

ص ٢٣٨ ٢ و : - H || ١١ عليه : عليه وعلى آله D || ١٢ نصح : نصح D || ١٨ محكومين :
محكومين P || ٢١ كله : - D || ٢٢ هذا : - P || ٢٣ اثباتها : اثباتها P || ٢٤ - ٢٥ على
درجات ... التصرف : - S || ٢٤ وهب : ذهب D ||

ص ٢٣٩ ٢ ترجيع : و ترجيع P || ٤-٥ أى بموافقة... بالموافقة (در D تكرر شد) ||
١٠ التأثير : التأثير P || غلو : غلو PA || على : عن S || ١٢ يقرب : تقرب H || ١٤ والطير :
- D || ١٦ تسلطه : تسلط J || ٢١ السماء : السماء والارض S ؛ السموات P || صلى الله :
صلى الله صلى الله S || عليه : عليه وعلى آله D || ٢٢ منه : منه مدظله H ||

ص ٢٤٠ ٤ الكلمة اليونانية : كلمة يونانية P || ٥ عنه : عند P || ألبت : ألبت P || ٨ قال :
قال الله P || وكذلك : وكذلك H || ١٠ المصنف : المصنف $JHSDA$ || ١٣-١٥ له على ...
فك الختم : - D || ١٨ صلى الله عليه وسلم : عليه السلام P || عليه : عليه وعلى آله D || ١٩
السماء : الاسماء J ||

ص ٢٤١ ٣ أمهم : همهم P || ٤ السماء : الاسماء H || والسموات : - D || ٥
هذا : هذه D || ٦ قلب ميكائيل : ميكائيل P || ١٢ مرتبه : بركته D || ١٦ قال : قال الله P ||

- ١٧ وذلك : وذلك *A* || ١٨ لغضبه : لغضبه *A* || فيه : فيه *A* || ١٩ اقاموا : قاموا *D* ||
كفرهم : - *D* || ٢١ عنهم : عليهم *D* ||
ص ٢٤٢ ٣ توانستي: توانستي شعر *JSPA* || ٧ أي : أي أن *P* || نضيق : يضيق
JH || ٨ سبحانه : تعالى *P* || ١١ أنبت : أنه أنبت *P* || ١٢ اي : الي *A* || ١٣
اذخرج : اذخرج *A* || الحوت : حوت *P* || ٢٣ قلنس : قدس الله *P* || ٢٧ تقيداً:
تقيداً *P* ||
ص ٢٤٣ ١ كالارواح : الارواح *D* || ٣ هي : - *S* || ١٣ الوقت الواحد (كذا در
متن صحيح است) : الواحد *P* || ١٤ أكتبتها : اكتبتها *SA* || كهى : كهن *P* || ١٦ وما:
ما *P* || ١٧ أنوار : أنوارها *D* || ١٨ حافظة : حافظ *D* || ٢١ و اذا : فاذا *P* || ٢٦ مثال:
مثل *A* || عالم : العالم *H* ||
ص ٢٤٤ ١ فظن : وظن *JHP* || ٢ المدبرة:مدبرة *P* || ٣ تعالى:- *P* || أرسلناه: أرسلنا
P || ٩ تنحل : ينحل *P* || فارقتها : فارقها *P* || ١٠ الاخر اوية : (كذا در همه نسخهها و در
فكوك) || النبي: - *P* || عليه : عليه وعلى آله *D* || ١١ الانبياء : الانبياء عليهم السلام *J* ||
ص ٢٤٥ ٤ الغيبة : - *D* || ١٠ حاشية ٢٠٦ : - *D* || سمى : تسمى *P* || حكمته:
حكمة *JH* || اموره : الامور *J* || ١١ تظهر : يظهر *P* || ١٢ حينئذ : ح (همه نسخ) || ١٥
حينئذ : ح (همه نسخ) || تأمل : - *J* || منه : منه بربره *H* || ١٦ حاشية ٢٠٧ : - *D* || ١٧
هو اسم : هم اسم *H* || ١٨ صحاح : - *P* || منه : - *HS* ||
ص ٢٤٦ ٣ الثنى : - *S* || بها الله : الله بها *P* || صبر : الضر *P* || ٤ يأتي : يأتي به
HP || اختباره : اختباره *JD* || ٥ تمنى : تمنى من القود *H* || ٦ الديار : الدار *P* || ٩
غيته : غيبة *J*؛ غيبة *A* || ١٤ الضمر : - *P* || ١٥ الشياطين : الشيطان *P* || ١٩ ادخر :
ادخره *S* || له : - *J* || ٢٢ حاشية ٢٠٨ : - *D* || ٢٣ القوى : القوى *J* || ٢٧
منه : منه مد ظله *H* ||
ص ٢٤٧ ١ رفع: دفع *S* || ٥ و : و *A* || ١٦ تستلزم : يستلزم *JDA* || ١٧ تستلزم:
يستلزم *JSDA* || ٢١ به : - *S* || ٢٥ رفع : دفع *P* || ٢٧ فى : - *P* ||
ص ٢٤٨ ٣ نالد : مى نالد *H* || ٤ ناليد : بناليد *H* || ٦ القارضية : - *S* || ناظمها:
ناظمها شعر *JS* || ١٢ ناتماميست: ناتماميست شعر *S* || ١٦ كه : كه شعر *JS* || ١٧ فاخترنى:
فاخترنى *P* || ٢٠ الكذاب : الكذاب شعر *S* || ٢٣ عن اموربه : عن امر ربه *A* || بقوله :
بقول *H* ؛ بقول *P* || ٢٤ ربه : ربه *P* || آلامه : آلامه *A* ||
ص ٢٤٩ ١ بها : بها *D* || ٤ اذ : اذا *A* || ١٢ برىء: برأ *P* || ١٦ وفى... ذكرى
لنا (در *J* تكررشد) || ١٧ بالنسبة الى : الى *P* || ١٩ برىء (دو بار) : برأ *JHSDA* ||
٢٠ تنبع : ينبع *P* || ٢٢ بارد : - *S* || ٢٣ اى : السى *J* || الدافع : والدافع *S* ||

٢٤ فتغسل : فينسل J || ٢٥ منه : منه مدظله H || ٢٦ حاشية ٢١٠ : P - || حلفه :
خلفه J ||

ص ٢٥٠ ١ حزمة : حزمة A || ٢ لحسن : بحسن P || ٣ لتمييز : لتمييز J || ٥ عليه :
عليه وعلى آله D || ٧ تسجد : يسجد JA || الذاهبة : الواهية J || ٨ لها : لهذا J || يتعلق
(كذا در تمام نسخ. در تاويلات : متعلق) || ١٦ او : و S || ٢٠ بالانقضاء : بالانقضاء J || ٢٢
السلام : الصلوة والسلام H || بحث : بعثه A || ٢٣ منه : منه مدظله H || ٢٥ منه : H - ||
ص ٢٥١ ١ صلى الله عليه وسلم : عليه السلام P || ٢ اليها : اليه SD : اليهم P ||
٤ الحالف : الخالف H || ٥ قبل : S - || ٧ حلف : خلف H || ٨ للحالف : للخالف H
|| ٩ الحالف (دو بار) : الخالف H || ١١ حفظه : حفظ D || ١٢ باقى : ما فى D || ١٣
تخرب : يخرب JHA || ١٤ الحالف : الخالف H || ١٧ و مشوبة : S - || ١٨ او : و P
|| ٢١ البلايا : البلا H || تلحق : يلحق J || ٢٤ به : P - ||

ص ٢٥٢ و ٧ H - || يتمحض : يتمحص JHA || ١١ الله : S - || ١١ - ١٢
وجس النفس : D - || ١٤ فحصل : فيحصل P || ١٨ و ما ابتلى به : D - || ٢٥ يكون :
تكون H ||

ص ٢٥٤ ٥ الجلانية : الجلالية S || ٦ وكان : كان D || ٧ به : P - || مظهر الاولوية :
مظهر الاولوية JP || ١٣ ايت : آيت H || ١٧ وحدة : حد D ||
ص ٢٥٥ ٦ تستلزم : يستلزم JHA || ١٥ همة أبيه : همة أبيه A || ١٧ حال : حال
حال D || ٢١ احوالها : احواله D || ٢٢ يكون : يكون يكون D || ٢٤ فليخيل : فليخيل
 P || ٢٧ أن : وأن P ||

ص ٢٥٦ ٢ الوالدان : الولدان J || يتخيلانها : يتخيلا بها J ||
ص ٢٥٧ ٩ قوة : P - || عالم الخلق : علم الخلق J || فلتنذكر : فليتنذكر $JHDA$
|| ١١ تيسر : يسر J || ١٤ تعالى : P - || قال ربك : ربك S ||
ص ٢٥٨ ٢ عليه السلام : P - || بمعنى : يعنى H || ٣ صلاحه : صلاحية P || ٤ له :
 S - || فداءه : فداء S || ٥ فانتج : فانتج A || ٧ من : عن P || ١٠ اللواقح : اللواقح D ||
١٦ صفاتها : صفات P || ١٧ اياها : P - ||

ص ٢٥٩ ٣ الالياسية : H - || ٥ جسمانيته : جسمانية JP || ١١ آياته : الآية J ||
١٢ المشهود للامر : الامر المشهود P || ١٤ فى مشاهدته ... السلام : D - || عليه السلام : -
 P || ١٦ قراءة : قراء P || ١٧ منه : منه سلمه الله H ||

ص ٢٦٠ ٣ أتدعون بعلاً و تذررون : أتدعون بعلاً وتذررون H || ٤ من : ما H || ٧
الناس : الياس P || ٩ الخليقة : الخليقة A || ١٣ الابدان : التقدير J || ١٣ - ١٤ والماهية :
 S - || ١٤ يتقطع : يقطع P || ١٥ يقطع : يقطع S || ١٨ التنزيه : الترية P || عالم :

مقام P || ١٩ عليه السلام : - P || ٢١ عليه : عليهما P || ٢٣ وألبسه : ألبسه H || ٢٤ سائياً
سماوياً P || ٢٥ الجوزى : جوزى P || منه : منه سلمه الله H ||
ص ٢٦١ ١ ست : سنة D || ٣ الله عليه : الله عليه وعلى آله D || ٤ صلى الله عليه وسلم :
عليه السلام P || ٥ حقيقته : حقيقة H || ٦ و فيها : - S || ٧ المتمثلة : الممثلة S || ١١ ذرى :
ذوى S || آياته : الآية J || قواه : قواها P ||

ص ٢٦٢ ٤ السلام : الصلوة و السلام D || ٥ بحضور : بحضور D || ٦ صلى الله
عليه وسلم : عليه السلام P || ١١ اى الحكمة : اى الحكمة A || ١٢ تستلزم : يستلزم JDA ||
١٣ لانه : لانه J || ١٧ حاشية ٢١٤ : - SP || ١٨ المسيب : المسبت H || ١٩ منه : منه
مدفله H ||

ص ٢٦٣ ٢ قال : قال الله P || ٩ عن ما : عما P || مثل : مثل P || ١٢ نفسه : نفسه
 A || ١٣ الغير المرضية : المرضية الغير المرضية S || ١٤ و : و PA || جوامع الخير :
جوامع الخير A || ١٥ قال : قال الله P || تعالى : - S || ١٧ حاشية ٢١٥ : - S || ١٨
من : - D || منه : منه برسر H || ١٩ حكمة : حكم D || ٢٠ حديدته : حديدية A ||
حكمت : حكمت A || ٢١ حكمت : حكمت A || منعه : منعه J ؛ منعت $HSDA$ || ما : ما
 P ||

ص ٢٦٤ ٦ جاعلك : جاعل H || ٨ اذا : و اذا S || فنقول : فيقول JA || ١٠ اولى :
الى J ؛ اولوا S || ١١ فأولو : قالوا J ؛ قالوا H ؛ فأولوا SP || ارسلوا : ارسل P || ١٢
ابوا : ابوه P || ١٣ الله عليه : الله عليه وعلى آله D || ١٤ ما : ان S || ١٥ قوله : قوله P ||
|| و قل : قل JS || ١٦ ذلك : - J || الحال : - P || ١٨ و اقتلوهم : و واقتلوهم D ||
منه : منه مدفله H ||

ص ٢٦٥ ١ الخلافة : الخلافة له D || ٦ لمحمد : لمحمد P || ٧ عليه : عليه وعلى آله
 D || ٨ و الاقطاب : الاقطاب P || عليه : عليه وعلى آله D || ٩ و خليفة : خليفة P || ١١
الولى : الولي P || ١٥ لله (كذا در متن صحيح است) : الله J || ما يأخذ : ما يأخذ P || ١٧
و يقول . . . الله : - P || قال : - H || الاولياء : الاولياء لى J || ١٨ صلى الله عليه وسلم :
عليه السلام P || عليه : عليه وعلى آله D || ١٩ عليه : عليه وعلى آله D || ٢٠ - ١٩ صلى الله
عليه وسلم : عليه السلام P || ٢٠ صلى الله عليه وسلم : عليه السلام P || عليه : عليه وعلى آله
 D || ٢١ انه : - P || ٢٣ بمقامه و الانصاف : بمقام الاقطاب P || الانصاف : الانصاف
 S || صلى الله عليه وسلم : عليه السلام P || عليه : عليه وعلى آله D || ٢٥ آخرين :
اخرى P ||

ص ٢٦٦ ٣ كذى : كذا D || ٢ آخر : - H || ٦ وراثته : لورائه P || ٧ ذلك :
ذلك P || ٨ مثلا : - S || ١٠ تكون : يكون $JSPA$ || ١١ و : - HA || ١٣ عليه : عليه

- وعلى آله *D* || ١٤ عليه وعليه وآله *D* || ١٥ بنا: بناء *A* || ١٦ عليه: عليه وعليه وآله *D* ||
 ١٨ بنى اسرائيل: شهداء على الناس *S* || و: - *H* || ٢٠ عليهم السلام: - *P* || فاصرف:
 فاصرفوا *H* || ٢١ منه: منه مد ظله *H* || ٢٣ عنهما: منهما *P* || الله: الله تع *P* || ٢٤
 الحال: للحال *A* || منه: منه مد ظله *H* ||
 ص ٢٦٧ ٦ تعالى: سبحانه *P* || ١١ السلام: الصلوة والسلام *D* || ١٢ الاولياء:
 الانبياء *D* || العلوم: العلم *J* || ٢٠ عليه: عليه وعليه وآله *D* || ٢٤ وراثه: وارثه *J* || ٢٥
 مقامه: مقامه *A* || ٢٧ عليه: عليه وعليه وآله *D* ||
 ص ٢٦٨ ١٠ فعلم: فعلم ان *S* || ١١ عليه و: عليه وعليه وآله و *D* || ١٢ عليه و:
 عليه وعليه وآله و *D* || ير: يرا *H* || من امة: امة *S* || ١٣ عليه: عليه وعليه وآله *D* || ١٤
 اول: - *H* || ١٦ حاشية ٢٢٠: - *P* || ١٧ عليه: عليه وعليه وآله *D* || ١٩ منه: منه
 مد ظله *H* ||
 ص ٢٦٩ ٦ جزئية: جزوية *JHSDA* || يكون: - *D* || ٨ بنى: - *P* || ٩ فكان:
 فكان فكان *D* || ١٤ حيوتهم: حيواتهم *H* || ٢١ حاشية ٢٢١: - *SP* || منافذ: نافذ *A* || باشد:
 باشد *DA* || ٢٢ اندك: اندكى *A* || باشد: باشد *DA* || ٢٣ - ٢٤ باقيات ... درختي:
 - *D* || ٢٥ گیرد: گیرند *D* ||
 ص ٢٧٠ ٢ لماخاف: لماخاف *A* || ٨ الحكم: الحكم *A* || ٩ كلمه: كلمة *J* ||
 تعالى: تعالى *P* || ٢٣ منه: - *H* || ٢٤ حاشية ٢٢٢: - *P* || يقتضى: يقتضى *H* || ٢٦
 منه: منه مد ظله *H* ||
 ص ٢٧١ ٢ لصرفه: لصرف *H* || ٤ بصرفه: تصرفه *A* || ٩ فالفاسقون: والفاسقون
A || ١١-١٢ ويهلى به كثيراً: - *S* ||
 ص ٢٧٢ ٣ على: - *J* || تقول: يقول *J* || ٤ للمقصد: للمقصد *S* || ١٠ عليه:
 عليه وعليه وآله *D* || ١٢ يتقادون: تنقادون *P* || ١٥ عليه: عليه وعليه وآله *D* ||
 ص ٢٧٣ ١ عليه: عليه وعليه وآله *D* || ٢-١ صلى الله عليه وسلم: عليه السلام *P* ||
 ٢ فى: فى *A* || صلى الله عليه وسلم: - *P* || عليه: عليه وعليه وآله *D* || ٣ اضاعه قومه:
 ضاع قومه *J* || ٤ المؤمنين: المؤمنيين *P* || ٥ لحميتهم: لحميته *D* || ٧ خالد: خالد
 عليه السلام *S* || ٨ منه: - *D* || ١١ دخل: - *S* || ١٣ حصل: - *H* || ١٦ حادا: حاذى
D || فلبيشوا: فلبيشوا *H* || ١٨ ينشوا: ينشوا *J* ||
 ص ٢٧٤ ٣ عليه: عليه وعليه وآله *D* || ٣-٤ صلى الله عليه وسلم: عليه السلام *P* || ٤
 نظهر: يظهر *P* || ٧ و: - *D* || ١٠ هو: فهو *J* || ١٣ السلام: الصلوة والسلام *D* || ١٧
 او: و *S* || ١٨ لجمعيتها: بجمعيتها *P* || ١٩ سمى: تسمى *P* || عبارتها: عبارته *D* ||
 ص ٢٧٥ ١ معجزته: القرآن *J* || صلى الله عليه وسلم: عليه السلام *P* || ٢ هى:

هى P || القرآن : معجزته J || ٣ صلى الله عليه وسلم : عليه السلام P || عليه : عليه وعلى آله
 D || ٤ الدلالة : الدالة SPA || ٧ صلى الله عليه وسلم : عليه السلام P || عليه : عليه وعلى آله
 D || ١٠ من سورة : - D || سورة : سورة H ؛ السور P || ١٤ نامتاهى : الهى نامتاهى
 D || يك : يكى P || ١٥ درآن : در S || ١٦ نظر : ناظر P || ١٨ تا : - H || ٢٠ جزويه:
جزئيه P || ٢٢ مظهرى : مظهر D || ٢٣ با اسم : به اسم H || خليفة الله : خليفة الله P ||
٢٣-٢٤ تا خليفة الله باشد (در A تكرر شد) || ٢٥ عليه : و سلامه عليه D || ٢٧ اصل
و : اصل S || معاد : معاد و مبدأ H ||

ص ٢٧٦ ٢ و آدم : آدم P || ٤-٥ صلى الله عليه وسلم : عليه السلام P || ٥ عليه :
عليه وعلى آله D || لوائى : لوائى شعر S || ٨ و : - H || ١١ الهمة : الهمة S || ١٨
كالقرآن الشكر : كالقرآن المتكثر A || ٢٢ حاشية ٢٢٣ : - P || يفسره : تفسيره H ||
٢٣ منه : منه سلمه الله H || ٢٤ بدل : يدل J || عن : من P || ٢٦ المختلفة : المختلف
 J || منه : منه دام عمره H ||

ص ٢٧٧ ٢ حكاة : حكاية حكاة H || ٤ الله : الله تعالى P || تستلزم : يستلزم HA ||
٤ المختلفة : - P || الجمعية : - H || ٨ قال : قال الله P || صلى الله عليه وسلم : عليه السلام
 P || عليه : عليه وعلى آله D || ١٠ حقبته : حقبته SDP || ١٥ حقبتهما : حقبتهما SP || ١٧
يوحى الى : - S || ١٨ بقوله : - H || ٢٤ مقامه : المقام P || ٢٧ حاشية ٢٢٥ : - P ||
منه : منه بربره H ||

ص ٢٧٨ ١ عليه : عليه وعلى آله D || بيخيل : - S || ٤ صلى الله عليه وسلم : عليه
السلام P || عليه : عليه وعلى آله D || ٥ اليه : - H || ٩ صلى الله عليه وسلم : عليه السلام
 P || عليه : عليه وعلى آله D || ١١-١٢ صلى الله عليه وسلم : عليه السلام P || ١٢ عليه : عليه و
علي آله D || ١٣ صلى الله عليه وسلم : عليه السلام P || عليه : عليه وعلى آله D || ١٥ يتمناها :
تتمناها H || الكمل : الكل S || ١٥-١٦ صلى الله عليه وسلم : عليه السلام P || ١٦ عليه (٢
بار) : عليه وعلى آله D || صلى الله عليه وسلم : عليه السلام P || ١٧ و : J || ٢١ من الضلال :
- P || تختص : يختص JP || ٢٥ يبعد : يتعد J || ٢٦ منه : منه سلمه الله H ||

ص ٢٧٩ ١ متعلقه : متعلق P || ٢ الكمال : لكمال P || ٣ يرجعها : مرجعها A || ٤
كيفية : كيفية J || ٩ يستوعبه : يستوعب P || فيه : - P || ١٠ اهل : - D || ١١ يفحص :
تفحص HA ؛ يفحص P || ١٢ انتقل : - D || ١٤ يخلو : تخلو H || ١٥ فيه : - S ||
١٧ ضلالة : ضلال P || ٢٠ مقام ما : مقام P || اتى : - P || ٢٣ معه : - S || ٢٥ غلة :
غلظ A || ٢٦ او : - J || ٢٧ على : عليه P ||

ص ٢٨٠ ٥ تبقى : يبقى $JHPA$ || ٩ سبحانه : - S || ١٤ سبحانه ... يعلم : - H ||
١٦ الاخيرة : - S || ٢٠ فيهم : منهم H || جهة : فى جهة P || ٢٣ الله : - P || سره :

سره العزیز P || ۲۴ اولو: اولوا SA ؛ اولی P || ۲۵ حاشیه ۲۲۷ : - S || این اشارت:
 P- || است : اشارت است P || ۲۶ منه : منه سلمه الله H ||
 ص ۲۸۱ ۱ حیرت: و حیرت H || از: - S || ۲ چنانکه: چنانچه S || گوید: گوید
 شعر HSPA || ۵ راه : شعر راه S ؛ آخر راه P || ۷ کرد : کرده P || ۸ از: بر P || ۹
 اولو : اولوا JS ؛ اولی P ؛ الو A || ۱۱ است : است شعر SP || ۱۳ چرا : شعر چرا
 SP || ساعت : لحظه P || ۱۴ زنجیری : زنجیر H || ۱۸ الیه : - A || ۱۹ فواید و نظم
 این: - P || ۲۰ الجامی: جامی P || الله: - SA || ۲۲ المرقومه : - P ؛ المرقومه شعر
 SA || ۲۳ زمانه : زبانه D || ۲۴ خزانه : خزاین P || ۲۵ و: - P ||
 ص ۲۸۲ ۴ ز: P ؛ و: J ؛ سه: نه P ||

حاشیه‌هایی که فقط در یک نسخه خطی آمده است

۱۸/۶۹ الجهات : ای غیر الجسم و الجسائات . ه . S (این حاشیه از مفتاح
 الانس است ، ص ۲۸) .

۱۴/۹۶ الامرین : یعنی الذات و ما عداها . منه . H

۲۴/۱۵۰ طایفه : و فی المشوی المولوی قدس سره :

گفت قایل در جهان درویش نیست

ور بود درویش آن درویش نیست

هست از روی بقاء ذات او

نیست گشته وصف او در وصف هو

چون زبانه شمع پیش آفتاب

نیست باشد هست باشد در حجاب

هست باشد ذات او تا تو اگر

افکنی پنبه بسوزد از شر

نیست باشد روشنی ندهد ترا

کرده باشد آفتاب او را فنا

در دو صد من شهد يك اوقیه نخل

چون درافکندی و دروی گشت حل

نیست باشد طعم او چون می چشی

هست اوقیه فزون گر برکشی

این قیاس ناقصان برکار رب

جوشش عشق است نی ترک ادب

بی ادب باشد چو ظاهر بنگری
 که بود دعوی عشقش همسری
 چون به باطن بنگری دعوی کجاست
 او و دعوی پیش آن سلطان فناست

منه . A (مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۶۹ به بعد).

۷/۱۸۰ سارقون : هذه الآية فی قصة يوسف . والمراد بـ «المیر» القافلة، وهو اسم
 الابل التي عليها الاحمال ، لانها تعبر، أي ينردد ؛ فقیل لاصحابها، كقوله عليه السلام، «ياخيل الله
 ارکبی». منه . A

۱۶/۳۰۰ مزاجه : قوله ، «اعتدال مزاجه» : الاضافة بادنی ملایة ، فان للقلب
 الصنوبری مزاجاً ، لكن للقلب المصطلح تعلق خاص بالصنوبری . فلهذا شرط فی استفادته
 من عالم المثال اعتدال مزاج متعلقه . منه . P



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علوم اسلامی

تعلیقات

ص ۳-۱۳ نقش الفصوص : تعلیقات مربوط به نقش الفصوص در ضمن متن شرح آن خواهد آمد.

۱۳/۱۷ : قرآن کریم ، ۱۱۲ (الاخلاص) : ۱ .

۱۴/۱۷ : اصطلاحات الصوفیة ، در حاشیة شرح منازل السالکین از عبدالرزاق

کاشانی ، تهران ، ۱۳۱۵ ق ، ص ۸۹-۹۰ .

۱۸/۶-۸ : در مشارق الدراری فرغانی به تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی ، تهران ،

۲۵۳۶ ، ص ۸ ، این عبارت آمده است : «دائای محقق فعلت علم الاولین و الآخرین و پیشوای بحق کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین» .

۱۸/۶ : مضمون این حدیث ، که در میان عرفاء معروف است ، در چند منبع معتبر

آمده است . رك احادیث مثنوی از استاد بدیع الزمان فروزانفر ، تهران ، ۱۳۴۸ ش ، ص ۱۰۲ ؛

و نیز ترمذی ، السنن ، کتاب المناقب ، ۱ (الجامع الصحیح ، و هو سنن الترمذی ، قاهره ،

المکبة الاسلامیة ، ج ۵ ، ص ۵۸۵) ؛ و احمد بن حنبل ، المسند ، بیروت ، دار صادر ، ج

۴ ، ص ۶۶ و ج ۵ ، ص ۵۹ و ۳۶۹ . در این روایات این حدیث چنین آمده است : « و

آدم بین الروح و الجسد» . برای بحث مفصلی درباره منابع مختلف این حدیث رك

انس الثالبین از احمد جام ، به تصحیح علی فاضل ، تهران ، ۱۳۵۰ ش ، ص ۳۴۱-۳۴۲ .

۱۸/۷ : این جمله در ضمن حدیث معروف «رأیت» یا «أتانی ربی فی أحسن صورة»

آمده است . در فتوحات مکیه (بیروت ، دار صادر ، ج ۱ ، ص ۱۳۷) جمله ای از این حدیث

چنین نقل شده است : «ضرب بیده بین کفنی ، فوجدت برد أنامله بین ثدیی ، فعلمت علم الاولین و

الآخرین» . حدیث «رأیت ربی» در کتب معتبر اهل سنت آمده است (رك المعجم المفهرس

لالفاظ الحدیث النبوی ، لیدن ۱۹۳۶-۱۹۶۹ ، ج ۱ ، ص ۱۶۸ ، س ۱۰-۱۱) ، ولیکن

جمله مورد بحث به شکلهای غیر از شکل بالا نقل شده است ، مثلا ، «فعلمت ما فی السموات و الارض»

(ترمذی، تفسیر سورة ۳۸، ج ۲ = ج ۵، ص ۳۶۶؛ و احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۶۸ و غیره)؛ «فعلت ما بین المشرق والمغرب» (ترمذی، تفسیر سورة ۳۸، ج ۳ = ج ۵، ص ۳۶۷)؛ «تجلی لی کل شیء» و «عرفت» (ترمذی، تفسیر سورة ۳۸، ج ۲ = ج ۵، ص ۳۶۸).

۸/۱۸: این حدیث در میان عرفاء معروف است. رك مثلا كثف المحجوب هجویری به تصحیح ژو کوفسکی، تهران، ۱۳۳۶ ش، ص ۲۳۱، ص ۱۶ و ص ۵۲۶، ص ۰۲ و نیز رك احادیث مثنوی، ص ۴۵.

۹/۱۸: مأخوذ است از آیه کریمه «ما زاغ البصر وما طغى»، ۵۳ (النجم): ۱۷، در وصف پیغمبر (ص).

۱۰/۱۸: اشاره به حدیث قدسی معروف که جامی چند بار در کتاب حاضر به آن استاد می کند. متن کامل یکی از روایات آن در ۷/۱۵۳-۱۱ نقل شده است. همین حدیث با اختلافاتی جزئی در صحیح بخاری، باب الرقاق، ۳۸ (چاپ مطابع الشعب، ۱۳۷۸ ق، ج ۸، ص ۱۳۱) آمده است. برای بحث مفصلی درباره منابع و روایات این حدیث رك انس التائبین، ص ۳۲۷-۳۲۹.

۱۳/۱۸: حدیث نبوی است. متن دقیق آن چنین است: «والخير كله في يدك، و الشر ليس اليك». صحیح مسلم، کتاب مسافرين، ۲۰۱ (مصر، مطبعة محمد علی صبیح، ۱۳۳۴ ق، ج ۲، ص ۱۸۵)؛ سنن النسائي، کتاب افتتاح، ۱۷ (بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۴۸ ق، ج ۲، ص ۱۳۰).

۱۸/۱۸ ابن العربی: رك مقدمة كتاب حاضر، ص یست و نه.

۱۹/۱۸ فصوص الحکم: رك مقدمه، ص چهار و ص سی.

۲۶-۲۷/۱۸ صدرالدین القونوی: رك مقدمه، ص سی.

۱/۱۹ مؤیدالدین الجندی: رك مقدمه، ص سی و سه.

۲/۱۹ سعدالدین الفرغانی: رك مقدمه، ص سی و پنج.

۳/۱۹ قصیده نالیبه فارضیه: قصیده معروف ابن فارض مصری. رك مقدمه، ص سی و پنج.

۹/۱۹ رجاء - ۱۲/۱۹ نینند: تحرير مشارق الدراری فرغانی، ص ۱۳.

۱۸-۲۱/۱۹: مثنوی معنوی، به تصحیح نیکلسون، دفتر اول، ایات ۸۱۵-۸۱۶ و

۶۹۱-۶۹۲.

۲۲-۲۳/۱۹: تحرير مشارق الدراری، ص ۲۲-۲۳.

۲۰-۳/۲۰ وجود: این جمله از شرح فصوص کاشانی نقل شده است. مصر، ۱۳۸۶

ق، ص ۲.

۲۰/۲۰ الصحاح: منظور صحاح اللغة است، تالیف اسماعیل بن حماد الجوهری

(۳۹۶). رك لغت نامه دهخدا، ج ۱، ص ۲۵۱۱-۲۵۱۲. اسم صحیح تر الصحاح

چنین است: تاج اللغة و صحاح العربية (به تصحیح احمد عبدالغفور العطار، ۶ جلد، مصر ۱۳۷۶ ق، ج ۱، ص ۲۲۳).

۲/۲۲ بعض اهل النظر: منظور خواجه نصیرالدین طوسی است. این سطور قسمت اول جواب اول خواجه نصیر است به سؤالی که صدرالدین قونبوی از او پرسیده بود. سؤال و جواب بین خواجه نصیر و قونبوی در سه قسمت است: سؤالهای قونبوی، جوابهای خواجه و ملاحظات قونبوی بر جوابهای او. نسخه‌های خطی این سه ساله، که روی هم به اسم «مفاوضات» معروف است، فراوان است. رک فهرست نسخه‌های خطی فارسی از آقای منزوی (ولی عمده مفاوضات به عربی است)، تهران، ۱۳۴۸ ش به بعد، ص ۸۴۸. این چند سطر در نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۸۸۸، در ص ۳۷ واقع است.

۶/۲۲ بعضهم: اینجا منظور از «بعضهم» میرسید شریف جرجانی است، دانشمند و متکلم و حکیم معروف قرن هشتم و نهم (ذ ۸۱۶). این عبارات از حاشیه وی بر تسدید القواعد فی شرح تجرید العقائد (نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۲۳۶۷، برگ ۵۱ رو - ۵۲ رو) نقل شده است. همانطور که خود جرجانی تصریح می‌کند در این بحث از مبک عادی کلامی خارج می‌شود و تأحیدی وارد مباحث ذوقی و عرفانی می‌شود. وی می‌نویسد، «اعلم أن هذه المباحث التي أوردها الشارح في كون الوجود عين الواجب أو زائداً عليه هي الكلمات الدائرة على ألسن القوم في هذا المقام. و ههنا مقالة أخرى قد أشرنا فيما سبق أنها لا يدركها إلا أولو البصائر و الألباب، السذین خصوا بحكمة بالغة و فصل الخطاب. فلنفضلها ههنا بقدر ما يفي به قوة التقرير و يحيط به دائرة التحرير. فقول، و بالله التوفيق، كل مفهوم...» جامی تقریباً نصف این بحث جرجانی را حذف کرده است، و بنا بر قواعد نقطه گذاری که در مقدمه کتاب حاضر آمده است در سطر ۱۵ بین کلمات «لذاته» و «وماعداه» سه نقطه باید اضافه شود. جامی همین بحث را در شرح رباعیات، ص ۷، به فارسی ترجمه و خلاصه کرده است. عبدالرحیم دماوندی نیز به اهمیت این عبارات جرجانی معترف بوده و آنرا به صورت کامل به فارسی تصحیح ترجمه کرده است. رک مفتاح اسرار الحسینی، مفتاح سیم.

۱۳-۱۱/۲۳: نقل از نصوص قونبوی، تهران، ۱۳۱۵ ق، ص ۲۷۵. جامی این عبارت را دوباره در ۶/۱۲۷-۹ آورده است.

۱۹-۱۶/۲۳: نقل از شرح المواقف میرسید شریف جرجانی، مصر، ۸ جلد، ۱۳۲۵ ق، ج ۲، ص ۱۴۰-۱۴۱.

۲۷-۲۵/۲۳: نقل از شرح فصوص قیصری. رک شرح مقدمه قیصری از سیدجلال الدین آشتیانی، مشهد، ۱۳۸۵ ق، ص ۸.

۶-۵/۲۴ حقیقه: نقل از شرح فصوص قیصری، شرح مقدمه قیصری، ص ۲۱.

۷/۲۴ حجة الاسلام: منظور ابو حامد محمد بن فزالی طوسی است (۵۰۵). رك
فزالی نامه استاد همائی، تهران، ۱۳۲۲ ش. مأخذ این عبارت پیدا نشد.
۱۱/۲۴ ولد: سلطان ولد، بهاء‌الدین محمود (۷۱۲)، مهترین پسر جلال‌الدین
مولوی روسی. عبارات از ولد نامه است، به تصحیح استاد همائی، تهران، ۱۳۱۶ ش،
ص ۵-۷.

۹-۸/۲۵ الارض: نقل از حق‌الوقین شیخ محمود شبتری، به تصحیح دکتر جواد
نوربخش، تهران، ۱۳۵۲ ش، ص ۴.

۹/۲۵: قرآن کریم، ۲۲ (النور): ۳۵.

۱۴-۱۳/۲۵: نقل از گلشن دال شبتری. رك شرح گلشن دال، به تصحیح آقای

کیوان سیمی، تهران، ۱۳۳۷ ش، ص ۲۲۹ س ۸ و ص ۲۲۸ س ۹.

۱/۲۶ - ۴: نقل از حق‌الوقین شبتری، ص ۵.

۴-۳/۲۶: ادامه آیه بالا، ۲۲ (النور): ۳۵.

۸-۶/۲۶: علماً: نقل از مشارق‌النداری فرغانی، ص ۱۲.

۸/۲۶: قرآن کریم، ۲۰ (طه): ۱۱۰.

۸/۲۶: غیب - ۹/۲۶ لاتینش: این جمله ترجمه سطری از نصوص قویوی است، ص

۲۷۸.

۱۴/۲۶ لایصح - ۱۴/۲۶ بنیره: نقل از نصوص، ص ۲۷۵.

۱۹/۲۶ - ۲۳: نقل از منتهی‌العداره فرغانی، استانبول، ۱۲۹۳ ق، ص ۶ - ۷،

با حذف چند سطر.

۲۰/۲۶: قرآن کریم، ۲۰ (طه): ۱۱۰.

۲۲/۲۶ - ۲۳: این سه جمله در واقع از سه روایت مختلف گرفته شده است. روایت

اول دعای معروف پیغمبر (ص) است که در اکثر کتب معتبر احادیث آمده است: «أعوذ

برضاک من سخطک، وأعوذ بما فأنک من حقوبتک، و أعوذ بك منک؛ لأحیی ثناء علیک، أنت

کما أتیت علی نفسك» (رك المعجم المفهرس، ج ۱، ص ۳۰۵، ص ۲۷ - ۵۰). برای

روایت دوم منبعی به دست نیامد. روایت سوم در بسیاری از متون متأخر آمده است، ولی

ظاهراً منبعی در کتابهای معتبر حدیث ندارد. ممکن است منبعی بر این قول باشد: «ما دلیل

المتحیرین، زدن تیسرا»، که در مرصده‌العباد (از نجم رازی، به اهتمام دکتر محمد امین

ریاحی، تهران، ۱۳۵۲ ش، ص ۳۲۶) به پیغمبر (ص) نسبت داده شده است، ولیکن در

کتاب المحبوب (ص ۳۵۳ و ۲۸۸) و تهجدات من القضاة (به اهتمام ضیف صیران، تهران،

۱۳۲۱ ش، ص ۲۲۱) آند از شبلی دانسته‌اند.

۶-۵/۲۷: در نسخه ۳ و همچنین در بعضی از نسخه‌هایی که نگارنده در کتابخانه

سلیمانیه در استانبول دیده است قبل از این رباعی «خواجه ابوالوفاء» به خط قرمز نوشته شده است. ظاهراً مقصود خواجه ابوالوفای خوارزمی (۸۳۵) است. در *نفحات الانس* (ص ۴۳۴) جامی در باره او می گوید، «خدمت خواجه ابوالوفا را از مشارب صافیة ارباب توحید و اصحاب ادواق و مواجید شری تمام بوده است، چنانکه از رسائل و اشعار ایشان، به تخصیص از رباعیات، این معنی ظاهر است. سپس جامی شش رباعی از او نقل می کند. در *اشعة اللمعات* (ص ۶۱) نیز جامی چهار بیت از او نقل می کند، ولیکن مرحوم کتر معین این شخص را خواجه ابوالوفای شیرازی می داند. *رک لغت نامه دهخدا*، ابوالوفا خوارزمی و ابوالوفا شیرازی (ج ۱، ص ۹۱۹).

۱/۲۸-۸/۲۷: شرح نصوص جنیدی، نسخه خطی شماره ۳۴۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، برگه ۱۳ پشت - ۱۴ رو.

۷-۳/۲۸: فنوك، تهران، ۱۳۱۵ ق، ص ۲۲۹. جامی این جملات را به صورتی کامل تر در ۷/۲۰۱ - ۱۳ دوباره نقل می کند.

۸/۲۸: بعضهم: صدرالدین قونبری در *رسالة هادیة*، یعنی قسمت سوم کتاب *مفاوضات* که در تملیقه ۲/۲۲ ذکر از آن رفت، ص ۵۲ چاپ.

۱۳-۱۱/۲۸: *مفتاح الغیب*، در حاشیه *مفتاح الانس فی شرح مفتاح غیب التجمع والوجود* از قناری، تهران، ۱۳۲۳ ق، ص ۹۸.

۱۶-۱۴/۲۸: *مفتاح الغیب*، ص ۱۳۸.

۹/۲۹ - ۱۸/۲۸: نقل از *مفتاح الغیب*، ص ۹۸.

۲۳-۲۱/۲۸: *مفتاح الغیب*، ص ۲۲۶.

۴/۲۹: *قرآن کریم*، ۳ (آل عمران): ۳۰.

۱۱/۲۹ - ۱۳: *التشخص*: نقل از *شرح نصوص جنیدی*، نص لقمانی، برگه ۲۲۵ رو.

۱۳/۲۹ و لکن - ۲۴/۳۰: نقل از *منتهی المدارك* فرغانی، ص ۲۵.

۱۴/۲۹ - ۱۵: *صحاح اللفظ*، ج ۲، ص ۱۳۸۲.

۲۱-۱۶/۲۹: *الفتوحات المکیة*، ج ۱، ص ۷۵۱.

۲۲/۲۹ - ۲۶: خوانند: نقل از *مشارق الهدای*، ص ۳۶.

۲۶/۲۹: *المراتب* - ۲۷/۲۹: جامی این جمله را در ۳/۱۰۲ - ۴ دو باره

می آورد.

۸/۳۰: این حدیث معروف نبوی را جامی به يك روایت دیگر («کان الله، ولم یکن معشی») در چند جای دیگر *نقدالنصوص* نیز نقل می کند. درباره منابع آن *رک کشف الحقایق*، ص ۳۱۶. «کان الله، ولم یکن شیء قبله» در *بخاری*، *توحید*، ۲۲ (ج ۹، ص ۱۵۲) آمده و در همان کتاب، *بده الخلق*، ۱ (ج ۲، ص ۱۲۹) این روایت ضبط است: «کان الله،

ولم یکن شیء غیره».

۲۰/۳۱ - ۵/۳۲: نقل از مشارق الدراری، ص ۳۶.

۷/۳۲ بعضهم: همانطور که جامی در ۱۱/۳۳ متذکر می‌شود، این عبارات از کتاب شرح الحدیث قونیوی نقل شده است. نگارنده این کتاب را ندیده است، ولی فناری در مفتاح الانس چندبار از آن نقل قول می‌کند (رک مفتاح الانس، ص ۱۱۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲ و می‌گوید اسم دیگر آن چنین است: «كشف الاستار جواهر الحكم المستخرجة المودونة من جوامع الکلم» (ج ۲، ص ۲۶)؛ و بروکلان در تاریخ ادبیات عرب اسم دو کتاب آورده است: «شرح الاحادیث الاربعینیة» و «شرح الاحادیث القدسیة». آقای روسپولی در تحقیق اخیر خود در باره قونیوی (ج ۱، ص ۲۳ - ۲۲) علاوه بر اسم این دو کتاب نام شرح الحدیث نیز آورده است و معتقد شده است که بدون شك شرح حدیث الاربعین (با شرح الاحادیث الاربعینیة) و شرح الاحادیث القدسیة دو کتاب مستقل است.

۱۰/۳۲ غزالی: یعنی ابو حامد غزالی. رک تعلیقة ۷/۲۲.

۱۶/۳۲ شیخ کبیر: یعنی ابن عربی.

۱۱/۳۳ شیخ، شرح الحدیث: در هر جای دیگر تقدالانصوص منظور از «شیخ» شیخ

اکبر ابن عربی است. درباره کتاب شرح الحدیث رک تعلیقة ۷/۳۲.

۱۰/۳۴ - ۱۳: نقل از منتهی المدارك، ص ۹.

۲/۳۵ - ۱۱: نقل از منتهی المدارك، ص ۷ - ۸.

۱۸/۳۵ - ۲۵: نقل از مفتاح الغیب، ص ۱۳۵.

۶/۳۶ - ۱۱: نقل از شرح فصوص جندی، با اضافاتی جزئی، برگه ۱۵ پشت.

۱۳/۳۶ - ۵/۳۷: نقل از منتهی المدارك، ص ۱۳.

۱۸/۳۶: «أو أدنی» و «قاب قوسین»: این اصطلاحات از آیه کریمه «فكان قاب

قوسین أو أدنی»، ۵۳ (النجم): ۹، در وصف پیغمبر (ص) در ضمن معراج گرفته شده است.

۸/۳۸ - ۹ حضرت عمائیة: این اسم از حدیث «عماء» گرفته شده است. رک کتاب

حاضر، ۱/۱۲۰ - ۲.

۱۴/۳۸ - ۵/۳۹: نقل از شرح جندی، فص قمائی، برگه ۲۲۵ رو.

۱۵/۳۸ - ۱۷: نقل از منتهی المدارك، ص ۲۳.

۷/۳۹ - ۵/۴۰: نقل از منتهی المدارك، ص ۱۷ - ۱۸.

۷/۴۰ - ۲/۴۲: نقل از مشارق الدراری، ص ۳ - ۳۲.

- ۹/۴۰ - ۱۴ الذات : نقل از منتهی المدارك ، ص ۱۵ .
- ۱۷/۴۰ - ۲۵ : اصطلاحات الصوفية ، ص ۹۱ - ۹۲ .
- ۲۳/۴۰ کلمه «کن» : اشاره به آیات مختلف قرآنی که در آنها خداوند می‌فرماید ، «کن فیکون» ، مانند ۲ (البقرة) : ۱۱۷ . و در کتاب حاضر ، ۱۸/۱۶۸ - ۱/۱۶۹ .
- ۱۱/۴۱ - ۱۹ : اصطلاحات الصوفية ، ص ۹۲ .
- ۱۶/۴۲ الوجود - ۹/۴۲ : نقل از شرح فصوص قیصری ، شرح مقدمه قیصری ، ص ۲۱۸ .
- ۱۰/۴۲ - ۱۵ : نقل از شرح قیصری ، شرح مقدمه قیصری ، ص ۱۸۲ .
- ۳/۴۳ قال بعضهم : منظور قیصری است . و در شرح مقدمه قیصری ، ص ۱۹۹ .
- ۷/۴۳ - ۱۱/۴۴ : این بحث را جامی از شرح المواقیف جرجانی نقل کرده است ، ج ۳ ، ص ۵۰ - ۵۳ . استاد سیدجلال‌الدین آشتیانی اشکالات فلسفی را که بر این بحث وارد است در شرح مقدمه قیصری ، ص ۴۶۰ - ۴۶۲ ، بیان کرده است .
- ۲۵/۴۴ - ۲۶ : فصوص ، ص ۲۸۸ .
- ۱۰/۴۵ - ۱۷/۴۶ : نقل از شرح جنیدی با حذف بعضی از عبارات ، فص شیشی ، برگ ۹۶ پشت - ۹۷ رو .
- ۴/۴۸ - ۲۳/۴۶ : نقل از مفتاح الغیب ، ص ۴۵ - ۴۷ .
- ۸-۱۰/۴۷ : همانطور که از حاشیه جامی برمی‌آید ، این عبارت از مفتاح الغیب است ، ص ۲۶۶ .
- ۱۲/۴۷ - ۴/۴۸ : نقل از فصوص با حذف جملاتی ، ص ۲۹۹ .
- ۱۶/۴۷ - ۱۶ : مثنوی مولوی ، دفتر اول ، آیات ۳۳۳۰ و ۳۳۳۲ - ۳۳۳۳ .
- ۲۶-۱۸/۴۷ : مفتاح الغیب ، ص ۲۶۶ .
- ۱۴/۴۸ - ۲۰ : شعرا از خود جامی است . و در دیوان جامی ، ص ۵۰۹ .
- ۵۱-۴۹ : فصل (۴) عیناً از بصره المبتدی قونیوی مأخوذ است ، به استثنای تغییراتی و حذف مطالبی در بند اول . و در نسخه حکمی شماره ۶۷۰۶ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، ص ۱۲۹ - ۱۵۰ و ۱۵۳ .
- ۷ و ۶/۴۹ : قرآن کریم ، ۶۹ (الحاقة) : ۳۸ - ۳۹ .
- ۱۳/۴۹ - ۱۵ : این روایت ظاهر آدر کتب معتبر احادیث نیامده است . و در کشف الحقایق ، ص ۳۲۵ .
- ۱/۵۰ - ۲ : این حدیث در سنن دارمی و ترمذی و در مسند احمد بن حنبل آمده است .
- و در المعجم المنهرس ، ج ۲ ، ص ۷۱ ، ص ۲۳ - ۲۴ .
- ۲/۵۰ : در باره مأخذ و منابع مختلف این حدیث صحیح در تالیفات السی الثعالبیین ،

- ص ۳۳۰ - ۳۳۳ .
- ۴/۵۰ : قرآن کریم ، ۳۷ (الصفات) : ۱۶۲ .
- ۱۲/۵۰ : منبى برای این حدیث به دست نیامد .
- ۱۴/۵۰ : قرآن کریم ، ۲۸ (الفتح) : ۲۳ .
- ۱۶/۵۰ : قرآن کریم ، ۳۶ (یس) : ۸۳ .
- ۲۴/۵۰ - ۱/۵۱ سر تسلیط ایشان: درباره سر تسلیط شیطان بر انسان در کتاب حاضر ،
- ۹ / ۱۰۹ - ۲۱ .
- ۲۵/۵۰ - ۲۶ : درك حاشیة ۲۱ (۱۷/۳۲ - ۲۳) .
- ۵ - ۴ / ۵۱ : ظاهراً روایت کاملتری است از حدیث معروف «أرنا الاشياء كما هي» .
- درك تعلیفة ۸/۱۸ .
- ۳/۵۲ و جماعتی - ۱/۵۳ می بینند: نقل از تبصرة المبتدی ، ص ۱۵۳ - ۱۵۲ .
- ۱۰/۵۲ : دحیة کلی از اصحاب پیغمبر (ص) و برای زیبایی خود معروف بوده است .
- طبق روایاتی جبرئیل بر صورت او به پیغمبر ظاهر می شد : «كان جبرئیل علیه السلام يأتي النبي صلى الله عليه وسلم في صورة دحیة» (مسند احمد، ج ۲، ص ۱۰۷) . درك لغت نامه دهخدا ، «دحیة کلی» .
- ۱۳/۵۲ - ۱۶ : اصطلاحات الصوفیة ، ص ۱۷۸ .
- ۱۷/۵۲ - ۱۸ : در صحیح بخاری این حدیث نبوی آمده است : «انما سمی الخضر أنه جلس على فروة یضاه ، فاذا هی تهتز من خلفه خضراء» . کتاب انبیاء ، ۲۷ (ج ۲) ، ص ۱۹۰ .
- ۱/۵۲ و صوری - ۳/۵۲ غیرها را: نقل از تبصرة المبتدی ، ص ۱۵۲ . فرغانی عین این جمله را بدون ذکر مأخذ در مشارق الدراری ، ص ۴۰ ، نقل کرده است .
- ۳/۵۲ والنفس - ۱/۵۳ : نقل از شرح قیصری ، شرح مقدمه قیصری ، ص ۳۱۶ .
- ۱۰/۵۲ کتاب العروة : نسخه خطی این کتاب در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، شماره ۱۰۸۰ ، با دقت خوانده شد ولیکن این عبارت در آن پیدا نشد .
- ۱۸/۵۲ : صحاح اللفة ، ص ۲۴۵۲ .
- ۳/۵۳ - ۱۸/۵۵ : این وصل نمونه بارزی از سبک قونیوی است ، ولی مأخذ آن پیدا نشد . احتمالاً از شرح الحدیث است .
- ۶/۵۴ - ۸ : اصطلاحات الصوفیة ، ص ۹۳ .
- ۱۱/۵۴ - ۲۱ : الفتوحات المکیة ، ج ۲ ، ص ۷ .
- ۲۲/۵۴ - ۲۷ : الفتوحات المکیة ، ج ۲ ، ص ۱۵ .
- ۷/۵۵ : قرآن کریم ، ۱۹ (مریم) : ۱۷ .

- ۲۰/۵۵ - ۲۰/۵۶ : نقل از شرح قیصری، شرح مقدمه قیصری، ص ۲۹۶ و ۳۰۳ - ۳۰۴.
- ۱۶/۵۶ - ۱۷ : قرآن کریم، ۱۷ (الاسراء) : ۲۲.
- ۲۲/۵۶ - ۱۱ / ۵۷ : نقل از شرح قیصری، شرح مقدمه قیصری، ص ۳۲۲.
- ۶/۵۷ الفتوحات: اصل این عبارت در شرح قیصری چنین است : «فسی الفتوحات فی الباب الحادی والعشیرین وثلاثمائة بان...». رک فتوحات، ج ۳، ص ۷۸.
- ۱۴/۵۸ - ۱۵ / ۵۸ : نقل از تبصرة المبتدی، ص ۱۵۳.
- ۴/۵۸ اتفاق - ۸/۵۸ : این چند سطر را فرغانی بدون ذکر مأخذ در مشارق الدراری، ص ۴۳، از قونیوی نقل کرده است.
- ۱۷/۵۸ - ۹/۵۹ : نقل از قواعد التوحید صدرالدین ابوحامد محمدالاصفهانی (قرن هفتم). شرح این کتاب، التمهید فی شرح قواعد التوحید، یا تمهید القواعد، از صابن الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی (ف. در حدود ۸۳۵)، معروف است، ولی ظاهراً جامی فقط متن آن را در دست داشته است. عبارت بالا در صفحات ۱۴۳ - ۱۴۴ و ۱۶۳ و ۱۶۷ تمهید القواعد به تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، تهران، ۲۵۳۵، درج است.
- ۱۸/۵۸ - ۱/۵۹ : لملمهم أرادوا: ممکن است مراد از «هم» قونیوی باشد. در کتاب فکوک، ص ۲۰۲، عباراتی شبیه به عبارات من ۱۷ - ۱۸ آورده شده است. جامی همان عبارات را در ۱۲/۱۵۵ - ۱۵ کتاب حاضر نقل می کند.
- ۱۰/۵۹ بضمهم : منظور فرغانی در مشارق الدراری است، ص ۴۲.
- ۲/۶۰ - ۹ / ۶۱ : نقل از قواعد التوحید، ص ۱۷۲ - ۱۷۳ و ۱۷۷ - ۱۷۸ و ۱۸۰.
- در این عبارات اصفهانی کاملاً تحت نفوذ نوشته های جنیدی است، و به نظر می رسد که این عبارات تحریر و خلاصه مطالبی باشد که جنیدی در شرح خود، برگ ۴۸ پشت - ۴۹ رو و برگ ۵۴ رو، آورده است.
- ۱۱/۶۱ - ۴/۶۲ المظهر : نقل از قواعد التوحید، ص ۲۱۵ - ۲۱۷.
- ۵/۶۲ - ۸/۶۲ : نقل از قواعد التوحید، ص ۱۹۳ - ۱۹۴.
- ۱۰/۶۲ - ۳/۶۳ : نقل از تبصرة المبتدی، ص ۱۵۰ - ۱۵۱ و ۱۴۸.
- ۱۲/۶۲ - ۱۳ : درباره مأخذ این حدیث معروف، رک احادیث مثنوی، ص ۱۷۲.
- ۱۶/۶۲ - ۱/۶۳ : با اینکه حدیث معروف و دائری است در میان عرفا سند معتبری برای آن به دست نیامده است. رک احادیث مثنوی، ص ۲۹. در کشف الاسرار میدی به صورت «کت کنزاً خفياً، فأحییت أن أعرف» وارد شده است. کشف الاسرار وعدة الابرار، به نصیح استاد علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹ ش، ج ۸، ص ۳۸۷ و رک تعلیقة ۱۱/۱۲۹ - ۱۳.

۱۹/۶۲ - ۲۶: الفتوحات المصنفة، ج ۲، ص ۶۱.

۲۳/۶۲ - ۲۴ من ذكرني في نفسه...: قسمتي از حديث قدسي معروف «أنا عندن

عبدی بی» است، که در اکثر صحاح سنه آمده است. در المعجم المفهرس، ج ۲، ص ۱۷۹، ص ۳ - ۶.

۵/۶۳ - ۸ است: ترجمة شرح قيصري، شرح مقدمة قيصري، ص ۹۵.

۱۰/۶۳: این بیت عیناً در فيه ما فيه مولانا، به تصحيح استاد بديع الزمان

فروزانفر، تهران، ۱۳۳۰ ش، ص ۱۵، آمده است، ولی اصل آن در حديقة الحقيقة سنانی، به تصحيح آقای مدرس رضوی، تهران، ۱۳۲۹ ش، ص ۵۰۰، ص ۱، موجود است. در مصراع اول آن در حديقة به جای «قیمت» کلمه «گوهر» آمده است.

۱۲/۶۳ و ظهور - ۲۲/۶۳: نقل از شرح جنیدی، برگ ۵۲ پشت.

۲۴/۶۳ - ۱۴/۶۴: ترجمه و نقل از منتهی المدارك، ص ۸۲ - ۸۳، با حذف

عباراتی.

۱۳-۸ / ۶۵: کلیات شمس تبریزی، به تصحيح استاد فروزانفر، تهران، ۱۳۳۶

- ۱۳۲۶ ش، آیات ۳۰۷۸۹ - ۳۰۷۹۲.

۴/۶۶: این بیت را جامی در ۱۰/۱۴۳ دوباره نقل می کند.

۱۸/۶۶ - ۶/۶۷ و ۸ - ۹: نقل از قيصري، التوحيد والنبوة والولاية، به

تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، زبرچاپ، ص ۱۳. فیض کاشانی در اصول معارف (به تصحيح استاد آشتیانی، مشهد، ۱۳۵۲ ش، ص ۵۶) این بحث قيصري را نقل می کند، و در حاشیه آن کتاب استاد آشتیانی می نویسد که وی این عبارات را از قيصري گرفته است. اما به دلیل نقل قولهای دیگر فیض از نقدها النصوص در همان اصول معارف و مخصوصاً در کلمات مکتونه - که در مقدمه کتاب حاضر (ص ۱۰) به آنها اشاره شده است - و نیز به دلیل خود عبارات، زیرا در سه جا که جامی اندکی در متن قيصري تصرف کرده است، فیض متن جامی را آورده است، می توانیم نتیجه بگیریم که فیض این عبارات قيصري را از نقدها النصوص نقل کرده است.

۲۴-۲۳/۶۶: صحاح اللغة، ص ۲۰۰۷.

۲۵/۶۶: این تعریف نیز از صحاح اللغة است، با تغییر جزئی، ص ۲۰۲۷.

۴/۶۷ جنید: عارف نامدار قرن سوم. در كشف المحجوب، ص ۱۶۱ - ۱۶۵؛

طبقات الصوفية از خواجه عبدالله انصاری، به تصحيح عبدالحی حبیبي، کابل، ۱۳۴۱ ش، ص ۱۶۱ - ۱۸۲؛ و کتابهای معتبر دیگر در شرح احوال صوفیه.

۶-۵/۶۷: كان الله...: در تليقة ۸/۳۰.

۸/۶۷ - ۹: قيصري در التوحيد والنبوة والولاية در نقل این شعر اسم سراینده

آن را امتد کر نمی شود. جندی آن را عیناً در شرح فصوص خود، بر گه ۱۲۳ پشت، و با تغییراتی جزئی در برگه ۶۸ پشت، آورده است. به قول عثمان یحیی (بدون ذکر منبع) این شعر به ابن عربی منسوب است (رک جامع الاسرار و منبع الاسرار از سید حیدر آملی، به تصحیح هنری کرین و عثمان یحیی، تهران، ۱۳۴۷ ش، ص ۸۰۶).

۱۰/۶۷ - ۱۲: از سبک ابن ایبات برمی آید که سراینده آنها خود جامی است. جامی در آثار مختلف خود مکرر به تمثیل بحر و حباب برمی گردد. رک کتاب جامی و ابن عربی به قلم اسمعیل مبلغ، کابل، ۱۳۴۳ ش، ص ۱۰۳ - ۱۰۶.

۱۴/۶۷ - ۱۷: نقل از مفتاح الغیب، ص ۷۳. صدرالدین این عبارات را در فصوص خود نیز آورده است، ص ۲۹۶.

۱۸/۶۷ - ۲۵: نقل از مفتاح الغیب، ص ۷۸ - ۷۹ و ۸۹؛ و نیز فصوص، ص ۲۹۶ و ۲۹۸.

۲/۶۸ - ۱۰: نقل از مفتاح الغیب، ص ۹۰ - ۹۱ و ۹۳؛ و نیز فصوص، ص ۲۹۸. جامی این جملهها از مفتاح الغیب را پس و پیش کرده و با تصرفاتی دیگر در ۵/۱۴۵ - ۱۱ دوباره نقل می کند.

۱۹/۶۸ - ۲۲: کلیات شمس، آیات ۳۵۰۵۹ - ۳۵۰۶۰.

۳۰/۶۹: عزالدین محمود الکاشی (ف ۷۳۵) عارف معروف و صاحب مصباح الهدایة است. شرح قصیده تالیه فارضیه او در سال ۱۳۱۹ ق در تهران به چاپ رسیده است، ولی آن را به عبدالرزاق کاشانی نسبت داده اند. برای شرح حال عزالدین رک مصباح الهدایة، به تصحیح استاد همائی، تهران، ۱۳۲۵ ش، مقلمه، ص ۱۳ به بعد.

۴/۶۹ - ۵: در لغت نامه دهخدا (کلمه «لدنی») این رباعی به خیام نسبت داده شده است.

۱۸/۶۹ - ۹/۷۱: نقل از مفتاح الغیب، ص ۴۸ - ۴۹.

۲۱/۶۹ - ۲۲: نقل از اصطلاحات الصوفیه، ص ۸۷.

۲۳/۶۹ - ۲۶: این حواشی از مفتاح الانس، یعنی شرح فناری بر مفتاح الغیب، گرفته شده است، ص ۴۸.

۷/۷۰ - ۱۲: نقل از مفتاح الانس، ص ۴۸.

۱۶/۷۰ - ۲۵/۷۰: نقل از مفتاح الانس، ص ۴۹.

۱۱/۷۱: قرآن کریم، ۱۶ (النحل): ۶۰.

۲۱/۷۱ - ۲۲: نقل از مفتاح الانس، ص ۴۹.

۹/۷۲: التود - ۱۱/۷۲: نقل از فصوص الحکم، به تصحیح ابوالعلاء عقیلی، مصر،

۱۹۴۶ ، ص ۱۰۴ .

۱۳/۷۲ - ۱۴ : رباعی از خود جامی است. آن را در شرح رباعیات ، ص ۵۳ ، و اشعة اللمعات ، ص ۸۶ ، نیز آورده است.

۱۵/۷۲ - ۷/۷۳ بطون: نقل از تفسیر الفاتحة (اعجاز البیان فی تأویل أم القرآن)

از صدرالدین قونبوی ، چاپ دوم، حیدرآباد دکن، ۱۳۸۶ ق ، ص ۳۸۰ - ۳۸۱ .

۲۴/۷۲ : قرآن کریم ، ۱۶ (النحل) : ۶۰ .

۲۵/۷۲ - ۲۶ : عبارت « فأوجد الواحد العدد، و فصل العدد الواحد » را قونبوی

از فصوص ، ص ۷۷ ، نقل کرده است.

۱۱/۷۳ - ۱۷ : نقل از حواشی قونبوی بر تفسیر الفاتحة خود. با اینکه تفسیر الفاتحة

سه بار به طبع رسیده است، حواشی آن چاپ نشده و معلوم نیست تا چه حد مفصل است.

استاد سیدجلال‌الدین آشتیانی از قول يك نفر كه این حواشی را دیده است می گوید كه در

واقع كتاب مستقل بزرگی است . در مفتاح الانس ناری دو بار از این حواشی نقل قول

می کند (ص ۹۰ و ۱۶۱) ، و در نقل قول اول عبارت مورد بحث، را به صورت مفصل تر آورده

است .

۱۸/۷۳ - ۷/۷۵ : نقل از تفسیر الفاتحة ، ص ۳۸۱ - ۳۸۳ .

۲۴/۷۲ : قرآن کریم ، ۵۵ (الرحمن) : ۲۹ .

۲۵/۷۳ - ۲۶ : نقل از حواشی تفسیر الفاتحة . رك مفتاح الانس ، ص ۹۰ .

۷/۷۵ : حدیث نبوی است. رك احادیث مننوی ، ص ۱۹ ، و تعلیقات حدیقة الحقیقة

به قلم مدرس رضوی، تهران، ۱۳۴۴ ش، ص ۲۶۰ - ۲۶۱ .

۱۱/۷۶ : اوحدالدین کرمانی از بزرگان عرفای قرن هفتم (۶۳۵) است، كه هم

با ابن عربی و هم با قونبوی ملاقات کرده بود. استاد فروزانفر شرح حال مفصل او را در مقدمه

خود بر مناقب اوحدالدین کرمانی ، تهران ، ۱۳۴۷ ش، آورده است .

۱۲/۷۶ - ۱/۷۷ : این شعر را قونبوی با قید اسم اوحدالدین در لبصرة المبتدی ،

ص ۱۴۶ ، آورده است.

۱۵/۷۶ - ۱۸ : این رباعی را جامی در اشعة اللمعات ، ص ۱۵۱ ، و دیوان خود، ص

۸۱۱ ، نیز آورده است.

۱۸/۷۶ : منظور ابته فصوص الحكم و لمعات عراقی است.

۷/۷۷ صاحب ترجمه عوارف: منظور همان عزالدین محمود کاشانی است (رك تعلیقة

۱/۶۹) . « ترجمه عوارف » مصباح الهدایه است، كه تحریری است از عوارف المعارف از شیخ

شهاب‌الدین عرسهروردی (۶۳۲) . رك مقدمة مصباح الهدایه از استادهائی، ص ۱۹ به بعد.

چند صفحه ای كه جامی در اینجا نقل می کند از ص ۱۹ - ۲۲ مصباح الهدایه است.

- ۱۳/۷۸ : قرآن کریم ، ۸۳ (المطالعین) : ۲۷-۲۸ .
- ۲۳/۷۸ : این بیت را قشیری بایسک بیت دیگر در الرسالة القشیریه ، به تحقّق عبدالحامیم محمود و محمودین الشریف ، قاهره ، ۱۹۷۲ - ۱۹۷۴ ، ص ۲۸۱ ، آورده است . و نیز در ترجمه رساله قشیریه ، به تصحیح استاد فروزانفر ، تهران ، ۱۳۲۵ ش ، ص ۱۱۹ .
- ۱/۷۹ جنید : در تعلقه ۴/۶۷ .
- ۳/۷۹ ابن عطاء : ابوالعباس احمد بن محمد بن سهل بن عطاء . از صوفیه قرن سوم (۳۰۹) و از اقران جنید است . در ترجمه رساله قشیریه ، ص ۶۵ ؛ کشف المحجوب ، ص ۱۸۸ ؛ و کتابهای معتبر دیگر در احوال صوفیه .
- ۱۲/۷۹ ابوعلی دقاق : حسن بن علی ابوعلی دقاق نیشابوری (۴۰۵ یا ۴۱۲) از صوفیان معروف قرن چهارم است و مرشد صاحب رساله قشیریه است . در ترجمه رساله قشیریه ، مقدمه تصحیح ، ص ۲۷ - ۲۸ ؛ طبقات الصوفیه ، ص ۵۳۸ - ۵۴۲ ؛ تذکره الاولیای عطار ، به تصحیح محمد استعلامی ، تهران ، ۱۳۴۶ ش ، ص ۲۴۶ - ۲۶۰ .
- ۲۲/۷۹ - ۲۳ : در ۵/۶۷ - ۶ و تعلقه همانجا .
- ۲۴/۷۹ : قرآن کریم ، ۲۸ (التقصص) : ۸۸ .
- ۱/۸۰ : قرآن کریم ، ۷۰ (المعارج) : ۶-۷ .
- ۵/۸۰ : خواجه عبدالله انصاری ، پیرهرات (۴۸۱) ، از دانشمندان و صوفیه بسیار معروف قرن پنجم است . در لغت نامه دهخدا ، انصاری هروری (ج ۲ ، ص ۲۰۸) .
- ۷/۸۰ - ۹ : خواجه عبدالله انصاری ، منازل السائرین ، به تصحیح دی بودکی ، قاهره ، ۱۹۶۲ ، ص ۱۱۳ .
- ۱۰/۸۰ کمال الدین عبدالرزاق الکاظمی : در مقدمه ، ص سی و شش . عبادات مأخوذ است از شرح منازل السائرین ، تهران ، ۱۳۱۵ ق ، ص ۲۷۰ .
- ۴/۸۲ - ۵ : نقل از شرح فصوص قیصری ، تهران ، ۱۲۹۹ ق ، نص آدمی ، ص ۵۹ .
- ۵/۸۲ ابن السکیت : ابویوسف یعقوب بن اسحاق سکیت خوزی اهوازی (۲۴۶) از امامان نحو در مذهب کوفین به شمار می رود و صاحب کتب متعددی در نحو و لغت و غیره است . در لغت نامه دهخدا ، ج ۱ ، ص ۳۱۹ ؛ ریحانة الادب ، از میرزا محمد علی مدرس ، تبریز ، بدون تاریخ ، ج ۷ ، ص ۵۶۹ - ۵۷۰ .
- ۶/۸۲ - ۷ سدادها : نقل از شرح فصوص کاشانی ، ص ۷ .
- ۷/۸۲ والالهیه - ۸/۸۲ : نقل از شرح قیصری ، ص ۵۹ .
- ۶/۸۲ القص الشعبی : در فصوص ، ص ۱۲۰ .

- ۱۶/۸۳ - ۱۷ : قرآن کریم ، ۱۸ (الکھف) : ۱۰۹ .
- ۲۲/۸۳ - ۲/۸۳ : جامی این عبارت را به صورت مفصل تر در ۱۴/۲۷۲-۱۹ دوباره نقل می کند . ماعذ آن پیدا نشد ، ولی ممکن است از نوشته های قونیوی باشد . وی در چند اثر بحث مشابهی را مطرح می کند . *رک النفعات الالهية* ، تهران ، ۱۳۱۶ ق ، ص ۸۱ ؛ *تفسیر الفاتحة* ، ص ۸۵ - ۸۶ ؛ *مفتاح الغیب* ، ص ۲۷۱-۲۷۲ .
- ۲۶-۲۴/۸۳ : فکوک ، ص ۱۸۶ .
- ۳/۸۳ - ۹ : ترجمه و نقل از شرح قیصری ، فص آدمی ، ص ۵۹ . دو بیت شعر از حلاج است . *رک دیوان العلاج به تصحیح هنری ماسینیون* ، پاریس ، ۱۹۵۵ ، ص ۴۱ .
- ۱۳/۸۳ مرانی - ۱۵/۸۳ الحدیث : نقل از شرح قیصری ، ص ۶۰ .
- ۱۵/۸۳ کنت کنزاً مخفیاً : جملة اول از حدیث قدسی معروف . *رک تعلیقة* ۱۶/۶۲-۱/۶۳ .
- ۱۶/۸۳ لان - ۱۸/۸۳ اللائقضاء : نقل از فصوص قونیوی ، ص ۲۸۶ .
- ۲۰/۸۳ - ۸/۸۵ بعض : نقل از شرح جنیدی ، فص آدمی ، برگ ۴۸ پشت .
- ۲۵/۸۳ - ۲۷ : نقل از اصطلاحات الصوفیة ، ص ۸۹ .
- ۱۸/۸۵ فاد۱ - ۱/۸۶ روح : نقل از شرح جنیدی ، فص آدمی ، برگ ۴۹ پشت .
- ۵/۸۷ بمضمون : منظور عزالدین کاشانی است در شرح *قصیده تالیة ابن فارض* ، ص ۱۵۵ .
- ۵/۸۷ : قرآن کریم ، ۲ (البقرة) : ۳۱ .
- ۷/۸۷ - ۸ : قرآن کریم ، ۳۸ (ص) : ۷۵ .
- ۱۱/۸۸ - ۲/۸۹ ولدنامه ، ص ۱۲ - ۱۲ .
- ۱۰/۸۹ - ۲۰ : نقل از شرح جنیدی ، فص آدمی ، برگ ۶۹ رو و پشت .
- ۳/۹۰-۲۱/۸۹ : ترجمه و نقل با حذف بعضی از جمله ها و پس و پیش کردن بعضی دیگر از شرح قیصری ، فص آدمی ، ص ۷۲-۷۳ .
- ۲/۹۰ - ۳ : قرآن کریم ، ۵۵ (الرحمن) : ۱۹ .
- ۴/۹۰ : این بیت در بسیاری از نسخه های شاهنامه فردوسی موجود است . *رک شاهنامه* ، به تصحیح ر. علی یف و غیره ، ج ۲ ، مسکو ۱۹۶۵ ، ص ۲۵۲ ، پاورقی . و نیز *رک کشف الحقایق* ، ص ۲۹۹ .
- ۵/۹۰ - ۹/۹۱ : نقل از مشارق الدراری ، ص ۲۱۲ - ۲۱۵ .
- ۸/۹۰ فأحیبت... : از حدیث مشهور کنز مخفی . *رک تعلیقة* ۱۶/۶۲-۱/۶۳ .
- ۱۴/۹۰ - ۳/۹۱ : قرآن کریم ، ۳۳ (الاحزاب) : ۷۲ .
- ۱۹/۹۰ - ۳۰ : صحاح اللغة ، ص ۳۲۱ .
- ۲۲/۹۰ - ۲۴ : نقل از *مثنوی مولوی* ، دفتر چهارم ، ابیات ۵۱۹ - ۵۲۱ .
- ۲۳/۹۱ : این تعریف در *صحاح اللغة* چایی که در دسترس نگارنده بوده است موجود

نیست .

۶-۴/۹۲ : این اشعار در دیوان منسوب به آن حضرت موجود است. در تحلیل اشعار ناصر خسرو ، تألیف مهدی محقق، تهران ، ۱۳۲۹ ش، ص ۷۳ .

۱۲-۷/۹۲ : مثنوی مولوی، دفتر چهارم، آیات ۸۰۹-۸۱۱ .

۱۶-۱۵/۹۲ : در المعجم المفهرس ، ج ۳ ، ص ۲۳۸ ، ص ۶۶ - ۶۷ ؛ و نیز

احادیث مثنوی ، ص ۱۱۴-۱۱۵ .

۲۱-۲۰/۹۳ : در ۵/۶۷-۶ .

۲۵-۲۴/۹۳ : صحیح بخاری ، استذنان ، ۱ (ج ۸ ، ص ۶۲) ؛ صحیح مسلم ، جنة ،

۲۷ (ج ۸ ، ص ۱۲۹) . در ترمذی این روایت پیدا نشد. جمله دیگر این حدیث که مورد نظر خواجه پارسا بوده این است: وفکل من یدخل الجنة علی صورة آدم ، فلم یزل الخلق ینقص بعد حتی الان .

۴/۹۴ ابوبکر بن اسحق: ابوبکر یا عبدالله محمد بن اسحق بن یسار (ف . در اواسط

قرن دوم) از اصحاب حضرت باقر و صادق (ع) و از قلمای محدثین وائمة علم مغازی و سیر به شمار می رود . کتاب روایة معانی الاخبار ظاهراً مفقود است .

۸-۵/۹۴ : همانطور که جامی در حاشیه نوشته است، وی این حدیث را از تفسیر الفاتحه

فونیوی (ص ۳۳۶) نقل کرده است. اما مأخذ فونیوی پیدا نشد. در کتابهای احادیثی که در المعجم المفهرس آمده است دو روایت را آورده شده است که اگر باهم جمع شود به صورت مضمون این حدیث درمی آید: «ان الله كتب الاحسان علی کل شیء ، فاذا قتلتم ، فأحسنوا القتل ، واذا ذبحتم ، فأحسنوا الذبح؛ ولیحدأحدکم شفرته، فلیرح ذبیحته». مسلم ، کتاب صید، ۵۷ (ج ۶ ، ص ۲۲) ؛ ترمذی ، کتاب دیات ، ۱۴ (ج ۴ ، ص ۲۳) الخ (در المعجم المفهرس ، ج ۲ ، ص ۱۷۳ ، ص ۱۵-۱۷ و ۲۳) . «اذا قاتل احدکم أخاه ، فلیجنب الوجه ، فان الله خلق آدم علی صورته». مسلم ، کتاب بر ، ۱۱۵ (ج ۸ ، ص ۳۲) ؛ احمد بن حنبل ، ج ۲ ، ص ۲۲۲ و ۵۱۹ .

۲۳-۲۱/۹۴ خواجه محمد پارسای بخاری : خواجه پارسای بخارائی (ف ۸۲۲)

از بزرگان مشایخ سلسله نقشبندیه و از کسانی است که جامی از او کتب فیض کرده است. در تفهات الانس (ص ۳۹۲-۳۹۳) جامی شرح می دهد که در سال ۸۲۲ که پنج ساله بود خواجه پارسا از جام عبور می کرد و جامی همراه پدرش به دیدار وی رفت: « و یکسیر نبات کرمانی عنایت فرمودند. و امروز از آن شصت سال است که هنوز صفای طلعت منور ایشان در چشم من است، ولذت دیدار مبارک ایشان در دل من. و همانا که رابطه اخلاص و اعتقاد و ارادت و محبتی که این فقیر را نسبت به خاندان خواجهگان قدس الله تعالی ارواحهم واقع است به برکت نظر مبارک ایشان برده باشد. » از این حاشیه و همچنین از کتاب سخنان خواجه پارسا

که جامی به‌رشتهٔ تحریر درآورده است (رک مقدمهٔ کتاب حاضر، ص ۱۱۱ و ۱۱۲)، معلوم می‌شود که بعضی از کتابهای شخصی عواجه پارسا در اختیار جامی بود. برای شرح حال عواجه پارسا رک قدسیه او، به تصحیح احمد طاهری عراقی، تهران، ۱۳۵۲ ش، مقدمه، ص ۶۵-۹۲.

۲۵-۲۴/۹۴: تفسیر الفاتحة، ص ۳۳۶.

۱۱-۸/۹۵: در لغات (به تصحیح دکتر جواد نوربخش، تهران ۱۳۵۳، ص ۱۹)

عراقی این آیات را آورده است.

۴/۹۶-۱۳/۹۵: کلیات شمس، آیات ۱۲۱۵۷-۱۲۱۵۹.

۲۶-۱۵/۹۵: نقل از شرح قصیدهٔ قالیه عزالدین کاشانی، ص ۱۸۱ و ۱۷۸

و ۱۷۹. جامی چند سطر اول این حاشیه را از بحث کاشانی دربارهٔ توحید آورده است، و فقط سطرهای ۲۰-۲۶ از قسمت مربوط به «جمع» نقل کرده است. بنابراین در واقع او کمی در این عبارات تصرف کرده است، به این معنی که در ماخذ این بحث همهٔ آن تصریحاً دربارهٔ «جمع» نیست.

۱۹-۱۲/۹۶: نقل از قواعد التوحید، ص ۲۱۷-۲۱۸.

۲۵-۲۴/۹۶: نقل از مثنوی مولوی، دفتر اول، آیات ۶: ۱۴-۱۴۰۷. در مثنوی

نیکلسون مصراع آخر چنین است: «دوست کوباقی نباشد دور به».

۱۱/۹۷-۸/۹۷: نقل از شرح قیصری، نص آدمی، ص ۷۳. رسالهٔ القسم

الالهی بالاسم الربانی در ضمن رسائل ابن عربی در حیدرآباد دکن، ۱۳۶۷ ق، به چاپ رسیده است. این عبارات از ص ۲۲ آن رساله نقل شده است.

۶/۹۷-۷/۹۷: اشاره به آیات مختلف قرآنی.

۹/۹۷-۱۹/۹۸: فکوک، ص ۲۴۴-۲۴۶.

۳۰-۱۹/۹۷: این حدیث با کبی اختلاف در این کتابها آمده است: مسلم، کتاب

ایمان، ۲۳۲ (ج ۱، ص ۹۱)؛ ترمذی، کتاب فتن، ۳۵ (ج ۲، ص ۲۹۲)؛ و احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۰۷، ۲۰۱ و ۲۵۹.

۲۷-۲۶/۹۷: صحاح اللغة، ص ۸۲۰ با نقل آیهٔ کریمهٔ ۵۲ (الطور): ۹. القراء

یعنی ابوزکریا یحیی بن زیاد کوفی (ف ۲۰۷)، پیشوای نحو و امام کوفین است. رک «قراء» در فرهنگ معین. در صحاح اللغة چاپی به جای القراء «الضحاك» آمده است.

۳-۱/۹۸: اشاره به آیه‌های مختلف قرآنی.

۱۳-۱۱/۹۸: روایات به این مضمون فراوان و مختلف است. رک بخاری، کتاب

توحید، ۷ (ج ۸، ص ۱۴۳) و ۲۵ (ج ۸، ص ۱۶۴)؛ مسلم، کتاب جنه، ۳۵ (ج ۸، ص ۱۵۱) و ۳۷ و ۳۸ (ج ۸، ص ۱۵۲)؛ سنن ترمذی، کتاب جنه، ۲۰ (ج ۲، ص ۶۹۲)، تفسیر سورهٔ ۵۰ (ج ۵، ص ۳۹۰)؛ احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۳۶۹ و

۵۰۷ و ج ۲، ص ۱۳.

۲۱/۹۸-۲۷: اصطلاحات الصوفية، ص ۱۱۱.

۲۳/۹۸ ابوطالب المکی: ابوطالب محمد بن علی بن عطیة مکی (ف ۳۸۶) از صوفیة ایرانی بود که مجاورت مکه را اختیار کردند. کتاب قوت القلوب او از مهمترین کتابهای تصوف قرون اول به شمار می رود و بارها در کشورهای عرب به طبع رسیده است.

۲۵/۹۸ فی مفتاح بعض کتب: در اصطلاحات الصوفية چاپ شده این عبارت چنین است: «فی افتتاح نسخة الحق». سید حیدر آملی در جامع الاسرار عین این جمله را از نسخة الحق نقل می کند (ص ۱۰، ۹-۱۱). رک تطبیقات آن کتاب، ص ۸۲۱.

۸۴/۹۹: ترجمه و تحریر فصوص، ص ۵۰.

۱۳-۹/۹۹: نقل از شرح قیصری، فصوص آدمی، ص ۷۲.

۱۳-۱۲/۹۹: احادیث به این مضمون در کتابهای معتبر زیاد است. مثلاً: «وانقده مائة رحمة، أنزل منها رحمة واحدة... وأخر الله تسعاً وتسعين رحمة، یرحم بها عباده یوم اقیامته». معلم، کتاب توبه، ۱۹ (ج ۸، ص ۹۶). و نیز رک بخاری، کتاب ادب، ۱۹ (ج ۸، ص ۹)؛ ترمذی، کتاب دعوات، ۱۰۰ (ج ۵، ص ۵۲۹)؛ ابن ماجه، کتاب زهد، ۲۵ (قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۲ ق، ص ۱۳۳۵).

۱۳/۱۰۰-۱۳/۹۹: نقل با حذف عبارات کثیری از شرح جنیدی، فصوص آدمی،

برگ ۶۰ رو و پشت.

۲۱-۱۵/۱۰۰: ترجمه شرح جنیدی، فصوص آدمی، برگ ۵۱ رو.

۱۸/۱۰۰: قرآن کریم، ۵۵ (الرحمن): ۲۶.

۱۲/۱۰۱: نقل از شاهنامه فردوسی، ج ۱، ص ۱۶. در شاهنامه به جای کلمه

«نکرت» کلمه «فطرت» آمده است.

۳۰-۱۴/۱۰۱: دفتر چهارم، بیت ۵۲۲ به بعد.

۱۷/۱۰۱: رک احادیث مثنوی، ص ۶۷.

۲۴/۱۰۱ فی المقدمة: رک ۷/۵۸-۸.

۲۶/۱۰۱ نایبه: مراد نایبه ذبیانی (ف ۶۰۴ میلادی) شاعر معروف دوره جاهلیت است.

در صحاح اللغة نیز در تعریف کلمه «سوره» این بیت به اشتها آورده شده است (ص ۶۹).

۳/۱۰۲ المراتب-۳/۱۰۲: این جمله را جامی در ۲۶/۲۹-۲۷ نیز آورده است.

۳/۱۰۳-۱۳/۱۰۲: انشاء الدوائر، به تصحیح نایرنگه، لندن، ۱۳۳۶ ق، ص ۲۱-۲۲.

۲۵-۲۳/۱۰۲: نقل از شرح قیصری، ص ۸۸. ابن عربی این مطالب را در فتوحات

(ج ۳، ص ۱۳۷ و ۱۳۶) آورده است، ولی عبارات وی با عبارات قیصری اختلاف دارد

در باره کتاب مباحث القطنبرک کتابشناسی ابن عربی از عثمان یحیی، ص ۳۹۵.

- ۹-۸/۱۰۳: قرآن کریم، ۱۷ (الاسراء): ۸۵.
- ۹/۱۰۳: قرآن کریم، ۱۵ (الحجر): ۲۹ و نیز ۳۸ (ص): ۷۲.
- ۱۰/۱۰۳: حدیث نبوی است. در احادیث مننوی، ص ۱۹۸، و مزمورات اسدی در مزمورات ۵۱۵۵، به اهتمام محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۵۲ ش، ص ۱۵۶-۱۵۷.
- ۱۱/۱۰۳: کتاب عنقاء مغرب فی معرفة ختم الاولیاء و شمس المغرب. این کتاب دوبار در قاهره به چاپ رسیده است و دستویسهای متعددی از آن موجود است. در کتابشناسی ابن عربی، ص ۱۵۷-۱۶۱.
- ۱۶/۱۰۳: لیأخذ - ۲۰/۱۰۳: تحریر شرح قیصری، نص آدمی، ص ۹۳.
- ۱۹/۱۰۳: قرآن کریم، ۶ (الانعام): ۹.
- ۲۶-۳۱/۱۰۳: تالیفات القرآن، بیروت، ۱۳۸۷ ق، ج ۱، ص ۳۵۸.
- ۲/۱۰۴: نقل از شرح قیصری، نص آدمی، ص ۹۰.
- ۹-۵/۱۰۴: ترجمه همان عباراتی که در سطرهای بالا از قیصری نقل شده است با اضافه مطالبی از قیصری که در بالا حذف شد.
- ۸/۱۰۵: قرآن کریم، ۷۹ (النازعات): ۲۲.
- ۱۱-۲/۱۰۶: انشاء الدوائر، ص ۲۲-۲۳.
- ۹/۱۰۶: أحسن تقویم و أسفل سافلین: اشاره به قرآن کریم، ۹۵ (التین): ۲-۵.
- ۱۱-۱۰/۱۰۶: قرآن کریم، ۲۲ (فصلت): ۱۱.
- ۴/۱۰۷-۲۲/۱۰۶: نقل از کلیات شمس، آیات ۳۰۱۶۸-۳۰۱۷۱ و ۳۰۱۷۲.
- ۲۱/۱۰۷: قرآن کریم، ۳۸ (ص): ۷۵.
- ۲۱/۱۰۷ و لبا - ۲/۱۰۸: العبودیة: نقل از شرح قیصری، ص ۸۹.
- ۱۴/۱۰۸-۲۵/۱۰۷: اصطلاحات الصوفیة، ص ۱۰۷.
- ۵/۱۰۸: یجمع-المتقابلة و ۶/۱۰۸: خلقه - ۸/۱۰۸: الجلالیة: نقل از شرح قیصری، ص ۸۷ و ۸۹.
- ۵/۱۰۸ و الصفتان - ۶/۱۰۸: الانسان: نقل از شرح کاشانی، ص ۲۸.
- ۸/۱۰۸ و ابلیس - ۵/۱۰۹: کماله: نقل از شرح کاشانی، ص ۲۸.
- ۱۷-۱۶/۱۰۸: نقل از شرح قصیده تالیف عزالدین کاشانی، ص ۱۵۴.
- ۲۰/۱۰۸: بعض العارفين: عزالدین کاشانی در شرح قصیده تالیف، ص ۱۶۰.
- ۲۴/۱۰۸: ابلیس - ۲۶/۱۰۸: الحق: نقل از شرح قیصری، نص آدمی، ص ۹۰.
- ۲۷/۱۰۸: فی شرحه للنصوص: در شرح قیصری، ص ۹۰.
- ۵/۱۰۹ و لم - ۸/۱۰۹: الحقائق: نقل از شرح قیصری، ص ۸۹-۹۰.
- ۱۰/۱۰۹: شیطان - ۲۱/۱۰۹: ترجمه شرح قیصری، ص ۹۰-۹۱.

- ۱۷/۱۰۹-۱۸ : قرآن کریم ، ۱۴ (ابراهیم) : ۲۲ .
- ۲۳/۱۰۹ : تاج المصادر ، از ابو جعفر احمد بن علی بن محمد مقرئ بیهقی (۵۲۲ هـ) ،
میثی ، میرزا محمد شیرازی ، ۱۳۰۱ ق ، ص ۱۶ .
- ۲۴-۲۷/۱۰۹ : نقل از مثنوی مولوی ، دفتر دوم ، آیات ۲۱۱۹-۲۱۲۲ .
- ۶/۱۱۱ الفث - رخصوا و ۷/۱۱۱ من ۳۰۰ الطلب : نقل از شرح قیصری ، فص
شیبی ، ص ۹۶ .
- ۶/۱۱۱ و ههنا ۷/۱۱۱ الظاهرة به : تحریر شرح کاشانی ، ص ۳۳ .
- ۹/۱۱۱-۱۰ : این حدیث با اختلاف جزئی در شهاب الاخبار و بسا اختلاف بیشتر
در جامع صغیر آمده است . رک شرح فارسی شهاب الاخبار به تصحیح محمد تقی دانش پژوه ،
تهران ، ۱۳۴۹ ش ، ص ۱۳۵ ، شماره ۷۲۹ ؛ فیض القدير : شرح الجامع الصغیر ، بیروت ،
۱۳۹۱ ق ، ج ۲ ، ص ۲۵۰ .
- ۱۰/۱۱۱ الفث - ۱۲/۱۱۱ و ۱۸-۱۹ : نقل از شرح جنیدی ، فص آدمی ، برگه
۷۳ پشت .
- ۹/۱۱۲ و نزلت - ۱۱/۱۱۲ الايات : ايضاً .
- ۱۳-۱۷/۱۱۲ : نقل و تحریر از فکوک ، ص ۱۹۵ .
- ۲۶/۱۱۲ : نقل از شرح جنیدی ، فص آدمی ، برگه ۷۳ پشت .
- ۲/۱۱۲ بلاطلب - ۸/۱۱۲ اذلك : نقل از شرح قیصری ، فص شیبی ، ص ۱۱۲ .
- ۸/۱۱۲ آنچه - ۱۰/۱۱۲ و ۱۳/۱۱۲ شکر - ۱۶/۱۱۲ الله : ترجمه شرح قیصری ،
ص ۱۱۲ .
- ۲/۱۱۴ المراد - ۶/۱۱۴ الذات : نقل از شرح قیصری ، فص شیبی ، ص ۹۶ .
- ۸/۱۱۴ الهی - ۹/۱۱۴ الاسماء : نقل از شرح قیصری ، ص ۱۰۲ .
- ۹/۱۱۴ لا - ۱۲/۱۱۴ الذات : نقل از شرح جنیدی ، فص شیبی ، برگه ۸۲ رو .
- ۱۲/۱۱۴ والتجلی - ۱۵/۱۱۴ : نقل از شرح قیصری ، ص ۱۰۴ .
- ۱۶/۱۱۴-۱۱۵ / ۳ : ترجمه شرح قیصری ، فص شیبی ، ص ۹۶-۹۷ .
- ۲۰-۲۱/۱۱۴ : قرآن کریم ، ۵۲ (القمر) : ۵۰ .
- ۲۴-۲۷/۱۱۴ : نقل از فکوک ، ص ۱۹۵-۱۹۶ .
- ۳/۱۱۵ آی - ۴ : نقل از شرح جنیدی ، برگه ۸۲ رو .
- ۵-۱۰/۱۱۵ : نقل از شرح قیصری ، فص شیبی ، ص ۹۷ .
- ۹/۱۱۵ : قرآن کریم ، ۸۳ (المطففين) : ۲۴ .
- ۱۱/۱۱۵ - ۱۱/۱۱۶ : نقل از مصباح الهدایة ، ص ۱۳۰-۱۳۱ .
- ۱۵/۱۱۵ : قرآن کریم ، ۷ (الاعراف) : ۱۳۳ .
- ۲۳/۱۱۵ : حدیث نبوی است . در سنن ابن ماجه به این صورت آمده است : « فاذا

- تجلی الله لشیء من خلقه، خشع له». کتاب اقامة الصلاة، باب ۱۵۲ (ص ۴۰۱) .
- ۱۱۵/۲۶-۲۷ : نقل از مصباح الهدایة، ص ۱۳۰ .
- ۱۱۶/۱۴ فان - ۱۱۶/۱۸ كذلك : نقل از تفسیر الفاتحة، ص ۱۶ .
- ۱۱۶/۱۸-۱۹ : قرآن کریم، ۵۴ (القمر) : ۵۰ .
- ۱۱۶/۲۱ - ۱۱۷/۱۲ : نقل از انفعالات الالهية از فونیوی، ص ۲۲۵-۲۲۶ .
- ۱۱۷/۱۴ و ۱۱۸/۸ : قرآن کریم، ۲۰ (طه) : ۵۰ .
- ۱۱۷/۱۸ : قرآن کریم، ۱۶ (النحل) : ۴۰ .
- ۱۱۷/۲۱-۳۰ : قرآن کریم، ۷۶ (الانسان) : ۱ .
- ۱۱۷/۲۲-۲۳ : قرآن کریم، ۱۹ (مریم) : ۹ .
- ۱۱۷/۲۴-۲۶ : تأویلات القرآن، ج ۲، ص ۷۳۹ .
- ۱۱۸/۲-۷ فوجودية : نقل از مفتاح الغیب، ص ۳۲۲ .
- ۱۱۸/۵ : قرآن کریم، ۸۴ (الانشاق) : ۱۹ .
- ۱۱۸/۱۷ : نقل از مثنوی مولوی، دلتراول، بیت ۲۷۴۹ .
- ۱۱۸/۲۲ بعضهم : مراد فرغانی است در مشارق الدراری، ص ۳۰ .
- ۱۱۹/۹ كما- ۱۱۹/۱۰ بنقته : نقل از شرح کاشانی، ص ۳۷ .
- ۱۱۹/۱۱ السؤال - ۱۱۹/۱۲ الخارجية: نقل از شرح قیصری، فص شیئی، ص ۱۰۰ .
- ۱۱۹/۱۳ ومثال- ۱۱۹/۱۳ الری: نقل از شرح جنیدی، فص شیئی، برگ ۷۹ رو .
- ۱۱۹/۱۴-۱۵ : ابن شعررا قیصری نیز در ضمن این بحث آورده است، ص ۱۰۰ .
- ۱۱۹/۱۸-۲۲ اوست : ترجمه و تحریر شرح قیصری، ص ۱۰۰ .
- ۱۱۹/۲۴ فی فصوص الحکم: رك فصوص، ص ۶۰ .
- ۱۱۹/۲۲ لا بد- ۱۲۰/۲ الداعية : نقل از شرح کاشانی، ص ۳۷ .
- ۱۱۹/۲۵-۲۶ : فصوص، ص ۶۰ .
- ۱۲۰/۶ السؤال - عجولا : نقل از فصوص الحکم، ص ۵۹ .
- ۱۲۰/۶ فان الانسان . . . : اشاره به حدیث نبوی که پائین، ص ۱۱، آمده است .
- ۱۲۰/۶ يسأل- ۱۲۰/۷ أوانه : نقل از شرح قیصری، ص ۹۸ .
- ۱۲۰/۸ وهذا- ۱۲۰/۱۰ البته : نقل از شرح جنیدی، فص شیئی، برگ ۷۷ رو .
- ۱۲۰/۱۱ : حدیث نبوی است. بخاری، کتاب توحید، ۳۶ (ج ۹، ص ۱۸۰) .
- ۱۲۰/۱۹-۲۰ : قرآن کریم، ۲۰ (المؤمن) : ۶۰ .
- ۱۲۰/۲۶ فی النصوص : رك فصوص الحکم، ص ۵۹ .
- ۱۲۱/۴-۵ : ترجمة فصوص، ص ۵۹ .

- ۱۳۱/۶-۷: نقل از مثنوی مولوی، دفتر پنجم، آیات ۲۶۹۵-۲۶۹۶.
- ۱۳۱/۸-۱۰: مظهره: ترجمه شرح قیصری، ص ۹۹.
- ۱۳۱/۱۰: فاذا-۱۱/۱۳۱: نقل از قصص، ص ۵۹.
- ۱۳۱/۱۸: ایوب-۲۰/۱۳۱: ترجمه و تحریر قصص، ۵۹-۶۰.
- ۱۳۱/۲۰: آیه کریمه به این صورت است: «وایوب اذ نادى ربه أنى منى الضر».
- ۲۱ (الانبیاء): ۸۳.
- ۱۳۱/۳۱: نقل از مثنوی مولوی، دفتر اول، بیت ۱۷۷۴.
- ۱۳۱/۲۶: عالم-۲۷/۱۳۱: سؤال: تحریر قصص، ص ۵۹.
- ۱۳۲/۳-۸: نزدیک به این روایت حدیث ذیل است: «ان لنفسك عليك حقاً ولربك عليك حقاً ولضيفك عليك حقاً، وان لاهلك عليك حقاً، فأعط كل ذى حق حقه». ترمذی، کتاب الزهد، ۶۳ (ج ۴، ص ۹-۶). و نیز رك بخاری، کتاب ادب، ۸۶ (ج ۸، ص ۴۰)؛ کتاب تهجد، ۲۰ (ج ۲، ص ۶۸)؛ کتاب صوم، ۵۷ و ۵۱ (ج ۳، ص ۵۲ و ۴۹)؛ و مسلم، کتاب صیام، ۱۸۶ (ج ۳، ص ۱۶۲).
- ۱۳۲/۱۲-۱۳: نقل از مثنوی مولوی، دفتر سوم، آیات ۱۸۸۱-۱۸۸۲.
- ۱۳۲/۱۴-۲۱: ترجمه و تحریر شرح قیصری، ص ۱۰۰.
- ۱۳۲/۲۲-۲/۱۳۲: نقل از کلیات شمس، آیات ۲۸۱۸-۲۸۱۹ و ۴۸۲۱-۴۸۲۲.
- ۱۳۳/۳-۹ و ۱۳۳/۱۲-۱۳۳/۶: احوال او: ترجمه و تحریر قصص، ص ۶۰-۶۱.
- ۱۳۳/۱۹-۲۶/۱۳۳: مفتاح الغیب، ص ۲۵۹-۲۶۰.
- ۱۳۳/۶: پس-۱۱/۱۳۳: ترجمه شرح قیصری، ص ۱۰۲.
- ۱۳۳/۱۲-۳/۱۳۵: ترجمه قصص، ص ۶۱.
- ۱۳۳/۲۳-۲۴: متن کامل این حدیث چنین است: «سألت ربي ثلاثاً، فأعطاني ثنتين و مننني واحدة: سألت ربي أن لا يهلك أمتي بالسنة، فأعطانيها؛ وسألته أن لا يهلك أمتي بالفرق، فأعطانيها؛ وسألته أن لا يجعل بأسهم بينهم، فمنعنيها». صحيح مسلم، کتاب فتن، ۲۰ (ج ۸، ص ۱۷۱-۱۷۲). و نیز رك ابن ماجه، کتاب فتن، ۹ (ص ۱۳۰۳)، و احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۷ و ۲۷۸.
- ۱۳۵/۴: نقل از مثنوی مولوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۸.
- ۱۳۵/۵-۱۰: اوست: ترجمه شرح قیصری، ص ۱۰۲.
- ۱۳۶/۳-۱۴: النوحية: نقل از شرح قیصری، فص نوحی، ص ۱۲۷.
- ۱۳۶/۳: والمتره - آفة: نقل از شرح کاشانی، ص ۵۲.
- ۱۳۷/۶: بشرط-۱۱/۱۳۷: نقل از قصص قونیوی، ص ۲۷۵. جامی همین عبارات را قبلاً (۱۳-۱۱/۲۳) نقل کرده بود.

- ۱۲/۱۲۷-۱۷: نقل با حذف مطالب زیادی از شرح جنیدی، فص نوحی، برگ ۱۰۲ پست.
- ۱۲۷-۲۳: کاشانی این آیات را در اصطلاحات خود، ص ۹۶، آورده است.
- ۱۲۷/۲۴ مجسمه: فرقه‌ای بوده است که از شش جهت جسمانی نهایی برای خدا قایل بودند. *رک ترجمه فارسی الملل والنحل شهرستانی*، تهران، ۱۳۵۰ ش، ص ۷۸ به بعد.
- ۱۲۸-۳: *فصوص*، ص ۷۰.
- ۱۲۸-۱۴: *دفتردوم*، آیات ۵۴-۵۵ و ۵۷.
- ۱۲۸-۲۶: *مفتاح الغیب*، ص ۶۲-۶۵؛ و نیز *فصوص*، ص ۲۹۴.
- ۱۲۸-۲۷: نقل از شرح قیصری، فص نوحی، ص ۱۳۳.
- ۱۲۹-۵: *تفسیر الفالحة*، ص ۳۸۱.
- ۱۲۹-۱۱: *رک تعلیقه ۱۶/۶۲-۱۶/۶۳*. در *فتوحات (ج ۲، ص ۱۱۲)* ابن عربی این روایت را به این صورت آورده است: «كنت كنزا لم أعرف، فأحيت أن أعرف، فخلقت الخلق وتعرفت الهيم، فعرفوني.»
- ۱۲۹-۱۳ و *تعرفت* ۱۶/۱۲۹ الهيم: نقل از شرح جنیدی، فص نوحی، برگ ۹۸ پست.
- ۱۲۹-۱۶: *قرآن کریم*، ۴۲ (فصلت): ۱۱.
- ۱۲۹-۱۸: *قرآن کریم*، ۲ (البقرة): ۱۸۶.
- ۱۳۰-۱۴: *بعضهم*: منظور عزالدین کاشانی است در شرح *قصیده تالیه*، ص ۱۵۴.
- ۱۳۰-۲۵: *دقتر ششم*، آیات ۳۱۷۲-۳۱۷۴، ۳۱۷۷-۳۱۷۸، ۳۱۶۱، ۳۱۶۳-۳۱۶۴، ۳۱۶۸ و ۳۱۷۰.
- ۱۳۱-۱۵: نقل از *مصباح الهدایة*، ص ۱۸.
- ۱۳۱-۱۶: *دلیل* ۱۶: این سه سطر در رساله *قنسیه* از خواجه پارسای بخارائی، ص ۱، به همین صورت آمده است. چون جامی ارادت تمام نسبت به خواجه پارسا داشته است (رک *تعلیقه ۲۴/۲۵-۲۴/۹۴*) و بنابراین لابد بارسالة *قنسیه* او آشنا بوده است، احتمال می‌رود که در اینجا از آن رساله الهام گرفته باشد.
- ۱۳۱-۱۶: نقل از *منطق الطیر عطار*، به تصحیح دکتر گوهرین، تهران، ۱۳۴۲ ش، ص ۱۰ (بیت ۱۷۰).
- ۱۳۱-۲۶: *حدیقة الحقیقة*، ص ۶۱-۶۲.
- ۱۳۳-۱۹: *فی فص شبت*: *رک ۲۲/۱۱۳* به بعد.
- ۱۳۳-۸-۹: *قرآن کریم*، ۵۰ (ق): ۲۲.
- ۱۳۳-۱۲-۱۲۶/۶: این بحث طویل از شرح جنیدی، فص نوحی، برگ ۱۰۰ پست.

۱۰۱ پشت، نقل شده است .

۱۳۳/۲۷ ان شاء الله ۱/۱۳۴ الیه صوره : اینجا جندی از استاد خود فونیوی نقل قول می کند (رك مفتاح الغیب ، ص ۹۳). جامی همین عبارات را از مفتاح الغیب دوبار در کتاب حاضر نقل می کند، ۵/۶۸-۶-۱۴۵ و ۱۰-۱۱ .

۱۳۴/۱۴-۱۵ : اشاره به این حدیث است: «كلم الناس علی قدر عقولهم»، تمهیدات عین القضاة ، ص ۶ و ۱۴۴. مرصاد العباد ، ص ۱۵. این روایت نیز آمده است: «نحن معاشر الانبیاء أمرنا أن نكلم الناس علی قدر عقولهم». رك تعليقات فيه مافیه ، ص ۳۰۶ .

۱۳۴/۱۸-۱۹ : قرآن کریم ، ۳ (آل عمران) : ۷ .

۱۳۴/۲۰-۲۱ : صحاح اللغة ، ص ۹۲۷ .

۱۳۴/۲۵-۲۶ : اشاره به آیات واحادیث متعدد است. برای نمونه در مورد هر صفت

يك مثال آورده می شود: وجه : «فأینما تولوا فثم وجه الله». قرآن کریم ، ۲ (البقرة) : ۱۱۵ .

عین : «ولتصنع علی عینی». قرآن کریم ، ۲۰ (طه) : ۳۹ . ید : «بدالله فوق أیدیهم». ۴۸

(الفتح) : ۱۰ . یمین : «والسماوات مطويات بيمينه». ۳۹ (الزمر) : ۶۷ . اصبع : «ان القلوب

بین أصبعین من أصابع الله». سنن الترمذی، کتاب قدر، ۷ (ج ۴، ص ۲۴۹). قبضه : «والارض

جمیماً قبضته يوم القيامة». قرآن کریم ، ۳۹ (الزمر) : ۶۷ . جنب : «یا حسرتی علی ما فرطت

فی جنب الله». ۳۹ (الزمر) : ۵۶ . ضحكك : «ضحكك الله اللبلة». صحیح بخاری، مناقب انصار،

۱۰ (ج ۵، ص ۴۳). تعجب : «عجبنا من قوم یقادون الی الجنة فی السلاسل». احمدین حنبل،

ج ۲، ص ۳۰۲ . تردد : «وما ترددت عن شیء أنا فاعله ترددی عن نفس المؤمن بکره الموت».

بخاری، کتاب رفاق، ۳۸ (ج ۸، ص ۱۳۱) .

۱۳۵/۱۸-۲۶ : این عبارات در تفسیر الفاتحه ای که به چاپ رسیده است نیامده و به

احتمال قوی متعلق است به حواشی آن (رك تعلیقة ۱/۷۳-۱۷) .

۱۳۵/۲۵-۲۶ : اشاره به دو حدیثی که به پیغمبر (ص) منسوب است: «مانزل من القرآن

آیه الا ولها ظهور و بطن، و لكل حرف حد، و لكل حد مطلع» (عوارف المعارف ، شهاب الدین

ابن عمر السهروردی، بیروت، ۱۹۶۶، ص ۲۵) ؛ و «ان للقرآن ظهراً و بطناً، و لبطنه بطناً الی

سبعة أبطن» (احادیث مثنوی، ص ۸۳). کاشانی هر دو روایت را در شرح فصوص، ص ۵۶،

آورده است.

۱۳۶/۷-۹ داند : ترجمه فصوص ، ص ۶۸ .

۱۳۶/۱۰ بی بیصر : اشاره به حدیث معروف. رك تعلیقة ۱۰/۱۸ .

۱۳۶/۱۱-۱۴ و ۱۷-۱۹ : ترجمه شرح قیصری ، فص نوحی، ص ۱۲۹ .

۱۳۶/۱۱ بایزید : بایزید بسطامی (۲۶۱ یا ۲۶۲) صوفی بسیار معروف قرن سوم.

رك طبقات الصوفیة خواجه عبدالله ، ص ۸۷-۹۵ ؛ ترجمه رساله قشیریه ، ص ۳۸-۳۹ ،

و غیره . جامی ظاهراً ترجمه این گفتار بایزید را از **لمعات عراقی** آورده است (ص ۱۲). اما جامی به پیروی از قیصری این سخن را به بایزید نسبت داده است، در حالی که عراقی آن را به جنید نسبت می‌دهد. در **کشف الاسرار**، ج ۸، ص ۵۲۰، عبارتی شبیه این از بایزید نقل شده است .

۱۶-۱۵/۱۳۶ : نقل از **منطق الطیر عطار**، ص ۱۱ (ایات ۱۹۳-۱۹۴) .

۹-۳/۱۳۷ : نقل از **فکوک**، ص ۱۹۸ و ۱۹۹ .

۳/۱۳۸-۱۰/۱۳۷ خیال : ترجمه شرح قیصری، فص ادربیسی، ص ۱۵۱ .

۱۸-۱۷/۱۳۷ : **قرآن کریم**، ۲ (البقرة) : ۳۰ .

۱/۱۳۹-۷/۱۳۸ ساخت : ترجمه شرح قیصری، ص ۱۵۱ .

۲۷-۱۹/۱۳۸ : نقل از شرح جندی، فص آدمی، برگ ۷۴ رو .

۱/۱۳۹ و چون-۳ : ترجمه و تحریر شرح **کاشانی**، ص ۷۳ .

۹-۴/۱۳۹ : ترجمه شرح قیصری، ص ۱۵۱-۱۵۲ .

۱۰/۱۳۹ رفع مکانا علیا: اشاره به **قرآن کریم**، ۱۹ (مریم): ۵۷ : « ورفناه مکانا

علیا » .

۱۳/۱۳۹ و ما- هوو ۱۴/۱۳۹ فان-۱۵/۱۳۹ : نقل از شرح قیصری، ص ۱۵۲ .

۱۴/۱۳۹ : **قرآن کریم**، ۲۰ (طه) : ۵ .

۱۶/۱۳۹ ابن الجوزی فی تاریخه: منظور ابوالفرج عبدالرحمن بن ابوالحسن علی بن

محمد بغدادی است، **متکلم و محدث و واعظ مشهور قرن ششم (۵۹۷)** . تاریخ او « **تاریخ**

المنظوم » است، که فقط قسمت دوره اسلامی آن به چاپ رسیده است.

۲۲/۱۳۹ کما سبجی : **دک** ۹/۱۴۱-۱۳ .

۳-۱/۱۴۰ : این حدیث عیناً در این مأخذ آمده است: **توهذی**، تفسیر سوره ۱۱، ۱۰

(ج ۵، ص ۲۸۸)؛ ابن ماجه، مقدمه، ۱۳ (ص ۶۵)؛ **احمد بن حنبل**، ج ۴، ص ۱۱ و ۱۲ .

۳/۱۴۰ : **قرآن کریم**، ۴۳ (الزخرف) : ۸۴ و غیره .

۶/۱۴۰ کل شیء . . . : **قرآن کریم**، ۲۸ (القصص) : ۸۸ .

۶/۱۴۰ و الیه . . . : **قرآن کریم**، ۱۱ (هود) : ۱۲۳ .

۷/۱۴۰ : **قرآن کریم**، ۲۷ (النمل) : ۶۰، ۶۱ و غیره .

۷/۱۴۰ از-۸/۱۴۰ مرتبه : نقل از شرح قیصری، ص ۱۵۵ .

۲۰-۱۵/۱۴۰ : به این مضمون نزدیک ترین روایتی که پیدا شد این است: « **یتنزل ربنا**

کل لیلۃ الی السماء الدنیا حین یبقی ثلث اللیل الاخر، **یقول**، **من بدعونی**، **فأستحیب له**؛ **من**

یسألنی، **فأعطیه**؛ **ومن یتنفرنی**، **فأغفر له؟**» بخاری، دعوات، ۱۴ (ج ۸، ص ۸۸) . و نیز **دک**

بخاری، توحید، ۳۵ (ج ۹، ص ۱۷۵)؛ **مسلم**، مسافرین، ۱۶۸-۱۷۰ و ۱۷۲ (ج ۲،

ص ۱۷۵-۱۷۶)؛ ترمذی، صلاة، ۳۲۹ (ج ۲، ص ۳۰۷)؛ ابن ماجه، اقامة، ۱۹۱ (ص ۴۴۴)؛ سنن الدارمی، دار احیاء السنة النبویة، صلاة، ۱۶۸ (ج ۱، ص ۳۴۶)؛ احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۳۳؛ ج ۳، ص ۳۸؛ ج ۴، ص ۱۶ و ج ۶، ص ۲۳۸.

۱۴۰/۲۲-۲۳: صورتی است از روایت بالا (تعلیقه قبل). نزدیک ترین حدیث به این مضمون که پیدا شد به شرح زیر است: «ینزل الله تعالی کل لیلۃ الی السماء الدنيا، ینزل، هل من سائل، فأعطیه؛ هل من مستغفر، فأغفر له؟» دارمی، صلاة، ۱۶۸ (ج ۱، ص ۳۴۷).
۱/۱۴۱- اما ۸/۱۴۱ السعیه و ۹/۱۴۱ عن ۱۳/۱۴۱: نقل از فکوک، ص ۱۹۹ - ۲۰۰.

۱۴۱/۴-۵: قرآن کریم، ۸۷ (الاعلی): ۱.

۱۹/۱۴۱ و ذلك- ۲۲/۱۴۱: نقل از شرح قیصری، فص ادیسی، ص ۱۵۳-۱۵۴.

۲۳/۱۴۱- ۳/۱۴۲: ترجمه شرح قیصری، ص ۱۵۶.

۷-۴/۱۴۲ و ۱۳-۱۲: از سبک این دو رباعی برمی آید که از خود جامی است.

رک شرح رباعیات و لواج جامی.

۱۱-۸/۱۴۲ است و ۱۶-۱۴: ترجمه شرح قیصری، ص ۱۵۶.

۱۸-۱۷/۱۴۲: نقل از صحاح اللغة، ص ۲۰۱۵ و ۲۲۶.

۲۳/۱۴۲ القوم: سخنگوی قوم اینجا کاشانی است در اصطلاحات الصوفیه،

ص ۱۷۹-۱۸۰.

۳-۱/۱۴۳: رباعی به سبک جامی است.

۹-۳/۱۴۳ و ۱۴-۱۱ است: ترجمه شرح قیصری، ص ۱۵۶ و ۱۵۷-۱۵۸.

۱۰/۱۴۳: این بیت را جامی در ۴/۶۶ نیز آورده است.

۱۴/۱۴۳ چه - ۱۶/۱۴۳: ترجمه و خلاصه شرح قیصری، ص ۱۵۸.

۲۴-۲۳/۱۴۳: مأخذ این ابیات ممکن است ابیات ذیل باشد، منتها اختلافی اساسی

در بیت اول وجود دارد:

فقی الحق عین الخالق ان کنت ذا عین و فی الخلق عین الحق ان کنت ذا عقل

فان کنت ذا عین و عقل معاً فما تسری غیر شیء واحد فیہ بالفعل

(فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۲۹۰)

۳/۱۴۴: قرآن کریم، ۴۷ (محمد): ۳۵.

۸/۱۴۴: قرآن کریم، ۴۲ (فصلت): ۱۱.

۱۰/۱۴۴: کذا در همه نسخ ولی در آیه «اننی» صحیح است. قرآن کریم، ۲۰ (طه): ۴۶.

۱۲/۱۴۴: روایتی را که این جمله از آن گرفته شده است عین القضاة همدانی در رساله

شکوی الغریب آورده است: «کفوله لموسی، مرضت، فلم تعدنی؛ وجعت، فلم تطعمنی...».

شکوی الغریب (ضمیمه مصنفات عین القضاة) ، به تصحیح ضیف عسیران ، تهران ، ۱۳۴۱ ش، ص ۳۷: ۱. در صحیح مسلم حدیث دیگری آمده است که آن نیز دارای این مضمون است: «ان الله يقول يوم القيامة . . . يا ابن آدم، اسطعمتك، فلم تطعمني. قال، يارب، و كيف أطعمك وأنت رب العالمين . . .» کتاب البر، ۴۳ (ج ۸، ص ۱۳). دربارهٔ مآخذ دیگر این حدیث و استفاده از آن در ادبیات فارسی ر. ک. روضة المذنبین از احمد جام، به تصحیح دکتر علی فاضل، تهران، ۲۵۳۵، ص ۳۳۱-۳۳۵.

۱۶/۱۴۴ : ر. ک. فصوص ، ص ۷۷ .

۱۹/۱۴۴-۲۲ نه : ترجمه و تحریر شرح قیصری ، ص ۱۵۹ .

۱۱-۵/۱۴۵ : نقل از مفتاح الغیب ، ص ۹۳؛ و نیز فصوص ، ص ۲۹۸. قسمتی از این

بحث را جامی در ۷/۶۸-۱۰ نیز نقل کرده است.

۱۶/۱۴۵ زیراکه- ۱۹/۱۴۵ هم واحد: ترجمهٔ شرح قیصری ، ص ۱۵۹ .

۲۶-۲۰/۱۴۵ : ترجمهٔ شرح قیصری ، ص ۱۶۰ .

۱۱-۲/۱۴۶ : نقل از دیوان عطار، به تصحیح دکتر تقی تفضلی، تهران، ۱۳۲۵ ش،

ص ۸۱۸-۸۲۰ .

۳/۱۴۷ وهو - ۴/۱۴۷ بینها و ۴/۱۴۷ وعدمها - ۵/۱۴۷ : نقل از فکوک ،

ص ۲۰۰ .

۶/۱۴۷ أولا - ۱۱ لله : نقل با حذف چند سطر از شرح جنیدی ، نص آدمی، برگ ۷۴

رو .

۱۱/۱۴۷ من شده- ۸/۱۴۸ : نقل از شرح قیصری ، نص ابراهیمی، ص ۱۶۸ .

۱۲/۱۴۷-۲۷/۱۴۸ : نقل از شرح جنیدی ، نص آدمی، برگ ۷۴ رو و پشت.

۱۶/۱۴۷ : در احادیث این سه اسم در چندین مورد به این صورت با هم آمده است.

ر. ک. المعجم المفهرس ، ج ۲، ص ۳۹۵، ص ۱۵-۱۷ .

۲-۱/۱۴۸ : قرآن کریم ، ۶ (الانعام) : ۷۷ .

۷-۴/۱۴۸ : قرآن کریم ، ۶ (الانعام) : ۷۹ .

۱۳-۹/۱۴۸ : ترجمه و تحریر شرح قیصری ، ص ۱۶۷-۱۶۸ .

۲۱/۱۴۸-۵/۱۴۹ : نقل از فکوک ، ص ۲۰۲ و ۲۰۰ .

۵-۴/۱۴۹ : این حدیث در منابع متعددی آمده است، مانند بخاری ، انبیاء ، ۸ (ج ۴،

ص ۱۶۹)؛ مسلم، جنه، ۵۸ (ج ۸، ص ۱۵۷)، و غیره . ر. ک. المعجم المفهرس ، ج ۶، ص ۱۸،

ص ۱۶-۱۹ .

۱۷-۱۰/۱۴۹ : نقل از فکوک ، ص ۲۰۲-۲۰۳ .

۱/۱۵۰- ۱۲/۱۵۰ : نقل از شرح قیصری ، شرح مقدمه قیصری،

ص ۵۹۷-۵۹۸ .

۳/۱۵۰ : قرآن کریم ، ۲ (البقرة): ۱۴۸ .

۱۳/۱۵۰ - ۶/۱۵۱ : شرح تعرف ، از ابو ابراهیم اسمعیل بن محمد بن عبدالله المستملی البخاری (۴۳۴) ، لکهنو ، ۱۳۲۷-۱۳۳۰ ق ، ج ۴ ، ص ۸۲-۸۳ .

۱۰/۱۵۱ شیخ جنید : رك تعلیقه ۴/۶۷ . این گفتار جنید با اختلافی جزئی در فصوص ، ص ۱۲۰ ، و عیناً در لمعات ، ص ۳۶ ، نیز آمده است .

۱۱/۱۵۱ : نقل از مثنوی مولوی ، دفتر سوم ، بیت ۱۳۹۱ .

۱۳/۱۵۱ : این مصراع از قطعه‌ای است که استاد فروزانفر در تعلیقات فیہ مافیہ مولوی ، ص ۲۸۷ ، آورده است . گوینده آن معلوم نیست .

۱۵/۱۵۱ : نقل از مثنوی مولوی ، دفتر دوم ، بیت ۲۷۷ .

۱۸/۱۵۱-۳۰ : اشاره به حدیث نبوی معروف . رك تعلیقه ۱۸/۱۸۰ .

۱۵۱-۲۳-۲۶ و هو ۴/۱۵۲ : نقل از شرح جنیدی ، قص هودی ، برگ

۱۵۷ رو .

۱/۱۵۲ - ۳۶/۱۵۱ لم یغادر . . . : اشاره به این آیه است : «مال هذا الكتاب لا

یغادر صغيرة ولا كبيرة الا أحصیها» . قرآن کریم ، ۱۸ (الکھف): ۴۹ .

۶/۱۵۲ قریبها-۷/۱۵۲ البقاء ، و ۹/۱۵۲ قریبها-۱۰/۱۵۲ الفناء : نقل از منتهی

المدارك ، ص ۷ .

۱۶/۱۵۲-۲۵ : نقل با حذف چند جمله کوتاه از شرح جنیدی ، قص ابراهیمی ،

برگ ۱۲۶ پشت . عبدالرزاق کاشانی در شرح فصوص ، ص ۹۰ ، این سطور را تحریر کرده است .

۱۸/۱۵۲-۱۹ : اشاره به حدیث درازی است درباره چگونگی نمازخواندن . در آن

حدیث این عبارات آمده است : «اذا قال (الامام) ، «سمع الله لمن حمد» ، فقولوا ، «اللهم ربنا لك الحمد» . يسمع الله لكم ، فان الله تبارك وتعالى قال على لسان نبيه صلى الله عليه وسلم ، «سمع

الله لمن حمد» . مسلم ، صلاة ، ۶۳ و ۶۲ (ج ۲ ، ص ۱۵) ؛ نسائی ، تطبیق ، ۲۳ (ج ۲ ، ص ۱۹۷) ۱۰۱۹ (ج ۲ ، ص ۲۴۱) ، وسهوا ، ۴۴ (ج ۳ ، ص ۴۲) .

۱۹/۱۵۲ هذه يدالله : اشاره به حدیثی است مربوط به روزیعت رضوان ، که در آن

پیغمبر (ص) می فرماید ، «هذه يدالله ، وهذه يدعثمان» . نسائی ، احباس ، ۴ (ج ۶ ، ص ۲۳۶) . صورت کامل تبری از این حدیث را قیسری در التوحید والنبوة والولاية ، ص ۳۷ ، آورده

است ، و از روی آن معنی که عرفاء از آن حدیث در نظر گرفته اند آسان تر استنباط می شود : «قال رسول الله صلى الله عليه وآله عند البيعة تحت الشجرة ، «هذه يدالله» ، وأشار الى يده اليمنى ،

«وهذه يدعثمان» ، وأشار الى يده اليسرى وبابيع عنه في غيبته» .

- ۱۵۳/۲۰-۲۳: قرآن کریم ، ۸ (الانفال): ۱۷ .
- ۱۵۲/۲۶ - ۱۵۳/۴: ترجمه آزاد شرح قیصری ، ص ۱۷۱ .
- ۱۵۳/۵-۱۵: منتهی المدارك ، ص ۱۰۶ و ۱۰۷ .
- ۱۵۳/۷-۱۱: حدیث معروفی است. رك تعلیقة ۱۸/۱۰ .
- ۱۵۵/۳-۹ المثال: نقل از فكوك ، ص ۲۰۳ .
- ۱۵۵/۱۰-۱۸: نقل از فكوك ، ص ۲۰۴ .
- ۱۵۵/۱۶ الاستواء الرحمانی: اشاره به این آیه است: «الرحمن على العرش استوى». قرآن کریم ، ۲۰ (طه) : ۵ .
- ۱۵۵/۱۸: لم يصف الاستواء . . . ؛ ولیکن در قرآن کریم چند آیه آمده است که در آنها می توانیم استواء را به اسم «الله» نسبت بدهیم، مانند «الله الذي رفع السموات بغير عمد ترونها ثم استوى على العرش». ۱۳ (الرعد) : ۲ .
- ۱۵۶/۸-۹: قرآن کریم، ۳۷ (الصافات) : ۱۰۲ .
- ۱۵۶/۱۰-۱۲ کرد: تحرير شرح قیصری ، نص اسحاقی، ص ۱۸۲ .
- ۱۵۶/۱۷ الی - قرعت: نقل از فكوك ، ص ۲۰۵ .
- ۱۵۶/۲۳ - ۱۵۷/۶: نقل از مصباح الهدایة ، ص ۱۷۱ .
- ۱۵۷/۹ فان ۲۰/۱۵۷: نقل از شرح کاشانی ، ص ۹۸ .
- ۱۵۷/۲۳-۲۶: الكشف عن حقائق غوامض التنزیل وعیون الاقاویل فی وجوه التأویل ، از امام جاراالله ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد زمخشری (۵۳۸ هـ) ، بیروت ، دارالکتاب العربی، ج ۲، ص ۲۷۴-۲۷۵ .
- ۱۵۸/۶ وهو = ۷: این تعریف «تعبیر» از فصوص گرفته شده است، ص ۸۶ .
- ۱۵۸/۸ - ۱۶۰/۱۴: نقل از مصباح الهدایة ، ص ۱۷۲-۱۷۴ و ۱۷۵-۱۷۶ .
- ۱۵۹/۱۵-۲۶: نقل از مصباح الهدایة ، ص ۱۷۳ .
- ۱۵۹/۲۵-۲۶: قرآن کریم ، ۱۷ (الاسراء): ۷۲ .
- ۱۶۰/۱۵ - ۱۶۱/۱۲: نقل از شرح قیصری، شرح مقدمه قیصری ، ص ۳۰۸-۳۰۹ .
- ۱۶۱/۱۵-۱۸: نقل از فصوص ، ص ۸۶-۸۷ . این حدیث با اختلافاتی جزئی در این کتابها ضبط شده است: بخاری ، کتاب علم، ۲۲ (ج ۱، ص ۳۱) و باب تعبیر، ۱۵ (ج ۹، ص ۲۵) ؛ مسلم ، فضائل الصحابة ، ۱۶ (ج ۷، ص ۱۱۲) ؛ دارمی ، رؤیا، ۱۳ (ج ۲، ص ۱۲۸) .
- ۱۶۱/۱۹ لا یحصل - ۱۶۲/۵: نقل از شرح قیصری ، نص اسحاقی، ص ۱۸۹ .
- ۱۶۱/۲۴: صحاح اللغة ، ص ۲۲۵۴ .
- ۱۶۱/۲۶-۲۷: نقل از شرح قیصری ، ص ۱۹۱ .

- ۱۰-۹/۱۶۲ : قرآن کریم ، ۳۳ (الاحزاب) : ۲۳ .
- ۱۵/۱۶۲ ولم-۱۸/۱۶۲ منامه: نقل از شرح قیصری ، ص ۱۸۸ .
- ۲۰/۱۶۲ - ۱۰/۱۶۳ : نقل با حذف چند جمله از شرح جنیدی ، فص آدمی ، برگ ۷۲ پشت .
- ۲۵-۲۴/۱۶۲ : قرآن کریم ، ۱۲ (یوسف) : ۱۰۰ .
- ۱/۱۶۴ - ۱۱/۱۶۳ : لاحکامه : نقل از شرح قیصری ، ص ۱۸۸ .
- ۲۱-۱۲/۱۶۳ : نقل از شرح قیصری با حذف تفصیل بحث ، شرح مقدمه قیصری ، ص ۳۴۲ و ۳۵۸ .
- ۱۶/۱۶۳ : در احمد بن حنبل این حدیث آمده است: «أجد نفس ربکم من قبل الیمن» (ج ۲ ، ص ۵۲۱) . و رک احادیث مثنوی ، ص ۷۳ .
- ۱۸-۱۷/۱۶۳ : این حدیث در دارمی ، رؤیا ، ۱۲ (ج ۲ ، ص ۱۲۶) ، و احمد بن حنبل ، ج ۵ ، ص ۳۷۸ ، آمده است ، و روایاتی که در عبارت اختلافاتی جزئی داشته باشد فراوان است . رک تعلیقه ۷/۱۸ .
- ۲۲/۱۶۳ بعضی الافاضل: در کنار این حاشیه در نسخه S چنین نوشته شده است: «مولانا رکن الدین الخوافی» .
- ۲۵/۱۶۳ : قرآن کریم ، ۳۷ (الصافات) : ۱۰۲ .
- ۲/۱۶۴ : در بعضی از کتابها این گفتار به عنوان حدیث نبوی نقل شده است ، ولی در کتب معتبر احادیث یافت نمی شود . رک احادیث مثنوی ، ص ۱۳۵ .
- ۴/۱۶۴ فلما-۸/۱۶۴ : نقل از شرح جنیدی ، فص آدمی ، برگ ۷۴ پشت و ۷۵ رو .
- ۸-۶/۱۶۴ : قرآن کریم ، ۳۷ (الصافات) : ۱۰۲ .
- ۵-۳/۱۶۵ : القول : نقل از شرح جنیدی ، فص آدمی ، برگ ۷۵ رو .
- ۴/۱۶۵ : قرآن کریم ، ۱۹ (مریم) : ۵۰ ، ولی با تصرفی در آیه «له» بجای «لهم» . اینجا ظاهراً جنیدی ، به تبع او جامی ، اشتباه کرده است ، زیرا این آیه در وصف ابراهیم و اسحاق و یقوب نازل شد . در چند جای نقدالنصوص که جامی از جنیدی نقل قول می کند تصرفاتی در آیات قرآنی دیده می شود (رک تعلیقه ۱۶/۲۴۶) . ولی خصوصاً اینجا عجیب است که جامی متوجه این اشتباه نشد و حتی ۴۲ سال بعد در موقع نوشتن شرح فصوص خود آن را تکرار کرده است (رک شرح فصوص جامی ، ج ۲ ، ص ۵) .
- ۵/۱۶۵ : اشاره به قرآن کریم ، ۱۹ (مریم) : ۵۴ : «انه کان صادق الوعد» .
- ۵/۱۶۵ کان-۱۲ : نقل از فکوک ، ص ۲۰۷-۲۰۸ .
- ۹/۱۶۵ : قرآن کریم ، ۲۹ (التکوین) : ۲۷ .
- ۱۷-۱۶/۱۶۵ : رک تعلیقه ۸/۳۰ .
- ۵/۱۶۶ اذ-۹/۱۶۷ : نقل از تفسیر الفاتحة ، ص ۱۱۶-۱۱۷ .
- ۱۴/۱۶۷ و ذلك-۱۷/۱۶۷ : نقل از شرح جنیدی ، فص اسماعیلی ، برگ ۱۳۸ رو و پشت .
- ۸/۱۶۸ - ۱۸/۱۶۷ : ترجمه و خلاصه شرح جنیدی ، برگ ۱۳۸ رو و پشت .
- ۲۶-۲۴/۱۶۷ : صحاح اللغة ، ص ۱۶۰۲ و ۱۶۱۶ .

- ۱/۱۶۹ - ۲۰/۱۶۸ : قرآن کریم ، ۳۶ (بس) : ۸۲ .
- ۲۱/۱۶۸ بضمهم: منظور جندی است در شرح فصوص ، فص صالحی ، برگ ۱۶۱ رو .
- ۱/۱۶۹ آی-۲/۱۶۹ الامر: نقل از شرح کاشانی ، ص ۱۷۰ .
- ۱۱/۱۶۹ بضمهم: مراد کاشانی در شرح فصوص است، ص ۱۷۰ .
- ۱۵/۱۶۹ - ۲/۱۷۰ الهی و ۶-۴/۱۷۰ ثانیست : ترجمه شرح قیصری ، فص صالحی ، ص ۲۶۲-۲۶۵ .
- ۳/۱۷۰ : در لغات ، ص ۳۱ ، عراقی این بیت را آورده است .
- ۹-۸/۱۷۰ : فصوص ، ص ۹۱ .
- ۱۲/۱۷۰ : نقل از شرح قیصری ، فص صالحی ، ص ۲۶۵ .
- ۱۶-۳/۱۷۱ : نقل از شرح قیصری ، فص یعقوبی ، ص ۲۱۳ - ۲۱۴ .
- ۵-۴/۱۷۱ : قرآن کریم ، ۱۲ (یوسف) : ۸۷ .
- ۱۱/۱۷۱ صاحب الفکوک : یعنی قونیوی . رک فکوک ، ص ۲۱۷ .
- ۱۵/۱۷۱ : قرآن کریم ، ۱۲ (یوسف) : ۹۴ .
- ۱۶-۱۵/۱۷۱ : قرآن کریم ، ۱۲ (یوسف) : ۸۴ .
- ۱۷/۱۷۱ - ۲/۱۷۲ : نقل از شرح جندی ، فص آدمی ، برگ ۷۵ رو .
- ۱۹-۱۸/۱۷۱ : رک تلیقه ۱۶/۱۶۳ .
- ۳/۱۷۲ : قرآن کریم ، ۳ (آل عمران) : ۱۹ .
- ۱۱-۴/۱۷۲ : ترجمه و تحریر شرح جندی ، فص یعقوبی ، برگ ۱۴۱ پشت .
- ۵/۱۷۲ : اشاره به حدیث معروف «العلماء ورثة الانبياء» که در منابع متعددی آمده است . رک المعجم المفهرس ، ج ۴ ، ص ۳۲۱ ، ص ۱-۲ . برای بحث طولی درباره منابع مختلف این حدیث رک روضة المذنبین ، ص ۳۴۰-۳۴۳ .
- ۱۱-۹/۱۷۲ : قرآن کریم ، ۴ (النساء) : ۶۵ .
- ۳/۱۷۳ فیبا نه-۹/۱۷۳ القهار: نقل و تحریر شرح قیصری ، فص یعقوبی ، ص ۲۱۸ و ۲۱۷ .
- ۸/۱۷۴-۱۶/۱۷۳ : ترجمه و تحریر شرح قیصری ، ص ۲۱۴ .
- ۱۵-۱۴/۱۷۴ : قرآن کریم ، ۲ (البقرة) : ۱۳۲ .
- ۱۶/۱۷۴ اعتبره - عنده : نقل از فصوص ، ص ۹۵ .
- ۲۷-۲۱/۱۷۴ : نقل از شرح قیصری ، ص ۲۱۴-۲۱۵ ، در تفسیر آیه کریمه ۵۷ (الحديد) : ۲۷ .
- ۱/۱۷۵ اتوا-۴/۱۷۵ الدوام : نقل از شرح قیصری ، ص ۲۱۷ .
- ۲۵/۱۷۵ انما امرنا . . . : چنین است در همه نسخهها ، در حالی که در آیه به جای

وامرنا» کلمات «قولنا» آمده است. قرآن کریم، ۱۶ (النحل): ۴۰.

۷/۱۷۶: قرآن کریم، ۳۷ (الصافات): ۹۶.

۱۱-۹/۱۷۶: این آیات ظاهراً از خود جامی است. وی يك دهاهی را به همین مضمون و شامل همین مثل عربی در لوائح، ص ۶۵، آورده است. بحث این چند سطر نیز کاملاً شبیه بایست ص ۶۲ لوائح است.

۲۲-۱۲/۱۷۶: ترجمه شرح قیصری، ص ۲۲۳.

۳-۲/۱۷۷ - ۴ مثالیاً و ۵/۱۷۷ - ۷/۱۷۷: نقل از شرح قیصری، فص یوسفی،

ص ۲۲۲.

۴/۱۷۷ - ۵/۱۷۷ المثالیة: نقل از شرح جنیدی، فص آدمی، برگ ۷۵ رو.

۸/۱۷۷ - ۵/۱۷۸: نقل از فکوک، ص ۲۲۲-۲۲۳.

۱۰/۱۷۷: این حدیث، که از ابوذر روایت شده است، عیناً در صحیح مسلم، ایمان، ۲۹۱ (ج ۱، ص ۱۱۱) آمده است. اما در ترمذی به این صورت ضبط شده است: «نورانی آراه»، یعنی، «نورانی است و او را می بینم». تفسیر سورة ۵۳، ۷ (ج ۵، ص ۳۹۶). در احمد بن حنبل، که بدون اعراب به چاپ رسیده است، این حدیث به سه شکل مختلف ضبط شده است: «نورانی آراه»، یعنی علی طریق الايجاب» (ج ۵، ص ۱۵۷)؛ «نورانی آراه» (یعنی منفی، ج ۵، ص ۱۷۱)؛ و «نورانی آراه» (یعنی ممکن است هم مثبت و هم منفی بخوانیم؛ ج ۵، ص ۱۷۵). آنچه مسلم است اینجا قونیوی جواب را منفی می داند.

۱۴-۱۲/۱۷۷: قرآن کریم، ۲۴ (النور): ۳۵.

۱۹-۱۸/۱۷۷: روایتی شبیه به این روایت در ترمذی از قول عکرمه، غلام ابن عباس، به این صورت آمده است: «قال (ابن عباس)، «رأى محمد ربه». قلت، «أليس الله يقول»، «لا تدركه الابصار وهويدرك الابصار»؟ قال، «ويحك، ذاك اذا تجلّى بنوره السدى هونوره». وقال، «أديه مرتين». تفسیر سورة ۵۳، ۲ (ج ۵، ص ۳۹۵).

۷-۶/۱۷۸: این رباعی را جامی در لوائح، ص ۲۸، نیز آورده است.

۵/۱۷۹ - ۸/۱۷۸: نقل از فکوک، ص ۲۲۳-۲۲۴ و ۲۲۵.

۹ - ۸/۱۷۸ الرؤیة الجنانیة ... : درباره این رؤیت احادیث متعددی وارد شده است.

از جمله آنها این است: «قلنا، «يا رسول الله، هل ترى ربنا يوم القيامة؟» قال، «هل تضارون في رؤيت الشمس والقمر اذا كانت صحواً ... فانكم لاتضارون في رؤیة ربكم يومئذ الا كما تضارون في رؤيتهما». صحیح بخاری، توحید، ۲۴ (ج ۹، ص ۱۵۸). رك المعجم المفهرس، ج ۲، ص ۲۰۲، ص ۳۴-۳۷.

۱۰/۱۷۸ رداء الكبرياء ... : این حدیث نیز در منابع متعددی ضبط شده است.

یکی از روایات آن این است: «وما بين القوم وبين أن ينظروا الى ربهم الا رداء الكبرياء على

وجهه فی جنة عدن». مسلم، ایمان، ۲۹۶ (ج ۱، ص ۱۱۲). *درک المعجم المفهرس*، ج ۲، ص ۲۵۰، ص ۶۱-۶۲.

۱/۱۷۹-۲۴/۱۷۸ : شیبه ابن حدیث در *تروملی* (کتاب ایمان، ۱۸ - ج ۵، ص ۲۶) و احمد بن حنبل (ج ۲، ص ۱۷۶) آمده است: «ان الله عزوجل خلق خلقه فی ظلمة، ثم القى عليهم من نوره». اما در این منابع و منابع دیگری که استاد فروزانفر در احادیث *منوی*، ص ۶، ذکر کرده است کلمات «ظلمه» نیامده است.

۱۷۸-۲۵-۲۶ : نقل از *فکوک*، ص ۲۲۵.

۱۷۹-۹ کل-۱۲/۱۷۹ : نقل از *فکوک*، ص ۲۲۶.

۱۸۰/۶ : قرآن کریم، ۲۲ (الحج) : ۲۷.

۱۸۰/۶-۷ : قرآن کریم، ۱۲ (یوسف) : ۷۰.

۱۸۰/۱۲-۱۳ : علیها و ۱۴/۱۸۰ و کما-۱۶/۱۸۰ الحس و ۱۷/۱۸۰ فالعارف-

۱۸۰/۲۴ : نقل از شرح *قیصری*، ص ۲۲۵-۲۲۶.

۱۸۰/۱۴ : گفتار مروفی است که هم به رسول خدا (ص)، هم به علی امیر المؤمنین (ع)

و هم به سهل تسری نسبت داده شده است. *درک کشف الحقایق*، ص ۳۱۶.

۱۸۰/۲۳-۲۱ : قرآن کریم، ۱۲ (یوسف) : ۱۰۵.

۱۸۰/۲۶-۱/۱۸۱ : *فصوص*، ص ۱۵۹.

۱۸۱/۵-۹ و ۱۱-۲۴ : ترجمه شرح *کاشانی*، ص ۱۳۲-۱۳۵.

۱۸۱/۱۰ : نقل از *دیساجه گلستان سعدی*. مصراع اول این شعر چنین است :

«گر کسی وصف او زمن پرسد».

۱۸۱/۲۵-۶/۱۸۲ : *غزل از خود جامی* است. *درک دیوان کامل جامی*، ص ۳۹۷-۳۹۸.

۱۸۳/۳-۶ المطلقه و ۱۱-۱۳/۱۸۳ است : ترجمه و تحریر شرح *کاشانی*،

ص ۱۲۹.

۱۸۳/۵ : قرآن کریم، ۱۱۲ (الاحلاص) : ۱.

۱۸۳/۶ و لیست-۱۰/۱۸۳ : نقل از *فکوک*، ص ۲۳۳.

۱۸۳/۱۳ : قرآن کریم، ۳۹ (الزمر) : ۴.

۱۸۴/۴ : قرآن کریم، ۱۱ (هود) : ۵۶.

۱۸۴/۵ : قرآن کریم، ۲ (البقرة) : ۱۵۶؛ مصراع شیبه است به مصراع دوم بیت

۱۸۷۱- از *دیوان شمس* :

تاکی گریزی از اجل در ارغوان و ارغوان

نک کش کثانت می برند انا الیه راجعون

۱۸۴/۱۱ الحق-۹/۱۸۵ : نقل از *تفسیر الفاتحة*، ص ۲۹۰.

- ۱۸۴/۱۲-۱۸ : نقل از فکوک ، ص ۲۳۲ .
- ۱۸۴/۱۲-۱۱۳ : الاخذ بالنواصي والمشي والصراط: اشاره است به آیه بالا، ۱۱ (هود): ۵۶ ، که در آن هم کلمه «آخذ» آمده است و هم کلمه «صراط». اما کلمه «مشی» در داستان هود در قرآن کریم نیامده است. بنابراین ممکن است اشاره باشد به جمله‌ای که در اول فص هودی در فصوص الحکم در تفسیر آیه بالا آمده است: «فکل ماش، فطی صراط الرب المستقیم» (ص ۱۰۶) . این جمله فصوص در نوبه خود باید از این آیه - به اعتبار کلمه «دابه» - الهام گرفته باشد: «والله خلق کل دابة من ماء فمنهم من يمشی علی بطنه ومنهم من يمشی علی رجلین ومنهم من يمشی علی اربع» . ۲۴ (النور): ۲۵ .
- ۱۸۴/۱۹-۳۰ : این حدیث معروف در کتب معتبر احادیث دیده نشد .
- ۱۸۵/۳-۵ : قرآن کریم ، ۲۲ (الشوری): ۵۲ .
- ۱۸۵/۶-۷ : قرآن کریم ، ۳ (آل عمران): ۲۸ و غیره .
- ۱۸۵/۱۱ : لا شرف-۱/۱۸۷ : یجذبک : نقل از تفسیر الفاتحة ، ص ۲۹۰-۲۹۱ .
- ۱۸۵/۱۵-۱۶ : قرآن کریم ، ۶۷ (الملك): ۳ .
- ۱۸۵/۱۸ : اشاره به قرآن کریم، ۲۰ (المؤمن): ۷: «ربنا وسعت کل شیء رحمة وعلماً» .
- ۱۸۵/۲۴ : بعضهم : از سبک این حاشیه برمی آید که منظور از بعضهم قونیوی است. شاید این بحث دراز از شرح الحدیث یا از حاشیه تفسیر الفاتحة نقل شده باشد. سید حیدر آملی همین این بحث را با تصرفات و اضافات زیاد در جامع الاسرار نقل کرده است، ص ۹۵-۹۷ .
- ۱۸۵/۲۵-۲۶ : قرآن کریم ، ۱۱ (هود): ۵۶ .
- ۱۸۵/۲۶-۲۷ : رک تعلیقه ۱۹/۱۸۴-۲۰ .
- ۱۸۶/۱۰ : آیه ای عیناً به این شکل نیامده است، ولی دو آیه به این مضمون وجود دارد: «انه بکل شیء محیط» . ۴۱ (فصلت): ۵۴ . «وکان الله بکل شیء محیطاً» . ۴ (النساء): ۱۲۶ .
- ۱۸۶/۱۱ : قرآن کریم ، ۵۷ (الحديد): ۴ .
- ۱۸۶/۱۹ : قرآن کریم ، ۱۰ (یونس): ۶۴ .
- ۱۸۶/۲۰ : الان کماکان : گفتار معروف چنین است . رک ۵/۶۷ .
- ۱۸۶/۲۰-۲۱ : قرآن کریم ، ۳۰ (الروم): ۳۰ .
- ۱۸۷/۴ کل - المسمی و ۵/۱۸۷ فاین - ۷/۱۸۷ : نقل از تفسیر الفاتحة ، ص ۲۹۲ .
- ۱۸۷/۹-۱۰ : قرآن کریم ، ۱۲ (یوسف): ۱۰۸ .
- ۱۸۷/۱۱ الدعوة - ۸/۱۸۸ : نقل از تفسیر الفاتحة ، ص ۲۹۲-۲۹۳ .
- ۱۸۷/۲۳ : قرآن کریم ، ۵۳ (النجم): ۹ .
- ۱۸۷/۲۴-۲۵ : قرآن کریم ، ۵۰ (ق): ۱۶ .

۱۷/۱۸۸ - ۲/۱۸۹ باشند و ۴/۱۸۹ پس-باشد؛ ترجمه شرح قیصری ، نص هودی ، ص ۲۲۲ .

۱۹/۱۸۸ : قرآن کریم ، ۷ (الاعراف) : ۱۷۲ .

۲۱-۲۰/۱۸۸ : این حدیث با اختلاف بسیار جزئی در بخاری ، جانشز، ۹۲ (ج ۲ ،

ص ۱۲۵) و غیره آمده است. *رک المعجم المفهرس* ، ج ۱ ، ص ۷ ، ص ۳۸-۳۹ .

۲/۱۸۹ : این حدیث معروف در بخاری ، مسلم و بعضی دیگر از کتب صحاح آمده

است. *رک المعجم المفهرس* ، ج ۲ ، ص ۲۳۹ ، ص ۵۳ - ۵۵ . و نیز *رک احادیث مننوی* ، ص ۲۶ .

۱۲/۱۸۹ - ۱۷/۱۹۰ الورد: نقل عبارات عربی عیناً و ترجمه و تحریر عبارات فارسی

از شرح جنیدی ، فص اسماعیلی ، برگ ۱۴۰ پشت و ۱۴۱ رو .

۱۹-۱۸/۱۸۹ : قرآن کریم ، ۲۹ (العنکبوت) : ۲۵ ، با این اختلاف که ضمیرها

از «کم» به «هم» عوض شده است .

۱۹/۱۸۹ : قرآن کریم ، ۴۰ (المؤمن) : ۴۷ .

۲۰-۱۹/۱۸۹ : قرآن کریم ، ۷ (الاعراف) : ۳۸ .

۲۰/۱۸۹ : قرآن کریم ، ۳۸ (ص) : ۶۰ .

۲۱/۱۸۹ : قرآن کریم ، ۴۰ (المؤمن) : ۴۷ . در نقل این آیهها جنیدی دقیقاً ترتیب

قرآنی را رعایت نکرده است، و جامی عیناً از او پیروی می کند. این است که برای حفظ صحت آیات مجبور شدیم از گیومه و نقطه استفاده کنیم. کاتب نسخه S از بی دقتی جنیدی آزرده شده و در حاشیه چنین نوشته است: «وقع فی نقل الآيات ههنا خلل من ضم بعض آية الی بعض أخرى و غیره ، اما من الناسخ أو غیره - لایخفی علی حافظ کلام الله . رک تعلیقة ۱۶/۲۴۶ .

۲۳-۲۲/۱۸۹ : قرآن کریم ، ۳۴ (سبا) : ۳۲ .

۲/۱۹۰ : قرآن کریم ، ۲۳ (المؤمنون) : ۱۰۸ .

۳-۳/۱۹۰ : قرآن کریم ، ۱۴ (ابراهیم) : ۲۱ .

۶/۱۹۰ : قرآن کریم ، ۱۰۴ (الهمزة) : ۶-۷ .

۱۲/۱۹۰ : قرآن کریم ، ۸۷ (الاعلی) : ۱۳ .

۱۹-۱۸/۱۹۰ : منبئی برای این دو حدیث به دست نیامد .

۴۰/۱۹۰ : همانطور که دیده شد تا بهان شیخ که سخنان آنها در این سه صفحه تقریر

شده است قیصری و جنیدی هستند ، و ممکن است از کسی دیگر هم نقل قول شده باشد (۱۱-۴/۱۸۹) . کلمات شیخ که این عبارات شرح می دهد در فص هودی (فصوص ،

ص ۱۰۶) و فص اسماعیلی (ص ۹۴) واقع است .

۱۴-۳/۱۹۱ : نقل از تفسیر الفاتحة ، ص ۲۵۹-۲۶۰ .

- ۳/۱۹۱ می اثنی وسعت کل شیء : اشاره به این آیه کریمه : « ورحمتی وسعت کل شیء » . ۷ (الاعراف) : ۱۵۶ .
- ۷/۱۹۱ - ۸ یعنی فی الجنة . . . : اشاره به این حدیث است : «ضعت الملائكة ووضع الثیون وضفح المؤمنون، ولم یبق الا ارحم الراحمین . فیتقبض قبضة من النار، فیخرج منها قوماً لم یعملوا خیراً قط .» مسلم ، ایمان ، ۳۰۲ (ج ۱ ، ص ۱۱۶) .
- ۹/۱۹۱ : این حدیث نبوی در بخاری ، مسلم و احمدین حنبلی آمده است . در المعجم المنهرس ، ج ۶ ، ص ۲۵۱ ، ص ۵۸ - ۶۰ .
- ۱۳-۱۲/۱۹۱ : قرآن کریم ، ۶ (الانعام) : ۵۲ .
- ۱۳/۱۹۱ : قرآن کریم ، ۷ (الاعراف) : ۱۵۶ .
- ۲۴/۱۹۱ سهل تستری : ابو محمد سهل بن عبدالله تستری (۲۸۳) از بزرگان صوفیه قرن سوم و از اقران جنید است . در ترجمه رساله کشمیریہ ، ص ۳۹ - ۴۱ : طبقات الصوفیہ ، ص ۱۱۲ - ۱۱۸ ، وغیره .
- ۶/۱۹۲ : قرآن کریم ، ۷ (الاعراف) : ۱۵۶ .
- ۱۳-۱۱/۱۹۲ : این دعا در مسلم ، ذکر ، ۷۰ (ج ۸ ، ص ۸۱) ، و احمدین حنبلی ، ج ۲ ، ص ۲۱۷ ، با اختلاف بسیار جزئی آمده است . نیز در بخاری ، دعوات ، ۶۱ (ج ۸ ، ص ۱۰۵) .
- ۱۲/۱۹۲ : در تملیقه ۱۳/۱۸ .
- ۱۴/۱۹۲ فانه-۱۷/۱۹۲ حقیقه : نقل و تحریر شرح جنلی ، فص هودی ، برگ ۱۵۸ پشت .
- ۲۵-۲۴/۱۹۲ و ۲۶ - ۲۷ : نقل از شرح قیصری ، فص آدمی ، ص ۹۲ .
- ۲-۱/۱۹۳ : نقل از مثنوی مولوی ، دفتر اول ، آیات ۳۲۱۴ - ۳۲۱۵ .
- ۳/۱۹۳ زیرا که - ۶/۱۹۳ : ترجمه شرح قیصری ، فص آدمی ، ص ۹۲ .
- ۱۲-۷/۱۹۳ : نقل از مثنوی مولوی ، دفتر اول ، آیات ۱۴۸۹ - ۱۴۹۲ .
- ۷/۱۹۳ : اشاره به سخن آدم و حوا ، «ربنا ظلمنا أنفسنا» ، قرآن کریم ، ۷ (الاعراف) : ۲۳ .
- ۱۸-۱۷/۱۹۳ : در شارح الدراری ، ص ۱۰۵ ، فرغانی این شعر را به ابونواس نسبت می دهد .
- ۹-۳/۱۹۴ : نقل از شرح قیصری ، فص صالحی ، ص ۲۶۲ .
- ۱۳-۱۰/۱۹۴ : نقل از فکوک ، ص ۲۳۷ .
- ۱۹-۱۸/۱۹۴ : اشاره به قرآن کریم ، ۶ (الانعام) : ۵۹ ، « وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو » .
- ۵/۱۹۵ : این تعریف «اراده» از فصوص است ، ص ۱۱۵ .
- ۱/۱۹۶-۸/۱۹۵ : اینجا از تفسیر الفاتحة الهام گرفته شده است . در ۲/۷۴-۵ کتاب حاضر .

- ۱۹۵/۹-۹۰: نقل از شرح قیصری ، فص صالحی ، ص ۲۶۳ .
- ۱۹۵/۱۴-۲۲: کتاب الالف ، ص ۱۰-۱۱ . این کتاب در ضمن رسائل ابن عربی به چاپ رسیده است .
- ۱۹۵/۲۳-۲۵/۱۹۶: فتوحات ، ج ۲ ، ص ۶۸-۶۹ .
- ۱۹۶/۳-۴: قرآن کریم ، ۱۶ (النحل): ۲۰ .
- ۱۹۸/۴-۱۰: نقل از فکوک ، ص ۲۲۳ .
- ۱۹۸/۱۱-۱۸: نقل از شرح کاشانی ، ص ۱۷۳ .
- ۱۹۸/۱۹-۱/۱۹۹: تحریر شرح قیصری ، فص شعبی ، ص ۲۷۰ .
- ۱۹۹/۴-۹: ترجمه و تحریر شرح قیصری ، ص ۲۷۰ .
- ۱۹۹/۱۳-۱۳: اوما - الوجود : تحریر شرح قیصری ، ص ۲۷۰ .
- ۱۹۹/۱۶-۱۹: حدیث قدسی است . قسمت اول این حدیث (تاکلمة المؤمن) در بسیاری از متون عرفانی آمده است . رک احادیث مثنوی ، ص ۲۶ .
- ۱۹۹/۲۴-۱/۲۰۰ و ۳/۲۰۰ و ۷-۶/۲۰۰: ترجمه شرح قیصری ، ص ۲۷۰ .
- ۲۰۰/۴-۵: این رباعی به سبک رباعیات لوائج جامی است . رک لوائج ، ص ۲۲ و غیره .
- ۲۰۰/۸-۹: جامی این رباعی را در لوائج ، ص ۴۳ ، و دیوان خود ، ص ۸۱۱ ، نیز آورده است .
- ۲۰۰/۱۳-۸/۲۰۲: نقل از فکوک ، ص ۲۲۶ - ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۸ - ۲۵۱ .
- ۲۰۰/۲۶-۲۷: قرآن کریم ، ۷ (الاعراف): ۱۵۶ .
- ۲۰۱/۱: قرآن کریم ، ۴۰ (المؤمن): ۷ .
- ۲۰۱/۳: رک تعلیقة ۱۹۹/۱۶-۱۹ .
- ۲۰۱/۷-۹۳: این بحث را جامی در ۳/۲۸-۷ تصریحاً از فکوک نقل کرده است .
- ۲۰۲/۳-۴: اشاره به حدیثی است که در ۱۲/۹۹-۱۳ نقل شده است .
- ۲۰۲/۹: همانطور که ابن عربی در فتوحات تصریح می کند ، منظور حدیث طویلی است که در صحیح مسلم وارد شده است . عبارت مورد نظر در آن حدیث چنین است : «ثم يرضون رؤسهم ، وقد تحول في صورته التي رأوه فيها أول مرة . « مسلم ، ایمان ، ۳۰۲ (ج ۱ ، ص ۱۱۶) . در فتوحات (ج ۲ ، ص ۳۱۱) ابن عربی چند عبارت از این حدیث نقل می کند و درباره آن توضیحاتی می دهد .
- ۲۰۳/۱-۱۰: نقل با حذف چند جمله از شرح چندی ، فص شعبی ، برگه ۱۶۲ پشت .
- ۲۰۳/۱۸ = ۳/۲۰۴: این بحث ترجمه و تحریر مطالبی است که در فصوص ، ص ۱۲۰-۱۲۱ ، آمده است .
- ۲۰۴/۷-۸: قرآن کریم ، ۵۵ (الرحمن): ۲۹ . تفسیر این آیه که در این دو سطر

- آمده نقل است از شرح جنیدی ، فص شعبی ، برگ ۱۶۶ رو .
 ۱۱/۲۰۴-۱۲ : قرآن کریم ، ۵۰ (ق) : ۳۷ .
 ۱۴/۲۰۴ فانه - ۱۷/۲۰۴ : نقل از شرح قیصری ، ص ۲۷۷ .
 ۱۶/۲۰۴-۱۷ : رك احادیث مثنوی ، ص ۵۷ .
 ۱۹/۲۰۴ : دیوان سلطان ولد، بامقدمه سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۸ ش، ص ۲۳۲ .
 در دیوان به جای «خانه» «خانه ، ای» و به جای «شکل» «نقش» چاپ شده است .
 ۱/۲۰۵ ، ناسبه - ۱۴/۲۰۵ الحق: نقل با حذف بعضی از عبارات از شرح جنیدی،
 فص شعبی ، برگ ۱۶۵ پشت .
 ۱۱/۲۰۵ اکب: ظاهراً اشاره به این است که در واقع عقل اول همان قلم اعلی است
 (رك ۱/۵۰-۲) ، و عمل قلم کتابت است .
 ۷-۴/۲۰۶ : نقل از فکوک ، ص ۲۵۱ .
 ۷/۲۰۶ : قرآن کریم ، ۱۱ (هود) : ۸۰ .
 ۱۳-۸/۲۰۶ : ترجمه شرح قیصری ، فص لوطی، ص ۲۸۸ .
 ۱۳/۲۰۶ و ۴-۲/۲۰۷ : قرآن کریم ، ۳۰ (الروم) : ۵۲ .
 ۱۴/۲۰۶-۲/۲۰۷ : قرآن کریم، ۲۲ (الحج) : ۵ .
 ۲۳/۲۰۷ : نقل از دیوان شمس ، بیت ۴۹۰۷ .
 ۳-۲/۲۰۸ : نقل از مشارق الدراری ، ص ۲۹۰ .
 ۵-۴/۲۰۸ : سبک رباعی نشان می دهد که از خود جامی است .
 ۱۳-۶/۲۰۸ : ترجمه و تحریر فصوص ، ص ۱۲۸-۱۲۹ .
 ۶/۲۰۸ : قرآن کریم ، ۵۷ (الحديد) : ۷ .
 ۹/۲۰۸ : قرآن کریم ، ۷۳ (الزمل) : ۹ .
 ۱۷-۱۴/۲۰۸ : نقل از دیوان شمس ، آیات ۳۵۸۵-۳۵۸۶ .
 ۲۱-۱۸/۲۰۸ : ترجمه شرح قیصری ، فص لوطی، ص ۲۹۱ .
 ۲۳/۲۰۸ بضمیم : منظور کاشانی است در شرح فصوص ، ص ۱۹۱ . این بحث از
 شرح جنیدی ، فص لوطی ، برگ ۱۷۳ پشت، خلاصه شده است .
 ۱۱-۸/۲۰۹ : نقل از دیوان شمس ، آیات ۴۸۰۹-۴۸۱۰ .
 ۱۷-۱۵/۲۰۹ : قرآن کریم ، ۱۱ (هود) : ۸۰ .
 ۲۶-۲۵/۲۰۹ : قونیوی این اشعار را در تبصرة المبتدی ، ص ۱۵۱، آورده است .
 ۷-۴/۲۱۱ : نقل از شرح قیصری ، فص حزیری ، ص ۲۹۷ و ۲۹۸ .
 ۸/۲۱۱ لایکن - ۱۳/۲۱۱ النقصان: نقل با حذف بعضی جملات از شرح جنیدی،
 فص حزیری ، برگ ۱۷۷ پشت .
 ۱۳/۲۱۱ لیهذا - ۴/۲۱۲ : نقل از فکوک ، ص ۲۵۲ .
 ۵/۲۱۲ : قرآن کریم ، ۶ (الانعام) : ۱۲۹ .

- ۵/۲۱۳ فیما - ۶/۲۱۳ علیه: نقل از شرح قیصری، ص ۲۹۸.
- ۶/۲۱۳ کما قالت - ۸/۲۱۳: نقل از شرح جندی، نص عزیری، برگ ۱۷۶ رو.
- ۲۱-۱۵/۲۱۳: نقل از فکوک، ص ۲۵۶ و ۲۵۵.
- ۱/۲۱۳ فما - ۴/۲۱۳ العینة و ۵-۹/۲۱۳: نقل از شرح قیصری، ص ۲۹۸-۲۹۹.
- ۴/۲۱۳ وهذا...: این جمله از فصوص است، ص ۱۳۱.
- ۱۲/۲۱۳ فالرسالة - ۲۰/۲۱۳: نقل از شرح قیصری، شرح مقدمه قیصری، ص ۶۰۸.
- ۲۳-۲۱/۲۱۳ او را و ۲۷/۲۱۳ و ولایت - ۵/۲۱۳: ترجمه و تحریر قیصری، التوحید والنبوة والولاية، ص ۲۱، ۲۲ و ۲۶.
- ۶/۲۱۳: این مصراع از رباعی ذیل نجم‌الدین رازی گرفته شده است:
- عشق آمد و شد چون خونم اندر رگ و پوست تا کرد مرا تهی و پسر کرد ز دوست
اجزای وجود من همه دوست گرفته نامی است زمن بر من و باقی همه اوست
مرصاد العباد، ص ۳۳۹. و در توضیحات همان کتاب، ص ۶۲۰-۶۲۱.
- ۷/۲۱۳: نقل از التوحید والنبوة والولاية، ص ۲۶.
- ۱۰-۸/۲۱۳ می‌دانند: ترجمه التوحید والنبوة والولاية، ص ۲۲.
- ۱۸-۱۳/۲۱۳: فصوص، ص ۱۳۵.
- ۱۰-۳/۲۱۵: نقل از شرح کاشانی، ص ۲۰۷.
- ۵/۲۱۵: قرآن کریم، ۱۹ (مریم): ۲۴.
- ۶/۲۱۵: قرآن کریم، ۱۹ (مریم): ۳۰.
- ۷/۲۱۵: منبجی برای این حدیث به دست نیامد.
- ۹/۲۱۵: قرآن کریم، ۲ (النساء): ۱۵۸.
- ۱۱/۲۱۵: این تعریف «روح» از شرح جندی نقل شده است، برگ ۱۸۱ پشت.
- ۱۷/۲۱۵ فاذا - ۱/۲۱۶ البقر: نقل از شرح کاشانی، ص ۲۰۹.
- ۱۴-۲/۲۱۶: ترجمه شرح قیصری، نص عیسوی، ص ۳۱۶.
- ۱۸/۲۱۶: قرآن کریم، ۲۰ (طه): ۹۶.
- ۲۳-۲۲/۲۱۶: اشاره به قرآن کریم، ۲۰ (طه): ۷۸-۸۸.
- ۲۳/۲۱۶ فلو - ۲۵/۲۱۶ للشاة: نقل از فصوص، ص ۱۳۸.
- ۱۱-۱/۲۱۷: ترجمه شرح کاشانی، ص ۲۰۹.
- ۱۴/۲۱۷: جامی این عبارات را از کاشانی ترجمه کرده است، ولی خود کاشانی آنها را از روی شرح جندی، برگ ۱۸۱ پشت و ۱۸۲ رو، تحریر کرده است.
- ۱۷/۲۱۷: در عقلة المستوفز، ضمیمه انشاء الدعائر، ص ۶۰-۶۱.
- ۱۷-۷/۲۱۸: نقل از فکوک، ص ۲۶۳-۲۶۴.
- ۱۲/۲۱۸: قرآن کریم، ۲۱ (الانبیاء): ۸۲.
- ۶-۳/۲۱۹: تحریر شرح قیصری، ص ۳۳۹، در تفسیر آیه کریمه ۲۷ (النمل): ۲۹-۳۰.

- ۱۳/۲۱۹-۱۵: نقل از شرح قیصری، فص سلیمانی، ص ۳۴۹.
- ۲۲-۲۳/۲۱۹: نقل از مثنوی مولوی، دفتر ششم، ابیات ۱۱۷۶-۱۱۷۷.
- ۱/۲۲۰: نقل از مثنوی مولوی، دفتر اول، بیت ۸۱۵.
- ۹/۲۲۲-۹/۲۲۰: نقل از شرح کاشانی، ص ۲۳۷-۲۳۸.
- ۱۶/۲۲۰: قرآن کریم، ۲۷ (النمل): ۴۰.
- ۱/۲۲۱: قرآن کریم، ۲۷ (النمل): ۴۰.
- ۱۰/۲۲۲ تا ۱۹/۲۲۲ و ۲۲-۲۵: ترجمة شرح قیصری، ص ۳۵۷-۳۵۸.
- ۱۱-۱۰/۲۲۲: قرآن کریم، ۲۷ (النمل): ۳۹.
- ۱/۲۲۳: قرآن کریم، ۲۷ (النمل): ۴۲.
- ۴/۲۲۳ و حکمت - ۷/۲۲۳: نقل از شرح قیصری، ص ۳۶۱.
- ۹/۲۲۳: قرآن کریم، ۲۷ (النمل): ۴۴.
- ۱۴-۲۰/۲۲۳: نقل از شرح قیصری، ص ۳۶۱-۳۶۲.
- ۲۵/۲۲۳: قرآن کریم، ۲۷ (النمل): ۴۲.
- ۱/۲۲۴ العالم - ۷/۲۲۴ الکل: نقل از شرح کاشانی، ص ۱۸۶.
- ۷/۲۲۴ و اما - ۱۲/۲۲۴ الجديد: نقل از فصوص، ص ۱۲۶، و شرح قیصری، فص شعبی، ص ۲۸۸.
- ۱۲/۲۲۴ و لنا - ۱۸/۲۲۴: نقل از شرح قیصری، فص شعبی، ص ۲۸۸.
- ۱۳/۲۲۵-۱۹/۲۲۴: نقل از تفسیر الفاتحة، ص ۳۵-۳۶. ابن عبارات را جامی در شرح رباعیات، ص ۴۸-۴۹، به فارسی ترجمه کرده است.
- ۱۸/۲۲۵: اشاره به قرآن کریم، ۳۱ (لقمان): ۲۷: «ولو أن ما فی الارض من شجرة أقلام والبحر يمده من بعده سبعة أبحر ما نفدت کلمات الله». و نیز رک ۱۶/۸۳-۲۱.
- ۱۹/۲۲۵: قرآن کریم، ۵۱ (الذاریات): ۲۱.
- ۸/۲۲۶: قرآن کریم، ۱۷ (الاسراء): ۸۴.
- ۱۴/۲۲۶: شیخ اشاعره یا ابوالحسن اشعری (ف. بین ۳۲۰ و ۳۳۰) مؤسس مکتب کلامی اشاعره است. در فصوص به این بحث درباره نظر اشاعره نسبت به تجدید خلق تفصیل داده شده است (ص ۱۲۵). و نیز رک لوائح جامی، ص ۵۱ و ۵۲، و شرح گلشن راز، ص ۲۹۲، در شرح بیت زیر:
- جهان کل است و در هر طرفه العین علم گردد و لا یتقی زمانین
- ۲۱/۲۲۶: درباره این عبارت معروف رک روضة العذبین، ص ۲۶۳-۲۶۵.
- ۳۶/۲۲۶: قرآن کریم، ۵۰ (ق): ۱۵.
- ۱/۲۲۷: «ندید الغاب» از اسامی الهی است و در چند آیه قرآنی آمده است.

«مرالسحاب» اشاره به این آیه است: «وترى الجبال تحسبها جامدة وهي تمر مرالسحاب». ۲۷ (النمل): ۸۸.

۹-۸/۲۲۷: قرآن کریم، ۳۸ (ص): ۳۵.

۱۲/۲۲۷ فان - ۱۳/۲۲۷ به: نقل از شرح قیصری، ص ۳۵۲.

۱۴/۲۲۷ مکنه - ۱۸/۲۲۷: نقل از فصوص الحکم، ص ۱۵۲، با کمکی از

شرح قیصری، ص ۳۵۲. اشاره به این حدیث است: «ان عفریشاً من الجن تفلت علی

البارحة... ليقطع علی الصلوة. فأمكنني الله منه، فأردت أن أربطه الی ساریة من سواری

المسجد حتی تصبحوا وتنظروا الیه کلکم. فذکرت قول أخی سلیمان، «رب هب لی ملکاً

لا ینبئ لاحد من بعدی». قال، روح، فرده خاسته. بخاری، صلاة، ۷۵ (ج ۱، ص ۱۱۸).

ونیز رک بخاری، انبیاء، ۴۰ (ج ۲، ص ۱۹۷): تفسیر سورة ۳۸، ۲ (ج ۶، ص ۱۵۶):

مسلم، مساجد، ۳۹ (ج ۲، ص ۷۲): احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۹۸.

۴/۲۲۸-۱۹/۲۲۷: ترجمه و تحریر عبارات بالا و چند جمله دیگر از فصوص، ص ۱۵۲.

۲۷/۲۲۷: نقل از شرح قیصری، ص ۳۵۲.

۲/۲۲۹-۵/۲۲۸: ولدنامه، ص ۱۶۴-۱۶۶.

۴/۲۲۹ الذی - ۴/۲۲۹ بعده: نقل از فصوص، ص ۱۵۸.

۵/۲۲۹: قرآن کریم، ۵۵ (الرحمن): ۱۵.

۱۴-۸/۲۲۹: فصوص، ص ۱۵۸.

۹-۸/۲۲۹: قرآن کریم، ۲۵ (الجاتیة): ۱۳.

۱۴-۲۱/۲۲۹: نقل از شرح کاشانی، ص ۲۴۲.

۲۰/۲۲۹: قرآن کریم، ۳۶ (یس): ۸۲.

۲۳-۲۲/۲۲۹: قرآن کریم، ۳۸ (ص): ۳۹.

۵/۲۳۰-۲۷/۲۲۹: فصوص، ص ۱۵۸-۱۵۹.

۱۷-۳/۲۳۱: نقل از شرح کاشانی، ص ۲۴۲.

۷-۶/۲۳۱: قرآن کریم، ۳۸ (ص): ۱۸-۱۹.

۹-۸/۲۳۱: قرآن کریم، ۳۸ (ص): ۲۰.

۱۲-۱۱/۲۳۱: قرآن کریم، ۲۷ (النمل): ۱۵.

۱۳/۲۳۱: قرآن کریم، ۲۱ (الانبیاء): ۷۹.

۱۱/۲۳۲-۱۸/۲۳۱: نقل از فکوک، ص ۲۶۷-۲۶۸.

۴/۲۳۲-۱۲/۲۳۲: نقل از شرح جنیدی، فص داودی، برکت ۲۰۱ رو.

۲۴/۲۳۳-۲۰/۲۳۲: الفتوحات المکیة، ج ۲، ص ۳.

۲۳-۲۴/۲۳۳: این حدیث عیناً در ترمذی، رؤیا، ۲ (ج ۲، ص ۵۳۳) واحمد بن

حنبل، ج ۳، ص ۲۶۷، آمده است.

۱۷/۲۳۳: قرآن کریم، ۱۹ (مریم): ۵۳.

۱۴/۲۳۴: این حدیث در کنوزالحقائق عیناً آمده است. کنوزالحقائق فی حدیث

خیر الخلاق، الامام عبدالرؤف المناوی، دره‌امش جامع صغیر، مصر، ۱۳۵۸ ق، ج ۲،

ص ۱۱۲.

۱۹/۲۳۴: قرآن کریم، ۳۸ (ص): ۳۰.

۲۰/۲۳۴: قرآن کریم، ۳۴ (سبا): ۱۰.

۲۲-۲۳/۲۳۴: قرآن کریم، ۶ (الانعام): ۱۶۰.

۲۴/۲۳۴ ذکر - ۱/۲۳۵ الفضل و ۲/۲۳۵ لان - الاخلاف: نقل از شرح کاشانی،

ص ۲۲۵.

۱/۲۳۵ و ۲/۲۳۵ فهو - ۳/۲۳۵: تحریر فصوص، ص ۱۶۰.

۲/۲۳۵: قرآن کریم، ۳۴ (سبا): ۱۳.

۴/۲۳۵: ایضاً.

۱۱-۹/۲۳۵: این حدیث در یکی از روایات به این صورت وارد شده است:

« قام النبي حتى تورمت قدماه ، فقبل له ، «غفر الله لك ما تقدم من ذنبك و ما تأخره» . قال ، « أفلا

أكون عبداً شكوراً؟ » بخاری، تفسیر سورة ۲۸، ۲ (ج ۶، ص ۱۶۹). برای منابع

مختلف این حدیث در المعجم المهرس، ج ۳، ص ۱۶۷، ص ۴۲-۴۵.

۱۴-۱۲/۲۳۵: نقل از فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۱۳۸.

۱۴/۲۳۵: این ضرب المثل معمولاً با کلمه «أعني» به جای «أدعو» می‌آید،

همانطور که در خود این عبارت در فتوحات، و در جاهای دیگر فتوحات (مانند ج ۳، ص ۲۶۹)

آمده است. در المعجم الوسیط، زیر نظر عبدالسلام هارون، مصر، ۱۳۸۰ ق، کلمه «جار»

(ج ۱، ص ۱۲۶).

۱۵/۲۳۵-۲۴/۲۳۶: نقل از فتوحات، ج ۲، ص ۱۳۸-۱۳۹.

۱۸/۲۳۵ و ۲۲: اشاره به حدیث معروف نبوی. در ۶/۱۸ و تعلیقه همانجا.

۱۹/۲۳۵: قرآن کریم، ۲۸ (الفتح): ۲.

۲۱/۲۳۵: منظور علی بن ابی طالب (ع) و معاذین جبل است. رسول خدا (ص) این

دو نفر را همراه هم برای دعوت مردم به اسلام به یمن فرستاد.

۲/۲۳۶: قرآن کریم، ۲ (البقرة): ۱۷۲ و ۱۶ (النحل): ۱۱۴.

۱۶/۲۳۶ فتوحات: ظاهراً اشاره به این عبارت شیخ است: « بقول بعض

الصالحین، . . . « لاتصح التواضل الا لمن کملت فرائضه ، ومن نقصت فرائضه

من الکمال، کملت له من تطوعه ؛ فان زاد التطوع ، حیث یصح اسم التائه .» فتوحات،

ج ۱، ص ۴۸۷-۴۸۸ .

۴۱/۲۳۶ : اشاره به این آیه کریمه است: « و ما أرسلناك الا كافة للناس » . ۳۴

(سبا) : ۲۸ .

۳-۲/۲۳۷ : قرآن کریم ، ۳۸ (ص) : ۲۶ .

۱۸-۸/۲۳۷ : تحریر فصوص ، ص ۱۶۲ .

۹/۲۳۷ : قرآن کریم ، ۲ (البقرة) : ۱۲۴ .

۱۳/۲۳۷ : قرآن کریم ، ۲ (البقرة) : ۳۰ .

۱۹/۲۳۷ : بمضهم : منظور جنیدی است . شرح فصوص ، فص دادوی، برگ ۲۰۰ پشت-

۲۰۱ رو .

۲۴/۲۳۷ : قرآن کریم ، ۲ (البقرة) : ۳۰ .

۱/۲۳۸-۲۶/۲۳۷ : قرآن کریم ، ۲۷ (الانمل) : ۳۴ .

۱۹-۶/۲۳۸ : فکوک ، ص ۲۷۱ و ۲۷۲-۲۷۳ .

۱۱/۲۳۸ : در صحیح مسلم، کتاب صیام، ۱۸۲ (ج ۳، ص ۱۶۳) ، وارد شده که

داود «أعبد الناس» است؛ و در ترمذی، دعوات، ۷۳ (ج ۵، ص ۵۲۳) ، نوشته اند که وی

«أعبد البشر» است .

۲۲/۲۳۹-۲۲/۲۳۸ : نقل از عزالدین کاشانی ، شرح قصیده تالیف ابن فارض ،

ص ۱۵۸ .

۱۹/۲۳۹-۲۵/۲۳۸ : اشاره به این آیه در قصه ابراهیم است: «قلنا یا نار کونی برداً

وسلاماً علی ابراهیم .» ۲۱ (الانبیاء) : ۶۹ .

۴-۲/۲۳۹ : اشاره به آیه ای که در ۶-۲۳۱ ذکر شد . و نیز در ۲۱ (الانبیاء) : ۷۹

و ۳۴ (سبا) : ۱۰ .

۱۹/۲۳۹-۳۰ : اشاره به این دو آیه کریمه است: « فأوحینا الی موسی أن اضرب

بمصاک البحر فانلق » ، ۲۶ (الشعرا) : ۶۳ ؛ « قلنا اضرب بمصاک الحجر فانفجرت » ، ۲

(البقرة) : ۶۰ .

۳۰/۲۳۹ : اشاره به این آیه کریمه در شأن سلیمان : «فسخرنا له الريح تجری بأمره»

۳۸ (ص) : ۳۶ .

۲۲-۲۱/۲۳۹ : اشاره به معجزه معروف پیغمبر (ص). در تفاسیر قرآن در مورد آیه

۵۴ (القمر) : ۱ : «اقتربت الساعة و انشق القمر» .

۱۳-۴/۲۴۰ : شرح جنیدی ، فص یونسی ، برگ ۲۰۵ پشت.

۶/۲۴۰ : قرآن کریم ، ۳۷ (الصافات) : ۱۴۱ .

۷/۲۴۰ : قرآن کریم ، ۲۱ (الانبیاء) : ۸۷ .

- ۹-۸/۲۴۰ : قرآن کریم ، ۲۱ (الانبياء) : ۸۸ .
- ۱۵/۲۴۱-۱۲/۲۴۱ : فکوک ، ص ۲۷۵-۲۷۶ .
- ۱/۲۴۱-۱۸/۲۴۰ : این روایت در کتب معتبر به دست نیامد. در روایات مختلفی که دربارهٔ معراج وارد شده است معمولاً گفته می‌شود که انبیاء در سماوات ساکن هستند، ولی قید نمی‌شود هر کدام از انبیاء دقیقاً کجا است. مثلاً : «فذكر أنه وجد في السموات آدم وادريس وموسى وعيسى وابراهيم صلوات الله عليهم ولم يثبت كيف منازلهم غير أنه ذكر أنه وجد آدم في السماء الدنيا وابراهيم في السماء السادسة» . بخاری ، صلاة ، ۱ (ج ۱) ، ص ۹۳ . و نیز رك بخاری ، توحيد ، ۳۷ (ج ۹) ، ص ۱۸۳ ؛ احمد بن حنبل ، ج ۵ ، ص ۱۲۳ ؛ ترمذی ، تفسير سورة ۱۹ ، ۲ (ج ۵) ، ص ۳۱۶ .
- ۱۷/۲۴۱ : قرآن کریم ، ۱۰ (يونس) : ۹۸ .
- ۷/۲۴۲ : قرآن کریم ، ۲۱ (الانبياء) : ۸۷ .
- ۱۱/۲۴۲ : قرآن کریم ، ۳۷ (الصافات) : ۱۴۶ .
- ۱۱/۲۴۳-۲۳/۲۴۳ : فکوک ، ص ۲۷۶-۲۷۸ .
- ۲-۱/۲۴۴ : قرآن کریم ، ۲۱ (الانبياء) : ۸۷ .
- ۳/۲۴۴ : قرآن کریم ، ۳۷ (الصافات) : ۱۴۷ .
- ۷/۲۴۴ : قرآن کریم ، ۱۰ (يونس) : ۹۸ .
- ۱۱/۲۴۴ : این حدیث عیناً یا با اختلاف جزئی در چند منبع معتبر آمده است، من جمله این ماجه ، جناز ، ۶۵ (ص ۵۲۲) ؛ دارمی ، صلاة ، ۲۰۶ (ج ۱) ، ص ۳۶۹ ؛ نسائی ، جمعه ، ۵ (ج ۳) ، ص ۹۲ ؛ احمد بن حنبل ، ج ۴ ، ص ۸ .
- ۴-۳/۲۴۵ و ۸/۲۴۵ کان - ۱۸/۲۴۶ شراباً: نقل از شرح جنیدی ، نص ابوی ، برگ ۲۰۸ رو - ۲۰۹ پشت .
- ۷-۵/۲۴۵ : نقل از شرح کاشانی ، ص ۲۵۹ .
- ۱۲-۱۰/۲۴۵ : قایل قیصری است در شرح فصوص ، ص ۳۸۷ .
- ۱۷-۱۶/۲۴۵ : صحاح اللفه ، ص ۱۶۹۰ .
- ۱۶/۲۴۶ : آیات صحیح در این باره چنین است: «أني مني الضرع» ، ۲۱ (الانبياء) : ۸۳ ؛ «أني مني الشيطان بنصب وهذاب» ، ۳۸ (ص) : ۴۱ . در چند جای دیگر نیز که جامی از جنلی نقل قول کرده است جنلی در آیهٔ قرآنی تصرف کرده است . رك ۲/۱۶۵ و ۱۸/۱۸۹-۱۹ و ۲۱/۱۸۹ و ۷/۲۴۰ .
- ۱۷/۲۴۶ : قرآن کریم ، ۳۸ (ص) : ۲۳ .
- ۱۸/۲۴۶ و کل - ۳۰/۲۴۶ : نقل از شرح کاشانی ، ص ۲۵۹ .
- ۲۲/۲۴۶ : مضمون : منظور عبدالرزاق کاشانی در تاول القرآن است ، ج ۲ ،

ص ۸۷-۸۸ .

۳/۲۴۷ : قرآن کریم ، ۲۱ (الانبیاء) : ۸۳ .

۱۸-۶/۲۴۷ : نقل از شرح قیصری ، ص ۳۹۵-۳۹۶ .

۲۷-۱۹/۲۴۷ : فتوحات ، ج ۲ ، ص ۲۹ .

۲۳/۲۴۷ : در فصوص شیخ شرح بیشتری درباره این قول می دهد : « كما جاع بعض العارفين ، فبکی ، فقال له في ذلك من لادوق له في هذا القرن معاتباً له ؛ فقال العارف ، «انما جوعني لا بکی» . يقول ، انما ابتلاني بالضر لاسأله في رغبه عنی ، وذلك لا یقدح فی کونی صابراً» . ص ۱۷۴ .

۵-۱/۲۴۸ : شرح تعرف ، جلد ۳ ، ص ۱۱۵ .

۵/۲۴۸ : قرآن کریم ، ۲۱ (الانبیاء) : ۸۳ .

۷/۲۴۸ : دیوان ابن فارض ، بیروت ، ۱۳۸۲ ق ، ص ۵۰ .

۳۱-۸/۲۴۸ : در شرح بعضی از ابیات قصیده تالیف فارضیه جامی عین این عبارات و این رباعی را در شرح این بیت آورده است . رک مقدمه ، ص بیست و چهار . ضمناً همین مطالب خلاصه و تحریر مشارق الدراری است ، ص ۱۱۳ .

۱۵/۲۴۸ : سمنون محب از صوفیان معروف قرن سوم و معاصر سری سقطی و جنید است . از اولین مشایخی بوده است که به محبت اهمیت خاصی می داده ، او را «امام محبت» می گویند (طبقات الصوفیه ، ص ۲۲۵) . این داستان را جامی در تفهات الانس ، ص ۱۰۰-۱۰۱ ، نیز آورده است ، و آن در الرسالة القشیریه ، ص ۱۵۲ ، طبقات الصوفیه ، ص ۲۲۷ ، و تذکرة الاولیاء ، ص ۵۱۲ ، نیز آمده است .

۲۴-۲۳/۲۴۸ : قرآن کریم ، ۳۸ (ص) : ۲۲ .

۲۵/۲۴۸ : بعضهم : یعنی کاشانی در تأویل القرآن ، ج ۲ ، ص ۳۵۹ .

۳/۲۴۹ فان - ۶/۲۴۹ : نقل از شرح قیصری ، ص ۳۸۷ .

۱۸/۲۴۹-۱/۲۵۰ : اشاره به قرآن کریم ، ۳۸ (ق) : ۲۴ .

۲۳/۲۵۰-۲۶/۲۴۹ : نقل از کاشانی ، تأویل القرآن ، ج ۲ ، ص ۳۶۰-۳۶۱ .

۶/۲۵۰ : ابن روایت با کمی اختلاف در این ماجه ، حدود ، ۱۸ (ص ۸۵۹) و احمد بن حنبل ، ج ۵ ، ص ۲۲۲ ، آمده است .

۱۲/۲۵۱ : کما - ۱۵/۲۵۱ : سبانه : نقل از شرح قیصری ، فص یونسی ،

ص ۳۸۳-۳۸۴ .

۱۷/۲۵۱ فان - ۲۰/۲۵۱ : نقل از شرح قیصری ، فص یونسی ، ص ۳۸۳ .

۲۱/۲۵۱ - ۳/۲۵۳ : نقل از فکوک ، ص ۲۷۹-۲۸۱ .

۲۱-۲۰/۲۵۳ : قرآن کریم ، ۱۵ (الحجر) : ۲۱ .

- ۱۱-۸/۲۵۴ اله: نقل از شرح کاشانی، ص ۲۶۷ .
- ۱۱/۲۵۴ و ورد- ۱۴/۲۵۴ بی: نقل از فکوک، ص ۲۸۳ .
- ۱۴/۲۵۴ و کل - ۱۶/۲۵۴: نقل از شرح کاشانی، ص ۲۶۷ .
- ۱۷/۲۵۴ - ۱/۲۵۵ ذاته: نقل از فکوک، ص ۲۸۱ .
- ۱۵/۲۵۵ فان - ۱۶/۲۲۵ الباطنة و ۱۷/۲۲۵ فان - ۱۹/۲۵۵ السلام: نقل از فکوک، ص ۲۸۲ .
- ۴-۳/۲۵۶: نقل از شرح قیصری، فص عبوی، ص ۳۱۹ .
- ۱/۲۵۸-۳/۲۵۷: نقل از فکوک، ص ۲۸۳-۲۸۴ .
- ۱۰/۲۵۷: قرآن کریم، ۲۱ (الانبیاء): ۹۰ .
- ۱۳-۱۲/۲۵۷: قرآن کریم، ۱۹ (مریم): ۸ .
- ۱۵-۱۴/۲۵۷: قرآن کریم، ۱۹ (مریم): ۹ .
- ۱۸/۲۵۷: قرآن کریم، ۱۹ (مریم): ۱۲ .
- ۴-۳/۲۵۸: قرآن کریم، ۲۱ (الانبیاء): ۹۰ .
- ۸/۲۵۸: قرآن کریم، ۵۱ (الذاریات): ۴۱ .
- ۱۰/۲۵۸: اشاره به قرآن کریم، ۱۵ (الحجر): ۲۲: «و ارسلنا الريح لواقع» .
- ۱۳/۲۵۸: قرآن کریم، ۱۹ (مریم): ۵-۶ .
- ۷-۳/۲۵۹: نقل از شرح کاشانی، ص ۲۷۶ .
- ۱/۲۶۰-۸/۲۵۹: فصوص، ص ۱۸۱ .
- ۱۳-۱۲/۲۵۹: الکب: نقل از شرح قیصری، ص ۴۱۲ .
- ۱۵/۲۵۹: اشاره به قرآن کریم، ۳۷ (الصافات): ۱۲۳: «وان الیاس لمن المرسلین» .
- ۱۶/۲۵۹: اشاره به قرآن کریم، ۳۷ (الصافات): ۱۳۰: «سلام علی ال یاسین» .
- ۳/۲۶۰: قرآن کریم، ۳۷ (الصافات): ۱۲۵ .
- ۵/۲۶۰: قرآن کریم، ۱۶ (النحل): ۱۷ .
- ۳/۲۶۱-۱۶/۲۶۰: نقل از شرح کاشانی، ص ۲۷۷ .
- ۴/۲۶۱ والجبل - ۱۵/۲۶۱: نقل با حذف جملاتی از شرح جنیدی، برگ ۲۱۸ رو - ۲۱۹ پشت .
- ۷-۳/۲۶۲ تراه و ۱۲-۹/۲۶۲: خلاصه از شرح قیصری، ص ۴۲۸ .
- ۵-۴/۲۶۲: این حدیث به صورت «... فسادا قتلتم، فأحسنوا الفتنه. و اذا ذبحتم، فأحسنوا الذبحة» در منابع زیادی آمده است. رك تعلیقه ۸-۵/۹۴ .
- ۷-۶/۲۶۲: این حدیث معروف در بیشتر صحاح سته آمده است. رك المعجم المفهرس،

- ج ۱، ص ۲۶۷، س ۳۵-۳۷ .
- ۸/۲۶۳: قول معروف علی (ع) است. با کمی اختلاف در چهار الانوار، الجزء الرابع، قم، ۱۳۷۶ق، ص ۳۰۲، آمده است. و نیز در نهج البلاغه، سوال ذهب الیمانی (بیروت، ۱۳۸۷ق، ص ۲۵۸) .
- ۱۰/۲۶۳: قرآن کریم، ۳۱ (لقمان): ۱۲ .
- ۱۸/۲۶۳: سعید بن المسیب بن حزن بن وهب المخزومی القرشی (ف ۹۲) از تابعین و روایت احادیث ویکی از هفت قبه مدینه است .
- ۳-۲/۲۶۳: قرآن کریم، ۱۹ (مریم): ۹۳ .
- ۵-۴/۲۶۳: قرآن کریم، ۳۱ (لقمان): ۱۳ .
- ۱۱/۲۶۳: قرآن کریم، ۳۱ (لقمان): ۱۲ .
- ۱۶-۱۵/۲۶۳: قرآن کریم، ۲ (البقرة): ۲۶۹ .
- ۴/۲۶۵-۳/۲۶۴: نقل از فکوک، ص ۲۸۸-۲۸۹ .
- ۶/۲۶۴: قرآن کریم، ۲ (البقرة): ۱۲۲ .
- ۷/۲۶۴: قرآن کریم، ۷ (الاعراف): ۱۲۲ .
- ۱۸-۱۰/۲۶۴: نقل از فکوک، ص ۲۸۹ و ۲۸۸ .
- ۱۴/۲۶۴ قل...: قرآن کریم، ۱۰۹ (الکافرون): ۱ .
- ۱۴/۲۶۴ ما علیک...: آیه ای عیناً به این صورت در قرآن کریم نیست، ولی آیات زیادی نزدیک به این مضمون وجود دارد، مانند، «ما علی الرسول الا البلاغ»، ۵ (المائدة): ۹۹؛ و «وما علینا الا البلاغ المبین»، ۳۶ (یس): ۱۷ .
- ۱۵/۲۶۴: قرآن کریم، ۱۸ (الکهف): ۲۹ .
- ۱۷/۲۶۴: کذا در همه نسخ. آیه صحیح چنین است: «قاتلوا المشرکین كافة»، ۹ (التوبة): ۳۶ .
- ۱۸/۲۶۴: قرآن کریم، ۲ (البقرة): ۱۹۱ و ۲ (النساء): ۹۱ .
- ۱۲/۲۶۵ فان - ۲۳/۲۶۵ اجمین و ۱/۲۶۶ فی ای - ۵/۲۶۶: نقل از شرح جنیدی، شرح خطبه، برگ ۲۵ رو .
- ۱۴/۲۶۵: رساله فی کیفیت السلوک الی رب العزة زیر عنوان رساله الانوار در ضمن رسائل ابن عربی به چاپ رسیده است. برای اطلاع از نامهای متعدد این رساله در کتابشناسی ابن عربی، ص ۱۶۲. این حاشیه از ص ۱۶-۱۷ رساله الانوار نقل شده است .
- ۸/۲۶۶ فان - ۷/۲۶۷: نقل از شرح جنیدی، برگ ۲۳ پشت - ۲۲ رو .
- ۱۸/۲۶۶: این روایت در منابع الموهبة و منابع دیگر آمده است. در انس الثالین،

- ۱۹-۱۸/۲۶۶ : قرآن کریم ، ۲ (البقرة): ۱۲۳ .
- ۲۰-۱۹/۲۶۶ : قرآن کریم ، ۱۶ (النحل) : ۸۹ .
- ۳/۲۶۷ ابویزید : رك تليقة ۱۱/۱۳۶ .
- ۵۴/۲۶۷ : در فتوحات این قول بایزید آمده است. رك فتوحات مكيه به تصحيح عثمان يحيى، ج ۱، ص ۱۳۹ . در تليقات همان كتاب يحيى مي گوید كه این قول با كسي اختلاف در شطحات الصوفية ، به تحقيق عبدالرحمن بدوي ، قاهره ، ۱۹۴۸ ، ص ۷۷ ، آمده است .
- ۱۱/۲۶۷ : رك تليقة ۱۸/۲۶۶ .
- ۲۷-۱۲/۲۶۷ : نقل از شرح جندي ، برگ ۲۵ رو .
- ۱۵-۳/۲۶۸ : نقل از فكوك ، ص ۲۸۹-۲۹۰ .
- ۷/۲۶۸ : قرآن کریم ، ۷ (الاعراف) : ۱۲۵ .
- ۱۵-۱۳/۲۶۸ : این حديث عيناً در صحيح بخاري و كتابهاي معتبر ديگر آمده است ، با این فرق كه به جای « لانتضلونى » عبارت « لاتخبرونى » ضبط شده است. رك المعجم المنهرس ، ج ۳ ، ص ۳۱۳ ، ص ۲۹-۳۱ .
- ۱۹-۱۶/۲۶۸ : نقل از فكوك ، ص ۲۸۹ .
- ۱۹-۱۸/۲۶۸ : مأخذى برای این حديث به دست نیامد .
- ۱۴-۱/۲۶۹ حيونهم : نقل از شرح كاشانى ، ص ۳۰۴-۳۰۵ .
- ۱۱/۲۷۰ فتجلى - ۱۵/۲۷۰ : نقل از شرح قيسرى ، ص ۴۶۸ .
- ۲۶-۲۴/۲۷۰ : نقل از شرح قصيدة تاليفه فارضية عزالدین كاشانى ، ص ۱۵۸ .
- ۷-۶/۲۷۱ : قرآن کریم ، ۲ (البقرة) : ۲۶ .
- ۵-۳/۲۷۲ الصمدية و ۸/۲۷۲ اختصت - السلام : نقل از شرح قيسرى ، ص ۴۶۸ .
- ۴/۲۷۲ : قرآن کریم ، ۱۱۲ (الاحلاص) : ۲ .
- ۵/۲۷۲ يصدون - ۶/۲۷۲ البليات : نقل از شرح جندي ، فص آدمي ، برگ ۷۶ رو .
- ۸-۷/۲۷۲ الصمد : نقل از شرح كاشانى ، ص ۳۲۴ .
- ۱۳-۹/۲۷۲ : نقل از شرح جندي ، فص خالدى ، برگ ۲۴۶ رو .
- ۱۶/۲۷۲ : این روايت با اختلاف جزئى در احمد بن حنبل ، ج ۲ ، ص ۲۳۷ ، آمده است. روايات شبيه به این مضمون نيز فراوان است ، ولى معمولاً با اضافه مطالب ديگرى : مانند ، « أنا أولى الناس باهن مريم ، والانبيا - اولاد علات ، ليس بينى وبينه نبى » . بخارى ، انبياء ، ۴۸ (ج ۴ ، ص ۲۰۳) . رك المعجم المنهرس ، ج ۶ ، ص ۳۳۳ ، ص ۱۸-۱۹ .
- ۳-۲/۲۷۲ : منبع این حديث به دست نیامد .

- ۲۷۳/۶-۲۰ : نقل از شرح قیصری ، ص ۲۶۹ .
- ۲۷۴/۳-۹ مطلقاً : نقل از شرح کاشانی ، ص ۳۲۶ .
- ۲۷۴/۹ اول - ۱۱/۲۷۴ : نقل از شرح قیصری ، ص ۲۷۰ .
- ۲۷۴/۱۴-۱۹ : رك تلیقة ۲۲/۸۳-۲/۸۲ .
- ۲۷۵/۷-۱۲ : مأخذی برای این حدیث پیدا نشد .
- ۲۷۵/۱۳-۲۶ : ترجمه و تحریر قیصری ، التوحید والنبوة والولاية ، ص ۳۷ .
- ۲۷۵/۲۵-۲۶ : حدیث معروفی است . رك كشف الحقائق ، ص ۳۱۵ ، و احادیث
مثنوی ، ص ۱۱۳ .
- ۲۷۵/۲۷-۵/۲۷۶ : نقل از مشارق الداری ، ص ۱۰ .
- ۲۷۶/۵ انا سید . . . : سنن ابی داود ، مصر ، مكتبة مصطفى البابی الحلبي ، ۱۳۷۱
ق ، سنة ، ۱۳ (ج ۲ ، ص ۵۲۱) ؛ ابن ماجه ، زهد ، ۳۷ (ص ۱۴۴۰) . برای بحث در
بارة منابع دیرتر این روایت رك روضة المذنبین ، ص ۳۴۷-۳۴۹ .
- ۲۷۶/۵ آدم و . . . : در جامع صغیر دو حدیث نزدیک به این مضمون آمده است .
فیض القدیر ، ج ۳ ، ص ۴۲ و ج ۶ ، ص ۳۶۲ .
- ۲۷۶/۶-۱۰ : نقل از منطق الطیر عطار ، ص ۱۶-۱۷ (آیات ۲۸۲-۲۸۴ و ۳۰۸-
۳۰۹) .
- ۲۷۷/۸-۹ : قرآن کریم ، ۸۱ (التکویر) : ۲۲ .
- ۲۷۷/۱۱ : این حدیث به صورت « أنتم أعلم بأمر دنیاکم » در کنوز الحقائق ، ج ۱ ،
ص ۸۵ آمده است .
- ۲۷۷/۱۱ و ذلك - ۱۳/۲۷۷ الارباب و ۱۵/۲۷۷ ولكن - ۲۵/۲۷۷ : نقل از
شرح قیصری ، شرح مقدمه قیصری ، ص ۲۵۷ و ۴۷۵ .
- ۲۷۷/۱۷ : قرآن کریم ، ۱۸ (الکهف) : ۱۱۰ .
- ۲۷۷/۱۸ : قرآن کریم ، ۸ (الانفال) : ۱۷ .
- ۲۷۷/۲۶ : صورت صحیح آیه چنین است : « وما هو علی الیوب بضنین » ، ۸۱
(التکویر) : ۲۴ .
- ۲۷۸/۱۰ : قرآن کریم ، ۵۳ (النجم) : ۲ .
- ۲۷۸/۱۳ : رك تلیقة ۲۶/۲۲-۲۳ .
- ۲۷۸/۳۱-۵/۲۸۰ بطمنین : نقل از تفسیر الفاتحة ، ص ۳۶۰-۳۶۲ .
- ۲۷۹/۲۶-۲۷ : قرآن کریم ، ۴۲ (الثوری) : ۵۱ .
- ۲۸۰/۵ لاتبی - ۲۲/۲۸۰ : نقل از تفسیر الفاتحة ، ص ۳۶۹-۳۷۰ .
- ۲۸۰/۲۳-۱۶/۲۸۱ : تبصرة المبتدی ، ص ۱۴۳ .

- ۲/۲۸۱ حسین منصور : یعنی حلاج ، طارف معروف قرن سوم (مقتول در سال ۳۰۹).
 ۳-۳/۲۸۱ : دیوان الحلاج ، ص ۱۰۲ .
 ۱۱/۲۸۱ : رك تملیقة ۲۲/۲۶-۲۳ .
 ۱۲/۲۸۱ : در طبقات الصوفیه (ص ۱۲۹) این بیت را به خواجه عبدالله نسبت داده اند.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علوم اسلامی

فهرستهای قدالنصوحی

۱. فهرست آیات قرآنی
۲. فهرست احادیث نبوی
۳. فهرست اقوال بزرگان و ضرب‌المثلها
۴. فهرست اشعار فارسی
۵. فهرست اشعار عربی
۶. فهرست اشخاص و قبایل
۷. فهرست کتب
۸. فهرست اماکن
۹. فهرست اصطلاحات و تعبیرات
۱۰. فهرست منابع تحقیقی علوم اسلامی

توضیحات لازم : «ت» یعنی « رجوع کنید به تعلیقه مربوط به همان صفحه و سطر . »
در فهرست کردن اسماء خاص و اصطلاحات اگر کلمه‌ای بیش از یک بار در یک بند (پاراگراف) آمده باشد ، تنها یک بار (بار اول) ذکر می‌شود؛ و اگر در یک صفحه یک کلمه در ضمن چند بند تکرار شده باشد، به تعداد بندها در فهرست ثبت شده است. در مقابل هر اسم یا اصطلاح اعدادی که با حروف سیاه چاپ شده به شماره صفحه و سطر اشاره می‌کند که آن اسم یا اصطلاح در آن تعریف شده یا مورد بحث قرار گرفته است. در مواردی که صفحه و سطر در بین الهالین آورده شده مراد این است که آن اسم یا اصطلاح در آن صفحه عیناً به همان صورت نیامده است. مثلاً ممکن است به جای مصدر فعل آمده باشد (مانند «استقل» به جای «استقلال») ، ضمناً کوشش شده است تا همیشه صورت فارسی اصطلاحات و تعبیرات و نه عربی آنها نوشته شود، و لوائیکه در متن فقط صورت عربی آمده باشد.

١. فهرست آيات قرآني

يضل به كثيراً ويهدى به كثيراً و ما يضل به الا الفاسقين .	٢٦	:	(البقرة)	٢
١١/١٢ ، ٦/٢٧١				
انى جاعل فى الارض خليفة . ١٣/٢٣٧ ، ١٩/٢٣٧ ،	٣٠	:	»	»
٢٣/٢٣٧ ، ٥/٢٣٨				
أتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء . ٢٤/٢٣٧	٣٠	:	»	»
ونحن نسيح بحملك ونقلمن لك . ١٧/١٣٧	٣٠	:	»	»
وعلم آدم الاسماء كلها . ٥/٨٧	٣١	:	»	»
فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت . ١٩/٢٣٩ ت	٦٠	:	»	»
فأينما تولوا نثم وجه الله . ٢٥/١٣٤ ت	١١٥	:	»	»
كن فيكون . ١٠/٦ ، ٢٣/٤٠ ت . رك ١٦ (النحل) :	١١٧	:	»	»
٤٠ و ٣٦ (يس) : ٨٢ .				
انى جاعلك للناس اماماً . ٩/٢٣٧ ، ٦/٢٦٤	١٢٤	:	»	»
ووصى بها ابراهيم بنبيه ويعقوب يا بنى ان الله اصطفى	١٣٢	:	»	»
لكم الدين فلا تموتن الا و انتم مسلمون . ١٢/١٧٤				
لتكونوا شهداء على الناس . ١٨/٢٦٦	١٤٣	:	»	»
ولكل وجهة هو موليها . ٣/١٥٠	١٤٨	:	»	»
انا اليه راجعون . ٥/١٨٢	١٥٦	:	»	»
واشكروا الله . ٤/١٠ ، ٢/٢٣٦	١٧٢	:	»	»
وليؤمنوا بي . ١٨/١٢٩	١٨٦	:	»	»
اقتلوهم حيث تقتلوهم . ١٨/٢٦٤	١٩١	:	»	»
ومن يؤت الحكمة فقد أوتي خيراً كثيراً . ١٥/٢٦٣	٢٦٩	:	»	»

- ٣ (آل عمران) : ٧ ما يعلم تأويله الا الله والراسخون في العلم يقولون آمنا به. ١٨/١٣٢
- » : ١٩ الدين عند الله الاسلام. ٣/١٧٢، ١٣/٦
- » : ٢٨ والى الله المصير. ٦/١٨٥
- » : ٣٠ ويحذركم الله نفسه (والله رؤف بالعباد). ١٩/٢٩، ٢/٢٩
- ٤ (النساء) : ٦٥ فلا وربك لا يؤمنون حتى يسلموك فيما... تليماً. ٩/١٧٢
- » : ١٢٤ وكان الله بكل شيء محيطاً. ١٠/١٨٦ ت
- » : ١٥٨ بل رفعه الله. ٩/٢١٥
- ٥ (المائدة) : ٩٩ ما على الرسول الا البلاغ. ١٣/٢٦٢ ت
- ٦ (الانعام) : ٩ ولوجعلناه ملكاً لجعلناه رجلاً وللبنا عليهم ما يلبسون. ١٩/١٠٣
- » : ٥٢ كتب ربكم على نفسه الرحمة. ١٢/١٩١
- » : ٥٩ وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو. ١٨/١٩٢ ت
- » : ٧٧ لئن لم يهدني ربي لآكونن من القوم الضالين. ١/١٢٨
- » : ٧٩ انى وجهت وجهي للذى فطر السموات و الارض حنيفاً وما انا من المشركين. ٢/١٢٨
- » : ١٢٩ لله الحجة البالغة. ٥/٢١٢، ٢٠/٨
- » : ١٦٠ من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها. ٢٢/٢٣٢
- ٧ (الاعراف) : ٢٣ ربنا ظلمنا أنفسنا. ٧/١٩٣ ت
- » : ٣٨ ربنا هؤلاء أضلونا فآتهم عذاباً ضعفاً من النار. ١٩/١٨٩
- » : ١٢٢ اخلفنى فى قومى. ٧/٢٦٢
- » : ١٢٣ فلما تجلى ربه للجبل جعله دكاً وخر موسى صعفاً. ١٥/١١٥
- » : ١٢٥ وكتبنا له فى الألواح من كل شيء موعظةً وتفصيلاً لكل شيء. ٧/٢٦٨
- » : ١٥٦ ورحمتى وسعت كل شيء. ٣/١٩١ ت، ٢٦/٢٠٠
- » : ١٥٦ فساكنها للذين يتقون. ١٣/١٩١، ٢٦/١٩١، ٦/١٩٢
- » : ١٧٢ ألسن بر بكم. ١٩/١٨٨
- ٨ (الانفال) : ١٧ وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى. ١٥٢/٢٠، ١٨/٢٧٧
- ٩ (التوبة) : ٣٦ فاطلوا المشركين كافة. ١٧/٢٦٢ ت
- ١٠ (يونس) : ٦٢ لا تبدل لكلمات الله. ١٩/١٨٦
- » : ٩٨ فلولا كانت قرية آمنت فنفعها ايمانها الا قوم يونس. ١٧/٢٢١
- » : ٩٨ لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي... الى حين. ٧/٢٢٢
- ١١ (هود) : ٥٦ ما من دابة الا هو آخذ بما صابتها ان ربي على صراط مستقيم. ٢/١٨٢

- ٢٥/١٨٥
- ١١ (هود) : ٨٠ (لو أن لی بکم قوة) أو آوی الی رکن شدیدہ . ١٦/٨ ، ٧/٢٠٦ ،
- ١٥/٢٠٩ ، ١١/٢٠٦
- » : ١٢٣ والیہ یرجع الامر کلہ . ٦/١٤٠
- ١٢ (یوسف) : ٧٠ ثم أذن مؤذن أیتها العیر انکم لسا قون . ٦/١٨٠
- » : ٨٢ أیضت عیناه من الحزن . ١٥/١٧١
- » : ٨٧ ولا تباؤا مسن روح اللہ (انہ لا یأس من روح اللہ الا القوم
الکافرون) . ١٣/١٧١ ، ٤/١٧١
- » : ٩٢ انی لاجد ریح یوسف . ١٥/١٧١
- » : ١٠٠ هذا تاویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقاً . ٢٤/١٦٢
- » : ١٠٥ وکأین من آیة فی السموات والارض یمرون علیها وهم عنها معرضون .
- ٢١/١٨٠
- » : ١٠٨ قل هذه سبیلی ادعوا الی اللہ علی بصیرة . . . المشرکین . ٩/١٨٧
- ١٣ (الرعد) : ٢ اللہ الذی رفع السموات بغير عمد ترونها ثم استوی علی العرش .
- ١٨/١٥٥ ت
- ١٤ (ابراہیم) : ٢١ سواء علینا أجزعنا أم صبرنا ما لنا من محیص . ٣/١٩٠
- » : ٢٢ فلا تلومونی ولوموا أنفسکم . ١٧/١٠٩
- ١٥ (الحجر) : ٢١ وان من شیء الا عندنا خزائنه . ٢٠/٢٥٢
- » : ٢٢ وأرسلنا الریح لواقع . ١٠/٢٥٨ ت
- » : ٢٩ نفخت فیہ من روحی . ٩/١٠٣
- ١٦ (النحل) : ١٧ أقمن یخلق کمن لا یخلق . ١٦/١١ ، ٥/٢٦٠ ، ١٢/٢٦٠
- » : ٤٠ انما قولنا لشیء اذا أردناہ أن نقول له کن فیکون . ١٧/٧ ،
- ٣/١٩٦ ، ٢٥/١٧٥ ، ١٨/١١٧ ت
- » : ٦٠ ولله المثل الاعلی . ١١/٧١ ، ٢٤/٧٢ ، ١٦/٨٦
- » : ٨٩ ویوم نبث فی کل أمة شهیداً علیهم من أنفسهم . ١٩/٢٦٦
- » : ١١٤ واشکروا نعمة اللہ . ٥/١٠ ، ٢/٢٣٦
- ١٧ (الاسراء) : ٢٢ وان من شیء الا یسیح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم . ١٦/٥٦
- » : ٧٢ من کان فی هذه أعمى فهو فی الآخرة أعمى . ٢٥/١٥٩
- » : ٨٢ کل یعمل علی شاکلته . ٨/٢٢٦
- » : ٨٥ قل الروح من أمر ربی . ٨/١٠٣
- ١٨ (الکہف) : ٢٩ وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر . ١٥/٢٦٢

- ١٨ (الكهف) : ٤٩ مال هذا الكتاب لا ينادى بصغيرة ولا كبيرة الا أحصياها. ٢٦/١٥١ ت
- » : ١٠٩ قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربي . ١٦/٨٣
- » : ١١٠ قل انما أنا بشر مثلكم يوحى الي . ١٧/٢٧٧
- ١٩ (مريم) : ٥ فهب لي من لدنك ولياً يرثني ويرث من آل يعقوب . ١٣/٢٥٨
- » : ٨ رب أنى يكون لى غلام وكانت امرأتى عاقراً وقد بلغت من الكبر عتياً .
١٢/٢٥٧
- » : ٩ (قال كذلك قال ربك هو على هين وقد خلقتك من قبل ولم تك شيئاً .
١٤/٢٥٧ ، ٢٢/١١٧
- » : ١٢ يا يحيى خذ الكتاب بقوة . ١٨/٢٥٧
- » : ١٧ فتمثل لها بشراً سوياً . ٧/٥٥
- » : ٢٤ لاتحزنى قد جعل ربك نحتك سرياً . ٥/٢١٥
- » : ٣٠ آتاني الكتاب وجعلني نبياً . ٦/٢١٥
- » : ٥٠ وجعلنا لهم لسان صدق علياً . ٢/١٦٥ ت
- » : ٥٣ ووهبنا له . . . أخاه هرون نبياً . ١٧/٢٣٣
- » : ٥٧ ورفعناه مكاناً علياً . ١٠/١٣٩ ت
- » : ٦٧ أ ولا يذكر الاسان أنا خلقناه من قبل ولم يك شيئاً . ٢٥/٢٢٥
- » : ٩٣ ان كل من فى السموات والارض الا آتى الرحمن عبداً . ٢/٢٦٣
- ٢٠ (طه) : ٥ الرحمن على العرش استوى . ٣/٥ ، ١٤/١٣٩ ، ١٦/١٥٥ ت
- » : ٣٩ ولتصنع على عيني . ٢٥/١٣٤ ت
- » : ٢٦ اننى معكما أسمع وأرى . ١٠/١٢٤ ، ٨/٥
- » : ٥٠ أعطى كل شىء خلقه . ١٤/١١٧ ، ٨/٢
- » : ٩٦ قبصة من أثر الرسول . ١٨/٢١٦
- » : ١١٠ ولا يحيطون به علماً . ٢٠/٢٦ ، ٨/٢٦
- ٢١ (الانبياء) : ٦٩ قلنا يا نار كوني برداً وسلاماً على ابراهيم . ٢٥/٢٣٨ ت
- » : ٧٩ قهمنها سليمان وكلاً آتينا حكماً وعلماً . ١٣/٢٣١
- » : ٨٢ ومن الشياطين من يغوصون له ويعملون عملاً دون ذلك . ١٢/٢١٨
- » : ٨٣ (و ايوب اذا نادى ربه) أنى مسنى الضر (وأنت أرحم الراحمين) .
٢٠/١٢١ ت ، ١٦/٢٢٦ ، ٣/٢٢٧ ، ٥/٢٢٨
- » : ٨٤ وآتينا أهله ومثلهم معهم . ٢٢/٢٢٦
- » : ٨٧ فظن أن لن نقدر عليه . ١/٢٢٢ ، ٧/٢٢٢
- » : ٨٧ فنادى . . . أن لا اله الا أنت سبحانك انى كنت من الظالمين ٧/٢٢٠

٢١ (الانبياء) : ٨٨	نجيناه من الغم وكذلك ننجي المؤمنين . ٨/٢٢٠
» : ٩٠	وأصلحناله زوجته . ٣/٢٥٨ ، ١٠/٢٥٧
٢٢ (الحج) : ٥	من تراب ثم من نطفة ثم من علقة . . . طفلاً . ١٦/٢٠٦ ، ١٢/٢٠٦
» : ٢٨	وأذن في الناس بالحج . ٦/١٨٠
٢٣ (المؤمنون) : ١٠٨	اخشوا فيها ولا تكلمون . ٢/١٩٠
٢٤ (النور) : ٣٥	الله نور السموات والارض . ١٢/١٧٧ ، ٩/٢٥
» : ٣٥	نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء . ١٣/١٧٧ ، ٣/٢٦
» : ٢٥	والله خلق كل دابة من ماء فمنهم . . . على أربع . ١٢/١٨٢ ت
٢٦ (الشعراء) : ٦٣	فأوحينا الى موسى أن اضرب بعصاك البحر فانقلب . ١٩/٢٣٩ ت
٢٧ (النمل) : ١٥	ولقد آتينا داود وسليمان علماً وقالا الحمد لله . . . المؤمنين . ١١/٢٣١
» : ٢٩	انى ألقى الى كتاب كريم انه من سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم . ٣/٢١٩
» : ٣٢	ان الملوك اذا دخلوا قرية أفسدوها . . . يفعلون . ٢٦/٢٣٧
» : ٣٩	أنا آتيك به قبل أن تقوم من مقامك . ١٠/٢٢٢
» : ٢٠	أنا آتيك به قبل أن يرتد إليك طرفك . ١/٢٢١
» : ٢٠	فلما رآه مستقراً عنده . ١٦/٢٢٠
» : ٢٠	أهكذا عرشك . ١/٢٢٣
» : ٢٢	كأنه هو . ١٩/٢٢٣ ، ١١/٩ ، ١/٢٢٣ ، ٤/٢٢٣ ، ١٧/٢٢٣ ، ١٩/٢٢٣
» : ٢٤	كشفت عن ساقها . ٩/٢٢٣
» : ٢٤	انه صرخ ممرود من قوادير . ٢٥/٢٢٣
» : ٦٠	ءاله مع الله . ٧/١٢٠
» : ٨٨	وترى الجبال تحسبها جامدة وهي تمر مر السحاب . ١/٢٢٧ ت
٢٨ (التقصص) : ٨٨	كل شيء هالك الا وجهه . ٢/٥ ، ٢٤/٧٩ ، ٢٤/١٢٠ ، ٦/١٢٠
٢٩ (النكبات) : ٢٥	يكفر بعضكم ببعض و يلعن بعضكم بعضاً . . . من ناصرين . ١٨/١٨٩ ت
» : ٢٧	ووهبنا له اسحق ويعقوب وجعلنا في ذريته النبوة والكتاب . ٩/١٦٥
٣٠ (الروم) : ٣٠	فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله . ٢٠/١٨٦
» : ٥٢	الله الذي خلقكم من ضعف ثم . . . ضعفاً . ١٣/٢٠٦ ، ١٠/٨
٣١ (لقمان) : ١٢	ولقد آتينا لقمان الحكمة . ١١/٢٦٣ ، ١٠/٢٦٢
» : ١٣	يا بني لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم . ٢/٢٦٣

١. فهرست آيات

٢٧٢

- ٣١ (لقمان) : ٢٧ ولو أن ما فى الارض من شجرة . . . كلمات الله . ١٨/٢٢٥ ت
- ٣٣ (الاحزاب): ٢٣ رجال صدقوا ما عاهدوا الله . ٩/١٦٢
- » : ٧٢ انا عرضنا الامانة على السموات . . . وحملها الانسان . ١٤/٩٠
- ٣٤ (السبا) : ١٠ ولقد آتينا داود منا فضلا . ٢٢/٩ ، ٢٠/٢٣٤
- » : ١٣ اعملوا آل داود شكراً . ٢/٢٣٥
- » : ١٣ وقليل من هبدي الشكور . ٢/١٠ ، ٢/٢٣٥
- » : ٢٨ وما أرسلناك الا كافة للناس . ٢١/٢٣٦ ت
- » : ٣٢ قال الذين استكبروا للذين استضعفوا . . . مجرمين . ٢٢/١٨٩
- ٣٤ (يس) : ١٧ وما علينا الا البلاغ المبين . ١٤/٢٦٢ ت
- » : ٨٢ انما أمره اذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون . ٢٠/١٦٨ ، ٢٠/٢٢٩
- » : ٨٣ فسبحان الذى بيده ملكوت كل شىء . ١٦/٥٠
- ٣٧ (الصافات): ٩٦ والله خلقكم وما تعملون . ٧/١٧٦
- » : ١٠٢ يا بنى ابنى ارى فى المنام أنى أذهبك . ٢٥/١٦٣ ، ٦/١٦٤
- » : ١٠٢ يا ايت اهل ما تؤمر مستجدين ان شاء الله من الصابرين . ٨/١٥٦ ، ٧/١٦٢
- » : ١٢٣ وان الياص لمن المرسلين . ١٥/٢٥٩ ت
- » : ١٢٥ (أتدعون بلعاً وتذرون) أحسن الخالقين . ١٦/١١ ، ٣/٢٦٠
- » : ١٣٠ سلام على ال ياسين . ١٦/٢٥٩ ت
- » : ١٤١ كان من المدحفين فالتزمه الحوت وهو مليم . ٦/٢٢٠
- » : ١٤٦ عليه شجرة من مقطين . ١٣/١٠ ، ١١/٢٢٢
- » : ١٤٧ وأرسلناه الى مائة ألف أو يزيدون . ٣/٢٢٢
- » : ١٦٢ ما منا الا له مقام معلوم . ٢/٥٠
- ٣٨ (ص) : ١٨ انا سخرنا الجبال معه يسبحن . . . أوأب . ٦/٢٣١
- » : ٢٠ وشدنا ملكه وآتيناها الحكمة وفصل الخطاب . ٨/٢٣١
- » : ٢٦ يا داود انا جعلناك خليفة فى الارض فاحكم بين الناس بالحق . ٢/٢٣٧
- » : ٣٠ ووعينا لداود سليمان . ٢١/٩ ، ١٩/٢٣٢
- » : ٣٥ رب اغفرلى وهب لى ملكاً لا يبنى لاحد من بعدى . ٨/٢٢٧ ، ٢٣/٢٢٧
- » : ٣٦ فسخرنا له الريح تجرى بأمره . ٢٠/٢٣٩ ت

- ۲۸ (ص) : ۳۷ بناء وغواص وآخرين مقرنين في الاصفاد . ۱۸/۲۳۸ .
- » : ۳۹ (هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك) بغير حساب . ۱۸/۹ ، ۲۲/۲۲۹
- » : ۴۱ أنى مسنى الشيطان بنصب وعذاب . ۱۶/۲۴۶ ت
- » : ۴۲ أر كص برجلك هذا مفتعل بارد وشراب . ۲۵/۲۴۸، ۲۳/۲۴۸
- » : ۴۳ له أهله ومثلهم معهم رحمة . ۱۷/۲۴۶
- » : ۶۰ قالوا بل . . . أنتم قدمتموه لنا فبئس القرار . ۲۰/۱۸۹
- » : ۷۵ ما منعك أن تسجد لما خلقت يسدى . ۲۱/۱۰۷ ، ۷/۸۷ ، ۲۶/۱۰۷
- ۳۹ (الزمر) : ۴ هو الله الواحد القهار . ۱۳/۱۸۳
- » : ۵۶ يا حسرتى على ما فرطت فى جنب الله . ۲۵/۱۳۴ ت
- » : ۶۷ والارض جميعاً قبضته يوم القيامة . ۲۵/۱۳۴ ت
- » : ۶۷ والسماوات مطويات بيمينه . ۲۵/۱۳۴ ت
- ۴۰ (المؤمن) : ۷ ربنا وسعت كل شىء رحمةً وعلماً . ۱۸/۱۸۵ ، ۱/۲۰۱
- » : ۴۷ فيقول الضعفاء للذين استكبروا انا كنا لكم ... النار . ۲۱/۱۸۹ ، ۱۹/۱۸۹
- » : ۶۰ ادعونى أستجب لكم . ۱۹/۱۲۰
- ۴۱ (فصلت) : ۵۴ انه بكل شىء محيط . ۱۰/۱۸۶ ت
- ۴۲ (الشورى) : ۱۱ ليس كمثله شىء (وهو السميع البصير) . ۱۰/۱۰۶ ، ۸/۵ ، ۱۰/۱۰۶
- » : ۵۱ وما كان لبشر أن يكلمه الله الا وحياً أو ... حكيم . ۲۶/۲۷۹ ، ۸/۱۴۴ ، ۱۳/۱۳۰ ، ۷/۱۳۰ ، ۱/۱۳۰ ، ۱۵/۱۲۹
- » : ۵۲ وانك لتهدى السى صراط مستقيم (صراط الله ... الامور) . ۲۶/۲۷۹ ، ۷/۱۸۵ ، ۳/۱۸۵
- ۴۳ (الزخرف) : ۸۴ وهو الذى فى السماء اله . ۳/۱۴۰
- ۴۵ (الجاثية) : ۱۳ وسخر لكم ما فى السماوات وما فى الارض جميعاً منه . ۸/۲۲۹
- ۴۷ (محمد) : ۳۵ وأنتم الاعلون والله معكم . ۳/۱۴۴ ، ۶/۵
- ۴۸ (الفتح) : ۲ (ليغفر لك الله) ما تقدم من ذنبك وما تأخر . ۱۹/۲۳۵ ، ۱۵/۲۳۵
- » : ۱۰ يدالله فوق أيديهم . ۲۵/۱۳۴ ت
- » : ۲۳ ولن تجد لسنة الله تبديلاً . ۱۴/۵۰
- ۵۰ (ق) : ۱۵ بل هم فى لبس من خلق جديد . ۲۶/۲۲۶
- » : ۱۶ ونحن أقرب اليه من حبل الوريد . ۲۲/۱۸۷
- » : ۲۲ فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد . ۸/۱۳۳
- » : ۳۷ ان فى ذلك لذكرى لمن كان له قلب . ۱۱/۲۰۴ ، ۷/۸

وفي أنفسكم أفلا تبصرون . ١٩/٢٢٥	٥١ (الذاريات): ٢١
الريح القيم . ٨/٢٥٨ ، ١٣/١١	» : ٤١
ماضل صاحبكم وما غوى . ١٠/٢٧٨ ، ٣/١٣	٥٣ (النجم) : ٢
فكان قاب قوسين أو أدنى . ١٨/٣٦ ، ت ٢٣/١٨٧	» : ٩
ما زاغ . ٩/١٨	» : ١٧
اقتربت الساعة وانشق القمر . ٢٢/٢٣٩ ت	٥٤ (القمر) : ١
وما أمرنا الا واحدة كلمح بالبصر . ٢٠/١١٤ ، ١٨/١١٦	» : ٥٠
خلق الجن من نار . ٥/٢٢٩	٥٥ (الرحمن) : ١٥
مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان . ٢/٩٠	» : ١٩
كل من عليها فان . ١٨/١٠٠	» : ٢٦
كل يوم هو في شأن . ٥/٨ ، ٢٢/٧٣ ، ٧/٢٠٣	» : ٢٩
وهو معكم أينما كنتم . ١١/١٨٦	٥٧ (الحديد) : ٢
وانفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه . ٦/٢٠٨	» : ٧
ورهبانية ابتدعوها ما كتبناها عليهم . . . فاسقون . ٢٢/١٧٣	» : ٢٧
ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت . ١٥/١٨٥	٦٧ (الملك) : ٣
فلا أقسم بما تبصرون وما لا تبصرون . ٦/٢٩	٦٩ (الحاقة) : ٣٨
يرونه ببدأ ونريه قريباً . ١/٨٠	٧٠ (المعارج): ٦
فاتخذوه وكيلاً . ٩/٢٠٨	٧٣ (المزمل) : ٩
هل أتى على الانسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكوراً . ٢٠/١١٧	٧٦ (الدهر) : ١
أنا ربكم الاعلى . ٨/١٠٥	٧٩ (النازعات): ٢٤
وما صاحبكم بمجنون . ٨/٢٧٧ ، ١/١٣	٨١ (التكوير) : ٢٢
وما هو على الغيب بضنين . ٢٦/٢٧٧ ت	» : ٢٤
تعرف في وجوههم نضرة النعيم . ٩/١١٥	٨٣ (المطففين): ٢٤
ومزاجه من تسنيم عيناً يشرب بها المقربون . ١٢/٧٨	» : ٢٧
لتركن طبقاً عن طبق . ٥/١١٨	٨٤ (الانشقاق): ١٩
سبح اسم ربك الاعلى . ٣/١٤١	٨٧ (الاعلى) : ١
لا يموت فيها ولا يحيى . ١٢/١٩٠	» : ١٣
نارا لله الموقدة التي تطلع على الافئدة . ٦/١٩٠	١٠٢ (الهمزة) : ٦
قل يا أيها الكافرون . ١٤/٢٦٢	١٠٩ (الكافرون): ١
قل هو الله أحد . ١٣/١٧ ، ٥/١٨٣	١١٢ (الاخلاص): ١
الله الصمد . ٣/٢٧٢	» : ٢

٤. فهرست احاديث نبوي

- آتاني ربي في أحسن صورة . ٧/١٨ ت
آدم ومن دونه تحت لوائي . ٥/٢٧٦
أجد نفس ربكم من قبل اليمن . ١٦/١٦٣ ت
أحببت أن أعرف، فخلقت الخلق؛ وتعرفت اليهم، فعرفوني . ١١/١٢٩
الاحسان أن تعبد الله كأنك تراه . ٦/٢٦٢
إذا تجلى الله لشيء ، خشع له . ٢٣/١١٥
إذا ذهبت، فأحسن الذبحة؛ وإذا قتلت ، فأحسن القتلة واجتنب الوجه ، فإن الله خلق آدم على صورته . ٦/٩٤
إذا قاتل أحدكم أخاه ، فليجتنب الوجه ، فإن الله خلق آدم على صورته . ٥/٩٤ ت
أرنا الاشياء كما هي . ٨/١٨ ، ٤/٥١
أعوذ برضاك من سخطك ، و أعوذ بعمافتك من عقوبتك ، وأعوذ بك منك ؛ لأحصى ثناء عليك ، أنت كما أثنيت على نفسك . ٢٢/٢٦ ت
أفلا أكون عبداً شكوراً؟ ٣/١٠ ، ٩/٢٣٥
اقصر ، فقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر . ١١/٢٣٥
اللهم أرنا الاشياء كما هي وسدونا واشغلنا بك عن سواك . ٤/٥١
اللهم اخزلي هزلي وجددي وخطائي وعمدي وكل ذلك عندي . ١١/١٩٢
ان آدم في السماء الاولى، وعيسى في الثانية ، ويونس في الثالثة، وادريس في الرابعة ، وهارون في الخامسة ، و موسى في السادسة ، و ابراهيم في السابعة صلوات الله عليهم اجمعين .
١٨/٢٢٠
ان الرحمة مائة جزء ، جزء منها لاهل الدنيا ، وتسعة وتسعون لاهل الاخرة . ١٢/٩٩
ان الرسالة والنبوة قد انقطعت ، فلا رسول بعدى ولا نبي . ٢٣/٢٣٢

- ان القلوب بين اصبعين من اصابع الله . ٢٥/١٣٢ ت
 ان الله تعالى كتب التوريت بيده وخرس شجرة طوبى بيده وخلق الجنة عدن بيده وخلق آدم بيده . ١٨/٢٦٨
 ان الله تعالى ينزل كل ليلة الى السماء الدنيا ، فيقول ، هل من تائب ، فاتوب عليه ؛ هل من مستغفر ، فأغفر له . ٢٢/١٤٠
 ان الله حرم على الارض أن تأكل اجساد الانبياء . ١١/٢٢٢
 ان الله خلق آدم على صورة الرحمن . ٨/٣ ، ١٥/٩٣ و ٢/٩٤
 ان الله خلق آدم على صورته . ٨/٣ ، ١٥/٩٣
 ان الله خلق الخلق في ظلمة ، ثم رش عليه من نوره ، فظهر . ٢٢/١٧٨
 ان الله قال على لسان عبده ، سمع الله لمن حمده . ١٨/١٥٢
 ان الله كتب الاحسان على كل شيء ؛ فاذا ذبحتم ، فأحسنوا السذبة ؛ واذا قتلتم ، فأحسنوا القتل . ٤/٢٦٢
 ان الله كتب الاحسان على كل شيء ؛ فاذا قتلتم ، فأحسنوا القتل ، واذا ذبحتم ، فأحسنوا الذبح ؛ وليحد أحدكم شفرته ، فليرح ذبيحته . ٥/٩٢ ت
 ان الله يقول يوم القيامة . . . يا ابن آدم ، استطعمتك ، فلم تطمئني . قال ، يا رب وكيف . . .
 ١٢/١٤٢ ت
 ان أول من يكسى من الخلق يوم القيامة ابراهيم . ٤/١٢٩
 ان بعض أهل النار يتلاعبون فيها بالنار . ١٨/١٩٠
 ان جهنم لاتزال تقول ، هل من مزيد ، حتى يضع الجبار فيها قدمه ؛ فاذا وضع الجبار فيها قدمه ، ينزوي بعضها الى بعض ، ويقول ، قط قط ، أي حسي حسي . ١١/٩٨
 ان روح القدس نفث في روعي أن نفساً لن تموت حتى تستكمل رزقها ؛ ألا فأجمعلوا في الطلب .
 ٩/١١١
 ان لاهلك عليك حقاً ولنفسك ولعينك ولزورك . ٣/١٢٢ ، ١٣/٢
 ان للقرآن ظهراً وبطناً ، ولبطنه بطناً الى سبعة أبطن . ٢٥/١٣٥ ت
 ان لله تعالى أرضاً بيضاء مشحونة خلفاً ، مسيرة الشمس فيها ثلاثون يوماً ، هي مثل أيام الدنيا ثلاثين مرة ؛ وهم لا يعلمون أن في الارض خلقاً يصونه . وانهم لا يعلمون أن الله خلق آدم وابليس . ١٣/٢٩
 ان لله مائة رحمة ، أنزل منها رحمة واحدة . . . وأخر الله تسعاً و . . . ١٢/٩٩ ت
 ان نفسك عليك حقاً ولربك عليك حقاً ولنفيك عليك حقاً ، وان لاهلك عليك حقاً ، فأعط كل ذي حق حقه . ٣/١٢٢ ت
 أنا سيد ولد آدم . ٥/٢٧٦

أنا عند ظن عبدي بي . ٢٣/٦٢ ت
 أنتم أعلم بأمور دنياكم . ١١/٢٧٧
 أنزل الله مائة وأربع كتب من السماء . فأودع علوم المائة في الأربع ، وهي التوراة والانجيل
 والزبور والفرقان . ثم أودع علوم القرآن في المفصل من سوره . ثم أودع علوم . . .
 ٧/٢٧٥

أما سمى الخضر أنه جلس على فروة بيضاء ، فإذا هي تهتز من خلقه خضراء . ١٧/٥٢ ت
 انى أولى الناس بعيسى بن مريم ، فإنه لبس بينى وبينه نبي . ١٦/٢٧٢
 انى لا جد نفس الرحمن من قبل اليمن . ١٦/١٦٣ ، ١٨/١٧١

أول ما خلق الله العقل . ٢/٥٠

أول ما خلق الله القلم . ١/٥٠

أول ما خلق الله روحى . ٢٥/٢٧٥

أول ما خلق الله نورى . ٢٦/٢٧٥

بى يبصر . ١٠/١٣٦ ، ١٠/١٨

ثم يرفضون رؤسهم ، وقد تحول في صورته التى رأوه فيها أول مرة . ٩/٢٠٢ ت
 جعت ، فلم تطعمنى . ١٢/١٤٢ ، ٨/٥

الحكمة ضالة المؤمن . ١٦/٢٠٢

خذوا عنكالا فيه مائة شعراخ ، فاضربوه بها ضربة . ٦/٢٥٠

خلق الانسان عجولا . ١١/١٢٠

خلق الله تعالى آدم على صورته ، طوله ستون ذراعاً . ٢٤/٩٣

خمر طينة آدم بيده أربعين صباحاً . ١٠/١٠٣

الخير كله بيديك ، لكن الشر لا يعود اليك . ١٣/١٨

ذكر أنه وجد في السموات آدم وادريس وموسى وعيسى . . . ١٨/٢٢٠ ت

رأيت ربي في أحسن صورة . ٧/١٨ ت

رب زدنى (فيك) تحيراً . ٢٢/٢٦ ، ١٣/٢٧٨ ، ١١/٢٨١

رحم الله أخى لوطاً ، لقد كان يأوى الى ركن شديد . ١٧/٨ ، ١٩/٢٠٩

سألت ربي ثلاثاً ، فأعطاني ثنتين ومنعني واحدة : سألت ربي . . . ٢٣/١٢٤ ت

سألته أن لا يجعل بأسهم بينهم ، فمنعنيها . ٢٣/١٢٤

سبقت رحمتى غضبى . ٢/١٨٩

سبوح ، قدوس ، رب الملائكة والروح . ١٦/١٤٧

سيأتى على جهنم زمان تبت من قعرها الجرجير . ١٨/١٩٠

الشر ليس اليك . ١٣/١٨ ت ، ١٢/١٩٢

شربته حتى خرج الرى من أنفارى ، ثم أعطيت فضلى عمر. قيل ، ما أولئك بارسول الله ؟ قال،

العلم . ١٥/١٤١

شفعت الملائكة ، وشفع النبيون ، وشفع المؤمنون ، ولم يبق الا أرحم الراحمين ؛ فقبض قبضة

من النار، فيخرج منها قوماً لم يعملوا خيراً قط . ٧/١٩١ ت

ضحك الله الليلة . ٢٥/١٣٢ ت

الطرق الى الله بعدد أنفاس الخلائق (أو الانفاس الالهية) . ١٩/١٨٢ ، ٢٦/١٨٥

عجب ربنا من قوم يقادون الى الجنة فى السلاسل . ٢٥/١٣٢ ت

علماء أمتى كأنبياء بنى اسرائيل . ١١/٢٦٧ ، ٢٠/٢٦٧

العلماء ورثة الانبياء . ٥/١٧٢ ت

علماء هذه الامة أنبياء بنى اسرائيل . ١٨/٢٦٦ ، ٢١/٢٦٧

علمت علم الاولين والآخرين . ٧/١٨

كان الله ، ولا شىء معه . ٨/٣٠

كان الله ، ولم يكن معه شىء . ٥/٦٧ ، ٢٢/٧٩ ، ٢٠/٩٣ ، ١٦/١٦٥

كان جبرئيل يأتي النبي فى صورة دحية . ١٠/٥٢ ت

كان فى عمام مافوقه هواء وما تحته هواء . ١/١٢٠

كل من يدخل الجنة على صورة آدم ، فلم يزل الخلق ينقص بعد حتى الان . ٢٢/٩٣ ت

كل مولود يولد على الفطرة ، فأبواه يهودانه وينصرانه ويمجسانه . ٢٠/١٨٨

كلم الناس على قلده عقولهم . ١٢/١٣٢ ت

كنت كترأ لم أعرف ، فأحييت أن أعرف ، فخلقت الخلق وتعرفت اليهم ، فعرفونى .

١١/١٢٩ ت

كنت كترأ مخفياً ، (فأحييت أن أعرف) . ١٦/٦٢ ، ١٥/٨٤ ، ٨/٩٠ ، (١١/١٢٩)

كنت نبياً ، وآدم بين الماء والطين . ٦/١٨ ، ١٨/٢٣٥ ، ٢٢/٢٣٥

لا أبلغ كل ما فيك . ٢٢/٢٦

لا أحصى ثناء عليك . ٢٢/٢٦

لا تفضلونى على موسى ، فان الناس يصعقون . فأكون أول من يفيق . . . ١٣/٢٦٨

لا تقبحوا الوجوه ، فان ابن آدم على صورة الرحمن . ٢/٩٢

لا تقوم الساعة وفى الارض من يقول ، الله الله . ١٩/٩٧

لكل واحدة منكما ملؤها . ٩/١٩١

لولاك ، لما خلقت الافلاك . ١٢/٦٢ ، ٢٣/٩٨

ما بعث نبي الا بعد الأربعين . ٧/٢١٥

ما بين القوم وبين أن ينظروا الى ربهم الا رداء الكبرياء على وجهه فى جنة عدن . ١٠/١٧٨ ت

ما ترددت عن شيء أنا فاعله ترددي عن نفس المؤمن يكره الموت . ٢٥/١٣٤ ت
 ما تقرب أحد أحب الي من أداء ما افترضت عليه ولا يزال العبد يتقرب الي بالتواقل حتى
 أحبه ؛ فإذا أحبته ، كنت سمعه و بصره ، فيسمع و يبصر و يبى يعقل . (١٠/١٨) ،

٧/١٥٣ ، (١٨/١٥١ ، ١٠/١٣٦

ما نزل من القرآن آية الا ولها ظهر و بطن ، ولكل حرف حد ، ولكل حد مطلع . ٢٥/١٣٥ ت
 ما وسعني أرضي ولا سمائي ، ووسعني قلب عبدي المؤمن ، (فانه يتقلب معي و في وبي ولى

بحسب تقليبى في الشؤون) . ٢/٢٠١ ، ١٦/١٩٩ .

مرحبا بآبنة نبي أضعاه قومه . ٢/٢٧٣ ، ١٥/١٢ .

مرضت ، فلم تعدني . . . ١٢/١٤٣ ت

من ذكرني في نفسه ، ذكرته في نفسي ؛ ومن ذكرني في ملأ ، ذكرته في ملأ خير منهم .

٢٣/٦٢

من عمل بما علم ، ورثه الله علم ما لم يعلم . ١٤/٢٣٤

من كان لله ، كان الله له . ٧/٧٥

الناس نيام ، فإذا ماتوا ، انتبهوا . ١٤/١٨٠

نحن الاخرون السابقون . ١٧/١٠١

نحن معاشر الانبياء أمرنا أن نكلم الناس على قدر عقولهم . ١٤/١٣٤ ت

نور ، أنى أراه . ١٠/١٧٧ ، ١٨/١٧٧

وضع الله كفه بين كفتي ، فوجدت بردها بين يدي . ١٧/١٦٣

هذه يد الله . ١٩/١٥٢

هل تضارون في رؤية الشمس والقمر اذا كانت صحوا . . . فانكم لاتضارون في رؤية ربكم

يومئذ الاكما تضارون في رؤيتهما . ٨/١٧٨ ت

يتنزل ربنا كل ليلة الى السماء الدنيا حين يقضى . . . ١٥/١٤٠ ت

ينزل مع كل قطرة ملك . ١٢/٥٠

٣. فهرست اقوال بزرگان وضرب المثلها

- أخذتم علمكم ميتاً عن ميت ، وأخذنا علمنا عن الحي الذي لا يموت . ٢/٢٦٧
الامور مرهونة بأوقاتها . ١٢/١٢٠
الآن كما كان . ٥/٦٨ ، ٢٣/٧٩ ، ٢١/٩٣ ، ٢٠/١٨٦
ان كل ما يحدث في العالم رسل من الله تعالى الى العبد ، يلقون رسالات ربهم ؛ يعرفها من
يعرفها ، ويعرض عنها من يجهلها . ١٩/١٨٠
ان لكل اسم عبداً هو ربه ، وذلك جسم هو قلبه . ٢٢/١٨٢
ان لكل شيء ملكاً . ١١/٥٠
اياك ادعو واسمى يا جاره . ١٤/٢٣٥
تجلى بذاته لذاته . ٢١/٣٩ ، ١٤/٢٢
الحق أظهر من الشمس ، فمن طلب البيان بعد العيان ، فهو في الخسران . ١٩/٢٢
سى سال است كه باحق سخن می گویم ، وخلق پندارند كه باایشان می گویم . ١١/١٣٦
العرض لا يبقى زمانين . ١٤/٢٢٦
كل شيء فيه كل شيء . ١٧/٦٠
كل شيء يرجع الى اصله . ٢١/٢٢٦
لست أعبد رباً لم أده . ٨/٢٦٢
المحدث اذا قورن بالتقديم ، لم يبق له أثر . ١٠/١٥١
وللارض من كأس الكرام نصيب . ١٣/١٥١
الولد سرّ أبيه . ٢/١٦٤
ويحك ذلك اذا تجلى في نوره الذي هو نوره . ١٩/١٧٧

۴. فهرست اشعار فارسی

غزلیات و قصائد

- نو ز کجا می‌رسد کهنه کجا می‌رود
کین مختلقات جمله از یک اصل است
کثرت چونیک در نگری عین وحدت است
در هر عدد ز روی حقیقت چون نگری
اندیشه را رها کن و دل ساده شو تمام
چون ساده شد ز نقش همه نقشها در اوست
گویند عشق چیست بگو ترك اختیار
عارف شهشهبست دو عالم برو نثار
مالك ملك بقاء جز واحد قهار نیست
اوست کز نور ظهورش می‌نماید این و آن
اوست هست مطلق اینجا غیر نیست
از دور بینی تو مرا شخص رونده
پیش آی و عدم شو که عدم معدن جان است
از پشت پادشاهی مسجود جبرئیلی
تو گوهری نهفته در کاهگل گرفته
علمی که در او خون جگر باید خورد
جسم را چون سایه دان و شخص را چون جان شمر
سایه را بی شخص هر گز کی بود هستی پدید ۱۸/۵۰
راه توحید را به عقل مپوی
دیده روح را به خار مخار
- گر نه و رای نظر عالم بی متهاست ۲۳/۲۰۷
وین همه چگوننه‌ها از آن بیچون است ۵/۶۵
مارا شکی نماند در این گرترا شکست
گر صورتش بینی و گرماده یکیت ۱۳/۶۹
چون روی آینه که به نقش و نگار نیست
... (سه بیت) ۲۲/۱۲۲
آن کو ز اختیار نرسد اختیار نیست
هیچ التفات شاه به سوی نثار نیست ۸/۲۰۹
قهرش آن کز غیر در وادی او دیار نیست
... (دو بیت) ۲/۲۲۶
۲/۲۰۰
زان شخص مپرهیز که او غیر علم نیست
لیکن نه چنین جان که بجز غصه و غم نیست ۱۴/۲۰۸
ملك پدر بجوئی ای بی‌نوا چه باشد
... (دو بیت) ۱۰/۱۰۴
حفظ و ادب و کتاب کی دارد سود ۵/۷۶

- زانکه کردست قهر الا الله
به هر طرف نگری صورت مرا بینی
زا حولی بگریز و دوچشم نیکو کن
... بی دل از بی نشان چه گوید باز
جز یکی نیست نقد این عالم
گل این باغ را توئی غنچه
پرده بردار تا ببینی خوش
به خیال درنگتجد تو خیال خود مرنجان
کیست آدم عکس نور لم یزل
عکس را کی باشد از نور انقطاع
ممکن ز تنگنای عدم ناکشیده رخت
در حیرتم که این همه نقش غریب چیست
یقین می دان که ما چندین عجایب
فرستادیم آدم را به صحرا
... کش کشانش می کشد کانا الیه راجعون ۵/۱۸۴
گرهر دو کون موج بر آوند صدهزار
در باغ عشق یک احدیت که تافتست
یا ای عشق خوش صورت چه صورتهای خوش داری
که من دنگم در آن رنگی که نی سرخیست نی زردی
چو صورت اندر آئی تو چه خوب و جان فزائی تسو
چو صورت را بیندازی همان عشقی همان فردی ۱۹/۶۸
کاروان غیب می آید به عین
نفر رویان سوی زشتان کی روند
چو در خانه هو کسی نیست جز تو
چرا بروی بادای زلف هر ساعت دگرسانی
گهی زنجیری از عنبر گهی از مشک چو گانی
زره چندین چه می بافی نه داود زره بافی
فسون چندین چه می خوانی نه هاروت فسون خوانی ۱۳/۲۸۱
ماه عجز است و پایه مسکینی ۲۱/۲۴۸
که تو از شریف اصلی که تو از بلند جانی
... (چهار بیت) ۲۲/۱۰۶
- عقل را از دوشاخ لا بردار ۵/۲۸۱
اگر به خود نگری یا به سوی آن شروشور
... (دو بیت) ۱۳/۹۵
۱۰/۱۸۱
بازین و به عالمش فروش ۴/۶۶، ۱۰/۱۴۳
سر این گنج را توئی سرپوش
... (دو بیت) ۵/۶۶
ز جهت بود مرا مطلب به هیچ سویش ۱/۲۷
چیت عالم موج بحر لا یزال
... (شش بیت) ۲۷/۱۸۱
واجب به جلوه گاه عیان نانهاده گام
... (سه بیت) ۱۳/۲۸
برای یک دل یسنا نهادیم
جمال خویش بر صحرا نهادیم ۲/۶۳
جمله یکیت لیک به تکرار آمده
... (چهار بیت) ۲/۱۴۶

ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی در نامه مجنونان از نام من آغازند رباعیات	واندد همه عالم مشهور به شیدائی ... (پنج بیت) ۱۵/۱۴۸
ما از حق و حق نیز ز ما نیست جدا ...	۱/۱۴۳
در بحر صفات پاک بی چون و چرا ...	۱۲/۱۲۱
توحید حق ای خلاصه مخترعات ...	۱۵/۷۶
دل گفت مرا علم لدنی هوس است ...	۴/۶۹
یاری دارم که جسم و جان صورت اوست ...	۸/۹۵
همسایه و همشین و همره همه اوست ...	۸/۲۰۰
... نامیست زوی بروی و باقی همه اوست	۶/۲۱۴
در چشم تو صورت از چه بسیار آمد ...	۱۰/۱۷۰
در باغ اگر چه لاله خود رو بود ...	۸/۷۳
ایمان همه شیشه‌های گوناگون بود ...	۱۲/۷۲
چون سر قدر طعمه ابدال شود ...	۲۵/۲۰۹
خاطر به یکی لطیفه حاضر نشود ...	۲/۹۳
در پیش حسود خود پسندی خوشتر ...	۱۳/۲۴۸
خورشید چو بر فلک زند رایت نور ...	۶/۱۷۸
تن باخت به نرد درد سرمایه خویش ...	۱۹/۱۹۳
از قله عرش تا به ایوان سماک ...	۴/۱۲۲
اسرار حقیقت نشود حل به سؤال ...	۱۲/۷۶
این گوهر بحر آشنائیت نه دل ...	۱۰/۱۹۹
ای عین تو نسخه کتاب اول ...	۱۰/۱۲۳
گفتی که بکن کار ویستی دستم ...	۱/۱۷۳
معشوقه عیان بود نمی دانستم ...	۱۵/۶۶
ای آنکه تراست ملک اسکندر و جم ...	۱/۹۲
ای بر تو پدید هر چه پنهان کردم ...	۲۴/۱۷۲
ای پاک ز نقص وای میرا ز عدم ...	۵/۱۳۸
ممکن که بود حقیقتش محض عدم ...	۴/۲۰۸
اندد نظر کامل ارباب فهوم ...	۱۲/۱۴۲
ای آنکه به جز تو نیست در هر دو جهان ...	۵/۲۷
جز صحبت عارفان کامل مگزین ...	۲۰/۲۲۲

۲۳/۲۰۲	هرشش جهتم ای جان منقوش جمال تو . . .
۱۲/۲۰۹	کارمن اگر به اختیارم بودی . . .
۲۶/۱۰۵	چون درخود از اوصاف تو یابم اثری . . .
۲۱/۲۰۲	از بهر مرغ خانه چون خانه‌ای بسازی . . .
۱/۱۲۵	هر لحظه رسد ز منهی روحانی . . .

مثنویات

عکس حسن و پرتو احسان اوست	هر چه در چشم جهانیت نکوست
. . . (پنج بیت) ۸/۱۷	گر بر آن احسان و حسن ای حق شناس
شاهباز نشین ما زاغ	بلبل شاخسار باغ بلاغ
. . . (چهار بیت) ۹/۱۸	داشت چشم سرش چو دیده سر
مین ای برادر که گوینده کیست	چو دانی که مفسود گوینده چیست
. . . (دو بیت) ۱۴/۱۹	تبايد بدین قدر گوهر شکست
میلش اند طغنه پاکان برد ۱۸/۱۹ ۱/۲۲۰۰	چون خدا خواهد که پرده کس درد
کم زنده در عیب اهل دل نفس ۱۹/۱۹	ور خدا خواهد که پوشد عیب کس
گر ننداری تو سپر واپس گریز	نکته‌ها چون تیغ پولاد است تیز
کز بریدن تیغ را نبود حیا ۲۰/۱۹	پیش این الماس بی اسپرمیا
اوزیانسند استواعما و ذلیل ۲۱/۲۲	هر که برهستی حق جوید دلیل
کجا او گردد از عالم هویدا	همه عالم به نور اوست پیدا
به نور شمع جوید دریا بان ۱۳/۲۵	زهی نادان که او خوردشید تابان
در همه روی او بین هر دم	این چنین فهم کن خدا را هم
. . . (شش بیت) ۱۷/۲۵	می نگر هر صباح در فانی
چرخ را معنیش می دارد ننگون	پیش معنی چیست صورت بس زبون
. . . (دو بیت) ۱۴/۲۷	گردش این قالب همچون سپر
چه کنم قدر خود نمی دانی ۱۰/۶۳	تو به قیمت ورای دو جهانی
راه وحدت به ترک و تجرید است	این همه گفت و گوی توحید است
. . . (دو بیت) ۸/۲۶	سخن وحدت است همچو سراب
نورشان ریخت بر سر از رحمت	خلق را چو ساخت در ظلمت
. . . (دوازده بیت) ۱۶/۸۸	اندر ایشان نهاد گوهرها
ندانم چه‌ای هر چه هستی تویی ۲/۹۰	جهان را بلندی و پستی تویی

- از نفوس پاک اختر وش مدد
ظاهر آن اختران قوام ما
گرتو آدم زاده‌ای چون او نشین
چیت اندر خم که اندر نهر نیست
آدمی دیدمست باقی پوستست
چون که دید دوست نبود کور به
نخستین فکرت پسین شمار
ظاهراً آن شاخ اصل میوه است
گر نبودی میل و امید ثمر
چو ره بندد فضا بر آدمی زاد
گهی از سرکشی و خود ستایی
یک نشان آدم بد از ازل
یک نشان دیگر آنکه آن بلیس
آدمی چیت بر زخی جامع
نسخهٔ مجمل است و مضمونش
زهی فیض فضل تو از حد فزون
متره عطایت ز شوب غرض
آن یکی جودش گدا آرد پدید
تعالی الله زهی دریای پرشود
گر از وی تشنه‌ای صد جرعه نوشد
چه حاجت است که گویم که حال من چون است
- سوی اخترهای گردون می‌رسد
... (دویست) ۲۲/۹۰
جملهٔ ذرات را درخود بین
... (دویست) ۷/۹۲
دید آن باشد که دهد دوستست
گر سلیمانست از وی مور به ۲۴/۹۶
توئی خوبشتن را به بازی مدار ۱۲/۱۰۱
باطناً بهر ثمر شد شاخ هست
... (شش‌بیت) ۱۴/۱۰۱
نگردد از حجاب صورت آزاد
... (شش‌بیت) ۱۰/۱۰۵
که ملایک سر نهنش از محل
... (سه‌بیت) ۲۴/۱۰۹
صورت خلق و حق در او واقع
... (ده بیت) ۱/۱۱۰
نگنجد در افضال تو چند و چون
میرا نوالت ز نیل عوض ۱۱/۱۱۳
وان دیگر بخشد گدایان را مزید ۱۷/۱۱۸
کز او بر تشنه آرد تشنگی زور
... (دویست) ۱/۱۱۹
چه روی زردمن از خون دیده گلگون است
۱۶/۱۱۹
زجست وجو بجز حرمان نیایی
میکن سنگ سوی شاخ گستاخ ۱۶/۱۲۰
خاک برفرق قناعت بعد از این
او مذلت خواست عزت کی تم ۶/۱۲۱
از دو عالم ناله وغم بایش ۲۱/۱۲۱
جستن دفع قضاها شد حرام
کفرشان آبد طلب کردن خلاص ۱۲/۱۲۲
هم زمن می‌روید و من می‌خورم ۴/۱۲۵
گاه کوه قاف و گه عنقا شوی
- چو پیش از وقت در کاری شتایی
نشان میوه پیدا نیست بر شاخ
چون طمع خواهد زمن سلطان دین
او گدائی خواست شاهی چون کنم
نالم ایرا ناله‌ها خوش آینش
از رضا که هست رام آن کرام
در قضا ذوقی همی بیند خاص
کان فندم نیستان شکر م
گاه خورشید و گهی دریا شوی

- نونه این باشی نسه آن در ذات خویش
خلق را چون آب دان صاف و زلال
علمشان و عدلشان و لطفشان
تو بدو بشناس او را نی به خود
عقل رهبر ولیک نسا در او
گر نه ایزد ورا نمودی راه
آن مگو چون در اشارت ناپدت
نی اشارت می پذیرد نی نشان
چراغ آنجا که خورشید منیر است
ای برادر تو همین اندیشه‌ای
پس نو آن هوشی باقی هوش پوش
عین ممکن که پیش اهل شهود
فعلش از وی وجود چون یابد
هلی بدتر زیندار کمال
از دل و از دیده‌ات پس خون رود
گفت آدم که ظلمنا نفسنا
درگه او از ادب پنهانش کرد
گم شدن در گم شدن دین من است
گم شدم چون سایه اندر آفتاب
دل یکی منظریست ربانی
آنکه دل نام کرده‌ای به مجاز
عقل بند رهروان است ای پسر
موجب ایمان نباشد معجزات
معجزات از بهر قهر دشمن است
حادث ممکن که نباشد به خود
بی خبر از سر شدید العقاب
هر ولی جمله کرامت داشت
هر یکی را هزار چندان بود
زان ماه چو خشم و ناز موزون باشد
آنچه اول شد پدید از جیب غیب
بعد از آن آن نور مطلق زد علم
- ... (دو بیت) ۱۲/۱۲۸
اندر آن تابان صفات ذوالجلال
... (نه بیت) ۱۶/۱۳۰
راه از او خیزد بدو نی از خرد ۱۶/۱۳۱
فضل او مرترا برد براو
... (هشت بیت) ۱۸/۱۳۱
دم مزن چون در عبارت ناپدت
نی کسی زو علم دارد نی عیان ۱۵/۱۳۶
میان بود و نابودی اسیر است ۹/۱۵۱
ما بقی تو استخوان وریشه‌ای ۱۵/۱۵۱
خویشتن را گم مکن یاوه مکوش ۱۶/۱۵۱
نیست فی حد ذاته موجود
... (دو بیت) ۹/۱۷۶
نیست در جان تو ای مفرور ضال
ناز تو این معجبی بیرون رود ۱/۱۹۳
او ز فعل حق تبد غافل چوما
... (پنج بیت) ۷/۱۹۳
نیستی در هستی آئین من است
یا چو بوی گل در اجزای گلاب ۲۳/۱۹۳
خانه دیورا چه دل خوانی
رو به پیش سگان گوی انداز ۲/۱۹۹
بند بشکن ره عیان است ای پسر ۱۵/۲۰۵
بوی جنسیت کند جذب صفات
بوی جنسیت پی دل بردن است ۲۲/۲۱۹
فیض وجودش متعاقب رسد
... (شش بیت) ۱۹/۲۲۶
گرچه هر یک یکی دو زان افراشت
... (نه بیت) ۱۶/۲۲۸
بنگر که رضا و مرحمت چون باشد ۴/۲۴۲
بود نور جان او بی هیچ ربیب
... (چهار بیت) ۶/۲۷۶

این تازه رقم که زد زمانه
مفتاح خزانه وجود است
بر لوح بقای جاودانه
... (پانزده بیت) ۲۳/۲۸۱

اضافات به فهرست اشعار - غزلیات

نسبت فعل و اقتدار به ما
موجهائی که بحر هستی راست
هم از آن روی بود کو باشد ۳/۱۷۰
جمله مرآب را حباب بود
گرچه آب و حباب باشد دو
... (دو بیت) ۱۰/۶۷

رباعیات

در مذهب اهل کشف و ارباب شهود ... ۴/۲۰۰
یک موج ز بحر عشق و عالم طوفان ... ۳/۱۸۱



٥. فهرست اشعار عربي

وأن لنا في الين ما يمنع اللثما	توهمت قدماً ان ليلي تبرعت
سوى أن عيني كان عن حسنها أعمى ١١/٦٦	فلاحت فلا والله ما ثم مانع
يادللنا لمن تحير فيكا ١٢/٢٨١	قد تحيرت فيك خذ يدي
فأنا من ذلك أكتفى في صريح أو معي	لي حبيب قد يسمي باسم كل من يسمي
غيره فاعتبروه فهو الاسم والمسمى ٢٦/٦٧	لست أهني برباب وبهند وبسلي
ملا فزاد الزمان احداها	تجمعت في فزاده هم
أوسع من ذا الزمان أباها ٢١/٦٣	فان أنى دهره بأزمة
سكوتى بيان عندكم وخطاب ١٤/١١٩	وفي النفس حاجات وفيكم فطانة
تري كل ملك دونها يتذبذب ٢٠/١٠٢	ألم تر أن الله أعطاك سورة
سرّ سنا لاهوته الثاقب	سبحان من أظهر ناسوته
في صورة الاكل والشارب ٨/٨٢	ثمّ بدا في خلقه ظاهراً
عنى فلا أرجو ولا أنطلب	سقط اختياري مذفنت بعجبكم
أويشكي أو يرتجي أو يرهب ٢/١٢١	ليس المحب حقيقة من يشتهي
بأسفاره أضواء نور الكواكب ٢٣/٧٨	فلما استبان الصبح أدرج ضوءه
وباطن الرب لا يبد	حقيقة الحق لا تحد
... (دويت) ١٢/١٠٣	فباطن لا يكاد يخفى
اذ كل من وحده جاحد	ما وحد الواحد من واحد
... (دويت) ٧/٨٠	توحيد من ينطق عن نته
ان يجمع العالم في واحد ٢٦/٥٢	وما على الله بستكر
والجهل بالعين ايماني و توحيدى ١٨/٢٩	العلم بالله ديني اذ ادين به
ماين صورة تزيه وتحديد ٢٠/٢٩	في كل مجلى أراه حين أشهده

- فان قلت بالتنزيه كنت مقيدا
وان قلت بالامرین كنت مسددا
البحر بحر على ما كان في قدم
لا يحجبك أشكال تشاكلها
لا تقل دارها بشرقي نجد
ولها منزل على كل ماء
دواؤك فيك وما تشر
و تزعم أنك جرم صغير
لا بد من عين عبد وهي ثابتة
في حبّ نفل سماع العبد كان به
كل ما في الكون وهم أوهيال
لاح في ظلّ السوى شمس الهدى
ففي الخلق عين الحق ان كنت ذا عين
وان كنت ذا عين وعقل فما ترى
فوارس هيجاء اذ اليوم أيوم
رجال محاريب و حرب و كسبهم
مقام النبوة في برزخ
كالشمس تمنعك اجتلاءك وجهها
تسترت عن دهري بظلّ جناحه
فلو تسأل الايام ما اسمى مادرت
ليس لي في سواك حظ
ويحسن اظهار التجلد للعدى
انما الكون خيال
كل من يفهم هذا
من رامة بالعقل مسترشدا
وشاب بالثلثيس أسراره
- وان قلت بالتنزيه كنت محمدا
و كنت اماماً في المعارف سيدا ٢/١٢٨
ان الحوادث أمواج وأنهار
عن تشكل فيها فهي أستاذ ٨/٦٧
كل نجد للعامرية دار
وعلى كل دمنة آثار ٢٢/١٢٧
و داؤك منك وما تبصر
... (دويست) ٤/٩٢
حتى يصبح محاكاة من العاكي
... (سه بيت) ١٩/١٢٩
أو حكوس في مرايا أو ظلال
لانكن حيران في تيه الضلال ٢٥/١٨١
و في الحق عين الخلق ان كنت ذا عقل
سوى عين شيء واحد فيه بالشكل ٢٣/١٤٣
رهاين ظلماء اذ الليل أليل
لربهم أنفأ لهم والتفل ١٣/٥٣
دوين الولي و فوق الرسول ١٩/٢١٣
فاذا اكتست برقيق غيم أمكنا ٢/١٧٨
فعيني ترى دهري وليس يراني
و أين مكاني ما درين مكاني ١٧/١٩٣
فكيف ماشئت فاختبرني ١٧/٢٢٨
ويقبح الا العجز عند الاحية ٧/٢٢٨
وهو حق في الحقيقة
حاز أسرار الطريقة ٢٦/١٨٠
أسرحة في حيرة يلهو
يقول في حيرته هل هو ٣/٢٨١

٦. فهرست اشخاص و قبایل

آدم ٤/٣ ، ٦/١٨ ، ١٥/٢٩ ، ١٦/٥٤ ، ٣/٦٣ ، ١٤/٦٣ ، ٨/٦٤ ، ٣/٨٤ ، ١٢/٨٥ ، ٦/٨٦ ، ١٠/٨٦ ، ٥/٨٧ ، ١٥/٩٣ ، ٢٤/٩٣ ، ١/٩٤ ، ٥/٩٤ ، ١٠/٩٤ ، ٢٦/٩٤ ، ١٨/١٠١ ، ٤/١٠٣ ، ١٥/١٠٣ ، ١٦/١٠٤ ، ٢٠/١٠٧ ، ٨/١٠٨ ، ٢/١٠٩ ، ٩/١٠٩ ، ١٦/١٠٩ ، ٢٤/١٠٩ ، ١٥/١١٢ ، ١٨/١١٢ ، ١٨/١٣٩ ، ٢٧/١٨١ ، ٧/١٩٣ ، ١٦/٢٠٦ ، ١٨/٢٢٨ ، ٥/٢٣١ ، ١٥/٢٣٥ ، ١١/٢٣٧ ، ٢٠/٢٣٧ ، ١٤/٢٣٨ ، ٧/٢٣٨ ، ١٨/٢٤٠ ، ١٩/٢٤٨ ، ٤/٢٧٦ . رك والـد اكبر ، بنى آدم (فهرست اصطلاحات) .

آزر ١٢/١٠٥

آصف (بن برخيا) ٩/٩ ، ٢/٢٢٠ ، ٩/٢٢٠ ، ١٢/٢٢١ ، ١٠/٢٢٢

آل ابراهيم ١٤/١١ ، ١٩/٢٥٨

آل داود ٢/٢٣٥

آل يعقوب ١٣/٢٥٨

اب ثانی (نوح) ٢٥/١٣٨

ابراهيم ١١/١٤ ، ٨/٥٤ ، ٩/١٤٧ ، ١٣/١٧٧ ، ١٣/١٧٨ ، ٢١/١٧٨ ، ٢/١٥٦ ، ٢٥/١٦٢

١٦٣/٦ ، ٢٣/١٦٣ ، ١٤/١٧٤ ، ٢٥/٢٣٨ ، ١/٢٤١ ، ١٩/٢٥٨ ، ١٣/٢٦٥

٢٥/٢٦٥ . رك خليل .

ابليس ١٥/٣٩ ، ٢٢/٥٠ ، ٧/٨٧ ، ٢١/١٠٧ ، ٢٦/١٠٧ ، ٨/١٠٨ ، ٢٤/١٠٨

١٠٩/٢٥ ، ١١/١١٠ ، ٩/١٩١ ، ٢٢/١٩١ ، ١٥/٢٣٨ ، ٩/٢٤٥

ابن جامع ، ابوالحسن على بن عبدالله ٨/٥٣

ابن الجوزى ١٦/١٣٩ ، ٢٥/٢٦٠ ، ١٩/٢٦٢

ابن سكيت ٥/٨٢

- ابن عباس ۱۶/۱۳۹، ۱۶/۱۷۷
 ابن عربی، محیی‌الدین ۱۸/۱۸، ۱۹/۵۲، ۷/۸۱. رك شيخ، محیی‌الدین.
 ابن عطاء ۳/۷۹
 ابن مسعود ۱۵/۲۵۹
 ابوبکر بن اسحاق ۴/۹۴
 ابوجهل ۸/۱۰۶
 ابوحامد رك غزالی.
 ابوطالب مکی ۲۳/۹۸
 ابوعلی دقاق ۱۲/۷۹
 ابوهریره ۱۹/۲۲۷
 ابویزید بسطامی ۳/۲۶۷. رك بايزيد.
 ادریس ۲۳/۵۳، ۱۵/۵۴، ۳/۱۳۷، ۷/۱۳۷، ۱۶/۱۳۸، ۲۰/۱۳۸، ۳/۱۳۹، ۴/۱۳۹
 ۱۶/۲۶۰، ۱۲/۲۵۹، ۸/۲۵۹، ۱۹/۲۴۰، ۱۷/۱۳۹، ۴/۱۳۹
 اسحاق ۷/۱۶۵، ۶/۱۶۴، ۱۱/۱۶۳، ۸/۱۵۶
 اسرافیل ۷/۲۴۱
 اسکندر ۱/۹۲
 اسماعیل (پیغمبر) ۱۳/۱۶۵، ۴/۱۶۵
 اسماعیل (فرشته) ۸/۲۱۷
 افضل رسل ۱۷/۲۲۵. رك محمد.
 الیاس ۲۳/۵۳، ۸/۲۵۹، ۱۲/۲۵۹، ۲/۲۶۰، ۱۹/۲۶۰، ۴/۲۶۱
 امیرالمؤمنین ۳/۹۲. رك علی.
 انصاری، شیخ ابواسماعیل ۵/۸۰
 ایوب ۱۸/۱۲۱، ۲۳/۲۴۶، ۱/۲۴۷، ۲۱/۲۴۷، ۴/۲۴۸، ۲۲/۲۴۸
 ۱۸/۲۴۹، ۸/۲۵۰، ۱۷/۲۵۲
 بايزيد ۱۱/۱۳۶. رك ابویزید.
 بخاری (محمد بن اسماعیل) ۲۵/۹۳
 بخاری، خواجه محمد پارسا ۲۲/۹۴
 براق ۱۹/۲۱۶
 بهل ۳/۲۶۰
 بلقیس ۱۸/۲۱۸، ۷/۲۱۹، ۱۶/۲۱۹، ۳/۲۲۰، ۱۱/۲۲۰، ۲۶/۲۲۲
 ۸/۲۲۳، ۲۱/۲۲۳، ۲۴/۲۲۳، ۲۶/۲۳۷

- بنو اسرائیل ۵/۲۳۳ ، ۱۸/۲۶۶ ، ۱۱/۲۶۷ ، ۲۰/۲۶۷ ، ۱۷/۲۶۹
 تابعان (بیرون ابن عربی) ۲۰/۱۹۰
 کرمذی ۲۵/۹۳
 جالوت ۲۵/۲۳۷
 جامی ، عبدالرحمن بن احمد ۲۰/۲۸۱ ، ۱۲/۲۸۲
 جبرئیل ۴/۵۰ ، ۱۰/۵۲ ، ۱۰/۱۰۲ ، ۲۵/۱۳۱ ، ۱۹/۲۱۶ ، ۱/۲۱۷ ،
 ۸/۲۱۷ ، ۱۵/۲۱۷ ، ۶/۲۴۱
 جم ۱/۹۲
 جندی ، مرید الدین ۱/۱۹ ، ۱/۲۸ ، ۷/۶۷ ، ۲۲/۲۰۸ ، ۱۴/۲۱۷ ، ۳/۲۴۰
 جنید ۴/۶۷ ، ۱/۷۹ ، ۱۰/۱۵۱
 جیلی ، جمال الدین عین الزمان ۱۱/۵۳
 حجة الاسلام ۷/۲۲ . رک غزالی .
 حسین منصور ۲/۲۸۱
 حضرت رسالت ۲۵/۲۱۹ . رک محمد .
 حلاج رک حسین منصور .
 خاتم النبوة ۷/۱۲۴ . رک محمد .
 خالد (بن سنان) ۵/۲۷۲ ، ۹/۲۷۲ ، ۷/۲۷۳
 خضر ۱۲/۵۲ ، ۱۳/۵۲ ، ۱۹/۵۲ ، ۱۶/۵۳ ، ۲۱/۵۳ ، ۷/۲۵۹ ، ۹/۲۶۸
 خلیل ۱۳/۵۲ ، ۱/۱۴۹ ، ۶/۱۴۹ ، ۸/۱۵۵ ، ۶/۱۵۶ ، ۱۴/۱۶۲ ، ۸/۱۶۵ ،
 ۸/۲۳۷ ، ۵/۲۶۴ ، رک ابراهیم .
 خواجه محمد پارسا البخاری ۲۲/۹۴
 داود ۲۰/۹ ، ۶/۱۰ ، ۱۰/۲۳۱ ، ۱۸/۲۳۱ ، ۹/۲۳۲ ، ۱۸/۲۳۲ ، ۱/۲۳۲ ،
 ۷/۲۳۷ ، ۲۲/۲۳۷ ، ۷/۲۳۸ ، ۱۶/۲۳۸ ، ۲۱/۲۳۸ ، ۱۵/۲۳۹
 دحیة کلبی ۱۰/۵۲
 رسول (الله) ۱۶/۸ ، ۱۱/۵۳ ، ۲۰/۶۲ ، ۵/۶۷ ، ۲۱/۱۰۳ ، ۱۶/۱۱۱ ، ۱۱/۱۱۱
 ۱۸/۱۱۵ ، ۲۷/۱۱۵ ، ۲۴/۱۳۴ ، ۲۲/۱۴۰ ، ۱۷/۱۶۱ ، ۱۸/۱۷۱ ، ۶/۱۷۲ ،
 ۲/۱۷۴ ، ۹/۱۸۷ ، ۲۴/۱۹۰ ، ۱۴/۱۹۹ ، ۱۸/۲۰۹ ، ۱۳/۲۲۷ ، ۱۹/۲۲۷ ،
 ۲۶/۲۲۷ ، ۲۵/۲۲۸ ، ۲۱/۲۳۲ ، ۱۵/۲۶۷ . رک محمد .
 روح امین ۱۸/۲۱۶ . رک جبرئیل .
 زکریا ۱۱/۱۱ ، ۳/۲۵۵ ، ۱۵/۲۵۵ ، ۱۰/۲۵۷ ، ۲/۲۵۸ ، ۱۲/۲۵۸
 سامری ۵/۹ ، ۱۷/۲۱۶

سعید بن المسيب ۱۸/۲۶۲

سلیمان ۸/۹، ۲۱/۹، ۲۵/۹۶، ۱۸/۲۱۸، ۷/۲۱۹، ۱۶/۲۱۹، ۲/۲۲۰، ۱۲/۲۲۰، ۱۳/۲۲۱، ۱۵/۲۲۲، ۲۲/۲۲۲، ۸/۲۲۳، ۱۸/۲۲۳، ۲۲/۲۲۳، ۷/۲۲۷، ۲۳/۲۲۷، ۲/۲۲۸، ۲۴/۲۲۸، ۳/۲۲۹، ۸/۲۲۹، ۲۳/۲۲۹، ۲۰/۲۳۹، ۱۶/۲۳۸، ۱۸/۲۳۴، ۲/۲۳۲، ۱۱/۲۳۱

سمانی، علاءالدوله. رك علاءالدوله.

سنون محب ۱۵/۲۴۸

سنائی ۱۷/۱۳۱

سهل تستری ۲۴/۱۹۱

سید المرسلین ۱۳/۶۲. رك محمد.

شعیب ۱۱/۱۹۸، ۵/۱۹۸

شیث ۱/۵، ۶/۱۱۲، ۱۵/۱۱۲، ۲۰/۱۱۲، ۲۶/۱۱۲، ۱۹/۱۳۲، ۱۷/۱۳۹، شیخ (ابن عربی) ۱۸/۱۸، ۲۵/۱۸، ۱۶/۳۲، ۲۱/۵۳، ۹/۵۴، ۶/۵۷، ۱۸/۶۲، ۶/۸۳، ۲۰/۹۳، ۱۱/۱۰۳، ۱۴/۱۰۷، ۲۱/۱۲۰، ۱/۱۲۸، ۶/۱۲۹، ۳/۱۳۷، ۱/۱۳۹، ۱۹/۱۴۲، ۱۷/۱۴۳، ۲۲/۱۴۳، ۱۶/۱۴۴، ۸/۱۴۹، ۵/۱۵۴، ۱۲/۱۵۶، ۱۴/۱۶۵، ۲۶/۱۶۹، ۶/۱۷۰، ۹/۱۷۴، ۱۲/۱۷۵، ۱۱/۱۷۹، ۲۰/۱۹۰، ۱۵/۱۹۱، ۱۳/۱۹۳، ۱۴/۱۹۵، ۴/۲۰۶، ۱۷/۲۱۳، ۱۳/۲۱۴، ۱۶/۲۱۷، ۷/۲۲۹، ۸/۲۳۴، ۱۶/۲۳۶، ۱۰/۲۴۰، ۸/۲۴۱، ۱۵/۲۶۹، ۱۲/۲۷۱، ۳/۲۷۳. رك ابن عربی.

شیخ (صدرالدین) ۱۱/۳۳

شیخ اشاعره ۱۴/۲۲۶

شیطان ۹/۸۷، ۳۳/۱۰۸، ۱۰/۱۰۹، ۱۶/۱۰۹، ۲۴/۱۵۷، ۵/۲۴۶، ۱۶/۲۴۶، ۷/۲۵۰، ۱۲/۲۷۳. رك ابلیس، لعین.

صالح ۶/۱۹۸، ۲/۱۹۴

صدرالدین، شیخ ۱۷/۳۳، ۱۶/۳۳، ۱۹/۵۳، ۱۷/۶۲، ۱۲/۲۴۰، ۲۳/۲۸۰.

رك قونیوی.

صوفیان ۲۳/۱۸. صوفیه ۶/۲۳، ۲۴/۴۴، ۶/۷۶، ۱/۱۷۵

عایشه ۱۷/۱۷۷

عبرانی ۲۶/۱۱۲

عندرا ۱۸/۱۴۸

عرب ۱۶/۱۲، ۵/۱۹۸، ۴/۲۷۳

عربی ۵/۱۹۸، ۱۴/۱۳۵

عزیز ۱۶/۲۱۲، ۱۹/۲۱۱

- علاءالدوله (سماني) ، ركن الدين ١٠/٥٣ ، ٢٠/٥٣ ،
 علي ٢١/٢٣٥ ، ركن امير المؤمنين .
 عمر ١٦/١٦١
- عيسى ٢٣/٥٣ ، ١٦/٥٢ ، ١٨/٢٢٨ ، ٣/٢٣٣ ، ١٩/٢٤٠ ، ١١/٢٥٢ ،
 ٧/٢٥٩ ، ١٦/٢٦٠ ، ١٣/٢٦٥ ، ٢١/٢٦٥ ، ١٦/٢٧٢ ، ركن مسيح .
 غزالي ، امام ابو حامد ١٠/٣٢ ، ١٤/٢٣٣ ، ٢٢/٢٣٣ ، ركن حجة الاسلام .
 الفراء ١٧/٢٤٥ ، ٢٦/٩٧
 فراعنه ٢١/١٠٢
- فرعون ١٦/٢٦٩ ، ٦/٢٦٩ ، ٨/١٠٦ ، ٦/١٢ ،
 فرغاني ، سعد الدين سميد ٢/١٩
 قاشي ، كمال الدين عبدالرزاق ٢/١٨١ ، ركن كاشي .
 قونيوي ، صدر الدين ٢٧/١٨ ، ٢٣/٩٢ ، (١٨/١٢٣) ، ١٥/١٢٨ ، (١١/١٧١) ،
 (٢٣/٢٢٢) ، ركن صدر الدين .
 قيصري ، شرف الدين داود ٢٦/١٠٨
- كاشي ، عز الدين محمود ١/٦٩ ، (٧/٧٧) ،
 كاشي ، كمال الدين عبدالرزاق ١٤/١٧ ، ٢٥/٢٠ ، ١١/٢١ ، ١٠/٨٠ ، ٢٦/١٠٣ ،
 (٢/١٨١ ، ٢٤/١١٧) ، ١٤/١٠٨
 كرمانى ، اوحد الدين ١١/٧٦
 كسرى ٢٤/٢١٩ ، ١٥/٢١٩
 كلیم ١٤/٥٢ ، ركن موسى .
 لعين ١٥/٢٤٦ ، ركن شيطان ، ابليس .
 لقمان ١٧/٢٦٣ ، ٨/٢٦٣ ، ١٧/٢٦٢ ، ١٣/٢٦٢ ، ١٠/٢٦٢ ، ١٩/١١ ،
 لعك ٢١/١٣٩
- لوط ٣/٢١٠ ، ١/٢١٠ ، ١٥/٢٠٩ ، ٨/٢٠٦ ، ٥/٢٠٦ ، ٦/١٩٨ ، ١٦/٨ ،
 متابعان (بيروان شيخ اكبر) ٢٥/١٨
 متوشلخ ٢١/١٣٩
 مجسمه ٢٤/١٢٧
- محمد ١٧/٢٣٥ ، ٦/٢٣٣ ، ١٩/١٥٢ ، ٨/١٠٦ ، ٣/١٧ ، ٢/١٢ ، ٢١/١٠ ،
 ١/٢٥١ ، ٦/٢٦٥ ، ١٨/٢٦٥ ، ١٣/٢٦٦ ، ٩/٢٧٢ ، ٨/٢٧٧ ، ١٣/٢٨٢ ، ركن .
 نبى ، رسول ، مصطفى ، خاتم النبوة ، افضل رسل ، حضرت رسالت ، سيد المرسلين .
 محمد بن ١٨/٢٦٧
 محيي الدين ٢٥/٩٨ ، ركن ابن عربي .

ملهبین ۲۲/۱۶۶

مریم ۱۵/۲۵۸، ۱۷/۲۵۵، ۱۲/۱۱، ۶/۱۱

مطم ۲۵/۹۳

مسیح ۲۱/۱۷۲، ۱۹/۱۴۸، ر.ک عیسی.

مصطفی ۱۲/۲۹، ۱۰/۵۲، ر.ک محمد.

معاد ۲۱/۲۳۵

معتره ۱۹/۱۱۷

موسی ۱۹/۲۳۹، ۱۸/۲۲۸، ۱۴/۱۱۵، ۸/۱۰۶، ۱۴/۵۲، ۲/۱۲

۱۶/۲۶۹، ۳/۲۶۸، ۱۸/۲۶۵، ۱۲/۲۶۵، ۵/۲۶۵، ۹/۲۶۲، ۷/۲۶۲، ۱/۲۴۱

۸/۲۷۰، ر.ک کلیم.

مولوی ۱۵/۱۳۰، ۱۰/۱۲۸، ۱۲/۹۵، ۱۸/۶۸، ۱۳/۲۷، ۱۷/۱۹

میگائیل ۶/۲۴۱

نابغه ۲۶/۱۰۱

نبی ۱۱/۱۶۵، ۱۴/۱۶۳، ۱۵/۱۶۱، ۱۰/۱۴۹، ۲۲/۹۳، ۱۵/۹۳، ۱۵/۱۲

۱۷/۱۹۰، ۲۱/۱۸۷، ۲۶/۱۸۵، ۷/۱۸۵، ۲۴/۱۷۸، ۱۶/۱۷۷، ۹/۱۷۷

۱۰/۲۴۴، ۱۸/۲۴۰، ۲۱/۲۳۹، ۱۱/۲۳۸، ۱۰/۲۳۵، ۱۳/۲۳۴، ۲۲/۲۰۰

۷/۲۷۵، ۱۵/۲۷۲، ۱۷/۲۶۸، ۶/۲۶۸، ۱۳/۲۶۴، ۴/۲۶۱، ۳/۲۶۱، ۵/۲۵۰

ر.ک محمد.

نوح ۸/۲۵۹، ۱۹/۱۳۹، ۲/۱۳۹، ۱۹/۱۳۸، ۱۶/۱۳۸، ۳/۱۳۷، ۸/۱۲۶

ر.ک اب ثانی.

والد اکبر ۸/۱۰۴، ر.ک آدم.

واق ۱۸/۱۲۸

ولد ۵/۲۲۸، ۱۸/۲۰۴، ۱۰/۸۸، ۱۱/۲۴

هابیل ۱۸/۱۱۲

هارون ۵/۲۶۵، ۹/۲۶۴، ۷/۲۶۴، ۱۹/۲۴۰، ۱۷/۲۳۳، ۱۵/۵۴، ۲/۱۲

هود ۶/۱۹۸، ۷/۱۸۲

یحیی ۶/۲۵۸، ۱۲/۲۵۷، ۷/۲۵۵، ۱۹/۲۵۴، ۱۱/۲۵۴، ۶/۲۵۴، ۱۳/۱۱

۱۲/۲۵۸

الیسع ۲۱/۲۶۰

یعقوب ۱۳/۲۵۸، ۱۴/۱۷۲، ۴/۱۷۱، ۹/۱۶۵

یوسف ۱۹/۲۳۰، ۳/۱۷۷، ۱۴/۱۷۱، ۲۴/۱۶۲، ۱۵/۵۴

یونس ۲۱/۲۴۳، ۲۱/۲۴۲، ۶/۲۴۲، ۱۳/۲۴۱، ۹/۲۴۱، ۶/۱۹۸

٧. فهرست كتب

اصطلاحات (الصوفية) ١٢/١٧، ٢٥/٢٠، ١١/٢١، ١٣/٥٢، ٨/٥٢، ٢١/٩٨، ٢١/٩٨

١٢/١٠٨

الالف، كتاب ١٢/١٩٥

انجيل ٨/٢٧٥

انشاء الدوائر ١٣/١٠٢، ٢/١٠٦

تاج المصادر ٢٣/١٠٩

تاريخ (المنتظم) ١٦/١٣٩، ٢٥/٢٦٠، ١٨/٢٦٢

تأويلات ٢٤/١١٧، ٢٦/١٠٣

تبصرة (المبتدى) ١٩/٥٣، ١٧/٦٢، ٢٣/٢٨٠

ترجمة العوارف ٧/٧٧

تفسير الفاتحة ٢٢/٩٢، ١/١٢٩، ١٨/١٣٥

تورات ٨/٢٧٥، ١٦/٢٦٨، ٥/٢٦٨

رواية معاني الاخبار ٢/٩٢

زبور ٩/٢٧٥

شرح تعرف ١/٢٢٨، ٦/١٥١

شرح الحديث ١١/٣٣

شرح الفصوص (للقيصري) ٢٧/١٠٨

شرح فصوص الحكم (للجندي) ١/٢٨

شرح منازل السالكين ١٠/٨٠

مثنوی (مولوی) ۱۷/۱۹، ۱۳/۴۷، ۱۰/۱۰۱، ۱۳/۱۰۱، ۱۰/۱۲۸، ۱۵/۱۳۰

مثنوی ولد ۵/۲۲۸

مفتاح الغیب ۱۱/۲۸، (۱۲/۲۸)، ۲۳/۲۸، ۱۸/۴۷، ۱۸/۱۲۳، ۱۵/۱۲۸

نصوص ۲۵/۴۲

تقدالنصوص (فی شرح نقش النصوص) ۲/۲۸۲، ۸/۱۹

نقش النصوص ۲۵/۲۸۱، ۱۶/۱۸



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

٨. فهرست اماكن

- بجلك ٢/٢٦١ ، ١٠/٢٥٩
بغداد ١٩/٢٢٨ ، ١٧/١٥٨
بوك ، (غزوة) ١٢/٥٣
ببا ١١/٢٢٣ ، ٢/٢٢٣ ، ١٢/٢٢٠ ، ٣/٢٢٠
سدرة المنتهى ١١/٢١٧ ، ٣/٢١٧
شجرة الطوى ١٨/٢٦٨
طور ١٥/٢٦٨
عدن ٦/٢٧٣
عدن ، جنت ١٠/١٧٨ ، ١٨/٢٦٨
قاف ، كوه ٧/١٣٣ ، ١٢/١٢٨
لبنان ٢/٢٦١ ، ١٠/٢٥٩
مدينه ٢٢/٢٢٧ ، ١٦/٢٢٧
معلى ٨/٥٣
مكه ٢٣/١٥٨
موصل ٨/٥٣
يمن ٢١/٢٣٥ ، ١٩/١٧١ ، ١٦/١٦٣

- اتباع ۱۸/۲۳۳، ۲۲/۱۳۲، ۲۶/۱۲۹
 اتحاد ۵/۲۳، (۲۱/۷۲)، ۱۷/۷۴، (۱۸/۸۲)، ۲/۲۵۵
 انام ۱۱/۱۴۱
 انصاف ۱۱/۴۳، ۴/۴۴، ۱۴/۸۶، ۱۸/۱۰۲، ۶/۱۰۷، ۴/۱۱۱، ۱۹/۱۶۰،
 (۱۶/۲۲۴) - به صفات... ۶/۶۸، (۷/۱۴۹)، ۲۲/۱۶۰، ۵/۲۲۵ - به صفات الهی
 ۱/۱۷۰، ۱۳/۲۷۷ - به صفات ربوبیت (۱۷/۱۰۴)، ۱۷/۱۰۵ - به صفات عبودیت
 ۱۹/۱۰۵ - به وجود (۲۱/۲۲)، (۱۵/۱۰۰)، ۱۸/۱۱۸، ۶/۲۲۵ - به وجود علمی
 ۲۱/۱۶۹ - به وجود عینی ۲۳/۱۰۰
 اتصال (۱۸/۱۳۳)، (۶/۱۶۹)، ۱۷/۱۷۸، ۲۳/۲۰۱، (۱۹/۲۱۲)، ۱۵/۲۲۵،
 ۱۰/۲۲۳
 اتيان ۲/۱۶۱، ۶/۱۷۲، ۲۲/۱۹۱ - و انتها ۱۹/۱۷۳، ۷/۱۷۵
 اثبات ۱۱/۵، ۵/۱۳، ۲/۲۴، ۱۰/۲۲، ۱۳/۸۰، (۲۳/۸۰)، ۲۶/۸۰،
 ۳/۱۳۰، ۸/۱۳۰، ۳/۱۳۵، ۲/۱۴۴، ۹/۱۴۹، (۱۷/۱۵۱)، ۲۲/۱۵۲،
 ۴/۲۵۲، (۵/۲۶۰)، ۱۹/۲۷۸
 اثر ۲۱/۸، ۱۴/۲۶، ۲۳/۴۶، ۲/۴۷، ۱۳/۷۲، ۱/۷۵، ۲/۷۸، ۱۰/۷۸،
 ۲۳/۹۵، ۶/۱۰۲، ۲۶/۱۰۵، ۱۹/۱۱۳، ۹/۱۲۵، ۲۴/۱۴۴، ۱۰/۱۵۱، ۱۶/۱۸۴،
 ۱۳/۲۱۵، ۹/۲۲۶، ۲۲/۲۲۶، ۲۵/۲۷۰، ۱۵/۲۷۵، ۴/۲۸۰، آثار ۱۹/۲۴
 ۱۴/۸۰، ۱۶/۷۹، ۲/۷۸، ۱۱/۶۰، ۳/۵۹، ۱/۴۸، ۱/۴۷، ۱۴/۳۲، ۷/۲۹،
 ۷/۸۵، ۷/۱۰۰، ۵/۱۰۱، ۱۷/۱۱۶، ۹/۱۲۵، ۱۵/۱۴۹، ۷/۱۵۱، ۵/۱۸۷،
 ۵/۲۰۸، ۱۳/۲۱۵، ۱۶/۲۱۸، ۱۳/۲۲۵، ۲۵/۲۴۱، ۲۵/۲۴۱، ۲۵/۲۴۱، ۲۵/۲۴۱، ۲۵/۲۴۱،
 ۲۶/۲۶۷، آثار روحانی ۱/۲۳۲ - علوی ۹/۵۸ - فلی ۱۶/۹۴ - هستی موهوم ۹/۱۳۶
 اجابت ۲۳/۴۰، ۱۸/۱۲۴، ۱۷/۱۴۰، ۷/۲۳۲، ۱/۲۴۴، ۶/۲۵۷
 اجتماع ۱۷/۷۴، ۹/۲۶۹ - همت ۱۴/۲۷۰، ۱۶/۲۷۰
 اجتماعی ۷/۶۲، ۱۵/۸۳
 اجرام عالم ۱۲/۲۲۹ - لطیف ۵/۲۲۲
 اجمال ۶/۳۸، ۲/۵۹، ۱۹/۶۱، ۱۷/۶۳، ۲۴/۶۳، ۲۰/۹۲، ۲۵/۹۲،
 ۱۵/۱۲۳، (۲۱/۱۲۴) - اجمالاً و تفصیلاً (۴/۳۲)، ۱۳/۳۲، ۱۰/۹۰
 اجمالی ۲۰/۲۸، ۱۳/۶۱، ۱۳/۹۶، ۱۴/۱۷۱
 اجنه اشیاء در مشیمه مشیت اولی ۲۴/۴۴
 احاطه ۹/۲۷، (۱۵/۲۷)، ۱۸/۲۷، ۲۴/۲۷، (۲۱/۲۸)، ۱۹/۳۵، ۱۶/۳۹،
 ۲۳/۳۹، (۵/۵۶)، ۲۰/۷۳، ۸/۱۲۴، ۱۴/۱۳۶، ۲۶/۱۳۹، ۱۱/۱۴۱، (۲۶/۱۵۱)

- ١٥٤/٥، ١٦٧/٨، ١٨٥/١٣، ١٨٦/١٧، ٢٠٣/٢٠، ٢١٨/٥، ٢٤٧/٢٤، ٢٨٠/١٩،
 - ادراکی ١٥٤/٧ - علمی ١٩٩/٢٢
 احاطی ١٩٢/١٣
 احتجاب ١٦/٦٨، ٦٩/٦، ١٠٩/٢، ١٤٢/٢٥
 احتیاج (١١/٢٢)، ٢٣/١٠٠، ٢٣/١٠٧، ١٣/١٢٦، ١٨/١٣٣، ١٣٨١/١
 احد ٢٥/٣٥، ١٨/٨٠، ٢١/١٤٣، ٢٠٩/٦، ٢٧٢/٧
 احدی ١٢/٢٩، ٩/٣٦، ٣/٦٠، ١٦/٦٣، ١/٨١، ٥/٨٥، ١٤/٢٠٥
 ٥/٢٢٥، ١٩/٢٥١، ١/٢٧٦. رك ذات احدی. احدی جمعی ٤/٣٦، ٤/٣٩، ٢/٨٦،
 ١٨/٨٦، ١٤/٨٩، ٥/٩٣، ١٠/٩٣، ١٩/٩٩، ١/١٠٢، ٩/١٠٢، ٤/٢٠٣،
 - الذات ٦/٦، ١١/١٦٧، - العين ١٨/٢٥١، - التعت ٢٠/١١٤
 احدیت ٢/٣٢، ١١/٣٢، ١٣/٣٥، ١٣/٣٧، ٧١٠٣/٧٢٠٢٢، ٦/٧٣، ٧/٨٥، ٢٢/١٢٨٠٧
 ٤/١٢٩، ١١/١٤٣، ٤/١٤٦، ٩/١٦٧، ٣/١٨٣، ٢٢/١٩٦، ٧/٢٠٠، ٧/٢٠٠. رك مرتبة
 احدیت. احدیت اسماء و صفات ١١/١٨٣. - افعال و تأثیرات و مؤثرات ٩/١٨٣.
 - الهيئة ١٦/١٨٣. - جامعه ١/٣٥. - جمع ١٦/٣٣، ٩/٣٥، ٢١/٣٥، ١٠/٦٤،
 ١٢/٨٢، ١٥/٨٢، ١٢/٨٣، ٢٥/٨٣، ١١/٨٩، ١٠/٩٦، (١٦/٩٧)، ١٣/١٠٠،
 ١٤/١١٢، ١٨/٢٤٣، ١٨/٢٠٠، ٦/٢٧٥، - جمع اطلاقى ١٤/٤٦. - جمع بين ظاهر و باطن
 ١٣/١٩٨. - جمع الجمع الانسانى الكمالى ١٥/٦٣. - جمع جميع اسماء ٢٢/١١٣، ٩/١١٤،
 ٥/١٩٩. - جمع جميع حقايق مظهریات ١٦/١٠٦. - جمع جميع مظهریات ٢٠/٦١. - جمعی
 ١٢/٦٤. - جمعی الهی ١٦/٨٦. - جمعی حقیقی کمالی ١/٦٢. - جمعی کونی ٤/٣٩.
 ذات ١٤/٣٥، (٣/٦٦)، ٢١/١٤٣، ٦/١٤٢، ٤/١٦٦، ٢/١٨٣، ٤/١٨٥، ١٥/١٨٥. ذاتی
 ١١/١١٤، ١٢/١٦٥، ٧/١٨٣. - ذاتی مطلق ٥/١٨٣. - ربویت ٦/١٨٣، ٩/١٨٤،
 - عين ١/٢٠٩. - كثر ٦/٦، ٣/١٦٦. - كثر اسماء و صفات ١٤/١٦٨. - كثر
 اسمائى ١٥/١٦٥، ١٣/١٦٧. - كثر ربویت ٧/١٨٤. - كثر نسبی ١١/١٦٧.
 متصرف و متصرف فيه ١٨/٢٠٨، ٢٣/٢٠٨. - مطلق ٥/١٨٣
 احساس ٢٢/١٥٦، ٨/١٨٩، ١٠/١٩٠، ٢١/٢٢٠
 احسان ١١/٢٦٢، ٣/٢٦٢، ٨/٢٣٢
 احقاب ٨/١٩٠، ٢٦/١٨٩، ١٢/١٨٩
 احمدی ١/٢٧٦
 اخبارات (الهیة) ١٦/١٣٢، ١٧/١٣٢
 اختصاص ٤/١٥٢، ٢١/٢٢٩، ٩/٢٢٢، ١٢/٢٣٣، ١٢/٢٤٥، ١٢/٢٦٩.
 - الهی ١٢/٢٣٢، ٥/٢٢٢

- اختصاصی ۲۳/۲۵۲
 اختلاف مراتب اسماء ۶/۱۸۸ - مراتب و مظاهر ۳/۱۴۵
 اختیار ۸/۲۰۹، ۲۰/۱۲۰
 اخیری ۱۲/۹۹، ۶/۹۷
 اخروی ۷/۹۹، ۵/۱۰۰، ۹/۱۲۱ - رک نشأت اخروی .
 اخلاص ۱۵/۲۵۲
 اخلاق ۴/۱۲، ۱۵/۲۲، ۸/۵۲، ۲/۱۰۰، ۲۵/۱۷۴، ۱۷/۲۵۰، ۲۰/۲۵۰
 ۲۶/۲۵۵، ۸/۲۶۷، ۲۷/۲۶۷
 ادب ۲۱/۱۹۲، ۱۱/۱۹۴، ۲۰/۱۹۴، ۲/۲۲۸، ۲۴/۲۴۷ - آداب ۵/۲۰۹، ۱۷/۲۵۰
 ادراک (۱۵/۵)، ۱/۲۴، (۹/۲۴)، ۱۰/۲۵، ۱/۲۶، (۱۳/۳۲)، ۲/۳۳،
 (۶/۳۳، ۴/۳۳)، ۳/۴۷، ۵/۵۲، (۱۸/۵۴)، ۱۱/۵۸، ۱۰/۶۰، (۱۰/۶۱)، (۲۴/۶۷)،
 ۴/۷۳، ۲۱/۷۴، ۴/۷۷، (۲۵/۸۷)، ۱۱/۹۶، (۱۲/۹۶)، ۲۲/۹۶، (۲۲/۱۰۳)،
 (۸/۱۱۵)، ۱۷/۱۲۸، ۲/۱۲۹، (۹/۱۳۱)، ۱۳/۱۳۱، ۱۲/۱۳۲، ۲۴/۱۳۲،
 ۱۸/۱۳۳، ۲۳/۱۳۴، ۱/۱۳۵، ۸/۱۳۶، ۱۲/۱۵۱، (۲/۱۵۲)، ۷/۱۵۲، ۱۱/۱۵۲،
 (۱/۱۵۴، ۱۶/۱۵۴)، ۱۲/۱۵۶، ۱۵/۱۵۸، (۸/۱۷۷)، ۱/۱۷۸، (۱۳/۱۷۸)،
 ۳/۱۷۹، (۱۴/۱۷۹)، ۱۳/۱۸۰، (۱۴/۲۰۴)، ۱۲/۲۱۲، ۶/۲۲۶ - ادراکات
 ۲۰/۲۶، ۵/۵۹، ۱۰/۹۶ - ادراک تام کامل ۱۹/۹۶ - حسی ۸/۵۹ - ادراکات حسی
 ۱۷/۹۶ - ادراک روح ۱۱/۱۵۹ - عقلی تفصیلی ۱۵/۹۶ - وهمی و خیالی ۱۶/۹۶
 ارادت (= مشیت الهی) ۱۶/۷، ۲۱/۴۰، ۱۸/۴۳، ۶/۴۵، ۱۲/۶۰، ۲۶/۷۴
 ۲/۷۸، ۲۶/۱۰۰، ۲/۱۱۸، ۱۳/۱۲۱، ۶/۱۵۶، ۵/۱۶۹، ۲/۱۷۳، ۱۹/۱۷۵،
 ۲۴/۱۷۵، ۴/۱۹۵، ۵/۱۹۶، ۵/۲۱۶، ۲/۲۶۹ (= نسبت مرید به مرشد) ۱۰/۲۶۸
 ارادی ۷/۸۲، ۱۹/۱۷۲، ۲۲/۱۷۵، ۹/۲۶۱
 ارباب استعدادات مخصوص ۱/۲۰۳ - بصایر ۲۶/۷۹ - بصیرت ۱۱/۶۹ - تجلیات
 ۱۳/۲۰۳ - تحقیق ۸/۲۱۷ - توحید ۲/۷۶، ۷/۷۶، ۵/۷۷ - خصوص ۱۵/۱۸، ۸/۱۹
 ۸/۲۰۷ - ذوق و وجدان ۳/۱۹ - شهود ۴/۲۰۰ - عرفان ۱/۲۱۷ - عقول سفیف
 ۲۴/۹۴ - علوم رسمی ۱۴/۷۶ - علوم روحانی ۱۳/۱۱۱ - عموم ۵/۲۰۷ - کشف
 ۱۸/۵۶، ۲۵/۶۴ - کشف و شهود ۶/۲۳، ۲۵/۱۹۹ - معارف ۷/۱۲۸، ۲/۷۷
 ارباب ۱/۵۵، ۱۲/۵۵، ۲۳/۷۲، (۴/۷۵)، ۱۴/۹۷، ۲۲/۱۴۵، (۸/۱۶۶)
 ۲۲/۲۴۳
 ارتسام ۱۳/۳۹ - الهی ۱۵/۱۴۹ - ذاتی ۱۴/۱۴۹ - رک صور مرتسمه .

- ارسال ۱۱۱/۶، ۱۱۱/۲۰، ۱۱۲/۲ - رسل ۱۳۲/۱، ۱۳۲/۲۴، ۱۷۳/۲۲ - همت ۲/۲۰۹
- ارشاد ۲۱۳/۲۱، ۲۶۶/۵ - و تکمیل ۲۶۷/۹
- ارض ۱۴/۲۰، ۱۳/۲۹، ۲۱/۵۰، ۲۳/۵۳، ۷/۹۷، ۲۰/۹۷، ۳/۹۸، ۱۷/۱۳۹، ۱۳/۱۵۱، ۱۶/۱۹۹، ۱۴/۲۱۸، ۳/۲۳۷، ۱۳/۲۳۷، ۲۰/۲۳۷، ۱۱/۲۳۸، ۱۹/۲۳۹، ۱۱/۲۴۴، ۹/۲۴۵، ۱۸/۲۴۶، ۲۲/۲۴۸، ۲۶/۲۴۸، ۲/۲۷۷. رك سماوات وارض . ارض اجسام و اشباح ۴/۱۴۸
- ارضی ۲۵/۲۶۰. ارضیات ۸/۵۰
- ارکان ۲۱/۷۳، ۸/۱۱۰ - اربعه ۶/۶۴
- ازل ۱۶/۶۲، ۱۰/۱۰۱، ۲۰/۱۰۹، ۲۴/۱۲۳، ۱۰/۱۸۶، ۲۰/۲۱۱، ۴/۲۱۲، ۱۱/۲۱۲
- آزال ۱۳/۴۴، ۲۲/۶۹، ۲۰/۷۹. ازلا ۱۹/۳۷، ۲۰/۱۲۳، ۱۰/۲۱۱. ازلا و
ابدا ۲۲/۲۴، ۶/۳۷، ۱۰/۴۸، (۱۰-۱۱/۹۹)، ۲۱/۱۲۳، ۵/۱۴۵، ۱/۱۴۶، ۱۸/۱۸۶، ۱۹/۱۶۹
- ازلی ۱۸/۴۴، ۲۳/۷۹، ۱۷/۱۱۵، ۱/۱۱۶، ۲۲/۲۰۲، ۱۳/۲۰۵، ۸/۲۱۳، ۱۷/۲۱۹، ۷/۲۱۹
- ازلیت ۱۲/۳۴، ۵/۳۵
- اسباب ۱۵/۷۸، ۲۰/۸۷، ۲۲/۱۲۴، ۲۴/۱۳۵، ۱۷/۱۶۰، ۱۵/۱۶۰، ۱۷/۱۶۰، ۱۶/۱۶۰، ۲/۱۶۱، ۶/۱۶۱، ۱۵/۱۸۲، ۱۷/۲۱۸، ۲/۲۲۹، ۱۴/۲۴۵، ۱۷/۲۵۵
- باطن ۱۶/۲۵۵، ۷/۲۵۷ - ظاهر ۸/۲۵۷ - علوی و سفلی ۲/۲۶۹
- استجلاء رك كمال استجلاء .
- استحسان ۱۶/۱۲۶، ۲۲/۱۳۳، ۲۰/۱۷۴، ۱۷/۲۵۵
- استحضار ۵/۴۱
- استسلام ۱/۱۶۴
- استشراق ۱۵/۷۴، (۲۲/۱۲۳، ۸/۲۴۳)، ۲/۲۵۲، (۹/۲۷۲)
- استشعار (۸/۱۲۰، ۲۳/۸۷)
- استعجال طبیعی ۱۱/۱۲۰، ۶/۱۲۰
- استعداد ۸/۳، ۳/۹، ۶/۸۴، ۲۰/۱۰۴، ۱۵/۱۰۹، ۲۰/۱۰۹، (۸/۱۱۱)
- ۱۱۳/۱۱۳، ۱۳/۱۱۷، ۳۲/۱۱۸، ۶/۱۱۹، ۱۸/۱۱۹، ۳۵/۱۱۹، ۶/۱۲۵، ۱/۱۳۳، ۱۹/۱۳۳، ۲۳/۱۴۹، ۶/۱۵۰، ۴/۱۶۹، ۱۵/۱۷۶، ۱۷/۱۸۶، ۱۶/۱۸۷، ۱۶/۱۹۸، ۱۰/۲۰۳، ۲۲/۲۱۳، ۱۶/۲۱۵، ۱۶/۲۱۶، ۱۲/۲۴۱، ۱۰/۲۴۷، ۱۶/۲۵۰، ۲۱/۲۵۰. استعدادات ۱۳/۶۰، ۱۸/۱۱۴، ۳/۱۱۶، ۲۶/۱۱۶، ۴/۱۱۷

۳/۲۶۹، ۲۱/۲۲۴، ۵/۲۱۳، ۱۱/۲۱۲، ۱۰/۱۸۹، ۲۳/۱۷۹، ۹/۱۲۵، ۱۴/۱۱۸
 ۲/۲۷۸، ۱۵/۲۷۷ - وقایع بلیات ۱۴/۱۱۴، ۱۲/۱۱۸، ۱۰/۲۰۲ - اصلی ۱۴/۴۲. استعداد
 تعینی ۲۲/۱۸۸ - جزئی ۳/۱۱۸، ۲۵/۱۱۸، ۱/۲۱۳. استعدادات جزئی ۱/۱۱۸،
 ۱۹/۱۱۹، ۶/۲۱۱ - جزئی وجودی ۱۰/۱۷۳، ۱۲/۲۰۳. استعداد خاص ۱۴/۱۷۶.
 - خصوصی تقییدی ۱۰/۲۰۵ - ذاتی ۸/۱۶۹، ۱۷/۱۸۷، ۹/۲۱۱. ذاتی اصلی حقانی
 ۲۲/۱۸۸ - سائل ۲۳/۴۰. استعدادات غیبی غیرمجموع ۲۰/۲۰۲. استعداد فائض از
 فیض اقدس ۱/۱۰۹ - قبول ۷/۱۰۹، ۲۰/۱۷۶ - کلی ۲/۱۱۸، ۲۵/۱۱۸،
 ۴/۲۰۳، ۱/۲۱۳. استعدادات کلی ۲۳/۱۱۶، ۱۹/۲۰۳ - کلی غیبی ۱۲/۲۰۳ -
 کلی غیرمجموع ۱۵/۱۱۷. استعداد محل ۱۵/۵، ۲۱/۴۰، ۱۷/۱۵۳. استعدادات مخصوص
 ۱/۲۰۳. استعداد مزاج ۶/۹، ۲۳/۲۱۶. استعدادات وجودی مجموع ۲۳/۲۵۱

استعدادی ۵/۱۱۹

استغناء ۱۱/۷۰، ۱۵/۱۳۳، ۲۷/۲۴۲

استقلال ۲۵/۱۲۹، ۱۲/۱۳۲، ۲۲/۱۳۳، ۱۹/۱۳۳، ۱۳/۱۶۰

استلزامی ۳/۱۳۴

استمداد ۳/۵۵، ۲۳/۸۹، ۷/۲۱۰، ۱۸/۲۲۴

استنشاق ۱۵/۱۶۳

استواء الهی ۷/۱۶۳ - رحمانی ۱۶/۱۵۵

استهلاك ۱۴/۳۵، ۹/۳۶، ۱۹/۹۵، ۸/۱۴۷، ۱۷/۲۵۴، ۱۷/۲۷۶

استیعاب کمالات ۱۰/۷۰

اسلام ۳/۱۷۴، ۱۱/۱۶۳، ۱۴/۷۷، ۱۳/۶

اسم ۱۸/۱۵۵، ۸/۱۲۴، ۲۲/۱۰۰، ۲۴/۹۵، ۱۲/۹۰، ۲۵/۸۴، ۱/۶۸

۲۰/۱۶۳، ۱۰/۱۶۵، ۱۲/۱۶۶، ۲۱/۱۸۲، ۳/۱۸۷، ۳/۲۱۰، ۸/۲۶۸، ۲۱/۲۸۰

رک احد، الله، باطن، خالق، حکیم، رب، رحیم، ظاهر، عفو، علی، علیم، مالک، منتقم، وهاب.

اسماء ۵/۳، ۴/۶، ۷/۶، ۱۱/۱۷، ۹/۳۲، ۲۰/۴۱، ۱/۴۷، ۳/۶۵، ۱۶/۷۲

۲/۷۳، ۶/۸۴، ۱۱/۸۴، ۱۵/۸۴، ۱۰/۸۶، ۵/۸۷، ۱۶/۹۶، ۲۳/۹۷، ۲۲/۱۰۰

۱۸/۱۰۶، ۱۱/۱۱۲، ۲۶/۱۱۳، ۴/۱۱۵، ۱۰/۱۶۵، ۲۳/۱۷۳، ۱۸/۱۸۳

۲۳/۱۸۴، ۴/۱۸۷، ۴/۱۹۹، ۷/۲۳۸، ۶/۲۴۴، ۷/۲۵۵. رک جمیع اسماء. اسم و

رسم ۳/۳۴، ۱۹/۶۷، ۱۰/۱۱۴، ۹/۱۸۱، ۲۴/۲۰۱، ۲۴/۲۰۳، ۸/۲۷۴ -

وصفت ۴/۳۷، ۱۹/۳۷، ۴/۲۲۵، ۱/۲۵۵، ۶/۲۵۴، ۸/۴۸، ۱۱/۶۰،

۵/۶۱، ۹/۶۳، ۷/۷۲، ۲۲/۷۳، ۸/۸۲، ۶/۸۵، ۲۴/۸۹، ۱۰/۹۳، ۱۲/۹۴، ۵/۱۰۳

۱۰/۱۰۹، ۳/۱۱۴، ۲۱/۱۱۴، ۱۴/۱۳۰، ۱۳/۱۴۰، ۲۲/۱۴۵، ۱۴/۱۴۹

- ۱۶۵/۱۹/۱۶۷، ۱۶۸۰/۱۲/۱۷۹، ۱۷۹۰/۱۴/۱۸۳، ۱۱/۲۱۳، ۲۴/۲۲۴، ۲۱/۲۲۴، ۲۱/۲۸۰، ۶/اسم اعظم ۱۷/۳، ۱۷/۹، (۲۲/۹۷). اسماء الله ۱۶۸/۱، ۱/۱۸۱، ۲۱/۱۸۴، ۲۱/۲۲۹، ۱۶/۱۶-
اله ۹/۴۰، اسم الهی ۴۰/۱۰، ۲۴/۲۷۰، اسماء الهی ۳/۳، ۳/۳۹، ۲۴/۳۹، ۷/۴۰، ۱۵/۶۰، ۷/۶۱، ۵/۸۴، ۱۰/۸۴، ۶/۸۹، ۱۵/۹۶، ۵/۱۰۳، ۱۱/۱۱۹،
۱۶۱/۱۹/۱۹۹، ۵/۲۱۰، ۸/۲۱۳، ۱۶/۲۴۰، ۷/۲۴۰، الهی فعلی وجوبی ۱/۸۷، الهیة ۱۷/۴۰،
تالی تفصیلی ۲۱/۷۳، تحت حیطة ظاهر ۲۰/۱۶۱، ۲۰/۲۰، تالی ۲۰/۲۰، اسم جامع ۱۷/۹، ۱۱۴/۹، ۱۲۴/۹، ۲۳/۲۷۵، ۶/۲۷۵، ۲۲/۹۷، جامع الهی ۱۲/۲۷۷،
جامع بین ظاهر و باطن ۴/۱۶۲، جامع جمیع جزویات و کلیات را ۱۷/۲۰۳، اسماء جزئی ۱۶/۲۰۳،
جلالی ۷/۸۷، جمالی ۷/۸۷، حسنی ۳/۳، ۱/۴، ۱۰/۸۴، ۳/۸۹، ۳/۸۵، ۱۵/۱۰۶، ۶/۱۰۷، ۱۳/۲۳۸، ۱۳/۲۳۸،
حق ۱۳/۲۳۸، ۲۵/۱۴۱، ۲۲/۷۳، ۱۷/۲۷۵، ۱۰/۱۱۵، ربوبیت ۲۴/۴۰، کلی ۱۶/۲۰۳، لطفی ۵/۱۶۸،
متعلق به باطن ۲۰/۱۶۱، متقابله ۲۵/۱۰۷، ۸/۴۵، نامتناهی الهی ۱۴/۲۷۵، اسمائی ۷/۴، ۲/۳۶،
۱۱/۱۱۶، ۱۳/۱۱۶، ۱۵/۱۶۵، ۱۳/۱۶۷، ۱۳/۲۳۱، ۱۸/۲۳۱، رك حقایق اسمائی، عطا یای، ۴/۱۱۵،
اشارات ۸/۲۶، ۱۱/۷۷، ۱۳/۸۲، ۲/۹۰، ۱۴/۹۲، ۱۰/۹۸، ۲۷/۹۸، ۱۳۰/۱۳۶، ۱۵/۱۳۶، ۱۶۵/۱۷۲، ۷/۱۷۲، ۲/۱۷۳، ۱۸/۱۷۳، ۲۴/۱۷۸، ۹/۱۸۱، ۱۱/۱۹۲،
۱۵/۲۵۰، ۲۵/۲۴۸، ۲۲/۲۴۶، ۲/۲۴۴، ۱۸/۲۴۰، ۱۰/۲۳۴، ۱۴/۲۲۶، ۶/۱۹۶، ۱۹/۲۵۰، ۳/۲۵۱، ۴/۲۷۶،
اشارات ۹/۲۵۰، ۱/۲۸۰، اشارت حسنی ۴/۴۹، ۶/۱۴۱، عطفی ۷/۱۴۱،
اشباح ۱۲/۵۲، ۴/۱۴۸، جسمانی ۹/۵۲، اشتراك ۱۷/۳۱، (۵/۵۷)، ۱۶/۶۷، ۱۷/۷۴، ۹/۱۱۷، ۳/۱۴۱، ۱۰/۱۸۰،
(۱۹/۱۸۵)، ۲۰/۲۰۱، (۱۰/۲۴۱)، ۶/۲۶۳، لفظی ۱۶/۱۷۳، اشتغال بغير الحق ۴/۱۶۱،
اشتغال (۲۱/۳۱، ۲۰/۳۵، ۱۱/۵۵، ۸/۶۰)، ۱۶/۶۱، (۱۲/۸۲، ۲/۶۴)، ۱۰/۱۰۴، (۳/۱۹۵، ۱۳/۱۸۰)، ۱۶/۲۲۵، ۸/۲۵۱،
احلی جمعی ۱۰/۹۳، اشراق ۲۰/۷۸، ۹/۲۰۳، اشراك ۹/۲۶۳، ۴/۲۶۳، ۲۶/۱۴۹، اصالت ۱/۲۰۸، ۱۶/۱۷۸، ۱۷/۱۱۶، ۲۱/۱۰۴،
اصحاب عزائم و فسون و نیر نجات ۱۳/۱۱۱، كنف ۴/۱۹، ۱۳/۲۳۳،

مشاهدات ۲۶/۷۹ - نظر ۲۳/۶

اصطلاح ۱۹/۲۳، ۲۵/۸۴، ۱۱/۱۳۷، ۵/۲۴۱

اصغر (درمنطق) ۲/۱۹۷

اصل ۵/۱۸، ۸/۳۴، ۱۴/۳۶، ۹/۳۹، ۲۳/۴۴، ۷/۴۶، ۲۰/۶۴، ۵/۶۵،
 ۱۳/۶۸، ۱۷/۹۰، ۱۴/۱۰۱، ۲۳/۱۰۶، ۱۶/۱۵۲، ۱۲/۱۵۶، ۳/۱۶۴،
 ۲۱/۱۷۶، ۱۶/۱۸۴، ۱۲/۲۰۷، ۲۱/۲۰۷، ۲۶/۲۱۲، ۴/۲۱۶، ۲۱/۲۲۶،
 ۲۳/۲۲۸، ۱۵/۲۴۱، ۲۳/۲۴۲، ۲/۲۴۹، ۱۴/۲۵۵، ۲۷/۲۷۵، اصول ۱۸/۲۰،
 ۲۰/۷۳، ۲/۲۵۲، ۹/۱۰۰، (= کلام) ۲۰/۱۵۰، اصول اسماء (الهی) ۸/۴۰،
 ۱۹/۴۰ - شرعی ۲۰/۱۳۵

اصلی ۱۴/۲۲، ۲/۴۵، ۲۳/۲۵، ۹/۲۶، ۱۳/۸۵، ۱۳/۸۵، ۸/۹۶، ۱۶/۱۳۲، ۷/۱۳۸،
 ۱۴۵/۱۵۲، ۱۰/۱۶۳، ۱۳/۱۷۴، ۱۳/۱۸۸، ۱۷/۲۰۷، ۱۲/۲۰۷، ۲۰/۲۱۹، ۲۵/۲۷۷،
 ۳/۲۸۰، ۲۴/۲۷۷

اصوات ۱۴/۵۸

اضافت ۱۸/۲۱، ۱۳/۲۷، ۱۰/۳۸، (۳/۴۷، ۱۶/۳۸)، ۳/۷۰، ۱۹/۴۷،
 (۱۷/۸۴)، ۱۲/۹۳، ۶/۹۵، (۲۳/۹۵)، ۱۱/۱۰۲، (۱۲/۱۱۴)، ۶/۱۱۶، ۴/۱۳۳،
 ۲۷/۱۳۴، ۱۱/۱۴۱، ۶/۱۴۳، ۱۵/۱۹۲، ۲۰/۱۹۲، ۱۵/۲۴۱، ۱۷/۶۵،
 ۱۷/۶۵ - رکنب و اضافات.

اضافی ۱۱/۳۲، ۱۲/۱۴۳، ۱/۱۴۴

اضافات احلام ۱۸/۱۵۷، ۲۳/۱۵۷، ۱۲/۱۶۰، ۱۱/۱۶۱، ۲۳/۱۶۱

اضلال ۱۸/۷۰، ۲۰/۱۰۹، (۱۵/۲۲۷)

اضواء ۱۴/۵۸، ۲۰/۱۲۸

اطلاع (۸/۷۱)، ۲۳/۱۲۳، ۴/۱۲۴، ۱۵/۱۳۲، ۱۲/۱۵۶، ۲/۲۲۳

اطلاق ۱۷/۴، ۱۰/۲۳، ۱۱/۲۳، ۸/۲۶، ۱۲/۲۶، ۴/۲۸، ۹/۲۸، ۴/۳۵

۱۵/۴۶، ۸/۶۸، ۱۶/۸۴، ۱۵/۱۰۲، ۱۱/۱۱۸، ۲/۱۲۷، ۱۵/۱۳۷، ۶/۱۴۵،
 ۱۴/۱۵۳، ۹/۲۰۱، ۱۹/۲۰۱، ۲۱/۲۰۱، ۴/۲۰۳، ۱۱/۲۳۶، ۱۵/۲۶۰، اطلاق و

تقید ۱۳/۲۳، ۸/۱۲۷، (۲۴/۲۰۳ - ۷/۲۰۵، ۲۵/۲۲۵) - حقیقی

۸/۲۷، ۶/۱۴۷، ۸/۱۳۸ - ذاتی غیبی ۲۳/۲۰۱

اطلاقی ۱۴/۴۶، ۲/۲۵۴

اظهار ۷/۶۸، ۲۵/۷۲، ۲۴/۷۴، ۷/۱۱۳، ۱۶/۱۳۳، ۲۲/۱۴۵، (۲۰/۱۶۶)

۱۷/۱۷، ۲/۲۰۹، (۲/۲۱۲)، ۲۶/۲۲۸، ۱۷/۲۴۷، ۱/۲۶۹، ۲۰/۲۷۵

اعتبار ۲۳/۲۰، ۲۲/۲۱، (۲۱/۲۳)، ۱۸/۳۱، ۳/۳۵، ۱۸/۳۵، ۱۴/۳۶

۲۳/۳۹ ، ۲/۲۵ ، ۵/۴۸ ، ۷/۷۸ ، ۳/۱۱۴ ، (۲۴/۱۱۴) ، ۲۴/۱۴۱ ، (۹/۱۵۵) ،
 ۱۶/۱۷۴ ، ۴/۱۸۳ ، ۲۴/۱۹۵ ، ۶/۲۸۰ . به اعتبار ۹/۲۶ ، ۱۵/۲۶ ، ۹/۳۳ ، ۱۴/۳۳ ، ۹/۳۳ ،
 ۹/۳۹ ، ۱۱/۳۹ ، ۱۳/۳۹ ، ۱۵/۳۹ ، ۱۸/۳۹ ، ۳/۲۰ ، ۳/۲۴ ، ۱۷/۳۳ ، ۳/۶۱ ، ۱۷/۶۱ ،
 ۲/۶۶ ، ۱/۷۴ ، ۴/۷۴ ، ۷/۷۴ ، ۱۱/۷۴ ، ۱۵/۷۴ ، ۲۲/۷۴ ، ۱۴/۸۴ ، ۲۶/۸۴ ،
 ۱۷/۹۳ ، ۲۲/۱۰۱ ، ۴/۱۰۳ ، ۱۸/۱۰۸ ، ۹/۱۲۸ ، ۱۶/۱۲۸ ، ۱/۱۲۹ ، ۸/۱۴۲ ، ۱۲/۱۴۳ ،
 ۱۴/۱۴۴ ، ۴/۱۶۶ ، ۵/۱۷۰ ، ۱/۱۷۸ ، ۱۲/۱۸۳ ، ۱۰/۱۸۵ ، ۱۰/۲۰۱ ، ۲۶/۲۰۱ ،
 ۱۸/۲۷۴ ، ۲۵/۲۷۷ ، اعتبارات ۲۰/۲۵ ، ۲۲/۳۱ ، ۲۲/۳۴ ، ۱۲/۳۵ ، ۳/۳۸ ، ۷/۳۹ ، ۵/۴۲ ،
 ۱۶/۴۵ ، ۱۷/۶۵ ، ۱۵/۶۷ ، ۱۴/۱۴۴ ، ۷/۱۹۵ ، ۶/۱۹۶ . اعتبارات واحدهت ۱۶/۴۵

اعتباری ۱/۲۵ ، ۷/۱۹۵

اعتدال ۵/۶۱ ، ۳/۱۶۱ ، ۱۸/۲۱۲ ، ۹/۲۱۶ ، ۱۲/۲۳۹ . اعتدالات ۴۰/۲۵۰ ،
 ۲/۲۷۶ . اعتدال اخلاق ۱۶/۲۰۰ . بدن ۱۳/۱۹۸ . مزاج ۲۶/۱۶۰ ، ۱۶/۲۰۰ ،
 اعتقاد ۱۲/۷۷ ، ۱۸/۱۶۰ ، (۳/۱۸۸) ، ۱۵/۲۰۷ ، (۱۵/۲۶۲) ، ۲/۲۷۹ . اعتقادات
 ۱۰/۲۰۲ ، ۱۱/۳۰۳ ، ۲۳/۲۰۳ ، ۱۰/۲۷۹ ، جزئی ۱۳/۲۰۴ . جزئی قییدی ۱/۲۰۳ ،
 اعتقادی ۶/۲۰۳

اعتلاء ۱۱/۸۵

اعتناء ۸/۲۶۸ . ربانی ۱۹/۱۳۳

اعطیه ۸/۴ ، ۲۲/۱۱۳ ، ۱۲/۱۱۶ . اعطیات ۵/۴ ، ۹/۱۱۲ ، ۲/۱۱۳ ،
 ۱۲/۱۱۶ . اعطیات اسمائی ۱۲/۱۱۶ - ۱۳ . ذاتی ۱۲/۱۱۶ . رك عطاء .

افاده (۱۱/۳۲ ، ۷/۳۲) . وجود ۱۷/۲۳

افاضه ۵/۴۶ ، ۸/۳۱۳ ، ۱۰/۲۱۴ ، (۵/۲۷۸) . وجود ۷/۱۱۱ ، ۶/۱۷۶ ،
 ۲۶/۱۷۸ ، ۱۵/۲۱۱ ، (۲۵/۲۲۴)

افتراق ۱۷/۷۴

افتقار ۴/۱۳۲ ، (۹/۲۲۵) ، ۱۷/۲۴۷ ، ۱۰/۲۴۸ . ذاتی ۶/۲۴۳

افراط و تقریط ۴/۱۶۱ ، (۸-۹)

افعالی ۷/۷۲

افق رك آفاق .

اقتدار ۱۰/۹ ، ۱۹/۱۶۸ ، ۳/۱۷۰ ، ۱۰/۲۰۹ ، ۷/۲۲۰ ، ۱۲/۲۲۷ ، ۴/۲۲۸ -

الهی ۹/۶ ، ۱۶/۱۰ ، ۱۳/۱۶۸ ، ۲۳/۱۹۵ ، ۲/۲۲۷

اقتران ۱۶/۶۷ ، ۲۰/۶۷ ، ۲۴/۱۳۸

اقتضاء (در مقابل لا انضمام) ۲۱/۷۰ ، ۱۵/۸۴

اقسام (جمع اسم یا فتحین) ۱۶/۲۲۹

- اقلیم ۱۲/۵۴ . اقلیم سببه ۱۲/۵۴
 کتابر ۱۵/۲۳۳ ، ۱۹/۲۵۲ ، ۲۶/۲۵۲ ، ۲۶/۲۶۲ ، ۸/۲۸۰ ، ۱۶/۲۸۰ - محققین ۸/۱۸۳ ،
 ۲۳/۲۷۸ . - من اهل الله ۵/۲۴۱ ، ۲۱/۲۵۱
 اکبر (در منطق) ۲/۱۹۷
 کتاب ۱۵۹/۲۲ . - النبوة ۱۰/۲۳۳ ، (۱۹/۲۳۳)
 اکمل کمال ۲۴/۲۶۷ . - موجودات ۱۰/۶۲
 اکملی ۱۲/۶۲
 اکملیت ظهور وجود ۱/۵۹
 التیام رک خرق و التیام .
 اتحاد ۲۰/۱۴۲
 اقب ۱۲/۶۸ ، ۲۴/۶۸ ، ۲۱/۶۹
 اقباء ۸/۱۱۱ ، ۲/۱۲۴ . - رحمانی ۱۹/۱۳۳ . - سمع ۱۶/۱۵۸
 الله (اسم) ۳/۳ ، ۱۰/۱۷ ، ۷/۷۶ ، ۷/۸۴ ، ۱۰/۸۵ ، ۲۰/۹۷ ، ۶/۱۰۹ ،
 ۱۱/۱۱۵ ، ۱۴/۱۶۷ ، ۱۸/۱۶۷ ، ۴/۱۹۹ ، ۸/۲۵۵ ، ۲۱/۲۷۵
 الوان ۱۴/۵۸ ، ۱۳/۷۱ ، ۶/۱۰۵ ، ۱۰/۱۲۸ ، ۲۰/۱۲۸ ، ۶/۱۳۸ ،
 الوهی ۱۶/۹۳
 الوهیت ۲۶/۴۶ ، ۱۷/۴۹ ، ۱۷/۱۰۲ ، ۲۱/۱۰۴ ، ۲۴/۱۱۳ ، ۱۱/۱۱۴ ،
 ۱۱/۱۸۱ ، ۴/۲۶۴ . رک مرتبة الوهیت .
 اله ۹/۴۰ ، ۱۷/۱۰۲ . - مقید ۴/۱۲۷
 الهی ۴/۹ ، ۲۰/۱۱ ، ۲۰/۲۷ ، ۱۶/۳۶ ، ۲/۳۹ ، ۸/۵۶ ، ۳/۶۲ ، ۱۴/۶۳ ،
 ۲/۷۸ ، ۱۶/۷۸ ، ۲/۸۱ ، ۹/۸۲ ، ۷/۸۳ ، ۳/۸۴ ، ۱۹/۹۲ ، ۵/۹۳ ، ۱۳/۹۷ ، ۲/۹۹ ،
 ۱۶/۹۹ ، ۱۸/۱۰۲ ، ۸/۱۱۱ ، ۸/۱۱۱ ، ۷/۱۱۶ ، ۲۷/۱۲۱ ، ۱۱/۱۲۶ ، ۱۶/۱۳۲ ،
 ۱۵/۱۳۳ ، ۸/۱۳۸ ، ۱۵/۱۴۹ ، ۳/۱۶۱ ، ۸/۱۶۳ ، ۲۲/۱۷۳ ، ۱۴/۱۷۵ ، ۲۰/۱۸۴ ،
 ۷/۱۸۶ ، ۱۱/۱۹۴ ، ۶/۲۰۱ ، ۹/۲۰۳ ، ۱۳/۲۰۵ ، ۱۳/۲۱۶ ، ۱/۲۱۹ ، ۱۷/۲۲۰ ،
 ۱۸/۲۲۴ ، ۱۶/۲۲۵ ، ۴/۲۳۱ ، ۲۲/۲۴۷ ، ۸/۲۵۲ ، ۵/۲۶۱ ، ۸/۲۶۳ ، ۹/۲۶۶ ،
 ۱۸/۲۶۷ ، ۱۴/۲۷۵ ، ۲/۲۷۶ ، ۱۲/۲۷۷ ، ۲۵/۲۷۷ . رک اسماء الهی ، اقتدار ،
 امر ، تجلی ، حضرت ، حقیقت ، حکم ، ذات ، شؤون ، صفات ،
 نهایت ، فیض ، مرتبة ، هویت . الهی و کونی ۵/۶۳ . رک حقیقت و حقایق الهی و کونی .
 الهیت ۱۷/۴۰ ، ۱۰/۷۷ ، ۷/۸۲ ، ۱۰/۱۲۶ ، ۷/۱۴۰ ، ۱۵/۱۶۷ ، ۱۴/۱۸۳ ،
 ۱۴/۲۰۴
 ام الكتاب ۴/۹۳ ، ۹/۱۵۷ . رک امهات .

- ۷/۱۵۱، ۱۳/۱۶۸ . رك وجوب و امكان .
- امكانی ۷/۶۱، ۸/۷۰، ۵/۱۲۶، ۲۱/۲۷۷
- امهات ۲۰/۱۸، ۱۹/۱۳۶، ۲/۲۲۴
- انكائت ۱۲/۱۵۱، ۲۲/۱۹۲
- انباط ۲۲/۲۶ . - وجود ۹/۷۲، ۱۹/۸۳
- انبعاث (۹/۱۶۳)، ۴/۱۶۴، ۱۹/۲۱۱، (۱/۲۲۳) . - ارادی ۳/۶۱، ۵/۸۶
- انجاج ۲۰/۷، ۱۲/۱۱، (۱۹/۱۹۵)، ۴۴/۱۹۵، ۶/۲۵۸
- انتزاع (۷/۳۶)
- انتشاء (۱۰/۳۴)، (۸/۳۵)، ۱۵/۳۶، ۲۴/۳۹، (۱۷/۱۶۶)، ۱/۲۱۲، ۱۰/۲۲۴
- انتظام (۲/۷۵)، ۷/۱۶۸، ۱۷/۲۰۰، ۱۰/۲۲۳
- انتفاء ۱۲/۳۴، ۷/۳۰، (۱۵/۳۵)، ۱۷/۲۳، ۹/۲۷، ۲۵/۲۷، ۹/۷۰، ۱۱/۷۰، ۱۳/۷۰، ۹/۱۳۰، (۶/۱۴۱)
- انتقال ۱۲/۱۲، ۲۸/۹۶، ۶/۵۳، (۱/۹۸، ۶/۹۷)، ۱/۹۹، (۳/۹۹)، (۱۰/۱۰۰)
- ۵/۱۲۴، ۱۲/۲۷۲، ۱۶/۱۴۰، (۱۲/۲۷۹)
- انتهاء ۲۰/۱۷۳، ۷/۱۷۵، ۱۲/۱۸۵، ۲۲/۲۰۱
- انحصار (۲۴/۳۰)، ۱۲/۳۳، (۱۳/۲۶)، ۲۲/۹۵، (۳/۲۲۵، ۱۳/۲۰۴) . رك علم انحصار .
- انحياز ۳/۱۴۷
- الندراج ۷/۳۵، ۲۰/۲۴، ۲۲/۷۸ . - واندماج ۱۸/۴۵
- انس ۵/۲۵۹، ۲۴/۵۰ . رك جن وانس .
- انسان ۷/۳، ۱۳/۳، ۸/۱۰، ۱۹/۱۲، ۶/۲۲، ۹/۵۰، ۲۳/۵۰، ۱۰/۵۵
- ۱۹/۶۰، ۷/۶۲، ۲۴/۸۸، ۳/۹۱، ۱۱/۹۱، ۱۶/۹۱، ۹/۹۳، ۲۰/۹۵، ۵/۹۷
- ۸/۹۸، ۱۵/۹۸، ۲۰/۹۸، ۲۲/۹۸، ۲/۹۹، ۵/۱۰۰، ۱۳/۱۰۳، ۱۰/۱۰۴، ۱۷/۱۰۴
- ۲۳/۱۰۴، ۱۷/۱۰۵، ۲۲/۱۰۵، ۴۲/۱۰۵، ۲/۱۰۶، ۱۳/۱۰۶، ۱۵/۱۰۶، ۶/۱۰۷، ۱۶/۱۰۷
- ۶/۱۰۸، ۲۲/۱۰۸، ۱۹/۱۰۹، ۸/۱۱۲، ۲۰/۱۱۷، ۶/۱۲۰، ۱۱/۱۲۰، ۱۹/۱۲۳
- ۱۷/۱۲۸، ۱۹/۱۲۴، ۱۳/۱۵۷، ۱۹/۱۷۳، ۲۲/۱۸۶، ۸/۱۹۸، ۱۰/۲۱۶
- ۲۶/۲۲۵، ۲۴/۲۳۳، ۶/۲۳۹، ۱۷/۲۵۱، ۱۴/۲۷۶، ۲۴/۲۷۸، ۸/۲۷۹ . - حقیقی
- ۶/۴۰۴ . - حقیقی كامل ۳۰/۲۳ . - حیوان ۱۷/۹۹ . - صغیر ۱۸/۹۱، ۲۱/۹۱
- ۲۳/۹۲ . - كامل ۶/۳، ۱۵/۳۱، ۴/۶۱، ۱۱/۶۳، ۱۱/۸۲، ۲/۸۳، ۱۰/۸۶، ۴۱/۸۶
- ۳/۸۹، ۱۰/۸۹، ۲۶/۹۲، ۴/۹۳، ۵/۹۵، ۵/۹۶، ۱۳/۹۶، ۲۶/۹۶، ۹/۹۷
- ۲۵/۹۷، ۶/۹۸، ۲/۹۹، ۲۶/۱۰۰، ۴/۱۰۴، ۴/۱۰۴، ۹/۱۰۴، ۱۸/۲۷۴ . -
- كامل حقیقی ۹/۹۷ . - کبیر ۶/۳، ۱۱/۹۱، ۱۶/۹۱، (۲۴/۹۱) . - کبیر منفصل ۲۱/۹۱ . -

مستكمل ۷/۵۹

انسانی ۱۳/۸۹ ، ۱۸/۸۶ ، ۸/۸۶ ، ۲/۸۶ ، ۱۹/۸۵ ، ۱۸/۸۳ ، ۱۲/۶۳ ، ۵/۳۲ ،
 ۷/۱۹۸ ، ۵/۱۵۹ ، ۱۲/۱۵۷ ، ۲۳/۱۴۸ ، ۲/۱۰۴ ، ۱۸/۹۹ ، ۱۵/۹۹ ، ۱۱/۹۰ ،
 ۲۶/۲۰۰ ، ۱۸/۲۱۷ ، ۵/۲۶۱ ، ۳/۲۷۶ . رك حقيقت انسانی ، شخص - ، عالم - ،
 نفوس - . انسانی کمالی ۱۱/۶۱ ، ۱۶/۶۳ ، ۸/۸۶

اسفال ۳/۳۹

انلاخ (۱۲/۲۵) ، ۵/۵۳ ، ۵/۵۵ ، ۸/۱۳۷ ، ۸/۱۳۸ ، ۲۲/۱۳۸ ، ۷/۱۳۹ ، ۱۰/۲۶۱

۷/۲۷۸

انصار ۱۹/۱۷۱

انضباط (۲/۱۳۵ ، ۲۳/۲۸ ، ۱۹/۲۸ ، ۱۰/۲۸)

انضیاف (۱۸/۱۵۱) ، ۲۰/۶۹ ، (۵/۶۸ ، ۲۳/۶۷)

انطباع (۱۲/۸۲) ، ۸/۱۵۷ ، ۹/۱۶۳ ، ۲۴/۱۶۰

انطباق ۳/۸۳

اندام (۲۲/۱۰۰ ، ۱۴/۲۵) ، ۱/۱۵۰ ، ۷/۱۵۱ ، (۱۸/۱۵۱) ، ۱/۲۲۱

(۱۵/۲۲۳)

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

انفسی ۱۷/۲۳۹

انفعال ۳/۳۹ ، (۱۲/۲۲۹)

انفعالی ۲/۶۱ ، ۳/۳۹ . انفعالیات قابل ۹/۱۰۸

انفکاک ۶/۲۰ ، ۱۰/۲۰ ، (۲/۵۶ ، ۲۳/۲۳) ، ۲۵/۹۹ ، (۲۰/۱۱۷) ،

۱۷/۲۱۲ ، ۱۵/۱۴۲

انقسام (۱۳/۴۲) ، ۲/۶۸ ، ۱۴/۷۳ ، ۱۴/۹۹ ، (۱/۱۱۴) ، ۲/۱۸۵ ، ۱/۱۹۵

(۷/۲۰۴) ، ۶/۲۶۳

انقطاع ۲۰/۲۶ ، ۱۴/۳۵ ، ۱/۹۷ ، ۱۰/۲۲۵ ، (۲۰/۲۳۲)

انقیاد ۱۱/۱۶۳ ، ۱۱/۱۶۹ ، ۱۶/۱۶۹ ، ۶/۱۷۱ ، ۱۱/۱۷۱ ، ۴/۱۷۲ ، (۱۴/۱۷۲)

۲۰/۱۷۲ ، (۵/۱۷۳) ، ۱۷/۱۷۳ ، ۲۶/۱۷۳ ، ۲۷/۱۷۴ ، (۲۶/۱۷۵) ، ۴/۱۷۶

۹/۲۰۶ ، ۱۸/۲۱۸ ، ۱۸/۲۱۹ ، (۱۷/۲۲۹) ، ۵/۲۳۹ ، ۱۵/۲۳۹ ، ۱۰/۲۵۰

۱۲/۲۷۲

انکشاف ۱۹/۱۶۱ ، ۱۶/۱۷۸ ، ۱۵/۲۲۰

انمودج ۱۰/۱۵۶ ، ۱۰/۲۶۸

انیت ۵/۲۴ ، ۴/۵۹ ، ۶/۸۸ ، ۲۲/۱۵۲

اوادنی ۲۲/۳۶ ، ۱۸/۳۶

اوساخ طبیعت ۲۶/۱۳۸

اوسط (در منطق) ۲/۱۹۷

اول رتبة الذات ۷/۳۵

اولو الايد والابصار ۱۱/۲۴۳ - العزم ۲/۲۳۸، ۹/۲۶۴، ۱۰/۲۶۴

اوليت ۲/۵۷، ۱۶/۱۷۸، ۵/۲۵۴، ۵/۲۵۵، ۶/۲۵۵ - وآخريت ۵/۳۴، ۱۹/۲۰۰

اهل اصول ۲۰/۱۵۰ - اعتقادات ونحل ۱۰/۲۷۹ - الله ۱۲/۱۲۳، ۱۳/۲۱۴

۵/۲۴۱، ۲۱/۲۵۱ - انفاس ۱۷/۱۷۱ - ايقان ۲۵/۲۸۱ - بدايات ۲۱/۲۷۸ -

بصيرت ۱۱/۶۲ - تجليات ۱۸/۲۰۲ - تحقيق ۱۳/۳۳ - تميز ۱۰/۲۲۶ - جنت

۹/۱۷۸ - حجب ۱۳۳/۱۶ - خصوص ۳/۷۸ - خلوت ۲۳/۱۵۶ - دل ۱۹/۱۹ -

ذوق ۷/۱۱۵ - ذوق و وجدان ۵/۱۱۵ - سلوك ۶/۲۴۷ - شهود ۹/۱۷۶ - صلاح

۲۰/۱۷۴ - ظاهر ۱۳/۹۴، ۲/۹۵، ۸/۲۱۹ - عالم امر ۸/۲۵۷ - عالم خلق

۹/۲۵۷ - عقايد ۲۱/۲۷۹ - عقول ضعيف ۸/۷۱ - علم روحانيت ۱۱/۱۱۱ -

عنايت كبرى ۵/۷۵ - قرب ۵/۲۰۹ - كشف ۱۲/۵۰، ۴/۵۸، ۱۵/۶۲، ۲۴/۱۰۱

۱/۱۱۶، ۲۱/۱۱۶، ۲۲/۲۷۹، ۸/۲۲۴، ۴/۲۰۰ - كشف و شهود ۲۲/۲۶۷

- كمال ۴/۱۳۸ - لغت ۱۴/۱۵۰ - محشر ۹/۲۰۲ - معرفت ۱۶/۶۲ - معارف

اسماء و حروف ۱۴/۱۱۱ - معنى ۲۱/۲۵ - ملكوت اسفل ۸/۵۰ - ملكوت اعلى

۷/۵۰ - موافق ۱۱/۲۸۰ - نار ۱۳/۱۸۹، ۲۴/۱۸۹، ۱۸/۱۹۰ - نظر ۲/۲۲

۲۴/۲۱۲، ۸/۲۳۳ - نظر صحيح ۲۱/۱۱۶ - نظر فكري ۱۵/۲۳۲ - يقظه و يقين

۱۳/۱۸۷ - يقين ۱۲/۱۹

ايجاب ۶/۳۵، ۲۰/۱۹۱

ايجاد ۱۱/۳، ۱۷/۱۱، ۱۷/۲۳، ۱۴/۲۶، ۴/۴۱، ۳۱/۴۶، ۲۵/۷۲،

۱۶/۹۳، ۳/۱۱۸، ۱۷/۱۶۵، ۲/۱۷۶، ۲۴/۱۷۶، ۲۵/۱۷۸، ۱۳/۱۸۵، ۴/۱۹۲،

۹/۱۹۴، ۵/۲۱۱، ۱۲/۲۲۰، ۱۴/۲۲۲، ۱۵/۲۲۳، ۵/۲۴۳، ۱۳/۲۶۰ - عالم

۱۶/۱۰۶، ۳/۳، ۱۶/۷، ۹/۸۵، ۱۳/۸۵، ۹/۹۰، ۶/۹۶، ۲۶/۹۶، ۲۷/۱۰۰،

ايجادى ۲/۴۲، ۵/۹۱، ۱۲/۱۹۴، ۱۱/۱۹۶، ۱۳/۲۲۶ - رك امر ايجادى -

ايمان ۱۸/۲۹، ۱۴/۷۷، ۲۷/۸۷، ۱۹/۱۱۳، ۱۸/۱۲۹، ۱۰/۱۳۲، ۵/۱۳۱،

۱۸/۱۳۴، ۶/۱۳۵، ۷/۱۷۵، ۶/۲۱۲، ۱۹/۲۱۸، ۱۸/۲۱۹، ۱۴/۲۴۱، ۱۹/۲۴۶،

۸/۲۶۳، ۱۲/۲۶۴، ۱۳/۲۷۲

ب

باطن (= اسم الهى) ۱۶/۳۴، ۱۸/۹۰، ۴/۱۳۶، ۲۰/۱۲۸، ۷/۱۵۲،

۲/۱۵۳، ۱۱/۱۶۹، ۱۷/۲۳۵، ۹/۲۶۸ (= قلب)، ۱۸/۱۲۲، ۷/۱۷۲، ۷/۲۱۰،
 ۱۷/۲۱۹ (مطلقاً)، ۱۰/۲۶، ۱۴/۳۶، ۱۴/۶۷، ۱۷/۱۱۱، ۳/۱۱۶، ۲۵/۱۵۲،
 ۱۹/۱۵۹، ۸/۱۷۲، ۸/۲۱۴، ۲۷/۲۲۱، ۱۱/۲۳۲، ۹/۲۴۹، ۱۶/۲۵۲،
 ۱۶/۲۵۵، ۷/۲۵۷، ۲۳/۲۷۷، ۸/۲۸۰، ر ك ظاهر و باطن. بواطن ۱۶/۱۸۹،
 ۱۹/۲۸۰، باطن حق ۸/۱۴۳ - رب ۱۲/۱۰۳ - علم ۱۶/۷۷

باطنیت ۱۸/۹۰، ۵/۳۴

باقی ۲۰/۱۵۰، ۱۶/۱۵۰، ۱/۱۴۶

بخت ۱۹/۲۰، ۲/۲۰

بحر الامکان ۱۲/۸۹ - عشق ۳/۱۸۱ - الوجوب ۱۱/۸۹ - بحری الظاهر و

البطن ۱۶/۹۰ - بحرین ۲۳/۲۷۷، ۲/۹۰

بخار ۱۷/۱۵۷ - ضیائی ۱۶/۵۵

بدء ايجادی ۱۲/۱۹۴

بدايت و نهايت ۱۳/۱۵۳

بدل ۷/۵۴، ابدال ۱۱/۵۴، ۲۳/۵۲، ۱۳/۶۲، ۲۵/۲۰۹

بدلاء ۲۳/۵۴، ۶/۵۴، ۱/۵۴

بدن ۵/۳، ۱۲/۳۲، ۱۸/۲۱، ۵/۸۹، ۴/۱۰۴، ۷/۱۰۴، ۲۵/۱۲۱،

۴/۱۵۷، ۱۵/۱۵۷، ۲۲/۱۵۹، ۱۵/۱۶۰، ۲۶/۱۶۰، ۱۱/۱۷۱، ۱۳/۱۹۸، ۴/۲۴۳،

۲۲/۲۴۳، ۲۶/۲۴۸، ۱۱/۲۵۰، ۱۳/۲۶۹، ابدان ۶/۵۳، ۲۲/۵۳، ۶/۲۲۹،

۲/۲۴۳، ۳/۲۴۲، بدن انسان ۱۰/۵۸ - انسانی ۷/۱۹۸ - عصری ۲۱/۵۳،

ابدان عصری ۱۰/۲۴۱، بدن مادی ۸/۶۲

بدنی ۱/۵۴، ۲۱/۱۵۱، ۱۹/۱۶۰، ۲/۱۶۱، ۱۵/۱۹۸، ۱۰/۲۶۹

بدنی ۶/۲۴

برزخ ۹/۳۸، ۴/۵۲، ۱۳/۵۵، ۲۳/۵۵، ۲۲/۵۶، ۱۰/۸۹، ۱/۹۰، ۲/۱۰۶،

۱۹/۲۱۳، ۱۶/۲۷۳، ۱۷/۲۸۰، برازخ ۱۷/۷۳، برزخ اکبر جامع ۱۷/۳۶ -

بعدالموت ۱۱/۲۷۲ - بین وجوب وامکان ۹/۹۷ - جامع ۳/۳۳، ۴/۵۵، ۱/۱۱۰،

- جامع بین وجوب وامکان ۲۵/۲۰۱

برزخی ۱۸/۷۳، ۱۱/۱۰۰، ۲۰/۱۰۰

برزخیت ۱۵/۳۱، ۱۳/۳۶، ۱۳/۴۲، ۱۳/۹۷، ۵/۲۰۲

برق ۱۰/۵۸، ۱۵/۵۰

برکت ۱۰/۱۰، ۱۳/۱۱۰، ۱۰/۱۲۵، ۱۳/۲۴۱، ۲۶/۲۴۱، ۸/۲۴۲، ۱۹/۲۴۲،

۱۶/۲۴۳، ۸/۲۴۴، ۱۲/۲۵۸

- برهان ۱۴/۱۳۱، ۲۷/۱۰۹، ۱۴/۲۲، ۲/۲۲، ۱۲/۱۱۷
 پروت ۹/۲۳۲، ۲۲/۱۸۱، ۶/۱۸۱، ۶/۴۵
 بساطت ۶/۷۰، ۱۲/۷۰، ۱/۷۲، ۲۵/۲۴۲ - و ترکیب ۷/۷۳، ۴/۱۲۹ -
 - اصلی ۵/۱۲۵
 بسط (۱۰/۸۵)، ۱۲/۱۱۱، ۱۲/۱۱۲، ۱۲/۲۵۴
 بسط ۱۶/۳۰، ۷/۳۱، ۲/۵۵، ۱۴/۵۵، ۱/۶۱، ۱۷/۷۱، ۱۶/۸۷ - بساط
 عنصريات ۹/۵۸
 بشر ۲۰/۶۲، ۲۵/۸۵، ۳/۹۶، ۲۳/۱۳۸، ۱۵/۱۴۷، ۳/۲۲۲، ۹/۲۱۵
 ۳/۲۵۶، ۱۵/۲۳۳، ۸/۲۲۲
 بشری رك عقول بشری -
 بشریت ۶/۷۹، ۱/۹۰، ۲/۱۵۰، ۱۳/۱۵۱، ۱۷/۲۱۳، ۱۱/۲۷۷، ۲۱/۲۷۷
 بصر ۲۲/۱۰۳، ۲۱/۱۱۴، ۱۹/۱۱۶، ۲/۱۳۱، ۷/۱۳۳، ۱۰/۱۳۶
 ۲۳/۱۵۹، ۱۳/۲۲۰ - رك سمع و بصر - ابصار ۸/۲۱، ۱۲/۳۸
 بصیر رك سمیع و بصیر -
 بصیرت ۴/۷، ۱۱/۶۹، (۲۶/۷۹)، ۲۱/۹۶، ۱۹/۱۰۴، ۵/۱۰۷، ۲۵/۱۲۳
 ۷/۱۳۳، ۹/۱۸۰، ۱۰/۱۸۷ - روح ۲۰/۹۵، ۱۵/۱۵۸
 بطنی ۹/۶۰
 بطون ۱۲/۳۴، ۴/۳۵، ۳/۴۸، ۱۰/۴۸، ۱۰/۲۳۲ - رك ظهور و بطون -
 بعث ۶/۲۱۵
 بعثت ۲/۲۷۳
 بقاء ۱۱/۱۸۶، ۲۲/۱۰۸
 بقاء ۱۲/۴۲، ۲/۸۵، ۶/۹۱، ۲/۹۷، ۱۲/۹۷، ۹/۱۰۰، ۷/۱۴۰، ۱۲/۱۵۰
 ۱۸/۱۵۱، ۹/۲۲۵، ۱۵/۲۲۶، ۲۳/۲۲۶، ۲۶/۲۴۲، ۹/۲۴۴ - رك بقاء
 و بقاء - بقاء بعد بقاء ۱۱/۱۵۳ - مطلق ۱۷/۱۱۵ - نوع ۲/۳۲ -
 بلاء ۱۹/۱۲۱، ۵/۲۴۶، ۲۳/۲۴۶، ۲۰/۲۴۷، ۱۴/۲۴۹ - بلاء ۴۱/۲۵۱
 ۲۶/۲۵۲
 بنی آدم ۱۸/۵۶، ۸/۹۶، ۲۴/۹۸، ۱۰/۱۰۱
 بنیه ۱۴/۲۰۶
 بود ۱۰/۱۷۶
 بهشت ۱۲/۱۰۹، ۶/۵۸

بیچون ۶/۶۵، ۲/۱۱۰، ۸/۱۷۶

بی دل ۱۰/۱۸۱

بی نشان ۱۰/۱۸۱، ۱۳/۶۵

بی نشانی ۳/۲۷

بی نهایت ۱۳/۸۸

بی نهایتی ۲۲/۲۷

ت

تابع (= علم تابع معلوم است) ۵/۱۲۳، ۱۳/۲۱۲، ۲۴/۲۱۲ (مطلقاً) ۱۵/۵۸،
۱/۸۳، ۷/۱۲۵، ۲۲/۱۸۲، ۱۱/۲۰۳، ۲۱/۲۰۳، ۱۲/۲۱۴، ۲۳/۲۱۶، ۱۶/۲۳۳،
تابع و متبوع (۲۳/۲۹، ۶/۴۱)، ۱۱/۶۴، ۱۸/۷۳، ۱۵/۷۴ (۱۳-۱۲/۲۱۲)
تابعه در توابع.

تأخر ۳/۳۹، ۲۰/۳۹، ۳/۵۵، ۱۸/۵۵، ۱۵/۷۴، ۱۰/۲۳۹

تأثیر ۶/۹، (۶/۱۱)، ۲۰/۳۹، ۱۴/۲۳، ۵/۲۷، ۳/۵۵، ۱۸/۵۵، ۱۵/۷۴،
۱۴/۷۸، (۸/۱۶۶)، ۱/۱۸۲، ۳/۲۱۰، ۱۷/۲۱۶، (۳/۲۴۳)، (۱۵/۲۵۵)، ۲/۲۵۶،
۹/۲۵۷، ۵/۲۵۸، ۴/۲۶۶، ۱۸/۲۷۰، (۲۵/۲۷۰)، ۱۳/۲۷۲، و تصرف ۲/۲۰۸،
در تصرف و تأثیر. تأثیر ذاتی و حدائی ۱۵/۲۱۱. تأثیرات فلکی ۱۱/۲۲۲.

تأخر ۱۰/۱۱۷. در تقدم و تأخر... بالذات ۷/۲۱۳ - بالزمان ۷/۲۱۳. در
رتبه ۶/۱۶۷ - رتبه ۱۱/۱۹۶ - السلوك عن الجذبة ۹/۱۵۲

تأدیب النفس ۱۷/۲۵۰

تام ۱۰/۲۱، ۶/۷۰، ۱۱/۷۰، ۱۹/۷۳، ۱۹/۹۶، ۱۱/۱۱۷، ۲۳/۹۷، ۱/۱۲۹،
۲/۱۵۰، ۱۷/۱۶۰، ۱۷/۱۷۹، ۲۱/۱۷۹، ۲۰/۲۰۱، ۲۲/۲۲۲، ۲۵/۲۴۳،
۱۶/۲۵۷، ۵/۲۶۲ - الاستعداد ۲۷/۱۱۶

تأویل ۹/۷۱، ۲۲/۱۲۹، ۵/۱۳۱، ۱۱/۱۳۲، ۲۵/۱۳۳، ۲۴/۱۳۴،
(۷/۱۳۵)، (۱۶/۱۶۱)، (۲۶/۱۶۱)، ۲۴/۱۶۲، ۱۴/۱۶۴، ۱۴/۲۳۹، فکری ۱۸/۱۳۴،
تباین (۱۰/۶۸)، ۱۷/۷۴، ۲۲/۱۷۹

تبديل (۱۳/۲۷)، ۲۲/۴۴، (۲/۴۶)، (۲۲/۱۰۰)، ۱/۱۱۶، (۱۹/۱۸۶) -
مع الانات ۶/۴۶ (۲/۲۲۴)

تبعیت ۴/۷۲، ۱۶/۷۲، ۸/۱۹۵

تبعیض در تجزیه و تبعیض.

- تفلیس ۳/۱۹۷، ۲۰/۷
 مجلد (۶/۲۲۱)، ۷/۲۲۲، ۲/۲۲۵
 تجدید الخلق (بالمثال) ۱۱/۹، ۳/۲۲۳، - الخلق مع الانات ۳۱/۲۲۳
 تجرد ۲۴/۲۰، ۹/۱۲۸، ۴/۱۵۷، ۹/۱۷۷، ۱۱/۲۵۰، ۱۸/۲۶۰، - از بدن
 ۱/۱۷۸، ۲۲/۱۵۹ - ذات
 تجرید ۱۶/۲۵۰، ۸/۷۶
 تجزی ۲/۶۸
 تجزیه و تبیض ۱۶/۷۳، ۱۲/۳۱، ۱۰/۳۱، ۱۸/۳۰
 مجلد (۶/۵۵، ۳/۱۰۳، ۲۲/۱۴۷، ۱۵/۱۴۷، ۱۰/۱۵۷، ۱۰/۱۶۱، ۲۱/۱۶۲) -
 ارواح ۸/۵۲
 جمید (۳/۱۶۳، ۲۲/۱۰۳)
 تجلی ۷/۲، ۷/۵، (۱۰/۲۸)، ۱۹/۲۹، ۱۹/۳۴، (۶/۳۲)، ۱۲/۸۹، ۲۱/۲۱، ۲۶/۲۶،
 ۲۱/۸۹، (۱/۹۷، ۱۵/۹۵)، ۲۵/۱۱۳، (۴/۱۱۴)، ۹/۱۱۴، ۶/۱۱۵، ۱۱/۱۱۵،
 ۹/۱۱۶، ۱۲/۱۱۸، ۵/۱۴۴، ۸/۱۴۸، ۱۱/۱۵۱، (۱۰/۱۵۲، ۷/۱۵۲)،
 ۱۸/۲۰۳، ۷/۲۰۳، (۲/۲۰۳)، ۱۸/۲۰۲، (۱۹/۱۷۷)، ۱۷/۱۷۱، ۲۷/۱۵۲،
 ۹/۲۶۶، (۱۵/۲۲۳)، ۹/۲۲۵، ۹/۲۲۴، ۲۰/۲۲۰، ۹/۲۰۵، ۲۲/۲۰۳،
 (۲۰/۲۸۰)، تجلیات ۸/۴۸، ۱۶/۶۵، ۲۲/۸۹، ۲۰/۱۰۰، ۷/۱۱۵، ۲۱/۱۱۵،
 ۱۶/۱۱۶، ۶/۱۴۴، ۲۰/۱۶۳، ۸/۲۰۳، ۱۲/۲۰۴، ۱۳/۲۰۵، ۱۹/۲۴۴، ۱۵/۲۶۲،
 ۷/۲۸۰، ۹/۲۸۱، رك صور تجلیات، تجلی احدی ۵/۲۴۵، - اسمائی ۷/۷۲، - افعال
 ۹/۱۱۶، ۵/۱۱۶، - افعالی ۷/۷۲، - الهی ۸/۱۱۴، ۳/۱۶۲، تجلیات الهی ۹/۹۹،
 ۲۱/۱۲۲، تجلی اول ۱۱/۲۲، ۲۱/۳۱، - بذاته لذاته (۲۱/۳۹، ۱۴/۴۴) - ثانی
 ۲۱/۳۱، - حق ۵/۸۳، ۱۳/۱۳۶، ۱۷/۱۵۳، ۱۶/۲۷۰، تجلیات حق ۱۱/۲۰۳،
 ۲/۲۰۴، - حقانی ۱۸/۱۲۲، تجلی ذات ۱۳/۱۱۵، ۱۰/۱۱۶، ۱۴/۲۰۳، تجلیات
 ذاتی ۲۴/۸۹، تجلی ذاتی غیبی ۹/۲۰۳، ۱۸/۲۰۳، - رحمانی ۱۶/۸۹، - ساری
 در حقایق ممکنات ۳۴/۳۵، - صفات ۳۱/۱۱۵، ۹/۱۱۶، - صفائی ۷/۷۲، - صوری
 مثالی ۹/۲۷۰، - غیبی ۱۶/۲۴۶، - کمالی جمعی ۱۳/۸۹، - نفسی الهی ۱۰/۱۰۰،
 - وجودی ۶/۲۶، ۹/۱۲۵، ۹/۱۲۸، ۵/۱۵۵، ۱۱/۱۶۵، ۱۸/۱۶۵، - وجودی نهایی ۳۱/۲۰۳،
 - وجودی وحدانی ۸/۲۲۵
 تجویف ایسر ۱۶/۵۵
 کسبیر ۷/۲۳۲
 تجدید ۱۶/۲، ۲۰/۲۹، ۱۶/۱۲۶، ۱۲/۱۲۷، ۱۲/۱۲۸، ۵/۱۲۳، ۲۲/۱۳۴، ۱۱/۱۳۴

۱۳/۱۸۷، ۱۵/۱۳۷

تحقیق ۱۱/۳۹، ۱۵/۳۵، ۲۰/۳۴، ۲/۳۱، ۱۰/۳۰، ۵/۲۲، ۲۳/۲۰، ۱۹/۳۹، ۵/۹۰، (۸/۸۸)، ۶/۸۷، ۵/۷۱، ۲/۶۷، ۲۲/۲۷، ۵/۲۷، ۲۵/۲۵، ۱۱/۱۰۲، ۱۲/۱۶۲، (۱۱/۱۵۷)، ۷/۱۵۵، (۲۶/۱۵۳)، ۶/۱۲۷، ۸/۱۰۶، ۲/۱۷۹، ۲/۱۶۶، ۲۵/۲۵۱، ۶/۲۵۱، ۲۱/۲۳۳، ۱/۲۳۳، ۲۲/۲۰۹، (۲/۱۹۵)، ۶/۲۷۸، ۱۰/۱۳۹، ۹/۲۳۸، ۱۰/۲۵۲، ۲/۲۰۸، ۲۰/۲۰۷، به مقام عرفان

تحقیق ۱۵/۸۳، ۲۲/۷۳، ۱۳/۶۲، (۲/۵۶)، ۱۷/۵۰، ۱۳/۳۳، ۲/۲۲، ۲۱/۸۷، ۷/۱۶۷، ۲۲/۱۵۸، ۱۲/۱۵۳، ۱۲/۱۳۳، ۶/۱۳۰، ۶/۱۲۳، ۱/۱۱۳، ۶/۲۴۷، ۲۰/۲۲۲، ۸/۲۱۷، ۲۱/۲۰۱، ۹/۱۹۲، ۲۱/۱۸۷، ۲۲/۱۶۹، حکم ۱۱/۱۳۲، (۲/۱۳۵)، ۷/۲۱۸، ۲۶/۲۲۲، ۷/۱۰، ۲۰/۲۳۸، ۸/۲۷۰، ۱۸/۱۳۲، ۱۰/۱۳۲، ۱۱/۱۴۹

تحويل ۱/۱۱۶، ۹/۲۰۲، ۳/۸، ۶/۲۰۲

تخیر ۱۱/۲۸۱، ۱۳/۲۷۸، ۲۳/۲۶

تعیین (۵/۷۱)، ۱/۱۴۱

تخصیص (۸/۳)، ۱۴/۶۲، ۱۴/۷۴، ۱۴/۷۴، ۲۵/۷۴، ۱/۷۵، ۳/۸۲، ۲۴/۱۱۲، ۵/۱۹۵، ۱۲/۱۷۱، ۲/۱۵۲، ۲/۱۳۹، ۸/۱۳۵، ۱۴/۱۳۰، ۸/۱۳۰، ۱۶/۱۲۶، ۵/۲۳۹، (۱۴/۲۳۱)، ۸/۲۲۹، ۹/۱۹۸

تخصیصی ۱/۱۹۶

تخلق به احکام صفات الهی نبوتی (۱۱/۱۳۹، ۲/۱۳۹)

تخیل ۷/۱۱، ۱۶/۲۶، ۳/۷۶، (۲۱/۲۳۳)، ۱۷/۱۹۵، ۱۱/۱۶۱، ۲۰/۲۵۵، ۲۵/۲۵۵، (۲۱/۲۶۵)، تخیلات فاسد ۱۹/۱۲۲، ۷/۱۶۱، ۱۰/۱۳۲

تخیلی (۲۴/۲۵۵، ۳/۶۷، ۷/۱۱)

تذییر ۱۰/۴۹، ۵/۵۰، ۵/۵۲، (۱۲/۹۱، ۷/۸۹، ۱۰/۵۵)، ۳/۱۰۴، ۶/۱۰۴، ۷/۲۰۹، (۲/۲۱۰)، ۱۰/۲۴۱، ۲۶/۲۴۲، ۵/۵۰، (۱۰/۴۹)، ۷/۸۹، ۲/۲۱

تدریج ۱۶/۲۸، ۲۲/۶۱، ۲۰/۶۳، ۲۱/۹۲، ۸/۱۵۲، ۹/۲۳۲

ترویج (۱۸/۸)، ۳/۱۲۲، ۱۶/۱۶۷، ۳/۱۸۴، ۲۰/۱۶۷، ۸/۱۸۴

- (۱۷/۲۰۷، ۲/۲۱۰)، (۲/۲۱۶، ۳/۲۵۸، ۲/۲۵۸، ۱۶/۲۵۸) - عالم (۴/۱۰۳، ۹/۱۰۹)
 ترکیب (۷/۲۱)، (۱/۷۵، ۱۰/۷۹) - مقدمات ۲۴/۱۹۵
 ترجیح (۴/۲۶، ۱۲/۱۶۸، ۳/۲۷۹، ۸/۲۷۹)
 ترقی (۷/۵۵، ۱۵/۱۴۱)، (۷/۱۶۲، ۲۶/۲۵۱)
 ترك ۲/۱۶۱، ۸/۷۶
 ترکیب ۱۹/۶۷، ۷/۷۳، ۵/۱۲۹، ۴/۱۳۲، تراکيب امزجه ۲۶/۲۴۳ - ترکیب
 مقدمات ۷/۱۸، ۱۷/۱۹۶، (۲۱/۱۹۶)
 ترکیبی ۲/۶۱
 تروح اجساد ۸/۵۲
 تروحن ۸/۱۳۷، (۲۲/۱۳۸)
 ترکیه ۱۶/۲۵۰
 تسبیح ۸/۱۰، ۱۶/۱۳۷، ۱۶/۱۳۸، ۶/۲۳۱، ۲/۲۳۹
 تخییر ۱۷/۹، ۱۰/۱۱۲، ۷/۲۱۸، ۱۵/۲۱۸، ۱۴/۲۲۱، ۴/۲۲۹، ۷/۲۲۹
 ۵/۲۳۱، ۱۷/۲۳۹، ۲۰/۲۳۹ - رباح ۱۷/۹، ۳/۲۲۹، ۹/۲۲۹، ۲۴/۲۲۹ -
 عام کلی علی ۳/۲۳۲
 تسلط ۱۶/۲۳۹
 تسلط ۲۴/۵۰، ۲/۲۰۹ - نفس ۴/۲۰۹ - وهم ۱۵/۲۲۹
 تسویه جسد (۴/۸۶)، ۷/۹۶، ۲۷/۹۶
 تشبیه ۲۱/۲۹، ۸/۷۱، ۱۳/۱۳۷، ۱۸/۱۲۷، ۱/۱۲۹، ۷/۱۲۹، ۲۲/۱۲۹
 ۶/۱۳۰، ۲۱/۱۳۳، ۲/۱۳۲، ۲۳/۱۳۲، ۱۱/۱۳۸، ۸/۱۴۴ - رك جمع بین التزیه
 والنشیه - تشیه وتزیه ۸/۱۲۹، ۲۲/۱۲۹، ۲/۱۳۴، (۱۱/۱۳۸) - تشیه معنوی ۷/۱۳۲
 شخص ۸/۵۲ - رك تعین وتشخص
 شریع ۱۱/۲۳۳، ۲۱/۲۳۲، ۱۹/۲۳۲
 شکل (۵/۸)، (۴/۵۳، ۹/۶۷، ۱۶/۲۰۲)، ۷/۲۲۲
 تصدیق (۱/۶)، (۱۱/۷۷)، (۲۰/۱۲۹)، (۱۱/۱۶۲)، ۷/۱۷۲، ۱۶/۱۹۶
 تصرف ۳/۹، ۱۶/۹، ۳/۱۲، ۱۸/۳۳، ۱۰/۳۹، ۵/۵۰، ۲۴/۷۷، ۲۷/۷۸، (۸/۸۹)،
 (۱۱/۱۱۲)، ۲۷/۱۳۲، ۷/۱۶۰، ۱۹/۱۷۹، ۱۳/۱۸۲، ۱۹/۳۰۷، ۳/۲۰۸، ۱۳/۲۲۱،
 ۱۰/۲۲۰، ۷/۲۲۰، ۲/۲۱۹، ۵/۲۱۸، ۱۵/۲۱۶، ۱۵/۲۰۹، ۴۴/۳۰۸، ۸/۲۳۹،
 ۲۲/۲۳۸، ۲/۲۳۷، ۱۰/۲۳۱، ۱/۲۲۸، ۱۰/۲۲۷، ۲۵/۲۲۲، ۱۳/۲۲۲،
 ۸/۲۶۵، ۹/۲۶۷، (۱۴/۲۷۷) - رك تحکم و تصرف - تصرفات ۱۵/۵۵، ۳/۱۵۸،
 ۱۳/۲۶۳، ۱۷/۲۰۰ - تصرف و تأثیر ۸/۲۰۷، ۱۵/۲۱۵ - وتخییر ۶/۲۰۹ -

- الهی ۱۷/۲۲۰ . تصرفات نفسانی ۱۱/۲۲۲
- تصرفیات ۱۷/۲۱۸ . تصاریف ۱۵/۷۸ . تصریف و تصرف ۱۱/۱۱۲ ، ۱۳/۱۸۴
- تصور (۱۹/۶) ، ۷/۲۰ ، ۱۰/۲۰ ، ۲۳/۲۰ ، ۱۸/۲۳ ، ۲/۲۱ ، ۱/۴۴ ، ۲۰/۵۰ ، ۱/۶۲
- ، ۸/۷۸ ، ۲۶/۱۶۶ ، ۳/۱۶۷ ، ۲۳/۱۷۵ ، ۳/۱۸۶ ، ۲۵/۲۱۲ ، ۱۳/۲۶۳ ، ۱۵/۲۲۵
- تصوف ۱۷/۷۷ ، ۷/۵۳
- تصویر ۱۹/۵ ، ۵/۸۳ ، ۳۰/۱۵۶ ، ۳/۱۶۳ ، ۱/۱۵۸ ، ۳/۱۶۴
- تضاد ۱۱/۲۱۸
- تضمن (۱۳/۳۴) ، ۷/۶۰ ، ۱۱/۱۱۷ ، ۱۶/۱۳۷ ، ۶/۱۶۷
- تضمنی ۴/۱۳۴
- تطابق ۲۱/۲۲۵
- تطهیر ۱۱/۱۳۷ ، ۱۴/۱۳۷ ، ۱۷/۱۲۲ ، ۵/۱۳۹ - نفس
- تعالی (۱۷/۱۳۳)
- تعبیر (علم) ۲۱/۵ ، ۶/۱۵۸ ، ۸/۱۵۹ ، ۲۰/۱۵۹ ، ۱۸/۱۶۱ ، ۱۵/۱۶۲
- ۸/۱۸۰ ، ۱۵/۱۸۰ . رکن علم تعبیر .
- تعدد ۱/۳۶ ، ۳/۴۸ ، ۱۶/۶۷ ، ۱۸/۷۲ ، ۵/۷۳ ، ۱۵/۷۳ ، ۲۶/۱۱۴
- ۳/۱۲۹ ، ۳/۱۲۱ ، ۲۷/۱۶۶ ، ۱۹/۱۸۳ ، ۱۶/۱۸۵ ، ۲۰/۱۸۵ ، ۲۶/۲۰۱ ، ۲۱/۲۲۴ . تعددات
- ۱۲/۲۷ ، ۱۴/۱۸۴ . تعدد عقلی ۸/۳۲ - عینی ۲۰/۱۶۶ - نسبی ۱۷/۱۶۶
- ۱۶/۱۸۳ - وجودی ۸/۳۲ - وجودی اضافی ۱۱/۳۲
- تعدیل اخلاق ۲۰/۲۵۰ - مزاج (۴/۸۶) ، ۷/۹۶
- تعلق ۲۷/۲۲۲
- تعصب ۲۰/۲۲۱
- تعطیل ۱۸/۱۵۹ ، ۶/۱۸۶ - فاعل مطلق ۲۰/۱۴۲
- تعقل (۱۱/۲۳) ، ۱۵/۲۶ ، ۴/۲۸ ، ۹/۲۸ ، ۵/۳۶ ، ۲۶/۴۴ ، ۴/۴۸ ، ۱۰/۶۰
- ۱۹/۸۴ ، ۶/۱۲۷ ، ۱۱/۱۶۶ ، ۴/۱۶۷ ، ۲۲/۱۷۸ ، ۳/۱۷۹ ، ۸/۲۰۱ ، ۱۵/۲۰۱
- ۲۳/۲۰۱ ، ۱۲/۲۳۳
- تقلی ۲۲/۲۰۱
- تعلق (۱/۸) ، ۱۴/۲۶ ، ۷/۲۹ ، ۱۵/۳۹ ، ۱۸/۳۹ ، ۶/۴۳ ، ۱۴/۴۳
- ۶/۱۵۹ ، ۲۰/۱۱۳ ، ۲/۱۰۴ ، ۱۸/۹۶ ، ۱۷/۶۷ ، ۵/۵۰ ، ۹/۴۹ ، ۵/۴۵ ، ۱۸/۴۳
- ، ۲۶/۲۴۲ ، ۱۹/۱۹۹ ، ۸/۱۹۶ ، ۴/۱۷۶ ، ۱۹/۱۷۵ ، ۱۹/۱۶۸ ، ۳/۱۶۸
- ، ۱۱/۲۵۰ ، ۱۴/۲۶۱ ، ۲۳/۲۶۶ ، ۵/۲۶۹ - بدنی ۱۰/۲۶۹ - علم ۱۴/۲۶

۱۵/۳۹، ۱۸/۳۹ - علم الحق بذاته ۳/۲۸، ۷/۳۰۱ - علم به معلومات (۱۸/۳۹)،
 ۳/۲۰۱، ۶/۲۰۱، ۱۴/۳۰۱ - علمی ۱۵/۲۰۱ - تملقات فانی ۱۹/۱۲۲ - تعلق کلی
 جملی ۱۸/۲۰۱

تعمق ۲۱/۷۷

تعمل ۱۹/۲۳۳ - رك كسب وتعمل .

تعیین ۸/۲۳، ۱۵/۲۶، ۲/۲۸، ۹/۲۸، ۱۵/۲۸، ۱۹/۲۸، ۲۱/۲۸، ۳/۲۹،
 ۹/۳۲، ۱۳/۲۹، ۱۰/۳۴، ۹/۳۳، ۱۵/۳۴، ۱۹/۳۴، ۱۴/۳۶، ۱۶/۴۱، ۱۴/۳۸،
 ۱۷/۴۴، ۲۶/۴۴، ۱۰/۴۵، ۲۲/۴۵، ۱۱/۴۶، ۱۹/۴۶، ۱۵/۶۷، ۲۱/۶۷،
 ۶/۶۸، ۱۶/۷۲، ۷/۷۴، ۲/۷۴، ۱۹/۸۴، ۱۶/۸۹، ۵/۹۰، ۲۳/۱۰۰، ۱۱/۱۱۴،
 ۵/۱۳۶، ۲۶/۱۳۸، ۱۲/۱۵۰، (۱/۱۵۲)، ۱/۱۶۸، ۵/۱۷۰، ۲۱/۱۷۸،
 ۸/۲۰۱، ۱۴/۲۰۱، ۲۲/۲۰۱، (۱۱/۲۱۱)، ۸/۲۲۱، ۷/۲۲۳،
 ۲/۲۲۴، (۴/۲۶۹)، ۴/۲۷۴، (۲/۲۷۹)، ۸/۲۷۹، ۷/۲۸۰، ۱۸/۲۸۰،
 ۱۲/۲۸، ۷/۳۲، ۱۶/۳۴، ۱۴/۳۸، ۹/۳۹، ۴/۴۲، ۲۲/۴۵، ۱۳/۶۱،
 ۵/۶۲، ۱۶/۶۵، ۱۶/۶۸، ۱۵/۷۲، ۲۳/۷۷، ۱۹/۸۳، ۱۵/۹۴، ۱۵/۹۶،
 ۵/۱۰۵، ۲۱/۲۲۴، ۲/۲۷۴ . تعیین وتشخص ۱۳/۲۹، ۲۳/۶۷، ۶/۶۸،
 ۱۴/۲۶، ۱۱/۴۰، ۱۶/۴۶، ۷/۶۸، ۱۸/۸۲، ۶/۱۴۵ - اسمی ۴/۱۱۵ . تعیینات
 الهی ۱۱/۸۴ . تعیین اول ۹/۳۰، ۱/۳۱، ۱۷/۳۱، ۲۱/۳۱، (۷/۳۴)، ۱۴/۳۴،
 ۱۵/۳۴، ۱۸/۳۵، ۱۳/۳۶، ۲۲/۳۶، ۲/۳۸، ۳/۴۰، ۱۸/۴۴، ۲۲/۴۵، ۱۲/۶۱،
 ۱۷/۶۱، ۲۴/۶۳، ۱/۷۴، ۱۸/۸۵، ۱۸/۹۲، ۴/۲۲۴، ۱۳/۲۷۴ . تعیینات تغلی
 ۲۲/۲۰۱ - تعیین ثانسی ۱۴/۳۰، ۴/۳۱، ۱۷/۳۱، ۲۱/۳۱، ۲۱/۳۶، ۲/۳۸،
 ۷/۳۹، ۵/۴۰، ۲/۴۹، ۱۴/۶۱، ۲۵/۶۳ - الجامع للتعینات كلها ۱۳/۱۱۲ . تعیینات
 جزوی ۱۷/۴۴ - جلانی ۵/۲۵۴ - حقانی ۱۱/۱۵۰ - خاصه ۴/۱۷۰ . تعیین شخصی
 ۱۸/۱۰۰ . تعیینات کلی ۹/۳۳، ۱۵/۳۹، ۱۷/۴۴ - نور ۲۰/۱۲۷ - نور شهود
 ۹/۹۶ . تعیین واحب ۲۴/۴۵ . تعیینات وجود حق ۷/۲۲۱ - وجودی اسمائی ۶/۴۱

تعیینی ۲۲/۱۸۸

تعیون ۲/۹۱، ۲/۱۱۸، ۸/۱۳۵، ۳/۱۴۷، ۱/۱۵۲، (۱۳/۲۱۱)

تغایر ۶/۲۰، ۱۰/۳۶، ۶/۲۵۴

تغییر (۴/۸)، ۲۷/۲۳، ۲۲/۴۴، (۱۲/۲۱۱، ۱۱/۲۰۲، ۲۴/۱۰۰)

۳/۲۲۵، ۴/۲۲۴، ۱۵/۲۱۴

تفاضل (۱۹/۸۹)، ۱۳/۱۴۳، ۴/۲۳۶

تفاوت (۲۵/۸۷)، ۴/۱۱۷، ۲۲/۱۶۹، ۱۲/۱۸۵، ۱/۱۸۶، ۳/۲۰۱

- ٢٣/١٧٩، ٢٤/١١٦ - استعدادات ٠٢/٢٢٦، ١٥/٢٠٣
 تفرده ١٠/٧٧ - روح ٣/١٥٧
 تفرق ١٠/٢٦٩
 تفرقه ٢٢/٦٣، ٩/٦٤، ١٦/٦٦، ١٩/١٠٧، ٥/٢٥٨ - رك جمع و تفرقه .
 تفریق ٥/٦٠ - فلی ٦/٦٠
 تفسیر ١١/٢٧٥، ٣/١٩٥، ١٠/١٨٣، (٢/١٦٢)، ٨/١٥٩، ١٧/١٢٩، ٥/١٠٨
 تفصیل (٩/٢٩)، ١٦/٣٦، ١٦/٣٨، ١٩/٢٥، ٢/٥٩، ٥/٦٠، ١٩/٦١، ١٥/٦٣، ١٧/٦٣، ٢٥/٦٣، ٩/٦٤، (٢٦/٧٢)، ١٧/٨٧، ٢٠/٩٢، ٢٥/٩٢، ١٥/١٢٣
 تفصیل، اجمالاً و تفصیلاً . تفصیل ٧/٢٩، ١/٣٦، ١٩/١١٩، ٥/١٢٣، تفصیل الهی
 انسانی ١٢/٦٣ - عینی ٥/٦٠ - فلی ٣/٢٣٢ - تفصیل مظاهر حق ١٨/١٣٦ -
 وجود ٢/٢٠٠
 تفصیلی ٨/٢٩، ١/٣٩، ١٣/٦١، ١٧/٦٣، ٢١/٧٣، ٢/٨٥، ١١/٨٥، ١٨/٨٦، ١٢/٩٣، ١٥/٩٦، ١٨/٩٩، ١٧/١٢٣، ١٥/١٧١
 فضل ١١/٢٣٤، ٥/١١٢
 تفکر ٢١/٧٧
 تقابل ١٨/١٠٨، ١١/١٠٨
 تقصص ٨/٧٥، (٧/١٤١)
 تقدم و تاخر ٣/٢٣، ١/٣٦، ٣/٧٣، ٢٥/٧٢، ١/١٠١، تقدم و تاخر ٢٥/١٨٦، ٢٥/١١٦
 ١/٢٢٥ - البقاء الاصلی علی القنا ١٥٢/١٠ - بالذات ١٢/٣١ - بالشرف (١٩/٤١) -
 بالطبع ١٨/٤١ - بالوجود و المرتبة (٣/٥٤) - ذاتی ١١/١٩٦ - السلوك علی الجذبة
 ٦/١٥٢
 تقدیر ٣/٢٣، ١٧/١١، (٢٤/٢٩، ١٥/٩٣، ٨/١١٨، ١٦/١٢٢)، (١٩/١٢٣)، ٢٥/١٧٨، ١٠/١٩٣، ١٠/٢٠٩، (٧/٢١٤، ٥/٢٣٢، ٧/٢٥٢)، ٧/٢٦٠، (٨/٢٦٩)
 تقدیس ١٠/١٣٧، ٨/١٣٧، ٥/١٣٣، ١٠/١٣٧، ١٤/١٣٧، ٦/١٣٩، ١٠/٢٦١
 تقرب (٧/١٥٣) - الى الله بالفرائض ٢/١٥٣ - الى الله بالتواقل ٢/١٥٣
 تقرر (٩/١٣٠)
 تقلب (٦/٨)، ٩/٢٠٤ - فی الشؤون ٢٤/٧٢، ١٨/١٩٩، (٩/٢٠٤)
 تقلیدی ١٢/٧٦
 تقوی ١٠/١٥٠
 تقيده (٧/٨)، ٩/٢٦، ٣/٣٩، ٩/٢٠، ٨/٢٥، (٢٤/٦٧)، ٢٣/١١٢

۳/۱۲۷، ۱۰/۱۳۱، ۲/۱۳۴، (۲/۱۳۱)، ۲۲/۱۹۲، (۱۶/۲۰۲)، ۴۶/۲۰۳،
 ۳/۲۰۹، ۱۵/۲۱۶، ۲/۲۲۵، ۴/۲۴۳، ۲۲/۲۷۷، (۴/۲۷۹)، ۱۸/۲۸۰. رک تعیین
 و تفید.

تقیدی ۲/۲۰۳

تقیید ۱۷/۴، ۱۲/۲۳، (۵/۹۸)، ۳/۱۲۷، ۴/۱۲۸، ۴/۱۳۴، ۴/۱۳۶،
 (۵/۱۲۷)، ۲۷/۱۹۱، ۶/۲۰۵، ۲۷/۲۴۲، (۱۲/۲۶۳). - و تحدید ۱۳/۱۲۷،
 ۲۲/۱۳۳، (۱۱/۱۳۴). رک اطلاق و تقید.

تقییدی ۱۰/۲۰۵

تکامل (۱۸/۲۳۲)، ۱۱/۲۶۱

تکثر ۱/۳۷

تکلیف ۱۰/۳، ۱/۵۱، ۳/۱۷۲، (۲۳/۱۷۲)، ۱۴/۱۷۶، ۲۵/۱۷۶، ۷/۱۸۶،
 (۲۰/۱۹۱). رک شکر تکلیف.

تکلیفی ۱/۲۳۶، ۸/۲۳۶

تکمیل ۵/۸۶، ۲۳/۱۴۸، ۶/۲۶۱، ۱۰/۲۶۷، ۴/۲۷۶. - انفس ۱۸/۱۷۴
 تکون (۵/۹۷)، ۲/۱۶۹، ۱۷/۱۶۹، ۱۵/۱۹۶، (۸/۱۹۸)، (۵/۲۴۹)، (۲۷/۲۵۵)
 تکوین ۱۰/۶، ۱۷/۱۶۵، ۱۶/۱۶۸، ۲/۱۶۹، ۲۳/۱۶۹، ۲۷/۱۶۹،
 ۱۹/۱۷۵، ۲۳/۱۷۵، ۵/۱۹۵، ۲۳/۱۹۵، ۸/۱۹۶

تلبس ۲۰/۴۶، ۱۷/۷۲، (۴/۱۱۸)، ۴/۱۲۳، (۱۱/۲۲۳)، ۲۵/۲۵۱

تلوین ۹/۲۵۰

تمام ۴/۱۱۷، ۲/۶۲

تمامیت ظهور وجود ۱/۵۹، (۱۰/۵۹)

تمایز ۱۰/۳۶، ۲۲/۳۹، ۲/۴۵

تمثل (۱۶/۱۵۷، ۷/۵۵، ۱۴/۵۲)

تمییز (۲۷/۲۹، ۱۹/۲۸، ۲۰/۱۰)، ۱۰/۳۰، ۱۴/۳۴، ۱۸/۳۴، ۱/۳۷

۱۱/۳۹، ۱۹/۴۶، ۲۱/۷۲، (۲۳/۸۷)، ۴/۱۰۲، ۲/۱۸۰، ۳/۲۵۰، (۱۹/۲۸۰).

تمییزات ۴/۳۵. تمییزات ۱۴/۳۴، ۱۸/۳۴. - علمی ۳/۳۸

تمییز (۱۶/۴)، ۹/۲۷، (۸/۳۱)، ۱۵/۷۳، ۲۲/۹۵، (۵/۱۰۲)، ۱/۱۲۷

۲/۱۵۲، ۲۱/۱۷۶، (۲۶/۱۷۹)، ۱/۱۸۶، ۱۰/۲۲۶. - حقیقی ۱۶/۱۸۳

تناسب ۱۷/۷۴، ۱۹/۳۲

تناهی ۲۳/۴۲، ۱۲/۸۴، ۲۳/۸۴

تنزل ۱۹/۳۴، ۲/۳۸، ۲/۴۹، ۲/۵۲، ۲/۵۸، ۲۲/۲۷۷. تنزلات ۵/۱۰۵. -

وجود ۱/۵۷، ۶/۶۳، ۳/۶۵

تنزه ۱۳/۲۳، (۲۱/۲۹)، ۷/۲۵، ۲۰/۷۴، ۹/۱۲۷، ۱۵/۱۳۷، ۱/۱۲۱
 تنزیه ۱۶/۴، ۱۹/۴، ۲۰/۲۹، (۲/۷۰)، ۹/۷۱، ۱۵/۱۳۶، ۱۸/۱۲۷،
 ۱۴/۱۳۸، ۱۲/۱۳۸، ۱۲/۱۳۴، ۱۷/۱۳۳، ۵/۱۳۳، ۴/۱۳۲، ۲/۱۳۱، ۱۶/۱۲۸
 ۷/۱۲۲، ۱۵/۱۲۷، ۱۸/۲۶۰. رك تشيه وتنزیه، جمع بين التنزیه والتشيه. تنزیه ادیسی
 ۱۹/۱۳۸. - حق ۱۵/۱۲۶، ۵/۱۲۶، (۳/۱۳۲)، ۲۱/۱۳۲، ۱۳/۱۳۳، (۵/۱۳۲).
 - حقیقی ۷/۱۳۰. - عقلی ۱۲/۱۲۷، ۱۶/۱۳۸، ۲۰/۱۳۸. - فکری ۱۳۱/۰۶ -

نفسی ۱۷/۱۳۸، ۲۰/۱۳۸. - نوحی ۱۹/۱۳۸

تنزیلی ۷/۱۲۹، ۲۲/۱۳۸، ۴/۱۵۵

تنصیب ۱۲/۲۳۷

نور (۲۳/۱۷۸)

تنوع ۵/۷۳، ۲۶/۱۱۴، ۳/۱۲۹. تنوعات ظهور (حق) ۱۳/۷۱، ۲۰/۷۲،

۲۰/۱۲۷. - ظهور وجود ۹/۹۶

توابع ۱۵/۴۲، ۱۳/۵۸، ۱۶/۱۱۶، ۸/۲۱۶

توبه ۹/۱۹۳

توجه (= توجه حق) (۶/۱۰۸)، (۳/۱۱۸)، (۱۵/۱۸۵)، (۵/۱۹۵)؛ (= توجه عبد)
 ۱۰/۳۹، ۱۲/۲۰۸، (۶/۲۰۹)، (۱۸/۲۵۵)، (۵/۲۵۷)، (۱۸/۲۷۰)، (۱۳/۲۸۰). - ایجاد
 ۵/۹۱. - نام (الی الحق) (۴/۱۵۰)، (۱۷/۱۶۰). - تخصیصی ۱/۱۹۶. - ذاتی وصفاتی
 ۱۳/۱۸۵

توحد ۸/۳۹، ۱۰/۷۷

توحید ۱۸/۲۹، ۶/۶۹، ۸/۷۶، ۱۵/۷۶، ۸/۷۷، ۲۱/۷۷، ۱۳/۷۸، ۵/۷۹، ۲۱/۷۹
 ۲۱/۷۹، ۸/۸۰، ۱۲/۸۰، ۱۵/۸۰، ۲۱/۸۰، ۱۹/۹۵، ۹/۱۵۳، ۳/۱۹۳، ۵/۲۸۱
 ۱۰/۲۸۱. رك ارباب توحید، مراتب توحید. توحید الهی ۹/۷۷، ۳۰/۷۹. - ایمانی
 ۸/۷۷، ۱۰/۷۷. - حالی ۹/۷۷، ۱۱/۷۸، ۱۹/۷۸، ۱۰/۷۹. - حقیقی ۲۱/۸۰
 ۲۶/۸۰. - ذاتی ۱۶/۱۷. - صرف ۱۵/۷۹. - عام ۴/۷۸. - علمی ۸/۷۷،

۱۶/۷۷، ۱۱/۷۸، ۵/۷۸، ۵/۷۹

توسط ۴/۵۲، (۱۶/۱۷۴)، ۱۶/۲۱۶

توفیق ۱/۲۱۹، ۸/۲۵۲

توقف ۲۱/۴۰، (۲۴/۴۶)، (۱۲/۵۵)، ۱۹/۶۹

توکل ۱۷/۱۵۸

توهم (۱۱/۶۶، ۱/۴۸)، ۱۹/۸۷، (۲۰/۱۰۴، ۲۴/۱۰۴، ۲۴/۱۰۸)

۱۰/۱۳۲، ۶/۱۳۷، ۷/۱۴۱، ۷/۱۴۹، (۷/۱۸۶، ۱۲/۱۸۶، ۲۱/۱۹۰، ۲۶/۲۰۱، ۱۸/۲۶۹، ۱۵/۲۳۲، ۱۶/۲۲۱، ۲۵/۲۴۷)، ۱۷/۲۳۶ تهجد

ث

ثابت ۱۲/۳۰، ۲/۳۷، ۶/۳۸، ۸/۳۹، ۶/۴۷، ۶/۴۷، ۲۵/۴۷، ۱/۵۵، ۱۱/۵۵
 ۳/۷۰، ۲۴/۷۲، ۶/۹۰، ۶/۱۱۲، ۱۸/۱۱۷، ۲۶/۱۲۷، ۱۹/۱۴۹، ۸/۱۶۶
 ۱۲/۱۶۶، ۱۵/۱۶۶، ۵/۱۹۱، ۸/۱۹۹، ۶/۲۳۳، ۲۰/۲۳۳، ۲۶/۲۳۳. رك عين و
 اعيان ثابتة . ثابت في العلم ۲۳/۱۶۸، ۸/۱۶۹
 ثبات ۲/۲۲، ۲۴/۱۶۲، ۱۲/۲۲۵
 ثبوت ۱۱/۳۰، ۵/۳۱، ۵/۳۵، ۶/۳۵، ۵/۴۷، ۹/۷۰، ۱۰/۷۰، ۱۳/۷۰، ۲۰/۸۲
 ۴/۹۸، ۵/۱۲۳، ۱/۱۲۲، ۲۲/۱۸۵
 ثبوتی ۱۳/۱۹۶، ۲۳/۱۳۸، ۱۴/۱۱۷، ۹/۳۵
 نقل ۱۳/۵۸، ۲۲/۳۲
 ثبوت ۵/۲۵۲
 ثوابت ۴/۵۸

ج

جامل ۱۴/۲۳
 جامع (مطلقاً) ۱۸/۵، ۱۷/۳۶، ۱۴/۳۸، ۹/۶۲، ۹/۶۸، ۲۵/۷۰، ۱۳/۸۲
 ۲۰/۹۹، ۸/۱۲۹، ۲۱/۱۴۲، ۸/۱۴۵، ۱۰/۱۶۵، ۹/۱۶۶، ۲۴/۲۰۰، ۱۴/۲۶۳
 ۱/۲۶۵، ۱۷/۲۷۲ (= مرتبة انسان)؛ ۲/۳۰، ۲۳/۳۰، ۴/۳۲، ۱۸/۶۰، ۳/۶۱
 ۱۹/۶۳، ۲۰/۹۲، ۱۳/۹۶، ۱۰/۹۷، ۴/۱۰۳، ۴/۱۰۶، ۱۹/۱۰۶، ۱۳/۱۵۳
 ۱۹/۲۲۵، ۲/۲۷۶. رك اسم جامع، برزخ -، مرتبة جامعه . جامع جميع ۱۵/۳۱
 ۲۱/۱۴۲ - جميع اسماء (۹/۱۷، ۱/۸۷)، ۲۲/۲۷۵ - جميع مراتب عالم ۴/۸۲
 جامعیت ۲۳/۲۷۵، ۱۸/۶۰ - بين اجمال و تفصيل ۲۵/۹۲
 جاهليت ۱۹/۲۷۳
 جبروت ۲۲/۱۱۵، ۳/۱۱۰، ۱۶/۳۲، ۱۰/۳۲
 جبلت ۱۴/۲۰۶

- جلی ۱۳/۲۰۸، ۷/۲۱۹، ۱۷/۲۱۹
 جذبہ ۶/۱۵۳، ۱۰/۱۵۲، ۶/۱۵۲، ۱۱/۱۲۸
 حرم رک اجرام.
- جزء ۱۵/۲۲۱، ۵/۱۶۷، ۲۳/۱۶۶، ۱۷/۱۳۵، ۳/۱۰۹، ۱۶/۱۰۲، ۱۲/۲۶
 ۱۹/۲۵۱، ۵/۲۷۵، اجزاء ۱۸/۳۲، ۱۵/۶۸، ۴/۹۵، ۲۳/۱۶۶، ۱/۱۶۷
 ۱۷/۲۱۲، ۱۰/۲۴۶، ۱۱/۲۵۱، عالم ۶/۶۲، ۶/۹۱، ۱۱/۱۰۱، ۱۶/۱۰۲
 جزاء ۲۱/۹، ۱۷/۱۱۳، ۱۳/۱۷۳، ۱۷/۱۷۳، ۲/۱۹۲، ۲/۲۳۲، ۶/۲۳۲
 ۲۲/۲۳۲
- جزئی ۷/۲۳، ۱۷/۱۱۶، ۱/۱۱۸، ۸/۱۳۱، ۱۷/۱۳۳، ۲/۲۰۳، ۶/۲۶۹
 ۲۰/۲۷۵، رک کلی و جزئی، جزئیات ۲۳/۲۹، ۱۱/۸۲، ۱۶/۱۵۹، ۱۷/۲۰۳
 ۱۵/۲۶۳
- جزئیت ۲۰/۲۳، ۱۲/۴۶، ۲/۹۱
 جسد ۶/۵۲، ۱۰/۹۱، ۷/۹۶، ۲۷/۹۶، ۲/۱۰۰، ۲۰/۱۳۱، اجساد ۸/۵۲
 ۱۶/۱۵۹، ۷/۲۲۲، ۱۱/۲۲۲، جسد عالم ۵/۸۶، سوی ۴/۳، ۱۲/۸۵
 جدائی ۱۸/۲۱۷
- جسم ۱۸/۵۰، ۸/۹۵، ۲/۱۰۲، ۸/۱۰۳، ۲۳/۱۰۳، ۲۰/۱۲۱، ۱۳/۱۵۱
 ۲۴/۱۶۶، ۲۳/۱۸۲، ۱۵/۲۱۶، ۳/۲۵۶، ۱۴/۲۶۶، اجسام ۴/۹، ۴/۵۲، ۲۶/۵۵
 ۲۳/۵۶، ۱۱/۵۸، ۱۶/۶۲، ۳/۶۸، ۹/۹۲، ۲/۱۲۸، ۲۷/۱۶۱، ۲۳/۲۳۸
 ۲۶/۲۲۲، رک عالم اجسام، مرتبہ، اجسام سفلی ۱۷/۱۹۹، شخصی ۲۵/۷۳
 جسم طبیعی عنصری (انسان) ۱۰/۵۵، اجسام طبیعی عنصری ۲/۲۴۹، جسم مرکب مادی
 ۲۲/۵۵، نوری ۲۴/۵۵
- جسمانی ۱۳/۳۲، ۹/۵۲، ۲۱/۵۵، ۸/۵۶، ۱/۶۱، ۷/۹۶، ۱۸/۱۰۳
 ۲۳/۱۰۳، ۳/۲۲۹، ۱/۲۵۶، ۵/۲۶۱، رک روحانی و جسمانی، جسمانیات ۳/۷۲
 ۱۵/۱۲۷، ۱۳/۱۳۳، ۳/۱۳۲، ۲۶/۱۳۸
 جسمانیات ۵/۲۵۹
- جسمی ۹/۱۰۲، ۲۱/۱۰۱
 جعل ۵/۴۳، ۱۴/۴۳، ۱۲/۲۱۱، (۵/۲۱۳)، خارجی ۱۷/۴۳
 جلاء رک کمال جلاء.
- جلال ۳/۷۹، ۹/۸۷، ۲۲/۱۱۵، ۴/۱۳۸، ۱۰/۱۲۲، ۳/۲۵۲، ۸/۲۵۲
 و جمال ۱۱/۴۹، ۱۹/۱۰۸، (۱۰/۱۲۲)، جمال (حق) ۷/۱۴۷
 جلالی ۱۷/۱۰۸، ۴/۱۰۸، ۷/۸۷

جلالی ۵/۲۵۲

جماد ۱۲/۲۱۶ . جمادات ۱۲/۳ ، ۱۵/۵۶ ، ۱/۱۰۵ ، ۱۱/۱۱۰ ، ۲۴/۱۰۶ ، ۲۲/۹۶ ، ۲/۹۶ ، ۹/۸۷ ، ۲۴/۷۸ ، ۳/۶۳ ، ۷/۱۷ ، جمال
 ۲۳/۱۱۵ . رك جلال و جمال . جمال حق ۲/۱۴۸ . - ذات ۲۱/۹۵ . - مطلق ۵/۱۰۵ ، ۸/۱۲۱ ، ۹/۱۴۸

جمالی ۱۷/۱۰۸ ، ۴/۱۰۸ ، ۷/۸۷

جمع ۲۲/۱۲۴ ، ۱۵/۹۵ ، ۱۲/۹۵ ، ۲۴/۷۸ ، ۲۴/۶۳ ، ۱۹/۳۵ ، ۱/۳۵ ، ۱۳/۲۳ ، ۸/۱۲۷ ، ۱۶/۱۳۵ ، ۱۸/۱۷۸ ، ۱۹/۲۰۰ ، ۱۳/۲۱۲ ، ۱۰/۲۱۸ ، ۲۶/۲۶۷ ، ۱۴/۲۷۱ ، ۱۸/۲۷۴ . رك احدیت جمع ، حضرت - ، مقام - جمع و تفرقه (۲۴/۶۳) ،
 ۱۳/۱۵۳ ، ۱۹/۱۴۴ . - تفصیل ۸/۶۱ ، (۵/۹۵) ، (۱۰/۱۲۱) ، ۱۵/۱۳۸ ، ۱۵/۱۹۹ ، ۲۳/۱۹۹ . - و فرقی ۳/۱۴۸ ، (۹/۲۰۰) . - و وجود ۱/۳۵ ، ۲۱/۲۰۰ ، ۶/۲۰۲ . - الهی
 ۲۱/۱۷۳ ، ۱۳/۱۷۵ . - بین اعداد ۱۴/۲۱۸ . - بین تشبیه و تشبیه (۲۶/۱۲۷) ،
 ۱۵/۱۲۹ ، ۲/۱۳۲ ، ۱/۱۳۰ . - جمع ۱۳/۶۳ ، ۲۱/۱۴۴ . - جمع مراتب الهی
 و کونی ۵/۶۳ . - معنوی ۴/۶۰ . - هم ۲۶/۲۷۰

جمعی ۱/۳۹ ، ۱/۶۲ ، ۱۲/۶۴ ، ۱۶/۸۶ ، ۱۳/۸۹ . رك احدی جمعی . جمعی
 احدی ۲۲/۲۶۷ ، ۱۴/۲۰۵

جمعیت ۳/۱۰۹ ، ۱۰/۶۴ ، ۵/۶۱ ، ۲/۳۷ ، ۲۲/۳۵ ، ۱۹/۱۲ ، ۹/۱۲ ، ۱۲/۱۶۷ ، ۱۱/۲۰۸ ، ۱۱/۲۲۹ ، ۱۱/۲۵۲ ، ۲۴/۲۷۰ ، ۱۷/۳۷۰ ، ۱۸/۲۷۴ ، ۲/۲۷۵ ، ۱۶/۳۷۶ . - اسماء و حقایق ۷/۱۰۹ . - الهی (۱/۳۹) ، ۱۹/۹۲ . - باطن ۱۸/۱۰۷ .
 - خاطر ۲۱/۲۰۸ . - ذات ۱۰/۹۰ . - همت ۲۲/۱۲ ، ۲۲/۲۰۸ ، ۲/۲۲۰ ، ۲/۲۷۱ ، ۱۱/۲۷۶

جملی ۱۸/۲۰۱ ، ۱۳/۲۰۱ ، ۲۳/۱۲۳ ، ۲/۲۹ ، ۷/۲۸

جمع اسماء ۲۳/۹۷ ، ۲/۱۰۹ ، ۹/۱۲۴ . رك احدیت جمع جمیع اسماء ، جامع
 جمیع اسماء . جمیع اسماء و صفات ۱۰/۱۰۹ ، ۱۴/۱۴۹ ، ۱۳/۱۸۳

جن ۱۰/۹ ، ۲۲/۵۰ ، ۲۵/۶۹ ، ۴/۲۲۰ ، ۵/۳۳۳ ، ۵/۲۲۹ ، ۱۵/۲۳۸

جن وانس ۷/۲۱۸ ، ۱۴/۲۲۱ ، ۱۸/۲۲۹ ، ۱۷/۲۳۸

جناب اقدس ۹/۲۴۳ . - الهی ۲۰/۱۱ ، ۸/۲۶۳

جنانی ۱۴/۹۸ ، ۲۰/۱۰۰ ، ۱۹/۱۱۳ ، ۸/۱۷۸

جنت ۶/۹۸ ، ۲۱/۱۰۹ ، ۱۸/۱۴۱ ، ۵/۱۷۳ ، ۹/۱۷۸ ، ۱۲/۱۸۸ ، ۶/۱۸۹

۶/۱۹۱ . جنان ۱۴/۱۹۰

جنس ۲۳/۵۰ ، ۹/۶۹ ، ۱۳/۲۲۴ . جنس و نوع و شخص ۱۵/۱۶۷ ، ۱۹/۱۶۷ . اجناس

- وانواع و اشخاص عالم ۲۵/۳۱ - وانواع و اصناف و اشخاص ۵/۳۹، ۵/۲۷۴ -
 و اصول و ارکان عالم ۲۰/۷۳ - و فصول ۲۵/۱۶۶
 جنسیت ۱۹/۲۱۹، ۲۵/۱۰۳
 جنی ۱۰/۲۲۲
 جواد ۱۹/۴۰، ۱۱/۱۱۸، ۹/۴۱، ۱/۴۱، ۲۳/۲۲۲
 جوارح ۱۲/۵، ۲۱/۱۵۱، ۲۵/۱۵۱، ۵/۱۵۲، ۱۸/۱۵۲، ۱۷/۲۲۲
 جود ۲۴/۲۲۵، ۶/۱۱۳، ۲۰/۲۰
 جوهر ۱۳/۹، ۲۳/۲۲، ۷/۸۸، ۲۴/۱۶۶، ۱۲/۲۲۳، ۱۶/۲۲۶، ۲۱/۲۵۰
 جواهر ۸/۸۸، ۱۹/۲۱۲، ۷/۲۲۲، ۷/۲۲۲، ۶/۲۲۲، ۶/۲۲۲ - جسمانی ۲۱/۵۵
 جواهر جسمانی مادی کثیف ۲۶/۵۵، ۹/۱۰۰، ۹/۱۰۰، ۶/۱۳۲
 جوهر مجرد عقلی ۲۱/۵۵، ۲۱/۵۵، ۲۵/۵۵، ۵/۲۲۴، ۵/۲۲۴ - ناری
 و هوائی ۶/۲۲۲ - نورانی ۲۰/۵۵، ۵/۵۷
 جوهری ۵/۹۵
 جهت ۱۵/۱۰۳، ۳/۱۴۷، ۱۵/۱۵۰، ۲/۱۸۸، ۲۰/۲۰۲، ۱۱/۲۱۴، ۱۵/۲۷۷
 جهات ۵/۲۸، ۱۸/۶۹، ۲۲/۲۲۱، ۲۰/۲۸۰، ۹/۱۵۷، ۹/۱۵۷ - علوی ۸/۱۵۷
 جهل ۱۱/۲۸، ۱۸/۲۹، ۲۳/۲۲۹
 جهنم ۹/۹۸، ۱۱/۹۸، ۷/۱۸۹، ۱۲/۱۸۹
 جهنمی ۲۰/۱۰۰

ح

- حادث ۱۳/۴۵، ۹/۴۷، ۲۵/۴۷، ۷/۹۳، ۱۹/۱۰۲، ۱۱/۱۵۱، ۱۹/۲۲۶
 حادثه رك حوادث .
 حاسه رك حواس .
 حاق ۲/۳۷
 حاکم ۱۲/۷۴، ۷/۷۴، ۶/۷۴
 حال ۱۲/۷، ۱۱/۱۰، ۱۸/۶۶، ۴/۶۸، ۱۲/۷۴، ۱۵/۷۴، ۱/۷۷، ۲۵/۹۵
 ۱۰/۱۰۶، ۱۰/۱۰۶، ۲۰/۱۰۶، ۵/۱۱۸، ۱۸/۱۱۸، ۵/۱۱۹، ۵/۱۱۹، ۱۸/۱۱۹، ۲۶/۱۱۹، ۱۰/۱۲۱
 ۹/۱۳۳، ۱۴/۱۴۲، ۱۰/۱۴۲، ۳/۱۵۶، ۲۶/۱۵۶، ۱۰/۱۵۸، ۱۳/۱۷۳، ۱۴/۱۷۶، ۳/۱۸۲
 ۲۴/۱۹۰، ۵/۱۹۱، ۶/۱۹۲، ۷/۱۹۲، ۱۳/۱۹۲، ۱۴/۲۱۱، ۴/۲۱۵، ۱۴/۲۲۳
 ۴/۲۲۴، ۸/۲۳۸، ۲۲/۲۴۱، ۱۰/۲۴۲، ۳/۲۴۶، ۸/۲۵۲، ۱۷/۲۵۵، ۳/۲۵۶

۲/۲۶۶، ۲۲/۲۶۶، ۸/۲۷۹، ۱۴/۲۷۹، ۲۳/۲۷۹. احوال (= احوال حق) ۲/۷۳،
 ۴/۷۲، ۱/۷۵، ۵/۱۲۳، ۸/۱۹۵؛ (مطلقاً) ۱۲/۱۰، ۱۴/۱۸، ۱۱/۵۷، ۱۶/۷۸،
 ۲۲/۸۳، ۱۶/۱۱۶، ۱۸/۱۱۸، ۳/۱۲۴، ۱۶/۱۲۲، ۲۵/۱۲۴، ۲۴/۱۳۵،
 ۱۲/۱۷۳، ۱۴/۱۷۶، ۱۵/۱۸۹، ۱۴/۱۹۱، ۱۷/۲۰۰، ۱۰/۲۰۴، ۴/۲۱۱،
 ۱۷/۲۱۱، ۱۱/۲۱۲، ۱۱/۲۳۱، ۲۵/۲۴۱، ۹/۲۴۲، ۲۱/۲۴۳، ۴/۲۵۷، ۵/۲۶۷،
 ۱۴/۲۷۲، ۱۶/۲۸۰. رك علوم و احوال. حال استعدادی ۵/۱۱۹. - توحيد ۱۰/۷۸،
 ۱۹/۷۸. احوال ظاهر ۱۶/۲۵۲. - عين ثابتہ ۱۸/۱۲۳، ۱/۱۲۵. - اعيان ثابتہ
 ۲۰/۱۱۹ - لازمه ۲۰/۱۲۳. - ممکنات ۲/۲۲۵. حال وجودی ۱/۷۴. احوال وجودی
 ۱/۱۱۸

حالت ۲/۷۰، ۴/۷۲، ۲۵/۷۴، ۱/۷۵، ۲۳/۹۵، ۲۳/۱۵۶، ۱۶/۱۸۹،
 ۱/۱۹۰، ۸/۱۹۰، ۸/۱۹۵. - ثبوت ۵/۱۲۳. - غیبی ۶/۱۱۸

حالیین ۲/۱۴۸، ۹/۱۸۵

حایل ۹/۳۸

حب ۴/۲۰۴، ۱۶/۲۵۵. - ذاتی ۱۱/۲۲. - فرایض ۱۴/۵، (۲۲/۱۴۹)،
 ۹/۱۵۲. - نفل ۲۱/۱۴۹. - نوافل ۱۳/۵، (۱۴/۵)، ۶/۱۵۲، ۱۳/۱۵۲،
 حبس النفس عن الشكوى ۲/۲۴۷، ۷/۲۴۷، ۱۲/۲۵۲،
 حج ۵/۱۸۰

حجاب ۷/۴، ۱۸/۲۸، ۱۴/۷۱، ۱۲/۱۰۶، ۵/۱۱۴، ۳/۱۱۵، ۴/۱۲۴،
 ۱۰/۱۷۸، ۸/۲۰۶، ۲۲/۲۷۹، ۲۷/۲۷۹. حجب ۱۲/۴۷، ۱۶/۱۳۳، ۹/۱۶۱،
 ۱۸/۱۸۸، ۹/۲۶۱. - اسمائی ۵/۱۱۴. - تعینات ۵/۱۰۵. - جسدانی ۱۸/۲۱۷،
 حجاب صورت ۱۰/۱۰۵. حجب ظلمانی ۲۳/۱۸۸. حجاب غیب ۱۰/۱۵۸،
 حجایت ۱۱/۱۷۸. - تعین اسمی ۳/۱۱۵. - خیال ۲۳/۱۶۱. - مراتب ۲/۱۷۸،
 حجت ۲۰/۸، ۲۵/۱۷۳، ۵/۲۱۲

حد ۱۳/۳۲، ۲/۳۳، ۴/۳۳، ۶/۳۳، ۱۳/۱۲۷، ۲۵/۱۲۷، ۲۴/۱۵۱،
 ۲/۱۹۷، ۸/۲۷۴. - اوسط ۲۰/۱۹۶. - فاصل ۲۳/۵۵. رك فی حد ذاته.
 حدثان ۱۰/۹۷

حدوث ۲۰/۲، ۱۲/۲۵، ۹/۴۷، ۲۵/۴۷، ۲۲/۹۵، ۴/۱۰۶، ۴/۱۳۲،

۱۱/۲۲۶

حدوثی ۱۴/۱۳۳

حدیث (در مقابل قدیم) ۱۶/۱۰۲؛ (= حدیث نبوی) ۱۴/۴، ۶/۵۸، ۵/۶۷،
 ۲۵/۹۲، ۱۰/۹۸، ۸/۱۲۲، ۲۴/۱۲۲، ۲۲/۱۳۴، ۳/۱۴۰، ۲۶/۱۵۰، ۲۰/۱۸۸

- ۱۵/۲۵۷، ۱۱/۲۶۲، ۵/۲۶۸، ۱۱/۲۷۳، ۳/۲۷۳، احادیث ۲۲/۱۹۰. حدیث قدسی ۱۵/۱۹۹
حرف رک حروف .
- حزکت ۱۳/۵۸، ۲۰/۱۹۵، ۱۸/۲۱۵، ۱۷/۲۱۹، ۱۲/۲۲۰، ۸/۲۲۲، -
ایجادى ۱۰/۱۹۶. حرکات سماوی ۳/۲۶۹
- حروف اصلی ۲/۳۵، ۲۳/۳۵، - مالیات ۲/۳۵، ۲۱/۳۵، - طوی ۲۳/۳۵، -
غیبی ۲۳/۸۲، ۱۴/۲۷۴، - وجودی ۱/۸۴، ۱۵/۲۷۴
- حسن ۱۳/۱۲، ۱۰/۷۲، ۶/۳۳، ۱۳/۸۲، ۸/۹۰، ۸/۱۱۵، ۸/۱۶۲، ۲۲/۱۸۰، ۵/۱۸۰،
۱۲/۱۸۰، ۱۲/۱۸۱، ۱۷/۲۱۵، ۱/۲۶۱، رک مرتبه حسن، عالم، - حسن باطن
۱۹/۱۵۹، - ظاهر ۱۳/۱۵۸، ۱۸/۱۵۹
- حسی ۴/۲۹، ۸/۵۹، ۱۸/۹۶، ۶/۱۴۱، ۲۱/۱۶۰،
حشری ۱۱/۱۰۰، ۲۰/۱۰۰
- حشر ۱۳/۲۳، ۸/۱۲۷، ۲/۱۳۴، ۵/۱۳۶، ۳/۱۵۲، ۲۲/۲۰۱، ۵/۲۰۳،
۲/۲۵۲، ۹/۲۰۵
- حصول ۱۱/۷، ۲۲/۲۷، ۲۲/۲۴، ۶/۲۲، ۵/۵۵، ۶/۱۱۵، ۲/۱۲۰، ۲۲/۱۰۰، ۷/۲۶،
۱/۱۹۲، ۳/۱۹۴، ۱۴/۲۲۰، ۱۰/۲۳۳، ۱۰/۲۳۴، ۶/۲۵۲، ۱۵/۲۵۷، ۸/۲۷۸،
حده ۱۶/۱۶۷، ۱۹/۱۶۷، حصص وجودی ۹/۴۱
- حضرت (= مرتبه) ۵/۹، ۱۰/۲۶، ۱۷/۲۶، ۱۲/۳۳، ۱۸/۳۴، ۷/۳۸،
۲۶/۱۱۳، ۱۷/۱۲۸، ۲۸/۱۳۲، ۱۴/۱۴۰، ۶/۱۸۱، ۱۷/۱۸۱، ۲۳/۲۰۰،
۶/۲۰۳، ۱۴/۲۱۶، ۲۴/۲۷۰، (= حضرت حق) ۲۲/۱۰۸، ۲۴/۱۸۰، حضرات
۲۶/۲۹، ۱۸/۳۴، ۲/۶۵، ۱۶/۶۵، ۱۷/۱۸۱، ۶/۲۰۳، حضرت احدی ۱۵/۸۰، ۲۳/۸۰،
- احدی جمعی الهی ۱۶/۸۶، ۵/۹۳، - احدی ذاتی ۲۵/۳۰، - احدیت ۵/۷۲، - احدیت
ذات ۲۰/۱۸۵، - ارتسام ۱۴/۳۹، حضرت ارواح نسوری و ملکسی از حصول نفوس
۱۵/۳۳، - اسم جامع ۹/۱۱۲، - اسم جامع بین ظاهر و باطن ۴/۱۶۲، - اسماء ۲۱/۸۴،
۱۹/۱۸۱، - اسمائی ۱۰/۱۰۸، حضرات اسماء (۲/۳۹)، ۲۶/۱۱۳، - اسمائی
۲/۳۶، حضرت اعلیٰ ۱۶/۱۸۱، - افعال ۱۱/۱۸۱، - الوهیت ۱۱/۱۱۲، ۴/۲۶۲،
الهی ۷/۳، ۱۱/۱۷، ۹/۹۳، ۵/۹۵، ۱۴/۱۰۲، ۱۸/۱۰۶، ۲/۱۵۰، ۱۰/۲۲۷،
۲۰/۲۵۲، حضرات الهی ۱۵/۲۶۷، حضرت امکان ۱۰/۱۰۸، - انزل ۱۶/۱۸۱، -
بطون ۸/۲۳۲، - بیچون ۷/۱۷۶، - تفصیل الهی (۲۲/۱۷۳)، - جامعه ۱۸/۵،
۱۸/۱۵۶، - جلال ۱۵/۲۵۲، - جمع ۲۱/۳۵، ۱۶/۹۷، - جمع الهی ۲۱/۱۷۳، -
جمعیت ۱۳/۹۰، - حسن ۶/۳۳، ۱۶/۱۸۱، - حق ۱۴/۱۲۲، ۷/۱۳۶، (۲۱/۱۹۲)،
۱۳/۲۰۰، ۳/۲۰۸، ۷/۲۱۰، ۱۳/۲۷۵، ۵/۲۸۰، - حقیقه الحقائق ۲۷/۲۷۵

- حضرات خمس ۱۹/۳۱، ۸/۳۳، ۱۵/۳۳، ۵/۱۸۱، حضرت خیال ۱۸/۵، ۱۴/۱۵۶، ۷/۱۵۷، ۲۱/۱۵۷، ۱۳/۱۸۱، خیال مقید ۱۳/۱۵۶، خیالات ۲/۱۶۲، ذات
 ۱۱/۱۷، ۹/۲۶، ۲۰/۳۱، ۷/۱۸۱، ۳/۱۸۲، ربوبیت ۱/۱۰۸، ۲۰/۱۸۱، ۷/۳۳، ظهور ۸/۲۳۲، عبودیت ۱/۱۰۸، عرش رحمانی ۲۴/۳۱،
 علم ۵/۳۱، ۲/۱۴۲، ۶/۲۳۲، علم ازلی ۱۷/۳۹، علم ذاتی ۲۰/۲۰۲، علمی ۱۰/۴۲، علمی الهی ۸/۵۶، صائبه ۸/۳۸، ۱۵/۳۸، (۷/۶۳)، ۱۸/۱۲۸،
 غیب و معانی ۲۰/۳۱، قدس ۱۴/۱۱۶، قدسی ۸/۲۴۳، کیانی ۱/۱۰۳،
 مثال ۱۳/۱۸۱، ۱۷/۱۵۶، ۲/۳۳، ۱۳/۱۵۶، مثال مقید ۴/۳۳،
 محمدی ۱۵/۱۵۳، مشاهده ۱۴/۱۸۱، معانی و اسما و حقایق ۹/۳۳، ملک
 ۷/۳۳، ملکوت اعلی و اسفل ۱۶/۳۲، واحدی احدی ۱/۲۷۶، واحدیت ۸/۳۸،
 وجوب ۱۶/۳۸، ۱۰/۱۰۸، وجود عینی ۲۱/۲۰۲، وهابی حق ۱۸/۱۱۲
 حضور ۴/۴۱، ۱۴/۱۵۳، ۲۶/۱۵۶، ۱۷/۲۰۰، ۵/۲۶۲، ۱۳/۲۸۰،
 محفوظ ۱۱/۲۵۰
 حق ظاهر ۴/۷۳، ۶/۱۰۵، ۲/۱۲۹، مطلق ۱۸/۱۲۷، ۱۲/۱۳۴، ۴/۱۵۰،
 ۱۴/۲۶۲، ۱۶/۲۰۲
 حقانی ۲۰/۹۶، ۱۸/۱۲۲، ۱۱/۱۵۰، ۲۳/۱۸۸
 حقیقت ۸/۱۴۷، ۵/۱۵۰، ۱۴/۱۵۳، ۲۲/۱۶۲، ۱۵/۲۱۳، ۱۰/۲۷۷
 حقیقت (= ماهیت) ۵/۸، ۵/۲۰، ۱۵/۲۱، ۳/۲۲، ۵/۲۳، ۲۷/۲۳، ۶/۲۴
 ۸/۲۷، ۴/۳۶، ۴/۴۱، ۶/۴۲، ۸/۴۵، ۱۱/۴۵، ۳/۵۱، ۹/۶۶، ۱۲/۶۸، ۱۶/۷۰، ۱۶/۷۱، ۲۱/۷۱، ۱۱/۷۲
 ۱۱/۷۳، ۱۵/۷۹، ۲۱/۸۵، ۱/۸۸، ۵/۸۸، ۱۰/۸۹، ۱۰/۹۰، ۱۲/۹۰، ۱۱/۹۴، ۱۱/۱۰۲، ۱۵/۱۰۶، ۳/۱۰۶،
 ۵/۱۳۵، ۱۳/۱۳۶، ۱۶/۱۳۷، ۱۴/۱۴۵، ۳/۱۴۹، ۷/۱۵۱، ۹/۱۵۹، ۶/۱۶۶، ۵/۱۳۵،
 ۲۴/۱۶۹، ۸/۱۷۲، ۲۶/۱۸۰، ۳/۲۰۱، ۲۴/۲۰۱، ۱۴/۲۰۲، ۷/۲۰۵، ۱۹/۲۱۱، ۵/۱۳۵،
 ۷/۲۲۳، ۲۳/۲۲۵، ۲۱/۲۵۲، ۱۲/۲۶۶، ۱۳/۲۷۴، ۲/۲۷۵، (= حق) ۱۲/۷۶،
 ۱۰/۱۳۳، (= در مقابل شریعت) ۲۵/۹۴، (= در مقابل مجاز) ۲/۹۵، حقایق ۱۵/۷
 ۲۰/۱۲، ۱۳/۲۷، ۱۵/۲۷، ۸/۳۱، ۹/۳۲، ۱۵/۳۵، ۱۷/۴۵، ۹/۶۸، ۱۲/۷۱، ۴/۸۳،
 ۱۰/۸۹، ۸/۹۳، ۲۳/۹۹، ۸/۱۰۹، ۸/۱۰۹، ۲۳/۹۹، ۱۸/۱۲۸، ۲۰/۱۲۲، ۱۴/۱۳۲، ۱۳/۱۳۲،
 ۱۴/۱۳۲، ۱۳/۱۸۰، ۲۳/۱۶۷، ۱۲/۱۵۹، ۲۴/۱۵۶، ۸/۱۴۵، ۱۱/۱۳۵، ۹/۱۳۴،
 ۱۴/۱۹۴، ۱۲/۲۱۱، ۱۹/۲۵۲، ۵/۲۶۹، ۲/۲۷۵، ۱۴/۲۷۶، رک اعیان و حقایق،
 حقایق و اعیان ۱۳/۷۱، ۱۸/۸۹، حقیقت آدم ۹/۱۰۹، آدمی ۲۴/۲۲۵، واحدی
 جمعی کمالی ۱۳/۸۹، حقایق اسما ۱۶/۷۲، ۱۱/۸۵، ۱۰/۹۳، ۵/۱۸۷،

اسمائی ۴/۸۵، ۷/۴۲، اسمائی الہی ۲۷/۲۰۸، اسمائی فعلی وجوبی ۵/۹۳، اشیاء ۴/۴۲، ۴/۸۲، ۶/۱۳۲، ۲۵/۱۷۹، الہی ۲۳/۸۶، حقیقت الہی انسانی ۱۳/۶۳، الہی وکونی ۱۵/۳۶، حقایق الہی وکونی (۷/۱۸)، ۲۲/۳۱، ۱۹/۳۵، امکانی ۷/۶۱، حقیقت انسان ۲۲/۹۸، (۱۹/۱۳۳)، انسان کامل ۱۴/۳۱، انسانی ۱۴/۸۶، ۱۷/۹۸، انسانی الہی ازلی ابدی کمالی جمعی احدی ۱۳/۲۰۵، انسانی کمالی ۱۱/۶۱، حقایق تاہد (۲۳/۲۹، ۶/۴۱)، حقیقت جسمانی ۵/۲۶۱، حقایق جسمانی (۱۸/۲۵۱)، جمعی احدی ۷/۳۶، حقیقت جمعیت ذات ۹/۹۰، حقایق جوہری ۳/۵۶، جہری (۸/۶۰)، حقیقت الحق ۲/۲۰، ۸/۲۸، (۱۸/۲۸)، ۱۷/۳۴، ۲۵/۳۴، ۵/۶۲، ۱۲/۱۰۳، ۱۲/۱۳۴، ۱۲/۱۳۵، (۱۳/۱۳۶)، ۴/۲۲۴، الحقائق ۴/۳۵، ۱۲/۲۶، ۲۷/۲۷۵، حقایق خلفاء وکمل ۱۰/۶۴، ذات ۱۰/۲۷، ۷/۲۶۱، ذاتیات ۱۲/۲۱۱، روحانی و جسمانی ۱۸/۲۵۱، حقیقت ساری درکل ۱۲/۹۶، حقایق سری و جہری ۸/۶۰، صفات و اسماء ۱۰/۹۳، حقیقت عالم ۴/۳۲، حقایق عالم ۷/۶، ۱۶/۸۹، ۷/۱۱۰، ۲۲/۱۱۶، ۱۲/۱۶۷، ۱۶/۲۴۰، ۴/۲۴۴، حقیقت عالم مثال ۲/۱۷۹، علمی ۱۲/۲۷، حقایق علمی ۱۴/۲۷۴، ۲۲/۸۳، عوالم ۱۸/۸۹، عینی ۱۹/۱۶۳، حقیقت کلی ۲۳/۲۹، ۱۶/۲۴۰، ۵/۲۴۴، حقایق کلی ۲۲/۲۹، کلیات ۲۴/۶۹، حقیقت کونی (۱۵/۳۶)، ۱۴/۲۶۰، حقایق کونی (۷/۱۸)، (۲۲/۳۱)، ۲۰/۳۵، ۱۴/۳۹، ۲۵/۳۹، ۷/۴۰، کونی مجرد بسبب ۶/۳۱، متبوعہ (۲۳/۲۹)، ۶/۴۱، مجرد غیبی ۱۴/۹۴، مجرد مطلق ۹/۱۳۱، حقیقت محمدی ۳/۳۷، ۵/۲۷۵، ۱/۲۷۶، ۱۱/۲۷۷، حقایق ملکوت ۱۲/۵۸، ۳/۱۱۰، ممکنات ۲۳/۳۵، ۲۰/۴۶، ۱۲/۸۴، مسکئ ۳/۴۵، موجودات ۲۳/۱۴۱، حقیقت نوعی انسانیہ ۱۹/۸۵، ۸/۸۶، واحد ۱۲/۲۹، وجوبی ۱۲/۸۹، حقایق وجوبی ۶/۶۱، حقیقت الوجود (۲۳/۲۰)، ۱۶/۴۶، حقایق وجود اشیاء ۱۷/۶۸، حقیقت وجود حق ۱۱/۲۹، وجود مطلق ۱۷/۶۸، حقایق وجودی ۲۲/۸۳، ۱۵/۲۷۵

حقیقی ۷/۲۳، ۱۶/۳۹، ۱۹/۴۶، ۱۰/۴۸، ۱/۶۲، ۷/۶۴، ۱۱/۶۴، ۵/۷۲، ۱۸/۷۷، ۱۸/۸۰، ۲۲/۸۰، ۲۶/۸۰، ۹/۹۷، ۲۱/۹۷، ۱۵/۱۱۳، ۷/۱۳۰، ۱۹/۱۳۳، ۲۲/۱۳۹، ۱۲/۱۴۱، ۲۱/۱۴۲، ۱۵/۱۴۴، ۱۰/۱۶۱، ۷/۱۷۱، ۱۶/۱۸۳، ۱۷/۱۸۷، ۹/۲۲۶، ۲۵/۲۴۶، ۱۰/۲۶۶، رک اطلاق حقیقی، کثرت، نور، وحدت۔

حکم (= خاصیت و اثر) ۱۹/۵، ۱/۸، ۲۱/۸، ۲۵/۲۹، ۲/۳۴، ۱۲/۳۴، ۲۴/۳۵، ۳/۳۷، ۲۵/۴۱، ۲۰/۴۷، ۳/۵۳، ۱۶/۶۷، ۲۰/۶۷، ۴/۶۸، ۲۲/۷۳، ۲۱/۷۲، ۲۴/۷۴، ۱۷/۸۴، ۸/۹۰، ۷/۱۰۲، ۱۰/۱۱۴، ۷/۱۱۵، ۱۲/۷۷

۱۱۷/۱۱، ۱۵۴/۵، ۱۵۸/۹، ۱۲/۱۶۰، ۲۳/۱۶۱، ۲۱/۱۶۶، ۱۲/۱۶۶، ۱۵/۱۶۶، ۱۱۷/۱۱۷،
 ۱۷۳/۷، ۱۷۹/۹، ۱۸۴/۲، ۱۹۹/۲۰، ۲۰۱/۲۲، ۲۱۸/۳، ۲۴۱/۱۵، ۲۵۱/۲۲، ۱۷۳/۷،
 ۲۵۲/۱۶، ۲۵۷/۴، ۲۶۶/۸، ۲۶۹/۲، ۲۷۰/۱۲، ۲۷۶/۱۶، ۲۷۸/۲۲، ۲۷۹/۲۰،
 ۲۸۰/۲؛ (= قضاوت و دستور و تصرف) ۱۲/۸، ۲۷/۸۹، ۱۳۲/۱۶، ۱۷۲/۴،
 ۱۹۱/۹، ۲۱۷/۱۰، ۲۱۸/۸، ۲۳۲/۴، ۲۳۲/۲۲، ۲۳۷/۱، ۲۳۸/۱۷، ۲۴۷/۹،
 ۲۴۹/۹، ۲۶۹/۸؛ (= تصدیق) ۱۱/۲۲، ۲۲/۸، ۲۳/۲۳، ۲۶/۱۲، ۲۶/۱۹، ۲۶/۱۹،
 ۳۶/۸، ۵۴/۱۰، ۷۳/۱۴، ۸۶/۷، ۱۳۵/۳، ۱۷۲/۱۵، ۱۸۶/۳، ۲۱۲/۷، ۲۱۲/۲۶،
 ۲۳۶/۱۰، ۲۵۱/۱۶، ۲۵۹/۱۲، ۲۶۳/۶. احکام (= خواص و آثار)
 ۲۹/۷، ۴۱/۷، ۴۷/۸، ۴۷/۲۴، ۴۸/۱۸، ۶۶/۸، ۶۸/۸، ۷۰/۱۶، ۷۳/۳، ۷۳/۱۴،
 ۷۳/۱۵، ۷۴/۱۵، ۸۲/۶، ۸۵/۴، ۸۵/۲۳، ۹۲/۱۷، ۹۷/۱۰، ۱۱۴/۱۴، ۱۲۳/۱۱،
 ۱۲۹/۳، ۱۳۴/۵، ۱۴۴/۲۵، ۱۴۵/۶، ۱۴۸/۲۳، ۱۵۳/۱۳، ۱۶۲/۳، ۱۸۲/۱۸،
 ۱۸۲/۱۳، ۲۰۰/۲۳، ۲۰۱/۴، ۲۰۱/۲۵، ۲۱۱/۱۹، ۲۱۲/۲۳، ۲۳۲/۲، ۲۴۱/۴،
 ۲۴۱/۱۱، ۲۴۳/۳، ۲۵۲/۲، ۲۵۴/۸، ۲۷۶/۱۶؛ (= احکام دینی)
 ۱۳۳/۲، ۱۶۴/۱، ۱۶۵/۱۱، ۱۷۵/۱۷، ۲۱۳/۲۶، ۲۳۳/۱۲، ۲۶۷/۴، ۲۸۰/۷،
 احکام ارادت ۲۶۸/۱۰ - اسما و صفات ۱۳۵/۲۲ - اسمائی ۲۳۱/۱۸ -
 (دینی) اصلی و فرعی ۱۳۲/۱۶، ۱۷۳/۱۳. حکم الهی ۸۶/۴، (۳/۲۱۱)، ۲۳۷/۱۶.
 احکام الهی ۱۷۳/۱۹ - امکانی ۷۰/۸. حکم ایجابی ۲۲/۱. احکام ربوبیت
 ۲۸۱/۱۰ - شرعی ۱۸۶/۶ - عدم ۱۹۲/۱۰. حکم صلیمی ۲۲۵/۱۱. احکام
 کثرت ۳۵/۱۱، ۶۰/۳. حکم کلی الهی ۲۱۱/۳. احکام وجود ۱۴۸/۲۳. وحدت
 ۶۰/۲. وحدت و کثرت (۱۳/۱۵۳).

حکمت (= فلسفه) ۳/۵۲؛ (= مطلقاً) ۴/۱۲، ۱۱/۲۱، ۶۹/۱۲، ۷۰/۲۲، ۸۲/۶،
 ۹۱/۳، ۱۱۱/۳، ۱۱۱/۱۷، ۱۲۱/۲۲، ۱۳۲/۲۳، ۱۳۳/۲، ۱۶۲/۱، ۱۷۶/۲۱،
 ۲۰۴/۱۶، ۲۱۰/۲، ۲۳۱/۸، ۲۳۲/۲، ۲۶۲/۱۰، ۲۶۳/۱۱، ۲۷۰/۱۹؛ (= فصل کتاب)
 ۱۳۸/۱۸، ۱۳۹/۴، ۱۵۶/۱، ۱۶۵/۱۵، ۱۷۱/۵، ۲۳۴/۹. احادیث ۱۸۴/۹ - الهی
 ۸۲/۹، ۸۲/۷، ۸۴/۳. حکم انفسی ۲۳۹/۱۶. حکمت
 ۱۴۸/۲۱ - سلیمانی ۲۳۱/۱۶ - عملی و نظری ۲۴۹/۲۰ - قدوسی ۱۴۸/۲۲

حکمی ۱۱/۱۱۱، ۱۳/۱۱۱

حکیم (= اسم الهی) ۱۶۳/۲۰؛ (= فیلسوف) ۲۱/۱۶. حکماء ۱۱/۷،

۲۳/۶، ۲۳/۳، ۲۵/۳، ۱۱۶/۲۲، ۲۲۲/۲۴، ۲۵۵/۲۳، ۲۶۹/۶

حلول ۶۸/۳، ۱۸۵/۲

- حنث ۲۱/۱۰، ۳/۲۵۱
 حنیفیت ۲۲/۲۵۰
 حوادث ۲/۸، ۱۰/۵۷، ۲۱/۶۶، ۸/۶۷، ۲۰/۱۹۹
 حواس ۱۲/۱۳۱، ۲۲/۱۳۱، ۱۰/۲۲۶ - باطن ۲۱/۱۵۹ - خمس ۱۳/۱۶۳ -
 ظاهر ۲۱/۱۵۹، ۳/۵۹
 حی ۱۱/۲۰، ۱۸/۲۰، ۱/۲۱، ۳/۲۱، ۱۱/۲۱، ۲۱/۷۲، ۳/۸۷، ۱۰/۹۲،
 ۵/۲۱۶، ۶/۱۱۰
 حیات ۱۸/۱۰، ۶/۱۲، ۱۶/۳۹، ۱۲/۲۰، ۱۲/۲۱، ۲۱/۷۲، ۲/۱۰۵،
 ۱۲/۱۹۸، ۱۹/۲۱۲، ۱۱/۲۱۵، ۴/۲۱۶، ۲۰/۲۱۶، ۲۴/۲۲۳، ۱/۲۲۹،
 ۱۲/۲۶۹، ۱۶/۲۶۹ - حقیقی ۲۵/۲۲۶
 حیازت ۱۰/۱۴۱، ۱۹/۱۷۸
 حیثیت ۱۲/۲۶، ۱۲/۲۸، ۲۲/۲۹، ۹/۶۱، ۱۸/۷۲، ۸/۱۲۸، ۶/۱۲۳،
 ۱۱/۱۲۳، ۴/۱۵۵، ۲۴/۱۶۹، ۱۸/۱۸۳، ۳/۱۸۷، ۱۷/۲۱۵، ۳/۲۷۷
 حیرت ۲/۱۳، ۲۱/۲۶، ۱۵/۲۸، ۶/۲۷۸، ۳۱/۲۷۸، ۳۴/۲۷۸، ۱۶/۲۸۰،
 ۳۳/۲۸۰ - اولو الابصار . ۲۴/۲۸۰، ۹/۲۸۱ - نظار ۲۲/۲۸۰، ۱/۲۸۱
 حیز احاطه ۱۴/۱۳۶ . احیاز ۱۸/۶۹
 حیطه ۵/۷۰، ۱۱/۷۰، ۲۳/۷۰، ۱۹/۷۳، ۲۰/۱۶۱، ۲۱/۲۷۵
 حیوان ۴/۳۳، ۲۴/۸۶، ۸/۱۹۸، ۲۳/۲۱۶، ۸/۲۱۸، ۴/۲۲۹ . رک نبات
 و حیوان . حیوانات تامه خلقت ۸/۱۹۸
 حیوانی ۱۳/۵۵، ۲۵/۱۰۸، ۶/۱۳۹، ۳/۲۷۶
 حیوانیت ۶/۱۳۹، ۲۴/۲۲۳

خ

- خاکم ولایت خاصه محمدی ۱۷/۲۶۷
 خارج ۲۰/۱۵، ۲۰/۲۱، ۱۴/۲۲، ۳/۲۳، ۴/۲۴، ۲۲/۲۷، ۱۹/۶۹، ۱۱/۹۲،
 ۶/۱۰۲، ۱۹/۱۱۷، ۲۱/۱۲۸، ۲۶/۱۴۱، ۱۸/۱۵۶، ۲۲/۱۵۷، ۲/۱۶۳،
 ۱۵/۱۹۲، ۳/۱۹۷، ۵/۲۱۰، ۱۰/۲۱۱
 خارجی ۱۷/۲۳، ۱۸/۱۱۴، ۲۴/۱۱۸، ۱/۱۵۸ . رک وجود خارجی .
 خارق عادت (۱۷/۲۶۷) . رک خوارق عادات .
 خاص (در مقابل عام) ۹/۲۳، ۲۷/۲۳

- خاصه (= اهل خصوص) ۱۱/۱۳۵ . خواص (= اهل خصوص) ۱۲/۵۸
 ۱۹/۱۱۵، ۱۵/۷۹
 خاطر ۲۱/۳۹، ۲/۹۳، ۶/۱۶۰، ۲۱/۲۰۸، ۲۶/۲۲۸، ۲۵/۲۴۱ . ذك خواطر .
 خالق ۱۶/۱۱، ۲۴/۴۰، ۱۷/۱۸۳، ۲۰/۲۲۰، ۳/۲۶۰
 خالقی ۲۵/۲۲۶
 خالقیت ۲/۲۶۰
 خبر صحیح ۱۷/۵۶، ۱۲/۹۹ . اخبار ۷/۷۱، ۱۱/۷۷، ۲۰/۱۲۹، ۱۵/۱۵۹
 ۱۴/۱۸۲، ۴/۲۶۷، ۹/۲۸۰ - صحیح ۲۴/۵۶
 ختم ولایت ۱۰/۲۱۵
 ختمی ۲۳/۲۶۷
 خرق ۲۰/۱۶۰ . خرق والنیام ۱۸/۳۰، ۱۰/۳۱، ۸/۵۸
 خرقه تصوف ۷/۵۳
 خزاین الهی ۱۸/۲۲۴، ۲/۹۹
 خصوص (= خواص) ۱۲/۸، ۱۵/۱۸، ۸/۱۹، ۱۱/۵۸، ۳/۷۸، ۱۰/۱۳۵
 ۶/۲۰۷؛ (= خاصیت) ۱۳/۲۵، ۱۴/۴۶
 خصوصیت ۹/۴۶، ۲۰/۶۱، ۲۰/۷۰، ۱۸/۷۲، ۱۴/۸۳، ۱۵/۸۶، ۹/۲۱۱
 خصوصیات اصلی ۹/۴۶ - ذات ۲۳/۷۲
 خط فاصل ۳/۱۰۶
 خفاء ۱۰/۲۱، ۱۲/۱۰۷، ۵/۲۵۴
 خفت ۱۳/۵۸، ۷/۲۳۹
 خلاء متوهم ۱۰/۸۵
 خلافت ۶/۱۰، ۸/۶۳، ۴/۸۲، ۸/۹۹، ۱۸/۱۰۳، ۳/۱۰۴، ۵/۱۰۴
 ۲۱/۱۰۹، ۱۲/۱۵۳، ۱۹/۲۳۲، ۱۱/۲۳۷، ۸/۲۳۷، ۷/۲۳۸، ۱۴/۲۳۸، ۱۵/۲۳۹
 ۳/۲۶۲، ۱/۲۶۵، ۷/۲۷۰ . ذك مرتبة خلافت . خلافت الهی ۱۶/۹۷، ۴/۲۳۱ -
 عامه ۲۰/۲۳۸ - عظمی ۴/۱۰۴، ۸/۱۰۴
 خالق (= ایجاد و عالم) ۹/۳، ۲۰/۸، ۱۷/۱۱، ۱۸/۲۵، ۱۳/۲۷، ۱۵/۳۸
 ۱۳/۴۹، ۲۳/۶۷، ۹/۸۲، ۲۳/۸۷، ۱۶/۸۸، ۱۱/۹۷، ۲۳/۹۷، ۱۰/۱۰۳
 ۱۰/۱۲۲، ۲/۱۳۰، ۱۶/۱۳۰، ۱۱/۱۲۹، ۵/۱۱۶، ۱۹/۱۰۶، ۳/۱۰۶، ۱۶/۱۰۳
 ۲۴/۱۲۲، ۲/۱۲۳، ۲۱/۱۴۵، ۲۶/۱۵۲، ۱۵/۱۷۲، ۲۵/۱۷۸، ۱/۱۷۹
 ۱۲/۲۰۵، ۵/۲۱۲، ۱۶/۲۳۷، ۱۴/۲۶۰؛ (= مردم) ۱۱/۱۳۶، ۲۵/۱۳۹
 ۹/۱۶۰، ۱/۱۷۲، ۱۴/۱۷۲، ۲/۱۸۸، ۸/۱۹۱، ۲۱/۲۱۳، ۹/۲۱۴، ۲۵/۲۳۲

- ۲۶/۲۲۶، ۹/۲۶۷، ۱۳/۲۷۲. خلق انسان ۱۰۸/۶. - جدید ۵/۲۲۱، ۱۰/۲۲۴، ۲۶/۲۲۶
خلق رذ اخلاق .
خلقى ۴/۳۹، ۷/۶۱، ۸/۲۱۱
خلقیت ۲/۱۰۲، ۸/۱۲۷، ۱۴/۱۵۳، ۵/۱۵۰
خلوت ۱۵/۲۴۸، ۳/۱۷۵، ۲۳/۱۵۶
خليفة ۳/۲۳۷، ۲۲/۲۲۲، ۱۶/۱۰۳، ۳/۱۰۳، ۲۲/۹۱، ۱۸/۸۹، ۱۲/۳
۲۳/۲۳۷، ۹/۲۳۷، ۲۰/۲۳۷، ۸/۲۶۴. خلفاء ۱۲/۳، ۱۰/۶۴، ۱۰/۱۰۴، ۱/۱۰۴، ۲۳/۲۲۲،
۲۰/۲۳۷، ۸/۲۶۲، ۸/۲۶۵. خلیفة الله ۲۴/۹۷، ۲۳/۲۷۵. - حق ۱۱/۶۳،
۸/۲۰۸، ۲۱/۸۹
خوارق عادات ۲۱/۲۱۹، ۲/۲۲۲، ۲۳/۲۲۲، ۲۳/۲۳۸
خواطر ۸/۶، ۱۰/۲۰۴. - نفسانی ۱۲/۱۵۹، ۴/۱۶۰
خیال ۱/۲۷، ۱۳/۳۲، ۱۴/۵۶، ۳/۱۳۸، ۱۰/۱۵۸، ۲۰/۱۵۹، ۲۵/۱۶۰،
۲۲/۱۶۱، ۲۳/۱۶۲، ۲۲/۱۷۹، ۲۶/۱۸۰، ۴/۱۸۱، ۲۵/۱۸۱، ۵/۲۲۷. رذ
حضرت خیال، عالم. - خیالات ۱۲/۵۶. خیال انسانی ۱۲/۱۵۷. - عالم ۱۴/۱۵۷.
- غیر مطابق (۲۰/۵، ۳/۱۵۸). - محض ۴/۶۷. - مجرد ۴/۱۶۰. - مطابق (۱۹/۵)،
۲۱/۱۵۷). - مطلق ۲/۳۳، ۱۶/۱۵۶، ۱۴/۱۵۷. - مقید ۱۰/۱۵۶. - مقید به حیوان
۴/۳۳. - متصل ۶/۵۲، ۹/۵۶. - منفصل ۲/۳۲، ۷/۵۲، ۹/۵۶
خیالی ۱۶/۹۶، ۶/۱۶۰، ۱/۲۵۶. رذ صورت و صور خیالی .
خیر محض ۲۲/۲۱. - خیرات ۳/۱۶۱، ۶/۱۹۱، ۱۴/۲۶۳.

- داخل ۲۱/۲۳
دار اخروی ۶/۹۷. - وجود ۱۴/۹۹
دایره ۲۰/۳۶. - الجمعیة ۲/۳۷. - وجودی ۲۲/۲۰۰
دالم ۷/۲۲۴، ۱۳/۲۰۵، ۷/۱۷۱، ۱۶/۱۰۰
درجه ۱/۲۴۳. درجات ۲۶/۲۳، ۳/۶۵، ۳/۶۶، ۱۷/۱۰۴، ۱۶/۱۴۱
۱۵/۱۲۳، ۱۰/۱۲۸، ۲۶/۱۵۳، ۲/۱۸۷، ۱۳/۱۸۸، ۵/۱۹۱، ۱۶/۲۰۳
۲۴/۲۳۸. - ظهور ۷/۲۳۲. درجه علیا ۸/۱۷۱
دعاء ۱۴/۱۳۱، ۱۴/۱۲۳، ۲۵/۱۲۴، ۲۲/۲۰۹، ۱/۲۴۷، ۱۹/۲۳۷
۶/۲۷۲، ۱۲/۲۵۸، ۱۸/۲۵۵

- دعوت ۱۰/۲۷۶، ۷/۲۷۲، ۱۴/۲۵۸، ۹/۲۰۶، ۱۱/۱۸۷، ۱۰/۱۸۰، ۱۹/۱۳۸
 دفعتاً ۱۱/۲۲۵، ۸/۱۵۴، ۲۱/۹۲، ۱۹/۶۳، ۱۶/۲۸
 دقائق ۹/۶۰ - بطنی و ظهري ۱۶/۲۲۵، ۲۶/۹۹
 دل ۴/۱۰۵، ۱۰/۹۶، ۱۱/۹۲، ۲/۸۹، ۱۲/۷۷، ۱/۷۷، ۴/۶۹، ۷/۶۶
 ۱۵/۱۲۱، ۱۹/۱۲۲، ۵/۱۶۰، ۷/۱۷۲، ۲/۱۹۳، ۲۰/۱۹۳، ۲/۱۹۹، ۲۳/۲۱۹
 دل انسان کامل ۱۴/۹۲، ۲۱/۸۹، ۱۱/۸۲
 دلالت ۲۱/۹۳، ۲۱/۱۲۹، ۱۵/۱۵۹، ۶/۱۹۶، ۱/۲۵۵ - لفظی ۱۳/۱۳۵
 دليل ۷/۱۳۲، ۲۱/۲۴، ۲۱/۶۲، ۲۳/۷۰، ۱۱/۷۲، ۲۱/۱۲۹، ۱۴/۱۳۱، ۷/۱۳۲
 ۱۵/۱۵۹، ۵/۱۶۵، ۹/۱۸۵، ۲۰/۱۸۸، دلایل ۱۰/۷۰ - ادله ۲/۲۸۱، دليل عظمی
 ۹/۱۳۲، دلایل نظری ۲۱/۱۳۲
 دماغ ۳/۱۶۳، ۶/۱۶۱، ۱۷/۱۵۷
 دماغی ۱/۱۶۱، ۵/۵۲
 دنیا ۹/۹۹، ۲/۹۹، ۵/۹۷، ۲۷/۹۶، ۲۴/۸۴، ۵/۵۳، ۱۴/۴۹، ۱۰/۳
 ۲۲/۲۲۴، ۱۶/۱۵۰، ۲۳/۱۴۰، ۱۵/۱۴۰، ۲۳/۱۰۸، ۱۸/۹۹، ۱۴/۹۹
 ۱۷/۲۸۰، ۱۱/۲۷۷، ۱۵/۲۷۲، ۱۳/۲۵۱
 دنیوی ۱/۹۷، ۷/۹۹، ۹/۱۲۱، ۷/۱۶۱ - دل نشأت دنیوی.
 دوام ۷/۲۲۱، ۱۹/۱۳۰، ۲۴/۱۲۳، ۱۱/۱۱۸، ۲۳/۹۹، ۲/۸۵، ۲۰/۷۴
 ۲۵/۲۴۲
 دور ۱۷/۲۰۱، ۷/۲۲۸، ۱۶/۲۰۱ - ادوار ۱۷/۲۰۱
 دوری ۱/۵۷
 دولی ۲/۱۸۲
 دهر ۲۲/۶۳
 دین ۱۳/۶، ۱۵/۶، ۱۸/۲۹، ۶/۱۷۱، ۱۰/۱۷۱، ۳/۱۷۲، ۱۳/۱۷۳
 ۱۶/۱۷۳، ۹/۱۷۳، ۳/۲۳۸، ۲۰/۲۴۱ - مأمور به ۱۵/۶، ۱۱/۱۷۳ - مسیح
 ۲۱/۱۷۴ - معتبر ۱۵/۶، ۱۶/۱۷۳، ۶/۱۷۵
 دینی ۱۶/۱۳۲، ۱۰/۱۱۲

ذ

- ذات (= حق) ۳/۲۷، ۶/۲۶، ۲۷/۲۳، ۹/۲۰، ۶/۲۰، ۱۰/۱۷، ۶/۶
 ۱۸/۳۴، ۱۱/۳۴، ۱۴/۲۸، ۱۱/۲۸، ۳/۲۸، ۲۴/۲۷، ۱۸/۲۷، ۱۴/۲۷، ۱۰/۲۷

- ، ۱۹/۴۷، ۲۵/۲۵، ۱۳/۴۲، ۲۶/۴۱، ۱۷/۲۱، ۱۴/۲۰، ۲۱/۳۹، ۳/۳۸، ۱۸/۳۵، ۴/۳۵
 ، ۱۶/۸۴ ، ۲۱/۸۰ ، ۲۵/۷۸ ، ۴/۷۴ ، ۲۳/۷۲ ، ۱۱/۷۰ ، ۵/۶۸ ، ۱۲/۶۱ ، ۷/۶۰
 ، ۶/۱۰۳ ، ۱۲/۹۶ ، ۱۶/۹۵ ، ۱۰/۹۰ ، ۱۸/۸۸ ، ۳/۸۸ ، ۵/۸۵ ، ۱/۸۵ ، ۲۵/۸۴
 ، ۲۰/۱۳۱ ، ۹/۱۲۸ ، ۱۰/۱۱۶ ، ۱۲/۱۱۵ ، ۲۵/۱۱۴ ، ۱۲/۱۱۴ ، ۲/۱۱۴
 ، ۷/۱۴۵ ، ۱۶/۱۴۳ ، ۱۳/۱۴۰ ، ۲۶/۱۳۹ ، ۱۰/۱۳۸ ، ۱۴/۱۳۷ ، ۲۳/۱۳۲
 ، ۷/۱۸۱ ، ۴/۱۷۰ ، ۱۳/۱۶۹ ، ۱۸/۱۶۶ ، ۲۴/۱۵۳ ، ۱۳/۱۴۹ ، ۱/۱۴۹ ، ۵/۱۴۸
 ، ۷/۲۰۱ ، ۴/۱۹۶ ، ۱/۱۹۶ ، ۴/۱۹۵ ، ۲۰/۱۸۵ ، ۲۳/۱۸۴ ، ۱۲/۱۸۳ ، ۶/۱۸۳
 ، ۱۷/۲۰۲ ، ۷/۲۰۴ ، ۲۴/۲۱۳ ، ۵/۲۱۴ ، ۵/۲۲۴ ، ۵/۲۶۰ ، ۱۳/۲۷۵ ، ۱۳/۲۷۵ . رك احدیت
 ذات، اسماء - حضرت، ظهور، عین - ، غیب - ، وحدت - ذات (مطلقاً) ، ۲/۲۱، ۱۶/۲۰
 ، ۱۰/۸۹ ، ۲۵/۸۵ ، ۱۹/۷۸ ، ۲۰/۷۷ ، ۱/۷۰ ، ۱۱/۲۷ ، ۴/۲۵ ، ۲۴/۲۴ ، ۶/۲۱
 ، ۲۵/۱۵۰ ، ۱/۱۵۰ ، ۲۲/۱۴۴ ، ۲۲/۱۳۱ ، ۱۳/۱۲۸ ، ۲۳/۱۲۳ ، ۱۳/۱۱۵ ، ۵/۱۱۰
 ، ۷/۲۶۱ ، ۲۲/۲۲۵ ، ۷/۲۱۳ ، ۱۵/۱۹۲ ، ۱۷/۱۸۴ ، ۷/۱۷۶ ، ۲/۱۶۷ ، ۲۳/۱۶۶
 ، ۱۳/۸۴ ، ۴/۷۱ ، ۹/۵۲ ، ۶/۴۸ ، ۱۵/۲۷ ، ۳/۳ ، ذوات ذاته . ذوات ۲۴/۲۷۸
 ، ۸/۱۸۹ ، ۷/۱۲۶ . ذات وصفه وفضل، (۱۹-۱۸/۹۵) ، ۹/۲۱۱ . - وصفات وافعال
 ، ۱۹/۷۷ ، ۱۷/۹۵ ، (۶/۱۲۸) ، ۱۲/۱۹۳ ، (۵-۲/۲۱۲) ، ۱۱/۲۳۴ . ذوات وصفات
 وافعال ۱۹/۷۷ ، ۱۶/۹۵ . ذات احدی ۲۱/۶۹ ، ۲۱/۱۱۴ ، ۴/۲۷۴ . - ازلی ۱۷/۱۱۵ ،
 ۱/۱۱۶ . - اقدس ۳/۴۰ . - الوهیت ۲۴/۱۱۳ ، ۱۲/۱۱۴ . - الهی ۱۲/۱۷ ، ۴/۳۶ ،
 ۱۱/۴۲ ، ۱۲/۱۳۱ ، ۱۷/۱۱۴ ، ۲/۱۱۰ ، حق ۱۴/۱۶۸ ، ۷/۱۴۸ ، ۳/۱۳۵ ، ۸/۱۲۵ ، ۱۱/۴۲
 ، ۱۳/۱۳۶ ، ۱۶/۱۶۵ ، ۸/۱۷۷ ، ۶/۱۶۵ ، ۱۴/۱۷۹ ، ۱۶/۱۹۳ . - قدیم ۲۱/۹۵ ، ۲۱/۱۱۵ . -
 متعالیه ۲۲/۲۷ ، ۲۱/۱۸۱ ، ۲۱/۱۸۴ ، ۱/۱۸۴ . - مطلق ۲۱/۲۷ ، ۲۱/۳۶ ، ۴/۶۱ ، ۴/۷۷ ، ۲۰/۱۳۵ ،
 الذات من حيث هي ۲۴/۱۱۳ . ذات واحد ۱۳/۳۵ ، ۱۸/۹۵ . - وجود ۲۲/۲۰
 ذاتی (= متعلق به ذات مطلق) ۶/۴ ، ۱/۵ ، ۱۶/۱۷ ، ۸/۲۷ ، ۱۷/۲۷ ، ۱۲/۲۲ ،
 ۱/۴۵ ، ۸/۴۵ ، ۱۶/۴۵ ، ۱۳/۴۶ ، ۱۳/۴۶ ، ۲۰/۷۴ ، ۵/۸۵ ، ۲۴/۸۹ ، ۲۴/۱۱۳ ،
 ۲/۱۱۴ ، ۲/۱۱۴ ، ۱۲/۱۱۶ ، ۱۸/۱۳۲ ، ۳/۱۳۸ ، ۳/۱۶۷ ، ۱۱/۱۶۷ ، ۱۳/۱۸۵ ، ۳/۱۹۱ ، ۳/۱۹۴ ،
 ۶/۲۰۱ ، ۹/۲۰۳ ، ۹/۲۱۱ ، ۱۵/۲۱۱ ، ۸/۲۵۲ ؛ (= نظری) ۱۶/۲۷ ، ۱۳/۴۵ ، ۹/۲۶ ،
 ۳/۴۸ ، ۱/۵۵ ، ۷/۹۳ ، ۲۱/۹۹ ، ۱۰/۱۱۷ ، ۲۳/۱۱۸ ، ۱۳/۱۴۹ ، ۹/۱۵۰ ،
 ۲/۱۸۹ ، ۱۱/۱۹۶ ، ۵/۲۰۹ ، ۱۱/۲۱۵ ، ۱/۲۱۹ ، ۸/۲۲۵ ، ۶/۲۴۳ . رك احدیت
 ذاتی، استعداد - ، اسماء - ، عطاء - ، عاود - . ذاتیات حق ۱۲/۲۱۱ . ذاتی التحق
 ۱۷/۳۵ . - فیسی ۱۱/۶۰ ، ۲۳/۲۰۱ ، ۹/۲۰۳
 ذکر ۱/۱۱ ، ۲۵/۱۰ ، ۲۲/۹۷ ، ۲۴/۱۴۸ ، ۲۳/۱۵۶ ، ۵/۱۶۱ ، ۴/۱۷۵ ،
 ۸/۲۵۱ ، ۱۱/۲۴۶ ، ۱۲/۲۴۶

ذنب ۱۱/۲۳۵، ۱۲/۲۳۵، ۱۵/۲۳۵
 ذوالعقل ۲۴/۱۴۲ - العقل والعین ۱۸/۱۴۲ - السعین ۲۵/۱۴۲ . ذوی
 البائر والتمقیق ۱۴/۶۲
 ذوق - ۱۵/۲۳ - ۲۵/۶۴، ۱۳/۷۸، ۲۲/۱۳۵، ۲۰/۱۳۸، ۱۸/۱۶۳،
 ۱۷/۱۷۱، ۱۵/۱۸۴، ۲۷/۲۲۹، ۲۴/۲۵۱ - ووجدان ۳/۱۹، ۱/۸۷، ۵/۱۱۵
 ذهن ۲/۲۵ - اذمان ۱۲/۳۰، ۵/۴۳ . ذمناً وخارجاً ۱۵/۱۹۴، ۳/۱۹۷
 ذهنی ۲۰/۲۱، ۱/۲۵۶

ر

راحت ۴/۲۹، ۳/۱۷۱، ۶/۱۹۰
 راحم ۱۸/۲۷۵، ۲۴/۱۹۹
 راسخون فی العلم ۱۹/۱۳۴، ۸/۱۸۳، ۲۵/۱۹۰
 راهبون ۲۱/۱۷۲
 رائحة الوجود ۶/۴۸، ۱۶/۸۰، (۲/۱۴۲) . روايح ۱۴/۵۸
 رب ۱۲/۳، ۳/۸۷، ۱۱/۱۰۲، ۳/۱۰۳، ۵/۱۰۳، ۱۶/۱۰۷، ۲/۱۱۵،
 ۱۸/۱۷۰، ۸/۱۷۰، ۲۰/۱۸۴، ۸/۱۸۴، ۲۳/۱۸۴، ۱۵/۲۰۰، ۲۷/۲۰۸، ۲/۲۱۶، ۱۳/۲۷۷،
 رب الارباب . رب الارباب ۵/۱۳۳، ۱۵/۱۶۷، ۱۸/۱۶۷، ۱۳/۲۷۷ - مطلق ۱۸/۲۰۷
 ربانی ۴/۵۴، ۱۹/۱۳۳، ۲/۱۵۰، ۲/۱۹۹، ۱/۲۳۲، ۱۱/۲۵۷، ۱/۲۸۰
 ربوبی ۲/۸۷، ۴/۹۳، ۱/۹۴
 ربوبیت ۱۳/۳، ۱۱/۱۱، ۲۵/۴۰، ۱۷/۴۹، ۸/۶۳، ۱۱/۱۰۲، ۱۵/۱۰۳
 ۱۶/۱۰۴، ۱۷/۱۰۵، ۲۲/۱۰۵، ۲۰/۱۰۶، ۱/۱۰۸، ۲۱/۱۰۹، ۱۴/۱۶۷،
 ۱۸/۱۶۷، ۴/۱۷۴، ۱۲/۱۸۱، ۲۰/۱۸۱، ۶/۱۸۴، ۷/۱۸۴، ۱۵/۲۰۴، ۶/۲۳۲،
 ۲/۲۵۸، ۲۰/۲۷۷، ۴/۲۷۸، ۱۰/۲۸۱ - خاصه ۸/۱۶۸ - عرضی ۵/۲۰۹
 رتبة ۶/۳۸، ۶/۱۲۷، ۴/۱۶۷، ۶/۱۷۴، ۱۴/۱۸۶، ۱۱/۱۸۶، ۱۸/۲۸۰ . رتبة التحقیق ۱۴/۱۵۴
 - التوحید المنبئة دلی المحبة ۹/۱۵۳ - حجابیت ۱۱/۱۷۸ - خلافت و کمال ۱۴/۱۵۴
 - المحبة المترتبة علی الجذبة ۶/۱۵۳ - المحبة المترتبة علی السلوك ۶/۱۵۳ - مظهر
 ۱۱/۱۷۸ - معرفت ۱۰/۱۵۳
 ربیبی ۱۱/۱۹۶
 رجوع ۸/۵۷، ۱۷/۹۰، ۱۱/۱۸۸، ۲۱/۲۰۷
 رحمان ۹/۳، ۳/۵، ۹/۷۴، ۲۴/۸۸، ۲/۹۴، ۵/۹۴، ۲/۱۰۸، ۱۴/۱۱۵

- ۱۶/۲۷۵، ۴/۲۱۸، ۱۵/۱۸۵، ۱۷/۱۵۵، ۱۴/۱۳۹
 رحمانی ۲۴/۳۱، ۱۶/۸۹، ۲۴/۸۹، ۱۸/۱۳۲، ۱۹/۱۳۳، ۱۶/۱۵۵، ۱۶/۱۵۵ - رك
 نفس رحمانی .
 رحمانیت ۱۹/۲۷۵
 رحمت ۷/۷، ۷/۷، ۲۲/۷، ۱۴/۱۰، ۱۹/۱۰، ۱۰/۷۴، ۹/۸۷، ۱۲/۹۹، ۲۴/۱۱۵، ۱۷/۱۵۵، ۱۸/۱۸۵، ۱/۱۸۹، ۴/۱۸۹، ۱۳/۱۸۹، ۵/۱۹۰، ۱۱/۱۹۰، ۴/۱۹۹، ۱۱/۱۹۱، ۱۰/۲۰۰، ۲۱/۱۹۹، ۱۴/۱۹۹، ۵/۱۹۲، ۲۵/۱۹۱، ۱۹/۱۹۱، ۱۱/۱۹۱، ۱۹/۲۴۲، ۱۶/۲۴۱، ۲۵/۲۳۵، ۸/۲۳۲، ۲۲/۲۰۹، ۲/۲۰۲، ۲۶/۲۰۰، ۱۰/۲۲۹، ۱۱/۲۵۱، ۱۳/۲۵۴، ۴/۲۷۰، ۵/۲۷۰، ۱۰/۲۷۲، امتثالی ۱۰/۱۹۹، ۴/۱۹۲، - ایجادی ۱۳/۲۲۶، - ذاتی ۱۱/۱۹۱، - ذاتی مطلق امتثالی ۳/۱۹۹، - ربوبیت ۱۱/۱۱، ۲/۲۵۸، - رحمانی و رحیمی ۲۴/۸۹، ۱۰/۱۸۸، - رحیمی ۶/۱۸۹، - عامه ۱۴/۷۴، - وجوبی ۱/۱۹۲
 رحیم ۱۳/۷۴، ۲۳/۱۱۴
 رحیمی رك رحمت رحمانی و رحیمی .
 رخصت ۱۹/۲۵۰
 رزاق ۱۶/۲۷۵، ۲۴/۴۰، مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی
 رسالت ۷/۱۲، ۲۵/۱۷۳، ۱۰/۲۱۳، ۱۴/۲۳۲، ۲۳/۲۳۲، ۵/۲۳۲، ۲۰/۲۳۵، ۱۲/۲۶۴، ۱/۲۶۵، ۵/۲۷۰
 رسم ۲۴/۶۷، ۸/۷۸، ۱۳/۸۰، ۱۶/۸۰، ۲۳/۸۰، ۱۷/۸۲، رك اسم و رسم .
 رسوم ۲۳/۷۷، ۱۴/۷۸، ۲۰/۷۸، ۶/۷۹، ۱۶/۷۹، ۱۴/۸۰، ۹/۱۳۶، ۳/۲۶۷
 رسمی ۱۴/۷۶، ۶/۷۸
 رسول ۲۳/۸، ۹/۱۲۶، ۱۰/۲۱۳، ۲۵/۲۱۳، ۱۶/۲۱۴، ۱۸/۲۱۶، ۱۸/۲۳۲، ۲۳/۲۳۲، ۸/۲۶۴، ۱۲/۲۶۴، ۱۱/۲۶۶، ۲۷/۲۷۹، رسل ۱۵/۶، ۱۱۲/۱۲۹، ۱۴/۱۳۲، ۲۲/۱۳۲، ۳/۱۳۳، ۱۲/۱۷۴، ۱۹/۱۸۰، ۱۲/۲۱۳، ۲۱/۲۳۵، ۱۴/۲۶۷، ۴/۲۶۸، رك انبیاء و رسل، ارسال رسل .
 رضا ۱۱/۱۰، ۱۱/۱۲۲، ۱۱/۱۸۹، ۲۳/۲۴۱، ۲/۲۴۲، ۱۱/۲۴۷، ۲۶/۲۴۷، ۱۱/۲۵۲
 رطوبت ۱۲/۱۱۷
 رعایت ۱۹/۸۹
 رعده ۹/۵۸، ۱۵/۵۰
 رعیت ۲۴/۱۲۱، رعایا ۱۸/۸۹، ۱۷/۱۰۳، ۲۴/۱۲۱

رقایق ۹۳/۶، ۱۱۰/۳ - اسماء الهی ۱۶۱/۱۹

رقی ۱۱۱/۱۱

روح ۳/۴، ۲/۹، ۱۵/۲۷، ۱۴/۵۲، ۱۰/۵۶، ۱۲/۸۵، ۱۰/۹۱، ۲۰/۹۵، ۴/۹۶، ۹/۱۰۰، ۲/۱۰۲، ۱۱/۱۰۲، ۸/۱۰۳، ۷/۱۱۵، ۲۵/۱۱۷، ۲/۱۲۴، ۷/۱۳۳، ۲۵/۱۳۸، ۱۹/۱۴۱، ۱۶/۱۴۷، ۱۳/۱۵۱، ۳/۱۵۷، ۱۵/۱۵۸، ۵/۱۶۰، ۲۱/۱۶۲، ۱۱/۲۱۵، ۱۴/۲۱۶، ۱/۲۱۷، ۱۹/۲۷۰، ۶/۲۸۱ - ارواح ۶/۹، ۱۷/۹، ۷/۳۱، ۶/۵۰، ۸/۵۲، ۴/۵۴، ۱۰/۵۶، ۲۲/۵۶، ۲/۶۴، ۳/۶۸، ۲۲/۱۳۸، ۴/۱۴۸، ۵/۱۵۵، ۱۶/۱۵۹، ۲۶/۱۶۱، ۱۳/۱۷۱، ۱۷/۱۸۸، ۱۵/۲۰۰، ۳/۲۱۶، ۱۷/۲۱۶، ۳/۲۱۷، ۵/۲۲۲، ۱۷/۲۴۰، ۹/۲۴۴، ۱۵/۲۶۱، ۲۰/۲۴۳ - مثلاً و حساً ۱۳/۸۴، ۱۸/۴۹ - الهی ۱۳/۲۱۶، ارواح انبیاء ۱۳/۲۵۹، ۱۳/۲۶۷، ۱۰/۵۵ - انسانی ۵/۱۵۹، ۲۲/۲۴۳، ارواح انسانی ۱۱/۱۰۰، روح انسانی الهی ۵/۲۶۱، ارواح جزئی ۶/۲۶۹، روح حیوانی ۲۳/۲۴۳، ارواح رسل ۲۲/۲۶۷، روح رسول الله ۱۵/۲۶۷، ارواح سماوی ۱۲/۲۶۹، روح عالم ۶/۸۶، ۴/۸۹، ارواح عالیه ۱۴/۲۴۳، - عالیة کلیه ۲۴/۲۴۲ - عالیة مهیمة ۶/۱۴۷، - علوی ۱۷/۱۹۹، - علیه ۶/۱۳۴، روح فلک قمر ۷/۲۱۷، - قدس ۳/۵۰، ۱۶/۵۲، ۹/۱۱۱، ارواح متجسد ۱۳/۱۶۳، روح متمثل ۱۹/۲۱۶، - مجرد ۱۴/۲۶۱، ارواح مجرد ۲۳/۵۶، ۸/۱۳۹، ۲۲/۱۶۰، روح مجرد از خیال ۹/۱۵۸، - محمدي ۲۵/۲۷۵، - مدبر (۴/۸۹، ۵/۳)، ۱۱/۱۷۱، ۱۸/۲۱۲، - مفارق ۱۳/۵۵، ۲۵/۲۴۳ - ارواح ملکی (۱۵/۳۲)، ۶/۷۱، روح موسوی ۵/۲۶۹، ارواح ناری ۱۷/۹، ۴۳/۵۰، ۴/۲۲۹، - نوزی و ملکی ۱۵/۳۲

روحانی ۱۹/۵۲، ۸/۵۵، ۱/۱۰۰، ۱۷/۱۰۳، ۱۳/۱۱۱، ۱۶/۱۱۶، ۷/۱۳۴، ۱/۱۴۵، ۱۲/۱۵۹، ۱۳/۱۷۱، ۱/۲۳۲، ۱۳/۲۶۱، ۴/۲۶۶، روح عالم روحانی، قوای - روحانی و جسمانی ۴/۹۵، ۱۲/۱۰۲، (۷/۱۰۳، ۱۷/۱۰۳-۱۸)، ۱۸/۲۵۱، روح قوای روحانی و جسمانی - روحانیات ۲۵/۶۹، ۶/۱۱۲، ۶/۱۱۳، روحانیان ۶/۵۰، روحانیت ۱۷/۹۳، ۱/۱۰۲، ۱۱/۱۱۱، ۹/۱۱۲، ۶/۱۱۳، ۲۱/۱۳۸، ۱۹/۱۳۹، ۶/۱۷۷، ۴/۲۵۹، ۱۵/۲۶۵، ۱۹/۲۶۹

روحیت ۲/۱۷۲، ۱۲/۱۰۰

روح ۸/۱۱۱

رقی یا ۲۲/۵، ۸/۱۵۶، ۱۴/۱۶۱، ۸/۱۶۲، ۱۱/۱۶۲، ۲۵/۱۶۲

رویت ۱۲/۳۸، ۲۱/۴۰، ۲۶/۴۱، ۱۹/۵۴، ۱۱/۶۹، ۶/۸۵، ۱۴/۸۵

۱۷/۲۷۳، ۱۶/۲۲۶، ۱۶/۱۷۷، ۱۱/۱۷۷، ۱۳/۱۶۳، ۲۴/۱۵۳
 ۸/۱۷۸
 رهبانیت ۲۱/۱۷۴
 ریاضت ۱۸/۱۸۷، ۲۰/۱۸۷، ۲۴/۲۴۶، ۱۷/۲۶۰، ریاضات ۵/۱۳۹،
 ۲۰/۲۵۰، ۱۵/۲۵۰

ز

زاهد رك زهاد .

زائد ۲۱/۲۳، ۴/۲۵، ۵/۶۸، ۶/۸۸، ۶/۱۰۲، ۶/۱۱۸، ۱۷۵/۲۳، ۱/۱۷۵، طی‌ذاته
 ۶/۸۵، ۱۰/۶۰، (۵/۳۶)، ۹/۲۱، ۲/۲۱
 زمان ۸/۲۱۳، ۶/۲۱۱، ۲۴/۱۲۳، ۲۴/۶۶، ۲۱/۶۳، ۲۳/۵۴، ۱۲/۹
 ۲۴/۱۷۹، ۲۷/۷۹، مکان ۱۵/۲۳۵، ۹/۲۳۲، ۱۴/۲۲۵، ۳/۲۲۳، ۱۹/۲۲۰،
 ۲۲/۲۲۰، ۲۱/۱۸۶
 زمانی ۱۳/۲۲۰
 زمین ۱۲/۱۰۹، ۲۰/۶۴، ۱۹/۲۵
 زندقه ۲۰/۱۴۲
 زهاد ۱۶/۱۲۱
 زوج ۹/۱۹۵، ۵/۱۶۷
 زوجیت ۵/۱۶۷

س

سابق ۸/۱۹۱، ۴/۱۸۹، ۲۵/۱۷۸، ۲۶/۱۲۳، ۳/۱۲۳، ۱۶/۱۲۲، ۴/۵۷
 سادات تحقیق ۲/۵۱
 ساری ۲۱/۱۵۱، ۱۲/۹۶، ۱۵/۴۵، ۱۵/۳۶، ۲۳/۳۵، ۱۸/۱۰، ۱۴/۹
 ۱/۲۲۴، ۱۷/۲۴۳، ۵/۲۳۰، ۳/۲۴۹، ۱/۲۷۰
 سالک ۴/۱۹۳، ۳/۱۸۵، ۲۴/۱۸۴، ۹/۱۱۶، ۷/۱۱۶، ۱۲/۱۱۵، ۸/۶۶
 سالکان ۳/۲۱۴، ۱۰/۱۸۴، ۱۷/۱۴۴
 سائرین ۸/۱۸۵
 سائل ۲۳/۱۲۰، ۲۳/۱۲۱، ۲۰/۱۲۰، ۱۱/۱۲۰، ۲۲/۴۰، ممثل ۲۳/۱۲۰

سبب رك اسباب .

سبق الفناء على البقاء ۷/۱۵۲

سبوح ۳/۱۲۶ ، ۵/۱۳۷ ، ۹/۱۳۸ ، ۱۶/۱۴۷

سبوحی ۴/۱۳۷ ، ۲/۱۳۹

سبوحیت ۱۲/۱۳۷

سر (= قلب) ۱۲/۱۱ ، ۱/۸۶ ، ۶/۸۶ ، ۴/۲۵۸ (مطلقاً) ، ۱۸/۱۰ ، ۳/۴۷ ، ۱۲/۶۲ ، ۷/۷۱ ، ۲۳/۷۴ ، ۱۸/۷۶ ، ۸/۸۴ ، ۱۴/۸۹ ، ۱۵/۹۷ ، ۱۸/۱۱۱ ، ۱۲/۱۱۴ ، ۱۴/۱۲۰ ، ۲۴/۱۲۳ ، ۲۱/۱۲۴ ، ۲۴/۱۲۸ ، ۷/۱۳۷ ، ۶/۱۴۱ ، ۲/۱۶۳ ، ۶/۱۶۵ ، ۸/۱۶۷ ، ۲۳/۱۶۹ ، ۱۴/۱۸۷ ، ۶/۱۹۱ ، ۱۰/۲۰۵ ، ۱/۲۲۷ ، ۱۵/۲۳۱ ، ۸/۲۴۱ ، ۲۳/۲۴۳ ، ۱۱/۲۴۶ ، ۱/۲۴۹ ، ۳/۲۵۷ ، ۳/۲۸۰ . اسرار ۲۱/۵۰ ، ۱۲/۷۶ ، ۷/۸۱ ، ۱۴/۸۲ ، ۲۵/۹۴ ، ۱۲/۱۰۰ ، ۹/۲۴۳ ، ۱۷/۲۵۲ ، ۲۶/۲۵۲ ، ۴/۲۸۱ ، ۱۰/۱۲۳ ، ۷/۱۶۵ ، ۱۸/۱۱۱ . سر توحید ۶/۶۹ ، ۲۳/۷۷ . اسرار ربوبیت ۵/۲۳۲ . سر سرفرد ۹/۲۱۱ . اسرار طریقت ۱/۱۸۱ . سرفرد ۱/۵۱ ، ۲۱/۱۱۹ ، ۱۳/۱۲۳ ، ۱۴/۱۲۳ ، ۲۵/۲۰۹ ، ۸/۲۱۱ ، ۱/۲۱۲ ، ۲۲/۲۱۲ ، ۴/۲۱۳

سرایت ۱۷/۶۱ ، (۱۴/۸۹) ، ۱۷/۱۷۲ ، ۳/۱۷۳

سرمندی ۷/۱۷۱ ، ۱۰/۱۷۵

سریان ۲/۶۸ ، ۶/۲۲۱ ، ۵/۱۴۸ ، ذاتی شرطی ۲۰/۷۴

سعادت ۸/۷ ، ۲۰/۱۷۴ ، ۹/۱۷۵ ، ۲۳/۱۸۵ ، ۸/۱۸۷ ، ۱۴/۱۸۸ ، ۲۵/۲۱۹

۲۲/۲۵۲ ، ۲۶/۲۴۱

سعت ۶/۶۱ ، ۱۱/۷۰ ، ۳/۷۳ ، ۴/۱۹۹ ، ۲۵/۲۰۰ ، ۲۶/۲۶۷ . و احاطه

۱۹/۲۰۳ . تامه ۶/۷۰ . رحمت ۲/۲۰۲ . علم ذاتی الهی ۶/۲۰۱ . قلب

۵/۲۰۲ . مرآت حقایق اکابر ۱۹/۲۵۲

سفل ۱/۲۲۴ . سفلاً ۱۲/۹۷ ، ۱۸/۲۴۳

سفلی رك عالم سفلی ، علوی و سفلی . سفلیات ۳/۵۸ ، ۹/۵۸ ، ۲/۱۶۸

سقوط اعتبارات ۳/۳۵

سکون ۱۳/۵۸

سلب ۵/۳۵ ، ۱۰/۱۲۷ ، ۳/۱۳۵ ، ۳/۱۵۵ . سلوب ۱/۱۴۹ . سلب نقایص

۱۳/۱۳۲

سلبی ۱۱/۲۳ ، ۱۹/۲۶ ، ۹/۳۵ ، ۷/۱۲۷ ، ۲۲/۱۴۸

سلسله موجودات ۳/۱۰۱ . وجود ۸/۶۱

- سلطنت ۵/۱۰۲ ، ۱۶/۱۰۹ ، ۴/۱۷۷ ، ۳/۲۱۷ ، ۱۵/۲۱۷ - و تصرف ۵/۲۱۸
 سلوك ۱۱/۱۴۸ ، ۶/۱۵۲ ، ۱۰/۱۵۲ ، ۶/۱۵۳ ، ۱۷/۱۸۶ ، ۱۶/۱۸۷ ،
 ۱۷/۱۸۷ ، ۲۲/۱۸۷ ، ۶/۲۴۷ ، ۱۲/۲۶۱ - حقیقی ۱۷/۱۸۷
 سلوكی ۱۹/۱۸۷
 سماء ۴/۵ ، ۲۲/۵۳ ، ۶/۹۷ ، ۲۶/۹۷ ، ۱/۹۸ ، ۲۴/۱۳۸ ، ۲/۱۴۰ ، ۲۳/۱۴۰ ،
 ۱۷/۱۹۹ ، ۲۱/۲۳۹ ، ۱۶/۲۶۰ ، ۸/۲۷۵ ، ۱۰/۲۷۷ - مساوات ۵/۲۱۷ ، ۴/۲۴۱
 - وارض ۹/۲۵ ، ۱۵/۹۰ - ۱/۹۱ ، ۱۵/۹۷ ، (۵/۹۸) ، ۲۴/۱۸۰ ، (۴/۱۸۵) ،
 (۹/۲۲۹) . سماء اولی الخ ۱۹/۲۴۰ - ۱/۲۴۱ . مساوات ارواح ۴/۱۴۸ . سماء رابعه
 ۱۹/۲۴۰ ، ۲/۲۶۱ . مساوات سبع ۳/۵۸ ، ۶/۶۴ ، ۵/۱۰۱ ، ۲۳/۱۰۱ ، ۲/۲۱۷
 سماع ۱۲/۱۶۳
 سماوی ۳/۲۶۹ ، ۵/۲۷۱ . سماویات ۷/۵۰ ، ۱/۵۶
 سنائی ۲۴/۲۶۰
 سمع ۱۶/۱۵۸ - وبصر ۱۱/۵ ، (۲۵/۶۷) ، ۱/۷۸ ، (۱۴/۸۸) ، ۱۲/۱۳۰ ،
 ۲/۱۳۱ ، (۶/۱۳۸) ، ۱۱/۱۴۴ ، (۱۹/۱۵۱) ، ۲۴/۱۵۱ ، ۵/۱۵۲ ، ۱۷/۱۵۲ ،
 ۲۵/۱۵۲ ، ۱/۱۵۳ ، ۱۰/۱۵۳ ، ۱۸/۱۵۳ - روح ۱۶/۱۵۸
 سمیع وبصیر ۱۸/۴۰ ، ۳/۸۷ ، ۱۱/۹۲ ، ۶/۱۱۰ ، ۱۶/۱۲۹ ، ۸/۱۳۰ ،
 ۱۴/۱۳۰
 سنت ۱۴/۵۰ ، ۲/۲۰۲ ، ۱۷/۲۳۳ ، ۳/۲۳۶
 سوء ادب ۲۱/۲۴۷
 سؤال ۲۲/۱۱۹ ، ۴/۱۲۱ ، ۱۰/۱۲۲ ، ۴/۱۲۳ ، ۲۰/۱۲۴ ، ۱۷/۱۵۸ ،
 ۴/۱۹۱ ، ۲۷/۲۲۹ - استعداد ۲۳/۱۱۹ ، ۹/۱۲۰ - امتثال (للامر الالهی) ۱۱/۴ ،
 ۱۹/۱۴۰ ، ۲۴/۱۲۰ ، (۴/۱۲۱) - بالاستعداد ۷/۱۱۹ - بالحال ۱۰/۴ ، (۴/۱۱۹) ،
 - بالطبع ۱۱/۴ ، ۵/۱۴۰ - بغير الطبع ۱۸/۱۲۰ - بالقول ۱۰/۴ ، ۴/۱۲۰ ،
 ۲۲/۱۲۰ - بلسان مقال ۸/۱۲۲ - بما يقتضيه الحكمة والمعرفة ۱۲/۴ ، ۲۲/۱۴۱
 سوره ۱۱/۳ ، ۲۲/۱۰۱ ، ۲۶/۱۰۱ ، ۱۷/۲۷۴
 سوی ۸/۴۶ ، ۵/۵۱ ، ۱۸/۶۶ ، ۲۳/۶۷ ، ۲۲/۷۲ ، ۷/۹۵ ، ۲۵/۱۲۸ ،
 ۲۶/۱۸۱ ، ۸/۲۲۵ ، ۴/۲۵۲ . رك ماسوی .
 سیارات ۴/۵۸
 سیر ۲۳/۲۲۹ ، ۱۸/۲۶۰ - محیی ۶/۱۵۲ - محبوی ۹/۱۵۲ - و سلوك
 روحانی ۱۲/۲۶۱

ش

- شارع ۲۲/۴، ۹/۱۲۹، ۸/۱۳۲
 شاکر متبرع ۱۰/۲۳۶ - مکلف ۹/۲۳۶
 شامل ۳/۵۳، ۱۵/۸۲، ۱/۹۲، ۵/۱۹۰، ۲/۲۱۴، ۱۴/۲۷۷
 شان ۶/۸، ۲۵/۴۱، ۱/۷۳، ۲۳/۷۳، ۲۴/۷۳، ۷/۷۴، ۲۴/۹۲، ۹/۱۸۳
 ۸/۲۰۴ - شؤون ۱۶/۳۴، ۸/۲۸، ۱۵/۷۲، ۲۴/۷۲، ۲/۷۴، ۷/۷۴، ۹/۷۴
 ۲۱/۷۴، ۲۳/۷۴، ۱۹/۸۶، ۳/۱۲۹، ۲۰/۱۸۴، ۱۹/۱۹۹، ۱۵/۲۶۲ - شؤونات
 ۵/۴۵ - شؤون و اعتبارات ۲۱/۳۱، ۵/۲۲ - الهی ۱۸/۷۳، ۱۷/۸۶، ۱۶/۹۲ -
 حق ۲۲/۱۰۰ - ذات ۲۱/۲۰۱ - ذاتی ۱۸/۷۵، ۹/۱۸۳، ۱۱/۲۱۱ - شؤونات
 ذاتی ۱/۴۵، ۱۶/۴۵ - شؤون غیبی ۷/۸۵ - شان کلی ۱۷/۸۵، ۱۴/۸۶، ۱۸/۹۲
 شان من الشؤون ۲۳/۷۲، ۴/۷۳، ۲/۷۴، ۱۷/۸۵، ۲/۱۲۹، ۱۹/۱۸۱، ۹/۱۸۳
 شاهد ۱۱/۱۵۷، ۱۰/۸۷، ۱۰/۷۲
 شیع ذک اشباح -
 شخص ۲۰/۳۲، ۱۸/۵۰، ۱۵/۵۳، ۱۸/۵۴، ۵/۸۳، ۴/۱۰۴، ۷/۱۰۴
 ۲۱/۱۳۵، ۱۵/۱۶۷، ۱۹/۱۶۷، ۳/۱۸۰، ۲۰/۲۳۵، ۸/۲۳۶ - اشخاص ۳/۱۶۲
 ۲۳/۱۷۹ - ذک انسواع و اجناس و اشخاص - شخص انسانی ۹/۳، ۱۳/۵۲، ۷/۹۶
 اشخاص انسانی و حیوانی ۲۵/۱۰۸ - موجود ۱۹/۱۱۴
 شخصی ۲۶/۷۳، ۱۸/۱۰۰، ۲۶/۱۶۰
 شرط ۲۲/۴، ۲۴/۲۰، ۱۲/۴۱، ۲۴/۴۵، ۳/۴۸، ۵/۵۲، ۱۵/۶۳، ۱۹/۶۹
 ۲۳/۱۱۸، ۲۰/۱۲۴، ۸/۱۳۲، ۱۲/۱۳۵، ۸/۱۵۷، ۱۰/۱۹۱، ۲۷/۲۰۱
 ۲۵/۲۷۰ - شرط ۱۹/۶۹، ۲۲/۷۰، ۱۴/۱۹۱، ۹/۲۳۸، ۹/۲۵۲ - شرط وجودی
 ۲۳/۶۹
 شرطی ۲۶/۶۹، ۲۰/۷۴، ۲۷/۱۳۳
 شرع (۸/۷)، ۱۸/۳۶، ۴/۵۲، ۲/۱۱۷، ۱۷/۱۷۲، (۸/۱۸۷)، ۲۶/۲۰۹
 ۱۶/۲۳۵، ۱۲/۲۳۳، ۲۱/۲۳۲
 شرعی ۱۱/۱۱۱، ۱۴/۱۱۱، ۱۵/۱۳۲، ۲۰/۱۳۵، ۱۳/۱۷۴، ۶/۱۸۶ - ذک
 عرف شرعی -
 شرف ۱۰/۹، ۱۹/۴۱، ۹/۱۰۷، ۱۵/۱۷۸، ۱۱/۱۸۵، ۶/۲۲۰، ۲/۲۴۲ -
 نفس ۲۱/۲۵۰
 شرك ۱۳/۲۶۲، ۱۳/۷۷ - خفی ۱۸/۷۸، ۱۴/۷۹، ۱۸/۷۹

شروق نور ۲۱/۶۷

شریعت ۱۱/۵۰، ۲/۵۱، ۲۵/۹۴، ۱۳/۱۱۳، ۳/۱۳۳، ۶/۱۳۳، ۱۱/۱۶۵، ۲۶/۲۱۳، ۲۵/۲۳۲، ۲/۲۵۳، ۱۶/۲۶۵، شرائع ۱۸/۴، ۲۱/۴، ۹/۱۲۹، ۱۶/۱۷۵، ۱۰/۱۶۵، ۱۳/۱۳۴، ۱۵/۱۳۳، ۱۵/۱۳۲، ۷/۱۳۲، ۱/۱۳۲

شریک ۱۳/۲۶۲، ۱۹/۱۶۶، ۱۹/۱۱

شعور ۹/۲۸۰، ۱/۲۷۰، ۱۶/۱۵۹، ۱۹/۱۱۹، ۲۶/۱۱۷، ۴/۳۱

شق (نمر) ۲۲/۲۳۹، ۷/۲۲۸

شکر ۱۱/۲۴۶، ۱/۲۳۵، ۷/۲۳۲، ۱۴/۲۳۲، ۴/۱۷۴، ۸/۱۱۳، ۳/۱۸، ۱۲/۲۴۶، نبرع ۱۰/۳، ۶/۲۳۵، ۹/۲۳۵، ۴/۲۳۶، تبرعی ۹/۲۳۶، تکلیف ۲/۱۰، ۶/۲۳۵، ۹/۲۳۶، ۴/۲۳۶، تکلیفی ۸/۲۳۶

شکل ۱۹/۲۰۴، ۱۳/۲۰۲، ۲۶/۱۴۳، ۱۸/۹۴، ۱۷/۷۱، ۲۶/۶۸، ۵/۸، اشکال ۱۲/۲۰۲، ۱۰/۱۲۸، ۶/۱۰۵، ۲۶/۶۸، ۱۲/۶۸، ۹/۶۷، ۴/۵۳، ۴/۸، ۷/۲۲۲، ۲۶/۲۰۲

شکور ۵/۲۳۶، ۱۰/۲۳۵، ۴/۲۳۵، ۹/۲۳۵، ۵/۲۳۶، شبرع ۵/۲۳۶، شکور مکلف ۵/۲۳۶، شکوی ۱۰/۱۶، ۱۵/۲۴۶، ۳۱/۲۳۶، رک حبس النفس عن الشکوی.

شمس ۲/۹۸، ۷/۹۷، ۲۵/۷۳، ۱۳/۴۹، ۱۲/۳۸، ۱۹/۲۴، ۱/۲۱، ۱۵/۲۰، ۳/۱۰۶، ۹/۲۵۹، ۹/۱۷۸، ۴/۱۷۸

شهادت ۲۳/۳۱، ۷/۳۳، ۸/۵۷، ۲۲/۶۶، ۱۲/۱۰۲، ۱۰/۱۴۵، ۲۴/۱۶۰، رک عالم شهادت، شهادت مطلق ۱۶/۱۸۱

شهادی ۲۱/۲۰۳

شهوت ۱/۲۶۰، شهرات ۸/۱۶۱، ۲۰/۲۵۵، ۱۵/۲۶۱، بیبی ۹/۲۰۶، شهوه ۱۷/۱۸، ۷/۲۳، ۲۱/۲۶، ۲۲/۲۸، ۲۶/۴۱، ۱۶/۴۹، ۱۹/۵۶، ۴/۶۵، ۲۵/۷۸، ۹/۹۶، ۷/۱۰۵، ۱۹/۱۲۳، ۱۷/۱۲۸، ۱۱/۱۳۱، ۱۴/۱۳۱

شهی ۲۱/۲۸۰، ۲۴/۲۸۱، نام ۲۳/۱۶۰، حق ۳/۱۴۲، خلق ۱۰/۱۴۲، ۱۲/۲۵۹، ۲۰/۲۰۸، ۱۰/۲۰۸، ۲۳/۲۰۱، ۷/۱۸۴، ۲۱/۱۶۰، ۲۱/۱۴۳

شهی ۹/۲۶۱

شیء اشباه ثبوتی ۱۵/۱۱۷، شیء کونی ۶/۳۰، ۱۷/۳۱، اشياء کونی ۴/۳۰، ۱۴/۳۰، ۳/۳۱، کونی لطیف ۹/۳۱، کونی مرکب ۱۱/۳۱، الشیء المراد تکوینیه ۷/۱۹۶، شیء معلوم معلوم ۲۳/۱۷۵، ۲۳/۱۷۶، رک معلوم معلوم عین، اقتیاء

وجودی ۱۶/۱۱۷

شیخ ۸/۱۵۹، کامل ۲۱/۱۸۷

- شیطانك فهرست اشخاص . شياطين ۲۲/۵۰ ، ۱۸/۷۰ ، ۱۲/۲۱۸ ، ۱۸/۲۳۸ ، ۱۵/۲۴۶ . - ناری ۱۰/۲۱۸
 شینیت ۱۴/۱۱۷ ، ۱۷/۱۱۷ - ثبوت ۹/۳۴ ، ۱۷/۱۱۷ . - ثبوتی ۱۴/۱۱۷ ، ۱۳/۱۹۶ . - وجود ۱۱/۳۳ ، ۳۰/۱۱۷ . - وجودی ۱۴/۱۱۷

ص

- صادر ۲۲/۱۱۴ ، ۲۵/۱۱۴ ، ۱۰/۱۶۷ ، ۲۱/۱۷۳ ، ۱۳/۱۷۵ ، ۱۳/۱۷۶ ، ۱۵/۱۹۴ ، ۲۳/۲۲۲ ، ۲۳/۲۴۸
 صادق ۱۲/۱۰ ، ۲/۱۵۷ ، ۱۳/۱۵۹ ، ۱۱/۱۶۲ ، ۵/۱۶۵ ، ۹/۲۲۲
 صانع ۱۲/۲۲۸ ، ۹/۲۲۶
 صبر ۱۶/۱۰ ، ۱۱/۲۲۶ ، ۲۱/۲۴۶ ، ۷/۲۴۷ ، ۲۰/۲۴۷ ، ۱۳/۲۴۹ ، ۱۱/۲۵۲
 صبوری ۲/۲۴۸
 صحو ۱۱/۲۷۹
 صدر ۲۰/۲۴۹
 صدق ۱۹/۵ ، ۱۲/۷۷ ، ۵/۱۵۷ ، ۷/۱۵۷ ، ۱۳/۱۶۰ ، ۱۵/۱۶۰ ، ۱۸/۱۶۰ ، ۲۱/۲۷۹ ، ۹/۲۴۲
 صدور ۱۴/۲۶ ، ۱۰/۷۹ ، ۷/۱۶۶ ، ۱۷/۱۹۱ ، ۱۷/۱۹۶
 صراط ۲/۱۸۵ . - مستقیم ۷/۷ ، ۴/۱۸۴ ، ۳/۱۸۵ ، ۱۰/۱۸۵ ، ۲۵/۱۸۵ . -
 مستقیم سلوکی ۱۹/۱۸۷ . - مستقیم وجودی ۱۹/۱۸۷
 صرف ۱۹/۲۰ ، ۱۷/۶۵ ، ۱۵/۷۹
 صغفه ۱۳/۱۱۵
 صغری ۱/۱۹۷
 صفائی ۷/۷۲ ، ۱۰/۱۴۰ ، ۱۳/۱۸۵
 صفت ۲۱/۳۰ ، ۷/۳۴ ، ۳/۳۸ ، ۲۲/۴۱ ، ۱۵/۵۲ ، ۱۹/۶۷ ، ۱۵/۷۰ ، ۵/۷۲ ، ۲۰/۷۷ ، ۲۶/۷۸ ، ۹/۸۷ ، ۱۲/۸۸ ، ۱۲/۹۰ ، ۱۰/۹۴ ، ۱۹/۹۵ ، ۱۵/۹۹ ، ۱۵/۱۰۰ ، ۶/۱۰۳ ، ۴/۱۱۱ ، ۲/۱۱۶ ، ۷/۱۳۷ ، ۱۱/۱۴۱ ، ۳/۱۴۷ ، ۷/۱۴۴ ، ۲۰/۱۵۰ ، ۱۸/۱۵۳ ، ۱۴/۱۵۸ ، ۱۱/۱۶۶ ، ۱۵/۱۶۶ ، ۱۵/۱۶۸ ، ۱۹/۱۶۸ ، ۶/۱۸۱ ، ۲۱/۱۸۱ ، ۱۸/۱۸۴ ، ۲۷/۱۹۱ ، ۱۳/۲۰۳ ، ۹/۲۱۱ ، ۳/۲۱۶ ، ۱۶/۲۲۴ ، ۶/۲۲۳ ، ۲۳/۲۲۳ ، ۸/۲۷۴ . - دك اسم و صفت . صفات ۱۰/۱۷ ، ۸/۲۷ ، ۱۳/۱۱۵

۲۴/۴۷، ۱۳/۶۱، ۶/۶۲، ۳/۶۴، ۱۹/۷۷، ۲۵/۷۸، ۱۶/۸۴، ۱۷/۸۸، ۱۹/۹۲، ۱۰/۹۷، ۱۷/۱۰۴، ۱۸/۱۰۸، ۱۳/۱۱۵، ۲۱/۱۱۵، ۱۰/۱۱۶، ۱۲/۱۲۱، ۱۳/۱۳۰، ۱۳/۱۳۳، ۳/۱۳۴، ۲۲/۱۳۴، ۴/۱۴۹، ۱۷/۱۵۰، ۲۵/۱۵۰، ۱۴/۱۶۰، ۲۲/۱۶۰، ۳/۱۶۸، ۱۹/۱۶۹، ۱۰/۲۰۴، ۱۷/۲۱۱، ۴/۲۱۴، ۶/۲۱۶، ۱۵/۲۱۶، ۲۲/۲۱۹، ۱/۲۵۶، ۴/۲۶۵، ۹/۲۶۷، ۲۲/۲۷۰. **رک اسماء و صفات، ذات و صفات**
واضال. صفات واضال ۳/۷۸، ۱۷/۲۵۲. **اضلا.** ۱۱/۸۵. **الله** ۱/۱۰۹. **الهی** ۲/۱۴۹، ۱۶/۹۲، ۱۰۳/۱۰۳، ۵/۱۷۰، ۲/۲۰۷، ۱۵/۲۰۷، ۱۳/۲۷۷، ۲۰/۲۷۷. **الهی ثبوتی** ۲/۱۴۹، ۸/۱۴۹. **تسویه** ۷/۱۲۹، ۲۲/۱۴۸، (۴/۱۵۵). **ثبوتی** ۲۳/۱۴۸، ۷/۱۴۹، ۱۵۵/۶. **جزئی** ۱۷/۱۱۶. **جلال** ۲۲/۱۱۵. **جلالی** ۴/۱۰۸، ۱۷/۱۰۸. **جمال** ۲۳/۱۱۵. **جمالی** ۴/۱۰۸، ۱۷/۱۰۸. **حق** ۲۰/۱۰۴، ۶/۱۰۵، (۲/۱۱۰)، ۲۵/۱۴۱، ۲۵/۱۴۵، (۷/۱۸۱). **حقانی** ۲۰/۹۶. **حیوانی** ۶/۱۳۹. **خلقی** ۷/۶۱. **صفت ذاتی** ۳/۴۸، ۵/۱۷۹. **صفات ذاتی** ۱۲/۱۱۷، ۱۱/۲۱۵. **ربانی** ۱۲/۱۵۰، ۱/۲۳۲. **ربوبی** (۲/۸۷)، ۶/۹۳. **صفت ربوبی شامل** ۱۶/۹۳. **صفات ربوبیت** ۱۸/۱۰۵. **سبعة الهی** ۱۵/۲۲۶. **صفت سبحی** ۴/۱۳۷. **صفات سلبی** (۲۲/۱۴۸)، ۳/۱۵۵. **عالم** ۸/۱۰۸. **عبدانی** ۱/۲۰۹. **صفت علمی** ۲۶/۸۴. **صفات غیر کمالی** ۱۳/۱۴۴. **فعلی** ۹/۱۰۸، ۱۹/۱۰۸. **صفت قلدوسی** ۴/۱۳۷. **صفات قلبی** ۱۱/۱۹۸، ۲۶/۲۴۶. **قهری** ۲۳/۱۶۷. **صفت کلی** ۹/۲۴۱. **صفات کمال** ۸/۱۰۵. **کمالی** ۹/۱۴۴، ۱۶/۲۵۸. **کونی** ۲۰/۹۶. **لازم** ۲۲/۶۷، ۲۲/۸۲، ۲۳/۱۲۸، ۹/۱۶۷. **مقابل** ۲۴/۲۳، ۵/۱۰۸، (۱۸/۱۰۸). **صفت مطلق** ۲۰/۷۷. **صفات مسکن** ۲۰/۲۲۱. **صفة من الصفات** ۶/۴۲، (۵/۱۱۰)، ۳/۱۱۴. **وجود** ۲۰/۱۱۷. **وجودی** ۲۶/۸۴، ۴/۲۱۶. **صفات وجودی** ۲/۱۰۵، ۴/۲۱۶

صمد ۳/۲۷۲

صنف ۲۳/۱۳۸. اصناف ۵/۳۹، ۱۴/۵۸، ۶/۲۷۴

صوت رک اصوات .

صورت (در مقابل ماده) ۱۸/۶۴، ۸/۶۹، ۱۹/۱۴۵، ۲۳/۱۶۶، ۹/۱۹۶، ۱۱/۲۲۰؛ **(در مقابل جوهر)** ۱۳/۹، ۱۱/۲۲۳، ۵/۲۲۴؛ **(= صورت الهی انسانی)** ۸/۳، ۱۱/۳، ۸/۶۲، ۱۱/۹۳، ۲۵/۹۳، ۸/۹۴، ۳/۱۰۳، ۱۹/۱۰۶؛ **(در مقابل معنی)** ۳/۴، ۱/۶، ۱/۷، ۱۳/۲۴، ۲۰/۲۹، ۲۲/۳۵، ۲۱/۳۶، ۴/۳۸، ۳/۴۰، ۷/۴۲، ۲۵/۲۲، ۱۴/۲۷، ۱۶/۴۸، ۱۰/۵۲، ۱۴/۵۲، ۷/۵۴، ۱۰/۶۴، ۵/۶۸، ۱۹/۶۸، ۲۴/۹۰، ۲۲/۸۶، ۹/۸۴، ۲۵/۸۴، ۴/۸۴، ۸/۷۸، ۱۲/۷۳، ۵/۷۲، ۱۶/۷۰

۱۲/۹۱، ۱۷/۹۱، ۲۰/۹۱، ۲۶/۹۱، ۲۴/۹۲، ۹/۹۳، ۱۴/۹۳، ۱/۹۵، ۱۳/۹۵،
 ۳/۹۶، ۱۶/۹۸، ۱۹/۹۹، ۱۶/۱۰۱، ۶/۱۰۲، ۲۳/۱۰۳، ۱۰/۱۰۵، ۱۸/۱۰۷،
 ۲۲/۱۰۷، ۲۱/۱۰۸، ۱۲/۱۱۱، ۲/۱۱۲، ۱۵/۱۱۲، ۱۳/۱۱۴، ۷/۱۱۷،
 ۲۵/۱۲۴، ۲۷/۱۲۰، ۲۵/۱۳۴، ۱/۱۳۴، ۲۵/۱۴۲، ۴/۱۴۳، ۲۴/۱۴۴، ۱۰/۱۴۵، ۱۵/۱۴۷،
 ۱۶/۱۵۷، ۱/۱۵۸، ۱۰/۱۵۸، ۷/۱۵۹، ۱۷/۱۶۱، ۲۱/۱۶۲، ۴/۱۶۳، ۱۰/۱۷۰،
 ۲۵/۱۷۹، ۲۴/۱۸۰، ۱۸/۱۸۱، ۷/۱۹۶، ۱۷/۲۰۲، ۲/۲۰۳، ۲۴/۲۰۳، ۲۰/۲۰۸،
 ۱۵/۲۱۲، ۳/۲۱۳، ۱/۲۱۶، ۲۲/۲۱۶، ۱۵/۲۲۰، ۱۹/۲۲۰، ۱۷/۲۲۴، ۲۴/۲۲۵،
 ۱۳/۲۲۸، ۴/۲۴۱، ۱۲/۲۴۳، ۹/۲۴۴، ۲/۲۵۶، ۶/۲۶۱، ۱۰/۲۷۰، ۱۶/۲۷۰،
 ۱/۲۷۶، ۱۲/۲۷۷، صور ۱۲/۲۵، ۲۱/۲۵، ۲۴/۳۱، ۱۶/۳۶، ۱۷/۴۵، ۸/۵۲، ۴/۵۶،
 ۷/۵۶، ۲۱/۶۶، ۶/۶۸، ۶/۷۲، ۱/۸۳، ۱۴/۹۸، ۱۲/۱۰۰، ۲۵/۱۰۰، ۲۶/۱۱۴،
 ۱۲/۱۱۸، ۱۹/۱۲۴، ۱۴/۱۲۸، ۶/۱۳۸، ۱۵/۱۴۲، ۲۲/۱۴۴، ۷/۱۶۰، ۲۱/۱۶۱،
 ۶/۱۶۲، ۱۹/۱۷۱، ۶/۱۹۵، ۵/۲۰۰، ۱۰/۲۰۲، ۳/۲۰۳، ۱۲/۲۰۴، ۲/۲۱۲،
 ۱۹/۲۲۰، ۷/۲۲۱، ۱۱/۲۴۱، ۱۳/۲۴۳، ۳/۲۷۶، صور و معنی (۹/۶۴)،
 ۲۰/۲۴۳، ۶/۲۵۴، آدمی ۵/۹۰، صور اجسام عالم ۱۶/۶۴، صور احدی جمعی
 ۱۳/۹۳، ۱/۱۰۲، ۹/۱۰۲، - احديث جمع بين ظاهر و باطن ۱۳/۱۹۸، - احديث
 جمع الجمع الانساني الكمالي ۱۵/۶۳، - اخروي ۵/۱۰۰، صور اخروي ۱۳/۱۰۰، - ارواح
 تجسد ۱۳/۱۶۳، - اسمائي ۱۰/۲۲، - اكران ۷/۱۴۸، صور الوهي كامل ۱۶/۹۳،
 الهی ۱۱/۹۳، ۱۵/۹۴، - انسان ۱۳/۹۳، - انسانی ۵/۹۱، ۱۶/۹۸، ۲۴/۱۰۳،
 ۷/۱۰۸، ۲۳۱/۱۰۷، صور تجليات ۴/۲۰۴، ۱/۲۰۵، - تجليات الهی ۲۰/۱۲۲،
 تفاصيل حق ۵/۱۴۳، صور تفصيل الهی انسانی ۱۴/۶۳، - تفصیلی ۱۳/۹۳، صور
 تزلزلات ۵/۱۰۵، الصور الثابتة في أذهاننا ۱۲/۳۰، صور جسمانی ۷/۱۰۳،
 جسمی عنصری ۲۱/۱۰۱، ۹/۱۰۲، - حضرت الهی ۵/۹۵، - حضرت جمع ۱۵/۹۷،
 حق ۱۸/۱۰۷، (۱/۱۱۰)، ۲/۱۳۶، ۸/۱۳۶، - حقیقی (حق) ۵/۶۲، - خلق
 ۱/۱۱۰، - خیالی ۹/۱۵۹، ۲۱/۱۶۲، صور خیالی (۵/۴۳)، ۴/۱۷۷، - داله بر معانی
 و حقایق ۱۳/۱۸۱، - ذهنی خیالی ۱/۲۵۶، صور رحمان ۹/۳، ۲/۹۴، ۵/۹۴،
 صور روحانی برزخی و مثالی یا حشری ۱۱/۱۰۰، - طبیعی عنصری ۸/۵۵، - ظاهر
 ۱۳/۱۸۰، - ظاهر فی الحسن ۱۶/۱۸۰، صور عالم ۱۹/۱۰۷، ۳/۱۳۶، صور عالم
 ۶/۵۷، ۱۲/۲۷۷، - عالم کون و فساد ۷/۱۷۹، صور عامة وجودیه ۱۲/۷۳، صور
 عقلی ۳/۵۶، ۷/۱۳۴، - علمی ۳/۴۳، ۲۳/۱۴۱، ۶/۲۱۳، - علمی و خیالی ۵/۴۳،
 صور عنصری انسانی ۵/۳۲، ۱۱/۹۰، (۱۶/۹۸)، صور فاعلی ۲۳/۱۰۷، - قابلی ۱/۱۰۸،
 صور قلب جمع و وجود ۲۱/۲۰۰، - کامل الهی ۳/۶۲، صور کونی ۲۱/۱۴۵،

(١٥/١٨١). صورت متخيلة مرتبه فى النوم ٢٢/١٧٩. صورمتخيلة مرتبه (فى النوم) ١/٧،
 ١٧/١٧٩. صورت مثالى ١٠/٥٦، ٢١/١٦٢، ١٢/٢١٥. صورمثالى ٢/٥٦، ٥/٦٢،
 ١٧٧/٤. محسوسات ٢١/١٥٦. محسوسه ١٥/١٥٥. صورت محمدى ٢٦٧/١٦. -
 محمدى اكملى ١١/٦٤. محمدى ختمى ٢٣/٢٦٧. صور مرتسم فى حضرة الخيال
 (٧/١٥٧)، ٢١/١٥٧. - مرتسم فى القوة المتخيلة ١٥/١٥٦. صورت مرتبه (فى النوم)
 ١٣/١٦٢، ١/١٨٠، صورمرتبه ١٤/١٦١، ١١/١٦٢. - نسب علم ٢٣/١٢٨. صورت
 هيكلى ٢٢/٩٩

صورى ٧/٦٢، ١/١٦٣، ١٢/١٦٣، ١٠/١٨٢، ٩/٢٧٠.
 صوفيه رك فهرست اشخاص .
 صيام ٢/١٧٥
 صيرورت ١٧/٢٢٢



ضبايى ١٦/٥٥

ضد ٧/١٢٧، ١٢/٢٣، ٢٤/٢١

ضرورت ١٠/١٩٦، ٣/١٩٥، ٢٤/١٧٦، ٣/١٦٧، ١٢/٧٧، ١٨/٢٣، ٩/٢٠،
 ٥/٢٥١، ١٢/٢٣٩، ١٩/١٩٦

ضعف ١٠/٨، ١٤/٣٠٦، ٥/٢٠٧، ٢٤/٢٢٧، ١١/٢٤٨. اصلى ١٢/٢٠٧.

حقيقى ٢٠/٢٠٧. المزاج ١١/٨، ٥/٢٠٧. - المعرفه ١٤/٨، ١٠/٢٠٧، ١٤/٣٠٩

ضلال ٢٥/٢٧٨، ٢١/٢٧٨، ٦/٢٧٨، ٣١/١٨٨، ٢٦/١٨١، ١٢/١٤٣، ٣/١٣

ضلائت ١٧/٢٧٩، ١٢/٢٥٨، ١٠/١٨٠، ٥/٧

ضمير ٨/٧٨

ضوء رك اضواء.

ضياء ١٣/١٧٧، ١٣/١٧٨، ١٤/١٧٩، ٤/١٧٩، ١٣/١٧٩

ضيايى ١٢/١٧٩

ط

طارى ٢٥/٢٢٥، ١/٢٥، ٦/٢٢٢، ١٦/١٠٠

طاعت ١٢/٢٢٦، ٢/١٦١، طاعات ١٦/٢٥١، ١٣/٢٣٢، ٦/٢١٢، ٢/١١

- ۱۰/۲۵۰
طالب ۲۴/۲۷۸، ۲/۷۶
طایفه (= صوفیه) ۱۵/۲۴۷، ۲۴/۱۵۰، ۱۳/۱۵۰
طبایع ۱۳/۱۹۰
طبع ۲۴/۲۵۲، ۱۸/۴۱
طیب ۸/۲۲۸
طبیعت ۶/۶۳، ۲۲/۱۰۸، ۷/۱۲۰، ۲۱/۱۳۸، ۲۳/۱۸۸، ۱۱/۲۱۸
طبیعی ۱۲/۲۲۲، ۲۱/۲۴۹ - کلی خارجی ۱۸/۱۱۴
طبیعی ۱۹/۱۰، ۸/۵۵، ۱۰/۵۵، ۴/۵۸، ۷/۹۶، ۱۶/۱۱۶، ۸/۱۳۷
۲۰۶/۱۰، ۲/۲۴۹، ۱۴/۲۶۱ - رک قوای طبیعی
طریان ۲/۲۲۵، ۵/۱۲۴، ۲۵/۱۰۰
طریق ۲۲/۱۸۵، ۲۱/۱۸۴، ۱۸/۱۷۴، ۶/۱۲۸، ۲/۵۱، ۳/۱۷، ۱۰/۱۲، ۸/۷
۱۵/۱۸۶، ۲۷/۱۸۶، ۸/۱۸۷، ۱۰/۱۸۸، ۱۳/۲۲۹، ۲۷/۲۲۹، ۲۰/۲۴۷
۲/۲۷۱، ۵/۲۷۹ - طرق ۷/۷، ۱۹/۱۸۴، ۱۰/۱۸۵، ۲۶/۱۸۵، ۱/۱۸۶، ۱۸/۱۸۶
۲۷/۱۸۶ - طریق تصوف ۱۷/۷۷ - توحید حقیقی ۲۵/۸۰ - توحید ذاتی ۱۶/۱۷ -
حق ۲۳/۸۰، ۱۰/۱۲۹، ۴/۱۸۶
طریقه ۱/۱۸۱ - سهله سمحه ۱۹/۲۵۰ - صوفیه ۱/۱۷۵ - نبوی ۲/۱۷۵
طلب (۳/۳)، ۲/۴، ۲/۲۹، ۱۲/۴۲، ۱۵/۸۴، (۱۷/۹۰)، ۷/۱۰۷، ۱/۱۲۰
۱/۱۲۱، ۸/۱۲۱، ۱۶/۱۲۲، ۱۶/۱۷۶، ۲۶/۱۸۷، ۲/۲۱۳، ۱/۲۳۰، ۹/۲۶۱
۲۰/۲۷۵، ۱/۲۷۹، ۲۲/۲۷۹، ۲۶/۲۷۹ - مزید ۱۳/۲۷۸، (۹/۲۷۹)، ۱۵/۲۷۹
طور ۱۵/۲۳، ۲۱/۱۰۶، ۵/۲۰۳ - اکملیت مختص به حضرت محمدی ۱۵/۱۵۳ -
عقل ۱/۲۲ - ولایت ۷/۲۴
طهارت ۱۰/۲۶۱، ۳/۲۸۰ - نفس ۵/۱۹۳

ظ

- ظاهر (= اسم الهی) ۱۶/۳۴، ۲۰/۱۴۸، ۱۱/۱۵۲، ۲۷/۱۵۲، ۱۱/۱۶۹
۱۴/۲۲۵، ۸/۲۶۸؛ (مطلقاً) ۹/۲۱، ۲۲/۳۵، ۱۰/۴۱، ۱۷/۴۵، ۵/۴۸، ۱۶/۵۶
۱۹/۶۱، ۳/۶۲، ۱۸/۶۳، ۱۷/۶۴، ۱۵/۶۸، ۱۰/۷۲، ۹/۸۴، ۱۷/۹۰، ۷/۱۱۱
۲۶/۱۴۱، ۹/۱۴۲، ۴/۱۴۳، ۱۳/۱۴۳، ۱۰/۱۴۴، ۷/۱۴۶، ۷/۱۵۵، ۱۳/۱۵۸
۹/۲۱۴، ۱۶/۲۱۱، ۶/۲۱۰، ۱۷/۲۰۹، ۲۲/۱۹۰، ۲۳/۱۸۱، ۱۳/۱۸۰، ۱۸/۱۵۹

۸/۲۵۷، ۱۶/۲۵۲، ۸/۲۴۹، ۶/۲۴۷، ۳/۲۳۲، ۱۹/۲۲۰، ۱/۲۱۹، ۸/۲۱۶
 ۶/۲۶۰، ۲۲/۲۷۷، ۱۲/۲۷۰، ۲۲/۲۶۶، ۳/۲۷۷، ۱۱/۳، (ظاهروباطن)
 ۱۱/۸۷، ۲۷/۸۹، ۱۶/۹۰، ۲۳/۹۰، ۲۱/۱۰۱، ۱۳/۱۰۲، ۱۳/۱۰۳،
 ۱۷/۱۰۷، ۱۱۰/۱۱۶، ۳/۱۱۶، ۱۷/۱۳۵، ۱۷/۱۳۶، ۱/۱۳۶، ۸/۱۲۳، ۷/۱۳۶،
 ۲۶/۱۵۲، ۱۲/۱۵۷، ۹/۱۶۱، ۲۰/۱۶۱، ۲۳/۱۸۵، ۱۳/۱۹۸، ۲۴/۲۴۹،
 ۸/۲۸۰، ۱۸/۲۸۰، ظاهراً و باطناً (۲۴/۱۴۲، ۱۴/۱۰۱)، ۱۹/۱۷۳، ۶/۱۷۲،
 ۱۶/۱۸۹، ۱۱/۶۰، ۷/۸۵، ۸/۱۴۳، علم - عین ۱۳/۷۷ - مفهوم ۱۴/۷۳ - مفهوم عام ۱۴/۱۳۳ - وجود ۹/۴۰

ظاهریت ۵/۳۴، ۱۸/۹۰

ظاهریون ۲۲/۱۰۳

ظرف ۸/۱۶۷

ظل ۳/۱۸، ۷/۳۸، ۲۵/۷۳، ۳/۱۰۶، ۲۶/۱۸۱

ظلم ۱/۲۶۳

ظلمانی ۲/۶۱، ۲۳/۱۸۸، ظلمات ۵/۱۳۴

ظلمت ۱۴/۷۸، ۲۰/۷۸، ۷/۷۹، ۱۶/۸۸، ۲/۹۹، ۲۱/۱۶۰، ۹/۱۶۱

۱۳/۱۷۸، ۲۲/۱۷۸، ۸/۱۷۹

ظلی ۸/۶۰

ظهري ۹/۶۰

ظهور ۲/۴، ۱۵/۹، ۸/۲۱، ۱۲/۲۴، ۱۲/۲۵، ۲/۲۶، ۱۵/۲۸، ۶/۲۹

۱۳/۲۹، ۲۲/۲۹، ۶/۳۰، ۱۸/۳۰، ۴/۳۱، ۶/۳۱، ۲۶/۳۱، ۱۲/۳۴، ۹/۳۵

۲۴/۳۵، ۲۰/۳۹، ۹/۳۹، ۱۸/۳۹، ۷/۴۱، ۱۲/۴۲، ۲۰/۴۴، ۲۴/۴۵، ۲۰/۴۶

۲۲/۴۷، ۸/۵۲، ۱۶/۵۶، ۸/۵۷، ۱۵/۶۰، ۴/۶۲، ۱۲/۶۳، ۱۸/۶۴، ۱۵/۶۷

۷/۶۸، ۱۴/۶۸، ۱۹/۶۹، ۱۶/۷۰، ۱۸/۷۱، ۲۰/۷۲، ۲۶/۷۲، ۲/۷۴، ۴/۷۴

۱۰/۷۴، ۱۵/۷۴، ۲۵/۷۴، ۷/۷۹، ۵/۸۴، ۳/۸۵، ۲۲/۸۵، ۹/۹۰، ۲۴/۹۲

۷/۱۰۰، ۱۹/۱۰۰، ۷/۱۰۲، ۱۸/۱۰۵، ۱۰/۱۰۷، ۱۴/۱۱۴، ۶/۱۱۷، ۱۱/۱۱۹

۹/۱۲۸، ۲۴/۱۲۸، ۱۴/۱۳۵، ۱۵/۱۳۹، ۵/۱۴۲، ۵/۱۴۵، ۱۳/۱۴۵، ۲۱/۱۴۵

۱/۱۴۸، ۳/۱۴۹، ۹/۱۵۰، ۷/۱۵۵، ۷/۱۵۶، ۱۹/۱۶۳، ۱۴/۱۶۹، ۲۲/۱۶۹

۲۵/۱۶۹، ۷/۱۷۸، ۲۲/۱۸۱، ۲۲/۱۹۲، ۳/۱۹۵، ۱۵/۱۹۵، ۲۳/۱۹۶، ۱۵/۲۰۴

۱۴/۲۰۷، ۲۰/۲۰۷، ۳/۲۰۹، ۴/۲۱۰، ۲۲/۲۱۲، ۱۰/۲۲۱، ۷/۲۲۵، ۹/۲۲۶

۹/۲۲۷، ۳/۲۲۸، ۱۵/۲۳۲، ۵/۲۳۲، ۹/۲۵۰، ۴/۲۶۹، ۲۲/۲۶۹

۱۵/۲۷۵ . ظهورات ۱۷/۱۰۰ . ظهور و اظهار ۱/۱۷۰ . و بطون (۲/۳۴، ۱/۴۵، ۷/۴۵)، (۷/۴۵، ۵/۱۲۹، ۷/۷۳، ۱۹/۲۰۰، ۱۶/۶۰، ۱۳/۷۱، ۱۲/۱۳۶، ۶/۱۸۱) .
 - ذات ۹/۳۵، ۲۴/۳۱، ۲۰/۷۲، ۱۴/۸۵ . - عین واحده ۱۶/۱۴۴ . - نور (حق) ۱۱/۱۷۷ . - وجود ۱۲/۴۵، (۲/۴۸)، ۱۷/۵۸، ۱۱/۵۹، ۹/۹۶، ۱۲/۱۵۵

ع

عارض ۱۶/۲۱، ۷/۳۲، ۱۴/۶۷، ۱۹/۶۹، ۹/۱۳۷، ۱۲/۱۶۶، ۱۴/۱۸۴، ۲۲/۱۸۸، ۱۲/۲۲۵، ۲۵/۲۲۵
 عارف ۷/۱۸، ۲۱/۴، ۲۱/۲۱، ۷/۷۶، ۱۳/۷۶، ۲۷/۱۲۷، ۶/۱۳۲، ۱۴/۱۳۲
 ۱۲/۱۵۱، ۱۵/۱۸۰، ۲۲/۱۸۱، ۲۲/۱۹۹، ۳/۲۰۴، ۳/۲۰۷، ۱۷/۲۰۷، ۱۹/۲۰۷، ۱۸/۲۰۸
 ۲۶/۲۰۸، ۱۰/۲۰۹، ۳/۲۱۰، ۱۲/۲۲۱، ۲۳/۲۴۷ . عارفان (عارفین) ۱۵/۹۵
 ۲۰/۱۰۸، ۲۱/۱۱۹، ۱۵/۱۴۱، ۶/۱۸۶، ۲۶/۲۰۳، ۲۰/۲۲۲ . عرفاء ۱۵/۲۱۷
 عاشق ۲۱/۲۲۸
 عاقل ۲/۱۳۵ . عقلاء ۱۲/۱۳۳، ۱۵/۱۵۹
 عالم (اسم الهی) ۱۸/۳۰، ۱۱/۴۱، ۵/۴۱، ۱۲/۲۱، ۱۹/۷۴، ۳/۸۷، ۱۰/۹۴
 ۲۰/۱۷۶، ۱۷/۱۸۳، ۲۶/۱۹۹، (= عالم بموطن رؤیا) ۲۲/۵، ۲۱/۱۴۱، ۲۱/۱۴۲، ۲۰/۱۴۲
 ۱۴/۱۶۱، ۶/۱۶۲، ۸/۱۶۲؛ (مطلقاً) ۲۰/۸، ۵/۲۸، ۱۱/۳۰، ۲۲/۳۹، ۲۴/۸۵
 ۹/۲۱۲ . علماء ۱۰/۱۴۰، ۵/۱۷۲، ۵/۱۸۶، ۱۹/۲۵۸، ۱۸/۲۶۶، ۱۱/۲۶۷
 ۲۰/۲۶۷ . - حکمت ۳/۵۲ . - دین مسیح ۲۱/۱۷۴ . - رسوم ۳/۲۶۷ . - رصد ۱۹/۲۱۷
 ۱۸/۱۳۹ . - ظاهر ۶/۲۴۷
 عالم (= جهان) ۹/۳، ۱۲/۳، ۶/۶، ۸/۶، ۲۰/۷، ۱۴/۹، ۷/۱۰، ۱۳/۲۵
 ۴/۳۲، ۵/۳۹، ۴/۴۹، ۱۱/۴۹، ۲۶/۵۴، ۱/۵۶، ۱۰/۵۷، ۱۵/۶۳، ۱۶/۶۴
 ۴/۶۶، ۱۸/۷۷، ۵/۸۴، ۱۸/۸۶، ۴/۸۹، ۲۲/۸۹، ۵/۹۰، ۱۰/۹۱، ۱۶/۹۱
 ۱۹/۹۱، ۲/۹۲، ۱۳/۹۲، ۲۳/۹۲، ۲۵/۹۲، ۱۲/۹۳، ۴/۹۵، ۸/۹۶، ۱۲/۹۷
 ۷/۹۸، ۱۴/۹۸، ۲/۹۹، ۱۱/۱۰۱، ۱۴/۱۰۲، ۴/۱۰۳، ۱/۱۰۴، ۲/۱۰۶
 ۸/۱۰۸، ۲۵/۱۰۸، ۹/۱۰۹، ۲۱/۱۲۱، ۲۲/۱۲۱، ۳/۱۳۶، ۸/۱۳۶، ۶/۱۴۳
 ۱۱/۱۴۳، ۱۵/۱۴۸، ۱۰/۱۵۷، ۱۶/۱۵۹، ۱۰/۱۶۱، ۱۰/۱۶۷، ۹/۱۶۸
 ۱۸/۱۶۸، ۱۹/۱۸۰، ۳/۱۸۱، ۳/۱۸۱، ۲۷/۱۸۱، ۳/۱۹۷، ۳/۲۰۰، ۳/۲۰۰، ۹/۲۰۷
 ۲۳/۲۰۷، ۲/۲۰۸، ۱۰/۲۰۹، ۵/۲۱۸، ۲۲/۲۲۲، ۱/۲۲۴، ۱۹/۲۲۴، ۹/۲۲۵
 ۲۲/۲۲۵، ۵/۲۲۶، ۱۲/۲۲۹، ۲۱/۲۳۸، ۲۲/۲۳۸، ۱۱/۲۴۵، ۱۲/۲۵۱

۳/۲۶۹، ۸/۲۷۰، ۲۰/۲۷۵، ۱۳/۲۷۷، ۲۰/۲۷۷. رذک ایجاد عالم، حقایق، صورت،
 احیان، افراد، وجود. عوالم ۲۵/۲۹، ۱۳/۵۸، ۱۰/۶۲، ۴/۸۵، ۱۸/۸۹،
 ۲۵/۱۰۰، ۲۲/۱۲۳، ۲۲/۱۶۹، ۵/۱۸۱، عالم اجسام ۳۲/۳۰، ۱۱/۳۱، ۹/۲۹،
 ۵/۵۰، ۳/۵۴، ۳/۵۲، (۲/۵۸)، ۱۳/۵۸، ۱۸/۵۸، ۱۰/۱۵۵، ۲۳/۱۶۹، ارواح
 (۳/۴۹)، ۳/۵۲، ۳/۵۴، ۱۵/۵۸، ۴/۱۲۶، ۱۰/۱۵۵، ۲۳/۱۶۹، ۶/۱۷۹،
 ۱۳/۱۸۱، ۱۴/۲۰۰، ۱۴/۲۶۶. عوالم اسماء وصفات ۷/۱۷۹، عالم اصغر ۲۴/۹۰،
 اعلیٰ واسفل ۵/۲۱۸، اکبر ۲۴/۹۰، ۵/۹۲، امر ۳/۴۹، ۸/۲۹، ۸/۱۰۳،
 ۱۶/۱۳۵، ۳/۱۷۴، ۹/۲۵۷، انسانی ۴/۳، ۱۴/۵۶، ۸/۸۶، ۱۷/۲۱۳، ۱۴/۲۵۱،
 الابد والقدرة ۱۷/۲۲۰، باطن ۲۳/۲۷۷، جبروت ۱۰/۳۲، ۱۶/۳۲، جسمانی
 ۷/۵۶، ۱/۶۱، جمع ۱۶/۱۳۵، حس ۲/۳۲، ۱۴/۱۵۵، ۱۱/۱۵۷، ۱۹/۱۷۹،
 ۴/۱۸۰، ۲۳/۱۸۱، حسی ۲۰/۱۶۰، خاک ۲۴/۳۱، خلق ۵/۴۹، ۸/۱۰۳،
 ۱۶/۱۳۵، ۳/۱۷۴، ۹/۲۵۷، خیال ۲۰/۱۶۲، ۶/۱۶۳، ۱۲/۱۶۳، خیال
 منفصل ۲/۳۲، خیالی (۳/۵۶)، دنیاوی ۱/۹۷، روحانی ۲۰/۵۵، ۵/۵۷،
 ۱/۶۱، روحانی عقلی ۱۸/۱۶۰، عوالم روحانی و عقلی و خیالی ۳/۵۶، عالم
 سفلی ۶/۴۹، ۱۲/۱۵۷، ۷/۲۱۸، ۲۲/۲۷۷، شهادت ۳۲/۳۰، ۱۳/۳۱، ۴/۴۹،
 ۲۶/۱۱۷، ۱۱/۱۵۸، ۹/۲۲۷، شهود ۳/۶۵، صغیر ۱۶/۹۱، صغیرمجمل
 ۲۰/۹۱، صورت ۲۱/۱۰۸، طبیعت ۱۰/۲۶۹، ظاهر ۲۲/۲۷۷، عقلی
 (۳/۵۶، ۱۸/۱۶۰)، علسوی ۳/۴۹، ۱۲/۱۵۷، ۱۵/۲۱۸، ۱۸/۲۴۰، عناصر
 ۱۱/۵۸، ۲۶/۲۴۳، عوالم عینی ۵/۶۰، عالم غیب ۳/۴۹، ۲۶/۱۱۷، ۵/۱۶۰،
 ۱۱/۲۲۱، قدرت ۱۰/۲۲۰، قدس ۲/۱۷۲، ۱۸/۲۶۰، کبیر ۶/۶۲،
 ۱۸/۹۱، ۲۱/۹۱، ۲۲/۹۲، کون وفساد ۷/۱۷۹، ۹/۲۱۷، ۱۰/۲۲۰، لوح
 محفوظ ۹/۱۵۷، مثال ۹/۳۱، ۳/۵۲، ۴/۵۵، ۱۸/۵۸، ۹/۱۵۵، ۱۰/۱۵۵،
 ۱۰/۱۵۷، ۱۲/۱۶۳، ۳/۱۷۷، ۴/۱۷۹، ۶/۱۷۹، ۱۸/۱۷۹، ۱۹/۱۸۱، ۱۵/۲۰۰،
 مثال متصل به نشأت انسان ۲۱/۱۲۸، مثال مطلق ۱۹/۵۶، ۱۰/۱۵۶، ۱۶/۱۶۲، مثال
 مفید ۱۳/۱۵۷، ۲۰/۱۶۲، مثال منفصل عن النشأة الانسانية (۲۱/۱۲۸)، مثال وخیال
 منفصل ۲/۳۲، مثالی ۲۰/۵۵، ۷/۵۶، مثل انسانی وحبیب جسدانی ۱۸/۲۱۷،
 محسوس ۱۸/۱۸۱، معانی ۱۲/۳۰، ۴/۳۸، ۱۲/۳۹، ۱۷/۵۸، ۱۲/۱۵۵،
 ملائکه ۱۶/۲۱۳، ملك ۶/۴۹، ۱۴/۵۶، ملكوت ۳/۴۹، نور ۸/۱۷۹،

نورانی ۳/۱۷۷، نفوس ۱/۳۳

عالمیان ۱۱/۳۹، ۱۳/۲۷۵، ۳/۲۷۶

عالمیت ۲۰/۳۹

- عذاب ۸۷/۹، ۱۸۹/۵، ۱۸۹/۱۳، ۱۸۹/۱۶، ۱۹۰/۱، ۱۹۰/۹، ۲۰۶/۱۲،
 ۲۲۱/۱۴، ۲۴۴/۷، ۲۵۲/۱۳ - وعقاب ۱۷۳/۹، (۱۸۹/۸)
 عرش ۲۳/۵، ۲۴/۳، ۲۶/۳۱، ۸۷/۳، ۸۹/۱۲، ۱۳۹/۱۴، ۱۳۹/۱۴، ۱۴۲/۲۲، ۱۴۲/۲۴،
 ۱۵۵/۱۵، ۱۸۵/۱۴، ۲۶۸/۱۴ - وکرمی ۳/۵۸، ۴/۶۴، (۱۶/۹۷)، ۴/۹۸،
 (۲/۱۰۱)، ۲۲/۱۸۰، ۲۴/۲۷۶
 عرض ۶۶/۱۹، ۸۸/۷، ۱۶۶/۲۴، ۱۸۹/۲، ۲۲۶/۱۴، اعراض ۲۱۲/۲۰،
 ۲۲۴/۶، ۲۲۶/۱۳ - جسمانی ۱/۲۵۶
 عرضی ۵۶/۱، ۹۵/۵، ۲۰۷/۱۲، ۲۰۹/۵
 عرف ۱/۱۹۹ - التحقیق ۸۳/۱۵ - شرعی ۱۷۴/۱۰، ۲۶۰/۱۳، ۲۷۱/۸ -
 صوفیه ۲۴/۲۲
 عرفان ۱۸/۵، ۱۹/۴، ۲۰۸/۲، ۲۸۱/۲۵
 عرفی ۱۲۶/۱۶
 عروج ۲۶۱/۱۱، ۲۷۷/۲۴
 عزائم ۱۱۱/۱۱، ۱۱۱/۱۳
 عشق ۶۸/۱۹، ۹۶/۴، ۱۳۰/۲۵، ۱۴۶/۲، ۱۴۸/۱۵، ۱۸۱/۳، ۱۸۲/۴
 عصمت ۱۹۳/۲۲، ۲۰۲/۲۴، ۲۰۹/۸
 عطاء ۲۲/۹، ۱۱۲/۴، ۱۱۲/۲۰، ۱۱۳/۲۵، ۱۱۹/۲۲، ۱۲۰/۴، ۱۳۰/۲۳،
 ۱۹۱/۴، ۲۱۴/۹، ۲۲۹/۱۹، ۲۳۴/۶، ۲۳۴/۲۱ - رزق اعطیه، هبه - عطایا ۱۱۳/۸،
 ۲۳۴/۱۷، ۲۶۸/۸ - عطایای اختصاصی ۲۵۲/۲۳ - عطاء اسمائی ۱۹۴/۴۷، (۱۱۹/۴) -
 عطایای اسمائی (۱/۱۱۴)، ۱۱۴/۲۲، ۱۱۵/۳، ۱۱۵/۵ - الهی ۱۱۱/۸ - عطاء
 الهی ذاتی ۵/۱، (۱۷/۱۳۲) - ذاتی ۱۱۴/۲۰، ۱۱۴/۴۵، (۲/۱۱۹) - عطایای
 ذاتی ۱۱۴/۲، ۱۱۴/۸، ۱۱۴/۱۶، ۱۱۵/۵ - عطاء عن سؤال ۲/۱۰، ۱۱۹/۴،
 (۴/۱۹۱)، ۴/۱۳۰
 عشریت ۲۲۰/۵، ۲۲۷/۱۴، ۲۲۷/۲۰
 عضو (اسم) ۶/۱۷۳
 عقاب ۱۷۳/۹، ۱۸۹/۸، ۱۸۹/۱۲، ۱۹۰/۴، ۱۹۰/۹
 عقاید ۲۷۹/۲۱، ۲۸۰/۸
 عقل ۳/۱۹، ۷/۸، ۲۲/۸، ۲۳/۱۶، ۲۴/۱، ۲۴/۸، ۲۴/۱۴، ۳۶/۷، ۵۰/۲،
 ۶۵/۱۳، ۶۶/۱۹، ۶۷/۲۵، ۸۷/۱۲، ۱۰۲/۲، ۱۱۷/۳، ۱۲۹/۲۳، ۱۳۱/۵،
 ۱۳۱/۱۲، ۱۳۲/۵، ۱۳۲/۶، ۱۳۲/۱۷، ۱۳۳/۴، ۱۳۳/۳، ۱۳۴/۲۳، ۱۳۵/۲

۱۵/۲۰۵، ۶/۲۰۵، ۲۳/۲۰۲، ۱۲/۲۰۴، ۱۵/۱۹۵، ۴/۱۸۱، ۲۱/۱۵۲، ۳/۱۳۸
 ۸/۷۱، ۱۷/۲۶، عقول ۳/۲۸۱، ۱/۲۶۰، ۱۴/۲۵۰، ۶/۲۲۷، ۲۵/۲۱۲، ۲۶/۲۰۹
 ۲۴/۲۴۲، ۱/۱۳۵، ۱۵/۱۳۲، ۴/۱۳۲، ۱۲/۱۳۳، ۱/۱۳۳، ۲۴/۹۲، ۲/۷۲
 عقول و نفوس ۱۵/۳۲ - و نفوس کلی و جزئی ۶/۶۳. عقل اول ۳/۵۰، ۷/۷۰، ۸/۷۰
 ۱۴/۱۳۲، ۱۲/۱۳۲، ۷/۱۳۱، عقول بشری ۹/۲۰۵، ۱/۱۱۷، ۲۰/۱۰۸، ۲۳/۱۰۲
 ۲۰/۱۳۳. عقل ثانی ۲۱/۱۰۸ - عسرفی ۱۶/۱۲۶ - عملی ۲۶/۲۴۸ - فاروق
 ۲۱/۹۵ - فعال ۷/۲۱۷. عقول کلی (۶/۶۳)، ۱۸/۱۳۳. عقل مجرد ۲۴/۱۳۸
 ۸/۱۳۹. عقول مجرد ۴/۱۲۶

عقلی ۱۵/۹۶، ۳/۵۶، ۲۱/۵۵، ۱۱/۴۵، ۸/۳۲، ۱/۲۵، ۱/۲۴، ۳/۲۰
 ۱۰/۱۳۲، ۶/۱۳۲، ۱۸/۱۳۴، ۴/۱۳۵، ۷/۱۴۱، ۱۸/۱۶۰، ۶/۲۶۱، ۱۰/۲۶۶
 رك تنزیه عقلی، نظر - .

عقوبت ۲/۲۵۱، ۵/۲۰۶، ۲۱/۱۰

عقیده رك عقاید .

عكس ۱۰/۲۱۳، ۲۵/۱۸۱، ۴/۱۶۳، ۲۲/۸۹، ۲۰/۴۸

علائق الحسن ۱/۲۶۱

علت ۸/۱۱۷ - غائی ۲۴/۶۱، ۱۳/۸۵، ۵/۱۵۳، ۳۷/۱۰۰

علم (= علم حق) ۱۴/۲۶، ۸/۳۰، ۱۴/۳۰، ۲۱/۳۹، ۱۲/۳۱، ۱۴/۴۲
 ۱۸/۴۲، ۲۵/۴۲، ۳/۴۵، ۶/۴۵، ۱۲/۶۱، ۱۷/۷۴، ۲۵/۷۴، ۱۶/۸۷، ۱۸/۸۷
 ۲۳/۱۶۸، ۱۲/۱۵۷، ۲۰/۱۲۳، ۲۰/۱۱۹، ۸/۱۱۸، ۳/۱۰۵، ۱۶/۹۳، ۲۰/۸۷
 ۵/۱۸۵، ۱/۱۸۵، ۱۹/۱۸۵، ۳۶/۳۰۰، ۱۲/۲۰۵، ۲/۲۱۰، ۱۱/۲۱۱، ۱۱/۲۲۱، ۱۱/۲۲۴، ۵/۲۲۴
 ۲۳/۲۲۵، ۹/۲۴۷، ۱۴/۲۷۷. رك حضرت علم، مرتبه - . علم (مطلقاً) ۱۹/۲، ۲۲/۲
 ۱/۲۱، ۱۱/۹، ۲۱/۸، ۲۰/۲۶، ۷/۱۸، ۹/۲۷، ۵/۲۸، ۱۴/۲۸، ۲۱/۲۸، ۱۸/۲۹، ۱/۳۶
 ۲۲/۴۷، ۲۰/۵۴، ۵/۷۶، ۱۳/۷۷، ۱۶/۷۷، ۱/۷۸، ۸/۷۸، ۱۵/۷۸، ۲۱/۷۸
 ۶/۸۲، ۱۹/۸۵، ۱۷/۸۸، ۱۱/۹۶، ۹/۱۱۲، ۳/۱۲۳، ۱/۱۲۴، ۱۳/۱۳۴
 ۱۷/۱۳۰، ۳/۱۳۲، ۷/۱۳۲، ۱۴/۱۳۲، ۱۶/۱۳۶، ۲۱/۱۴۴، ۲۴/۱۶۰
 ۱۷/۱۶۱، ۱۹/۱۶۱، ۲۶/۱۶۱، ۴/۱۶۸، ۱۷/۱۷۱، ۷/۱۸۲، ۲۱/۱۹۲، ۲۲/۲۰۱
 ۷/۲۰۲، ۱۹/۲۱۷، ۱۳/۲۱۳، ۳/۲۲۳، ۱۲/۲۳۱، ۱۴/۲۳۴، ۸/۲۳۸، ۲۳/۲۴۹
 ۱۴/۲۵۸، ۲/۲۶۶، ۲۲/۲۶۶، ۲۰/۲۷۰، ۱۱/۲۷۲، ۲۵/۲۸۱. رك راسخون فی
 العلم. علوم ۱۴/۱۸، ۲/۷۹، ۲۵/۸۳، ۱۰/۹۶، ۳/۱۱۲، ۲۴/۱۹۵، ۹/۲۲۰
 ۸/۲۷۵، ۸/۲۸۰. علم و اراده ۲۱/۴۰، ۲/۷۸، ۱/۱۰۱، ۵/۲۱۶. علوم واحوال
 ۱۴/۱۴۳، ۳/۲۴۱، ۱۳/۲۶۷. علم و عمل ۵/۵، ۱۴/۱۴۱، ۷/۱۸۶، ۱۶/۲۳۲ .

- علماء و عملاً ۵۵/۱۱، ۱۷۴/۱۸، ۲۳۸/۸. علوم و اعمال ۱۰۰/۳، ۲۳۲/۱۷، (۱۲/۲۵۰).
 علم و عین ۲۵/۵، (۶/۲۵، ۱۶/۹۳)، ۸/۱۱۸، (۷/۱۸۲). علوم و معارف ۸۲/۹،
 ۸/۸۳، ۱۱/۸۳، ۱۳/۱۲۶. علم اجمالی ۱۳/۶۱. ازل ۱۸/۲۱۱. ازل ۱۱/۳۰. علوم انبیاء
 ۱۵/۳۹، ۱۸/۳۹. الله ۱۸/۱۱۷، ۱۳/۱۳۲. الهی ۲۷/۱۲۱. علوم انبیاء
 ۸/۲۶۶. علم الانفاس و الارواح ۱۲/۱۷۱. علم تابع معلوم (است) ۸/۱۲۳، (۱۳/۲۱۲)،
 ۲۴/۲۱۴. تعبیر ۱/۷، ۱/۱۶۰، ۲/۱۶۲، ۵/۱۷۷، ۳۰/۱۷۹. رك تعبیر. علم
 تفصیلی ۱۴/۶۱، ۱۷/۱۲۳. حق ۳/۲۸، ۸/۴۲، ۴/۱۲۳، ۱۳/۱۴۴، ۲۴/۱۴۱،
 ۷/۲۰۱، ۵/۲۵۲. ذاتی ۱۷/۲۷، ۶/۳۰۱، ۲۱/۲۰۲. ذوق و وجدان ۱/۸۷.
 علوم رسمی ۱۲/۷۶. روحانی ۱۳/۱۱۱. روحانیات ۶/۱۱۲، ۱۰/۱۱۲. علم
 روحانیت ۱۱/۱۱۱. سابق ۲۶/۱۲۳. عقلی ۴/۱۳۵. عینی اجمالی ۱۳/۹۶.
 قدیم ۷/۲۲۱، ۲۴/۲۲۵. لدنی ۴/۶۹. علوم مكتسب ۱۵/۲۸۰. موهوب ۱۵/۲۸۰.
 نبوی ۱۵/۲۶۷. وهمی ۸/۱۱۱. وهمی دینی ۹/۱۱۲. علم یقین ۱۶/۷۷
 علمی (= متعلق به علم حق) ۱۰/۳۲، ۸/۵۶، ۲۲/۸۳، ۹/۱۵۷، ۱۵/۲۰۱،
 ۱۰/۲۲۱. رك صور علمی، وجود. علمی (مطلقاً) ۲۵/۱۲۱، ۱۰/۱۳۴، ۴/۱۷۷،
 ۱۷/۱۷۹، ۲۱/۱۷۹، ۲۲/۱۹۹
 علو و سفلی ۱/۲۲۴. علو و سفلاً ۱۲/۹۷، ۱۸/۲۴۳
 علو ۳/۵، ۵/۹، ۸/۶۸، ۱۰/۱۳۹، ۵/۱۴۱، ۱۲/۱۶۵، ۱۴/۲۱۶، ۳/۲۶۸.
 اضافت ۷/۱۴۳. اضافی ۱۲/۱۴۳، ۱/۱۴۴. ذاتی (حقیقی) ۲۲/۱۳۹،
 (۲۵/۱۴۰)، ۱۲/۱۴۱، ۱۵/۱۴۴. صفاتی ۱۰/۱۴۰. مرتبی ۱۲/۱۴۰.
 مفاضله ۶/۵، ۱/۱۴۴. مکان ۳/۵، ۱۳/۱۳۹، ۲۱/۱۴۱. مکانی ۱۳/۱۳۹،
 ۱۲/۱۴۰، ۱۷/۱۴۱. مکانت ۴/۵، ۵/۱۴۰، ۲۱/۱۴۱. همت ۵/۱۶۵
 علوی ۹/۵۸. علویات ۳/۵۸، ۲۱/۱۶۷. علوی و سفلی (۸-۹)،
 ۲۳/۱۸۰، (۹/۲۲۲، ۱۷/۱۹۹)، ۲/۲۶۹
 علی (اسم الهی) ۱۳/۱۶۵. علی للذات ۵/۱۴۳
 علیت ۲۴/۷۰
 علیم ۲۶/۸۲، ۶/۱۱۰، ۲۰/۱۶۳، ۵/۱۶۸
 عماء ۴/۵، ۱۵/۱۳۹، ۹/۳۸
 عمالی ۹/۳۸، ۱۵/۳۸، ۷/۶۳
 عمد السموات و الارض ۱۴/۹۷. معنوی ماسك ۲۵/۹۷. معنوی ممسوك لاجله

۷۱/۱۱۹، ۱۲/۱۱۹، ۲۰/۱۱۹، ۲۳/۱۴۱، ۲۳/۲۰۳، ۱۳/۲۰۳، ۱۹/۲۱۱، ۲۱۱/۲۲۱، ۷/۲۲۱. عین
 ثابتة ازليه ۲۲/۲۰۲. - ثابته في العلم ۸/۱۶۹. - جمع ۲۴/۷۸. - حق ۹/۱۲۳،
 ۱۶۹/۲۴. اعيان حقایق ۲۰/۱۲۲. - خلقی ۸/۲۱۱. عین ذات ۸/۲۰، ۸/۲۳،
 ۱۷/۲۷، ۱۰/۳۰، ۱۵/۴۱، ۱۴/۱۸۳، ۱۸/۱۸۲. اعیان عالم ۲۰/۷۳، ۶/۱۳۶،
 ۱۴/۲۷۷. عین عبد ۱۱/۵، ۹/۱۴۹، ۱۹/۱۴۹، ۱۷/۱۵۱، ۷/۱۷۰، ۱۶/۱۷۶،
 ۱۰/۲۴۷. - علمی ۱۰/۲۲۱. - غیر معمول ۱۲/۱۶۹. اعیان کاینات ۲۱/۴۵. عین
 متصود ۹/۳، ۵/۹۶، ۲۷/۱۰۰. اعیان مکونات ۲۲/۳۵. عین ممکن ۹/۱۷۶. اعیان
 ممکنات ۲۴/۱۹۶. - مسکه ۲۲/۶۷. عین موجود ۲۴/۱۲۸. اعیان موجودات ۲۱/۶۷،
 ۳/۲۱۱. - موجود ۱۸/۸۳. عین واحد (۱۶/۷). ۱۱/۲۹، ۹/۱۴۳، ۱۶/۱۴۳،
 ۱۶/۱۴۳، ۲۲/۱۴۲، ۱۸/۲۲۰، ۳/۲۲۴. - وجود حق ۱۱/۲۹، ۱۴/۲۶۲. اعیان
 وجودی ۲۴/۱۸۲. عین هائی ۳/۶۴

عینی ۵/۶۰، ۱۳/۹۶، ۲۰/۱۶۳، ۲۰/۱۶۶، ۴/۲۱۳. رک وجود عینی .

عینیت ۳/۳۲



غالب ۱۵/۵۲، ۲/۶۰، ۸/۱۲۶، ۳/۱۲۲، ۱۱/۱۲۲، ۶/۱۷۹، ۷/۱۸۲،
 ۲/۲۸۰، ۳/۲۵۷، ۸/۲۵۲، ۴/۲۰۶، ۱۱/۱۹۸
 غالب ۲۵/۱۵۸، ۲۴/۱۵۶، ۱۰/۸۷
 غایت ۷/۷، ۴/۱۳، ۱۱/۱۸۲، ۲۶/۱۸۲، ۲۲/۱۸۵، ۱۲/۱۸۷، ۹/۱۸۸،
 ۱۰/۱۹۶، ۲/۲۷۹، ۹/۲۷۹، ۱۰/۲۸۰. غایات ۷/۷، ۱۰/۱۸۲، ۲/۲۷۹، ۱۰/۲۸۰.
 غایت قصوی ۲۲/۱۴۲، ۱۷/۲۷۸
 غائی ۸/۶۴. رک علت غائی .
 غضب ۱۰/۱۰، ۲۵/۱۸۸، ۱۳/۱۸۹، ۱۸/۲۴۱، ۲۴/۲۴۱، ۱۰/۲۴۲
 غفلت ۲۲/۱۸۰
 غلبه ۷/۷۹، ۱/۹۰، ۲/۹۱، ۲۱/۹۵، ۵/۱۶۰، ۲۲/۱۶۷، ۷/۲۳۹
 غنی ۸/۶۸، ۷/۱۴۵. غنای احدی ۵/۸۵
 غنی ۱۷/۱۳۳، ۱/۸۵

غیب ۶/۳۰، ۲۰/۳۱، ۱۲/۳۴، ۸/۶۵، ۲۲/۶۶، ۲۷/۸۷، ۱۱/۱۰۲، ۹/۱۴۲،
 ۹/۱۴۵، ۱۰/۱۵۸، ۵/۲۴۵، ۱۱/۲۴۵، ۱۶/۲۴۶، ۶/۲۷۶. رک عالم غیب، مغایب .
 غیب احدیت ۲۲/۷۱. - امکانی ۷/۵۷. - اول ۲۷/۳۰. - ثانی ۲/۳۱. - ذات ۶/۴۲،
 ۱۰/۲۲، ۲۵/۲۰۱. ذاتی ۱۲/۱۹۲. - الغیب ۱۰/۳۶. - قلب مطلق الهی احدی

جمعی کمالی ۹/۲۰۳ - کنه (ذات) ۱۵/۲۸ - محالی ۸/۵۷ - مطلق ۱۵/۶۵ ،
 ۱۶/۱۸۱ ، ۸/۱۸۱ ، ۵/۱۲۳ - مطلق الهی ذاتی ۹/۲۰۳ - مفید ۲۷/۳۰ - هویت
 ۶/۳۲ ، ۱۰/۳۲ ، ۱۸/۷۲ ، ۲۱/۲۰۱ - هویت الهی ۱۱/۱۵۵ - هویت حق ۸/۲۶ -
 هویت مطلق ۶/۲۶

غیبت ۶/۳۰ ، ۳/۳۱ ، ۱۷/۳۱ ، ۲۰/۷۴ ، ۱۴/۱۵۳ ، ۲۲/۱۵۶ ، ۱۳/۱۵۸ ،
 غیبی ۲۳/۸۳ ، ۷/۸۵ ، ۱۵/۹۴ ، ۲۴/۱۵۶ ، ۱۹/۱۶۳ ، ۲۳/۱۸۱ ، ۱۳/۲۰۳ ،
 ۳/۲۴۵ ، ۱۰/۲۴۵ ، ۸/۲۴۶ ، ۱۶/۲۴۶ ، ۱۱/۲۵۷ ، ۱۵/۲۷۴ - رک ذاتی غیبی -
 غیبات ۲۴/۶۹

غیر (= سوی الحق) ۲۴/۶۹ ، ۲/۸۰ ، ۱۳/۸۰ ، ۱۷/۸۰ ، ۲۳/۹۰ ، ۱۰/۱۲۶ ،
 ۷/۱۴۸ ، ۱۱/۱۸۵ ، ۲/۲۰۰ ، ۳/۲۲۶ ، ۱۶/۲۴۷ ، اغیار ۹/۴۶ ، ۷/۱۴۶ ، ۳/۲۰۰ ،
 ۲۰/۲۰۸ ، ۹/۲۲۸ - غیر سوی ۸/۴۶ ، (۱۸/۶۶) ، ۱/۶۷ ، ۲۲/۷۲ ، ۴/۲۵۴ -
 شیء ۱۸/۵ ، ۱۸/۱۵۶ - متحیز ۲/۲۴۱ - متعین ۱۷/۷۲ ، ۶/۱۴۱ - متعین مطلق
 ۵/۱۳۶ - متاهی ۲۳/۲۸ ، ۶/۳۵ ، ۱۲/۸۴ ، ۵/۱۲۴ ، ۱۸/۱۳۶ ، ۱۷/۲۰۱ ،
 ۱۳/۲۰۵ ، ۲۷/۲۴۳ ، ۵/۲۷۴ - مجعول ۲/۴۳ ، ۱۳/۴۳ ، ۲۱/۴۶ ، ۱۹/۷۲ ،
 ۲۲/۱۱۷ ، ۱۶/۱۶۹ ، ۸/۱۶۹ ، ۱۲/۱۶۹ ، ۲۰/۲۰۲ ، ۱۷/۲۱۱ - محدود ۱۹/۱۲۷ ،
 ۲۲/۱۵۱ - محصور ۱۱/۸۴ ، ۳/۱۵۲ - محصور ۲۶/۱۵۱
 غیریت ۳/۳۴ ، ۱۰/۴۶ ، ۱۱/۱۲۶ ، ۱۲/۱۴۳

ف

فارق ۲۴/۷۰ ، ۲۱/۹۵
 فاستون ۱۱/۱۲ ، ۲۷/۱۷۴ ، ۷/۲۷۱
 فاصل ۲۳/۵۵ ، ۲۵/۷۳ ، ۳/۱۰۶
 فاصله رک فواصل .
 فاعل ۷/۴۳ ، ۲/۴۴ ، ۱۲/۱۶۸ ، ۹/۲۳۹ - فاعل وقابل ۲۲/۱۰۷ ، ۲۵/۱۰۷
 (۱۲/۱۶۹) - مطلق ۲۰/۱۴۲
 فاعلی ۲۳/۱۰۷
 فاعلیت و قابلیت ۱۹/۳۶ ، ۲۲/۳۶ ، (۲۲/۱۰۷) ، ۱۸/۱۰۸
 فانی ۱۴/۱۱۵ ، ۱۹/۱۲۲ ، ۶/۱۴۸ ، ۷/۱۴۹ ، ۱۴/۱۵۰ ، ۲۱/۱۵۰ ، ۱۵/۱۹۳
 ۳/۲۱۴
 فایض ۱۱/۴۲ ، ۲۲/۸۹ ، ۱/۱۰۹ ، ۱۷/۱۱۴ ، ۱۶/۱۱۶ ، ۱۱/۱۹۱ ، ۱۴/۲۰۳

- ۸/۲۳۴، ۲۱/۲۲۰، ۷/۲۱۶، ۵/۲۱۳
 فرد ۱۲/۱۹۵، ۹/۱۹۵، ۵/۱۰۴، ۲/۱۰۴، ۹/۸۶، ۲۳/۷۹، ۱۰/۶۹، ۱۸/۱۹۵، ۷/۲۷۲، انفراد (مطلقاً) ۷/۲۷۲، ۱۶/۷، ۲۰/۲۱، ۱۰/۶۹، ۲۱/۸۵، ۱۶/۸۵، ۱۰/۶۹، ۲۰/۲۱، ۱۶/۷، ۲۵/۱۰۸، ۵/۱۰۴، ۲/۹۹، ۹/۸۶، ۱۰/۱۱۵، ۲۰/۱۱۹، ۲/۱۰۴، انسانی ۲/۱۰۴، عالم ۱۱/۱۰۴، ۱۷/۱۰۴، ۲۲/۱۰۴، فردانیت ۲۱/۷۹
 فردیت ۱۵/۷، ۹/۱۹۴، ۱۱/۱۹۵، ۱۶/۱۹۶، ۲۲/۱۹۶، ۹/۲۷۲، اولی - اولی
 ۱۱/۲۷۲ - ثلاثی ۱۲/۱۹۶ - عددی ۱۵/۱۹۶
 فرشته ۱۰/۱۱۰، ۳۵/۵۰، ۱۳/۵۰، ۱۸/۴۹
 فرض (= واجب) ۵/۱۷۲، (۲/۱۷۵، ۲۳/۱۷۲)
 فرع ۱۵/۲۴۱، ۲۷/۲۱۲، ۱۲/۱۵۶، ۱۷/۱۵۲، ۲۲/۲۴، ۵/۱۸
 فرعی ۱۳/۱۷۴، ۱۶/۱۳۲
 فرق ۹/۲۰۰، ۳/۱۴۸، ۴/۱۱۰
 فرقان ۱۸/۲۷۲ - ظلی ۶/۲۶۱ - رک فهرست کتب .
 فرقانی ۱۹/۹۹، ۱۸/۸۶، ۱۱/۸۵، ۱۷/۶۳
 فریضه ۱۴/۲۳۶، فرایض ۲۲/۱۴۹، ۱۳/۲۳۶، رک حجاب القرائض، قرب -
 فساد ۲۲/۶۴، رک کون وفساد .
 فق ۷/۲۷۱
 فسون ۱۳/۱۱۱
 فن ۹/۱۱۳، ۲۲/۱۱۲، ۳/۱۱۱، ۲۴/۸۳، ۷/۸۳، ۱۳/۸۲، ۹/۸۲، ۴/۸۲
 ۲/۱۵۶، ۶/۲۴۴ - آدمی ۱۶/۱۱۲، ۲۳/۱۱۲ - ابراهیمی ۲/۱۵۶ - شیث
 ۱۹/۱۳۲ - موسوی ۱۲/۲۷۶ - شیعی ۶/۸۳ - هودی ۱۴/۲۵۹
 فصل الخطاب ۹/۲۳۱، ۲/۲۳۲، فصول ۲۵/۱۶۶
 فضیلت ۵/۷۰، ۲۳/۷۰، ۱۹/۷۱، ۲۰/۷۱، ۱۱/۲۳۶، فضایل ۱۴/۱۹۲،
 ۲۰/۱۹۲
 فطرت ۱۳/۲۱، ۶/۸۷، ۲۰/۱۸۶، ۱۸/۲۵۰، اصلی ۱۷/۱۸۸، ۱۲/۲۸۰
 فطری ۱۹/۲۱۸، ۴/۲۱۵
 فعل (= فعل خلق) ۲۲/۳۲، ۱۳/۸۰، ۱۹/۹۵، ۳/۱۰۸، ۵/۱۶۵، ۳/۱۷۰
 ۷/۱۷۶، ۱۳/۱۷۶، ۱۶/۱۹۱، ۲/۱۹۲، ۹/۲۱۱، ۱۲/۲۲۳، ۳/۵۷، ۱۰/۱۶۲، ۱۷/۱۹۱، ۳/۱۹۲، فعل (= فعل حق) ۳/۱۵۴، ۱۳/۱۸۴، ۱۸/۲۴، ۵/۶۱
 ۱۲/۶۲، ۵/۱۱۶، ۱۲/۱۸۱، ۱/۱۸۴، ۵/۲۱۰، فعل (= تحقق) ۲۱/۹۲، ۳/۱۰۵

- ۶/۱۶۹، ۶/۲۱۰. بافعل ۲۱/۶۱، ۱۹/۶۳، ۲۰/۹۲، ۳/۱۰۰، ۴/۱۲۶، ۸/۱۵۴،
 ۹/۱۹۶. رك ذات وصفات و افعال، صفات و افعال. فعل و قبول ۱۲/۱۶۹. افعال و اقوال
 ۱۵/۲۴، ۲۲/۲۴، (۷/۸۲، ۱۰/۷۹)، ۱۹/۱۹۲. فعل الهی ۷/۱۱۶. افعال الهی
 ۱۶/۷۸. فعل بهمت ۹/۱۲، (۱۸/۲۷۰)، ۱۱/۲۷۱. افعال خلق ۵/۱۱۶. - کمالی
 ۱۶/۹۴. فعل مأمور به ۱۹/۱۷۵، ۳/۱۷۶، ۱۵/۱۷۶
 فعلی ۱۲/۳۸، ۶/۶۰، ۱۶/۹۴، ۳/۱۰۰، ۹/۱۰۸، ۱۹/۱۰۸، ۳/۲۳۲. -
 وجوبی ۱/۸۷، ۶/۹۳، ۱۹/۱۰۴
 فکری ۲۲/۲۲۲
 فکر ۲۰/۱۰۱، ۶/۱۳۱، ۵/۱۳۲، ۲۷/۱۳۲، ۲۲/۱۳۳، ۲/۱۳۵، ۱/۲۱۲
 ۴/۲۲۲. افکار ۸/۱۳۱. فکر عادی ۱۶/۱۲۶. - عقل ۴/۱۳۳. افکار عقید ۱۷/۱۳۳
 فکری ۶/۱۳۱، ۱۷/۱۳۲، ۲۱/۱۳۲، ۲۲/۱۳۳، ۱۸/۱۳۴، ۴/۱۳۵
 ۱۵/۲۳۲، ۱۷/۱۹۶
 فلاسفه ۷/۲۱۷، ۲۲/۶۴
 فلک ۱۴/۵۶، ۲۲/۸۶، ۲۶/۹۸، ۱۹/۱۰۱. افلاک ۳/۵۳، ۱۳/۶۲، ۶/۹۰
 ۲۳/۹۸، ۸/۱۱۰، ۹/۲۵۹. فلک اطلس ۱۷/۲۱۷. - بروج ۱۷/۲۱۷. - سابع
 ۱۵/۲۱۷. - شمس ۹/۲۵۹. - قمر ۷/۲۱۷
 فلکی ۲/۲۶۹، ۱۱/۲۲۲
 فناء ۵/۵۸، ۱۸/۱۰۰، ۱۳/۱۳۸، (۲/۱۴۸)، ۶/۱۴۹، ۱/۱۵۰، ۷/۱۵۱
 ۱۷/۱۵۱، ۲/۱۶۴، ۱۵/۲۱۳، ۲۳/۲۲۶. - وبقاء (۲/۱۴۸، ۳-۱۱/۱۵۰، ۱۲-)
 ۱۳/۱۵۰، (۲۰/۱۵۰)، ۲۲/۱۵۰، (۱۸-۱۷/۱۵۱)، ۷/۱۵۲، ۱۰/۱۵۳، ۱۱/۱۵۳
 (۹/۲۲۴). فناء ذات (سالك) ۱۳/۱۱۵. - رسوم ۲۳/۷۷، ۱۳/۸۰. - عن النساء
 ۱۲/۱۳۸. - فی الله ۹/۱۴۹. - وجود ۱۶/۱۱۵
 فواصل ۱۳/۷۳، ۲۵/۷۳. - برزخی ۱۸/۷۳
 فهم ۲۱/۵۰، ۲۵/۶۷، ۳/۸۸، ۱۰/۹۶، ۱۷/۹۹، ۵/۱۳۱، ۱۲/۱۳۱
 ۱۳/۱۳۴، ۲۳/۱۳۴، ۲۲/۱۳۵، ۸/۱۳۶، ۲۳/۱۹۰. انهام ۴/۲۱، ۱۷/۲۶.
 فهم ۲۱/۲۶. فهم فکری ۳/۱۳۵
 فی حد ذاته ۲۴/۲۲، ۱۷/۷۱، ۱۱/۱۰۷، ۳/۱۴۵، ۱۹/۱۵۳، ۹/۱۷۶
 ۱۴/۲۰۲، ۱۴/۲۰۷، ۱۱/۲۱۲، ۱۵/۲۱۶
 فیاض ۱۱/۱۱۸
 فیاضیت ۴/۱۱۲، ۱۴/۱۱۲
 فیض ۲۲/۲۰، (۱۵/۸۹)، ۲۳/۸۹، ۱۱/۹۷، ۱۵/۱۰۰، ۱۹/۱۰۶، ۲۴/۱۱۴

۱۱۵/۶، ۱۱۶/۱۹، ۱۱۶/۲۷، ۱۱۷/۴، ۱۲۵/۵، ۱۶۰/۲۳، ۱۹۸/۱۲، ۲۱۴/۹،
 ۲۲۶/۱۹، ۲۷۵/۲۴ - اقدس ۱۱/۲۲، ۱۰۹/۱، ۱۱۴/۱۶، ۱۱۸/۱۲، ۱۲۵/۸،
 ۲۰۳/۱۴، ۲۷۲/۱۰ - الهی ۱۳/۲۲، ۱۳۳/۳، ۱۳۳/۲۰ - جود ۲۴/۲۲۵ -
 جودی ۱۸/۱۶۵ - ربوبیت ۱۷/۲۹ - رحمانی ذاتی ۱۷/۱۳۲ - مقدس ۱۳/۴۲،
 ۱۱۸/۱۳، ۱۲۵/۷ - وجودی ۱۱۶/۲۳، ۲۲۱/۵
 فیضان، ۲۵/۸۹، ۱۱۵/۶ - معانی جزئی ۱۹/۱۱۹
 فیلسوف، رك فلاسفه .

ق

قاب قوسین ۱۸/۳۶، ۳۶/۳۱

قابل ۸/۲، ۳۱/۱۰، ۳۱/۱۲، ۳۲/۹، ۳۸/۶، ۵۱/۱، ۶۲/۲۴، ۶۸/۴، ۷۴/۷،
 ۸۳/۱۲، ۸۴/۵، ۱۰۰/۱۵، ۱۰۲/۱۵، ۱۰۸/۹، ۱۱۶/۱۲، ۱۱۸/۱۵، ۱۲۲/۱۷،
 ۱۶۵/۱۸، ۱۶۸/۲۵، ۱۹۲/۱۰، ۲۱۱/۱۶، ۲۱۵/۱۸، ۲۶۹/۴ . رك فاعل و قابل .
 قوايل ۱۵/۹۶، ۱۰۹/۲، ۱۱۴/۲۱، ۱۱۴/۲۶، ۱۱۶/۱۵، ۱۹۶/۲۵، ۲۱۵/۱۲،
 ۲۲۴/۲۰ . قابل و مقبول ۱۰۰/۲۱، (۱۱۸/۱۵) . - كون ۷/۱۶۹ - كون و فساد
 ۵/۵۸، ۱۰۱/۲۴ - للوجود ۸/۶، (۲۵/۱۲، ۱۱۱/۷)، ۱۶۸/۱۰

قابلی ۱/۱۰۸

قابلیت ۲۱/۱۰، ۳۲/۱۱، ۸۴/۶، ۸۶/۱۴، ۸۸/۱۱، ۹۱/۲، ۱۰۵/۲،
 ۱۱۳/۲۷، ۱۱۸/۳۳، ۱۲۰/۷، ۱۵۰/۶، ۱۶۸/۱۲، ۱۶۸/۲۵، ۱۶۹/۹، ۲۰۵/۱،
 ۲۱۱/۹، ۲۱۶/۱۷، ۲۲۵/۲۵ . رك فاعلیت و قابلیت . قابلیات ۸/۳۴، ۱۸۴/۳ -
 واستمدادات (۱۱۴/۱۲)، ۱۱۸/۱۲، (۲۰۲/۱۰) . قابلیت احلی جمعی ۴/۲۰۳ .
 قابلیات وجودی ۱۹/۲۰۲

قادر ۴۰/۱۸، ۲۱/۱، ۴۱/۸، ۷۵/۳، ۹۲/۱۱، ۱۶۸/۲، ۱۸۳/۱۷

قاب ۱۵/۲۷

قانون رك قوانين .

قائل (= حن) ۳۱/۱، ۴۱/۸، ۱۹۶/۲

قبض ۸/۲۵۴

قبول ۶/۹، ۲۲/۲۴، ۲۲/۶۲، ۲۲/۶۷، ۲۲/۷۲، ۱۰۹/۷، ۱۱۳/۱۸،
 ۱۱۳/۲۶، (۱۱۶/۱۲)، ۱۱۷/۲، ۱۱۷/۶، (۱۱۷/۱۶)، ۱۵۰/۶، ۱۶۸/۱۵، ۱۶۹/۴،
 ۱۶۹/۱۲، ۱۷۶/۱۷، ۱۹۶/۱۲، ۲۰۵/۱، ۲۰۵/۱۲، ۲۳۹/۹، ۲۵۱/۲۴

- ۲۱/۲۵۲ . رك قوت قبول . قبول امر ۱۶/۱۶۹ . تصرف ۰۸/۲۳۹ . فیض ۰۱۵/۱۰۰ -
 وجود فایض ۲۶/۱۱۶
 قتل عام ۱۹/۲۷۰
 قدر ۰۸/۱۲۳ ، ۰۴/۲۱۱ ، ۰۸/۲۵۲ . رك سر قدر .
 قدرت ۰۲۱/۴۰ ، ۰۱۸/۴۳ ، ۰۲۳/۷۰ ، ۰۴/۷۵ ، ۰۲/۷۸ ، ۰۱۵/۸۸ ، ۰۲۲/۱۱۵ ،
 ۰۱۴/۲۷۷ ، ۰۲۱/۲۷۰ ، ۰۱۶/۲۵۷ ، ۰۲۱/۲۲۸ ، ۰۱۰/۲۲۰ ، ۰۵/۲۱۶ ، ۰۲۳/۲۱۲ ، ۰۳/۲۱۲
 قدس ۰۷/۶۸ ، ۰۱۲/۱۱۶ . رك روح القدس .
 قدسی ۰۴/۹ ، ۰۲۵/۱۸ ، ۰۱۱/۲۴ ، ۰۲/۷۷ ، ۰۱۲/۹۵ ، ۰۲۵/۱۷۴ ، ۰۱۷/۱۸۵ ،
 ۱۷/۲۱۵
 قدم ۰۱۲/۱۸ ، ۰۲۳/۶۶ ، ۰۸/۶۷ ، ۰۲۲/۹۵ ، ۰۱۰/۹۷ ، ۰۴/۱۰۶ ، ۰۲۵/۱۱۷ ،
 ۵/۲۰۸
 قدم الجبار ۱۰/۹۸
 قدوس ۰۲۶/۸۲ ، ۰۳/۱۲۶ ، ۰۵/۱۳۷ ، ۰۱۰/۱۳۷ ، ۰۱۳/۱۳۷ ، ۰۹/۱۳۸ ، ۱۶/۱۴۷ ،
 قدوسی ۰۲/۱۳۷ ، ۰۲/۱۳۹ ، ۰۲۲/۱۳۸ ،
 قدوسیت ۱۲/۱۳۷
 قدیر ۰۲۶/۸۲ ، ۰۳/۸۷ ، ۰۶/۱۱۰ ،
 قدیم ۰۱۷/۸۸ ، ۰۲۲/۹۵ ، ۰۲۱/۱۱۵ ، ۰۱۰/۱۵۱ ، ۰۷/۲۲۱ ، ۰۲۲/۲۲۵ . - وحیث
 ۱۵/۱۰۲
 قرآن ۰۱۴/۲۷۱ ، ۰۱۸/۲۷۴ ، ۰۲/۲۷۵ . رك فهرست كتب .
 قرآنی ۱۹/۹۹
 قرب ۰۱۸/۳۶ ، ۰۱۹/۱۴۱ ، ۰۵/۱۵۳ ، ۰۱۱/۱۸۶ ، ۰۱۵/۱۸۶ ، ۰۲۷/۱۸۶ ، ۰۲۱/۱۸۷ ،
 ۰۲۷/۲۱۳ ، ۰۲۳/۲۵۲ . - القرائض (۹/۱۵۲) ، ۰۲۳/۱۵۲ ، (۱/۱۵۲) . - التـ
 (۶/۱۵۲) ، ۰۲۴/۱۵۲ ، (۱۶/۱۵۲)
 قربت ۱۸/۵۲
 قسط ۱۲/۱۹۸ ، ۰۲۲/۴۰
 قسم رك اقسام .
 قصور ۰۲۱/۲۶ ، ۰۲۰/۲۷ ، ۰۲۲/۲۷ ، ۰۱۴/۲۳۶
 قضاء ۰۱۰/۱۰۵ ، ۰۱۲/۱۲۲ ، ۰۸/۱۲۳ ، ۰۱۰/۱۹۳ ، ۰۳/۲۱۱ ، ۰۹/۲۳۷ ، ۰۲۶/۲۴۷ ،
 (۸/۲۶۹) . - سابق ۰۱۵/۱۲۲ ، ۰۳/۱۲۳
 قشپ ۰۷/۹۰ ، ۰۲۳/۱۰۲ ، ۰۲۲/۲۲۲ ، ۰۲/۲۶۱ ، ۰۲۳/۲۶۵ . اقطاب ۰۱۳/۶۲ ،
 ۰۲۳/۲۲۲ ، ۰۱۲/۲۲۷ ، ۰۸/۲۶۵ . - مقامات ۰۲۴/۲۶۷

قلبیت ۹/۹۱

قلب ۲۲/۷، ۶/۸، ۶/۱۱، ۳/۸۷، ۸/۱۱۱، ۸/۱۱۵، ۲/۱۲۴، ۲/۱۶۳، ۱۸/۱۸۰، ۲۳/۱۸۴، ۷/۱۹۸، ۱۲/۱۹۸، ۱۹/۱۹۸، ۱۲/۱۹۹، ۲۱/۱۹۹، ۲۱/۲۰۰، ۱۰/۲۰۰، ۱۴/۲۰۰، ۲۶/۲۰۰، ۵/۲۰۲، ۹/۲۰۴، ۱۱/۲۵۰، ۱۰/۲۵۲، ۱۶/۲۵۵، ۲۵/۲۷۷، ۷/۲۷۸، قلوب ۴/۸، ۲/۱۷، ۲/۲۰۲، ۱۱/۲۵۱، ۲۳/۲۵۱. قلب ابراهیم ۸/۵۴، ۲۵/۲۶۵ - اسرافیل ۷/۲۴۱ - افلاك ۹/۲۵۹ - انسان كامل ۱۳/۸۲، ۲/۸۳. رك دل انسان كامل. قلب جبرئيل ۶/۲۴۱ - جمع وجود ۲۱/۲۰۰، ۶/۲۰۲ - الحقائق ۱۵/۲۷، ۸/۹۳ - صنوبری ۱۷/۵۵ - عارف ۱۹/۱۹۸ - للمالم ۱۰/۱۵۷ - عیسی ۲۴/۲۶۵ - محمد ۲۳/۲۶۵ - مطلق الهی احدی جمعی کمالی ۹/۲۰۳ - موسی ۲۴/۲۶۵ - میکائیل ۶/۲۴۱ - نورانی ۸/۱۵۷ - وجود حق ۱۴/۲۰۵

قلبی ۱۷/۹۳، ۱۱/۱۹۸، ۲۶/۲۴۶

قلم ۲/۵۰، ۷/۲۷۶ - اعلیٰ ۹/۵۰، ۱/۶۴، ۳/۱۰۱، ۱/۱۱۷، ۱۴/۱۸۵

۳/۲۰۲

قمر ۹/۱۷۸، ۷/۲۱۷، ۷/۲۲۸، ۲۲/۲۳۹

قوانین الهی ۶/۱۸۶

قوت ۱۳/۳، ۱۱/۸، ۸/۹، ۱۱/۲۷، ۲۰/۵۴، ۱۸/۶۹، ۲۰/۹۲، ۱۸/۱۰۴، ۱۹/۱۹۵، ۲۲/۱۹۶، ۳/۲۰۶، ۲/۲۰۷، ۶/۲۰۷، ۱۱/۲۰۸، ۵/۲۱۰، ۸/۲۱۲، ۸/۲۱۲، ۲۶/۲۴۸، ۱۱/۲۴۸، ۲۳/۲۴۷، ۷/۲۴۳، ۳/۲۴۱، ۷/۲۲۲، ۳/۲۲۲، ۲/۲۲۰، ۱/۲۱۹، ۵/۲۵۷، ۹/۲۵۸، ۶/۲۵۸، بالقوه ۱۸/۶۱، ۱۹/۶۳، ۱۹/۹۲، ۴/۱۰۰، ۸/۱۵۴، ۶/۱۶۹، ۹/۱۹۶، قوی ۵/۳، ۱۵/۵۵، ۲۱/۹۶، ۲۱/۹۹، ۲/۱۰۲، ۱۷/۱۰۶، ۸/۱۱۵، ۲۵/۱۵۲، ۳/۱۶۱، ۱۵/۲۳۹، ۱۷/۲۴۳، ۴/۲۴۴، ۶/۲۶۱، ۱۱/۲۶۹، ۱۸/۲۷۰. قوی و جوارح (۱۲/۵)، (۲۰/۱۵۱)، ۲۵/۱۵۱، ۵/۱۵۲، ۱۸/۱۵۲. قوت استعداد ۲۱/۲۱۶ - انسلاخ ۵/۵۳. قوای بدنی ۱۵/۱۹۸. قوت جاذبه (۲۰/۳۲). قوای جزئی مزاجی ۱۷/۱۳۳. قوت جسمانی ۱۳/۳۲. رك قوای روحانی و جسمانی، قوای سبع جسمانی. قوت حال ۱۳/۸، ۸/۲۰۷. قوای حساس ۸/۶۲. قوت خیالی ۴/۵۶، ۳/۱۵۸. القوی الخیالیات ۵/۵۶. قوت دافعه (۲۲/۳۲). قوای دماغی ۵/۵۲ - روحانی ۱۹/۱۷۱، ۱۵/۱۹۸، ۲۶/۲۴۶، ۱۷/۲۶۰، ۱۱/۲۶۱ - روحانی و جسمانی ۵/۸۹، ۴/۱۲۲، ۱۷/۲۲۲، (۱۵/۲۷۶) - سبع جسمانی ۱۴/۳۲، (۱۷/۳۳)، ۲۵/۵۰ - شهوی ۹/۲۶۱ - طبیعی ۲۳/۱۰۸، ۱/۱۷۲، ۱/۲۳۲ - ظاهر و باطن ۲۰/۱۵۱. قوت مرضی ۱۱/۲۰۷ - عقلی ۱/۲۴. قوای علمی و عملی ۲۵/۱۲۱. قوت عملی ۲۱/۹۹ - خادیه (۱۷/۳۲) - غیبی ربانی ۱۰/۲۵۷ - فعل ۳/۱۰۸ - فکری

- کاملان ۷/۸۶، ۱/۱۰۴، ۹/۱۴۸، ۲۶/۲۰۳، ۱۵/۲۲۲
- کامن ۱۵/۲۸
- کائن ۶/۲۰، ۷/۱۶۹، ۲۳/۱۷۶، کائنات ۲۱/۴۵، ۵/۹۷، ۲۵/۱۰۵
- ۹/۱۲۸
- کبری (مقدمه -) ۱/۱۹۷
- کتاب ۷/۱۳۱، ۱۶/۱۳۳، ۱۲/۱۷۲، ۱۷/۲۲۵، ۶/۲۷۵، الهی ۷/۲۷۵ -
- سماوی ۵/۲۷۱
- کفایت ۱۴/۵۸، ۲۶/۷۳، ۲۳/۱۶۹، ۸/۲۳۹
- کثرت ۱۱/۳۵، ۵/۳۸، ۳/۶۰، ۱۹/۶۷، ۲۰/۱۱۶، ۲۲/۱۲۸، ۱۲/۱۳۳
- ۲۰/۱۲۳، ۲۲/۱۴۲، ۴/۱۶۶، ۱۷/۱۶۶، ۲۲/۱۶۶، ۱۳/۱۶۹، ۵/۱۸۱، ۴/۱۸۳
- ۱۲/۱۸۳، ۱۷/۲۵۴، ۷/۲۰۰، رک احديث کثرت، وحدت و - . کثرت اجزاء و مقومات
- ۲۳/۱۶۶ - اسمائی : رک احديث کثرت اسمائی . کثرت اعتباری ۷/۱۹۵ - حقیقی
- ۱۳/۳۹، ۱۰/۱۶۷ - لوازمی ۲۷/۱۶۶ - نسبی ۱۳/۳۵، ۱۳/۳۹، ۱۹/۱۶۶
- ۱۲/۱۶۷ - وجودی (۱۴/۳۵)، ۹/۳۶
- کثیف ۲۰/۳۰، ۱۲/۳۱، ۲۶/۵۵، ۴/۷۲، ۱۹/۹۹
- کدورات ۱۸/۱۲۲ - طبیعی ۸/۱۳۷
- کذب ۵/۱۵۷، ۲/۱۵۹، ۱۰/۱۵۹
- کرامات ۵/۲۲۸، ۱۲/۲۲۸
- کرسی رک عرش و کرسی .
- کروبیان ۱۰/۴۹
- کسب ۱۲/۲۳۲، ۱۲/۲۳۳، ۵/۲۲۵، ۷/۲۵۲ - و تعیل ۵/۱۱۲، ۱۱/۱۲۹
- ۹/۲۶۶، ۱۶/۲۳۴، (۱۵/۲۳۲)
- کشف (۲۲/۲)، ۲۰/۵، (۲۲/۶)، ۴/۱۹، ۱۵/۲۳، ۹/۲۷، ۵/۴۶، ۷/۱۱۵
- ۱۱/۱۳۳، ۱۷/۱۳۲، ۱۸/۱۲۸، ۱/۱۲۵، ۱۹/۱۲۲، ۲۴/۱۲۳، ۱۲/۱۲۳، ۲/۱۱۷
- ۱۶/۱۷۹، ۲۴/۱۶۹، ۵/۱۶۳، (۱۲/۱۶۲)، ۱۵/۱۵۹، ۲۵/۱۵۶، ۸/۱۴۸، ۶/۱۳۵
- ۱۳/۲۳۳ . رک اهل کشف (و شهود)، ارباب کشف (و شهود)، کشف روحانی (۱۳/۱۷۱) -
- صور خیالی و مثالی ۴/۱۷۷ - صوری ۲۷/۱۶۲، ۱۳/۱۶۳ - مثالی (۳/۱۷۷) -
- مجرد ۲/۱۵۸، ۹/۱۵۸ - مخیل ۵/۱۵۸، ۴/۱۵۹ - معنوی ۱۹/۱۶۳
- کشفی ۹/۲۶۶
- کفاره ۲۰/۱۰، ۱/۲۵۱
- کفر ۶/۲۱۲، ۱۹/۲۶۰، ۱۹/۲۴۱

- کل ۱۶/۳۶ ، ۱۲/۴۶ ، ۱۲/۶۳ ، ۱۵/۶۴ ، ۶/۷۴ ، ۱۷/۸۲ ، ۱۲/۹۶ ، ۱۶/۱۳۵ ، ۲۶/۱۵۱ ، ۳/۱۸۶ ، ۱۵/۲۴۱ ، ۵/۲۷۵ - الکل ۱۷/۱۳۵ - مجموعی ۱۹/۲۵۱
- کلام ۷/۱۲ ، ۲۰/۱۲ ، ۶/۲۷۰ ، ۱۹/۲۷۶ ؛ (= علم کلام) ۲۰/۱۵۰
- کلمه ۱۳/۸۳ ، ۳/۱۱۱ . کلمات ۱۱/۱۱۲ . کلمه آدمی ۱۲/۸۳ ، ۳/۸۴ -
- اسماعیلی ۷/۱۷۰ . کلمات الله ۱۶/۸۳ ، ۱۹/۱۸۶ ، ۱۸/۲۲۵ - نامات ۱۷/۲۲۹ -
- ضیی ۲۳/۸۳ ، ۱۵/۲۷۴ . کلمه کن ۲۳/۴۰ ، ۸/۴۱ ، ۲۲/۱۷۵ ، ۶/۱۹۵ . رک کن .
- کلمات لفظی انسانی ۱۸/۸۳ . - وجودی ۲/۸۴ ، ۱۶/۲۷۴
- کلی ۲۰/۲۱ ، ۹/۲۳ ، ۲۱/۲۳ ، ۲۲/۲۹ ، ۹/۳۳ ، ۱۱/۳۹ ، ۴/۴۱ ، ۱۷/۴۴ ، ۵/۵۶ ، ۳/۶۱ ، ۱۱/۶۴ ، ۱۵/۸۲ ، ۱۷/۸۵ ، ۴/۹۱ ، ۸/۹۶ ، ۱۸/۹۹ ، ۱۵/۱۰۲ ، ۲۴/۱۰۸ ، ۱۸/۱۱۴ ، ۱۸/۱۳۳ ، ۱۸/۱۳۴ ، ۹/۱۵۷ ، ۱۳/۲۰۱ ، ۱۸/۲۰۱ ، ۳/۲۱۱ ، ۴/۲۳۲ ، ۱۶/۲۴۰ ، ۱۰/۲۴۱ ، ۱۲/۲۷۴ ، ۲۲/۲۷۵ . رک استعداد کلی ، مراتب -
- کلیات ۹/۶۴ ، ۲۴/۶۹ ، ۱۰/۸۴ ، ۱۷/۲۰۳ ، ۱۸/۲۳۱ . کلی و جزئی ۲۶/۲۳ ، ۲۳/۲۹ ، ۱۱/۳۹ ، ۱۸/۴۴ ، ۶/۶۳ ، ۹/۱۱۸ . کلیات مراتب (۱۳/۲۹)
- کلیت ۱۲/۳۶ ، ۱۲/۴۶ ، ۱/۸۳ . - وجزئیت ۲۰/۲۳ ، ۱۵/۴۶
- کمال ۷/۱۷ ، ۲۲/۲۷ ، ۱۲/۴۲ ، ۷/۴۵ ، ۷/۵۹ ، ۶/۶۱ ، ۶/۶۲ ، ۶/۶۸ ، ۵/۷۰ ، ۱۴/۷۰ ، ۹/۷۱ ، ۳/۷۶ ، ۵/۷۷ ، ۲۰/۸۴ ، ۲۱/۸۴ ، ۲۴/۸۶ ، ۲۲/۸۷ ، ۲۵/۸۷ ، ۱۸/۹۴ ، ۸/۱۰۵ ، ۵/۱۰۹ ، ۱۳/۱۰۹ ، ۱۳/۱۱۸ ، ۱۹/۱۲۰ ، ۷/۱۲۲ ، ۱۵/۱۳۷ ، ۷/۱۳۸ ، ۳/۱۳۸ ، ۱۲/۱۴۸ ، ۱۲/۱۵۳ ، ۱/۱۹۳ ، ۲۶/۲۰۲ ، ۲۲/۲۱۳ ، ۱۴/۲۳۱ ، ۱۹/۲۳۴ ، ۱۸/۲۳۶ ، ۱۵/۲۳۹ ، ۱۲/۲۴۳ ، ۱۹/۲۵۴ ، ۲۶/۲۶۷ ، ۲۰/۲۷۰ ، ۹/۲۷۲ ، ۲/۲۷۹ ، ۲۴/۲۷۷ . کمالات ۹/۳۹ ، ۱۱/۵۶ ، ۱۸/۶۰ ، ۱۰/۷۰ ، ۳/۹۳ ، ۲/۹۷ ، ۶/۹۹ ، ۱۱/۹۹ ، ۲۰/۱۱۸ ، ۱۱/۱۱۹ ، ۵/۱۲۶ ، ۱/۱۳۸ ، ۱۵/۱۹۲ ، ۲۱/۱۹۲ ، ۲۴/۲۷۵ ، ۲۵/۲۷۷ . کمال احدیت ۶/۷۳ ، ۳/۱۲۹ . - استجلاء ۲۵/۴۱ . رک کمال
- جلاء واستجلاء . کمال اسمائی ۸/۸۵ . - الهی ۸/۱۳۸ . کمالات الهی ۲/۹۹ . - الهی وکیانی ۲/۲۷۶ . کمال پیدائی ۹/۹۰ . - تفصیلی ۲/۸۵ . - جلاء ۴۴/۴۱ . - جلاء و استجلاء ۲/۴۱ ، ۱۳/۸۵ ، ۱۱/۱۵۵ . - جمعیت و پیدائی ۱۴/۹۰ . - ذاتی ۵/۸۵ . کمالات ذاتی ۳/۱۳۸ . کمال ظهور ۱۵/۹۰ ، ۸/۲۳۲ . - علم و عمل ۱۶/۲۳۲ . کمالات عینی ۱۴/۶۰ . کمال فلی ۳/۱۰۰ . - قابلیت ۲/۹۱ . - قبول ۱۱/۷۴ . محمدی ۶/۱۶۵ . - مستوعب ۵/۷۰ ، ۱۹/۷۱ ، ۲۰/۷۱ ، ۱۰/۱۴۱ . - مطلق فی الحدوث ۵/۱۰۶ . - مطلق فی الحدوث والقدم ۴/۱۰۶ . - مطلق فی القدم ۴/۱۰۶ . - نسی ۱۹/۷۰ . - هیجان ۲/۱۴۸ . - وجوب ۲۲/۷۱

- کمالی ۱/۶۲، ۱۶/۹۲، ۹/۱۳۴، ۱۰/۲۰۳، ۱۴/۲۰۵. رک انسانی کمالی .
 کمالی انسانی ۲/۸۶، ۱۳/۸۹. - جمعی ۱۳/۸۹
 کمل ۱۰/۶۲، ۲۵/۶۹، ۱۴/۹۸، ۱۷/۱۴۱، ۱۲/۱۴۲، ۱۶/۱۶۲، ۲۵/۱۹۰،
 ۱۶/۲۴۰، ۸/۲۴۲، ۲۳/۲۶۷، ۱۵/۲۷۸، ۱/۲۸۲. - وافراد ۱۰/۱۱۵. - واقطاب
 (۱۲/۲۲۷)، ۷/۲۶۵. - افراد ۲۰/۱۱۹. - انباء ۹/۱۴۷
 کمیت ۲۰/۱۲۸، ۹/۱۳۸، ۱۵/۱۳۸
 کن ۱۰/۶، ۱۹/۱۶۸، ۱۴/۱۹۶، ۱۶/۲۲۲. رک کلمة کن .
 کنه ۱۵/۲۸. - ذات حق ۶/۲۶. - ذات مطلق ۲۱/۲۷
 کوب ۱۵/۵۶. کواکب ۲۲/۷۸، ۷/۹۷، ۱۱/۱۴۷
 کون ۶/۲۴، ۲/۳۰، ۱۴/۳۹، ۲۵/۴۶، ۲/۱۴۶، ۱۳/۱۵۷، ۲۲/۱۶۸،
 ۳/۱۶۹، ۲۶/۱۸۰، ۲۲/۱۸۱، ۲۳/۱۹۶، ۶/۲۳۲. اکوان ۶/۱۰۵، ۱۱/۱۱۲،
 ۱۰/۱۲۸، ۱۷/۱۲۸، ۷/۱۴۸، ۲۲/۱۸۱، ۲۳/۱۹۶، ۶/۲۲۱، ۶/۲۳۹. - آفاقی
 ۱۷/۲۳۹. کون جامع ۳/۶۱، ۱۳/۹۶. کون فساد ۵/۵۸، ۲۴/۱۰۱. رک عالم
 کون و مکان ۱۵/۱۰۵
 کونی ۴/۳۱، ۶/۳۹، ۲۲/۶۱، ۵/۶۳، ۲۰/۹۶، ۱۴/۱۳۳، ۱/۱۳۸، ۲۱/۱۴۵،
 ۱۵/۱۸۱، ۲۱/۲۰۷، ۱۳/۲۲۱. رک شیء و اشیاء کونی . . . حقیقت .
 کیانی ۲/۲۷۶، ۲/۱۰۳
 کیفیت ۱۱/۸۷، ۲۵/۱۰۲، ۲۰/۱۲۸، ۹/۱۳۸، ۱۲/۱۵۶، ۴/۲۰۱
 کینونت ۱۷/۶۱، ۷/۹۱، ۲۱/۱۵۳

ل

- لا اقتضاء ۱۸/۸۴
 لا بشرط الشيء ۲۴/۲۰
 لا بشرط اللاشيء ۲۴/۲۰
 لا تعین ۹/۲۶، ۱۵/۲۶، ۱۰/۳۲، ۱۷/۳۴، ۱۹/۸۴
 لا حصر ۱۷/۱۲۷
 لازم ۴/۷۱، ۱۹/۷۸، ۲۰/۱۲۳، ۲۵/۱۴۵، ۱۵/۱۶۶، ۷/۱۸۱، ۱۰/۱۹۲،
 ۳/۲۱۶، ۵/۲۲۴، ۱۱/۲۲۵، ۱/۲۳۴. رک صفات لازمه .
 لازمه ۶/۱۶۷. لوازم ۲۳/۲۹، ۳/۳۹، ۱۵/۴۲، ۹/۴۳، ۱۲/۹۶، ۶/۱۲۴،
 ۲۰/۱۶۹، ۱۹/۲۱۱، ۱۱/۲۱۶، ۱/۲۳۳

- لاشیء ۲۴/۲۰، ۷/۱۴۹، ۲۲/۱۵۰
 لاهوت ۸/۸۴
 لذات دنیوی ۷/۱۶۱
 لسان استعداد ۲۲/۲۰، ۱۰/۱۱۹، ۲/۲۱۳، - اشاره ۲۲/۲۴۶، ۲۵/۲۴۸ -
 جمع ۱۲/۹۵، ۱۵/۹۵ - حال ۹/۱۱۹، ۶/۲۰۶، السنة شرایع ۱۸/۲، ۱۲/۱۲۹،
 ۲۰/۱۳۳، ۴/۱۳۱
 لطافت ۲۵/۵۵، ۱۴/۵۸، ۲۲/۱۶۹، ۷/۲۲۲
 لطیف ۱۸/۳۰، ۱۰/۳۱، ۲۶/۵۵، ۴/۷۲، ۴/۹۶، ۵/۲۲۲
 لطیفه ۶/۸۷، ۲/۹۳، لطائف ۲۰/۳۰، ۶/۸۷، ۸/۲۲۳، لطیفه انائیت ۱۲/۱۵۱
 لغت ۵/۲۱، ۱۵/۱۵۰، ۸/۲۶۰ - عبرانی ۲۶/۱۱۲
 لوح محفوظ ۲/۶۴، ۴/۱۰۱، ۱۰/۱۵۷، ۳/۲۰۲، (۷/۲۷۶)
 لون رك الوان.



- ماء ۴/۸، ۱۸/۱۰، ۱۸/۱۱، ۱۸/۱۸، ۶/۶۶، ۹/۲۱۸، ۶/۲۲۱، ۱۶/۲۲۳
 ۱۹/۲۳۹، ۱/۲۴۹، ۲۴/۲۵۵
 ماده ۱۷/۳۲، ۱۶/۶۴، ۲۰/۶۴، ۸/۶۹، ۱۸/۱۴۵، ۲۴/۱۶۶، ۹/۱۹۶
 ۱۲/۲۲۰، مواد ۱۴/۲۶۷، ماده جامعه بین نور وظلمت ۲۰/۹۹، - روحانی ۶/۱۰۰
 مواد عالم ۳/۲۶۹
 مادی ۲۲/۵۵، ۶/۵۷، ۸/۶۲
 ماسک ۱/۹۸، ۳۱/۹۸
 ماسوی ۱/۲۹، ۶/۹۵، ۱۲/۹۷
 ماعداء ۹/۲۶
 مالک (اسم الهی) ۲/۲۵۷
 مایخولیا ۱۸/۱۵۷
 ماهیت ۳/۲۲، ۱/۲۳، ۸/۴۲، ۱/۴۲، ۳/۵۱، ۳/۸۸، ۱۴/۲۶۰، ماهیات
 ۱۶/۲۱، ۴/۴۳، ۱۳/۴۳، ۱۰/۴۴، ۴/۴۵، ۲۰/۴۵، ۱۳/۶۱، ۷/۱۱۱، ماهیت
 ممکنه ۷/۳۳، ماهیات ممکنه ۲۱/۳۶، ۲۲/۱۱۶
 مالیت متعین ۵/۲۲۹
 مباشرت (۸/۳۱)، ۵/۱۹۵، (۱۸/۲۱۶، ۱۲/۲۱۵)

- مبايعت ۲۵/۱-۲
 مبايعت ۱۱/۵۵، ۱۱/۱۱۷ - ذاتی ۱/۵۵
 مبدأ ۴/۲۲، ۱۶/۳۵، ۲۰/۳۹، ۲۰/۸۷، ۱۸/۱۱۴، ۲/۱۱۴، مبايعی ۱۸/۱۸۰، مبدأ اول
 ۲/۲۳ - موجودات ۳/۲۳
 مبدئي ۲/۱۲۶
 مبدليت ۴/۱۱۲، ۱۳/۲۶
 مبسوط ۲۷/۲۲۱
 مبصر ۱/۲۶، ۱۳/۲۲۰
 متابعت ۲۷/۱۱۵، ۷/۱۲۸، ۶/۲۳۹
 متأخر ۱۵/۱۸۲
 متبوع رك تابع و متبوع.
 متبوعيت ۱۶/۷۴
 متجدد ۱/۲۲۵، ۲۰/۱۸۴
 متجدد ۵/۲۲۲، ۱۴/۱۶۳
 متجلی ۷/۲۲، ۲/۱۱۶، ۷/۱۳۶، ۹/۱۴۲، ۲۱/۱۴۳، ۱۱/۱۵۲، ۱۲/۲۷۰
 متجلی له ۲۶/۱۱۳، ۱۳/۱۱۴، ۸/۱۵۲، ۱۱/۱۵۲، ۱۹/۱۵۳، ۱۱/۲۰۲
 ۲۰/۲۰۳
 متحقق ۴/۴۴، ۳/۶۷، ۱۲/۸۳، ۶/۱۱۲، ۱۹/۱۱۷، ۶/۱۴۹، ۱۳/۱۴۹
 ۱۳/۲۲۷ - الوجود ۹/۱۳۴
 متحيز ۲/۲۴۱، متحيزات ۳/۱۳۴
 متخيله ۱۲/۱۵۹، ۶/۱۶۰، ۱۱/۱۶۱، ۳/۱۶۳، رك قوت متخيله .
 مترقی ۱۱/۲۶۱
 متروحنات ۲۵/۶۹، متروخون ۸/۵۵
 متصرف ۱۷/۳۲، ۱۵/۵۵، ۵/۵۹، ۵/۸۹، ۲۴/۱۲۱، ۱۸/۳۰۸، ۲۳/۳۰۸
 ۱۰/۲۶۵، ۶/۲۲۹، ۲۲/۲۲۲
 متصرف فيه ۲۴/۳۰۸، ۱۸/۳۰۸، ۱۲/۲۰۸
 متصف ۱۰/۴۳، ۴/۹۹، ۷/۱۰۸، ۱۴/۱۴۳، ۲۴/۱۶۰، ۱۵/۱۶۹، ۲۲/۲۲۲ -
 ۴ وجود ۳/۲۲، ۲۱/۲۲ (۱۵/۱۰۰)
 متصل ۲۰/۳۶، ۱۲/۵۶، ۱۶/۷۴، ۲۳/۷۴، ۳/۱۱۰، ۲۱/۱۲۸، ۱۵/۱۵۶
 ۱۵/۱۵۷، رك خیال متصل .
 متصوفه ۱۴/۷۷، ۴/۷۸، ۲۵/۱۵۶، رك «صوفیه» در فهرست اشخاص .

متعالی رذ ذات متعالیه .

- متعدد ۱۳/۶۰، ۱۵/۸۲، ۲۲/۱۱۴، ۲۷/۱۴۱، ۴/۱۴۵، ۸/۱۶۶، ۲۳/۱۷۹،
 ۱۵/۲۷۶، ۱/۲۲۵، ۱۶/۲۱۱، ۲۶/۱۸۴، ۱۶/۱۸۳
- متعلق ۵/۲۸، ۱۳/۱۱۲، ۱۹/۱۶۵، ۲/۱۷۹، ۱۰/۲۰۱ - التحق ۱۵/۳۵
- متعلق ۲۴/۲۹، ۴/۳۵، ۹/۸۲، ۱۱/۸۳، ۲۰/۹۹، ۱۸/۱۰۰، ۶/۱۰۴،
 ۲۳/۱۰۷، ۳/۱۱۲، ۱۳/۱۲۶، ۱۸/۱۲۸، ۲۰/۱۶۱، ۷/۱۶۸، ۲۳/۱۷۵، ۴/۱۷۷،
 ۱۰/۲۲۷، ۱/۲۷۹
- متعلم ۲۲/۵، ۶/۱۶۲، ۱۱/۱۶۲
- متعین ۳/۲۹، ۷/۲۳، ۲۰/۳۴، ۲۵/۴۱، ۱۰/۴۲، ۱۰/۴۵، ۲۲/۶۷، ۱۴/۸۳،
 ۸/۹۱، ۱۸/۱۰۰، ۴/۱۰۲، ۷/۱۲۶، ۸/۱۳۱، ۶/۱۴۱، ۲۷/۱۴۱، ۴/۱۷۰،
 ۲۲/۱۷۵، ۱۵/۱۷۷، ۴/۱۷۹، ۱۵/۱۸۱، ۱۲/۱۸۷، ۳/۲۰۲، ۱۷/۲۱۱، ۲/۲۲۴،
 ۱۶/۲۷۶ . رذ وجود متعین . متعینات ۲۶/۲۹، ۴/۱۰۲
- متفرع ۲/۷۵، ۱۰/۹۹، ۸/۱۳۸
- متفکران ۲/۱۷۴
- متقابل ۸/۲۵، ۲۵/۱۰۷ . رذ صفات متقابل .
- متردد ۱۹/۱۱۷
- متقی ۱۲/۷، ۵/۱۹۴، ۱۹/۱۹۴، ۱۳/۱۹۴ . رذ عبد متقی .
- متقید ۷/۱۳۸، ۷/۱۲۶
- متکثر ۱۵/۵۵، ۶/۷۲، ۱۸/۸۲، ۲۲/۱۱۴، ۶/۱۳۴، ۴/۱۴۵، ۸/۱۸۴،
 ۲۶/۱۸۴، ۷/۱۹۵، ۲۱/۲۶۹، ۱۵/۲۷۶
- متکلم (= اسم الهی) ۱۸/۴۰، ۳/۸۷، ۱۱/۹۴، ۶/۱۱۰، (= کلامی) ۱۶/۲۱،
 متکلمین ۷/۲۰
- متکون ۲۷/۲۴۳
- متمثل ۱۹/۲۱۶، ۷/۲۶۱
- متمیز ۱۴/۲۷، ۷/۴۰، ۱۰/۶۰، ۶/۸۵ - الأعیان ۱۱/۶۰، ۸/۸۵
- متناهی ۲۲/۲۸، ۱۹/۲۲۱ . رذ غیر متناهی، نامتناهی .
- متنوع ۲۵/۴۱، ۱۲/۷۱، ۲۳/۲۰۳، ۱۶/۲۱۱
- متوجه ۶/۲۴۳، ۷/۲۱۰
- متوسطین ۱۶/۲۷۹، ۲۲/۲۷۸
- متوهم ۱۱/۸۵
- مثال ۶/۵۷، ۱۳/۸۴، ۱۰/۱۵۶، ۱۸/۱۸۱، ۲۰/۲۴۳ . رذ حضرت مثال ،

عالم - ، مرتبة - . مثل انسانيه ١٨/٢١٧ . مثال متصل به نشأت انسان ٢١/١٢٨ . - مطلق:
 رك عالم مثال مطلق. مثال مقيد ١٢/٥٦ ، ١٦/١٥٦ ، ١٣/١٥٧ . مثال مقيد ١٢/٥٦ . مثال
 منفصل (٢١/١٢٨)

مثالی ٦/٥٥ ، ٢٠/٥٥ ، ٧/٥٦ ، ١١/١٠٠ ، ٤/١٧٧ ، ٩/٢٧٠ . رك صورت و
 صور مثالی .

مثل (= مانند) ٢٤/٢١ ، ٢/١٣٠

مجاز ١٥/٩١ ، ١٢/٩٤ ، ٢/٩٥ ، ١/١٩٩ ، ٧/٢٦٧

مجازات ٢١/١٩١ ، ١٣/٢٣٢ ، ١٥/٢٧٠

مجانست ذاتی ١/٢١٩

مجاهدت ٢٤/٢٢٦ ، ١٦/٢٥٠ . - ورياضت ١٨/١٨٧ ، (٢٠/١٨٧)

مجتمع ١/٢٣٢ ، ٦/١٠١

مجدوبان ٩/١٤٨

مجرد ١٢/٢٨ ، ٦/٣١ ، ٦/٣٦ ، ٢١/٥٥ ، ٨/٦٢ ، ١٥/٦٧ ، ٢/٧٢ ، ١٣/٧٣

١٢/٩٤ ، ٩/١٣١ ، ٢/١٣٨ ، ٩/١٣٩ ، ٩/١٥٨ ، ٢٠/١٥٩ ، ٢/١٦٠ ، ٢٠/١٦٣

١١/١٧٧ . رك ارواح مجرد، معانی - . مجردات ٩/٥٢ ، ٤/١٣٤

مجمول ٢/٢٣ ، ١/٤٤ ، ١/١١٨ ، ٦/٢١٣ ، ٢٤/٢٥١ . رك غيرمجمول .

مجموليت ٣/٢٣ ، ٩/٢٣ ، ١٧/٢٣ ، ٩/٢٤

مجلی ٢٠/٢٩ ، ٢/٣٠ ، ١٤/٣٠ ، ١٥/٦٠ ، ٢٠/١٥٣ . مجالی ٣/٣٠ ، ١٤/٨٢

٢٢/٩٦ ، ٢٢/١٤٣ ، ١٦/١٤٩ ، ٨/٢٠٣ . - اکوان ٦/١٠٥ . مجالی الهی ١١/١٢٦

- شامل ٨/١٠٧ . مجالی ظلی ٨/٦٠ . مجالی فرقانی ١١/٨٥

مجمع ١٠/١٠٨ . - البحرين ٢٣/٢٧٧

مجمل ٦/٧٥ ، ٢٧/٨٧ ، ٢٠/٩١ ، ١٩/٩٢ ، ١٧/٩٣ ، ٢/١١٠ ، ١٦/١٢٣ ، ١/٢٨٢

مجموع ٤/٦ ، ١٥/٩ ، ١٩/٣٦ ، ٦/٦٢ ، ٨/١٢٣ ، ٢/١٦٦ ، ١/٢٢٢ ، ٩/٢٢٧

٢٤/٢٧٠ ، ١٧/٢٧٤ . - الامر ١٦/٨٥

مجموعی ١٩/٢٥١

مجهول ٨/٢٨ . - مطلق ١٦/٢٦

محاضره ١٠/١١٦

محاظ ٢٣/١٨٦ . - به ٨/١٦٧

محاظات ١٥/١٢٩ ، ٢٠/١٢٩ ، ١٦/١٥٧

معال ٩/٦ ، ١٧/١٦٨

- محمّد ۱۳/۷۰، ۱۹/۱۶۰، ۱۴/۱۹۲، ۱۹/۱۹۲
 محب ۳/۱۲۱
 محبت ۶/۱۵۳، ۱۶/۲۵۰ - حق ۹/۱۴۷ - ذاتی ۹/۱۵۰
 محبوب ۲/۱۲۷، محبوبان جناب ازل ۱۶/۶۲ - حق ۹/۱۴۸
 محبوب ۱۷/۷۸، ۴/۱۰۵، ۵/۱۶۰، ۲/۱۸۸، محبوبان ۲۶/۷۹، ۱۳/۱۴۲،
 ۲۳/۱۵۱، ۲۲/۱۶۱، ۶/۲۲۴
 محلث (اسم فاعل) ۱۵/۷۳
 محلث (اسم مفعول) ۱۳/۱۳۱، ۱۰/۱۵۱ - محدثات ۱۳/۱۳۱، ۱۳/۱۳۳،
 ۲/۲۰۲، ۴/۱۴۳
 محلد ۱۳/۱۲۷، ۱۹/۱۲۷، ۲/۱۲۸، ۲۶/۱۳۳، ۳/۱۸۸
 محلود ۱۹/۱۲۷، ۲۲/۱۵۱، ۴/۱۸۸، ۱۹/۲۲۱
 محلوس ۲۳/۱۲۸
 محروین ۱۷/۱۵۷
 محسوس ۴/۵۳، ۲۱/۵۵، ۳/۵۹، ۱۲/۷۱، ۲۱/۱۰۱، ۲۳/۱۰۳، ۲۲/۱۲۸،
 ۸/۱۵۱، ۱۵/۱۵۵، ۱۸/۱۸۱، ۲۶/۲۲۱، رك معنوی أو محسوس، محسوسات ۱۶/۴۴،
 ۳/۹۵، ۲۱/۱۵۶، ۲۲/۱۵۶، ۷/۱۵۹، ۲۲/۱۵۹
 محصور ۲۵/۴۶، ۱۱/۸۴، ۳/۱۵۲، ۱۷/۲۰۱
 محقق (اسم فاعل) ۱۷/۲۱۰، ۷/۱۸، ۳/۷۷، ۱/۱۲۸، ۱۴/۱۴۳، محققان ۸/۲۸،
 ۴/۵۲، ۱۴/۹۴، ۲۳/۱۰۱، ۳/۱۳۱، ۲۱/۱۷۲، ۸/۱۸۳، ۲۴/۲۱۲، ۱۵/۲۴۷،
 ۲۳/۲۷۸
 محقق (اسم مفعول) ۱۵/۵۲، ۲۶/۱۲۳، ۲۰/۱۳۵، ۴/۱۵۶، ۶/۲۳۳
 محكوم ۶/۷۴ - و - علیه ۱۵/۱۳۵ (۱۹/۱۹۶)، ۱۱/۲۴۷
 محل ۱۵/۵، ۲۲/۲۹، ۲۱/۳۰، ۲۱/۴۰، ۱۰/۴۱، ۶/۵۶، ۲۰/۷۰، ۱۰/۸۲،
 ۱۲/۸۳، ۴/۹۸، ۱۷/۱۲۲، ۱۲/۱۴۹، ۷/۱۶۳، ۱۴/۲۰۴، محال ۲۴/۲۹،
 ۱۶/۱۴۹، ۱۴/۱۸۴ - محل ظهور ۱۸/۳۰، ۱۳/۲۲۵
 محملنه رك محامد .
 محمندی ۱۱/۶۴، ۱۵/۱۵۳، ۶/۱۶۵، ۱۲/۲۶۵، ۱۹/۲۶۵، ۱۷/۲۶۶،
 ۱۵/۲۶۷، رك حقیقت محمندی . محمدين ۱۸/۲۶۷
 محمود ۹/۲۸۱، ۱۸/۲۴۷
 محمول ۲۵/۱۹۵، ۲۴/۱۵۲
 محیط ۱۶/۳۴، ۵/۵۶، ۸/۶۱، ۱۷/۷۱، ۱۷/۹۷، ۸/۱۲۴، ۱۲/۱۳۵

- ۱۵۵/۱۶، ۱۶۷/۸، ۱۸۵/۱، ۱۸۵/۱۸، ۱۸۵/۲۳، ۱۸۶/۱۰، ۱۸۸/۲۳، ۱۸۶/۱۰، ۲۲/۲۷۵، ۲۳/۲۶۷، ۳/۲۵۲
 مخاطب ۱۳/۱۳۲
 مخالفت ۱۹/۶، (۱/۷۳، ۳/۷۱)، ۲۲/۱۷۲، ۲۴/۱۷۵، مخالفت ۸/۱۶۱، ۲۱/۲۵۰، ۱۵/۲۵۰
 مختار ۹/۲۳
 منحص ۷/۲۱، ۱۲/۶۰، ۱۳/۷۲
 مخلوق ۱۲/۶۷، ۳/۸۲، ۸/۸۷، ۱۰/۱۰۲، ۱۸/۱۰۶، مخلوقات ۱۱/۲۴، ۹/۲۶۰، ۱۸/۲۲۵، ۲۲/۱۹۶، ۲۷/۱۸۶، ۱۷/۹۵
 مخیل ۲/۵۹، ۲/۱۵۹، ۵/۱۵۸
 مدیر ۳/۸۵، ۱۸/۸۵، ۵/۸۹، ۱۷/۹۵، ۱۷/۱۰۶، ۱/۲۱۰، ۲/۲۴۲، رک روح مدیر.
 مدد ۱۲/۵۵، ۲۲/۹۰، ۶/۹۱، ۱۱/۹۷، ۹/۱۰۹، ۱۶/۱۰۹، ۱۷/۱۹۸، ۲۳/۲۲۶، ۳/۲۵۸، ۱۹/۲۷۰، امداد ۲۶/۲۴۶، مدد الهی وحدانی ۱۳/۹۷
 مدرک (اسم مکان) ۱۰/۲۸، مدارک ۲۲/۳۵، ۹/۶۶، ۵/۷۳، ۳/۱۲۹، ۸/۲۸۰، ۱۳/۱۳۶ -
 مدرک (اسم فاعل) ۱۰/۲۵، ۷/۳۱، ۵/۵۹، ۱۸/۷۴، ۱۲/۱۵۲، ۴/۱۵۲، ۱۵/۱۵۸
 مدرک (اسم مفعول) ۱۶/۵، ۱۱/۲۵، ۶/۲۶، ۲/۵۹، ۱۹/۱۲۸، ۴/۱۳۵، ۷/۱۳۶، ۳/۱۳۸، ۹/۱۵۹، مدرکات به حواس ۱۰/۲۲۶
 مذا ۱۲/۷، ۱۳/۷۰، ۹/۱۹۲، ۱۹/۱۹۲، ۳/۱۹۳
 مضموم ۱۶/۲۳۷، ۱/۲۸۱
 مضمه رک مذا
 مذهب ۷/۲۰، ۲۳/۱۰۱، ۲/۲۰۰، ۳/۲۷۹، مذاهب ۳/۱۸۶
 مرآت ۷/۲۷، ۵/۳۸، ۹/۹۶، ۱۰/۹۷، ۲۲/۱۰۵، ۱۰/۱۱۰، ۱۸/۱۳۰، ۲۶/۱۴۱، ۹/۱۴۲، ۱۴/۱۴۲، ۲۵/۱۴۲، ۲/۱۴۹، ۱۳/۱۴۹، ۱۳/۱۷۹، ۱۹/۲۵۲، ۴/۱۷۹
 مرایا ۲۲/۴۶، ۲۵/۱۸۱، مرائی ۱۳/۸۲، ۳/۱۴۵، ۸/۲۰۳، مرآت استعداد
 ۲۰/۱۰۲، - اعیان ۱۴/۱۴۲، مرایای اعیان ۱۴/۱۱۲، مرائی اکوان ۱۰/۱۲۸، مرآت حق ۱۵/۱۴۲، مرایای وجود حق ۲۵/۱۴۱، ۳/۱۴۳، مرآت هویت ۵/۱۰۳
 مراقبه ۶/۷۹
 مربوط ۱۰/۱۰۲، ۲۲/۱۸۲، ۱۶/۲۷۷، مربوطات ۸/۱۸۲، مربوط ذات ۶/۱۰۳
 مربوطیت ۸/۶۳

مری ١٨/٨ ، ١٦٧/٢٠ ، ٢٠/٢١٠

- مرکبه ١٨/٣٤ ، ١٥/٣٢ ، ١١/٣٢ ، ٧/٣٢ ، ١٩/٣١ ، ٦/٢٩ ، ١٠/٢٨ ، ٣/٢٠ ، ١٨/٣٤ ، ١٥/٣٢ ، ١١/٣٢ ، ٧/٣٢ ، ١٩/٣١ ، ٦/٢٩ ، ١٠/٢٨ ، ٣/٢٠ ، ١٢/٣٨ ، ٧/٣١ ، ٧/٣٠ ، ٤/٣٨ ، ٢٦/٧٢ ، ١٥/٦٥ ، ١/٥٧ ، ٣/٥٢ ، ٢٥/٢٦ ، ١٩/٢٦ ، ٧/٢١ ، ٧/٢٠ ، ٢١/٩١ ، ١٨/٩١ ، ٤/٨٢ ، ٢٥/٨٣ ، ١٨/٧٩ ، ١١/٧٨ ، ٥/٧٨ ، ٣/٧٨ ، ٣/٧٦ ، ٢٥/١٢١ ، ٢٦/١١٥ ، ١/١١٥ ، ١٢/١١٢ ، ١٧/١٠٥ ، ٢٢/١٠٢ ، ٨/١٠٢ ، ٢٠/٩٥ ، ٦/١٧٧ ، ١٢/١٦٥ ، ١٠/١٥٥ ، ١/١٥٣ ، ٦/١٤٧ ، ٥/١٤٠ ، ١٨/١٣٨ ، ٤/١٣٧ ، ٦/٢٧٠ ، ١٢/٢٢١ ، ٣/٢١٧ ، ١١/٢١٣ ، ٢٣/٢٠٠ ، ١٦/١٩٥ ، ٤/١٨٣ ، ٣/١٨٣ ، ٢٥/٢٨٠ ، ٢١/٢٨٠ ، ١٢/٢٧٩ ، ٢٠/٢٧٧ ، ٧/٢٧٢ ، ١٨/٣٤ ، ١٢/٣١ ، ٣/٣٠ ، ١/٣٠ ، ٢٥/٢٩ ، ١٢/٢٨ ، ٢٥/٢٣ ، ١٣/٢١ ، ١١/٢٠ ، ٢/٦٥ ، ١١/٦١ ، ٧/٥٩ ، ٣/٥٣ ، ٢٢/٢٧ ، ٨/٢٧ ، ٢/٢٧ ، ٢٥/٢٥ ، ٨/٢١ ، ١١/٢١ (مطلقاً) ، ٢/١٧٨ ، ١٣/١٢٠ ، ١٣/١١٢ ، ١٤/٩٦ ، ٢٠/٨٣ ، ١٦/٦٥ ، ٢٦/١٥٣ ، ٢٣/١٤٨ ، ٢٣/١٤٢ ، ١٦/١١٢ ، ٢٠/١٠٥ ، ٣/١٠٢ ، ٢٥/٨٣ ، ١٥/٧٧ ، ١١/٢٧٨ ، ٣/٢٦٢ ، ١٧/٢٢٠ ، ٢٠/٢٢٤ ، ٢/٢٢١ ، ٢/٢١٤ ، ٢/١٦٢ ، ١٩/٢٣١ ، اجسام ٢/٥٨ ، اجمال ١٧/٦٣ ، احديث ١٣/٦٣ ، ١٤/١٤٢ ، احديث جمع ٣١/٣٥ ، احديث مطلق ٥/١٨٣ ، ارواح ١٦/٣٠ ، ٦/٣٩ ، ١/٣٢ ، ٢/٣٩ ، ٢/٥٢ ، ١١/٥٩ ، مراتب ارواح عالیة ١٢/٢٢٣ ، مرتبة الاسماء وحضراتها ٢/٢٩ ، مراتب اسماء ٦/١٨٨ ، اسماء وصفات ٨/٨٢ ، ٦/٢٨٠ ، اعتدالات ٢/٢٧٦ ، مرتبة الوهیت ١/٣٩ ، ١٠/٣٩ ، ١٠/٨٢ ، ١١/٨٣ ، ١٦/٢٦٢ ، الهی ٧/٦٣ ، (٧/٨٢) ، ٥/٨٢ ، ٢/١٢٦ ، ٦/٢٦٣ ، ١١/٢٧٢ ، الهی ومبدئی ٤/١٢٦ ، مراتب الهی وکونی ٥/٦٣ ، مرتبة امکان ٢/٣٠ ، انسان کامل ١٥/٣٣ ، ٥/٦٣ ، ١٧/٩٢ ، (١١/٩٧ ، ١٠/٩٩ ، ٣/١٠٢ ، ١١/١٠٢) ، انسانى کمالی ١٦/٦١ ، اولی (من الغیب) ٩/٣٠ ، ٢٧/٣٠ ، (٣/٣٠) ، ١٨/٢٥ ، ١٢/٦١ ، ١٥/١١٢ ، ايجاد ١٧/٢٣ ، بطون ١٠/٢٨ ، تأثير وتصرف بهمت ٢/٢٠٨ ، تشبه ١/١٢٩ ، تعین اول ٢/٣٨ ، تعین ثانى ٢/٣٨ ، ٢/٢٩ ، تعينات ٢٢/٢٥ ، تعينات کلی ٩/٣٣ ، تفصیل وکثرت ٧/٢٠٠ ، تفصیلی ١٧/٦٣ ، مرتبة تفصیلی للاحدية الجمعية الکونیة ٤/٣٩ ، مراتب تمثيل ١٣/١٧٧ ، مرتبة تنزیه ١٦/١٢٨ ، مراتب تنزلات وجود ٢٣/٥٦ ، توحيد ٣/٧٧ ، (٨/٧٧) ، ٣/٧٨ ، مرتبة ثالثه ٦/٣١ ، ثانيه ١٣/٣٠ ، ٢/٣١ ، (٣/٣٨) ، ٤/٣٠ ، ١٧/٢٥ ، ١٣/٦١ ، (١٦/١١٢) ، جامعه ١٢/٣١ ، جامعه للصور المرتمسة فى القوة المتخيلة ١٤/١٥٦ ، جامعه لجميع التعينات الانفعالية ٢/٣٩ ، جامعه لجميع التعينات الفعلية المؤثرة ١٤/٣٨ ، جامعه للصفات ١٣/١٢٩ ، جامعه لمراتب الاسماء والصفات ٧/٨٢ ، مراتب جزئى (١٩/٣٩) ، مرتبة جمع وتفصیل ٨/٦١ ، ١٦/١٩٩ ، مرتبة جمع

الهی ١٣/١٧٥ - جمع جمع ١٣/٦٣ - جمع جمع احدى ١٦/٦٣ - جمع وجود
 ١/٢٥ - جمعی الہی ١/٣٩ - جمعیت الہی ١٩/٩٢ - حس ٣١/٣٠، ٣١/٣١، ١٢/٣١،
 (٢٣/٣١)، ١٢/٥٩ - حس (١٥/٦١) - خامسہ ١١/٣١ - خلافت (٣/١٠٢)،
 ٤/١٠٣، ٩/١٠٩، ٩/٢٣٨ - دوم ذات ٣/٣٨ - رابعہ ٩/٣١، ١١/١٥٧ -
 روحانی ١٥/٦١ - مراتب روحانی وطبیعی ١٦/١١٦ - مرتبہ روحانیت ١٧/٩٣ - سادسہ
 ١٤/٣١ - مراتب سافلہ ٢/٢١٧ - مرتبہ شہادت و حس ٢٣/٣١ - مراتب طبیعت ٦/٦٣ -
 طبیعی (١٦/١١٦) - مرتبہ ظهور ٦/٣١، ٥/١٥٥ - مراتب ظهور ١٣/٢٩، ٢٠/٤٦ -
 مرتبہ عالم ٥/٣٩ - مراتب عالم ٢/٨٢ - مرتبہ عالم مثال ٩/٣١ - مراتب عالیہ ٢/٢١٧ -
 - عدد ١/٣٦ - اعداد ٢٥/٧٢، ١٢/١٢٥ - مرتبہ علم ٣/١٧٩ - علم ٢/٢٢ -
 ١٠/١٠١، ٩/١١٧، ١٥/١١٨، ١٣/١١٨، ٧/١٦٢ - مراتب علم باللہ ١٥/١٤١ - مرتبہ علیا
 ٢٢/١٢٢ - عمائہ ٧/٦٣ - عین ١/١١٨ - غیب ٦/٣٠، ١/٣٢ - غیب ومعانی
 ٢٠/٣١ - فیاضیت و مبدئیت ٢/١١٢ - مراتب قرب ١٩/١٢١، ٥/١٥٤ - مرتبہ قلبی
 ١٧/٩٣ - کثرت ٢١/١٦٦ - مراتب کلی ٣٠/٣٠، ٣٦/٣٠، ١٨/٣١، ٨/٣٣،
 ١٢/٣٣ - کلی و جزئی ١٩/٣٩ - کمال ٣/٧٦ - کونی (٥/٦٣) - مرتبہ کونی
 خلقی ٤/٣٩ - لاتعین ١٧/٣٢ - مبدئی (٢/١٢٦) - مثال ١٩/٣٠، (٩/٣١)،
 ١٤/٣٣، ٢/٥٢، ٢/٥٨، ١١/٥٩ - مثالی (١٥/٦١) - محمد ٢٥/٢٣٥ -
 مصدریت و فیاضیت ١٢/١١٢ - مصدریت و مفیضیت ٩/١١٢ - مراتب مظاهر ١٢/١٧٧ -
 - معارج وجود (١/٥٧ - ٢٣/٥٦) - مرتبہ معرفت بغزات ٢٣/١٢٨ - نبوت ٥/٢٣٢ -
 - واحد (عددی) ١٢/١٢٥ - مراتب واحد ٢١/١٢٥ - مرتبہ وجود ١٧/٢٣، ٩/٣١،
 ١١/٣١، ١٠/١٠١ - مراتب وجود ٦/١٧، ١٣/٢١، ١/١٧٠ - مرتبہ وجود مطلق
 ٢٦/٢٦ - وحدت ٢١/١٦٦ - هیت ١٩/٢٠٠

مرکبی ٣/٨٥، ١٢/١٤٠

مرکبم دک صور مرکبم .

مرجع ١١/٢٥، ٢٢/٧٢، ٥/٢٧٩

مرجع ١٠/٣٩، ٤/٢٧، ٧/١٤٠

مرحوم ٢٥/١٩٩، ١٨/٢٧٥

مرسلین ٢٠/١١، ٩/١٢٦، ١٨/٢٣٥، ٩/٢٦٣

مرشد واصل ٢١/١٨٧

مرکب ١٧/٣٠، ١١/٣١، ١/٥٥، ١٧/٥٥، ٢٢/٥٥، ١٠/٦٢، ١/١٦٧

مرکبات ١٧/٢٥١، ٢٥/١٩٥، ١٠/٥٨

مرکزیت ٩/٩١

مرور پرمراثب ۲۰/۸۳

مربخ ۲۱/۱۶۷

مرید (اسم الهی) ۱۸/۲۰ ، ۱/۲۱ ، ۷/۲۱ ، ۴۶/۷۴ ، ۱۱/۹۲ ، ۶/۱۱۰ ،

۱/۱۹۶

مرئی ۱/۷ ، ۱۳/۹ ، ۸/۱۶ ، ۱۸/۱۷۹ ، ۱/۱۸۰ ، ۱۵/۱۸۰ ، ۱۰/۲۲۳

مزاج ۱۱/۸ ، ۳/۹ ، ۱۷/۵۵ ، ۸۳/۱۱۷ ، ۹/۱۳۸ ، ۲۱/۱۳۸ ، ۱۵/۱۸۸ ، ۱۳/۱۹۰

۱۶/۲۰۰ ، ۵/۲۰۷ ، ۱۵/۲۱۵ ، ۹/۲۱۶ ، ۳/۲۲۳ ، ۳/۲۲۳ ، ۱۷/۱۱۶ ، ۲۲/۱۷۹

۳/۲۴۳ ، ۲۷/۲۴۳ ، ۲/۲۶۹ ، ۲/۲۶۹ ، ۶/۱۶۱ ، ۶/۱۶۱ ، ۱/۱۶۱ ، ۱/۱۶۱ ، ۲۶/۱۶۰

۲۶/۱۶۰ ، ۵/۲۶۹ ، ۱۸/۲۱ ، ۱۷/۲۱۵ ، ۱۲/۸۵ ، ۲۲/۲۵۲ ، ۹/۱۳۷ ، ۲۵/۹۹ ، ۷/۹۶ ، ۷/۹۶ ، ۲۲/۲۵۲

کامل نبوی ۵/۲۶۹ ، ۱۸/۲۱ ، ۱۷/۲۱۵ ، ۱۲/۸۵

مزاجی ۸/۱۳۱ ، ۱۷/۱۳۳ ، ۱۷/۱۵۷

مزج ۱/۱۸۵

مستجمع ۱۰/۹۶



مستجن ۱۸/۷۲ ، ۵/۴۲

مستخلف علیه ۲۲/۹۱

مستعد ۲۳/۱۱۳ ، ۷/۱۶۲ ، ۵/۱۶۹ ، ۲۱/۱۷۶

مستفنی ۲۱/۷۰ ، ۱۳/۲۷۵

مستفاد ۴/۲۰ ، ۱۳/۷۷ ، ۱۶/۷۷ ، ۱۷/۱۶۹ ، ۹/۲۲۵

مستمد ۴/۱۷۰

مستوعب رك كمال مستوعب.

مسلط ۹/۲۱۷ ، ۲/۲۱۷ ، ۲۳/۵۰

مسلم ۱۴/۶ ، ۶/۱۴۸ ، ۱۳/۱۷۲ ، ۲۵/۷۷ ، ۶/۲۱۹

مسمی ۱۰/۱۷ ، ۵/۴۰ ، ۱۵/۴۰ ، ۱/۶۸ ، ۲۵/۸۲ ، ۴/۱۸۷ ، ۱۵/۲۷۵

مسوی ۴/۳ ، ۴/۹ ، ۱۲/۸۵ ، ۱۲/۲۱۶

مشاهده ۱۵/۲۴ ، ۹/۵۲ ، ۱۸/۵۶ ، (۹/۵۷) ، ۱۹/۶۰ ، ۱۵/۶۲ ، ۲۴/۷۸

۱۵/۷۹ ، ۲۵/۷۹ ، ۱۱/۸۷ ، ۲۱/۹۵ ، ۲۲/۹۶ ، ۶/۱۰۵ ، ۱۷/۱۱۵ ، ۷/۱۱۶ ، ۱۱/۱۱۶

۸/۱۲۱ ، ۱۶/۱۲۱ ، ۵/۱۲۲ ، ۸/۱۳۳ ، ۱۰/۱۳۶ ، ۱۴/۱۴۲ ، ۱۵/۱۵۸ ، ۸/۱۵۹

۱۷/۱۵۹ ، ۷/۱۶۰ ، ۱۳/۱۶۳ ، (۲۲/۱۸۰) ، ۱۴/۱۸۱ ، ۸/۱۸۲ ، ۲۱/۲۱۹

۷/۲۶۲ ، ۱۰/۲۸۱ ، ۶/۷۶ ، ۲۶/۷۹ ، ۲۲/۲۷۹

مشایخ ۲۵/۱۸ ، ۱۱/۵۲ ، ۲۰/۵۳

مشبه ۱۳/۱۲۷ ، ۲۲/۱۲۷ ، ۱۲/۱۲۸

- مشترك ۱۲/۵۸، ۲۴/۱۱۶، ۴/۲۶۰
 مشرى ۴/۱۶۸
 مشتمل ۱۵/۵۵، ۷/۵۶، ۶/۵۷، ۱۷/۸۲، ۲/۸۷، ۵/۹۳، ۹/۹۳، ۱۴/۹۶، ۱۲/۱۵۳، ۱۴/۱۲۶، ۴/۱۱۳، ۱۸/۱۰۷
 مشرع ۱۶/۲۳۳، ۱۷/۲۷۲
 مشرك ۱۵/۲۶۲، ۴/۱۸۸، ۲۲/۸۰، مشركين ۷/۱۴۸، ۱۰/۱۸۷
 مشروط ۱۷/۳۵، ۱۳/۴۱
 مشعر ۲۵/۶۷، مشاعر ۲۱/۹۶
 مشهود ۶/۱۶۲، ۷/۲۷۲، شاهد ۶/۱۶۳، ۱۴/۲۵۹، ۲۵/۲۶۷، ۹/۲۸۰
 مشهور ۷/۲۶، ۱۲/۲۹، ۱۶/۴۸، ۱۳/۷۳، ۹/۱۳۴، ۲۲/۱۶۲، ۲۵/۱۹۹
 مشيت ۲۲/۴۲، ۲/۱۱۶
 مصاحبت ۱۲/۱۸۵
 مصداق ۲۶/۱۶۲
 مصدر (= محل صدور) ۱۶/۹۴، ۱/۱۱۵، ۲/۱۸۴
 مصدریت ۹/۱۱۲، ۱۴/۱۱۲
 مصالحت ۱۸/۵۴، - کلی (۴/۴۱، ۴/۹۱)، مصالح ۲۶/۱۲۱
 مصور (اسم فاعل) ۴/۱۵۸، ۲۳/۱۶۱، ۳/۱۶۳، مصوره ۱۰/۱۶۳
 مصور (اسم مفعول) ۱۱/۱۶۰، ۲۰/۲۲۱
 مضادت (۲۰/۷۰)، ۲۳/۱۱۴، (۱۰/۱۵۰)، (۵/۱۶۶)
 مضاف ۱۰/۳۹، ۱۴/۳۹، ۶/۴۱، ۲۲/۴۴، ۷/۹۱، ۱۳/۱۴۱، ۶/۲۳۲
 مضافات (۱۷/۸۵)، ۲۴/۲۵۲
 مضافی ۱۳/۸۶، ۱۸/۹۲، ۱۴/۱۰۲، ۲۰/۲۵۲
 مضمحل ۱۰/۱۰۹، ۶/۱۰۹
 مطابق ۱۹/۵، ۲۵/۳۵، ۱۱/۵۶، ۱۸/۱۰۷، ۶/۱۳۱، ۲/۱۳۳، ۷/۱۵۷، ۱۹/۲۲۵، ۴/۱۶۳، ۱۱/۱۶۲، ۲۱/۱۵۷
 مطابقیت (۲/۱۳۲)
 مطلب اسنى ۱۳/۱۲۸
 مطلق ۱۲/۱۷، ۶/۱۸، ۲۰/۲۰، ۹/۲۳، ۲۶/۲۳، ۶/۲۶، ۱۶/۲۶، ۸/۲۷، ۲۳/۲۸، ۱۱/۲۹، ۹/۶۳، ۲۲/۶۸، ۲/۷۰، ۱۸/۷۷، ۴/۱۰۶، ۱۷/۱۱۵، ۵/۱۲۵، ۱۱/۱۵۶، ۳/۱۲۵، ۲۵/۱۴۲، ۲۰/۱۴۲، ۱۶/۱۳۷، ۲/۱۳۴، ۱۰/۱۳۱، ۱۲/۱۲۷، ۱۹/۲۲۰، ۱۸/۲۰۷، ۷/۲۰۵، ۲/۲۰۰، ۳/۱۹۱، ۱۱/۱۸۵، ۱۶/۱۸۱، ۱۴/۱۷۷

۲۳/۲۲۴، ۱۲/۲۴۳، ۸/۲۷۴. رذ جمال مطلق، حق، خیال، عالم مثال، غیب، وجود، مطلقات ۱۰/۱۳۱، ۱۱/۱۸۵. مطلق ذات ۱۲/۱۱۳. صورت انسانی ۱۶/۹۸. صورت حقیقت انسانی ۱۷/۹۸. نور وجود ۱۴/۲۶۰. مطلوب ۱۸/۸۵، ۶/۸۶، ۶/۹۶، ۲۷/۹۶، ۱۵/۱۰۶، ۱۰/۱۰۷، ۱۹/۲۸۰.

- حقیقی ۲/۴۱

مظهر (اسم مکان) ۱۸/۲۵، ۳/۱۷، ۱۵/۳۰، ۴/۳۰، ۶/۵۶، ۱۵/۶۰، ۱۸/۶۱، ۴/۶۲، ۸/۶۳، ۱۶/۷۰، ۲/۷۲، ۶/۸۱، ۸/۸۷، ۱۰/۹۰، ۷/۱۰۵، ۱۵/۱۱۲، ۱۲/۱۹۸، ۲۱/۱۸۴، ۱۱/۱۷۸، ۲۳/۱۶۸، ۲۰/۱۵۳، ۱۸/۱۳۰، ۱۹/۱۲۸، ۲۱/۲۰۰، ۳/۲۰۹، ۴/۲۱۰، ۱۱/۲۲۸، ۱۸/۲۳۱، ۱۶/۲۴۰، ۹/۲۴۱، ۵/۲۴۴، ۷/۲۵۴، ۱۴/۲۷۵، ۵/۲۷۲، ۱۲/۲۸، ۷/۵، ۳/۳۰، ۱۶/۳۶، ۱۳/۶۰، ۱۱/۶۱، ۳/۶۲، ۱۵/۶۷، ۲۱/۷۱، ۶/۷۲، ۴/۸۵، ۹/۸۵، ۲۵/۸۹، ۱۴/۹۶، ۲۲/۹۶، ۲۱/۱۱۴، ۱۰/۱۲۱، ۱۰/۱۳۶، ۱۳/۱۴۰، ۱۳/۱۴۳، ۵/۱۴۴، ۴/۱۴۵، ۳/۱۴۸، ۷/۱۶۵، ۱۲/۱۷۷، ۱۱/۱۷۸، ۵/۲۱۰. مظهر احدی جمعی انسانی ۱/۸۶. اسم ۱۸/۸۶. مظاهر اسماء ۱۰/۱۶۵. مظهر اسم الله ۷/۸۴، ۸/۱۶۸. مظهر اسماء الهی ۵/۸۳. مظهر اسم جامع ۶/۱۲۴. مظهر اسم رب ۲/۲۱۶. مظهر اسم علی ۱۳/۱۶۵. اسم مصل ۶/۱۰۹، ۱۰/۱۰۹. مظاهر اشکال والوان ۶/۱۰۵. انسانی ۲۳/۱۴۸. مظهر تفصیلی ۱۱/۸۵. مظاهر تفصیلی فرقانی ۱۷/۸۶. مظهر جامع ۴/۱۰۳، ۲۴/۲۷۵. مظاهر حق ۱۵/۶۵. روحانی ۹/۵۵. مظهر عالمین ۲۳/۲۷۷. قابل ۲۵/۱۶۹. کامل ۷/۶۰، ۷/۱۰۷. مظاهر کائنات ۹/۱۲۸. مظهر کلی ۳/۶۱، ۲۲/۲۷۵. مظهر کمالی انسانی ۱۳/۸۹. مظهر کواکب ۱۱/۱۴۷. مفرقه ۴/۶۰. مفرقه عالم ۱۹/۹۲. مفرقه کونیه ۲۳/۶۱. مثالی ۶/۵۵. مربوطات متکثر ۸/۱۸۴. نوری ۷/۶۰. مظهر هویت ۹/۱۳۶.

مظهر (اسم فاعل) ۱۰/۲۱، ۹/۶۳، ۲۰/۷۲، ۱۵/۷۳، ۶/۸۱، ۷/۱۶۹، ۱۶/۲۱۱.

مظهري ۱۱/۸۹

مظهریت ۴/۶۱، ۱۷/۸۹، ۱۳/۹۰، ۴/۹۸، ۱۰/۲۰۵. مظهریات ۲۱/۶۱.

۱۶/۱۰۶

معاد ۲۰/۱۷۴، ۲۷/۲۷۵

معبر (اسم فاعل) ۸/۱۵۹، ۱۰/۱۶۰

معبودیت ۱۱/۷۷

معتدل ۱۷/۲۱۵، ۱۸/۴۱

معتقد ۵/۱۴۱، ۲۴/۱۹۹، ۲/۲۰۳. معتقدات ۱۹/۲۷۹

- معجزه ۱۹/۱۲، ۵/۱۹۴، ۱/۲۷۵، ۱۶/۱۳۳، ۲۱/۲۱۹، ۵/۲۲۸،
 ۲۴/۲۳۸، ۱۳/۲۲۸
 معدل ۱۲/۸۵
 معدن ۱۵/۵۶، (۸/۱۱۰)، ۱۲/۲۱۶، معادن ۱۰/۵۸، ۱۰/۵۰
 معدود ۱۸/۲۵۲، ۱/۱۳۸
 معلوم ۲۵/۲۱، ۴/۲۳، ۴/۱۵۱، ۲۰/۱۵۶، ۱۵/۱۶۹، ۵/۱۷۶، ۲۵/۱۷۶،
 ۲۰/۲۲۰، معلومات ۱۹/۱۵۶، معلوم معلوم ۲۳/۱۷۵، ۲۳/۱۷۶، معلوم عین
 ۴/۱۶۹، ۲۲/۱۶۸
 معراج ۲۲/۱۳۸، ۷/۱۳۹، ۲۲/۱۸۷، معارج روحانی ۸/۵۵ - وجود
 (۱/۵۷)
 معرفت ۱۲/۴، ۲۱/۴، ۱۴/۸، ۲۰/۹، ۳/۲۷، ۶/۲۸، ۱۱/۲۸، ۱۴/۲۸،
 ۸/۴۷، ۲۲/۲۷، ۲۱/۸۷، ۴/۱۰۹، ۲۲/۱۲۱، ۲۱/۱۲۲، ۱۲/۱۲۷، ۱۹/۱۲۷،
 ۳/۱۳۲، ۶/۱۳۲، ۱۲/۱۳۳، ۱۳/۱۶۱، ۷/۱۶۷، ۱۵/۱۸۷، ۱۴/۱۹۴، ۱۷/۲۰۰،
 ۱۲/۲۰۱، ۱۰/۲۰۸، ۱۱/۲۳۴، ۲۱/۲۶۵، ۵/۲۷۹، معارف ۲۵/۱۸، ۷/۷۶،
 ۳/۱۲۸، ۷/۱۳۳، رك علوم و معارف، معرفت اجمالی ۲۰/۲۸، معارف اسماء و حروف
 ۱۲/۱۱۱، معرفت به ذات ۲۳/۱۴۸، - نامه ۲۳/۹۷، ۱/۱۴۹، - تفصیلی ۸/۲۹،
 - تقلیدی ۱۴/۷۶، - حق ۶/۱۲۹، ۱/۱۳۲، (۱۵/۱۳۳)، ۱۷/۲۷۸، - حقیقی
 ۱۸/۱۳۳ - سرگذر (۱۴/۱۲۳)، ۱/۲۱۲، ۲۲/۲۱۲، - کامله جامعه بین تشبیه و تنزیه
 ۸/۱۲۹ - کلی جملی ۷/۲۸، ۱۳/۲۰۱
 معروض ۱۸/۲۱، معروضات ۱۷/۲۱
 معشوقه ۱۵/۶۶
 معصیت ۹/۲۵۱، ۸/۲۱۲، ۱/۱۱
 معنی ۹/۴۱
 معنی له ۷/۱۱۳، ۵/۱۱۹، ۵/۱۹۱
 معقول ۱۲/۲۱، ۲/۴۷، ۱۴/۵۵، ۲/۵۹، ۱۷/۷۳، ۳/۱۰۲، ۲۲/۱۲۸،
 ۱۶/۱۳۴، ۵/۲۲۶، ۱۶/۲۲۶، معقولات ۱۸/۷، ۳/۹۵، ۱۸/۱۹۶، ۱۷/۲۷۲
 معقولیت ۶/۱۶۷، ۱۸/۱۶۶، ۹/۷۳
 معلول ۲۱/۲۲
 معلوم (= متبوع علم) ۲۰/۸، ۹/۲۱۲، ۲۵/۲۱۲، (مطلقاً) ۱۲/۲۳، ۷/۲۶،
 ۹/۲۷، ۲۲/۳۹، ۱۴/۴۱، ۱۷/۶۲، ۱۰/۸۵، ۸/۱۲۷، ۱۶/۱۲۷، ۱۵/۱۳۵،
 ۱/۲۰۰، ۷/۲۳۲، معلومات ۱۶/۸۷، رك تعلق علم به معلومات، معلوم معلوم عین

۲۲/۱۶۸ . رك شیء معلوم معلوم .

معلومات ۲۴/۲۲۵ ، ۱۹/۱۲۳ ، ۲۰/۲۲ ، ۲۰/۳۹ ، ۲۰/۲۲

معنوی ۴/۶۰ ، ۲۵/۹۷ ، ۲۲/۹۸ ، ۷/۱۳۲ ، ۱۹/۱۶۳ ، ۱۰/۱۸۴ ، ۱۰/۲۰۵ .

معنوی أو محسوس (۱۱/۲۱-۱۲) ، ۶/۱۸۵ ، ۸/۲۸

معنی ۹/۴۰ ، ۱۵/۵۲ ، ۱۰/۵۶ ، ۲۶/۸۹ ، ۸/۹۰ ، ۲۲/۹۲ ، ۱۰/۱۰۲

معانی ۲۱/۱۶۲ ، ۲۰/۳۱ ، ۲/۷ ، ۹/۳۲ ، ۴/۳۶ ، ۸/۵۲ ، ۱۵/۶۱ ، ۱۵/۷۳ ، ۲۷/۸۹

۳/۹۷ ، ۶/۹۹ ، ۱۰/۹۹ ، ۲۲/۹۹ ، ۱۹/۱۳۰ ، ۱۰/۱۶۱ ، ۲۱/۱۶۱ ، ۲/۱۶۷

۲۳/۱۷۹ ، ۱۸/۱۸۰ ، ۱۴/۱۸۱ . رك عالم معانی . معنی و صورت (۱۶/۲۴-۱۷)

۲۳/۱۸۱ ، ۷/۱۰۳ ، ۱۶/۱۰۱ ، ۱۰/۹۵ ، ۲۴/۹۰ ، ۹/۶۲ ، (۱۴/۲۷ ، ۲۱/۲۵)

۲۰/۲۴۳ . معانی جزئی (۱۱/۳۹) ، ۱۹/۱۱۹ . - حقایق (۱۳/۱۸۰) . معنی روحانی

۷/۱۰۳ . - غیبی ۲۳/۱۸۱ . معانی غیبی ۱۹/۱۶۳ . - غیبات ۲۴/۶۹ . - کلی و جزئی

۱۱/۳۹ . معنی کلی علمی ۹/۱۵۷ . معانی مجرد ۱۳/۷۳ ، ۱۸/۱۲۸ ، ۷/۱۳۴ . - مرتبی

درنوم ۱۹/۱۵۹ . - مصدری ۱/۲۵ . - مسکنه ۱۰/۵۶

معیت ۱۲/۱۸۵ ، ۸/۱۴۱ . - ذاتی ۱/۱۸۵ ، ۱۶/۱۸۵

معین (اسم فاعل) ۱۱/۴۰ ، ۹/۴۱

مفایر ۵/۲۰ ، ۹/۲۰ ، ۶/۲۲ ، ۱۴/۶۷ ، ۱۴/۱۴۵ ، ۱۴/۱۶۶ ، ۱۹/۱۶۶ ، ۱۵/۱۷۶

۱۵/۲۶۲

مفایرت (۱۵/۲۰ ، ۱۸/۲۰) ، ۱۶/۳۳ ، ۱۰/۳۵ ، ۱۵/۴۳ ، (۱۱/۴۶) ، ۳/۷۱

۲۱/۷۲ ، ۱۳/۹۷ ، ۴/۱۱۵ ، ۲۶/۱۲۸ ، ۲۰/۱۷۸ ، ۹/۱۸۳ ، (۲۰/۱۸۵) ، ۵/۲۲۳

(۱۶/۲۷۶)

مغیبات ۳/۱۵۷ ، ۵/۱۵۹

مفارق ۱۳/۵۵ ، ۲۵/۲۴۳

مفارقت ۲۲/۵۶ ، ۲۸/۹۶ ، ۳/۹۹ ، ۱۶/۱۵۹ ، (۹/۲۴۲) ، ۱۲/۲۶۱

مفاض ۱۲/۱۹۹

مفتاح مفاتیح غیب ۱۷/۸۵ ، ۲۰/۸۶ . مفاتیح اول ۱۰/۳۳ . مفاتیح غیب ۱۲/۴۲

۸/۱۹۴ ، ۱۱/۱۹۴

مفردات ۶/۴۱ ، ۲۲/۱۲۸

مفسرین ۸/۲۱۹

مفصل (اسم فاعل) ۵/۴۱ ، ۲۳/۱۴۵

مفصل (اسم مفعول) ۱۳/۶۰ ، ۶/۷۵ ، ۱۹/۹۱ ، ۲۰/۹۲ ، ۱۸/۹۳ ، ۱۰/۹۹

۱/۲۸۲ ، ۱۶/۱۲۳

مفکر ۲/۱۳۵

منهوم ۶/۲۲، ۶/۲۶، ۱۵/۲۳، ۱۶/۱۲۷، ۱۲/۱۳۲، ۹/۱۳۵، ۷/۱۳۶،

۲۵/۱۳۹، ۷/۱۲۱، ۱۶/۱۷۳، ۴/۱۹۸، منهومات ۱۳/۲۲، ۱/۲۵، ۹/۱۳۵،

۱۶/۱۷۳، منهوم ظاهر ۷/۲۰۷، عام ۲۵/۱۳۳، ۱۶/۱۳۴

مفيد للموجود ۱۶/۲۳

مفیض ۱۹/۲۰۳، المفیض الحق ۲۳/۱۱۶

مفیضیت ۹/۱۱۲

مقابلیت ۲/۱۷۹

مقام ۱۰/۱۲، ۱۷/۲۶، ۱۳/۳۵، ۴/۵۰، ۳/۵۱، ۲۴/۷۸، ۲۰/۹۵،

۱۱۳/۲۷، ۲۶/۱۲۷، ۲۵/۱۳۱، ۲۲/۱۳۵، ۷/۱۳۸، ۱۳/۱۲۸، ۷/۱۶۳، ۱۹/۱۸۰،

۲۲/۲۰۰، ۲/۲۰۲، ۹/۲۱۵، ۱۸/۲۱۷، ۱۳/۲۲۲، ۲۱/۲۳۲، ۱۲/۲۲۸،

۱۵/۲۲۸، ۵/۲۵۲، ۱۶/۲۶۵، ۲/۲۶۶، ۲/۲۶۶، ۴/۲۷۱، ۲۲/۲۶۶، ۲۴/۲۷۷، ۱۲/۲۷۸،

۲۰/۲۷۹، ۲۳/۲۷۹، ۱۱/۲۸۱، مقامات ۱۴/۱۸، ۲۵/۲۳، ۲۵/۲۵۱، ۱۲/۲۶۶،

۵/۲۶۷، ۱۳/۲۶۷، ۲۰/۲۷۹، مقام احدیت ۲/۳۶، مقامات الهی ۱۷/۲۶۷، مقام

أو أدنى ۱۸/۳۶، ۳۲/۳۶، البقاء بعد الفناء ۱۱/۱۵۳، تحقیق ۶/۲۲۷، تفصیل

(۱۵/۱۳۸)، تنزیه ۱۰/۱۳۸، جمع ۴/۳۵، ۱۰/۷۹۹، ۱۴/۱۳۸، ۱۶/۲۰۰،

جمع احدیت ۶/۲۰۰، جمع معنوی ۲/۶، جمع وتفصیل ۱۵/۱۳۸، جمع و فرقی

۳/۱۲۸، جمعیت ۱۲/۲۲۹، ۶/۲۶۸، ختمی ۲۵/۲۶۷، خلافت ۲/۲۳۲،

روح ۱۴/۱۷۱، روح و قلب ۷/۱۱۵، عبودیت ۱۲/۳، ۲۲/۱۰۴، ۳/۱۷۲،

۲۰/۲۰۷، عبودیت ذاتی ۲/۲۰۹، عرفان ۲/۲۰۸، مقامات علوی و سفلی

۲۳/۱۸۰، مقام الفناء فی الله ۹/۱۲۹، قاب قوسین ۱۸/۳۶، فطیبت و مرکزیت ۹/۹۱،

نبوت ۲/۲۳۳، (۱۵/۲۳۳)، نفس و قوی ۸/۱۱۵، واحدیت ۲/۳۶، وحدت ۱۰/۱۲۱،

مقبول ۱۵/۱۱۸، ۲۱/۱۰۰

مقتضیات ذاتی ۱۶/۲۷

مقداری ۲۱/۵۵

مقلس ۲/۶۸، ۴/۱۲۶، ۱۳/۱۳۱، ۶/۱۳۷، ۱۰/۱۳۷، ۹/۱۴۱، ۱/۱۸۵،

۲۷/۲۲۱

مقدمه ۱۷/۲۲، مقدمات ۱۸/۷، ۲۴/۱۹۵، ۱۷/۱۹۶، ۲۶/۱۹۶، عقلی

۲/۲۲

مقرب ۲۰/۱۰۸، مقربان ملاء اعلیٰ ۱۲/۶۲، مقربون ۱۲/۷۸، ۹/۱۰۶،

مقسط (اسم الهی) ۲۰/۲۰، ۱/۲۱، ۱۰/۳۹

مقسم ۲۳/۲۱

مقصد أقصى ۱۲/۱۴۸

مقصود ۱/۴، ۱۱/۶۲، ۱۳/۸۵، ۶/۹۱، ۲۶/۹۶، ۱۳/۱۰۶، ۱۶/۱۰۶، ۱۷/۱۸۰. رك عين مقصود. مقصود از ایجاد عالم ۹/۹۰، (۸/۹۶)

مقضى ۹/۲۴۷

مقلد ۳/۷۷. مقلدان ۲۷/۱۷۴

مقوم ۲۰/۱۶۷. مقومات ۲۳/۱۶۶، ۱/۱۶۷

مقید (اسم فاعل) ۱۲/۱۲۷، ۱۸/۱۲۷، ۲/۱۲۸، ۲۵/۱۳۳

مقید (اسم مفعول) ۱۷/۴، ۱۸/۲۱، ۲۶/۲۳، ۲۳/۲۸، ۴/۳۳، ۱۶/۴۶

۲۲/۶۷، ۱۴/۶۸، ۲۴/۶۸، ۱۶/۸۴، ۲۰/۹۹، ۴/۱۲۷، ۲۵/۱۲۷، ۸/۱۳۱

۲۵/۱۳۲، ۱۷/۱۳۳، ۲۵/۱۴۲، ۱۰/۱۵۶، ۱۴/۱۹۱، ۱۳/۲۰۲، ۱۲/۲۳۳. رك

مثال مقید. مقیدات ۵/۱۲۷

مقیس علیه ۲/۷۱

مكاشف ۳/۱۲۴، ۱۲/۱۲۴، ۱۳/۱۶۳

مكاشفه ۱۰/۵۷، (۱۷/۶۸)، ۱۱/۱۱۶، ۸/۱۳۳، ۱/۱۵۷، (۲۳/۱۸۰)

مكان ۵/۵، ۱۲/۶۵، ۲۶/۱۳۹، ۱۷/۱۴۱، ۱۵/۲۲۰. رك علو مكان، زمان و...

مكانت ۵/۵، ۱۸/۱۴۱، ۴/۲۴۶. رك علو مكانت.

مكتسب ۱۵/۲۸۰، ۱۸/۲۳۳

مكلف ۲/۱۰۳، ۳/۱۷۳، ۹/۲۳۶

مكون (اسم فاعل) ۱۲/۱۹۶

مكونات ۱۶/۱۸۵، ۲۲/۳۵

ملاء اعلیٰ ۱۲/۶۲، ۱۷/۲۴۰، ۲/۲۴۶

ملاءسه ۱۶/۱۶۳

ملايم ۱۰/۷، ۱۵/۱۸۸، ۵/۱۰۰

ملايمت ۲۱/۷۰، (۷/۱۳۵)

ملت رك ملل.

ملزوم ۱/۲۳۴

ملك (با ضمه) ۷/۳۳، ۱۵/۹، ۶/۴۹، ۱۴/۵۶، ۱۳/۱۴۷، ۱۳/۲۲۰، ۱۵/۲۲۱

۷/۲۳۷، ۴/۲۲۸، ۴/۲۲۹، ۲۴/۲۲۹، ۸/۲۳۱، ۴/۲۳۲

ملك (با فتحین) ۱۱/۵۰، ۱۱/۲۶/۹۸، ۱۹/۱۰۰، ۱۹/۱۰۰، ۲۱/۱۰۰، ۲۷/۱۰۰

۲۲/۱۸۶، ۲۲/۲۱۷، ۹/۲۳۲، ۱۸/۲۶۸، ۵/۲۶۸، ملايكه ۱۸/۶۲، ۳/۶۲، ۲۵/۶۹، ۳/۸۰

٨/٨٨ ، (٢٤/١٠٩) ، ١٠/١١٢ ، ٢٢/١٣٨ ، ٧/١٣٩ ، ١٢/١٤٧ ، ٢٧/٢٠٠ ، ١٥/٢٢٢ ، ٩/٢٢٢ ، ١٢/٢٣٧ ، ٢٣/٢٣٧ ، ٢/٢٥٩ ، ٢٤/٢٦٠ ، ١٥/٢٦١ ، ملك البرق ١٥/٥٠ .
 - الجبال ١٥/٥٠ . ملايكة رحمت ٩/٨٧ . ملك الرعد ١٥/٥٠ . الريح ١٥/٥٠ .
 السحاب ١٥/٥٠ . ملايكة عذاب ٩/٨٧ . ملك مقرب ٢٠/١٠٨ . ملايكة مقربون ٦/١٨٦ .
 - مهيبه ١٢/٤٩

ملكات ٧/٥٩ ، ٣/١٠٠ - نفسى ٢٥/١٧٢

ملكوت ٣/٢٩ ، ١٦/٥٠ ، ١٢/٥٨ ، ٣/١١٠ - ادنى ٢٢/٢٣٨ - اسفل
 (١٦/٣٢) ، ٨/٥٠ ، ٢٣/٥٠ . ملكوت اعلى ٧/٥٠ - اعلى واسفل ١٦/٣٢ . ملكوت
 سما ٢١/٢٣٩ - عناصر ٢٥/٢٣٨ - قمر ٢٢/٢٣٩ - ماء وارض ١٩/٢٣٩ - نار
 ٢٥/٢٣٨ - هوا ٢٠/٢٣٩

ملكوئى ٢٠/٥٠ ، ١١/٢٢٠ ، ٢/٢٥٩

ملكه رك ملكات .

ملكى ١٥/٣٢ ، ١٥/٧١ ، ٢٤/٢٦٠ ، ٢/٢٧٦

ملكيت ١٦/٢١٣

مل ونحل ٣/١٨٦



ممتنع ١٩/٣٩ ، ١٠/١٦٨ ، ٢/١٧٦

مموكبه ٢٢/٩٨ - لاجله ١/٩٨ ، ٢٢/٩٨

ممکن ٨/٦ ، ١٠/٢٢ ، ١٠/٣٥ ، ٢٥/٧٥ ، ٧/٢٧ ، ٧/٢٧ ، ٢٠/٢٧ ، ١٣/٢٨ ، ١٠/٥٦ ، ٢٢/٦٧ ، ٧/٩٣ ، ٧/١٥١ ، ٩/١٦٨ ، ٩/١٦٨ ، ١٩/١٦٨ ، ٩/١٧٦ ، ٢٣/١٧٨ ، ٢٣/١٩٦ ، ٢٠/٢٠٨ ، ٢٠/٢٢١ ، ٢٠/٢٢٥ ، ١١/٢٢٥ ، ١٩/٢٢٦ ، رك ماهيت ممكته . ممكات ٧/٢٩ ، ٨/٢٦ ، ١٩/٣٦ ، ٢٠/٢٧ ، ٢١/٢٧ ، ٨/٢٧ ، ٢١/٢٧ ، ٢٠/٦٧ ، ١٢/٨٢ ، ٢٣/٨٢ ، ٢٠/٨٧ ، ٢٢/٩٠٠ ، ٣/١١٨ ، ٢٦/١٧٨ ، ١٦/٢٠١ ، ٢٠/٢٠١ ، ٢٠/٢٢٥ ، ٢/٢٢٥ ، ٦/٢٢٥ . ممكات . ممكات
 مخلوقه ١٤/٦٧ . ممکن قابل ٢٥/١٦٨ ، ١٠/١٩٢ . ممكات قابل ١٦/٢١١ - معلومه
 فى الخلاء المتوهم ١٠/٨٥ - موجود ٢/٢٠

منازل تجلى وجودى ١١/١٥٥

مناسب ٩/٥٢ ، ١/١٥٧ ، ٢/١٥٨ ، ٨/١٥٩ ، ٢٢/١٨٨ ، ١٧/٢١٣ ، ٧/٢١٦

مناسبت (١٤/٥٥ ، ٢٢/٥٥) ، ٢٢/٧٢ ، (٧/٩٨ ، ١٥/٨٩) ، ١٥/٩٨ ، (٢٣/١٠٣ ، ١٥/١٠٣) ، ٢/١٢٩ ، ٢٠/١٢١ ، ١٨/١٣٨ ، ٣/١٣٧ ، ٩/١١٧ ، ٢٣/٢٧٥ ، (٢/٢٥٩) ، ١٩/٢١٩ ، ١٦/٢١٣ ، (٧/٢٠٣) ، ١١/١٦٣ ، ٢١/١٦٠ ، ٢٣/٢٧٥ ، ٣/٢٧٩ ، ١٩/١٦١ . مناسبت و ارتباط (٢/٥٥) ، ١٤/٩٧ - جلى ٧/٢١٩ ، ١٧/٢١٩ - ذاتى ١٣/١٢٩ - فطرى ١٩/٢١٨ - معنوى ولفظى ١/٢٠٥

- منافات (۱۹/۲۸، ۲۴/۲۲)، ۹/۲۲، (۱۳/۱۳۴، ۷/۶۸)، ۲۵/۱۳۵، ۵/۱۲۵،
 ۶/۱۶۶، (۸/۲۰۵)
- منافی ۱/۲۴، ۲۱/۱۰۹، ۱۲/۱۱۷، ۷/۱۶۶
- مناقضه (۱۶/۱۰، ۱۸/۱۰۲، ۱۰/۱۵۰)، ۶/۱۷۰، (۲۰/۲۴۷، ۲۱/۲۴۶)
- منام ۸/۱۵۸، ۱۵/۱۶۱، ۱۴/۱۶۲، ۲۳/۱۶۳، ۷/۱۶۴، ۴/۱۷۵، منامات
 ۶/۵۲، ۱۱/۱۶۱، ۱۳/۱۶۱
- منبسط رك وجود منبسط .
- منت ۷/۱۰، ۱۶/۱۹۱، ۲/۱۹۲
- منتفی ۲/۳۴، ۵/۳۸، ۹/۴۷، ۲۵/۴۷، ۴/۷۰، ۶/۷۹، ۱/۱۲۷
- منتقم ۲۳/۱۱۴، ۸/۱۷۳، ۶/۱۸۷
- منحصر ۱/۳۰، ۱۸/۳۱، ۹/۱۳۴، ۱/۱۳۶، ۲۶/۱۵۱، ۶/۱۵۳، ۵/۱۸۱
- مندرج ۲/۳۴، ۷/۳۵، ۲۲/۷۸، ۲۰/۸۵، ۱۹/۹۱، ۲۳/۱۱۳، ۶/۲۷۴، -
 ومندمج ۷/۳۸
- مندمج ۳/۳۴، ۸/۳۸
- منزل رك منازل .
- منزه (اسم فاعل) ۱۶/۴، ۷/۱۲۶، ۱۵/۱۲۶، ۱۲/۱۲۷، ۶/۱۳۴
- منزه (اسم مفعول) ۱۶/۴، ۲۲/۷۱، ۵/۷۲، ۳/۱۲۶، ۱۷/۱۲۶، ۲/۱۳۰
- ۷/۱۳۱، ۱۳/۱۳۱، ۲/۱۳۴، ۵/۱۳۷، ۱۳/۱۴۰، ۵/۱۷۰، ۸/۲۷۴
- منسوب ۶/۶، ۱/۳۰، ۱۳/۳۹، ۱۷/۷۲، ۷/۱۳۸، ۱۱/۱۶۷، ۲۳/۱۹۶
- منشأ ۹/۳۹، ۲۰/۳۹، ۵/۴۲، ۲۰/۷۰، ۵/۷۹، ۲۷/۲۷۵
- منصوص ۶/۱۰، ۱/۲۳۷، ۸/۲۳۷
- منعوت ۱۹/۲۰۰، ۱۰/۱۸۳، ۲۲/۹۷، ۲۲/۷۹
- منفصل ۲۱/۱۲۸، ۱۲/۱۹۱، رك خیال منفصل .
- منفعلات ۲/۱۸۴
- منقسم ۵/۱۸۸
- منقول ۱۰/۲۱۴، ۱۲/۲۶۶
- موافقت ۸/۱۰، (۸/۱۲۰، ۲۶/۱۲۳، ۷/۱۳۵)، ۴/۱۷۳، (۱/۱۷۶)
- ۱۱/۱۹۴، ۲۰/۱۹۴، ۴/۲۳۹، (۱۵/۲۳۹)
- موالید ۲/۲۱۷
- مؤثر ۹/۱۲، ۱/۳۹، ۹/۴۱، ۱۴/۴۳، ۲۴/۴۶، ۲/۱۸۴، ۴/۲۱۷، ۱۷/۲۷۰
- مؤثرات ۱/۱۸۴، ۱۶/۱۸۴، مؤثر مطلق ۱۸/۷۷

موجب (اسم مفعول) ۹/۲۳، ۱۲/۱۹۱

موجد ۳/۶، ۱۹/۲۲، ۲۲/۲۰، ۲۳/۱۲۵، ۱۹/۱۶۵، ۱۰/۱۶۷، ۱۶/۱۶۸

۱۲/۱۹۶، ۵/۱۶۹، ۱۲/۲۲۳، ۱۵/۲۲۳، ۱۲/۲۲۵، ۲۳/۲۲۵، ۱۶/۲۲۳، ۱۳/۲۶۰

موجدی ۲۴/۲۲۶

موجود (= موجود حقیقی) ۱۲/۲۹، ۱۷/۳۱، ۱۵/۱۳۵، ۵/۲۰۰ (مطلقاً)

۶/۶، ۲۰/۶، ۲۲/۷، ۱۷/۱۸، ۴/۲۰، ۵/۲۰، ۸/۲۰، ۲۰/۲۱، ۷/۲۲، ۳/۲۳

۱۶/۲۳، ۳/۲۵، ۱۶/۳۰، ۱۰/۳۱، ۴/۳۳، ۶/۳۴، ۲۰/۵۰، ۲/۵۳، ۳/۵۶

۱۸/۶۰، ۱۴/۷۲، ۹/۸۶، ۱۴/۹۱، ۷/۱۰۶، ۱۹/۱۱۴، ۶/۱۲۶، ۲۲/۱۲۸

۱۵/۱۳۵، ۱۹/۱۴۵، ۲/۱۵۱، ۱۹/۱۵۶، ۱۰/۱۶۷، ۱۸/۱۶۹، ۹/۱۷۶

۱۷/۱۷۶، ۲۱/۱۹۵، ۱۲/۱۹۹، ۲۰/۲۲۰، ۱۶/۲۲۲، ۱۱/۲۲۶، ۱۷/۲۵۴

موجودات ۱۵/۳، ۸/۱۱، ۳/۴۰، ۲۴/۲۱، ۳/۲۳، ۱۲/۲۴، ۱۳/۵۶، ۱۸/۶۱

۱۰/۶۲، ۲۱/۶۷، ۱۵/۷۲، ۱۶/۸۳، ۲۵/۸۹، ۱۵/۱۰۲، ۱/۱۰۵، ۲۴/۱۰۵

۴/۱۱۴، ۸/۱۳۴، ۲۳/۱۴۱، ۴/۱۴۳، ۲۲/۱۵۱، ۴/۱۵۵، ۱۹/۱۵۶، ۱۴/۱۶۷

۱۸/۱۶۷، ۲/۱۸۶، ۱۶/۱۸۶، ۲۷/۱۸۶، ۲۳/۱۹۹، ۴/۲۱۸، ۱۷/۲۳۸، ۱/۲۳۹

۱۸/۲۴۳، ۲۵/۲۵۵، ۱۷/۲۷۴، ۹/۲۷۶، موجودات جزوی ۲۰/۲۷۵، موجود

حقیقی ۱۸/۷۷، موجودات عالم امر ۸/۳۹، موجود نفسی خارج ۶/۴۴، ۱۸/۱۵۶ -

فی اعیان ۲/۷۷ - متحقق ۴/۴۴، ۳/۶۷، ۲۱/۱۱۷، موجودات مجرد ۲/۱۳۸ -

مقید ۱۸/۲۱، ۱۴/۶۸ - مرکب ۱۹/۳۰

موجودیت ۲۰/۲۲، ۱۱/۲۰

موحد ۱۷/۲۱، ۷/۷۶، ۱۹/۷۸، ۱۱/۷۹، ۱۴/۱۲۸، ۳/۱۴۲، ۱۶/۲۷۵

موحدان ۶/۲۳، ۱۵/۷۹، موحد حقیقی ۳۱/۱۳۲

مورث ۹/۲۶۷، ۶/۲۶۶

موصوف ۱۰/۱۷، ۱/۲۳، ۲۲/۷۹، ۶/۱۰۳، ۱/۱۱۶، ۱۳/۱۳۰، ۱۴/۱۴۱

۲۲/۱۵۰، ۱۴/۱۶۸، ۲۱/۱۶۹، ۲۵/۲۰۰، ۲۰/۲۲۱

موضوع ۷/۶۲، ۱۷/۱۷۴، ۲۵/۱۹۵، ۲۷/۲۱۳ - له ۱۸/۱۷۳

موطن ۲۱/۸۲، ۲۲/۹۹، ۲۲/۱۶۲، ۲۴/۲۲۷، موطن ۱۶/۱۱۶، موطن رؤیا ۱۴/۱۶۱

مولدات (ثلاثه) ۷/۶۴، ۱۲/۹۰، ۵/۱۰۱

مؤمن ۲۰/۱۷۳، ۱۷/۲۰۴، ۱/۲۵۳، مؤمنان ۱۲/۱۰، ۱۵/۷۷، ۲/۲۱۴

۹/۲۴۲، ۱/۲۷۱، ۴/۲۷۳، ۱۸/۲۷۳

موهبت ۱/۲۲۸، ۵/۲۳۴ - ذاتی ۸/۲۵۲

موهوب ۴/۲۲۸، ۱۵/۲۸۰

موهوم ۲/۵۹، ۹/۱۳۶، ۱۲/۱۴۲، ۱۵/۲۲۵،
 مهیم ۱۲/۲۹، ۶/۱۴۷، مهیمین ۱۳/۱۴۸،
 میثاق فطرت ۱۸/۲۵۰،
 میراث ۳/۱۲، ۶/۲۶۶،
 میزان ۶/۱۱۵، ۲/۲۷۶،
 میلاد رك موالید .

ن

نار (به عنوان يك مثال) ۵/۱۱۷، ۶/۱۵۰، ۱۵/۲۲۴،
 ناری ۱۰/۲۱۸، ۶/۲۲۲، رك ارواح ناری .
 نازل ۷/۱۱۵، ۱۲/۱۵۷، ۱۴/۱۶۳، ۲۳/۱۸۰،
 ناس ۵/۵، ۲۲/۵، ۱۰/۷، ۱۷/۱۱، ۱۶/۱۲، ۱۷/۵۲، ۱۷/۵۲، ۲۷/۵۲، ۱۹/۶۲،
 ۲۶/۱۱۷، ۱۷/۱۲۴، ۱۵/۱۳۴، ۱۴/۱۴۱، ۲۱/۱۵۶، ۱۳/۱۶۱، ۶/۱۸۰،
 ۱۲/۱۸۰، ۲۰/۱۸۶، ۱۵/۱۹۱، ۱۹/۱۹۱، ۱۷/۱۹۵، ۴/۲۳۲، ۲۲/۲۳۳،
 ۱۹/۲۳۵، ۳/۲۳۷، ۹/۲۳۷، ۱۵/۲۳۸، ۷/۲۶۰، ۶/۲۶۴، ۱۰/۲۶۴، ۱۹/۲۶۶،
 ۲۲/۲۷۸، ۴/۲۷۳، ۱۳/۲۶۸،
 نافله ۱۴/۲۳۶، نوافل ۴/۱۵۳، ۹/۱۵۳، ۱۳/۲۳۶، رك حب النوافل،
 قرب النوافل .

ناسوت ۸/۸۲

نامتناهی ۱۹/۴۴، ۲/۸۱، ۷/۸۱، ۱۶/۲۲۵، ۶/۲۳۴، ۱۴/۲۷۵،
 نبات ۵/۲۴۹، - حیوان ۱۰/۵۰، ۱۵/۵۶، ۱۰/۵۸، ۸/۱۱۰، ۲۲/۱۸۶،
 نبوت ۱۳/۱۴۷، ۹/۱۶۵، ۱۱/۲۱۳، ۸/۲۱۴، ۴/۲۱۵، ۸/۲۳۱، ۱۳/۲۳۳،
 ۲۰/۲۳۳، ۱۰/۲۳۳، ۱۵/۲۳۳، ۵/۲۳۴، ۵/۲۳۷، ۱۴/۲۵۸، ۶/۲۷۰، ۹/۲۷۲،
 ۱/۲۷۵ - تشریح ۲۱/۲۳۲، ۲۲/۲۳۳،
 نبوی ۱۵/۲۶۷، ۵/۲۶۹، ۱/۲۸۰

نبی ۲۳/۸، ۱۵/۱۲، ۶/۱۸، ۱۳/۸۳، ۵/۱۱۱، ۲۶/۱۱۵، ۱۷/۱۳۹،
 ۱۰/۱۶۵، ۵/۱۷۱، ۱۰/۲۱۳، ۳۱/۲۱۳، ۸/۲۱۴، ۶/۲۱۵، ۵/۲۲۸، ۱۷/۲۳۲،
 ۲۴/۲۳۲، ۱۸/۲۳۵، ۱۵/۲۴۰، ۵/۲۴۲، ۱۷/۲۶۲، ۱۵/۲۶۵، ۶/۲۶۶، ۸/۲۶۷،
 ۱۲/۲۶۸، انبیاء ۱۰/۵۰، ۲۲/۵۳، ۸/۱۲۸، ۹/۱۴۷، ۱۶/۱۶۲، ۷/۱۶۵،
 ۵/۱۷۲، ۲۳/۱۷۳، ۴/۲۴۴، ۲۱/۲۵۱، ۱۳/۲۵۹، ۱۱/۲۶۵، ۲۲/۲۶۵، ۱۱/۲۶۷

۱۲/۲۶۷، ۱۳/۲۶۸، ۱۲/۲۷۲، ۱۲/۲۷۳، ۱۱/۵۲، ۱۸/۷۰، ۱۸/۱۸۶، ۵/۱۸۶، ۱۲/۱۸۶،
 ۱۱/۲۲۸، ۱۹/۲۵۸، ۲۰/۲۷۰، ۲۰/۲۷۱، ۶/۱۳۳، ۱۵/۱۷۵، ۲۱/۱۷۵، ۲۰/۲۱۹، ۲۱/۲۳۵،
 (۲۱-۲۲)، ۱۳/۲۶۶، ۱۹/۲۶۷

نتیجه ۱۵/۷، ۲۰/۷، ۱۴/۱۹۴، ۱۵/۱۹۵، ۱۷/۱۹۶

نجات عینی ۳/۲۱۳

نجوم ۱۰/۲۲۹، ۲/۹۸

نذر ۲۰/۱۰، ۲/۲۵۰، ۴/۲۵۰

نزاهت ۲/۹، ۶/۷۰، ۱۱/۷۰، ۲۳/۷۰، ۱۴/۲۱۶

نزول ۲۴/۱۳۵، ۳/۱۴۰، ۱۵/۱۴۰، ۱/۲۴۳، ۲۴/۲۷۷

نسبت ۱۸/۲۱، ۱۳/۲۶، ۱۴/۲۷، ۲۰/۲۷، ۱۴/۲۸، ۱۸/۲۸، ۷/۳۲،

۲۰/۳۴، ۵/۳۵، ۲۰/۳۵، ۱/۴۰، ۱۵/۴۱، ۷/۴۵، ۵/۴۷، ۲۰/۶۷، ۱۷/۸۲،

۱۰/۱۰۱، ۱۹/۱۰۲، ۱۷/۱۰۶، ۲۰/۱۲۰، ۱۰/۱۲۷، ۶/۱۳۵، ۱۳/۱۳۹،

۵/۱۴۰، ۱۲/۱۴۰، ۲/۱۴۴، ۵/۱۵۵، ۱۶/۱۵۶، ۶/۱۶۵، ۱۵/۱۶۶، ۱۱/۱۶۸،

۲۳/۱۶۹، ۹/۱۷۹، ۲/۱۸۶، ۲۳/۱۸۶، ۲۰/۱۹۲، ۱۵/۱۹۵، ۲۲/۱۹۶، ۱۶/۲۰۰،

۱۸/۲۲۲، ۱۳/۲۳۹، ۱۱/۲۴۷، ۸/۲۵۷، ۱۵/۲۶۰، ۱۶/۲۶۷، ۶/۲۶۸، نسب

۳/۶، ۱۷/۷، ۱۷/۳۵، ۴/۳۶، ۱/۴۷، ۸/۴۷، ۲۴/۴۷، ۸/۶۶، ۲/۷۵، ۲۱/۸۲،

۲۴/۱۰۴، ۱۹/۱۶۵، ۱۶/۱۶۶، ۱۱/۲۱۱، ۱۷/۲۴۰، نسب و اضافات ۲۵/۲، ۱/۶۶،

۹/۱۷۷، ۱/۱۷۸، ۱۵/۱۸۳، ۱۵/۱۸۳، ۱۵/۶۷، ۷/۱۹۵، بالنسبه ۱۲/۳، ۶/۴۳،

۱۴/۷۰، ۲/۷۳، ۱۸/۹۰، ۱۴/۹۹، ۱۱/۱۰۲، ۲۱/۱۳۵، ۱۲/۱۶۵، ۱۱/۱۸۶،

۹/۲۰۱، ۱۷/۲۰۱، ۵/۲۳۷، نسبت با (۱۷/۱۲۳)، ۱/۱۳۸، ۱۲/۱۵۸، ۱۹/۱۶۹،

۹/۲۳۴، نسب اسماء الهی ۷/۶۱، الهی ۲۰/۲۷، ذات ۱۴/۲۷، ذاتی

۱۳/۲۶، ۱۱/۶۰، ۷/۸۵، ربوبی ۲/۸۷، روحانی و نفسانی ۷/۱۳۴، صفات

ربوبی ۶/۹۳، نسبت علمی ۴/۴۶، عقلی ۱۱/۴۵، نسب علم ۶/۲۹، ۲۳/۱۲۸،

نسبت علمی ۱۹/۲۷، ۲۲/۲۷، نسب فعلی و جویی ۱۹/۱۰۴، لازم ۲۵/۱۴۵،

مرتبى ۳/۸۵، نسبت معلومیت ۱۹/۱۲۳

نسبی ۱۶/۳۹، ۱۳/۴۱، ۹/۴۶، ۲۵/۶۳، ۱۹/۷۰، ۱/۷۱، ۱۰/۱۶۷، رک

کثرت نسبی، تعدد -

نسخ ۲۶/۲۱۳

نسخه ۳/۲، ۱۳/۱۰۲، ۱۷/۱۰۷، جامع مطابق ۱۹/۲۲۵

نشأت ۱۸/۹۸، ۲۲/۹۹، ۲۲/۱۲۳، نشأت ۱۷/۱۰۰، نشأت احدی جمعی قرآنی

۱۹/۹۹، اخروی ۲۳/۸۴، ۱۴/۱۰۰، ۱۰/۲۴۴، انسان ۱۹/۹۱، ۱۵/۹۲

۲۱/۱۲۸، ۱۵/۱۵۶ - انسان کامل (۱۰/۸۹) - انسانی ۱۵/۹۹ - انسانی کلی
 ۱۸/۹۹ - تفرقة ظاهر ۱۹/۱۰۷ - تفصیلی فرقانی ۱۸/۹۹ - جامعه بین نور وظلمت
 ۲۳/۹۹ - جسمانی ۱۸/۱۰۳ - جمعیت باطن ۱۸/۱۰۷ - جنسانی ۱۴/۹۸،
 ۱۹/۱۱۳ - دنیوی ۲۳/۵۶، ۲۳/۸۴، ۱۹/۹۹، ۲۰/۱۱۳ - روحانی ۸/۱۰۰،
 ۱۷/۱۰۳ - روحانی نورانی ۱/۱۰۰ - عنصری ۱۵/۹۹، ۲۶/۹۹، ۱۶/۲۰۴،
 ۶/۲۶۵ - کلی ۵/۶۱ - نوری الهی ۱۶/۹۹ - وجودی عینی ۱۵/۹۹

نشان ۱۰/۱۸۱، ۱۶/۱۳۶، ۱۳/۶۵، ۵/۳۴، ۶/۲۷

نص ۲۱/۲۳۶، (۱۱/۲۳۷)

نطق ۱۶/۸۰

نظر ۷/۱۳۰، ۹/۱۲۱، ۲۱/۱۱۶، ۱۱/۶۹، ۶/۲۳، ۲۰/۲۲، ۲/۲۲، ۱۸/۷
 ۷/۱۴۲، ۱۲/۱۴۲، ۱۵/۲۰۷، ۴/۲۲۲، ۱۶/۲۷۵ - عقلی ۱۱/۷۲، ۲۴/۷۷،
 ۷/۲۳۶ - فکری ۱۷/۱۹۶، ۱۵/۲۳۲

نظری ۲۰/۲۳۹، ۲۱/۱۳۲

نعت ۲۰/۱۱۴، ۲۴/۸۰، ۲۳/۸۰، ۱۵/۸۰، ۸/۸۰، ۲۱/۷۹، ۱۹/۶۷، ۴/۳۴
 ۱۵/۱۱۶، ۲۷/۱۲۷، ۱۲/۱۶۶، ۱۶/۱۸۳، ۹/۲۷۴، ۱۶/۶۷ - نعت
 ۲۱/۲۲۴، ۲۰/۲۰۰ - کونی حدوثی ۱۴/۱۳۳

نفت ۶/۱۱۱

نفتح الهی ۱۳/۲۱۶، ۴/۹

نفس ۲۴/۱۰۸، ۲۶/۹۹، ۴/۸۸، ۲۵/۸۷، ۱۲/۸۷، ۲۱/۱۱، ۸/۱۱، ۱۳/۴
 ۱۹/۱۰۹، ۱۹/۱۴۴، ۱۹/۱۴۰، ۵/۱۳۹، ۲۵/۱۳۸، ۱۸/۱۲۹، ۱۴/۱۱۹، ۸/۱۱۵،
 ۱۷/۱۶۰، ۱۵/۱۶۰، ۱۱/۱۶۰، ۶/۱۵۹، ۲۴/۱۵۷، ۱۵/۱۵۷، ۴/۱۵۷،
 ۲۱/۱۵۶، ۷/۱۶۱، ۸/۱۷۲، ۳/۱۷۴، ۵/۱۹۳، ۲۵/۲۴۱، ۹/۲۵۰،
 ۱۷/۲۵۰، ۲۱/۲۵۰، ۲/۲۷۵، ۱۹/۲۷۴، ۱۲/۲۶۳، ۲/۲۷۵،
 ۲۱/۲۳۹، ۲۳/۲۴۲، ۱۲/۲۲۹، ۱۰/۱۸۹، ۲۴/۱۷۴، ۱۸/۱۷۴، ۶/۱۷۴،
 ۴/۱۲۲ - فی نفس الامر ۷/۲۲، (۲۵/۳۵)، ۱۵/۷۱، ۲۶/۱۰۴، ۱۸/۱۱۶،
 ۲۵/۱۱۷، ۱۷/۱۲۴، ۲۴/۱۳۴، ۱۲/۱۶۲، ۲۵/۲۰۸، ۱۰/۲۲۳، (۱۷/۲۳۷)،
 ۱۰/۲۷۹، ۱۹/۲۷۹ - نفس اماره (۵/۱۲۲) - نفوس انسانی (۱۰/۱۰۰)،
 ۲۴/۲۴۲ - انسانی کامل ۴/۵۳ - جزئی (۵/۶۳) - نفس حیوانی ۱۳/۵۵ -
 خود و مثل خود (۶/۳۰)، ۳/۳۱، ۷/۳۱، (۱۸/۳۱)، ۲۶/۳۱، (۲۲/۲۷) - نفس سایل
 ۲۴/۲۴۳ - نفوس کلی ۶/۱۳۴ - کلی و جزئی ۵/۶۳ - نفس کلی محیط ۵/۵۶ - نفوس
 کامل ۸/۲۴۴ - نفس لوازمه (۵/۱۲۲) - نفس مجرد ۸/۶۲ - نفوس مجرد ۲/۷۲ - مدبر

۲/۲۴۴ . نفس مطمئنه (۵/۱۲۲) ، ۲۳/۲۴۶ — ناطقه ۹/۳ ، ۶/۹۶ ، ۲۷/۹۶ ، ۲۰/۹۹ ، ۲۵/۱۰۳ ، ۸/۲۶۱
 نفس (با تحتین) ۶/۱۱۱ ، ۱۵/۱۱۱ ، ۱۹/۱۱۱ . انفاس ۲۴/۹۸ ، ۱۲/۱۷۱
 ۱۷/۱۷۱ . — الهی ۳۰/۱۸۴ . نفس انسانی ۲۱/۸۳ . — الرحمن ۱۶/۱۶۳ ،
 ۱۸/۱۷۱ . رحمانی ۱۵/۸۳ ، ۱۹/۸۳ ، ۶/۱۱۱ ، ۱۱/۲۱۵ ، ۵/۲۲۱ ، ۵/۲۲۰
 نفسانی ۸/۱۳۲ ، ۱۶/۱۵۷ ، ۱۲/۱۵۹ ، ۴/۱۶۰ ، ۱۱/۲۲۲ ، ۱/۲۵۶ . ذل قواى
 . نفسانی .

نفسی ۲۶/۶۹ ، ۲۵/۱۷۴
 نفسی (با تحتین) ۱۰/۱۰۰
 نقل ۲۱/۱۴۹ ، ۱۷/۱۵۲ ، ۱۶/۲۳۶
 نفوذ ۲۲/۶ ، ۴/۸۵ ، ۱۶/۱۷۹ ، ۲۱/۱۷۹
 نفی ۳/۲۳ ، ۳/۲۳ ، ۱۷/۲۳ ، ۹/۴۴ ، ۱۷/۷۶ ، ۲۳/۱۱۷ ، ۲/۱۳۰ ، ۲/۱۳۳ ، ۱۲/۱۳۷
 (۵/۲۶۰) ، ۴/۲۵۴ ، ۲۱/۱۵۲ ، ۱۲/۱۳۷
 نقائص ۱۰/۳۸ ، ۱۳/۱۳۳ ، ۹/۱۳۷ ، ۱۸/۱۶۰ ، ۹/۱۹۲ . — امکانی ۵/۱۲۶
 ۲۱/۲۷۷ . — عبودیت ۲۳/۱۰۵ . — علم ۱۲/۱۸ . — کونی ۱/۱۳۸
 نقص ۵/۷۰ ، ۱۴/۷۰ ، ۷/۹۰ ، ۵/۱۰۹ ، ۴/۱۱۷ ، ۳/۱۲۶ ، ۵/۱۳۷
 ۵/۱۳۸ ، ۱۲/۱۳۷
 نقصان ۲۳/۲۷ ، ۱۷/۷۰ ، ۳/۸۰ ، ۲۵/۸۷ ، ۱۵/۱۲۲ ، ۶/۱۲۶ ، ۶/۱۲۹
 ۲۴/۱۹۰ ، ۱۳/۲۱۱ ، ۴/۲۲۵ ، ۱۴/۲۳۶
 نقطه وسط دایره وجودی ۲۲/۲۰۰
 نقل ۵/۱۹۸
 نقلی ۱۰/۲۶۶
 نماز تهجد ۱۷/۲۳۶
 نمایش ۲۰/۱۱۸ ، ۱۲/۲۲۶
 نمایندگی ۱۴/۷۱ ، ۱۷/۲۲۶
 نمود ۷/۱۰۵ ، ۱۰/۱۲۸
 نور ۲۲/۶ ، ۵/۲۵ ، ۹/۲۵ ، ۱/۲۶ ، ۱۲/۳۸ ، ۲۲/۴۶ ، ۲۱/۶۷ ، ۹/۷۲ ،
 ۲۰/۷۷ ، ۲۱/۷۸ ، ۵/۷۹ ، ۱۶/۸۸ ، ۲۰/۹۹ ، ۲۲/۱۰۳ ، ۸/۱۵۱ ، ۲/۱۷۴ ،
 ۱۷۷/۱۰۱ ، ۱۸/۱۷۷ ، ۱۸/۱۷۸ ، ۲۶/۱۷۹ ، ۱/۱۷۹ ، ۸/۱۷۹ ، ۱۳/۱۷۹ ، ۲۷/۱۸۱ ، ۱۹/۲۲۱ ،
 ۸/۲۲۳ ، ۲۳/۲۶۰ ، ۸/۲۶۱ ، ۲۳/۲۶۰ ، ۲۱/۲۶۹ . انوار ۲۲/۶ ، ۱۴/۸۴ ، ۲۲/۸۹ ، ۱۲/۱۰۰ ،
 ۱۳/۱۱۵ ، ۷/۱۷۴ ، ۲۵/۱۷۴ ، ۱۵/۱۷۹ ، ۲۱/۱۷۹ ، ۲۵/۲۴۱ ، ۱۷/۲۴۳

۲۶/۲۲۶ . نور احمدی ۱/۲۷۶ . ازلسی ۱۷/۱۱۵ . الهی ۲۵/۲۷۷ . باطن
 ۲۱/۲۱۶ . نام علمی ۱۷/۱۷۹، ۱۲/۱۷۹، ۲۱/۱۷۹ . تجلی ۱۵/۸۹ . تجلی مطلق ۹/۲۰۵ .
 - حقیقی ۸/۱۷۷، ۱۳/۱۷۸، (۱۳/۱۷۹) . ذات قدیم ۲۱/۹۵ . ذاتی ۲/۶۸ .
 شهود ۹/۹۶ . عقل فاروق ۲۱/۹۵ . متعین فی المظاهر ۱۵/۱۷۷ . مجرد ۱۱/۱۷۷ .
 محسوس ۱۱/۷۱ . انوار محسوس ۸/۱۵۱ . نور محض ۲۰/۱۷۸ . محسوس ۱۹/۲۶۵ .
 مطلق ۱۲/۱۷۷، ۱۱/۲۰۵، ۷/۲۷۶ . مطلق احدی ۱۵/۱۷۷ . موسوی ۱۹/۲۶۵ .
 وجود ۵/۴۶، ۱۲/۲۶۰ . وجود حق ۱۱/۷۱ . وجودی ۱۰/۸۵، ۵/۲۲۵ .
 وجودی حقیقی ۱۳/۱۷۹

نورانی ۲۰/۵۵، ۱۵/۵۷، ۲/۶۱، ۱/۱۰۰، ۸/۱۵۷، ۳/۱۷۷

نورانیت علم ۳/۲۵

نوری ۱۵/۳۲، ۲۵/۵۵، ۷/۶۰، ۱۶/۹۹، ۸/۱۰۰، ۱۱/۱۷۹، ۱۷/۲۲۴
 نوریت ۱/۷۲، ۱۲/۱۰۰، ۱/۱۴۸، ۲۲/۱۷۸، ۶/۱۷۹ . علمی ۲/۱۷۷
 نوع ۲۰/۳۲، ۹/۵۰، ۵/۲۲۹، ۴/۲۳۱، ۵/۲۳۹ . رک جنس و نوع . انواع
 ۱۲/۵۸، ۲/۶۵، ۴/۷۳، ۱۰/۹۶، ۵/۱۱۳، ۲/۱۲۹، ۱۸/۱۶۳، ۲۵/۱۶۶، ۹/۱۹۰،
 ۱۱/۱۹۴، ۲/۲۱۲، ۱/۲۳۹ . رک اجناس و انواع و اشخاص .
 نوعی ۸/۸۶، ۱۹/۸۵
 نوم ۷/۱۲۲، ۲۱/۱۵۶، ۲۵/۱۵۶، ۴/۱۵۹، ۱۹/۱۵۹، ۶/۱۶۰، ۵/۱۶۱
 ۱۲/۱۸۰، ۲۲/۱۷۹، ۱۸/۱۷۹، ۱۰/۱۶۱
 نیابت ۱/۲۶۶
 نیرنج ۱۱/۱۱۱ . نیرنجات ۱۳/۱۱۱
 نیست ۱۰/۱۷۶
 نیستی ۲۳/۱۹۳، ۲۵/۲۲۵

و

واجب ۹/۲۰، ۱۴/۲۱، ۱۳/۲۲، ۵/۲۳، ۳/۲۵، ۱۸/۳۹، ۱۸/۴۱، ۱۱/۴۵
 - ۲۴/۴۵، ۶/۴۷، ۱۴/۴۸، ۹/۶۰، ۱۰/۱۲۶، ۷/۱۵۱، ۱۶/۱۵۲، ۹/۱۶۸ .
 بالغیر ۲۴/۱۰۰ . للوجود ۱۵/۴۵ . الوجود ۷/۲۰، ۵/۸۵، ۲/۸۷، ۱۶/۱۰۰
 واحد (= صفت باری) ۲۴/۲۱، ۲۷/۲۳، ۱۲/۲۹، ۹/۳۵، ۲/۳۶، ۲/۶۰
 ۱۷/۷۱، ۱/۷۴، ۲۴/۷۸، ۲۳/۷۹، ۷/۸۰، ۱۸/۸۰، ۱۶/۸۷، ۱۹/۹۵، ۱۸/۱۰۲
 ۲۱/۱۱۴، ۱۸/۱۱۶، ۲۴/۱۱۶، ۵/۱۱۷، ۲۱/۱۴۳، ۴/۱۶۶، ۱۰/۱۶۶

۱۱/۱۶۶ ، ۱۶/۱۶۶ ، ۲۷/۱۶۶ ، ۱۱/۱۶۷ ، ۱۳/۱۶۹ ، ۶/۱۸۳ ، ۱۲/۱۸۳ ، ۸/۱۸۴ ، ۱۰/۱۹۵ ، ۶/۲۰۹ ، ۲۰/۲۲۲ ، ۲/۲۲۶ ، ۷/۲۷۲ . رك عين واحد، وجود -
 واحد (= واحد عددی) ۸/۳۵ ، ۱۶/۳۵ ، ۱۷/۶۵ ، ۷/۶۹ ، ۲۲/۷۲ ، ۱۲/۱۴۵ ، ۳۰/۱۴۵ ، ۳/۱۹۵ ، ۱۲/۱۹۵ ، ۱۵/۱۹۵ ، ۲۲/۱۹۶ ، ۲۶/۱۹۶ . - حقیقی ۵/۷۲ ، ۱۸/۸۰

واحدی ۱/۲۷۶

واحدین ۲/۳۲ ، ۱۳/۳۲ ، ۱۳/۳۵ ، ۳/۳۷ ، ۸/۳۸ ، ۱۶/۴۵ ، ۲/۶۶ ، ۱/۱۴۶

وارث ۱۴/۱۱ ، ۳/۱۲ ، ۵/۲۴۲ ، ۱۳/۲۵۸ ، ۹/۲۶۵ ، ۱۲/۲۶۵ . وارثون
 ۱۴/۱۸ ، ۸/۲۶۷ ، ورثه ۸/۲۶۵ . - انیاء ۵/۱۷۲ . وارث محسبی ۱۵/۲۶۷ ، ورثه محسبی ۱۸/۲۶۷

وارد ۱۶/۸۹ ، ۲/۱۶۳ ، ۳/۲۷۵ . واردات ۱۸/۱۲۲

واسطه ۱۸/۶ ، ۲۲/۲۳ ، ۳/۲۶ ، ۲/۵۲ ، ۱۱/۶۲ ، ۲۳/۶۹ ، ۱۱/۹۷ ، ۱/۹۷ ، ۵/۲۴۳ ، ۱۴/۲۰۰ ، ۲۱/۱۷۵ ، ۱۵/۱۷۵ ، ۱۶/۱۵۸ ، ۲۷/۱۱۶ ، ۳/۱۱۴ ، ۹/۹۹ ، ۵/۲۵۹ ، ۴/۲۶۴ ، ۲/۲۶۵ ، ۱۷/۲۶۸ ، ۶/۲۷۰ ، ۲/۲۸۰ . وسایط ۱۷/۲۹ ، ۱۷/۶۰ ، ۱۰/۲۴۳ ، ۱۵/۱۸۴

واصلون ۲۲/۲۳۸ . واصلان از سالکان ۳/۲۱۴

واضع میزان ۲/۲۷۶

واقع ۱۲/۳۷ ، ۱۰/۶۰ ، ۲۵/۱۱۶ ، ۹/۱۵۵ ، ۸/۱۵۷ ، ۱۱/۱۵۸ ، ۲۱/۱۶۱ ، ۱۷/۱۶۲ ، ۴/۱۶۳ ، ۱۸/۱۸۶ ، ۱۸/۲۰۸ ، ۲۲/۲۱۷ ، ۴/۲۳۲ ، ۹/۲۳۲ ، ۱۹/۲۴۳ ، واقع ۱۶/۲۹ ، ۲۰/۶۲ ، ۶/۱۵۶ ، ۲۵/۱۵۶ ، ۸/۱۵۸ ، ۱۰/۱۵۸ ، ۴/۱۵۹ ، ۲۰/۱۵۹ ، ۶/۱۶۰ . - کذب ۱۲/۱۶۰ ، وجد ۱۷/۱۴۷

وجدان ۸/۳۰ ، ۱۴/۳۰ ، ۴/۷۱ ، ۱۹/۱۴۴ ، ۷/۱۴۸ ، ۱۴/۱۷۱ . رك ذوق و وجدان .

وجوب (در مقابل امکان) ۱۳/۲۶ ، ۱۶/۳۸ ، ۱۰/۴۵ ، ۱۱/۸۹ ؛ (در مقابل منت) ۱۱/۷ ، ۱۹/۱۹۱ . - وامکان ۴/۳۴ ، ۱۹/۳۶ ، ۲۳/۳۶ ، ۳/۸۳ ، ۹/۹۷ ، ۱۰/۱۰۸ ، ۲۵/۲۰۱ . - ذاتی ۷/۹۳

وجویی ۶/۶۱ ، ۱۲/۸۹ . رك فعلی وجویی .

وجود ۶/۱۷ ، ۱۷/۱۸ ، ۲/۲۰ ، ۵/۲۰ ، ۲۰/۲۰ ، ۲۲/۲۰ ، ۱۵/۲۱ ، ۱۳/۲۶ ، ۳/۲۵ ، ۵/۲۴ ، ۱۶/۲۳ ، ۵/۲۳ ، ۱/۲۳ ، ۶/۲۳ ، ۲/۲۳ ، ۱۶/۲۱

۱۱/۲۹، ۲۶/۲۹، ۹/۳۱، ۱۱/۳۱، ۷/۳۲، ۱۲/۳۲، ۲۰/۳۲، ۱/۳۵، ۱/۳۶، ۳/۵۴، ۲۰/۵۰، ۶/۴۸، ۱/۴۸، ۲۳/۴۶، ۷/۴۵، ۲/۴۲، ۶/۴۲، ۹/۴۰، ۶/۳۶، ۱۱/۶۱، ۱۵/۶۵، ۲۰/۶۶، ۱۴/۶۷، ۱۸/۶۷، ۹/۶۸، ۱۲/۷۲، ۱۷/۷۲، ۱۸/۸۷، ۱۹/۸۳، ۱۷/۸۰، ۲۵/۷۹، ۱۶/۷۹، ۱۷/۷۸، ۱۷/۷۶، ۴/۷۵، ۱۰/۷۲، ۷/۱۰۶، ۴/۱۰۲، ۱۰/۱۰۱، ۱/۱۰۱، ۱۵/۱۰۰، ۱۴/۹۹، ۲/۹۷، ۲۴/۹۵، ۳/۸۸، ۹/۱۳۰، ۲۳/۱۲۸، ۱۴/۱۱۸، ۲۰/۱۱۷، ۱۶/۱۱۷، ۱۲/۱۱۵، ۱۳/۱۰۷، ۲۵/۱۶۸، ۱/۱۶۷، ۱۹/۱۶۶، ۷/۱۴۵، ۸/۱۴۲، ۹/۱۳۲، ۱۴/۱۳۱، ۱۱/۱۳۱، ۱۶/۱۹۲، ۱۷/۱۸۶، ۱۸/۱۸۵، ۱/۱۸۵، ۲/۱۷۹، ۲۲/۱۷۸، ۲/۱۷۶، ۱۵/۱۶۹، ۲۴/۲۲۴، ۳/۲۱۶، ۸/۲۱۱، ۲۵/۲۰۸، ۱۶/۲۰۱، ۱۳/۱۹۹، ۲۳/۱۹۶، ۱۶/۱۹۵، ۱۷/۲۵۴، ۹/۲۴۷، ۴/۲۳۲، ۱۹/۲۳۱، ۳/۲۳۱، ۱۱/۲۲۶، ۲۵/۲۲۵، ۸/۲۲۵، ۷/۲۷۴، ۱۲/۲۸۰، ۲۴/۲۸۱. رک افاضه وجود، تنزلات، ظهور، قابل للوجود، واجب وجود، وجودات ۷/۴۴. وجود و ماهیت (۳-۲/۲۲، ۱/۲۳، ۲-۱/۴۲، ۳/۸۸، ۷/۱۱۱)، ۱۳/۲۶۰. بحث ۲/۲۰، ۲۰/۶۷. حق ۶/۲۹، ۱۱/۲۹، ۴/۴۲، ۵/۴۸، ۱۴/۶۷، ۱۱/۷۱، ۱۱/۷۱، ۲۵/۱۴۱، ۸/۱۴۲، ۳/۱۴۳، ۳/۱۴۵، ۱۶/۱۵۲، ۲۴/۱۶۸، ۲۰/۱۷۸، ۲۴/۱۹۶، ۱۴/۲۰۵، ۱۸/۲۲۰، ۷/۲۲۱. حق رب مطلق ۱۸/۲۰۷. حق متعین ۲۴/۱۶۸. حق مطلق ۱۱/۴۶، ۱۴/۲۶۲. حق واجب ۶/۴۷. حقیقی ۱۹/۴۶، ۱۰/۴۸، ۱۵/۲۲۴. وجودات حوادث ۲۱/۶۶. وجود خارجی ۸/۴۳، ۱۶/۱۱۲، ۲/۱۴۲، ۱۹/۱۶۹. وجودات خارجی ۱۲/۱۱۹. وجود ذات (۱/۸۵، ۹/۳۵). ظاهر متعین ۱۲/۴۰. ظاهر منبسط ۲۱/۳۵. عالم ۳/۳، ۳/۶، ۱۳/۸۴، ۱۶/۱۵۲، ۱۶/۱۶۵. عام ۲۳/۳۵. علمی ۸/۴۳، ۲۳/۲۲۵. علمی الهی ۱۸/۱۶۹. عینی ۱۵/۶۱، ۲۴/۱۰۰، ۳/۱۰۱، ۱/۱۰۲، ۶/۱۲۳، ۲۳/۱۶۲، ۲۰/۲۰۲، ۲۴/۱۱۶، ۲۴/۱۱۶. کونی ۱۳/۲۲۱. لفظی ۲/۲۵۵. متجلی ۷/۴۲. متعدد ۱۶/۱۸۳. متعین (۱۲/۴۰)، ۸/۴۸، ۵/۶۲، ۱۵/۹۴، ۱۴/۲۶۲، ۲۴/۱۶۸. وجودات متعین ۶/۱۲۶. وجود محض ۲۱/۱۷۸، ۳/۱۷۹. مستناد از غیر ۴/۲۰، ۱۷/۱۶۹. مطلق ۱۹/۲۱، ۱۵/۴۶، ۲۶/۴۶، ۱۳/۶۸، ۹/۷۴، ۲۲/۹۶. مطلق احاطی ۱۲/۱۹۴. مطلق حق ۱۰/۴۶. مفاض ۱۲/۱۹۹. مقید ۱۵/۴۶، ۱۴/۶۸. منبسط (۲۱/۳۵)، ۱۰/۷۴، ۱۵/۲۱۱. نازل ۱۱/۱۵۷. واحد ۱۲/۴۷، ۱۵/۶۸، ۲۵/۱۲۸، ۲۰/۱۴۳. واحد منبسط ۱۵/۲۱۱

وجودی ۸/۳۲، ۱۱/۳۲، ۶/۴۱، ۱۳/۷۳، ۱/۷۴، ۲۳/۸۳، ۲۶/۸۴، ۱۵/۹۹، ۲/۱۰۵، ۱۴/۱۱۷، ۱۳/۱۴۳، ۲۴/۱۶۸، ۲۴/۱۸۴، ۱۹/۱۸۷، ۱۶/۱۹۲

۲۲/۲۰۰، ۱۹/۲۰۲، ۱۲/۲۰۳، ۸/۲۲۱، ۲۴/۲۵۱، ۱۵/۲۷۲، رك تجلی وجودی،

فیض - ، نور - .

وحدانی ۱۴/۹۷، ۸/۱۰۰، ۱۷/۱۴۵، ۱۵/۲۱۱، ۸/۲۲۵ - الت ۱۴/۱۱۶

وحدانیت ۱۶/۱۹۵، ۲۵/۸۰، ۲۱/۷۹

وحدت ۴/۱۸، ۱۳/۲۶، ۳/۳۴، ۱۰/۳۴، ۳/۳۵، ۱۹/۳۵، ۲۳/۳۹، ۴/۴۸،

۲/۶۰، ۸/۷۶، ۱۲/۹۳، ۲۱/۹۶، ۴/۱۱۰، ۱۴/۱۱۶، ۱۰/۱۲۱، ۶/۱۴۵،

۸/۱۴۶، ۶/۱۶۶، ۱۱/۱۶۶، ۱۴/۱۶۶، ۲۱/۱۶۶، ۶/۱۸۳، ۱۴/۱۸۳، ۲/۱۹۷،

۶/۲۵۵ - وكسرت ۱۲/۲۳، (۴/۳۴)، ۱۹/۳۶، ۲۲/۳۶، ۹/۳۸، ۱۶/۳۹،

(۶/۶۹)، ۶/۷۳، (۱۶/۱۰۵)، ۷/۱۲۷، ۴/۱۲۹، ۱۳/۱۵۳، (۳/۱۵۵)، ۶/۱۶۶،

(۱۷/۲۷۶) - اطلانی ۴/۲۵۴ - تعدد ۱۵/۱۸۳ - حقیقی ۲/۶۰، ۲۵/۱۴۴،

۴/۱۴۵، ۱/۱۶۷، ۷/۱۹۵، ۱۳/۲۲۵ - حقیقی ذاتی ۱۱/۱۶۷ - ذات ۱۹/۱۸۳،

۱۷/۲۵۴ - صرف ۱۹/۱۶۶ - تبیین ۷/۱۴۳، ۶/۱۹۶ - فصل ۱۴/۱۸۴ -

نسب و اضافات ۱۵/۱۸۳ - نسبی ۱۰/۱۶۷ - وجود ۱۶/۱۸

وحی ۱/۵۱، ۱۴/۱۶۳، ۱۷/۲۱۳، ۱۹/۲۳۲، ۲۶/۲۷۹

وراثت ۸/۱۰۴، ۱۵/۲۵۸، ۱/۲۶۶، ۲۴/۲۶۷ - حقیقی ۱۰/۲۶۶ - کلی

محمدی ۲۰/۲۶۶

ورث حقیقی ۲/۲۶۷

وسطیت ۴/۳۷

وصف ۱۷/۲، ۱۹/۲، ۴/۳۴، ۲۴/۶۷، ۱/۷۰، ۱۰/۷۷، ۱۳/۷۸، ۱۹/۷۸،

۲۱/۷۹، ۲۲/۸۰، ۱۷/۸۲، ۱۵/۸۶، ۲۴/۹۱، ۲۴/۹۲، ۲۰/۱۰۱، ۱۵/۱۱۶،

۲/۱۲۷، ۲۷/۱۲۷، ۱۴/۱۲۹، ۴/۱۳۱، ۹/۱۳۳، ۵/۱۳۸، ۱۰/۱۴۱، ۱۱/۱۵۱،

۵/۱۹۱، ۲۴/۲۰۱، ۳/۲۵۷، ۴/۲۸۰، اوصاف ۱۳/۲۴، ۲۴/۳۵، ۱/۷۰، ۲/۷۳،

۶/۸۲، ۲۰/۸۵، ۲۴/۱۰۴، ۲۶/۱۰۵، ۱۱/۱۵۱، ۲/۱۶۷، ۲۱/۱۶۹، ۲۴/۲۰۰،

۲۶/۲۵۵، ۹/۲۸۰ - الهی ۱۸/۱۰۲ - حادث عبودی ۱۹/۱۰۲ - وصف ذاتی

۲۳/۱۱۸ - اوصاف ذاتی ۱۰/۱۱۷ - ربوبی ۱۸/۱۰۴ - وصف سلبی ۱۱/۲۳،

۷/۱۲۷ - اوصاف کمال ۵/۷۰، ۱۴/۷۰

وضع ۱۴/۱۳۵، ۲۶/۲۱۳ - شرعی ۱۸/۱۷۳ - اوضاع شرعی ۱۵/۱۳۲،

۱۳/۱۷۴ - شریعت ۳/۱۳۳ - فلکی ۲/۲۶۹ - وضع لغوی ۱۶/۱۷۳

وضوء ۲/۱۶۱

ولایت ۸/۲۴، ۱۲/۲۱۳، ۲۷/۲۱۳، ۸/۲۱۴، ۱۰/۲۱۵، ۵/۲۳۷ - خاصه

۳/۲۱۴ - خاصه محمدی ۱۷/۲۶۷ - عامه ۱/۲۱۴ - محمدی ۱۷/۲۶۶

ولی ۲۳/۸، ۲۶/۱۱۵، ۱۱/۲۱۴، ۷/۲۱۴، ۱۲/۲۱۴، ۵/۲۲۸، ۱۶/۲۲۸،
 ۱۵/۲۴۰، ۱۵/۲۶۵، اولیا، ۱۰/۱۳۴، ۲۳/۱۹۰، ۱۰/۲۱۴، ۶/۲۴۱، ۵/۲۴۴،
 ۱۷/۲۶۵، ۱۵/۲۶۶، رك انبياء واولياء، ولى تابع ۱۲/۲۱۴، وارث ۱۱/۲۶۵،
 ۱۰/۲۶۷، اولياء وارثين ۸/۲۶۷، ۱۲/۲۶۷
 وهاب ۶/۴، ۱۶/۱۱۳، ۲۲/۱۱۳، ۱/۱۱۴
 وهب ۵/۱۱۲، ۲۰/۱۱۲
 وهبي ۸/۱۱۱، ۱۰/۱۱۲، ۹/۲۶۶
 وهم ۱۳/۱۲۸، ۱۲/۱۳۱، ۲۳/۱۳۴، ۳/۱۳۸، ۲۵/۱۸۱، ۵/۲۲۷
 ۱۶/۲۲۹، ۱۰/۲۵۰، اوھام ۱۶/۲۶
 وهمی ۸/۶۶، ۱۶/۹۶، ۲۴/۱۰۸، ۱۰/۱۳۴



هاتف ۲۰/۱۵۸، هواتف ۱۶/۱۵۸
 هباء ۱۵/۶۴
 هبة ۱/۱۰، ۲۶/۱۱۲، ۲۰/۲۲۹، ۱۵/۲۴۴، ۲۱/۲۴۴، اسمائى ۷/۴،
 (۲۵/۱۱۳)، ذاتى ۶/۴، (۲۳/۱۱۳)
 هدايت ۱۸/۷۰، ۲۰/۱۴۰، ۲۱/۲۱۳، ۱۷/۲۲۵، ۱۴/۲۵۸، ۹/۲۷۱،
 به سلوك ۶/۱۵۳
 همت مطلق ۲/۲۰۰
 همتى ۲۱/۲۴، ۸/۲۵، ۱۵/۴۴، ۱۰/۶۷، ۲۷/۷۸، ۴/۹۰، ۱۴/۱۱۸،
 ۷/۱۷۶، ۵/۱۸۲، ۲۳/۱۹۲، ۲۳/۱۹۳، ۴/۲۰۸، ۲۶/۲۲۵، ۸/۲۲۶، مطلق
 ۳/۱۴۵، ۱۹/۲۲۰، موهوم ۹/۱۳۶
 هم ۸/۱۲، ۱۰/۲۷۰، مجموع ۲۴/۲۷۰
 همت ۹/۱۲، ۶/۱۱، ۲۳/۱۲۰، ۱۶/۱۶۵، ۹/۲۰۷، ۲/۲۰۸، ۲۰/۲۰۹،
 ۱۶/۲۰۹، ۱۱/۲۲۹، ۱۱/۲۲۰، ۱۵/۲۵۵، ۵/۲۵۷، ۷/۲۵۷، ۱۰/۲۶۱، ۵/۲۵۸،
 ۲۰/۲۶۶، ۱۱/۲۷۰، ۱۸/۲۷۰، ۲۴/۲۷۰، ۱۰/۲۸۰، رك جمعيت همت، هم ۲/۱۷،
 ۲۱/۶۳، ۲/۲۷۹، همت و تصرف ۱/۲۱۹
 هويت ۱۲/۵، ۱۰/۳، ۵/۱۳۶، ۳/۱۳۶، ۱۷/۱۸۲، ۱۹/۲۰۰، رك غيب هويت،
 هويت الهى ۱۱/۱۵۵، ۶/۱۹۵، حق ۸/۲۶، (۹/۱۳۶)، ذاتى ۸/۲۷، ماری
 در موجودات ۲۱/۱۵۱، عالم ۳/۱۳۶، مطلق ۱۰/۲۶، واجب ۹/۶۰،

واحد ۲/۶۰

هیأت ۹/۹۲، ۱۸/۹۴، ۱۷/۱۴۵، ۲۲/۱۵۹، ۲۶/۲۱۲، هیأت ۲۲/۱۵۹،
۱۱/۲۵۰. هیأت اجتماعی ۱۵/۸۳ - - - - - صورتی اجتماعی ۷/۶۲ - - - - - مزاجی ۱۷/۱۵۷ - -
نسانی ۱۶/۱۵۷ . هیأت نسانی ۱/۲۵۶

هیئتی ۲۲/۹۹

هیمنان ۱۱/۱۴۸، ۱/۱۴۸، ۱۷/۱۴۷، ۳/۱۴۷

هیولانی الوصف ۱۵/۱۱۶

هیولای کل ۱۵/۶۴

ی

یدان (یدنا الحق) ۷/۸۷ ، ۱۹/۱۰۷ ، ۲۳/۱۰۷ ، ۲۵/۱۰۷ ، ۴/۱۰۸

۱۳/۱۶۹

یقظه ۲۲/۱۵۶، ۲۰/۱۵۷، ۲۶/۱۶۳، ۱۴/۱۸۷

یقین ۱۶/۷۷، ۴/۱۲۳، ۱۴/۱۵۳، ۱۲/۱۸۷، ۲۳/۲۴۹، ۱۷/۲۷۳

یقانگی حقیقی ۸/۲۲۶

ینبوع الوحده ۱۴/۱۱۶

یوم قیامت ۵/۱۲۹، ۹/۲۰۲، ۱۲/۲۰۵، ۲۳/۲۳۵

۱۰. فهرست منابع

این منابع کتابها و مقالاتی است که در تهیه مقدمه و تعلیقات نقدالنصوص به کار رفته است. آثار جامی که در تعلیقات نیامده فقط در مقدمه (ص شازده تالیست و هشت) فهرست شده است.

ابن ماجه : رك سنن ابن ماجه .
احادیث منوی ، بدیع الزمان فروزانفر ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۴۷ ش .
احمد بن حنبل : رك مسند .
از سعدی قاجامی ، ادراد براون ، ترجمه علی اصغر حکمت ، چاپ دوم ، تهران ،
۱۳۳۹ ش .

اشعة اللمعات ، جامی ، به تصحیح حامد ربانی ، تهران ، ۱۳۵۲ ش .
اصطلاحات الصوفیة ، عبدالرزاق کاشانی ، درحاشیه منازل السائرین ، تهران ،
۱۳۱۵ ق .

اصول المعارف ، ملاحسن فیض کاشانی ، به تصحیح سید جلال الدین آشتیانی ، مشهد ،
۱۳۵۲ ش .

اعجاز البیان فی تاویل أم القرآن (= تفسیر الفاتحة) ، صدرا لیدین قونیوی ، چاپ دوم ،
حیدرآباد دکن ، ۱۳۶۸ ق (ورك التفسیر الصوفی) .

انس الثالین ، احمد جام ، با مقابله و تصحیح و تحشیه علی فاضل ، تهران ، ۱۳۵۰ ش .
انشاء الدوائر ، ابن عربی ، به تصحیح نیرنگ ، لندن ، ۱۳۳۶ ق .
الوامر العلالیة فی الامور العلالیة ، ابن بی بی ، به تصحیح نجاتی لوغال و عدنان صادق
ارزی ، آقره ، ۱۹۵۷ .

بحار الانوار ، علامه مجلسی ، الجزء الرابع ، قم ، ۱۳۷۶ ق .
«تأثیر رساله حلیة الابدال معنی الدین عربی در سلسله الذهب عبدالرحمن جامی» ، علی

- شیخ الاسلامی، مجموعه مقالات چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی، شیراز، ۱۳۵۲ ش، ج ۳، ص ۹۲-۹۸.
- تاج المصادر، ابو جعفر احمد ابن علی المقرئ البیهقی، بمبئی، میرزا محمد شیرازی، ۱۳۰۱ ق.
- تاریخ ادبیات عرب: ریک Brockelmann در قسمت منابع به زبانهای اروپائی.
- تأویلات القرآن، عبدالرزاق کاشانی. این کتاب به اسم تفسیر القرآن الکریم از شیخ اکبر ابن عربی در دو جلد در بیروت، دارالیقظة العربیة، ۱۳۸۷ ق، به تصحیح مصطفی غالب به چاپ رسیده است.
- تبصرة المبتدی، صدرالدین قونبوی، نسخه عکسی شماره ۶۷۰۶، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- تحلیل اشعار ناصر خسرو، مهدی محقق، تهران، ۱۳۴۹ ش.
- تذکرة الاولیاء، عطار نیشابوری، به تصحیح محمد استعلامی، تهران، ۱۳۴۶ ش.
- ترجمه رساله قشیریه، با تصحیحات و استذراکات بدیع الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۴۵ ش.
- ترجمه فارسی الملل والنحل: ریک الملل والنحل.
- ترمذی: ریک سنن الترمذی. مرکز تحقیقات علوم دینی.
- تسدید القواعد فی شرح تجرید القواعد، از شمس الدین محمود بن عبدالرحمن بن ابی القاسم احمد اصفهانی. ریک حاشیة تسدید القواعد.
- تعلیقات حدیقة الحقیقة، مدرس رضوی، تهران، ۱۳۴۲ ش.
- التفسیر الصوفی للقرآن (= تفسیر الفاتحة) به تحقیق عبدالقادر احمد عطاء، مصر، ۱۳۸۹ ق.
- تفسیر الفاتحة: ریک اعجاز الیابان.
- تکملة حواشی لفحات الانس، رضی الدین عبدالغفور لاری، به تصحیح بشیر هروی، هرات، ۱۳۴۳ ش.
- تمهید القواعد (= التمهید فی شرح قواعد التوحید)، صائغ الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی، با مقدمه و تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، تهران، ۲۵۳۵.
- تمهیدات، عین القضاة همدانی، به اهتمام غنیف عسیران، تهران، ۱۳۴۱ ش.
- التوحید والنبوة والولاية، داود قیسری، به تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، زیر چاپ.
- جامع الاسرار و منبع الانوار، سید حیدر آملی، با تصحیحات هنری کرین و عثمان

- یحیی، تهران، ۱۳۴۷ ش .
جامع صغیر : رك فیض القدير .
جامی ، علی اصغر حکمت، تهران ، ۱۳۲۰ ش .
جامی و ابن عربی ، اسمعیل مبلغ ، کابل ، ۱۳۴۳ ش .
حاشیه تصدیق القواعد فی شرح تجرید العقاید ، میرسید شریف جرجانی، نسخه خطی
شماره ۲۳۶۷ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران .
حدیقه الحقیقه ، سنائی غزنوی، به تصحیح مدرس رضوی، تهران، ۱۳۲۹ ش .
حق الیقین ، محمود شبستری، با تصحیح و مقدمه جواد نوربخش، تهران، ۱۳۵۲ ش .
هاری : رك سنن دارمی .
دیوان ابن الفارض ، بیروت، ۱۳۸۲ ق .
دیوان الحلاج ، به تصحیح لوئی ماسینیون، پاریس، ۱۹۵۵ .
دیوان سلطان ولد ، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۸ ش .
دیوان شمس : رك کلیات شمس لبریزی .
دیوان عطار ، به اهتمام و تصحیح نفی تفضلی، تهران، ۱۳۴۵ ش .
دیوان کامل جامی ، به تصحیح هاشم رضی، تهران، ۱۳۴۱ ش .
الرسالة القشيرية ، ابوالقاسم قشیری، به تحقیق عبدالحکیم محمود و محمود بن الشریف،
دو جزء، قاهره ، دارالکتب الحدیثه ، ۱۹۷۲ - ۱۹۷۴ .
رسائل ابن عربی، دو جلد، حیدرآباد دکن، ۱۳۶۷ ق .
رسائل جوانمردان ، به تصحیحات و مقدمه مرتضی صراف، تهران، ۱۳۵۲ ش .
روضه المدنیین ، احمد جام ، با مقابله و تصحیح و مقدمه و توضیح علی فاضل ، تهران ،
۲۵۳۵ .
ریحانة الادب ، میرزا محمد علی مدرس، هشت جلد ، تبریز، بدون تاریخ .
سبک شناسی ، ملک الشعرای بهار ، ۳ جلد، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۳۷ ش .
سنن ابن ماجه ، به تحقیق محمدفواد عبدالباقی ، ۲ جلد، قاهره ، دار احیاء الکتب
العربیة ، ۱۳۷۲ ق .
سنن ابی داود، با تعلیقات احمد محمد علی، دو جزء، مصر، مصطفی البابی الحلبي، ۱۳۷۱ ق .
سنن الترمذی : الجامع الصحیح وهو سنن الترمذی ، به تحقیق و شرح احمد محمد
شاکر، ۵ جلد، قاهره ، المكتبة الاسلامیة ، ۱۳۵۷ ق .
سنن الدارمی، دو جزء، بدون محل چاپ، دار احیاء السنة النبویة ، بدون تاریخ .
سنن النسائی، ۸ جزء در ۴ مجلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی ، ۱۳۴۸ ق .
سه حکیم مسلمان ، سید حسین نصر، تهران، ۱۳۴۵ ش .

- شاهنامه فردوسی، به تصحیح ر. علی‌یف وغیره، ۹ جلد، مسکو، ۱۹۶۳-۱۹۷۱ .
- شرح تعرف، ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد بن عبدالله المستملی البخاری، ۴ جلد، لکهنو، ۱۳۲۸-۱۳۳۰ ق .
- شرح جنیدی: رك شرح فصوص الحکم از مؤیدالدین جنیدی .
- شرح رباعیات، جامی، به تصحیح مایل هروی، کابل، ۱۳۲۳ ش .
- شرح فارسی شهاب الاخبار، به تصحیح محمد تقی دانش‌پژوه، تهران، ۱۳۴۹ ش .
- شرح فصوص الحکم، جامی، در حاشیه شرح فصوص نابلسی، دو جلد، مصر، ۱۳۰۴-۱۳۲۳ ق .
- شرح فصوص الحکم، داود قیصری، تهران، ۱۲۹۹ ق .
- شرح فصوص الحکم، عبدالرزاق کاشانی، طبع دوم، مصر، ۱۳۸۶ ق .
- شرح فصوص الحکم، عبدالغنی نابلسی، دو جلد، مصر، ۱۳۰۴-۱۳۲۳ ق .
- شرح فصوص الحکم، مؤیدالدین جنیدی، نسخه خطی شماره ۳۴۳ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران .
- شرح قصیده نائیه ابن فارض (= کشف الوجوه الغریب المعانی نظم الدر)، عزالدین محمود کاشانی، تهران، ۱۳۱۹ ق (در چاپ این کتاب آن را اشتیهاً به عبدالرزاق کاشانی نسبت داده‌اند) .
- شرح قصیده نائیه ابن فارض، سعدالدین سعید فرغانی، رك مشارق الدراری (فارسی) و منتهی المدارك (عربی) .
- شرح قیصری: رك شرح فصوص الحکم از داود قیصری .
- شرح کاشانی: رك شرح فصوص الحکم از عبدالرزاق کاشانی .
- شرح گلشن راز، محمد لاهیجی، به سعی کیوان سمیعی، تهران، ۱۳۳۷ ش .
- شرح مقدمه قیصری، سید جلال‌الدین آشتیانی، مشهد، ۱۳۸۵ ق .
- شرح منازل السالکین، عبدالرزاق کاشانی، تهران، ۱۳۱۵ ق .
- شرح المواقف، میرسید شریف جرجانی، هشت جلد، مصر، ۱۳۲۵ ق .
- شکوی الغریب، عین‌القضاة همدانی. رك مصنفات عین‌القضاة .
- شهاب الاخبار: رك شرح فارسی شهاب الاخبار .
- الصحاح (= تاج اللغة وصحاح العربية)، اسماعیل بن حماد الجوهری، تحقیق احمد عبدالغفور العطار، ۶ جلد، مصر، ۱۳۷۶ ق .
- صحیح البخاری، ۹ جزء ۳ مجلد، بدون محل چاپ، مطابع الشعب، ۱۳۷۸ ق .
- صحیح مسلم، ۸ جزء ۲ مجلد، مصر، مطبعة محمد علی صیغ، ۱۳۳۴ ق .
- طبقات الصوفیه، نجواجه عبدالله انصاری، به تصحیح عبدالحمی حبیبی، کابل، ۱۳۲۱ ش .

- عقلة المستوفز ، ابن عربی ، ضمیمه انشاء الدوائر ، به تصحیح نیرنگ ، لندن ، ۱۳۳۶ ق .
- عوارف المعارف ، شهاب‌الدین عمر سهروردی ، بیروت ، ۱۹۶۶ (این چاپ را اشتباهاً به عبدالقاهر بن عبدالله سهروردی نسبت داده‌اند) .
- غزالی نامه ، جلال‌الدین همائی ، تهران ، ۱۳۴۲ ش .
- الفتوحات المکیة ، ابن عربی ، ۴ جلد ، بیروت ، دارصادر ، بدون تاریخ و نیز ، به تصحیح عثمان یحیی ، جلد ۲۱ ، مصر ، ۱۹۷۲ .
- فرهنگ فارسی ، محمد معین ، ۶ جلد ، تهران ، ۱۳۴۲-۱۳۵۲ ش .
- فصوص الحکم ، ابن عربی ، به تصحیح ابوالعلاء عقیلی ، مصر ، ۱۹۴۶ .
- فک المختوم : رک الفکوک .
- الفکوک ، صدرالدین قونیوی ، در حاشیه شرح منازل السائرین ، ص ۱۸۳ به بعد ، تهران ، ۱۳۱۵ ق .
- فهرست کتابهای چاپی فارسی ، خان بابا مشار ، تهران ، ۱۳۵۰ ش .
- فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ، ندرام آورده عبدالله انوار ، ج ۳ ، تهران ، ۱۳۵۱ ش .
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی ، احمد منزوی ، ۶ جلد ، تهران ، ۱۳۴۸ به بعد .
- فیض القدر (شرح جامع صغیر) ، عبدالرؤف مناوی ، ۶ جلد ، چاپ دوم ، بیروت ، ۱۳۹۱ ق .
- فیه مافیہ ، مولانا جلال‌الدین بلخی ، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر ، تهران ، ۱۳۳۰ ش .
- قلسیه ، خواجه محمدپارسا بخاری ، به تصحیح احمد طاهر عراقی ، تهران ، ۱۳۵۴ ش .
- القسم الالهی بالاسم الربانی ، ابن عربی ، در ضمن رسائل وی ، حیدرآباد دکن ، ۱۳۶۷ ق .
- قواعد التوحید ، صدرالدین ابوحامد محمد اصفهانی . این کتاب در ضمن تمهید القواعد شرح شده است . رک تمهید القواعد .
- الکتاب التذکاری لمحیی‌الدین بن عربی ، زیر نظر ابراهیم مدکور ، قاهره ، ۱۳۸۹ ق .
- کتابشناسی ابن عربی ، عثمان یحیی ، رک Yahia در قسمت منابع به زبانهای اروپائی .
- الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التاویل ، امام‌جارالله ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد زمخشری ، ۴ جلد ، بیروت ، دارالکتاب العربی ، بدون تاریخ .

- کشف الاسرار وعدة الابرار ، ابرالفضل رشيدالدين ميبدی، به سعی واهتمام علی اصغر حکمت، ۱۰ جلد، تهران، ۱۳۳۸-۱۳۳۹ ش .
- کشف الحقایق ، عزیزالدين نسفی، به اهتمام وتعليق احمد مهدي دامغانی ، تهران ، ۱۳۴۴ ش .
- کشف الظنون ، حاجی خلیفه، به تصحيح فلوگل، ۱۸۳۵-۱۸۵۸؛ چاپ دوم، ۱۹۶۴ .
- کشف المحجوب ، هجویری، به تصحيح ژو کوفسکی، تهران، ۱۳۳۶ ش .
- کلمات مکتونه ، ملامحسن فیض کاشانی، به تصحيح عزيزالله عطاردی قوچانی ، تهران، ۱۳۴۳ ش .
- کلیات شمس تبریزی ، مولانا جلال الدين بلخي، با تصحيحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، ۱۰ جلد، تهران ، ۱۳۳۶-۱۳۴۶ ش .
- کنوزالحقائق فی حدیث خیر الخلائق ، امام عبدالرؤف مناوی ، در هاشم جامع صغیر، مصر، ۱۳۵۸ ق .
- لغت نامه ، علی اکبر دهخدا وغيره ، تهران ، ۱۳۲۵ ش به بعد .
- لمعات ، فخرالدين عراقی، به سعی جواد نوربخش، تهران ، ۱۳۵۳ ش .
- لوايح ، جامی، به تصحيح محمد حسين تسيحي ، تهران ، ۱۳۴۲ ش .
- مثنوی مولوی ، مولانا جلال الدين بلخي، به تصحيح نيگلون، ۳ جلد، ۱۹۲۵-۱۹۳۳ .
- مثنوی ولد : رك ولدنامه .
- مرصاد العباد ، نجم الدين رازی، به اهتمام محمد امين رياحي، تهران، ۱۳۵۲ ش .
- مرموزات اسدی در مرموزات داودی ، نجم الدين رازی، به اهتمام محمد رضا شفيعی کدکنی، تهران، ۱۳۵۲ ش .
- المسند ، احمد بن حنبل، عجلد، بيروت، دارصادر ، بدون تاريخ .
- مشارك الدراري ، سعدالدين سعيدفرغانی، به تصحيح سيدجلال الدين آشتيانی، تهران، زیر چاپ .
- مصباح الانس بين المعقول والمشهود فی شرح مفتاح غيب الجمع والوجود ، شمس الدين محمد بن حمزه فناری، تهران، ۱۳۲۳ ق .
- مصباح الهداية ، عزالدين محمود کاشانی ، با تصحيح و مقدمه و تعليقات جلال الدين هماني، تهران، ۱۳۲۵ ش .
- مصنفات ، عين القضاة همدانی، به تصحيح عفيف عسيران، تهران ، ۱۳۴۱ ش .
- المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوي ، زیر نظر أ . ی . ونسک، ۷ جلد، لندن ، مکتبة بريل، ۱۹۳۶-۱۹۶۹ .
- المعجم الوسيط ، زیر نظر عبدالسلام هارون ، ۲ جلد، مصر، ۱۳۸۰-۱۳۸۱ ق .

مفتاح اسرارالحسینی ، عبدالرحیم دماوندی ، نسخه خطی شماره ۳۵۳۷ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران .

مفتاح الانس : رك مصباح الانس .

مفتاح الغیب ، صدرالدین قونیوی ، درحاشیه شرح آن (مصباح الانس) .

الملل والنحل ، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی ، ترجمه فارسی از افضل‌الدین

صدرترکة اصفهانی ، به تصحیح سید محمد رضا جلالی نائینی ، تهران ،

۱۳۵۰ ش .

منازل السائرین ، خواجه عبدالله انصاری ، به تصحیح دی بورکی ، قاهره ، ۱۹۶۲ .

مناقب اوحداالدین کرمانی ، با تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر ، تهران ،

۱۳۴۷ ش .

منتهی المدارك ، سعدالدین سعیدفرغانی ، استانبول ، ۱۲۹۳ ق .

منطق الطیر ، عطار نیشابوری ، به اهتمام سید صادق گوهرین ، تهران ، ۱۳۴۲ ش .

مؤلفین کتب چاپی ، خان بابا مشار ، ۶ جلد ، تهران ، ۱۳۴۰-۱۳۴۴ .

نسائی : رك سنن النسائی .

النصوص ، صدرالدین قونیوی ، ضمیمه شرح منازل السائرین ، ص ۲۷۴ به بعد ،

تهران ، ۱۳۱۵ ق .

النفحات (الالهية) ، صدرالدین قونیوی ، تهران ، ۱۳۱۶ ق .

نفحات الانس ، جامی ، به تصحیح مهدی توحیدپور ، تهران ، ۱۳۳۶ ش

نقدالنفصوص فی شرح نقش الفصوص ، جامی ، بمبئی ، ۱۳۰۶ ق .

نقش الفصوص ، ضمن رسائل ابن عربی ، حیدرآباد دکن ، ۱۳۶۷ ق .

تکاتی در باب رسم الخط فارسی ، تهیه شده توسط دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه تهران ، ۱۳۵۱ ش .

نهج البلاغه ، علی امیرالمؤمنین (ع) ، به کوشش صبحی صالح ، بیروت ، ۱۳۸۷ ق .

ولدنامه ، سلطان ولد ، با مقدمه و تصحیح جلال‌الدین همائی ، تهران ، ۱۳۱۶ ش .

منابع به زبانهای اروپائی

- Ateş, A., «Ibn 'Arabi», *Encyclopedia of Islam* (new edition), ed. by H. A. R. Gibb et al., Leiden and London, 1960 onward, vol. 3, pp. 707-11.
- Brockelmann, C., *Geschichte der arabischen Litteratur*, Leiden, 1937-49.
- Ivanow, W., «Genuineness of Jami's Autographs», *Journal of the Bombay Branch of the Royal Asiatic Society*, 1934, vol. 10, no. 1-2, pp. 1-7.
- Massé, H. and Huart, Cl., «Djami», *Encyclopedia of Islam* (new edition), vol. 2, pp. 421-2.
- Nasr, S. H., «Persia and the Destiny of Islamic Philosophy», *Studies in Comparative Religion*, 1972, vol. 6, pp 31-42.
- « Sufi Essays, London, 1972.
- Ruspoli, S., *La Clef du Monde Suprasensible* (thèse), Paris, Sorbonne. V section, 1975 (?).
- Yahia, O., *Histoire et classification de l'oeuvre d'Ibn 'Arabi*, Damas, 1964.

استدراکات

در حین اتمام چاپ نقدالنصوص فرصتی به دست آمد تاده روز در کتابخانه بسیار غنی سلیمانیه در استانبول و چند روزی در قوتیه به سر برم و در این مدت کم بتوانم مطالب و معلومات جدیدی درباره این کتاب به دست آورم. چهارده نسخه قدیمی نقدالنصوص را تا حدی مطالعه کردم و در آنها چند حاشیه جدید از جامی یافتیم و نیز نظر خود درباره بعضی از نسخه بدلهای تغییر دادم. به علاوه بعضی از آثار دیگران را که در ایران نتوانسته بودم به دست آورم در استانبول دیدم و اطلاعات جدیدی درباره منابع جامی در نقدالنصوص و بعضی از مطالب دیگر کسب کردم. اینک جزئیات این تحقیقات و چند مطلب که از تعلیقات افتاده بودن نوشته می شود.

مقدمه - ۳. آثار جامی

۱۳. تفسیر تابه آیه «ایای فارهبون». در کتابخانه سلیمانیه لا اقل هشت نسخه از این کتاب موجود است. آن نسخه ای که اتفاقاً برای مطالعه انتخاب کرده بودم (ایاصوفیا ۴۰۵) با دستخط خود جامی بدیعقوب بیگ آق قویونلو (مقتول در سال ۸۹۷) تقدیم شده است. متن کتاب ممکن است به همان خط جامی باشد، ولی نگارنده نتوانست در این خصوص یقین حاصل کند. این نسخه با آیه «فلاتجعلوا لله انداداً وأنتم تعلمون» (۲ (البقرة): ۲۲) خاتمه پیدا می کند، یعنی حدود ۱۸ آیه قبل از نسخه های دیگر.

نسخه ۶۴ برگه دارد و به نسخ ریخته شده است. در واقع برخلاف آنچه در مقدمه نوشته ام اگر این کتاب - با اینکه فقط سوره فاتحه و ۴ آیه از سوره بقره را تفسیر می کند -

۱. جامی مثنوی مسلمان و ابدال را به نام یعقوب بیگ سروده و نیز چند شعر در مدح او گفته است. رک جامی، ص ۳۷-۴۱.

چاپ شود، از ۱۵۰ و یا حتی ۲۰۰ صفحه تجاوز خواهد کرد. برای مزید اطلاع نوشته خود جامی در این نسخه اول و آخر آن نیز آورده می‌شود:

«این اجزاء شریفه نامزد خزانه کتب شهر یاری است، که صحایف ایام نگاشته قواعد لطف واحسان اوست و خزاین شهر و اعوام انباشته مواید فضل و امتنان او.

جهاندار دارای فیروز بخت	پدر بر پدر صاحب تاج و تخت
به ذات و صفت نیک یعقوب بیگ	که مدحش بود آب و من تشنه‌دیگ
نباشد از آن آب سیرایم	به آن دم بدم تشنه‌تر یایم
نیامد در این گنبد تیز دور	به صد قرن آن را رسیدن به غور
همان به که در حضرت کاس ساز	بر آرم به صد لابه دست نیاز
که یارب به خاصان درگاه تو	به چاهکرو خاص در راه تو
که این شاه را تا به روز شمار	ز آفات و عاهات محفوظ دار

کتبه الفقیر عبدالرحمن الجامی عفی عنه».

اولش: الحمد لله رب العالمین من الاولین والاقدمین والآخرین الاکرمین . . . اما بعد :
فقد کان یخالج صدری و یدور فی خلجی أن أرتب فی تفسیر کلام الله و تأویل آیاته کتاباً جامعاً
لوجوه اللفظ والمعنی . . .

آخر نسخه ایا صوفیا ۴۰۵ : والحال أنکم تعلمون أنه لا معبود سواه ولا ینبغی أن یجعل
أحد قلبه عباده الا ایاه .

آخر سایر نسخه‌ها: فوایای فارهبون فلا تفضوا عهدی .

مقدمه - ۷. مآخذ نقد النصوص

چند مأخذ به جدول مآخذ اضافه می‌شود. برای شرح جزئیات این مآخذ رگ به تعلیقاتی
که خواهد آمد .

۲. صدرالدین قوتبوی، شرح الحدیث الاربعین

۲۱ ۳/۵۴

۴. سعدالدین فرغانی، مناهج العباد الی المعاد

۷ ۲۲/۱۳۴

۱۱ ۲۴/۱۳۹

۵. دیگران

(۲). مولوی، مثنوی

۱ ۲۲/۲۲۴

(۵). جرجانی، تدبیر القواعد

۴ ۲۲/۲۱۲

(۷). فناری، مقدمات عشر

۲۱ ۷/۳۲

۴ ۲۲/۸۳

۵ ۱۷/۱۱۷

۶ ۱۴/۲۷۲

(۲۲). یارعلی شیرازی، لمحات

۱ ۸/۲۶

۴ ۱۲/۲۶

۲۲/۶۳



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

مقدمه - ۸. روش تصحیح متن

ج. حواشی نقدالنصوص . همانطور که گفته شد در کتابخانه سلیمانیه ۱۴ نسخه قدیمی نقدالنصوص تا حدی مطالعه شد و در نتیجه چند حاشیه جدید که متعلق به اصل نقدالنصوص است به دست آمد. چهارده نسخه بدین شرح است: ۱. جارالله ۱۰۵۶، مورخ ۸۷۱، یعنی از هر ۶ نسخه ماقدیمی تر است و فقط ۸ سال پس از تألیف کتاب استخراج شده است. مع هذا اغلاطی دارد و ۲۱ حاشیه از ۲۲۷ حاشیه ما را فاقد است. ۲. جارالله ۱۰۷۱/۲. جمله‌های دعائی نشان می‌دهد که در زمان حیات جامی نوشته شده است. ۳. ایاصوفیا ۲۰۵۰. نسخ بسیار دقیق. ۴. حالت افندی الاوسی ۵۳/۵، مورخ ۹۰۰. ۵. حاجی محمود افندی ۲۶۵۵. ۶. حالت افندی ۲۶۳/۱. ۷. شهید علی پاشا ۱۴۲۲/۱، مورخ ۹۸۵. ۸. شهید علی پاشا ۱۴۴۵، مورخ ۹۱۵. ۹. شهید علی پاشا ۱۴۴۶/۱، تاریخ کتابت قبل از ۸۹۷. ۱۰. رشید افندی ۱۰۶۲، مورخ ۹۲۸. ۱۱. حکیم دولو ۹۳۹/۳، مورخ ۹۵۹. ۱۲. ایاصوفیا ۴۸۰۴، نسخ بسیار دقیق. ۱۳. ایاصوفیا ۱۸۹۱. ۱۴. یزما پاشا ۲۱۸. در حین مطالعه این نسخه‌ها چنین به نظر رسید که نسخه‌ای جدیدتر از قرن یازدهم در میان آنها نیست. از مطالعه حواشی این نسخه‌ها معلوم شد که اولاً تمام ۲۲۷ حاشیه‌ای که در متن آورده‌ایم

از خود جامی است^۱ و ثانیاً از پنج حاشیه‌ای که فقط در یکی از نسخه‌های ما آمده است (دک ص ۳۱۶-۳۱۷) دو حاشیه مسلماً و دو حاشیه احتمالاً از جامی و حاشیه دیگر به احتمال قوی الحاقی است. نسخه‌هایی از چهارده نسخه که این پنج حاشیه در آنها آمده است به این شرح است: حاشیه ۱۸/۶۹ : ۳، ۴، ۶، ۱۱، ۱۳. حاشیه ۱۴/۹۶ : ۲، ۳، ۴، ۱۱، ۱۲، ۱۳ (به نظر نگارنده این دو حاشیه باید از خود جامی دانست). حاشیه ۲۴/۱۵۰ : ۱۴. حاشیه ۷/۱۸۰ : در هیچ کدام از نسخه‌های چهارده گانه نیامده است و بنا بر این به احتمال قوی الحاقی است. حاشیه ۱۶/۲۰۰ : ۷، ۴.

اما حاشیه‌های جدیدی که می‌توانیم با اطمینان به جامی نسبت بدهیم دو حاشیه و آنچه می‌توان به احتمال قوی از او دانست سه حاشیه است. به علاوه احتمال می‌رود که پنج حاشیه دیگر که فقط در دو نسخه آمده است از خود او باشد. این ده حاشیه را ذیلاً با اشاره به نسخه‌هایی که در آنها موجود است ذکر می‌کنیم. غیر از این ده حاشیه نیز چند حاشیه فقط در یکی از چهارده نسخه آمده است ولی با کلمات «منه» مشخص شده است. این حواشی را نیز ذکر می‌کنیم تا لااقل برای خواندن متن کمکی باشد.

دو حاشیه که مسلماً از جامی است :

۳/۲۰۸ اینها کنند :

من کار به کار ساز بگذاشته‌ام
هر چه آیدم از غیب خوش انگاشته‌ام
بیریده‌ام از سبب تعلق وانگاه
ناکاشته ارتفاع برداشته‌ام
(۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۴. کلمات «منه» فقط در نسخه ۵ آمده است)
۱۱/۷۰ ای ای السی ذلك الظاهر . منه . (۳، ۴، ۱۱، ۱۳، ۱۴ : این حاشیه از مصباح الانس است) .

سه حاشیه‌ای که به احتمال قوی از جامی است:

۹/۱۵۷ ام الکتاب : ای مرتبة العلم الالهی . منه . (۴، ۵، ۸، ۱۱)

۱۵/۲۱۹ تمزقه : التمزیق بریدن و پراکنده کردن. منه . (۴، ۵، ۶)

۱. اگر هر ۲۰ نسخه را در نظر بگیریم، یعنی ۶ نسخه اصلی‌ها و ۱۴ نسخه جدید، فقط ۵ حاشیه در کمتر از ۱۰ نسخه آمده است، و از آن پنج حاشیه فقط یکی در کمتر از ۵ نسخه آمده است. به نظر نگارنده این‌طور این ۵ حاشیه را نیز می‌توان با اطمینان از جامی دانست. این ۵ حاشیه و نسخه‌هایی که در آنها آمده است به این شرح است: DPA، ۴۴، ۲، ۳، ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۶۸، JHSD، ۲، ۳، ۸، ۱۱، ۱۴، ۷۳، HSDPA، ۲، ۴، ۱۲، ۷۵، HPA، ۴، ۶، ۷، PA، ۱۲، ۱۳۹، ۴، ۷.

۱۳/۲۳۰ فك الختوم : یعنی به كتاب الفكوك . منه . (۴، ۱۲، ۱۴)

پنج حاشیه‌ای که احتمالاً از جامی است :

۱۳/۵۶ الكوی : جمع كوة روزن . منه . (۱۲، ۴)

۱۶/۲۰۰ بمقدار : أي بمقدار استعداده الحاصل من مقام الجمع، أي بمقدار استعداد بوجه الفيض الاقدس؛ أو نقول، بمقدار نسبه الى مقام الجمع، أي مرتبة عالم المثال، فان له مرتبة جمعية بين الشهادة والغيب . منه . (۷، ۴)

۲۰/۲۰۱ الاشتراك : ای الاشتراك فی تعلق العلم بالمعلومات . منه . (۷، ۴)

۲۳/۲۰۷ اوست :

پادشاهان جهان از بد رگسی بو نبردند از شراب بندگی
ورنه ادهم وار سرگردان و دنگک منك را برهم زدندی بی درنگک (۱۲، ۴)

ص ۲۸۰ یا ۲۸۱ : قال الشيخ رضى الله عنه في الفترحات في بيان المقام القطبي، ان الكامل الذي أراد الله أن يكون قطب العالم وخليفة الله فيه اذا وصل الى العناصر مثلاً متزلاً في السفر الثالث ينبغي أن يشاهد جميع ما يريد أن يدخل في الوجود من الافراد الانسانية الى يوم القيامة، وبذلك الشهود أيضاً لا يستحق المقام حتى يعلم مراتبهم . منه . (۷، ۴)؛ در نسخه ۷ پس از این حاشیه چنین نوشته اند: «هكذا أوجد مكتوباً في آخر هذا الكتاب في نسخة المصنف».

حاشیه هائی که فقط در يك نسخه آمده است :

۱۲/۲۳ المعلومتين : ای العدديتين . منه . (۱۲)

۱۵/۹۷ برحلته : أي رحلة الانسان الكامل . منه . (۴)

۶/۲۴۰ المدحضين : أي مغلوبين بالقرعة : منه . (۴)

۲۰/۲۴۳ الموجودات : مثل الخلاف الواقع في طباع العناصر . منه . (۷)

۷/۲۷۲ هجیراه : الهجیرى هو الذى يلازمه العبد من الذكر ما كان؛ ولكل ذكر نتيجة

لا يكون لذكر آخر . منه . (۸)

۱۰/۲۷۴ عينه الثابتة : وأول ما وجد بالفيض المقدس في الجامع (الواقع ؟)

روحه المقدس، كما قال صلعم، «اول ما خلق الله نوري» (كذا). منه . (۴)

در آخر این قسمت نظر خود را درباره حواشی فقد النصوص اضافه می‌کنم، و آن این است که بعضی از این حاشیه‌ها را جامی مدتی بعد از تألیف کتاب اضافه کرده و بنا بر این حتی در تعدادی از نسخه‌هایی که مربوط به همان نسخه‌های اول کتاب می‌باشند این حاشیه‌ها نیامده است. حتی ممکن است که مثلاً بعد از چند سال شاگردی پیش جامی آمده باشد و وی شرحی را در حاشیه نسخه آن شاگرد اضافه کرده باشد. اگر این نظر صحیح باشد، دلیل اینکه بعضی از

حاشیه‌ها فقط در تعداد کمی از نسخه‌ها آمده است روشن می‌شود. البته تنها راه اثبات یا رد این نظر مطالعه نسخه‌های خطی دیگر این کتاب است.

۵. دو روایت تقدانصوص: پس از تصحیح تقدانصوص معتقد شده بودم که به احتمال قوی دو روایتی که درش نسخه ما وجود دارد در نسخه‌های دیگر هم باید عمومیت داشته باشد. اما بعد از مطالعه چهارده نسخه جدید به این نتیجه رسیدم که چنین نیست و در واقع اکثریت نسخه‌های خطی این کتاب نه کاملاً مطابق نسخه‌های JD است و نه کاملاً مطابق نسخه‌های HSPA، بلکه در میان این دو «روایت» است. البته همان‌طور که می‌دانستم و در موقع تصحیح در نظر گرفته بودم نسخه‌های HSPA صحیح‌تر و نزدیک‌تر به اصل کتاب است، و به همین دلیل است که تمام چهارده نسخه جدید به HSPA نزدیک‌تر است تا به JD. پس می‌توانیم نتیجه بگیریم که «دو روایت» محدود به همان شش نسخه ماست، و دلیل وجود این دو روایت باید این باشد که نسخه‌های J و D از روی نسخه مشترکی استنساخ شده است.

متن کتاب

در وقت محدودی که در کتابخانه سلیمانیه داشتم کاری که توانستم انجام دهم این بود که نسخه بدل‌هائی که در پائین صفحات آورده شده است و به نظر من مهم است با متن اکثر آن چهارده نسخه مقابله کنم. در اثر این مقابله در مورد بعضی از نسخه بدل‌هائی که انتخاب کرده بودم تجدید نظر کردم و نتیجه گرفتم که صورت دیگر که در پاورقی نوشته بودم صحیح‌تر است. اینک این نسخه بدل‌ها را ذکر می‌کنم. ملاحظه می‌شود که هیچ کدام از این تغییرات اثر مهمی در معنی متن ندارد. ضمناً در پرانتز نسخه‌هائی که هر نسخه بدل در آن آمده است یادداشت می‌شود. البته همه نسخه‌های چهاره گانه را در مورد هر نسخه بدل مطالعه نکرده‌ام، و مخصوصاً نسخه‌های ۹ و ۱۱ و ۱۳ به دلایلی زیاد قابل استفاده نبوده است.

صفحه و سطر	متن	صحیح‌تر
۱۸/۲۵	می‌نگر ... زانکه... (JDA, ۱۴, ۸)	زانکه... می‌نگر... (HSP, ۱, ۴-۳)
		(۱۲, ۷, ۶, ۱۰, ۱۲)
۲۳/۲۶	تحریرا (HSPA, ۷, ۱۲)	فیک تحریرا (JD, ۱-۸, ۶-۱۰, ۱۴)
۲۳/۳۹	اقتضای (JD, ۸, ۶, ۱۴)	اقتضائی (HSPA, ۱-۷, ۵-۱۲)
۲۱/۸۵	یک (JD, ۸, ۱۴)	یکی (HSPA, ۱-۷, ۱۰-۱۲)
۲۳/۹۰	ظاهر (JD ۵)	ظاهرا (HSPA, ۲, ۳, ۴, ۶, ۷, ۸)
		(۱۲, ۱۲, ۱۰)

صفحه و سطر	متن	صحیحتر
۲۲/۹۳	خصه (JD)	خص (HSPA، ۱-۱۰، ۶-۱۲، ۱۴)
۲/۱۰۴	به (HPA، ۷، ۵، ۱۲، ۱۴)	بهم (JSD، ۱-۱۰، ۴، ۶، ۸، ۱۰)
۱۹/۱۴۴	انسان (HSPA، ۷)	انسانی (JD، ۱-۱۰، ۶، ۸، ۱۲، ۱۴)
۲/۲۰۳	التقیدیه (JDP)	التقیدیه (HSA، ۱-۱۰، ۵، ۷، ۸)
۱۵/۲۶۴	من ربکم (DS، ۸، ۶)	- (JHPA، ۱، ۳، ۴، ۵، ۷)

علاوه بر موارد بالا که به نظر می‌رسد بر متن رجحان داشته باشد، در چندین مورد تغییر متن لازم به نظر نمی‌رسد، ولی تعداد نسخه‌هایی که دارای صورت دیگر است زیاد است، و ذکر این موارد نیز برای حفظ امانت در تصحیح کتاب ضروری است.

صفحه و سطر	متن	نسخه بدل
۱۳/۲۴	شناختن (HPA، ۲، ۳، ۷، ۱۲)	شناخت (JSD، ۱، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۴)
۱۵/۲۵	گوید که (HSPA، ۶، ۱۲، ۷)	گوید (JD، ۱-۱۰، ۴، ۸، ۱۰، ۱۴)
۱۰/۵۰	یکی (JDSP، ۱، ۴، ۷، ۸، ۱۲)	ملکی (HA، ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۰، ۱۴)
۲۴/۷۷	عقلی (HSPA، ۴، ۶، ۷، ۱۲)	عقل (JD، ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۴)
۲۴/۸۶	علی (HSPA، ۴، ۷، ۱۲)	فی (JD، ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۴)
۲۰/۹۰	بلیقان (HSPA، ۴، ۷، ۱۲، ۱۴)	- (JD، ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۴)
۴/۹۹	انسان (JD، ۱، ۳، ۴، ۸، ۱۰)	انسانی (HSPA، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۱۲، ۱۴)
۲۰/۱۰۲	دونها (HPA، ۱، ۳، ۴، ۶، ۱۰)	دونه (JSD، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۱۴)
۲۲/۱۰۴	نفسه (JD، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۰)	نفسها (HSPA، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۴)
۸/۱۳۵	بتعین (JHA، ۱، ۵، ۸)	بتعین (SDP، ۳، ۴، ۶، ۷، ۱۲، ۱۴)
۷/۱۶۷	هنا (HSPA، ۶، ۷، ۸، ۱۲، ۱۴)	هنا (JD، ۱-۵)
۲۲/۲۰۴	این (JDP، ۲، ۸)	آن (HSA، ۱، ۳-۶، ۱۲، ۱۴)
۲/۲۲۴	تعینه (HDPA، ۱، ۳، ۶، ۷، ۱۰)	بعینه (JS، ۵، ۸، ۱۲، ۱۴)
۸/۲۶۰	ثلاثه (JDA، ۷)	ثلاث (HSP، ۱-۸)

تعلیقات

۸/۲۶ غیب - ۹/۲۶ لاتعینش : این جمله از نصوص را شیخ یارعلی فرزند عبدالله تبریزی شیرازی (فوت در میان ۸۱۲ و ۸۱۶) در مقدمه لمعات در شرح لمعات، لمحة سوم،

به فارسی ترجمه کرده است. نسخه‌های خطی این کتاب زیاد است (رک فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۲، ص ۱۳۴۲-۱۳۴۵؛ دو نسخه درموزه مولانا درقونیه نیز موجود است) و به قول احمد ربانی در پیشگفتار کتاب اشعة للمعات (ص چهار) «به همین زودی به چاپ خواهد رسید».

۱۵-۱۲/۳۶ لاتین: نقل از لمعات، مقدمه، لمحة سوم. اصل عربی سطرهای ۱۲-۱۵ در ۱۸/۸۲-۱۹ آمده است.

۱۳-۱۱/۲۸: اسم صحیح کتاب فناری مصباح الانس بین المعقول و المشهود فی شرح مفتاح الجمع والوجود است. این اشتباه از آنجا سرچشمه گرفته است که در صفحه اول چاپ سنگی این کتاب عنوان آن را درست نوشته‌اند.

۷/۳۲ بهضم: اینجا برخلاف آنچه در تعلیقات نوشته‌ام منظور قونیوی نیست، بلکه شمس‌الدین محمد بن حمزة الفناری، صاحب مصباح الانس، است. نقل قول شامل صفحه ۳۲ سطر ۱۱ نیز هست، یعنی جمله «کذا ذکره الشیخ رضی الله عنه فی شرح الحدیث» قول فناری است، و به همین دلیل جامی لازم دانسته بر آن حاشیه بنویسد. اگر قول خود جامی بود اسم صدرالدین را در متن کتاب می‌آورد، ولی برای حفظ امانت نقل قول تصرفی در عبارات فناری نکرده است. منبع این عبارات رساله کوتاهی است به اسم مقدمات عشر، مقدمه ششم، که در آن رساله فناری ده مقدمه لازم را برای شرح دوبیت ذیل از ابن عربی می‌نویسد:

کنا حروفاً عالیات لم نقل
معلقات فی ذری أعلى اللیل
أنا أنت فیہ ونحن أنت وأنت هو
والکل فی هو هو فصل عن وصل

در کتابخانه سایمانیه سه نسخه از این رساله دیدم که هر یک از آنها به اسم دیگری ضبط شده و فقط یکی از آنها به فناری نسبت داده شده است. در این يك نسخه (رشید افندی ۳۴۴/۶) هم اسم رساله و هم نام مولف صحیح آمده است. در نسخه‌ای دیگر (حکیم دولو ۹۳۹/۲) رساله به نام «شرح رباعیه شیخ اکبر» یاد شده و به جامی نسبت داده شده است. اما به دلیل طرز استفاده جامی از این رساله در فقه النصوص، هم در مورد فعلی و هم در موارد دیگر (رک به استدراکات بر آخذ فقه النصوص)، می‌توانیم با یقین بگوئیم که مقدمات عشر از جامی نیست. به علاوه این رساله در تاریخ ادبیات عرب از بروکلیمان صریحاً به فناری نسبت داده شده است و از یک نسخه از آن در اروپا (برلن ۲۳۲۲) یاد شده است. نسخه سوم این رساله ناقص است و به اسم «رسالة فی حقیقة التوحید و بیان کتا حروفاً عالیات ...» در فهرست کتابخانه ضبط شده (جارالله ۲۰۶۱/۲۶) و مولف آن ذکر نشده است.

۱. در حین جستجو برای نسخه‌های مقدمات عشر رساله دیگری در شرح این دوبیت دیده شد که قابل ذکر است، چون شامل بحث بسیار علمی و تحقیقی به سبک بزرگان مکتب ابن عربی است در حالی که مؤلفش مشهور نیست. این رساله جواب نامه‌ای است از جمال‌الدین ابوالمحاسن

اما در مورد کتاب شرح الحدیث : کتابخانه سلیمانیه دارای نسخه‌های زیادی از کتابی به نام شرح الحدیث الاربعین از قونیوی است. آن شرحی بر ۲۹ حدیث نبوی است، و دلیل اینکه مشتمل بر ۴۰ حدیث نیست این است که قبل از اتمام کتاب شیخ صدرالدین وفات یافته است. در صفحه اول نسخه‌ای از فکوک در کتابخانه یوسف آغا در قونیه (شماره ۲۸۵۸)، که آن نسخه از کتابهای وقفی خود شیخ صدرالدین بوده است، این موضوع تصریحاً نوشته شده است: «کتاب الفکوک، وهومن جملة منشآت شیخنا الاكمل صدرالدین ابوالمعالی محمدبن اسحق بن محمد رضی الله عنه. وفيه أيضاً شرح الاحادیث النبویة صلی الله علیه وسلم. وهو تسع وعشرون حدیثاً. أراد أن یسم أربعین، فساقه الاجل عن ذلك رضی الله عنه.» متأسفانه کتاب شرح الحدیث الاربعین وهمچنین قسمتی از فکوک از این نسخه افتاده است.

در کتابخانه سلیمانیه شش نسخه را از این کتاب دیدم و هر کدام مشتمل بر شرح ۲۹ حدیث نبوی است. اول کتاب: «الحمد لله الذي زين سماء الملة الحنيفية بنجوم الاحكام الشرعية... وبعد: فان جماعة من المتقدمين من اهل الفضل والدين...» آخرش: «وليس للتعرض مرتبة كلية غير ما ذكرنا، بل تفاصيل هذه الاصول، لا غير.»

اما عباراتی که فناری از «شرح الحدیث» نقل کرده است در کتاب «شرح الحدیث الاربعین» دیده نشد. ممکن است دلیلش عدم دقت نگارنده در مرور از آن کتاب باشد؛ و یا اینکه منظور فناری از «شرح الحدیث» کتاب «شرح الحدیث الاربعین» نباشد. ولی آنچه مسلم است این است که منظور وی کتاب شرح الاحادیث القدسیه نمی تواند باشد، زیرا دو حدیثی که از آنها به عنوان احادیثی که در شرح الحدیث شرح می شود یاد می کند (مصباح الانس، ص ۱۱ و ۳۱۶) هیچ کدام حدیث قدسی نیست.

نگارنده تا تحقیق بیشتر حدس می زند که به هر حال منظور از شرح الحدیث همان شرح الحدیث الاربعین است و کتابی جداگانه ای به نام شرح الاحادیث القدسیه وجود ندارد.

عبدالله البظامی، که در آن نامه از معنی دو بیت مذکور سؤال می شود. جواب به قلم «شهاب السدین ابوالعباس احمد الشهیر بیادار ابن سیدنا السيد الشریف صدرالدین اسکندر الشریف الحسینی» است. اولش: الحمد لله حمداً مستوعباً کمال کل محمده... آخرش، علی حقیقه ذات آل النبوة علی ازلتھم کمال الشرف. دو نسخه از این رساله سی صفحه ای ملاحظه شد، شهید علی پنا ۳-۱۳۸۹/۲ (مورخ سال ۷۷۷) و قراچلی زاده ۳۴۵/۱۷.

۱. ضمناً کتابی در کتابخانه سلیمانیه دیده شد به نام «شرح الحدیث الاربعین النبوی» که به قونیوی نسبت داده شده است و در مصر در سال ۱۳۲۴ ق به چاپ رسیده است. این کتاب شرح چهل حدیث است در ۴۹ صفحه و به سبک بیروان ابن عربی، ولی به سبک قونیوی نیست و بسیار بعید به نظر می رسد که از خود وی باشد.

نسخه‌های خطی شرح‌الحديث الاربعين که در کتابخانه سلیمانیه دیده شد چنین است: جاراالله ۲۰۵۲/۱، ۲۰۶۱/۹ و ۲۰۸۵/۷، شهیدعلی پاشا ۱۳۶۹/۱ و ۱۳۹۴/۲ و حاجی محمود افندی ۵۷۴. در فهرست کتابخانه ازبکستان و یک نسخه دیگر این کتاب یاد شده است.

۱۰/۵۳: شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی از عرفای مشهور قرن هفتم و هشتم است (ف ۷۳۶). وی شرح حال خود را در کتاب العروة آورده است. رکن علاءالدوله سمنانی در لغت‌نامه دهخدا و نیز شرح احوال و افکار و آثار شیخ علاءالدوله سمنانی از سید مظفر صدر، تهران، ۱۳۳۴ ش.

۱۱/۵۳: شیخ جمال‌الدین ابن‌الزمان الجبلی (ف ۶۵۱) از خطفای نجم‌الدین کبری بوده و در قزوین به ارشاد و هدایت خلق پرداخته است. رکن نفعات الانس، ص ۴۳۲-۴۳۳ و لغت‌نامه دهخدا، جمال‌الدین گبلی.

۱۸/۵۵-۳/۵۴: این عبارات از شرح‌الحديث الاربعين قونیوی، حدیث ۲۲، نقل شده است.

۱۴/۶۴-۲۴/۶۴: این عبارات، که همانطور که نوشتیم ترجمه منتهی‌المدارک فرغانی است، توسط شیخ یارعلی شیرازی به فارسی برگردانده شده است، نه توسط خود جامی. رکن لمحات، مقدمه، لمحه سوم.

۱۷-۱۱/۷۳ حواشی تفسیر الفاتحه: در ترکیه از هشت نسخه کتاب تفسیر الفاتحه که در کتابخانه سلیمانیه موجود است دو نسخه - فاتح ۲۹۳ (مورخ ۶۷۷) و شهیدعلی پاشا ۱۳۵ (مورخ ۸۱۱) - همچنین نسخه ۵۰۲۵ در یوسف آغا در قونیه (مورخ ۸۶۲) تا حدی مطالعه شد. به طور متوسط هر کدام از این سه نسخه دارای حدود ۲۵ حاشیه است، که اگر چاپ شود شاید حداکثر سی صفحه به حجم کتاب اضافه کند. عباراتی که در این چند سطر از نقدها نصوص آمده است فقط در نسخه شهیدعلی پاشا دیده شد و در دو نسخه دیگر حاشیه‌ای که دارای این عبارات بوده افتاده است.

۲۲/۸۳: بعضی منظور فناری در مقدمات عشر است، مقدمه هشتم.

۲۱/۱۱۷: هکذا قیل: قایل فناری است در مقدمات عشر، شرح آیات.

۲۲/۱۳۴: بعضی: منظور سعدالدین فرغانی است در کتاب منهاج العباد الی المعاد، قاعدة اول، باب اول. از این کتاب، که ذکری از آن در مقدمه رفته است (ص یازده)، دو نسخه در کتابخانه سلیمانیه محفوظ است، ایاصوفیا ۲۳۷۳ و جاراالله ۱۱۰۶. اما نصف دوم نسخه جاراالله افتاده است، و نسخه ایاصوفیا نیز چند صفحه‌ای از آخر افتادگی دارد. مع هذا نسخه ایاصوفیا نفیس و قدیمی است و به نسخ بسیار خوانا در ۱۸ برگ نوشته شده است. کتاب منهاج العباد بیشتر بحث درباره فقه بر مذاق صوفیه و آداب عملی طریقت است. برای مزید اطلاع از روی نسخه ایاصوفیا طرح این کتاب نوشته می‌شود:

- قاعده اول . در بیان اعتقاد سلیم (برگ ۳ رو)
 باب اول . در بیان اعتقاد وجود حق تعالی و اسما - وصفات او
 باب دوم . در اثبات ملائکه (۶ رو)
 باب سوم . در ثبوت نبوت و رسالت و حقیقت انبیاء و رسل (۶ پست)
 باب چهارم . در بیان قیامت و آنچه بوی تعلق دارد (۹ پست)
 قاعده دوم . در بیان ارکان مسلمانی (۱۱ پست)
 رکن اول . زبان
 باب اول . در فرایض زبان
 باب دوم . در فضایل زبان (۱۱ پست)
 رکن دوم . نماز (۲۱ رو)
 باب اول . در شرطهای نماز (این باب دارای ۱۶ فصل است)
 باب دوم . در فرایض نماز (۳۴ رو ؛ ۵ فصل)
 باب سوم . در واجبهای نماز، و آن به مذهب ابوحنیفه مخصوص است (۴۱ پست)
 باب چهارم . در سنتها و مستحبهای نماز (۲۹ رو ؛ ۲ فصل)
 باب پنجم . در کیفیت اداء صلوات و آداب او ظاهراً و باطناً ... (۵۳ رو ؛ ۳ فصل)
 رکن سوم . در زکات (۷۵ رو)
 باب اول . در سر " و حکمت و وجوب زکات
 باب دوم . در شروط و فرایض زکات و مصارف (۷۸ رو ؛ ۲ فصل)
 باب سوم . در سنن و آداب آن (۸۰ پست)
 باب چهارم . در بیان آنچه زکات در آن واجب است . . . (۸۳ رو ؛ ۳ فصل)
 رکن چهارم . صوم (۸۹ رو)
 باب اول . در سنت صوم
 باب دوم . در شروط و وجوب و صحت صوم (۹۰ رو)
 باب سوم . در فرایض صوم (۹۱ رو)
 باب چهارم . در سنتهای صوم (۹۴ رو)
 باب پنجم . در سر صوم و ذکر آداب او (۹۵ پست)
 رکن پنجم . در حج (۹۷ رو)
 باب اول . در فرضیت حج (کذا)
 باب دوم . در واجبات (۱۰۱ پست)
 باب سوم . در ذکر تفصیل حج (۱۰۷ پست ؛ ۲ فصل)
 باب چهارم . در اسرار هر فعلی از افعال حج (۱۲۲ پست)

قاعده سوم . در بیان آنچه طالبان راه حق را دانستن آن در بایست شود در سلوک طریق حق

(۱۳۱ پشت)

باب اول . در معامله با حق و آداب باطن و کیفیت سلوک و مقامات

باب دوم . در معامله با خلق و ذکر آداب ظاهر (۱۴۲ پشت)

فصل ۱ . در آداب شیخ با مرید

فصل ۲ . در حقوق و آداب مریدان (۱۴۹ رو)

فصل ۳ . در حقوق و آداب معاملات با اصناف خلق (۱۵۵ رو)

فصل ۴ . در آداب سفر (۱۶۰ پشت)

فصل ۵ . در آداب لباس (۱۶۴ پشت)

فصل ۶ . در آداب طعام (۱۶۵ پشت)

فصل ۷ . در آداب تزویج (۱۶۸ رو)

فصل ۸ . در تسبب و تفرع

فصل ۹ . در سماع

فصل ۱۰ . مشتمل بر ده وصیت که فایده آن عام بود

۲۴/۱۳۹ بمضمون : منظور فرغانی در **مناهیج العباد** است، قاعده اول، باب اول.

۲۴/۲۱۲ بعضی المحققین : ظاهر آن منظور سید شریف جرجانی در **کسب الهدی القواعد**

است. در یکی از نسخه‌های خطی **نقد النصوص** کنار این حاشیه با خط دیگر چنین نوشته شده :

«وهو الید المحقق. قد ذکره فی أواخر حاشیة شرح الشجرید فی بحث العلم.»

۲۲/۲۲۴ نقل از مثنوی مولوی، دفتر اول، بیت ۱۱۴۴ .

۱۵/۲۵۹ ابن مسعود : ابو عبد الرحمن عبدالله بن مسعود از اصحاب پیغمبر اکرم (ص)

و به روایتی ششمین نفر است که اسلام را آورد. وقتی که عثمان مسلمانان را دستور داد که

قرآن کریم را فقط به روایت زید بن ثابت بخوانند ابن مسعود امر او را قبول نکرد و می گفت،

قرائت من صحیح تر از روایت زید است. **رک لغت نامه** دهخدا ، ابن مسعود .

۱۹-۱۴/۲۷۴ : نقل از **مقدمات عشر فناری**، مقدمه هشتم .

۱۴-۷/۲۷۵ : در کتاب **تین الاعیان** (تفسیر فاتحه) ، استانبول ، ۱۳۲۵ ق ، ص ۸ ،

فناری این حدیث را به امام حسن (ع) نسبت می دهد .